



START



REEL 4



UCLA Reprographic Service





Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 15:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

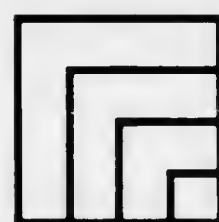
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

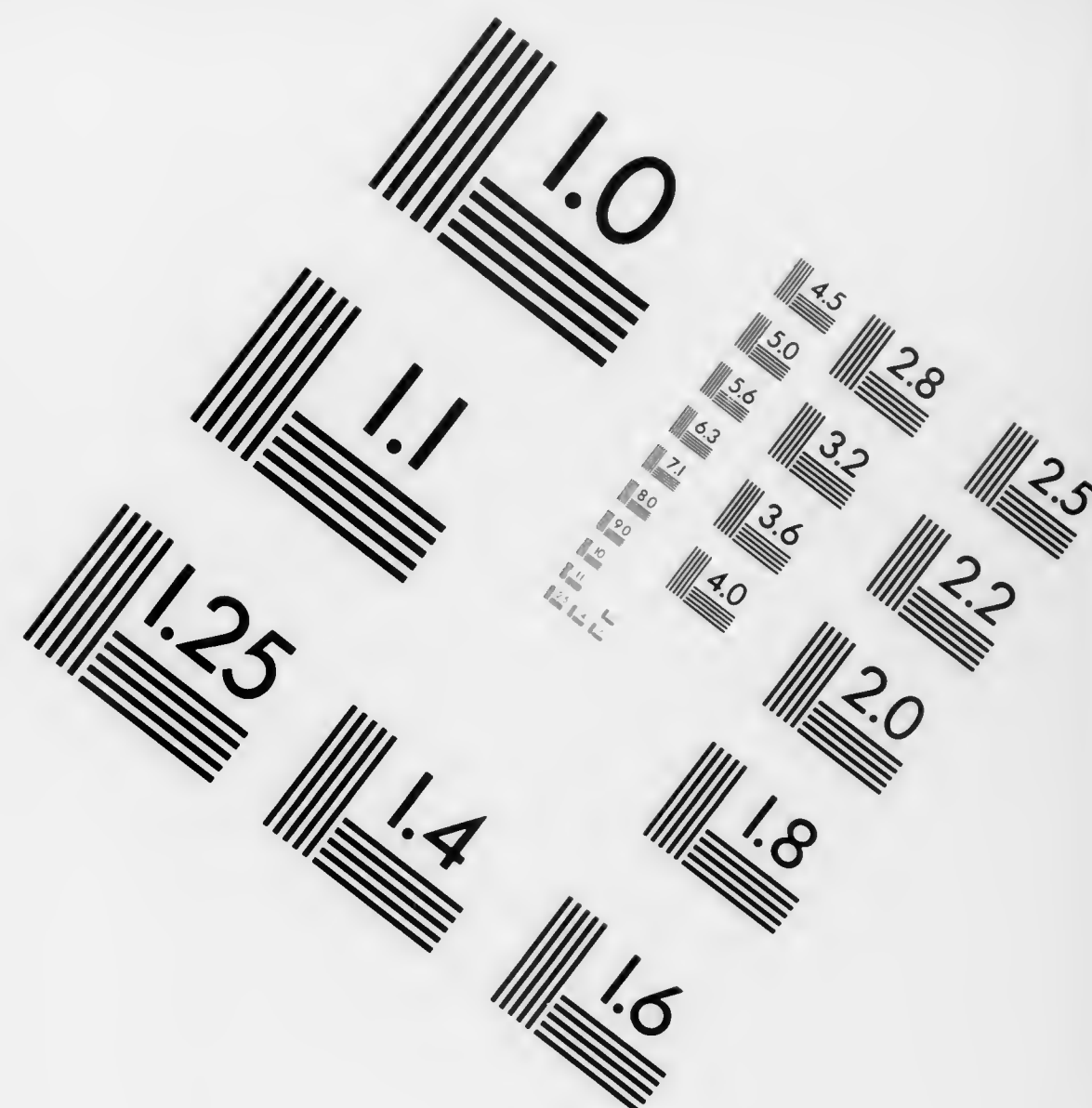
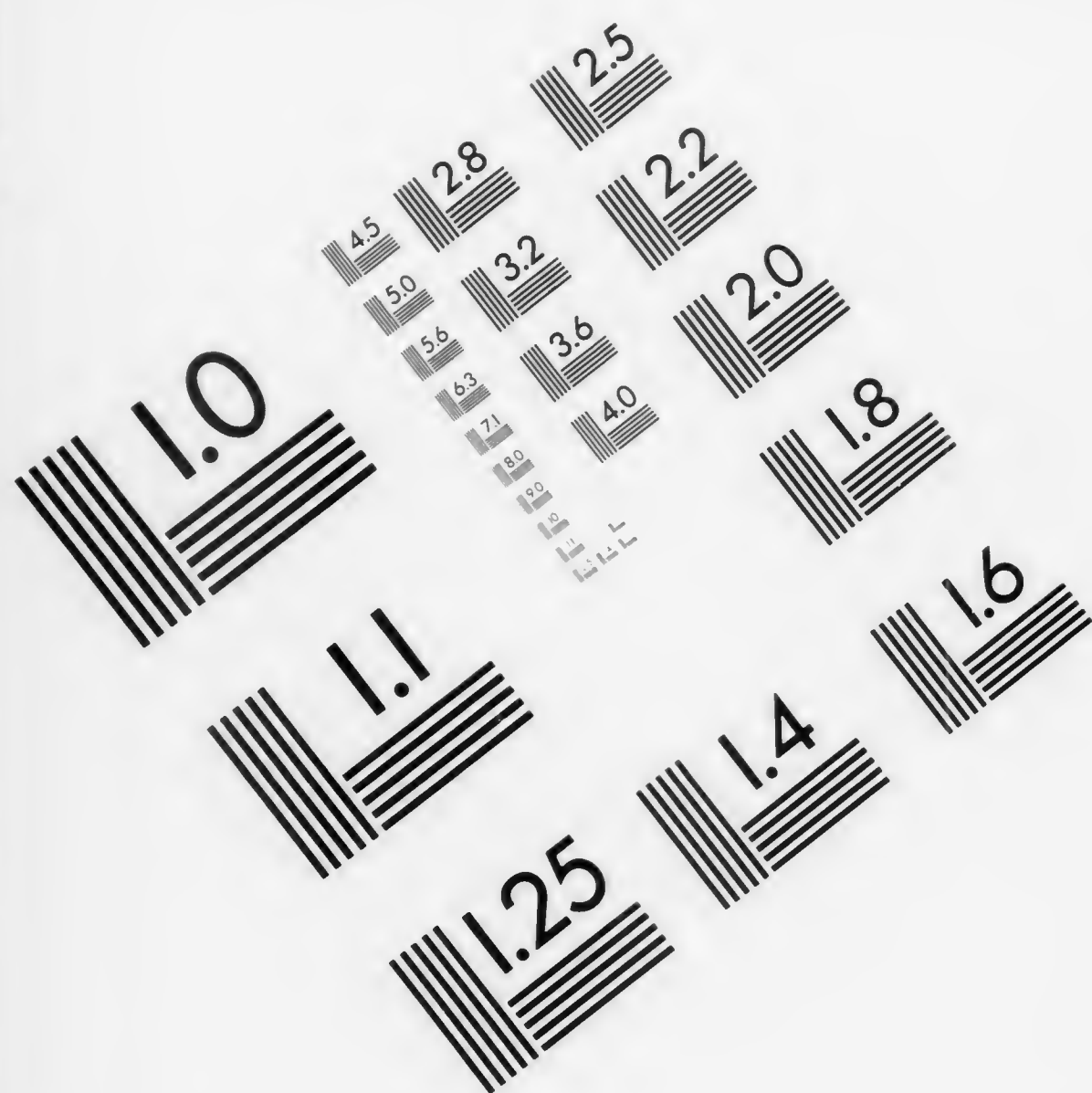


AIM

Association for Information and Image Management

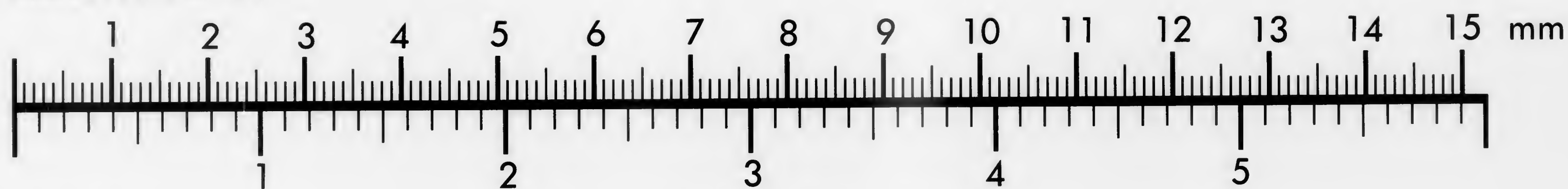
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

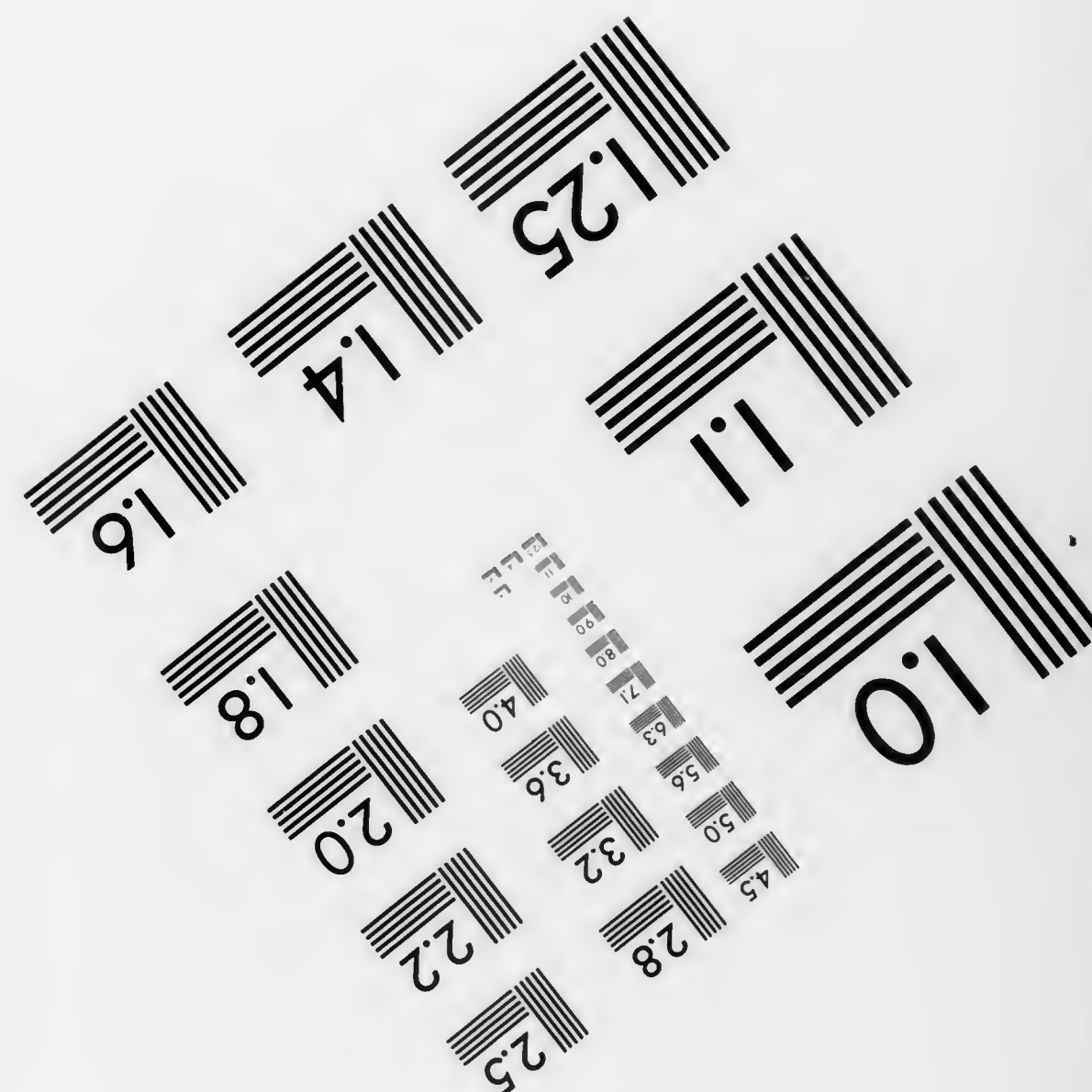
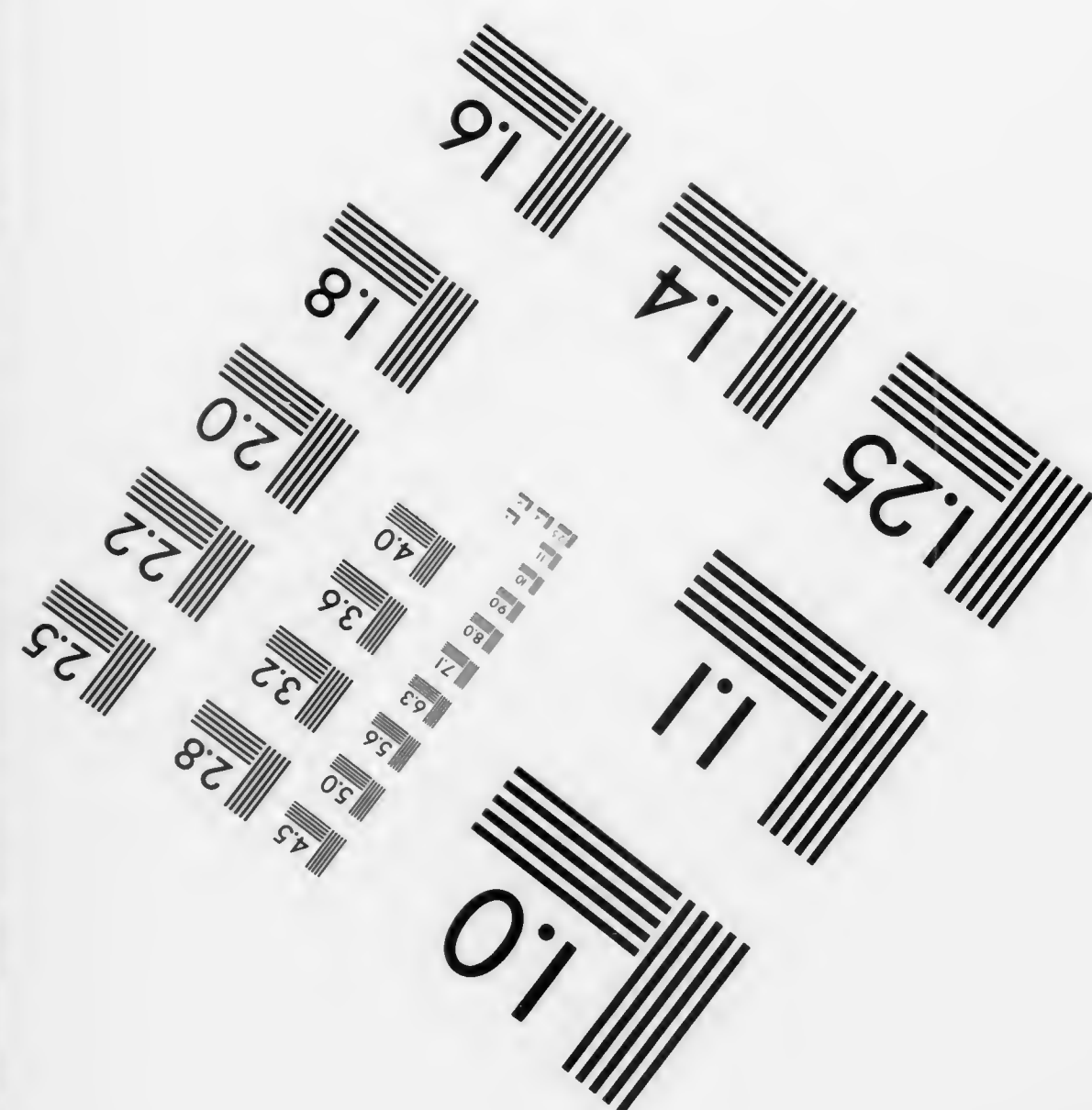
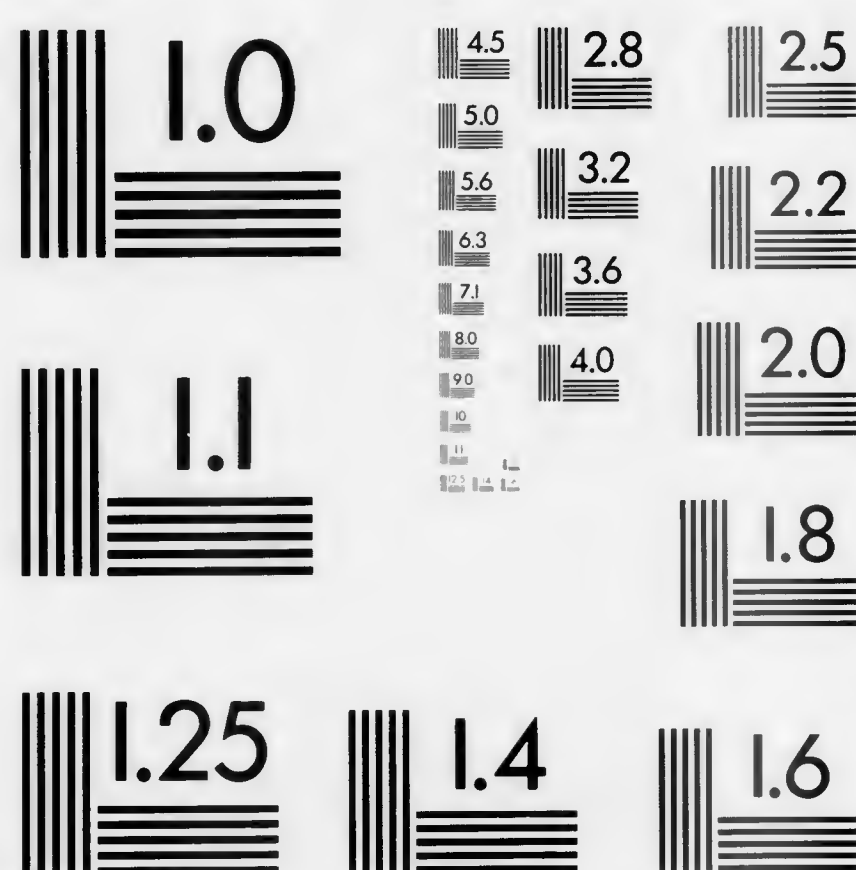


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 4

(Richter-Bernburg No. 5)

**Author: Zainoddīn Esmāʿīl
b. al-Ḥosain al-Jorjānī**

Title: Zakhīrā-ye Khwārezmshāhī

434 fols., 278 x 203 mm

Loose material filmed at end of manuscript

**Text on spine
filmed at end of manuscript**

1088.A

Coll. 1117
MS 4

953

15.61.11

420/-



953 AH

15.61.11

1088.A

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
TINABIAN

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين حمد الشاكرين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله الطيبين الطاهرين
كتاب ششم اندر علاج بیماریها از سر تا پای و این کتاب پست و یک کفزار است و این
کتابهاست بخش است یک بخش دو کفزار است و بخش دیگر هشت کفزار است و بخش سیوم یازده کفزار
و این هفت دو کفزار است کفزار نخستین اندر علاج بیماریها سر و این کفزار پنج جزو است
جزو نخستین اندر بیماریها است که سبب آن آماس و تفرق اتصال کوه هر دماغ باشد یا آماس
و تفرق اتصال غشای دماغ و این جزو هفت باب است اندر قراینطس و اسباب و علامات
و علاج آن بسیار و فلفله و فی و علاج و علامات آن جزو اندر صبار و علامات و علاج آن اندر
قوا و حرم که بر دماغ افتد و علاج آن اندر لیش غش و علاج آن اندر ربات سهری و سه ربات
ز اندر اخذ جزو دوم اندر بیماریها که سبب آن کرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد در دماغ
و این جزو نیز هفت باب است اندر مایه لوبیا اندر انواع دیوانیکها ج اندر عشق اندر غفلت
و ابلی و فراموش کاری و اندر بسیاری خواب طبیعی و اندر پداری و بخاری و اندر آب اندر
کاشه سر که داید و تشنگی که دکان جزو سیوم اندر بیماریها که سبب آن کرد آمدن خلطی بد
غلظت باشد اندر بخوبیها دماغ و فرونی باشد در کدرها و این سه جزو چهار باب است اندر
دوار سردی اندر کابوس ج اندر صرع و اندر بکته جزو چهارم اندر بیماریها که سبب آن کرد
آمدن رطوبتی فرونی باشد اندر عصا که است و حرکت است و این هشت باب است اندر
اختلاج و تشنج ج اندر خدر اندر عشه اندر فالج و اندر تشنج و اندر کزاح اندر
نقیح جزو پنجم اندر انواع صداع و این جزو پست و یک باب است اندر صداع کرمی ماده

tarikhema.ir

ب اندر صداع کرم صفرا بی ج اندر صداع خونی د اندر صداع بی ماده ه اندر صداع بلغمی و این
سودا بی اندر صداع که از باد غلیظ تولد کند ج اندر صداع که از خشکی جزو ط از صداع که از غلظت
فم بعد جزو بی اندر صداع که از قوت حس و ماغ جزو بی اندر صداع که از بس خواب بدید آید
بی اندر صداع که از بس جماع جزو بی اندر صداع که از بویها که دماغ رسد تولد کند که از بیرون
اندر صداع که از بادها که از بیرون میروم رسد جزو بی اندر صداع که از زخم و جراحت سر جزو
بی اندر صداع که از تولد کرم جزو بی اندر صداع که از خار جزو بی اندر صداع که از ضربان جزو
ک اندر صداع که از کرم که اندر صداع که از اعراض تب جزو بی اندر صداع که از شناسختن بیمار
خشم و علامات و علاج آن و این کفزار هفت جزو است جزو نخستین اندر شناسختن مزاج خشم و این
اندر انواع و علاج او بکار آید بر این کلی و این جزو هفت باب است اندر شناسختن مزاج خشم
حاله که بدان تعلق دارد ب اندر اصول علاج بیماریها ج اندر اسباب بیماریها ج اندر
باشد اندر شناسختن بیماریها ج اندر شناسختن داروهای جرم که چگونه تدریس باید کرد و چگونه
باید ساخت و اندر آنکه جرم بیمار چگونه باید کشاد و دارو چگونه باید کشید و اندر تدریس نگاه داشتن
جرم تدریس شود و در روند نشود جزو دوم اندر شناسختن بیماریها که سبب آن خلطی بد یا
خرو پست و بیست و یک باب است اندر در ب اندر کج ج اندر الفضاق و اندر شیر و اندر شجر و
موی فرونی و اندر انفاد ج اندر در و نسج ط اندر سلاق و اندر شریاق و اندر جرب
خارش بک خرم و کوشا ج اندر الاخفان بدست شدن بک به اندر کد کدیو اندر توشه
بنا اندر کمنه بی اندر تولد بک بک بدید آید بی اندر شری که بک بدید آید بک اندر نمل که بک
بدید آید بک اندر سعه که بک بدید آید بک اندر انسفاخ بک ج اندر سحله که بک بدید آید
اندر کز و جرح و ریش بک اندر استر خای بک کواندر کبوی و سبزی بک سبزی که بدید
آید بک اندر شیش که در شرکان بدید آید بک اندر زیزین شرکان که اندر سبید شدن شرکان
و زیزین موی بر و جزو سوم از کفزار دوم اندر بیماریها که اندر کوشه چشم باشد و این

mandanet.org

اندر غریب اندر عدد که در گوشه چشم افتد چنانچه سیلان خروجهایم از کفشار دوم اندر پیا
 که اندر طبقه ملتحمه افتد و این دو اندر با بخت اندر انواع زردی اندر طرف اندر علاج حبشی
 که چیزی اندر وی افتاده باشد و در دو کور رسیده و اندر طرفه اندر انتفاخ ملتحمه و اندر
 شدن ملتحمه و اندر خاریدن ملتحمه اندر سبب اندر طرفه و در وی اندر عیال اندر پیکر
 ملتحمه افتد و اندر گوشه که در ملتحمه افتد اندر تقریبات اتصال خروجهایم از کفشار دوم اندر
 بیماریها که اندر طبقه قریبه افتد و این ده با بخت اندر انواع قرص و در پیلد اندر وی
 و خروجه اندر سید چشم و از وی اندر تغییر لون قریبه اندر بری طبقه قریبه و اندر
 خروشم از کفشار دوم اندر بیماریها که در طبقه غنیه افتد و بدو تعلق دارد و این پنج با
 اقل اندر اسباب حدیث اندر تنگی حدیث اندر شوط غنیه و اندر تفرق اتصال غنیه
 ه اندر فرو آمدن آب خروجه و هفتم از کفشار دوم اندر بیماریها که در انجس از اداک نتوان
 کرد علامت و سبب و علاج هر یک و این یازده با بخت اندر بیماریها و رطوبت پختید اندر
 بیماریها و رطوبت حلدیج اندر حلقه قوت با صر و اندر شب کوری و روز کوری و اندر
 چشمی که سرما زده بود و اندر بیماریها و رطوبت زجاجیه زاندر بیماریها که اندر طبقه شکاف
 ح اندر بیماریها و حصب محوف ط اندر بیماریها که اندر عضله عصب محوف و عضله
 خاصه چشم افتد و اندر بیرون نشستن چشم به سبب استرخای عصب محوف یا اندر وضعی
 کفشار نخستین اندر طرح بیماریها و سر بیماریها و سر بیماریها است یکی بیماریها بخت که سبب
 آن آماس و تفرق اتصال عشاء و کوه و دماغ باشد دوم بیماریها که
 سبب آن گرد آمدن خلطی یک یا بخاری بد باشد سوم بیماریها که سبب آن گرد آمدن
 رطوبتی فروبی باشد اندر کدها و تجویفها و طع چهارم بیماری که سبب آن گرد آمدن
 رطوبتی فروبی باشد اندر عصبها که اکت حس و حرکت است پنجم
 انواع صداع این گفتار بحکم این قسمت پنج خرواست خرو نخستین اندر بیماریها که سبب

و در بیماریها که در گوشه چشم افتد چنانچه سیلان خروجهایم از کفشار دوم اندر پیا

اسم این بیماریها را از کفشار دوم

آماس

آماس و تفرق اتصال کوه و دماغ یا آماس و تفرق اتصال عشاء و دماغ باشد باب نخستین
 اندر قرانیطس و اسباب و علامات و علاج آن قرانیطس بلغث یونانی سرسام نیز گویند و سرسام
 نیز عشاء دماغ باشد و آماس کوه و دماغ و عشاء و است یکی بر دماغ پوشیده است و این دماغی این
 گویند و دیگر اندر بر استخوان کاشیده است و این دماغی صلب گویند و سرسام و سرسام لفظی
 پاری است از بهر آنکه بر سینده است و نام آماس است یعنی عضلهها و بر سینده و سرسام سر و هر
 گاه که خلط سخت کرم و غیره صفرائی باشد اندر عشاء دماغ گردد و اندر و اجرای آن از هم اندر
 کشید و اندر میان اجرای او خروجهایم از کفشار دوم اندر سبب عشاء آماس کوه و دماغ و اگر خلط بدان کرمی و
 تیزی نباشد اندر عشاء است جلی و اگر نتواند کرد و اندر کوه دماغ کند و بدان سبب دماغ آماس کوه
 و آماس کوه دماغ را سرسام گویند از بهر آنکه متبع آماس باشد چون تب کرم و سخن پیهشانه و شش
 عقل و تر جمر قرانیطس سخن پیهشانه است و هر که دماغ با عشاء و آماس گرفت تب کرم و سخن پیهشانه
 و شوریدگی عقل بدیداید لیکن قرانیطس آماس عشاء دماغ را گویند خاصه و سرسام نیز این باشد و
 بسیار باشد که عشاء دماغ آماس کوه و دماغ نیز سبب همسایگی و بسیاری ماده آماس کند
 و سخت بد باشد و روز چهارم بکشد و اگر از چهارم در گذرد امید خلاص باشد و گاه باشد که آماس
 اندر همه اجرای دماغ باشد و بیشتر اندر اجرای دماغ باشد و بیشتری اندر اجرای پیش سر افتد
 که عقل خواس است یا اندر اجرای میان عقل تفکر و تیز است و گاهی ماده آماس خون صفرائی باشد
 و گاهی صفرائی محض و گاهی سودا که از صفراء سوخته تولد کرده باشد و این سخت بد و عسر باشد و گاه
 باشد که شوریدگی عقل آجنه و کوبه بهم باشد یعنی بیماریها که میباید که مردم هوشیار را از آن بختند
 اندکی کریستن آید بخندد و گاهی یکدیگر و این نیز بد باشد و گاهی باشد که با عشاء دماغ و رکها که از سر
 بیرون می آید آماس و این چنان باشد که بیماریها را در کینه ها سر کشاده میشود و گاهی نباشد
 که کوه دماغ آماس نکند از بهر آنکه سخت نرم است و میباید که نرم باشد چون دماغ یا سخت
 باشد چون استخوان آماس نتواند کرد از بهر آنکه کشیده نشود و هر چه کشیده نشود ممکن نیست که آماس

کند و این بید است که باطل است از بهر آنکه کوه در مغ یا نرمی جرب و زنج است و همه چیزها جرب
 لجه کشیده شود و آماش بدید و استخوان نیز اگر صلب است فرو می برد و ببالد و این معنی اندر باب
 ششم از کفار نخستین از کتاب و دم یاد کرده آمدست آنچه علامه باند و گاه باشد که ذات الیه
 سرسام کرد و بسبب مشارکت عشا در مغ بعضیها که از مغ بشاء سینه فرو آمده است و آن
 سخت بد باشد از بهر آنکه نشان معی جرات و بسیاری عاوه باشد و گاه باشد که سبب سرسام آفت
 در معده و آفت مشانه و ریح باشد بسبب مشارکت این اندامها با مغ و گاه باشد که سرسام راستینی
 سرسام دروغین گردد یعنی قرانیطش پیش غش گردد و بلعت توانی فراموشی را گویند و تیزی نسبت
 و کوهی طبعان سرسام سرد گویند از بهر آنکه سرسام خراش کم را گفته اند لیس غش را سرسام و
 توان گفت و این نیز بد باشد و گاه باشد نیز که سرسام بدی که بدیوانکی باز گردد و
 هرگاه که اندر سرسام کانی سرد کردن و سینه و شش دایم باشد و تشنج و قوی زکامی بدید باید بیمار اند
 ساعت هلاک شود و اگر قوت قوی باشد یک روز یا دو روز مهلت پیش دهد و هرگاه که خداوند سرسام
 صفرای سرخ براند از دو قوت ضعیف باشد همان روز هلاک شود و اگر قوت قوی باشد با بر عاف و گاه
 باشد که بحران بخون بواسیر باشد که بسیار برود و مردم بر داز سرسام نیز خلاص کمتر باشد از بهر آنکه
 سبب سخت قوی باید نامردم بر داز سرسام افتد و مردم بر با سبی قوی برابری تواند کرد بعضی طبیبان
 گفته اند بسیاری باشد که بیماری مانند قرانیطس بدید باید قوت از بهر آنکه مغ و عشا و آماشید باشد
 لکن خداوند علت بی آرام و جنده باشد و حرکتها شوریده کند چنانکه خواهد بدیوار بر جدد و سخت
 خیز و تنگدل باشد و تشنجی غلبه کند و دم بدشواری تواند زد و اگر آب خورد و بجلق فرو رود و بر اندا
 و روی زبان اوسیه شود و چشمها باز مانده شود و هر حرکتها کمی کرده است سست گردد و سبک
 باطل شود و در حال هلاک شود پیشتری بخنان میزند و بعضی روز نخست میزند و بعضی چهار روز
 بماند و در جلد ازین علت هیچ کس خلاص نیابد بوی سینا میگوید همانا سبب علت تشنجی یا آفتی دیگر
 باشد اندر عضوی از اعضا دم زدن و مشارکت مغ و عشا و آماش و عضو آن آفت از عضو دیگر

بازده

باز دهد و این اعراض تولد کند علامتها اندرین علت کرم و لازم باشد و بوقت نیم روز کرم تر
 شود و هدیای افراط گوید و بهشانه بسیار گوید از بهر آنکه آماش اندر مغ باشد و عقل بدان سبب
 شوریده شود و گاه باشد بسبب دل تنگی و ضعفی سخن گوید و گاه باشد که آواز کسته بهر و هیچ
 آواز نتواند داد و دم زدن عظیم و عطشی مضطرب و بی نظام باشد و سرها بهلوهها که از تابانی سر
 گویند بسوی بالا بر کشیده شود و خواب مضطرب شود و خوابها شوریده بند و گاه باشد که اند خواب
 باکنها کند و از خواب بیدار شود و چشم آلود و دل تنگ باشد و روشنایی نخواهد و زبان درشت باشد و
 حرکات زبان اندر سخن گفتن مضطرب باشد و گاه باشد که زبان را بکند و گاه باشد که زبان آماشید باشد
 و نشان آنکه ماده آماش خونی باشد و اندر کوه مغ است آنست که چشمها سرخ و بیرون خواسته
 باشد و اگر ماده صفرائی باشد چشمی زرد باشد و هرگاه که سرسام بمشارکت عضوی دیگر افتد نخست
 بیماری آن عضو علامتها آن بیماری بدید آید پس سرسام او کند و اینجا که ماده خونی باشد و از چشم
 اشک میرو و در بعضی میکند و زبان درشت و سرخ باشد و در بعضی سرخ بکراتی و کسلانی کانی
 و همه علامتها خونی ظاهر باشد و اینجا که ماده صفراء محض باشد علامتها صفرا بدید باشد چنان
 بخوابی و در رشتی و خشکی دوستی و مانند آن و اینجا که ماده صفراء سوخته باشد و یوانکی و اشفتگی در
 تنگی و تیرگی چشم و همه علامتها سودا که از صفراء سوخته تولد کند ظاهر باشد و هرگاه که آماش
 اندر مقدم مغ باشد بیماری چشم فراز کرده دارد و بدست زیر انجامه و گاه از دیوار بر می کشد و
 دست پیش چشم می جنباند و رسان آنکه کسی خواهد که مکس براند و بکس و گاه باشد که این حرکتها چشم بان
 کرده کند و هرگاه که آماش اندر میان مغ باشد بیمار سخنها بهشانه بسیار گوید و گاه باشد که بی در
 و اندک اندک بول از وی جدامی شود و زها کند و بجلق نشانها باطل شدن کیم ظاهر باشد و هرگاه
 که آماش اندر مغ باشد بیمار هر چه بگوید و بخورد و حال فراموش کند چنانکه گاه باشد که مبوله
 خواهد که پیش آب کند چون مبوله پیش آرند فراموش کرده باشد که درخواست است و هرگاه که آماش
 اندر مجرای مغ باشد بول از وی جدامی شود و ببالد و آنست که بول خداوند سرسام سید

بازده

در قیق باشد همچون آب که بنض ضعیف از بهر آنکه آماس اندر عشا و دماغ باشد و عشا آن جنس است
صلب باشد و بسبب صلابت وضعیتی قوت ضعیف باشد و بسبب تب فشارده باشد و از آن خالی نباشد
که بوی ماند از بهر آنکه دماغ نرم و ترست و عشا و این میل بر می دارد و تری و گاه باشد که عظم بافت
شود و هر گاه که بنض مضطرب شود یا حرکت اجزای رگ مختلف با مرتعش گردد نشان غشی باشد مگر اینجا
که قوت قوی و رگ صلب باشد با بدن سبب اختلاف و از عشا اندر بنض بدید و اینجا که قوت ضعیف
باشد نشان غشی نباشد و هر گاه که بنض همچون خندا و تشنج گردد و نشان آن بود که تشنج خواهد کرد و
هر گاه که آماس اندر عشا این باشد این علامتها که یاد کرده آمد قوی تر و ظاهر تر باشد و چشمها بیرون
خاسته تر و اندر بروی بیمار و زدن چشم در روی باشد و کرانی و اگر اندر عشا صلب باشد این علامتها
کمتر و سبب تر باشد و باید دانست که خشکی طبع اندر امراض تیر و قهقهه آزاره مقدمه سرسام باشد
و هم چنین دم عظیم و شتاب و اختلاج اندامها اندر بیماریها که مقدمه سرسام باشد و هر گاه که
مردم تن در دست را چینه ها و زرد فراموش میشود بی بسی اندوه مند باشد و خواب مضطرب باشد و خواب
شوریده بیند و سرد کند و گران باشد و روی بر روی گزاید و عشا نشانی دشمن دارد این همه مقدمه
سرسام باشد هر گاه که این مقدمات اندک گردد و اندر سرسام خواهد افتاد زکهای سر و چشم باشد
و در سرد بدید خاصه از پس سر و چون اندر سرسام افتد بحسب چشمها خشک باشد پس اشک آمدن
گیرد و بیشتری اشک از یک چشم آید و چشمها مالیدن یکدیگر و هر گاه که بیماری را دید باشد از آن در غفلت
نشود نشان آن باشد که اندر سرسام افتاد علاج اینجا که علامتها خود ظاهر تر باشد و قوت قوی باشد
و مانع نباشد همان روز که عقل شوریده شود و هدیای کوبید رگ قیغال برزند و اگر همان روز اتفاق
نیفتد اندر هفته نخستین رگ باید زد و اگر قوت قوی باشد هر چند رگ زد و ترزند سودمند تر باشد
و اگر قیغال نیابد اگر کشاید و خون به اندازه قوت برید کند اگر قوت قوی باشد چندان خون برید
که کم باشد و غشی افتد و اگر قوت قوی نباشد کمتر پیرون کند تا اندر تن چندان خون باشد که
طبیعت با قوت آن باعث تواند کشید و صولت بخوان تواند کشید و بر نایافتن غذای تواند انداخت

داند

و اندر نگاه داشتن اندر غشی احتیاط باید کرد و احتیاط آن باشد که طیب دست بر نبض بیمار دارد تا
هر گاه که بیند که بنض منقبض میشود یعنی پیست میشود یا برعکس یابی نظام شود چنانکه بنض یکی عظیم باشد
و در هم صغیر در حال رگ بیند تا از غشی آمن شوند و اگر قوت قوی باشد و سرسام قوی روز و دو
از پس رگ زدن رگ پشانی برزند و هم چنین اگر قوت قوی نباشد و رگ دست زدن ممکن نشود یا
مانع باشد رگ پشانی باید کشاد و یا از پی خون باید آورد یا بر ساق پای حجامت باید کرد و اگر حال
سرسام و قیزی آن حال قوت بس از قیال رگ قوت ماده زدن تا منفعت رگ زدن بیشتر باشد و سر
و کلان روغن کل بر سر او می باید نهاد بدین صفت روغن کل در دم سنک کلاب ده درم سنک
سرکه درم سنک هم در شیشه کنند یا میزند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر او می نهند و لخته سر
می بویانند بدین صفت آب سیب و آب مورد تر و کلان و سنک و اندک کافور بهم برزند و می بویانند
و بطول خشک و نرم سازند از بنفشه و نیلوفر و یاو نه بدین صفت بنفشه و نیلوفر از هر یکی دو
درم سنک باو نه یک درم سنک هم را اندر آب بنزند اندر آفتاب و سر آفتاب برپوشند چون بخت شود
و حرارت آفتاب از وی کمتر شود و سر آفتاب برپوش او باز کنند تا بخار آن بیفتی آن بر شود و اندر طشتی کنند
و روغن کل بر سر این آب کنند و سر چهار بدن را زد و چادری بر سر بیمار اندر کشند تا بخار پاکده نشود
و باقی آب آفتاب بر سر او چکانند و اصل اندر بکار داشتن لخته و بطول است که اندر ابتداء علت چیزها
از بکار دارند یعنی چیزهایی که ماده علت را باز کرد اند مگر اینجا که کلهای که از تحف سر پرند آنند
آماسید باشد و در سر بدن ماندگی روزها و سر باز میشود چیزها نرم کنند و تحلیل کنند با آن پیا
تا در بدنشانند و تحلیل کنند و اگر اندر هفته نخستین رگ زدن اتفاق افتاده نباشد یا قوت ضعیف
بوده باشد شکم را بچقنه ها باید زد و اند صفت حقنه نرم بکین زد کشک جوی و آسار بنفشه و نیلوفر
از هر یک یک استار عتاب پانزده عدد و سپستان سی عدد باو نه پنج درم سنک هم را اندر روغن
آب بنزند تا بیک من باز آید و با پانزده عدد و سپستان سی عدد درم سنک از وی بستانند و بیک سیر شکم سرخ
اندر روی گذارند و یک سیر روغن بنفش برچکانند تا آینه گردد و روغن گرم کار دارد و اگر حقنه از

کشت ساده و روغن کل سازند و با شد و اگر خفته ممکن نشود شیاف سازند از بنفشه و شکوفه
اندکی سقمونیا و اگر شیاف نیز ممکن نشود آب میوه ها که از خرمالندی و عنب و آلو و سیستان و بنفشه
جوشیده باشد و خیارشور و شیر خشک اند روی حل کنند و بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیر خشک
خام باشد عوض شکوفه کنند اگر هر شب سی درم سنگ خرماء هندی و سی عدد لوی سیاه بکارند
و پست درم سنگ شکر اند آب کنند و با وند و با لایند و بدهند صواب باشد
و شبگاه وقت خواب دو درم سنگ اسفول و هفت درم سنگ شکر اند آب نادر شیرین کنند و
بدهند به هر طریق که ممکن گردد ماده را از سرفه باید کشید و طریق آن سه است یکی آنکه پای بیمار را در آب
گرم همی مالند با ماده و شبگاه خاصه اگر دین آب با بونه و بنفشه با سوسن بخت باشد دوم آنکه از
رانها تا بقدم همی بندند بشواری بند ها و چیزها نرم جانکه بیمار را از نخ بستن آن آگهی باشد و الم
باید المی معتدل و یک ساعت اند آب نیم گرم نهند بر کشاید و کشادن از جانب قدم آغاز کنند و بستن
ازین زمان سوم آنکه فنج بر عضله ساق و بر کف پای می نهند تا بقدم این هر سه آن ساعت صواب
تر باشد که تری تب گذشته باشد و اگر بیدار باشد از پس روز دوم هر وقت که این تدبیرها کند و آب
و انداختن لپه های غذا با از باید گرفت و بر آب نادر ترش و شیرین یا اندر اندکی جلاب یا بر سککین
ممزوج آب سرد یا کلاب افشار باید کرد و اگر طبع خشک باشد شربت ها نرم کننده باید کرد و اگر طبع
طبع خشک باشد چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر اندر آب نادر یا آب کدوی آب خربزه دهند و اندک
جلاب یا شراب آلو یا آب میوه های اسکر و ارسنیک روزی دو روز اندکی کشاکج جو رفیق باید داد و اندک
سککین و قوت را نگاه باید داشت چنانکه اند باب چهارم و پنجم از خرو و دم آنکه تاسوم از کتاب پنجم
یاد کرده آمده است آن مختلها اینجا باز گفتن را ذکر در اند هر علاجی که کشاکج باید داد و قوت نگاه
داشت این هر دو باب که یاد کرده آمده مطالعت باید کرد و جای خواب او خانه خوش هوا و اندک تاریکی و سردی
معتدل باید و جای خواب او بوی نک و تصاویر باید از بهر آنکه بظان رنکها و صورتها حریص گردد و
نظر او اندر آن بماند و بسیاری نظرا و بدان دماغ او را بر بخاند و نزدیک او کسانی بایند که او را دوست بایند

و اول

و او را دیدار و نشست با ایشان خوش آید و از ایشان خشمند دارد و پیش او میوه ها و سپر غمها خنک
باشد چون بیدار پسته و بنفشه و نیلوفر و غیر آن و جهد آن باید کرد تا ویرا بخوابد و بنکند اگر قوت
قوی باشد افزون نزدیک و نشاید برد از بهر آنکه افزون قوت ضعیف را در حال فرومی راند لکن شراب
خنک شایب آید و اندکی تخم خنک شایب با تخم کون اندک کشاکج باید بخت یا ضامی از کون بر سر او باید نهاد
یا طول باید ساخت از بنفشه و نیلوفر چنانکه هم اندین باب یاد کرده آمده است و اندر طول اندکی پوست
خنک شایب اندر بختن تا بخوابد و انداز با بونه تا مضرت خنک شایب از دارد و تحلیل کند و هرگاه که بیمار حرکتها
مضطرب کند و از آن بخور شود و اگر خواهد او را بر بندند صواب باشد و هرگاه که بیمار بسبب سردی و
سببشی یا سبب آنکه حس او ضعیف گشته باشد بول کردن فراموش کند و فراموشد و بنفشه و نادر بول پروند
بسر کردن طریق بیرون نشود طول سازند از با بونه و کیل الملک و برزها و رومی چکانند تا بول پروند آید
و اگر علت کوان ترش و دومت دراز کرد و سر سام مانند سبات باشد و آید کی فرون از حرکت باشد
چیزها و سخت سردی و دوز و در اند خنک شایب و از بنفشه و نادر بول بود و سداب و نام
و اکیل ملک اند باید فرو برد بر سر او لهاب تخم کان و روغن زیت بهم آمیخته بر می باید نهاد و هر اندامها
او بروغن نیم گرم کرده چرب باید داشت و بناید داشت کگاه باشد علت زایل گردد و تب کساریده شود
و بیمار خنکها و پشه ها میکوید بکنند قوت قوی باشد شیر بر سر او می دهند و اگر ضعیف باشد
زنان برودشیدن سر او بشویند طول معتدل اندوی بنفشه و پنخ سوسن و با بونه و غیر آن اندر
ریخته باشند و فائده شستن سر بدین طول آنست که شیر بر سر او خشک نشود و مسام را بیدار و باقی
ماده بدین طول تحلیل پذیرد و غذای خداوند این علت مرده باب غوره و طفیل از ماش مقشر یا از
عده و ساق بکنند بر سر و یک شیرین کرده و مایه تازه خورد بستر بخت و مانند این باشد و اینجا که مادر
بیماری صفراوی محض باشد و علامتها آن ظاهر تر باشد بکنند اگر صفرا بر کشنده است و عفونت بدین
نیست بکنین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت بدین خه باشد یا تسکین و تعدیل بدین استغراق
باید کرد و در ترتیب علاج برین گونه باید کرد با مداد وقت صبح شربتی شراب غوره یا سککین یا شراب ریوا

یا شراب ترش ترنج یا شراب لیمو یا شراب نار به دهنند و اگر طبع نرم نباشد شراب الو و خرمایند
 جلاب به دهند و از پس دو ساعت شربت کشکاب دهند و اگر صفرا سخت تر نباشد آب کدو دهند و آب
 خربزه دهند و صفت آب کدو کدوی شیرین را اندر خمیری بند و بنجیر از آرد جو کنند و اندر تنوری
 نیم گرم نهند بر خشتی و بکازند تا بخت شود و بر داند و بنجیر ازوی باز کنند و کدو را سوراخ کنند و آب
 ازوی بیرون کنند صفت آب خربزه دهند و آنرا سوراخ کنند و بکار بسیار زنده و شکر سوده اندر عصا
 وی کنند و او را اندر آن عصا نگه دارند تا آب ازوی بچکد و شکر بکازند و شراب خشک و شراب
 بنفشه اندرین علت موافق باشد و بوقت نیم روز شربت از آب خیار ترش دهند و با شکر و انجا که بکند
 باشد و ترقه اسفناخ و مزوقه ماشا و پوست کدو باکر و اندک کشنیز و مزوقه خیار هم بروغن بادام
 فاکر و شمشیر خواهد طفسل سازند از عدس منقشر آب غوره یا از ماش منقشر زعفران و باید داشت
 کدو میان علت صفرا و خونی است که علت صفرائی را تدبیر تسکین باید کرد و آب سرد که بغایت سردی
 باشد و از جلد شربت ها سرد نباید ترسید و خون کمتر باید کرد و اندر علت خونی تسکین تحلیل می باید
 کرد و اندر شربت ها سرد و آب سرد بغایت دادن و لیری خندان نباید کرد که اگر علت صفرائی بود شاید
 کرد و اندر علت صفرائی تدبیر آنکه بهار بنجید می باید کرد و شراب خشک و مزوقه از سماق و کون و برک
 کون موافق بود اندرین باب و انجا که بخت حاجت آید حقه نرم کند چون روغن کل و روغن بنفشه
 کشکاب صفت حقه نرم که حرارت و تشنگی نباشد بکیر کشکاب بیست درم سنک لعاب اسفول
 دو درم سنک روغن کدو و روغن کدو ده درم سنک سبده و خای مرغ خام هر را هم برزند و بکار داند
 صفت حقه دیگر که بنفشه خشک و تخم خطمی و کشکاب جو سبوس کندم از هر یکی مشت هر را اند
 دو من آب کنند و بنزد نایم باز آید و ببالا بپزند و مقدار همدار درم سنک بکیرند و بنج درم سنک
 شکر سرخ و بنج درم سنک روغن کل بروی افکنند و بکار داند و انجا که بهر مسهل از بنفشه و خرمایند
 و شیر خشت سازند و اگر بس از استغراق هنوز حرارتی قوی باشد قوس کافور دهند هر وقت که معده
 خالی باشد خرقة گمان بسکه و کلاب و اندک کافور بر جگر و سینه او می نهند و روغن کل و کلاب و اندک

در روغن
 در روغن

سرکه بهم برزند و بر سر او می نهند و آنرا کبی خوابی باشد و غش بهانه می گویند بطول از بنفشه
 و نیل و برک سرخ و پوست خشک و کشکاب جو و برک کونک بخت بروی می باید ریخت و هر شب
 و مقعد و کف پای و بینی بروغن بنفشه چرب میکنند و شیر زنی که در خنجر
 دارد اندر بینی جکانند و شراب خشک و دانه و شاه سپر غم و با بون و کشکاب جو و آب می
 و بای و اندر آن آب می نهند و بدان آب هم می شویند و اگر منقش کشن و قی بدید باید باز بناید
 بس اگر از حد بگذشت رت سوسن و رت آبی و رت ریواج و آب غوره و شراب انار و شراب لیمو
 سرخ جبارقان یا رت سیب میدهند و بر معده او صغاری از عود و زعفران و آب مورد و روغن
 و آب آبی و آب بیدری می نهند و اگر اسهال بدید آید و ضعف آرد اقراص طباشیر یا شراب انار و شراب
 غوره می دهند و پوست جو با سماق و اندک بلوط بخت بمغز بادام بریان کرده و اگر عرق بسیار کند
 آرد آب آبی و آب مورد و برکینند و روغن کل او بسیار زنده و باقی نرم بجوشانند و هر دو آب برود
 بماند و آن روغن اندر پشت و بند ها او می مالند و اگر روغن کل یا روغن مورد و آب غوره هم
 و در می مالند و او باشد و انجا که ماده بیماری سوزا باشد که از صفرا و سوخته تولد کرده باشد علامت
 سودا بدید باشد و خانه های نامک بپزند و اندر خواب برسد و آنک کند و دل تنک و سخت مستحق
 و دیگر علامت ها و قرانیطی آن باشد علاج هرگاه که حال این باشد نشان نفع بدید نباید ز حقه باشد
 و نه مسهل شاید او را نشان نفع بدید آمدن کیر در شربت کشکاب تنک می باید دار با جلاب و بنفشه
 روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار اندک کف پای و ناف و مقعد می باید مالید و شیرینان
 سر او آید و بشید چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است و دیگر علامت ها مرکب باید از علاج قرانیطی
 خونی و صفرائی است دوم اندر فلعومونی و اسباب علل مات و علاج آن فلعومونی
 خونی را کیند که اندک کوه رملخ افتد و این آماس اندر پیشتر و قها از خون سیاه و پوسیده تولد
 و بسیار باشد که سبب ضعیفی آماس در نه ها سر باز شود و شبکه دماغ از هم در کشیده شود علامت
 علامت این علت پنج است من خاصه و دو شرکتی آماسه خاصه یکی است که خیم و روی بیمار سخت سرخ

و چشمها بیرون خواسته و دُم آنکه در سری باشد صعب جانکه کوی سر آید میسکافند و نوم آنکه
خفتن بیمار بی هندی و بی نظام و بر خلاف حادث باشد و بیشتر بیشت باز آید لیکن نه تسکین و آن
دو شکر یکی است که گاه باشد که بسبب مشارکت عشاء و ملخ اگر هر دماغ کار تو لکند و نوم آنکه
مشارکت معده و دماغ مندر کشتن و فی بدیداید علاب بیاید است که علاج این علاج قرانطین
خونیست لکن استقصا و مبالغت اندین بیشتر باید که در خاک اندر رک زردن و در کیشانی از آنکه
رک قفالی زده باشد سخت شود و مندا باشد باب سیوم اندر صبار و اسباب و علاج
آن که در یوانکی و اشفتگی با و اطرا کویت که با سر سام نباشد که از صفای محض سوخته و آن
علامتها صبار از هفت چیز باید جست یکی از خواب و لحوال آن دُم از خشم و احوال آن شوم
سخنها بیمار چهارم از حرکتها و افعال او بخم از تب و اعراض آن ششم از نبض و نفس هفتم از درد
که بدیداید اما اینها از خواب و لحوال آن باید جست است که خواب کمتر باشد و اگر بخند خواب مضطرب
باشد و خوابها شوریده بید و اند خواب ترسد و بخند و اینها از خشم و لحوال آن باید جست است
که چشمها سرخ باشد و گاه باشد که زردی و کزاید و حرکتها آن مضطرب حرکتها آن مضطرب باشد
و یا اضطراب حرکتها چشمها بکری کشاید و چشمی مانند کفاسا لاند و افتاده باشد و بخوابد و آنکه
او اشک میرود و اینها از خشم است که سخن بهمانه میگوید و اینها کوی فراموش کند و آن
از وی پرسند و با وی گویند جواب و جواب آن سخن نباشد و بدان مانده کند و با سخن کمتر دارد
کفتن و شنیدن دشمن دارد و اینها از حرکات و افعال باید جست است که نخفت سخن متحرک و اشتباه
و با خبر میدهند تر شود و چنانکه چشمها بکری کشاید و سر از جامه و گاه از دیوار جیدت کیر و اینها از
و اعراض آن باید جست است که تب سخت سوزان باشد و زبان درشت و دهان خشک باشد و اینها از
نبض و نفس باید جست است که نبض سخت سریع و قوی باشد و اینها ضعیف و صغیر و صلب شود و
صلبی غایت خشکی باشد و نفس نیز صعب عظم و متواتر باشد و آخر تو اتر بر جانی باشد و عظمی
کمتر شود و اینها از درد ها باید جست است که از پس کردن دردی بدیداید چنانکه کوی رکها او

کین

کشیده میشود و سبب آن بسیاری بخار باشد و بر آمدن آن بجانب دماغ علاج اصل اندر تب
علاج این علت تسکین صفراست و در پرها تری فراییده فرمودن و پایی بهار بسته داشتن با اضطراب
کمتر تواند کرد و اینها اندر تسکین صفرا و تری فرمودن دماغ باب نخستین اندر علاج قرانطین صبار
کرده آمده است باب چهارم اندر قوبا و خمره که در دماغ افتد و علاج آن این علت را
سه علامت است یکی است که از اندون سردی و سوزش قوی باشد و دُم آنکه پوست روی سرد
از بهر آنکه حرارت میل به اندون سرد دارد و در رنگ روی و رنگ چشم هم بدین سبب زرد باشد پس
روی گرم شود و چشمها سرخ گردد لکن اندر بیشتر جاهها بسردی و زردی میل دارد سیوم آنکه
کمتر از تب فلغونی باشد و اعراض از اعراض آن قوی تر باشد و دهان سخن خشک لکن اندر فلغونی باشد
از بهر آنکه ماده این صفر باشد و صفرا سبک تر و خلط است و بیشتر جان باشد که در دُم کشید
پس اگر از آن بگذرد و نمیدخلد خلوص باشد علاج علاج این علت علاج صبار است بعینه و کورگان را این
بسیار افتد و علامت این آن باشد که محف که او جایگاه مغز است چون فرو نشسته شود و خیم
اندر افتد و کوی حرکت تر شود و بیشتر او خشک باشد علاج او آنست که سبب فحایر مرغ با روغن کلیم
برزند و سرد کرده بر سر او همی نهند و هر ساعت که گرم شود بردارند و دیگری بر نهند و آب بر کوفه
و کشیدن تر و آب که با روغن کلیم بر می نهند باب پنجم اندر لیشر غش و اسباب و علامت
و علاج آن لیشر غش سر سام سرد را گویند و این لفظ یونانی است و ترجمه او تنازی نیست و آن
بپای فراموش کاری باشد و اهل یونان این علت را این نام از بهر آن کرده اند که نسیان از لوازم این
و سبب این علت بخاری غلیظ باشد از بلغم غلیظ عفونت پذیرفته باشد که بر خیزد و این بلغم از لسیا
زدن پیار و میوه ها و تر و بسیار خوردن شراب از نا کوبیدن طعامها بسیار تواند کرد و ماه این
بر اندون کوه دماغ باشد و بر اندر غش دماغ لکن اندر کدها دماغ باشد از بهر آنکه بلغم غلیظ
او اندر غشاء دماغ خود را جای نتواند کرد از بهر آنکه غشاء صلب تر از وی باشد و اندر کوه دماغ
نتواند کرد و خورد را نتواند کرد از بهر آنکه ماده نرم و غلیظ اندر خیم نرم و لزج کدر تواند کرد و لیکن گاه

انگوری بسایند و طلا کنند صفت غلبه که یک غم و بود نه دشتی و سغری و زوفا و خشک بکوبند از نیمه
 بزبر و برینند و بر کفصل تر کنند و طلی کنند و عطسه آوردن بکشد و بلبل و مانند آن سود دارد
 و این که یعنی ضاد و غرغره و عطسه از پس استفراغ سود دارد و هرگاه که مدت دراز شود و ریشه
 بدید آید و خواهد که استفراغ کند از چهار دانگ چند بید ستر بوزن زدود انکی سقمونیا که منی سهلی
 سازند و اگر از معاودت تب ناید بشد تب بدیل از پنج قناعت باید کرد و چند بید ستر و سقمونیا باید
 داد و اگر سهلی غیر این حاجت آید جی سازند از ایچ فیفر او ششم خطل چند که اند اول این باب یاد کرده
 آمده است و هر بدن شرط دهند و هر وقت که سهل داده باشد هر ساعت تقاضای برخواستن می باید کرد
 و یا از می فرمودن تا حاجت بر می خیزد و کف کند و موی سر باز کردن و از زن گرم کرده اند و خرقه های می
 سرا و نهادن تا دماغ را گرم کند و تریها را بکند از دو بخارها را تحلیل کند سحر صواب باشد و پوشنه اش
 می باید کرد بخیزی که رطوبت را یاد در آورده دفع کند اما غذا نخورد و آب با سقز و در اجنی و کویا و سبوساب
 با غسل با دام و اینجا که شکاب حاجت آید بخورد و کشتک جو نیام و اندک زوفا و بر آن کف تر بود و کوف
 بیکجا بنزد و اینجا که تب گرم تر و ظاهر تر باشد بخورد و کشتک جو نهانند و اگر کشتک جو و کف تر بیکجا بنزد
 و با غسل و روغن بادام دهند و با باشد و هر وقت که طعام خورده باشد یک ساعت تمام باها و او را نیک
 بماند تا بخار طعام و تری آن بر دماغ او نرود و آب ششم اندر سبات سهری و سهر سباتی و علاقه
 و علاج آن سبات سهری و سهر سباتی و دفع بهار است هر دو مرکب از قرائینطس و لیث غش و ماده
 هر دو مرکب است از صفر اولیچ که صفر غالب باشد تا علامتها قرائینطس ظاهر تر باشد سخن پشه
 پیشتر گوید و غنودن باشد و خواب نه این را سهر سباتی گویند و سبات بسیار سی غنودن باشد و سهر
 خوابی و بسیار مردم باشند که اندر تری او خلطی بد باشد لکن تا بیدار و نشسته باشد خلط آن چیده
 باشد هرگاه که بغمود و قصد خواب کرد بخسب حرارت عمریزی از اندرون تن او بهضم و بر آید
 اخلاط مشغول شود لکن قوت حرارت او بدان کار نتواند کرد و فاجرا که خلط را بچیناند و بخارها
 برانگیزد و آن بخارها که بر سر او بر آید زود بیدار شود و هر چند که خواهد که بخسب خوش نتواند

میسباید و او دم
 یا بکف رطوبتها را دفع کرد

صمد در عالم و جوی

هر سحر

غنودن و آرزوی خواب باشد لکن از غنودن راحت نیابد و در خواب نشود و این هم از انواع سبات
 باشد و این حال خلوت و ندر از خشک را پیشتر افتد و اینجا که بغم غالب بود علامتها لیث غش ظاهر تر بود
 و این را سبات سهری گویند غنودن و خواب قوی تر از آن باشد که اگر بیدار کنند بیدار شود و هرگاه
 که چشم باز کنند و در فزاد شود و گاه باشد که بک چشم او بر کشیده باشد خیال چشم تمام فراز کرده باشد
 و شکل خفتن او همچون شکل خفتن خداوند لیث غش باشد و اگر علت سخت قوی نباشد شربت بکافی
 او فرو رود و اگر علت قوی باشد بکافی او اندر ماند و باشد که از پنی بیرون آید و این علامت سخت
 بد باشد و گاه باشد که بول و برا باز گیرد یا سخت اندک آید و نفس تنگ شود و حال و بحال اختناق رحم
 ماند لکن اندرین علت بر پیمار تکلیف سختی گفتن و جواب دادن توان کرد و فرقی دیگر آنست که اندر اختناق
 روی و جهره بیمار بر حال خویش باشد و اندر سبات چشم و رو با هیچ باشد و اینجا که علامتها لیث غش
 ظاهر تر باشد رنگ روی بکودی که آید هم چون رنگ از زین و نبض خداوند سبات از نبض لیث غش
 قوی تر باشد و از نبض قرائینطس ضعیف تر و نبض اختناق رحم با تمدد و تشنج و بی قوت باشد و نبض
 سبات تشنج و تمدد باشد و قوت مایه باشد که علاج مشترک آنجا که ممکن کرد و بحسب طبیعت
 پس حقه و نگاه باید کرد اگر سبب علامت امتلائی طعام باشد و معلوم کرد که طعام هاء غلیظ و
 بسیار خور دست قی باید فرمود و معده را پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر سبب امتلا شراب و مستی
 متواتر باشد هیچ علاج نشاید کرد تا مستی زایل گردد پس علاج خار باید کرد و تدریج شربت و حقه و
 نطول و غیر آن مرکب باید کرد از آنچه اندر علاج قرائینطس و لیث غش باشد و ظاهر تر باشد حقهها باید کرد
 که میل تری دارد و نطول آن برک بید و بنفشه و بیخ سوسن و کشتک و بابونه و اکلیل ملک و شبت باید
 ساخت و اینجا که علامتها لیث غش باشد و ظاهر تر باشد حقهها باید که میل تیزی دارد و بدانها حقه
 و اندر نطول که یاد کرده آمد بزرگ غار و بود نه و زوفا و چند بید ستر و سغری زیادت کند و اینجا که هر دو
 خلط را برابری باشد اندر نطول پیش از تشنج و مرز نکوش زیادت نشاید کرد و چون علت اندر اختلاط افتد
 هر چه میل بسری دارد از وی باز باید داشت و تدریج هاء لطیف کننده باید کرد و باب هفتم

غنودن

اندر اخذ و علاج آن این طلقی است که طبعیان آنرا آخذ و گویند و شخص نیز گویند و جمود نیز گویند
و معنی آخذ گرفتن باشد و شخص چشمها بازماند باشد و جمود فسرده آن باشد این علت را بدین
نامها از بهر آن گویند که ناگاه حس و حرکت مردم فرو گرفته شود چنانکه اگر بر پای باشد یا نشسته یا
خفته یا اندر کاری باشد چون بدید آمد هم بر آن شکل بماند اگر بیدار باشد چشمها باز کرده بماند و اگر
بود چشمها فرار کرده بماند و ماده این علت اندر حرو و باز بستن دماغ است و لکن بسبب مشارکت آفت
بهمه اجزای دماغ باز دهده بدین سبب که حس و حرکت جلد باطل گردد و نبض بطی باشد و صلب از
بهر آنکه ماده سرد و خشک باشد علاج بیاید آنست که علاج این علت همچون علاج لیثرخش باشد الا
آنکه علاجهای این قوی تر باید از بهر آنکه ماده این علت خلط سوداوی باشد و ماده لیثرخش خلط بلغمی و
خلط سوداوی غریز تر از خلط بلغمی باشد اما نخست خفته باید کرد بدین صفت بیکرند ششم خلط و
اقیمون از هر یکی یک مشت بسفایج دو مشت بودند و شتی یک دسته بنزد چنانکه رسمست و پیالایند
و آنرا با روغن بکار برند و آنجا که تیز تر باید یک درم سنک نمک هندی و ده درم سنک آب گامه و سه
درم سنک نوره و ده درم سنک نایند ترکیب کنند و ترکیب هم داروها با اندازه قوت بیمار و خورد
مزاج و عمر و عادت او باید کرد و ضارها که اندر علاج لیثرخش یاد کرده آمده است بکار باید داشت
حس و حرکت بدو باز آید بکنند و اگر حاجت آید جوی سازند از یاره فیترا و غار یقون و شرب و اقیمون و نمک
هندی بر اندازند و حاجت و اگر مطبوخی سازند که اندر وی اقیمون و غار یقون و بسایج و اسطوخودوس
بخند باشد صواب باشد و چون علت اندر خلط افتد شرب سکنجین عسلی دهند و بجای آب ماء
العسل دهند و طعام آنچه بدین لایق باشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تیزی خفته ی خواب بدید
روغن بنفشه نیم گرم کرده بر سر او میهند تا نظوی سازند از با بونه و شبت و اکلیل ملک و گل سرخ و تخم
کوک و پوست خشتاش و بر سر او می ریزند چشمو دوم اندر بیماریها که سبب آن کرد آمدن
خلطی بدی یا بخار خلطی بد باشد اندر دماغ با سبب نخستین اندر مایه لیمو یا و استیاب و
علامات و علاج آن نخست بیاید دانست که بعضی طبعیان نام این علت مایه لیمو یا می نویسند از پس لام

و نون و کوهی مایه لیمو یا می نویسند از پس لام و با و این نام نیست و نانی مایه تحقیق در شوار توانیم دانست و این
الیمو یا میگویند مایه لیمو یا می نویسند از پس لام و با و این نام نیست و نانی مایه تحقیق در شوار توانیم دانست و این
مایه لیمو یا میگویند مایه لیمو یا می نویسند از پس لام و با و این نام نیست و نانی مایه تحقیق در شوار توانیم دانست و این
این علت علی است سوداوی و خلط اندر دماغ و غلبه هیلثه از جیزی ترسان و بداندیش و اندوهمند باشد
و سبب این علت همه آنست که اصل این علت از دماغ است و هرگاه که اندر دماغ مرضی بدید یا در افعال
قوتها و دماغ بدان سبب باطل گردد یا ناقص یا مضطرب و مرض دماغ از دو وجه تواند بود یکی از آن
که دماغ عضوی متشابه الاجز است یعنی عضوی یکسانست ممکن است که اندر وی مرضی یکسان افتد
دوم از آن وجه که اگرچه دماغ عضوی متشابه الاجز است آلت فهم و فکر و حس و حفظ است و ازین
روی عضوی الیستند ممکن است که اندر وی مرضی الی افتد چنانکه اندر دیگر اندامها آلت کارهاست
افتد و کار آن اندام یا باطل شود یا ناقص یا مضطرب یا تمام مرضها یکسان تغییر مزاج باشد و هرگاه که مزاج
دماغی بگردد در شل و خشکی بر وی غلبه گردد و خواب بدید و اگر با خشکی کمی نباشد غلبه کند فعل شورید
و اگر سردی و خشکی غلبه کند علت اندر بدید آید که اندر با بهاء گذشته یاد کرده آمده است و اگر تری
غلبه کند خوابها به افراط آید و اگر با تری کمی باشد سبات شهری تولد کند و اگر با تری سردی باشد
علت سبات و فراموشی و اندیشهای و وجه تولد کند و مردم کم دان و خوف کرد و در جمده هر حال اندر
مزاج گرم و خشک تولد کند یا اضطراب و بی خوابی باشد و آنچه اندر مزاج سرد تولد کند بخواب بسیار
و با آرامیدگی باشد و مرضها الی از جنس سده باشد و این چنین باشد که خلطی فونی اندر تحاویف و
منفدها و دماغ کرد آید تا بدان سبب افعال قوتها و دماغ تباها کرد و اگر خلط اندر اجزای پیشین دماغ
باشد خوابها فاسد بچشم آید و صورتها تصور افتد که از اساجلی و حقیقی نباشد و اگر اندر اجزای
میانین باشد اندیشها تباها افتد و اگر اندر اجزای پسین باشد فراموشی تولد کند و اگر اندر
اجزاء و دماغ باشد همه افعال و دماغ تباها کند و تباها هر یک در خوردن مزاج خلط و با اندازه کمی و پیشی
آن باشد و مقصود اندرین باب یاد کردن با بهاء سوداوی آف منخلط سوداوی است و خلط سودا

دو نوع است طبیعی و ناطیعی اما طبیعی بدوی خونیست و ناطیعی صفرای سوخته است و گاه باشد که سوزی
طبیعی طبیعی گردد و این دو گونه باشد یکی آنکه با مزاج سرد بدیداید که آنرا بفسرند و غلیظ کند تا مزاج گرم
بدیداید که آنرا بسوزانند و احوال هر دو نیز مخالف باشد از بهر آنکه ماده کاهی کمتر باشد و کاهی ماده بیشتر
و کاهی فسرده تر باشد و کاهی بدان فسرده کی نباشد و کاهی سوخته تر باشد و کاهی بدان سوخته کی نباشد و کاهی
اندک تر و بزرگ تر مانده باشد و کاهی آنرا تولد کرده باشد و کاهی عفونت بدی رفته باشد و کاهی عفونت بدی
نباشد و کاهی با خلطی دیگر آمیخته باشد و کاهی آمیخته نباشد و از هر نوعی از این اثری دیگر تولد کند و در خود
مزاج و حال آن معلوم که نتیجه تصور و فهم و فکر و حفظ فعل نفس است و اکت نفس اندین کارها
دماغ است و روح نفسانی که اندر تجویفها و منفذها و دملغ است و اگر موضوع بدید آمدن فعل روح
نفسانی دماغ است معدن تولد او و اصل است از دل برآید و غشای شبکی که اندر زیر دماغ است اندک
و آنجا بخته و شایسته قوت کار بستن قوت نفسانی که در دماغ از اجزای پیشین و پسین و در میان
سود و آنجا بخته تر و شایسته گردد و آنجا خاصا فی شود پس اجزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن اجرا گیرد
و شایستگی دیگر بدی و اجرای باز بستن آید و تمام کرد و قوت نفس او را اندک دارد و افعال غریبی
از وی بدیدارد پس هرگاه که مزاج دماغ تر گردد از بهر آنکه قوت ها خفته و دماغ قوت این روح را تمام تمام
پزاینده و صفاتی که در آن چنانکه باید و با آنکه قوت دملغ که هر روح را صافی شود و در غلطها که اندک
دماغ گرد آمده باشد با کوه روح آمیخته شود و افعال نفس تباه و مضطرب آید پس دانستیم که سبب
این علت بغیر مزاج دماغ است از خلط سودائی و دانستیم که هرگاه که مزاج دماغ متغیر شود مزاج
روح نفسانی متغیر شود از بهر آنکه هر روح نفسانی روشن و شفاف و بدیدارند و نه است و خلط
سودائی خلطی تیره با رنگ است هرگاه که با روح بیامیزد روح را تیره و تاریک کند و هرگاه که کوه
روح تاریک شد مردم بضرورت ترسان و بداندیش و ناخوش طبع شد از بهر آنکه هیچ چیز نیست
مردم ترسانند و تراز سیاهی و تاریکی از بهر آنکه اندک تاریکی فرق نتوان کرد میان نیک و بد و چیزها را
کار نتوان دید و نتوان شناخت و هیچ چیز را ندانند و تر و این تر از روشنائی نیست از بهر آنکه نیک

و بدی نتوان دید و آنچه از و گذر باید کرد می توان کرد و آنچه شایسته بود میتوان جست و یکی معنی دیگر
هست و آن است که روح نفسانی مناسب روشنائی است از بهر آنکه کوهی روشن و شفاف است
و تاریکی ضد اوست بدین سبب روح همیشه روشنائی جوید و از آن راحت یابد و از تاریکی گریزد
از آن ترسد و هیچ فرقی نیست میان آنکه تاریکی از بیرون مردم باشد و مردم اندر تاریکی مانده باشند و
میان آنکه تاریکی از اندرون دماغ مردم باشد لا بل این معنی سر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرون نتوان
گریخت و از خویش تن و تاریکی روح خویش تن چون توان گریخت و از بهر آنکه خلط سودائی سرد و خشک است
و فعل سردی و خشکی قوت روح را و طبع مردم گرفته دارد و باز داشته از گشاده شدن بدن
سبب خداوند این علت ترسان و اندوهمند و ناخوش طبع باشد و هم بدین سبب که فکری و ناخوش طبع
دائم باشد از بهر آنکه جبری خشک هر اثری که پذیرفت نیک نگاه دارد و بر اندر وی بماند بدین سبب هر
چیز که او را بدیدارد و هر اندیشه که کند بر اندران بماند و باید دانست که او هام و خیالات خداوند
این علت از بسیار گونه باشد بعضی را و هم باشد که زود بخوابد و سرخس مرگ کوید و از آن ترسد و بعضی
و هم افتد که در پیش و بد حال خواهد شد و غم درویشی خورد و اندیشه وی از آن نوع باشد و بعضی را و هم
افتد که بخوابد گرفت و بخوابد کشت و بعضی را و هم افتد که او را زهر دانه اند یا خواهند داد و بدان
انطعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را و هم افتد که پوست ماری بکلوی او رفته است و اندک
خشکی مزاج و خشکی ماده سودائی باشد و بعضی را و هم افتد که پوست ماری بکلوی او رفته است و اندک
حکایتها و پیشینیا آورده اند که زنی را این علت و این وهم افتاده بود و بدان سبب ضعیف و بد حال
شده بود طبیب آن روز کار و براتی فرمود و روی داد و نخست از وی پرسید که این حال که افتاده
بود زن گفت بفلان موضع انداختم و بوم ماری بیامد و بجلق من فرو رفت و من آن وقت بیدار شدم که
فرو رفت و بود طبیب گفت این سخن راست است و این بسیار افتد و بدان موضع ماران باشند و صفت ایشان
چنین و چنین باشد و ماری بگرفت بدان صفت و بکشت و باره باره کرد و نهان داشت تا آن ساعت
که او را در وی قتی بداد و قتی گردن گرفت و طبیب آن مار کشته اندر طشت انداخت چنانکه او ندید چون

تمام فی کرده بود ما را و نمود تا از هم از وی برخواست و علاج بدی گرفت و از آن بیماری برست و پیش
او هام ایشان از جنس کاری باشد که اندر تن درستی عادت کرده و بدان مشغول بوده باشد و اگر
لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سنی مملکت و تدبیر حرب و قلع و کشادن و مانند آن کند
و اگر کسی را خصمی بوده باشد هم او فکد که قومی قصد کشتن و کشتن او را دارند و او را زهر خواهند داد
و اگر دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدای گوید و خلق را دعوت
کند جالینوس میگوید مردی را دیدیم که علم نجوم میدانست و او را این علت افتاده بود همیشه ترسیدی
که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد و دستها برداشته بودی تا اگر فلک فرو افتد
بدست بگیرد تا بسرا و بنیاید و دیگری را دیده اند که اندکی بتن درستی مرغ فروشی کردی چون اندرین
علت افتاد و هم او جان شده او مرغی گشتست هر وقتی باز و جانیندی و بانک خروس کردی و دیگری
را دیدی که سفال فروشی کردی چون اندرین علت افتاد و هم او جان شده او سفالی شده است ترسیدی
که اگر بدیوار یا زاید بشکند و سبب این هم خشکی یا زه سودا می باشد و این علت زنان را نیز افتد خاصه
که حیض ایشان پیش از هنگام باز ایستادن باز ایستند و وحش میگردی و دیدیم که او را این علت بود و
از هیچ کس چنان ترسیدی که از او از عده هرگاه که او از غد شنیدی هم بودی که هلاک شود و همه قول
و فعل او سلامت بود و چنان و از بهر این سردابها و جایها ساخته بود و نا وقتی که رعد اید اینجا اندر شود
تا او از غد نشنود و دیگری بوده است که قول و فعل او سلامت بود و چنانکه از سبب ترسیدی
بی آنکه سبک را دیدی و هرگز از هیچ سبک مضرتی بدو نرسید بود و در جمله احوال خداوند این علت مختلف
باشد از دو وجه یکی از بهر ماده علت دهم از بهر آمیختن خلط دیگر با خلط سودا اما اختلاف احوال
که از بهر خلط ماده باشد چنان باشد که اگر ماده اندر اجزای میانگاه و مایع باشد که محل تمیز و تفکیک است
خرد و تمیز او باطل شود و قول و فعل او هم با آفت باشد چنانکه جالینوس میگوید مردی را این علت
افتاد و مسکن او خمر بود که از در پنجه آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز بدو نظاره کردند و بر سر
فسوس و بازی چیزها خواستند و او نیز مردمان را آوازهای و گفتنی خواهند تا فرو و انداز

حکمی

هر کسی چیزی خواستندی وی آنچه بودی ببرد همی انداختی تا روزی که ویرا هیچ چیز نماند و کوی پیش
او بود و از او هیچ نماند چنان این کورک اگر کسی خواهد تا فرو و اندازم و کورک را گرفت و فرو انداخت
و کورک هلاک شد و مردمان نمکین شدند و فسوس و بازی مردم ماتم گشت و اگر اندر اجزای بدن
دمایع باشد که محل خیالست چنانکه باطل نماند چنانکه جالینوس میگوید یکی را از طبیبان روزگار این
علت افتاد و او را خیالها باطل نمودی و بدداشتی که اندر خانه او جماعتی مطربانند نشسته و استاد
و بازی همی کنند و مردی که اینها را بیرون کند از بهر آنکه محل تمیز او بانک بود یا دش آمدی که این را خیال
باطل افتاده بود و تمیز و خرد او بر جای بود و دیگری از حکیمان روزگار و سبک دیوانه بگری چون اندر
کرنا بر شد صورت سبک اندک و دیدن رسید از بهر آنکه آفت هنوز محل تمیز نرسیده بود و باخوشتن
اندیشید که ممکن نیست که اندرین آب و اندرین جایگاه سبک باشد این خیالی فاسد که مرامی نماید بدین
اندیش خوشتن را دلیر کرد و آب بخورد و از آن آفت سلامت ماند و اگر ماده علت اندر همه اجزای دمایع
باشد خیالها و اندیشها و قول و فعل او هم تباه باشد و اختلاف احوال که از بهر آمیختن خلط دیگر باشد یا ماده
علت چنان باشد که اگر خلط صفرائی آمیخته باشد خداوند علت خشمناک و نند باشد و اگر خلط بلغم آمیخته
باشد خداوند علت کسلان و آرامید تر باشد و اندک با بهای پیشینان می آید یکی را از این علت افتاده
بود و همه هوس وی آن بودی که مردمان از وی بخندند و خوشتن را بر زمین افکندی و چنان نمودی که
نیتواند خواست و زاری بکروی تا او را یاری دهند تا بر خیزد چون کسی دست بر زمین و کوفتی تا بر دارد
آن کس یا سخت بکوفتی و نگاه داشتی و سبیل مزاج و بر جامه او بول کردی تا مردمان بخندند و رو قش میگوید
خداوندان این علت را حالی بدید که گاه از کارها گذشته غایب و از کارها خواهد بود خبر دهند
و راست آید و سبب شناختن این بر فیلسوف است نه بر طبیب و باید دانست که مایع غلیظ علی دماغی
و دمایع مخصوص است لکن گاه باشد که بشارت عضوی دیگر افتد چون معده و سپرز و اگر چه بشارت
معده افتد مضرت او دماغیست همچون صرع که اگر چه بشارت اعضا و دیگر بسیار افتد علت دماغی
و جالینوس میگوید معده را دماغ مشاطه کنی تمام است گاه باشد که آفت معده سبب بشارت معده باشد

نرمی که هرگاه مردم اخروش بوی یا بد یا چیزی بلید و گریه پند یا از آن برانید شد منقش کشتن بدید
و معده اندران وقت از حال طبیعی ببرد و این مشارکت بدان دو عصب بزرگست که از سر بزم معده
فرود آمدست و بدین سبب است که حق فم معده قوی تر از حق همه اندامها و دیگر است و هم جالینوس
میگوید که هرگاه که اقی نخست اندر معده بدید یا بدین بر دماغ و همدو خداوند علت بضم طعام و
بر آروغ و بقی و تنقیه معده راحت یا بدینم که مبداء علت از معده است و این علت را مرقی گویم
و هرگاه که بحسب آفتها و دماغی بدید یا بدین معده پیش از آن بسلا مت بوده باشد دینم که مبداء
علت دماغ است بمشارکت معده نیست از لایحه الحار میگوید که تولد این علت بمشارکت سپرد است
که سپرز خانه سود است و بسبب مشارکت آنست که هر روز قدی سود از سپرز معده آید
که از سپرز معده اندک نشاده است پس هرگاه که سودا بعد بسیار تر آید یا سودا نا طبیعی آید
دافع معده از دفع نتواند کرد و اندر معده حراقتی باشد که بخاری از آن سودا برانگیزد و بروما
بر آرد و دماغ بد برای آن باشد این علت مرقی گویم بعضی طبیبان گفته اند که هرگاه که فرو سوی معده
انجا که نمیدانند فعلی است آماسی باشد بسبب آماس خلط سودا که از سپرز معده آمده باشد بر روده
نتواند گذشت و بسبب حرارتی که انجا باشد بخاری از خلط سودا می بر خیزد و با دها تولد کند و بخار
بر دماغ بر آید این علت تولد و مرقی از آن گفته اند و گوی که اندامی آماس اندر معده است و این
هر دو گوی میگویند دلیل بر آنکه سبب این علت آماس است آنست که بسیار باشد که طعمی که خدا
این علت خورده باشد از پس دوفوقی که از بهر آنکه از سبب آماس گذر نیافته باشد و دلیل بر آنکه
انجا که حرارت فرونی است که در معده او سوزشی بدید یا بدین طعام ها خنک او را موافق باشد
او را خیر بخار میگوید سبب این علت آماسی هست از بهر آنکه معلوم است که آماس گرم که اندر معده
که با می کنند بی تب نباشد و خداوند این علت از تب خالی نباشد پس اگر دید این آماس آماسی است
صلب گویم که اگر آماس صلب بود واجب که سبب نزدیک آنست بجز مزاج جگر سرد شود و اما
که سبب مزاج سرد باشد تولد کند و حال خداوند این علت برخلاف این باشد و حجت این قوم خیر این

نست

نست که گفتند که طعام و خلط سودا اندر معده دیر بماند و گذر نمیتواند کرد و این سخن ضعیف است
و ممکن است که مانع آنست که معده که طعام اندر نتواند آمدن و هضم نتواند کرد بسبب ادها که اندر
معده تولد کند و معده بطریقی قوت هاضمه و دفع هر دو بدان سبب از کار خویش باز ماند و اگر
کار خود میتواند که باین غلیظ را تحلیل کند و دفع کند علامتها علامتها این علت از شش
و جگر باید جست یکی از خاصیت که خداوند این علت را باشد دوم از جهره و سخته خداوند این علت سیوم
از با دها که اندر معده او تولد کند و آروغها چهارم از لحواله معده پنجم از احوال خواب و بیداری ششم
از طهات که پیش از این بوده باشد اما پنجم از هیئت و جهره و سخته او باید جست آنست که بخداوند
این علت موی پال باشد و موی سبزه باشد و رنگ او سخت سرخ باشد یا کرم کوز و پشتری بسبب کرم
و سینه و کف و اندامها فرو سوز باشد از بهر آنکه اندر مزاج ایشان با دها بسیار تولد کند و با دقت
بسی با کاند و حراقتی که ایشان بیک باشد و بیک چشم پیوسته بر هم می زنند و سخن نشات تمام
تر گویند و این علت کسانی را افتد که دل و جگر ایشان گرم باشد و بدان سبب سودا می سوزد و اندر تن
ایشان تولد بیشتر کند و مملو تر باشد بدان سبب بخارها بدزد و تر تولد کند و انچه از خاصیت است که
ویرا باشد آنست که خداوند این علت همیشه اندر هر که نهست بر دکه از طب جیزی و اندر علاج خوشی
برسد و انچه او را امروز ندیده بکنند و انچه از با دها و آروغ باید جست آنست که اندر معده و سرها و پهلو
او با غلیظ که آید و شرار تحلیل پذیرد و آروغ نتواند آورد و اگر آروغی بر آید راحتی با دوا از نخست
آروغها و ترش باشد پس اخروش بوی کرد و ناخوشی که از ناامنی توان گفت و بعضی را هیچ آروغ بر نیاید
بسبب غلیظی با دوا ضعیفی حرارت و روده ها ایشان بسیار قشر کند و شقی برایشان افتد و شقی آروغی
جامع باشد و بعضی را اندامها مختلف کند و اختلاص جستن اندامها را گویند و بعضی را اندر دماغ
او بسیار افتد همچون آواز حرکت در خنای بار از جلا جلی آواز آسیا و مانند آن و این آوازه را بنای طین
و دوی گویند سبب این همه که یاد کرده اند تولد با دها غلیظ باشد و باید دانست که هر که را این طین
باشد و اندامها او سرد و خسته او کند و ضعیف و دست و پای او گران میشود و علامت آن باشد که

و نامش



اندر علتی دیگر خواهد افتاد چون صرع و فالج و سکنه و انحراف از احوال معده باید جست که طعام بد کوار
 و دهان اولعاب ناک باشد و سبب آن ناکو ایدن طعام باشد و بعضی را شهوت قوی تر باشد و
 بعضی ضعیف تر و بر هر حال که باشد طعام بد کوار و اگر چه اندک خورد و اندر پیشین و هم الطبع خشک
 باشد اگر چه طعام بد کوار و ذکا باشد که بعضی را با تغل صفر اید و آید و اندر معده ایشان سوزشی
 قوی باشد و سبب آن گرمی با دها غلیظ سودائی باشد که اندر معده ایشان تولید کند از بهر آنکه غلظ
 و بخار سودا که اندر تن مردم تولید کند بر مثال بخار ها و خانی باشد که اندر هوا گرد آید و آنها که آنرا
 صاعقه گویند از آن افتد و بعضی را در معده رنج دارد و در معده و خوراک و کاه و بنای و حوالی آن
 گرد آید و کاه بر پشت و میان هر دو کتف باز دهد و سبب آن آنست که میل فقر معده بسوی بیرو
 و میل فقر معده بسوی اندرون هر کاه که در در ماده آن در فقر معده باشد و در ناف و حوالی آن باشد
 و هر کاه که اندر فقر معده باشد در میان هر دو کتف باز دهد و آنرا از احوال خواب باید جست آنست
 که او را خواب کمتر باشد و اگر چه خواب را و مضطرب باشد و خوابها عجیب و غریب باشد و پختن از
 حالها گذشته باید جست آنست که کاه کنی تا پیش ازین علت اندر سر و بی وضعی بود و سبب این تا
 تبها و مرکب کشیده است یا اشتقاقی خونی که آن بواسطه عادت بوده باشد باز ایستاده است
 یا اندر آفتاب مقام یا رنجی بن و رسید است از سفری و یا از حرکتی و ماندن باطعامها سرد و آبجی
 خور و سبب چون گوشت کاه و گوشت مرغ و گوشت صیدها و دشتی و کوهی و آبی و گوشت قید
 و نمک سوده و کربنه عدس و حبه انار خاصه بر کتف ترا و کبر نهاده باشند و آن خشک و سست و
 از کدم کمن و پختن خشک و شرابها غلیظ و هر کاه که خداوند یا خدایان روی و تازه و شاد کام
 باشد باید دانست که ماده علت او خونیست و خون بدان تباهی و سستگی نیست که علاج دشوار پذیرد
 و هر کاه که در روی و تند و بسیار حرکت باشد و هم با غلبه است و باید دانست که ماده صفر
 این نخست اما در خورد صفر اسوخه است و هر کاه که ترش روی و کف و عین و کریان باشد و خلوت کند
 باید دانست که ماده علت سودا و سوخته باشد و علاج این عسر تر باشد و هر کاه که آهسته و کسل

دکائی

و کم کوی باشد و بسیار خستید باید دانست که ماده علت با بلغم ایخته است علاج نخست تا قبل باید
 کرد اما در علت خود اندر دماغ تولید کرد دست یاسراقی است یا از گرمی دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی
 سپرد و همچنین تا قبل باید کرد اما در علت خونی است یا صفرائی یا سودائی یا بلغمی و علاج هر عضوی
 و هر ماده چنانکه واجب آید کردن اما علاج کلی آنست که هر کاه که اعراض یا بلغمی یا سودائی یا بلغمی و علاج
 مشغول شوند پیش از آنکه علت قوی گردد علاج دشوار پذیر و خاصه که خاصیت خداوند علت آنست که
 فرمان طبیب ببرد و شربت و داروها که فرماید خورد و جهد کند تا دل خوش و شادمان گردد و اندر خانه پاکیز
 و دل کشای باید نشانند و هوای خانه با سفر غمها و میوهها خوش بوی گردانند و روغنهای خوش بوی
 و عطرها معتدل و اسفند غمها و میوهها بویانده و طعامها بسندید و پاکیزه تری فرای دهند و معتدل
 معتدل و اندازه هضم و قوت معتدل و پیش از طعام بچهار ساعت مالش فرمایند مالشی معتدل چنانکه
 تری غذا با اندامها او رسد و در جده عاب اندر تری فرو نهد پیش از آن باید کرد که اندر کرم کردن مزاج
 و از غذا باز نباید داشت و تدبیر خوابیدن او باید کرد و اما آنجا که ماده علت خود اندر دماغ تولید کند
 و مزاج کرم باشد چنانکه خونی که غذا و دماغ خواهد گشت اندوی کرم شود و بسوزد و سودا شود
 و کاه باشد که سبب این علت از حرارت پیش آفتاب بوده باشد یا بکار داشتن شربتها و طعامها لطیف
 کنند یا بخوابی یا اندیشه بسیار اندک علمها و باریک و اصل اندر علاج آنکه ازین نوع باشد آنست که مزاج
 دماغ را با اعتدال باز می آید و دماغ را از ماده سودائی با ستفر اغها بر فرق و بر آکنده پالت میکشند و
 تدبیر اعتدال باز آوردن مزاج دماغ بنما و نطو لها و بویها سرد تر باشد و باید بر مزاج دماغ از
 تدبیر تحلیل غافل نباشد و هیچ خلطی و نطولی و سمومی از چیزی تحلیل کنند باید که خالی نباشد چون آب و
 و اکلیل ملک و کاه باشد که اندرین صفا و نطو لها بشیت و پنج سوسن و غیر آن حاجت آید از بهر آنکه
 سردیها محلی چیزی محال بر سر نشاید نهاد و این شاید بود از آنکه چیزها سرد ساده ماده را غلیظ
 ترکند و تحلیل نیز مقدار باید کرد از بهر آنکه ماده لطیف بر تحلیل خرج شود و کثیف تر بماند پس ترکیب
 صفا و کربن مثال باید بنفشه و نیلوفر و برک و کونک و کوی ترا و هر یک یک جزو نیم اکلیل ملک

و شبت و پنج سوسن از هر یکی جوی و با این هر دو تند بر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل از غذا
 داشتن قوت نیز غافل نباشد و چیزهای تحلیل کننده همچنانکه ماده را تحلیل کند قوت را نیز ضعیف آورد
 بدین سبب اندر چنین ضامدها چیزی قوی کنند چون برک مورد آب و مانند آن زیادت باید کرد
 پیش از آنکه استفراغ کنند ضامدها قوی در دوازده و جگر کلاب و آب پد و آب بنفشه و آب نیلوفر
 اندکی آب با بونه را روغن او بکار نشاید داشت و اگر پس از دوسه استفراغ آب کوک و روغن کل یا لیمو
 و بر سر او می نهند روا باشد و این آنجا شاید که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفشه با روغن
 کل آمیخته نافع باشد و تدبیر استفراغ بدین ترتیب فرماید هر بامداد شربت میاه الجبن از سنگین
 اقیقونی سلخته باشند بخورد و هر هفته یک دم سنگ یا سه دم سنگ اطر فیل کوچک و دو دانگ
 یا نیم دم سنگ اقیقون ترکیب کنند و بدهند و اگر احتمال کند و آنکی شحم خنظل زیادت کند صفت
 سنگین اقیقونی یکینند اقیقون و بفساج نیم کوفته از هر یکی ده دم سنگ خرق سیاه یک مثقال هر یک
 واحد اندر خرقه فراخ بندند و خرق را نیز نیم کوفته و یک شبان روز اندر نیم سرکه ترکند و دیگر روز
 مقدار نیم آب باوی بیامیزند و آبش نرم بچوشانند و خرقه بساج و خرق اندان سرکه و آب بچوشانند
 چون پخته آب سبزی شود و بمقدار سرکه باز آید خرقه اقیقون اندوی افکنند و یک جوش بدهند پس
 از آتش بردارند و هر سه خرقه را بدست بمالند اندر نیم سرکه تا قوت او بیرون آید و سرکه را فکند و
 بوزارند و بقوام آرند نیم سرکه را یک من و نیم شکر کنند و هر بامداد شیر بچوشانند اندر پانصد سنگین
 مقدار پست دم سنگ از این سنگین بر دست برین شیر چوشان باشد چنانکه در سمت و یک جوش
 دیگر بدهند و از آتش بر دارند و سر پانصد پوشیده بنهند تا آب بنشیند و مقدار چهل دم سنگ
 از این آب بدهند و غذا ماهی تازه خورد و خایه مرغ نیم برشت و شور با مرغ خانگی فرود و کشت بزغال
 و کردن و پانچ بره و آنچه مانند این باشد و بکرمه و آب خوش فاطر بر سر او می ریزند و روغن بنفشه اندکی
 اندامها او می مالند چون از کرمه بیرون آید تدبیر غذا دادن کنند و پس استفراغ دل او بر مفرج
 قوی کند اگر حرارت قوی باشد بفرج سردا و کخت قوی نباشد بفرج معتدل و بیاید دانست

ایاره فقا و دو درم سنگ

الدر علاج

اندر علاج این نوع استفراغها قوی و یا بر جهاء نرک نشاید داد از بهر آنکه بیم باشد که خداوند
 علت دیوانه شود یا مایل نحو لیا مایا گردد و بسیار باشد که پس بهاریها کرم نوعی مایل نحو لیا بدید و
 هرگاه که بیماری تن پاک کرده باشد و تدبیرها صواب کرده آنرا قوی و مددی نباشد فطول و ضامه
 و بویها که یاد کرده آید اندان کفایت باشد و آنجا که مزاج دماغ سرد و خشک باشد و فرج گرم و دوا
 المشک و ثریاق و مشرو و بطوس کفایت باشد و آنجا که ماده بیماری با خون آمیخته باشد سخت رک
 آنکل بیاید کشاد و نخلی خون کم کردن و غذا سبکتر کردن و چیزها خنک دادن و کمی پس آن بسندید
 و یک هفته برین ترتیب بودن پس دیگر بار آنکل کشاد آن قوت قوی نباشد آن قدر که بیرون باید
 کرد بدو دفعه یا سه دفعه بیرون کند و اگر از رخ رقیق آید رک زدن بشمان نشاید شد که بسیار
 باشد که نخست اندکی خون رقیق بیرون آید و بدین سبب است که یک فراخ باید کشاد و خون غلیظ با ساق
 بیرون آید و نازک را باض باید کشاد یا صاف تا حیض ایشان روان شود و تن پاک کرد و در آنجا که
 طبیب نامعلوم کرد که بخار این خون اندک دماغ محکم شد دست رک بشانی باید کشاد و پس از کشادند
 یک هفته آسایش دهند و بعد از آن ماء الجبن چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است و استفراغ آید
 فبقرا و اطر فیل کوچک و اقیقون هم بر آن ترتیب می کند که بدین علاج اثر بهتری بدید باید بهای و نفعه
 و اگر نه در چهار قوی تر دهد و بهترین داروی اندرین باب آنست که ایارج جالینوس دهد اگر پس
 از آنکه سه دفعه ایارج جالینوس استفراغ کرده باشی تر بهتری بدید نیامده باشد حتی سازند از حجازی
 و ایارج فقا و اقیقون و غار یقون و شحم خنظل هر یک بر آن مقدار که طبیب از بهر آن شخص صواب بدید
 و ایارج فقا و روس و لو غار اینی با مطبوخ اقیقون و هیلند کالی و هیلند سیاه و اسطوخودوس و
 میوز منقا و اندکی نمک هندی سودمند باشد اگر نیز از این راحت نیابد حجازی رومی و در دم سنگ یا
 سه دم سنگ باندان باید داد و میگوید بفرزاید و بکاهند چنانکه صواب پند طبیب از بهر شخص
 و دیگر جای میگوید کایش یک دم سنگ دهند و از هر شربتی از داروهای قوی تا دیگر شربت یا بار
 یا دو بار سه دم سنگ اطر فیل کوچک و یک دم سنگ ایارج فقا و اقیقون یک دم سنگ ترکیب

و اگر قوت قوی باشد خون ابدان مقدار که
 طبیب بفرماید که بیرون بسیار کردن
 یکبار بیرون کند از بهر آنکه این شحم
 که یکبار باشد قوت بر آمدن بخار
 بر دماغ باز کرد و دم

از این مضمون ایارج فقا ترکیب کنند تا نیم
 بدهند اسکندر میگوید هر ۶۶

کنند و دهند و هرگاه که این همه شرطها بجای آرند و علت بر جای خویش باشد نو مید نشاید لکن
 هم این طریق بدست می باید داشت که هر وقت که هوا بکشد و بهتری بدید آید و اگر از آن هوا بهیچ
 شود صواب باشد و همچون بخاخ اندرین باب سخت نافع است خون را از خلط سودا خالی کند
 صفت همچون بخاخ بکشد و هیلد کالی و هیلد سیاه و یلید و آمد از هر یکی درم سنک ترد
 و اسطوخودوس و بفسایج از هر یکی پنج درم سنک جگر مرغی مغسول و دو درم سنک و انکین مصفی
 جندسه وزن همه داروها شری چهار درم سنک و اگر شخصی ضعیف باشد و علاجه قوی احتمال کند
 او را جز بماء الجبن و سفوفی که باوی دهند علاج نشاید که در صفت سفوف بکشد و اقیهون و هیلد
 سیاه از هر یکی یک درم سنک شکر چهار درم سنک که را بکوبند و سفوف کنند و اگر شخصی باشد که قی
 کردن آرموده باشد و آسانی تواند کرد نخست از همه کارها قی کند تا بقوت قی کردن مادت های سوداوی
 از قهر تن بچند و بعد آید و بقی بیرون شود و تدبیری برین گویند باید که نخست سه روز اندر طعام
 چیزها لطیف کنند که کاری برود چون ترب سرکه و کرفس و سداب سرکه و روز چهارم طعامی خورد که آن
 بهر قی موافق بود و ازین کرفس و سداب و ترب لختی که بر دق و فون تروازد و روها قی آن طیب خواهد شد
 بدهند تا قی تمام کرده شود و اندر مدت سه هفته سه دفعه قی کنند بدین ترتیب و هر باری که از قی کردن
 فارغ شود ضامدی سازند از مصطکی و افستین رومی و کل سرخ و سنبل و اسارون و سعد و بر مده
 او نهند تا مده را قوت دهد و بعد از آن که سه هفته قی کرده باشد تدبیر علاجه دیگر کند که یاد کرده
 آمده است و باید داشت که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر و نازک تر باشد
 و از خون متمیز آید و عروق تولد کند و علاج این سهل تر باشد و گاهی که تنازی طافی گویند خارش و کوف
 و بهق سیاه و مانند آن از وی تولد کند و علاج این سهل تر باشد از بهر آنکه ماده لطیف است و از خون
 متمیز است و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد روی هیش نه دجنا که تنازی راست گویند و با
 ددوالی و داء الفیل از وی تولد کند و این را نیز بحکم آن که از خون متمیز باشد سهل تر باشد اگر چه علاج آن
 تر باشد و گاهی هم اجزای سودا با هم اجزای خون آمیخته باشد و متمیز پیاریها و فاکون تولد کند و این

در غرض قی درم سنک

در سرخول سیاه شده

مالخولیا

مالخولیا که یاد کرده آمد از آن جمله باشد و اینجا که سبب مالخولیا که می جگر و دودها و او باشد حالا
 همچون حال مکیودان باشد و مکیود کسی را گویند که اندر جگر او آفتی باشد و علاج او بشتر بهاء خلط باید
 کردن چون آب تخمها و آب کسنه و کشکاب و آب کدو آب خربزه هندو و شراب بنفشه و استغراق آب
 بلابل و آب کسنه و فلوین چار شنب و خرمای هندو و شیر خشک باید کرد بماء الجبن و روک با سلیبی
 کشاد و غذاها خلط باید دارد و هر وقت که طعام خورد و لختی کوک و کسنه با سرکه بخورد و اگر سبب باشد یا
 حاجت آید که خلط را لطیف کند لختی کرفس آن بخورد و بکند و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک و کسنه
 بخند و خام نیز هم سود دارد و اگر قوت هاضمه قوی باشد و اندر منفذها جگر سده نباشد طعامها
 خلط و غلیظ باید از آن با حرارت جگر باز کشد و آن را بری کند چون هلام و فسر و از کاف و ماهی تانه و
 بطون کا و سر و پاچه بزرگ بخند و مانند آن و نجیب که سبب ضعیفی سبب باشد و کاسم باید زد و سبب
 را پاک کردن وقت دارن تدبیرهایی که اندر باب علاج مازده سودائی که با خون آمیخته باشد یاد کرده
 آمده است بکار باید داشت و اینجا که مالخولیا مراقی باشد قی باید فرمود مگر کسی را که با سانی قی کند
 و خلط اندر فضاء مده باشد صواب آن باشد که طبع را نرم دارد و در اقیهون و ایارج فیهرا هم آمیخته
 و اگر حاجت آید که هر روز ازین ترکیب کنند یعنی اقیهون و ایارج فیهرا مقداری که طیب مصلحت بپزند
 سخت نافع باشد مده را پاک کند و خلطها را که اندر مده باشد با سانی از مده فو که از دق
 دفع کنند و هرگاه که این طریق بدست دارند هر بامداد شراب افستین بکار دارند و صفت آن بکشد افستین
 و هرگاه که این طریق بدست دارند هر بامداد شراب افستین بکار دارند و صفت آن بکشد افستین
 رومی درم سنک کل سرخ پست درم سنک ترب بنسید تراشیده چهار درم سنک سنبل و درم
 سنک غار یقون چهار درم سنک این همه را اندودن آب پزند تا نیمه باز آید و با لایند هر بامداد سی درم
 سنک ازین شراب با پست درم سنک شکر سوده بخورد و اگر قی طوریون باریک را بنزد و با لایند
 هر بامداد هجین بکار دارند سودمند باشد مده را پاک کند و طعام بکوار و طبع را نرم دارد و هر
 که مده پاک میشود و طعام هضم میکند و نقل طعام دفع میشود و با دها و بخارها قی تولد کند و ماده

بزرگ

سپرز یاد کرده آید و آب الجبن که بکشد اقیهون کرده باشند باید داد و هر چه اندر علاج

علت بریده شود و ماء الجبن که از شیر کاه و سازند و از شیر آسپ طبع را نرم کند و اندک آن اسهال را اندک کند
و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک کون باید و لوان نشاید آن بهر آنکه قوت معده اندر هضم الوان
متخیر شود و هم تنه کند و یک کون را هضم کند و حیوان که از بهر او کشند گوشت او اندر برف و بچ باید
یک روز نهاده تا نرم شود و آنچه بر لعل نباید که خشنک نشود و هنوز تری باید که مانده باشد و باید فرمود
تا هر وقت که معده او خالی باشد افسنتین رومی و شبت و پودنه و شتی و زیر و وایسون و تخم کرفس اندر آب
جوشانند و با لایند و آن آب را اندک نشانه کاه کنند و بر معده او نهند و نگاه دارند و معده را قوت کند و یاد
باز دارد و اگر اندک قوی تر باشد سقتر و کند و با این چیزها یا کند و باید دانست که بیشترین خلل در
مال الجبن از شربتها و طعامها و سردی و ترس و ضعف یا بندیدن و سبب یکی ضد تریها با خشکی و با سردی و یکی
آنکه از جیره او بخارها تولد کنند و بر دماغ نزود و اگر چه منفعت چیزها سرد و تری ایشان را منفعت حقیقی
نیست لکن بحکم آنکه اندرین جیره ها تولد سودا نباشد و دماغ سرد و ازین ایشان گسسته گردد و آن مانده
که حاصل نباشد بخار تر و اندک است امیدوار باشد که طبیعت بر آن مستولی گردد و آنرا اصلاح آرد و از
این معنی است که گاه باشد که تری لطیف زبان دارد و سودا را یاری دهد از بهر آنکه تری لطیف خلل
را سودا را تری و راحت از قوف بلغم نباشد لکن هرگاه که امتداد و فشار در خلل را بسوزاند و سردی
وتری را کمتر کند و با یتسی کخداوندان این علت از قوف بلغم معرور نباشد از بهر آنکه آن راحت از
قوف بلغم نباشد لکن هرگاه که امتداد و فشار در خلل اندک یکدیگر بقذف بلغم کمتر شود و راحت بدین
انجام معلوم گردد که اندر علاج مال الجبن آنست که تری حاصل میکند و اندر استفراغ هیچ تعصیر نکند
بولس کوید از جهت استفراغ سودا و از ده که به اقیمون با ماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر باشد
بماء العسل دهند و دوازده گرم در دم باشد و میان هر اختفراغی استفراغی دیگر هر روز شراب
افسنتین می باید داد از بهر آنکه افسنتین اندرین علت سخت نافع است معده را پاک کند و قوت دهد
و اگر بول آرد و چون از خلط غلیظ با و را بول صافی کند و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد
سنگین از سر که عضل سازند و باقی باشد خلط غلیظ را لطیف کند و روقس میگوید جماعتی با شناسم

که سخت بریان

سردی تری که تری و با یتسی کخداوندان
علت از قوف بلغم نباشد لکن هرگاه که امتداد و فشار در خلل
اندرین علت

که افسنتین

که افسنتین تنها کار داشتند و ازین علت خلاص یافتند و با الجبن میگوید من از مورد افسنتین را
اندرین علت همچنان یافتم که روقس میگوید که منفعت آن بزرگ یافتم و روقس حکایت میکند و آن حکایت اندک
یا سخت یا آمده است میگوید سردی را دیدم که عمر او سی سال بود اندامها و خلط غلیظ لریج که آمد
بود بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز یکبار طبع او اجابت کردی و خبر بد آن
یا بخت طبع او نرم نشدی و هر وقت که دار و خوروی بلغمها غلیظ چون سنگ شده از وی بیرون آمدی
و من از بهر او سنگین عصبی ساختم و غسل و فرمودم که هر روز یک شربت ازین میخور از آن منفعت
یافت و هر روز یک بار طبع او اجابت میکرد و از آن بلغم سختی می آورد و مدتی برآمد و باید و با من میشود
بگرد و همان سنگین بکار میداشت پس از قریب یکسال نزدیک من آمد و گفت دردی اندر سبز هشی
دست بر سپر زانو نهادم اما منی نیافتم از وی پرسیدم که اندرین مدت که مراندیدی چه میگوید گفت
از آنچه فرموده بودی هیچ نکردم الا آنکه سنگین بکار میداشتم بگفتم دست از آن سنگین بردار و بعد
آن چیزی دیگر فرمودم روزی چند گذشت آن سوزش کمتر نشد من از بهر آنکه کان بروم که سبب سنگین
که پوسته بکار داشته است آن خلط غلیظ کمتر شده است و خلطی بیاندازن او تولد کرده داری
مسهل دادم و او پس از یک روز دیگر اقیمون دیگر و بسناج و اندکی سقمونیاد و دم طبع او اندکی
کشاده شد و حرارت قوی که از اقیمون تولد کند از اندرون او تولد کرد و روز دیگر ماء الجبن اقیمون
دادم شبانگاه آن روزی راتب آمد و دیگر روز اعراض مال الجبن باید آمد خواستم که برافضد کنم باز
تاخیر کردم و بر سپر و شکم او ضارها ساکن کنند و قوت دهند بر می نهادم و هر وقت که اعراض مال الجبن
ساکن شدی گفتی آن سوزش سخت تر است و با لای بر می دهد و دیگر روز از پای چب نزدیک شالانک
رکی بکشادم و خون پیرون کردم مقداری سر آن سوزش سبز او اندکی کمتر شد و اعراض مال الجبن بیشتر
زایل شد و روز دوم بدو دفع خون دیگر پیرون کردم از بهر آنکه قوت مرد بر جای بود و فردای این روز
الجبن دادم با اقیمون از حرارتی که اقیمون کند اندیشدم لکن ماء الجبن بسیار دادم تا طبع او اجابت
کرد و حقیقت نیز فرمودم و ضارها و خنک بر سپر زانوی نهادم و دیگر روز اندکی سقمونیاد اندر ماء الجبن

جل کردم و بدادم بدین ترتیب هشت روز اورا علاج کردم و سلامت از علت بد آمد هم و نفس کردم و بد
 بدین ترتیب هشت روز اورا علاج کردم سلامت از علت بیرون آمد هم و نفس میگوید و دیگر را
 که هر سال اندر فصل بهار میان پهلوه‌ها را دردی بیرون آمدی و این درد در تب بودی و نه نفخ و کفتی این
 دردیست سوزان و اندر جایگاه در حرارت ظاهر تپاقتی و هر سال بسبب این درد فصد کردی و سبب
 خوردی و خلطی کمتر شدی لکن تا هوای گرم نشدی بقیست در درجای بودی و امکان افتاد که فصد کردن
 و در او خوردن اورا سوز نگیرد و اگر علاج کند و اگر نکند این درد بدقی سلطان خورشید می راند و بدان
 وقت که می شود دست از رک زدن و در او خوردن باز داشت این درد بروی صعب گشت و از پس
 روز آغاز بدسوی بالا آمدن تا نزدیک پستان رسیده رک و در او خوردن فایده ندیدان و در دم جانان
 تا زخارا و بر سینه من اندیشیدم که بناید که این درد بخشم و دماغ او بر آید و مرده لاک شود و بار فصد
 کردم بیکبار برای چپ نزدیک شش لاک و یکبار بر دست و سبب بار سهول دادم پس بر میان پهلوه‌ها
 داغ بر نهادم اینجا که آغاز درد از اینجا بود و آرامی تمام بدید آمد و چهار روز بگذشت و هیچ رنج نبود و
 بخم گفت پیش چشم خیالها سیاه می بینم و از بهر آنکه فصد بسیار کرده بودم و در او داده و خشکی تو که کرده
 بود نه فصد توانستم کرد و نه دارو توانستم داد و بدین پاره‌های تری آرند مشغول گشتم تا هرگاه که خلطی
 باز آید اگر دیگر باره سهول یابد و آن خیالها سیاه دور شود و سوم روز اعراض بالخیال یابد
 قوم او امید از روی بر داشتند لکن من از بهر آنکه دانستم و ماده کسته کرده بودم و تبری باز آوردن
 مشغول می بودم چند روز و کشاکش و غیران میدادم بدقت می روزی از شد و از ابتداء بدید آمدن
 در این روز که علت را از شد هشتاد و طبعیان سبب این جستن کوفت و هر یک چیزی دیگر کوفت اما
 من دانستم که اندر شریانیها و فصد سودانی بود و بدین خون او را تباها میکرد و آن تباهی بالا بر می
 و از بهر آنکه استغراقها قوی کرده بودم و اصل فصد بیرون کرده آنچه باقی بود نقصان میکردت بدین
 اگر چه بر بالا همی آمد چون بدماغ بسیار ضعیف گشته بود لکن از بهر آنکه از این ماده یافت چون حرکت
 آنرا سوزا کرد و ایند تا مایه‌های لیاقت است که از بهر آنکه ماده آنک بود و این حرکت بدو میوست ضعیف

استغراق

با استغراق حاجت نباید لکن بدین پاره‌های تری آرند بصلاح باز آمد باذن الله عزوجل و اندر تجارب محمد زکیا
 همی آید که جوانی را که خداوند مایه‌های بود و بدین پاره‌های تری آرند بصلاح باز آمد باذن الله عزوجل و اندر تجارب محمد زکیا
 که کاهی روی همی کندی و کاهی کلخ از روی او همی کندی و اندر تجارب محمد زکیا
 محمد زکیا بفرمود تا بر فصد کنند و اگر خون سیاه باشند چندان بیرون کنند که رنگ خون بکشد و اندر
 یک ماده دو بار مطبوخ افیتون دهند و آن شب که با مدام دیگر روز مطبوخ خواهند داد و وقت خراب
 سدوم سنگ افیتون با مویزدانه بیرون کرده بگویند و بدهند و با مطبوخ دهند و روغن بنفش
 بر سر او می دهند و بر خایه او ضاها نرم کنند بر می نهند و دل او خوش میدارند بدین تدبیر و صلا
 یافت صفت مطبوخ افیتون بکینند افیتون و هلیله کالی و اسطوخودوس و مخیزدانه بیرون کرده و آن
 یکی ده درم سنگ بسفاج پنج درم سنگ تربدیم کوفته چهار درم سنگ و اندر بعضی نسخها
 می آید سنا ملکی هفت درم سنگ که در اندک من و نیم آب بنزد چنانکه رسیمت و بسیار بپزند
 از بهر آنکه مطبوخ خواهند ساختن جت افیتون سازند صفت جت افیتون بکینند افیتون دو
 درم سنگ بسفاج و غاریقون از هر یکی یک درم سنگ خربق سیاه و نمک هندی از هر یکی نیم
 سنگ اسطوخودوس چهار دانگ یا راج فیقر ایک درم سنگ و نیم این دو شربت تمام بدهند
 صفت مغز که خداوند مایه‌های را شاید بکینند بار و پنجوی و پوست ترنج و قز فلفل و مصطکی
 و قه و جوز بوا و قاقلا نارمشک و بهمن سفید و سرخ و زرنبار و درونج و زعفران و تخم بادنجون
 و تخم فلتحشک از هر یکی دو درم سنگ و نیم این همه را بگویند و نگاه دارند و بخواه درم سنگ هلیله
 کالی مقشر و هفتاد و پنج درم سنگ امله مقشر بگویند و اندر دو من آب بنزد تا بنیمه باز آید و بد
 با لند و پالایند و نیم انگین برافکنند و بقوام آند و او را با دوسر شند چنانکه رسیمت
 دو درم سنگ و نیم باب دوم از جزو دوم از کشتار نخستین اندر انواع دیوانیکها دیوانکی
 چهار نوع است یکی را بلغت یونانی مایه‌های کیند دوم را داء الکلب کیند سوم را صبارا چهارم را
 قطرب الماخذ و اندامینا دیوانه باشد که خوی دکان کیند و هر چه یابد بشکند و در دو همیشه قصد آن

مشک و دایه و نیم

پیشانی یارک پنی بکشاید و اگر فضل سودانی باشد چند هری و در دم سنگ جی بسیار دهند
 صفت جی شبیاریا ریح فیکر و ایتیمون از هر یکی دو دم سنگ اسطوخودوس یک دم سنگ تخم
 یک دم سنگ حجر از منی مغسول با حجر لا ژور و مغسول از هر یکی یک دم سنگ خربق سیاه چهار دم
 بلبله کالی و ده دم سنگ کثیر ایک دم سنگ جی کند چنانکه رسمست و اگر فضل صفر اسوخده بود
 شبیاری دین صفت سازند بکیرن ایا ریح فیکر و هلیله زرد و ایتیمون از هر یکی جوی سقمونیانیم
 جوی شربت یک شقال و شبیاریا با ندان حاجت باید داد و افرط نشاید کرد تا خشکی زیادت نشود لکن
 چندان دهند که در اندک منفعت میکند و اما نظرها چنان که تواند بکار می باید داشت و اگر در یک
 روز پنج بار بطول بکار دارد شاید پس از آنکه استغراغی کرده باشد صفت نظول بنفشه و نیلوفر و گل
 و شاسپر و کشک جوی یک پدکل سرخ و برک کویک و با بونه از هر یکی یک شست برک مود و برک عنب
 از هر یکی یک شست این همه را بنزد و اندک مایه پیش سروا الحارنه و ابیاب نیم گرم بر سر اومی و شند و مسک
 بر سر او طلی میکنند و اگر خواب نمی باید پوست خشک و با بونه بنزد و بر سر اومی بنزد و اندک کولک
 تخم کون همی بنزد و اندک دارچینی با آن بکار میدارند و نباید که اشت کطیع او خشک شود تا بخار بر سر
 رود و آنها و ساقها را بپوسته می بندند و همی مالند و پای او اندک آب گرم می دهند و همی شویند و اگر
 در آب با بونه بنخته باشند سخت نیک باشند و تخم کور اند بنفشه پیورند و روغن آن بکشند و اندک
 سبزی همی چکانند و اندک زراف و مقعد و کف پای او همی مالند و اگر روغن مغرکد و باشد نان یا با سبزی
 خایه مرغ بر سر اومی بنزد و اندک پنی چکانند صواب باشد و هر چه در او بر بول آورد از وی دور دارند
 شراب رقیق سید مزوج موافق باشد و هر چه خواب آرد و اگر کسی را بر بخاند از حرکتها مضطرب یا بر
 خوشین جانی کند او را بنزد و علاج میکنند و اگر از بهر و چیزی چون قفسی سازند و او را اندک
 قفس کنند و حکم بر بندند قفس را و معلق بیا و نیز صواب باشد و خداوند قطرب را هم بدین ترتیب
 علاج کنند الا آنکه اندر قصد او مبالغت کنند و چون جدا کند نزدیک غشی برسد بدین کار کنند از آنکه
 خون او سخت بد باشد و اندک تری باز آوردن نیز مبالغت کند و هر چه و استغراغی با الجین کنند و اگر

یکشنبه

یک هفته برآمد و شربتی با الجین بدهند و یا ریح ارکطاس یا غیر آن استغراغ کنند صواب باشد
 و از پس استغراغ بتریاق فاروق دلا و راقوت دهند و اندک پیر خواب و نیز معالج مبالغت باید
 کرد چیزها که خواب آرد چون فیون بقدر حاجت می باید داد و اگر مدتی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود
 او را نیک بنزد در ذکاب و بنجها سخت بر روی و بر سر او زنند و بر میان سر او راغ بر نهند بدین طریق
 بهوش باز آید و اگر دیگر بار بشود دیگر بار بنزد نیک شود یا ب... سیوم از خور و دم آن
 کفتر نخستن اندر عشق عشق پیمار نیست که مردم آنرا خود بخوبی کشند و چون محکم شد پیمار
 باشد با سواس مانند یا لویا و خود بخوبی کشیدن چنان باشد که مردم همه اندیشه اند و خودی
 و پسندید که صورتی بنزد و امید وصل او اندر دل خویش محکم کند و قوت شهوانی او را بدان مکرر
 میدهد تا محکم کرد و علامتها چشمها عاشق دور و فراق و خشک باشد و لا بوقت کریستن تر نشود
 و سخن گفتن بیشتر با شارتها چشم باشد و یا تبسم چنانکه کسی چیزی خوش شنود یا چیزی خوب بیند
 دم سرد بسیار کشد و هر وقت که غری و غمی شود که اندوی ذکر وصال باشد طری اندوی بدید آید
 و اگر غمی شود که اندوی ذکر فراق باشد بگری و غمی اندوی بدید آید و شایا او از آنچیز پیش بوده باشد
 بگری و غمی و مختلف و بی نظام باشد تا آخر آن وقت که ناگاه معشوق را بیند یا نام او شنود یا خبر او یا
 و کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد بدین طریق نتوان دانست که معشوق او کدام است و این چنان
 باشد که طیب انگشت بر نبض او دارد و بفهماید تا ناگاه نام آن کسای که گمان برند که عشق او برانستند
 و صفت هر یک میکنند و احوال هر یک میکنند با بسیار مایند تا از تغییر نبض او نزول شدن نام او
 صفت آن کس معلوم کرد که معشوق او کیست و چه نامست و خواج بوعلی سینا میگوید این طریق از نوم
 و بدست آوردن که معشوق کیست و دیدم که عاشق پیمار بها کشیده بود و قوت او زنده و بحد و بول رسید
 چون ویر امیدوار کردند که میان ایشان وصل صحبت خواهد بود و بدانست که آن امید درستست
 قوت او باز آمد و علاج بدین قوت و سلامت یافت چنانکه از زودی علاج بدین قوت او تعجب کردم و میگو
 چون علاج دشوار بود بدین طریق باید کرد تا بطریق کلان ایشان وصل جویند تا زود بصلح آید علاج نگاه

باید کرد تا اندر تن او هیچ خلطی سوخته است اگر قوت دارد بحسب تدبیر استفرغ از خلط کند و اگر
 قوت ضعیف باشد قوت را مددی دهند و او را امیدوارند پیش نهادن لختی قوت بدو باز آید پس پس
 استفرغ کند پس تدبیر تری باز آوردن بدست گیرند و پس تدبیر خوش خوی او کنند چنانکه اندر باها
 گذشته یاد کرده آمده است و خصوصاً شغلها بهم که مردم را مشغول دارد ترسانند تا بدان مشغول
 شود و اندیشه عشق فراموش کند و اگر دیگری را پیش او ستودن بکند و وصف ثوابی و اخلاق او کنند تا
 ویران بدین دیگر رغبت افکند تا باشد که لختی بدین میل کند و قوت عشق آن نخستین کمتر شود و پیش از آنکه
 عشق روم محکم شود شغلی مهم در پیش آورند تا هر دو اندیشه از پیش و لا و بر خیزد و او عاشق خردمند
 باشد و را نصیحت کنند و بند دوستان و در پیج داشتن روزگار او بعشق کفایت باشد و در جمل تدبیرها
 صواب هر یکندی کینز خریدنست و بدیشان مشغول داشتن تا بتدبیر آن اندیشه پیشین فراموش کند
 و دل از آن باز دارد و نوعی دیگر اندر تدبیر صواب آنست که پیر زمان یا مختاران را بر کارند از آن عشق
 او حکایتها زشت نایند بده که مردم را از آن ننگ آید و نفرت کندی کمیند نادلا و سرد شود و چنانچه
 که این حکایتها بایکدیگر کویند و چنان نمایند که پنهان از وی کویند و نمیدانند که او میشود و ایشان را
 صاحب عرض ندانند و بعضی را بسامع و طربا سایش باشد و دل خوشی گردد و بعضی را اندیشه عشق تا آن
 گردد و زیان دارد و این تجربه توان دانست و بعضی علاج احباب را نیز باید که باب چهارم اندر
 غفلت و ابلی و فراموشکاری و بزدلان و خلط رهن و فساد خیال این همه پماریکه و دماغی است
 و آفت عقل است و سبب غفلت و ابلی و هذیان و خلط رهن در همه جزو میان است از دماغ
 لکن غفلت و ابلی آفتی است از جنس نقصان و بطلان حال چون حال کودکی یا حال پیری و خرفا که از
 ایشان نشانی دهانست از نقصان عقل و هر چه از جنس نقصان و بطلان است سبب آن سردی مزاج
 دماغ باشد پس اگر کسی است که روح مفکر را غفلت کند و بفرستد و از کارها باز دارد تا بدان
 غفلت و ابلی و فراموشکاری از جهت آنست که آفریدگار تبارک و تعالی محل تفکر و تدبیر را که بخش میان این
 گرم تر از دیگر بخشها که و بقوت حرارت افعال تفکر و تدبیر حاصل میگرد و این سردی عارضی که سبب

و ابلی

و ابلی است سر کون باشد یا سردی ساده باشد یا سردی و خشکی بهم باشد یا سردی و تری بهم باشد
 و هذیان و خلط رهن آفتی و اضطرابی است که مضرت آن اندر تدبیر و تفکر بدید آید و خداوند این
 علت آن کند که باید کرد و نه آن کوید که باید گفت و نه آن جوید که باید جست و نه آن اندیشد که باید اندیشد
 و سبب این یا گرمی دماغ باشد یا نقصان که هر دماغ از بهر آنکه این آفتی اضطرابی است و همچنانکه هر چه از
 نقصان و جنس آفت دماغ است سبب آن سردی مزاج و هر چه از جنس اضطراب است سبب آن گرمی مزاج
 باشد که صورت و شکل مردم و غیر مردم و بر این خلاف آن نماید که باشد یا پیش خشم او خیا بدید که بود
 نباشد چنانکه ماز که بدین فلان کس را از پیش من دور کنید و فلان کس را از من باز دارید و سبب این هم
 گرمی دماغ باشد و آفت اندر جزو نخستین باشد از اجرای دماغ و فراموشی که آنرا نسیان الکر کویند آفتی
 که سبب آن سردی مزاج بیش از بسین دماغ باشد و این چنان باشد که همه حاستها سلامت باشد هر چه
 شنود درست شنود لکن بهر چه دید و شنید زود فراموش کند و باید دانست که اگر نخست آفت فراموشی
 باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجرای دماغ مضرت بافعال تفکر و تدبیر از و هذسه سهل تر از آن باشد
 که اگر نخست مضرت بافعال تفکر و تدبیر است و بر تبع آن بسبب مشارکت آفت فراموشی بدیداید و اما اسباب
 اختلاط رهن و هذیان با بخار عفونتها که از هذیه تن بر آید چنانکه اندیشه کرم باشد یا بخاری که از آما
 عضوی یا الی و آفتی که اندر آن عضو باشد چون فم معده و رحم و آماس پای و غیر آن چنانکه اندر باب
 مایلینا شرح داده آمده است یا خشکی دماغ بسبب بیخوابی و اندیشه بسیار اندر علقها و باریک و غیر
 آن علقها باشد یا بد آنست که اگر چه محل تفکر و تدبیر دیگر است و محل باز داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو
 از جنس نقصان و بطلان است اسباب هر دو یک جنس است و علامتها و علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست
 و گفته ایم که اسباب غفلت و ابلی سه کوناست یا سردی ساده است یا سردی و خشکی بهم یا سردی و
 تری بهم اما علامت سردی و خشکی بخوابی است و خشکی بینی و ادران محسوس است و عرق سردی و
 کارها گذشته یادمانند و کارهای وقتی فراموش کردن از بهر آنکه معلوم کس نیست که چیزی که خشک بود
 نقش دشوار پذیرد و نقشهای که پذیرفته باشد دشواری بگذارد و علامت سردی و تری خواب بسیار

و بسیار بود که اختلاط رهن و پنهان با فساد
 تحلیل باشد و این چنین و

و تری پنی و بسیاری لطایف آب دهان و کانی سرو چشم است و کارها و گذشتن فراموش کردن و گاه
 وقتی بعضی مدت اندک یا دماندن و بعضی زود فراموشی کشتن و علامت سردی ساره میان این دو
 آن باشد و علامتها اختلاط دهن اینست که هر بیماری که از سردی همی آید باشد و ناکه از آن در
 خبر شود و آنکه سبب دردی زایل شده باشد باید دانست که از خلیش بی خیر است و انداختن
 دهن افتاد و زجر جامه و گاه دیوار جستن و دست پیش چشم داشتن برسان آنکه کسی مکس خواهد گرفت
 نشان اختلاط دهن و فساد کحل باشد و علامتها سردی و صفرائی و خونی و بغمی و علامت
 خشکی و نقصان کوه دماغ همه اینها بهاء گذشته معلوم شده است و باید دانست که پشتی و هدی
 و اختلاط دهن اندکها و پای افتد و سبب آن بخارها بد باشد که از سینه تن دماغ بر آید و آنجا که بخار
 از یک عضوی بر آید احوال آن عضو بر آن کوهی دهد و علاج غفلت و فراموشی آنجا که علامتها سردی
 و خشکی ظاهر شود و مزاج باید کرد و غذاها گرم و تر معتدل و گرمه و آب زن و موم و نند و پیر و خواب
 کردن و روغنهای معتدل بر سر نهادن و بر چکانیدن چون روغن تر کس و روغن خیری و روغن سن
 خاصه بس از آنکه موی سر سترده باشد و ضمادها و نظرها گرم و تر بر سر او میگردانند صفت نظرها
 بره و با بون و اکیله ملک و حله و شبت پزند و آب آن بر سر او میکانند و آبی با لویه عسل با عسلید
 نیم گرم بر سر او نهند صواب باشد و سر او را بنوعی درشت مالیدن چنانکه غذا بخوریشین کشد و سودمند
 باشد و مالیدن که تحلیل کند شاید و آنجا که علامتها سردی و تری ظاهر شود علاج از آن نوع باید کرد که
 اندر علاج بیشتر غساید کرده آمده است و استفراغ نخست با ارج فیکر او ششم خطی و اندکی چند پست
 باید کرد پس بوعاد یا و ایا راج سادر بطوس و ایا راج جالینوس استفراغها کردن و از پس استفراغ دماغ را
 بچیزها بپزند و قوت دادن حق مشق و قنعل و مرز و نکوش و جزو کو و مانند آن و خوردن را کوفتن و به
 آنکین بیشتر و گرم کردن و سر او میسپارن از بهر آنکه طبیعتان قدیم هر یک خواسته اند که حرارت غیر
 را اجتنابند و بعضی که حرکت و ضعیف گشته باشد باز آرد خوردن بکار داشته اند پس چینه ها گرم
 تحلیل کننده بکار داشتن چون بطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد از معجون بلودزی

حرارتی

حرارتی فرونی بفراید هیچ از وی سودمند تر نیست خاصه اندر علت فراموشی و اندر استفراغ
 رطوبتها با فراط و مبالغت نباید کرد از بهر آنکه سم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و هرگاه که رطوبت اصلی
 خرج شود ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولید کند که سبب زیادت سردی بود و سردی خشکی سبب
 زیادت فراموشی باشد چنانکه مبالغت کردن استفراغ کردن ماده حرارت اصلی کم کند اما حرارت
 اصلی را ضعیف کند و فرو میراند پس سبب زیان کارترین کارها عملی کشتن است از طعام و شراب و
 مستی بدترین همه کارهاست لکن اگر اندکی شراب آنکود که خورده شود حرارت اندکین بکسرت و
 روح قوت یابد و از بسیار خوردن آب مستفی کند و بسیار خفتن سخت زیان دارد خاصه از پس امتلا و
 بی خوابی با فراط هم زیان دارد از بهر آنکه روح ضعیف شود و دماغ از بخارها منقلبی گردد و بر کد ربا و ها
 نشستن زیان دارد و موافق ترین طعامی اندرین علت گوشت دراج است بخاصتی که او راست و آن
 چنانست که غذا نمی آرد و از وی تولید کند که دماغ از آن بهر پشتیاید و قوی تر شود و در پیل برورده
 و ج برورده اندرین علت فراموشی سخت سودمند باشد صفت آن و ج را بیکرند پاره پاره کند
 هر پاره چند یک انگشت و در خناره کند و روغن کا و کد اخته بر سر او بریزند چند آنکه پنهانی دوا کنند
 بر سر او ایستاده باشد و خناره پر کنند و چهل روز بگذارد پس بیرون آرد و روغن که مانده باشد از
 بیرون کند و آنکین مصفی بجای آن باز کنند و چهل روز دیگر در زیر جوب نهان کنند شربت و دودم
 یا سه درم سنک فراموشی را برید و در پیل هم چنین برورند صفت معجونی که سودمند باشد
 بیکرند کنند و پیل سفید و سفید و زعفران و مرز هر یکی یک انگشت بکوبند و با آنکین مصفی بسپارند
 شربت برآمدن یک درم سنک صفت معجونی دیگر بیکرند زردی که مانی پنج درم سنک بیل بکند
 و ج و دودم سنک معدود درم سنک هلیله سیاه و دودم سنک عسل بلودریک درم سنک آنچه
 کوفتی است بکوبند و با آنکین مصفی بسپارند سه بار چند سه بار و ها صفت معجونی دیگر بیکرند
 و سعد و در پیل و زنجبیل و کند از هر یکی ده درم سنک همه را بکوبند و پس در نرم و روغن کا و
 چرب کنند مقدار روغن کا و ده درم سنک و با آنکین مصفی بسپارند مقدار سی و اند خناره کنند

چند سبکی تری

و چینی و مصطی و سعد و پوست کد را در
 برابر زعفران نیم دانگ جمل کوفته و با آنکین
 شربت برآمدن یک درم سنک بیل بکند
 بخورند سخت مانع بودم

و خیره اند میان چوپنها کنند چهل روز پس هر امداد و دودم سنگ بخورند صفت مجنون بلاد
این مجنون را بلع یونانی مجنون افرو یا کوبند و افرو یا بلاد را باشد بکیرند سبیل خوش بوی و ساد
هندی و مرو سیلین و زعفران و اندر بعضی نسخه ها شیخ ارمنی آورده اند و ایتمون و از خورید چینی
و جالان مقشور و زعفران از هر یکی یک اوقیه مصبکی و غسل بلاد از هر یکی دو مثقال حب البلسان
و زنجبیل و صبر از هر یکی یک اوقیه خاریقون هشت درم سنگ ار ساد و اوقیه پوست بچ بادیان یک
من غل الخمر سه قسط پوست بچ بادیان اندین سرکه ترکند و سه شبانه روز بپزند پس بچوشانند پس از آتش
بردارند و با اندک قوت بچ بپزند و بپایند و ده رطل و نیم غسل اندین سرکه بچوشانند تا بقوام آید
داروها بکوبند و بنزد و نخست غسل بلاد را در روی حل کنند پس داروها اندران بسروشند و اندر نسخه
دیگر غسل بلاد در هشت درم سنگ و گسی که ضعیف تر بود کمتر دهند فرا مشکای و سستی عصبها و در
معدده و مبرور و ها که از سری بود بشود باذن الله عزوجل و مسکن و امانه روشن باید از بهر آنکه این
علت از سری و خیزد و روشنائی از درفشیدن آفتاب و ستارگان بدید آید بدین سبب روشنائی صند
این علت باشد از بهر اینست که اندر خواب کمتر برود هر که خواهد که بخشد خانه تاریک کند و علاج
اختلاط دهن و هدیای نیست که با سبب بخار ماده تب باشد که از همتن دماغ بر آید بخار از کلام
سرکه و روغن کل و دماغ را قوت دادن و تن را از ماده تب پاک کردن و باقی ماده را اندک دماغ فرو کشیدن
و مزاج معتدل را از آوردن و آنجا که ماده اندر دماغ باشد بخت بنفشه و حب صبر غرغره کردن و دماغ
را با اعتدال پاک کردن و پای پمار بستن و مایلدن و شستن آب گرم و طبع نرم داشتن و آنجا که بخار
از عضو بر آید نگاه باید کرد تا از کلام خلط و کدام عضو می بر آید با ستفراغ آن خلط و علاج آن عضو
باید گشت و دماغ را با خلطها قوت دادن و آنجا که سبب بی خوابی و تفکر بوده باشد تدبیر هار تری فرا
باید کرد بنظرها و خواها و معتدل بکار داشتن و شیر زنان و روغن بنفش و شور با و سر و پا بچ
و فالودج بشکر و روغن بادام بر سر نهادن و ناف و مقعد و کف پای و ناخن بروغن بنفش چرب کردن
و بسیار باشد که سبب گرمی دماغ و اختلاط دهن خفته تیز باشد که بخار آن دماغ بر آید و صواب تر آن

آورده اند و روغن رقیق و شغال
از وی بکیرم سنگ

اندر

باشد که در حال دماغ و اختلاط خفته نرم کنند چون کشکاب و روغن بنفش و یا روغن کل و آنجا که
ذهن تب و ضعف نباشد و اندر عضوی آفتی و آلمی و آماسی نباشد و از اسباب خشکی سببی سابق باشد
و علاجه صواب کرده شود و اثر بهتری بدین باید بچزد سخت بر سر و روی او باید زد و زخمی
نیک باید زد و بهوش باز آید و بعضی را حاجت آید که بر میان سرا و راغی صلیبی بر نهند
باب پنجم از جزو دودم از کهشتر نخستین اندر بسیاری خواب تا طبعی باید دانست
که خواب حالی است که روح نفسانی اندران حال از کار فرمودن النهار حش و حرکت باز ایستد تا جاستها
بی کار ماند و از افعال روح نفسانی جز حرکت النهار درم زدن خاکه درم بدان زنده باشند تا اندر خواب
طبعی حالی است که روح حیوانی روی بر اندون تن باز از کار فرمودن و روح نفسانی اندران حال بر متنا
او از کار فرمودن النهار حش و حرکت باز ایستد همچنانکه روجهر لطیف که با یکدیگر پیوسته و آمیخته
باشد اگر یکی را حرکتی افتد بجای جهر دیگر سبب ضرورت متابع او گردد و هم بدان جانب میل کند و
باشد که سبب رنجی و ریاضتی و حرکتی خفیف یا سبب استفراغی با فراط که هر دو ح تحلیل بدین قدها
و سبب بسیاری تحلیل منبسط نتواند شد طبیعت اسبابش جوید و روح نفسانی بدان سبب از کار فرمودن
النهار حش و حرکت باز ایستد چنانکه روح حیوانی مدد باید و دل ایچ از وی تحلیل بدین قدها باشد و
باز آید و خواب عرق پماری را که تن درستی باز خواهد آمدن بدید آید و مدت آن دراز باشد و اگر
بیدار کند بدشواری بیدار شود آن خواب طبعی نباشد بلکه مقتدره حالی تا طبعی باشد و این خواب که بدن
کوثر باشد از اسباب کوبید و بیدار داشت که سببها و سببات و کوثر خواب نه است یکی بسیاری تحلیل
بدین سببها که یاد کرده آمد دودم نقصان علت چنانکه اکنون گفته آمد سوم داروی سرد یا سببی عصبها
حش و حرکت خدر کرد و روح اندر عصبها چنانکه باید کرد نکند بقهر تن باز کرد و اندرین منقشر
و کسفره نشود و مردم بدان سبب اندر سببات افتند و اندر خواب عرق شود چهارم بسیاری تری
اندرین چنانکه عصبها حش و حرکت را نرم و اخشنه کند و کدرها و روح را فرو گیرد و کوه روح را
خلیط و تیره کند تا حرکت اینسلاط نتواند کرد و مردم بدان سبب اندر سببات افتد و اندر خواب عرق

اختلاط

باب

طبعی

شد

شد

بیدار

حش

اندرین

افتد

و خواب مستی و خواب ناگواریدن طعام و گوانی آن بر سر و معده ازین نوع باشد و این هر دو بعلی رایل
 شود بچشم تنی که نوبت آن سخت گردد و طبیعت با علت بر آید و بکدام مشغول گردد و با بسیاری ماده اند
 ماند و گران بار شود و روح نفسانی چنانکه گفته آمده است متابع او شود و دست از کار فرمودن آنها
 حس و حرکت باز دارد و درم بدان سبب اند خواب عرق شود خاصه اگر ماده بلغی باشد و بسبب عفونت
 کرم شود و ششم بسیاری خون اندن هفتم بسیاری بخارها و بکدام از عضوی در ماغ بر آید چون معده و شش
 و غیر آن هشتم زخمی که بر سر آید و ماغ بدان سبب اند و زیر کاسه سر فشار ده شود باز خمی که بر عضله
 صدغ آید و عصب حس بدان سبب کوفته شود و کد روح بست بهم حب الفزع و کمان دیگر که اند
 و دروها تو که کند و درم از آن سبب از غذا بهر تمام نیابد و بدل آنچه تحلیل پذیرفته باشد و باز تر
 و روح بدان سبب ضعیف گردد و بخارها و بکدام از ایشان در ماغ بر آید اندان یاری دهد و سبب خوره
 که درم اند خواب کند و طبیعتی باشد اند خیره و حلقوم و برهم نشستن آن تا بدان سبب دم زدن باوان
 بیرون آید و بیاید است که از بهر آنکه اند خواب نخست حس و بصر بیکار شود و واجب کند که سبب
 سبب اند را خرای پیشین و ماغ باشد علامتها اینجا که سبب سردی و تری باشد نهض نرم و موجی و غیر
 باشد و رنگ روی و چشم و زبان بسید باشد و پشت چشم آما سیده و هر علامتها سردی و تری ظاهر باشد
 و تدبیرها که گشته بران گواهی دهد علاج این بعد از لیث و غس و علاج صداع سرد و نزدیک است و ترتیب
 آن چنان باید نخست قفر ماید با دروها و قوی پس تن را بجماع طبیعتون پاک کند و اگر حاجت آید حقه تن
 فرمایند و از پس استفراغ و حقه فواحی و ماغ را بجماع صبر و جاب مان قوقا پاک کنند و از مراعات معده و
 خبری دادن که طبیعت را بر در معده را قوت دهد غافل نباید بود و نظرها تحلیل کند و بکار داشتن غری
 کردن و عطسه آوردن و اندامها فرو سویی را بستن و انداب کرم نهاردن و در ماغ را بجماع هار و بید
 قوت دادن و از تدبیرها و صوابی که است که چهارم این چشم آنند و چیزهایی که بنید و کد که چشم آورده شود
 از بهر آنکه چشم حرارت غریزی را بر افروزد و اندن بجماع و مزاج او را بصلاح آورد و صفت حب طبیعتون
 از قفر این شاوین سهل یکینند یا اراج فیکراده درم سنک هیلد زرد و اقیون و سفلیج و نل هیلد

از بهر

از بهر یکی در درم سنک تر بسید و درم سنک شحم خنخل و سقمونیای و غاریقون از هر یکی در درم سنک
 مقل از روق شش درم سنک مقل را انداب اینسون بخت حل کنند و داروها بدان بر شند و ج کد
 فلفل و انداب سبب خشک کنند شربتی در درم سنک و نیم این نسخه را نسخ کرده میخراهند نسخ دیگر هیلد
 کابلی شش درم سنک و آملد و افستین و غاریقون و سقمونیای از هر یکی سه درم سنک اسارون و
 اینسون و تخم کرفس از هر یکی در درم سنک تر بسید هفت درم سنک اقیمون پنج درم سنک
 ایا راج فیکراده درم سنک قرضل یکدم سنک فایند چهار درم سنک همه داروها را بکوبند و
 بپزند و فایند را انداب حل کنند و بپوشانند تا بقوام عسل شود و داروها بدان بر شند و بکوبند
 تا آنکه هم چون یک جگر گردد و پس چها کند چند فلفل شربتی و مشقال این نسخه کندی است صفت
 حب صبر یکین در صبر است و طری سه درم سنک مصلکی یک درم سنک و نیم بسایند و آب کرم بسایند
 و حب کنند شربتی و مشقال صفت حب ایا راج یکینند یا اراج فیکراده درم سنک شحم خنخل و انگلی
 نیم تر بدیم درم سنک اقیمون دو دانک سقمونیایم دانک مقل و کثیر از هر یکی دانک حب کند چنانکه
 در مست آب کرفس نسخه دیگر ایا راج فیکراده درم سنک هیلد کابلی مقل چهار درم سنک تر بسید
 هشت درم سنک ناخواه دو درم سنک نل هندی دو درم سنک و نیم شحم خنخل سه درم سنک کثیر
 دو درم سنک حب کنند چنانکه در مست هر هفته دو درم سنک با دو درم سنک و نیم بدهند صفت
 حقه نیز شحم خنخل یکمشت بسفاج دو مشت بوزنه دشتی کوچک اقیمون یک مشت همه را انداب
 من و نیم آب بنزد تابستی باز آید و بپالایند و مقدار صد درم سنک آب و بکینند و یک اوقیه
 روغن بابونه باوی بیامیزند و حقه کنند صفت حب قوقا یا ایا راج فیکراده درم سنک شحم
 سه درم سنک و دو دانک سقمونیای و دو درم سنک و نیم تر بدو واسطوخودوس از هر یکی پنج درم سنک
 حب کنند چنانکه در مست آب کرفس جو شاییده و صافی کرده شربت معتدل باشد نسخ دیگر صبی
 و سقمونیای و شحم خنخل و مصلک و عصا افستین رومی که عصا خاصه باشد افستین از هر یکی
 با سار است حب کنند آب کرفس شربت یکدم سنک نایک مشقال این نسخه چالیسون است و اگر یک

و طباشیر باوی سرشتن و اگر میسر شود با شدماء اللب با کلاب و آب سیب باید دوا و صندل و
 کافور می بویانیدن و علاج غشی باید کردن و آنجا که سبب زخمی باشد علاج او اندان متعالت دست کاری
 آنجا که علاج زخمها یا در کیم گفته آید و آنجا که سبب جفت القرع باشد پیش از آن علامتها آن ظاهر بوده باشد
 و علاج او علاج جفت القرع باشد و پاک کردن روده از وی و پس دماغ را قوت دادن و بخارها باز کردن
 و فرق میان سبات و غشی آنست که بعض خداوند سبات قوی بود و بعض تن درستان و بعض خداوند غشی
 ضعیف باشد و بقیاس ما بعض سبات صلب باشد و رنک خداوند غشی رفته بود و رنک سباتی بر جای باشد
 و فرق میان سبات و سکنه آنست که خداوند سبات را بجهت بیداری دیگر و حرکت خفگان باشد و خواب
 او اگر چه کند باشد آخر چیزی بر جای باشد و خداوند سکنه را چون حرکت بجملی رفته باشد و باید دانست
 که هر کجا که اندر دماغ آفتی باشد آن سردی آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان ندارد
 باب ششم از جزو دوم از کفایت نخستین اندیشی خوابی و پیداری بیداری حالست که روح
 نفسانی اندان حال اتهام چون حرکت را کار فرماید تا مردم بقصد و اختیار خویش حرکتها میکنند
 و از محسوسات خبر می باید و خوابی با فراطیماری باشد و اسباب بخوابی با فراطیماری باشد و اسباب
 بخوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک و دوم که آمدن رطوبت سودا در دماغ سیوم غشما و یا
 چهارم در سخت بجم است و تن از اخلاط بدو تا که او را بد طعام ششم طعامی که از وی با دها تولید کند
 بخار بر سر دهد تا مردم بدان سبب خوابها شود و بدیند و اندر خواب بر سر بدن باقی و عدس غیر
 آن هم بخارها و خانی سوزان که از تن بدماغ بر آید هشتم آماس سودا و جود سرطان و مانند آن که اندک
 حوالی دماغ بدید آید نهم پیری و سبب بخوابی و بجز است یکی شوری رطوبت بران دوم آنکه کوه دماغ
 بر بقیاس با کوه دماغ جوان خشن باشد علامتها آنجا که سبب گرمی و خشکی مزاج باشد اندر سر و چشم
 هیچ گاه نباشد و محسوسات زود و در آن افتد و چشم و بینی و کام و زبان خشک باشد و تشنگی غلبه
 و اندر چشم سوزشی و حرارتی باشد علاج اسبابش جوید و از حرکتها و ریاضتها و تفکرها بپرهیزد
 و روغن بنفش و روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین بر سر می نهند و هر شب وقت خواب کف پای

او و ناف

او و ناف و مقعد او جرب و قطره دو نیم گرم اندر گوش چکانند و لعاب اسبغول و برن خرقه کوفته و کدو
 تر کوفته بر سر نهادن و غلبه کدو و برن کدو و خرقه و اسفناخ خوردن سودمند بود و کرمها و آب
 معتدل سخت نیک باشد و اگر کسی را پس از کرمها خواب نبرد باید دانست که مزاج درست نیست
 یا خشکی سخت غالبست یا اندر تن او خلطی بدست و حرارت کرمها به انزاعی بخواباند و بخار بر سر می
 تن را از آن خلط پاک باید کرد و اندر تنها که مردم بخوابی را خواب آید سماع خوش و آهسته است
 و انقاعها بعمل چون پرده نهاده و پرده زنکوله و آواز آب روان و او از حرکت درخشان که هموار
 باشد خواب آرد و اگر کسی را بخوابی باشد و پس از آن سرفه بدید آید زود هلاک شود و آنجا که سبب
 خشکی ساره باشد بخور می علامتها همین باشد که یا کرده شد لکن تشنگی و سوزش نباشد و علاج
 هم بدان نزدیک باشد لکن عنایت نبری باز آوردن باید کرد و بخورهای معتدل و آنجا که سبب رطوبت
 سوز باشد چشم و بینی تر باشد و هرگاه که بخور شد چشم روضه کند و اندر سر اندک مایه کرانی باید
 هرگاه که اندر خواب شود زود بیدار شود و بجهت بسیار و تدبیرهای گذشته و ساهلای عمر بر آن کوه
 دهد و علاج او آنست از هر خوردنیها تلخ و شور پرهیز کند و طعام او ماهی تازه خورد باشد و
 فربه و شور یا گوشت تره که نمک و استفرغ بجهت شبنم و اگر بایار فیه قشر او شمع خط و هلیل
 زرد بهم ترکیب خواب باشد و آنجا که رطوبت بیشتر باشد عوض هلیل زرد تر بد کند و گلشکر
 با سکنجین عسلی سرشته هر امداد موافق و باید دانست که علاجی بخوابی پیران دشوار باشد
 و نظول که از باورنه و کشک جوسازند نافع باشد و هر شب نگاه این نظول بکار باید داشت و روغن بانو
 و روغن الخوان به بینی بر کشیدن اندکی و اندر طعامها اندکی کون با تخم او بکار دارند جالینوس
 میگوید من هر روز از بهر خویش هلیل فرمایم که از کون و دوا چنی اندر وی بکار دارم تا مضرت نکند
 باز آرد و از تدبیرهایی که از بهر کسانی که اندر تن ایشان خلطی بدید باشد سودمند است و حق
 آرد آنست که بفرمایند تلخی ریاضت کدو از پس ریاضت اندر کرمها شود و چون از کرمها بدید
 آید و آسوده شود طعام خورد و این روغن تلخی بکار دارد و اندر حال در خواب شود و آنجا که سبب

استلا باشد معده سبک باید داشت از طعام و اخلاط بد پاک کرد و آنجا که سبب طعامها و نفاخ بود
از آن برهین باید کرد و باغ فیهرا و حب بسیار بکاه داشتن و آنجا که سبب دردی باشد با اندیشه یا نجار
تب علاج آن در مع سبب باشد و ماقو و ساد و بخار تب از دماغ باز در خواب آرد و پیشانی و صدق
بروغ خشخاش و روغن کونجرب کند و نطو لها تری فرایند بکار در اندازد و روزها تخم خشخاش
و تخم کونجرب انداخته و هر چه اندر علاج صداع کرم یا کرده آمده است آنجا سودمند باشد و انجیرها
که درین باب آزموده اند سیلین است یک دم سنک ایفون و زعفران از هر یکی نیم دم سنک اند
روغن کل کل کنند و بنی بلدان چرب کنند و اگر شبها موقت خواب اطراف او بر بندند و چراغ بپزند
و او را بخند از انداز بسیاری گفتن و شنیدن و تکلف آن کردن که سمرها را گوش دارد و بس اطراف او
بکشایند و چراغ بردارند و سخن بگویند و هیچ آواز ندهند بدین بدین بچسپد و خواب خوش آید
باب هفتم اندراب که از اندرون کاسه سرگرد آید و تشنگی کودکان بسیار باشد که از
اندرون کاسه سرگرد بالا غشاء صلب طوبی همچون آب گرد آید علامتها علامت وی آنست که اند
سرگانی همی آید و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز تواند یا بدشواری فراز تواند کرد و پس سینه خیم تر
و اشک می رود و این را علاج نیست و کاه باشد که این وطوبت بیرون کاسه سرگرد و این بسیار افتد
و کودکان طفل را بیشتر افتد و علامت وی آنست که آنجا بکاه فرو نشسته تر باشد و اندر زیر دست
نرم نماید و هرگاه که رنگ پوست بگرد و آنجا بکاه برآمد تر نماید و با نکشت باز شود و روی و سود
همی باید نباید دانست که آما سی است از ماده دیگر علاج اگر ماده بسیار باشد و هرگاه که آنکشت بر
نهند فرو می نشیند و ماده بر نند روز باز میشود و علاج آن مشغول نباید بود و اگر ماده اندک باشد
و میان گوشت و پوست باشد علاج وی در سکه ریست بسکافند و پاک کنند و شراب بکوی و روغن
زیت بر جراحت کنند و بپزند و سه روز بکشایند پس از سه روز بمرهمها علاج کنند و اگر ماده اندک
باشد ضمادها تخمیل کنند که نهایت باشد و اما تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب بخورد
و اگر کودک اسهال باشد کشکاب آن کشکاب جو بریان کرده سازند و کودک را طباشیر و تخم خرفه بپزند

کرده دهند و بنفشه تازه بگویند و بر سر او می نهند و دایره از کرمان باز دارند و سبید خانه مرغ باغ
کل بهم بزنند و بر سر کودک می نهند و آب کدوی تر و آب کشنیز تر و آب برک خرفه و آب عنب الثعلب
همه با انجیر حاضر باشند بر سر کودک نهادن سود دارد جز و سیوم اندر بیمارها که سبب آنند
آمدن خلط بد و بغم غلیظ و فروزی باشد اندر کدوها و تجویفها و دماغ باب نخستین
اندر دوار و اسباب و علاج آن دوار علتی است که مردم را چنین نماید که جهان گرد او بر می گردد
و سر دماغ او نیز میگرد و بدین سبب نتواند برخواستن و ایستادن و اگر برخیزد میوفتد که از صعی
دوار چشم نتواند کشد و سوزانرا کویند که هرگاه که مردم بر پای خیزد چشم او تار یک شود و سر او بگردد
و بیم باشد که میوفتد و سبب کلی هر دو حرکت روح باصره که اندر تجاویف و کدوها و رگها شریانها
دماغ بسببی از سببها بجنبند و بگرد و موج کند و هرگاه که روح باصره اندر معدن خویش بگردد چنان
نماید که جهان گرد او میگرد و روزی که تر آنست که جگرها که بر او چشم او باشد از برای بگرد و میان آنکه
جغیری از برای چشم بگردد از بهر آنکه حتی بصیر جگرها را از برای در آید کند و هرگاه که چشم از برای
بگردد حال چنان باشد که جغیری از برای چشم بگردد از بهر آنکه اندر هر دو حال بیدل محازات حاصل
و اسباب هر دو پنج است یکی آنست که هرگاه که مردم اندر جغیری که سخت زود می رود بسیار نگاه کند
روح باصره از نظاره آن هیبت که فانی بدید و آن هیبت مدتی اندر وی بماند و هر چند محسوس نوی
تر باشد و قوتها بدنی ضعیف تر از محسوس اندر آن حس قوی تر باشد و بیشتر ماند و سبب دوم
ضعف بیمارهاست از بهر آنکه چهار ضعیف به تکلف بسیار حرکت تواند کرد و بسبب حرکت روح
دارنج رسد و حرکتی مضطرب کند و دوار بدید و سبب سیوم بخاری باشد که اندر تجاویف دماغ
بگردد و این چهار گونه باشد یکی آنکه بخار خرد اندر کوه دماغ و تجاویف او گرد آمده باشد دوم آنکه
خلط بد اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذها
و دماغ بگردد سیوم آنکه اندر معده یا اندر جگر یا اندر مثانه و کدو خلط یافتی دیگر باشد و بسبب فشار
روی بر دماغ دهد و کاه باشد که بسبب غلی و کسکی فم معده اضطراب کند و بخار و اضطراب کسب

مشارکت بدماغ باز دهد چهارم آنکه بخارها از دل یا از جگر یا از شریانها و رگها هر تن بدماغ برآید
و روح با صبر و ایجاب اندوید و بدان سبب دوار و سبیدید و ماده صفر او بلفم بیشتر باشد
و آنکه ماده خون باشد هم بصفر او بلفم آمیخته باشد و بخار سو و اینر باشد و آنچه بلفم باشد بصرع
ماند و بدان را کند و سبب چهارم آنکه ناکاه سؤ المزاج قوی بدیداید و دوار تولد کند و سبب
پنجم بیرونی باشد چون افتادن و زخمی که بر سر او آید علاج اینجا که سبب زخمی و افتادن باشد و
اینجا که سبب نفلان چیزها کردن باشد از ابعلاصت جستن حاجت نباشد اما علاج اینجا از زخمی
افتادن بدیداید شکستن درد مشغول باید بود اگر درد باشد طبع نرم باید کرد و وقت اختلاط از دماغ
بازداشتن و اختلاط را بجانب پای فرو کشیدن چنانکه اندامها کشته یا کرده آمده است و آنچه
از نظاره چیزها کردن افتد علاج آن اسودن و ساکن بودن است و آنجا که سبب بخاری اختلاطی
که خود انداخته و بیف دماغ کرده آمده باشد و درایم باشد که معده بر باشد یا حتی و دوار بر یک حال
باشد و پیش از بدیداید دوار صداع و کرای سر و طین کوشش بوده باشد و روشنی چشم تیره و هرگاه
کند باشد و مزه طعامها نیا بدو و اگر ماده بخار غلیظ باشد سرگران باشد و خواب بسیار باشد و نبض
نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتها بلفم ظاهر باشد علاج آن بحسب دماغ بحسب صبر و قویا و حب
اصطیاقون پاک باید کرد و معده را این بقا پاک باید کرد و قدری بدین گونه باید کرد و توب بسیار
بخورد با انگبین چند آنکه سیر شود و شبت بسیار اندر آب میخورد و باید مقدار صد درم سنگ
از آن آب با جمل درم سنگ انگبین بیامیزد و یک درم سنگ نمک را فکند و نیم گرم بخورد و از
پس قی معده را قوت دهند با طریقی که چکن و کلنگین کهن و مصلکی و عود خام کوفته و به هم شسته
و اگر هر بامداد پست عدد و موز منقی بخورد سخت نافع باشد و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر کند
چندانکه تواند نیک باشد و سنگین محسلی نیز موافق باشد و غره کردن و عطسه آوردن و اختلاط
را از جانب سر بجانب پای فرو کشیدن چنانکه اندامها کشته یا کرده آمده است و طعام نخورد
آب و گوشت و دجاج و ذر و گوشت بکک و گوشت رابی و روغن زیت یا روغن کوز بریان کرده

بدرجی

بدرجی و زهر و اندکی کشنیز خشن و اگر بدین تدبیرها از این فساد بایارج و لوغاریا و بایارج رفس
و مانند آن استفرغ کند و اگر ماده بخار صفر باشد اندر پیش چشم بخارها صفرائی پند و خیالها از
پند و سرگرم باشد و خواب کمتر برد و هر چند روز کمتر باشد و دوار قوی تر باشد علاج او آنست
قی باید کرد باب آب کم و بسککنکین و از پس قی نازش و شیرین آبی و آسرو و جینی و بحر اباری و
دیواج و شراب غوره و شراب سماق خوردن و دماغ بحسب غشیه پاک کردن و اگر عطسوخ هلیل استفرغ
کند و باشد و سفوف هلیل زرد باشد که اندر ماء الجین نیز موافق باشد و هر بامداد آب نازش
و شیرین خوردن یا شراب غوره و مانند آن و طعام او از غوره سازند یا از زرشک یا از سماق یا از
دیواج یا از شاخ زرد تر و ناز و راخمیر آب غوره و آب آبی و آب اسود و آب دیواج و آب سماق بشنود
و حجامت پس روی کوشش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف باشد هر بامداد و شبگاه پست جو کشنیز
خشن هر دو بریان کرده باشد که سوده بیامیزد و روغن بنفش چرب کنند و بخورد و اگر ماده خونی
علامتها خون ظاهر باشد و علاج او فصد قیال و زک بس کوشش و حجامت پس سر صواب باشد و پس از
فصد کردن طبع بر مطبوخ هلیل نرم کنند و قوت بخار از دماغ باز دارند و آنجا که بخار از معده بدماغ
برآید طعام کمتر کرد و شهنوت طعام کمتر باشد و فم معده و خفقان کند و علامتها امتلا معده
ضعف آن ظاهر باشد و دوار کافی کمتر و باد و اصداعی باشد از پیش سر و میاگاه سر علاج او نخست
قی باید کرد تا معده پاک شود و از پس قی بایارج فیقر انگاه دارد و استفرغ بحسب قویا کند و اگر قوت
ضعیف باشد تقیص صبر بکار دارد و روغن کل بر پیشانی او و موضع صدع طلی میکند چون روزی چند
بگذرد که روغن با بونه با روغن کل آمیخته بکار دارند و باخ روغن با بونه شهاب بکار دارند و آنجا که
مشارکت رحم و مثانه باشد احتیاس طمٹ با اختناق رحم پیش از دوار بوده باشد علاج او سبب احتیاس
بوده باشد تدبیر او را طمٹ باید کرد و اگر اختناق باشد علاج آن باید کرد و هر یک اندر جای خویش یاد
کرده آید و آنجا که بخار از دل یا از جگر یا از سپرز برآید و کدر آن اندر رگها و شریانها نباشد که از پس کوشش
و از پس کردن علامت وی آنست که رگها و کدر کردن ریخته و در رگ شود و شریانها ضرابان کند و اندر کدر

و عصبها و او دردی نباشد و هرگاه که آن را که بادست بگیرند یا چیزی قابض طلی کنند و او را سکنی شود
و علاج نخست باید دانست تا ماده بخار کدام خلط است تا با استفراغ آن خلط مشغول باید بود و اگر
از جگر می برآید تقصیری که انداخته اند جگر افتد و المی و افعی که اندر حوالی او باشد بران گواهی دهد و البته
آن باشد که نگاه کنند تا افت اندر کدام جانب است از جگر اگر از جانب محذب باشد استفراغ با دوا
بولا کند و اگر از جانب مقعد باشد استفراغ بمسهل کند و اگر از دمی برآید پس استفراغ شراب سبب
و مفرجهای کار دارد و اگر از سپر می برآید را اسامه بن زند از دست چپ و بر سپر زنها را تحلیل
کنند بر می نهند علی الجمله هر عضوی را بعد از جها که آن عضو مخصوص است تدبیر کنند چنانکه هر
اندر جایگاه خویش یاد کرده آید انشاء الله تعالی و اینجا که سبب سؤال المزاج قوی باشد که ناکاه اتفاق افتد
سبب علامت آن طلب باید کرد و بعد از آن علاج کردن و مزاج را با اعتدال باز آوردن و اینجا که سبب
کرسنگی و تهی معده باشد با مداد پیش از بر آمدن افشای پیش از آنکه حرارت کرسنگی بر دماغ شود
جند لقمه نان بارب غوره و آب سیب و رب آب و مانند آن زنند و بخورد و شرابها و میوهها چون
شراب انار و شراب لیو و شراب سیب و شراب غوره و شراب دیواج همه موافق باشد که اندر بیماری
دواری بدید آید و آن دوا را مقدمه بحران باشد که خواهد بود بعد از آن مشغول بیاید بود و دوا
دایم خاصه بران را مقدمه سگته باشد و دوا را که آن مشغول باید بود تدبیرها موافق چون
فی کردن و مقعد پاک داشتن و یا راج فیترا و شبیار خوردن و اختلاط را بجانب پای فرو کشیدن
و اگر عضوی خدب بوده باشد بر عقب آن دوا ری بدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ می برآید
و هم سگته باشد هم بدان علاج که یاد کرده آمد مشغول باید شد و بسیار باشد که کسی دوا را صدای
بدید آید بدان دوا را صداع زایل شود یا — دوا از جز و شوم از کثرت نخستین اندر گاه
و علاج آن کابوس علی است که مردم اند خواب بندارند که شخصی که آن بر سینه او افشاره و او را
می فشارند و نفس او تنگ شود و خواهد که بجنبد و آواز دهد نه آواز تواند داد و نه تواند جنبید و
هم باشد که خسته شود و هرگاه که این حال بر وی بگذرد در حال بیدار شود و این علت مقدمه سگته است

صعب کی صرع دوم سکنه شود و یواکی که آنرا مانیان گویند و سبب این علت بخاری غلیظ باشد و یکبار
بر دماغ بر آید و سبب بر آمدن این بخار ساکنی مردم باشد از حرکتها بیداری که بخارها تحلیل میکند و
چون آن حرکتها باطل و آن بخارها تحلیل یابد یکبار بدماغ بر آید و دماغ را بر کند و مردم را فوکیز و مواد
این بخار بالغ باشد یا سودا یا خون غلیظ سودائی و گاه باشد که سرما صعب بدماغ رسد خاصه نزدیک
وقت خواب و دماغ را کیف کند و فراهم فشارد که اوس بدید آید و بخار هر ماده رنگ آن ماده نماید چنانکه
معلوم است علاج اگر ماده خونی باشد نخست قصد باید کرد پس استفراغ خلا غلیظ مشغول گشتن
و اصطیج یقون و ایارج روض اندین علت سودا در صفت جی که این علت را شاید مردم قوی
شاید بکیند یا ارج فیکر این دم سنگ خرب سیاه و در آنک سقمونیاد و در آنک اینسون و در آنک
شمخطل را نکویم کثیرا اگر کسی کند آب کرفس این یک شربت باشد و آنچه از سرما سخت افتد و
کرم قابض و ضاها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است سودا در باب سیوم اند
صرع صرع علماست که انهاء حیر و حرکت را بی نظام و انانام کند و اندامها مردم در حال صرع بر هیئت
طبیعی راست نتواند ایستاد و سبب کلی اندین علت سده نام است که اندر منفدها و خرو پسین
دماغ افتد و سبب این سده تشنج کلی بدید آید و اگر سده تمام بودی حیر و حرکت مجکی باطل شدی و اگر
سده بودی افعال التها حیر و حرکت بی نظام و انانام گشتی و تشنج نکر دی و سبب کفک که اندر دهان
مضروب بدید آید تشنج است و اضطراب و حرکات التها دم زدن و تشنج که اندر دهان خداوند
دشواری دم زدن بود و کفکی را هم از باب تشنج که تشنج سرد است کی امتداد دوم خشکی شوم بهم
آمدن و کینختن و نابیندیدن عضو جیر و نابیندیدن را که بدو رسد و از بهر آنکه معلوم است که
تشنج خشک یکبار میوفند که اندک اندک بدید آید معلوم شد که تشنج صرع از خشکی نیست و اینجا که خشک
بدرد حد شد که دماغ بمان سبب تشنج که در زود تر از تشنج باشد از بخار معلوم شد که تشنج صرع
یا هم از آمدن دماغ است سبب کینختن از بخاری یا اما زها و نابیندیدن که بدو رسد همچنانکه معد
طعام را نبیند و خواهد که دفع کند خویشیت بمان سبب فراهم کیند و فراق و میلوغ کند دماغ نیز

هرگاه بسبب چیزی نابسندیده که بدو رسد خریشتن فراهم کرد و بدان سبب اندر عصبها و چشم
دروی و غیر آن حرکتها مختلف پیدا آید و تشنج کند که در وی پیدا شده اند که ماده اندر دماغ
حاصل شود صرع تولد بود و خواج بوعلی سینا گوید که بدین آن همی خواهند که بخاری و کیفیت بد باشد
که بدماغ رسد ماده این پیدا شد و چیزی دارد و اگر میخواهد که مزاجی ساده باشد ماده این حالت
از بهر آنکه اگر سبب مزاج بودی صرع را نیم و لازم بودی از بهر آنکه مضرتی را که سبب سؤ المزاج باشد
یا سؤ المزاج حاصل باشد مضرت لازم باشد و سؤ المزاج چیزی نیست که ناکاه بیکبار بدید آید و
بیکبار زایل شود و اگر لازم کرد بدین و هر چه بیکبار بدید آید و بیکبار زایل شود سبب آن حاصل
و ممکن نباشد لکن سببی باشد که ناکاه بیکبار بدماغ رسد و زود مد آن گشته شود و آن ماده با آن
کیفیت از عضوی دیگر بدماغ میرسد پیشتری از بعد بر آید و از سپردن و از دیگر اندامها نیز باشد یا از
انگشتان پای یا از انگشتان دست و بسیار از خداوندان این علت حکایت کنند و خبر داده اند که اندر اغا
صرع ایشان را آگاهی بوده است که چیزی چون ماده سرد از انگشت پای ایشان حرکت کرده است و با آ
بر می آمد و چون نزدیک دل و دماغ رسید است صرع بدید آمده است و هرگاه که پیش از آنکه نوبت حرکت
آن ماده بوده است ساق ایشان بسته اند نوبت صرع سبکتر بوده است یا اندک گشته است و از آنکه ما
صرع از جنین عضوی بر آید اگر آن عضو دماغ کند و بگذارد تا پایا بدماغ او زایل شود و صرع سبب
آن گرم گردد و غیر آن باشد هم این نوع باشد هرگاه که گرم پاك شود صرع زایل شود و بسیار باشد که حیوان
زهرناک حیدر کرم و زنبور و غیر آن زخمی کنند بر عضوی و زهر اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر
بمشارکت عصب بدماغ که بر جوید از آن خویشین فراهم آید تا اثر آن بدو کمتر شود و آن نوبت دماغ
و خویشین فراهم آوردن او تشنج بدید آید و صرع کند و گاه باشد که زنان را پیش از وقت حیض بسته شود
و آن ماده اندر دهکاه ایشان تپاه کرد و بخار آن بدماغ بر آید و هم این حال افتد که یاد کرده آمد و این نوع
سبب با کوفت حیض باشد و اختناق رحم گویند و مردان را خویشین بیکبار از مباشرت باز دارند و
منی اندر موضع خویش کرد آید و تپاه شود و بخار آن بدماغ بر آید هم این حال افتد و بسیار باشد که

زنان

زنان را اندر روزگار حمل صرع افتد چون فارغ شوند زایل کرد و گاه باشد که بسبب از سببها
جنبانیده خلطی چنبد و موج کند یا بسبب حرارتی بخوشد و قوت حس و حرکت را زحمت کند و راه
قوتها بسبب زحمت او بسته شود یا این قوتها بالته اخویش نرسد و گاه باشد که زحمت از یاد
غلظ باشد که اندر منفذ قوتها مانسته از اینجا معلوم کرد که صرع علتی دماغی است و اگر چه
عضوی دیگر باشد تا بخار و کیفیت بدان عضو بدماغ نرسد صرع تولد نکند و همچنین اگر چه آفت
بخور و پیشین دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیکر اجرا باز دهد و بدین
سبب است که هر افعال قوتها بدنی و نفسانی مضرت بکری در و دلیل بر آنکه آفت صرع بخور و پیشین
دماغ مخصوص است آنست که نخست مطهرت اندر حرکت عضلهای چشم و روی و اندر سمع و بصر بدید
آید پس بدیکر اجرا رسد و اگر بدیکر اجرا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشندی و دم
زدن از حال طبیعی نکشتی و بقراط میگوید پیشتری کوسفندان که ایشان را صرع افتد که دماغ ایشان
را نگاه کنند اندروی و رطوبتی باشد تپاه شده و گنده و چون معلوم شد که تشنجی است که نخست اندر
دماغ افتد پس بدیکر اندامها رسد و بدان ماند که حرکت عطسه صرعی کوچک است و صرع عطسه
بزرگ لکن آنست که دفع عطسه بسوی پیش باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده ضعیف و اندک
و دفع صرع بدان جانب تواند بود که دفع آسان تر بدو بسبب بسیاری ماده و ضعف قوت بکمر
جانبها باز دهد و بسیار باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید و تشنج محسوس نباشد از بهر آنکه
ماده رقیق و اندک باشد و سخت بدینا شد و اگر ماده غلیظ و بسیار بودی سده افتادری و تشنج کردی
و اگر سخت بد بودی دماغ از کیفیت کیز جستی و خویشین فراهم آوردی و تشنج محسوس گشتی و صرع
کوکان از بسیاری رطوبت باشد که باید کرد تا رطوبت ایشان کمتر شود پیش از آنکه بالغ شوند تا قوت
بلوغ زایل شود و بسیار باشد که نزدیک روزگار بلوغ صرع افتد لکن بسبب قوت حرارت غریزی اگر
بتدریج و علاج صواب پیش آن باز شوند زایل شود و صرع که از پس پست و بخ سالی بدید آید دشوار
زایل شود و خاصه اگر مزاج دماغ بد باشد و اگر علاج صواب کند ممکن کرد که نوبتها سبک تر و دور تر



و پیران را صرع که از سده دماغ افند کمتر باشد و باید دانست که هرگاه صرع متواتر شود و زوایا
 آن صعبتر و دراز تر باشد بکشد و این آگاه باشد که دماغ ضعیف و زبون باشد و ماده صرع را و زوایا
 و کیفیتها بدراز و قبول کند و بر دفع تواند کرد و تمام دفع تواند کرد و هرگاه که تمام دفع نشود اگر چه
 صرع کشاده شود و بگذرد همیشه اندر دماغ مانده باشد که باند کشه مایه سببی و مددی بخندد
 تشنج و صرع آرد و بسیار باشد که شخص را حیص دماغ قوی و تیزی باشد و کیفیتها بدراز و بدو رسد و از
 نیدن اندر باید و از آن سخت و زجر شود و بدان سبب حرکت بدفع کردن کوشد و خوشین فراهم آرد
 و از آن حرکت تشنج و صرع بدید آید و صرع دماغی بر دو گونه باشد و بسیار باشد که مصرع و رآمدن
 تباید خاصه تب ربع و بسبب دراز مدت و حرکت تب ماده صرع بخته شود و تحلیل پذیرد و از صرع
 خلاص بماند و گاه باشد که اندر اغار تبها سرهای سخت بدید آید و مردم را بلرزاند و کفتاری از آن
 گویند پس تب گرم شود و عرق بسیار بکشد ماده صرع بدان لرزه از جای کنده شود و بحرات تب بخته و کدانه
 شود و عرق تحلیل پذیرد و علت صرع سبک تر شود یا زایل گردد و از آن الله عزوجل و هجانه که شخصی
 سکه خلاص بماند و علت فالج افتد گاه باشد که مصرع مفلوج شود و از صرع بدان خلاص بماند
 میگوید هرگاه که مصرع را بر سر و پیشانی برض بدید آید نشان تحلیل ماده صرع باشد و بدان خلاص بماند
 علامتها مشترک اند هر انواع صرع لازم باشد آنست که بگردد زبان مصرع زرد باشد و
 زیر زبان سبز شود و آنکه هر وقت که دل تنگ شود و اندک اندوی خشی بدید آید سر او گران شود و سوزم آید
 که نوبت صرع بدید آید زبان گران تر شود و چهارم آنکه خوابها شوریده و پند بسیار بیخ و فراموشی شتم
 بدلی و ترسیدن از هر چیزی و هر آوازی هفتم اندیشهها بدجور خندا و ندایا هشتم تنگ دلی
 و خجوری و بی جبری نهم از کارها و خفیر خشم صعب گرفتن و خشم آمدن از چیزهایی که نباید که مردم را
 از آن خشم آید و اما علامت صرع دماغی آنست که سر گران باشد و خاستها کند و اندر حال هشیاری و در
 تمام عقل نباشد و او رسد لازم باشد و اگر چه معده خالی و سبک باشد و طبع او اجابت بر عادت
 میکند از این علامتها هیچ کمتر نشود و علامتها مشترک همه بر جای باشد و ماده صرع بیشتر بلغم

باشد

باشد با صفر و سودا آمیخته و نادر باشد که از خون سباده صرع تولد کند لکن از خون سودائی و بلغمی
 بسیار باشد و علامت هر ماده و علامت ترکیب هر یک با دیگر از اینها گذشته معلوم گشته است
 علاج خاصه او آنست که گاه کشد که علامتها خون بندد و صفای بکشد یا بر ساق حجامت کنند
 و تن را بطبوخ هیلد بان کنند و از شیرینی و لبنیات باز دارند و طعام از سماق و نار و نان و زرد شک
 و غوره فرمایند بکوشند و راج زرد و و طبع هر چه و زغال و آه و بره و اندر زبان و کشین خشک فرمایند
 کرد و اگر اندر طعامها بختی کشین تر میکنند صواب باشد و شراب سخت زیان دارد خاصه از این
 آنکه اگر مایه بیرون آید از بهر آنکه شراب دماغ را تر کند و نشستن بسیار اندر مایه و بگذرد و زیان
 و سر پوشیده باید داشت تا سرها و گردن با فراط بدو رسد و اگر علامتها خونی نباشد است فراغ بخت و قویا
 و جت اصله بقیون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ یا راج فیکر بخورد و صواب باشد و اگر هر سه
 شوی یک درم خورد و صواب باشد و جت غاریقون اند صرع دماغی نافع ترین چیز است صفت
 آنایا راج فیکر یک درم سنک غاریقون یک درم سنک شمع خطل و دو دانگ خرب سیاه و سقمونیا
 و مقل از هر یکی و آنکی نیم ج کندنه خاکه رستمست این جمله یک شربت باشد و یا راج لوغاد و یا راج
 روفس و یا راج جالینوس نافع باشد و از مجموعها بزرگ بزرگ مژ و دیطوس و معجون هر مس سود
 دارد و این سر اسون میگوید و دو دانگ شمع خطل یا یک شربت مژ و دیطوس بسر شدند و بدهند و اگر نیم
 درم سنک فیتون و دو دانگ شمع خطل یا یک شربت تیا و دیطوس بسر شدند و بدهند صواب باشد و
 علامتها صرع معده آنست که نزدیک نوبت صرع منشی کشن و قی و در دسر و رنج و در و فم معده
 اختلاج کد خاصه اگر طعام خوردن از وقت عادت باز پس توافد و اندر حال صرع دست و پای و همه
 اندامها لرزیدن آید و لرزیدن صعب و آوازی بلند از وی بر آید و باشد که جامه از بول و برار و مادی
 و منی بپزد شود و اگر در حال صرع قی کند و خلط بسیار براندازد و نوبت صرع سبکتر شود یا در حال هوش
 باز آید و هر چند که معده پر تر و آوده تر باشد صرع قوی تر و نوبت دراز تر باشد و هر چند معده سبک
 تر و پاک تر باشد نوبت او کوتاه تر و ناکو آید طعام و نفخ و قرا و قروغ ناخوش و ضعف معده بران

کوهی دهد و گاه باشد که سبب صرع معدی تباهی اخلاط باشد بسیاری و علامت وی آنست که
صرع وقت سبکی و تمی معده افتد از بهر آنکه خلط تباه فم معده خالی بایند و اگر بکند و اندوی اثر کند
اگر طعامی موافق خورد بمقداری مختل صرع زایل شود و اگر خلط تباه صفرائی باشد از تشنگی و
حرارت و سوزش فم معده رانج رساند و اگر سودائی باشد شهوت طعام قوی باشد و بفکر و وسوسه
پشتن باشد و هرگاه که خد از صرع معدی طعام بیشتر از مقدار مختل خورد میان هر دو کتف او
در خیزد یا آنچه خورده باشد هضم نشود آن در زایل نشود و اگر پس از آنکه طعام هضم شده باشد یا اگر
چیزی زیاده خورده باشد و این جایگاه در می کند سبب آن خشکی طبع باشد هرگاه که طعام نرم نشود
و در زایل شود و علامتها صرع مرقی بدین نزدیک باشد علاج خاصه او آنست که پیش از نوبت صرع
یا اندر حال صرع پر مرغی چوب کدو بر روغن سوسن و بخلق مصرع فرو کنند و بچنانند تا فای کند و معده را
با یارچ فیترا و شراب افستین پاك کند و بکشم و مصطکی و کوارشاه و مقدل و شراب پودنه و مانند
آن قوت میدهند و از تخم و کوارید طعام نگاه دارند و غذاها را زود کوار و پسندید دهند و ضارها
قوت فرایند بر معده او می خند صفت ضار دیگر بدینبل خوش بوی و کسرخ و مصطکی و قشور کند
و بسایند و شراب انکوری عطر آب سیب و آب آبی بر شند و گرم کرده بر معده او می نهند و از آنکه سبب
صرع بخاری باشد که از همتن بر آید نك پوست و دانه موی او و خشکی و لاغری و تن درستی و فربه
بسیار کوشی و نبض و کول و تدبیرها و حالها گذشته و حال بران و بر ماگه آن کوهی دهد علاج خاصه او
آنست که نگاه کنند تا ماده علت چیست تن را از آن ماده پاك کنند و معده و دماغ را قوت دهند و بخار
از دماغ باز دارند و اگر ماده خونی باشد نخست از هر دو دست و کفینال بکشایند و با اندازه قوت خونی
کنند خاصه اندر فصل بهار و از پس آن بخند روزی که زیر زبان بزنند و بر قفاجامت کنند تا ماده را از
دماغ باز گردانند خاصه اگر اندر دماغ ضعیفی نباشد و مزاج دماغ ازان باز ندارد و بسبب پیرون کردن خون
سردی فرونی تواند کند و آنجا که فصد واجب کند و فصد کرده آید پس از فصد یک هفته آسایش دهند
پس تدبیرها را که کنند و مسهل قطریون و شحم و خرق سیاه بکار دارند اگر حاجت آید پس از آنکه در

صافی زنند یا بر ساق جامت بر سر و میان دو کتف سودمند باشد و نگاه کنند اگر هنوز اندرین علامتها
بسیاری ماده بایند از پس هر استغراغی یک هفته آسایش میدهند و قوت را مراعات میکنند و باز استغراغ
میکند تا تن پاك شود بعد از آن تدبیر غره و عطسه آوردن کنند و اگر سبب تباه آب سر نکوش بکند از دونه
پنی چکاند صواب باشد و تدبیر مسهل و تدبیر غذا اندر اقل این باب یاد کرده آمده است و اگر ماده
بلغی باشد پیش از روز نوبت قی فرمایند که در اندر حال صرع نیز قی اندر انواع صرع سود دارد و اندر حال
از آن حال راحت یابند مگر اندر صرع دماغی که بسیار کردن قی زیان دارد و استغراغ بجز اصطیق و قوت
ایارچ کنند صفت جت ایارچ بکند یا یارچ فقرایک درم سنک شحم خطل دو دانک فیتون نیم درم
سنک قطریون باریک دو دانک ملح نعلی انکی مغل دو دانک این پنج هر هفته بکار دهند و اندر سبب
دیگر ترید و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند و ایارچ روفس اندرین علت سخت نافع است و پس بر اسون
میکوید و دانک شحم خطل یا یک شربت مثر و دیوس بر شند و بدهند صواب باشد و همچون عاقر قرحا
بامداد یک گنج سود دارد صفت آن بکند عاقر قرحا و بکنین بر شند و بکار دارند و زن آنکین دو بار
جند عاقر قرحا و اگر هر بامداد و شب نگاه نیم درم سنک ایارچ هر مس بدهند سخت نافع باشد لکن این شرابها
که مزاج بگردانند و بدل کنند بتدبیر باید و امثال مثر و دیوس بار نخستین و بار دوم دو دانک و بار سوم
نیم مثقال و دیگر همچونها هم بر قیاس دهند و طعامها غلیظ و گوشت جانوران سنگی زیان دارد و اگر
سودائی باشد علاج او علاج اصحاب المانیو لیا نزدیک باشد و جی ایارچ که اندر علاج صرع بلغی یاد کرد
آمده است نافع باشد در جلد شربت و مسهل و همچونها و تدبیرها طعام و شراب که اندر علاج المانیو لیا
یاد کرده آمده است اندرین باب موافق باشد و اگر نیم درم سنک سادر دیوس نیم درم سنک فیتون
دو دانک شحم خطل بر شند و بدهند نافع باشد ثابت قره میکوید مزاج را بجهت بخار بکند
بهر از همچون تریاق ثمانیه است هر روز از این دو گانه آنچه حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق ربع
نیز بتدبیر مزاج را موافق باشد خاصه اندر تیر ماه و زمستان شربت یک مثقال با سکنکین عنصلی بدهند
یا اندر مطبوخ زوفا و اگر ماده علت صفرائی باشد هر چه اندر علاج المانیو لیا بکدی و اندر علاج سرام

کم و اندر علاج دیوانگی یاد کرده آمده است موافق باشد طبیب را بحکم مشاهده و انداز عِلّت تصرف
می باید کرد و نوعی صرع است از انام ام صبیان گویند و بعضی طبعیان گفته اند ام صبیان صرع صفرائی است
و بدین سبب علاج آن بسر وی و تری فرموده اند و تری و شیر زن بر سر وی و شیدن سودا و در او اگر صرع
طفلی باشد علاج دایره را باید فرمود تا شیر او خشک شود و تا بستان اندر خانه خشک یا اندر سرداب خوش هوا
باید نشست و بزمنستان اندر خانه معتدل و نباید دانست که هر صرعی که طفل را اندام صبیان باشد
اعتماد بر علامتها و آئنها باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایره را باید فرمود و او را از جماع پرهیز باید
و کودک را نگاه باید داشت تا ناکاه او از بلند یا آواز طفل و جلاجل و ماندن آن نشنود چنانکه بر سر دواز
گرمه سخت و سرما سخت و ناکارید طعام نگاه باید داشت و سرداب بویانیدن سودا و در او اگر سبب
بخاری باشد که از جگر بر آید علامتها و احوال جگر طلب باید کرد اگر علامت گرمی جگر ظاهر باشد تلخ
حرارت و کشادن سده مشغول شوند و استفرغ بام الجبن باید کرد و آب لبلب و آب کسسه و فلوس
خیار شبنم و زخم ماهندی و شیر خشک و روک با سلیق باید زد و اگر علامتها و بغم و سردی جگر ظاهر باشد
سده بام الاصول باید کشاد و زخم را جزا بدل باید کرد چنانکه اندک با بهاء علاج جگر یاد کرده آید انشاء الله
عز و جل و آنرا که سبب صرع بخاری باشد که از سپرز بر آید علامتها و علاج آن اندک باب علاج سپرز طلب
باید کرد و آنرا که سبب صرع بخاری باشد که از زخم بر آید احتیاس طلب و احتیاس منی بر آن کوهی دهد و
اندر زهار و سوغولها و ران و اندر کرده و پشت در وی و کراتی باشد و علاج خاصه وی آنست که تدبیر
کشادن حیض کند چنانکه اندر علاج احتیاس طمث یاد کرده آید و آنرا که سبب صرع بخاری باشد که از اندام
دور تر چون انگشت پای و دست و ماندن آن می بر آید علامت وی آنست که خداوند عِلّت را خبر باشد
که چیزی چون باوی سر را از آن موضع حرکت میکند و بالا می بر آید علاج خاصه او آنست که پیش از وقت
نوبت برتر از آن موضع بعضا بر بندند سخت تا وقت نوبت بگذرد و صرع با سبکترا نوبت اندک گذرد
و چون وقت نوبت اندک گذرد و چون وقت نوبت اندک گذرد و بای یارست که بخارا زوی می خیزد و
اندر آب گرم نهند پس عصا به بکشایند و آن موضع را بخمره درست بمانند و دیگران سازند که آن موضع

ریش کدو شیشبه برهند و بمنند و مدتی جرحت را نازده دارند تا اخلاط بسیار از وی بکاید صفت
دارویی که ریش کدو بکینند فلفل خرد و فرغیون هر دو را بکوبند و بعسل بلازد بپوشند و بر آن موضع
و بر بندند صفت داروی دیگر که زودتر ریش کدو بکینند در آن پنج و کشک و اما رکی با و افکند هر سه را با آب
بلازد بپوشند و بر نهند و به بندند و آنرا که سبب صرع تری حش و بلغم باشد خاصه او شراب خشخاش کنند
و طعامها از ج دهند چون سر و پنجه بره و گوشت کوسا و دماهی تازه و اندر طعام او تخم کون و تخم خشخاش
برافکند و بیاید دانست که آنچه یاد کرده آمد از علاج خاصه هر نوعی تدبیرها و دیگر است که اندر همه انواع
صرع بدان حاجت است و نوع است یکی تدبیرهایست که اندر حال صرع باید کرد و دوم تدبیرهایست که اندر
علاج اوست اما آنچه اندر حال صرع باید کرد آنست که مصروعی را که زبان همی خایه هرگاه که صرع بدید
آید که و ده و خفه باشد از کرباس نرم و بنبه پر کرده در حال آن که و ده اندد هان او خند تا آن خایه
زبان تسلیمت باشد و دهان کشاده ماند و دوم آنکه آنکزد و حرمیان نرم بسایند و بسککین عسل بپوشند
و بطاق او فرو چکانند سوم آنکه جیره ها کشایند از اندرون بینی او در مالند چون کدو و خربزه سبیل و سم
خطل و عصاره قنار الحار و شونیز و فلفل و زنجبیل و فرغیون و چند پندستن آنچه حاضر باشد از این دارو
بهم پیامیزند و بکار دارند و عود فاونیا پیش بینی او در و کنند و اگر بسایند و اند بپوشند و زده باشد
و بوی سداب اندر حال صرع سود دارد و اختیار آفت که نفسا بکینند و او را جوهر کمرنگی که کوری بپوشند
و نمیز کنند و شامه سازند و در حال صرع و پس از صرع می بویانند و شیشا آب زنگوشن کل کنند و اندر
بینی چکانند اسکندر میکو بد آنچه در حال صرع باید کرد اندامها مصروع راست باید داشت و بد
طبعی نگاه داشتن و چیزی گرم بر سر او نهادن چون از زن گرم کرده و نمک ناز و دیهوش از زاید و باید
و از باشد که علاج پدر و او که در شکل باشد و آنچه پیرون صرع باید کرد از تدبیرها کلی او را ریاضت است
که پیش از طعام ریاضتی کند برقی و پیش از آن که مانده شود از ریاضت باز ایستد و هرگاه که استغفار
کرده شد و اخلاط از تن پاک کرده شد از پس طعام ریاضتی اندک کند چنانکه مانده نشود صواب باشد
و مصروع را ریاضت اندامها و سوزنی صواب تر باشد و اندر حال ریاضت سرا و ساکن باید و

بهیچ حال سرخساییدن و آویخته داشتن نشاید و مایلیدن از سینه و پشت بجانب قدم فرود آمدن
سود دارد و بتدریج باید مایلیدن بجز قها و خشن و سخت با هستکی آغاز کنند و هر ساعت سخت ترمی
تا اندامها سرخ شود پس از مالش کامی چند برو تا باقی تحلیل پذیرد و از پس آنکه استغراغها کرده باشد
و باقی مازنها بجای پای فرو کشیده باشد اگر سرشانه کند یا داغ کند روا باشد و اگر خواهند که اندر
کرما به شود هم روا باشد و غرغم کردن اندر کرما به با کما و پاره فقر و سعت و مانند آن پس از
استغراغ و پس از آنکه باقی مازنها بجانب پای فرو کشیده باشد سخت نافع باشد و بامداد شترها که لطیف
کندر طوبی را و معده را پاک کند میدهند چون سکنکین عصلی و شراب فستقین و سکنکین برو
که اندر وی سعت و زوفا و تخم بادیان و اینسون بخت باشند و معجون عاقر قرحا که پشتر یاد کرده آمده است
و کلشکر و مصطکی و کوارش عود و معجون بنجاح اینچ حاضر باشد میدهند اگر فصل زمستان باشد سکنکین
بروزی و عصلی اندر آب گرم میدهند و اگر تابستان باشد اندر آب سرد صفت سکنکین عصلی یا
عصلی که طیبیان اسفند کوبند بکینند و پاره کنند و اندر سرکه آب بنزدانینک پخته شود پس بدست
بمالند و بفشانند و از آن سرکه سکنکین سازند و اگر از سرکه سازند که عصل در وی نهاده باشند
باشد صفت معجونی که خداوند صرع بلغی و رنجی را سود دارد بکینند سیالیوس سه مثقال حب الغار
سه مثقال جندبید ستر و اسفند مشوی از هر یکی یک مثقال با نکیین برشند چنانکه رسمت و هر بامداد
یک درهم یا دو درم با سکنکین عصلی بخورد و از هوای تروجنوی بهوای خند و رفتن خواب باشد
و مغز ساق کاوا اندر روغن گل که اخته بر موضع صرع و بر سینه و گردن او مایلند خواب باشد و اگر
اندامی تشنج کند و بجهده بماند و روغن باره باب نیم گرم بیا بیند و بران اندام بمالند و راست کنند و
عود قانیا بر آتش بستان سود دارد و طیبیان پیشین این معنی آرموده اند و منفعت آن یافته که
دارد و این عود قانیا را نزد یک مغود الصلیب کوبند و خواج بر علی سبنا میگوید همانا که این خاصیت
اندرین عود به کمال تری و بروم ظاهر تر میشود صفت تریاقی اربعه که مزاج بدل کند بکینند و
طویل و خطیایا و حب الغار و مر از هر یکی راستا است بکوبند و بینند و با نکیین مصفی برشند

شربت یک مثقال صفت تریاق ثمانیه زراوند طویل و ریوند چنی و پوست پنجه کبر و حب الغار و خطیایا
و قسط و صر و عروق از هر یکی راستا است بکوبند و بینند و با نکیین مصفی برشند شربت یک مثقال
صفت حب صطیح قون و حب قوفا یا صفت تیر که اندرین علت کار اید اند باب پنجم از جن
دوم ازین گفتار اند علاج بسیاری خواب نا طبیعی یا کرده آمده است و آنچه اندر همه انواع صر
زیان دارد اینست که اکنون یاد کرده آید نگاه کردن اندر چیزها و سحر و و گردان و فرو نگیستن آن
جای بلند و اندر کرما به و کدو بارها مقام کردن و سرها سخت و کرما گرم و جماع بسیار و آمدن بارها
بسیار و شراب کهن و مستی و شیرینیه و سخت شیرین و شراب نو و طعامها و سخت جرب و آواز قوی
چون آواز بوق و رعد و نگاه کردن اندر آفتاب و اندر برق زیان دارد و غسل کردن آب کم و داغ
راست کند و مازنها بجانب پای فرو کشیده باشد و سره اخلاط را بفسراند و طعامها و سکنکین و گوشت جانور را
بزدل و شلغم و کرب و کرب و ترب و سیرو با قلی و پیاز و عدس و جله زیرها زیان دارد و جرب و نرق
اگر شبت و سداب و اندک کشین اندر طعامها او به بزند سود دارد و کرفس را خاصیتی است که صرع
را بجنباند و اگر بکنند بپزند و با کما و روغن زیت چون احالی سازند و پیش از طعام بخورند طبع
را نرم کند بدین سبب سود دارد و کسته اگر خورد زیان ندارد و نیمه میوه ها و ترو شیر جانوران و هر چه
از شیر سازند زیان دارد و نیمه جیره ها و نیز بخار نال چون بلبل و خردل زیان دارد اخلاط را بدماغ برآرد
و اینسون و کویا و دارچنی سود دارد و اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها با در بول بیرون آرد
و بوی کویا و بوی سوخته و بوی قیر و قطران و کندنس از زیان دارد و خنثی بروز سخت بد باشد خاصه
اگر بسیار خسپد و بر امتلا خسپد و بی خوابی با فراط زیان دارد از بهر آنکه روح ضعیف شود و تحلیل
پذیرد و دماغ از بخارها پر کند و اگر پیرد پیش مصروع دود کنند صرع را بجنباند و مرد سرون بر همین
خاصیت دارد و جگر بر کشتن زیادت دارد و صرع آرد و اگر گوشت بسیار خوردند پیم باشد که صرع تو
کند و اگر ناکاه چیزی شنود که از آن سخت نمکین شود یا ترسد در صرع او قند و اگر مصروع پوست بن
بخوشیت در کشد و در آب شود صرع بجنبند و الله اعلم باب چهارم اندر سگت

سکته علقی است که ناکاه افتد و پیکار راه قوت جس و حرکت که از دماغ باندامها همی آید بسته شود
و هر اندامهای کارمانند و خاستنها بجملی باطل شود و از حرکتها جز حرکت حجاب دیگر نماند و مشکوت
یعنی خداوند این علت بر پشت باز افتاده باشد و روی او از پرتی برآمده باشد و رنگ او تیرگی و
سیاهی گزاید و گاه باشد که بسرخ گزاید و عمل آنست که اندک سکته نموده اندامهای کارمانند و هیچ عضله
حرکت نکند عضله سینه اندر دم زدن متحرک باشد همچنانکه از پس رنج و ریاضت بسیار سبب
ماند که عضله سینه اندر دم زدن متحرک شود و سبب حرکت این عضله اندر سکته اندر ماندگی
و دشواری طبیعت باشد و مجاهده قوت با آنچه تولد کند بجای آرد و سبب کلی اندر این علت آنست که
پیکار اندر دماغ سده بر افتد و آن چنان باشد که نه منفدها که قوت جس و حرکت بدان منفدها از
باندامها میرسد پیکار بسته شود و بسبب این سده دو نوع است یکی امتداد دماغ و امتداد تجویفها
و منفدها و از غلط غلیظ رنج سرد و نوع دوم فزایم کوفته شدن منفدها و تجویفها و دماغ هرگاه
که از این دو نوع یکی حاصل شود سده تولد کند و مردم اندر سکته افتد و صعبی و سهلی سکته باندازه سده
باشد و مثال این سده همچون آبست که پیش آفتاب بایستند و سایه بر زمین افکند و تابش آفتاب و منفعت
او را از زمین باز دارد و مردم بدین سان سده که اندر منفدها و دماغ افتد راه فرو آمدن قوتها و دماغ
باندامها بندد و منفعت جس و حرکت از اندامها باز دارد اما سبب سده امتدادی دو نوع است یکی
آماس دماغ است و تمدد او بسبب بسیاری ماده و تمدد پیادهای مجری که را کیند و نوع دوم آنست
که ماده بسیار غلیظ اندر تجویفها و منفدها و دماغ افتد و آلی صعب رسد تا دماغ و تجویفها و منفدها
او بدان سبب حرکت انقباض کند یعنی خراشتن فراهم کشد و راه قوتها بسته شود و مردم اندک سر مایه
با فراط دماغ رسد و همه اجزای دماغ بدان سبب بهم باز آید و در هم نشینند و خارج بوجهی سیاه می
اندکتاب قانون و این نوع سده که سرها تولد کند یا کرده است و جالینوس میگوید سکته علقی است
که ناکاه افتد پیکار و سبب او کار می تواند بود که پیکار افتد و سوا المزاج سرد یا گرم اندک اندک
باشد پس ممکن نیست که سبب ده سوا المزاج باشد و اگر چه سخن جالینوس که میگوید سوا المزاج اندک

باشد

باشد در سست آنچه خواجه بر علی سینا یاد کرده است ما ممکن نیست و حال این همچون حال تشنج و خشکیست
که سوا المزاج خشک تولد کند چنانکه بسیار بنیم که مزاج تند و خشک میشود اندک اندک تا چون خشکی
بر غایت رسد پیکار تشنج پیدا یابد ناکاه همچون ممکن باشد که سرما اندک اندک اثر میکند و بانداز
اثر سرما اجزای دماغ سیکد یکدیگر فزایم می آید و در هم نشینند و اندامها اندک اندک خلدوی آگاهی
میشود تا چون سرما غلبه کند اجزای دماغ تمام اندر هم نشسته شود و پیکار راه قوت جس و حرکت
بسته گردد و اینجا که سبب قوی باشد امید کشاره شدن سکته نباشد و اینجا که سبب ضعیف باشد
اگر کشاره شود دماغ کشد یا بقوه یا به هر دو باندازه ماز و جگر می کشاند آن بقراط میگوید سکته
اذا قوتهم سیرا و اذا كانت ضعيفه لم یسهل یرونها و باید دانست که گاه باشد که سبب سکته خشکی
طبع باشد و بدین سبب آنست که علاج او بجهت و شکیاف و سهل قرین باید کرد و بسیار باشد که سکته
غلبه خون باشد اندر رگها و شریانها و رگها قرین پر شود و تجویفها و دماغ پر کند ناکاه و راه بر آمدن
قوت روح حیوانی از دل سوی دماغ و راه فرو آمدن قوت روح انسانی از دماغ به رگها و اندامها بدین
سبب سرد شود و سکته پیدا یابد و بدین سبب است که هرگاه که اندر این امتداد خونی باشد در حال ضد
باید که خاصه اندر فصل بکار کرد و طبعیان این نوع را خنق دگر کیند و از صواب دور نیست و بسیار
باشد که ماده فالج منتشر گردد و در دماغ و جانب دماغ پر شود و علت فالج سکته گردد و در هر که را سبب
خون فصد بسیار رجحت آید و هر وقت که فصد کند راحت یابد پس باشد که از تاخیر فصد زیان نماند
و بدان سبب فالج یا سکته تولد کند و بسیار باشد که خداوند صداع سرد یا خداوند و او را استفراغ
نا کرده و مالد و علت کم باشد بر سبب علاج داروها و طعامها گرم خورد و ماده آهسته بدان سبب
اندر حرکت آید و روی بجانب دماغ نهاده و سبب سکته گردد و خداوند مزاج گرم و خشک را سکته
ناور بود و اگر افتد صعب تر باشد از بهر آنکه تا سببی سخت قوی نباشد علقی مخالف مزاج تولد نکند
و بسیار باشد که شخصی یا سکته افتد و هیچ نفس نکشد و فرق نتوان کرد که زنده است یا مرده با این
همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب آنکه هیچ نفس نکشد آن باشد که حرارت او خندان نیست که

مسئله از سید کریم

حاجت می افتد نفس کشیدن و آن قدر حاجتی که هست بجز حرکت تمام می شود و سبب آنکه علاج بدید
 است که ماده سخت غلیظ نباشد بدین سبب هر که حال او مشکوک در زودی رفتن نشاید کرد و هفتاد و
 دو ساعت نگاه باید داشت علامتها هرگاه که شخصی را که می رود و وطنش کوش و کسوفی اند
 حرکتها و خیرگی چشم و اختلاج اندامها و دندانها بر هم سودن اند خواب و امتلا اندر کما کردن
 بدید آید و دست و پای سرد میشود و بول و زکری باشد یا بسیار می آید و سبب آن بای باشد
 علت سکت بدوست نزدیک باشد و هرگاه که در سرخیزد پس اندر سکت افتد دوم زدن او باخ
 باشد زدن رون بیک هفته هلاک شود و این از آن نوع باشد که جالینوس میگوید که بسیار باشد که
 سبب سکت اما س دماغ باشد و میگوید این علت سکت ناکاه نباشد و پیش از آن علامتها آمانس
 شده باشد و اما این نوع که تب گرم کشاده کرد نخست صدای سر برده بود و از لیش غش اندر ماسکه
 افتد و علامتی صعبی سکت و سهالی از دشواری و آسانی دم زدن است و اما بدید آمدن کفک علامت
 عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعبتر باشد کفک آرد و نه خر کند و نه دم تواند زد و اگر شریقی
 بخلق او فرو کند به بنی او بیرون آید زود هلاک شود و کفک اندر سکت برخلاف آن دلالت کند که
 اندر صرع از بهر آنکه باخ خوبت بدید آید که صرع کشاده میخورد شد و اندر سکت نشان زیارت شد
 سبب باشد نشان صعبی علت و دشواری دم زدن و نزدیکی مرگ و آنکه اندر سکت دم آسان زندگن
 دم زدن باشد بی نظام چنانکه گاه گاه سست تر میشود هم نشان صعبی علت باشد و آنکه دم آسانی
 زندگنی نظام نکند و امید باشد که علاج بدید جالینوس میگوید هر که بیوفتد و حسن و حرکت او باطل
 و اندر سکت باشد ممکن است که اندر سبات باشد و فرق میان سکت و سبات آنست که خداوند سکت
 دم دشوار زندگن دم زدن او اندر پیشتره طهارا باخرا باشد و سبات تندتر و کفک و سکت بیکار
 ناکاه افتد و مقدمات آن از پیش بوده باشد چون دوار و طین و غیر آن و سکت و رمی از تب خالی باشد
 و سکت خونی با علامتها خونی باشد که معلوم است و چشم سرخ باشد و سکت بلغمی با علامتها
 بلغم باشد و در پرها متقدم بر هر یک کواهی دهد و هر که اختلاج یک اندام و آنجا که شبت افتد

کند از

که خداوند علت اندر سکت باشد حد قریب باشد علامتها آنجا که سبب سکت غلبه خون باشد
 نخست نگاه باید کرد اگر امیدوار باشد در حال قصد باید کرد و قیغال باید کشاد و خون بسیار
 باید کرد و اگر طیب صواب بپند نگاه کردن که او را بتنازی الود جان کوبید باید کشاد پس بر ساق
 او حجامت باید کرد و پس از آن که قصد و حجامت کرده باشد باز و هاء او بر بندند و از رانها تا بقدر
 اطراف او بمانند صواب باشد و سرکه و روغن کل بر سر او می نهند پس تدبیر حفته معتدل کنند
 تا باقی معده را از دماغ فرو کشد چون سکت کشاده شود بتدبیر لطیف مشغول شوند و بر جلاب
 و کشاکش تنگ اختصار کنند و بتدبیر بگوشت تیهوج و تذر و دجاج و مرغ خانگی رسانند و آنجا
 که سبب بلغم باشد و خون باوی آمیخته باشد علامتها هر دو پیدا باشد نخست قصد باید کرد پس
 حقه قوی و شیان مشغول باید بود و اندر شیان جوشیر و سبکی و منقل و زهره کاوشم خطا باید
 که باشد و جمد باید کرد تا بر مرغی بروغن چرب کرده یا با ریح فیکر آلوده بخلق او فرو کنند تا باشد
 که قذف کند و بطریقی بر آید و آنجا که سبب بلغم غلیظ رنج باشد امید کمتر باشد پس اگر طیب
 امید بدید تدبیر استفرغ و کشادن سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب نخست استفرغی
 کند بجهت تیز و اگر اندک طعامی غلیظ خورده است جمد کند تا دهان او بکشد و بر مرغی چرب کند
 یا با ریح فیکر آلوده کند و بخلق او فرو کند تا قیافتد و اگر قیافتد قوی که بدورسد و یلوعی که کند
 دارد و دماغ را گرم کند و اگر روغن که بر مرغ بدان چرب کند روغن سوسن باشد بهی و نافع تر باشد
 پس هر مهرها کردن و مهرها پشت بروغن گرم بماند چون روغن فرقیون و روغن قسط و روغن
 اسفیل و مانند آن پس سر او را گرم کند بچرها که یاد کرده آید پس سعی لطیف کند و اندر پنی او
 چکانند و اگر حاضر باشد یک شربت تریاق بزرگ با مشروب طوس اندر ماء العسل حل کنند و بخلق
 او فرو ریزند و اگر تریاق بزرگ حاضر نباشد مجنون سحر نیا و انفر دیلو شلیار و آب شلیل
 اندر ماء العسل حل کند و بخلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر ممکن کرد که مسهل توان داد هیچ
 نافع تر از جب فرقیون نیست و از پس استفرغ اندر آن آب که در کشاندن و کما به خنک نافع باشد

صفت حقه نیز بکیند شمع خنل و قنطاریون باریک و انخواه و شبت و حله و سداب و انگدان
از هر یکی یک مشت سبکینج و دو دم سنک بوره ارمنی هفت درم سنک و روغن بادام تلخ یک اوقیه
انکین ده درم سنک زهره کاو و دو دم سنک داروها اندیکمن آب پزند تا بمقدار ده استار باز آید
و پیالیند و روغن و انکین و بوره و سبکینج و زهره کاو ترکیب کنند چنانکه رسمست صفت
حقنه دیگر بکیند شمع خنل و قنطاریون باریک و عرطنیشا و خرقی سیدان هر یکی یک
مشت اندر یک من و نیم آب پزند تا بمقدار نیم باز آید و پیالینده استار از وی بستانند و حقنه کنند
اگر حقنه زود بیرون آید رطوبتی بیارد دیگر باره حقنه کنند تا رطوبت بسیار فرو در آید و صفت روغن
فرقیون که اندر پشت و مهرها پشت و مهرها کردن مالند بکیند سداب و بکوبند و بفشارند
و آب از وی بستانند بکین و روغن سوسن ده استار با این آب بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند
آب برود و روغن بمالد پس قسط و عاقر قرحا و چندید ستر از هر یکی سه درم سنک جاوشیر و نیز زد
و فرقیون از هر یکی یک مشتال همه را بیک کوبند و روغن هنوز گرم باشد این داروها سوده اند و
افکنند و بمالند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم سنک روغن بلسان با وی بیامیزند و اگر
نباشد روغن رب اگر چه ضعیف است بدان کنند و گرم کرده بکار میدارند صفت روغن قسط
بکیند باهل را و راسن و وچ از هر یکی ده درم سنک قسط سی درم سنک سنبل ده درم سنک هر که
اندر یکمن و نیم آب پزند تا آب سرخ شود پس آب پیالیند و روغن زیت بمقدار ده استار بریزند
افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بمالد و سه سیر چندید ستر و یک مشتال فرقیون در افکنند
و بکار دارند صفت روغن سنبل بکیند اسقیل ترجمه را و قیه روغن زیت یک من اسقیل را اند
روغن نیز بچکاند اندروی مالیده شود و اگر عاقر قرحا و چندید ستر و خردل و قسط و فرقیون و مشک
اندر افکنند قوی تر باشد صفت بطول که بر سر و مهرها پشت او چکانند بکیند سداب و شبت و
مر و نکوش و برک و ترنج و سقتر و اکلیل الملك و با بونه و بودند شتی و سداب و حاشا از هر یکی چند
خواهند پزند چنانکه رسمست صفت تدبیر گرم کردن دماغ بخته آهن با آتش سرخ کنند و پس

بازند

بازند چنانکه موی او فروزد و اگر موی سر او بسترند چندید ستر و خردل بسایند و با سرکه گرم
بر سر او بکیند و دماغ را گرم کنند و قنطاریون و مال و نیز از و جوز و آوچ بکوبند و گرم کنند و اندر
بسته بر سر او بکیند یک باشد صفت سقوط زهره کلنگ با آب مر و نکوش یا با آب سداب پزند
و به بینی اندر چکانند و اگر چندید ستر سوره بماء العسل حل کنند و اندر چکانند سودا و روغن و نیز زد
چندید ستر می پزند صفت حقه فریون بکیند سبکینج و اشق و جاوشیر و منقل و صبر و چندید
ستر و هزار اسپند از هر یکی دو درم سنک فریون یک درم سنک شمع خنل و دو درم سنک و نیم
شربت یک مشتال صفت جی که معروفست تحت پمارستان بکیند چندید ستر نیم درم سنک
شم خنل و انکی و نیم فریون و انکی یا راج فیقر ایک درم سنک این جمله یک شربت و الله اعلم محمد زکریا
میگوید خلشیت اندر سکه و فالج و لقوه سخت سودمند یافتیم و هیچ بر او نیاقتن را پاک کند
تب آرد و اخلاط را بکند از دماغ و شیاگاه مقبار یک باقی اندر شراب حل کنند و بدهند و اصل
اندرین علاج آنست که این ترتیب کویا کرده آمد نگاه دارند و تا نخست بحقنه و بنقی استغراغ نکند
نه سقوط و نه روغن و نه نطول هیچ بکار ندارند و از روغنهای چاقی تراست باز پس دارند نخست
روغن سداب سارده و روغن سوسن و میوه اندروی حل کرده بکار دارند اگر منفعت نیاید قوی
تر بکار دارند و روغن موم اندر دارند تا بر آن موضع که باید بمالد و هرگاه که جوش آید یا از پس
پست و چهار روز همین تدبیرها می کنند از نطول و سقوط و فریون ماییدن و از این چهار کویا کرده
آمد هر حقنه یک شربت بدهند یا حقنه کنند و طعام نخورند و آب دهند یا شور یا کجشکن و کبوتر
بخورد و شبت و دارچینی و سقتر و اگر بانان انجیر خشک یا مویز منقاخورد موافق باشد و از پس
بیست و چهار روز هر بامداد روغن پیدانجیر خورد و بماء الاصول و هر هفت یا راج فیقر و یا راج
برک چون لو خادیا و یا راج جالبترس و مانند آن بکار دارند و باقی علاج فالج میکنند جزو
چهارم اندر بیمار یکا که سبب آن گرد آمدن رطوبت فرونی باشد اندر آنها حش و حش
باب نخستین اندر اختلاج اختلاج حرکتی است که اندر عضله افتد با اختیار

بی خواست مردم و تولد این حرکت از باوری باشد غلیظ و متحرک و دلیل بر آنکه از باد است آنست که
 اندر مزاج سرد و از سببها سردی فرایند تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل بر آنکه اندر عضله است
 آنست که معلوم است که هر چه نرمست چون دماغ و هر چه سختست چون استخوان با اندروی باز
 نشود و هر چه میان این و آن باشد چون گوشت ممکن است که اندروی باز داشته شود و اسباب
 اختلاج مزاجی سرد باشد با ماده سردی و تری بسیار باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادی و
 غم است اختلاج کرد و از بهر آنکه سبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه اندر باب نوزدهم
 از جزو دوم از کفایتهم یاد کرده آمده است و با حرکت روح ماده را تحلیل کند و از تحلیل ماده
 با تولد کند و اختلاج که اندر همه تن افتد مقدمه سکنه باشد یا مقدمه که از باشد و اگر اندر عضله
 شکم افتد و دایم گردد مقدمه مایه حیوانی و صرع باشد و اگر اندر عضله دایم گردد و دایم گردد
 لقوه باشد و اگر اندر زبر سرها و پهلو افتد و دایم شود مقدمه آماس جاب باشد و با غلیظ باوری
 باشد که اندر تجاویف اندامها مانده باشد و کیف کشته همچون هوا که اندر جانی مانده است و مردم
 برسند که از اینجانب اندر علاج نخست از هر چه ماده و سبب آن زیادت کند بر هیز با یکدیگر چون آب
 یخ و طعامها سرد و با ناک و شراب یا فراط و مانند آن و آن موضع را بخورده درشت باید مایه
 روغن کرم چون روغن فریون طلی کند و هر با مدام کلنگین عسلی با تخم بادیان میدادن و تدبیر
 کردن و آنچه خوردن خوب باشد و شور یا کینشان و کبوتر پیر و مانند آن با سق و دارچینی و زیره و
 گویا و آب دیبا کرم کرده اندر شانه کا و یا چیزی مانند آن کنند و بر آن موضع خند بخورده درشت
 مایه نامرغ شود پس روغن جوز طلی کند و اگر اختلاج دایم گردد و بعد از جهات سبب که اندر باب لقوه
 یاد کرده اید علاج باید کرد باب دوم اندر لقوه و شناختن سبب و علاج آن
 لقوه علتی است که اندر عضله روی افتد و چشمها و پرو و پوست پشانی و لبها کور شود و از نهاد
 طبیعی گردد و اسباب این علت چهارست یکی تشنجی است که از رطوبت غلیظ تولد کند و این چنین
 باشد که عضله که حرکت اندامها بدانت از رطوبت غلیظ متکی گردد و بهنای آن زیادت شود و

بسی خورش و بدین سبب از جانب که سلامت باشد کور نماید و جانب علت راست باشد و این درست نیست از بهر آنکه اگر علت اندر جانب راست بودی نقصان حس و طریقتی عضله اندر جانب بوی محمد زکریا میگوید بسیار خداوندان لقوه را دیدیم که مغلوب شوند فالج اندر جانب افتاد که روی کور بودند اندر جانب که راست بود و هم او میگوید که مستعد لقوه باشد از جانب اندر علت لقوه افتد و میگوید دیدیم که دو مرد اندر یک روز حجامت کردند و پیش از حجامت خایه مرغ خورده بودند و در آن روز لقوه بدید آمد یکی پری فر بود و دیگر جوانی بود لکن مزاج او مزاج خادمان بود و هم او میگوید که مردی را دیدیم که حجامت کرد و از پس حجامت که سنگی کشید و بر علت لقوه بدید آمد و دهان و روی کور شد جز آن نبود که یک چشم تمام بر هم نتوانست نهاده و دیگر چشم بر نهاده بدشواری و هرگاه که آب خوردی آب از دهان روی می ریختی و سبب آنکه روی او کور شد آن بود که علت اندر هر دو جانب بود جالبینوس میگوید هرگاه که عضله هائی که یک چشم را فرو خوراند نیست کرد چشم بر هم نتواند نهاده و محمد بن زکریا میگوید بسیار دیدیم که نخست لقوه بدید آمد پس سگته فرو گرفت و بسیاری را دیدیم که گفتند که سی سال است تا ما را این علت است و جز از لقوه و بنی دیگر نبود و سبب بودند و از هیچ کار باز نماندند و دیگری میگوید بسیاری باشد که خداوندان لقوه اندر چهار روز میشود و اگر چهار روز بگذرد از خطر سگته بیرون آید هر لقوه که اندر دو ماه زایل نشود و در آن کشد و هر چه بیش ماه رسد زایل شدن آن غمناک باشد علامتها خداوندان لقوه آب از دهان راست بیرون نتواند انداخت و اگر خواهد که باری اندر دهد راست نتواند دید و هم آب و هم با در دو از یک جانب بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی است که خاسته از حال خویش و پوست عضله روی سخت باشد و طریقتی و حظه ها و شکنها پوست روی و پیشانی بسبب طریقتی پوست نابید شود و آب دهان کمتر باشد و صداع از جمله علامتهاست که اندر لقوه تشنجی پیشتر باشد و علامت خاصه لقوه استرخانی است که خاسته از کد شود و پوست روی و عضله نرم باشد و لکن فرو سوی چشم فرو آمده تر باشد چون فرو کشیده نماید و غشای فرو آویخته باشد چنانکه یاد کرده آمده

و آب دهان باز نتواند داشت و از نشانه های که بدان معلوم گردد که آفت اندر کدام جانب است یکی آنست که اگر آن جانب که باعث است بدست راست کند و بر بندد جانب دیگر بی تکلف راست شود و شکل و هیأت او طبیعی گردد و اما نشان بدید آمدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانها روی دوری بدید آید و حس پوست روی کمتر شود و اختلاج اندر نیمه روی بسیار افتد علاج احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز نگردد و او را بچسباند لکن اگر طبع خشک باشد روزی یک بختنه نرم طبع او بکشاید و اگر بالقوه علامتها مقدمه فالج یا مقدمه سگته باشد و همی بیند بیاید شتافت و استغراغی قوی کند بختنه تین یا مسهل قوی و اگر هفت بختنه غداء لطیف بکشد معتدلا در خشکی و تری باید داد و اگر چون نخود آب بروغن زیت و چیزی که رطوبت را گرم کند و کند چون انگبین بیاید و تا مدت یک هفته و کمترین تا چهار روز بگذرد و استغراغی قوی کرده نشود از علتهائی که بالقوه معروفست چون غمزه و عطسه آوردن هیچ نشاید کرد از بهر آنکه غمزه و عطسه تازه دیگر با موضع علت کشند و ماده را که انجا باشد و خام باشد دفع نتواند کرد و همه داروها نیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد از بهر آنکه هر چه لطیف تر باشد آن ماده تحلیل کند و باقی غلیظ تر و غمزه تر شود و علاج در دار و اندروی اثر بدشواری تواند کرد بدین سببها که یاد کرده آمد و لکن آن باشد که صبر کند تا ماده که بموضع علت منحل کرده است قرار گیرد و خبر بدان شغل نباید بود که ماده مدد نیابد و قوت بر جای بماند و تا جمل روز بگذرد سقوط بکار نشاید داشت و ثابت هم نشاید و تدبیر صواب آنست اندر علاج که چون چهار روز بگذرد یک مشقال یا راج فیقل بر سبیل شبیار بخورد و از پس یک هفته بختنه تین را استغراغی کند صفت خفته بکینند با بون و کد و هزار اسفند و اکلیل مللک و تخم معصفرو حلیه و تخم کان و برک جگند و سوس کدند و انجیر خشک و تخم خنل و تخم بید بخیر و قنطاریون را بر یک از هر یکی یک مشت روغن زیت کهن یک و قیه انگبین یک او قید تخم معصفرو تخم بید انجیر نیم کوفته کنند و سه را بر یک از جانکه رسمست و بیاید و بکار دارند صفت خفته دیگر سبکت بکینند تخم باوین پنج درم سنک سداب و شبت از هر یکی یک

دسته منه را بنزد جانکه رسمست و مقدار هم دارد و سنک ازین بخته بایک او قید روغن
سداب حقنه کنند و خداوند علت اندر خانه نشیند که پس روشن نباشد و نخلی تبارکی کراید
اندر آینه چنی نگاه میکند و فایده ازین آنست که آینه چنی سخت روشن نباشد و او خانه تارین
باید که در تکلف تا صورت خویش اندر وی تواند دید آن تکلف سود دارد و هیئت هندوستان
آزموده اند و منفعت آن بزرگ است آنست که گوشت حیوان دشتی چون روباه و گشاور و گاو
کوهی و خرگوب بنزد و از آن یک نود و از استخوان جدا کنند و بگویند و باروغن زیت بر سر او نهند
و آه درین باب سودمند نیست از بهر آنکه گوشت او بدان گرم کننده نیست که این گوشتها دیگر که
یاد کرده آمده است و پیوسته روی او بر می شود و می داند خاصه از رویشانی را و اندر سر که
چیزهای لطیف کننده بنزد چون حاشا و زوفا و سعفر و پودنه دشتی و از آن سرکه به پنی بر میکنند و بطور
از راه پنی فرود آید و اگر خردل بر سرک بسیار بپزند و طلی کنند و هزار سبند و مصوم و سداب اندرین آب
پنزد باقیش گرم سر بخار آن میدارند و اندر لقوه تشنجی بحسب عضلهها از نرم باید که پس تحلیل ماده
مشغول شدن و روغن پیه بطور روغن سرخ اندر صدم و مهرها کردن مایلند و این گوشتها که
یاد کرده آمده است عصبها را نرم کنند و بر سر می نهند و از بهر عضلهها و جسم دماغ
بایا رج فیترا و ششم خط و بجهت قویا پاک کنند و داروهای که یاد کرده آمد بر سر بکار
دارند و محمد بن زکریا میگوید اندر قراقا برین قدیم هم آید که خداوند لقوه را اندر خانه تارین باید
نشست جانکه هیچ روشنائی نه پند و در و در و شب از آن خانه بیرون نشود تا باد بر وی بخند و هیچ
حیوانی و میوه تر نخورد و هر بامداد ناشتا غرغره میکند پس طعام خورده و هر هفت روز بامداد ناشتا
اندر پنی و از آن جانب که چشم بر هم نتواند نهاده است و بپوشیده و روغن جوز باروغن جنه الحضر
نیم گرم کرده اندر چکانند بنفاریتی و اندر جانب دیگر شش قطره اندر چکانند پس با بونه و سعفر و پودنه
دشتی اندر آفتاب بر سر بسته بنزد و از آن آب اندر ملشی کنند و سر بخار آن دارند و این را اندر سر
تاعرق کنند و صبر کنند تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق از وی پاک کنند و سر و روی او بچرخ و دشت



بخارند

بخارند تا سرخ شود پس روغن جوز باروغن جنه الحضر اکرم کرده اند و سر و روی و پس کردن و صدم
مالند و یک ساعت اسایش دهند و نگذارند که با و بروی چمد و دیگر باره آب آفتاب باز دارند و چنانکه
گرم و سر بخار آن دارند هم بر آن سان که بار نخست و همچنان روغن اندر مالند و هر ساعت هم این کار
میکند جانکه اندر یک روزه بار این کار کرده باشند و هر هفت روزی یک روز همچنین کنند و هر
از پس یک ماه بدین علاج نیک شود باید دانست که علاج پذیر نیست به علاج آن مشغول نباید بود
جله اندرین علت سر بخار طبع با بونه و مانند آن داشتن و روغن که یاد کرده آمد اندر چکانند و خانه
روغن که اندر وی قوی چندید ستر و فریون و عاقر قرحا باشد و روغن نار درین اندرین علت سود
نیست از بهر آنکه او قابض است و غایبه و روغن بآن مایلند و جانب علت را بسته داشتن سخت نافع
محمد زکریا گوید طعام از وی باز گیرند تا قوی گرم شود و در که خالی کرد و سر و روی بخار آب آفتاب
بدار و یاد کرده شد و روغن قسط باروغن سداب باروغن جنه الحضر اندر سر و روی و صدم
مالند گرم کرده و اگر تب آید پاک بدارند و جالینوس میگوید از بهر علتهاء عصب چندید ستر نافع تر است
از بهر آنکه بخوردن و مایلند هیچ دارو بدان موضع که اورسد نتواند رسیدن و میگوید که فلنل
عصبها را نرم کند و از بسیار سبب تا چون غباری شود و باروغن طلی کند هیچ دارو درین باب برابر است
و اعتماد اندر علاج این علت بیشتر بر غرغره است و بر سغوط و سغودا و روئی پاکویند که اندر پنی
چکانند و داروهای ترکیب سغوط سازند از وی نیست چندید ستر و فریون و ششم خط و عصا
قنا الحمار و فلنل و زنجبیل و گندش و عطشا و خرق سبید و جلهنک و دند و مرزنگوش و نفسیا
و نوشاد و بون و خردل و زهره و عاقر قرحا و مویرج و سبکینج و جاشیر و دوج صفت سغوط پاکویند
چندید ستر و ششم خط و فلنل و مرزنگوش همه را بگویند و آب مرزنگوش بر سر نشاند و بوقت حاجت
بکار دارند و زهره کلنک اندر پنی چکانند با شیر زن سودمند باشد و زهره کرک و زهره شوط و
عصاره شهدانه و عصاره مرزنگوش و عصاره جگند و سبکینج آب حل کرده باروغن سوسن
و مقدار یک عدد سر فریون بشیر زن سودده آنچه حاضر باشد اندر چکانند نیک باشد و آب

موزن کوش و دو دم سنک و سبکین و انکی اندر وی سوده و نیم دم سنک روغن زیت اندر چکانند
 اندر مدت پنج روز نایل شود و هرگاه که ازین داروها المی بر دماغ رسد روغن بغش و روغن شیر
 و شیر زنان با آنکه شکر اندر پی چکانند و پیش سر بر می خند و خطمی و سرکه و سیبده خایه مرغ هم
 و بر سر می خند و تخم برین کردن نهادن و نا از دین ماده را از دماغ بیرون آر و با حن بدار و هاد
 دیگر گرم کند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرها کردن و عضله سود دارد و غسل کردن بآب که مایه
 نیک شود و بجای آب دوتا باشند و لغوه که اندر جانب جفت افند عسبر باشد و باقی علاج از طبع
 تشنج بلغمی طلب باید کرد و غذاها نخورد آب باشد و بجای آب ماء العسل خورد و بخور بآب اندر
 میدار و روغن زعفران می خاید باب سیتم از جزو چهارم از کفرا و نخستین
 اندر خور شدن اندامها خور و لفظی تازی است و معنی او پارس باطل شدن حس و کش
 باشد و عوام هر اندامی که زنده باشد و حس و باطل شود گویند بجهت است و این علت اندامها
 افند که الت حس و حرکت است و نخست حس پس از اندام ناقص گردد باطل و حرکت نیز از حال
 طبیعی گردد از بهر آنکه چون منقوت حس بسته شود ممکن گردد که منفذ حرکت نیز بسته شود
 گاه باشد که سبب ضعیف باشد حرکت از حال خویش بگردد و از بهر آنکه عصبها یکی که الت حس است
 دیگر است و آنچه الت حرکت است دیگر است و اسباب چند هفت است یکی آنکه مردم دار و روغن
 که روح را غلیظ کند و ضعیف چون ایون دوم آنکه از بیرون سرما با فراط بعضوی رسد و مزاج
 تباه کند سیتم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد بگردد و چون بگردد هرگاه که زخم او بر عصب حس افند
 او باطل شود و خاصیت ماهی و غراره هم ازین نوع باشد و این نوع ماهی است که هر که او را بدست گیرد
 حس دست او باطل شود و میگویند که اندر اندام ماهی که افتد در حال دست ماهی که خرد شود و در
 دام نکند و اندامها را داشت چهارم خلط غلیظ باشد اندر عضوی و اندر بیشتر بلغم باشد با خون و سودا
 کمتر باشد و صفرا کمتر از سودا باشد بجم آنکه عصبی فاسده یا پیچیده گردد چنانکه کسی برای ششپشه
 خون خواهد که بر خیزد بای او خفته باشد و آنچه مبداء عصبی گرفته باشد سبب زخمی و افتادنی هم ازین

نوع باشد ششم آنکه جالینوس میگوید که گاه باشد که خداوند مزاج خشک داروی گرم خورد و خشکی زیادت
 گردد و بدان سبب اندر پیرانکشان خدر بیداشد و بر تره می آید و اندامها و یکی باز دهد و آنچه
 تبها و محرقه سبب تحلیل رطوبتها و اصلی و غلبه خشکی خدر را اندر دست و بای بدید آید هم ازین نوع باشد
 هفتم آنکه قوت حرای ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص گردد چنانکه اندر حال غشی و حال مرگ
 افند علامتها هرگاه که سبب خدر را مثلا باشد و ماده اندر دماغ باشد حس و حرکت سست باطل گردد
 و همان روز هلاک کند و گاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر حلق باشد نقصان حس و حرکت با انداز سبب
 اندر سست تن یا اندر یک نیمه بدید آید و حس اندامها روی بسلا مت باشد و گاه باشد که سبب اندر
 شاخ باشد از عصبی که از یک مهره بیرون آید از مهرهای کردن یا از مهرها پشت و آفت اندر یک عضو
 که آن عصب بدو پیوسته باشد بدید آید و هرگاه که سبب خدر خلط بلغمی باشد و لازم شود و بلغم باز گردد
 و بسیاری خدر یا مقدمه فالج باشد یا مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکته یا مقدمه تشنج و هرگاه که خدر
 اندر عضوی بدید آید و با استفراغ زایل نشود و از بی خود دار و بدید آید هم باشد که بسکته باز گردد و گاه
 باشد که ذات الحب و ذات الازیم و سرسام سرد بخورد و استرخا باز گردد و آنچه که سبب خدر بسیار
 خون غلیظ باشد علامتها خون که معلوم است ظاهر باشد و خواب بسیار آید و رکهار باشد علامتها
 انجا که علامتها خون پر بود فصد کنند و بلغمی تمام چون بیرون کنند و غذای خون افزای باز گیرند
 انجا که علامتها بلغم ظاهر تر باشد علاج از جنس رخش و فالج کنند و انجا که علامتها خشکی ظاهر
 باشد تند پرتی باز آوردن مشغول شوند چنانکه اندر علاج تب دق یاد کرده آمده است و انجا
 که سبب اندر شاخ از شاخها عصب باشد علاج آن موضع مشغول شوند و از پرهیز و تدبیرهای
 موافق غافل نشوند و پس از آنکه استفراغی واجب کند کرده باشند داروها گرم کننده بدان موضع
 بکار دارند و روغن قسط و روغن فرعیون از جمله داروهای موافق است اندرین باب در جمله
 هر چه عصب را گرم کند اندرین باب نافع است و از باب علاج رخش بر باید کرد باب افند
 چهارم از جزو چهارم از کفرا و نخستین اندر رخش این علتی است که اندر اندامهایی

که آلت حرکت است و این جان باشد که هرگاه که مردم خواهد که دست خود را بجنباند و کاری فرماید
حرکتی دیگر نه با اختیار و با حرکت اختیار آینه شود منفعت حرکت اختیاری ناقص گردد و همچنین
هرگاه که خواهد که از حرکت فرو آید و حرکتی نه با اختیار و با سکون اختیار آینه شود و از هر دو
تولد کند و سبب کلی اندرین علت سه نوعست یکی ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی آلت سوم ضعیفی
هر دو یکی اما آنچه از ضعف قوت افتد و کونه باشد یکی آنکه پماران را از پس پماریها افتد و یکی
را که جامع بسیار کند خاصه از پس آنکه معدله از طعام سنگی کرده باشند و دوم آنکه از هیبت آتش
یا از ترس کاری عظیم یا فرونگیدن از جایگاهی بلند و رفتن بر سر دیوارها و بزرگ یا از خشمی صعب
مردم بطرد و اندامها بلرزند و آنچه از ضعف آلت افتد سه کونه باشد یکی آنکه عصبها لختی سبب گردد
چنانکه مغلول شود و نیز بر حال تن درستی بماند چنانکه از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار
بسیار خوردن آب سرد دست بلرزیدن آید و دوم آنکه امثال و نا کواردن طعام و ریاضت نکردن
اندر عصبی شده افتد و قوت اندروی بدشواری گذر تواند کرد و اینجا که ماده سده سخت غلیظ و لخت
باشد سده محکم افتد و قوت هیچ گذر نیابد سیوم خشکی غلبه کند و عصبها اندر حرکت فرمان بر دار
نکند چنانکه باید و آنچه از قوت و ضعف آلت افتد چنانکه باشد که سرمای با فراط یافته شود یا حیوانی
زهرناک بگزید یا زخمی جراحتی رسد یا حرارتی سوزاننده اثر کند تا زدن و خون خلعی سرد بغایت سردی
یا خلطی گرم بغایت گرمی گردد یا بدین سببها هم اندر قوت و هم اندر آلت ضعف تولد و عصبه اند
دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه باشد که اندامها افتد و اسباب آنکه اندر دست بیشتر افتد
سه است یکی آنکه هرگاه که طبیعت ماده و عصبه را از سرد دفع بعضوی نزدیکتر و بر دوم آنکه طبیعت
بتقدیر و زمان آفریدگار تعالی افعه بخار را غایت کند و ماده را از وی باز دارد و بشاخ عصبی
فرستد که از علاج دستت تا آفت کلی باشد سیوم آنکه قوت محرکه که اندامها فرو سوبین است آن
بهر آنکه اندامها فرو سوبین سنگین ترست و بارکش همه تن است و از بهر آنکه محرکه او قوی تر است
از هر سببی آفت قبول نکند و با سببهای ضعیف تر باشد باز شود و اگرچه اندر آلت او ضعیفی

افتد و قوتی قوی که انجا هست او را بکار فرماید و عصبه که اندر جانب چپ افتد عصبه تر باشد و عصبه
پیران علاج پذیر نباشد علامتها اندر همه انواع عصبه تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت بود
دارد و در بزرگ نوع که سبب از خشکی و نافرمان برداری عصبها باشد و اندر آب دریا و آب معدن
کوگرد و معدن زرنیج و معدن فعر و نوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و آنچه از شراب خوردن
بسیار افتد علاج صواب هم آنست که بیکبار که دست از شراب خوردن باز کنند و روغن کل یا روغن
مورد یا اندکی سرکه بر سر می زنند و طعامهای خورده خون را غلیظ کند چون کرب در عده و مانند
آن و منخرن گوش بریان کرده اندرین علت سود دارد و آنچه از جحت لرزیدن سران آمده اند یک
سنگ اسطوخودوس یا یارچ فیکر احب کرده بدهند و اگر در دم سنگ اسطوخودوس یا یارچ
فیکر اندامها غسل بدهند موافق باشد و هر ده روزی یک درم سنگ بایک درم سنگ و نیم
توقایا بدهند صواب بود و چون دراز شود و چند بیدستر اندر ماء الغسل بدهند و از آب سرد خوردن
و رنگ زدن بسیار این علت تولد کند و کم مضرت ترین آبی اندرین علت آب باران است و باقی علاج این
باب علاج فالج باید جست محمد بن زکریا میگوید هرگاه که خداوند صرع را سر بلرزیدن آید باید دانست
که اندر دماغ او اماسی است باب پنجم اندر فالج و سبب و علامات و علاج آن
فالج مطلق استر خارا گویند یعنی سست کشتن عضلهها و اوتار آن وی کار شدن اندامی که حرکت
او بدان عضلهها باشد و فالج تازی است و از اینجا که معنی لغت عربست فالج حالی باشد که اندر یک
نیمه جبری بندید آید و بدان حال این نیمه از نیمه دیگر جدا گردد و نام این ازین معنی شکافه اند و بدین
سبب فالج از گردن آغاز کند و از فرود کردن یک نیمه تن از درازا مغلول گردد و سر و اندامهای وی
بسلامت باشد و گاه باشد که نیمه تن از سر تا پا مغلول گردد و گاه باشد که هر دو نیمه تن بملکی مغلول گردد
و سر و اندامها روی سلامت باشد و اگر فالج عام باشد و اندامها سر و روی نیز مغلول شود سبب
باشد و گاه باشد که یک انگشت مغلول گردد و دیگر اندامها سلامت باشد از اینجا باید که معلوم گردد که
معنی فالج نزد طبیبان پستی و بیکاری اندامهاست و سبب کلی اندرین علت دو است یکی آنکه قوت

روح حساسه و محرکه اندر عصبها و عضلها که آلت آنست که در آنها سبب شده که افاده باشد و نفوذ
 اگر چه سده نباشد و این هر دو قوت را شاید و انرا قبول نتواند که مزاج او تنبیه شود یا تنبیه باشد و سبب
 تنبیه مزاج یا گرمی باشد یا سردی یا تری یا خشکی و اندر بیشتر جاهها که می حس را با دارنده یعنی خداوند
 دق را اگر چه حرارت او پیوسته بر همه اندام مستولی باشد و حس و حرکت باطل نشود و مزاج سرد و تر
 باز دارنده است از بهر آنکه سردی ضد مزاج روح است که هر روح را کثیف کند لکن فایده سبب آن
 سردی ساده باشد پیشتری اندر یک عضو و عام شود و علاج آن سهل باشد بضمادها و روغنهای
 گرم زایل شود و اما تری آنها را آغشته کند و لیفها عصبها را بر هم نشاند و گوشت و رطوبت را غلیظ و نریز
 کند و قوتها را از فرو آمدن عصبها و عضلها باز دارد و مزاج را مستعد قبول سردی کند ضد مزاج
 روح است پس معلوم شد که سبب فالج که اندر یک نیمه تن یا اندر بیشتر اندامها افتاده است با
 کسینتن و بریده شدن عصبها اما اسباب سده پنج است یکی آنست که عضوی را به بندند چنانکه سمام
 عصبها را که راه فرو آمدن قوت حساسه است بسته شود و آن عضو بدان سبب منجمد شود و آن
 سده عارضی باشد هرگاه که این بند کشاید آن سده زایل شود و ورم آنکه رطوبتی غلیظ از اندام
 افتد و منفذ قوتها بکمر و چهارم آنکه زخمی بر اصل عصبی افتد و عصب بدان سبب کوفته و فشارده شود
 و منفذ قوت بسته شود پنجم آنکه مهره از مهرها جدا کردن یا از مهره بشت از سوی راست یا از سوی
 چپ جدا کند و از جانی بلغزد و عصبی که از نخاع رسته باشد اندر میان دو مهره فشارده شود و منفذ قوت
 حساسه بسته گردد و از میلی که مهره سردی پیش باین کند منفذ بسته نشود و از بهر آنکه بقیه که منفذ
 بر بهلوی مهره است از پیش و پس نیست اما بریده شدن عصب هر چه از اندام افتد قوت و حس و حرکت
 را باز ندارد لکن اگر تنبیه بریده شود هر دو قوت بریده نمیکند و باید دانست که اندر یک تنبیه از
 تشریح دماغ یاد کرده آمده است که دماغ از پیش سر تا پس سر از راز و ابد و بخش است و عشا و بجهتها
 هر بخش جداست و هر دو بخش جداست پس یکدیگر است نخاع نیز همچون دماغ دو بخش است از بهر آنکه
 از دو بخش دماغ رسته است لکن جدائی هر دو بخش محسوس نیست و از بهر آنکه نخاع دو بخش است



فالج

ممکن است که از دماغ فرو آید و یک بخش فرو آید از بهر دو کاری که هر بخشی از دماغ فضا
 خویش بدان بخش فرستد که از وی رستند و ورم آنکه دماغ همیشه بفرمان آفرید کار تبارک و تعالی
 مصلحت همه تن نگاه میدارد و هرگاه که طبیعت قوی باشد فضا را از یک نیمه باز دارد تا اندر علت
 همه تن نباشد و سبب آنکه علت فالج اندر یک نیمه تن افتد اینست پس معلوم شد که ماده فالج اندر یک
 نیمه دماغ باشد و بعضی از آن ماده بیک نیمه نخاع فرو آید فالج اندر یک نیمه تن افتد و اندر چشم
 و روی نیز پدید آید و هرگاه که ماده از دماغ فرو آید و اندر اصل نخاع افتد اندامها و روی سلا
 باشد و باقی یک نیمه تن مغلوج شود و ممکن باشد که پوست روی خرد شود از بهر آنکه عصب پوست
 روی از نخاع رسته است و از مهره کردن بیرون آمده است و باید دانست که بسیار باشد که سبب
 جشمی عظیم و سبب تری و اندوهی و یا سبب لذت عظیم یا سبب حرکتی قوی که ناکاه بکند یا نه با اختیار
 افتد طبعی قوی که اندر بین باشد باطراف فرو آید و عضوی مغلوج گردد و اگر از این فضا اندر
 بند کشاید افتد و عصبها سلامت باشد و جوع المفاصل تولد کند و ممکن است که اندر علت فالج
 عضو مغلوج سلامت باشد و قوت حس باطل گردد از بهر آنکه اندر آلت حرکت افاده باشد از اندر
 آلت حس و بسیار باشد که فالج بحران قوی باشد و اندر گاه بهر آنکه بادهای کوفته و سالی علت قوی
 بسیار افاده و پیشتری هلاک شدن و آنکه از قوی خلاص یافت و سبب این جان تواند
 بود که طبیعت ماده قوی را که بر و دهاهی فرو آید بطاهر تن دفع کند و از بهر آنکه ماده پس غلیظ
 انرا نتوانست که اخراج نماید بیرون آمدی و از بهر آنکه نتوانست که اخراج اندر عصبها ریخت
 سبب فالج گشت و بحران چار بهار دیگر تواند بود از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی ماده علت
 را نتوانست هضم و تحلیل نتواند کردن بحران افتاد کند و سبب فالج که در دماغ است فالج پیشتر اندر
 زمستان افتد و اندر فصل بهار نیز سبب امتداد و حرکت اختلاط بسیار افتد و اندر شهرهای جنوبی
 بسیار افتد از بهر آنکه اندر هر آبجوی دماغ منتهی باشد و بر سبیل دفع نزله بسیار افتد و ممکن باشد
 که صرع و اختناق الرحم فالج باز گردد و سبب بحران اشتغال و باید دانست که پیشتری فالجها که از



میل بهر افتد علاج پذیر نباشد لکن کشیده باشد و آنجا از زخمی و فشار دکی عصب افتد اگر
کوفتی سخت قوی نباشد امید که علاج پذیرد و اگر کوفتی صعب باشد علاج پذیرد علامتها بایلید
که از انواع فالج فالجی که از کسب عصب افتد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب زرد و زرد تر باشد
و علامت وی آنست که عضو بیکار سپست گردد و زخمی و افتادنی و مانند آن اندر پیش افتاده باشد
از هیچ علاج سودمند نباشد و آنچه علاج پذیر تر است از انواع فالج فالجی است که سبب آن آماس کم
باشد و کشیدن عصبها و در دو تب بران کوای دهد که سبب آماس است و آنچه سبب آن آماس صلب
باشد نخس ولس توان داشت و پیش از آن دردی بوده باشد و آنچه سبب آن آماس نرم باشد رشوار
توان داشت لکن بهر حال از تبی نرم و آلوده و آهسته خالی نباشد و تب پرها که از پیش رفته
باشد بران کوای دهد و باید داشت که صفت لازم فاج را آنست که هرگاه که خداوند علت خل
که عضو مفلوج را بجا ندرماند که اندان عضو مانعی است که آنرا از حرکت باز میدارد و هرگاه
سبب فالج غلیظی عصب باشد تا غلبه خشکی باشد حرکت انقباض و انبساط هر دو دشواری تواند کرد
و اندامها نرم نباشد چنانکه اندر فالج راستینی باشد و اگر فالج دمی باشد مانند لور که با وضو در
چشم و روی بدان کوای دهد و آنچه از پس قولنج و سکنه و از پس بیمار بهاء مزمن افتد بیماری که
بران کوای دهد و هرگاه که سبب فالج سواد مزاج سرد سواد یا از سواد مزاج تر سواد باشد نشان
وی آنست که علت تبدل درج افتد و ولس و راحت یافتن از داروها که عصب را گرم کند بران کوای
دهد و پیشینگان چنین گفته اند که هرگاه که بول کردن طفل سببی که نشان آن باشد که تشنج خواهد
افتاد یا فالج و بعضی مفلوج بطی و ضعیف و متفاوت باشد و اندامها میان فقرتها بی نظام می افتد و بول
اندر بیشتر وقتها سبید باشد و ممکنست که سرخ باشد و اسهال آن بخ است یکی ضعیفی جگر از
تحت کردن خون و بهر هر عصبی در خورد و دادن دوقم ضعیفی رگها که از کرده بیکر پیوسته است
از بهر جدا کردن آب آن خون و بجا بگردد رسانیدن سیوم ضعیفی کرده از برداشتن نصیب خویش
از آن قدر خون که با آب بدو رسد چهارم در دو صعب بجهت آماس و باید داشت که بسیار باشد که

بکیم

یک نیمه از تن مفلوج چون آتش میسوزد و نیمه مفلوج چون بچ باشد و فیض هر دو مستحق مخالف یکدیگر
باشد چنانکه از مزاج واجب کند و هرگاه که عضو مفلوج بزرگ خویش باشد یعنی بزرگ تن درستی
ولاخر تو نکرد و کوچک تر نشود امیدواری و نشان علاج بدیری باشد و هرگاه که بزرگ بگرداند
لاخر تر و کوچک تر نشود نشان نومیدی و علاج باید رفتن بود علاج طریق صواب اندر علاج این
علت آنست که اندر ابتدا بر علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز و هر که هفت بگذرد و اگر علت
سخت قوی باشد چهارده روز و از علاجها قوی آنچه اندر ابتدا شاید که در حقیقت تیر است که روا باشد
و دیگر شربتها لطیف کنند و براننده باید چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و چون زوفاقی خشک
و سکنجین غصلی و اندکی مشروب بطوس اندر آب باریان و مسهل سبک باید چون ایا ریج فیه و اندکی
شمخ غلظ و اندکی غار یقون و غذا هم لطیف باید چون اندکی نان با ماء العسل با طبع جندوس با
ماء العسل و اگر قوت ضعیف باشد که خشک بران کرده با تدریج یا طبع هوچ اصرع سبک
اندام مبر بران کرده و سخت اندک خورد و بر کرسی صبر کردن چون صادق بود و تشنگی نیز سخت
نافع بود و بجای آب ماء العسل خورد و باید داشت که خداوند این علت را آب بهتر از شراب باشد
از بهر آنکه شراب ماده را بعصبها فرو آرد و نیز شراب اندر معده او ترش گردد و سرکه شود و دیگر
بدترین چیز نیست عصبها را و آنچه که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند آغاز علاج بقصد
باید کرد از بهر آنکه چون مرکب همه اخلاط نیست در حال ماده کمتر شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده غلیظ
باشد نخست یک شربت تریاق یا مشروب بطوس یا سلسا یا سکو شیا یا انقرو یا اندر شراب کهن یا اندک
ماء العسل باید کرد و بدادن پیش از قصد یک ساعت پس قصد کردن و آنچه که فصل سال و عمر و مزاج
و قوت مساعدت نباشد استغراغ بحت فرمون و حبش طهرج و حبس من باید کرد و قوی فرمودن بخوبی
سفید و تخم ترب و مانند آن صواب باشد و پس از آنکه استغراغ کرده باشد مزاج یا به تریاق و مشروب
بطوس و دیگر معجونها که یاد کرده آمد بدک کنند و شربت تریاق از دانگی آغاز کنند تا بدم سبکی رسانند
و هم بدین تدریج بدانگی باز آرند و اگر تریاق و دیگر معجونها حاضر نباشد سبکینج با جوش شیرین حاضر باشد

اندر ماء العسل حل کنند مقدار يك باقل و بدهند و آنکه خوردن و طلی کردن سودمند است
 اگر سختی سردی غالب باشد بامداد و شبانه دانه باماء العسل صواب باشد و بعضی طبیبان قدیم
 فرموده اند که مغلوج را ایارج فیکر ایایداد یک مثقال و هر روزی یک مثقال بر فردن تا به پنج
 مثقال رسد و بعضی فرموده اند که هر روزی یک مثقال ایارج فیکر و نیم مثقال فلفل باید شربت
 بی عسل و بدان تا اندام معده او دیر بماند و اثر بیشتر کند و هر شربت نیم مثقال و نیم مثقال جندیب
 وقت خواب بدهند و بعضی فرموده اند که ایارج فیکر و جندیب ستر نیم می باید داد و محمد بن زکریا
 از جوهر حسن حکایت میکند که وی گفته است اندر علاج فالج اعتماد بر آن باید کرد که هر هفته استفراغی
 کنند بخت قویا و مارت کمتر کنند و هر روز کوارش بلار دهند یا ایارج هر سه نازاج بگردانند و
 روغن قطمی مالند تا عصبها را گرم کنند صفت جی که طبیبان قدیم گفته اند از بهر آن که در کتب
 راهیج دارویی بر این نیست بکنند ختم خطل و صبر از هر یکی ده درم ایون پنج درم سنک حل کنند
 چنانکه رسمست بخوردن نخستین دوازده قیراط دهند و یک هفته بگذرانند و هفته دوم پانزده قیراط
 دهند و یک هفته دیگر بگذرانند و هفته سوم پست و چهار قیراط دهند و همچنین یک هفته فرد
 میکند و بدین اندازه میفرایند تا بسی و شش قیراط رسد صفت معجون که خداوند فالج را تبارک
 و عوارث را برافروزد بکنند زنجبیل و وچ و شیطرح و عاقر قرحا و فلفل از هر یکی ده درم سنک آنکه
 و فرقیون از هر یکی سه درم سنک هلیله سیاه و آملد از هر یکی پانزده درم سنک عسل بلور پست دم
 سنک روغن کوزه درم سنک داروها را بگویند نرم و بنزد و روغن کوزه بمانند و با کین بشربند
 یک خوردن دو درم سنک خداوند فالج و لقوه و سکنه را سود دارد و این معجون و غیر این از هر چه مزاج
 را بگرداند و حرارت برافروزد از بس استفراغ باید داد صفت معجون دیگر بکنند عاقر قرحا و وچ
 و قسط و فلفل و زنجبیل و وچ از هر یکی ده درم سنک مرو و برک سداب خشک و آنکه و خطبیا نا
 و زراوند و جبالغار و جندیب ستر و شیطرح و خردل و عسل بلور اندک بکنند حل کنند و داروها
 بدان بشربند و منفعت این و منفعت آن که فحش یاد کرده آمده است یکی است صفت جی که فرقیون بکنند

شیطرح

شیطرح و غاریقون و شحم خطل و مقل و فرقیون از هر یکی خروی صبر و جز و مقل را آب حل کنند
 و داروها بدان بشربند یک خوردن تمام و دو درم سنک و نیم و آنرا کوب ضعیف باشد یک مثقال
 صفت جی که شیطرح بکنند صبر پست درم سنک هلیله زرد و مقشرده درم سنک زنجبیل و
 خردل از هر یکی دو درم سنک و نیم فلفل از هر یکی یک درم سنک و وچ و نمک هندی از هر یکی دو درم
 سنک یا بنده چهار درم آب کندی یا بشربند و جی که کندی خوردن دو درم و نیم صفت
 نسخ دیگر بکنند سکیج و مقل و جاو شیر از هر یکی دو درم و نیم و آنک شیطرح نیم دانک صلح غطی
 دانک شحم خطل و غاریقون از هر یکی دانک خردل و دار فلفل از هر یکی نیم دانک سقمونیاد آنکی زنجبیل
 نیم دانک فانیب نیم درم سنک باب کنند یا بشربند و جی که کندی این جمله یک شربت باشد صفت
 جی که سکیج بکنند سکیج و اشق و مقل و جاو شیر و شحم خطل و هزار اسپند از هر یکی دو درم
 صبر نیم درم بزرگ چهار دانک جی که کندی آب کندی یا آب سداب این جمله یک شربت باشد صفت
 جی که تین بکنند صبر و زرد از هر یکی نیم درم جندیب ستر و فرقیون از هر یکی دانک مقل و اشق و جاو شیر
 و سکیج و هزار اسپند از هر یکی دو درم و آنک جی که کندی آب کندی این جمله یک شربت باشد صفت نسخ
 دیگر بکنند ایارج فیکر ده درم سنک شحم خطل و قنطاریون باریک و عصا رة قنار الحار از هر یکی پنج
 درم سنک فرقیون دو درم سنک و نیم آنکه و جندیب ستر و فلفل و سکیج و جاو شیر و شیطرح و خردل
 از هر یکی درم سنک جی که کندی آب سداب این جمله ده شربت باشد صفت جی که دیگر محمد بن زکریا می
 گوید که منفعت این بزرگ است و زود اثر کند بکنند آنکه و شحم خطل و جندیب ستر و قنطاریون باریک
 از هر یکی نیم درم مقل جند آنکه داروها بدان جی که کندی این یک شربت باشد صفت سفوفی که هر یک
 بدهند زراوند طول نیم درم هر دو را بگویند نرم و بنزد این یک شربت باشد هر بامداد و هر چندین
 میدهند اندک بن علت خاصیتی دارد صفت سفوفی دیگر جندیب ستر نیم درم قنطاریون باریک
 نیم درم عاقر قرحا نیم درم قنطاریون درم سنک این سفوف اندر دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر
 استفراغی از حقنه کنند از شحم خطل و قنطاریون باریک و اکامه و روغن زیت و آنکین سازند

روا باشد هر چند روزی ازین نوع خفته بکار دارد و باید دانست که از پس استفراغ مجسمه آتش
بر سر هاء عضله ها نهادن و روغن های گرم مایه کن اندک مایه خنک و رینک گرم و اندک آب کوکورد
آب دریا نشستن و ریاضت کردن و کرسنه بودن و آواز بلند کردن و قران با و از بلند خواندن
غریزه کردن با کاه و خوردن سخت نافع بود تا باقی ماده را تخلیه کند و حرارت برافروزد و هرگاه که
مجسمه بروی نخندید بر تر باید داشت و نشاید از دو در حال خمادی گرم تر باید نهاد تا عصب را گرم کند
و از آنکه مدت دراز گردد یا ارجها بزرگ باید داد و مهر هاء پشت و سر عصبها بروغن قسط
مایه کن و قی کردن اندک اول علت و اندک آخر سخت نافع باشد و ماء الاصول با روغن پیدانچر و روغن
بادام تلخ اندک اول و آخر این علت سود دارد و جلفوز با عسل سود دارد و صفت ماء الاصول
بزرگ بکین پوست بچ کرفس و پوست بچ باریان از هر یکی ده درم سنک پنخ از هر یکی ده درم
هفت درم سنک پنخ کرفس و انیسون و نانخواه و قطور یون باریک عاقر قرحا نیم کوفته و زنجبیل نیم کوفته
و قردمانا و تخم سداب و شیطرح هندی از هر یکی پنج درم سنک چندید ستریک بدین سنک هر اندک
سه من و نیم آب بنزد تالیک من باز آید و باید هر امداد مقدار جمل درم سنک با چهار درم سنک
روغن پیدانچر با روغن بادام تلخ بخوریم که کرم کرده صفت روغن قسط بکین دانه ها و اسن و دوج
و از خرا از هر یکی یک بخور و قسط سه جز و مده پانزده تا آب سرخ شود و باید آید و مقدار سه یک وزن
آب روغن باوی یا میندو با آتش نرم بنزد تا آب برود و روغن بماند پس چندید ستر و فلفل و قردمانا
سوده اندروی حل کنند و بکار دارند صفت روغن سداب بکین دانه ها سداب کوفته و فشار ده
من سو سن نیم هر دو بهم برزند و با آتش نرم بخوشانند تا آب برود و روغن بماند و از آتش بردارند
و چندید ستر و عاقر قرحا و قسط از هر یکی ده درم سنک فریون پنج درم سنک هر دانه ها و با ساینند نرم و
اندک روغن کنند و پیامیند چنانکه هنوز گرم باشد و اگر بدست آید بدست درم سنک روغن
باوی یا میندو و بکار دارند و اگر روغن بلسان حاضر نباشد روغن ترب بدل آن کنند و روا باشد
صفت روغن سو سن بکین دانه ها و قسط و حب البلسان و مصطکی و زعفران با سوره از هر

بکوفته

سکینه و مانند آن طلی کند و اگر زبان مغلوج شود هم بر زخم دندان محجمه بر نهند و بخورد و اگر
فرماید و اگر حاجت آید رگ زیر زبان بزنند و او گشاده و معده مستقیم مغلوج شود علامت وی
آفت کبول و برای خواست بیرون آید و گاه باشد که قوت دافعه باطل شود و هیچ نوع دفع نتواند
کرد علاج وی بجهت کننده که از روغن سداب یا از روغن قشالمار و چند پد ستر و بر زرد و جاشی
و حلث و بنصب انداخته و بنحو که در آن طلی کند و از جهت فالج معای مستقیم حقه از قطن و رو
باریک و شحم خنثی و قشالمار سازند و انداخته آب و طبع شحم خنثی و انداخته آب و روغن و آب معدن
کو که نشستن سود دارد و اگر جان باشد که تغلیب خواست بیرون آید حقه از ماز و کوز سر و
مانند آن سازند و آنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و روغن نرگس و روغن نارین سود
دارد و روغن کوز هندی خوردن و مالیدن سود دارد و آنرا که سبب فالج بسیار خوردن آب سرد
که ما به خنک علاجی تمام است و بسیار خوردن آبی و سبب و امر و آنرا که عصبها و از آن دار و و طها
توی کننده و شور باها چوب و نرم زبان دارد و قلیه خشک و گوشت سرخی بروغن کوز یا بروغن زیت
بریان کرده و توایل چون دار چینی و زیر و مانند آن برگه موافق باشد و مویر و انجیر خشک و فستق
و فانید و مغز کوز و مغز حبه الخضر و جلفوز و انکبین سود دارد و ناطف و عسل که بر بلبل و دار
قوت داده باشد سود دارد و اگر مغز کوز مغز کوبیده یک رطل بحدادی و مغز جلفوز نیم رطل حبه
الخضر نیم رطل و مکرر بکوبند و با هم سنگ آن انکبین برشند و در دم فلفل و در دم زنجبیل و در دم
دار چینی و در دم دار فلفل هر کوفته و پنجه بدن مغزها کوفته و سرشته بر آکنند و باز برشند و
از طعام بجماعت مقدار پانزده درم سنگ بخورد و از پس آن ماء العسل سخت موافق بود
الله باب ششم از جزو چهارم از کفایت نخستین اندر تشنج و علامت و علاج
آن تشنج سه نوع است تشنجی است که سبب آن امتناع عصب و عضله باشد و دیگر تشنجی است که
که سبب آن غلبه خشکی و خلل شدن عصبها و عضلهها باشد آن رطوبت اصلی سبب استغراقها
و تحلیل بسیار کرده باشد و اندر تشنج امتناعی در ازای عضله کمتر شود و بهمانا زیادت و این را

تازی

بتازی تقلص گویند و ماده تشنج امتناعی اندر بیشتر حالها رطوبت باشد سودا و خون کمتر باشد
و تشنجی که از ماده خونی افتد جان باشد که عضله اما بر گیر و ماده اندر میان لیغها و عضله در آید
و خون را جای کند تا بدان سبب تشنجها عضله زیادت کرد و در از کم شود و گاه باشد که ماده
تشنج باد باشد و بیشتری زود زایل شود و بسیار باشد که سبب تشنج بحران اشتغال باشد و این
جان باشد که ماده روی بعضوی نهند و بدو فرو آید و اندر تشنج خشک هم در ازای عضله کم شود
و هم بهمانا فراهم آید بسبب خشکی و نیست شدن رطوبت اصلی چنانکه کمی روالی و بر کند و آتش را
و نوع سیوم تشنجی است که سبب آن غلبه خشکی باشد و نه امتناع لکن رنجی بدید آید که عصب حساسه
از آن نفرت جوید و طبیعت بدفع آن کوشد و بدان سبب عضله هم باز آید و تقلص کند چنانکه هم
معدن بسبب ماده بد که بدو رسد فراق کند و چنانکه کرم کرید را گاه باشد که تشنج افتد بسبب
زخم کرم که بر عصب حساسه آید و چنانکه از سرهای تحت رطوبتها و تشنج کرد و حجم آن کوچک شود
و عضله بدان سبب فراهم آید و از بهر اینست که مردم اندر سرما خوشین فراز گیرند و چنانکه
گاه باشد که سبب ترسی و غمی عظیم روح باطن باز کرد و عضلهها بفتح روح تقلص کند و تشنج
بدید آید و فرقی میان تشنج امتناعی و فالج آنست که اندر تشنج عصبها بر رطوبت آغشته نباشد
لکن رطوبت اندر میان لیغها و عضله جای گیرد و رحمت کند و اندر فالج عصب آغشته شده باشد
و پیست گشته و اگر این فرق بودی همیشه از هر رطوبتها فالج افتادی و بیاید دانست که کوه
طفا را سبب تری که بر ایشان غلبه دارد و بسبب خفیفی قوت دماغ و ضعیفی و از آن عصبها
عضله تشنج زود و بسیار افتد نه پنی که بسیار باشد که سبب خشکی طبع و بسبب و خونی و سبب
کوین بسیار و بسبب تب کم زود اندر تشنج افتد و از بهر آنکه قوت جگر ایشان قوی باشد و از
بهراکه اخلاط ایشان غلیظ و عسری باشد تشنج ایشان آسان تر گشاده شود و بسیار باشد که خلط
را از پس تب کرم تشنجی صعب افتد و خلط را بنیاید و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که
سخت سوزان گیرد و اسباب تشنج خشک سه نوع است یکی انواع استغراقهاست دوم تبها

زود بکار و زود بر آوردن علاج قویست از بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی بر
تن باز گردد و درین کندی قوی گردد و ماده را تحلیل کند لکن هر تنی این علاج بر نباید جز مردم جوان
و گوشت آلود را بتازی لیم خواهند و شحم این علاج نباید کرد و بشرط آن باید که تابستان باشد و بن
تن او سی نباشد و بسیار تشنه باشد این علاج زیاده است و آنرا که علاج بر نباید اندر آب کوکورد
اندر طبع رو باه و طبع کفایه باید نشاند و طبع از او کیند که چیزی اندوی بختد باشد و کفایه را
بتازی ضعیف گویند و کفایه که طبع او اندرین علت و علتها دیگر سود دارد و آنرا الضعیفه العریا
گویند یعنی کفایه را در و لنگ از بهر آنکه کیند که کفایه چون پیر شد لنگ شود و طبع گوشت کوخ و کفایه
خار و الوخ گویند هم سود دارد و اندر کباب قدیم طبع سگ نیز فرموده اند و علاج طبع رو باه و طبع
کفایه رو باهی بکیند با کفایه پیر و آنرا بکشند و آب اندر می چلی بچسبند و آب این رو باه را به جنان
درست با پوست و ناشکافه اندران محل نهند و پیرند با شبت بسیار و نمک نانیک بختد شود
و از هم فرویزد آب آنرا از بر جل بکشند و اندر آب زن کنند و خداوند علت را اندوی نشانند و آب
گرم باید چنانکه دو ساعت اندوی قرار توان گرفت سه روز از اول ماه هر روز دو بار بامداد و شب
و سه روز از میان ماه و سه روز از آخر ماه این طبع را ازین گونه بکار دارند و هر بار طبع تازه کنند چنانکه
سه روز پیش بکار دارند و طبع عقاقیر لطیف کننده است هم نافع باشد و عقاقیر لطیف کننده چون
دلسوم است و بود و درشتی و هزار سپند و برک و خار و برک سعد و شبت و مانند آن و اندیک
دو بار اندر آب آن نشانند و عرض دیری مقام است اندوی از بهر آنکه دیری مقام قوت را ضعیف
کند و روغن بیک کفایه و روغن سوسن مالیدن سود دارد و اگر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب
آید بدان سبب تشنج کشاده شود و بقرط از بهر این گفت که آن تعرض الحی بعد التشنج خیر من آن
تعرض التشنج بعد الحی اگر تشنج تشنج افتد بقرط آید بهتر از آن که تشنج تب آید پس تشنج افتد
ربع اندرین علت سود دارد از بهر آنکه لزه تب ربع قوی باشد ماده را بجا نهد و اندر آخر تب عرق
بسیار آید و ماده تحلیل پذیرد و بدین سبب است که هرگاه که تب ربع آید تشنج پیوسته از بهر آنکه تب

ربع اما نیست از تشنج و عضو تشنج را دهنه شرح کرده بر نهادن و راست کردن عضو و مالیدن بزرق
تار است شود و ضارها که از میعدت و جندید سترو فریون و موم زرد و روغن سوسن سازند
علاج صواب است و از نقل و روغن تخم و روغن کجد و لعاب جمل ضارهای ساختن سودمند باشد
و نمک و هزار سپند گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و اگر حلیث و جندید سترو
بایکدیگر سرشته جند کوزی بدهند تب آرد و تشنج اندر حال بکشاید و جوشیزه مردم قوی را بیک
مثقال دادن وضعیف را از بیک درم تا دانی نیم هم این منفعت بکنند لکن معده را مراعات
باید کرد از بهر آنکه جوشیزه معده را وضعیف کند و جندید سترو سودمندترین و کم مضرتترین
همه داروهاست اندرین علت خاصه اگر از بس طعام دهند و جندید سترو حلیث و غیر آن همه
انداماء العسل باید داد اندر طبع زوفا یا اندر طبع انگدان و آنرا که تشنج اندر همه تن افتد بتدبیر پاک
کردن دماغ مشغول باید شد و از جمله علاجهاء نافع که از موره اندیک است که از ششم سیلابندی
فراخ اند کردن افکند و هر ساعت آن بشم را بروغن گرم کرده ترمین کنند و سنک آسیا گرم کنند
و شراب بروی ریزند و سرا و بخار آن دارند و کرمانه خنک و نشستن اندر بیک گرم سود دارد و
روغنهای که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است همه اندرین باب نافع است خاصه روغن قنار الحما
و روغن قسط و اما تشنج خشک را علاج دشوار ترست و بهترین چیزی که آنرا که تب نباشد اینست
و روغنهای ترمالیدن و بند و کشادها را بروغن مغرق داشتن و ضارها که از بنفشه و موم و
مرغ و روغن بنفش سازند بر نهادن و اگر ممکن کرد که اندرین آب زن آبی کنند که اندر وی کشک
و بنفشه و نیلوفر و کدوی تر و خیار و برک کون بختد و اگر آب زن همه آب کدو و آب خیار
و آب خربزه هند و باشد سخت نافع باشد و حقهء تری فرایده کردن صواب باشد آنرا که تب نباشد
شیرازه و شیر خراشگر و روغن بادام دادن سود دارد و شیر خراشگر با روغن بنفش بهم زدن و بر سر او
نهادن و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن مغر کدو در بینی چکانیدن و آنرا که تب آید کشکاب و
آب کدو و آب خیار و آب خربزه هند و روغن بادام باید داد و اگر با این شربتها اندکی شراب

بیا میزند تا زودتر از رگها بگذرد و نافع تر باشد و آب نیز اگر شراب رقیق مزوج کند صواب باشد
و روغن سیاه و روغن بنفش و روغن مغز کدوی شیرین اند و پنبی و گوش میچکانند و لعاب اسپغول
آب بر کثرت فشارده بر سر او می نهند و از آرد جوهر خطمی و بنفشه ضامی بر می نهند و هر شب
وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام و گوشت آیه از گوشت بز غله و قلیه کدو و قلیه خیار
و ماش و قشر و اسفناج همه با اندک کونک و کشنیز تر و اگر تشنج طفلی را افتد شربت های آیه او را دهند
و ضمادها و روغنهای بر اندامها طفل کار دارند و از تشنج بسبب زخمی افتد نطو له که از کشنیز
و خطمی و بنفشه و بابونه و غیر آن بخته باشند بر موضع الم و بر اصل عصبها و بر سر او میچکانند و آنرا
که تشنج بسبب کیند حیوانی زبان کار افتد علاج او اندک فشاری که اندر دفع مضرت زهرهاست یا کیند
آید و آنرا که تشنج بسبب تبها محترقه افتد علاج وی علاج تشنج خشن است که یاد کرده آمد و مایه ای
او اندر هوای سرد و تر باید ساخت و هوای خانه بتدبیرهای که اندر کتاب حمایت یاد کرده آمده
سرد و تر باید کرد و آنرا که تشنج بسبب دردی افتد علاج او تسکین آن درد باشد و آنرا که تشنج بسبب
آماسی عصبی افتد علاج او اندک فشاری که اندر علاج آماسها یاد کرده آید باب هفتم
اندر کزاز و تشنج و علامات و علاج آن لفظ کزاز بر چند وجه بکار داشته اند گاهی کزاز تشنج
را گویند که اندر باب گذشته یاد کرده آمد و گاهی تشنج کردن را گویند خاصه اگر عصبها و عضلهها
کردن از پیش و پس کشیده شود و کردن راست بماند چنانکه پیش و پس نتواند جنبانید و گاهی کزاز
تشنجی را گویند که از سردی و افسردگی افتد و متاخران اصطلاح بدان کرده اند که تشنج آنرا گویند که
ماده اندر عضله عضوی افتد و پنهان عضله زیادت کرد و بالا کم و بدان سبب عضواند کشید
شود و کزاز آنرا گویند که عضلهها عصبها بر عضو سخت شود و از سوی پیش و پس کشیده شود و
و راست بماند و حرکت نتواند کرد پس بدان ماند که معنی کزاز آنست که عضوانه را منجمد کشید
شود و عضلهها بمن تروک و تاه تر نشود و معنی تشنج آنست که عضوی را منجمد کشیده شود و عضلهها
و عصبها او بمن تروک و تاه تر نشود پس ازین روی کزاز ضد تشنج است لکن نوعیت که اندک تحت

تشنج

افتد و از کزیدن حیوانی زیان کار و از زخمی که بر عصب آید بدان ماند که عصبها بسبب کزیدن
ماده فم معده می کزند تا بسبب الم زخم و الم کزیدن حیوان زیان کار از موضع الم دور میشود
و گاه باشد که خنکی غلبه کند و این جان باشد که دوطبتهای اصلی از میان لیفها و عصبها و عضلهها
تخلیل خارج شود و پهناء عصب و عضله از هم آید و دراز از زیادت شود و بدان سبب راه
فرود آمدن قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک آنست که اندر تشنج
دراز او پهناء عضله کمتر شود بسبب سوختن و بریان شدن مغز و عصبها و اندر کزاز پهناء
کمتر شود و درازانه بدین سبب است که تشنج خشک خطرناک تر از کزاز خشک است و از انواع کزاز
بعضی باشد که از سببی عظیم و ماده قوی افتد و عصبها و بعضی از اسباب ضعیف تر افتد همچون
انواع تشنج که اسباب ضعیف تر باشد و اسباب این انواع کزاز بعینه هم آن اسباب باشد که اندر
باب تشنج یاد کرده آمده است و بسیار باشد که در چیزی کزاز در او بر زمین سخت خسید
عصبها و او کوفته یا کشیده شود و یکساعت یا بیشتر بر آن شکل بماند و هر چه از این انواع افتد
جمله کزاز شمرند لکن همه سهل باشد و زود کشاده شود و همچنانکه تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی
نیز بد و با خطر باشد و حال اطفال اندر کزاز همان باشد که اندر تشنج یاد کرده آمده است
علامتها هر گاه که عضله دماغ و پشت همه سخت شود و آب دهان و شربت بخلق فرو بردن
دشوار گردد و اختلاج اندر همه اندامها بدید و زبان کزانی کند و اندر همه تن خارش بدید
چه اگر بخار دازان خارش لذتی نیابد این همه مقدمه کزاز باشد و اگر کسی را اندر حشاد پیله یا آتش
باشد و سوب بول او بریم باشد ممکن شود که آن ریم بطریق بول پاک گردد و لذتی بجانب دماغ بر آید
و کزاز دماغی تولد کند و علامت بر آمدن وی بجانب دماغ آنست که اندر پشت قشعر بر می ماند
و چشم تاریک میشود و سر گردن عرق میکند و هر گاه که اندر کزاز فواق بدید آید و سخن پشیمان
گوید یا میزد خلوص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که آغاز تشنج با حرکت عضله باشد و اندر کزاز
از کزاز عضله کشیده شود و راست بماند بی حرکت و روی و چشم خداوند خالق ماند و روی پر خ



موافق بگیرند آرد تخم گان و آرد کجدا از هر یک دو جزو و آرد حله یک جزو و هر را اندر شیر
روغن کجدا بنزد و بر عضله ها نهند صفت ضادی دیگر بگزیده بزوید مرغ خانگی و مغز
ساق کاه و روغن کجداخته و روغن کجدا هر را در هم کدازند و نشاسته سوده اندروی بنزد و بر
عضله ها نهند و طعام ایشان خسوها نرم باید چون ماء اللحم و شوربای کدند رقیق و زرده
تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربان این هدی نان باید داد از بهر آنکه هر چه خایند نیست بخلق
اندر ماند و از بنی پیون آید و رنج زیادت شود باب هشتم اندر حالی که مردم بدید آید
و طیبیان آنرا بتازی اللوی گویند و مخرج نیز گویند باید دانست که بسیار باشد که مردم چند
روز طعام و شراب زیادت خورد و ریاضت کمتر کنند و بدان سبب تن ایشان متلی گردد و با
و بخارها اندر کها و عضله ها جمع شود و اندر خویشتن ماندگی آیند و این ماندگی را بتازی اعیان
گویند و بسبب بسیاری بادها و بخارها عضله ها و رگها کشیده میشود و مردم خویشتن را می بیند
و همی از دو تمطی و تشاوب میکند و رنگ روی و چشم سرخ می شود این علت را اللوی گویند و مخرج
گویند و این لفظ پارسی است معرب کرده علاج هرگاه که این حال بدید آید بدهد نشان امتلا باشد و
بزودت پر است فراغ باید کرد و نخست ماده خونی و صفرائی کم کردن و اندر بیشتر حالها مردم
از این امتلا آب سرد اسایش باید از بهر آنکه آب سرد و خلط را از حرکت جوشیدن باز دارد و
کشیدن خشک باشد که کوفته سفوف کردن همین فعل کند و اینجا که ماده بادها بیشتر و غلیظ تر باشد
و مزاج گرم نباشد و تخم پرورده و ناپرورده خوردن و سفوف کردن سود دارد و بادها را تحلیل کند
و خادمان که مابین رگها سبانی بگیرند و حالی مانند سبالت و غشی بدید آید و این رنج بدان زیادت شود
از بهر آنکه این رگها کدند روح است و هرگاه که کد و روح بسته شود روح جمع شود و چون کشتن
روح بیکبار حله آورد و بادها و بخارها که روی بدملغ نهاده باشد تحلیل کند لکن فرو گرفتن این
خطر است و هرگاه که فرو گیرد دست بر رگ دیگر نشاید داشت و زودتر از آنکه مردم عادت دارد
که نفس خویشی فرو گیرد دست از رگ بر باید داشت و الا خطر بزرگ است جزو پنجم از گفتار

اندر انواع

اندر انواع صداع و اسباب و علاج آن باب اندر صداع گرم بماده اسباب صداع گرم
که بماده باشد پنج نوع است یکی بمقام کردن بسیار اندر آفتاب و که مابین گرم و نزدیک آتش دویم
سختی گفتن بسیار و شنیدن و چیزی با و از بلند خواندن سیوم خشم گرفتن چهارم خوردن و بلوین
چیزها گرم بنوع طعام خوردن از وقت عادت در کدرا نیدن علامتهای هم از پنج نوع است
یکی خوش آمدن هوای خنک و آب سرد و ماندن آن دویم تشنگی غلبه کردن سیوم کم خوابی و خشکی
چشم و بینی چهارم درد سرپی گزنی پنجم بوله رقیق علاج صندل و کلاب و کافور و بنفشه و ما
آن می بویید و روغن کلاب یا روغن بنفش یا روغن نیلوفر یا روغن پداز هر کدام که حاضر باشد
با کلاب و سرکه بهم بنزد و سرد کنند و بر پیش سرکه موضع دماغ است بر می نهند و مقدار
هر یک برین مثال باید روغن ده درم سنک کلاب ده درم سنک سرکه نیک ده درم سنک یا
درم سنک و ازرا خنکی بیشتر باید سرکه فروز از روغن کنند و آنرا که میان باید سرکه با روغن برآ
کند و آنرا که کمتر باید سرکه و وزن روغن کنند تا جها درم سنک بمقدار حاجت می کاهند
و میفرایند و اگر حاضر باشد برک بید و برک سیب و برک آبی و ساق خرفه و برک کون و عنب
الثعلب و غوره و برک زرزری برکوبند با این کلاب و روغن و سرکه بیا میزند و ضماد کنند
بر سر می نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول و کلاب و آب غوره و برک
بید و مانند آن ترکند و بر سر می نهند و هر وقت که ضماد گرم شود بردارند و دیگری سرد کرده بر
نهند و این ضمادها را از پس سرد بردارند از بهر آنکه پس سر جایگاه مبداء عصبهاست و این
ضمادها خنک عصب را زیان دارد و کلاب بسیار بر سر نهادن سخت نافع باشد و اندکی بر
نهادن درد سر زیادت کند و چون صداع اندر انخطاط افتد این ضمادها بدین خنکی بمقدار
حاجت می کاهند و بیاید دانست که صداع آفتابی را اگر زود اندر بایند و علاج کند زود زایل
شود و اگر بزودی علاج نکند عسر گردد و بسیار باشد که صداع آفتابی بخارها را بجنباند و
بجانب دماغ برآرد بدین سبب اندر علاج آن از استفرغ خلطی که گاه افتد که بیشتر است جان

نباشد و الا آفت قوی گردد و روغن کل و شیر زنان سرد کرده اند بر پی چکانند سود دارد و شربت
پست جو و شکر و کشکاب و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین و طعام مزوره آب غوره و
مزوره الوی سیاه و مزوره خرما هندی و طفشل از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز
خیار و کوارد که از خرفه و جغرات سازند یا بر ک خرفه و آب غوره و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع
خشک باشد این موارد از آب الو و آب خربق سیاه سازند و ماهی خورد بستر که بخته موافق باشد
و آنجا که هیچ از این حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و حلی باشد که نان اندر آب سرد شکند و یک
ساعت بنهند و آب از وی بریزند و آب تازه کنند و یک ساعت دیگر بنهند پس آب از وی بریزند
دیگر باره پس از این روغن ترش که آب انار که با غوره که بستر که خوش کند و بخورد و کرباب غوره نکند
روا باشد اگر بخوابی رنج دارد از برك کون و کدو و اسفناج سنبله سازند و هم میوه ها
خشک نافع باشد چون امرو و جینی و سیب و آبی و انار و ترشی و ترنج و لیمو و مانند آن و کرم ترنج
خیار و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه بگویند و باست شکر بدهد نافع باشد باب دوم
از جگر و نیم اندر صداع صفراوی علامتها صداع صفراوی هفت نوع است یکی زردی و
و خفیفی دوم تلخی دهان و تشنگی و درشتی زبان سوم سوزانی سرجهارم و بخوابی و خشکی چشم
و بطنی پنجم بیضی چشم خیالات زرده بچشم آمدن هفتم خجری و زرد خشم گرفتن علاج نخست
تدبیر است فراغ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم بود است فراغ شراب
بنفشه و سفوف بنفشه و شراب الو و آب میوه ها و خرما هندی و آب انار ترش و شیرین و شربت
باید از ناهار و مقصود بکجا حاصل شود و آنجا که حرارت بدان عظمی نباشد است فراغ بطبوخ
هلبل و قیغ صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسککین و شراب غوره و آب تخمها و
پست جو و شکر باید کرد و آنجا که در حلق درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب الو و کشکاب
و لعاب و اسپغول باید کرد و آنجا که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند و حرارت را تسکین
هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر کشین خشک و بنفشه و کل سرخ بگویند از هر

یکی راست است و شکر بوزن هر سه و بامداد و شبانگاه مقدار دو درم سنک با آب سرد
بخورد و بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که طبع خشک باشد و اندر شکم باد و قراقرنج
دارد و شیا فی سازه از صابون ناطبع فروارد و یا بوره و نمک بسیار اندر آب افکند و سم پاه
با بنفشه باره بدان تر کنند و بردارند و از پس آنکه است فراغی کرده باشد آب بنفشه و نیلوفر و
آب بید و کلاب و آب کون و آب غلبه و غیران بر سر می نهند چنانکه اندر آب کشته
یاد کرده آمده است و آنرا که از بی خوابی و خشکی رنج باشد این آبها یا بر روغن بنفش و روغن
نیلوفر و روغن بید بکار دارند و اگر است فراغ کرده باشد شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین
و روغن تخم خیار و روغن نیلوفر اندر پی چکانند خداوند خشکی و بخوابی را سود دارد و آنرا
که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سرد و شیدن و شیر خرس بر سر نهادن سود دارد لکن اگر قوه
ضعیف باشد بعضی شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشکاش و کل سبید و کشکاب جو و اندکی بونه
اندر آب بنزند و روغن بنفش اندر آب ریزند و چهار سر بخار آن دارد و از آری بر سر او کشند
تا بخار پراکند نشود و هرگاه که این تدبیرها کرده باشند و یک هفته بگذرد و صداع زایل
نشود باید دانست که تحلیل حاجت است از با بونه و خطمی ضماری سازند و اگر تب نباشد اندر
کرمه و آب خوش فاقتر بسیار بر سر او ریزند و از پس کرمه طعام کون و سر که خوردند و از روغنها
روغن با بونه بکار دارند و آنرا که تب آید این ضمادها و روغنها از وی بدور دارند و بعضی
آن سر که کلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن می پویانند صفت شراب الو بیکرند آوی
سیاه و بنشیند تا غبار خان از وی دور شود و آنرا اندر آب تر کنند چنانکه آب سه انگشت بر سر او
بایستد و آنرا بخوشند تا بخت شود و بدست بمالد و چند آنکه نخست آب کرده باشند دیگر آب
با کلاب با وی بیامیزند و سپالیند و چند آنکه وزن الو بوده است نیم وزن او شکر بر نهند و بقر
آن طبع را نرم کنند و اندر سمه پاریها گرم سود مند بود و اگر حاجت آید نیم دانگ ستغونیا
یا دانگی دوی حل کنند و بدهند است فراغی تمام کند صفت جلابی که طبع را نرم کند و درشتی

خون آلودیدن و خاریدن سرک و جای حجامت و خون آمدن از بینی و از بن دندان و مقعد
 علاج نخست قیصال با الکحل یا یک شاد و اگر قوت و فصل سال و عمر مساعد بود خون بمقدار
 حاجت بیرون کنند و اگر قوت ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را بس از قصد بمطبوخ هلیله
 و مسهلات که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطول
 از آن نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رک بنی مارک پیشانی
 یا رک صافق بناید و زدن یا بر ساق حجامت باید کرد باب چهارم اندر صداع سرد که
 بی مازده باشد علامتها خاصه صداع سرد که بی مازده باشد نوع است یکی آنکه اندر سر و چشم
 حرارت و گرانی نباشد و از بینی تری نباید دوم آنکه اندیشه ها و فاسد بسیار کند سه از جنس رغو
 و نامردی و شوم بول رقیق باشد و سبید علاج جالینوس میگوید علاج ددی و پماری که سردی مازده
 باشد یا گرم پس دشوار نیست و صداع سرد بی مازده داروغن سداب گرم کرده بر سر نهاده ان کفایت
 باشد و آنرا که سخت غالب باشد اندین روغن فوفیون در افکند و روغن سوسن و روغن قسط
 و روغن یاسمین و روغن میزنگوش و روغن بان و روغن جت الغار همه اندین باب نافع است
 و نکل و از زدن گرم کرده بر سر نهاده و شبت و بابونه اندر آب بختن و آن آب بر سر نهاده و
 ریختن و مالیدن سودا دارد و صداع سرد زایل کند و آنرا که اندر تن خلطی باشد که اندر اوقات
 و سر برهنه کند سودا دارد و صداع سرد زایل کند و شراب انگوری خوش بوی با زیره و تخم بادیان و
 اینسون و تخم کرفس و دو قوطر اسالیون و مانند آن سودا دارد و اگر اندر معد خلطی بد نباشد که
 بخاران بدماغ بر آید و آنرا که با سردی مازده باشد غذا کمتر باید از او طبع شود و از آب سرد
 خوردن و بر مایه آمدن و از همه حرکتها بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن
 باز باید داشت و طعام بخورد آب بروغن زیت کند و اسداب و خردل و سقتر و زیره و کباب و فلفل
 و حلثیت و سیر و مانند آن باید داد و اگر طبع خشک بود و کند و بخورد و با کماله حل کند و این خشک
 بماء الصل و غار کند موافق باشد باب پنجم از جزو پنجم اندر صداع سرد بلغمی

علاج

علاج آن علامتها صداع بلغمی هفت است یکی گرانی سر و چشم دوم کسلانی و دیگر کاری سیوم
 بسیاری خفتن و گرانی خوابی چهارم فراموشکاری پنجم بالوزن تریها از بینی و بسیاری اشک بوسید
 آب دهان و آردوی آب ناکردن ششم بول غلیظ و سبید هفتم بنض بطی و متفاوت و باید دانست
 که هیشده از رنگ روی و رنگ چشم نتوان دانست که مازده صداع کدام خلط است مگر آنجا که
 خلطی دیگر جز آن که سبب درد است اندر همتن آرمیده باشد و سبب درد اینها کشیده شود از
 بهر آنکه عضو در رمد زبون باشد و خلط بجانب او کشیده شود و دفع شود و اگر در بدین سبب
 ممکن است که اگر چه مازده صداع بلغم باشد از بهر کشیده شدن بموضع درد و حوالی آن رنگ روی
 میل بر سر می دارد یا بلغم گرم باشد علاج نخست تدبیر استغراغ باید کرد و بحبل صطیقون و جت
 قوایا و جت صبر و جت شبیار و یا راج فیکر او ششم خلط و مانند آن و اگر ممکن شود حقه تیز کرد
 چنانکه با بهاء گذشته یاد کرده آمده است و از بس استغراغ غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهاده
 و اندر بینی و گوش جکایدن و نطولها موافق بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخورها سوختن
 و طلی موافق بر سر کردن اما صفت جت صطیقون و جت قوایا اندر باب پنجم از جزو دوم
 کثیر یاد کرده آمده است صفت جت صبر که بر ندر صبر سقوطی و دوازده درم سنک هلیله کالی
 چهار درم سنک مصلکی سه درم سنک کلسرخ و اینسون و زعفران از هر یکی یک درم سنک
 کثیرا دو درم سنک جت کند چنانکه رسمت یک خوردن دو درم سنک بوقت خواب بر سبیل شبیار
 نسخ دیگر که بر ندر صبر یک درم سنک تریبیم درم سنک تخم خطل و دانی و نیم سقمونیانیم دانی
 منقل و کثیرا از هر یکی دانی جت کند چنانکه رسمت باب کوب کباب با زبان این عمل کرد و روزی
 صفت جی ایا راج فیکر مرکب بکیرند یا راج فیکر ایک درم سنک تخم خطل دانی و نیم افیون
 دو دانی اینسون دانی و نیم منقل و کثیرا از هر یکی دانی جت کند باب کرفس و اینجا که حاجت آید
 ایا راج جالینوس و لو غار یا مانند آن دهند صفت جی کربو حناء ماسویبر کرده است بکیرند
 ایا راج فیکر هفت درم سنک هلیله کالی چهار درم سنک ملخ هندی سه درم سنک پنجم کرفس درم غار قیون

نسخ

سه درم بسفنج سه درم فراسیون سه درم تربیده درم زرد الاخره پنج درم افیمون چهار درم
 همه را بکوبند و بنزد و حب کنند همچون فلفل یک خوردن دو درم سنک تاد و مثقال بر سیل
 شبیه هر سه شی یک شربت بدهند صفت حب الایارج بکینند ایارج یک درم سنک تربیده
 یک درم شحم خط و نمک نفطی از هر یکی دو دانک سقمونیای و اینسون و عود خام و مقل از هر
 یکی دانکی حب کنند جانکر سمست و آنرا که این جتها فایده بدهد بکینند ایارج ارکا غا مس چهار درم
 سنک و هفت درم افیمون و پست درم مویر منقار دانه بیرون کرده اند یک من آب بنزد نادر
 بهر پرو و بیالیند و ایارج را اندوی کدازند بایک درم سنک نمک درست و اشتا بدهند
 صفت غره بکینند ایارج فیکر او عاقر قرحا کوفته اندر سکنکین یا اندر ابکامه حل کنند و
 بدان غره کردن موافق باشد غره دیگر بکینند عاقر قرحا و سعفر و خردل و پوست بکینند
 بکوبند و باینکین بستر شوند و بستر که غصص حل کنند و کار در اند غره دیگر بکینند مرز نکوش و سعفر
 و نادرانه ترش و صبر از هر یکی راستا است و همه را بکوبند و اندر سکنکین عسل حل کنند و کار
 دارند صفت نطولی بکینند بود ندر دشتی و تمام و شمع و بابونه و اکلیل ملک و سعفر و مرز نکوش
 و مقصوم و شبت و برک غار همه را بنزد جانکر سمست و سبب آن دارند آب آن بر سر بچکانند
 جانک اندر باب کدشته یا کرده آمده است صفت طلی بکینند فریون و روغن یاسمین و شبت
 تاجون مرهم شود و طلی کنند سینه سعط بکینند شونیز چهار درم بنزد و نوشادر از هر یکی یک درم
 سنک اندر بعضی نخبها بموض تربیده بوق آورده اند و همه را بکوبند و بسینند و روغن یاسمین یا
 بروغن بادام تلخ بستر شوند اندکی بنزد وون طلی کنند و روغن یاسمین و روغن قسط و روغن
 سداب و روغن شبت و روغن بابونه و روغن بادام طلی کرم کرده اند پنی و کوشن بکینند و
 دارد و آنجا که درد صعب باشد نیم دانک چندید ستر و نیم دانک فریون و روغن سوسن اندر یک
 و بر پنی اند بکینند و مرز نکوش و عام و سداب و بابونه و نسرن همی بویاند و پیش او عود و سندر
 و هیزم کرمی سوزند و فلفل و کدس و چندید ستر بکوبند نرم و در خر قه بندند و می بویانند تا



عطش دارد

عطشه آرد و اندر کرمه کرم نشستن و آب کرم بر سر بچتن و روغنهای کرم مالیدن سودا
 صفت طلی بکینند فریون و روغن یاسمین یا بروغن سوسن بسایند تاجون مرهمی شود و طلی کنند
 در حال درد بنشیند طلی دیگر محمد زکریا میگوید بکینند چندید ستر و فریون و خردل همه را بشرب
 بسایند و طلی میکنند تا غلیظ شود ثابت قره میگوید بکینند صبر و مر و فریون از هر یکی دو درم
 سنک صمغ عربی و زعفران از هر یکی درم سنکی و نیم قسط و دو درم سنک کدس درم عطر
 یک درم سنک و نیم افیون یک درم سنک و نیم شراب بخته طلی کنند چندا که غلیظ شود و شرب
 باره بریز آن نهند و بنزد و آنرا که دماغ کرم و ضعیف باشد آن بسید خا مرغ بسایند و
 روغن کل و سرکه و آنرا که با صدمه سردی خوابی بدید آید روغن شبت بر سر می نهند و بکوشن و پنی
 در بچکانند و شبت با پنج سوسن آسمان کون اندر آب بنزد و آن آب بر سر او می ریزند و آنرا که بدین
 علاجهها ساکن شود و سسل کنند اگر ساکن نشود هر دو جانب کون دماغ کنند و طعام بخورند و روغن زیت
 یا بروغن کدس و زیره و کرویاد و دارچینی و سعفر و قلیه کنند تا و کجشک و کبوتر بجز و بکینند و در ارج
 تذرو و قلیه ابکامه و گوشت سرخی از بسیدی جدا کرده و بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بکرمی
 حاجت بیشتر باشد بروغن کوز بریان کرده و حلوای عسل موافق تر از شک بود و طعام هر چه کرم
 باشد بسیار باشد که از صعی در سر او از باطل شود آب کرم بسیار بر سر او باید ریخت و روغن کرم
 باروغن نفط اندر کوشن و باید بکینند و آنرا که ماده بلغمی اندر معده بود و صداع بشارکت معده
 تولد کند علامت وی آنست که با صداع منقش گشتن و کرافی معده باشد و آروغهای ترش آید
 و اگر فی کدر طوطیه ترش بر آید با بلغمی طعم و هر ساعت دهان پر آب میشود و علاج وی
 قی باید کرد و بطبوخ شبت و لوبیاء طریح و تخم ترب و آنکین چنانکه معلوم است و از بس
 اندکی کلکین و اینسون و زیره و مصطکی و مانند آن خورد و اگر دیگر روز ایارج فیکر که
 بعسل معجون کرده باشند مقدار سه درم سنک یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که
 صداع پیوسته باشد هر امداد از نفع صبر دهند بدین نسخه بکینند سعد و سبیل و فستق

تاجون

و قفاح ادر و تخم کرفس و تخم بادیان و انخواه و زیره از هر یکی یک مشت سدر را بریند بخاک آب
سرخ شود و قوت دار و ها که دو با لایند و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم سنک صبر بر
و اندر شیشه کنند و با قصاب نهند سه روز و هر ساعت شیشه را بجایند پس از سه روز
بامداد ده درم سنک ازین آب بنالایند و سه درم روغن بید انجیر بر افکنند یا روغن بادام
طلح و بدهند و جها که دیگر یاد کرده آمده است و طلیه ها موافق باشد و آنرا که بدین طریقه
صداع زایل نشود و داغ کردن صواب باشد یکی بر میان و دو بر هر دو صداع و یکی بر پس سر
بالای خاک پس کردن و طعام و شراب هم ازین نوع باید که یاد کرده آمده است و خرماء و قصب
و زیتون پس از طعام موافق باشد **باب ششم** اندر صداع سودا و انی و علامت و علاج
آن علامت هاء صداع سودا و انی پنج نوع است یکی و سواس و اندیش هاء تباه دوم بی خوابی سوم
رنک روی چهارم آنکه گران و درد سر که متشن باشد از آنکه اندر صداع بلغمی پنجم مزاج و تدبیر هاء
گذشته و سالها عمر بر آن گواهی دهد علاج تدبیر است فراغ سودا و انی باید که بمطبوخ اقیتمون
و جها که اندر علاج مایه لایا یاد کرده آمده است و همه تدبیر هاء از آن نوع باید ساخت و این
جست سخت موافق بود یکی دهلیله زرد چهار دانگ اقیتمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک
نقطی و سفیاج و حجار منی مغسول و خرق سیاه از هر یکی دانگی جگ کنند جنانکه رستنی این جلد
یک شربت باشد **صفت** نفیع صبر یکی دهلیله سیاه و آمله مقشر و پوست پنخ بادیان و پوست
پنخ کرفس و پنخ سوسن از هر یکی ده درم سنک منبل و قصب الذرین از هر یکی سه درم سنک
سکاج و باد آورده از هر یکی ده درم سنک سدر را اندر روغن و نیم آب بنزند تا بمقدار نیم بازاید
و با لایند و ده درم سنک صبر سوده بر افکنند و اندر قصاب نهند شربتی از ده درم سنک است
درم اندازه قوت و آنرا که ماده سودا اندر معده باشد صداع بمشارکت معده تولد کند علا
وی مزاج سودا و انی باشد و آروغ ترش و ظاهر شدن علامت هاء مایه لایا علاج وی نخست قی باید
فرمود و آنرا که داری قوی تر باید که خرق سیاه اندر ترب زنده و سه روز بنهند پس آن تر

باز کند و خرق از وی بیرون کند و ترب را با شبت و لوبیاء سرخ بنزند و با لایند و اسکین علی
بیامیزند و بدهند و اگر نمک نقطه یک درم سنک و ترب بزرگ یک درم و خرد نیم درم بکوبند و بمسل
بهرشند و اندر مطبوخ ترب و شبت و لوبیاء سرخ حل کنند و بدهند صواب باشد و استغفر لغها
و تدبیر هاء دیگر جنانکه اندر علاج مایه لایا یاد کرده آمده است میکند **باب هفتم** از
خج و پنجه اندر صداع که از باد هاء غلیظ تولد کند علامت صداع که از باد هاء و بخار هاء
غلیظ تولد کند پنج نوع است یکی در وضع بی کانی دوم تمد که اندر قعر چشم پیدا آید سوم خلیل
و کوبیدن درد از جانبی بخانجی چهارم طنین و روی پنجم آنکه اگر بخار هاء بسیار باشد و کاه سر سر را بکند
و خیالها پیش چشم آید و کاه باشد که دارو سود تولد کند **علاج** تدبیر صواب اندرین علاج آنست که
معد و تن از ماده فاسد که باد هاء و بخار هاء از وی خیزد پاک کنند بخت الایارج و جت قرقا یا و قنبر
صبر و از پس آنکه تن پاک کرده باشند هر بامداد ناشتا اندر کوبار رفتن و شونین و سر زکوش و جند
بید سترو مشک و بید و پنخ بادیان پیش بینی و دو گردن و روغن بادام طلح اندر بینی جکانیدن سود
صفت سعو ط بکین دایارج فیکر ایک درم سنک جاو شیر و جند بید سترو و افیون از هر یکی نیم درم
سنک شک دانگی شکر جند هاء دار و هاء را نرم بسایند و مقدار دانگی اندر بینی دمند و اگر اند
شیر زان حل کنند و اندر جکانند صواب باشد باد هاء را بشکنند و سده بکشاید و صداع کهن را سئو
دار و از خیره هاء بخار انکیز و باز آنک پر هیز کند **صفت** جت الایارج بکین دایارج فیکر ایک درم
از هر یکی ده درم سنک دهلیله زرد و دهلیله کالی از هر یکی پنخ درم ایسون و نمک هند از هر یکی
درم هدر را بکوبند و بسرشند و جگ کنند یک خوردن دو درم سنک و نیم سده درم سنک و اگر
اندرین ماده سودا و انی باشد پنخ درم اقیتمون زیادت کنند و آنرا که مادها اندر معده تولد کند
از معده بسر بر آید علامت هاء دیگر خزان که یاد آمده آنست که صداع تبغ در و وضعف معده
باشد و هر وقت که طعامی از انکیز و بخار زان خورد صداع زیادت کرد و چون طعام هضم شود
ساکن شود و درد از میان سر آغاز کند **علاج** نخست معده را بقی پاک فرمایند که در پس ایارج فیکر

دهند و از بس یارچ ماء الاصول باروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نفع صبر دهند باروغن
بید انجیر صفت ماء الاصول پوست بید بادیان و پوست بید کوفی از هر یکی ده درم سنک بید
و انیسون و سیلخ و غاریقون از هر یکی پنج درم مصطکی و انجیر و قودمانا و بونیه کوهی از هر یکی سه
اقیمون و اسطوخودوس از هر یکی هفت درم سنک بید را انداز آب بنزد جانکدر سمست و
بیا لایند و هر بامداد مقدار سی درم کم کنند و هفت درم کلنگین دروی که از دند و بیا لایند
و هر بامداد مقدار چهار درم سنک دروغن بادام تلخ برفکنند و بدهند و اگر ده درم صبر بید
آب ماء الاصول حل کنند و سه روز انداز آفتاب بنهند و از بس سه روز هر بامداد مقدار ده درم
تا پانزده درم سنک باد و مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و از بونیه سمساق
دوا المسک حل و تریاق بزرگ و مشر و دیطوس انجیر حاضر باشد از اینها هر هفته یکبار بخورند
و روغن بید انجیر و مصطکی اندر معده مایلند و هر بامداد اندر کمر مایه رفتن و اندر طعام زین و
نانجوا و دارچینی کردن سود دارد و آب بخور باید بخت و انداز آب مصطکی در افکند و کلنگ
بامصطکی و زیره سود دارد و هر شب باید فرمود که بایها ازین ران تا بقدم نیک بمانند و اندکی
کشین خشک و تخم کتان و شکردان بخورند و بخوشند بدین تدبیرها بخارها از جانب سر باز
شود و باب هشتم از جزو پنجم اندر صداعی که از خشکی خیزد علامتهاء صداع خشک چهار
نوع است یکی که خوابی دوم خشکی بینی و چشم سوم سبکی سر و بسیار باشد که سر چنان سبک باشد
که هر ساعت بجنبانند از بهر آنکه بدارد که خواستهاء او از کار فر خواهد استاد و چنانکه
که بدان حرکتها خاستها تیر تر میشود و از آنکه سخت خشکی غالب شود چشمها دور فر شود علاج
در جلد علاجها تری فرایند باید فرمود و نگاه کردن که مزاج میل بکرمی دارد یا سردی تدبیرها
موافق مزاج باید فرمود و جلاب بخند و خایه مرغ نیم پرشت و ماء اللیم و شوبار مرغ فرب و جوسها
چوب باید و اما مردم محروم از خایه مرغ نیم پرشت و سبیده بهم باید و در ماء اللیم کلاب
سبب و آب کون و آب کدوی تر باید افکند و اندر شور با هارک کون و اندکی کشین تر و اسفنا

دکوی

و کدوی تر باید افکند و روغن مغرکد و روغن بنفش اندر بینی و گوش جکانیدن و کف پای و
و ناف بدان جوب کردن و مبرور را بر ماء اللیم شراب کهن و دارچینی و عسل بر باید افکند و از خایه
مغز زرده بی سبیده باید داد و روغن بنفش باروغن شبت آمیخته بکار باید داشت و مغز ساق
کوسا و سپید مرغ و مسک بر سر نهادن و اندر بینی و گوش جکانیدن و بالوره بشکرو روغن بادام
نیم گرم بر نهادن سود دارد و باب نهم اندر صداعی که از ضعیفی فم معده خیزد
علامت وی آنست که صداع تبع کر سنی باشد و اگر طعام از وقت عادت بستر افتد یا بامداد
وقت افتاب برآمدن چیزی بخورد صداع قوی گردد و از هر کاری که بر مراد او باشد زود متحیر
و ملول گردد از بوی ناخوش که بدو رسد منشن کشتن و صداع خیزد علاج بامداد بست کفم اندر
آب انار خوردن و سبب و آب و امر و دجینی و بحر اباری سود دارد در جلد اندر بیشتر حالها علاج
این صداع همچون علاج صداع صغیر است باشد که بشارکت فم معده تولد کند و از آنکه با ضعیفی فم
معده یاد کرده آید موافق باشد و باقی علاج او علاج ضعف معده باشد و طبع نرم داشتن یا باج
فیقر اسود دارد و اگر هر هفته یکبار یک مثقال مصطکی و دو مثقال سکر بکوبند و شب بوقت
خواب بخورند و معده را و دماغ را پاک کنند و طبع را نرم کنند و فم معده را قوی کنند و باب دهم
اندر صداعی که از قوت حق دماغ خیزد علامت وی آنست که از هر آوازی و بوی و بخور شود
و آوازهها و بویها و ضعیف زود اندر یاد و افعال دماغ منهد بسامت باشد و مجری بینی پاک باشد
علاج طعامها غلیظ باید خورد و چون سر تره و یا پنجه بکشند جو بکنند بخند و هر سینه بکوشند
کوساله تاغذای دماغ غلیظ گردد و حشوا با اعتدال باز آید و از آنکه حرارت قوی باشد اندر طعام
اوتخم کون و ساق خرفه و کشین ترمی بزند و شراب خشاش موافق است و ماهی تازه طعام موافق
باب یازدهم اندر صداعی که از بس خواب بدید آید نگاه باید کرد تا اندرین کدام خلط
غالب است تن را از آن پاک باید کرد و در وهانی که بمنزاج اولایی باشد و خاکستر بسکه تر کنند
بر پیشانی و هر دو صدع بر نهند و خاکستر خوب انجیر سودمند تر باشد و اگر در حالی که از خواب

برخیزد چیزی خورد و صداع ساکن شود لکن از پاك کردن خلط فرونی اندر تن غافل نباید بود
باب دوم اندر صداعی که از بس جماع بدید یا بدین صداع دو نوع است یکی خشکی
که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه اندر تن اخلاط فاسد باشد و بحرکت جماعی که مرکب است
از حرکاتها بدنی و نفسانی از ان اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ برآید علاج اما آنرا که علامتها
خشکی ظاهر باشد علاج او علاج صداع خشکست و حقیقتها که کرده وافر بکند بکار داشتن بخاک
اندر جایگاهش یا کرده آید و طعام خایه مرغ نیم برشت و ماهی تازه و نان خشک را و بریان کرده
تنور و کوفته اندر جلاب آخته و بیه اندکی مغز بادام و مغز بسته و مغز جلفوز و مغز فندق
و مغز جت الحضر آکوفته اندروی سرشته یا بکند نا اندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و کوزاب
بطرفه و گوشت بزغاله و آنچه بدین ماند و آنرا که علامتها امتلا ظاهر کرد در تن را از خلط فرونی پاک
باید که بعضی که ضد لایق باشد یا اسهال و دماغ را بروغن کل و روغن مورد قوت دادن و
بوره و برن کل اندر آب بختن و بر سر او جکانیدن و ناطعانی که خورده باشد هضم نشود بمشغول
نباید بود و اگر فضل ناستان باشد و تن پاك کرده باشد و سر و جوان باشد غسل کردن بآب سرد
پنی بروغن کل جرب کردن و بختن باب سیزدهم از جرب پنجم اندر صداعی که از
بویها تولد کند که از پیرون بدماغ رسد آنرا که صداع از بویها بخارها گرم تولد کند چون
وزعفران و چند بیدستر و حلیث و چون بخار معدن کو کرد و زرنیج و مانند آن علاج وی بکافور
و صندل و کلاب و بنفشه و نیلوفر و آب سید و بوی میوه ها و خنک باید کرد و آنرا که با گرمی
کرده باشد کافور اندر روغن مغز که و مانند یا اندر روغن بنفش و نیلوفر و اندر پنی جکانند
روغن بیدرا اندر قوت دادن و مزاج دماغ باعتدال باز آوردن فضل است بر دیگر روغن ها
و آنرا که صداع از بوی خیرها و خنک تولد کند چون بوی کافور و بخار ترپها که گرفته هم برین
قیاس بشک و زعفران و چیزها گرم علاج کنند و بکرمه و آب گرم باب چهاردهم اندر
صداعی که از بارها تولد کند که از پیرون بر دم رسد آنرا که صداع از بارها سرد تولد کند که

کنند

نصفه خشک و خطمی اندر خرقه کان کرده از هر یکی پست درم هر یک من و نیم آب بنزدایان

من برود و بنی بماند و ببالا بیدوده دم سنک روغن کل و ده درم روغن بنفش و دو استار

پایند و نیم درم بود یا نمک اندروی کل کنند و بکار دارند چنین که وزن همه صد درم سنک باشد

یا صد درم درم حقیقه و دیگر بکپنند بکپنند و بنزد آب او مقدار هفتاد درم بستانند

وده درم سنک یک گامه و ده درم روغن بنفش برافکنند و بکار دارند حقیقه قوی تر بکینند یا

و شبت از هر یکی پست درم انجیر سنی پانزده عدد بنفشه و خطمی از هر یکی ده درم بنی جکانند

و شبت و ببالا بیدوده دم سنک بود و یک درم نمک و ده درم آبکین دروی کدازند

آنرا حقه ممکن نشود و تب نباشد استغفار بحسب قوت یا بکند و اگر کسی را حرارت قوی باشد
 چون تب نباشد از حب قوت یا جاره نیست و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کسند و آب
 حب الشلب دهند تا مقدار پنج درم سنک فلوس خیار شنبه و آنرا که تب سخت گرم آید اسفند
 کاکج و آب غلب الشلب از هر یکی سه درم سنک بستانند و پنج درم سنک فلوس خیار شنبه و
 درم صبر و آنکی نیم زعفران اندوی کل کنند و بدهند تا پیر خمد آنرا که با آماست تب باشد از
 آب غلب الشلب و صندل سرخ و فلفل و زعفران و کلار منی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد هم
 را جمع کنند و بر سر می دهند ضماری دیگر بکین دعدس و سماق و کلنار و کل سرخ و برک مور و نار
 پوست هر را بنزد و خر قبدان تر میکنند و بر سر می دهند باروغن کل ضماری دیگر بکین برک
 کل و کلنار و نار پوست هر سه را اندر سرکه و آب پزند مشک و عود خام و قصب الذریر بگویند
 و شراب کهن بر جکانند و بامور و کلنار و نار پوست که بخت دارند بر شند و بر سر می دهند
 آنرا که مدت دراز کرد و ضما و های معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل دارد ضماری
 معتدل از ترش و شیرین با پوست بشکافند و اندر شراب کهن بنزد و بسایند و ضماری
 ضماری دیگر معتدل برک مور و نار و برک بنید و خطمی و اکلیل ملک بگویند و آب ان کشند
 و اگر بر نه و بفشارند و آب آن بستانند و با باشد و روغن سوسن با این آب و شراب کهن
 بنامیند و جوشی دوسه بدهند و اندکی مرقه قصب الذریر و کلار منی و شب یمانی کوفه و اند
 صره بسته باوی بجوشند و بدست اند بمانند و بفشارند و خر قبدان تر می کنند و بر سر
 نهند ضماری تحلیل کننده بکین درم سنک کدریک درم صبر سه درم مراد سنک
 یک درم موم زرد پنج درم روغن کل پست درم موم اندر روغن کل کدازند و داروها بگویند
 و بر سر که تر کنند و بدین موم روغن بر شند و بر خر قه کازن طلی کنند و نیم گرم کنند و بر سر نهند و آنرا
 که حاجت تحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کهن کنند و یک روغن سوسن کنند و روغن یا
 یا شیر بخت ناز و آنرا که با دردی خوابی باشد روغن کل و روغن بنفش بر سر می دهند و آنرا که

در دوی

در دوی تر باشد روغن بنفش فرون تر از روغن کل کشند از بهر آنکه کل درد نشان تراست و
 روغن بنفش خواب آورنده تر و طعام کشکاب و منوره کدو و مغز بادام و آنرا که دماغ بحد و
 درم سنک اسطوخودوس بگویند و با جلاب بدهند و طعام مغز غان خانکی و مغز غزاله و
 بزه تر دهند و از بهر مغز آب نار ترش و شیرین دهند و آنرا که خون بسیار رقه باشد و تب
 نباشد زرد خای نیم برشت و گوشت مرغ خانکی دهند و صندل و سیب و آبی و کل سرخ و
 بنفشه و برک مور می بویانند با اندکی کافور و آنرا که جراثیم کوچک باشد برک مور و خشک
 کوفه و پخته و سر هر دو بهم بنامیند و بر جراحت کنند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لکن
 با ستخوان رسیده نباشد جراثیم بروغن کل بمانند و بدوزند و اکسیر بر می نهند صفت
 اکسیر بکین زرد صبر و عفر و روت و کند از هر یکی ده درم سنک دم الاخرین و سر از هر یکی پنج درم
 سنک هم را بگویند و بسید خای مرغ بر شند و موی خرگوش بدان تر کنند و بر جراحت کنند و
 اگر خشک بر جراحت را کشند و او بود و کرد اگر جراحت ضماها که یاد کرده آمد بر می نهند و ضماری
 دروغنه ها هر نیم گرم بر نهند مگر از آنکه عقل شوریده و جراحت سخت قوی باشد و باقی علاج اند
 جایگاه خویش یاد کرده آید انشا الله باب شانزدهم از جرب و پنج از کشتار نخستین اند
 صداعی که از تولد گرم خیزد این نوعی صداع است که هندیان دعوی کنند که زاندرول که
 سرگرم تولد کند و از حرکت ایشان صداعی قوی خیزد علامتها وی آنست که بیمار پوخته و
 ناخوش می آید بی آنکه چیزی ناخوش بوی بد و نزدیک باشد و صداع طنین و روی باشد
 و بهر حرکتی که کند صداع قوی تر شود علاج نخست تن و دماغ از ماده بد پاک باید کردن
 بجای صطیحقون و حب قوت یا با و یا راج فیکر و مانند آن و یا راج فیکر بر بینی بر کشیدن و حل
 کرده اندر بینی جکانیدن و آب برک سداب فشارده و برک شفا لوفشارده و آب برک دند
 قوت یا صبر خوردن اندر جکانیدن و عطسه آوردن سودا دارد باب هفدهم اند
 صداع خاری و علاج آن نخست قذف باید فرمود بسککین و آب نیم گرم و اگر شبت و

با تخم شنب و تخم ترب اندر آب بخورند و سکنجین با این آب دهند تا قند تمام تر افتد و
معدیه پاک شود صواب باشد و اگر قوت ممکن نشود یک دم سنک یا ریح فیکر او نیم دانک
یا دانکی سقمونیاهم بسپارند و بدهند تا بقوت سقمونیای استغراغ زود تر افتد و یا ریح اند
تن در یک بسیار نکند تا از وی حرارتی نغزاید و اگر مانعی باشد که یا ریح نتواند و استغراغ
بآب انار ترش و شیرین باید کرد و سقمونیای ترکیب کرده چنانکه معلوم است و مطبوخ هیلد
نیز صواب باشد و نیز باید خفته با خشتن خفته ساختن تا شراب که اندر معده باشد
بکوار و نشان کواریدن وی آست که بولازان حال که هست بگردون بکین شود و کف پای
بروغن بنفش و نمک مالیدن و پانیها اندر آب گرم نهادن و مالیدن سخت شود و در خاصه
اگر با بون و بنفشه اندر آب بخت باشد و چون از خواب برخیزد بکوبد ز قند و آب خوش نیم
گرم بسیار بر سر بختن تا باقی شراب را که اندر سر باشد تحلیل کند و خواب خوش آرد و چون اگر کما
بر آید بایک ساعت تمام نکند و طعام نباید خورد چیزی که کمی فراید نشاید خورد و در کول
با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کسسه و مانندان موافق باشد و آنرا که بعدای قوی تر حاجت
آید خایه مرغ نیم برشت و گوشت دجاج و طیله و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغال بگوشت و نمک
و سماق و مانند این کرده صواب باشد آب سرد خورد بیکر کسی که معده اضعیف باشد و از منتر
آب سرد تر سد آب انار ترش و آب غوره و آب سیب ترش و شراب ریواج و مانند آن با آب همی
آمین ند و بخورد و اگر بی آب خورد و با آب باشد و نباید دانست که هر شرابی که بخورد خورد سرد
کرده باید خورد و مگر شراب ریواج که خاصیت وی آست که اگر سرد کرده خورد معده را برنجاند
و اگر کسی این شرابها نتواند خورد شراب انگوری سبید و قیق مروق ممزوج خورد و چنانکه یک
نیمه آب باشد و یک نیمه شراب و شب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر در دهان افکند
و روغن کلینیم گرم کرده بر سر می نهند که بدین تدبیرها صداع را بآل نشود از روغن کلینیم و روغن بابون
و روغن سوسن باز آید و زود گرم کرما به و طعام و شراب هم بدین ترتیب باشد و چون اندکی کثا

شود

شود ریاضتی آهسته و از جگر بزبان مروارید کوبند سود دارد و تا دو ساعت نکند و از پس
ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نکند و هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی اندر
همه انواع صداع نگاه باید داشت و از پس طعام پایها از زمین تا بقدم همی باید مالید و اندر پاها
آن سرکه و آب گامه ترش بر هیز باید کرد از بهر آنکه هر دو عصبها را از میان دارد و صفت سفوف که خاد
را زایل کند بکینند تخم کسسه و تخم کوب و زرشک پاک کرده و عدس پوست کنده و کل سنج و
طباشیر از هر یکی راستار است و هر یک بکوبند و بنزد و مقدار سه دم سنک با اندکی کافور از دو
جواب یک طسوج بایم و آنک با اندازه قوت حرارت و کمی مزاج اندر آب غوره یا اندر آب انار ترش و نیز
بخورد و فقلعی که از آرد جو و سنبل سازند با معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر مقداری
نمک در افکند و اگر این فقلع از آب غوره سازند خوشتر و کوارنده تر باشد و بوی صندل بسید
و کافور و بوی شاهسپر غم سرد کرده و سرکه و کلاب بر زده سخت سود دارد و اگر با مداد آنر و زک
شراب خواهد بخورد یک شربت شراب افستین خورد شراب هضم شود و خوار نباشد و اگر باشد
سبکتر باشد و اندک کتب آورده اند که بخیج سعد بعد بکوبد و بخورد و زود مست نشود و شراب
مورد ساده نباشد بخورد و خوار سبکتر باشد با دام طلع بعد که کردن خمار باز دارد و شراب بکوارد و
روغن کافور و زهر شراب است تیری شراب از دماغ و معده باز دارد باب **فصل دهم** از جرم تخم
اندر علاج صداع ضرایب جالینوس صداع ضرایب را از جمله آماسها و دماغ نهاده است و همواره
از بهر آنکه هر یکا ضرایب باشد رکها ممتلی باشد و رک با گوشت مزاحمت کند و بفرق الاتصال که
لوازم امتلاست تولد کند و در عصب و ضرایب طبع آن باشد علامتها نخت نگاه باید کرد تا
امتلا از کلام خلط است اگر خلط غلیظ و سرد و عساست علامتها صداع بلغمی و سودانی ظاهر
باشد استغراغ با ریجات بزرگ باید کرد و از پس استغراغ مله الاصول بروغن بیدانجیر و
روغن بادام طلع دادن و غالیه مشک و چندید سترومرز نکوش بویانیدن و غذاها لطیف
کننده دادن و از پس آنکه ماده لطیف کرده باشند غره یا ریح فیکر و آنجید بدین ماند فرمودن و

اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خوش هوا خنک باید از اهواز و زوی دور و پای
 اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاه سپر غم و کشک جوی نهند و می مانند و شربت اسفول و سکر و کشین
 حمامت کند و ضامدها خنک بر سر می نهند صفت ضامدها که بنفشه و گل سبید و نیلوفر
 و بابونه از هر یکی دو مثقال اکلیل ملک یک درم سنک کشک جو چند درم داروها همه را بگویند
 و ده اشار روغن بنفش و ده استاراب بهم بزنند تا از آب پشت برود و این داروها اندر
 وی افکنند و جندان بر آتش بگذارند که قوام پالوده گیرد و نیم گرم کند و بر سر نهند و از آری نرم
 سرگردانند و روغن بنفش و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صداع اومی مانند و اگر بدین تدبیرها
 زایل نشود یک پنی زنده باب نوزدهم از جزو پنج اندر صداع نرم لازم آنجا که ماده
 پشت و غلیظ باشد نخست موی سر را بکنند و دو مثقال فریون و بوز و سداب دشتی و نیم گرم
 سبند از هر یکی یک مثقال همه را بگویند نرم و آب مرزکوش بر سر نهند و اگر ترسند که
 این ضامدها جراتی فراید قوت این اخلاط را بسبب خایه مرغ و روغن کل بشکنند و اندک سر صفت
 ضامدها دیگر بکنند فریون ده درم سنک موم زرد سی درم سنک روغن زیت صندل و پست دم سنک
 موم را اندر روغن بگذارند و فریون را اینک بسایند و اندر موم روغن بر سر نهند و با لند تا
 چون موم شود بر سر اومی نهند و اگر ماده صفرائی باشد علاج فرایطس کنند باب بیستم
 اندر صداع که از اعراض تب بود صداعی که از اعراض تب بود که باشد که اندر نوبت تب بدین
 و تب زایل شود و گاه باشد که اگر چنانچه زایل شود صداع زایل نشود و لازم کرد علامتها علا
 این صداع دو نوع است یکی آنکه با گرمی و تیزی تب کول سبید بود و دقیق باشد دوم آنکه گاه باشد
 کول شورید که در مجموع کول نمک گاه باشد که کول شورید را علامت آن باشد که صداع خواب
 بود و گاه باشد که علامت آن باشد که صداع زایل میشود و ماده تجلیل می پذیرد علامتها آنجا که
 سبب صداع تیزی خلط و گرمی تب باشد بلخه و کلاب و سرکه و روغن کل بر سر نهان اگر سال
 زمستان باشد این خلط را نیم گرم کنند و اگر تابستان باشد یاب سخته گرم باشد سر کرده بر می نهند



و پای

و پای اندر مطبوخ بنفشه و بابونه و نیلوفر می نهند و می مانند و شربت اسفول و سکر و کشین
 خشک و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر و پست جو مانند آن بخار از دماغ باز دارد و نظرها
 که اندر بابها گذشتند یاد کرده آمده است بکار داشتن و موی سر ستردن و بابونه و بنفشه و
 خطمی بختن و ضامدها کردن نخت نافع بود و آنجا که سبب صداع بسیاری خلط باشد نخست استغ
 باید کرد و پس بدین تدبیرها مشغول شدن باب پست و یکم اندر شقیقه شقیقه
 در نیم سراسر است بعضی از یکدیگر بنوبت باز آید و ماده علت پشت اندر عضد صداع باشد آنرا
 که علامتها غلبه خون ظاهر باشد که پیشانی و یک پنی کشادن سود دارد و آنرا که ماده صفرائی
 اندر مدها باشد نفع صبر اندر آب کسسه سود دارد و یا با رج فیکرا اندر همه انواع شقیقه
 سود منداست و آنرا که شقیقه بنوبت بازمی آید پیش از نوبت استغراق کردن و ماده علت
 از تن بیرون کردن و داروها و جها که اندر بابها گذشتند یاد کرده آمده است بکار باید داشت
 و زعفران ملکی کردن سود دارد و مواد سود دارد و آنرا که شقیقه دایم باشد و چشم ضعیف میشود
 بروی تدبیر سل شران باید کرد تا علت اختار تولد نکند که قرار دوم اندر شناختن حالها و
 بیماریها چشم و علامت آن و علاج آن و این که فشار هفت جزو است جزو اول انواع
 علاج آن بکار آید جزو دوم اندر شناختن بیماریها که اندر بلک چشم افتد جزو سوم اندر شنا
 بیماریها که اندر گوشه چشم افتد جزو چهارم اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد
 جزو پنجم اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه فرسه افتد جزو ششم اندر بیماریها که اندر طبقه
 عنبیه افتد جزو هفتم اندر شناختن بیماریها چشم که اثر اجسار از آن نتوان کرد و نام
 علامت هر یک جزو نخستین اندر شناختن مزاج چشم و آنجا که اندر انواع علاج آن بکار
 بر طریق کلی باب نخستین اندر شناختن مزاج چشم و حالها که بدان تعلق دارد مزاج
 خاصه چشم گرم و تر است و سبب گرمی آنست که شرابها و رطوبت بسیار بد و پیوسته است و
 حرارت بد و میرساند و سبب تری آنست که مبداء طبقها و رطوبتها و در معاستا

اندر شناختن مزاج چشم و بیماریها

کرمی آفت که حرکت او بسیار کند و اشک بسیار آید و نشان سردی است که در کلهاء او ظاهر شد
و حرکت او زود و سبک نباشد و بلبس سرد بود و نشان خشکی است که در فرو رفتن بود و بلبس
صلب باشد و اشک نتواند آورد و حرکتهاء او سبک باشد و باید دانست که کرمی و تری
جشم از رقی کمتر از کرمی و تری دیگر او نباشد و از بهر آنکه بسبب سردی هوا شب اندک
تری یابد شب بهتر از دیگران چند و چشم مردمان متغلب از رقی از بهر آنست که هوای
مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان سرد و چشم پیران هم بسبب سردی و خشکی مزاج پیری
از رقی شود و کرمی و تری چشم سیاه فزون از کرمی و تری دیگر او نباشد و بدین سبب است که در
علت آب فرو آمدن و عطشها و دیگر که از بسیاری بخار نولد کند بیشتر افتد و چشم شعله و متغلب
معتدل باشد و چشمی که خطی یا رنگ و چیزها و دوز نزدیک همه آسان بیند و از دیدن چیزها
روشن و در نشان بگریزد نشان اعتدال و قوت مزاج باشد و آنچه برخلاف این باشد نشان ضعف
و نامعتدلی باشد و آنکه از دور دشوار بیند و از نزدیک نیک بیند روح با صره او لطیف و صافی
و اندک باشد و سبب آنکه دور دشوار بیند آنست که با صره یعنی شعله چشم او حرکت که اندران
مسافت افتد پراکنده شود و آنکه از نزدیک دشوار بیند و از دور نیک بیند روح با صره او
بسیار و تیره باشد لطیف و صافی نباشد و بقوت حرکت که اندر مسافت افتد لطیف شود و آنکه
از دور نزدیک دشوار بیند روح با صره او اندک و تیره باشد باب دوم اندر شناختن
اصول علاج بیماریهای چشم چهار نوع است یکی مزاج ساده دوم مزاج سوزان
باماده سوم بفرق الاتصال چون جراحتها و ریشها و آماستها چهارم بیماریهای ترکیبی یعنی آنهایی
که اندر ترکیب اجزای چشم افتد چون احوالی و بیرون خاستگی چشم و مانند آن و علاج این هم از چهار
جنس است یکی بگردانیدن مزاج ماده دوم است فراغ ماده سوم علاج بفرق الاتصال چهارم
بصلاح آوردن هیأت چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد اما بگردانیدن
مزاج ماده را داروهای شاید که ضد مزاج غریب باشد اگر مزاج غریب کرم است داروهای

اوجون

اوجون آب غلبه الشلب و آب کسند و کلاب و سبید و خایه مرغ و مانند این باشد و اگر سرتپ
داروهای اوجون سبک و مایه ران و وچ و فلفل و مانند این باشد و اگر تراست داروهای او
سرمه قوتیا و فلینا باشد و اگر خشک است داروهای او شیرینان و مغز بادام سوده و سبید
خایه مرغ و لعاب سیغول و مانند این باشد و است فراغ ماده از چشم از هفت وجه توان کرد یکی
انکه طعام و شراب کمتر و سبکتر و ستوده تر دهند و از هر چه بدکار باشد و بخار انگیزد پرهیز
کنند دوم آنکه اگر تن متلی باشد نخست تن را از خلط بد پاک کنند سوم آنکه دماغ را با داروهای
که پاک کنند و حجامت کردن و رنگ قیضال و رگها که اندر سراسر است کشاوند اندین باب سوم میند
باشد چنانکه بجایگاه خویش یا کرده آمده است چهارم آنکه ماده را از راه بینی فرو کنند تا از چشم
باز گردد از بهر آنکه نزدیک ترین راهی انیت و صواب ترین لکن تا نخست تن را پاک کنند و اما
قرار نگیرد بدین طریق مشغول نباید بود و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آورد نیست
بداروهای که اندر علاج لقوه و غیران یاد کرده آمده است پنجم رنگ کوشه چشم بکشاید چشم
آنکه بداروهای که اشک آورد ماده را از چشم فرو بیاورد هفتم آنکه ماده از عضوی چشم می آید
آن عضو را از ماده پاک کنند و بتدبیر آن عضو مشغول باشند و علاج بفرق الاتصال بداند
کنند که کمتر و خشکی صعب بفرایند و سوزاننده نباشد چون سرمه و زعفران و قوتیا و
اسفیداج و سادح عدسی و صبر و مانند آن از بهر آنکه هر دارویی که مزاج او بمزاج چشم سخت
مانده است چشم را زیان دارد و هر چه اندکی مخالف است و ازین نوع است که یاد کرده آمد
سود دارد و از بهر آنکه مزاج چشم گرم و تر است بدین سبب اندر بیشتر حالها دارویی تری فرایند
چشم را زیان دارد و هر دارویی که خلطی تر نباشد کمتر کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و
هر عضوی که قوت یابد ماده بیماری قبول نکند و آنچه بدور رسد از خورد دفع کند و بحال سلامت
بماند و این معنی اصلی بزرگ است اندر بیشتر حالها و علاجها چشم نگاه باید داشت و بدین
بصلاح آوردن هیأت چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد بعضی بفساد و

استفراغ باشد و بعضی بانواع حیلتها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و باید دانست که
قانون علاج چشم آنست که طبیب پیش از آن که دست بجسم خواهد برد نگاه کند تا در چشم هیچ امایی
یا صداعی هست یا نه اگر آماس پدید نگاه کند تا ماده آماس کدام خلط است و علامتها کدام خلط
ظاهر شود و نگاه کند تا ماده اندر همه تن است یا در سر است اگر اندر همه تن باشد نخست استغفار
کلی فرماید و تن از آن ماده پاک کند پس با استفراغ دماغی مشغول شود و اما اگر ماده رطوبتی
غلظت با آنک باید داروهای مسهل فرماید در خون ماده بحسب الایارج و حجت قویا و مانند
آن تا دماغ را پاک کند پس باقی را از دماغ فرو کشیدن کین در و چشم را با آب جلد و شیریناز میشوید
و چون بیند که تن پاک شد و ماده بختن آغازیدار و کشیدن آغاز کند و کرمها بر کار داشتن
فرماید و مانند آن تا دماغ را پاک کند پس باقی از دماغ فرو کشیدن کین در و چشم را با آب جلد و شیر
تازه میشوید و اگر ماده رطوبتی دقیق یا خون یا با صفر آمیخته باشد بحسب فصد باید مانند سبب
دهد پس ماده را از سر فرو کشد پس بعلاج چشم مشغول شود و بهیچ وجه پیش از استفراغ دست
بچشم نهد پس در و هیچ دارو نشاید که خاصه داروی محلی و آنرا که ماده زسی باشد کرمها و جیها
محلی شود و دارو آنرا که ماده خونی باشد و کرمها چشم از خون غلیظ پر بود و فصد کرده شود و پری
رکها و بر حال خویش باشند از بس کرمها به طعامی لطیف و مقدار شراب صرف بکار داشتن و خوردن
تا دماغ را کرم کند و سندها بکشاید و خون را لطیف گرداند و ایارج فقر واجب قویا یاد از سود
دارد و شیاف آخر آن کشیدن و ضمادها محلی نهادن باقی را از آنکه آماس ظاهر نباشد
لکن مادتهای پیوسته در چشم می آید و منفعت علاج ظاهر شود نگاه باید کرد تا ماده از بیرون
دماغ همی آید یا از اندرون تحف که از بیرون تحف همی آید سرخی چشم و روی و کرمی سر پشانی
و پری رکها بر آن کواهی دهد و فصد و اسهال پاک کردن دماغ و علاجها دیگر که اندر باب علاج
سبل یاد کرده آید سود دارد و آنرا که مکرر علاجها صواب کرده شود و رمد بر حال خویش باشد
از طریق صواب بر نباید گذشت از بهر آنکه ممکن باشد که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و مدتی دراز

باید آن

باید تا آن ماده لطیف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که با رمد صداعی سخت باشد دست بجسم او نباید
برد الا پس از آنکه استفراغها گذشت و دماغ کند و سسل شرابان صدع کند و دماغ بضا و هاء قوی
کننده قوت دهد چنانکه اندر بیماریها سر یاد کرده آمده است و اگر استفراغ ناکرده و این شرطها
بجای نیاورده بعلاج چشم مشغول گردد و در برخی عظیم زیارت گردد و حاسی بزرگ کرده شود و
و حقنه اندر همه انواع بیماریها سر و چشم که از ماده باشد سود دارد باب سیوم از جزو نخستین
از کفار دهم اندر شناختن بیماریها چشم که با ماده بود اسباب بیماریها چشم که با ماده باشد
هفت است یکی آنکه مزاج چشم ضعیف باشد و ماده که از دماغ فرو آید قبول کند و دفع نتواند کرد
دوم آنکه مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم قوی تر از وی باشد و ماده را دفع میکند و چشم میفرستد
سیوم آنکه اندرین خلط بسیار باشد و همه اندامها نصیب تمام میرسد چهارم آنکه قوت غایب
چشم ضعیف باشد عدا که بدور رسد هضم نتواند کردن بدان سبب مادتهای فرونی اندروی کرد آید
و سبب بیماری گردد و چشم آنکه منفدها که خلط از آن راه چشم آید فراغ تر باشد و بدان سبب
مادتهای بدو پیشتر آید ششم آنکه منفدها که فصله از آن راه از چشم بیرون شود تنگ تر باشد و
بدان سبب خلط که بدو فرو آید اندروی بماند هفتم آنکه چشم اندر دماغ است و فصله ناگوار
از دماغ بدو فرو آید بر طبیب واجبست که این اسباب طلب کند و فحش بمنع سبب مشغول
گردد صواب تر باشد باب چهارم از جزو نخستین از کفار دهم اندر شناختن داروهای
چشم و فعل و قوت هر یک داروی چشم هفت جنس است یکی داروهای طبیعت که منفدها
بسته را بکشاید دهم داروهای طبیعت که منفدها کشاره را بر بندد و اثرات بازی مسدود کند
و مغزی نیز کوبند سوم داروهای طبیعت که چشم را بر داید چهارم داروهای طبیعت قابض بجمه
داروهای طبیعت بر اینده ششم داروهای پوشاننده است هفتم داروهای خدر کننده است
یعنی داروهای که عضوی را بخیب کند تا از روی کاهی شود اما داروهای منفدها کشاره
را به بندد و نوع است یکی خشک است و از زمین خیزد و بعضی تر است و نرم آنجز زمینی است

تربیه فرونی را که ترکند و جشمی را که اشک گرم می رود سود دارد خاصه اگر اندر چشم ریخته
باشد لکن بکار داشتن آن بس از استغراغ باید و پس از آنکه مدد مادتها از چشم باز داشته باشد
و تن و دماغ پاک کرده از بهر آنکه اگر ازین مددی بدو می آید تا اگر اندر طبقه جشم ماده بسیار
باشد ماده را از تحلیل باز دارد و در دفراید و هم بود که طبقه را بسوزد و بخورد و این داروها
قلیاست و اسفیداج و توتیاء مغسول و ازین سوخته و طین سامومین و نشاسته و انرا که
طبقه قرینه قرص باشد اگر بحکم ضرورت استغراغ ناکرده این داروها بکار دارد و با باشد
نوع دوم کرم و زنج و تراست بعضی شونیده تراست و بعضی نرم کننده تراست و بعضی زدائنده
تر و حاجت بدین نوع از بهر چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین نوع سوزاننده نیست دوم
آنکه هرگاه که حاجت افتد بکار دارد و اندر چشم مانند سیلان نکند و داروهای زنج چون کثیرا و صمغ
و نشاسته یا داروهای دیگر یا تیرد تا بصحت آن دارو اندر چشم بماند و بیرون منفعت آن یافت شود
سوم آنکه داروهای چشم سنگهاست و زمینی و درشت است و چشم عضوی حساس و نرم و نازک
طایفه ملاقات داروهای زمینی ندارد خاصه که در دمنده باشد ازین نوع داروها نرم و باوی پاییز
تا ملاقات آن چشم را از بخار چهارم آنکه گاه باشد که بخیری نرم و لطیف جلالت آید و درشتی را که از
ماده کرم و نیز تولد کرده باشد را بکند و چشم را بشوید و نیزی و کفیک خلط را بدارد و بی باز دارد
چون شیر زنان و آنچه لطیف و دقیق است از سبیده خای مرغ شیر لطیف تر و شونیده تراست
و سبیده خای مرغ تیری ماده را باز دارد تراست و نرم کننده تر و آب حلیه نیز نرم و شونیده است
لکن بزوانیده است و میل کمی دارد معتدل است و داروهای جنس دوم که منفذها بسته بجااید
هم دو نوع است نوع نخستین چون روغ است و دارچینی و فرفیون و حلیث و سبکیچ اینجا بکار آید
که از طبقه قرینه ترها با داروی بزوانیده و تحلیل کنند بدان نمی رسد ازین نوع داروها با دارو
بزوانیده و تحلیل کنند یا میزند تا منفذها را بکشد و قوت دیگر داروها که سخت کرم باشد و
ازوی درشتی تولد کند این نوع آب و که بچشم فروید باز دارد و داروهای جنس سوم دو نوع است

بکرم

یک نوع آنست که و سنج و اثر قروح را بر دارد چون قلیا و کذره و صبر و مانند این نوع دوم داروها
که سبیل و حرب و ظفر و مانند آن پاک کند چون نوشادر و قلع طار و بومال مس و مس سوخته از بهر
آنکه این همه سوزاننده است و باید داشت که از داروهای نوع نخستین قلیا اندر گرمی و سردی
معتدل است و اندر زرد و دودن کهتری از دیگرهاست بدین سبب گوشت را ننده است و داروهای
جنس چهارم که معفن است یک نوع آنست که سوزاننده است و درشت است چون زرنج و
زنگار و طر و صلب و اوجرب و زمین و او خشک ریشه را بر داید و داروهای جنس پنجم قابض است
و ده نوع است قوت قبض بعضی معتدل تراست آنچه معتدل تراست و قوت بعضی قوی تراست
کل سرخ است و عصاره او و عصاره لیمو الیس و سنبل و زعفران و مامینا و سارچ هندی این نوع
اینجا بکار آید که از چشم در دمنده آب کمتر آید و نوع دوم قلیا است و عصاره غوره و عصاره سیاق
و عصاره مازوی خام و فشارا لکند و روغن نار و مانند این نوع اندر چشمها در دمنده کمتر از منتر
باشد اینجا بکار آید که خواهند که اجزای چشم درست قوی ترست و قوت ضریب ترست آب
دویدن باز ایستد داروهای جنس ششم بزوانیده است و تحلیل کننده چون آب حلیه و حوض
هندی و برزد و انزوت و اکیل و چندیدستر و کندرو و زعفران و مرا ما قوت تحلیل مرا زیمه
فروست و زعفران ناقصی که اندر ویست براسد و کرم کننده است و کندر تخمین بزوانیده
کرم کننده است این داروها اندر علاج شره و قروح و آماس چشم بکار آید و اینجا خواهند که
خلیط را ورم را که از بس طبقه قرینه مانده باشد تحلیل کند و داروهای جنس هفتم خلد کننده است
چون لجاج و افیون این جنس را کمتر بکار باید داشت از بهر آنکه بصراضعیف کند و باشد که
تباه کند جز ضرورت صعب و اینجا که دروی عظم و حراری و شورشی عظیم باشد و برسند که
طبقه را بخورد بکار شاید داشت اینست اجناس داروها و سه داروهای چشم اندرین موضع
یا کرده شود انشا الله تعالی حرف الالف انزوت کرم و خشکست تربیه که کمتر کند و ریشه
چشم را پاک کند و باقی در دمنده چشم را پاک کند و گوشت رو یا ندور مض را پاک کند و جشمی را که برم گیرد

سود دارد و اندروی قوی تحلیل کننده است نه بسیار و سوزاننده نیست اندر سهر است سرد و خشکست و قابض است جراحها و ریشها را بر ویاند و نرمی چشم را و همه اجزای او را قوت دهد و درستی چشم را نگاهدارد و نور سرخ را و همه اجزای او را قوت دهد و سود دارد و اسفیداج و خشکست و معدنی است اقیون سرد و خشکست بدرجه چهارم و محدد است از دروی آگاه کند و مادتها را که چشم می آید باز دارد افاقا سرد است بدرجه دوم و خشکست بدرجه سوم و آنچه مغسول باشد سرد است بدرجه اول همه اجزای او چشم را قوت دهد و مادتها را از چشم بازدارد اشق کرم است بدرجه دوم جرب چشم را و غلیظی ملک چشم و نایل را سود دارد و تحلیل کننده است معتدل است اندر کرمی و تری رطوبتها را بر د و اجزای چشم را قوت دهد و اندک مایه قابض است کرم است و لطیف کننده و زرداننده ریشها هکن را و تار یکی چشم را و عسای رقیق کرب حلقه بدیداید بردارد آس مورد است تریها کمتر کند و چشم را قوت دهد و آب از چشم و بدن باز دارد و مادتها که چشم فروید باز دارد و آب او بر پیشانی طلی کند و او را بکوبد و ضماد کند انا و شراب است و بر اسوزند و بشویند و اندر دار و هاء چشم کار دارند سرد و خشکست جراث و ریش قرینه را درست کند و اثر جراث را که بر طبقه قرینه افتد هموار کند و مورسرخ را سود دارد و اکلیل ملک مرکب است از جوهری سرد و قابض معتدل اندر قبض و جوهری کرم و برانده و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم را قوت دهد و فضول از وی دفع کند و بقوت دوم آما سها را نرم کند و غلیظ را بکازد و بنیر او را اسازد و کرم است بدرجه سوم و خشکست بدرجه دوم و غلیظ را ویریم را که اندر طبقه قرینه باشد لطیف کند و بزاید حرف الباء بسد مرچانست سرد و خشکست چشم را قوت دهد و اشک را از او برع الضب سرکین سو سمارست سبیده چشم را بر د و تری کرم است بدرجه دوم و خشکست بدرجه سوم و غریب را بر د و جرب را سود دارد و اخلاط را از چشم رانم کند و بر اندلسان روغن او تار یکی چشم را بر ویاید بیان عصا را و در کشد تار یکی چشم را که از خلط غلیظ تولد کرده باشد بزاید و روشن کند و اندر ابتدا آب فرو آمد سود



دارد

دارد لکن اندروی مضرت نیست که سر رگها و چشم را بکشاید و آنرا که موی بر خواهد آمد زود تری آید بوی کرم و خشکست بدرجه دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و بکسلد سبیدی چشم را بر ویاید باقیی سرد و خشکست بدرجه اول و اگر بچوشند سرد و تری باشد بدرجه دوم و اندروی قوت نیست خشک کننده و قوت نیست تحلیل کننده بکوبند و ضماد کنند فراح کشن ثقبه نوراک از رخی تولد کند سود دارد بیض خایه مرغ سبیده او اندر سردی معتدل است و معری است تیری خلط کرم را از چشم باز دارد و زردی او بر چشم خند مادتها را از چشم باز دارد و زردی را از چشم باز دارد و زردی را از چشم باز دارد از چشم باز دارد و زردی را از چشم باز دارد و زردی را از چشم باز دارد بدرجه سوم و محدد است ضار او حرسر بان آما سها باطل کند با دروج کرم و خشکست بدرجه دوم عصا را و اندر کشند پناهی چشم را تیر کند و خوردن او چشم را زیان دارد و تار یک کند حرف ثناء تو تیا سرد و خشکست بدرجه سوم اشک را باز دارد و ریشها چشم را سود دارد و توبال مس کوشت فروزی را بخورد و اندر بولها قوی سوزاننده و لطیف کننده است و توبال شاپور مان اندر کرم کردن و کد اخقن کوشت فروزی قوی تراز توبال مس است و توبال آهن قابض است و تریها کم کند و ریش بدراسود دارد حرف الجیم جزو کرم و خشکست بدرجه سوم اندر سمره سبیل کار آید جلا سرد و خشکست بدرجه دوم و قابض بر پیشانی طلی کند با در کاز سر فروید باز دارد جعه کرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه سوم عصا را و آب غسل اندر کشند تار یکی چشم را بزاید و فراسیون بفعل و مزاج بدو نزدیکست چند سبید کرم و خشکست بدرجه سوم براننده است عصا را کرم کند و ریش را که از بس طبقه قرینه باشد تحلیل کند جاثو کرم است بدرجه سوم و تری است بدرجه دوم نرم کننده است و محلل اندر ابتدا آب سود دارد حرف الحاض هندی بهتر است اندروی قوت نیست کرم و قوی سرد و خشک بدرجه دوم بقوت کرمی ظاهر حلقه را بزاید و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف تخم سبیدان است و بر بسوزند کرم و خشکست بدرجه سوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتدا آب فرو آمد سود دارد حلقه کرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه اول آما سها را تحلیل کند خلط کرم است بدرجه سوم

و خشکست بدرجه دوم اندر ابتدا آب فرو آمدن سود دارد و حرف الخاخر بق سبید کرم و خشکست
 بدرجه دوم زد اندک است ماده آب از چشم باز دارد و خطاطیف و پیرا بسوزند و با بکین اندک چشم
 چشم را روشن کنند و ابتدا آب فرو آمدن سود دارد و خرو الفار سر کین موش است کرم آب
 رطوبت غریب را از چشم بزداید و مژه رویاند و حرف سغالا است و سفال رنگین بکاراید خشکست
 وزد اندک و چشم را قوت دهد خلاف بید است وقت شکوفه پوست از شاخای او باز کند و شیر
 او را بکین نهد و چشم اندک کشند تا یکی چشم را نرید سرد تر است بدرجه دوم حرف الدال دار چینی
 کرم و خشکست بدرجه سوم لطیف کننده است تا یکی چشم را که از رطوبت باشد زایل کند و بصیرت را تبیین
 کند و رطوبت را از مایع فرو دارد و در فلک کرم و خشکست بخورد و در دوم اندک و رطوبتی اندک
 کوری را سود دارد و بقی کرم و تر است رطوبت ها غلیظ را از قعر بر کند و فاصوره را که اندک کوشه
 چشم افتد سود دارد و در خان القوار برود و افکند که آن است کرم است و نیز است اشک فرو دارد
 و تحلیل کند و سبیل را بپوشاند و برود و بصیرت را تیر کند و خان کند چشم را سبک کند و زردی و مژه
 را و سلاق را و در معده را و خارش را سود دارد و درم الاخیرین سرد است و قابض جراحات را درست
 و بر روی اندک چشم را قوت دهد درم الحمام کرم است و محل طره را سود دارد و دماغ الحفاش با عسل
 اندک چشم کشند و ابتدا آب فرو آمدن سود دارد و حرف الذال ذرق الخطاطیف زد اندک
 و پاک کننده سبیده را برود حرف الراء از اینج کرم است بدرجه سوم و خشک بدرجه اولی آب
 او چشم اندک کشند و ابتدا آب فرو آمدن سود دارد و زباد القصب کرم و خشکست بدرجه سوم
 حرف الزار بخیل کرم و خشکست بدرجه سوم لطیف و تحلیل کننده است بصیرت را تیر کند و جرح
 را سود دارد و در عقر آن کرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه اول و دروی قبضیت و برانیده است
 و چشم را قوت دهد و بر داند و حرف اندک و تیری است معتدل است و تحلیل کننده و از قوی
 فاضل خالی نیست و در پنج کرم است بدرجه چهارم و سوزاننده است طره را سود دارد و تحلیل کند
 زجاج کرم و خشکست بدرجه چهارم کوشش قوی را برود و جرح و سبیدی را زایل کند و راجح

کرم و خشکست چهارم

کرم و خشکست چهارم در جوق قابض و سوزاننده است و کم از قلع طار سوزانند و با البحر تیز است و
 کرم و خشکست بدرجه دوم زد اندک است و تحلیل کننده و سبیدی چشم را برود و حرف السین سلخه
 کرم و خشکست بدرجه سوم لطیف کننده است و از قوت قبض خالی نیست اجزای چشم را قوت دهد
 و رطوبت غلیظ را بزداید و بصیرت را قوی کند سنبل کرم است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم
 لطیف است و از قبض و تیزی خالی نیست و مادتها را از چشم باز دارد و ساج هندی بجز سنبل است
 سداب کرم و خشکست بدرجه سوم تحلیل کننده است و خلط غلیظ را برود و زباد آب او اندک عسل
 کشند بصیرت را تیر کند و ابتدا آب فرو آمدن سود دارد و سبیدی کرم و خشکست بدرجه سوم لطیف
 و تحلیل زد اندک سبیدی را بزداید و تا یکی را که از رطوبت غلیظ تولد کند زایل کند و ابتدا
 آب فرو آمدن سود دارد و عسل شعیره و برود و تحلیل کند و سلیخ الافعی سر کین افعی است با عسل شعیره
 و اندک چشم کشند قوت بصیرت را قوی کند سرطان بحری خشکست و زد اندک و جرح را سود دارد و طفره
 را برود و در پیشها را خشک کند و داند و پاک کند سوار السند سرد و خشکست و منفعت و همچون
 تو تیاست تری چشم را کمتر کند و سود اندک و سوطها بکاراید و بصیرت را قوی کند سکسوی کرم و خشکست
 بدرجه دوم شب کوری را برود و سود دارد و سکر العسکر از سکسوی قوی تر است برود و الله
 اعلم حرف الشین شحم الافعی آب را و موی بر آمدن را باز دارد و شقایق النعم کرم است بدرجه
 اول اندک و قویست زد اندک و تحلیل کنند و پیشها را پاک کند و برن او ضا و کد آماس را بپاشند و جرح
 چشم را و سبیدی را بزداید شب بمانی کرم و خشکست با اول در ججه چهارم و قابض است شاد و پنج سرد
 و خشک و قابض برآمد کوشش قوی از دارد و نیمه اجزای چشم را قوت دهد و خون آمدن از چشم
 دارد و در شتی بلک چشم را که از آماس تولد کند سود دارد و شراب انگوری کهن کرم و خشکست بدرجه
 سوم چشم را قوت دهد و خلط را تحلیل کند شمع معتدل است و برانیده و اندک و تیزی نیست شعیره
 را تحلیل کند حرف المصاد صبر کرم است بدرجه دوم و خشکست بدرجه سوم محلل است و زجاج
 جراحات را و زیش را برود و پاک کند صمغ عربی سرد و خشکست و معری صمغ البطم کرم است

بدرجه دوم لطیف است و محلل و زوایده صدق تری را بچیند و چشم را قوت دهد و اسوخته
 بکار دارد موی فزونی را باز دارد و حرف الطاطین رومی خشک کننده است و قابض است آب
 کشته طلی کند اما سرگرم را بنشانند و خون آمدن باز دارد و طین ارمی خشک تر و قابض تر از رومی است
 طین شاموس مغری تراز رومی است حرف العین عصص عصص سرد است بدرجه دوم و چشم خشک
 بدرجه سوم سوخته خشک تر باشد مازنها را از چشم باز دارد و عسکر الزیت کرم و خشک است آب تحلیل
 کند عسکر کرم و خشک بدرجه دوم زدایند است عاقره حالطیف و سوزاننده است و بنی است
 قوت او بعضی ها اندر روی برسد استر خا چشم را سوزد و در عسکرها سها کرم را سوزد و در روی
 در چشم را که طلیان از او قوی کوبند عقیق سرد است و خشک چشم را قوت دهد و عروق زرد چوبی
 کرم است بدرجه سوم و خشک بدرجه اول و دملغ را قوت دهد حرف الفین غبار را از چشم برطرف
 طلی کند مازنها را از چشم باز دارد حرف الفاق فیرن لطیف و سوزاننده است آب را برسد و فلفل
 کرم و خشک بدرجه سوم ناریکی چشم را بزاید و رطوبت را تحلیل کند و دمه باز دارد و فلفل سرد و
 خشک است تر خای چشم را سوزد و در فلفل ایض کرم و خشک بدرجه دوم و چشم را قوت
 دهد حرف الفاق قشر ایض چشم را قوت دهد و تریها بچیند و دمه باز دارد و او را مکس کند
 سبیده بر دارد و قشر کرم و خشک بدرجه سوم بصر را تیز کند و التها بصر را قوت دهد و
 ماده غلیظ را تحلیل کند فلفل خشک و قابض و زدایند و اندر کرمی و سردی معتدل است او را
 بسوزانند و بشویند و بیهار را برساند و جراح را سوزد و قرن محرق سرد و خشک و زرد
 و مغری قاصد الحار کرم است و خشک و محلل و زدایند و اثرها که بر طبقه قرینه بدیداید
 قشر الرمان الحامض پوست انار ترش سرد است و خشک و پوست انار شیرین ترست و سرد
 و از قبض خالی نیست اما سها را فرو نشاند خاصه و در سج را قلقطار قوی ترست از زاج قلعند
 سخت قابض است و اندر روی حرارت نیست تریها چشم را بچیند فلفل اس کرم است و لطیف کند
 و قابض و سوزاننده حرف الفل کندر کرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه اول و مازنها را

در چشمها را

در چشمها را تحلیل کند و بزاید و اثرها و بیهارها را هموار کند و گوشت بر ویاند و از قبض خالی نیست
 کون بصر را تیز کند و اشک را فرو آورد و او را بکوبند و با صمغ بر جایگاه موی فزونی که بر چشم برآید
 طلی کند موی را باز دارد و کثیر مغریست حرارت چشم را تسکین دهد کافور تیزی خون را و حرارت
 را تسکین دهد حرف اللام لفاح سرد است بدرجه سوم و تری بدرجه دوم پوست او میل خشکی
 دارد خواب آرد و از روی کاه کند کین بهترین شیرها شیر زناست و از آن گذشته شیر خر و او
 سرد است و زدایند و در هایشانند لولو سرد است و خشک بدرجه سوم حدقه را بزاید و بصر را
 تیز کند و سبیده را و اثرها که بر طبقه قرینه افتد تری کند لاژ و زدایند است و اندر روی
 قبضی است اندک شرب بر آرد و چشم را نیکو کند لیلج سرد و خشک بدرجه اول و اندر روی قبضی است
 و قوی کننده است اما سرگرم را تحلیل کند و با اسباب بد باز شود و مضرتها باز دارد و کادن نرم
 است و زدایند و رطوبتها را تحلیل کند حرف المیم ما میران سرد و خشک بدرجه سوم پاک
 کننده است و زدایند و قوت بصر را زیادت کند سبیده را و اثرها که بر طبقه قرینه بدیداید برسد
 والله اعلم ما رقیق قوت تن درستی چشم را نگاه دارد و اندر روی قوی تحلیل کننده است اندک
 مایه بدین قوت ماس را و طر ف را تحلیل کند سنگ سیاه بین قوت دارد و مملح کرم است با اول درجه
 دوم و خشک با خرد درجه سوم و لطیف کننده است و زدایند و در روی قبضی است و خشک کننده است
 مس سنگیت که کارها بدو تیز کند زدایند است و سبیده را بر دارد و مشک کرم است بدرجه
 سوم و خشک بدرجه دوم عصصها را قوت دهد و قوت را و رها برزد و درون طبقهها برساند و سرد
 کرم است بدرجه سوم و خشک بدرجه دوم عصصها را قوت دهد و قوت را و رها برزد و درون
 طبقهها برساند و زکوش کرم و خشک بدرجه سوم لطیف کننده است و محلل بادها را بشکند
 ما میثا سرد و خشک بدرجه دوم و قابض است چشم را قوت دهد و اما سها را سوزد و در خا
 و در سج را کرم و خشک بدرجه دوم اثرها را بزاید و طبقه قرینه را لطیف کند و نیز کرم
 و خشک بدرجه سوم و تریست و زدایند فلفل را که اندر چشم افتد بشکند و کرم و خشک است

و لطیف کننده بصر را نیز کند و آب را بر دو باز دارد حرف التون ناخواه کرم و خشکست بلند
 سوم و لطیف کننده است آب را و اندر چشم چکاند خون فسرده را تحلیل کند نشاسته سر و خشکست
 و مغزی خاص سوخته قابض است مغسول او ریشها و زاحه را و گوشت فرونی را سود دارد
 نوشادر لطیف تر از ممل است سبیده را بر دارد و نظرون قوت او کمتر از قوت بوره است
 خلط غلیظ از ج را لطیف کند و سبیده را بر دارد و خشک کننده است حرف الواو و ج کرم
 و خشکست بدرجه سوم لطیف کننده است عصاره او طبقه قرینه را لطیف کند و در مادتها
 را از چشم باز دارد و علت ورود راسود دارد و زرع و پراسوخه بکار دارد و دشتی چشم را
 سود دارد و سبیده را بر دارد حرف الهها هندی در وی قبض است بر آما سها و چشم ضا
 کند سود دارد و هلیله زرد قوت دهد و هلیله سیاه قوت دهد و در ممل باز دارد و قوت
 بلیله همچون قوت هلیله است باب پنجم اندر شناختن داروها و چشم و چگونه
 باید کرد و چگونه باید ساختن باید دانست که اصل شناختن ترکیب کردن داروها چشم است
 که نخست داروها را مبدی کند پس ترکیب کند و ندی هر نوعی از داروها دیگر است اما ندی
 بعضی سنگها چون شازند عسی و قوتیا و مر قشیا و سنگ سرمه است که است که آب سود کند
 و آب سود چنان باشد که داروها را بکوبند و بسایند جدا کنند و این کوفته را انداب کنند
 و بشورانند و با هستکی اندک اندک عصاره پاکین رنگین میکردانند و دیگر با آب زیادت
 میکنند و میخورانند و آنچه بر سر می آید و آب می رود و با هستکی اندک عصاره دوم میکردانند
 هر چه نرم تر و لطیف تر و سوده تر است با آب برود و اندک عصاره دوم حاصل شود این عصاره
 دوم را بسنداد او از آب جدا شود و بشیند با هستکی آن آب از سردار و بریزد و در آن روز
 باشد نهند تا خنک شود و سر او پوشیده دارند تا غبار اندوی نرود و آنچه در شب و تمام شود
 باشد اندک عصاره نخستین بماند از او دیگر با به بکوبند و بسایند و هم برین کوبند بشویند تا جلد دار
 نرم و صوره شود چنانکه هیچ دشتی نماند و این داروی آب سوده گردد و قسته را و دیگر با به آن

نخن

جهت احتیاط همچون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند پس آب فرا گیرند و بشویند
 و آب از وی جدا کنند و خشک کنند آنچه دشت باشد بجا می آید از وی جدا شود این بسین را بتاری
 تصویر بکوبند و ندی بعضی سنگها و دیگر چون قلع و ارجات است که نخست از آب سوزند پس
 تصویر کنند و سوختن این انواع است که آنرا بشکند و آنرا اندر کوزه نو کنند یا اندر خنجر کنند
 و بکل حکمت اندر بکوبند و بر بنور اندر نهند یا بدود خانه بکینه کران و یک روز بکوبند و دیگر
 بیرون کنند و بکوبند و بسایند و نرم تصویر کنند چنانکه یاد کرده آمده است و صدف را و جلزون
 را و آنچه بدین مانده چینی بسوزند و پس تصویر کنند و قوال و مس سوخته را هم چنان ناکوفه بکوبند
 آب بشویند و پس بکوبند و بسایند و تصویر کنند و اسفیداج را چند کت تصویر کنند تا زشتی
 از وی بسود و سنبه را نخست بنخن بر این ندی با و بکوبند چند آنکه بقوت کوفتن سوخته شود
 و بر بر فردا در آنجا چون غباری فرود آید و آشفته را بدست بمالند تا بوسته سیاه از وی جدا شود
 و سبیده بدی آب بر جکانند و بکوبند تا چون سر می شود و بهو خشک کنند و از غبار و از آفتاب
 نگاه دارند پس دیگر با به بکوبند و بر بر فردا در آنجا چون غباری فرود آید از آن بتاری
 مهیا بکوبند و زنجار را تصویر کنند و اندکی از وی با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند و بعضی صمغها
 چون اشق و سبکیخ و کنگر و آب اندر فرغار کنند تا آغشته شود پس اندکها و ن کنند و بمالند
 تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی را هم چنین نخست فرغار کنند و حل کنند پس بخرقه بسایند و داروها بدی
 بسینند و آنچه اندر شیاق اینها خواهند کرد از صمغ و کثیرا اولیتر است که آنرا بکوبند نرم و بسینند
 و سبیده خایه مرغ بر جکانند و حل کنند و در آنجا بدان بسینند از بهر آنکه اندرین شیاق صمغ ق
 کثیرا پیشتر کار آید و اندک شیاقها دیگر از بهر سرشتن و از بهر قوام باید که کتس باشد شاید و این
 را بسکند با رها کوچک و بر بنجه مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر کرم نهند تا خنک شود
 بنزدانند و بکوبند که افون بسوزد تا فحل و قوت او باطل شود پس او را انداب و فرغار کنند تا حل
 شود و داروها بدان بسینند و بسایند و اشق که اصل اندر ترکیب داروها چشم است که بدانی که

مقصود از هر دارویی چیست و منفعت او اندان باب چند است آنچه بکار آمده و بمانند
 تر پشت کنی و آنچه از بهر اصلاح اوست یا از بهر قوام اوست کمتر کنی و همچنین نگاه باید کرد تا
 از داروها که اندرین مقصود بکار آید کیفیت بجز اندازه است اگر کیفیتی قوی و تیز در او بود
 ز کار و زنج مقدار او باندازه مصلحت کنی و آنچه از بهر اصلاح او باید چون اسفیداج بیشتر
 کنی تا تاثیر وی و مضرت وی شکسته شود و اگر کیفیت وی بدان تیزی نیست و منفعت او
 بزرگست چون توتیاء هندی و مانند آن مقدار او بیشتر کنی و قوت او بجزی دیگر ضعیف کنی بکار
 قوت ز کار با اسفیداج شکستی و داروها و نرم که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج مقدار آن
 بیشتر کنی و صمغ و گشتر و غیره بسیار نیست مقدار او کمتر کنی و سکنج و حشمت اندک
 مرارات مقدار آن تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات تحلیل است و منفعت این هر دو
 اندر تحلیل آب قویست و آب غوره و آب بادیان و هیلد و آب سماق و آب زکوش و آب بادیان از بهر
 آنست که تا قوت دارو زیادت کند پس اولیتر است که داروها چند کت بدان تر میکنند و خشک
 و باز میسایند تر میکنند تا قوت این اندر دارو اثر کند و مقصود از مسهل آنست که قوت داروها
 بقدر چشم و دندان طبقات رسانند مقدار او باندازه معتدل باید کرد و فیروزان بهر نگاه داشتن
 قوت دارد و ست مقدار او نیز باندازه معتدل باید کرد و داروها و تانه پاکیزه بقیض باید کرد و هر یک
 جدا باید کوفت و بدان وزن که اندر نخل باشد کوفته و پنجه بکار باید بر روی بیاورد آنست که اگر کسی
 داروها که اندر شیافی اندر در وی بکار آید بکار اندر ها و ن کند و بوی بوی خطا کرده است از بهر
 آنکه بعضی داروهاست که یکبار تمام اندر ها و ن کند کوفته نشود و از وی نخلها و نخلها بعضی تمام
 و نخل کوفته شود و چون یکی زود کوفته شود و طیب استقصا میکند تا دیگر کوفته شود لطافت
 این کوفته شده است بگرد شود و باقی او سوخته گردد و کمتر بضرر آن باشد که اوزان هر یک
 از آن اندازه که سخت است بگرد و چون داروها و رسم و شرط کوفته شود هر یک بکار اندر ها و ن
 باید کرد و با هستی سوزن تا سوار آمیخته گردد و آبی که شیاف خواهند کرد از آن کرد و از آفتاب نگاه دارد

انجم

از بهر آنکه آفتاب لطافت که دارد بستاند و ساختن شیاف را افضل ربيع موافق تر بود و
 روز بهر آخر فصل ربيع از بهر آنکه آخر فصل ربيع هوا گرم تر بود و داروها زود تر خشک شود
 و کوفتن بچین اسان تر بود و نرم تر و سوده تر آید و اگر دارو نیست که آب غوره و آب بادیان
 و مانند آن همی باید پرورد هم با خرفصل ربيع بهتر آید و الله اعلم باب ششم اندک چشم
 چگونه باید کشاد و در او چگونه باید کشید اما اندر کشاد چشم هر چه تر باید بود و چشم را باید
 چپ باید کشود با نکشت مستحبه و ابهام و میل بدست راست گرفتن و سر میل بکوشه چشم که از سوی
 پنی است نهادن باید بیکر کوشه و میل را با نکشت و وسطی و ابهام ساختن تا اندر چشم بگرد و در
 و هموار چشم رسد و چشم از حرکت میل خسته نشود و چشم چپ را بدست راست باید کشاد با نکشت
 خضر و ابهام و میل بدست چپ از کوشه چشم تا بیکر کوشه چشم نهادن و بتافتن و چون میل از چشم
 دارد بکار نکشت از بلك چشم بر نشاید داشت تا بلك چشم با هستی بجای باز شود و میل سخت آید
 نباید خاصه سر میل که در او بدو بردارد و نخلی بر تر فرومایه تر باید تا دارو بیشتر بر دارد و آنرا که طیب
 خواهد که بلك چشم او باز گردد و نخله او با ابهام و سبب باید گرفت و بهر آهستگی نخلی بر کشیدن و نخله
 میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن تا چشم باز گردد چون فارغ شود بکار دست از چشم بکار نباید
 بود و لکن برفق بر باید داشت تا برفق باز بجای شود و چشمی سخت باد و با شد میل بدو نشاید
 لکن داروی سوده و حل کرده اندر باید بجانید با میل روده باید داشت تا قوت و کرانی میل چشم
 نرسد و آنرا که داروی تیز اندر کشند میلها و دارو را زوی یکدیگر نشاید کشید و با چشم از میل
 آسوده نشود و سوزش دارو ساکن نکرد و میل دوم نشاید کشید و آنرا که رمد باضربان و درد صعب
 باشد در چشم او جز داروی نرم نشاید کشید و بهر بهار کهن و نرم را که دارد سخت نباشد
 جرب و سبک و ظفره و مانند آن جز بدار و نهایی تیز علاج نتوان کرد و آنرا که سبیده با اثری دیگر
 برخواهد داشت موضع آنرا با دارو باید زدند و خاریدن چنانکه بجای آن هیچ رنج نرسد
 باب هفتم از جزو نخستین اگر کشاد و نرم اندر نگاه داشتن چشم تا درست باشد و در

تند بر نگاه داشتن چشم نادر و مندر نشود آنت که چشم را از دوز و از باد و هوای گرم و سرد که از
اعتدال چرخ آن باشد نگاه دارند و از کسین بسیار و نگریدند اندر چیزهای روشن و در فشان
و نقشها خرد و خطها باریک الی گاه که بر سپیل ریاضت و از مستلغی خفتن یعنی پشت باز
خفتن و از مستی بسیار و از طعام و شراب غلیظ بگذارد و از هر چه بخارد و از چرخها
تیز چون کدنا و سیر و پیاز و مانند آن پرهیز کند و طبع نرم داشتن سود دارد و خشک شدن طبع
زیان دارد و کرمانه بسیار و زون و حجامت کردن بسیار و خفتن بسیار و بیداری بسیار و چشم
بر چیزی داشتن چنانکه نظر از وی بر نگارند و چشم بر نم نهند سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن
و بر امتداد خفتن و شب طعام خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره غلیظ و هر چه معده را بکشد
چشم و تیزی بصر از آن دارد و باد و روج و پست و زیتون رسیده زیان دارد و اندک آب صافی
نوشیدن و سراب فرو بردن چشم باز کردن سود دارد و سرمد و قویا آب بادیان و سر زکون پرورد
اندر کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کند و سود دارد و برودمان و آب بادیان ساده و با نمک
کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کند و سود دارد و صفت برودمان که آسان بدست آید و
چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند بکین دانه ترش و شیرین و دانه او با تخم کوبند و بفشانند و آب
او بکشند و ببالند و صافی کنند و بمقدار یک من از این آب صد درم سنک انکین مصفی بر
و اندر بابت سنکین بر آتش نرم بجوشند و کفک بردارند و بقوام آوند صفت سه که اجزاء
چشم را قوت دهد و بلك چشم را و حدقه را صافی کند و ماده سبک و ناخدا چشم از دار و بکین دانه
کبابی مقشر و صبر و مامیران و زرد جوهر از هر یکی دو درم سنک نمک طبرزد و سروراید و اسفند
و کفک دریا و شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدد سی تخم بادیان سرطان بحری و
توتیای هندی و شباق و مامیشاد و هبانی و کافور و اسفنداج و از زیر و قلیا از رو کل سرخ و خض
و هلیل زرد از هر یکی یک درم سنک مهر را بکوبند و بپزند و بجای هر ساعت آب بادیان تربری
میکنانند و میسایند تا دار و هاقوت آب بادیان کبر پس خشک کند بسیار و باز بسایند نافع باشد

ان

انشاء الله تعالی حسرت و دُوم اندر شناختن بیماریها که اندر بلك چشم افتد و بلك چشم را
بتنازی خفن کیند و این جزو پست و نر باب است از بهر آنکه بیماریها که اندر بلك چشم افتد
علاج سبب لکن از جمله پست و نرده بیماریست که خاصه بلك چشم است و باقی اندر بلك چشم
و ابرو و سر و دیگر اجزای چشم و دیگر اندامها نیز افتد اما آنچه خاصه بلك چشم است اینست ابرو
ب محجج الصافی و شره شعیره و شعر زاید را انقلاب الشعر و در مع ط السلاقی السراق
و بیماریها و دیگر که اندر اندامها و دیگر افتد اینست اجرب بخارش زردون بلك ج
حسا الاجفان و الغلظه الكدك و التوت و الزمکنه ح التولوط الشری النملیه یا السعفه
یب ناکل و جراحت تج السعفه یا اسفاح به الاسترخای و موت الدم بر شیش و مرکان یح انتشا
الهدی ببط بیاض الهدی باب نخستین اندر برو و اسباب و علاج آن بر دو طوطی است
غلیظ که اندر بلك چشم که آید و بفسر و مانند زاله و بر بتنازی کرک را کیند و این علت پشتری
بر ظاهر چشم افتد علاج نیز زد کوشق که حلیث بکین و بر کترش حل کنند و طلی میکنند و شوخ
انکین و عنبر روت و علك البطم هر سه را بهم برشند و بران موضع می نهند و اگر موم زرد
و روغن کلا و علك البطم با شوخ خانه مکس انکین و با شق حل کنند و بر کترشند و طلی کنند قوی
تر باشد صفت طلی انناسوس بر در او شعیره را سود دارد بکین نکند و روغن را زهر یکی دو درم
سنک لادن نیم درم موم یک درم شب میانی نیم درم بوز نیم درم مهر را بکوبند و بروغن موسیقی
بدلوی روغن زیت برشند و طلی کنند و اگر بدین داروها تحلیل نپذیرد بلك چشم را بمصنوع
و بر در او بکفیه میل بردارند و اگر شکاف بزرگ افتد میا نگاه او بدوزند و زرد را صفر بکنند صفت
ذرو را صفر بکیند عنبر روت پرورده بشیر خروشت درم سنک شیاف مامیشاد هبانی و دودنا
سبک صبر و افیون و شاسته و تخم کل از هر یکی نیم درم سنک زعفران سه درم سنک مراد انکین
و نیم مهر را بکوبند و برین دوزم و نگاه دارند و اگر بر دراز اندون بلك چشم افتد بلك را باز گردان
و از پنهان شکافند و بر در او زرد و چشم را باب کرم بشویند باب دوم اندر نخج و اسباب

علاج آن این علت است اما سبب سخت و خرد ماده او فضل سودا نیست که اندر بلك چشم گردد
و بفسر و سبب فسریدن از نرمی و لطافت بلك چشم است و سبب لطافت او آنچ لطیف تر است +
اگر ماده علت تحلیل خارج شود و آنچ غلیظ تر است بماند و سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را
عدس گویند علاج سخت زك قیضال باید زد از آن دست که علت از آن جانب است و بر آن ضد
استفراغ کردن بحاصل صحت قیض و حب قویا و ایاراج فیکر و مانند آن و مقصود از زك زدن
و حب قویا و غیر آن خوردن آنست که تا چون مرهمها محلول بر نهند و بایدست کاری علاج
کنند ماده آنها را از این ماده باشد تا ماده دیگر روی بدان موضع نهند و المی و فنی غیر آید پس
مدت یک هفته چشم را با بکرم همی باید شست و اسفنج باب کرم تر کرده بر می نهادن تا ماده علت
نرم تر شود و اگر پس از این هفته مرهم و یاخیلون ماده را بگذارند و اگر مدت دراز گردد
نکند از بلك چشم باز گردانند و بسکافند چنانکه ماده علت را ساینند و بنخن با حلقه و انگشت
بفشانند تا برون آید و گاه باشد که ماده فسرده بیرون آید و گاه باشد که ریر بیرون آید و اگر ترسد
که علت معاودت کند لایهای جراحت بنخن برای برگیرند تا جراحت دیر تر و در وید و ماده آنها با
و بعد از آن اسفنج باب کرم تر کرده بر می نهند و آب کرم همی شویند باب سوم از جز و رو
از کف و رووم اندر علت التصاق و اسباب علاج آن التصاق بر مرشته شدن هر دو بلك
چشم را گویند و گاه باشد که یک گوشه چشم مرسته شود و گاه باشد که هر دو گوشه چشم مرسته
و گاه باشد که هر دو بلك از کف و تا کف مرسته شود و گاه باشد که بلك بر طبقه ملتحمه مرسته شود
و گاه باشد که بر حلقه مرسته شود و سبب آن دو نوع است یکی آنکه اندر چشم یا بر بلك چشم قرحه
باشد و علاج کرده باشد و مدتی چشم بر مر نهاده داشته و موضع جراحت بدان سبب بر هم گیرد
دوم آنکه ناخن یا سبیل بر داشته باشند و موضع جراحت چنانکه واجب کند بر بلك و غلظت ناخن کرده
بگذاشد باشد علاج این علت دستکاری است تا چنانکه کشاده باشد و سبیل اندر کنند و بلك بر دارند
و موضع بر مرسته و بدان آنک ناخن بر دارند و هم باز کنند و اگر بلك بر طبقه ملتحمه مرسته باشد

باز صدف

مستخرجی از جانب او باشد فراز نشود علاج اما انرا که علت مادر زادی باشد علاج نیست و انرا که
بریدن ملک و باز دوختن باشد علاج متعدد است و اندک بابت یاد کرده اند که انرا هم آن موضع که
اندیکه باره بپاید شکافت و نیکوتر دوخت و مرهم بسپید و چیزها نرم کننده بر نهاده و تا نیکو شود
و این بعد خیالی نیست و انرا که سبب غده با گوشت فرونی باشد غده را هم بدان طریق ببرد و بخور
علاج کند بر باید داشت و اما گوشت فرونی را بداروهای تیز و شیان زکامی و مانند آن بردارد
و اگر بدار و کفایت نشود گوشت فرونی را بصناره بکشد و سوزن بزرگ را و اندک کند و او را بناخن
برای بردارد و در وی نیز اندک کشند چون ماسیقون و روشنائی و غیره یا بزیره و نمک داغ کنند
تا معاودت نکند و انرا که سبب تشنج باشد که مابیه و سر بخار آب گرم داشتن و روغن گل مالیدن
سوم روغن با بنفشه و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن سود دارد بابت تشنج و از آن بطولی
ساختن سود دارد و انرا که سبب استرخای عضله باشد داروهای قبض بر باید نهادن و افایا و
و آب برون موز و بابت تشنج از چیز دومی از کفنا و دومی اندر شعیره و علاج آن شعیره آمانی
دراز بر شکل جو این اماس بر رستن گاه موی شافند و سبب آن فصله است غلیظه سودائی که
انجا که آید سخت شود علاج اگر اندر سر و چشم و حوالی آن خراقی باشد بر انرا که فصد کرده باشد
و مسهل خورده و دملغ را پاک کرده شیان و مایشا و کلار منی بآب کهنه سوده طلی بکشد و بکتاب
می شستن و بدان نکمید اگر او کینه خیری سازد از پس از کوهی دیگر و در وی گرم کرده اند روی کند
و بر موضع علت نهاند تا حرکت و قوت دارد و بدو میرسد و اگر این دارو اندر مشانه کوفته اند
کا و کشند همین باشد و اگر خراقی اندر سر و چشم باشد بآب گرم نکمید کردن و از پس آن نکمید
سرکنده بر شعیره مالیدن و نان گرم دما بر نهاده و مالیدن و سیکینج اندک یا اندر سر که
کرده طلی کردن و اینچرخش و نیز داند شراب بخشن و طلی کردن و صبر طلی کردن و مقدار دانی بود
و چهار دانگ تیز زده بر نهاده و طلی از ماسوس که اندر علاج بر در کرده آمده است
سود دارد و خوراک بوی تر بچکانیدن سود دارد بابت تشنج اندر شعیره زاید و سبب و علاج آن

شعر

شعر زاید موی فرونی را گویند که هم بهلوی مرکبان بر وید رستی ناهموار بر راستا و نسق و طبعی
و ناهمواری وی آن باشد که بعضی سرفرو سودا و بعضی چشم اندر خط و بدان سبب اشک آمدن
بکمر و چشم خیره شود و سبب آن رطوبتی بسیار و تباه باشد تباهی بی سوزایی و تیز بود و در بر این
و باطل کردی و ممکن نکشتی که از موی رستی علاج نخست استغراغها باید کرد و ماده فرونی را بدارد
که در خور مزاج او باشد از تن و دماغ ببرد و غرغره فرمودن یا با راج فیکر او مانند آن و انرا که علاج
زرد با هیلک کالی اندر دهان داشتن و مزیدن و انرا که مزاج میل بسردی دارد مصطکی تدبیر است
کاری کردن اندرین علت از پنج گونه باشد یکی دار و کشیدن دومی موی فرونی را بر مویها طبیعی پوشا
سوم بر موی فرونی داغ کردن چهارم دوختن پنجم بشیر کردن و داروها که اندر کشند در وی تیز
باشد چون با سلیقون و روشنائی و شیان و خضر و شیان دیزه تا آن رطوبتها را که سبب علت است
نخیل که صفت شیان دیزه که بدین علت مخصوص تراست و سلال را و سوختن چشم و سپید
و جرب که موی فرونی را و سسل که موی را سود دارد بکسر ند صمغ عربی و کثیرا و قلیا و سپیده
ارز بر و صافی و صبر و زکام و زنج سرخ و فلفطار سوخته و مس سوخته و دار فلفط و فلفط سفید
و سیاه و سادنج عدسی و نسا سته و زردجو و سکر العسکر و قوبال مس سوخته از هر یکی دو درم
سنگ عتروت سردم سنگ دم الاخرین و افایا از هر یکی دومی و نیم و قوتیا و حضض مکی و سنبل
خوشبوی و مازوی بآب سداب و ترشی ترنج کدو و داروها بدان بر شند و شیان کشند و نخی
دیگر شیان دیزه اندر علت موی فرونی و جرب و کمنه و سبل و سلاق و سوختن چشم سود دارد
بکسر زکام و شش درم سنگ صمغ عربی و اشق از هر یکی چهار درم سنگ قلیا زروافون از هر
یکی دو درم تیز بکدرم بآب سداب بر شند و شیان کشند و با سلیقون و روشنائی اندر علاج
طفره یاد کرده شود و اگر موی فرونی را بکنند و جایگاه او بنوشاد ریختارند سود دارد و جوت
صفدع بنبر مالیدن و خون جوانی که اندر موی سگ بدیدار و از او را دالکب گویند یعنی کینه
سگ و زهره هدهد مالیدن سود دارد و اگر خون صفدع بلخن مراد الکلب بلخا کشته و از او

طی کنند علاجی قوی باشد و خون خاریشت و زهره کس و زهره خاریشت بر جانیدن و مالیدن
سودا و زهرها بکینند و خشک کنند نرم بسایند و هم سنگ او چند ستر ستر شده بآن
بنامیزند و بخون کبوتر بچسبند و شفاف کنند و آب دهان مردم حل کنند و نیم ساعت بر آن صبر
کنند سخت شود مندا باشد و دیو بجه که جامه موی را تنباه کند بکینند و نوشاد و رستم خر سوخته بک
بسایند و طی کنند سودا و اردو کفک دریا با الهاب اسبغول بسترشند و طی کنند موضع موی را ستر
و خنک کنند موی بر نیاید و خولجده و علی سیتا میگوید منفعت خون ضغفغ نزدیک من درست کنند
و اما موی فرونی را بر موی طبیعی فرونی را بصمغ یا کثیر احل کرده آلوده کنند و هر دو را بر هم دوستانند
با نکشت و خندان نگاه دارند که بر هم سخت شود و صمغ بروی خشک شود و اما داغ کردن بر موی
را هم شرط است که موی فرونی اندک باشد و االت داغ سوزنی باشد و روغن سر سوزن انداورد
همچون سرچکان برین کوبه بلك را بردارند و بکیر داشته بروی دیده اند و بر بلك خیمه سر دهند
تا حرارت داغ بر طوشتها و طبقها دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود و بلك خنکی بر کنند
و موی بر کنند و داغ کنند لکن دو موی را پیش داغ نشاید که در فرونی دو موی بکند و داغ کنند
از پس داغ سبیده خایه مرغ و روغن کل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و ریح آن زایل نشود ریح
دیگر کنند بدین ترتیب آنچه باشد داغ کنند و اما دو خن جبین باشد که سوزنی باریک بکیرند و از
موی سربلک را موی باریک دو تو کنند و یک سوزن اندک کشند جبین که دو سه موی بدین سوزن
اند و آید و موی چون حلقه بیرون باشد و یک تار موی دیگر هم از موی سر اند و بر حلقه کشند
که بیرون است که بکار آید و این موی دوم را دو تو کنند جبین که حلقه این موی دوم اند حلقه آنکه اند
سوزن باشد اما ده باشد و زن را از باطن بلك نزدیک موی فرونی بظاهر بر آرد و بکیر میل موی
را اند حلقه این موی کشند که اند و سوزن است و سوزن را بر فک بکشند تا حلقه تنگ شود پس
بکشند تا موی فرونی بیرون آید و اگر موی فرونی از حلقه بحد بجای باز آید بدین موی دوم که اند
حلقه موی نخستین است حلقه موی نخستین را با زبانی آرد و دیگر باره همان موی فرونی را بکیرند

دیوین

و بیرون آرد و اگر حاجت آید که دیگر باره سوزن زنند هم بر آن موضع نشاید زد از بهر آنکه منفع
فراخ کرد و موی را فرو نداشت سوزن هم بهلوی آن موضع باید زد و چون موی فرونی
بر آورده باشند از بر موی اصل باید دو ساند چنانکه معلوم است و نخست میل بر منفع سوزن
باید مالید چند بار تا فرو گرفته شود و موی اندروی بماند و این دو خن را نظم کوبند و اما بشیر اینجا
کنند که موی فرونی بسیار باشد و بهترین طریق آنست که طبیب بیمار را پیش خویش بخواند و م
بلك بر سوزن با بهام و مسیح دست جب بکیرند و خن بر دارد و یکجه میل بر پشت بلك اعماق کند تا
باز گردد و سه رشته بسوزن باریک اندر کشد و سوزنها از سوزی زدن بلك بسوی پشت بلك
از اینجا گذارد که میانگاه بلك است و اگر خواهد بعضی رشته بلك بصنارها بر دارد و نقد بکند
تا چند می باید برید چنانکه تقدیر کرده باشد بسوزن و رشته سه جای نشان کند بر دو احتیاط کند
تا به آخر پوست بلك نرسد و چون از بریدن فارغ شود سه جایگاه بسوزن بدوزد و که نزد تخت
میانگاه دوز بس در و راصفر با هم سبید بسترشند و بر جراحات نهاده اند و بریدن گوش دارد
تا بفصلها که بلك چشم را فرو خوا اندا سبب نرند و شرح این عضلهها اندر کتاب نخستین بجایگاه
خویش یاد کرده آمده است و طریق دیگر اندر سمیر آنست که بلك را بد و انکشت با صاره اندکی بر
دارد و دو نخه مهضم و سبک باندازد بلك تراشند و چند آنکه تقدیر کند که بخواد بر بلياز
اند و میان این دو نخه کند و هر دو سر تخمها سخت بر بندد جبین که پوست بلك را اندر شکسته شود
تا آمد و غذا بدوزد و سوزانند و کاپش ده روز مرده شود و پیوسته و جراحات بدید نیاید و بسیار
کس باشد که طاقت دستکاری ندارد و آهن نتواند نتوان دید و سخن کاری نتواند شنید او را بدارد
تیر شمشیر کنند و این حال جان باشد که داروی تیر شمشیر بر داند و بر پشت بلك بدان موضع که شمشیر
خواهند کرد طی کنند بر سان برک مورد و ساعت پوست بر وید و اثر ریش کشتن بدید آید و دارو
وی بستر بدیکر ساعت آسایش دهند و بار دیگر وسد مکی طی کنند هم برین سان تاریش کرد و دو
تا سیاه شود و خشک شده بند بس و او بشویند و موم روغن طی کنند تا خشک نشود پیوسته و اگر

حاجت آید مردم اسفنداج طلی میکنند تا درست شود و پشتری طیبیان دستوری بدهند بدین
 علاج صفت داروی تیز بکین داهلاب نارسیده و جیرو شیار یک جیرو بود و جیرو آب
 صابون و جیرو داروها اندین آب برشند و نگاه دارند و اگر بول کوه کان نابالغ کو آب خاکستر
 برشند و آب باشد باب هفتم از جیرو دوم از کشار دوم اندر انقلاب اشعر بسیار باشد که
 موی نه اگر فرونی باشد آنجه باشد اهماوار رسته باشد و حتی بسوی دیده اندک کشند و بخند
 این را انقلاب اشعر گویند و بدین سبب اشک از چشم رویدن گیر و دیده بر بخند و اعراض موی
 فرونی تو لکند علاج این نظم است و موی ناهموار رسته را بر موی راست رسته بر و ساینده چنانکه
 اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس میگوید صد فها که کج را باید سوخت و بسود
 و بقطران برشند و موی ناهموار است با موی فرونی باید کشید و این قطران طلی کردن دیگر با موی برنیاید
 و خاصیت پیه افی است که بر آمدن موی فرونی و موی که بر آگذه باشد باز دارد باب هشتم
 اندر و پنج اندر کتاب تذکره الکحالیین می آید که علت و ریح اما سی موی است اندر بلک چشم
 و سبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرو آید و گاه باشد که این آماس ریش کوه گاه باشد که
 برها بر پشت بلک بر آید و گاه باشد که سبب عظمی آماس بلک بطرکد و خونی رقیق بیاید و در
 عظمی آماس بدان حد باشد که چشم نتواند کشار و دیده نتوان دید و این علت کوکان را بیشتر افتد
 بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده رمویت است که چشم سخت گران و
 سرخ باشد و تری بسیار باشد اندر چشم و بسیار آید و گاه باشد که ماده آماس خون صفرائی باشد
 و علامت وی آنست که آماس سبکتر و سرخی کمتر و خارش و شورش قوی تر باشد و اندر کاب قانق
 همی آید که علت و ریح اما سی طبقه ملحه است و عظمی آماس بدان حد باشد که سیدی چشم خان
 بلند شود که حدقه را بسو شد و چشم بر نم نتواند نهاد از عظمی آماس علاج نخست و نایب افکاشا
 و بانداز قوت خون بیرون کنند و آنرا که کشان قیغال متعدد بود حجامت کند بر پس سر یا بر هر
 کف و آنرا که ممکن کرد و مطبوع هیلد دهند و غدا از کینه و تدبیر لطیف فرمایند و روز نخست و

روز دوم

روز دوم و سوم شیر زنان اندک بچکانند و شیاف ایض شیر زنان ترک کرده سخت نافع باشد و
 شیاف مایه جفص و صبر طلی کردن سود دارد و ضارها که از کشین و اکلیل ملک و اندکی غفر
 و زرد خایه مرغ سازند و نان میدهند اندک مسخته آغشته و باز زرد خایه سرشتن و کل سرخ و عدس
 مقشر و آرد جو اندر کلاب و روغن کل نختن و زرد خایه مرغ و روغن کل بچکان آینه تن و بر
 چشم نهادن سود دارد و پید خرس و زرد خایه مرغ و روغن کل بهم برشند ضارای نافع است
 اولیتر است که نختن بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز بخیر شیر زنان هیچ دیگر بچشم
 نرسانند و از بس یک هفته دو روز تمام سود دارد صفت دو روز ملکانا از زرد و مدبر نشانی
 و شک طبر زرد و صمغ عربی از هر یکی راستار است همه را بسایند نرم و بکار دارند نسخه دیگر از
 مدبر و دم سنک شک طبر زرد و دم سنک نشاسته یک دم کفک دریا نیم درم این نسخه دوم
 قوی تر است صفت دو روز تمام بکیند و دو روز ملکانا نیم درم سنک شیاف مایه و درم اصفرب
 سه دم سنک نشاسته چهار درم سنک همه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت دو روز اصفرب
 بکیند از زرد و مدبر هشت درم سنک شیاف مایه و هبانی دو درم سنک صبر و ایرون و نشا
 و تخم کل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مرادکی و نیم جله هشت داروست هر گاه که علت اندر
 انحطاط افتد اصفرب صغیر بکار دارند و اندر انحطاط اصفرب کپس و آنرا که بلک ریش کشته بود و نیم
 نتواند کشاد و این علاجها سود نادر دارند و زرد و آرد بایکد صفت دو روز اغبیر بکیند و نشا
 کرمانی مغسول و شیخ سوخته مغسول از هر یکی ده درم سنک شیخ صدف را کو بند شک طبر زرد و پنج
 درم سنک همه را نرم بکوبند و بکار دارند ریشه هاشم و سبک کرم را و جرب را سود دارد و اگر دو درم
 سنک از زرد و مدبر و یک درم سنک شیاف مایه و هبانی درووی سازند صواب باشد و
 بیایدانست که اندر ابتداء علت روز به هیچ حال درو بچشم اندر نباید کرد و هر گاه که درو بکار
 دارند بخیر بلک نباید کرد و آنرا که حاجت آید که اندر آخر علت بلک را بخار و و پاک کند بلکه باز
 باید کرد و ایند و شیاف احمر این بخار باب نهم از جیرو نهم از کشار دوم اندر سلاق

و در شش ماه از ترش و کل سرخ
در

سلاق طبع کشتن و سرخ شدن کفاره ملک را گویند و این علتی است که اگر مدتی برآید و علاج نکنند
مکان بریزد و کفاره ملک بسوزد و خورده شود و بیشتری نزدیک پیغوله چشم افتد که می نزدیک پیغوله
بزرگ افتد که از سوزنی پنی است و گاهی نزدیک پیغوله کوچک که سوزی است و سبب این علت
رطوبتی باشد غلیظ گرم شده و سوزند و طبع بوره گرفته عکس آب ساق اندر جگانه و ضامدها
سازند از این نوع شحم انار ترش بکباب بخند و میسخت چون عسیده کرده و برک کسند و برک خرقه
کوفته و بسپیده خایه مرغ و روغن کل آلوده هر شب بر پشت چشم می نهند و با مداد بکر ما بر می بیند
و انرا که سلاق کهن کشته باشد حجامت ساق و رگ پشانی زدن و هر روز اندک ما بر رفتن سخت
سود دارد و انرا که حرارت قوی نباشد اندک آخر علت شیان احمر این و برود غوره و شیان دیز که
اندر با بهاء گذشته یا کرده آمده است سود دارد و صفت شیان احمر این سادخ عدسی مغسول
ده درم سنک مس سوخته هشت درم سنک بسد و مرورید و سادخ هندی از هر یکی چهار درم
سنک صمغ عربی و کنیرا و مرصافی از هر یکی دو درم سنک دم الاخون و زعفران از هر یکی یک درم
جلده داروست همه را بکوبند و برینند و شراب انگوری کهن برشند و شیان کنند و عادت کمال
جناست که این شیان دراز کنند و شیان احمر گرد کنند تا میان هر دو فرق تواند کرد و صفت بود
غوره سلاق را و در معده را و سبیل و جرب را سود دارد بکین ملتوتیاء که مانی یک اوقیه هلیله زرد و
انهر یکی پنج درم سنک زرد و جوهر یک اوقیه دار فلفل و فامیران از هر یکی دو درم سنک و چهار دانگ
نمک هندی که را کوفته و بخت آب غوره بریزد و بخند با آب غوره تازه می کنند باب دوم اند
سراق سراق چشمی فرونی است همچون بیه که با عصب بافته شده باشد و غشای اند روی کشیده
بظاهر ملک بالا این بدیداید و علامت وی آنست که ملک سطر شود و چشم بکری تواند کشاد و پسته
چشم تر باشد و هرگاه که انکشت مسخته و وسطی از هم کشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد کنند سراق
اندر میان هر دو انکشت بدیداید و سراق اندر میان پوست جنان باشد چون سلقه و خداوند این
علت روشنائی آفتاب کمتر تواند دید و زود اشک فروزد و عطفه بر افتد و این علت خداوند

دکلم

زکام و نزله را بود و مرطوبان را بیشتر افتد علاج این علت دست کاریت و دست کاری این
از ریخ و خطر خالی نیست از بهر آنکه پوست ملک باید شکاف اگر کمتر مقدار واجب شکافند
مقصود حاصل نباشد و اگر زیاده از آن شکافند بیم باشد که عسوف ملک شکافه شود و سراق
اندر پوست ملک از او نباشد لکن بازان پوسته باشد و تمام برداشتن متعدد باشد و اگر حفری
بماند ملک اندک جراحت باید کرد تا باقی انرا بسوزاند و بخورد و بدین سبب از ریخ و خطر خالی
نباشد و علی بن عیسی الکالی اندر کتاب خویش میگوید این الحساب را سراقی عظیم بود و قوم و فرات
اورضا انداز دست کاری کردن در مدتی از اندر زرد را غمر و زرد را صفر و طلی صبر و قاف
و حوض و شک و شیان مامیثا و اندک زعفران همه باب مورد ترش شده علاج کردم ملک زایل
شد باذن الله تعالی باب یازدهم از جز و دوم از کفشار دوم اندر جرب جرب چهار نوع است
نخستین را بلغت یوایی و اسوطس کوبند یعنی درشتی دوم را طرا فوطیس کوبند یعنی سخت و درشت
سوم را طاسوق و سیس کوبند یعنی مانند شکافها پوست انجیر و بدین سبب این نوع را تینی گویند
چهارم را طلو و سیس کوبند یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین جاشد که زرد و نرین ملک سرخ در
کرد و اشک آمدن یکم و بیشتری از بس و ملکم و علاج ناصواب تولد کند و سبب آن رطوبت شود
باشد و غبار رود و ها که چشم رسد علاج نخست رن قیغال باید زد و حجامت باید کرد و استغفر
کردن بنفشه و جلاب صفت از یکم بنفشه خشک و بکوبند و بریزند و مقدار چهارم سنک اند
جلاب خام کنند و بدهند و انرا که طبع قوی تر باشد بنفشه زیادت کند صفت مسهل دیگر بکوبند
هلیله زرد و مقشر مقدار پست درم سنک و اندر بنفشه کنند و صد درم سنک آب اندر سر کنند
و یک هفته شیشه را اندر آفتاب نهند پس با لایند صافی و پانزده درم سنک شکر سوده اندک
نیمه اذان کنند و بدهند صفت مسهل دیگر بکوبند بنفشه دو درم تربدیک درم رب سوس دو
دانگ مقمونیا دانگی و نیم کل سرخ دانگی و نیم کثیرا دانگی جب کنند جنانکه رست این جلد یک
شربت بود و این جب را اقرص بنفشه کوبند و در چشم را و در فک که از گرمی بود سود دارد و

بس از آنکه استفراغ کرده باشند بلك چشم را باز گردانند و شیان احمر را بخارند و بزنند و او را
 بداروی تیز خلعت اید و شیان اخضر بخارند یا سره روشنائی اندر کشند و آنرا که با جرب مدی
 بود و شیان احمر این خارد و احمر این اندر باب نیم ازین جزو یاد کرده آمده است و باید دانست
 که این نوع را بشکر خاریدین خطا باشد و هرگاه بلك باز گردانند و بخارند یا هستی بجای باز آید
 آورد و چون از ریخ خاریدین و تیزی دارو بر آید و دروغبر که اندر باب هشتم ازین جزو یاد
 کرده آمده است اندر کشند بعضی طبیبان گفته اند که بلك را باز گردانند و مازوی شود بر
 کنند و سه ساعت باز گردانند و مازوی بر کرده بکارد جرب باطل شود و بلك ماده جرب را
 قبول کند نوع دوم درشت تر و درمند تر و با اشک تر باشد بسیار عالج نخت استفراغها
 کند چنانکه یاد کرده آمده است بس بلك را بشیان احمر را و شیان اخضر بخارند یا با سلیقون
 اندر کشند و آنرا که ازین شیانها حرارتی فراید دست از آن بردارند و سادج عدسی غسول اند
 میکشند حرارت ساکن شود پس با حر این همی بخارند و دروغبر همی کشند تا بتدریج با حر کار
 باز آید آنرا که جرب از حرارت با فراط باشد و برین گردد و روهای نرم و خشک بکار دارند
 چنانکه اندر علاج ریشها چشم یاد کرده شده آید و بعضی طبیبان درشتی جرب را بر میل بالند
 نرم کشند لکن اینجا که حرارتی قوی باشد این صنعت نشاید و بعضی جرب کرم سادج عدسی بخارند
 از بهر آنکه سادج را اندر درشتی چشم فعلی خوبست و سره و نشاسته و شیان ایض از وی دور با
 داشت از بهر آنکه این چنینها جرب فراید و باید دانست که مقصود از بخاریدن و تراشیدن بلك
 آنست که خون بداروی رود و درشتی را ببرد و بعضی طبیبان بمرغ میل بخارند و بعضی شیان درشت
 انجیر صفت شیان احمر را جرب را و سبیل را و سلاق را و کمنه را و سود را و کبیرند سادج
 عدسی غسول اشش دم سنگ مس سوخته و در دم سنگ قلع طار سوخته و در دم سنگ ایونیم
 در دم صبر نیم دم زکار و در دم و نیم زعفران و صافی از هر یکی دایکی و نیم هر را نرم بسایند و بفر
 انکوری کهن نخته برشند و شیان کند عکد دارو هانه است صفت شیان اخضر جرب را

دری

و سبیل را و سبیده را و سود را و بکیند زکار صافی سه درم سنگ قلعیا سیم و اشق صمغ عربی
 سبیده ازین را هر یکی دو درم سنگ باب سداب برشند چنانکه رسست و شیان کند نخته
 دیگر زکار سه درم سنگ قلع طار سوخته شش درم سنگ اشق یک درم اشق را باب سداب
 کل کنند و دیگر داروها بدان برشند و شیان کنند صفت روشنائی جرب را و طفره را و انش
 را و فرو آمدن آب را و سود را و قوتیاء هندی دو درم سنگ قلعیا سیم و قلعیا زروما و قلعیا
 زهی از هر یک سه درم سنگ سره اصفهانی و سادج هندی از هر یکی یک درم سنگ زعفران
 و مزارید از هر یکی دو درم سنگ کافور و مشک از هر یکی دایکی صفت با سلیقون جرب را و
 را و طفره را و کمنه را و دمع را و خیرکی را و سود را و بکیند زکار فلفل و زنجبیل و هلیله زرد و هلیله
 سیاه از هر یکی پنج درم سنگ صبر استقویری یک درم و نیم کفک دیداشش درم و پنج درم سیلخه
 قلع فرجهار درم سنگ نوشادر یک درم سه را بکوبند و برینند نرم جلد یازده داروست صفت
 شیان سماق جرب خارش و زردش و برهم کوفتی بلك و بیرون خواستن چشم را و سود را و دارو سماق
 را برینند باب صافی و پاید و ازین بنیند تا غلیظ شود و اسفیداب ازین بدان برشند و
 شیان کنند بوقت خلعت شیان را باب غوره که باب بر بسایند و بکار دارند صفت شیان
 زعفران مخصوص بعلت جرب قلعیا و قلعند از هر یکی دو درم سنگ زعفران یک درم فلفل
 دو درم زرنیخ زرد یک درم سنگ و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم جلد هفت دارو
 شیان کنند بشراب انکوری کهن صفت شیان فی دیگر جرب را و طفره را و سود را و مس سوخته
 شانه درم سنگ فلفل هشت درم سنگ صمغ عربی پست درم باب باران برشند و شیان
 کنند صفت داروی تو مخصوص بر منفعت جرب صبر سوخته یک جزو هر دو را بکوبند و با
 انکین برشند و بکار دارند نوع سوم صعبتر از نوع دوم باشد و اعراض آن قوی و هرگاه بلك
 باز گردانند و شکافها بروی پیدا باشد همچون شکافهای پوست انجیر علاج نخت استفراغ
 باید بود تا بآن شود پس بلك کوشه چشم زدن یا رن پشانی بس این سعوط بکار داشت بکیند

صبر سقوطی و جندی است و جابجا و شیراز هر یکی نیم دم سفت بار سی و حوض هندی و غفر
و شکری و زرد و عدس طلخ و غنر و روت از هر یکی یک درم سنگ کندش پنج درم سنگ جلد و دارد
بهر را بکوبند و آب بر زنگوش برشند و جها کنند خرد و بکار دارند و این معوط در همه انواع
جرب را سود دارد لکن باید که نخست اندکی استفراغ کرده باشند و تن پاک کرده و الا زیان
او بزرگ باشد و آتیه بدسوی چشم آرد و خاریدن و تراشیدن هم بدان ترتیب باید که یاد کرد
آمد و اگر خاریدن بشیاف احمر و اخضر منفعتی بدید نباید بشکری طبرزد که کفک دریا بخارند یا
تا بلک بار یک شود چنانکه در حال صحت بوده است بسزیره و نمک بخایند و آب آن بر آن بکشد
و زرده خایه مرغ و روغن کزیم بر نهد و بر پشت چشم نهند و از بس سه روز ساد و پنج عدس
میکنند و آنرا که از این علاج حارقی بغزایتنا انچه فروزه باشد ساکن نشود و بشیاف احمر و اخضر
علاج می باید کرد تا پاک شود و طعامها لطیف و سبک و بسندیده باید خورد و نوع چهارم صعب
از هر سه نوع بود و اعراض آن قوی تر و آفت بزرگتر و هرگاه که بلک باز کرد اند سیاه و بزرگ
باشد و خشک و بیشه بدیده آمده باشد علاج هم به ترتیب دیگر انواع کند نخست استفراغها
که چند کرت ایار جغیر دادن پس آن معوط که یاد کرده آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن
و بلک را بخاریدن با استقصا چنانکه اند نوع ستم یاد کرده آمده است و هر باید داد و اندک مایه
رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و باید دانست که هرگاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر به از تراشیدن
بآهن یا بشکر نیست و آنرا که تازه باشد بشیاف احمر این و شیاف احمر را و صغیر خاریدن با طبیب
بحکم شاهد صواب بپند کفایت باشد و از بس خاریدن اغیر که کیدن باب سب و دوازدهم
از جن و دوم از کفار دوم اند و خاریدن زرد و بلک و گوشه چشم خداوند این علت
را زرد و چشم سرخ باشد و چشم اشک ریز و وگاه گاه باشد که از بسیاری خارش ریش کردن و
آن رطوبتی شود و غلیظ باشد علاج بیوسسته که مایه بکار داشتن و روغن کل که کرم کرده بر سر نهادن
و غذاها سبک خوردن و قوتی که آب غوره و آب ساق برورده باشند کشیدن سود دارد

و برود غوره که اندر باب نهم از این خبر یاد کرده آمده است سخت نیک باشد و هر دارو
که اشک آرد سود دارد از بهر آنکه رطوبتها بدر آنکاز و و بیرون آرد و این داروها را
طبیعیان لا د و تیر المصاصه کونید و چشم را همی باید شست با بی که عدس و کل اند روی بخته
باشند باب سیزدهم اندر سخت شدن بلک چشم و این علت را حسا الاجفان کونید
بسیار باشد که بلک چشم سخت شود چنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود چشم نمواند کشاد تا
بلک را ترکند یا ساعتی بدست نماند و اگر خواهد که بلک را باز گرداند بشواری تواند و اند
کوشت چشم گاه که در من خشک بدید باید و سبب این علت خلطی باشد غلیظ و خشک و طعامها
سرد و خشک خوردن چون عدس و گوشت کا و و ترف و روغن و انچه بدین ماند و گاه باشد که این
علت در آخر مدید باید بسبب علاج و تدبیرنا صواب علاج نخست غذاها موائی باید
فرمود که مایه و سر بخار آب کرم داشتن و چشم آب کرم شستن و شیاف احمر این کشیدن و
روغنهای کرم بر سر نهادن و از بغشبه بخته ضما ساختن و بر پشت چشم نهادن باب چهارم
از جن و دوم از کفار دوم اند سببری بلک هرگاه که مردم از بس طعام خفتن و شام
بیکاه خوردن عادت دارد و طعامهای خورده از آن ماده سرد و تر و بخاری غلیظ تولد
کند بلک سببری شود و هرگاه که پندارد که علت جرب است و چون باز گرداند زرد و بلک
پاک باشد گاه باشد که پوست بلک با غلیظی سرخ باشد علاج تدبیر لطیف باید کرد و عادت
خفتن از بس طعام و عادت شام خوردن نباید کرد و ایندو بر پشت چشم شیاف مامیثا و غفر
و مملی باید کرد و شیاف احمر این کشیدن باب پانزدهم اند که کد کد و کد و رمی است
صلب اند بلک تولد کند و بدان ماند که دملی خواهد بود یا هست و عامه آنرا کد کد کونند
و دملی نیز کونند و سبب آن طعامها غلیظ باشد علاج نخست استفراغ باید کرد و تن و
دماغ پاک کردن و عادت طعام شب گردانیدن و تدبیرها لطیف باید کردن و بران موضع
روغن برمی باید نهادن و آب کرم شستن و شیاف احمر این کشیدن و آنرا که علاج کفایت نباشد

و یا خیلون بر می نهند و اگر بدین کفایت نباشد بناخن سرای بردارند و بگذارند تا خون تمام
برود پس زور را صفر بر کنند و بیاورند که هرگاه که اندر علاج چشم آهن بکار دارند
باید کرد تا خون تمام برود و الا اما س تولد کند باب شانزدهم اندر توشه توشه گوشت
فوفیت سرخ و نرم بر شکل توپ آویخته و بعضی باشد که بسیار کراید و زدن بلك باشد
و گاه باشد که بلك بر سون بدیداید و گاه باشد که خون از وی روان شود و گاه باشد که نشود
سبب آن خون سوخته فاسد باشد علاج نخست فصد باید کرد و مسهل خوردن و تن پاک
کردن و از طعامها بخارناک و گرم برهن کردن و بسفوف کشیدن بخار از سر باز داشتن پس
را بنظاره گرفتن و بناخن برای برداشتن بخانکه پنج او برداشته شود و بر موضع جراحت آب زین
و نمک بر کردن و زرده خای مرغ و روغن کل بر نهادن و اگر پنج آن نختی بماند بلك را بر باید
کشید و جیر پاکیزه اندر چشم نهادن اندر بلك و بر موضع جراحت دارویی که تر بیشتر یاد
کرده آمده است بر کردن و ساعت نگاه داشتن تا آن موضع سیاه گردد پس دارو از وی پاک کند
و چشم را جگرک بشیر تازه شستن باب هفدهم اندر کمنه کمنه بادی غلیظ است اندر
بلك چشم خداوند این عک را هرگاه که از خواب بیدار شود ندارد که در چشم او خاک است
یا ریک علاج تدبیر لطیف باید کرد و کما به بکار داشتن هر امداد ناشنا و شیاف طر حاطقان
کشیدن که شیاف دیزه که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است صفت شیاف طر حاطقان
کمنه را و جوب را و سبل را و استر خای بلك را و باد سبل را و سودا را و بکینند سادنج علسی
مغسول و دوا زده درم سنک و زنجار پنج درم سنک قلع طار سوخته پنج درم سنک و مس سوخته
چهار درم سنک صمغ عربی ده درم سنک ایون و زعفران از هر یکی یک درم داروها هفت است
همه را بگویند و بر بنزد و بشراب انکوری که ن کر باب باویان تر بشنند و شیاف کنند و اندر بعضی
نسخه ها سه درم سنک شب یمانی و چهار درم سنک قلیا سیم آورده اند و بر ظاهر بلك شیاف جو
کوشیاف اسود که اندر علاج اسفاح طبنجه ملته یاد کرده آید می مانند باب هجدهم از جرو

از کفار

از کفار دوم اندر تولول که بربلك بر آید تولول را بشهر من کمنه گویند و اندر بعض
خراسان از رخ گویند و سبب آن خلط سرد سودائی باشد علاج تن از خلط سودا باک
باید کرد و تولول را بدردی زیت سخت بمالند چنانکه ممکن گردد و شویین و نمک سوده بک
سرشتن و طلی کردن سودا را در ک بدین علاج تحلیل پذیرد و از اینقاش بکیرند و بناخن برای
بر دارند و اگر خون آمدن بکیرد نختی بکند از نابر و پس سر آن جراحت بزاک بکیرد تا خون
باز ایستد باب نوزدهم اندر شری که بربلك بدیداید شری معروفست و این علتی
که بربلك چشم و بر همه اندامها افتد و علامت وی آنست که بلك چشم خارش گیرد و جوی بخار
آماس بکیرد و بدان مانده زنبور یا غیر آن حیوانی بکزد و سبب آن یا غلبه خون باشد یا غلبه
صفرا یا غلبه هر دو علاج نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و خرما هندی
و مانند آن و طعام از غوره و ملوک و ناردانک و مانند آن ساختن و چشم را آب غوره شستن
و سادنج علسی در کشیدن سودا را و باب بیستم اندر نمل که بربلك بدیداید نمل معروفست
و بربلك چشم و بر همه اندام نیز افتد و آن بشرهائی باشد که جک و سوزان و آماسی اندک مایه
کند و زود ریش شود و بهین از میکرد و سبب آن صفرا سوخته باشد و آنچند بربلك چشم
افتد علامت وی آنست که مکران ریزیدن کیر و کماره بلك بدان مانده می طر قدولون او
باشد علاج نخست استفراغ و بسکنکین مشغول باید بود پس شیاف مامیشا و زعفران
و حوض و طلی کردن و شیاف احمر این کشیدن تا باقی ماده را تحلیل کند باب سیست
و یکم اندر سحفه که بربلك بدیداید سحفه معروفست و علامت وی آنست که اندر
بن مکران سوسه بدیداید و باشد که ریش کرد و دریم کذب درست شود و باشد که مکران
بریزد و باشد که لون او اخبر باشد و سبب آن عفونت سودا باشد و بر آمدن بخار آن چشم
باشد که لون او سبید باشد و سبب آن عفونت بلم باشد و بر آمدن بخار آن چشم و نیز
باشد که لون او سبید باشد علاج نخست تن را از خلط عفن پاک باید کرد پس شیاف احمر

شهرها



کار کشیدن یا شیان دیره و پوست ساق آرزن سوخته و باروغن کلی اینجکه طلی کردن
و آنجکه کهن کشته باشد بمصع بارند که سکر بخارند همچنانکه جرب را و سرمه رویش
کشیدن هم شود و در انشا الله باب پست و دوم اندر اسفاح ملک یعنی بر
شدن ملک اسباب این علت سه نوع است یکی ضعیفی احشاء و قوتها آن از هضم تمام دوی
بسیاری خلط و عجز حرارت غریزی از نفیض و هضم آن یا بسبب عجز او از تمامی کار خویش اثری
ضعیف کند و از یلغم بارها تولد کند و سؤم آما سکر کم باشد از جسد فلغمونی علاج آنرا که
سبب ضعیفی احشاء باشد بر علاج احشاء مشغول باید بود و آنرا که سبب بسیاری خلط بلغمی
باشد تدبیر لطیف باید کرد و استفرغ بلغم کردن و اطر فیل بزرگ بکار داشتن و صبر بر هر محل
کرده طلی کردن و بسره که آب نیم گرم بهم اینجکه می شستن و اسفنجی با خرقة باب گرم ترمی کردن
و بر چشم همی نهادن و آنرا که سبب فلغمونی باشد فصد قیفال باید کرد و شیان مامیشا و صند
باب کسسه می سودن و طلی کردن و الله اعلم باب پست و سوم اندر سلع که بر ملک چشم
افتد سلعه چشمی فروزی است و او را غشای است چون خربطه و از پوست و گوشت جداست و اند
زیر پوست قرار بار شود و آنجکه نرم و قیق باشد همچون عسل باشد آنرا شهری گویند و آنجکه غلیظ
تر و خشک تر باشد آنرا عصا گویند و آنجکه غلیظ تر و خشک تر از همه باشد همچون گوشتی سلب
باشد آنرا لجمی گویند و اسباب آن رطوبتها غلیظ و عفن باشد که از ناواریدن طعامها غلیظ
باشد و تولد کند علاج تن از خلط بدان باید کردن پس بدست کاری علاج کردن و دست کاری
این جان باشد که پوست ملک از پهنا بشکافند و بوقی چنانکه بمصع بغشای سلعه نرسد و جلد
کند تا سلعه را با غشای بیرون کند درست و تمام و اگر بقیتی بماند بروغن کاو و داروی قیق
آنرا بسایند و ساینده تمام بپوشانند و سلعه معاودت کند باب پست و چهارم
اندر ناکل و جراحت و ریش که بر ملک افتد اما ناکل را و قرحه را سبب دو گونه است یکی آنکه
جراحی رسد و ریش گردد و متناکل شود و دوم آنکه اندک ملک آما سکر کم بدید آید و بسبب تنری

و گرمی ماده ملک ریش کرد و اما جراحت را اگر پوست ملک دریده شده باشد در حال بهاء جراحت
فراز هم باید گرفت و بدوخت و بناید گذاشت که غباری و روغن بدو رسد و اگر جراحت جان
افشاده باشد که خلطی پوست ملک از میان برده باشد بناید دوخت از بهر آنکه هم باشد که پوست
کوته شود و ملک اسطر شود طریق علاج او آنست که داروهای خشک کننده که ظاهر گوشت
را بطبیعت پوست گرداند چون انزروت و صبر میکنند تا بدان پوست پوستی بدید آید و اگر
جراحت کهن گردد و بدین داروها پوست بدید نیاید آنکس هم اخضر یعنی مرهم زنگاری بر باید
نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندک خشکی کند و جراحت برویاند و بسیار از گوشت بخورد
و سبب کند و اگر جراحت جان افشاده باشد که خلطی گوشت ملک نیز مرده باشد مرهم اسفیداج
بر می آید نه از گوشت بر آرد پس مرهمی که از صبر و انزروت و قشور لکند و زعفران و دم آنرا
بر باید نهاد تا جراحت درست شود و منفعت این داروها آنست که جراحت را پاک کند و شوخ
و رطوبت را که مانع باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه باید
داشت تا جراحت گوشت فروزی نروید و آنرا که جراحت صداعی و عارضی دیگر باشد بفضد
و با سهال تن پاک باید کرد و اما قرحه را و باکل را نخت بفضد و با سترغ و پاک کردن تن
مشغول باید بود پس قرحه را علاج کردن داروها که قرحه را پاک کند باب پست و پنجم از جرح
دوم از قشار دوم اندر استرخای ملک استرخای ملک جان باشد که عسل که ملک را بر دارد
پست کشته باشد و ملک بدان سبب فرود آید و زرد که مرکان بزند و چشم در کرد و سبب آن
بسیاری رطوبت باشد علاج تدبیر لطیف باید فرمود و تریها کم کردن داروها مسهل و
غریه و عطسه و مانند آن و داروها قابض بر پشت ملک طلی کردن چون مامیشا و زعفران و
افاقیا و تره را بگویند و آب مورد تر کنند و بسر کنند و طلی کنند و اگر این داروها کفایت نباشد
تسمیر باید کرد چنانکه اندر علاج موی فروزی یاد کرده آمده است صفت طلی که استرخای
و آما سکر ملک و اسود دارد بکین صبر ملک دم سنگ افاقیا و دم مامیشا و افیون از هر یکی

چهار دانگ زعفران دو دانگ آب مورد تر بشنند و طلی کند و اگر آماش اجزاحت باشد
 باب کینه طلی کند باب بیست و ششم اندر کبودی و سبزی ملک بسبب زخمی که روی
 این کبودی که بسبب زخمی بدید آید و گاه باشد که از سبب قوت فی بدید آید علاج این حرار
 باشد نخست بفضد و باسهال مشغول باید شد و صندل و مرادساند بر کلاب سوده طلی
 کردن تا حرارت زایل شود پس سنگ فلفل سودن و طلی کردن و سفال نوبرم سودن و سود
 انرا طلی کردن و تخم ترب آب سودن و طلی کردن سود دارد و آب شیر کرم بکشد با آب خوش
 رائنک انداختند تا شور شود و بنده نویدان ترکند و بر ملک نهند و نمک نیم گرم سوده بر
 بالای بنده نهند یا اندر خرجه بسته روی نهند اثر کبودی زایل شود باب بیست و هفتم
 اندر شیش که در شرکان بدید آید هرگاه که مردم طعامها بدید بسیارند و ریاضت کمتر کنند
 و طوبقی غلیظ نا طبیعی اندر تن او تولد کند و هرگاه که طبیعت اندر طوبت سوست اثر کند
 حرارتی نا طبیعی اندر وی اثر کند عفونت بدید و استعداد قبول صورت حیوانی حبس اندر
 بدید آید اندرین موها و میان شرکان شیش تولد کند خاصه اگر این شخص خویشتن باک ندارد
 و اندر کرم مابه ویزا بر شود و این شیش سه کونه باشد یکی سخت خرد و سبید باشد و اندرین
 شرکان بدید آید از تابانی الصبیان کینند و اگر ماده غلیظ باشد نوعی بزرگ تر تولد و لون
 او سرب کراید یا غیر باشد و انرا طبیبان القهقام کینند و اگر ماده غلیظ تر و بسیار تر باشد
 انرا قرده کینند و باسهال آن بدید آید علاج نخست تن را از ماده بدان باید کرد پس دماغ
 را با یارچ فیقر او حجت صبر و غره و مانند ان پاک کردن و پسته بکر مابه رفتن و تن را
 پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و شرکان را با آب دریا و آب گرم شور و آب جگند می شستن
 و مویزج که عاقر قرحا نیم کوفته کوبه اندر آب بنند و شرکان بدان آب می شویند و بکشد
 یمانی یک جزو مویزج نیم جزو هر دو را بکوبند و روغن اندر خل کند و برین شرکان طلی کند
 و قهقام را و فرده را نخست بمنقاش پاک کنند پس شب یمانی و مویزج از هر یکی یک جزو

سودا

بلسان برین داروها مانند بکار برند سرکه دیگر استخوان خرما سوخته سنبل هندی و سنگ
لاجورد و درم کنند و هم راستار است بگویند و بکار دارند صفت سرکه دیگر و بطی
خواند و شرکان را برآورد و در معده باز دارد و درستی چشم گاه دارد و قلیا زرد بکیند و بگویند
کسکس بکشند و اندک کوزه کنند و بهنقی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارها و بکیند و
سوراخی بر میان گاه بهنقین بکنند چندانکه حوال دوری فرو رود و این کوزه را بر آتش انگشت
نهد تا آنجی اندوی است بسوزد و در دوسو راخ بهنقین بر آید پس بهنقین آن کوزه بر گیرند
و شراب آنکوری بر سرداروها باشند مقداری که اندک خورد پس داروها از کوزه بیرون کنند
و بسایند ازین دارو یک جزو بکیند و در وی سوخته نیم جزو سرکه مغسول یک جزو و هم را
یکجا بسایند و بکار دارند و در منته ترکی سوخته بر کنار ملک مالیدن سود دارد و سنبل تنها
و لاجورد تنها سود دارد و آنرا که علت با سلق باشد شیاف زیره سود دارد و آنرا که شش
و سرخی و سوختگی باشد بکیند آناری درست و اندک سرکه بکیند تا مظهر شود و بسایند
بر چشم نهند و مکنس سرکنده و خشک کرده و فلفل سوخته و سوده و بایه بر سرشته که بایه
خرش طلی کردن شرکان برآورد و سیاه کند و سرکین خرکوش سوخته هشت درم سرکین بر کوهی
سردم بسایند و بچشم اندک کشند سود دارد باب پست و نهم اندر بسید شدن
شرکان و رییدن موی بر و سبب بسید شدن شرکان رطوبتی ازج باشد علاج نخست تن
را از رطوبت پاک باید کردن پس بکیند ملک لاده دشتی که از اتبازی شقایق بکیند با روغن
زیت که بایه خرش بسایند و بر شرکان طلی کنند و حلزون را بکیند و بسوزند و بایه بر کوبند
خرش بسایند و طلی کنند شرکان سیاه کند و سرکه و ششائی بمیل بر شرکان مالیدن سود دارد
رطوبت را تجلیل کند و از بهر آنکه موی او و چشم را بر قوت بینائی یاری دهد علاج رییدن
آن اندین موضع لایق باشد پس هر گاه که موی او بریزد انگشت را بر بیه بط که بروغن
زیت که بروغن دیگر جرب کنند و بر آرد بر مالند سخت و بر بر موی طلی کنند موی بر آرد و جزو

سیوم اندر بیماریها که در گوشه چشم افتد و آن سه بیماری است غریبه سیرن اب
نخستین اندر غریب آماسی است که چندان از نوع خراج اندر گوشه میان چشم و بینی هر گاه که اما
بکشاید و سر کند از غریب کوبید هر گاه که انگشت بروی نهند و بیرون آید و درست کشتن
عسرا باشد از بهر آنکه انجا کوشی است نرم و ترویدین سبب پیشتری ناصور گردد گاه باشد
که سوی زرد و زرد و اندر بیرون بکشاید و بی کوزه از بینی فرو داید از منفذی که میان چشم و
بینی هست و گاه باشد که اندر پوست ملک کشاید و عصفوف ملک را تپاه کند و هر گاه که
بر ملک مالند و بیرون آید و بسیار بود که استخوان را که اندر زیر پوست تپاه کند و بسپاشند
و نوعی دیگر است از غریب که بکشاید و سر نکند و آرد باشد و بشارکت آن چشم پیوسته دارد
باشد علاج نخست رک قیغال باید کشاد و دارای مسهل باید داد و تن و دماغ پاک کردن
پس مایشا و زعفران و سر و صبر و صدف سوخته انجا حاضر باشد جلد جلد اطلی میکنند
باب الحشون و گفته اند که خاصیت مایشا آنست که اگر او را انجا بیند و بر غریب نهند زایل کند
و اگر این علاج بسند نباشد داروهای تیز تر ضار کند چون کرسنه کوفته و با عسل سرشته
و گذر با سرکین که بر سرشته و زاج سوده و سبکینج سرکه حل کرده این همه پیش از آنکه بیاید
و سر کند سود دارد از آنکه نرم تر است آماس را باز کرد و باطل کند و انچه تیز تر است بپزد
و بکشاید و بکار د که پوشیده شود و استخوان را تپاه کند فاما چون نخته شد و سر دگشت
کوز مغز تیز کشته بکیند و بکوبند و غریب را بفشارند تا بیم او بیرون آید و پاک شود پس این
کوز بدان سوراخ فرو کنند و سر سوده و مورد خشک سوده و دلق و مانند این چیزها بسوزند
غریب فرو کردن سود دارد و اگر زکار سوده پلیته سازند و بدو فرو نهند و بر خشک کند
و زایل کرد آید و اگر برک سداب بوستانی با خاکستر بسایند و بدو فرو نهند زایل کرد و اندک این
داروها آن باشد که باول بسوزاند و چون بار دیگر بکار دارند باوی خوکند و نشوز اند و پس
میگوید این بهترین دارو نیست که اندین علت بکار دارند صفت دارویی که پیش از آنکه

سرکند و بی از آن سود دارد جلزون و صبر و هر سه راستا است بسایند و بر آن موضع نهند
و خواجہ ابوعلی سینا اندر قانون میگوید جلزون ما میان او باید و این جانور است چون که می اندازد
تیره و یکا کرده و بر پشت او صد فی بدیاید و هر وقت که از چیزی ترسد خوشتر بد آن صدکف
اندر کشد و بنه آن صدکف را اندر بعضی شهرها ناخود گویند و جلزون است و میا
او آن که مست و آب سداب تراب آن ترش اندر چکاند سخت شود دارد و اگر بر آن سداب
را با آب آن ترش بسایند و بلیند و بد و فرو نهند صواب باشد و آب سماق خشک اندر چکا
سود دارد و بهترین آن باشد که هر وقت که بلیند یا دارویی بد و فرو خواهند برد و او را بفشارند
تا آنجا اندر وی باشد بیرون آید و بشرب آنکوری قابض بشویند و اندر وی چکاند پس را
فرو نهند و اگر بلیدی اندک باشد بیرون نتوان آورد و روزیاسه روز یکبار اندر تاجیری
کرد آید پس بفشارند و بشویند و دارو اند نهند و هرگاه که غریب گشته شود و دریم برین
نیاید و را بگویند و باخبر بمانند که با شیر زنان که با شیر خور بزنند و اندکی زعفران در وی
افکند و در غریب نهند تا نرم شود و بکشاید و مغز نان سمنند و اندکی کندی سوره باب یکم
سرشته بر نهان غریب را بکشاید و پند پر صواب است که بر میل خود او بداند پس باره بیه
بدار و الوده کنند و بر میل بچند و بد و فرو نهند که در او خشک باشد ما بر بدین طریق فرو بای
نهاد و از پس دارو فرو نهادن چشم را بعباصه بر بایست و ساعتی ساکن بایست نیست
شافی آزموده بکین در زنجیر سرخ و زاک و آهک و نوشادر و در ریح و شب میانی از هر دارو
بسایند و بپول کردن بسرشد و خشک کنند پس بسایند و خشک بکار دارند و میان نری آنکه خوش
سفید باشد اند میان آن نزدیک بند که خاصه آنکه بن نزدیک باشد بر نهان غریب را پاک
کند از ریم نخست این میان نری را با بکین آب ترکند پس بروی می نهند پس او را با سفیج که اند
انکین آب تر کرده باشند بشویند و باشد که دیگر باره هم این میان نری خشک بر نهان کفایت
باشد صفت در وی که غریب را باطل کند بکین در صبر و زاک و عنبر و دوت و پوست کند

کون

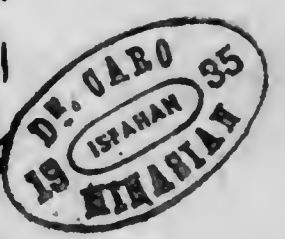
سوخته و شبانی ما میثا از هر یکی راستا است و را بگویند و بکار دارند و پند صواب است
کز و را بهن علاج کنند و منتظر بخت او نباشند تا گوشت پاک را و استخوان را تباه نکند
علاج آهن از اشاید که ظاهر باشد او را بمضع بشکافند و بلیدی از وی پاک کنند و او را
بشرب قابض بشویند پس دارو هائی که یاد کرده آمد آنجا که لایق خال باشد بکار دارند و آنجا
که من و بخت باشد او را بمضع بشکافند و گوشت بوسیده از وی دور کنند و استخوان را
بخارند پس بر هم علاج کنند و از آن استخوان تباه شده باشد نشان است که بر میل در پست
باشد و آنجا نرم باشد و میل بروی بلغزد و رست و با کینه باشد علاج وی آنست که او را
بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند و از آنکه خواهند که داغ کنند آهنی بر شکل میل کنند نرم و
سرا و بر استخوان خواهند نهاد و مسطح کنند و از آنکه کم کنند تا سرخ شود و در غریب نهند
تا گوشت که در آن است بر جوشد پس او را بخورق بپزند و نخست خمیر سرد کرده و در کوهاء
گمان سرد کرده بر چشم نهند پس داغ کنند بچند کت بدین کونداغ میکنند تا بر پند که گوشت
تباه از استخوان برخاست پس بر هم اسفیداج علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعد از مقشر
و نار پوست کوفته ساکنند تا خشک شود و بعضی دستکاران غریب را بستند و این جان باشد که
آلی سازند چون در فشی طبرستان غریب را بدان سوراخ کنند و سر در فشی جان دارند که میل
فرو سوی بجانب بینی دارد و اما فرو سوز بهر آن باید تا مقرب اندر منعدی که میان چشم و
بینی است بیوفد چرا که اندران منفذ افد منفعت سفین باطل شود و میل بجانب بینی از بهر
آن باید تا آسیب بکارها و طبقات چشم نرسد پس بدین درفش اعتماد کنند بقوت و از آنکه بگردانند
تا خون از بینی و دهان بیرون می آید چون دیدند که خون از بینی و دهان بیرون آمد دست باز
گیرند و بدانند که سفته شد پس در فشی یا میلی یا بیکتر بکینند و بیه کهن بروی بچند و بروغی کاو
یا بر هم زکار الوده کنند و بد و فرو نهند و اگر داند یا ترسند که حرارتی تولد کند بیه تنهافرو
نهند و هر روز بیه بیرون کنند و بکری فرو نهند تا استخوان پاک شود و هر روز بیه بیرون

کینند نگاه کنند باشد که بر نهاده استخوان بر وی باشد و هر روز بنده سطره می کنند تا جراحت
فراخ تر میشود و باید که داشت که استخوان پالان باشد جراحت میکند تا خشک شود و بسته
شود و زان سوخته و آبکینه شوره چون غبار خشک کننده است **باب دوم** از جرم و سوز
از کفشار دوم اندر غده که در گوشه چشم افتد و هرگاه که گوشه چشم کسوی بینی است زیادت
شود زیادت با فراط از غده گویند و این غده فضلها می که از چشم بر مض و اشک بالاید بکوشه
چشم از در و بدن سبب علت غریب تولد کند با استفراغ و با کثرتن و دملغ مشغول باید بود پس
داروها می که اندر علاج طفره و سبب تولد کرده آمد بکار داشتن **باب سوم** از جرم و سوز
اندر سینه که هرگاه که گوشه چشم کسوی بینی است نقصان کرد و از مقدار طبیعی کمتر
شود و ترپهار از بالودن و افراط کردن یافته تواند داشت سیلان تولد کند یعنی آب آمدن از
چشم و اسباب این علت سه است یکی آنکه طیب اندر برداشتن ناخن استقصا کند و خلطی
کوشه با ناخن بردارد و دوم آنکه داروها می که اندر علاج طفره و سبب تولد بکار داشته باشد
این گوشت را بخورد و بکند از دسوم آنکه گوشه چشم ببرد و این گوشت را بخورد علاج آنرا که
این گوشت هیچ نماند علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد بداروهای قابض و داروها
که گوشت رویند علاج کنند صفت دارویی که گوشت بر آرد بکیر و شیا و مایه های دم سنک
زعفران و دو دانگ صبر نیم درم شب بمانی سوخته و آنکی که در دودانک ممد را بکوبند و شراب
که بر سرشند و شیا و کندر و اگر بوقت حاجت شیا و شراب بسایند و اندک بکند نافع
باشد و اسفنج شراب ترکند و بر نهند سود که آرد و شب یانی اندر شراب بختن و اسفنج
بدان ترک کردن و بر نهادن علاجی قویست و باقی علاج انداب نیم از جرم و سوز و باقیست
جز و چهارم اندر بیماریها که در طبقه ملتحمه افتد و آن بیماریها سینه و غده
از مذهب طفره حلی که در چشم افتد طفره ج اسفاخ و الحساء الحک و السبل الوقت
ح الی معط الی بیدی الثور یا الحلال یب الغر و یج تفرق الاتصال **باب نخستین**

اندر

اندر انواع و ممد و ممد بحقیقت آماس ملتحمه را گویند لکن از بهر آنکه این آماس از در و کوا
و ضریان و خلیلد خالی باشد همه انواع در چشم را ز ممد گویند و ماده رمد یا خون باشد
یا صفر یا سوز یا بلبغم یا زده باشد مرکب از خون و صفر یا از خون و بلبغم یا از صفر و سوز
اما علامت رمد خونی آنست که چشم کرم و سرخ و کران تر باشد و رمض بسیار کند و علامت
رمد صفرائی آنست که آماس و کرانی کمتر از آماس و کرانی خون باشد و رطوبت و رمض کمتر
آید و در و خلیلدن و خاریدن و سوزش و ضریان قوی باشد و علامت رمد سودائی
آنست که آرمیده تر و هر اعراص و ضد اعراض صفرائی باشد و رمض کمتر از صفرائی
کند و علامت رمد بلبغمی آنست که چشم کران تر باشد و همه اعراض دیگر ضد اعراض رمد
خونی و صفرائی باشد و آنرا که رمد مرکب باشد علامتها خلطی که غالب تر و ظاهر تر باشد
و آنرا که ماده از خون و بلبغم مرکب باشد چشم بر هم بکیرد و اگر بر هم بکیرد کمتر از آن کیرد اما
رمد کرم خونی و صفرائی سه نوع است یکی آنکه اندر چشمها آشفتنی بدید آید از سببی
بیرونی چون دود و گرد و نیکریدن اندر آفتاب و مانند آن و این نوع آنست که چون سبب
زایل شود رمد نیز دور زایل شود و نوع دوم صغیر از نخستین باشد و اسباب آن دو گو
باشد یکی آنکه هرگاه که سببهای بیرونی که یاد کرده آمد بسیار و پیوسته گردد اثری قوی کند و
ماده را که اندر میان رگها و طبقه چشم باشد تباه کند و بخوبی اندر دوم ماده تها فرو رفتی که آن
همه تن بر آید و دملغ بچشم فرو آید خاصه اگر این طبقه ضعیف باشد و دملغ و رگهای او و دیگر
طبقات چشم باشد و ماده را بدین طبقه فرستد و نوع سوم صغیر از نوع دوم باشد و سبب
و بدی خلطها فرو رفتی که باشد و آمدن بدین طبقه از طبقه چشم و علامت وی آنست که
سبیدی بلند تر از سیاهی باشد و باشد نیز که بلبک آماس کند چنانکه بلبکها بر هم نتوان نهاد
و باشد که بلبک بسبب ضعیفی آماس باز گردد و نوعی رمد است که سبب آن خشکی محض باشد
و علامتها وی آنست که چشم پالان باشد و اندر خواب چشم بر هم بکیرد و رفتن آسان و بی التماس

و نوعی دیگر است از مذهب که تبخیر بخورد و مدت آن هفت روز باشد و مذهب باشد
 باشد و آنرا که بزم مذهب باشد خاصه اندک تابستان رمد روزی باشد و آنرا که بزم مذهب
 شود نشان آفتی بزرگ باشد علاج اما نوع نخستین را یعنی آنرا که سبب رمد و دیار دیگر
 آن باشد بمنع سبب مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازک و حساس است و از بهر
 داروها صانت باید کرد و این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت براترین اوسه روز باشد
 و نوع دوم و سوم را سخت باستفراغ و پاک کردن دماغ مشغول باید بود و آنرا که سبب خلط
 دمای باشد یا مرکب باشد از خون و صفرا یا از خون و سودا یا از خون و بلغم ابتدا به قصد
 قیغال باید کرد و باندازه قیال و در خوردن و فصل سال خون بیرون باید کرد و آن مقدار که
 اندر قصد بیرون خواهند کرد بخندرت بیرون باید کرد چنانکه معلوم است از بهر آنکه اندک
 رمد عرض از قصد دو کار باشد یکی آنکه خلطی خون کمتر کند دوم آنکه ماده را جذب کند و چون
 قصد بدین طریق باشد و اگر حاجت آید که از بس قصد استفراغی کند بطبوح هیلد و مانند آن
 چون خیار شیر و ترنگین و بنفشه و شکر و قیغ هیلد و خرما هندی و شیر خشک و انطماکما
 غلیظ و از شراب و از شوری و تیزی و از سرکه و از جاع پر هیز باید کرد و وجیب کشاده باید داشت
 و بالین بلند کردن و میوه ها تر خرازی و امرو و نشاید خورد و فی شکر زین دارد از بهر آنکه اندک
 معده تری کند و اشک فراید و بسیار آمدن اشک چشم را زیان دارد و سر و چشم اندک پیش
 و جیزی روف نگاه کردن و سخن بسیار گفتن و بایک داشتن و فی کردن زیان دارد و معده از
 طعام خالی داشتن نباید و محتلی کردن نشاید و مسکن او غایب تار یک باید و فر شکر بود یا ازرق
 باید یا سیاه و هر بعد از شربت شراب بنفشه و شراب بیلوف و شراب انار ترش و آب تخمها خورد
 و اگر این شربت ها با شراب خخاش خورد و سر و چشم را خشک کند و بخوابد بطریق تدبیر استفراغ
 و پر هیز نیست و تدبیر چشم و داروها که اندک کشند بدین جمله باید کرده شود و باید دانست
 که تدبیر صواب تر از هر علاج این هر دو نوع است که نخست شیاف سازند از دارویی که ماده را



انجم

از چشم باز کرد و بتبازی انرا رادع گویند و دارویی که رطوبتها را کم کند و بتبازی انرا ناشف
 گویند و مخفف تر گویند و دارویی که مزاج چشم را با اعتدال باز آورد و بتبازی انرا معدل گویند
 این سه نوع داروها را ترکیب کنند تا رادع ماده را از سر چشم فرو می آرد و ناشف تری را
 کمتر کند و معده مزاج چشم را معدل گرداند تا قوت بدو باز آید و فضل را که اندروی کرد آید
 دفع کند و از داروها مرکب که اندروی این منفعتها یافته شود شیاف است که انرا بر یومه گفته اند
 یعنی که اندریک روز چشم را درست کند و بلغت سریانی بر یوما گفته اند و ترکیب این شیاف از
 کوبه سازند یکی آنکه اندروی داروها قاض و رادع بیشتر باشد دیگر آنکه اندروی داروها
 معدل بیشتر باشد که تجلیل کند با اعتدال و طریق بکار داشتن وی است که آنرا که اندروی داروها
 قاض بیشتر باشد بسید خایه مرغ یا شیر زنان بسایند یا بطیخ حلبه و رقیق تر بکار دارند و آنرا
 که قاض اندروی کمتر باشد و با قاض داروها منضج و محلل نیز باشد غلیظ تر بکار دارند و صفت
 شیاف بر یوما که ماده را از چشم درست کند بکیرند شیاف مامیشا و انزروت از هر یکی هشت درم
 سنک زعفران و درم کثیر یک درم افیون نیم درم سمر را بکوبند و آب باران بر شند و بسید
 خایه مرغ حل کنند و بکار دارند نسخ دیگر بکیرند کل تر پانزده درم سنک زعفران هشت درم
 افیون و سنبل از هر یکی دو درم سنک صمغ عربی هشت درم سنک باب باران بر شند نسخ دیگر
 سرمد اصفهانی مغسول و قلمیا از از هر یکی هشت درم سنک مس سوخته مغسول چهار درم صبر
 دو درم مرو اقا قیا از هر یکی دو از ده درم سنک افیون یک درم سمر را بکوبند و بسایند نرم و
 بسید خایه مرغ بر شند و نگاه دارند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و شیافها و دیگر که اندک
 نوع ثالث مخصوص تراست و روی ابیض است که نخست آن بکار باید داشت و چون اما کمتر
 شود و روی صفر بکار داشت صفت و روی ابیض قلیاء سیم و اسفیداج و صبر از هر یکی ده درم
 سنک کسبیدانه هشت درم نشاسته سی درم افیون ده درم سنک کثیر است درم سنک
 صمغ عربی چهار درم آب باران بر شند صفت و روی صفر بکیرند سنبل هندی و کل سرخ و

صبر از هر یکی پست درم سنک تخم فیک یک درم زعفران چهار درم و نیم عصا و نمائیا
 پست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کثیر او نشاسته از هر یکی ده درم انرا که
 اندر ابتدا در صعب بوده باشد این شیاف بسیار باید کشید و انرا که سهل تر بوده باشد
 دو بار یا سه بار پیش نباید کشید و بعد از آن چشم را بطبیخ حلیه و طبیح اکلیل ملک و طبیح
 بابونه می باید شست و اسفنجی بدان تر کرده و گرم کرده بر پشت چشم می باید نهاد و صفت
 ضماد دیگر که اندر آخر مد صعب کار باید داشت بکینند اکلیل ملک بیست درم سنک
 زعفران چهار درم سنک کشیر نوزده درم سنک زرده خایه مرغ سه عدد نان بید
 که اندر مسح آغشته باشند درم سنک مهر را بگویند و چون مرهمی سازند و بکار داد
 و انرا که هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست خشکاش با این ضماد بیا مینند و اما طلبا
 که نخست کار باید داشت تا ماده از چشم باز دارد و از صمغ و صبر و زعفران و شیاف مائیا
 و حوض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و انرا که ماده سخت کرم باشد طلی از عصا و خرف
 و عصا و آبی و بست جو و اسبغول و آب غنث الثعلب و سبیده خایه مرغ باید ساخت و
 انرا که ماده سخت سرد باشد طلی از چند بیدستر و زعفران و روت و راسخ باید ساخت و بر
 بزرگ طلی کردن نافع بود و همیشه چشم را از مرض پاک می باید کرد خاصه از مرض خشک که پار
 خرد باشد و نیزه آن بچشم انداخته شود و بخلد و طریقی پاک کردن آن جان باشد که بفرم نرم بر
 میلی یا ریک بچند و بدان بفرم نیزه مرض را بر میدارند و بسیار است که مرض خشک نشا
 خامی و دیگر بختن ماده باشد و بارها بزرگ از مرض خشک بهتر از بارها خرد باشد و
 طریقی دیگر صواب اندر هر علاج انواع رمد که است که نخست سبیده خایه مرغ اندر کجا
 از بهر آنکه در دریا نشانده و نیزه ماده سوزانده را از سوزانیدن باز دارد و شیر زنان
 همچنین در و نشانست لکن اندروی قوی را نبیند است و لعاب دانه آبی شیرین و صمغ هم
 است و هم در و نشان و شیاف ایض شیرین نان سوده اندر ابتدا و رمد سوزان و صفت

شیراز

شیاف ایض بکینند اسفیداج از بزهشت درم سنک صمغ عربی چهار درم سنک و اند
 بعضی نسخه ها پنج درم سنک افیون و کثیر از هر یکی یک درم سنک هم را بسبیده خایه مرغ
 برشند و خاکدر سمست صفت در وری که از پس شیاف ایض کار دارند بکینند پوست
 خایه مرغ و انرا آب و نمک در پست بشویند و پوستها را بیک از وی دور کنند پس آب
 خوش بشویند تا شوری از وی بستانند و بخرقه اندر کنند و بمانند تا اگر پوستی اندروی مانده
 باشد جدا شود پس اندر سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند و از
 تدبیر هائی که ماده را بدان تدبیر از چشم باز دارند تدبیر صواب آنست که پس از آنکه استفراغ
 کرده باشند پوسته چند تریه قوتیاء پرورده بر گوشه چشم از سوی بینی نهاده دارند و صفت
 پروردن توتیا بکینند توتیا که مانی نیک و بگویند و به بنزد و او را اندر ها و آب خوش می
 مالند و میسایند مدت ده روز و هر دو روزی آنرا بشویند و تصویق کنند و آب تازه کنند و
 می ساینند پس از ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم باشد که این توتیا پیش از استعمال
 بکار داشتن سخت زیان دارد و اندر مدت تراید مرض هیچ در وری که اندروی غمزوت
 باشد بکار نشاید داشت و محمد باید کرد تا خداوند رمد بر روز هیچ نخسید تا شب اندر خواب
 شود و ماده رمد اندر خواب بختد کرد و انرا که شب خواب نباشد در وری بخت زیارت یا بد
 از بهر آنکه بخت بکیند کمی هوا روز بخارهای دخیانی از تن او تحلیل خارج میشود و شب بسبب
 خنکی هوای شب سام بسته شود و بخار تحلیل نکند اندر تن بماند و بسبب و بچشم براید و رنج نماید
 بدین سبب اسفراغها سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و کلاب و شامهائی که از لفاح و افیون
 و مانند آن سازند می بویانند تا شب خواب یابد و انرا که از پس باکی تن ماده رمد از فرو
 بچشم باز ایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر و کسته و کل سرخ بر چشم نهادن و طلبها
 که پیشتر یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها مالیدن و چشم را با آب سرد شستن سخت
 زیان دارد و ماده خام بماند و بر تحلیل پذیرد و هرگاه که ماده از فرو آمدن بایستد چیز هاء

قابض و محال بکار دارند چون شیاف ایمن که در وی انزروت نباشد صفت آن بکیر شد
اسفیداج از زیر هشت درم سنک انزروت پرورده بشیر خر و کثیرا و ایون از هر یک یک
درم سنک جمع غری چهار درم سنک باب باران بسر شدند و شیاف کنند و بوقت حاجت باب
خوش بایند و اندر کشند و از پس آن مکه ناکه اندر علاج در رج یاد کرده آمده است بکار باید
داشت و بهترین طریق اند بکار داشتن در و راست که در و بر هر دو گوشه چشم اندر کشند
انرا که از پس استفرغ و بر چیز صادق و تدبیر هاء صواب در و پنج بز حال خود باشد و سرخی
و سیلان هم بر حال خویش نشان آن باشد که ماده اندر طبقها چشم گرفته است و توتیا و اسفیداج
و نشاسته کشیدن و طی کردن و طوبهها بر دانشف کنند و انرا که آماس مانده باشد اقا قیام و
وزعفر از مس سوخته و صبر طی کردن تا ماده را باز دارد و باقی آماس را تحلیل کند و هرگاه
که سیلان و طوبهها و رمض خشک و بر هم گرفتن بلك زایل شود نشان آن باشد که ماده بخته شد
و رمدا اندر انحطاط افکار شیاف اخرین کشیدن و بکرمه شدن سود دارد و اگر اخر این چند
کرت بکار دارند و رمدا زایل نشود با حرج حاجت آید و پس از همه سینه اغبر که اندر باها گذشته
یاد کرده آمده است می باید کشیدن و انرا که با این همه تدبیر هاء مدت دراز گردد و تمام زایل نشود
باید دانست که بلك چشم حرج دار و علاج حرج باید کرد و انرا که ماده رمدا بلم غلیظ باشد
با دخیل علامتهایی که اندر اول باب یاد کرده آمده است ظاهر باشد علاج وی آنست که
استفرغ بلم کند و تدبیر لطیف فرماید و نخست اندر چشم سادخ مغسود میکشند و باب نیم
کرم میشوید و هرگاه که مدت بر آید و رمدا نکند و شیاف اخر این باید کشیدن و از پس او سی
در سینه اغبر کشیدن سود دارد و بکار داشتن دار و هاء محذران درین نوع در و صفت
فراید و کرمه و شراب صرف سبید و تریاق فاروق خورد و طی کردن سود دارد و انرا که رمدا
باز ناک باشد و با در و کرم کرم کرده بر نهادن و کرمه بکار داشتن سود دارد و انرا که ماده
رمدا خلط سودا می باشد علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد و پس سرخ نباشد و بلكها

در

بر هم کمتر گیرد و رمض اندک کند و رخسار و حوالی چشم بسیار خار و کالان این نوع را رمدا
خشک گویند علاج وی آنست که نخست تن و دماغ از ماده سودا پاک کنند و کرمه بکار دارند
و سرهمها که خلط بسوزاند و آب از چشم بدو اند می کشند و کالان این سرهمها الا و تیر المصا
گویند یعنی دار و هاء مکنده و مضد اندرین مکره است و انرا که ماده مرکب باشد علاج
دشوار تر است و صواب تر آن بود که باستفرغ و پاک کردن تن و دماغ مشغول باشند
و خلطی که غالب باشد تن از آن پاک کنند و بایدها است که طبع نرم داشتن و استفرغ کردن
اصلی بزرگ است اندر علاج رمدا و بقرط از بهر این گفت از آن کان رمدا فاعر له در
فانه محمود میگوید هر که در رمدا باشد و طبع او شکسته شود بسندیده است این از بهر این
گفت که اسهال ماده را از بالا فرو آورد و بدین سبب اولیتر آنست که بیوسته طبع نرم دارد
و با اندازه قوت استفرغ می کنند و قوت نگاه میدارند و بسیار باشد که رمدها مرکب استفرغ
مجزر ایشود و بایدها است که اندر زمستان و مزاج سرد و شهر هاء سرد رمدا صغیر و
در از اهنک تر باشد و معالج او بهر باید که ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشند از بهر
آنکه سرهمها طبقها چشم را متکاثف کند و بکسبب ماده نپذیرد و نوعی رمداست که انرا ما شرع
گویند و بحقیقت رمدا نیست و کالان انرا رمدا گویند ما شرع گویند و فرق میان هر دو آنست
که رمدا خلطه دارد باشد و ما شرع از خیدن و دمعه حالی باشد و استفرغ زایل شود و بسیار
رمدها است که بطی ساکن شود و هم بطی زایل نشود صفت طی که آماس و حرارت و در زدن
بکیر ندعس مقشر و صندل سرخ و کل خشک و کافور هر دو باب کسند و ترکند و طی کنند صفت
طی دیگر صبر و شیاف و مامیثا و حضض و زعفران و ایون و اقا قیام و طین ارمنی و صندل سرخ
از هر یکی استار است همه را باب بسایند و باب عنب الثعلب طی کنند طی دیگر آماس کرم
و شراب را سود دارد بکیر نکل سرخ خشک و پوست انار شیرین و عدس مقشر هر سه را اند
آب بنزد و بکوبند و برغن کل حرج کنند و ماده کشند و ضماری که در چشم خلطه را بنشاند

ورطوبتهای گرم را باز دارد و یکسره اندک و آب بزند و بر کف و بوشه باوی بکوبند
و بر روغن کلجرب کنند و ضماد کنند و بسیار باشد که اندر سر ما و برف رمل و لکه علاج وی
آنست که گاه بپزند و سر بخار آن دارند و کرم مایه بکار و اندو بسیار باشد که سر بوشیدگان را بسبب
سروی زخم رمی صعب تر گردد و علاج وی آنست که حقه سازند از شبت و با بون و روغن
نارین و حله و روغن ترکش و روغن سوسن مالیدن و بردهای گرم بکار داشتن و جالینوس
میگوید اندر علاج زخم که هیچ نافع تر از آن نیست که محجم بر میان سر بنهند پس از آنکه استغفار
کرده باشند و تن پاک کرده و هم جالینوس میگوید شراب زده های خشک من را سود دارد
و زخم خشک رمی را کوبند که چشم سرخ و خشک باشد و شراب از بس فصد باید و هم جالینوس
میگوید هر که را ماده از دماغ بچشم فرو می آید اگر اندر تن امتلا نباشد که مایه بکار داشتن و
دارد و آنرا که تن منتهی باشد شراب و کرم مایه خطری بزرگ است باب دوم از جزو جمادات
از کشاد دوم اندر طرفه و علاج آن طرفه نقطه سرخ باشد یا کبود که بر سید چشم افتد
و اسباب چهار است یکی آنکه بعضی رکها که اندر طبقه ملتحمه است بکسلد بسبب زخمی و آفتی
و آسببی که از بیرون بر چشم آید و خون ظاهر شود و دوم آنکه اگر که رکها ملتحمه بپسند شود بسبب
زخمی که بر چشم آید و خون ظاهر شود سوم آنکه زخمی و آسببی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون
اندر ملتحمه خرازی تولد کند و آن خراج سر که چهارم آنکه بقوت قی بدیداید علاج آنرا که هم باشد
که بسبب زخمی آسبی تولد کند یا تولد کرده باشد نخست رک قیغال زنند و اندر چشم شیر زنان
اندر جگانه و اکو آماس بزرگ بود و چشم سرخ باشد سبب سیدی خایه مرغ اندر جگانه آنچه رقیق تر
باشد و ضماد های راجع بر نهند و آنرا که آماس نباشد نخست شیر زنان اندر جگانه از بستان خون
که اندر پرده ها و خرو بود و اندر زیر جناح کبوتر بجز و خون مرغی که انرا بتازی سعی کوبند کاهی خون
مخرد با کلارینی و کاهی نارحام که اندر کل ستر یا بند جگانه سود دارد و اگر کبوتر بجز را یکسر ندوز
جناح او را زنده و خون او اندر جگانه سودمند باشد و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد و کدو سود

باشیر زنان

باشیر زنان آمیخته اندر جگانه و اگر نیز کفایت نباشد آب انجوا و آب نمک اندرانی اند
جگانه و اگر این نیز کفایت نباشد سعن و زو و طی خشک اندر آب بنهند و اسفنجی بان
آب ترمی کنند و بر سر بنهند اگر بدین نیز ایل نشود آب تربا اندر جگانه و پوست ترب
و مویر اندکی سر کین کبوتر بر پشت چشم می نهند و آنرا که بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده
زیره و نمک بخایند و آب آن اندر جگانه و زرنج سرخ بسایند و اندر آب افکند و بشور
و آن آب را گرم کنند و صافی کنند قطره قطره از آن آب نیم گرم کرده اندر جگانه طرفه را زایل کند
و کدو سر کین کبوتر و دود کنند و چشم بدو آن دارند طرفه را زایل کند صفت شیا فی که طرفه را
زایل کند یکسره سداسی مفسول سه دم سنک من سوخته و دو دم کسد و مروارید
ناسفته از هر یکی دم نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو دم و نیم قو قله چهار دانگ و نیم اسفنج
از زرنج یک دم زرنج سرخ و دم الاخوین و زعفران و کهر با از هر یکی نیم دم هم را کوبند نرم
و برین دود خون چو مرغ خانگی بر شند و شیا فی کنند و شیر زنان بسایند و اندر جگانه
آنرا که سبب طرفه سر و گردن خراجی باشد شیا فی بس و شیا فی نار علاج کنند صفت شیا فی
طرفه را بر دود چشم را که از گرمی باشد یا از کد بکیرند قلیاء زرو من سوخته از هر یکی دو دم
سنک دم الاخوین و کسد و مروارید از هر یکی چهار دم سنک کثیرا و مروارید و زعفران و شیا فی
و زرنج و کوبه و افاقیا از هر یکی دو دانگ زرنج سرخ و شک طبرزد از هر یکی نیم دم سنک شیا فی
کنند چنانکه رستم سنک شیا فی دیگر طرفه را زایل کند یکسره زرنج سرخ و مروارید و زعفران
از هر یکی دانستار است بکوبند و برین دود شیا فی کنند و آب کشین تر بسایند و اندر جگانه
و سر و کلای آمیخته نیمایم جوشانید و چشم بخار آن داشتن و مویر منقاد از بیرون کرده
و بر ک غلبه و صبر و نمک سبید و سر که ضیاء گردن طرفه را زایل کند و شیا فی احمر این
کشیدن سود دارد و اکلیل ملک و دم الاخوین و زنج سوسن و زعفران و عدش مقشر روغن
کل و زرده خایه مرغ ضما و گردن سود دارد و الله اعلم باب سوم اندر علاج چشمی

خیزی در وی افتاده باشد و دود و گوی رسیده باشد شیر زن و آب خوش صافی در کجا
اثر دود و گوی را بکشد باریک کند باریک انداخته باشد و ظاهر شود بک را باز کند تا ظاهر
شود و بسمیل بر داند با خرقه گان نرم بر آنکشت بچند و بدان بردارد ببار بک مالند تا زایل
شود و اگر چیزی در دست چون پاره از سر خوشه گندم یا جو اندر بک یا اندر سبید چشم گرفته باشد
آنرا با آبی که از اجفت کوبیده بردارد و بر آن شیر زن آن که سبیده خایه مرغ اندر بک انداخته
باشد باب چهارم از جوی چهارم از کشتار دوم اندر طغنه و علاج آن طغنه لطیف
نازی پاری او ناخن است و این ناخن عشاوی فروخت است غلیظ و کوهرا و عصبانیست و
بجای ناخن است از مهر آنکه اندر چشم است و پیوسته تر باشد نرم تر از ناخن است و از کوهرا
چشم روید و بیشتری از آن کوشه روید که از صوی پیوسته و بر طبقه ملخه گسترده شود و باشد
تا بکاره سیاهی چشم رسد و با سبید باشد تیرگی بر سیاهی بگذرد و دیده را بپوشد و چنانی باز دارد
و باشد که از هر دو باز دارد و آنچه سبید و دقیق باشد علاج آن سهل تر باشد و آنچه ملخه
و سرخ باشد علاج آن دشوار تر باشد علاج اما آنرا که نوید آمده باشد و سبید و دقیق باشد
داروهای رواننده چون مس سونخه و فلفله و سوسن و نوشادر و ملخه اندرانی و زهره و زهره
روشنایی و شیا و اخضر و شیا و فیض و شیا و دینا و کون و با سبیل و قون و الحاد و زایل کند لکن باید
که معلوم باشد که سرها و داروها را داند از داروها معفن خلی نیست و داری معفن و فلفله
طبقات و اجزای چشم را بسوزد و زبان دارد و جالبینوس میگوید پنج سوسن ناخنه معفن را زایل
کند و کند سوزد از جمله داروها سبک و بی غرض است از استانه و بیک ساعت اندر آب گرم
کند پس آن آب را با آب لایند و بچشم اندر کشند و انگین باز هم بر داری نافع است و آنچه غلیظ
و صلب و دیر کاهین باشد علاج آن بدست کاری باید کرد و طریق وی آنست که گندم استغراق
فرمایند و تن را و جانب دماغ را با آن کنند و هرگاه که دست کاری خواهند نخت ناخن را از روی
طبقه ملخه جدا کنند و این جدا کردن را با تانای کشت کوبند و سطح نیز کوبند و این کشت برقی باید کرد

ظاهر

شدن

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

کجا

وآمد از هر یکی دو درم سنک و زعفران و نوشادر از هر یکی درم و نیم هر را بگویند و برینند
و بکار دارند عدد دارها هفت است صفت باسیلقون طفره را و ضعیفی چشم را و انتشار
و فرو آمدن آب را و خارش را و اما سنک را سود دارد بکینند و بخیل و ما میران و فلفل و دار
فلفل از هر یکی دو درم سنک ساد پنج عدسی مغسول و کفک دریا و توتیا هندی و جری و کحل
اصفهان و مار قیثاء زهی و قلیا زهی و قلیا سیم و قلیا زر از هر یکی پنج درم سنک ساد پنج
هندی سه درم سنک عدد دار و و هایت و یکت نسخ شیان قیصر بکینند ساد پنج عدسی مغسول
دوازده درم سنک صمغ عربی و مس سوخته از هر یکی شش درم سنک فلفل طاهر سوخته و زنگار از
هر یکی دو درم سنک مهر را بگویند و بشراب انکوری که ن کر آب بادیان تر بشیند و شیان کنند
و عدد دار و هایت است نسخ شیان زنگار طفره را و سبیل را و جرب را سود دارد بکینند
زنگار بکیند سنک هیلد زرد نیم درم تو بال مس و روی سوخته از هر یکی چهار دانگ مرصافی
نیم درم زعفران و ابکی فاشسته و صمغ عربی و کثیر او سبیده ازین را از هر یکی یک درم دار فلفل
دو دانگ عدد دار و و هایت ازده است صفت داروی سرشته طفره را و اریکی چشم را و
سبیدی را سود دارد بکیند سنک قنطاریس و زنگار و روی و شاق از هر یکی چهار درم
سنک زعفران دو درم سنک انکین چند وزن دار و هایت بشیند چنانکه درم است صفت
داروی دیگر نیم گرم ترکیبند فلفل یک درم نوشادر یک درم سنک صمغ نیم درم هر سه بگویند
و بشراب که ن بشیند و شیان کنند باب پنج از جرب و چهارم از کثرت و دوم اند
اسفاح ملخه اسفاح فلفل ازی است پاری او بریند شدن و اما سبید است و این است
چنانکه کونر باشد یکی آنکه ماده او بار باشد و علامت وی آنست که چشم را می کشد و اگر آنکشت بر خند
و اگر آنکشت در روی نشیند و اگر آنکشت بکساعت بماند کونر سوم آنکه ماده او فلفل با دانک
باشد و علامت وی آنست که اگر آنکشت بر خندد و فرو نشیند و زود بجای باز آید و در
وضرا ن باشد و کونر خویش باشد کونر چهارم از جنس سرطان باشد و ماده او فلفل غلیظ و سود

بشر

باشد علامت وی آنست که آما س صلب وی درد باشد و نیک تیره باشد و این علت هم اندر طبقه
ملخه باشد و هم اندر بلک افند و کاه باشد که بر تید کی تا با بر و بر آید و تا بر خسار فرو آید اما آنچه
اندر بلک افند و اندر طبقه ملخه افند با دمع باشد و بعضی بی دمع باشد و آنچه اندر بلک افند
بی دمع باشد علاج اما اگر نخستین را که ماده او باوست از اول که بدیداید هیچ علاج نشاید کرد
از بهر آنکه زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سوم هنوز مانده باشد بدین لطیف باید فرمودی
باب کرم می باید شست و کونر دوم و سوم را علاج بمحون علاج آما س باشد نخست است فراغ کردن
و صنادها و محلول و منفعی و سر هله محلول که اندر علاج زردیاد کرده آمده است بکار داشتن لکن
دار و هایت قابض و رادع هیچ بکار نباید داشت و شیان احمر این و کما بر اندر هر دو سودمند است
صفت ضامی محلول بکیند با بون و بنفشه و نیلوفر اندر آب بنزد و چشم بدان آب میشویند و اسفنج
کر بید بدان تر میکشند و در چشم می نهند و اگر حاجت باشد که بیل ملک باین دار و هایت را کنند و صبر
کحل کرده بر پشت چشم طی کردن و آب و اندر چشم کشیدن ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند
و کونر چهارم را علاج بمحون علاج صلدع سودانی باشد و ضاموها مسکن و محلول بکار داشتن
چنانکه اندر علاج سرطان و اما سها و سودانی یاد کرده شود انشاء الله صفت شیان خلوقی
بادها را بر این کند و نفخ را بکیند بکینندش مس سوخته سه درم سنک افاقیا دو درم کثیر و صمغ
و زعفران و سبیل از هر یکی یک درم سنک مهر را بگویند و آب بادیان بشیند و شیان کنند
عدد دار و هایش است نسخ شیان اسود بادها را که اندر بلک و طبقه ملخه باشد از یک درم
بچشم اندر کشند و از بیرون طی کنند بکینندش مس سوخته یک درم سنک و نیم صبر و زعفران نیم
سنک مر و آید و پس از هر یکی یک درم سنک اقیون یک درم و نیم افاقیا پنج درم سنک شیان
ما می شایم درم مهر را بگویند و آب بادیان شیان کنند عدد دار و هایت است صفت شیان
که از بیرون طی کنند بکینندش مس سوخته دو درم سنک و نیم زعفران نیم درم سنک مر و آید
و پس از هر یکی یک درم سنک اقیون دو درم سنک و نیم افاقیا سه درم سنک

داروهاست است باب ششم اندر ضلالت شدن ملتحمه و انابت از حسا الملتحه
گویند بسیار باشد که طبقه ملتحمه سخت شود و چشم بدان سبب در چشم خانه نتوان کرد ایند و ممد
حرکتهاء و ناممکن کرد و طبقه ملتحمه طریقه سخت و خشک و بادد باشد و چون از خواب بیدار
شود چشم دشوار تواند کشاد و گاه باشد که اندر گوشه چشم رمض خشک گردد آمده باشد و سبب
این علت خلط خشک و غلیظ باشد علاج نخست طبع را نرم باید داشت و پیوسته اندر کر مایه رفتن
و سر بخار آب گرم داشتن و استغیج بآب گرم ترک کردن و بر چشم نهادن و آب گرم در چشم همی بچکاند
و هر شب سیمده فحایه مرغ بار و غن کل کر بایه بطریقت چشم نهادن و از طعامها سرد پرهیز
کردن و روغن شیر نخت تازه بر سر نهادن و داروهای که اشک آرد اندر کشیدن چون بروم صرم
و باسلیقون و شیاف احمر این و کار و سرمه روشنائی باب هفتم اندر خاریدن طبقه ملتحمه
سبب خاریدن چشم فضل باشد شور طبع بوز و اشک سخت شور باشد و لون ملک و لون طبقه
ملتحمه سرخی گزاید و بسیار باشد که از ضعیفی و صغی خارش ملک ریش کرد و علاج نخست طبع
باید داشت و هر بامداد اندر کر مایه رفتن و طعام نرم خوردن و از طعامها تیز و شور پرهیز کرد
و داروهای که اشک آرد کشیدن و الله اعلم باب هشتم از جرم و چهارم از کثرت و دوم اندر
سبب علتی است که در کجاء چشم و سرخ و متلی کردن از خون غلیظ و اندر چشم خارش بدیداید و این
علت دو گونه است یکی اندر کجاء باطن ملتحمه سرخ و متلی گردد و از ظاهر طبقه قرینه عسای مجوی
ابری سرخ فام بدیداید و اندر چشم و میان دوا بر سوزش بدیداید زرد لون و عطسه متواتر شود
و آفتاب تواند دید و اشک روان باشد و اندر قعر چشم ضربان کند کوه روم که بر ظاهر ملتحمه رکها
سرخ و متلی برنجید و بر ظاهر طبقه قرینه عسای چون دودی بدیداید و هر رخسار سرخ شود
و اندر ابرو و انحراف و المی پیوسته باشد و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و بر جراح و هر
که ملک فرو سوزن سوی خویش کشد چنان نماید که رکها سبب از روی ملتحمه می بر خیزد و سبب این
علت اختلاص دماغ باشد و بزرگی رکها چشم و بسیار باشد که سبب سبب افراط کردن باشد اندر

علاج مردم کم و بیلها و ضامدها و تپرها و تری فراییده تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل
ن تواند بدیرقت علاج از جرحه گوشه نخستین ابتداء رک قیغال کشادن باید و استغیج کردن و
ایار ج فیهرا و جبه قوایا و از بس استغیج کردن با کما مده و ایار ج فیهرا و ماندان و عطسه
آوردن بس تپیر قوت دماغ کردن بر بوی عنبر و لادن و غیر آن و از طعامها که بخار بر دماغ دهد
پرهیز باید کرد و چون با قی و عدس و سیرو بیاز و کند نا و طعامها سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت
کا و و خیر و شیر و هر جازوی سازند و شیرینی زیان دارند و از کرد و دود و غیره حذر باید کرد
و حب نشاید بست و بسیار رفتن و بانگ برداشتن و بغیر و غ آتش نکردن زیان دارد و صفت
دارویی که باد سبب و پوسته بینی را از ایال کند بیکر نیکبیس یک درم صافی دو دانگ حضض کی که
و نیم صبر چهار دانگ ممد را بکوبند و آب صوفی نگوشت بسر شند و وجهها کنند همچون عدس سه
روز پیوسته هر روز یک حب شیر زن و روغن بنفش حل کنند و بر بینی برکشند یا اندر چکانند
نسخه داروی دیگر که درش و قصبه لذریره و کل سرخ از هر یکی راستار است هر سه بکوبند و مقدار
نیم دانگ بر بینی اندر دهند و من نکوش می بویند و بوز از آن سرمه روشنائی و باسلیقون می
باید کشید و از آن که با سبب حرارت رنج دارد شیاف باید کشید صفت شیاف اسود بیکرند
اقاقیا مغسول و صمغ عربی از هر یکی هشت درم مس سوخته پنج درم صوفیون از هر یکی یک
درم و نیم آب باران شیاف کنند و رک پشانی و رک گوش زدن سخت سود دارد کوه روم
هم نخست رک قیغال باید کشادن و تن پاک کردن و ایار ج فیهرا و جبه قوایا بکار داشتن و
غیره و عطسه بس از استغیج او سخت نافع بود و اندر چشم رکها و غیره نیز که خون را رقیق کند و
رکها را پاک کند میکشیدن چون شیاف اخضر و باسلیقون و غیر آن و داروهای چنان باید
که نخست ملک باز کرد و اندر باطن ملک و ابدار و بخارند پس میل و چون سوزش دار و فرو نشیند
دور و رمادی اندر کشند صفت دور و رمادی بیکرند ما میران یک درم سنک توتیاء
پرونده و پنج سوخته پرونده و توبال مس مغسول و سرمه اصفهانی پرونده از هر یکی ده

درم سنک مکر را بکوبند و بکار دارند سبک را و جرب را و مد را و سود را و از بس که
دار و کشید باشد و آسوده بکوبند و عود و عنبر و دود میکنند و از آنکه سبک را و مدی کرم
بدید هیچ دروی سر بد و نشاید برد و اعتماد بر استغفار باید کرد و جرب ماده بجانب
پای و درو را غیری کشید و زرد خایه مرغ پرشت چشم نهادن و اگر جرم سخت درم باشد
بهیچ وجه شیا فایض ملکا نشاید کشید و اقصار بسا دنج عدمی مغسول باید کرد نسخه
دروی که سبک را سود دارد بکوبند ساق چندا که خواهند و اندر آب صافی اغازند و تری
بتانند و بپا لایند و صافی کنند و اندر آفتاب می نهند تا سطر شود و شیا فایضها کنند و بکار دارند
سبک را و مد سود دارد و صفت شیا فایض دینار کون سبک را و تری را بر داند بکوبند و در جوبه
و ساد نچ مغسول و صبر و شیا فایضها میثا را است و شیا فایضها و اما سبک را که در اندر
بریدن است و بریدن از ابتازی لفظ کوبند و شریط این کار است که نخت فصل کنند و سبک
خورد چون لفظ خواهند کرد چهار را پیش خویش نشانند و مرد استار را بکوبند تا چشم او را
بکشاید چنانکه لایه ها بلک باز گردد و این چنان بود که اندر کشان چشم در و ابهام بر بلک نشاند
دارند و نهاد لب بلک بر حال خویش نگاه دارند تا اندک و بسیار آب بلک باز بگرداند و در
سبک از لب بلک هیچ برید نشود و اگر برید نشود بلک ملحقه روید از بهر این کار می باید که اندک
چشم کشاید استار باشد پس سبک را از سوی گوشه چشم که از سوی بینی است بصناره بردارند
از میان بلک بر سویی یکی دیگر بصناره دیگر بردارند و جمل کنند تا صناره از طبقه و تری
باشد بلک نزدیک باشد و از گوشه چشم دیگر از سوی گوش است که دیگر بصناره سوم بردارند
و صناره ها بدست جگه دارند و بدست راست ناخن برای بکوبند و نخت سبک را از این
گوشه چشم بود که از سوی گوش است و هر بار که بر دمت اندر زیر سبک کشند و میچاند
را کشت کنند تا همه رکها سبک از طبقه ملحقه جدا برداشته باشد بدین ترتیب از جانب بلک
فرو سویی او و در دم بدین ترتیب لفظ کنند چون فارغ شد نگاه کنند تا بر ملحقه هیچ رکی مانده

نشان

زادی است دوم آنکه بسبب استقصاء دست کاری بدید آید که اندر بریدن طفره کرده باشند
از گوشت و گوشت خشم خلتی طفره بریده و برداشته و مادر زادی را علاج نیست و آن دوم را
که از گوشت اندک مانده باشد و پیشتری بریده هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته باشد
علاج یا کرده آید و آنچه عارضی باشد هم دو گونه است یکی آنکه تبع بیماری باشد چون آماس
و تبها و عفونی و غیری و حتی یوم سه ری و گاه باشد که سبب دمعه علت تمدد باشد دوم آنکه
بسبب نقصان گوشت گوشت خشم بدید آید و سبب این نقصان بعضی را بسیاری کشیدن
داروها می باشد تیر که گوشت نازک را بخورد و بکند از رو بعضی را پاک کردن چشم بدستار
درشت و دست بدو بسیار برون و باید دانست که مبداء دمعه سبب گاه است یکی که گاه
زندون قحف و ملخ است و گاه که اندر باطن بکند است دوم که گاه که بیرون قحف و ملخ است
سوم عضلهها چشم اما آنرا که از رگها زندون قحف و ملخ آید و از رگهای بک علامت وی
است که دمعه پیوسته باشد و عطسه بسیار آید و آنرا که از رگهای بیرون قحف آید علامت
است که در گاه و پشانی و رگها و صندغ و قحف و ملخ و متلی باشد و آنرا که از عضلهها چشم آید سبب
آن ضعیفی عضلهها باشد و علامت آنست که چشم بیرون خاسته باشد و دمعه پیوسته باشد
و علامت عطسه بسیار باشد و این سه مبداء یاد کرده یاد کرده آمد هر سه این علت را اسباب
شایعه اند و سبب تردید که پیوسته تر نقصان گوشت گوشت خشم است که از سوی بینی آید
از بهر آنکه هر گاه که گوشت ناقص شود باقی از قوت آن نباشد که رطوبت هلاک گاه دارد و در
آمدن آب از چشم باز دارد و بر بینی باز کرد اندک غلغله که اندر بینی کتافه است از بهر این کار
علاج اما آنرا که دمعه از زندون رگها و قحف آید نخست تن پاک باید کرد پس غرغره کردن و
آوردن و مزاج و ملخ با اعتدال باز آوردن و بر بوی خوش قوت دادن و هر روز که هر روز
موی سر تراشیدن و زبسن سر کردن جحامت کردن و آنرا که از بیرون قحف آید بر ضمادها
که رطوبتها را بچند همی باید نهاد چون خیار آسیا و کند سوده و خاک او و آبی که از خا و نشا

دوم چنان

يك عدد از انجیر اندوخته و بر خستی بخت نهند و اندر تنور بریان کنند تا خیر خشک شود آن
 هلیله از خیر بیرون کنند و انرا بر اندکی زعفران بسایند و بکار دارند صفت کحل اصغر
 بکیند زعفران يك مثقال کافور و ماسی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند و معده باز دارد
 نسخ دیگر سرکه کدو و اندر مزاج سرد را سود دارد بکیند و توتیای معدنی و اندر میان
 کنند و بسوزند پس يك کنند و بشویند چند بار و خشک کنند و بکوبند ازین توتیا پنج درم سنک
 بکیند و مغز قاقه کاکر نیم درم سنک هر دو را نیک بسایند و بکار دارند و الله اعلم باب
 یازدهم اندر دپیل که بر ملتحمه بدیداید و علاج آن دپیله قرصه بزرگ را کوبید که انرا عدد
 بزرگ باشد و نیم کد بسیار و بعضی را باشد که رطوبتها چشم ازین قرصه سالاند علاج نخست
 بستابند بقصد و اسحال و شیاف ایض از زرق می کشند و ازین ترشیاف انرا کشند صفت
 شیاف انرا بکیند قلمه زرد و اسفیداج از زیر و مس سوخته و سرکه اصفهانی و صمغ عربی
 و کثیرا و ابار سوخته از هر یکی هشت درم سنک و صافی و افیون از هر یکی يك درم و مکرر
 و آب بادیان برشند و شیاف کنند عدد دارو هائنه است نسخ دیگر قلیا هشت درم
 مس سوخته و اثار سوخته و صافی و افاقا از هر یکی ده درم سنک افیون سه درم سنک باب
 باران برشند عدد دارو هائنه است نسخ دیگر آنکه محرقه و محاسر محرقه کحل و توتیا و صمغ و کثیرا از
 هر یکی هشت درم سنک افیون نیم درم سنک عدد دارو هاشش است و توتیا و برورده که
 اندر علاج رمد یاد کرده آمده است بکار دارند و انرا که مدت دراز کرد شیاف ایض کندی
 بکار دارند صفت آن بکیند اسفیداج ازین هشت درم سنک افیون و انزروت پرورده
 و کثیرا از هر یکی يك درم سنک صمغ عربی چهار درم سنک کد نیم درم سنک باب
 باران برشند و شیاف کنند عدد دارو هاشش است و زرده خایه مرغ بر پشت چشم نهند و با
 علاج اندر باب علاج قرصه طبقه قرینه باید جست باب دوازدهم از جزو چهارم
 کشار دوم اندر توشه که بر ملتحمه بدیداید توشه کشتی باشد نرم نه پس سرخ و پشتری نر

کوشه چشم

سرخ نماید و نوع چهارم بلغم یونانی القیوم که ماکویند و علامت وی آنست که بر سیاه سی
نماید همچون ابری پاشیده و این نوع دیگر که در باطن قریبه باشد نخستین و او برین گویند
و ترجمه او بتاری الجیاست یعنی معالی عمیق و علامت وی آنست که هم چون کاورسی باشد
و دور فر باشد پس فراخ باشد و رنگ او صافی باشد و خشک ریشه کمتر از نوع دوم را
فلعوضا گویند و ترجمه او بتاری المولک است یعنی دردناک و علامت وی آنست که فراخ
تر از نخستین باشد و عمقی از آن کمتر دارد و نوع سوم را معاد ماکویند و ترجمه او بتاری
الاحتراق است و علامت آنست که قرصه شوخ ناک باشد و خشک ریشه بیشتر از دو اگر مد
او دراز گردد و در طوبه جشم از وی بیاید و اسباب این انواع رطوبتها و جشم از وی بیاید
اسباب باشد گرم و تیز و سوزان و همه انواع قرصه باد و در وضربان و خلیدن باشد و هر قرصه
بزرگ و شوخ ناک و بسیار قرح باشد از او پدید گویند و علاج آن اندراب دم از جرح و حمام
یاد کرده آمده است و باقی علاج اندرین باب یاد کرده آید علاج هرگاه که ازین علامتها
که یاد کرده آمد اثری بدید آید در حال باید شتافت و رنگ قیغال زدن و باز ده قوت خون
برون کردن و هر هفته یا نزدیکتر هم از قیغال اندکی خون بیرون کردن و بر مطبوخ هیلدق
خرماء هندی و خیار و شنبه و مانند آن استغراغ کردن دوسه بار و شیاف ایونی می
کشیدن و بر ساق حمامت فرمودن و اطراف بستن و مالیدن و اگر قرصه بدین گوشه جشم باشد
نزدیک از سوی پخته است و پاره ایان باید خوا بایند که این جانب بر بالا باشد تا بیم اندر
جسم کرد نشود و آنرا سوزانند و اگر بدین گوشه نزدیکتر است که سوی گوش است جان باید خوا
که این گوشه بر بالین باشد تا بیم همی آید و بانگ داشتن و قی کردن و عطسه دادن و حست
و بالین بست داشتن زبان دارد و آنرا که قرصه قوی باشد و ماده گرم و سوزان از شیاف ایونی کم
نماید و در وضربان اندر جکیندن و شیاف ایونی بشیر زان سوده کشیدن سود دارد و اگر طبع
خشک شود بدین جب نرم کند صفت آن بکیر نیکر اورب سوس از هر یک جزوی ستمونیا

نیم خور

تراشد و کون او بنیاء و صافی نماید و سبب آنکه سیاه نماید و است یکی آنکه طبقه قرینه
شفاف است و بصر را از دریا طبقه عنبیه باز دارد و طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه از نو
بینائی که اندر عصب مجوف می آید دور باشد و سبب صافی نمودن آنست که رطوبت کثرت از
وی تولد کند پس یک پوست باشد بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم و در
خطرات کثرت این میان باشد و اندر سیاهی و صافی میان باشد از بهر آنکه از پس دو پوست می آید
و دوری و نزدیکی او از نور بینائی میان است و بعضی اندر زیر پوست سوم باشد و در ذرات
ترو با خطر تر باشد و سببیک نماید بر دو سبب یکی آنکه رطوبت کثرت است بسبب آنکه از پس سه
پوست است بصر را از دیدار عنبیه باز دارد و تر باشد دوم آنکه بنور بینائی نزدیک تر است
بصر نور بر وی می تابد بدین سبب سبید می نماید بدین طریق معلوم شدن است که طبقه قرینه
چهار تو است و علامت هاء انچه سبب سبیدگی طبقه و سبب ماده و غیر آن گردد آنست که هر جا
که ماده بسیار رقیق باشد آفت و درد و ضرر آن عظیم تر باشد از بهر آنکه بسیاری ماده موضوع را
از هم اندک کشد و بطریق دیگر باید و نیز ماده موضوع را بجز دو بسوزد آنجا که ماده غلیظ و اندک باشد
بر خلاف این باشد لکن بسبب غلیظی ماده و بر تر بنجته و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر بود و
درد و طریقی که اندازد کمی و بیشی ماده باشد هر نوعی را که بیند بدین اصلها قیاس می باید کرد
و بنیاید آنست که سبب خطرناکی بشرها آنست که هر طبقه قرینه صلب است و ناماده گرم
و سوزان نباشد اندر گوهر او که در تنول که در خود را اندر میان اجزاء او جای تواند ساخت
و آنجا که ماده بدین صفت گردد پیشک آن موضع را بخورد و بسوزد و سوراخ گردد که سوراخ
کوچک باشد و از بر این طبقه عنبیه دور باشد یا امید سلامت باشد و اگر بر این طبقه باشد که سوراخ
باز و بیدار بینائی بسته شود و چشم که در شود و آنجا که اندر زیر پوست دوم و سوم باشد و بر این طبقه
عنبیه باشد آفت عظیم تر باشد از بهر آنکه پوستها و دیگر را که بر او است همچنان بسوزد و
بخورد و دیده بیرون خیزد و مور و سرخ گردد و ممکن نباشد که رطوبت هاء چشم از آن راه بالوده شود

ک

باروغن زیت اندر کشند سودمند باشد و زدا نیده و بهتر آن باشد که هرگاه که ازین نوع دار
 زدا نیده که سبیده را برآید بکار و از آن نخست شیاف اخضر بکار و از آن چوی سخت افیت
 و از این شیاف اخضر در و مسکین صفت آن بکین در سلطان بحری و دست بر بنی اهل سند
 و کفک دریا و سر کین سوسمار و سنک دان حر که تنازی حاری گویند و توتیا و حسی و پوت
 خایر اشتر مرغ از هر یکی دو درم سنک و اندر آن سحر دیگر یک درم سنک و سبیده ازین رو
 تو بال مس و اکیه شامی و مر و اید ناسفته و عقیق سوخته و سنک سبز که کار بدان تیر می
 کند و در فلفل و سفال زینکین و سفال زرد و توتیا و کمانی و محمودی از هر یکی دو درم سنک
 و اندر آن سحر دیگر یک درم سنک ملح اندازی و پوره ارمنی از هر یکی چهار دانگ و قند شاد و شیر
 رح از هر یکی پنج درم کفک افکینه دو درم مشک دو دانگ مهر را نرم کند چون غبار و بکار داند
 عدد داروها پست و هشت است نسخه دیگر بکین سوسمار درم سنک قطور یون
 پنج درم سنک و اشتر نیم درم پوست خایر اشتر مرغ سوخته ده درم سنک توتیا و هندی دو درم
 سنک و نیم مشک و وجه عدد داروها ده است و از جمله داروها آرموده سر کین خطاف
 با کین شکر سرشته که مجسم اندر کشد و پوست خایر مرغ مکمل یک درم سنک شکر طبرزد
 یک درم سنک هر دو را نرم بسایند و روی آرموده است صفت داروی بعسل کسید
 بردار بکین در سر کین خطاف و عاقر قرحا و انزروت و زنگار و کفک اکیه و قلیا و مس
 نرم بکین چون غبار و با کین بر شند و بکار داند عسل دیگر بکین انزروت و پوره ارمنی
 و نمک درست از هر یکی دو درم سنک شیر مرغ یک درم سنک هر را بکین بند و باد و وقیه
 انکین مصفی کفک برداشته بر شند و پش از دارو کشیدن اندر کما بر باید رفت بساید
 نرم شود و علاج بر د صفت در روی دیگر بکین توتیا و قلیا و سلطان بحری و صند
 سوخته و معصفر از هر یکی را ستار است مشک نیم دانگ نسخه شیافی دیگر که سبیده را
 بردار بکین کفک اکیه و کفک دریا و سر کین سوسمار و شکر حجازی از هر یکی را ستار

بکین

بکین بند و بر زینکین بکین درم ما میران جینی نیم کوفته و اندر بنی آب بپزند ناسه بهر
 و یک بهر بماند و با لایند و داروها بدین آب ترکند و بسایند تا سرشته شود پس خشک کنند
 اندر سبیه و دیگر بایره بسایند نرم و هم بدین آب دیگر باز بر شند هم چنین چهار کورت بسایند
 و باز بر شند بدین آب و شیاف کنند صفت دارویی که سبیده را رنگین کند تا سبید نیاید
 بکین ندما زو و اقیما از هر یکی یک درم قلعندیم درم هر را باب شقایق نعمان بر شند و شیاف
 کنند و خشک کنند بسایره اندر روز دیگر باز بکین و باز هم باب شقایق نعمان بر شند چند کورت
 و شیاف کنند و اندر جکانند و شیر خزان که هنوز گرم باشد اندر جکانیده سبیده و خشر ازق
 را رنگ بکرده اند و شیر خزان که هنوز گرم باشد با شیر کندم تر اندر جکاند یا اندر کشند جسم را
 سیاه کند و عصا و عنب الثعلب و عصا و پوست انار شیرین اندر کشیدن و بکین بند جسم را
 سیاه کند و سبیده را و ازرق را پس شود و بندق را بسوزند و باروغن زیت بسایند و بر سر کین
 ازرق چشم مالند و با کجا که جایگاه مغر است ازرقی را بسوزند و این آرموده است و اگر خطا بر
 کین ند و میل اندر میان او کنند و اندر چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و کفک اندک قوت او بدان
 جایگاه است که چشم کبر بر ابدان علاج کنند و سفیده که اثر قرحا باشد بموشد بکین در سر کین
 سر درم سنک مر و اید یک درم سنک مشک و کافور از هر یکی دانگی دو درم حراغ که از روغن
 باشد و درم سنک زعفران یک درم سنک باب چهارم از جرو و جیم از کفار و درم
 اندر تغییر کون طبقه قریبه سبب تغییر لون طبقه قریبه دو نوع است یکی بسیاری کیموس
 که بدور سدوم چون کیموس یعنی رنگ آن اما این سبب بسیاری کیموس باشد علامت
 آنست که هر چنرها او را چنان نماید که اندر میان دو دست یا اندر برم که انرا ابتای الصبا
 گویند و علاج این اندر باب علاج بری طبقه قریبه یاد کرده اید و این سبب رنگ کیموس است
 علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ پندار کیموس یعنی است سبید پندار کیموس
 سرخ پندار کیموس صفر باشد و زرد پندار کیموس سیاه پندار کیموس اما علاج این

نوع علاج طرفه و علاج بزقان است و نخست و دماغ از آن ماده که غالب است پاک کردن
 شربت های لایق آن دادن و سر بخار آبی که اندوی با بون و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و مانند
 آن بخته باشند داشتن سود دارد و بخار سر که آب هم آمیخته و جوشانیده سود دارد و بوقت
 انتهاء بیماری شیاوی احمر این کشیدن باقی را تحلیل کند **باب ششم** اندر تری طبعه قریبه
 سبب تری طبعه قریبه رطوبتی غلیظ باشد که بدو آید و علامت وی است که بر ظاهر قریضه
 صافی یا سخالی یقیق بدیداید و خداوند این علت چیزها را بخوان چنگد کرد اگر دوست اگر
 صافی علاج نخست تن و دماغ را بحت قویا و ایاری فقر پاک باید کرد و شیاوی مرارتن
 سرمه روشنائی کشیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها دارچینی بیشتر کردن
 و در نازدن **باب ششم** اندر خشکی طبعه قریبه سبب خشکی طبعه قریبه دو گونه شد
 یکی آنکه رطوبت های اصلی کمتر شود و آنچه بصیب او باشد تحلیل از وی سته شود و بدل آن
 باز بدو نرسد و طبعه بدان سبب نسخ کند و فرق میان هر دو است که آنچه سبب کمتر شدن
 رطوبت ثقیله باشد ثقیله تنگ تر شود و علاج آن اندر علاج طبعه غنیه بر حال خویش
 باشد علاج هر دو دوشوار است و اصل آنست که تدبیر هاء تری فرایند کند و که مایه که آب او
 خوش باشد علاج صواب است و خداوند علت را باید فرمود تا در آب خوش صافی شود و اندک
 میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر این دو اندک آب زن کنند و اندک آب زن
 نشیند و اندک میان آن آب چشم باز کند و سخت سودمند باشد و روغن بنفش و روغن نیلوفر
 و روغن بادام و شیر زنان اندر بچکاند بر پی و کسک و بنفشه و نیلوفر اندک آب زنند و آن
 آب بر سر اوی ریزند و اندک چشم سبید خایه مرغ و شیر زنان اندر بچکاند **باب هفتم**
 اندر سرطان که بر طبعه قریبه افتد سرطان اما سواست صلب سودانی که بر همدانها
 نیز افتد و بر هر اندامی که افتد حال او نخست مشکلی و بوشده باشد و آخر ظاهر گردد و آن
 نخست که بدیداید چند دانه باقی باشد و لون او تیره باشد و اگر دست بر نهند اندکی گرمی

کوبیده

که آید و بعضی سخت درد ناک و خنده باشد و آنچه درد ناک تر باشد گرم تر و بیش کرد و بعضی
 ساکن باشد و بیش نکرد و اما آنچه اندر چشم بر طبعه قریبه بدیداید سخت دارد و با خیلیدن
 باشد و رگها چشم سرخ و متمدد کرد و دوا بمصدعها یا زده و هرگاه که خداوند علت حرکتی
 کند و در صداعش نخیزد و ماده تیز و رقیق بچشم او فراید و شهوت طعام نشود و اگر داری
 تیر اندر کشندی طاقت شود این علت را امتداز یا بشدک نباشد از بهر آنکه داری قوی تر از
 علت باید تا علت را دفع کند و هیچ دارو قوی تر از این علت نیست و بدین سبب است که جدام
 را و سرطان را امتداز یا بشدک نیست و دوشوار است علاج تدبیر صواب اندر علاج این
 این علت آنست که جدام کند تا آنچه با درد است ساکن شود و آنچه بی درد است هم بر آن بایستد
 و نخستین تن را پاک باید کرد و خلط سودا که کرون و علاجی که اندک آب یا الجویا یا کرمه آمده
 مشغول شدن و شیراز خوردن اندر این علت سود دارد و صفت سرمه که اندر این علت سود
 دارد بیکرند و تیرا و پرورده آب خوش محسوس کرده و نشاسته از هر یکی یک دم شیاوی مایشا
 و طین مخوم از هر یکی نیم دم مروراید و دوا ناک عدد داروها شش است و هر شب سبید
 خایه مرغ باز زده و روغن آمیخته بر پشت چشم می نهند و شیراز از اندک جکانیدن و آب کشیدن
 تر سودمند بود **باب ششم** اندر کندی یعنی باز ماندن رطوبت در طبعه قریبه
 این علت که کندی است یکی آنکه این ماده مجتمع باشد یا اندک باشد و جای خرد کندی و سبکی او
 اندر طبعه قریبه چون ناخن باشد و بعضی را ماده منبسط یا بسیار تر باشد و جای بزرگ
 کندی و هر سه با هم را نباید کند و همه اسباب این علت سه است یکی آنکه گاه باشد که قرحه پاک شد
 باشد از بیم جراحت بسته شود و یا سر ناک ده ساکن شود و بیم اندر وی ماند و دوم آنکه سبب
 صداع ماده ایجاد و آید یا ماده رمی که از تیری بوده باشد قدردی ایجاد نماید و مستحیل
 شود علاج این علت و علاج تری و قرحه یکی است نخست تن و دماغ با قرص بنفشه و ایاری
 فقر و حجب قویا پاک باید کرد پس آب حلیه اندر بچکانیدن تا بپزند و شیاوی ایض از روغن

و کندی و ملکات کشیدن سود دارد و هرگاه که نفع آغاز کند شیان کند کشیدن صفت
آن بکین دانه زرد و اشق آن هر یکی پنج درم سنگ کدره درم سنگ زعفران دو درم
سنگ همد را لعاب جله بر شند و شیان کند عدد داروها چهار است و شیان اجر این
نیز سودمند است و تحلیل کننده است نسخه داروی مغزل که اندین علت کار ایند کیم
و صبر از هر یکی یک اوقیه شراب سرد اوقیه غسل شش اوقیه نخت زعفران اند شراب حل
کنند پس صبر و صبره سوده با آن بیامینند پس غسل بر شند و اندرا بکینه نگاه دارند با ملاد
و شیان نگاه میکنند صفت شیان الور در در چشم صعب را و قرچ و پنه برک راه
مورسرخ را و رمد ها که کن را بیرون خاستن چشمها را و کمند را زایل کند و بارها را
از چشم باز کرد اند بکین درک کل نانزه هفتاد و دو مثقال قلیا و سیم محرق مغسول پست
و چهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مرصافی چهار مثقال صمغ عربی
پست و چهار مثقال ایون سه مثقال خرمه دو دانگ زکار دو مثقال عدد داروها
ده است سرد را بکوبند و آب باران بر شند و شیان کند اگر بدین علاجها زایل نشود طرح
طرق کنند و اگر کفایت نشود و داروها که اندر علاج آب فرو آمدن یاد کرده شود بکار و اگر
و اگر بدین صفت زایل نشود قدح کنند خاک آب را و بریم را بدان راه که آلت قدح اند زرد
باشند بیرون آرند پس بر اجرت را علاج کنند جالینوس میگوید اندر دور کار خورش کمالی
دیدم که خداوند این علت را پیش خود بنشاند و سر او بهر دو دست گرفت و بجنبانید
جنبانید سخت و ما دیدیم که برید از آن موضع فرو آمد اما که آب را بچشم فرو آید بداند
بماند با سبب نه هر اندر طبعه قریه بیرون خاستن چیزی چیزی تنو کونید و بسیار
باشد که سببی از اسباب ما و بخروی از طبعه قریه برداشته تر شود و از اجرای دیگر
نیز بماند و فرق میان هر دو است که مصلوب باشد و اگر میل بروی بماند فرو نشیند
باره او معوضه را بماند و لون او سرخی با سبیدی آینه علاج تنو کونید است برادر

و غدا

و غدا سبک فرمودن و چیزها قابض کشیدن چون سادخ علسی و غیر آن باب دهم
اندر تفرق الاتصال که بر طبقه قریه افتد بسیار باشد که قرچ بکشد یا سببی از اسباب
بادیر اندر طبقه قریه تفرق الاتصال افتد و صواب باشد که زود بعلاج مشغول شوند
از بهر آنکه در آفت تولد کند یکی آنکه رطوبتها و چشم از وی بیاید و دم اند علت مورسرخ
کند علاج صواب آنست که چیزی قابض بر کشند چون توتیا و آب مورد تر پرورده و چون
سادخ مغسول و رفاده تر نهند بکشد و پوسته بسته دارند و از این نوع داروها بر می کنند
و در کفایت از زنده و ماده از جانب سرسوی پای فرو کشند و غداها سبک تر فرمایند چیزی
ششم از گفتار دوم اندر بیماریها که طبقه غبیه را افتد و این بیماریها پنج عدد است
الاساعب ضیق سود تفرق الاتصال نزول الماء باب نخستین اندر اساعب یعنی
فراخ کشتن حدقه هرگاه که ثقبه طبقه غبیه را اندام طبیعی فراخ تر شود نور طبیعی منتشر
گردد یعنی بر آید شود و این علت را انتشار کونید و اسباب این علت را انتشار کونید و اسباب
این علت پنج گونه است یکی سببی باشد از اسباب بادیر چون ضربه و سقوط و این را علاج بنا
نموم صداع صعب که سبب آن ماده از دماغ فرو آید و با طبقات چشم مزاحمت کند و شود
اندر رطوبت پیضه بسیار شود و با طبقه غبیه رحمت کند و ثقبه را فراخ کند و علامت وی
آنست که کرسکی و ریاضت سود دارد و اندک ما در نیم روز بهتر باشد و با ملاد و شیان نگاه
باشد و که ما بر زبان دارد چهارم آنکه خشکی مستوی گردد و رطوبت پیضه کمتر شود و بدان سبب
رطوبتی را که اندر طبقه غبیه باشد شفت کند و هرگاه که طبقه غبیه خشک شود جازه
از آنکه ثقبه فراخ شود یعنی که هرگاه که پوستی را بتری سوراخ کند چون خشک شود لبهای
سوراخ باز کشیده شود و سوراخ بدان سبب فراخ بدین سبب فراخ گردد و علامت وی
آنست که سیاهی چشم کوچک تر شود و اندر حال کرسکی و اندک مای نیم روز بهتر باشد و ریاضت
زبان دارد و که ما بر طعناهای تی فرایند سود دارد و پنجم آنکه آماسی اندر طبقه غبیه افتد

و علامت وی آنست که انتشار بار مد و ضربان و باتن با صداع باشد علاج اما انچه از ضرب
و سقط افتد اگر چه علاج دشوار بذر در رگ قیال باید زد و از بس سر حجامت کردن بر موضع
صدع شیانف مایه ناطلی کردن و زوی کلاب سرد کرده و آب سرد شستن و نیلوفر آب بیدتر
کرده بر چشم نهادن و اگر هنوز حرارتی باشد آرد با قلی پی پوست و آرد جو آب بید کر باب تخم
خرفه تر کنند و ضاد کنند و بشم پاره بر زده خایه مرغ و روغن گل و اندک شراب انکوری بر نهادن
نیک باشد و خون کون تر بجا اندر جکانند و ز سونم شیر زنان اندر جکانند و علاج اماس کرم
و نمک کرم کنند و آنرا که سبب انتشار اماس باشد هم بدین طریق علاج کنند و رگ کوشه چشم زن
و بر بس سر حجامت کردن و داروهای منفع و محلا کشیدن سود دارد و انچه از بس صداع صعب
تولد کند بعد علاج صداع زایل شود و از بس آنکه صداع زایل شود شیانف مرارات کشیدن و
علاج آب فرو آمدن سود دارد و صفت شیانف مرارات بکیند زهره حلاه و زهره کلک از
هر یکی دو مثقال همه را بکوبند و آب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشد انگبین جدا کند
کفایت باشد اندر نسخه دیگر هم آید که این دارو اندر ظرف مسین بایکد و بجای زهره حلاه
زهره ضبعه عجاوه آورده اند نسخه دیگر بکیند زهره برکش یک مثقال زهره کلک دو مثقال
سرکین سوسمار یک مثقال و نیم نظرون نیم مثقال و فلفل دو مثقال زعفران یک مثقال اشقی نیم
مثقال آب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشد نسخه دیگر بکیند زهره و کس یک درم سر
تمساح الیس و هو سقفور و در همی و نیم نظرون نیم درم همه آب بادیان بسایند و با انگبین
بسرشد نسخه دیگر بکیند فلفل و زهره رجمه و درم زعفران نیم درم خرق سبید نیم درم هم
آب ترب بسایند و خشک کنند و باز بسایند و خشک بکار دارند و آنرا که سبب انتشار بساید
رطوبت پهنه باشد رگ کوشه چشم و رگ صدع زدن و سبک کردن سود دارد و استفرغ کردن
با یارچ فیهرا و حبه قویا یا تا صواب باشد و شیانف مرارات کشیدن و علاج آب فرو آمدن
کردن سود دارد و آب دریا و آب شور کرده بر سر می ریختن خاصه که با سرکه بیا میند و علاجی نیک

باشد و رقیق

باشد و بزرقا حجامت کردن ماده را پیش باز کشد و آنرا که سبب انتشار خشکی باشد کرمابه
و تدبیرهای تری فرا نیند کردن و شیر زنان بر سرد و شیدن و روغن بنفش و روغن نیلوفر
و مانند آن در بینی جکانید باب دوم اندر ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه غلبه
تنکی ثقبه غلبه دو گونه باشد یکی آنکه اندر آفرینش تنگ آمده باشد و از طبیعی کوبند و پسندید
دارند از بهر آنکه نور بصیر جمع باشد و اندر پناهی قوی باشد دوم آنکه عارضی باشد و عارضی بند
نیست و اسبابی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبه رطوبت طبقه غلبه مسترخ کرد و ثقبه
و چشمها و ابدان سبب شود و قدیم متقدم و علامتها رطوبت بدان کواهی دهد و سبب دوم
آنکه بسبب غلبه خشکی طبقه غلبه متخشج و پرموده شود و ثقبه بدان سبب تنگ شود و باشد
که ثقبه بدان سبب بجلگی بسته شود و قدیم متقدم و علامتها خشکی بدان کواهی دهد سوم
آنکه رطوبت پهنه کمتر گردد و مدد غلبه از وی باز افتد و چشم کوچک تر شود خداوند علمت
از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر شخصی چیزی چون سایه بند شکل و رنگ نتواند دید و تدبیر
و علامتها خشکی و کوچک شدن چشم بدان کواهی دهد چهارم آنکه کیوس صلب و غلیظ اندک
گرد آید و آنجا بیند و بفشرد و علامت وی آنست که طبیب ثقبه را نتواند دید علاج آنرا که
سبب تنکی ثقبه غلبه خشکی باشد علاج او تدبیرهای تری فرا نیند باشد چون شیر زنان بر سر
او و شیدن و روغنهای تری دهند و اندر بینی و گوش جکانیدن و آب خرفه و آب بید و آب
کوک و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذاها جرب و نرم خوردن و سر او مالیدن بدان روان
کوتاه تا ماده را جذب کند و گاه کاه جیزی کرم خوردن و طلی کردن هم از بهر جذب ماده
و کرمابه اندر آب خوش صافی نیم کرم نشستن و اندر میان آب چشم باز کردن سخت موافق باشد
و آنرا که سبب غلبه رطوبت باشد استفرغ بحج یا ریح و حبه قویا یا بید کرد و او را پرا انداخت
بخن و بر سر او بچکانیدن چنانکه رسمست و شیانف زعفران کشیدن نسخه آن بکیند اشقی
یک درم سنک زعفران یک درم سنک زکار یک درم اختلاط زعفران چهار درم شیانف

٢٣

کند یکی آنکه چون رطوبت بیضه حاصل است میان عنقیه و جلیده از میان بیرون شود
عنقیه هماس جلیده بر شود و رطوبتی که غذای جلیده است نشکند مضرت این بزرگ است
و آفت دوم از نور و مایه که اندر عصب مجوف مجسم می آید از جلیده مجتمع و زود از ثقبه
عنقیه بگذرد و پراکنده شود و آفت سوم آنکه نور بیرونی جلیده سخت بزرگ باشد و بر نور
و مایه غالب گردد و وقت او باطل شود و آفت چهارم آنکه بسبب زوال رطوبت بیضه تریها
رطوبت جلیده زود تحلیل دفع شود و خشکی بروی غالب شود و اسباب تفرق الاتصال
سه نوع است یکی آنکه خلطی چهار طبقه را بسوزد و بخورد و دوم آنکه بسیاری خلط اجزای
طبقه را از هم اندکند و بکشد و سببی از اسباب بادیه علاج نخت تن از اخلاط بدو
فرونی کم باید کرد پس داروهای قابض و قوی کننده بکار داد و دوشسته چشم را بسته داند
باب پنجم اندر فرو آمدن آب از چشم فرو آمدن آب چهار است از جمله همان
سده و ماده آن رطوبت غلیظ است و موضع آن پشت طبقه قرینه و روی طبقه عنقیه است
هرگاه که چنین رطوبتی اندر بین موضع گرداید ثقبه عنقیه را که منفذ شمع زنده و بین آن
که بر امات بیونده بندد و میان جلیده و نور بیرونی حجاب گردد تا بدان سبب بیضی باطل
شود و جالبینوس میگوید سبب این علت غلیظ شدن رطوبت بیضه است و بدین آن میگویند
که کوهر بیضیه بحدی غلیظ شود و بسبب برونی که بدو رسد بصر دکن آن میوه اهد که آن
رطوبتی غریب و غلیظ مدد باید و آن رطوبت بر سبیل ترشح گردد و ریح از ثقبه عنقیه
بیرون تراید و روی طبقه عنقیه اندر پس قرینه گرداید و با جلیده و حال این رطوبت
اندر بین موضع از دو بیرون نیست اگر مزاج سرد باشد بصر دو اگر حرارتی ضعیف است
باشد منکر مزاج و هر دو حال سبب بسته شدن منقطع و باطل شدن پنهانی باشد اما سبب
فقدان این رطوبت اندر بین موضع دو است یکی آنکه رطوبت خود سرد و غلیظ باشد و دو
آنکه از معدن خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک آمده و از حرارت باطن دور

در

و سبب منکر مزاج بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت است چنانکه می بینم که چیزهای تری بدین
منکر مزاج میشود و اسباب این علت شش است یکی قی کردن بسیار و دوم زخمی با سقط سوم
سرهای سخت و سردی مزاج چنانکه کسی را اندر برف و دمه و سرما گرفتار شود و آفت
چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه بران و بیمار آن را و کسانی را که پماریهاء دراز کشیده
باشند آفت پنجم صداع صعب مزمن ششم طعامهایی که از وی کیموس غلیظ تولید کند و این علت
مردم سیاه چشم را بیشتر افتد از بهر آنکه چشم سیاه رطوبت ناک تر باشد و دلیل بر آنکه این
رطوبت که میان طبقه عنقیه و قرینه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند
این علت نگاه کذاب را چند بر روی عنقیه پهن کشته و فراخ باز شده و از عنقیه جگر کار
و کردار او سببید و چون قدح کرده شود یعنی آب کشاده شود عنقیه را سلامت بر حال
خویش پند و دلیل دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر طبقه قرینه کداری کردی بر رطوبت و سبیدی
و چون طبیب خواستی که آب را فرو نشاند بیضه سیان کردی و بدین کداری بیرون آمدی و
بدین سبب است که استادان این صنعت سرمهت را که آلت قدح است کرد کرده اند تا
عنقیه را برود و بخراشد و اگر نه از بهر این معنی بودی سرمهت نیز کردندی تا قدح آسان
تر بودی و مهت آسان کدشتی و کوهر عنقیه خود نرم است و لغزنده و از بهر آنکه نرم است
هر چه بدو رسد جای بدان چیز باز کارد و اندر شود و اندر آنکه لغزنده است چون مهت بدو
رسد از وی بلغزد سوال اگر کسی کوید چون جای آب میان قرینه و عنقیه است آب را
چگونه اندر حمل عنقیه کشش توان کرد یعنی پنهان کرد جواب گویم چون مهت اندر میان
دو طبقه حاصل شود مهت نیمه بر سویی را از عنقیه فرو نشاند و از فشاردن آن فرو سو فراخ
کرد و آب ثقبه اندر شود و حمل عنقیه او را بخورد و بخورد و اندر کشد و جای کند و چون مهت
بیرون آید آب اینجا بازماند و پنهان شود و حلقه بحال سلامت باز آید بعضی طبیبان گفته اند
اندر حمل عنقیه پنهان نمی شود لکن اینجا که ماده گفته پنهان شود آب هم اینجا پنهان شود و نزدیک

محققان این درست نیست کروی دیگر گفته اند که فرود آمدن آب است که رطوبت بیضیه
 غلیظ گردد و این هم درست نیست از بهر آنکه از دو بیرون نباشد یا بعضی از وی غلیظ
 گردد تا همگی وی غلیظ گردد و اگر بعضی از وی غلیظ شود آن جزو در حال قدح نمی توان
 کرد و اگر تعدیل کرده اید که تمیز کرده شود و پنهان کرده چون بر دیگر اجرای پیوسته باشد
 امن نشاید بود بر آنکه معاودت نکند و اگر این نیز تعدیل کرده اید که اندر محل غلبه پنهان
 ماند و معاودت نکند شکی نیست که بیضیه بدان سبب از مقدار طبیعی کمتر شود و منظر
 که مع نقصان او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد همگی او را بقدر زیاد نتوان و نشاید
 کرد و جزو بار و علاج پذیرد این که یاد کرده آمد قول مستقدا نیست و دلیل هائی که اینکند
 اما استاد احمد فرخ رحمه الله اندر کتاب خویش گوید با میان طبقه غلبه و طبقه عنبکویه
 امیان قرینه و غلبه یا اندر عصب مجوف و انچه میان غلبه و عنبکویه باشد پنهانی باطل کند
 و اندر میان حد قدح نیز که بدید بگوید فام چون ابروی و از علاج نیست نه قدح و نه بار و
 و انچه میان قرینه و غلبه باشد اگر سخت سطر و فسرده و سبید باشد چون که انچه از این
 علاج نیست نه بار و نه قدح و انچه در عصب مجوف باشد هرگاه که چشم دیگر فراز کند چشم
 بیمار فراخ تر شود و چشم اندر هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر باشد سخت اندک باشد از آب سیاه
 گویند و بعضی از انچه استاد احمد رحمه الله میگوید اندر سخن مستقدا می آید اعنی انچه میگوید
 که موضع آب با میان قرینه و غلبه باشد یا میان عنبکویه با عصب مجوف و شک نیست که
 او این سخن از خود نگفته است انچه بن رسید از سخن مستقدا و در لکها که اینکند اندر انچه
 حکایت کردم و پیش ازین ندیده ام و نخواهده ام انچه ازین جلد استاد احمد میگوید اندر سخن
 مستقدا نیست که اندر علامتهای قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن آب می گوید بیمار را بفرمایند
 تا آن چشم که قدح خواهد کرد بار کند و چشم دیگر فراز کند و لکها بر هم فشار نیک و طبیب اندر
 چشم او گاه میکند اگر ثقبه از انچه باشد فراختر نشود آب قدح پذیر است و اگر فراختر شود بیاید



دانش

دانست که سده اندر عصب مجوف است چون این معنی اندر سخن مستقدا مان یافته میشود
 بدان ماند که مقصود ازین چه بیشتری گفته اند که موضع آب خرمیان قرینه و غلبه نیست
 است که انچه قدح پذیرد از انچه کون و قوام او خوب باشد اندر میان این دو طبقه باشد
 و انچه خرمیان این دو طبقه باشد ممکن نیست که قدح توان از بهر آنکه ممکن نیست که
 که مهت اندر میان غلبه و عنبکویه توان کرد با عصب مجوف توان رسانید و طبیب
 حاذق را از شناختن این دقیقه چاره نیست و نباشد و باید دانست که اندرین رطوبت
 اندر کی و پیشی و اندر قوام و اندرون مختلف باشد بعضی بیشتر باشد و بعضی کمتر و بعضی
 غلیظ تر و بعضی صافی تر و بعضی تیره تر اما اختلاف اندر کمی و پیشی جان باشد که بعضی بسیار
 باشد و همگی ثقبه را پوشد و بندد و باقی کشاده بماند و هر چه برابر این جانب باشد کشاده
 توان دید و بسیار باشد که این رطوبت اندر میان ثقبه باشد و کردا کردا و خالی و کشاده
 باشد که بعضی را این رطوبت رقیق و صافی باشد آفتاب را و چیزها و روشن را پوشد
 و از دیدار آن باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد که از غلیظی بدان حد رسد که آب
 از وی برخیزد و اختلاف که اندرون افتد جان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی
 بلون آبکینه و بعضی سبید و رواید فام و بعضی ازرق بیرون و بعضی سبز و بعضی زرد و
 بعضی آغبر سیاه و بعضی هم رنگ سیاه علامتها علامت آب فرود آمدن است که سخت
 خیالها پیش چشم آید چون بشه یا چون موی که بر آید و فرود آید یا چون شعاعی پندد و غین
 و هرگاه که آب محکم شود پنهانی شود و لون حد قدح مکرر در بلون پاک یاد کرده آمد و بسیار چشمها
 را این خیالها با پیش آید و مقدمه آب نباشد از هفت وجه است یکی آنکه هر چه مقدمه
 آب باشد تند میخ فرو آید و پنهانی تیره میشود تا بیک بار آب فرو آید و پنهانی باطل گردد
 و بیشتری از وقت بدید آمدن این خیالها تا وقت فرود آمدن شش ماه فرو نماند
 و هر چه از شش ماه بگذرد و چشم سلامت باشد اغلب آن باشد که از آب امن گردد و فرق

انکه پرسند تا این خیالها تا اندر هر دو چشم همی آید اگر اندر یک چشم و اگر اندر هر دو چشم
همی آید بلون و بزرگی و خردی یکسانست و بر منی فراید و می کاهد اگر می کاهد بسیار
دانست که سبب آن بخار معده است مقدمه آب نیست و اگر می فراید و می کاهد همیشه
بر یک لونست و نخست اندر یک چشم بود پس اندر هر دو دید آید بسیار دانست که مقدمه
انست و فرق سوم آنکه نگاه کنند تا لون حکم تیره است و تا ممل کند تا لون حکم تیره است
یا نه اگر هر دو یکسانست مقدمه آب نیست و فرق چهارم آنکه از پس سه ماه یا چهار ماه بنکند
تا هیچ تیری هست چون دودی که اگر هست باید دانست که مقدمه آبست و اگر نیست
بخار هاء معده است مقدمه آب نیست و فرق پنجم آنکه پرسند تا بوقت پری معده واکوان
طعام خیالها بیشتر می بیند که نه و چون معده سبکتر باشد و طعام بکوارد کمتر هست که اگر
بوقت پری معده واکوارید طعام زیادت می بیند سبب آن بخار معده است و فرق ششم
آنکه بسیار باشد خیالها صافی طبقاتها و رطوبتها چشم و تیری که حس بصیر باشد و فرق آنست
که شنیدن و بویدن هم چنین تیز باشد هم اندر گوش پوسته طنین باشد و هم پوسته جیری
بد و می رسد اگر چه ضعیف باشد و طبیبان از اذکار الحس کونیند از شمار بیماریها نباشد و فرق
هفتم آنکه بعضی را از پس بیماریها کم دماغی چون سر سگام خیالها پیش چشم آمدن کبر و از بهر
رطوبتها دماغ خلطی سوخته باشد و از سوختن آن چون دودی و تاریکی اندر دماغ مانده
گاه که در و اندر عصب مجوف و رکها چشم اندر خیالها پیش چشم آمدن کبر و فرق آنست
که پس بیماری دماغی باشد و خداوند این علت از علامتها مایه الخویلیا خلقی نباشد و دیده صافی
و اما علامت آن که آب کشا و ذوق قدح پذیر است که نه از چهار وجه باید جست یکی آنکه از پس آب
آب تمام فرو آمده باشد و آنکه آب بجز میوای صافی نیکی باشد و بکودی آهن دارد یا اسر و علاج
تمام فرو آمده آنست که خداوند علت را اندر آفتاب نشانند و بفرمایند تا چشم باز کنند و طبیب
بلک آنرا و نشانند با نکشت و بچسباند از هر سوی بگرداند و بفرماید تا چشم باز کند و بنکند

کبار

اگر آب اندکی پهن تر از آنکه بود شده باشد و با هستی شکل و حال خویش باز آید تمام فرو آمده
و قدح پذیر است و اگر سبید باشد همچون کج و هیچ پهن تر نشود و از شکل و حال کرد قدح
پذیر نیست و جد دوم آنکه بفرماید که چشم را که قدح خواهند کرد باز کرده دارد و چشم دیگر از
کند نگاه میکند اگر ثقبه از آنجی بود اندکی فراخ تر شود قدح پذیر نیست از بهر آنکه سبب
فراخ تر شدن ثقبه آنست که سده اندر عصب مجوف است این هر دو علامت که یاد کرده
آمد بیکجا باید با قدح فایده دهد یکی فراخ شدن ثقبه دوم آنکه برنک آهن و سرب نمودن
و آنرا که از این دو یکی باشد و دیگری قدح فایده نکند و جد سوم آنکه پرسند تا روشنائی آفتاب
و جراح همی بیند که نه اگر همی بیند قدح پذیر است و اگر نه نه وجه چهارم آنکه بفرمایند تا چشم
باز کنند و بنده بر چشم او نهند و بدان بنده اندر دمنده میدی گرم بقوت پس بنده را بر دار
بزودی و نگاه کنند اگر آب چنیده باشد و لون او نیکی باشد قدح پذیر و الا نه و این آزمایش
از بهر آن کنند که اگر چشم امتحان بسیار کند آب شوش کرد و قدح دشوار گردد بدین سبب
انگشت بدو بنزد علاج هرگاه که علامتها آب دید باید اگر زود بعلاج صواب پیش آن
باز شود علاج فایده دهد و اگر علاج نکند آب محکم گردد و باشد که علاج پذیر آید و باشد که
نه و خواج ابو علی سینا می گوید که من مردی را دیدم عاقل و ممیز که او را آب فرو آمده و خوشی
را علاج کرد و طعام کمتر خورد و از طعمه های تری فرای پرهیز کرد و بر قلیه خشک و مطبوعه
اختصار کرد و سر هماء محلول کار داشت آب را با لکشت و نور پنهانی باز آمد و طعامها چیز
خشک باید چون گوشت بک و قند و گوشت بریان و قلیه خشک و مطبوعه و نان خشک و نان جو
و مانند این و اندر طعام دار چینی و سحتر و طلیث و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک
و اکامیر بکار باید داشت و صواب آنست که نخست تن و دماغ بحج قویا و با وجب و آب و یاره
پال کند و هر هفته یک شربت یا مرقه فیقر اعطی اندر مطبوخ قنطاریون بدهد صفت مطبوخ
قنطاریون بیکر و قنطاریون باریک سه درم تربد سفید نیم کوفته سه درم بسفنج نیم کوفته هفت درم

مویزی و از چست دوم هم را اند و بجا دم آب پزتابه بجا دم بازاید و بالا
 و برابری ارج بخورد و جت الذهب صبر چست دوم هیلد زرده دم مصطکی کثیر شوی
 زعفران از هر یک سه دم کل سرخ پنج دم شربتی و در دم صفت مجوفی که اندر ابتداء آب
 فرو آمدن سودا و دیگر و آنکه در تجیل را و یا نه متساوی هم را کوفته و بخت با عسل
 بر شند هر آمدن یک مثقال شربتی و در صفت شیبانی که اندر ابتداء آب فرو آمدن سودا
 دارد یک و فلفل نیم و قیه خرق سبید یک و قیه اسق یک دم هم را باب ترب بر شند
 و شیبانی سازند و آنکه ز خوردن و با عسل اندر چشم کشیدن سودا دارد و زهره که در کفا
 و زهره ماهی معوط با عسل کشیدن سودا دارد و زهره خروس و عصا و بخور مریم و رب
 او با آنکه کشیدن سودا دارد و غرغره کردن به آب گامه و یا ارج فیکر خاصه از بس استغراق
 سودا دارد و صفت شیبانی از نموده بکین زهره کاویک دم آنکه در قدری اندر خرقه کند
 و در آن زهره می مالند تا هم بکند از بس یک دم روغن بلسان باوی بیامیزد و خشک کند
 و شیبانی سازد ابتداء آب و عسل انتشار را سودا دارد و شیبانی مرآت زهره
 زهره بن زهره سبوط زهره عقاب زهره بکن زهره مار از هر یک متساوی شده دم
 ازین زهره های یک دم فریون و یک دم هم خط و یک دم سبکی هم را باب باوی
 بسایند و بر شند و شیبانی که صفت دارویی که آب و ضعف بصرا بر دیگر و جت
 الغار و دم صمغ یک دم هر دو را ببول کودک نارسیده بسایند و چشم اندر کشند
 نسخه داروی معسل بکیر و سبکیخ و در دم حلیث خرق شیبانی از هر یک شش دم عسل
 بقاد کفایت صفت دارویی که روغن بلسان کند فلفل هشت دم اقلینا چهار دم
 مس سوخته شاتر و دم مرصافی و در دم زعفران سه یک در می روغن بلسان دارو
 خشک را باب باویان بسایند و زعفران و روغن بلسان هم بر شند و با روهای بیامیزد
 و ده دم صمغ عربی سودا با آن بیامیزد و بر شند و عسل بکار دارد و در خواجوا علی بسینا

میا
 بکیر

میگوید مردمان میبزن زهره افغی را آن نموده اند و از وی مضرت نیافته اند اما تدبیر قدح
 یعنی تدبیر آب کشان و چندان معلوم شد که آب تمام فرو آمد و محکم شد و علامتهاء قدح
 پذیرفتن آن ظاهر گشت گاه کند تا هیچ مانعی نیست که از آن باز دارد چون صداع و زکام و
 سعال و غیر آن اگر ازین موانع چیزی باشد تحت علاج آن باید کرد و تن و دماغ بقصد
 اسهال پاک کردن و آن روز که قدح گذر روزی باید که هوا کشاده و صافی باشد و خداوند علت
 اندر سایه برابر و ششانی بنشانند و بفرماید تا از نوها بسپید باز نهد و دستها نزدیک ساق
 در هم گذارد و خوشیستن کرد و کدو کال پیش وی بر کرسی نشسته تا از او بلند تر باشد و اگر یک
 چشم درست باشد از بر فاده معتدل انصاف بیند که اندرین دو فایده است یکی بیمار را
 و دیگر طبیب را اما فایده بیمار آنست که اگر دیگر چشم بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر را
 در حرکت آورد و قدح بدان بکشد و در دو فایده طبیب آنست که چون آب کشان شود
 و طبیب خواهد که از بیمار نشانها را حاکم بر بکشد و او خبر دهد و جهت آن نباشد که چشم دیگر
 می بیند و چون بیمار چنانکه طبیب گفت نشست یکی را بفرماید تا از بس نشست او شود دست او
 بدست یکدیگر و نگاه دارد و طبیب بدست خود بک بر سوزین او بردارد و چشم را تمام بکشاید
 بیمار را کوید تا فلفل نظر بدو کند چنانکه میل دین بسوی گوشه چشم باشد که نزدیک بینی است
 و طبیب به جهت بران موضع نزد قدح خواهد که دو ششانی کند از هر یک یک کار یکی از بس که
 صبر کردن بیمار بر روی بایان باید و دیگر آنکه بکیر تا نشان بر او بقدر عینت هست اگر ازین
 بهر آنکه سه هفت بر گوشه چشم باید که سوی گوش است و بر او نمیه باید چنانکه اندکی برتر از نمیه
 باشد فرو نشاند و جهت آنست از صمغ اب بدان کشانید و اگر چشم راست بدان قدح
 کرد بدست چپ جهت بکیر و اگر چشم چپ را فلفل خواهد که بدست راست بکیر بدست چپ
 جهت بدین موضع نهادن نشان کرده و تیزی او بر گوشه چشم باید که باشد چنانکه این باشد دست چپ
 و اعما و کدو جهت بقوی تمام نامست بکدو و او حسن ان میاید که دست را جای کشاده بد

میا

آمد و این زمان که به ممت اعتماد کند دست دیگر بدو انگشت ابهام و مستحکم که با چشم را
نگاه دارد تا به چشم را بنوازد و ایند و چون ممت گذریافت نگاه کند تا سر ممت را از ستر قند
ببند و ممت را تا بر تخته بیاورد و از وی اندر کند و بدی که مقدار کمی کمتر از نیم جواند کند
روا باشد و اگر پیشتر گذر زین نباشد و موضع قدح ریش کرد و چون بدین حال رسید بنال
ممت برین ابهام افکند برسان آنکه کسی از کاری بیاساید و بیمار را سخی خوش گوید و بشاز و حد
تا قوی دل شود و بسیار باشد که اندرین وقت بیمار خواهد که قی کند بدین سبب آن روز باید
که هیچ نخورده باشد و اندر این ساعت که ممت کشتن آغاز کند ایکی شراب غوره یا دیواج
یا شراب نار بدهند تا ساکن شود و بنه پاکیزه بر چشم او نهد و اندر دم با هستی و ممت
کرم و اگر دهان بنزد یک چشم برزد و برسان آنکه کسی چیزی بیاشامد و بر کشد هم صواب
و مقصود ازین آسایش چشم است پس ممت را با هستی بگرداند تا از بس قرینه بیند که سر
ممت بر بال است پس بنال ممت را آنکی برافراز و آب را بر سر ممت فرو نشاند چون چند
جوش چند که آب فرو نشست و محل عینیه از او در کشید ممت کند و ممت را بر روی بیرون
نیارد و نگاه کند که دیگر آب از آید دیگر باره فرو نشاند و بسیار باشد که محل عینیه از
باشد و از او در کشید و آب غلیظی را رقیق تر باشد و بشواید و توان فرو نشاند
بسیار باشد که یکبار فرو نشاند و یکبار دیگر فرو نشاند و از وی هیچ اثر نماند و بسیار
باشد که عینیه بیشتر گردد و باید و هر یکی از اینها که بدان موضع بکاید و اگر بجز بسیار و تا
ممت را همچنان می باید داشت و پیشتر ممت بر گوشه چشم قوت کردن تا اندکی خون بیارد
آب را بآن فرو باید نشاند و اگر بی قصد طبیبی اندکی خون میاید باک نباید داشت و آب عمر
بان قدر خون فرو توان نشاند که قوت خون از او بسوزد و نیست کند و اگر خون را کس نکند
انجا بنسر و طوطی طرف بدید و بگوید و شوال بدید و اندر این حال که از او فرو می نشاند
را باید که تا تخم گذران راه خلق نرود و آب و بنی و آب که همان قوی و بر تایدین حرکت آب

فرو

فرو سو میل کند و فرمان بردار تر شود و چون طبیب دید که آب فرو نشاند ممت را با هستی
بر سجد و بیرون آورد و زرده تخم مرغ باروغن کل و سر ممت برزد و بر پشت چشم نهند و هر دو
چشم را سخت ببندد و بیمار را اندر خانه تاریک آرد و بگوید تا بقفا باز خسبد و هیچ حرکت
نکند و هیچ سخنی نکند و اگر خواهد که سخنی بگوید بدست اشارتی کند و خوشی را از عطسه
و سرفه نگاه دارد و بر صد غمها و اضمحلالی خنک حذر کند و بنهد تا صدای تولد نکند و اگر
عطسه خواهد آمد بدینی را بدست مالذ تا عطسه ساکن شود و اگر سعی خواهد بود اندکی
کلاب و روغن بادام تجرع کند و طعام او سخت اندک باید و چیزی که باید بخاشد و خورده خری
اشامیدنی خورد و روز دوم اگر خواهد که چشم بکشايد و با شد و فادها برق بر دار و بنه کلاب
ترکند و چشم بدان بشوید چنانکه هیچ آسیب بنه چشم نرسد و هیچ اعتماد از دست بر چشم
و چشم باز نکند و بنه بسبب تخم مرغ ترکند و بر پشت چشم نهد و بر بندد و اگر تا روز سوم
بکشايد بهتر باشد آخر روز سوم بکشايد و فرموده باشد تا کل سرخ اندک آب جوشیده چشم
بر آن آب بشوید و بیمار را راست بنشاند پشت ببالش باز نهاده و گرداگرد او بالشها بفرماید
نهاردن چنانکه هم جوانب او بالش باشد که بران اعتماد کند و آسوده باشد و هیچ حرکت نکند
و مقنعه بسیار بر روی او فرو آرد و اگر خواهد سارنج مغسول با سرکه سیاه اندر کند و اگر
بوسه روز آب عاودت کند اگر آماسی تولد کرده نباشد باز ممت را بجای بازارد و چنان
زودی ملحقه بسته نشود و بعضی باشد که ملحقه نرم باشد ممت بر روی نایستد تا بر روی اعتماد
توان کرد نخست بر منضعی که منفدی بدید باید آورد پس ممت بدان منفذ اندر آوردن
و گاه باشد که بر موضع قدح کوشش فرونی بدید یا در آنرا بر مقرر بر باید داشت و نباید
و بعضی طبیبان فرو سوی قرینه بشکافند و آب را بیرون آرند و اندر این طریق خطرست
و آن است که اگر آب غلیظ باشد طوطی پخته را با خود بکشد و اما علاج خیالها و دیگر که
نرا منفذ آب باشد که نخست هر یکی را سبب و علامت بدانند انچه از معده باشد یا از ریح

جون

لون او اغبر باشد چیزها را جان بپند که از میان درود نماید و اگر سرخ یا زرد باشد به آن خلط
بپزند که خداوند پیرقان و خداوند طر فربند دوم آنکه بعضی از لون بکورد و بعضی لون طبیعی باشد
و پیش خداوند آن این علت خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزا و سوم آنکه بسبب بخاری که بر
صماغ برآید شاید آن بخار بر طوبت پهنیه افتد و هرگاه که آن بخار بر آمدن گیرد حال پدیدار
از حال طبیعی بگردد و چیزها باین بخار نماید و آنچه از کیفیت تری و خشکی افتد چنان باشد
که اندک تری از اعتدال بیرون شود یا اندک خشکی و آنچه اندک خشکی بیرون شود از آن حال
بیرون نباشد یا همگی او خشک شود و خداوند علت هیچ نتواند دید و چشم او کوچک شود
یا بعضی از اجزای طوبت چشم خشک شود و آن از رو گوشت باشد یا اجزای خشک پیوسته باشد
یا پراکنده و حکم آن همچون حکم غلیظی باشد و فرق آنست که خداوند خشکی را چشم کوچک تر شود
و خواب نباشد و آنچه در تری از اعتدال بیرون شود با اندازه آن بزرگ تر تر شود علاج
و بسیاری و غلیظی پهنیه را علاج پاک کردن تن و صماغ باشد و سرسها، جلا دهند و تحلیل
کنند چنانکه معلوم است کشیدن و کوچک و بزرگی و خشکی را علاج همچون علاج صماغ خشک
باشد و دپری تری فرایند که در باب دوم از جز و هفتم از گفتار دوم اندر
بمازیم طوبت جلدیه بهمازیم طوبت جلدیه به چهار نوع است یکی افتهایست که اندک
وضع افتد دوم افتهای که اندک کثرت افتد سوم افتهای که اندک کیفیت افتد چهارم تغرق
الاضال اما نوع اول که اندک وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه بر موضع خورشید آید و شود
راست یا چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا بر کشیده شود یا بسوی زیر فرو کشیده شود سوم
دور تر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند و اسباب میل کردن جلدیه بسوی راست یا چپ
و بسوی بالا تشنج عقلها و مجوف باشد تشنج یا امتلائی باشد یا خشکی و علتهما هر دو
معلوم است و سبب بقدر فوروی استغراق و تحلیل طوبت بها غلبه خشکی باشد و سبب
تویشتنه و بسوی زیر فرو کشیدن استغراق عضله است یعنی عصب مجوف و هرگاه

که جلدی بر یک چشم بسوی راست یا چپ میل کند مردم یک چیز داد و بیداد و اگر جلدی بر هر دو
چشم از جای خود بایستد و یکی بر تری و یکی فرو تر هم چنین و سبب آن اندر تشریح عصب محو
یاد کرده شد و هرگاه که جلدی بر بقعه تر اند شود چشم بسبب تحلیل رطوبت بهاء و ماغی و غلبه
از رقی شود و هرگاه که بر سون تر نشیند بسبب فونی رطوبت تحلیل نماید همچنانکه آنجا که آب
پشترا باشد اندر دریا آب سیاه تر نماید و چون بر کشند سفید و صافی باشد علاج اما تشنج
استخوانی و استرخا را علاج است فراغ رطوبت ها و نظرها و غرغره و عطسه باید کرد و تشنج
را و تحلیل رطوبت را اندر پرها تری فرایند و باید که نوع دوم که اندر کمیت افتد بر دو وجه
باشد یکی آنکه نوزک تر شود و دوم آنکه کوچک تر گردد و سبب بزرگی بسیاری ماده باشد و سبب
کوچکی است فراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که نوزک تر از مقدار طبیعی شود نور
باصره تیره شود و چیزها کوچک تر از آنکه باشد چند از بهر آنکه نور اندر کوهر جلدی بر آکند
شود و بدو بوشید و در وقت او چنانکه باید پرمون شود و نافت و هرگاه که کوچک تر شود
بر مقدار معتدل روح با صره قوی تر شود و چیزها را از نوزک تر از آن پند که باشد از بهر آنکه
مقدار روح با صره بقیاس با جرم او قوی تر و بیشتر گردد و بقوت پرمون نابد و این نوع تابدین
اندازه باشد از جلد پهای نباشد علامت و قانون و علاج هر دو نوع معلوم است و نوع
که اندر کمیت افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلدی بگرد و شیه شود یا سرخ یا زرد یا سفید
دوم آنکه رطوبت بروی غالب شود سوم آنکه خشکی بروی غالب شود و سبب بگردیدن لون از
غلبه اخلاط باشد و سبب غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم است هرگاه که لون وی
بگرد و لون اطبیعی اندر وی بدید آید مردم چیزها را از نوزک پند و هرگاه که تری غلبه کند
چشم خیره شود و پوسته تر باشد و هرگاه که خشکی غلبه کند و منعقد شود پنهانی باطل گردد
و علاج دشوار بدید و علاج اما تقصیر لون جلدی را علاج است فراغ آن خلط باشد که لون او
بر چشم بدید آید و سر ماک تحلیل کنند و کشیدن و از آنکه تری غلبه کرده باشد است فراغ با باج

فیقر

فیقر و قوا یا باید کرد و پوسته با سلیقون کشیدن و از آنکه خشکی غلبه کرده باشد تدریجاً
تری فرایند باید کرد و نوع چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن علاج قروح باشد لیکن
آن عسر تر از قروح باشد و علاج کمتر بدید و سبب پهای جلدی بر عسر باشد و گاه با
کطبقه عنبکوتیه را بسبب ماده تیر سوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و
علاج آن عسر تر از هر چهار پهای چشم باشد و اگر چیزی سود دارد است فراغ آن ماده
سود را در باب سوم اندر حالها قوت با صره قوت با صره را روح با صره کویند
و احوال آن از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت ظاهر شود و گونه باشد یکی را روح با صره
بسیار است و سبب بسیاری قوت او را در نوزک تر رسید و چیزها در نوزک تر تواند
دید و از نوزک تر هیچ خلط نباشد و دوم آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب چیزها
نزدیک تر اندید و هر چه دور تر بود نتواند دید و آنچه از کیفیت ظاهر شود دوم و گونه
باشد یکی آنکه روح با صره غلیظ گردد و بدان سبب از نوزک تر دشوار تر تواند بود و آنچه
پند و صورت و هیات بروی نیک نه پند دوم آنکه روح با صره لطیف شود و سبب
چیزها را از نوزک تر نیک بیند و غلیظ را از نوزک تر دشوار پند از بهر
آنکه روح لطیف تا دور رسیدن بر آکند شده باشد و بسیار باشد که احوال کمیت و کیفیت
هر دو مرکب شود و آن ترکیب چهار گونه باشد یکی آنکه روح با صره بسیار و غلیظ گردد و دوم
آنکه اندک و غلیظ شود سوم آنکه بسیار و لطیف شود اما آنچه بسیار و غلیظ باشد از دور
بهتر پند علاج آن بایاره فیقر باید کرد و سر ماک رویشانی کشیدن و از طعام پیست
و از لبنیات پرهیز کردن و سر ماک بوشیدن و در طعام دار چینی و سعنتر کردن و آنچه
اندک و غلیظ باشد از دور تر تواند دید و از نوزک تر سبب غلیظی دشوار پند و آن وقت
نیز از بسیار افتد و علاج آن دشوار باشد اما از بهر آنکه غلیظ است از آنکه بایاره جان
نباشد و از بهر آنکه اندک است چیزها باید خورد و نور چشم زیادت کند و آن چیزها بود که

از وی خونی لطیف بسیار تولد کند که میل به تری کند چون طعامهای لطیف و سبک و تری
 خنای چون شوربا با گوشت بر بره و گوشت مرغ و آنچه بسیار و لطیف باشد از دور و نزدیک
 نیک بیند و آنچه اندک و لطیف باشد از نزدیک نیک بیند و از دور نتواند دید و باید دانست
 که هرگاه که خشکی بر روح باصره غلبه کند گاه باشد که رطوبت جلدی بر بزرگ تر شود صاحب
 آن چیزها از دور نتواند دید و از نزدیک تواند دید و علاج بزرگی جلدی و علاج خشکی باید
 کرده آمد و علاج اندکی روح مانند علاج خشکی باشد **باب چهارم** اندر شب کوری
 و روز کوری اسباب شب کوری چهار است یکی غلیظی روح باصره دوم تری رطوبت بعضی
 سوم مهتری رطوبت جلدی و کدورت او چهارم پوسته اندر اقطاب بودن از بهر آنکه
 هواء روز بقیاس بهوای شب گرم و لطیف است و لطافت هواء روز و نور اقطاب رطوبت
 چشم را و غلیظی روح و غلیظی بصریه را لطیف گرداند بروز تواند دید چون شب باید لطافت
 هواء روز باطل شود و رطوبت بهاء چشم و روح باصره غلیظ گردد هیچ نتواند دید و آنکه پوسته
 اندر اقطاب باشد از بهر آنکه نور اقطاب لطافت روح باصره را تحلیل و آنچه غلیظ تر باشد
 بماند و چون شب آید کثافت هوا شب سبب غلیظی زیادت شود هیچ نریند و بسیار باشد
 که سبب شب کوری بخار معده باشد و فرق آنست که آنچه از معده باشد هر وقت که معده
 بالک باشد علت ضعیف باشد و هر وقت که معده آلوده شود علت قوی شود و علت سبک
 بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه چشم را افتد علاج آنرا که خون غلبه دارد رنگ قیال و
 گوشه چشم زدن سودا دارد و استفراغ کردن با یا راج فیکرا و تدبیر لطیف کردن و عادت
 شام نکردن و ایندیش از طعام شراب زوفا خوردن و از بس طعام شراب انگوری که من خورد
 و جگر بزرگ را زیاده بر آتش افکند و تری آن بر می دارد و در افلفل سوده و نمک هندی
 سوده با وی امیختن و بجشم کشیدن سودا دارد و سرکه روشنائی و شیاف مرارات کشیدن
 و روغن بلسان با اندکی ایون کشیدن و محسل **باب** بادیان کشیدن و کیاحت نیک چشم بر

منافذ

نهادن و در افلفل و قیاس کشیدن **باب** که از جگر بزرگ آید و کباب جگر بخوردن چشم
 بخار آب داشتن و اسباب روز کوری در بعضی ضد اسباب شب کوری است از بهر آنکه
 هواء شب بقیاس با هواء روز تراست لطافت هواء روز خشکی و اندکی لطافت روح
 باصره را زیادت کند بدین سبب چون روزا هم چشم خیره شود و بصر ضعیف گردد و این
 علت بیشتر مردمان از رقی چشم و اکمل را افتد تدبیرهای تری فرساید باید کرد و شیر زنان
 اندر پنی جانیدن و روغن بر سر نهادن و از طعامهای تیز و شور و ترش پرهیز کردن و
 بسیار بکشد که پوسته مردم اندر روشنائی اقطاب و صحر باشد و زمستان که برف آید
 نظر او پوستر بر برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود از دور نتواند دید و آنچه
 نزدیک باشد باستقصا تواند دید و در هر چه گاه که سبیدی بر لون او غالب بیند
 علاج جامه از رقی پوشیدن و مقنعه سیاه پیش چشم بیاورند تا نظر او پوستر بر آن افتد
باب پنجم اندر علاج بیماریهای رطوبت زجاجیه عدد بیماریهای رطوبت زجاجیه
 هم چند بیماریهای بیضیه باشد و مضرت بهاء آن بجلدی باز دهد هر گاه که زجاجیه کوچک
 تر شود پنهانی ضعیف شود و اگر سردی و خشکی بروی غلبه کند و خشک و منعقد گردد
 بینائی باطل شود و علاج این علاج بیضیه است **باب هفتم** اندر بیماریهای طبقة
 شبکیه هر بیماری که اندر طبقه شبکیه یا در کرده آمده است افتد اندرین طبقه مان افتد
 و اسباب آن همان باشد و علاج آن همان الاتفرق الاتصال این طبقه را هم اسباب بادیان
 ممکنست که باشد و هم آمدن خلیطی تیز و سوزاننده باشد و تیزی خلط او را بخورد و تفرق الاتصال
 تولد کند و نور پنهانی از وی بیکبار باطل شود و علاج آن عسر باشد و جگر استفراغ و بال کردن
 دماغ علاج نتوان کرد چون تفرق الاتصال تولد کرده باشد از استفراغ فایده نباشد و قوت
 داروها کشیدن دشوار بدورسد این علت را انتشار کوئید و انتشار سر نوع است
 یکی اندر **باب** اسباغ حد قیاد کرده آمده است دوم این سوم اندر بیماریهای عصب محوف

یاد کرده اید و باید دانست که حال طبقه شمی و حال طبقه صلب اند و قبول انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال مبین باشد و هر عارضه که مشیمه را افتد مضرت آن بجلیدیه دارد از بهر آنکه غذا نخست بمشیمه رسیده و مشیمه نصیب خود بردارد و باقی نجات بر و صافی تر بشبکیه رسیده و شبکیه آنچه لایق او باشد بخود کشد و آنچه از وی باز ماند بطریق جلیه باز فرستد و زجاجیه مخین آنچه لایق او باشد بکار برد و باقی بجلیدیه فرستد و اسباب و علامات و علاج معان باشد که دیگر طبقه را باب هشتم اندر بیماریها عصب مجوف و عصب مجوف را از منته انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساده و باماده ممکنست که افتد و اسباب و علامات آن اسباب و علامات صداع و بیماریها و مزاجی باشد که اندر دماغ افتد و علاج معان علاج باشد و بدانکه اندر عصب مجوف بیرون از مجاز مزاجی سده و فسرده و تفرق الاتصال و رمی و غیره و رمی بسیار افتد و همه بیماریها آن عصب بدان اندازه بود که قوت بیماری باشد اندر بصر را کند و بسیار باشد که بصر اطل شود و هیچ اجزای چشم آفتی نباشد که با نور با صره را ضعیف کند یا راه او بسته دارد لیکن سبب آن اندر بطون دماغ باشد و بیماریها دماغی بر آن کواهی دهد و هر چه مانند آن باشد از ذقانی بیماریها شناختن آن بر طبیب حاکم دشوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که اندر عصب مجوف افتد یکی آنست که دهنه عصب فر اختیارها طبیعی شود و سبب آن دو گونه باشد یکی آنکه عضلهها که دهنه او را نگاه دارد ضعیف شود و دوم آنکه خطی بدو اندر او را از هم باز کند فراخ شدن دهنه او را انتشار کویند از بهر آنکه نور بر آن گده شود و بیماری فراخ شدن است و انتشار عرض اوست و فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنه عصب مجوف تولد کند و انتشار که از فراخ شدن ثقبه عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد کند بر آن گده نور اندر اجزای چشم پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند بر آن گده نور پیدا نباشد از بهر آنکه نور از ثقبه راست بیرون آید پس بر آن گده شود چون نور از ثقبه بیرون آید اندر

اجزای چشم

اجزای چشم هیچ بر آن گده ظاهر نشود و اندر بیشتر حالها سبب انتشار که از عصب مجوف افتد و ثقبه بدان سبب فراختر شود صداع صعب امتلائی باشد اساع حذقه اندک اندر پیدا شود و علاج انتشار نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و بدن را پاک کردن و از بهر آنکه بجهت آب فرو و آمدن یاد کرده شد بکار دارد و شیاف مرارات نافع است اما سده و فسرده و آماس عصب مجوف را سبب فضلها سرد تر باشد که از دماغ بدوی بالاید تا راه روح با صره بدان بسته شود و علامات وی آنست که اگر خداوند علت چشم دیگر که درست باز فراز نکند و بهر فشار و ثقبه عنبیه فراختر شود و اگر فراختر شود عصب بسکمت باشد و فرق میان سده و آماس آنست که خداوند آماس را از گزافی و از المی اندر فقر چشم باشد شکایت کند و خداوند سده را آن شکایت نباشد و دیگر آنکه سده سیاهی چشم باطل کند و در گزافی نباشد و آماس سیاهی جلد باطل نکند و با در گزافی باشد علاج نخست استفرغ باید کرد بجهت قویا و ایاره فیقر او را که گوشه چشم زدن و دیو جبر بر صداع افکندن و ماده را بسوی قدم فرو کشیدن و علاجها آب کردن و اما تفرق الاتصال که در رمی باشد که پستین و خورده شدن عصب باشد و علامت وی چشم دور فرود افتاده و بر مرده شود و سیاهی باطل شده باب نهم اندر بیماریها که اندر عضلهها عصب مجوف و عضله خاصه چشم افتد بیماریها آن عضلهها دو نوع است یکی استرخا و یکم تشنج و تشنج هر دو نوع باشد یکی امتلائی و دیگر خشک و علامتها هر دو معلوم است و هرگاه که عضله عصب مجوف تشنج کند حذقه از موضع خود را بل شود و چشم افتد و در مجون چشم احوال و هرگاه که مسترخ شود چشم بیرون نشیند و آنرا که استرخا مفراط باشد پنبائی باطل شود از بهر آنکه چشم نیک بیرون آید و عصب کشیده شود و تشنج او بسبب کشاوی تنگ شود و راه نور بسته گردد و استرخا تشنج امتلائی علاج پاک کردن دماغ باشد و اطراف بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سایر

قوی کشیدن و بر پشانی و پیش سر و صدع لادن طلی کردن و اگر تشنج خشک غالب گردد
و چهار بهاء و مانعی چون صرع و سکر و در وادار و صدع صعب زایل شود و احوال کودکانه
که حادث شود باید که شب بر آب چشم او جراح نهند چنانکه نظر او راست باشد و بروز
جیزی سرخ بر آب چشم او بپاشند و اگر میل دیدار او بسوی دنبال چشم باشد بر پنی ای
نشان سرخ کنند و اگر میل بسوی پنی باشد بر دنبال چشم او جیزی سرخ بدوساند تا نظر او
دارد و بدین طریق چشم کودک را راست باز آیند **باب دهم** اندر پیر و پیر چشم
نرسب استن خا عصب مجوف سبک آن دو گونه باشد یکی قوتی و دیگری صغی
و گاه باشد که زانرا بسبب صغی زادن چشم پیر و نشیند آن از سبب قوت وی و صغی
خا باشد قصد باید کرد و بقصر بنفشه اسکا کردن و چشم را بسته داشتن و در فلک
بعضا به برك زیتون و مورد و داروهای قابض نهادن و بقعا باز خفتن و بر باله زادن
نخسته سرب باندازن چشم بر نهادن و بستن و طعام اندک خوردن و از آنکه سبب پدیدار
بود اندر اطمینت فرمودن و بر بس کردن حجامت کردن و چشم بستن **باب یازدهم**
اندر ضعیفی چشم و پنهانی باید دانست که ضعف چشم و پنهانی یا از اجزاء چشم باشد همه
چهار بهاء چشم و اسباب و علامات و علاج یاد کرده آمد و اندر این علاج ان ضعیفی باید کرد
آید که سبب آن محکم نباشد و علاج قوی نباشد مثلاً کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصیرت نیستن
بسیار بود یا بخاری اندک یا تری اندک و مانند آن قانون علاج او است که از بس طعام
خوردن چندان بیدار باشد که طعام اندک معده نیم گوار شود و از معده فرو گذارد و بسیار
بخورد و از طعام هله بخار آید و چند روز غذا نخورد و طعام هله بخورد و زیتون و نمک بسیار
خورد و سیر و پیاز و کدو و بادریج و شبت و کرب و باقل و شراب و مستی و جاع و قصد
بسیار و حجامت بسیار و خفتن بقعا و کدو و پیاز و شبت و شستن خاصه از ادها شالی
و اندر برف نکریدن اندر صحران و اندر قهر آفتاب نگاه کردن وقت برآمد و وقت کسوف

و گردد و در اندر چهره در فشان نگاه کردن چشم را ضعیف کند و زیان دارد و از چینی خوردن
و اندر چشم کشیدن سود دارد و یا زه فیکر و اطریفل بکار داشتن و آب نیاز با غسل چشم
کشیدن نافع بود و بدانکه تاریکی چشم پیران از خشکی بیشتر بود و آب صافی فرو بردن و چشم
باز کردن سود دارد و روغن بنفشه در پنی جکابیدن سود دارد و گفته اند شلغم خام و تخم
بصر را قوت دهد و گفته اند کول و بقلة الحما و جرجیر بسیار خوردن و سرکه و نمک
بصر را ضعیف کند و کند ناسخت زیان دارد و کرب ضعف بصر را که از رطوبت بود سود
دارد و ترب بصر را تیر کند نسبه شیاف که پنهانی را قوی کند سکنج چاوشیر نمک اندرانی
زنجار فلفل سفید روغن بلسان زهره کا و زردار فلفل و جچیل روغن بلسان را بصیرت
را زیاده حل کند و داروهای کوفه بدان سرشند و شیاف سازند صفت برودرمان بکیرد
انار شیرین و ترش و پالاید و بچوشاند تا نیمه باز آید و بوزن آب انار نیمه آن غسل او بسیار
و پیست روز در آفتاب نهد پس بکار دارد و نسخه عربی بصر را قوت کند بکیر قلیما و زرد تو
و صبر و توبال مس سوخته و سادج مس مغسول از هر یکی یک درم فلفل دار فلفل نو شاد
زعفران از هر یک نیم درم برك فرنجشك سلطان بحری از هر یک یک درم نیم مشک دایکی
نسخه دیگر عربی بصر را تیر کند و جرب و خارش و سفیدی باز دارد بکیر قلیما و سرمه و
سادج مغسول و سادج هندی و صبر و توبال مس از هر یک یک درم فلفل دار فلفل نو شاد
از هر یک نیم درم نمک اندرانی و برك فرنجشك و کفک دریا از هر یک دو دانگ یک درم
زعفران و چهار دانگ مشک نیم دانگ مهر اکوبند باب بادریان بسیار و خشک کند و باز
بسیار بکار دارد و از آنکه سبب ضعیفی چشم کربستن باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر
در کف پای مالیدن و کرم بصر و سر و چشم بخار آب خوش داشتن و اندر سیری و بوستانها
و آب روان نگاه کردن سود دارد و از آنکه تعالی تقدیر کف از سوزن کتاب
نشم از خیره خوار از مشاهی اندر احوال گوش و شنوایی

و بیماریها و علامات و علاج آن اندر فضیلت شنوائی باندک
 گوش و باطل شدن شنوائی اندر علاج شده گوش و اندر علاج ریشها گوش و اندر
 علاج درد گوش و اندر آماسی که درین گوش و اندرون گوش بدید این اندر طین و دوی
 و آوازها و دروغین که اندر گوش افتد و آنرا سببی بیرونی نباشد اندر کوفه شدن
 گوش از زخمی که بروی آید اندر بیرون آوردن زاب که گوش اندر شود کفار چهارم
 اندر احوال بینی و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن ده است اندر افتاد
 که در بینی بدید و علاج آن باندک بینی و اسباب و علاج آن چ اندر بینی بینی
 اندر ناصور بینی و فروزی گوشت اندر علاج خون آمدن از بینی و اندر علاج شکستگی و کوفگی
 بینی زاندر بیرون آوردن چیزی که بر بینی اندر ماند اندر خارش بینی ط اندر بسیاری عطسه
 ی اندر نکام نزله کفار پنجم اندر احوال دهان و لب و دندان و بیماریها آن و اسباب
 و علامات و علاج هر یک سه جزو است اجز و نخستین اندر بیماریها لب دهان
 و گوشت دندان و این جزو ده باب است اندر منافع لب و احوال و بیماریها آن بر طریق کلی
 ب اندر علاج گفتگی ب اندر علاج گوشت فروزی لب و اندر خورده که لب و گوشت لب
 دندان افتد اندر علاج سست شدن گوشت دندان و اندر علاج رمیدگی دهان و ریشها
 او زاندر علاج انواع سؤالمزاج که برب افتد اندر تندر انواع آماسها که برب افتد اندر
 آب آمدن از دهان اندر خوابی اندر ناخوشی بوی دهان جزو دوم اندر احوال زبان
 و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن ده باب است اندر شناختن احوال
 زبان و بیماریها و بر طریق کلی ب اندر علاج طعمها ناخوش یافتن چ اندر استرخای زبان
 و اندر سوزش زبان و اندر طریق دندان و اندر آماس زبان چ اندر کندی و خلل که در سخن گفتن
 بدید اندر صندعی اندر آماسها و ملززه جزو سوم اندر احوال دندان و بیماریها
 و علاج آن و این ده باب است اندر احوال دندان و بیماریها آن بر طریق کلی ب اندر

باز زبان را اندر

نیز

اندر غشی و ضعیفی و بی قوتی دل که شمار نهم اند بیماریهای بستان و احوال آن و این
 ده بابت اندر شش خلق شیر زنان و قد پیزی که شیر اندک دارند و اندر پیزی که
 شیر وی بسیار باشد و اندر علاج زنی که شیر در بستان وی بندد و بی شود و اندر
 که شیر در وی غفن کرده اند اما سگرم که اندر بستان بدید آید و اندر اما سگرم که اندر
 بستان بدید آید و اندر سخت شدن بستان و غده ها که در وی بدید آید و اندر علاج
 دبیله که در بستان بدید آید و اندر بیهوشی که گوشت بستان را بخورد و اندر نگاه
 داشتن بستان تا بزرگ شود که شمار دهم اند احوال معده و مری و بیماریها و علاج آن
 شش جزو است جزو نخستین اند احوال مری و بیماریها و علاج آن سه بابت اند
 دشوار فرو بردن طعام و شراب بحلقب اند اما سگرمی اندر قرحه و شره مری و
 علامات و علاج آن جزو دوم اندر سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات
 و علاج آن هفت بابت اندر سوء المزاج که ساد و اندر معده ب اندر سوء المزاج
 کرم با ماده اندر معده و در در صعب اندر در معده و ضعیفی آن که از سوء المزاج
 بی ماده تولید کند و اندر ضعف معده که از سوء المزاج سرد و خشک تولید کند و اندر ضعیفی
 معده که از سوء المزاج تر تولید کند و اندر در معده و انکاریدن طعام که از باوها تولید
 ز اندر در معده که از خلط سودا یا خیر که از شیر زاید جزو سوم اندر تغییر احوال
 شهوت طعام و این پنج بابت اندر ضعیفی شهوت طعام و اسباب و علامات آن ب اندر
 علی که از اعلا شهوت الکلبیه کوبید و اندر افت شهوت که از افسه شهوت البقر کوبید
 و اندر آرزوهای تنه که مردم را بدید آید و اندر تشنگی و بسیاری آرزوی آب جزو چهارم
 اندر احوال که هاء معده بخون آروغ و فواق و قی و انحر و بدین مانند و این شش بابت اند
 اندر فواق و سبب و علامت و علاج آن ب اندر آروغ اندر تاسه و منشی کشن و
 معده و اندر قی و اسباب و علاج آن ه اندر قی کردن خون و اندر هضمه جزو پنجم اندر

آواز آسپا و جلجل و آواز باد که در درختان افتد و مانند آن و نقصان جان باشد که آواز
آهسته و در وقت توان شنیدن و هر آفت که مادر زادی باشد از علاج نیست و آنچه عارضی
باشد که چون گشود در دهه علاج پذیرد و اگر نپذیرد سخت عسر باشد و اسباب آفتها
این عضو همچون اسباب آفتها و دیگر اعضا هشت نوع است یکی انواع سوا المزاج مفرد و یکی
ساده دوم انواع سوا المزاج با ماده سوم انواع سده و اسباب آن چون خلطها غلیظ و اما
و بسیاری شوخ و ثلول و گوشت فزونی و چون که اندروی بفسر و جیزی که اندروی در
ماند چون سنگ و دانه و غیر آن و یا حیوانی که اندر شود یا گرم که اندروی تولد کند
جدارم اختلال الغر و تفرق الاضداد و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون اتفاق افتد
یا سبب زانندون و چون خلطی نپرسوزانده که پوست را و عصب را بسوزد و بخورد و آنرا
بشهرها و ریشها که تولد کند بحکم انتقال بجان بسیار باشد که بیمار از بس بیماریها و تبها
گرم شود ششم باز ایستادن اسحال صفرائی چنانکه بسیار باشد که ماده اسحال صفرائی بالی
ناشده تدبیر امساک کند یا خود باز ایستد گوشه شود هفتم مقدمات بجران باشد بقی با
هشتم مشارکت دماغ علامتها آنرا که سبب سوا المزاج ساده باشد اندر گوشه دردی باشد
که بی کفایتی و تمدد باشد و اگر سوا المزاج سرد باشد اندر خنکی هوای شب و خنکی امداد
بدتر باشد و از همه خنکیها نرسد یا بد و اندر گرمیها نیم روز و از همه گرمیها راحت یا بد و اگر سوا
المزاج گرم باشد بر خلاف این باشد و اگر سوا المزاج با ماده باشد کفایتی و تمدد و ضربان
بر آن کواهی دهد و اگر سوا المزاج خنک باشد تدبیر کدشته و کم طعمی و کم خورایی گذشته
بر آن کواهی دهد و آنرا که سبب انواع سده باشد که تمدد و کفایتی نباشد سبب سده
بسیاری شوخ باشد با ثلول و اگر کفایتی یا بند سبب آن خلط غلیظ با آماس باشد اما
اگر آماس اندر عصب باشد تبهای گرم و قشر بره و نافص و هدیان و اختلاط عقل
بر آن کواهی دهد و اگر اندر عصب بود ممکن بود که از تب خلطی باشد و اگر بود تبی

فردی

بکار داشتن و ریاضت کردن سود دارد اما اگر ماده خلط صفرائی باشد استفراغ
الذهب و اقراص بنفشه باید کرد اگر سه مثقال طریفل کوچک و یک مثقال یارچ فیکر ترکیب
کند و با آب و یک مثقال فیکر و یک مثقال هلیله زرد ج کند و بدهند ماده صفر را
از دماغ فرو دارد و طریفل کشتری بخار صفرائی از دماغ باز دارد صفت آن بکزند
هلیله کالی و بیلد و آمل از هر یکی ده درم بال کرده کل سرخ و کشن خشک از هر یکی بخور
مهر را جدا جدا بگویند و بپزند و بروغن بادام جرب کنند و با کنین مصفی بپوشند و بپزند
بعضی استخرا آورده اند کشن خشک چند هم و قطور نار که یاد کرده آمده است اندر جکانند
سود دارد و اگر ماده خلط غلیظ باشد استفراغ بخت قویا و یارچ فیکر مرکب با شحم
خلط و اقیتمون و نمک هندی باید کرد و داروها که اندر جکانند هم تحلیل کننده باید چون
عصاره سداب با عسل و چند بیدستر بروغن شبت و پند اندر بول بزهره او حل
کرده و کد اخته نسخ از موده بکیند چند بیدستر سه درم سنک نظرون و خربق سیاه
از هر یکی یک درم و نیم و اندر بعضی نسخها می آید خربق چهار دانگ و نیم و نظرون دو
دانگ مهر را بگویند و بپزند و به آب سداب بپوشند و اقراص کنند و بوقت حاجت
بسایند و اندر جکانند صفت قطوری دیگر بکیند صبر و چند بیدستر و فرفیون و شحم
خلط و زهره کا و همدراستار است اقراص کند و بکار دارد و عصاره افستین و طلیخ
او بروغن میوینج اندر جکانند سود دارد و بروغن ترب و عصاره او با نمک خاصه
اگر تری می نماید سود دارد انجیر فرب بکیند و شحم زوی جدا کند و عسل او را از پوست
او بردارد و با خرمک و با مقدار بطرون بگویند و پخته کند و اندر گوش نهند و آب دریا
گرم کرده اندر جکانند و خربق سیاه و بروغن کل و زهره ترا اندر جکانند و بعضی طیبیان
گفته اند با بهار اندوس که باید جوشانید تا سرکه سیاه شود آن سرکه اندر جکاند و اگر
گوش زایل کند و اگر ناکه گوش که شود طلیخ افستین با زهره کا و اندر وی جوشانید

باشد

باشند نافع باشد و آنرا که سبب کوفتی گوش بحران اسقال باشد نخست با یارچ فیکر استفراغ
کند پس روغن بادام شیرین نیم گرم کرده اندر جکانند و اگر حاجت آید روغن بادام طلیخ
روغن قسط یا روغن کل آمیخته و چند بیدستر بروغن کل اندر جکانند صواب باشد
صفت جی از موده کوفتی گوش را که از سده و از خلط غلیظ و از باد تولد کند زایل گرداند
بکیند تربید سبید تراشیده و کوفته و بخته بپست درم شحم خطره درم انزروت دو درم
و نیم کنین هفت درم هلیله زرد درم مهر را بگویند و ج کند چنانکه رسم است بر سبیل
شیار بکار دارند شربتی یک درم و بیاید دانست که نوره با سرکه و کنین و زهره ترا روغن
سوسن و اگر با طلیخ افستین و چند بیدستر بروغن بلسان که بروغن قسط و با غلیظ
بپسند و قطره قطران با مدام و شباهگاه و این همه که یاد کرده آمده همه انواع درد و کوفتی
گوش و طین و روی را که از ماده سرد خیزد سود دارد نسخ قطوری که اندر جکانند
کند که اختی که بتازی ملک الانباط کوبند یک اوقیه و روغن خیری دو اوقیه روغن بادام
طلیخ نیم اوقیه همه بپوشانند با مدام سه قطره اندر جکانند و شباهگاه سه قطره صفت
طلیخ نافع که بتکمید بکار دارند بکیند با بونه و شبت و برک غار و انجا که برک غار نباشد
بوست جت الغار بجای آن بایستد و مرزنگوش و بود نردشتی خشک و عاقر قرحا نیم کوفته
مهر را اندر آب بپزند و با لایند و اندر مثانه کوبند کنند و بر پس کردن و بن گوش می نهند
و اگر اسفنج بدان ترکند و بر نهند و با ناسد و رطوبتها که اندر بیماریها سر یاد کرده
آمده است بکار دارند نسخ فطولی موافق بکیند برک بید و با بونه و شبت و پنج سوسن
و سداب و برک غار و بود نردشتی و سغتر و زوفاء خشک و چند بیدستر و سبج و مرزنگوش
مهر را اندر آب بپزند چنانکه رسم است و بکار دارند و ماسه قمع بر گوش نهند و قمع را بر سر
آفتاب بخت کنند چنانکه بخار آب بکوشد و میرسد و از های قوی بکوشد او میرسد چون
آواز بوق و غیر آن و اگر کودکی طفل را گوش کران شود مادر یا دایه با مدام سغتر و نمک

اندانی بیکجا بخاید و آب دهان یک قطره بکوشد و اگر اندر جگانه و آنرا که سبب کوفت
کوش شده باشد یا آماس و قرحه و شره علاج هر یک اندر باب وی یاد کرده آید استفرغ
که از بصر کوفت کوشد اندک اندک و بتفاریق باید کرد تا قوت بماند و نفخ ماده
وفا تواند کرد و الله اعلم باب سوم اندر علاج سده کوش انواع سده بعضی مادر
زادی باشد و بعضی عارضی و آنچه مادر زادی باشد سه گونه باشد بعضی جان باشد که استخوان
بنا کوش که آنرا استخوان حجر می گویند و منفذ او مصمت باشد و آفریده نباشد و بعضی جان
باشد که منفذ آفریده باشد لکن بکوش آکده و محکم رسته و بعضی جان باشد که بر ظاهر منفذ
بوستی رسته باشد و از اندرون کشاده و خالی باشد و آنچه عارضی باشد بعضی جان باشد که
بسیار از قرحه کوفتی فرونی رسته باشد و منفذ او از بسته و بعضی را فولول برآمده باشد و آنرا
دیگر خنق باشد که سنگی و دانه اندر افتد یا حیوانی اندر شود و آنجا می رود با شوخ بسیار آید
اما آنرا که منفذ آفریده نباشد و آنرا که منفذ آفریده باشد لکن بکوش آکده و محکم رسته باشد
علاج نیست و دست کاری اندر آن عسر باشد و آنرا که بر ظاهر منفذ کوفتی کشیده باشد
منفذ کشاده و خالی مانده آوازها بلند تواند شنید و اگر انگشت بر منفذ زند زخم انگشت
بسمع اندر باید علاج آن پوست را سوراخ کنند و منفذ بیدارند و پلیته سازند و بقلط
سوده اندر کرد و اندر بدین منفذ فرو نهند تا ناکندارد که جراحت بر وی بد علی الجمله نباید گذاشت
که این منفذ که نوکشادند بسته شود و آنرا که سده از کوش فرونی باشد که از پس ریش
رسته باشد یا از فولول باشد علاج وی آنست که پوست کوش را سطورن و آب گرم می شوی
و روی سوخته و زینج مسخ بکین در و هر دو را بهر که بپایند نیک و اندر جگانه تا کوش
را و فولول را بسوزد و ریش گذریش را علاج کنند چنانکه اندر موضع خویش یاد کرده آید
و آنرا که سستی یا دانه اندر افتاده باشد قطره روغن نیم گرم اندر جگانه تا جرب شود و
باجیزی دیگر که عطسه آرد بپوید و اندر عطسه نفس فرو گیرد و آن چیز بیرون افتد

اندر شوخ

کرم تر و ماده او سوزان تر و حق او قوی تر باشد آما س او بدین سبب درد ناک تر باشد
و اینجا که این همه اسباب جمع شود قوت احتمال نکند پیش از آن که ماده بخت شود و سر کند و
ساقط شود و بیمار هلاک گردد و اما سهاء بن کوش بعضی بحرانی باشد و بعضی نه و آنچه بحرانی
باشد و علامتهاء بحرانی جور باشد سلامت بود و آنچه پیش از نفع ماده بیماری و پیش از
روز بحرانی بدید سخت بد باشد و ماده آما س بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا
بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد رنگ او سرخ باشد و کما بر خاسته و
بلس کرم باشد و از کانی خالی نباشد و آنچه صفرائی باشد بلس سخت کرم باشد و در او
سوزان تر و قوی تر باشد و کانی کمتر کند و آنچه بلغمی باشد نرم تر و کانی تر باشد و در او
تروا نچه سودائی باشد در او آهسته باشد علاج بهیچ حال طی و ضار که ماده را باز دارد
و نشاید بر دواخته اگر آما س بحرانی باشد لکن جهد باید کرد تا اگر آما س بحران باشد ماده
بیشتر انجذاب کند بهر جلیت که ممکن گردد از محجم بر نهادن و مزیدن و ضاردها
تحلیل کننده بکار داشتن و اگر ماده عسری کند فصد باید کرد تا لختی کمتر کند و اگر ماده فرمان
بر داری نکند او را بطبع خویش باز باید گذاشت تا در وقت زیادت نشود و اگر آما س
درد سخت بود ضاردها نرم بر نهادن جو بنفشه و آب خطمی و ماء العسل و مانند آن و اگر
از اول باد درد سخت باشد خرقه آب خوش نیم گرم نرمی کند و بر می نهند و اگر سخت درد ناک
نباشد نمک گرم کرده بر می نهند و اگر در میان باشد و سردید می آرد نیم گمان کوفه با ماء
العسل و خطمی و بابونه با آب حله و خمیر با آب حله بر نهادن تا بر نفی بر آید و تحلیل آهسته
میکند و اگر معلوم کرد که نرم خواهد کرد و تحلیل خواهد پذیرفت داروها بر نهادن
بر می آید نهاده صفت ضاردها بر نهادن بکیرند آرد با قلی و آب کرب و آب پنچ سوسن بنزد
تا سطر شود و لختی روغن کل برافکنند و بر دینه لکن کنند و بر آن موضع نهند و اگر حاجت
آید بشکافند که نیاز نند تقصیر نباید کرد و از بس اندک شکافته باشند داروها را پاک کننده

نهند

بر نهند و سر کین کو پسند را بایه بط کر بایه مرغ خانگی خاصیتی است اندر بر اندیدن و
تحلیل کردن و انجیر باب دریا نخته بر نهاده است و اگر مزمن شود و صدف سوخته با عسل
هم بر نهند و مرغ سازند از زفت رومی و مقل و شوخ خانه نمکس انگین و هدهد ترق
مغز کا و کوهی و علك البطم و تبرزد و بیه کو سفند و بیه بر اهل و کوهی و عاقر قرحا
میو برج و قردمانا و زیره فلفل و پنچ سوسن و مغز کبک و مغز مرغ خانگی بر نهاده است
و تحلیل کننده و اگر آما س زیادت نشود و با سرب را با آب کشین بسایند و تن را از ماده
سودائی پاک کنند بمطبوخ اقیتمون و مانند آن باب — بجز اندر درد کوش و انبیا
و علامات و علاج آن اسباب درد کوش و کانی کوش یکسانست و اندر باب دوم ازین
کشار یاد کرده آمده است و بسیار باشد که سبب درد کوش تحویل کردن باشد از هوای
دیگر و ناکاه بادی سرد یا گرم بدو رسد و از باد هاء سرد بیشتر تولد کند و آنچه با ماده باشد
و این نوع با تب لازم باشد و اگر با اختلاط عقل در آید ناکاه بشکند و مرد جوان طاقت این درد
ندارد چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و بیشتری روز هفتم هلاک شود پس اگر
ریش شود و سر کند و بریم آمدن کیه سلامت بدید آید و علامتهاء آن اندر باب کانی کوش یاد
کرده آمده است علاج از آنکه اندر تن و دماغ خلطی باشد نخست استفراغ خلط باید کرد
اگر ماده کرم باشد نخست رگ قیال باید زد و طبع را بشراب آلو و شراب بنفشه و طنجیر
هندی و حب بنفشه و طنجیر هلیله و مانند آن نرم باید کرد و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ بخت
شبیاری و حب قویا و ایارج فیهرا باید کرد و غرغره کردن و پیش از آنکه استفراغ کرده باشند
روغن کل نیم گرم اندر جکانند و اگر درد سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور اندر
جکانند از بهر آنکه روغن بنفش مرغی است و شیاف ایض که بچشم اندر کشند با سبیده
خایه مرغ یا شیر زنان باب کشین ترک باب غب الثعلب اندر جکانند در در اساکن کند
و سبیده خایه مرغ اندرین باب خاصیتی دارد و عجب و هر چه بکوش اندر جکانند سخت نافع باشد

و یک جنور روغن کلو سه جزو سرکه هم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بکوشند
 چکانند در دیشا و خراطین اندر روغن کلجوشانیده سود دارد و خراطین کرم خست
 اندر زمین تر باشد و روغن کل و روغن نیلوفر و روغن بید و عصانه کدو و عصانه برك
 کدو سود دارد و آنرا که درد و ضربان عظیم شود و بیم باشد که تشنج یا غشی کند از حرها
 مرغی بجا نه باشد و هیچ بجای روغن کاکل و کهن کرم کرده نیست و اگر بنفشه و نیلوفر اند
 آفتاب بجوشند و قمع اندر سر آن سازند بهندام و نایزه قمع اندر کوش نهند تا بخاران
 بکوشند و روغن عصب را نرم کند و ضربان ساکن شود و اگر کار سخت شود و بجزری حاجت
 آید حد کند که قوت حسن را خنثی ضعیف کند با حس الم کمتر باید شیا ف مایه و یک جبه
 افیون بشیر زان سوده اندر چکانند و با شد و افیون و چند بید ستر و زعفران بچکان
 با شیر زان لکن این هر وقت ضرورت شاید و این وقت که ماندگی هم غشی باشد و اگر از
 مخدرات مضرتی بدید باید چند بید ستر تنها بسایند و اندر چکانند مدت سه روز تا بگذرد
 و داروها ساکن کننده بکار دارند بعد از آن لعاب حلیه یا لعاب تم کان تا لعاب تخم صبر
 یا شیر زان اندر چکانند و روغن زیت عذب و روغن کچنه نازه تکیده میکنند و این چنان
 باشد که روغن را کرم کند و اندر مثانه کوسفند میکنند و بکوش و حوالی آن می نهند و هر
 ساعت قطره روغن نیم کرم اندر چکانند و اگر سر ما و باد سرد رسیده باشد روغن سدا
 و روغن شبت و روغن جف الفان و روغن لقوان و روغن بید الخیر و روغن قسط و روغن
 فوفیون و روغن بلسان و روغن زیت بشیر اندر چکانند و اندر چکانند و مقدار و آنکی غایه
 اندر یک مثقال روغن بان حل کنند و بکوشند و بچکانند و بسیار باشد که شخصی را سراسر
 و مازة سرد بکوش برزند و در خیر و شخصی شراب خوردن عادت دارد و شراب صرف
 قوی بخورد و بخسید از خواب برخیزد و کزنده و آنرا که سبب دردماده با دناک باشد این
 روغن را که یاد کرده آمد سود دارد و علاج طین و آوازها و روغن شستیدن علاج و باشد

اندر باب

روغن بنفشه

اندر بابی جدا گانه یاد کرده آمد و کاورس و نمک و نمک کرم کرده بر نهادن و آب سداب
 و آب مرز کوشن با عسل که با روغن سوسن اندر چکانند سود دارد خاصه اگر خد بید
 ستر اندر روغن زیت و خنفسا که زهره ماهی اندر وی جوشانیده و روغن کرم که اندر
 علاج سنک مثانه یاد کرده آمد سود دارد و اگر با ماده سخت سرد باشد زهره بزرگ و با روغن
 خیری بجوشانند تا تری زهره برود و روغن بماند و اندر چکانند و آنرا که امید برانید
 بیه رو باه که اخته نیم کرم و مرهم با سلیقون با روغن کل و بیه بطوبید مرغ خانگی اندر چکانند
 سود دارد و بیه بزرگ و بیکین و میخچه و زوفا از هر یکی را استار است بهم سرشتن و کرم
 کرده اندر چکانند صفت مرهمی برانند بکین و مرهم سناک و اسفنداج از هر یکی یک
 اوقیه کند و در آسیا و ریتا صبح از هر یکی سه و قیه و روغن زیت نیم بید بزرگ و یک
 روغن کان چندان که کفایت باشد بیه را با روغن بکازند و داروها بدان سرشتند
 بوقت حاجت بشیر زان حل کنند و اندر چکانند و اگر آب حلیه نیم کرم کرده حل کنند
 باشد و هر که بخته شود و سر کند علاج ریشه ها که اندر باب ریشه ها یاد کرده آمد بکار دارند
 و اما در کوش را که از آما س بیرونی باشد از خطر این باشد از اضافی از آن رجوع دارد
 باقی و با بون و بنفشه و خطمی و اکلیل ملک و روغن بنفشه و آب کرم سرشتند بر نهادن
 باب ششم اندر علاج ریشه ها کوش کسی که اندر کوش ریشی باشد تدبیر لطیف
 و طعاهای عذب باید فرمود که از وی غذای بسندیده خیر و پرهیز باید کرد و
 ماده را بجانب پنی باید کشیدن به طس و غرغره و اما ریشی اگر بیرون منقذ و از باشد
 و بظاهر نزدیک باشد و می توان دید آنرا که بمرم و ج باب کوبسکن بکین مرم و ج کوباء
 العسل که بخیر می باید شست و اگر برک مورد و کل سرخ اندر آب بنزند و آنکین اندر آب
 کدازند و بدان بشویند نیک باشد و شستن چنان باید که اسفنجی بکس و خرقد بدین عسوها
 تر میکنند و سطح ریش بدان ترمی کنند و کوزند و درون تر باشد و نتواند دید قطره قطره

اندر چکانند و باز بیرون میکنند و اندر یک روز چند بار اندر چکانند و چون شسته
و پاک کرده در روغن کاه خشک در پاید میزد چون زاک سوخته و مانند آن صفت
ذرو خشک بکیر و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین و جث الحدید و زکاران
هر یکی را ستار است مهر را بکوبند و اندر سر که حل کنند و بلیته بچسل آلوده کنند و بکوش
فرو نهند و بریم و زرد او که مده بالاید باز نشاید داشت مگر که از انداز به بیرون شود لکن
می باید شست و پاک می باید کرد و بچری باید شست که او را قوت زد و در وقت باز
داشتن باشد چون عصاره برك زیتون با عسل و چون مراند آب حل کرده و روغن کل
آمیخته و انرا که قرح هنوز تازه باشد و از اندرون منفذ او باشد شب بمانی بکیرند و بر
کف آهین بر سر آتش نهند تا خشک شود و بکوبند نرم و ازین شب یک درم سنک و
مرصافی یک درم سنک کوفته و بچخته را با انگبین برشند و اندر چکانند و آب غوره یا
انگبین و شیاف مایه با سرکه و صبر و مر با عسل که با شراب و مرهم اسفیداج با مرهم
باسلیقون آمیخته اندر چکانند و سودا در دست مرهم اسفیداج بکیرند مراد سنک کوفته
و بچخته یک من و روغن یک من مراد سنک با روغن زیت بهم زنند و بچ من سرکه بستانند و
انداک اندک بروی چکانند و میزنند تا قوام بدید کند و بسته شود صفت مرهم اسلیقون
بزرگ ریشه ها و جراثیم اگر کرم نباشد سودا در بکیرند موم نیم زفت هشت اوقیه ر
و علك الطم از هر یکی چهار اوقیه روغن زیت چندا که کفایت بود نسخ بنسخه بنسخه
سحل و مساح و زفت از هر یکی پنج ستیر بر چهار درم روغن زیت چندا که حاجت آید صفت
ذرویی و شهاب تازه را بزداید و در دست کند بکیرند دم الاخوین و کفک دریا و انزروت
و بوره ارمنی و مر و کندر و شیاف مایه از هر یکی را ستار است بکوبند و بنزد و وقت حاجت
بر میلی بلیته بار یک بر چند و با انگبین مصفی فرو برند و این ذرو برین بلیته کنند و بکوش
نهند و انرا که ریش کوش در کد و صبر و زعفران با روغن بادام اندر چکانند و اگر چا

آید اندکی افیون با وی بیا میزند و اندر چکانند و استخوان و ماز و هر دو سوخته با روغن
خیری و دروی روغن گمان اندر چکانند و انرا که ریش دور فرو باشد و کهن تنه کشته
بود علامت وی آنست که منفذ او از فراخ شود و باشد استخوان برهنه شود و زرد آب
کنده می تراید علاج وی قطران است با انگبین آمیخته و زهره کلایع که تنازی غراب کوبند
با شیر زنان و بلیته که از قرد مانا و نظرون و عسل انجیر سازند تخمها و انجیر از وی جدا
کرده نخست شوخ پاک کنند پس این داروها کار دارند و تو بال مس و زرنیج و عسل و سرکه
اندرین باب داروی قویست و کج الحدید سوده هم چون غبار و انرا چند بار بریان کرده
و اندر سر که جوشانیده تا بقوام عسل شود و از وی آزموده است و خشک کننده است و
پاک کننده و انرا که ریش سخت شوخ ناک بود مرهم زکار و این هر دو دارو پاک کرده آمده
سودا در دست مرهم زکاری بکیرند تو بال مس و زکار از هر یکی چهار درم عسل کنند
با یک اوقیه انگبین مصفی یک اوقیه برشند چنانکه رسمست و انرا که یرم و بلیدی بسیار
آید بلیته زهره کا و نر را ترکزد و بکوش فرو نهند جالینوس میگوید بول کودک نابالغ اندر تو
انار کرم کنند و اندر چکانند در کوش و اک از وی یرم بسیار آید سودا در و اک مدتی دراز
از وی یرم می آید و در دست میکند مایه شور اندر آب بنزد و آب اندر چکانند و آب کنند
اندر چکانند و مرهم مصری اندر چکانند ریش را بشوید و پاک کند صفت مرهم مصری
بکیرند زکار و کندر و سرکه و انگبین از هر یکی را ستار است و بنزد و بلیته بدان ترکند
و بکوش فرو نهند و کوهی این مرهم را باین صفت کنند بکیرند انگبین هشت درم و سرکه هفت
درم و زکار و کندر از هر یکی دو درم سنک انگبین را با سرکه بنزد و کفک بردارند و زکار
و کندر سوده بدان برشند و کار دارند و اگر فصل تابستان بود و یرم کنده شود و کرم تولد کند
علامت وی آنست که خارش کند و باشد که کرم با یرم بیرون آید آب شیج و آب پودنه و آب
شفتالو با بوره سوده اندر چکانند کرم را بکشند و روغن مغر شفتالو با زهره کا و وخر بول

سقمونیا با سر که کرمان را یکشد و بیرون آرد و اگر خشک ریش بر آرد و رویم باز ایستد
سبب درد قوی تر شود و روغن کل اندر جگانه نشسته سیو قدس داروها که دریم را باک
کند و گوشت بروی اندازد جگانه و اگر خون می تراید مدت یک هفته باز نباید داشت مگر
سخت با فراط باشد از بهر آنکه ممکن است که دفع طبیعت است بر طریق بحر چون رطوبت
و ممکن است که سرکه منتهی باشد و رنگی کشاده شود آب لسان الحل با اقیانیا اندر جگانه
خون باز دارد و عصا را عصاره را عی و بنیر مایه خرگوش سرکه که کرده اندر جگانه و مازو
و انار ترش سرکه بنید و عصا آن اندر جگانه و شیاف و امیثا و حوض اندر جگانه خون
باز دارد و اگر خون اندک و کوش بیفسر آب کدنا و سرکه نیم گرم اندر جگانه با آب هفتم
اندر طین و دوی و آوازها و دروغین که در کوش افتد و آنرا سببی بر روی نباشد
قیاس طین و دوی و آوازها و دروغین که کوش قیاس حالها و دروغین است با چشم و از بهر آنکه
سبب جد و شای از سبب شنیدن آن حرکت و موج هوای بیرون است که از قوت دفع
سخت گفتن است و کوشی قوی تر شود و پذیرفتن آن اشکال حروف را و رسیدن آن بکوش
شنونده و آمدن بتجویف کوش و هوای که اندرون تجویف است دفع کردن و جنبانیدن
و آنرا اشک خویشتن گردانیدن واجب کند که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد لکن حرکت
هوا بیرون از هوا و زدن بیرون هوا و بیرون با بخار آمیخته است و حرکت هوا و بخار
زدن و بخار و بیرون نباشد یا حرکتی بود آهسته که هوا بخار از آن مقدار حرکت خالی نباشد
یا حرکتی باشد قوی هم جگانه بعضی سردمان که رطوبتها و طبقات جسم ایشان صاف باشد بخارها
که از اجزای کجک راضی ترکیب افتد پوسته می بیند و پیش چشم ایشان بدیدار می آید و دیگر
که چشمها ایشان همان دوست و با سلامت باشد آن خیالات نه بیند بعضی مردمان نیز
که در ماغ ایشان صافی و حسن سمع و حسن بین ایشان قوی باشد پوسته سبب حرکتها آهسته
که اندر هوای اندرون افتد اندک کوش خویشتن آواز دروغین میشود و بویها ضعیف می آیند

و این را دکا

و این را دکا الحسن کویند یک سبب از اسباب طین و دوی دکا الحسن است و این بیماری نیست
و سبب دوم ضعیف قوت و حال خداوند ضعف قوت همچنانکه حال دکا الحسن است از حرکت
آهسته که یاد کرده آمد همچنان منفعل شود و طین و دوی تولد کند و این حال مردم نادره را
بلند و این نیز بیماری نیست و آنچه بیرون از این دو نوع باشد بیماری باشد و دیگر مشارکت
معدله و دیگر اندامها باشد بعضی بیماریها که کوش باشد خاصه و جنباننده و موج افکندن
اندر هوا که از اندرون کوشی است قوی تر باشد و این جنباننده اما باری باشد که اندر حوای
سر و کوش افکاره باشد و اما صدیدی باشد که از قرحه می پاید و زدن کوش جمع می
شود و اما حرکت که می باشد که انجا تولد کند و اما امتلاء رکها و تن و سر جگانه از بعضی طعام
خفتن بدیدار و اما اضطراب و سبب آن سؤال مزاج کرم که اخلاط را بجوشاند و بخارات
را بجنبانند بعضی بیماریها را با باشند اندر ابتداء نوبتها اما قوت قی که بعنف کرده میشود
و بدان سبب طین اندر دماغ بدیدار و اما افادنی باز نمی بر سر آید و اما داروها خورد
که بخارها بجنبانند و بجانب دماغ بر آید و چون فلفل و مانند آن و خوردن طعامی که از وی بخار
خیزد و بجانب دماغ بر آید و هوای کوش را و بخارها ساکن را بجنبانند چون سیر و کدنا و
مانندان و بسیار باشد که سبب کوشی و تنگی و تنگی معده حرارت خیزی بخارها را بجنبانند و
اضطرابی بدیدار و گاه باشد که اندرون هیچ اضطراب نباشد لکن بخار غلیظ از جگانه
همی پذیرد و از حرکت تحلیل طین و دوی تولد کند علامتها آنچه بوقت تری و تنگی معده
و بوقت آسایش و بوقت حرکت و اندر که ما و سر ما می کاهد و میفزاید مشارکت ممتنع که
بمشارکت عضوی باشد و بیشتر بمشارکت معده باشد و آنچه همیشه بر یک حال باشد
و نفراید و نگاهد ماده آن اندر سر باشد و اگر آواز کوش چون آواز جوشیدن دیک باشد
نشان آن بود که ماده بخار از همتن یا از عضوی بدماغ میشود و اگر با آواز جوشیدن دیک نباشد
و قشری باشد نشان آن باشد که اندر کوش قرحه است و آن آواز جوشیدن ریم و صدید است

عضوی بامشارکت

و اگر چون آواز درخت باشد نشان آن باشد که بادی بس و کوش اندر افتاده است و اگر آواز
جان باشد که ضعیف میگردد باز بلند تر میشود نشان آن باشد که خلط غلیظ تحلیلی می پذیرد و
انواع دیگر اسباب آن علامت آن باشد علاج خداوند این علت را از مقام کردن اندر
آفتاب که با بوز بیک آتش نشستن و از حرکتهای عینف و از قی کردن و آواز بلند کردن و
بسیار گفتن و قرآن و غیر آن بر آواز بلند خواندن و از طعام بسیار خوردن و از طعامهای بخار
انگیز بهیچر باید که رو طبع نرم باید داشت و از آنکه سبب عارض امتلا باشد استفرغ آب
کردن و از بس استفرغ تدبیر لطیف کردن و از آنکه عارض مشارکت ممتن باشد نخست تدبیر
استفرغ آن عضو و تدبیر پاک کردن تن باید کرد پس دماغ را بروغن مورد قوت داد و
کوش را روغن باد آمل در جکاندن و هر یک را در خوردن مزاج تدبیر و علاج کردن چنانکه معلوم
و از آنکه عارض اندر ابتدا نوبتهای تب بدید باید به علاج تب مشغول باید بود و از آنکه سبب
عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج او علاج ریم کوش باشد و از آنکه سبب ضعف
مزاج بر اعتدال باز باید آورد و از آنکه این عارض از بس سرسام بدید باید تدبیر با قهان باید کرد
و عصاره افستین و روغن کوش اندر جکاندن و سرکه و روغن سوسن اندر جکاندن سود
دارد و صفت قرصی از موده که اندرین عارض سود دارد یکم از خربق سیببج درم سنک
زعفران پنج درم سنک فطرون ده درم سنک هم را بکوبند و اقراص کنند و از آنکه سبب خلط
غلیظ لرج باشد این قرص که یاد کرده آمده است سود دارد و طبع برک صنوبر و طبع برک
حب الغار اندر جکاندن و قرنفل نیم درم سنک و مشک دانگی بسایند نرم و آب سداب
و آب مرزنگوش اندر جکاندن و افستین و مرزنگوش و شیج و پودنه و سعفر اندر آب بچوشانند
و ستر بخاران دارند پس از آنکه سبب قویا استفرغ کرده باشند و از آنکه سبب دکان الحق
باشد روغن کل و سرکه بهم بچوشانند تا سرکه برود و روغن بماند با اندکی افیون اندوی
جکانند و حب الصنوبر و چند سید ستر برک بسایند با اندکی افیون و روغن کل اندر جکانند

بجوشانند

باب هشتم اندر علاج کوفته شدن کوش از زخمی که بر وی آید بقراط این علاج را نغمه موده
و دیگران طلیها فرموده از صبر و مروا قیاق و کندر بر سر و سبیده خای مرغ سرشته و از مغز
نان با انگین سرشته باب نهم اندر تدبیر بیرون کوش کردن که آب که اندر این شود اگر در
حال که آب بکوش اندر شود لختی آب بکف بر کمر و کوش بر آن آب نهند و کف را بکوش بر فشار
تا ازین آب لختی دیگر بکوش اندر شود و بدان آب نخستین پیوند و بیک پای بر جسد پس بیک
بار دست از کوش بردارد و در آب بیکبار بیرون آید و اگر نایزه که بتازی انوبه کوش اندر نهند
و بر زنند صواب باشد و گاه باشد که سرفه و عطسه آنرا بیرون افکند و ساق شبت با ساق بادی
بکینند مقدار یک دست و نیمه بر سر او بچند و بروغن محرب کنند و برافروزند و دیگر سر کوش
فرو نهند و کرد اگر بهندام بکینند و صبر کنند تا بسوزد چندانکه نش آتش بکوش رسد پس بیکبار
بر کشند و روغن اندر جکانند و شیر زنان آب را از قعر کوش بر سر آرد و بیرون آرد و از آنکه در
و اما سن تولد کرده باشد ضمای سازند از پوست خشنک و اکلیل ملک و بابونه و بنفشه و خطیبه
و نرگهان و آرد جو شیر زنان سرشته و بکوش نهند تمام شد کفشار سوم از کتاب ششم از خیش
خوارزمشاهی بحمد الله و منه و صلواته علی محمد و آله و سلم کفشار چهارم اندر الحواله یعنی
بماریها و اسباب و علامات و علاج آن باب اول اندر افتقار اندر بویایی بدید
اید و اسباب و علامات و علاج آن آفتاء حاشتهای بویایی سه نوع است یکی آنکه باطل
شود و دوم آنکه ضعیف شود سوم آنکه از حال طبعی بگردد و این از دو گونه بود یکی آنکه بویهای
ناخوش از ناخوش آید و از بوی خوش نفرت گیرد و دوم آنکه بیوسسته بویهای ناخوش می یابد
و آنکه از بیرونی بیوسسته و اسباب این آفتها سه نوع است یکی سوا المزاج دوم سده
سوم زخمی و آفتی که بیرون بر استخوان پنی رسد و مضافه که منفذ پوستهاست بشکند
و اندر هم نشاند اما سوا المزاج از دو بیرون نباشد ساره باشد که با ماده که اندر بیرون نشین
دماغ گرداید یا اندر آن دو فرونی که آنرا الحامتان گویند و گاه باشد که سبب سوا المزاج کم

و باشد

و سرد استعمال داروها باشد که اندر پنی چکانده باشند که اندر هوای بیرون از اعتدال
گذشته باشند و مقام کرده اما سده خالی نباشد از آنکه اندر مصفاة باشد که اندر باب شریح
دمع یاد کرده آمده است یا اندر غشای که اندرون مصفاة باشد خلط غلیظ یا باری غلیظ
گرفته شود یا آماسی که اندر منفذ تولد کند یا گوشتی فرونی بر وی و این گوشتی باشد سیید جو
جانوری که انرا بسیار پای گویند یا رطوبتی از سر به پنی فرو آید و بدین مجریها فروماند و انرا
ز کام گویند و اسباب و علامات و علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید علامتها آنرا که
دم زدن از راه پنی دشوار و آواز گرفته شود نشان سده باشد و انرا که سوراخ پنی کشاده شد
و پاک و از انواع سؤ المزاج اندر دماغ هیچ نباشد و تریها که عادت است از پنی نمی آید
و حسن بویائی باطل گردد باید دانست که سده اندرون مصفاة است و آنرا که تریهای می آید و
اندر پنی سده نیست و حسن بویائی ضعیف است که باطل کر از حال طبیعی بگشته است باید دانست
که افت اندر دماغ است و علامتها مزاج ساده و با ماده طلب باید کرد و چنانکه معلوم است
و اندر بیماریها سراید کرده آمده است و انرا که پوسته اندر پنی بوی ناخوش می آید یا آنکه
از بیرون بدو می رسد باید دانست که از منفذهای پنی او خلطی عفن است هم بدان علامتها
که اندر باب بیماریها سراید کرده آمده است بتوان دانست که خلط عفن کدام است و گاه
باشد که رطوبتی تن به پنی فرو آید و زدن رونی را سوزد و وریش کند و پیرماند و گاه
و آن هوا که از بیرون بدو رسد از حال بگرد و گنده شود تا خداوند علت هیچ بوی خوش
نباید و جگر کند بدو و هر بیماری که اندر بیماریها کاه بوی مشک یا بوی وحل و کل
ترو بوی روغن کاو می آید یا آنکه از بیرون بدو می رسد و بیماریها بد حال باشد و علامتها
بظاهر میشود باید دانست که مرکب نزدیکست علاج آنرا که سبب علت سؤ المزاج و ما
باشد تا مثل باید کرد تا سؤ المزاج ساده است که با ماده اگر ساده بود علاج آن بنطو لھا
و بخور ها کفایت باشد چنانکه اگر سؤ المزاج گرم باشد بطولی سازند از بنفشه و بابونه و

طریق

کل سرخ و بزرگ نیلوفر و بزرگ بید هر را اندر آب بجوشند و آن آب بر سر او می ریزند و بنهار
آن میدارند و اگر سنگی گرم کنند و سر که بر وی چکانند و پنی بخار آن دارند تا بخار آن به پنی
رسد و در او را اگر سؤ المزاج سرد باشد بطول از بابونه و اکلیل ملک و سعفر و سیب زمینی و
ترکی و مرزنگوش سازند و سعفر و سداب و بودنه بر سر بجوشند و بخار آن به پنی بر آید و
تدبیرها و دیگر موافق این و اگر سؤ المزاج با ماده باشد کاه باید کرد تا ماده علت کدام است
نخست با سنفراخ آن خلط مشغول باید شد چنانکه اندر علاج بیماریها سراید کرده آمده
بنطو لھا و بخور ها کفایت باشد و عطر و غرغره فرمودن و انرا که سبب باطل شدن حسن
بویائی باشد علاج بدو ها و کشانیدن باید کرد و سعطوها و نطو لھا بکار باید داشت
داروی کشانید و بیکرند که تریها را اندر آفتاب خشک کنند و انرا بوقت حلیت بآب خورند
حل کنند یا آب جگند و به پنی اندر چکانند و داروی دیگر بیکرند و زنجبیل سرخ و بودنه دشتی
و سیانید نرم و اندر بول شتر عری کنند و با ماب نهند و هر روز دو بار بخینانند و بکند از دنا
خشک شود و اگر بول دو باز تازه کنند قوی تر باشد چون خشک شود و انرا هم بول شتر تر کنند
مقدار یک درم بر آتش افکند و قمع بر سر آن نهند و سوراخ پنی بر سر بایره قمع نهند تا در
به پنی بر شود و صفت داروی دیگر بیکرند خرق سیاه و شونیز و بونه هر را اینک بسیارند
و باز هر کاو بسیارند و به پنی اندر چکانند و داروی دیگر بیکرند و زهره کلنگ و شونیز
و شم خطل و خرق بسیارند از هر یکی راستا است هر را بکوبند و به پنی ند و سیاف کنند بر شکل
عدس بوقت حلیت بروغن مرزنگوش و به پنی اندر چکانند و هر گاه که جبری به پنی اندر خوا
جکانند و دهن بر آب کند و به پشت باز خسبد و سریش افکند و در کوهها تر کرده باب گرم بر سر
او نهند پس در او در چکانند تا کارد او تمام آید و کندس سوده اندر دمیدن سودا را بطو سیب
و مرزنگوش پوسته بوییدن و سیب خشک و کندس پوسته با آتش بر افکند و به پنی بخار آن
سودا را در سده ضعیف را شونیز بر سر تر کرده و دو سه روز پس بریان کرده و کوفه بوییدن

کفایت باشد و هرگاه که از بس دارویی که اندر پنی بجانند پنی بسوزد قطره روغن کل اندر کباب
تا سوزش نباشد و آب گرم بر سر او ریزد و خوشی گرم بدهند تا بیا شامد و انرا که سبب
سده بادی غلیظ باشد که بمنفذها مصفاة اندر ماند بکمرند فلفل سیید و هزار سفند
و بگویند نرم و باروغن بادام طح کوهی به پنی اندر بجانند و بخار سعت و سداب و بودنه
بسر که بخته شود و انرا که سبب سده بوا سیر باشد یا گوشت فزونی علاج او اندر باب
جدا که نریا کرده آید و علاج سده زکامی هم اندر باب علاج زکام و نزله یاد کرده آید و علاج
ریش و کد پنی هم اندر باب جدا که نریا کرده آید و اگر خوش بوی آید و بوی ناخوش نیاید
جذبید ستر بونیدن و سوده انرا به پنی برکشیدن سود دارد و انرا که خوش بوی ناخوش می آید
و خوش بوی خوش نمی آید مشک بونیدن و به پنی برکشیدن سود دارد باب سده دوم اند
کند پنی و اسباب و علاج آن اسباب آن پنج نوع است یکی آنکه بخاری عفن از سینه و شش
و معده بر سر آید و بوی دهان و پنی ناخوش گردد و دوم آنکه خلطی تیز اندر منفذها پنی
عفن گردد و گوشت پنی را بسوزد و ریش کند شود سوم آنکه خلطی بداند را استخوان مشاشی که
انرا مصفاة گویند که آید و انجا عفن شود چهارم آنکه استخوان مشاشی بسبب فرود آمدن
خلطها بد عفونت پذیرد و تباه شود و علاج این دود شوار باشد بجم آنکه در پنی بواسیری
باشد عفن گشته علاج انرا که بخار عفن از معده و سینه می بر آید نخست معده و سینه پاک
باید کرد و انرا که عفونت اندر مصفاة باشد به تسقینه دماغ مشغول باید بود پس دارها که
عطسه آورد و داروها که منهدم پاک کند و بزاید بکار داشتن و غرغره کردن و انرا که سبب
علت ریش پنی باشد که سوز پنی علاج هر یک اندر باب جدا که نریا کرده آید اما تدبیر
پنی و پاک کردن منفذها جان باشد که هر وقت که دارویی بکار خواهند داشت نخست
پنی را بشرب ریجانی باید شست و انرا به پنی برکشند و دارویی که به پنی اندر دمنی آید
بلیته کنند و بدو دهند داروها می باید که از سعد و سنبل و نسرين و قصب الذریعه و

خاما و قنفل و برک مورد و برک کل سرخ و صبر و مروا قاقیا و ما زو و کافور و مشک ساد
مفرد و مرکب صفت دارویی که اندر دمنی بکمرند قصب الذریعه و کل نسرين از هر یکی
یک درم سنک سعد و سنبل از هر یکی چهار دانگ برک مورد نیم درم سنک سدر را بگویند نیم
و اندر دمنی دارویی دیگر بکمرند مروا قاقیا و اما از هر یکی راستا است بگویند و به
انکین بر شند و بلیته بدان بیا لایند و به پنی نهند صفت دارویی دیگر بکمرند برک مورد
و قصب الذریعه و کل نسرين و قنفل از هر یکی یک درم سنک مروا زو از هر یکی نیم درم سنک
مشک چهار خبه کافور چهار خبه قلیا و نمک اندرانی از هر یکی چهار قیر اطهر را بگویند و بلیته
به انکین فرو برند و بدین داروها اندر دمنی اندر دمنی و بهترین علاجی اندر دمنی
علت آنست که کول غراند بجانند از موده است و سودمند است که خلاف نکند و عصا را
بودنه نیز سودمند است و اقراص اندر خوردن که بترباق بزند اندرون بکار آید شرب
انگوری بسیارند و اندر بجانند و در شیشمان و خرقی سیید کوفته و بچند و صدف سوخته اند
دمیدن سود دارد و انرا که ماده عفونت اندر مصفاة باشد خردل کوفته اندر سکنکین
بزوری حل کنند و بدان غرغره کنند و بر اثر آن غرغره دیگر کنند بدین صفت بکمرند سعد و سنبل
و قنفل و سنک سدر را بشرب ریجانی اندر بزند و بدان غرغره کنند و انرا که ماده اندر دماغ
بر میان سرداغ بر نهند و لکن برابر گوش چنین که میل بسوی صدع باشد از هر سوی دوداغ
بر نهند سودمند باشد باب سوم اندر ریش پنی ریش پنی سه گونه باشد خشک
ریشه بر می آرد یا بر ها که کوچک باشد یا ریشه های تر باشد و کندن شود علاج بیاید و انست
که پنی عضویت تر تر از گوش و خشک تر از چشم بدین سبب داروها که گوش باید که میل بخشکی
و داروها چشم باید که میل تری دارد و داروهای پنی میان این و آن باشد و هرگاه که علاج خوا
کرد نخست رگ قیغال را که پنی باید زد یا بر بس سر حجامت باید کرد و اگر سر و تن متلی باشد
بس از وضو و از حجامت تحت قویا که تحت ایارج کرجت صبر را بد خوردن تا سر و تن از ماده

بدبال شود و اما ریشه خشک را که با خشک ریشه باشد موم روغن از موم سبید مصفی
منغری ساق کاو روغن نیلوفر کر روغن بنفشه کر روغن کل سازند می باید مالید و اگر روغن کل از
زیت انفاق سازند بهتر باشد و زیت انفاق از غوره زیتون سازند و اگر ریشی سخت باشد
باشد کثر آکفته و بخته و لعاب اسپغول کنند تا تر شود و بمالند تا حل شود پس روغن بر کجا
و با هم زنند صفت موم روغنی دیگر بکنند زو فای تر و پیله بط و پیله مرغ خانگی و منغری
ساق کاو و موم زرد اندکی انکین همه را بکند و بپزند چنانکه رسد صفت طلی دیگر
مازو و کلهیله زرد بر روغن کل یا بر روغن بنفشه بسیارند و طلی کنند و بر هارا از روغن مورد
روغن کل و موم سبید مصفی و مر داسنک و کلاب و سرکه مرهم سازند و طلی کنند و طلی دیگر
بکند و سرب سوخته و شراب کهن و روغن مورد و سرکه را به هم بسایند و بر آفتاب نرم بزنند اسطر
شود و اندر خمیره مسین بکار دارند و اگر شیرینه کرد و اندر این طلی سفیداج و مر داسنک
زیادت کنند و اگر شیرینه کهن کرد و بکند مر داسنک چهار درم سنک شب بمانی چهار درم
سنک سداب تر و درم سنک سه درم روغن مورد بسیارند و مرهم کنند و ریشه های تر و خشک
با یکدیگر آب انار ترش و اندر یک مسین کنند و بپزند تا نیمه باز آید و بلیته بدن آلوده کنند
و بر پنی فرو نهند صفت مرهمی که ریشه های پنی را بکشد بکند زانک سیاه و قلع طار و من
هر یکی هفت درم قلع قدیس شش درم شب بمانی و زراوند گرد و مازو و تو بال مس از هر یکی چهار
درم کنند یک درم همه را بکوبند و بسینند نرم و اندر مقدار سه سیر سرکه تیز بپزند تا بقوام انکین
شود و بلیته بدن آلوده کنند و بر پنی اندر نهند نسخه داروی دیگر که ریش پنی را پاک کند و روغن
آمدن از پنی باز دارد بکند شب بمانی و مر و زنجیر از هر یکی چهار درم سنک زراوند بود
سنک قلیما سیم و درم مازو یک درم روی سوخته یک درم و نیم کر مازو و کلنا از هر یکی
سه درم بود یک درم و نیم زانک سیاه قلع طار و قلع قدیس از هر یکی دو درم سرب سوخته
و کند از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بسینند و بپزند چنانکه رسد بقوام انکین باز آید و

و لعاب خطمی روغن بنفشه هم زنند
و طلی کنند کثرت کثر اندر لعاب

و بر بلیته کنند و بر پنی اندر نهند و بعضا بر چکندر شستن و بلیته بدن ترکند و بر پنی اندر
نهند و بادار و هاء دیگر سود دارد و اقراص اندر و خوردن کاهی شراب حل کرده و کاهی
بسرکه سود دارد و آب چهارم اندر ناسور پنی ناسور پنی دو کوزه است یکی کوشتی
باشد نرم و بسیند و دردی آنکه تری بالاید و موم کوشتی باشد سرخ و تیره و بادرد و از وی
زرداب کندی می بالاید و بسیار باشد که اندر پنی کوشتی فرونی بدید آید و رنگ او تیره و سخت
باشد و کام نیز اما سی صلب و کان افتد که ناسور است و آن سرطان باشد و اما
فرق میان ناسور و سرطان آنست که ناسور پیشتر از بس سرسام و نزله مزمن بدید آید و نرم
باشد و گاه باشد که دراز گردد و سر از پنی آید و گاه باشد که کام فرو آید و سرطان تیره و صلب
باشد و از وی هیچ تری نباشد و سبب صلبی و کشیدگی بادرد باشد و اعراض سودانی بر آن کوهی
دهد علاج طریق علاج ناسور و است یکی دارو دیگر دست کاری و بریدن و تراشیدن اما
از داروها دارویی که انرا پاک کند و در و زنجیر و لکن بروز کار دراز است که انار ترش آن
بکند و با پوست بکوبند و بفشارند و آب و با نخل او نیم بخته کنند و یک روز اندر طاس
مسین کنند و یک روز دیگر نخل او را از وی جدا کنند و بکوبند نرم و بسایند و از وی شیاو
کنند و هم آب او تر میکنند و اندر پنی می نهند و اگر اندرین شیاو وقت بختن قدری
نوشادر در افکند قوی تر باشد و اگر انار ترش حاضر نباشد پوست انار بکوبند و اندر آب
دانه بپزند و با باشد نسخه داروی دیگر که انان سبب یک جز و هر دو
نرم بسایند و بلیته کنند از کتان و سرکه انکوری ترکند و بدین داروها اندر گردانند و بر پنی
اندر نهند صفت داروی دیگر که کوز سر و کبتازی جوز السرو کوبند و انرا با انجیر بپزند
و بلیته کنند و بر پنی اندر نهند کوز سر و جز و انجیر و انجیر نسخه داروی دیگر که بکند بود
کوهی خشک و بکوبند و بپزند و هم آب بود که سرکه شراب ترکند و بدین بود تر کوفته
اندر گردانند و بر پنی اندر می نهند صفت داروی قوی که بکند شب بمانی و مس سوخته

و قبال اس و پنج سوسن بسید و قلعند و قلعط و زان سیاه مطرون از هر یکی راستار است
 همه را بکوبند نرم و به پنی اندر دهند و اگر بلیته شراب انکوری یا باب بود نه یا باب انار ترش
 که با پوست کوفته باشند و فشارده ترکند و بدین دار و اندر گردانند و به پنی اندر دهند و بدین
 باشد نسخ داروی قوی تر بکند قلعیدیس و قلعطار و شخار و زانک و شب میانی راستار است
 بکوبند و به پنی اندر دهند و سخت با سوسن و سارند و بی این دار و بکار دارند چنانکه داروی دیگر اما
 طریق دستکاری بریدن و تراشیدن چنان باشد که کاری سازند نیم گرد چون نیم نایره باریک
 و تیز و از به پنی اندر کنند و بگردانند تا گوشتها فرونی را بر دوشد پس سر و کلاب
 به پنی باز کنند و بشویند و پر مرغی بکینند و خرقه بر نایره آن بچند و از باب انار ترش یا غیر آن
 ترکند و بداروی که یاد کرده آمده است اندر گردانند و به پنی اندر دهند تا بگذارد که منفذ
 پنی بر وی بسته شود و اگر ناسور اندرون بر باشد و آلت بریدن به آن نرسد منشاری
 سازند از بر نشیم و یا از موی اسپ و منشار بتازی از را کویند و این چنان باشد که موی را
 بکینند و کره بسیار بر زنند تا کره بجای دندانه باشد و سوزنی سازند از سرب و او را زخم دهند
 و این موی بدین سوزن اندر کنند و سوزن را به پنی اندر کنند و منفذی که از پنی کام آید
 بیرون آرد و هر دو سر موی بکینند و از اسبان از کشیدن بار چند بکشند تا گوشت را بر
 و منفذ کشاده شود پس عطسه آرد تا پاره ها گوشت که بریده باشد بیرون بشویند پس کره
 و کلاب و دار و اندر دهند و دستکاری و داروهای قوی بعد از آن باید که استفرغی کرده
 شود و تن پاک کرده و سرطان را به هیچ وجه نشاید چنانیدند و او بدو شاید برود و نه شاید
 برید خربز و فصد و تن از ماده سود پاک کردن نشاید و گوشت فرونی سخت بقصد و
 اسهال تن پاک کند پس شیاف از انار ترش کوفته و فشارده و هم اندر آب او بنجته سازند و به پنی
 اندر دهند و صفت این شیاف هم اندرین باب یاد کرده آمده است و اگر این شیاف از سه
 انار سازند و با شدی که ترش و یکی شیرین و یکی تمام نارسیده و طعم و اگر گوشت سخت باشد

بیشتر کنند و اگر چیزی می تراید نارسیده بیشتر کنند و گاهی اندکی قلعطار و زانک و زانک
 را اندرین شیاف زیادت کنند و هرگاه که ازین شیاف ملول شوند شیاف بیرون بکینند و پنی
 را باب انار ها که یاد کرده آمد طلی میکنند و داروی بکینند شب میانی و مرصافی از هر
 یکی یک جزوی و قلعطار و ماز و از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و به پنی اندر دهند و دارو
 که اندر علاج ریش پنی یاد کرده آمد اندر علاج این علت سود دارد و اگر از قوت این دارو
 گذر روزی چند آسایش دهند و موم روغنی که از موم صافی و روغن کل و انکین کرده باشند
 طلی کنند و هرگاه که آماس کند آسایش میدهند و از دار و بکار میدارند با نیوفد و خرقه
 تر منطی بکوبند و بشم باره بدان ترکند و به پنی اندر چکانند و بنهند گوشت فرونی خشک کند
 و بیفکند و اندر کوز سر و هم این منفعت یافته اند و اگر زانک سینه بسیارند چون سر و هم و امداد
 و شبگاه به پنی اندر میدهند خشک کند و بیفکند باب پنجم اندر آمدن خون از
 پنی و علاج آن خون آمدن از پنی سه گونه باشد یکی آنکه قطره چند آید و خود بایستد و دوم
 آنکه قطره قطره می آید و بسیار گردد و دیر تر بایستد و سوم آنکه بیجا آید و بسیار آید و اسباب
 آنکه بسیار آید و بیجا آید چهار گونه است یکی آنکه خون اندر همه تن غالب باشد و بچو شد و
 یکی کشاده گردد و دوم آنکه خون اندر کها و شرابها و دماغ کرم شود و بچو شد و صدای
 صعب تولد کند و سر کها و شرابها کشاده شود و اینجا ازین گونه باشد یعنی از شرابها
 آید علاج کمتر پذیرد سوم بجران چهارم آسیمی و زخمی که بر سر آید و سبب
 آنکه قطره قطره آید بخاری کرم باشد که دماغ بر آید و کها را کرم کند و سر ری کشاده شود
 و گاه باشد که خون آمدن از پنی سبب راحت و منفعت باشد و گاه باشد که سبب ضعف
 و مضرت بود از آنکه سبب منفعت باشد از پس آن سبکی و راحت یابد و زانک چشم و روی اعتد
 باز آید و این منفعت مردم خون افزای و کرم مزاج را و خداوند دماغ و جگر کرم را و خداوند
 ذات الحنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الحنب را سودمند تر از آن باشد که خداوند

ذات الوبه را در جلد خداوند پاره ها حاده و خد او نداید و حصبه را سود دارد
و بحرانی بزرگ باشد و آنرا که سبب مضرت باشد ضعف آرد و رنگ روی فرد شود پاره
سود و لاغری بدید و اطراف سر شود و اگر چه باز ایستد عاقبت آن محمود نباشد و از
صغیری جگر و استسقا ایمن نباشد علامتها فرق میان خون کاذب و سر و پنی آید
آنچه از شر پناه و دماغ آید آنست که خون شرابان رقیق و گرم باشد و سرخ و بعضی باشد که بد
آید معلوم ساقی میشود و باز معاودت میکند علاج اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب
توی رکها باشد باز نباید داشت تا آنجکه طبیعت دفع میکند برود پس اگر از حد بگذرد و قوت
ساقط میشود پس باز داشتن باید کرد و رنگ زردن بهترین و صواب ترین علاج آنست
لکن رنگ باریک باید کشاد و از آن جانب باید کشاد و خون آید و خون اندکی بیرون باید کرد و جلد
مازه بدین جانب میل کند و داروها که خون آمدن باز دارد بعضی قابض است و بعضی سرد
و بعضی غلیظ کننده و فسرانده و بعضی لزج و تریه کننده و بعضی تیر و داغ کننده و بعضی خاصیت
باز دارد و بعضی آنست که ازین معانی دور باشد اندوی است اما داروها قابض چون عصانه
لحیه التیس است و افاقا و کلنا و کل سرخ و عکس و ما زو و عصانه برک و امر و عصانه عصا
الراعی و مانند آن و داروها سرد کنند چون افیون و کافور و تخم فک و تخم کون و عصانه برک
بید و عصانه شکوفه خرما و عصانه برک کون و برک لسان الحمل و باقی و داروها مغری چون
گرد آسیا و گرد خال کند و داروها داغ کنند چون قلفظا است و انواع را که داروها که بخا
باز دارد چون سرکین و آب بادروج و آب بودنه و ازین جلد داروها داغ کننده را با احتیاط کجا
باید داشت از بهر آنکه سر جراحت را بسوزد و داغ کند و خشک ریش بر آرد و بیم باشد که اگر خشک
ریش بسوزد خون آمدن معاودت کند و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه هرگاه که خشک ریش میکند
سرک فراخ تر شود و صفت ترکیبی که خون باز کند بیکرند آب شکوفه خرما و افاقا از هر یک نیم
وقیه و کافور یک حبه به پنی اندمی جگانه و عصانه لحیه التیس با کافور و آب خیار با کافور به پنی

اندر میچکانند

اندر میچکانند و عصانه بادروج با کافور و عصانه لسان الحمل با کافور و کل مختوم و عصانه
عصا الراعی با کافور و عصانه سرکین خرک تازه افکنده باشد سخت نافع باشد و آزموده و اگر
بجری داغ کننده و قابض حاجت آید زنگار بر سر که بنیاند و اندر جگانه و اندک اندک آب لسان
الحمل با کلنا و سوده نرم است و قابض و اگر بجری فسرانده حاجت آید افیون اندک با کل کل کنند
و اندر جگانه لکن سخت اندک باید افراط نشاید بهیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاج صواب است
نسخه لپتها بیکرند بلیته و بجز تر کنند و زالت بروی افکنند و بر پنی اندر نهند و بیکرند زان
و قراطاس سوخته و خال کنند و آب بادروج بلیته کنند و بیکر قلفظا و زان و اندکی زنگار و خا
عکبوت و بلیته کنند و گرد سفال سبید نو و گرد آسیا و خا کنند و قراطاس سوخته و زان آن
هر یکی را ستار است بیکرند و بر پنی اندر دهند و با نایزه تا دار و بقعه پنی رسد و خون او را با
نگردانند و هرگاه که دارو اندر دهند پنی را بیکرند ساعتی نیک و آنجکه بکام فرو داید می اندازند
طلی بیکرند آب برک بید و آب برک اطراف زرو آب برک امر و آب برک لای و آب عصا الراعی
و برک مورد تر کوفته و کل ب همه را بیا میزند و بر پشانی طلا کنند و خره کتان بدانند
کنند و بر پشانی و بر سر می نهند نسخه طلی و بیکر بیکرند و در جو و خطمی و کلار منی و افاقا و عصانه
لحیه التیس و کلنا و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بر سر کشند و بر سر و بر پشانی
طلی کنند و اگر کج گشته باشد که حل کرده و بر پشانی و سر طلی کنند علاج صواب است و سنک آسیا گرم کرد
و سر بروی ریختن و سر بخار آن را شستن سود دارد و کفشه آمده است که رنگ قیغال زدن علاجی
صواب است لکن از آنکه خون اندک اندک بردارند و آنرا که بیکار می آید و بسیار آید خون بیشتر بردارند
و گاه باشد که جلدان بر باید داشت که بخد غشی رسد تا خون در حال ایستد و طبیب این علاج
بحکم مشاهدت تواند کرد و پیش از آن باید که قوت ساقط شود و این آن وقت باید کرد که خون
بسیار و بقوت همی آید و ناخیم نباید کرد و حجامت پس سر سودمند باشد و سخت باید کرد که خون
مقصود جلب است و از پس ضد اگر حجامت آید مجرب بر نهان صواب آید و اگر از پنی راست

می آید بر جگر باید نهادن و اگر از جب آید بر سپرز باید نهادن و اگر از هر دو می آید بر هر دو نهادن
می آید بر هر دو جانب می باید نهادن و اطراف بستن سخت شود و منداست تا بدان حدی که اگر
خایه بیندند صواب باشد و کوشته بستن سخت صواب باشد و سر پوشیدن را بستن بستن
و اندر آب سرد نشاندن جدا که طاق دارد و آب سرد اندر دهان گرفتن علاجی نیست و آنجا که
سرد نباشد بچ سرد کنند و اگر سبب گرمی و رقیق خون باشد و جو شیدن آن پس از آنکه این تدبیر
کنند یا کرده باشند تدبیر آن باید کرد که خون را قوام دهند و حرارت بنشانند شراب عنب و
شراب خنک شش و غذا طافش بعد از آب خورده کر آب سماق و خایه مرغ نیم برشته و بنفشه و مغز
مرغ خاکی بهترین غذا است خاصه کسی را که سبب خون آمدن زخمی و آسیب باشد و نگاه باید
داشت تا اگر چیزی بکام فرو آید بعد فرو نشود و اگر بعد فرو شود و بعد بار گیرد و نبض
ضعیف گردد و غشی افتد پس اگر نگاه فرو شود تدبیری باید کرد و اگر از معده فرو گردد تدبیر
باید کرد تا زود بیرون آید و اندر معده و روده ها هیچ نماد و نباید داشت که اندر چای که و نماد
تدبیر آن باید کرد که خون از پنی بیارند و طبیبان قدیم از بهر این کار آنها و داروها ساخته اند
و بدان سبب از بیماری شفا بدید آمده است صفت شیاقی که عاف را بیارند و شیاقی که از
بهر این کار ساخته اند بکین نیکند و میوینج و فرفیون هر دو بکین و بکین و بکین و بکین
کنند باب ششم اندر علاج شکستگی و کوفتی پنی شکستن و کوفتن پنی را علاج اندر باب ششم
و بستن یاد کرده آید و آنچه مخصوص است به علاج پنی آنست که پنی را بنده اندر نهند یا چیزی
دیگر او را راست دارد و هر ساعت که این بنده را از پنی بیرون می گیرند و پنی را راست میکنند و
و باز بجای می نهند و طی می کنند از بیرون بدین صفت بکینند و صبر و هاش و زعفران و
رامند و سلا و کلا و امنی و خطمی و لادن هر را باب کین بهر شند و طی کنند باب هفتم اندر
بیرون آوردن چیزی که بر پنی اندر ماند و او را عطر آرد که اندر موضع خویش یا در دهان
بر پنی اندر اند و صورتی که خطیست و چیزی اندر افاده و اندر مانده بشکیند و از وی



دهان نفس فرو گیرند تا چون عطسه فرو آید بقوت عطسه آن چیز بیرون آید یا بشستم
اندر خارش پنی سبب خارش پنی بخاری گرم و تیز باشد بجانب دماغ و سر با مقدمه نزل و
زکام باشد یا مقدمه خون آمدن از پنی یا علامت حصبه و آبله علاج انرا که سبب بر آمدن
بخار باشد تن را و معده را از آن ماده پاک باید کرد و دماغ را بسوئند یا قوت دارن چون صندل
و کلاب و کافور و چون سر و کلاب و روفن کل و بسفوف کشین یا باطریفل کشینی بخار از
دماغ باز داشتن و طعامهای معتدل فرمودن و انرا که خارش پنی مقدمه خون آمدن باشد
رنگ قیغال زدن و طعامهای که اندر علاج خون آمدن از پنی یاد کرده آمده است فرمودن و
انرا که مقدمه زکام باشد به علاج و منع آن مشغول می باید بود و انرا که مقدمه آبله و حصبه باشد
علاجها که اندر علاج تنها اندر جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد باب نهم اندر
بیماری عطسه و علاج آن و سبب آن عطسه حرکت دماغ است بیماری هوای بیرونی که از
پنی اندر کشد و این حرکت از جهت خلطی نیز است که بدو رسد و عطسه هر دماغ را چون سمالت
مرشش را خواجی سینا میگوید که هر گاه برده اند که عطسه آن وقت باشد که خط بداند
دماغ مستعمل شود و هوا که در دماغ از بیماری هوای بیرونی دفع تواند کرد و چنان نیست لکن
یاری هوا در عطسه آنست که تن از هوای بیرونی متمکن گردد و هوای بیرونی به هوای زنده و بی
بیوند و ماس دماغ و خلط بدو حرکت عضله ها و سینه و حجاب سینه هوا را بجای نماند و دفع
دماغ بقوت جذب هوا و معوت این عضله ها تمام تر آید و خلط از جای کده شود و هندوانه
که در حال عطسه باید که سرد پش و از پش بر سینه و گردن پیچیده و سر از پش سوی کرده نشاید
تا عطسه است بیرون آید و رنگ با عضله کشیده نشود یا پیچیده و مانند این مضرتی تولید نکند
و بسیاری عطسه بچ کس را زیان دارد یکی خداوند زکام را اندر ابتدا از بهر آنکه ماده زکام ساکن
باید تا بخت شود و عطسه بکارد که ساکن باشد بدان سبب خام بماند و کار دراز گردد و دوم اندر
ابتداء تنها زیان دارد و قوت را ساقط کند و دماغ را متمکن کند سوم کسی را که نمی باید که دماغ او

بسیب حرکتی گرم شود و ماده را بخورد کشتن دایان دارد از بهر آنکه دماغ را بجنباند و گرم کند
 ماده آنجا کشد چهارم کسی را که اندر سینه ماده بسیار باشد دایان دارد و هم از بهر این معنی
 که یاد کرده آمد بجم کسی را که خون از بینی بسیار آید دایان دارد و کهای بینی را بشاید و خون آرد
 و سه کس را سود دارد یکی آنرا که اندر سر بخاری اندک یا بادی یا ماده اندک باشد سود آرد
 کانی سر را که کشد دوم آنرا که اندر دماغ ماده بخته باشد که جلیظ و بسیار باشد چون بخته باشد
 عطسه دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب است که هر بیماری که بمرکز نزدیکست عطسه نتواند
 و آنرا که خراشد که عطسه دهد اگر بدار و عطسه نتواند داد امید از وی بر باید داشت سوم
 زمان را بوقت زادن سود دارد و بر پر و ن آوردن بچه و مشیمه یاری دهد علاج هرگاه که
 خواهند عطسه باز دارند روغن کل خوش بوی و روغن ید پنی بر کشند عطسه باز دارد و جوش
 گرم آشامیدن و آب گرم بر سر ریختن و روغن نیم گرم اندر گوشها جکانیدن و بالشی گرم اندر
 قفاهان و شبت و اسفنج بحری بوییدن عطسه باز دارد و زعفران و مشغولی بهبهات و صبر
 کردن و شکف باز کردن اینها سود دارد و چشم و گوش و اطراف و کام مالیدن و دهان فراخ باز
 کردن و عضله را بروغن مالیدن خاصه عضله بنا گوش و زرف اندر چیزی نگاه کردن و بر بستن
 همی کردن اندر باز داشتن عطسه یاری دهد و گرد و دود سخت زیان دارد و گزده کوفتند
 بیکرند و آتش بریان کنند و آب که از وی می جلد میکشد و بپنی کودکان باز کنند و یا اندر جکانند
 عطسه کودکان باز دارد و آنرا که عطسه آوردن حاجت باشد کتکش و خربق سبید و فلفل و جند
 بیدستر و خردل مرکب و مغز کوفته و بخته بر مرغ بر کینند و بپنی اندر کنند که عطسه آورد
 عافیه و سداب دشتی همچنین عطسه آرد و مردم محروم و اصواب آن باشد که از این داروها
 چیزی بیویند و بپنی اندر کنند و افیون و زراوند و کل بر عطسه آرد باب دوم اندر
 زکام و نزله و اسباب و علامات و علاج آن زکام و نزله هر دو مشترکست از بهر آنکه اندر
 هر دو علت ماده از دماغ فرو آید لکن بعضی طبعیان آنرا که بجانب بینی فرو آید و منفذ بینی را

بیکرند

بیکرند و حس بوی باز دارد زکام کویند و آنرا که بجانب حلق و سینه فرو آید نزله کویند و قیاس نزله
 با دماغ چون قیاس علت در ب است با معده و دایب اسهالی را کویند که سبب آن ضعیفی معده
 باشد و عاخری او از کواریدن طعام و این جان باشد که هر طعامی که خورده شود اندر معده
 بماند و نیک نکوارد و بدان سبب در معده رطوبتها که آید و هر طعامی که بدور رسد از آبها کند
 و ناگوارند بلغم و قوت دافعه معده را نوافع کند و برود فرو آید همچنین هرگاه که رطوبت
 بسیار بجانب دماغ بر آید و دماغ از آن نتواند کوارید قوت دافعه دماغ رطوبت ناگواریده را
 دفع کند و بجزایها افکند که اندر زیر پوست و اندامها فرو آید و شک نیست که موضع دماغ بر
 بالای معده و همه اندامها است و حرارت عزیزی همیشه باند از خویش رطوبتها را بجای
 جنباند و می پزند و از پزایندن آن بخاری بدید بگاید و هر بخاری که اندر معده و دیگر اندامها
 بجنبند جلیدن از حرارت است و مثال بر آمدن و فرو آمدن این بخارها و رطوبتها چون
 کارگاه کلاک کران است که عرق کل بقوت آتش بالا بر آید و اندر سردی کلاک کران چون
 گردد بدان منفذ فرو سواست فرو آید و ماده نزله بعضی گرم و رقیق باشد و بعضی سرد
 و غلیظ اما رقیق بعضی تیز و سوزاننده است و تلخ باشد و بعضی ترش و نزله غلیظ بعضی
 شور باشد و بعضی طعم ناخوش دارد و بعضی هیچ طعم ندارد و هرگاه که نزله زود بخته نکرد
 و زایل نشود سبب بیماری بسیار گردد و بهر اندامی که فرو آید اینجا علتی تولد کند اگر بچشم
 فرو آید بیماریها چشم تولد کند و اگر گوش فرو آید بیماریها گوش تولد کند و اگر بپنی فرو
 آید ریشها و بیماریهای بینی تولد کند و اگر بکام فرو آید بیماریها ملان تولد کند و اگر بحنجره
 و حلق فرو آید خانی تولد کند و اگر بمعده فرو آید در معده تولد کند و جوع الکلی و
 ذیاب و ریشها تولد کند و اگر بشش فرو آید سردی و علت و ذات الریه و سل تولد کند و اگر
 بجانب فرو آید آماس پهلو و ذالجب و شوحه تولد کند و اگر بروها فرو آید اسهال و ما
 و سحج و ریش روها تولد کند خاصه اگر ماده شورق تر باشد و ترش و اگر غلیظ و خام و محاطی

باشد قوت تولد کند و اگر قوت دفعه دماغ ضعیف باشد یا منفذها که فروسوی دماغ است گرفته باشد و غلیظ اندر ماند بخارها و رطوبتها که اندر دماغ ماند اگر اندر نخچهها و منفذها دماغ باشد و بسیار باشد سگته آرد و اگر کمتر باشد صرع آرد و اگر اندر کلاه دماغ باشد و اندکی باشد صداع و شقیقه آرد و اگر بسیار باشد و سوخته گشته مایه لیلی آرد و اگر بکوه را غشاء دماغ اندر باشد سرسام آرد و اگر کم و سوسد و سبات و مانی و اگر اندر کلاه سرور کلاه دماغ باشد و آرد و سدر آرد و اسباب زکام و نزله دو نوع است یکی زنده و یکی دیگر پیوسته و از اندرونی هم دو نوع است یکی آنست که هرگاه که اندر دماغ سوا المزاج کم بدید یا یعنی دماغ کم شود تریهها را بخوبی نشین کشد و فرون از آنکه تواند کواریدن و تحلیل کردن بایمان سبب فرونیها بسیار کرد آید اندر دماغ و از وجهی دیگر هراندکی که اندر نوعی از انواع سوا المزاج بدید یا ضعیفی اندوی حادث گردد و بدان سبب از هضم و تحلیل فرونیها عاجز شود بدین دو وجه تریهها فرونی اندر دماغ بسیار گردد و قوت دفعه بحد خوشان فرونی دفع کند زکام و نزله تولد کند و سبب دوم آنست که هرگاه که مزاج دماغ سرد شود هرگز که بدو رسد سطر گردد و بفسر دواندوی بماند اگر قوت دفعه قوی باشد جحد کند و از این بپنی و خلق فرود افکند نزله و زکام سرد تولد کند و اگر قوت دفعه ضعیف باشد انواع علتها بدو چون سگته و صرع و سبات و مانندان تولد کند و اسباب بیرونی هم دو نوع است یکی آنست که حرارت فرونی بدماع رسد و رطوبتها را که اندروی باشد بخوبی و بی پنی و بخلق فرود افکند و این چنان باشد که اندر آفتاب یا اندر کرم یا بریانزدیک آفتاب بیشتر اتفاق افتد یا اندر فصل تابستان در خانه گرم که هوای گرم اندروی کدر دارد و یا بوی چیزی گرم چون مشک و چند پدستر و غیران بوی رسد تا بدین سبب رطوبتها بچند و بی پنی و خلق فرود آید سبب نهم آنست که از پس ریاضت و کرم با بر و از پس آنکه کاری کرده باشد و از آن کار گرم شده و مشام کشاده سر برهنه کند یا از کرم با بر سر پوشیده بهوای

سرد بیرون آید یا بدین سببها مشام بسته شود و رطوبتها کد اخته که اندر سر باشد بی پنی و خلق فرود آید و اندر بیشتر وقتها دو سبب از اسباب زنده و بی پنی و جمع شود یا زکام و نزله تولد کند و زکامی که از جمع دو سبب باشد قوی تر باشد و فصد بسیار تر را مختلط کند و مستعد زکام گردد و مردم کم مزاج را از زکام و نزله کمتر از آن افتد که مردم سرد مزاج را و کسی را که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون باشد زکام و نزله بسیار افتد از بهر آنکه دماغ سرد و تر از کواریدن و تحلیل کردن فرونیها عاجز تر باشد و خفتن روزاندر زمستان زکام آرد و خربزه زمستانی خوردن زکام را تازه کند و از آنکه مستعد آن باشد زکام آرد و غنی بسیار کار داشتن و مایلیدن اندر زمستان و تابستان زکام آرد و تب نزله سرد را سوز دارد و نیز اندر هرگاه که از پس باد جنوب بار شمال آید نزله بسیار افتد و هرگاه که تابستان سخت گرم باشد و اندر نیمه ماه بارانها بسیار آید اندر زمستان آینده نزله بسیار افتد و اندر هوا چنن نزله بسیار افتد از بهر آنکه جنوب دماغ را متلی کند بقراط میگوید اکثر من یصیبه النوازل لا یصیبه الطال یعنی هرگز از نزله بسیار افتد از علت سیر زایم شود جالینوس میگوید این از بهر آنست که هرگز که یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامها او بسلامت باشد یعنی هرگز که یک علت مبتلا باشد از دیگر علتها ایمن تر باشد و خواجه بوعلی سینا میگوید این از بهر آنست که اخلاط خداوند نزله رقیق باشد و اخلاط خداوند طحال غلیظ سودائی باشد علامتها آنرا که زکام گرم باشد چشم و روی وی سرخ شود و آنچه از پنی فرود آید گرم و تیز و تنگ و زرد باشد و پنی و خلق را می سوزاند و بخند کند و اگر تب آید صداع و رنج زکام زیادت شود از بهر آنکه تب دماغ را گرم و زکام دماغ گرم مادتها را بخوبی نشین پیش کشد و صداع نیز سبب فرونی دماغ باشد و از آنکه زکام سرد باشد چشم و روی بزرگ خویش باشد لکن کرانی بیشتر کند و آنچه بر پنی یا بخلق فرود آید سطر باشد و سبب دهم آنست که از پس زکام فرود و نزله زیاد از بهر آنکه زکام و نزله را برانند و اندر هر دو نوع او از گرفته شود و سخنی بر پنی که بدو حس

بوفیدن باطل شود و هرگاه که زکام دراز آهنگ شود بسینه فرو آید و سرفه آرد و باشد که
آغاز بسینه فرو آید و علامت وی آنست که اند خلق در شتی کند و باشد علاج اصل اند
علاج زکام کرم و سرد است که ماده را بنزد و بختن ماده آنست که قوام او معتدل گردد یعنی
انچه کرم و رقیق باشد غلیظ تر شود تا بعد اعتدال رسد و آنچه غلیظ باشد رقیق میشود تا اعتدال
باز آید اما بنزدن ماده زکام کرم و رقیق کشکاب باید فرمود و اندک کشکاب غناب و سبستان
و تخم خخاش بختن و شراب خخاش دادن و اگر ماده سخت بسیار و سخت کرم باشد و رقیق
باید کرد و اگر بدان بسیاری و کرمی نباشد فصد از پس سه روز باید فرمود تا ماده بخت شده باشد
و اندر زکام کرم و سردیست باز نشاید خفت تا ماده بسینه فرو رود و صواب آنست که این
پست کند و روی برایش نهاده خسپد تا ماده نزلد به بینی میل کند و بسینه میل کند و خداوند
زکام کرم از روز نخست تا مدت سه روز هیچ طعام و شراب نخورد و کشتکاب که یاد کرده
آمد تا زکام زایل نشود و به هیچ حال حیوانی نخورد و طعام او مزون کشکاب جو باشد و باقی آب
بروغن بادام و حریره از آرد باقی و شیر مرغ خیار و خیار بادنک و مغز بادام و ماش پوست
باز کرده و اسفناج و روغن بادام با مسکه و اندر اول زکام عطسه زان دارد و اگر عطسه
آید باز باید داشت چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آید و از هوای خنک و باد سرد پرهیز کرد
و اگر چه تشنه شود آب سرد کرده برف و یخ بسیار نشاید خورد و کمتر باید خفت و بر روز پنج
و چنانچه خفت خاصه از پس طعام و کرم باید اندر اول زکام اگر ماده رقیق و اندک باشد سود
دارد از بهر آنکه بقرق تجلیل پذیرد و اگر بسیار باشد نایان دارد از بهر آنکه آنچه رقیق تر باشد
تجلیل پذیرد و باقی غلیظ شود و عمر کرد و اندر آخر زکام سود دارد تا ماده بخت و از و دتن
بکند از و دفع کند و انرا که زکام بسیار افتد از حال تن درستی کرم با بر و عرق سود دارد از
بهر آنکه رطوبتها و بخارها که سبب نزل و زکام است بقرق خورج شود بدین سبب که مایه اندر
حال تن درستی سبی است از اسباب منع زکام لکن بشرط آنکه طعام ناخورد و مانده نشود و

نقد

تندید و پوشیده بیرون آیند و موی سر و دست و پا و سرخاریدن و شانه کردن مشام را
بکشاید و ماده نزل را تجلیل کند و نزل باز دارد و اگر حاجت آید که مسهل دهند مسهل بی آن
بنفشه و سبستان و غناب و تخم خطمی و تخم خطمی و خیار جنبر و شیر خشک سازند و اگر ماده
زکام بخلق فرو می آید و خواهند که باز دارند و غره فرمایند آب عکس و آب انار و اگر بچنی
حاجت آید تخم خخاش و پوست خخاش اندر آب عکس برزند و بدان غره کنند صفت
غره خخاش کوفته و کل سرخ و کلنار و پوست خخاش و اندک کشنیز خشک اندک کلاب بنزد
و سرد کنند و بدان غره کنند صفت شراب خخاش بکین تخم خخاش بنین در چهار من
تر کنند یک شبانه روز پس آنرا نیم کوفته کنند و هم اندر آن آب بنزد تا به نیمه باز آید و بدست مالند
و بسیار آید و یک من شکر برافکنند و بقوام آرد و اگر ماده سخت کرم و قیز باشد قدری پوست
خخاش تخم یا رکنند و اگر خخاش تر بدست آید صد خخاش بکین بد و بعد با پوست
نیم کوفته کنند و اندر هفت من آب باوان تر کنند یک شبانه روز و دیگر روز از انرا بنزد تا
بنیم باز آید و بدست مالند و بسیار آید و یک من شکر و یک من میخنج برافکنند و بقوام آرد
شرابی هفت درم با کشکاب و بعضی طبیبان یک درم سنک اقایا و یک درم زعفران
و مرکلنار از هر یکی یک درم بعصاره لیته الیفس بسایند و این شراب بیامیزند و این شراب
دیاقون و کسیرا که زکام سخت کرم و ماده تیز و رقیق باشد با مدادان و شبانگاه از این
شراب بدهند و اگر هر ساعت بخورد تا مقدار سه سیر اندر یک روز خورده شود سود دارد
و بوقت خواب هم از این شراب غره کند و شراب بنفشه و بنفشه بشکر پرورده و شراب زوفا
صواب بود و صفت شراب زوفا اندر علاج سرفه یاد کرده آید و چون ماده بخت شد شراب
خخاش نشاید خورد و آب کرم سودمند تر از آن باشد و از جهت کوفتی بخی و یا یافتن حسن و
بوی و کد باقی بسر که تر کنند و برانش افکنند و سر بخار آن دارند و صندل سبید و مسک و تخم
وسنک اسیا کرم کرده بسر که اندر افکنند و سر بخار آن داشتن سود دارد و کل سرخ و سنک و

و بزرگ مورد سوختن و بوی آن بر کشیدن سود دارد و با بون و بنفشه و کشک جو خشک
 اندر آب بجوشند و سر بخار آن دارند و سر بدان آب بشویند و بر سر او چکانند و آنرا که زک
 و نرگه بسیار باشد بخت قویا و صبر و عصا و افستین و بزرگ او مصطکی هر یک یکسان
 ستغویا تخم خطره هر یک نیم جزو آب کوفش جو شایند و بخت کند شربت بی یک مثقال استغفر
 کنند سود دارد و نسخی حتی که خداوند زکام را اندر روزگار تن و درستی بکار داشتن سود
 بکیر صبر و مغسول و نرگه و بزرگ السوس از هر یکی راست راست بخت کند چنانکه رسم است
 شربت دو درم سنک بشت و وقت خواب و آنرا که زکام سرد باشد از زن کرم و بر سر او می
 نهند تا حرارت آن ببرد و درون دماغ میرسد و طعام و شراب از وی باز گیرند و خدا آنکه
 ممکن باشد بیدار دارند و بر تشنگی صبر کنند و آب بخورند البته و اگر ماهی شور خورند یا
 گردد و بر آن تشنگی آب بخورد البته و صبر کند و هیچ طعام نخورد و خویش از خواب بیدار
 بیک شبانه روز نیک شود و طبع نرم باید کرد بختی که از صبر و مصطکی و بزرگ السوس سازند
 بدین صفت بکیر صبر یک درم مصطکی نیم درم رت سوسن دو دانگ تخم بادیان و بایند
 از هر یکی دو دانگ مقلد آنکی بخت کند آب کوفش جو شایند و صافی کرده بخورد و سنک
 اسیا کرم کرده اندر شراب انوری تلخ افکنند و پنی بخار آن دارند و با بون و اکلیل ملک و
 مرز کوش اندر آب بپزند و بر سر او بپزند و پنی بخار آن دارند و شونیر بسره ترکند
 روزی پس بریان کنند و بکوبند و اندر خرقه بندند پیوسته می بویید و اینسون می بویید و
 عود و بوی قسط و بوی کند بوی آتش که در دو میکند و بوی شونیر سوخته سود دارد و
 بوی لادن و کشکاب که از حجت او بزند تخم بادیان و انجیر و مویر منقا و پنج سوسن و
 ریونند اندر بزند و با انکین خورد و شراب زوفا دهند بدین صفت بکیر انجیر
 خشک با نرگه عدد مویر منقا دانه بیرون کرده بیست عدد هلیله و تخم بادیان و بنفشه
 و برسیا و شان زوفا خشک از هر یکی پنج درم پنج سوسن ده درم بپزند چنانکه رسم است

و بکیر

پیشو مکس را از خنجره و خلق باز در چهارم تا بر سخن گفتن یاری دهد بخیم با جمالی
بر کمال باشد و پوست لب با گوشت آمیخته است و از گوشت جدا نیست چون پوست اندام
دیگر و مزاج و ترکیب وی چون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت مری و معده
و روده ها اندکی آغاز است و نهایت از سؤ بالا و دیگر آخراست و نهایت از سوی زیر
چون مزاج و ترکیب یکدیگر دارند پماریهاء هر یک چون پماریهاء دیگر است از پماریهاء
لب یکی است که گفتگی از دو تنازی انرا اشفاق الشفة است و مقعد نیز پماریهاء گفتگی دارد
و تنازی انرا اشفاق المقعد گویند و بر لب گوشت فرونی بدید آید همچون توت و بر مقعد
همچنان بدید آید هر دو با سوراخ کوبند و انواع پماریهاء دیگر اندامها را افتد از انواع
سؤ المزاج و انواع آماسها و ریشها و جراحها و مانند آن هر دو را افتد و هر یک را اند
بابی یاد کرده آید انشاء الله تعالی باب دوم از جنس نخستین از کشتن اینجمله علاج
گفتگی لب هر شب ناف و مقعد بروغن بنفش و روغن نیلوفر جرب کنند و بخار باورند
بریده بر هم مالند و آن گفت که از وی بدید آید طلی کند و لعاب پیسغول و ککاب و لعاب
سبستان خوردن و طلی کردن سود دارد و مسکه و بیه بطوبیه کوسال و بیه مرغ خانگی طلی
کردن و ماز و بیه طلی کردن سود دارد و پیسغول و روغن موم روغن سازند از بیه
مرغ خانگی و روغن کل بس مازوی کوفته و اسفیداج از برین فاش است و کثیرا از هر یکی را
راست این هر چهار یک وزن موم روغن بدو برشند و طلی کنند و با شد و اگر کسی را
تنها بدین موم روغن برشند شاید از آن کمز من کرد و این طلی بکار دارند و مصطکی و
علك الانباط و زوهای تر را با نیکین برشند و طلی کنند و غبر در روغن بلسان یا روغن ان
بکدازند و طلی کنند و صفت داروی دیگر گفتگی کهن را و خوردن را سود دارد و دیگر
وساد خج عدسی و زردجو و و هج از هر یکی نیم درم سنک ستم بر سوخته و زعفران آن
هر یکی دودانک کافور و آنکی موم یک درم روغن کل و درم و نیم مرهم سازند چنانکه درم

درم طلی

و هر طلی بکار دارند بدان پوست تنک که زردون خایه مرغ باشد یا از پوست کزندرون
باشد بر روی آن نهند و طعام با پنجه و خایه مرغ نیم برشت باب سوم اندک گوشت فرو
گوشت فرونی و با سوراخ را بریند و بردارند چنانکه با سوراخ مقعد را با داروهای تیر بر
نهند چون دیک بر دیک و اقراص هلد معون تا وی را بخورد و اگر خداوند علت طاقت
تیزی دارو هاندارد روغن کا و کهن با داروهای میانند تا تیزی آن کمتر کنند در جلد علاج
این علت علاج بواسیر است چنانکه اندک چاکاش یاد کرده آید و گوشت فرونی را که بر گوشت
بن دندان بدید آید قلندر و موم را کدازان نیست کد و بخورد باب چهارم اندر
خوردن که بر لب و بن دندان افتد سبب این علت خلطی تیز باشد که انجا افتد و گوشت
را سوزد و می خورد و اگر خلط اندکی باشد تا بدان تیزی نباشد علت سهل تر باشد و اگر
سخت بسیار باشد و تیزی باشد علت صعب تر باشد علاج سخت رکت قیفال باید زد و یابر
بس کردن حجامت باید کرد و اگر کهن کرد و چهار رک یا آن دورک که در زیر زبان است بزد
بس تیر است فراغ کردن با قراض بنفشه و حب الصبر و مطبوخ هیلد و مانند آن و صفت
اقراض بنفشه و مطبوخ هیلد اندر علاج پماریهاء سراید کرده آمده است نسخ عجب الصبر
اینست بکیرند صبر و درم سنک هیلد زردیک درم سنک کل سرخ و مصطکی از هر یکی دو
دانک سقمونیاد آنکی نیم کثیرا و دانک حب کنند با آب کشته کرفس چنانکه رسم است و از همه
شیرینها و از کونوا و شیر و از روغن برهینر باید کردن و طعام از غوره و سماق و زرشک
و نار دانک و نشوباید اما انرا که علت محکم باشد سماق را بکلاب ترکند و بدست مالند
و با لایند و بدان مضغه میکنند و حب الاس نیم کوفته اند سرکه بنزند و با لایند و بدان
نیز مضغه میکنند و شب بمانی را بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا سرخ شود و بسره اند
افکنند پس خشک کنند و نرم بسایند یک جزو ازین شب دو جزو نمک طعام پیامیند و بر چاه
علت بر می بر کنند و مایه طریح نمک سود را بر آتش نهند تا سرخ شود و نسوزد پس انرا بگو

و یک جزو از وی بگیرند و کل سرخ خشک دو جزو بر آن موضع طلی کنند صفت مضمضه
 سودمند بکسر نقره و قریش و ماز و پوست انار و کرم ماز و کلنا و کوز سر و برک
 سر و هر را آب ساقی بنزد و بسایند و بدان مضمضه کنند و اگر همین داروها بکوبند و بر
 جای گاه علت می برانند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود بکسند و زرد
 کرد و دم الاخون و آرد کرسه و پنجه سوسن راست و با بکین و سرکه غصیل بسازند و
 و طلی میکنند و آنرا که علت محکم باشد اقراص نوشاد بر کار باید داشت صفت آن بکین نوشاد
 و قلع طار و قلع دیس و نمک سوخته از هر یکی یک گرم سنک شبیمانی دو درم سنک ماز و
 آهک بسره کشته از هر یکی دو درم سنک ماز و اهل و نیم زعفران سوخته و کلنا و حنا از هر
 یکی یک درم سنک هم را نرم بسایند و بسره کشته و اقراص کنند و اندر سایه بنهند تا
 خشک شود هر پامداد یک قرص بمالند و بسره کل کنند و بدان مضمضه کنند تا خون بسالاید پس
 آب غوره یا آب ساقی یا کلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاق سوزانیدند
 پس از مضمضه روغن گل گرم کنند و مضمضه روغن گل گرم کنند و مضمضه کنند و یک ساعت
 اندر دهان نگاه دارند چند گاهی بدین اقراص علاج میکنند تا خون بدماند و نشان وی
 آنست که خون که بعد از آن آید نیکو رنگ و خوش بوی آید پس بدین دارو دیگر مضمضه کنند
 تا گوشت سخت شود و جراثیم بروید بگیرند برک مورد و پودنه دشتی و کلنا و اگر ماز و
 و عاقر قرحا و پوست انار ترش و سرکه کوفته بسره کل کنند و بدان مضمضه میکنند و اگر علت
 سخت قوی باشد بدل اقراص نوشاد در اقراص قلعیدون بکار دارند نسخ آن بگیرند
 ناکشته سه درم سنک شبیمانی و اقافیا از هر یکی دو درم و نیم سره درم زینج سرخ و
 زرد از هر یکی دو درم سنک و نیم نوشاد در چهار دانگ هم را بسایند و بسره کشته و بر
 سفال نوطلی کنند تا خشک شود هر پامداد چند آنکه باید نرم کنند و اندر سرکه کل کنند و بر
 جایگاه علت طلی میکنند تا خون از وی برود پس دهان بشویند و روغن گل طلی کنند تا

نشان

بنشانند و مضمضه کردن بخیزه ها قاضی پس از آن سود دارد صفت مضمضه
 و کلنا و کرم ماز و کل سرخ بنزد و بدان مضمضه کنند و کلنا و جث الحدید بسایند و
 جایگاه علت می برانند و بسره کشف مضمضه میکنند و هر گاه که علت را اندر انحطاط
 افتد و اندکی ماند در و خشک بر کنند نسخ آن بکین و توتیا بغوره پرورده و درم
 سنک و نیم سر و کلنا و زینج و کلنا از هر یکی دو درم سنک بسایند از زینج درم
 را بسایند و بسایند و بکار دارند و نکند از این داروها چیزی بمخلوق فرورود و هر
 که علت پاک شد و هم اسفیداج طلی میکنند تا گوشت بر آید و بارها قاضی که یاد کرده آید
 مضمضه میکنند تا گوشت سخت شود و فلونیا بر جایگاه علت طلی کردن سود دارد
 پنجم اندر علاج پستی شدن گوشت بن دندانها هر گاه که گوشت بن دندانها پست
 شود باید از زینج و روغن بنزد و آنجی می آید همی انداختن و صبر کردن تا خون
 بایستد پس با بهاء قاضی مضمضه کردن صفت زردی که گوشت بن دندان سخت کند
 بکین کل سرخ با قمع و حفت بلوط و کلنا و جث الاس از هر یکی چهار درم سنک و حنظل
 سطحی و ساق پاک کرده و فلان از هر یکی پنج درم سنک هم را بکوبند و بر دندانها برانند
 من حیث است که بعضی قلع اگر عاقر قرحا کنند و لیترا باشد و الله اعلم بالصواب باب
 ششم اندر علاج دمی که دهان و ریشها و سبب دمی که دهان و ثرات که لب
 و زردی دهان بر آید گرمی معده است و بخارها که از وی بر آید و اندیشه که گرم تر هم
 بدین سبب به بینی و لب و شرها بر آید از آنجا که کوبند و شرها دیگر که از اندرون بر آید
 تا بر سطح ظاهر باشد از ابتیازی قلع که کوبند و آنکه کهن کرد و گوشت فرو شود از ابتیازی
 القروح الخبیثه کوبند علامتها ماده قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفر و بعضی را
 بغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد ملون سرخ و با حرارت باشد و از دهان لعاب
 بسیار آید آنچه صفراوی باشد ملون او زردی که آید با حرارت و سوزش سخت باشد

و آنچه بلغمی باشد لون او سبید باشد و آب دهان بسیار رود و درد و سوزش اندک باشد
و آنچه سودائی باشد لون او سیاه باشد و درد و سوزش کمتر باشد و این قلاع کورگان
شیر خواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب ناگواریدن از بسیاری شیر دان
باشد یا بدی شیر لکن علاج ایشان سهل تر باشد و زود زایل شود علاج اما علاج کورگان
آنست که نخست نگاه کند اگر سبب علت بدی شیر است تدبیر صلاح آوردن شیر کند
و اگر قلاع سرخ باشد مادر را فصد و حمام فرماید و طعام او طمشیل از عدس منقشر
فرماید و از ساق و غوره و نار دانه و از میوه های سیب و آبی و انار ترش و دهان و اندکی
کلهار و کل سرخ و طباشیر و آرد عدس و ساق اندر دهان کورگان بر آکند و اگر قلاع صفراوی
باشد مادر را آب میوه های استغراغ فرماید و اگر علت قوی باشد به مطبوخ هیلد زرد فرماید
و طعام هم از آن نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد و اندر دهان کورگان طباشیر و کل سرخ
و صندل سبید و آرد عدس و اندکی کافور می بر آکند و اگر قلاع بلغمی باشد مادر را لختی رطوبت
کم فرماید کردن و هر بامداد کلنکین دهند با مقداری آب کامه و طعام قلیه خشک و نخود
آب با سقر و زیره و کوبیده و آنچه بدین ماند و اندر دهان کورگان اندکی مامیران و سعد و حنا
و شب بمانی اندر بر آکند و اگر قلاع سودائی باشد مادر را لختی سودا کم کنند و از تره بایکان و
گوشت قدید و از طعام های غلیظ بپزیند و اسفید باها دهند و انار شیرین و مامیران
و سعد و حنا سودا اندر دهان کورگان می بر آکند و انرا که دار و بر آکند و شوار باشد و دار
اندر دهانها و بر بانها ایشان مانده و اگر اندک بپزند و دهان کورگان بدان میثوبند
رو باشد و اگر کورگان بطعام اندر آمده باشد اندر هر نوعی طعام ازین جنس دهند که یاد کرده
آمد و علاج آنها که بزرگتر باشد آنست که نگاه کند اگر قلاع خونی است و سال عمر و روزگار
و قوت مساعدت کند فصد قیال فرماید یا حمام بس کردن و پس از آن استغراغ فرماید
به مطبوخ هیلد و علاج صفراوی بدین نزدیک باشد الا آنکه دار و ها که اندر دهان بر آکند

قرن

جهت خداوند صفر اخک تر باید و اندر هر نوع شراب خربزه اندر دهان کورگان و در استن
و بدان مضمضه کردن و برک زیتون و برک حاض و ساق خرفه و زرشک یا برک او اندر آب
بخند و بدان مضمضه کردن سود دارد و کرم از و حنا و آرد عدس و کلهار و طباشیر و ساق
سوده اندر دهان می بر آکند و صفرائی را صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم
خرفه زیارت کند و آب لسان الحل و آب عصا الرامی با آب عدس و با صندل و کافور و حنا
قلاع صفراوی را سخت موافق باشد و کرم از و زیتون و برک کبک اندر بزند و بدان
مضمضه کند و اگر از بس مضمضه و دهان بسوزد و یا خشک گردد روغن کلاندر دهان کورگان
و اگر لعاب بسیار باشد و زیتون و برک عنب الثعلب خشک کرده بسایند و به کلاب حل کنند
و دهان اندر کینند و اقا قیاء سوده و به کلاب حل کرده و آب عنب الثعلب و اندکی سرخ
آمیخته اندر دهان کنند و ساعتی باز بپزند و بسایند و آنست که بسیاری لعاب نشان
صعبی علت باشد و حصص بس که بخند بدان سرکه مضمضه کردن قلاع سرخ را و قلاع سبید
سودا را و انرا که قلاع بلغمی باشد با کهن باشد بجز صبر و یا ارج فیه قرا و قویا استغراغ
باید کرد و داری قوی تر بکار باید داشت و انرا که سودائی باشد استغراغ بمطبوخ افیون
باید کردن و معجون نجاح بکار داشتن صفت داروئی که خداوند قلاع ماره بلغمی را سود
دارد بیکرند مامیران و برک زیتون و کرم از و سعد و قاقله و شب بمانی و هیلد زرد و ان
هر یکی را ستار است همه را بکوبند و بدان اندر بر آکند و داری دیگر قلاع کهن را که
سبید باشد سودا را و بیکرند برک زیتون و اقا قیاء از هر یکی ده درم سنک شب بمانی
و قلقطار از هر یکی دو درم سنک و نیم ارسا و درم سنک سعد و درم سنک زعفران
و یکا به از هر یکی چهار دانه همه را بسایند و دهان اندر بر آکند این دارو قلاع سودائی را
که تازه باشد سودا را و روغن سوده و با آنکین سرشته طی کردن قلاع سبید را سودا را
و مضمضه با کامه و سنگ نکین سودا را و دو کبابه و عاقر قرحا و سعد و قلقطار از هر یکی را است

بدهان اند بر کنند سودا در صفت دارویی که قلاع سودائی را که کهن باشد سود
 دارد بکیرند ز ریخ سرخ و عاقر قرحا و شب یمانی و صواب و سوار و شاد را زهر یکی راست را
 سه و ابسایند و بقطران بر شند و اندر صره بندند و اندر کل کیرند و اندر آتش نهند تا
 بسوزد و پس از ابسایند و آتش اندر نهند تا بسوزد و پس از بدهان اند بر کنند نسخ
 داروی دیگر قلاع سودائی را که کهن باشد بکیرند ز ریخ سرخ و زرد و بونه و شب یمانی و
 زاک کفشگران و قلعطار ازهر یکی سه درم سنک کفک دریا درم سنکی و نیم ماز و بونه
 انار ازهر یکی چهار درم اقا قیاد درم سه و را بقطران بر شند و بسوزند و باز بسایند
 بکار دارند و از پس این دارو دهان را بسیر که اندوی حبت الاس و کرم ماز و بونه باشد
 بشویند و بدان مضغه کنند و پس بروغن کل و کلاب مضغه کنند **باب هشتم**
در نخستین اندر علاج انواع سؤ المزاج که بر لب افتد باید دانست که سؤ المزاج
که بر لب افتد قوی نباشد از وی بیماری نباید که از ابعلاج حاجت باشد مگر که سؤ المزاج
محکم شود یا مضرتی ظاهر گردد لکن سؤ المزاج تر و زود لب را ضعیف کند و بدان سبب بر
سخنی گفتن یاری تواند داد اما اگر سؤ المزاج کرم باشد بهای سوز و زهر وای سرف
آب سرد را خنک یابد و اگر سرد باشد اندر هوا سرد در خنکی بامداد آن بهای کبود گردد و
حق و باطل گردد و اگر خشک باشد پوست بهای طرقد و بوستگاه باریک از وی می خیزد
و اگر تر باشد بهای فرو و آویخته باشد و سست و نرم باشد علاج خداوند سؤ المزاج کرم
خرفه کتان باب کون یا آب برک خرفه یا آب کشنیز یا آب لسان الحل یا آب کشته یا آب
عصا الراعی یا بکلاب تر باید کرد و صبح سرد باید کرد و بر لبها انداختن و اسبغول کلاب تر کرد
و صبح سرد کرده بر لب باید نهادن و کلاب و کافور طی کردن و خداوند مزاج سرد را مسک
سوده بار و روغن بان و عاقر قرحا سوده بار و روغن یاسمین و جندب ستر بار و روغن نرگس و
سوسن بر لب طی کردن سودا دارد و خداوند مزاج خشک را کشکاب و روغن بادام

خدا

خورد و لعاب اسبغول و شکریه پیوسته لب را بر روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز
 کدو و جرب می باید کرد و موم و روغن کازین روغن ها کنند مایلیدن سودا دارد و علاج گفتنی لب
 که اند جایگاه خود یاد کرده آمده است علاج اوست و خداوند مزاج تر را علاج نقوه باید
 کردن خداوند مزاج یکاهش یاد کرده آمده است **باب هشتم از جزو نخستین از کفای**
نخستین اندر انواع اماسها که بر لب افتد اما سها که بر لب افتد یا خونی باشد یا صفرائی یا بلغمی
یا سودائی اما اگر خونی باشد بهای سرخ و کرم باشد و ضربان کدو و اگر صفرائی باشد رنگ
لب بدان سرخی نباشد لکن بزردی و کراید و سودائی و خلیدن پیشتر باشد و بدان سطریری
نشود و اگر بلغمی باشد بهای سبید و سرد باشد و درد کمتر کند و نرم باشد و اگر سودائی باشد
بهای کبود و سخت باشد علاج اما خداوند اماس خونی را در کفای باید زد و صندل سرخ
و سبید باب کشنیز تر باب کشنی یا کلاب سوده طی کردن سودا دارد و شیا و امیشا و بوش
در بندی هم بدین آنها سوده طی کنند و خداوند اماس صفرائی استغراغ صفر کردن باب
میوها و شراب غوره و آب نار و نانک دادن و طلی هم از این گونه کراید کرده امده بکار داشتن
و خداوند اماس بلغمی را استغراغ بلغم باید یا بارج فیه و تر بدو شیم خطل و ضار و تاجیل کنند
بر نهادن چون شبت و با بونه و اکلیل ملک و خداوند اماس سودائی را استغراغ سودا باید
کرد خداوند مزاج بلغمی یا بلغمی یا کدو آمده است **باب نهم از امده امده و تاجیل کنند بر نشاید**
نهادن از بهر آنکه وی تجلیل بندد لکن چیزها خشک بر باید نهادن تا زیادت نشود و طلی از
نوع باید کردن که اندر علاج سرطان یاد کرده است **باب دهم از امده امده**
دهان اندر خواب اسباب رفتن آب و روغن و خواب سه است یکی بسیاری رطوبت
اندر معده کرم و دهم حرارت عارضی که رطوبتها را که حوالی کام و زبان باشد تجلیل کند چون حر
روزه سوم سردی معده و بسیاری رطوبت رقیق اندوی علامتها اما علامت کرمی معده
آست که طعام و داروها کرم احتمال نکند و علامت بسیاری رطوبت رقیق آست که اگر

معه تشنگی کمتر باشد و از طعامها تری فرایند رنج پند و علامت حرارت عارضی آنست
که چون طعام خورده شود آب دهان باز ایستد و علامت سردی و تری معه آنست که
طعامها و داروها سرد و تر احتمال نکند و از گرم و خشک و بی راحت باید علاج
معه گرم را از آن باسلیق باید زد و هر بامداد شربت آبی یا رب سبب ترش باریت
امروچینی یا شراب غوره یا شراب انار بخورد و طعام از گوشت بزغال و مرغ خاکی و دیاج
و نذرو و طبعه و موصوف که مطبوعه و مضمضه کند آب سماق و عدس و جیره ها و قابض و
معه سرد و تر هر هفته یک شربت ایاریج فیکرا بخورد و اگر جیره فیکرا این مقدار باشد
دو دانگ انیسون و ناخواه از هر یکی را یکی حب کنند چنانکه ریخت و چون معه بالک کرده باشد
تریاق بزرد و کوار شعله گرم بکار دارند و طعام قلیه خشک و کباب و گوشت بریان با سیر
و خردل و فلفل و دارچین و زیره و ناخواه و شب یا هر بامداد اندک نان خشک انداخته و مالده
و بخورد و شربت آبی گرم از پیش آن بخورد و هر بامداد و شب آشامه مسواک کند و هر بامداد یک
درم نمک بایک دستنه کوچک کسادی خورده و از پس آن پنج درم سنگ لاطریفل کوچک
خورده و خداوند معه گرم و سرد و سود دارد و خواص بوعلی سینا میگوید فی القانون الفار
المشویه موش بریان کرده از موده اند و سود داشته است خاصه که در آنرا با سبب
اندر ناخوشی بوی دهان سبب ناخوشی بوی دهان عفونت است یعنی رطوبت تباه
شده و بوسیده و از حال خویش بگردیده و آن عفونت اندر چهار جای افتد نخستین اندر پیش
افتد یا اندر گوشت بن دندانها و گاه باشد که عفونت بگوهر دندانها باز دهد و دوم سؤل المزاج
سطح دهان یعنی تباهی مزاج پوست دهان و این تباهی مزاج اندر بیشتر حالها گرم باشد و
رطوبت مله دهان را از حال خویش بگرداند و سوم عفونت که اندر دم معه افتد و ماده عفونت
با خلط صفر باشد یا بلغم چهارم عفونت که اندر شش افتد و این علت خداوند علت سؤل را افتد
اندر آنوقت علامتها آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد و طبعها دهان رود و رنج

امروچینی بوی دهان

معه

و هر وقت که مسواک کند و دهان بسره و کلاب و غیر آن بشوید بوی دهان او خوش گردد و باز
چون گرم شود تغییر پیدا یابد و آنرا که سبب اندر پنج و بن دندان باشد همچنین باشد که غره کند
یا خلل کند یا مسواک کند و ماده عفونت لختی بخیل بسیار دهان خوش گردد و باز معاودت
کند و اگر ماده گرم است دندانها را و بزودی کراید و اگر سرد است بگوید کراید یا سبزی و آنرا که
سبب اندر گوشت بن دندان باشد گوشت او سست باشد و بمسواک زایل شود باز معاودت
کند و آنرا که سبب اندر معه باشد از سؤل الهضم خالی باشد و آروغ ناخوش بوی باشد اگر ماده
صفرائی است آروغ بوی طعام دو دانگ دهد و اگر بلغمی است بوی ترشی دهد علاج آنرا که
سبب تباهی مزاج سطح دهان است یا اندر پنج دندانها است یا اندر گوشت بن دندانها است
آن قیفال باید زد یا چهار رک زدن یا دورک زدن یا زدن است یا بر کردن حجامت کردن و
دهان بسره و کلاب شستن و بسره و مضمضه کردن و بامداد و شب آشامه مسواک و خلل
کردن و سوننها که یاد کرده اید بکار داشتن و تن را به مطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت
عاقه زرد و کرم ماز و فلفل و سداب و سادج هندی و مصطکی و عود خام و کباب و نشاسته و
و قاقه و فلفل خشک و زنجبیل و کند و سعد خائید و اگر ماده غلیظ تر است میو پنج خائید و
بن دندانها را بصبر و مرمالیدن اگر بدین علاج زایل نشود سطح دهان را و بن دندانها را با قرا
زعفران یا با قرا و زنجبیل و مالیدن و شستن و صفت اقراص زعفران بکینند از اج سوخته یک
جز و پنج سوسن و زعفران از هر یکی یک جوهر را بگویند و با یکین بسرشد و اقراص کنند
از اسیر که کند یا با بی که ابله اند و بیخته باشد و بدن مضمضه میکنند و اندر بن دندانها
می مالند نسخ اقراص زنجبیل بکینند قاس سوخته سه درم سنگ زرنیج دو درم سنگ همچون
قوس دیگر بسرشد و اقراص کنند و بکار دارند عفونت را بر دار و گوشت پاکیزه بویاند و اگر
با یکین بسرشد و بکار دارند نیک باشد و آنرا که عفونت بگوهر دندانها باز دهد دندان را
بتراشند و بر دندانها که بچکی دندان تباه شده باشد دندان را بر کنند و آنرا که سبب جوهر

سطح دهان یا کرمی معده نباشد خربزه و شفتالو و زرد الوی تر خوردن بناشنا سود دارد
 و اگر وقت آن نباشد کشته شفتالو و زرد الوی در آب ترکند و از آن آب میخورند و بدان مضغه
 میکنند و آن تر کرده را میخورند و پشت جو و شکر انداخته آب سرد میخورند و بدان مضغه میکنند
 و طعام از غوره و سماق و زرشک و نار و دانه سازند در جمل طعام او چیزی باشد که میخورد
 نشود و صفر آنکه در دوا آنکه سبب اندر فرم معده باشد نخست قهقهه بپزند پس یارچ فیه را با طر
 کوبک سرشته میدهند هر هفته یک مثقال یارچ و سه مثقال طریقل و هر بامداد یک مثقال
 تنها میدهند و بست جو و شکر و آن میوه و طعامها که یاد کرده آمد موافق باشد و اگر
 معده سرد باشد و ماده بلغمی باشد جت الی یارچ دهند بدین صفت یارچ فیه را یک مثقال
 تربدیک درم سنک نمک هندی و قهقهه و اینسون و زنجبیل و اینخواه و مقل از هر یکی دودانگ
 حل کنند آب کرفس و هر بامداد بر آن مورد و مویز منقاد از بیرون کرده کوفته و بهم سرشته
 مقداری کوزی بخورد و اینها نیز با مویز کوفته سخت موافق باشد و شراب افستین و فقیع
 صبر و میبه و میسوسنی سود دارد و صفت هر یک اندر عللها و معده یاد کرده آید
 سنوبی که دندانها بدان مالند گوشت بن دندان را سخت کند و بوی دهان را خوش کند و دندان
 را پاک و سبید کند بکیرند سفال چینی و کفک دریا و مسحق و نیا و شکار و نمک اندرانی از هر یکی
 سه درم سنک جو سوخته و عود سوخته و سنبل و کرماز و وحت لاس و شب پمانی سوخته و
 اندر سر کشته از هر یکی دو درم سنک عاقر قرحا پنج درم سنک اگر مزاج دهان گرم است دو
 درم صندل و دو درم فوفل و دانه کافور با وی بیامیزند و اگر مزاج سرد است قهقهه و خیر
 بکوبند و با هر یکی دو درم سنک دودانگ بیامیزند و آنرا که مزاج معتدل است بر این
 آمیزند و آن صفت جتی که اندر دهان خوش کند بکیرند کوز بکوبند و قهقهه و قهقهه و در چینی و
 خا و لجان از هر یکی یک درم سنک دودانگ همه را با سایند برت سبب یارب آبی یا عیبه باشد
 و جت کنند نسخه جتی دیگر بکیرند پوست ترنج و برنج و فلفل و قهقهه و جت بکوبند و آنرا که

و خشکی او چهارم از حرکت او این جان باشد که گاه کند تا حرکت او سبکتر است از عادت یا
سنگین تر بخم از شکل او ششم از بثرها که از وی بدید آید هفتم از سوزش و نرمی و سستی او
او اما شناختن سؤ المزاج زبان از جهت لون جانش که سبیدی او دلیل مزاج سرد و ماد
بلغمی است و زردی دلیل صفرا باشد و سرخی دلیل خون و سیاهی دلیل سودا یا دلیل سوختن
ماده و این اندر بیماریها و تبها و نیز باشد و از نخست سرخ باشد چون تب گرم تر شود زرد
گردد چون گرم تر شود سیاهی گراید تا با ندازه تب و سوختن ماده یا دلیل فرو مردن حرارت
عزیزی و نزدیکی آمدن ملک باشد و اندر پیشتری حالها لون او دلیل بیماری اندامی دیگر باشد
چنانکه از زبان سرخ و درشت باشد دلیل آماس خونی باشد اندر سیر یا اندر معده یا اندر جگر
و اگر سبیدی باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی اندر سر و کاهی دلیل رتقا
و شناختن حال زبان از طعم وی جانش که اگر ترش است دلیل است برانکه اندر همتن اند
معدۀ رطوبتی یقی است و حرارتی ضعیف و اگر شیرینی همی باشد دلیل قوت خون باشد و
اگر طعمی همی باشد دلیل قوت صفرا باشد و اگر طعمی ناخوش همی باشد دلیل بلغم بوسیده و تباه کشته
باشد و اگر طعمی عفن و قابض همی باشد دلیل سودا باشد و شناختن حال زبان از طریق تری
و خشکی جانش که گاه کند که اگر خشک است و سطح دهان پاکیزه این را خشکی گویند و اگر با
خشکی بر سطح زبان رطوبتی است لریج دلیل باشد برانکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرو می آید یا بخار
از معده بر می آید و حرارت بیماری از لریج و خشک کذب بر طیب واجبست که هر گاه که
بیمار از خشکی زبان شکایت کند این حال تا ممل کند تا بر حقیقت حال واقف گردد و بپایان
که درشتی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع تر باشد و شناختن حال زبان کوانی و سبکی اند
سخن گفتن جانش که گاهی زبان کاهی امتدای رگها و دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل
ضعیفی قوت و آنچ دلیل ضعیفی قوت باشد یا ضعیفی آواز باشد و آنچ دلیل ضعیفی عصا
باشد یا توقف و فرو رفتن زبان باشد اندر سخن گفتن و این را بتنازی تمهه گویند و بعضی

دانی شمع خطله دانی کثیرا دانی کت کند باب کسنا و از بس استفراغ دوسه روز اطریفل کچک
خوردند و اگر ماده غلیظ است استفراغ با اراج فیکر واجب قویا کند و اگر مزاج سرد
ماده سخت غلیظ است استفراغ با اجماع بزرگ کند و از بس استفراغ غررها که یاد کرده
آمد بکار دارند باب سوم از جزو دوم از گفتار پنجم اندر استرخاء زبان استرخاء
زبان از دو بیرون نباشد یا بیماری باشد زبان را خاصه یا بزرگت دماغ باشد و ماده بیماری
رطوبتی باشد که بر عضوی مستولی گردد و این رطوبت از دو نوع باشد یکی رطوبتی باشد رقیق
با خون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ و بسیا و بر خون غالب کشته علامتها اگر رطوبتها رقیق
باشد و با خون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش باشد از بهر آنکه رطوبت رقیق است و اگر رطوبت
غلیظ باشد زبان سبک تر باشد و رنگ زبان سبید و آب دهان کمتر باشد و بسیا باشد که مردم
الشع و غافلا و بیماری گرم افتد زبان کشاده گردد از بهر آنکه رطوبتها که زبان وراستین داشت
بکارد و در تحلیل دفع شود و هم بدین سبب است که چون کون الشع مجد بالی رسد صبح کرد علاج
آنرا که رطوبت خلصه زبان را باشد غرره و مضمضه زایل شود و اگر بزرگت باشد نخست دماغ
بر اراج فیکر و غیر آن پاک باید کرد پس غرره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق باشد از دروی
کنده آن منفعت حاصل نشود که از دروی قابض شود و البته آنرا باشد که غررها از محلها بعض
سازند چون در ایشیاعان و کل سرخ و قفاح الاخر و طباشیر و اگر رطوبت غلیظ باشد نخست
با اراج فیکر و هم خطله و هم نطفی اینست استفراغی کند پس ابرها بزرگ دهند پس غررها
قوی سازند از سقتر و حاشا و خردل و عاقر قرحا و پوست پیچ بکروم و اندان کاه و دروها بکنند
و اندین زبان می ماند و کاهی اندر اکامه بیامیزند و بدان غرره کنند و کاهی دروها ناکفته
اندر آب بنهند و آن آب با سرکه غصص که با اکامه بیامیزند تا بدان غرره کنند و نوشا و سود
بار خن که مازوف بر شند و اندین زبان می ماند لعاب بسیا آرد و سود آرد و آنرا که
استرخا از صفی گفت باز دار و فریون و کندش بکنند و پوسند و اندین زبان می ماند و اگر این

داروها

داروها ضاماد سازند و بر سر و گردن نهند صواب باشد و همین داروها را با چیزی که برتر
کد از چون عنبر و لادن و سماج بر شند و پوسند و اندین زبان در و آب دهان می اندازند
نسخه جی بکیر دعلک الانبا طودوم سنک حلتش یک دم سنک هر دو را با هم بر شند و
کند صفت غرره بکیرند و نوشا و و فلفل و عاقر قرحا و خردل و بودق و زنجبیل و میو برنج و سقتر
و شونیز و مرزنگوش خشک و ملح نطفی از هر یکی راست راست همه را بکنند و اند آب گرم یا اند
اکامه حل کنند و بدان غرره کنند نسخه معجون دهند و آن ساخته اند از بهر این علت بکیرند و بزر
کرمانی دو مثقال قرقه و ملح از هر یکی یک مثقال دار فلفل صد عدد و فلفل دویست عدد و شکر
سیر هر را بکنند و بهر اکین بر شند شربت چهار درم سنک و شیلیثا و مشرو و دیطوس و دمن
و سحرنا اندین زبان مایند و خوردن سود دارد و کودک را که برتر در سخن آید باوی سخن می
باید گفتن و تکلیف جواب کردن و سخنهای مختصر تلقین کردن و برین زبان او نمک با انگلیش
مایند و کاه کاه اندک اندک ترف مایند تا لعاب برود باب چهارم از جزو دوم
از گفتار پنجم اندر سوزش زبان اسباب این عارض چهارست نخست آنکه چیزی خورده شود
که حرارت افزاید و تشنگی آرد چون طعامی شور و طبع یا تیر که تبازی حریف کوبند یا چیزی بغایت
شیرین چون عسل و دمن حرارتی باشد اندر فم معده یا اندر دماغ سوم تباه محرقه چهارم آماس
زردون شکم علامتها آنرا که سبب حرارت فم معده باشد و دماغ بلعاب سبغول و کسکاب
باروغن کل باید داد و سبستان اندر دهان دارد و آب لسان الحل و آب غیب الثعلب اند
دهان می کیر و بدان مضمضه میکنند و استخوان الوی سیاه و استخوان خرما هندی اندر دهان
داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن کل مضمضه کردن سوزش نباشد علاج جی که اندر
دهان دارند بکیرند و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و خیار را بدین و مغز تخم کدوی شیرین و
و کثیرا و ترکیب همه را بکنند و بر شند و جها کنند و آنرا که چیزی شور و طبع خورده باشد
علاج کنند و آنرا که سبب عارض تب محرقه باشد و علاج تب شغول باشد و با علاج تبیان علاج

نیز میکنند و از آنکه سبب عارض آما ساندرون شکم باشد نخست رگ با سلیق بفرمایند و در وقت
آب غلبه الشلب دادن باشد و آب کما با اندکی خیارشبر و کشکاب باروغن بادام باب **بجیم**
اندرون قید زبان سبب این خوردن چیزهای تیز و ترش و طبع باشد علاج لعاب سبغول که
اندوهان دارند و سبستان می خورد و خیار بارونک برهم بمالند و آن کفک که از وی بدیداید بر
زبان طلی کند و طعام پاییز و خایه مرغ نیم برشت خورند و از طعامهای شور و تیز و ترش پرهیز کنند
و هر چه اندراب گذشته یا کرده آمده است اندین عارض نیز سود دارد و الله اعلم باب
ششم اگر تشنج زبان سبب تشنج زبان و جیرست یا رطوبتی است غلیظ که عضلهها را بکشد
زبان بدانت ممتلی کند و سها بار کشد و اداری او کوتاه شود و زبان بدان سبب تشنج گیرد یا تشنج
باشد که اندر چار بهاء حار و تبها و محرقه رطوبت اصلی بسبب تیزی تب تحلیل خارج شود و
عضلهها همچون گوشت بریان کرده خشک شود علاج هر دو نوع از جنس علاج تشنج کلی باشد
چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده شد و علاج خاصه زبان است که اگر تشنج اشتلاشی و رطوبتی
باشد بر لب کردن نمادها تحلیل کنند و بر می نهند چون ضامی که از ابونرو و اکیل مللک سازند و
شبت و سر زکوش خشک و غره فرمایند و در بطیخ جلد و انجیر و روغن بابون و روغن زیت
و روغن مرزنگوش و این روغنهای نیم گرم کرده اند و دهان می بیند و هم از این روغنهای با از روغن
کونیا از روغن جبه الحضر یا از روغن مغرند و الوی طبع یا از روغن سداب حلو سازند و با روغن
و تخم بادیان و انکبین از این حلو بر مهرها کردن ضام کنند و با ریح فیکرا و تخم خطا استغفار کنند
و اگر تشنج از تب محرقه افتد ضام از بنفشه و خطی و موم صافی و روغن بنفشه و روغن زیت
و روغن مغرکدوی شیرین و روغن بادام شیرین و آب غلبه الشلب و آب عصا الراعی و آب کشین
تر غره و مضمضه میکنند و اینم کرده و این آبها و روغنهای نیم گرم کرده اند و دهان میدارند
و آنچه که هیچ از این حاضر نباشد آب نیم گرم اند و دهان میدار و دهان غره و مضمضه میکنند
بر سر کردن او می یزد و دهان روغن کبد است آید از این روغنهای می اندازد باب هفتم اند

آما س زبان اندر باب نخستین این جزو گفته آمده است که حال آما س زبان چون حال آما س
لب است و اسباب و علامات یاد کرده ایم و بیاید داشت که از خوردن و طریکی ساروع کنید
و از ایفون زبان آما س کند و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید انشا الله تعالی علاج
اگر آما س خونی باشد نخست رگ قیصال باید زد پس بر مطبوخ هلیله استغفار بخاید کردن و
گاه باشد که حاجت بدان آید که رگ زبانی زبانی زنند و اگر آما س صفر آبی باشد نخست استغفار
بمطبوخ هلیله زد و شاهره کند و اندر ابتداء هر دو نوع آب کشین تر و آب کولک و آب کینه
و آب غلبه الشلب و کلاب در دهان میدارند و کل سرخ و عصا الراعی و پوست انار اندر کلاب
بزنند و بدان مضمضه کنند و شفا لوی تر در زبان می مالند و اگر آما س بدین تدبیرها و نوشید
بکین تدبیر مقرر و کل سرخ و پنجه سوسن و پوست انار و کشکاب جوهر را بزنند و بیالایند و
بدان مضمضه میکنند و اندر دهان میدارند و اگر چند روزی بگذرد و چیزها براننده تحلیل کنند
حاجت آید انکبین اند شیر تازه که حالی دوشیده باشند که بدان مضمضه میکنند و آب کاذب
وی پنجه سوسن بخت باشند این همه است که ماره را بزنند و تحلیل کنند و اندر آخر آما سها گرم
و آغاز آما سها سرد سود دارد و دهان نیز اندرین وقت چیزی نرانده باید چون کرب و سق
بروغن شیر بخت تازه و اگر آما س سرکند و بالودن بگرد بماند و کشکاب و انکبین مضمضه
میکند که بشوید و بالکند پس مورد سماق و عدس و برک زیتون اندر شراب انکوری قابض
بزنند و بیالایند و بدان مضمضه کنند و در جلد علاج کنند چنانکه در علاج قلاع یاد کرده آمده است
و اگر آما س بلغمی باشد نخست بخت یا ریح و حب قوفا یا استغفار بخاید کردن و پنجه سوسن و موم
و جلد و انجیر بستی بزنند و بیالایند و بدان غره و مضمضه میکنند و اندر دهان میدارند
اگر تخم کرفس و پنجه از خر و تخم بادیان و پنجه او با این چیزها بار کنند تحلیل بهتر کند و شربت ماء الاصول
قوی دهند با روغن بادام طبع کرد و روغن پند انجیر و طعام شور با آب کشک و پنجه آب استغفار
و زیر و کویا و دار حقی و کشک بریان و قلیه خشک با سگامه و انکبین با روغن زیت کربا

کوز و اگر آماس سودا شای باشد استفراغ بر مطبوخ افیتو و یا رها بزرگ کند و پوسته چسبی
 خنک اندر دهان میدارد چون آب کشیر تر و آب کونک تا آماس زیادت نشود جالینوس گوید
 مردی شصت ساله را زبان آماس گرد اما سی عظیم و مردی زردن عادت نداشت اورا جبه
 قویا دادم و خواستم که گویم که چیزی خنک اندر دهان دارد طبیعی دیگر من خلاف کردیم
 آن شب بخواب دید که آب کونک اندر دهان باید داشت جان کرد و از آن شفا یافت و این نحو
 موافق مشورت من آمد و از چیزها که از سودا زاید برهنه باید کرد چون باد بخار و کرب و
 عس و کوست قدید و ماهی شور و اگر آماسی سرطانی و بزرگ باشد چنانکه دهان باز ماند
 انرا علاج نباشد مگر که زبان ازین بریزد تا از آن بلا برهد **باب هشتم از جز و دوم**
 از کفتر رنجیم اندر کبکی و خلل که اندر سخن گفتن بدید آید اسباب خلل که اندر سخن گفتن
 بدید اید هشت است یکی آنکه عضله های زبان مسترخ شود دوم آنکه تشنج کد سوم انواع
 اما سه چهارم قلاع و قرح و ثمره بخم آنکه جراحت بر وی در باطن یا عصبی بدان سبب گواه
 کرد دیشم آنکه از بس ترسام فضله از دماغ دفع شود و عضله های زبان فرو آید هفتم آنکه
 بسبب تبها و محرق رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و عضله زبان بکاف سبب خشکی کس دیشم آنکه
 آفت اندر عضله های حنجره باشد چنانکه یا مسترخ شود یا متشنج و خداوند این عارض را اول
 دادن و آغاز سخن و آغاز کلماتها دشوار باشد علاج استرخا و علاج تشنج و قلاع و قرح
 و ثمره و خوره و علاج خشکی عضله که از بس تبها و محرق تولد کند و علاج انواع اما سه چهارم که اند
 بای جدا کار کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرو آید از سر سام بعینه علاج
 آماس است استفراغ و مضغه و غرغره هم بران قیاس و علاج آفت عضله ها و حنجره و قیاس
 علاج تشنج امتلائی و تشنج خشک باشد آنکه اپنخا غرغره باید و انجا مضغه و داروها اند
 دهان داشتن و علاج دیگر آنکه هر وقت که سخن خواهد گفتن نفس باز کشد و مالدی اندر
 هوا اندازد از ناعضله های حنجره را بقوت بخاند تا سخن گفتن آسان گردد و اما علاج آنکه جراحت

بر وی در باطن کوتاه کرد دست کاری است و بریدن آن رباط چنانکه زبان مسترخ نشود
 و اگر از بزرگ ترسد که خون بسیار آید و لیتر باشد که حرم کند و این چنان باشد که ابریشم اندر
 سوزن زیر آن رباط بکشند و با احتیاط بر بندند و رها راکو شود از دندان در ابریشم و بند آن
 نباشد تا بریده نشود و آن ابریشم را بکند و دهی از مایند تا آن روز که پاک بریده شود
 و ابریشم بیرون آید **باب نهم از جز و دوم از کفتر رنجیم اندر صفع صفع غده است**
 که اندر زبان بدید آید صفع را اندر شهرها و خراسان و قزوین و این علت را بدین نام
 از بهر آن گویند که لون اولونی است آمیخته از لون زبان و سبزی رها همچون رنگ و قوما
 او رطوبتی باشد غلیظ علاج داروهای تحلیل کننده بروی می نهند چون نمک و سرکه
 و نوشادر و روزگار و زاک و اگر بدین رای نشود دواها تیر که اندر علاج قلاع یاد کرده آمده
 بر نهند و رنگ زیر زبان بر نهند و سبزی و پوست نار و نمک کوفته و پنجه بران موضع
 می نهند و اندر زبان می مالند و زان سوخته و سورنجان و سیبده خایه مرغ سرشته طلای کند
باب دهم از بیماریهای ملانزه که انرا ابتلائی اللهاة گویند بیماریهای ملانزه
 نوع است یکی آماسی است که اندروی بدید اید بسبب نزل که از سر بدو فرو آید دوم آنکه مسترخ
 گردد و فرو آید و بر سر حنجره و خلق بنشیند و ماده آماس بعضی را خون باشد و بعضی را خلط
 سودائی و بعضی را خلط بلغمی و بعضی را خلط صفرائی و سبب آماسیدن وی است که گوشت
 او متخلل او میان زهی است هر ماده که بدو فرو آید از بروز وی قبول کند و دفع نتواند کرد
 وی بماند و آماس کند و بخلق فرو آید و دم زدن و طعام بخلق فرو بردن را زحمت کند و باز دارد
 علامتها اما علامت آماس خونی شیرینی طعم دهان باشد و سرخی لون کام و زبان و حرارت
 بی تشنگی و علامت خلط صفرائی ملخی دهان باشد و زردی کام و زبان و حرارت و سوزش و تشنگی
 و آماس بزرگ نباشد و علامت خلط بلغمی است که ملانزه دهن شود چون دم موش و نرم باشد
 و سبکد و سوزشی نباشد و گرمی لکن گران کند و علامت خلط سودائی سختی آماس باشد و تیرگی

رنك كام وزيان باشد كه طعم دهان ترش باشد و نديپرها لكشته كواهي دهد علاج اما سرخ
 و انخست رنك قيفال بايد كشاد و طبع را باب بلوب يا آب كسنا يا آب عنب الثعلب و خياشبر
 و نرنگين اندرين بها حل كرده نرم بايد كرد و بسكه و كلاب و باب عنب الثعلب يا باب لسان الحمل
 يا باب كشتين تر و سماق اندرين بها تر كرده و بالوده يا بصاره كلانزه غرغره كردن و نگاه مي
 دارند اگر ماده اند كه است غرغره و داروها بايد كرد كه سخت قابض نباشد چون سر كه و كلاب و
 سكنكين يا آب گرم آيخته چون آب كشتين تر و شراب خرق تا بقوت قبض مدد ماده هماري
 كم كرد و آنچه حاصل مي باشد تحليل مي پذيرد و اگر ماده بسيار باشد غرغره و داروها بايد كردن
 كه اندر وي قبض بسيار باشد چون رُب كوز يا كل سرخ و سماق و خرقوت بنطلي و مازو و كرم مار و كلاب
 و اقاقيا اندر آب بنزد و بدان آب غرغره كند نسخ داروئي كه اندر ابتداء علت برده اند
 نهند تا ملازه رسد بكنند كل سرخ و كلاب و مازو و كرم مار و و صندل و سبيل و سماق و شياف
 مايشا و عدس منقشر و زرد جوهر و برك سوسن از هر يك راست راست مبر را بگويند و با سوسن
 در دهند صفت داروئي كه ملازه بان بردارند بكنند شياف چهار درم كلاب هشت درم
 زعفران دو درم كافور و نوشادر از هر يك يك درم مبر را بگويند و بكنند و ملازه را
 بدان برافرازند نسخ داروئي كه بدان غرغره كنند بكنند دجبت الاس و بلوط و كرم مار و سماق مبر
 اندر كلاب بنزد و با ايند و بدان غرغره كنند و اگر از چيزها قابض رنجي و فشري ني تولد كند
 غرغره باب برك كوك و سماق خرق و شراب خرقوت كند و كيش او صمغ و شاسته بكنند و اگر
 يكي راست راست و با بنونه اندر دهند و لعاب اسبغول و لعاب خطمي و كشكاب با جلاب
 آيخته نرم گرم اندر دهان داشتن و بدان غرغره كردن سودا دارد و اگر آماس صفرايي باشد نخست
 تن را از ماده صفرايي باك بايد كرد بر مطبوخ هيلد و خرما هندی و شاهتره و خيار شنبلي
 آنچه بدني مانند و بران آنها كند علاج آماس خوني يا كرده آمد غرغره كردن چون عنب الثعلب
 و كشك و آب خربزه هندی و خوردن و بدان غرغره كردن و چون سه روز بگذرد و بهتر نشود بلاك

قوي تر كند يا كرده آمده است علاج بايد كردن و با اندازه علت داروي ضعيف تر و قوي تر كردن
 و اگر آماس بلغمي باشد نخست استفرغ بايد كردن بحت قوقا يا وحت صبر و مصطكي و مانند
 اين و هر بامداد كلنكين دادن و غرغره كردن بسكنكين و اكامة و خردل و مازوي سوده
 بسكه طلي كردن صفت داروئي كه اندر دهند بكنند شياف مايشا و كل سرخ و سماق و ربت
 سوسن و زعفران و نوشادر و سعفر و عاقر قرحا و فلفل و دار فلفل و كرم مار و و كلاب و زرد
 جوهر و هيلد زرد و شب يمي و مازو و حوض و خاقاقله و قصب الذريه و زنجير سرخ
 و قبط و سر كين سكي كه او را سه روز بسته دارند و استخوان دهند و خطا طيف سوخته از
 هر يك راست راست مبر را بگويند و بر بنزد و اندر دهند و علاج كه از حجت استر خا يا كرك
 آمد اين علاجها كار دارند و اگر آماس سودايي باشد حال همچون حال آماس زبان باشد و علاج
 همان پوسته استفرغ سودايي بايد كرد و چيزها خشك چون آب كشتين تر و آب كوك اندر دهان
 داشتن و بدان غرغره كردن آماس سرطاني نشود و زيادت نكرد پس ماده اگر از نوع بلغم غليظ
 باشد و طبيب بحكم مشاهدت داند كه علاجها ديگر شايد كرد علاج خناق سودايي بايد كرد
 نسخ داروئي كه اندر دهند و اگر خواهند بسر شدند و طلي كنند بكنند مازوي سبز يك جز و زرك
 سرخ و سماق از هر يك سه جز و دو دانك نمك بر پست خرق و شراب خرقوت بسر شدند و طلي كنند
 صفت داروئي ديگر بكنند شب يمي يك جز و نوشادر يك جز و بنيم مازوي سبز و بهر
 از يك جز و ذاك سرخ سه جز و چون بوقت استهارسه و زعفران و سعد و دار شيشع
 و قفاح الا در و عود و بلسان و اشنة با اين داروها كار دارند و همين داروها بنزد و
 مضمضه كنند و اگر بدني علاج كفايت نشود عصا رة قنالحار و نظرون سرخ و فطر يون
 كوفته و پنجه بعسل بسر شدند و طلي ميكنند و اندر دهان ميگذارند و اگر آماس سخت تر شود و روز
 كار بر آيد بكنند بعسل سرشته طلي ميكنند نسخ داروئي كه طلي ميكنند بكنند شب يمي و انكرد
 و نوشادر از هر يك راست راست بسايند و بكنند ميل بكنند و بدان اندر دهند و ملازه را اندر دهند

نهند و نگاه دارند و اگر این دارو با سنگ کبکین عصبیه بیا میزند و غرغره کند صواب باشد
و اگر این دارو در شش کندی سوسن اندک آب بنزد آب او را با میوه نخته بیا میزند و
اندر دهان میدارند و آنرا که ملازه میستری شود و فرو آید و اگر حرارتی و سرخی باشد غرغره
خسک که یاد کرده آمد بکار دارند و نخست رک زنند و ملازه را بصندل و کلنا و کل و کافور
بشراب خرقه سرشته بر دارند و اگر حرارتی نباشد ملازه را بنوشاد و روز و روز در اند و با کاه
و خر دل غرغره کنند و بنمک آب طلع و ملازه که در کان باز و سرکه بر دارند و ما زور را بکشد
و بر پیش بر او طلی کنند بر آن موضع که تنازی یا فوخ گویند شش خمداری که ملازه که در کان و
بزرگان بردارند بکشد مغاث و افاقیا و کل و در خورده و سریش کفشگران و اسبغول همه
بگویند جز اسبغول و بکشد سرکه و برک و مور و کشنیش خشک اندوی بچوشند و بیا بیا
و این دارو ها بدین سرکه سرشته و بر یا فوخ نهند ملازه را بردارند از بهر آنکه ملازه آن
حرکتی خاصه که از حرکت ارادی گویند نیست و بدین سبب او را عضله ها خاصه نیست
جز عضله ها خاصه عضوی را باشد که از حرکت ارادی باشد و اصل او بدان پوست پیوسته
که در گرداوست که آنرا ابتازی النعنه گویند و بعضی بگویند که سر پیوسته است و پوست
سرو هرگاه که این دارو ها قاضی بر پوست سر نهند پوست را فراهم آرد و بر کشد و ملازه را
وی کشیده شود و آنرا که اماس و استرخای ملازه بدین همه علاجها نیک نشود ملازه را با آب
بریدلکن اگر اندک تن فصد و امتلائی باشد نشاید برید نخست تن پاک باید کرد تا بن ملازه
با و یک نشود و سر او چون انکوری او بخته نکند و نشاید برید اما آنچه فرو آید و برید چون دم
اگر اندک بریدن چندین احتیاط نکند خطرناک باشد لکن نخست تن پاک باید کرد و پس برید
و هر دو نوع را تمام نشاید برید لکن آن چند آنکه از مقدار طبیعی زیادت بود چندان باید زد
و اگر بیشتر برید شود پیم آن باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بجلی فرو آید که حلق
و شش پر گردد و همان ساعت مردم هلاک گردند و اگر کسی خواهد که او را بدارد برید بکشد

انگور

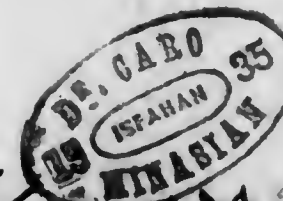
انگور و شب یاقی و بر تن او طلی میکنند و نوشاد و انگور و همچنان بن او باران کند و بکشد و
زانکه اندک دهان داشتن نیز نیک باشد و بیشتری از پس سه روز بیفتد و چون این دارو ها طلی
کنند بیمار باید که پیوسته تکیه کرده باشد و دهان باز دارد تا لعاب پیرو و از دار و بجلی فرو
نرود و هر وقت که ملازه بخوانند برید اقرص که برای افیونی و شراب کوز و شراب خرقه
حاضر باید داشت تا از پس بریدن اقرص که با شرابی ازین دو کار نپایمزد و بد دهان اندر
بکشد و بدین غرغره کنند تلخون بسیار برود و دارو ها قاضی بکشد میل اندر کنند و باقی ملازه
اندوی نهند و آب سرد و عصا را لسان الجمل که با اقرص که با کل مختوم غرغره کنند و همه
عصا ها قاضی چون عصا غوره و عصا ره ریواج و عنب الثعلب و آبی ترش اندین با
سودمند باشد و سوم از کشتار بنم اندر احوال دندان و بیماریها و علاج آن باب
نخستین اندر شش خلق حال دندان و بیماریها آن بطریق طلی میان طبیبان خلافت
که کوه دندان استخوان است یا عصب است بعضی گفته اند استخوان است و کوهی گفته اند
عصب است و آنها گفته اند استخوان است از بهر آن گفته اند که کوه را سخت است و خشک و شکنند
و حرارت او اندکست و سختی و خشکی بروی غالب است و اگر او را بسیارند و تر باشند حتی الی
و آنها گفته اند عصب است از بهر آن گفته اند که دندان حسن سرد و گرم می باید و اگر ترشی بدو شد
خیره شود و خیرگی دندان را بتنازی ضرر گویند یعنی کد شدن و این کد شدن دندان چون
خدا است عصب را و خد خد عصب را نباشد و اندر کوه دندان دو ها و خارش و ضربان
بسیار باشد بدین اسباب گفته اند دندان عصبی سخت است و درست است که کوه دندان
استخوان است و عصبها را دماغی بگوهر او پیوسته است و با وی آمیخته و این عصبها اندر
پنج او بیشتر است در دو ضربان و حیر او بدین عصبهاست و سردی و خشکی و شکنندگی و حتی
الم تراشیدن و سودن تا یافتن از بهر آنست که اصل کوه را استخوان است و عصب و پوست
و کها و شیر آنها و عشاها و صفاها و باطها یا از غذا چون خون و گوشت و پیه و این خلاف

از بهر آنست که هر اندامی که از آب بدو مواد را پاره از او برود بدل آن باز نیاید و به
هیچ علاج باز نتوان آوردن و هر چه از غذا روید اگر پاره از آن برود بدل آن باز بجای خود
باز توان آوردن و چنانکه مردم بسبب لاغر شود و باز فرسود یا بسبب جراحتی و ریختن پاره گوشت
از عضوی برود و آن موضع تخی ماند و مغایکی بدید آید به علاج گوشت او باز آید و آن پهنی و
مغایکی هموار شود بدین سبب بعضی طبیبان گفته اند که دندان از غذا میروید و اگر در اصل دندان
و ما در بوی بایستی که فرزند با دندان آمدی و آنچه نیوفتد باز بر نیامدی و بعضی دیگر گفته اند
دندان در اصل آفرینش از آب مادر و بکدام است و اگر از غذا رستی بایستی که آنچه در دم بارد
بیوفتد باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست آنست که در اصل دندان از آب بدو مواد را
و ماده او در استخوانها که دندان در وی تعبیه کرده است آماده و نهاده و حکمت آفریدگار
تبارک و تعالی اندر بدیدنا کردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذا طفل مدتی شیر باشد
بدندان حاجت نباشد و دیگر آنکه استخوان فلک که دندان از وی می بر آید در خورد و اندامها او
باشد ضعیف و کوچک که با اول آفرینش دندانها بر آمدی بسبب ضعف و نازک بوری و اگر دندان
قوی بوری آن استخوان که دندان از وی بر آید از آن تنایدی و شکل نا هموار بوری از بهر آنکه
دندان همچون سندان است و استخوان فلک چون آن خوب است که سندان بر وی سازند و
صنعت از اجوب سندان خوانند و کار نتوان کردن لاجرم از وی حکمت اولیتر آن بود که ما
دندانها اندر آن استخوان آماده باشد و معدنهاده تا از بس مدتی که استخوانها بزرگتر و محکم
تر شود و از بهر آنکه اندر خائیدن غذا بدان حاجت آید دندان بر آید و سبب افتادن دندان
به هفت سالی است که دندانها نخستین بقیاس با آنکه بس از آن بر آید ضعیف باشد و قوت
آن ندارد که همه عمر طعامها غلیظ و خشک می خایند و میشکنند طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار
تبارک و تعالی دندانها نخستین را بفکند و دیگری قوی تر که طاقت کار همه عمر را در بر آورد
و نیز معلوم است که چون کودک هفت ساله شده اندامها و استخوانها او قوی تر و بزرگتر

نشره

تر شده باشد و استخوانها که دندان از وی بر آید بزرگ شود و بزرگتر چون استخوانها بزرگتر
شود جای بخ دندانها نخستین فراخ شود و آن دندانها با این استخوان در خوردن نباشد و سبب
فراخ شدن جای چنان شود و بیفتند و سبب دیگر قوی تر بجای آن بر آمدن آنست که از آن ماده
که دندانها نخستین اندکی بکار شده باشد و ماده بسیار تر مانده باشد با طبیعت آن ماده
و آنها محکم تر بر آید و دندانها تعالی و آنچه مردمان میگویند بعضی پیران در از عمر را دیگر بزرگتر
می بر آید نشان میدهد که فلان را و بجهان را بدیدیم دندانها افاده و باز بر آمده بایستد و است
که آن استخوان که دندان از وی بر آمده است جای دندانها هر سی و داری یعنی دانه دندان است
هم چون آن که بتنازی منشار کویند عجیب نیست اگر شخصی را دندانها بیفتند و بزرگتر از بهر آنکه
چیزی میخورد و کلف خائیدن میکنند آن گوشت که بدین استخوانها پیوسته است سوده شود
و دندان آن تصرس بدید و مردمان ندانند که دندان است و نیز شد نیست که مزاج مردم در آن
عمر ترکیب و فقهها و قوی تر باشد و آن قوت نخست انداب بدو مواد بوده باشد و عجیب
که اگر در حال آفرینش ماده دندانها او چندان اند که چون در حال بزرگی دندان او بیفتد باز بر آید
باز آنکه تعالی عز وجل و استخوان دندان همی سیاید و می مالد بسبب خائیدن سخت و خشک شود
میشود و دندان اندام می بالد و کمی و سودگی آن بدین سبب بدید نمی آید و دلیل بر آنکه دندان می
بالد آنست که اگر دندان بیفتد یا بشکند آن دندان که بر آن جای خالی باشد که دندان از وی افاده
در از تر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی بالد و برابر او دندان نیست که بدان شوره شود
و بیمار بهاء دندان بسیار نوع است پسپست شدن و چنان کشتن و افتادن و نیز بیک و کند
شدن و بوسیدن و میان او خورده شدن و تخی شدن و زنگ او بگردیدن و بخارها بر وی او
نشستن و در دهها صعب و ضرابان در وی بدید آمدن و از چیزهای سرد یا گرم بی طاقت شدن
و از طعام خائیدن عاجز آمدن و اما سیدن و همکشان اتفاق کرده اند بر آنکه اندر دندان
این همه بیماریها ممکن است مگر ماس را که گوییم کان برده اند که دندان از بهر آنکه کوه را

هفتم آنکه خیرها که دندان را و گوشت بن دندان از میان دارد بخورد چون کندنا و جوز و خرما
و غیر آن هفتم آنکه چون طعام خورده باشد خلل نکند و میان دندانها پاک کند و اندک خلل
کردن دندان استقصا نکند که گوشت بن دندان را بخراشد و ریخ رسانند نهم آنکه هر بامداد
مسواک کند و اندر مسواک کردن دندان استقصا نکند و جلا طبعی از وی برودان
بهر آنکه چون جلا طبعی برود روی دندان درشت شود و بخارها از دتر و بیشتر پدید
و مسواک از جوب طلخ نورم باید هم آنکه هر وقت که قی خواهد کرد نخست دندانها چرب کند
بسی قی کند و هر شب بوقت خواب دندانها چرب کند تا بخارها بر وی نیگردد اگر مزاج دندان
گرم است روغن کل مالند اگر سرد است روغن بان باروغن مصطکی مالند یا غیر آن از روغنهای
گرم و دبتر آن باشد که نخست دندانها را به انگبین مالند یا بشکر کوفته یا انگبین مالند یا بشکر کوفته
بسرشد و بدان مالند بهتر باشد و بعد از آن بروغن چرب کند و اگر مزاج دندان گرم است صندل
و شکر مالند هر دو کوفته پس بروغن چرب کند و بپایند است که سرخ گوش سوخته و کوفته اند
دندان مالیدن و نمک یا انگبین سرشته سوخته و سوخته مالیدن و شب بمای با آتش بریان کرده
و اندر سر کشند یا اندکی مرصافی مالیدن و پنج نباتی که از اسوع کویند اندر شراب بخن و بدان شراب
مضمضه کردن و اندر ماهی دوبار این مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندانها را سخت کند و
را از بن دندان پاک کند و دندان سلامت باشد و شوخ نباتی را کویند که او را بشکند شیری
از وی پیرون آید و نیز بپایند است که از بنها آنکه مزاج دندان خشک است داروها که
او را بر مزاج خونی بر روی سی نگاه دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل مکن آنرا
که مزاج سرد یا گرم شده باشد از بنها آنکه بگردانیدن مزاج را خشک که گرم یا سرد بامددارو
که بدانان سودمند است و با خشکی سرد است صندل است و کل و سبک و کافور و زعفران و
و کلنا و دم الاخرین و مانده و مروارید و فوفل و آر و جوهرک که بویست درخت قوثر
و پنج حمض و داروها که با خشکی گرم است نمک سوخته و سعد و دارچینی و زعفران خشک



و فقاخ الا حرم و نون کا کوئی سوخته و پودنه سوخته و ناسوخته و اهل و زراوند کرد
 و شحم خنظل و عاقر و جلوسا دج هندی و پوست پخ کبر و کبر و عود و مشک و عود و سوخته
 و سرخ و کوش سوخته و برسیا و شان سوخته و ناسوخته و خاکستر خوب و نود و خاکستر بی و اکثر
 بوره و مصطکی و اکینه سوخته و مازوی سوخته و اندر سر که کشته معتدل است و دارو ها
 آمیخته که بدان مسواک کنند و دندانها را بدان مالند آنرا سنون کونید و اندر علاج دندانها
 اندر جایگاه خویش سنونها آرموده یا کرده آید یا ب... سووم از جن و سووم ان
 کفار بنجم اندر دندان و علاج آن اسباب درد دندان انواع سووم المزاج است اما در
 و بوماده در و کاز سووم المزاج باماده باشد سبب آن بسیاری ماده و تیزی آن یا غلیظ یا نازکی
 آن و بسیار باشد که اندر بن دندان یا اندر میان دندان کرم تولد کند و ماده که بدید آید اندر
 پیشتری حالها از معده بر آید و از سر دندان فرو آید و آنرا که ماده اندر دندان باشد
 طریق رسیدن آن بدندان اینست که یا کرده آمد و بسیار باشد که اندر تپها حاده و محرقه
 دندان بدید و سبب آن از مشارکت دندان باشد از سووم المزاج باماده اند اما و این
 از غایت تیزی تب باشد و سبب خورده شدن دندان و بریدن و شکستن ماده تیز باشد
 که بدو فرو آید یا برش علامتها نخست نگاه باید کرد تا با درد دندان اندر بن گوشت دندان
 آلودگی هست یا نه و اگر آلودگی است پسند و اندر کوه دندان هیچ آماس و کندی و سستی و خور
 شدن نباشد و نازک و نازک دندانها درست باشد باید دانست که ماده علت در کوه
 دندان نیست و اگر در گوشت بن دندان و در کوه دندان از این اعراض مذکور چیزی باشد
 باید دانست که ماده علت هم اندر گوشت است و هم اندر کوه دندان و اگر در گوشت بن دندان
 هیچ آماس نباشد و دندان کف شده باشد یا سست شده یا آماس کرده یا خورده باشد یا نازک
 او بریده باشد باید دانست که علت اندر کوه دندان است و خداوند آن حق
 آن می آید که درد اندر دوازدهای دندان می بر آید و اگر خداوند علت خبر دهد که از آن

جانب

جانب که دندان درد مند است فلک او بجلد درد میکند و حس اختلاج و اضطراب این می باید
 بیاید دانست که ماده اندر عصبها که بر پنج دندانها پیوسته و سبب اختلاج و اضطراب
 حرکت شرابا است که بدو نزدیک است یا بدو پیوسته است و اما علامتها انواع سووم
 المزاج اگر کرم باشد از باد خنک و آب سرد و دارو ها سرد راحت یابد و اگر سووم المزاج
 سرد باشد هوا سرد زبان دارد و از آب گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد
 منفعت دارو ها زود بدید آید و اگر غلیظ باشد درد با کرانی باشد و منفعت دارو ها
 دیر یافته شود و اگر ماده با دندان باشد دردی خنده باشد و با دندانهای بجای میشود
 و اگر سووم المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای پخ او سبب باریک شدن
 فراخ گردد و بدان سبب خنجان شود و این علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که ماده علت اندر
 کوه دندان باشد چون دندان بر کند زایل شود و اگر اندر عصب باشد هم ممکن است که
 زایل شود از بهر آنکه چون دندان بر کند آلودگی بر آن ماده که طبیعت میخورد که آنرا
 تحلیل کند فراخ گردد و آن زحمت و فشردن که ماده را از دندان بود برخیزد و آنرا که ماده
 اندر گوشت بن دندان باشد بدان که دندان بر کند زایل نشود علاج اگر در در مشارکت
 ممتد باشد نخست بن باک باید کرد و بفسد و باسحال و اگر مشارکت دماغ باشد و فصلدان از
 سر بدو فرو می آید بجزی که آن فصد را دفع کند است فراغ باید کرد چون اقرص بنفشه و یا بچ
 فیترا یا شحم خنظل و حبت قوقا یا حبت شبیار و آنرا که اندر گوشت بن دندان آماسی باشد هم
 نخست بفسد و باسحال علاج باید کرد و اگر ماده علت کرم است آب عنب الثعلب و آب
 کشمش و آب لسان الحل و مانند آن اندر دهان می باید کرد و بدان مضمضه می باید کرد و اگر
 حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور اندر بن ابها حل باید کرد و در جلد اندر انداء علت اندر
 دارو ها خشک که اندر وی هم قبضی و هم خنکی معتدل باشد اندر دهان می باید گرفت و بدان
 مضمضه می باید کرد پس بدیج دارو ها تحلیل کننده آمدن و ماده را بتدریج از جای خویش

بیرون آوردن و آنرا هفت طریق است یکی گذر زوی آنرا بتازی علق گویند و درین دنیا
 افکنند یا رنگ زین زبان بزنند یا بزنج حجامت کنند دوم آنکه دواها را تحلیل کنند اندر دهان
 می گیرند و بدان مضمضه میکنند و می خایند سوم آنکه دوا را خنک چهارم آنکه دوا را در دهان
 بچم آنکه دوا را در گوش یا اندر بینی چکانند ششم آنکه دوا را از بیرون بر رخسار و زین
 نهند هفتم آنکه دوا را بر دندان نهند اما دوا را در دهان خشک و قابض که اندر دهان گیرند
 و بدان مضمضه کنند چون آب برک مورد تر با سرکه و آب برک زیتون یا آب غلب الثعلب
 و سرکه کجبت الالاس اندر وی بخند باشند و روغن زیت که آنرا بتازی زیت الانفاق گویند
 و این روغن باشد که از غوره زیتون سازند یعنی از زیتون سبز و روغن کل یا شراب بوی
 بخند چنین که دو بهر پاس بهر شراب باشد و یک بهر روغن و بچم شوند تا بنفشه باز آید و آنکه
 دهان می گیرند و اگر در دهان عظیم باشد عاقر قرقا کوفته و بخند بردندان می نهند و اگر در وی
 شود ایون از اندر روغن کل یا بنفشه یا زه جرب کنند و بردندان نهند یا فلونیا بچم
 پس بتدارک مشغول شود تا ضرورت نباشد دست بدین دار و زینند و تدارک چنان باشد
 که از پس آن دواها را تحلیل کنند بکار دارند بتدریج صفت معجون که در دندان را چسب
 کند و در دهان بچم بکشد و ایون و مسحه و تبر زدن هر یک در دم سنگ فلفل و آنکه
 شامی از هر یک در دم سبکی که را بگویند و بعد العنب یعنی بدندان بر سرشند و بردندان
 و هیچ ندیر اندر بچم کردن این دندان بهتر از آن نیست که آب سرده کرده و برف و بچم
 دهان می گیرند و مادام چون فاتر شود می زنند و دیگر تازه می گیرند تا دندان بچم شود و در
 بیار آمد و گاه باشد که از آب سرد سخت در دوزیاده شود پس بچم کرد و در دوزیاده
 و آنرا که ماده علت و مناج دندان سرد باشد نخست دواها را راع بکار دارند یعنی دوا
 که ماده را باز گرداند و دندان را قوت دهد تا ماده را کمتر قبول کند چون شب یمانی بران
 کرده و اندر سرکه کسب و نمک هندی و اینها را بر دندان نهند و باز و سوخته اند

کک

سرکه کسب بر نهان ماده را باز گرداند و دندان را قوت دهد و از پس این دواها مضمضه
 کرد و روغن کل و سرکه و شراب انگوری و روغن کل با سرکه هم راع است و هم محل روغن کل را
 کند و سرکه تحلیل و بطوب را از بیخ دندان و از کوه را بکشد و هم بدین سبب است که هر که
 دندان را کند کند لکن چون با روغن کل باشد و بطوبی اصل را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد کند
 و از پس سه روز دواها را تحلیل کنند بکار دارند چون سبکی و هزار سفند و تخم بادیان
 و تخم خطا و عاقر قرقا و آنکه زهر خردل و زرباد و بیخ قنار الحار و کدس و سیرو و زکوش و تخم
 و اینچ بدین مانده از زین با نمک کرم کرده بچم اندر کنند و از بیرون بر می نهند تا ماده را از
 بیخ دندان بیرون کشد و اما سرکه در دهان بشیند و دوا را تحلیل کنند و اما سرکه را از آنکه
 ضاری که از بیرون بر خند بکشد با بون و خطی و شبت و جلی و تخم کان سره را بر دندان یا بر شراب
 با چون جعی شود و از بیرون بر می نهند و روغن شبت و روغن یا بون کرم کرده اندر دهان
 گرفتن سود دارد و محمد بن زکریا میگوید روغن کچم یا روغن کاو کرم کرده اندر دهان گرفتن
 بشانند از بهر آنکه عصبها را که به بیخ دندان پیوسته است و گوشت بن دندان را نرم کند و قوت
 کرمی روغن ماه را تحلیل کند صفت دوا را تحلیل کنند بکشد و آنکه زهر خردل و اندر سرکه
 بچم شوند و بدان سرکه مضمضه کنند و اگر ماده سخت کرم نباشد اندر شراب انگوری بزنند و تخم
 خطا و عاقر قرقا و کلنا هر سه راست راست اندر سرکه یا اندر شراب انگوری بخند تحلیل کنند
 و از بهر آنکه مناج دندان خشک است دواها را تحلیل کنند با جیزی خشک و قابض بکار آید
 داشت چون کلنا و افاقا و مانند آن نسخ مضمضه که تحلیل کند خرقی سبیل و عاقر قرقا
 شیطرح سه را نیم کوفته اندر سرکه بچم شوند و بدان مضمضه کنند صفت دوا را که بچم کرد
 اندر کتاب حاوی میگوید جاعتی کواهی دارند بر آنکه این دارو در دندان را برسد بکین پس
 بیخ ستیر که در خم شغال برک مورد چند آنکه برکت دست کنند هر سه را بگویند و اندر سرکه بزنند
 و بچم جنوب بر می چنانند و اندر دهان می گیرند و از پس این دارو روغن بلسان و جلا و شیر

کک

دندان می نهند نسج داروی دیگر بکسند پوست بکسند و زراوند کرد و عاقر قرحا از هر یکی
 بهره بزنند تا نیمه باز آید و پیاپی آید و آن سرکه دهان در میزند و صفت داروی دیگر
 بکسند شحم خنظل و مشتقال هزار سپند چهار مشتقال اندر شراب یا اندر سرکه بنزد صفت
 داروی دیگر که بخانده ماده را تحلیل کند بکسند بود که کوهی و فلفل سفید و عاقر قرحا هر سه با
 مویزدان بریون کرده بسرشته و اقرص کنند و می خایند و لعاب از دهان می ریزند صفت
 سفوفی که ماده غلیظ را تحلیل کند بکسند فلفل و مویزدان و عاقر قرحا و زنجبیل از هر یکی دوز یک
 سنک بوق سر درم سنک صمد را بکوبند و دندانها بدان بمالند و تریاق اربعه و سحر با
 و تریاق بزرگ بدندان اندر بکسند جالینوس میگوید بکسند حیوانی که آنرا بتنازی سام ابرص گویند
 بر دندان نهند در دندان بشیند و داغ کردن دندان با از علاج قوی است و آزموده
 خاصه آنرا که ماده اندر کوه دندان باشد صفت داغ کردن تخت دار و هاء تحلیل کنند
 اندر روغن زیت بزنند و جوال دوزی کرم کنند و بدین روغن فروزند و انبوه بر دندان
 نهند و کرد آن دندان بخیمه پیوسته تا حرارت بدیگر جای نرسد پس جوال دوز دندان
 انبوه بکند و دندان نهند چند کمرت و اگر روغن کرم اندر انبوه بکند نیک باشد
 و بسیار باشد که حاجت افتد دندان سوراخ کند پیر ماهی باریک تا قوت دار و بدو رسد
 و اگر دود کنند هم تحلیل کند باید چون تخم خنظل و پنجه وی و تخم بیاض خاصه که اندر دندان
 کرم باشد و سپندان و بزرگ سداب و جعد و خمدل و عاقر قرحا و ستم خر و صواب آن باشد
 که دارو در آتش افکند و قمع بر سران فرو نهند و یا نه قمع بر دندان رسد و آنرا که اندر کوه
 دندان یا اندر پنجه او کرم باشد تخم کندنا و تخم فک از هر یکی راست راست بکوبند و با موم بپزند
 و بر آتش افکند و دود او بدندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم میوفتد و اندر بعضی نهادند
 در می و دانی و نیم تخم بیاض فرموده اند تا این هر دو تخم و بغوض موم پنه فرموده اند و هر دو
 صواب است و مقدار را بحد نیک دفعه بسوزند یک درم سنک است و داروها که اندر دندان

بند دندان را از دندان جدا
 و تریاق بزرگ
 و تریاق صمد

کلان

جکاندهم تحلیل کند باید چون آب قشالمار و عصا صله اصل جکند و آب مرزنگوش و همین
 آبها بدان گوش از جانب دندان در دندان باشد اندر جکانده خاصه آب کبر تر و آنرا که درد
 دندان از کواکی باشد آنکه دوسر و سحر سا و تریاق بزرگ و شونین بریان کرده و بسرکه سوده و
 فلفل و عاقر قرحا کوفته با تیرزد سرشته و مرصافی سوده و با قطران سرشته و شونیزی
 مویزدان و فک کوفته و با تیرزد سرشته با آنچه حاضر باشد از این داروها بدان کواکی اندر
 نهند و کواکی را بدان روغن آکنده نکند که در زیارت شود و لکن بدان انداز باید که
 دندان از دارو بخور نشود صفت داروها دیگر که کواکی دندان فرو نهند در
 بنشاند و دندان را نگاه دارد تا دیگر خورده نشود بکسند قطران و با بکین کرم کنند و بشم پاره
 بدان ترکند و بدان کواک اندر نهند نسج دیگر بکسند سنک خالص و مصطکی راست راست
 هر دو بپا بند و بدان اندر نهند و آهی کرم بر سران دندان نهند تا مصطکی بکند از دهر
 دو با بپا بند صفت دیگر بکسند عاقر قرحا و ایفون و زعفران هر سه را با قطران و با بکین بسر
 و بدان اندر نهند نسج دیگر زنجبیل بکوبند نرم و با سرکه و با بکین یا میزند و بدان اندر نهند
 و فلو نیاباری اندر نهان در دندان بنشاند و خواب آرد و بسیار است که سبب کواک
 شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فرو آید و او را بخورد اگر ماده اندکی باشد یک دندان
 پیش کواک نکند از داروها خشک کنند بر نهان کفایت باشد اگر ماده بسیار باشد
 نخست تن و دماغ پاک باید کرد پس دندان را علاج کردن و کافور اندر دندان مالیدن
 و بدان اندر کوفتن خوردگی و کواکی دندان را نکند از کافور باشد و خرقوت سیاه کوفته
 و پنجه و با بکین سرشته بدان کواکی دندان فرو نهند دندان را از آن که بشکند و بر بزرگ
 دارو لعنت بر بری و پنجه فک اندر شراب بختن و آن شراب اندر دهان کوفتن سودمند
 و آنرا که سبب درد دندان خشکی و لاغری دندان باشد پیوسته دندانها را با بیه بطویه می
 خانگی و مسکه باید مالیدن و آنرا که سبب درد دندان آماش بن دندان باشد تامل باید کرد

اصل و جکی بود اما برقی
 و اصل و جکی بود اما برقی

ماده کرم است یا سرد و پشتری ماده آن خونی باشد و از رطوبت نیز بسیار باشد اما آنرا که
بسیاری خون ظاهر شود نخست رنگ قهوه ای یا بنفشه و سپس قرمز تر کرده اند و هان کین
و بر جایگاه آمان نگاه دارد و از روها خشک کید کرده آمده است بکار دارد پس اگر
روز بگذرد و آمان فرو نشیند آب کرم و خورده کرم و روغن کرم کرده با آتش اندوهان
کینند تا آمان را بپزند و دریم بیرون آرد و آب شود و آنرا که نشانها رطوبت ظاهر شود نخست
ایا بچ فیکرا دهند و نمک سوده بکند و بپزند و در موضع بر نهند و نگاه میدارند تا آبکند
چون بکند اخت از دهان بکشد و نکند از آنکه بخلق فرو شود و دیگر باره بر نهند و کارها
تحلیل کنند که یاد کرده آمده است بکار می دارند و تریاق بزرگ و سحر باطل میکنند و الله
اعلم بالصواب باب چهارم از جو و سؤم از کفار بنجم اندر شکستن و زین بدن
دندان سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است یکی آنکه چسبکی بر روی غالب شود و اندک
او رطوبت نماید و دوم آنکه رطوبتها بداند و کوهرا و کوهرا و تپاه و پشپش
کند و فرق میان هر دو آنست که آنرا خشکی غالب شود دندان لاغر و باریک باشد و آنرا که رطوبت
بکوهرا و رانتهای کرده باشد یا رنگ و بکشته باشد یا سبطی تر و بالیده تر کشته باشد علاج
خشکی غالب شده باشد سوسسته روغنهای کرم کرده اند و دهان می باید گرفت و مسکه و سپه
بططی کردن و غذاها نری فرایند خوردن و آنرا که رطوبت کوهرا دندان را تپاه کرده باشد
علاج او آنست که بداروهای قابض ماز را از وی باز دارد و کوهرا و این داروهای قوت
دهنده قوت دهد تا ماده کمتر بدرد و از روها قابض چون شب میانی و ماز و سوخته و
اندر باب کلاشته یا کرده آمده است نافع است صفت سنونی که دندانها را قوت دهد
بکیند سعد سه درم سنک شب میانی دو درم عاقر قرحا هفت درم نوشاد و دار فلفله و سنک
از هر یکی یک درم سنک زعفران دو درم نمک پنج درم سماق دو درم کزمار و سه درم فاقه
وزرینار و کلنار از هر یکی چهار درم هر یک بکوبند و دندانها بدان می مالند صفت سنونی دیگر

بکیند کشک جو نیم کوفته و آنرا بکسل و اندکی قطران آلوده کنند و اندر کاغذی بچند
برخست بخته اند و توری کرم نهند تا سیاه شود پس بر دارند از وی یک خرومه را بکوبند
و بکار دارند باب پنجم اندر چسبیدن دندانها و علامتها و اسباب علاج
آن چسبیدن دندان چهار نوع است یکی بسیاری رطوبت اندر پنج و عصبها و رباطها که او را
نحت دارد و دوم آنکه بن دندان از وی رسته است خورده باشد تا بدان سبب دندان جنبان
شود و سوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود چنانکه پیران و ناقان و کسان
که مدتی کرسنگی کشند و غذا نبیند چهارم زخمی و آسیب که بر روی آید علامتها آنرا که سبب
بسیاری رطوبت باشد دندانها فرور باشد و آنرا که سبب خشکی باشد دندانها لاغر و باریک باشد
و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد خورده کارها آن استخوان که دندان
از وی رسته است بچشم بتوان دیدن و آنرا که زخمی و آسیب رسد نخستین حاجت نیاید علاج
نخستین کاری اندر طرح دندانها که جنبان باشد آنست که از سخن گفتن بسیار و از خائیدن
طعامها سخت پرهیز کند و دست و زبان آنرا جنبانند اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد
علاج بداروهای کرم قابض کند چون شراب مویری که شب میانی و چند مقدار نیم وزن شب
میانی نمک اندر وی بخته باشد بدین شراب ضمضه کردن و سبکی اندر آب نختن باریک سرف
و بدان آب ضمضه کردن و اندر دهان نگاه داشتن و دو درم شب میانی و یک درم نمک شود
بر بن دندانها پر کردن نسخ داروی قابض بکیند کلنار و پوست انار ترش از هر یکی شش درم زرد
سرخ و شب میانی از هر یکی سه درم کل سرخ و سماق از هر یکی هشت درم سنبل و ادخرا از هر یکی
ده درم همه را بکوبند و بن دندانها بر اکند صفت دارویی دیگر بکیند سماق و پوست
انار ترش و استخوان هلیله زرد و کل سرخ و سنک و کلنار و کزمار و زرد و شب میانی را
راست نمک را بکوبند و اندک بن دندانها بکند نسخ داروی دیگر بکیند نوشاد و شب میانی و
نشاسته راست و است بکیند و اندک میان دندانها و بن دندان اکند صفت دارویی

بکیند

دیگر کپردنک سوره و بانگین بر شند و اندر خرقه کان بچند و در کل کپرد و در بر آتش
 کشند تا سرخ شود پس آن نمک را از میان کل و خرقه بیرون کنند و بگویند ازین نمک ده درم
 و خاکستر کرده درم زعفران و سر و سنبلی و مصطکی از هر یکی دو درم سداب خشک و کلندر
 و ساق از هر یکی سه درم و کوبند و اندر میان دندانها می کنند این نمک پس از آن باید که
 بایاچ فیکر استغفار کرده باشند و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کردن چنانکه اندر علاج
 در دندان یاد کرده آمده است و بسیار باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نشود و حاجت بدان
 آید که دندانها چنان یا بسیم کشیده بدندان که سخت باشد باز بندد و اگر سبب لاغری و
 باریکی دندان غلبه خشکی باشد علاج آنست که اندک باب کشته یا در که آمده است و روغن
 کل و روغن پدیم کرم کرده بکوشاند و باید چکانید و آنچه پیران از افتاد ازین نوع علاج پذیرند
 و آنچه پیر و جوان را اقدام سخت باشد از بهر آنکه دندان بزوری فریبشود پس اولتر آن باشد
 که از ابدار و های قابض علاج کنند و از آنکه سبب زخمی و آسیب باشد هم بدار و هاء قابض علاج
 باید کرد و از آنکه سبب خورده شدن گوشت دندان باشد یا خورده شدن کنار هلا شدن
 که دندان بران رسته است علاج خورده باید کرد چنانکه اندک یا کاهش یاد کرده آمده است
 باب ششم از خرو سووم از کشار بجم اندر تغییر لون دندان ها اسباب تغییر
 دندانها دو نوع است یکی آنکه بخارها بر ظاهر دندان نشیند و دندان بدو اندوه شود و
 باشد که اگر آنرا بمسواک پاک نکند بر ظاهر دندان بماند و سفال گردد و دوم آنکه خلط بلبلد
 کوه دندان کدر یا بدو غدار روی او گردد و رنگ کوه را بگرداند علاج نوع نخستین
 را پیش از آنکه سفال گردد بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال گردد باید تراشید و آنچه اندک
 باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک کردن بامداد و شبگاه و در
 خواب دندانها جرب کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که دندانها را براند
 بکیرند کفک دریا و نمک با عسل سوخته چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نمک

اندانی

اندانی و صدف سوخته و زرد و کدر و خاکستر نی و جو سوخته و سفال چینی از هر یکی
 راست راست سه درم را بکوبند و دندانها بدان می مالند و مستحقونیا و ابکیه کوفته و نرم کرده
 و سنباره این همه آنست که دندان را در ساعت بسید کند و بزاید و سنونی که اندر باب
 علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت نیک است و اگر دردی و در کفک و دیگر دندان
 بدیداید بوی قوی باشد زنگار با عسل بر شند و دندانها بدان می مالند و اگر مستحقونیا و
 مانند آن باوی بسیار بندد و در تر باک کرد و صفت داروئی که سیاهی دندان را برطرف
 بزاید بکیرند فیل ده درم فلفل چهار درم حمامه سه درم سادج هندی دو درم مازو
 سوخته دو درم و کوبند و دندانها بدان می مالند و اندر سخت دیگر مازو نیست و عو غن آن
 حوض سوخته است هشت درم سنک و اما نوع دومین را اگر یکی دندان یاد و رنگ کبریا
 باشد سنونها علاج توان کرد لکن بیشتر اگر باشد علامت بسیاری ماده باشد و سنون کان
 بر نیاید سخت تن پاک باید کرد بحت قویا و جت صبر و یا راج فیکر او ماند آن و با کاه
 و یا راج فیکر اغره کردن پس علاج دندانها و سنونها بکار داشتن سنونی که ماده بر
 از کوه دندان تحلیل کند و ظاهر او را براند بکیرند سعد نیخ درم سنبلیک درم فلفل
 درم قسط و زرد و کدر و از هر یکی سه درم کفک دریا و مستحقونیا و سنخار و سنبار
 از هر یکی دو درم و آن را در دهان از بهر سیاهی دندان یاد کرده آمده است اندرین جای می
 باشد باب هفتم از رو کردن دندان که بتا از حد ضررین کوبید اسباب کندن شدن
 دندانها دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفن یا چیزی ترش بغایت ترشی خورد و در شود
 دوم آنکه اندر معده و طوبت ترش باشد و بقی بر آید که اگر چیزی بر نیاید بخار آن دندانها را
 میندازد و علامت وی آروغ ترش است و بسیاری آب دهان و ترشی فی علاج آنرا که
 خوردن چیزها ترش و عفن باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارض کرم است بر
 و ساق خرقه و باد روغ خائیدن سود دارد و اگر برک و ساق خرقه حاضر نباشد تخم او نیم کوفته

و نکرده بجای او باشد و بشیر خربار رب الفاق هم کرم کرده مضمضه کند و اندر دهان
نخاه میبنداند و اگر مزاج کرم نیست دندان پر مغز جو و فلفل و برجز هندی و مغز
بلادام طلح کرم کرده بر نهادن سود دارد و علك الانباط و موم زرد خائیدن و در درخت
زیت که اندین کان مسین و آتش نهاده باشد یا اندر اثاب تا سطح شود مایلین سود
دارد و از آنکه سبب بلغم ترش باشد اندر معدة سخت بر عده رپاک باید که بنی و یا راج
و مجنون فندار بقون بکار دشت چنانکه اندر علاج معدة یاد کرده آید و حب الغار و
مغز بادام طلح و زراوند طوی و حلیث و نمک طعام و قیر خب شراب و لبن السوج که
از آن تریاق بوشیجه کویند خائیدن و اندر دندانها مایلین سود دارد و روغن بلسان زرد
بان مایلین سخت سود منداست **باب هشتم** اندر ضعیفی و آب که داشتن دندان
آب که داشتن دندان خالی است و اگر که او طعامی و شرابی کرم یاسر بد و باز آید اوقات آن دما
و هیچ طعامی سخت نتواند خائیدن و این حال بیشتر از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقدمه
در دندان باشد علاج نان کرم و زرد خائیدن مرغ بریان کرده و کرم کرده اندر دندان کوفتن
و داشتن سود دارد و حب الغار و زراوند طوی و شب بمانی اندین دندانها مایلین و
ایاج فیقر اسواز کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ و روغن بلسان
مایلین و روغن خردل کرم کرده مایلین و اندر دهان داشتن سود دارد و اگر سبب این
شخصی را کرمی مزاج دندان باشد لون گوشت بن دندان و دیگر حلطه ابران کو اهی دهند و
روغن کل اندر دهان می باید داشت و بکنند و اندکی کافور دندان را مایلین و بر آن
خرف و تخم او خائیدن **باب نهم** از جو و سونم از کفای نیم اندر دندان
کو دکان تا با سانی بر آید تدبیر آسان بر آمدن دندان کودک آنست که از آن او را یعنی آن
موضع که رستن گاه دندان است بجز هاون و حرج مایلین چون سینه مرغ و سبب بطری
مغز خشک و کشیده و مسکه و حلاج و علی شینا میگوید اندر کتاب قانون که طبعیان گذشته

کامیابی

که اگر شیر بزاند از کوه و کان مانند اثر خالصینی است اندرین باب هرگاه که دردمند شود
عصاره عنب الثعلب و روغن کل بهم بریزند و نیک گرم کنند و آنکشت بدان جوب کنند یا
بآهسنیکی برآرد و مالند و بناید که داشت که چیزی خایند تا ماله دندان تجلیل خرج نشود
و هرگاه که دندان بدید آید سرو کردن و بنا کوش و جوب دارند و اگر قطره روغن نیم گرم اند
کوش و جوب کنند و باشد و الله اعلم **باب ۲** و نیم اندر دیر دندان بر و کان تا آنج
افکند **باب ۳** باشد با سانی بیفکند چون کار بدان رسد که دندان باید افکند صواب آن باشد
که نخست گوشت دندان برایش بیازند پس داروها بر نهند تا قوت داروها و دوز بر بخ
اورسد اما داروها که پنج دندان را پیست کند ازین نوع باشد بیکم د پوست بخ تو شاق
عاقه قرها و بکوبند نرم و اندر آفتاب نهند و بسر می ساید تا چون آنکین شود هر روزی سه
بار برین دندان طلی کنند و ندانها و دیگر تا بچیزی دیگر پوشیده دارند **صفت داروی**
دیگر عاقه قرها با پنج قضا الحار کوفته و پنجه بسر بشرد و جمل روز اندر آفتاب نهند و هر روز
می چسباند و اگر سر که خشک شود زیادت می کند چنانکه پوسته بقوام آنکین باشد پس یک قطره
از وی برین دندان نهند پس از آنکه آید باشد و یک ساعت صبر کنند پس دندان را با زما
و بکشند اگر با سانی بر آید قضا و غیره و اگر دیگر روز و سه دیگر روز هم چنین نهند تا بر آید پنج
وز پنج شرح بسر که پرورده هم برین صفت پنج دندان پیست کند و آسان بر آید و در وی سر که
چنین پیست کنند است نسخ داروی دیگر بیکم دیر از الانجره و بریزد راست راست بهم **بشرد**
و بر آن انجیر تر سه جلدان نمک را بکوبند و برین چنانکه بقوام آنکین آید طلی کند **صفت دارو**
دیگر بیکم دیر پوست درخت تو شاق و پوست پنج کبر و پنج زر و عاقه قرها و زرد جوهر و شرم
پنج قضا الحار از هر یکی راست راست هم را بکوبند و پنجه بسر بشرد و سه روز نهند پس طلی
کند نسخ داروی دیگر بیکم دیر پنج تنوع و خر و سر تنوع یک خر و نیم و قیسوم یک خر و هر سه
بریند و طلی کند و تنوع سانی را کوبند که و بر آب کشند شیر از وی برین آید لکن شرم قوی تر است از وی

و این نبات که در خراسان از شیر و صمغ حاصل میشود که انرا تریاق میگویند و شیر انجیر
 هم قویست و اگر در کدم بشیر و سوسن و بریدن و نهان و نهان در بریزند و هر بار سه
 ساعت باید داشت تا مقصود حاصل شود و بیهضه که در بریزد و نهان و نهان
 گیاه مای دارد و پشت او سبز باشد و زنده است و منفعت دندان افکندن و بریزند
 آنست که دندان را در کدو و پنجه و محکم باشد و او را نتواند چنان بدست و روت می باید کدو
 کندن خطر باشد از بهر آنکه دندان محکم را چنان بدست و روت می باید کدو و پنجه و محکم
 در دهن آرد و باشد که کار فک را بشکند و برهنه کند پس اگر تپیری کند که آسان میوقد از
 خطر های این باشد و التام تمام شد گفتار پنجم از کتاب ششم از ذخیره خواند مشاهیر محمد
 و منه و حسن توفیق و بعد از این گفتار ششم اندر شناختن احوال حنجره و خلق و علاج
 و دیگر قبل از ان فلاتین مات میسر و اسطوطالین مات مجذرا و قیل مات مسلوله و
 بقراط مقلوب و جالینوس مبطل و تاسع سبیل اسطوطالین فلاتون بر نام و بقراط مقلوب
 و جالینوس مبطل و اسم الله الرحمن الرحیم گفتار ششم اندر شناختن احوال حنجره و خلق
 و علاج خلق و دیگر و بیماریها و خلق و حنجره تغییر آواز است و آما سوزن و خاق و
 و بیماریها و دیگر که در خلق و حنجره بدید و برهم گرفته شدن مری و این دو جزو است
 جزو نخستین اندر احوال آواز و اسباب باطل شدن و انواع تغییر آن و علاج هر یک
 باب نخستین اندر باطل شدن آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد
 علاج آن آفت آواز سوء المزاج ساده باشد یا سوء المزاج با ماده جون آماسی و نزله آواز
 و آسیب که البته آواز رسد و اندک تاب نخستین تسمی حنجره و مبداء آواز و هر یک بدید
 آمدن آن بشرح یاد کرده آمده است و معلوم کرده که فرستنده ماده آواز حجاب است و
 رساننده آن بخلق و حنجره عضله سینه است و چون ماده آواز از حجاب بخلق رسد
 از ابتانی روی گویند و چون حنجره رسیده حرکت حنجره آنرا آواز گرداند و معونت کام و

و ملان و دندانها حرفها بدید آید و رطوبت حنجره و رنج که در دندان حنجره است حنجره
 و عضله او را نرم نرم می دارد تا ماده آواز بحقیقت آواز گردد پس هرگاه که اندر حجاب
 یا اندر عضله سینه یا اندر خلق و حنجره یا اندر رطوبت رنج که در دندان حنجره است
 آفت بدید آواز یکدو و اگر آفتی قوی باشد آواز باطل گردد و اگر شخصی را آلتی از آنها
 آواز آفتی رسد و آواز باطل شود سخن گفتن او باطل شود اما سخن گفتن بر جای بود
 لکن سبب باطل شدن آواز از آن سخن چیزی معلوم نشود و پیشینگان اندر کتب یاد کرده اند
 که مری را حاجت افتاد که او را بدستکاری و آهن علاج کردند و آن عصب که او را العصب
 الراجع گویند برهنه شود و هوای سرد بدان عصب رسید و آواز او باطل شود و دیگری
 علاج خنای بر کرد و آواز یک جانب او عصب الراجع بریده شد و آواز یک نیمه باطل شد
 و تشریح این عصب اندک تاب نخستین اندر تشریح عصبها یاد کرده آمده است
 علامتها باید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدلست میان تر و خشک و
 تغییر آواز باطل شدن آن بیشتر از آن باشد که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون شود
 یا اندر خشکی و هرگاه که اندر تری از اعتدال سخت دور شود آواز باطل گردد و اگر اندکی
 دور شود آواز نکر و در حنجره را بر نایمانده کرده اند از بهر آنکه اگر سزای تر گردد و هر
 دو لب را یکدیگر فراز آید و آواز نهد و اگر سخت خشک شود لبها و او کشاده ماند و هر
 بار شود و آواز نهد و علامت تری آن باشد که طعامها و شرابها تری فرایند خورده
 باشد و اندر هوای تر مقام داشته و هرگاه که جمل کدو و آواز بر آید و آواز باطل باشد
 و لوزان همچون آواز سنگ بچه نوزاده و علامت خشکی آن باشد که طعامها خشک خورد
 باشد و اندر هوای خشک مقام داشته یا کروی و دودی حنجره و خلق او رسیده باشد
 یا بآنک بسیار کرده بود و شب بیدار بوده و هرگاه که خواهد که آواز بر آید و آواز نهد
 آواز کلنگ باشد علاج هر که آواز نکر و باطل شود و در علاج مشغول باید شد

چه اگر روزگاری بر آید علاج بدشواری پذیرد و عسر کرد اما اگر آفت خشکی باشد اما
اسفولیم کرم کرده باشد و شوربای مرغ فریب و طبع اسفاناج و خجاری و زرد خایه
مرغ نیم برشت و کرم با آب خوش نیم کرم سود دارد و اگر مایه نباشد شیر تازه و شکر
و مسکه و شکر و آرد سمید و شکر سود دارد و اگر شیرین خاصه که ملبس گویند آنرا بکنند
و انداخته بچند و اندر میان خاکستر کرم کنند تا بر دهن بخت شد سر او بر دارند و
میان و بچند و جلاب بخت و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند
و بیامیزند و نیم کرم بخورد و اگر سبب رطوبت باشد لعوق کرب ساده سود دارد
و اگر رطوبت سخت غالب باشد اندکی آنرا با لعوق کرب بپزند و سیر و کندن باطبی
و طبع حلیه و شاخه آنرا از کرب خائیدن و آب آن مرید سود دارد و صفت لعوق
کرب بکینند و از آب بنزد و بنفشه یا کندن و غسل با آب بپزند و بنهند و بقوام
نخ داروی لعوق زنجبیل گویند بکینند و بنفشه یا کندن و بنهند و بقوام
دور شیر تازه بپزند تا بر ورده شود پس آنرا بکوبند نرم تا چون مرهم شود و بجا دارد
سنگ دارد و فلفل سوده چون مرهم سوزد و بپزد و بنفشه یا کندن و بنهند و بقوام
هر سه نشاسته مر را با انگبین یا بشکر طبرزد بقوام آورده بپزند و هر ماده را و یک
بخورد و صفت داروی دیگر بکینند اگر زده درم زعفران پست درم انگبین سی درم
هر را بپزند و بر سر آتش نهند تا حاک شود و پیوسته اندر دهان میدارد و می
منند و داروی دیگر بکینند انجیر خشک و بودنه تر یا خشک از هر یکی راست را پست
پزند و بیابانند پس صمغ عربی سوده بر افکند و بپزند جدا آنکه بقوام انگبین شود
صفت داروی دیگر بکینند صافی درم رب سوسن و کندن از هر یکی یک درم
سه درم و زرد آنکه هر را بکوبند و بپزند و این را لعوق میبخند نام کنیم
انجیر خشک اگر سبب تری باشد یا خشک سود دارد باب دوم اندر گرفتن آواز

گفته شدن

و مړو کړو علک البطم وړه ساج و لپي و سرکه غصه و پنخ جاو شیر و از دارو هله سکر
 تخم کدو و تخم خیار با د زنده نو شاسته و کثیرا و صمغ و لعاب و سبغول و دت السوس و شیر
 تازه و بهترین چیزی که این دارو ها با وی بیامیزند و زرده خایه مرغ نیم برشت است
باب سوم اندر آواز لرزنده آواز لرزنده را بتازی صوت المرتقش گویند که
 سبب آن اندر قصبه شش باشد و اندر عضله که بر قصبه نهاده است و آواز لرزنده دو
 نوع باشد یکی ارتعاشی و دیگر اختلاجی و آنچه ارتعاشی باشد دائم باشد و اختلاجی گاهی باشد
 و گاهی نه و اختلاجی نه اندر استخوان تواند بود و نه اندر غضروف لکن اندر عضوی تواند بود
 که کشیدن بدین چون گوشت و پوست و عشا و سبب اختلاج ماده غلیظ باشد که اندر
 عشا و قصبه شش افاده است و سبب ارتعاش آن باشد که قوت میخورد که چیزی را بجنباند
 و آواز کند و ماده غلیظ را با آن بجنباند و ماده بسبب غلیظی و گرانی سکون جوید و فرو می آید
 ازین دو حرکت مخالف حرکتی ارتعاشی مضطرب تولد کند علاج خداوند این علت را خد
 ممکن بود از بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار
 و دریدن و از جنبانیدن رسته ها یا زباید داشت و بیاید فرو تا بقفا یا ز خستد و
 او چیزی سنگین بمقدار طاقت او بر نهادن و آن نجه باشد از سرب و غیر آن و بیاید فرو
 تا برین شکل خفته سخن گفتن تکلف کند و استفراغ بجهت تهیه و معجون لوغاد ما اندر طبع اقیون
 و غرغره با کامه و یا با ریج فیکر او میریزد و جها که از عاقر قرحا و خدیجه ستر و جالینوس
 الفار و خرق و سبکینج و مقلا و جاو شیر و تخم کرفس سازند و سود دارد و طعام خیره لطیف
 کننده چون قلیله آب کامه و قلیله انار و نانک و ماهی شور و طعامها که اندر وی خردل و مانند
 آن کرده باشند **باب چهارم** اندر آواز تیره و باریک آواز تیره را بتازی الصوت
 الکدر المظلم گویند و این آوازی باشد همچون آواز زرد که بهم بر آید و سبب آن رطوبتی باشد
 سخت غلیظ علاج او ریاضت باشد و نفس فرو گرفتن و کشتی گرفتن و مالیدن برو سینه و چاه

در

درشت و عرق آوردن اندر کرمها و طعامها لطیف کننده و برنده و شراب کهن سود دارد
باب پنجم اندر آواز باریک آواز باریک را بتازی الصوت الرقیق گویند و اسباب
 آن بی خوابی باشد و مانند دیگر انواع استفراغ و جماع بسیار و سرما نیز خیره را تنگ کند
 آواز باریک شود چون آواز کونکان و زبان و خصیان علاج کرمها معتدل و غذاها
 معتدل لطیف زود کوار باشد و زرده خایه مرغ و ماء اللحم و گوشت در آج و طبع و ج
 و مانند آن و اگر سوا الحزاج سرد باشد علاج که اندر باب گفته شدن آواز یاد کرده امده
 است علاج اوست **باب ششم** اندر زبحه و خناق و بترها که اندر خیره بدید آید
 و فرام گرفتن مری **باب هفتم** اندر زبحه و خناق و بترها که اندر خیره بدید آید
 اندر هر دو عضله که مری و هر دو جانب حلقوم است و آنرا که بتازی العصبان گویند
 و این آماس از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم بر کردار طوق سرخ بدید آید و این آماس را
 زبحه بدین سبب گویند و خناق دشواری دم زدن را گویند و اسباب این پنج نوع است
 یکی آنکه داروئی خورده شود که این علت از وی بخاصیت تولد کند چون ساروغ و نم
 آماس عضله خیره و حلقوم و مری و آماس رباطها و عشاها و آن و عضله حلقوم
 را بتازی العصبان گویند و سوم فرام آیدن خیره و حلقوم بدید آید و عضله خیره
 که هوا را بخیخه اندک کشد از کار باز ایستد تا بدان سبب دم زدن دشوار گردد اگر چه
 منفک نشده باشد چهارم آنکه مهره از مهره ها کردن از جای بشود و بزند و این اندر
 کرد بسبب زنجی و آسیب که بدو رسد و این را علاج نیست نیم آنکه مهره کردن بسبب
 عضله خیره حلقوم اندر کشیده شود و از جای برود و تشنج خنک نیز باشد و این
 کورگان را بیشتر افتد از بهر آنکه اندام ایشان نرم تر باشد و از جای رفتن مهره نخستین
 و مهره دوم خطرناک تر باشد و بسیار باشد که شخص را اندر معده و روده ها کرم بسیار
 باشد و دم زدن نتواند و بروی دشوار کرد و علاج او اندر علاج کرم یاد کرده امده و هر

کشیخ را خون اندر مغده و روده ها باریک فسرده شود دم زدن بروی دشوار گردد
 ماده آماس بیشتر خونی باشد و صفرائی و بلغمی نیز باشد و سودائی کمتر باشد از بهر آنکه
 ماده سودا غلیظ تر است بیکبار بعضوی ریخته نشود لکن ممکن است که اندک اندک ریخته
 شود پس بیکبار سبب آماس گردد و بسیار باشد که آماس کرم سودائی گردد و این خان با
 که ماده کرم و رقیق خلیل پذیرد و ماده غلیظ و سوخته ماند و بیاورد رانست که کاه باشد
 که آماس خنای ریش گردد و دریم بالودن کیر پس باک شود که خنای نباتات از زیر باز گردد
 از بهر آنکه ماده خنای ناکاه بسینه فرود آید و هلاک کند و کاه باشد که بعد فرود آید
 و این سهل تر و علاج پذیر تر بود و مرگ خداوند خنای تشنج باشد نخت تشنج کند پس
 بمرور علامتها علامتهائی که هیچ نوع از انواع خنای از آن خالی نباشد هفت است
 یکی تنگی نفس دوم آنکه دهان کشاده ماند سوم آنکه طعام و شراب بکلوف فرود رود باشد
 که آب خوردن از بینی بیرون آید چهارم آنکه چشمها بیرون خیزد پنجم آنکه زبان از دهان بیرون
 کرده دارد ششم آنکه اگر کسی گوید آواز بینی بیرون آید هفتم آنکه بندار در کف خواهد
 کرد و آرزوی آن کند و بدید آمدن این علامتها با اندازه صغیر و سهیل خنای باشد هر چند
 خنای صعب تر باشد این علامتها صعب تر است از علامتها و چون خنای سهل تر باشد
 این علامت کمتر باشد و اما اگر خنای خونی باشد چشم و زبان و روی سرخ باشد و دهان
 طعم خون دهد و درد خنای با تندی باشد و رگهای چشم و گردن خاسته و نفس تنگ
 باشد و اگر صفرائی باشد در دوسوی و حرارت و تشنگی عظیم باشد و دهان تلخ
 و خشک باشد و خواب نیاید و تنگی نفس کمتر از تنگی نفس خنای خونی باشد و اگر بلغمی
 باشد آب دهان لزج باشد و طعم دهان شور باشد یا طعم بوره دهد و از حرارت خالی
 نباشد از بهر آنکه ماده او بلغم عقیق است و تپا کشته و رنگ زبان سبید بود و
 تشنگی و حرارت اندکی باشد و کاه باشد که زبان بسبب رطوبت مسترخ و بیرون آید

بخور ناشده

باشد و کاه

ز ندر وین باشد از وی و اگر آماس از سرمری فروتر باشد اگرچه عظیم باشد یا منقطع
مراحت کند و دم زدن باز ندارد و هرگاه که بی آنکه ماده آماس تحلیل پذیرفته باشد یا سر
باشد ویر کالوده پند که آماس کمتر میشود و بیمار راحت نیابد و نبض موجی شود و سر
بود نباید دانست که ماده کشتش فرو آمده باشد و خاق بدلت الریه بازگشته و اگر
صغیر و متفاوت شود و خفقان بدید آید و قوت ضعیف گردد و غشی بدید آید نباید
دانست که ماده بنواچی دل فرو آمده و اگر نبض تشنجی شود باید دانست که ماده بعضا
فرو آمده و تشنج خواهد کرد و اگر از پس چهار روز آماس نرم شدن گیرد باید دانستن
که نخته میشود و دریم خواهد کرد و اگر پند که سرخی آماس بر سینه و گردن بود باید دانست
آن دو چیز بود یکی آن بود که ماده تحلیل پذیرفت و استفراغی افتاد و این امیدوارتر باشد
و دم زدن آسان گردد و دم آنکه ماده بباطن باز گردد و این بد باشد و هرگاه که خداوند خا
کفک بر آرد امید زندگانی نماند از بهر آنکه حاجت بر بیرون کردن بخار خانی بدان حد باشد
که رطوبت را نیز همی جنباند تا با بخار دل پیوسته میگردد و کفک بدید همی آید و گاه باشد
که اگرچه کفک بر آرد امید کسپسته نشود زیرا که قوت شهوت بر جای باشد و هرگاه که در پی
خداوند خاق سبک گردد و چشم خانه سیاه شود و حال میر و هرگاه که نبض صغیر شود
اطراف سرد و زبان سبطر و سیاه گردد و زود هلاک شود و خاق که بابت باشد خطرناک
بود از بهر آنکه حرارت تب حاجت افکند دم زدن و هرگاه که انور تب کم روز بخار خا
بدید آید سخت محوف باشد و هرگاه که پس کردن از رنگ خویش بگردد سبک شود یا سبز
و بخلها و پیغولها و ران عرق سرد کند همان روز یا روز دیگر میر و هرگاه که دم زدن بر
کند گردد سخت چنین که یک دم زدن بدو سه حرکت تواند زد و بهر دم زدن سینه و وترها
پینی می جنباند سخت محوف باشد علاج اما علاج خاق خونی است که نگاه کند اگر خاق
بشارکت مهمت باشد و قوت قوی است و از ضد مانعی نیست نخست فصد کند و خون

بیکار

بیکار تمام بردارد چند آنکه در غشی افتد در حال زایل شود و اگر اندر قوت ضعیف باشد
فصد باید کرد لکن خون تفاریق بیرون باید کرد چنین که هر ساعت ده درم سنگ و پنج
سنگ بیرون میکنند تا روز سوم و غرض ازین تفاریق آنست که غشی باز دارد از بهر آنکه
اگر غشی افتد باقی قوت ساقط شود و تنگی نفس با سقوط قوت بدید باشد خاصه که بصورت
غذا بازمی باید گرفت یا باندکی بازمی باید آورد و آنجا که بیند که در فصد تاخیری می نماید
کرد تا فنج بدید آید و لبت آن باشد که تاخیر کند تا هم قوت بر جای باشد و هم استفراغ از ماده
پیماری افتد لکن ازین تفاریق که یاد کرده آمد جاره نباشد تا راه دم زدن گشاده میشود
خاصه که هنوز علت اندر روز فرو نماند باشد و ماده اندر حرکت بود و بخون بسیار بیرون
کردن حاجت ضروری نباشد و اگر اندر میان آنکه خون تفاریق از رک دست بیرون میکنند
رک زبیر زبان زند سخت صواب باشد خاصه که رکاء زبیر زبان تمیله و کشیده باشد این را
تاخیر کردن صواب نباشد و گاه باشد که حاجت بدان آید که زبان بیارند و حجامت از ساق
کنند و هرگاه که پند که تن متملی نیست و ماده اندر حوای حلق است اگر فصد نکند شاید
اعتقاد بر باز گرفتن غذا کنند تا تن از خون غداهی بدو قوت ساقط نشود و چون روزگار
علت اندر کند و پز اینند و تحلیل مشغول شود و اگر اندر چنین حال رک زدن هم بیم باشد
که قوت ضعیف گردد و غذا را از حاجت آید و از آنکه چیزی بکل و بد شواری فرو میشود غذا
دادن عذاب باشد و اگر آماس اندر حوای عاصه باشد اگر پیش از آنکه روزگار فرو علت
و حرکت ماده بگذرد رک زدن هم باشد که ماده آماس بخلق فرو آید و خاق صعبتر شود
و اندر فصد یک معنی دیگر نگاه باید داشت و آن آنست که بسیار باشد که سبب غلبه خون
باز ایستادن خوبی باشد که رفتن آن عادت شده باشد چنانکه خون بواسیر و خون جیض اند
چنین حال رک باید زد که استفراغ خون کند از آن موضع و آن رک صاف باشد یا حجامت
ساق و شیشه بر بخان نیز سخت نافع است خاصه اگر چیزی بکل و فرو نمی شود و شیشه بر

دوم از مهرها کردن نهند تا ماده را بیرون کشد و کدوم زدن و چیزی بکوفد و بر
کشاده شود چون کشاده شد و شربت بکوفد و رفت شیشه بردارد و اگر بیازد و خون
بیرون کند و را باشد و اگر بدو جانب کردن حجامت کنند و را باشد پس شیشه بی آردن بر
میان سر و زیر زخمان و بر کاهل و کتف بر می نهند و اطراف و کفها سخت مالند و اطراف
بر بندند چنانکه معلوم است و از بس فصدند پیر شکم فرود آورند باید کرد بخفنه از فر
نسخه خفنه بکین بنفشه و با بون از هر یکی هفت درم سنگ پستان حمل عدد تخم خطره
درم سوس کدم یک مشت مهر را بر بند چنانکه دست و با لاید و درم شکر قوالب
و چهار دانگ غلغله و دو درم بوره انداخته و درم روغن بنفشه با روغن
بکند باوی بیامیزند و خفنه کنند و اگر تب باشد اندرین خفنه سه درم قطور بون باریک
و بیست عدد انجیر سی اندر بندد و اگر چیزی بکوفد و نمی تواند بر و خیار شنبه و شیر خشک
اندر آب کشنایا اندر آب غلبه حل کنند و با لایند و بدهند و از بس که شکم فرود
آورده باشند با بون و اکلیل الملک و بنفشه و سوس اندر آب بنند و اطراف او بدان آب
میشویند و می مالند و کشکاب دهند و اندر کشکاب مقداری عدس پوست کده و درم تخم
خشکاش کوفته بخته باشند و اگر از کشکاب نفرت کند سنگین دهند و صمادی سازند از
چیزها خنک و قابض یا چیزها محلول آینه چون لسان الحمل و کسنا و آرد جو و عدس منقش
و خطره و با بون و بنفشه مهر را بکوبند و روغن کل خرب کنند و بکلاب حل کنند و بر قفا و
گرد بر گرد و خویا که بدن و حلقوم نهند و اما تدریج غره بدین گونه باید کرد اگر تن و رگها
کردن و زیر زبان منتهی باشد غره بخیزی قابض باید کرد و قابض آماس را فرازم فشار و
ددا فراید و باشد نیز که ماده آماس را مدوی بدو پیوند و این پیوستن مدد را بتازیه
اصحاب کویند و قانون غره کردن است که چیزها قابض را چون افشره پوست جوز تر
با شراب لطیف کنند بیامیزند چون سنگین تا قوت قابض را بر تدریج برساند و اگر در

عنه
م

عظیم باشد با شرابها نرم کرد و بنشانند بیامیزند چون شیر تازه گرم کرده و چون شراب
بنفشه و اندک انواع خنک نخست غره بخیزی کنند که اندوی قبضی باشد و خون را
باز نشانند چون شراب خرقه و افشره کوز آب غلبه و مانند آن صفت افشره جو
بکین پوست جوز تر و بکوبند و بنشانند و آب او صافی کنند و همچند وزن او شکر باوی
بیامیزند و بخوشند و کفک بردارند و بقوام آردند و داروی دیگر بکین بنفشه و بانی و
مان و کلنا را از هر یکی پنج درم سنگ کوفته و پیچته و در و انار یکی ترش و یکی شیرین پاره کنند
با پوست و بر ند تا مهر اشود و بدست مالند و بنشانند و دان از روی دور کنند تا چون
لعوقی شود و داروها کوفته و پیچته باوی بیامیزند و بکار دارند و بوقت حاجت بسر
یا سنگین حل کنند و بدان غره کنند و داروی دیگر بکین عدس منقش و کل سرخ
و کلنا و ساق اندر آب بخوشند و با لایند و بدان غره کنند صفت داروی دیگر بکین
کل سرخ و صندل سرخ و سیب و فلفل نیم کوفته اندر آب غلبه یا اندر آب کشنیر
بنند و با لایند و شراب خرقه اندوی حل کنند و بدان غره کنند و حتی که اندر زیر زبان
دارند خداوند خنک و خونی و صفرائی را سود دارد بکین تخم کل و تخم خرمن و نشاسته و طایفه
و ساق و کثیرا از هر یکی یک درم کافور دانی مهر را بکوبند و بلعاب اسبغول بسر شند و
کنند این را ووها که یاد کرده آمد روز نخست بکار دارند و روز دوم آب کشنیر تر که آب
غلبه بکین و کل سرخ خشک و پیچ سوسن اندوی بخوشند و با لایند و فلفل
خیار شنبه روی حل کنند و بدان غره کنند و روز سوم و چهارم که هنگام انتفا باشد آب
غلبه بکین با دیان تر بیامیزند و خیار شنبه اندوی حل کنند و مسحه و بدان غره
کنند و روغن کل اموم مصیغ بیامیزند و بنفشه کهن آب تر کنند و این موم روغن بری
اندانید و بر گردا گرد حلقوم و گردن بر نهند و اکلیل الملک و پیچ سوسن بخوشانند و با لایند
و خیار شنبه اندوی حل کنند و بدان غره کنند و اگر بدین تدبیرها کار بر نیاید داروی

سرکین سگ سازند صفت آن سیکه را به بند دندان دهند يك روز و نشسته کنند پس
 نمک آن دیش او نمک تاجخورد و شکم او پاک شود و سه روز و آخر استخوان پاکند
 تا سرکین او سبید باشد يك جزو ازین سرکین مازو و سغتر از هر یکی يك جزو بکوبند و
 بیامیزند و بخلق بیمار اندر دهند یا بر مرغ بر جگر و خلق او طلی کند و اندر سخت
 دیگر سرکین يك جزو و زعفران و کل سرخ از هر یکی يك جزو آورده اند نشسته داروی یک
 بکیر در صافی و روغن و زعفران يك جزو و در شراب خرقه بیامیزند و بدان غره
 کنند تا بر انداز بهر آنکه مرگد زنده است و محل و نفوت گذرد که منفعت برانیدن
 زعفران بدور ساند و برانند پس اگر بپند که آما س سخت میشود بشیر تازه و خیار شیر
 اندروی حل کنند و بدان غره کنند و خیر اندر آب انار ترس و شیرین حل کنند و روغن
 بنفشه و خیر اندروی حل کنند و مسکه و روغن کا و کداحه و عطاسه کرب با میخته
 کربا بکین این هر نرم کنند و برانند اندو تخم مرو تخم کان بکوبند و بشیر غره کنند
 و بیاز تر کس بکوبند و اندر شیر خرقه کنند و پنج سوسن و پنج خطیم اندر شراب مثلک یعنی
 شراب جوشیده و سبک یکی باز آورده بپزند و بیاز تر کس بکوبند و بدان حل کنند و بدان
 غره کنند و داروهای پزاشده که اندرین وقت بکار دارند تا سرکند و بیم پزاشند
 و بوره و انکوزد و سرکین خطاف و سرکین خروس و فلفل و جند بیدستر و نوشا
 و حاق قرچا و هزار سفند و خردل و شونیز و تخم ترب هر را که بعضی اندر آب شراب
 خرقه یا اندر سبکین حل کنند و بدان غره کنند صفت جی که اندر دهان دارند
 سوسن چهار درم انکوزد نیم درم بعضا ربه برك کرب با میخته بشیر شده و جها کنند و هرگاه
 که پند که آما س نرم کشت و بخته شد و سرخی کشاید و روها قاض مازو و کلنار و کرم
 و پوست انار و شب یلانی این هر را بکوبند و اندر دهند و سرکین سگ که یاد کرده آمده است
 اندر شیر خرقه یا اندر شیر یا اندر آب خیار شیر یا اندر آب خیم یا اندر کشکاب یا اندر طنج

براننده است

براننده است و کشاید و هرگاه که کشاده شد بر روغن کا و آب کرم آمیخته یا بر روغن
 آب کرم آمیخته غره کنند یا از بشیر و پاک کنند پس کرم مازو و پنج سوسن از هر یکی يك
 جزو و پنج سوسن آسمان کون نیم جزو و اندر آب بپزند و بیالایند و بدان غره کنند و اگر زرد
 خایه سخام باروغن با دام و اندکی نشاسته و کثیر در آب کرم بپزند و بدان غره کنند و صواب
 باشد و غذا اندین وقت سوسن آب باید بر روغن با دام و بپزند و اگر خاق صفرا بی باشد
 اول فصد کنند و قانوها که یاد کرده آمد نگاه دادند و بستر و کلاب یا سکنکین یا شراب خرقه
 صرف یا میخته یا آب غوره یا آب سماق و کلنار و عصا ربه کل و شراب کوزک و صف کرده
 آمده است و شراب خشکاش یا آب غوره و آب سماق آمیخته غره کردن روز نخستین سخت
 شود و مندا باشد و آب کشین تر بکین در برن مورد و بلوط اندروی بخوشند و بیالایند
 و بدان غره کنند و عدس و آب ترش و زعفران و اندکی شب یلانی اندر آب بخوشاند و بدان
 غره کنند و دارویی که بخلق اندر دهند بکین در کل سرخ و نشاسته و طباشیر و تخم خرقه و کلنار
 و شکو طبرزد از هر یکی راست راست هر را بکوبند و اندر دهند صفت دارویی که بکین در
 کل سرخ و کلنار و کرم مازو و صندل سفید و سماق و کما میثا و عدس مقشر و زرد جوهر و برك
 سوسن از هر یکی راست راست هر را بکوبند و بپزند و اندر دهند و اگر چیزی بخلق فو می توان
 بر میان خیار شیرین و آب غلبه حل کنند اندر کسنا و دهند تا طبع نرم کند و اگر
 چیزی بخلق فو نمی تواند بر داشت و سیستان و غناب و نیلوفر و بابونه و سوسن کدم و
 خیار شیرین و روغن بنفشه و شکوفه الب حقنه سازند و چون طبع نرم شده باشد کشکاب
 دهند یا آب انار شیرین آمیخته و اگر اندر کشکاب عدس بخته باشند صواب باشد و از پز
 این طلی را اندانید بکین در کلر منی و صندل سفید و فلفل و شب یلانی و مایه از هر یکی راست راست
 هر را بکوبند و آب غلبه و آب لسان الحلو و کلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلی کنند
 و اگر از رجو و لسان الحلو و غلبه و کشین تر و کلاب و روغن کلنار یا ساوندان

بس این طلی که یاد کرده آمده است بکار دارند صواب باشد و روز دهم و سوم غرغره کنند
 بجیزی که اندوی اندکی کشانید که باشد چنانکه اندر علاج خنای خونی یاد کرده آمده است
 و چون علت باخر سوسوس کدم انداب بجوشانند و با لایند و خیار شیر اندوی
 حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر خنای بلغی باشد طبع را با یارچ فیکر او حجت قویا نرم
 کنند یا بجفته تیز که از شبت و بابونه و اکلیل الملک و انجیر سی و قیطوریون و تخم خطا و
 بونه و نمک و سوسوس کدم و انگبین و روغن خیری یا روغن سوسوس ساخته باشند غرغره
 فرمایند شراب جو یا با انگبین و اندکی عاقر قرحا اندر سنگکین عملی بزند و بدان سنگکین
 غرغره کنند و زو الخطاطیف اندر مسخته حل کنند و بدان غرغره کنند نسخ و زو الخطاطیف بکند
 کرفس و اینسون و نانخواه و فحاح الاخر و اصل السوس و دارچینی و حماما و زرا و نطویل
 و شب بمانی و هزار سفند و مرصافی و سیلخ و زعفران از هر یکی یک اوقیه معجون افرو و ما
 و تخم کل و سرخ خشک از هر یکی دو اوقیه قطره و ما زو الخطاطیف از هر یکی سه اوقیه سنبه
 و نشاسته کدم از هر یکی نیم اوقیه مازوی سبز هشت عدد هم را بکوبند و بسینند و با انگبین
 بسرشد و بوقت خلعت چند ماز و اندر ماء العسل یا اندر کشکاب یا اندر آبی که اندوی
 و کل سرخ و پنج سوسوس بنخه باشد حل کنند و بدان غرغره کنند و از بیرون نیز طلی کنند بیک
 چهار بار این نخت صهاریح است و نخت ساوین سهل لکن اندر نخت دیگر حماما نیست
 صفت معجون افرو و ما که اندر زو الخطاطیف بکار آید بکینند زعفران و دارچینی از
 هر یکی دو درم کل سرخ خشک و حماما و قطره از هر یکی یک درم مرچا و درم پنج سوسوس و کلاد
 هندی از هر یکی دو درم سنگ و نیم هر را بکوبند و شراب انکوری بسرشد و اراض کنند
 بسیار خشک کنند نسخ و زو الخطاطیف نسخ سبکتر بکینند تخم کرفس و اینسون و نانخواه و
 هزار سفند و دارچینی و مر و زرا و نطویل از هر یکی یک اوقیه کل سرخ دو اوقیه قطره و ما
 الخطاطیف از هر یکی دو اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته و سنبه از هر یکی نیم اوقیه مازوی سبز

علا

عدد سه را بکوبند و با انگبین بسرشد و اگر علت سخت قوی باشد یک مثقال زو الخطاطیف
 و نیم مثقال قمار الحار سوده و اندکی سرکین مردم بیا مینزد و اندر مسخته حل کنند و بدان غرغره
 کنند و چون سرکین مردم بکار خواهند داشت نخت یک کس راحت الصبر و مصطکی
 بیا بد و دنا شکم بر اندیس او را نان ار پنبه و کا و رسین و برنجین و بلوطی دادن تا طبع او
 خشک شود و سرکین خشک که از وی جدا شود بکار داشتن و سرکین سبک که یاد کرده آمده
 با عاقر قرحا بسایند و با انگبین بیا مینزد و زردون دهان و سر حلق طلی کنند و اگر قصد حلا
 و حخته کرده شود و زردون زردان زده و مجهر بر نهادن بر قفا و زیر زخمان و صعیب علت
 کمتر نشود هر که کا و زرا و عصا و قمار الحار و قیطوریون باریک و ما زو الخطاطیف بکند
 و سرکه تر کنند و بر حلق طلی کنند از بیرون و زو الخطاطیف بدهند و اگر سرکین سنگ و کین
 مردم و سرکین خطاطیف از بیرون طلی کنند صواب باشد و اگر کار بضر و وقت رسد عسل
 با در طلی کنند تا حلق ریش گردد و این دارو بحلق اندر دهند بکینند و نوشا و خوردل و عاقر
 و انکرون و نظرون و فلفل و بودنه هر را بکوبند و اندر دهند یا اندر ماء العسل حل کنند و
 بدان غرغره کنند و چون بدین علاج کشته شود و در سینه بدیداید شیر تازه یا روغن کل یا
 و بدان غرغره کنند و از بیرون خماری که از بابونه و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته
 باشند یا روغن زکس یا روغن نارین بر نهند و چون علت باخر رسید موم را با روغن
 کل یا مینزد و طلی کند از بیرون و اگر خنای سوکائی باشد طبع را با یارچ فیکر او مطبوخ
 اقیمن نرم کنند یا بجفته تیز و غرغره بر کلاب کرم و ماء العسل و مسخته کنند و آبی که اندوی
 اکلیل الملک و تخم کان و بابونه و حله جوشیده باشد و بشیر تازه غرغره نیست و زو الخطاطیف
 و دوا الحمل اندر ماء العسل حل کردن و بدان غرغره کردن و از حله و تخم کان و شبت و بابونه
 و برک کرب و تخم او و مر زکوش هر را بکوبند و بسینند و بروغن زکس و پربط کد لخته ضار
 کنند و از بیرون نخت صفت دوا الحمل بکینند هزار سفند و تخم ترب و انکرون و مر و بو

ارغی و نوشادر از هر یکی راست راست بکوبند و بنهند و اندر ماء الصلح کیند و غرغره کنند
و کحل ناکرده بخلق اندر دهند و اگر سبب خناق از جای بیرون آمدن مهر کردن باشد بفسد
و حقیقه علاج باید کرد و اگر مانعی داشته باشد حلق بجای بریدن مهر کردن با نکشت کرد و
کر بالقی که از اسازند و آن التي باشد از آهن برساند و آنکه کلام میر که بخلق فرو کنند و مهر را
برافرازند تا بجای باز آید و کار و هار قابض از بیرون بر نهند تا از نگاه دارد و اولتر از باشد
کالت و انکشت بدان نیز نه اگر اما سی باشد از انکشت و الت و بخود تر شود و بدار و بر کارند
و حکایت کردند که زنی قابل کوزی را که این علت را افتاده بود پوست پاره که بقیر اندوده
بود در علاج کرد و نیک شد و آن چنان بود که پوست پاره با قلاب نکند تا نرم شود و قیر بکشد و
انرا بر کردن کردن نهاد و بکشد تا بر وی خشک شود و مهر را بر کشید و بجای باز آورد و
دیگر که بدین کار شاید دارد و هار قابض باشد چون ماز و نادر پوست و قوطه و مورد و سرشک
و سریشم که آن سریشم بکشد از ندر و ارو هار بدان سرشند و بر خرقه طلی کنند و بر آن موضع نهند
تا خشک شود و مهر را بر دارد و بجای باز آید باذن الله تعالی اگر چهار روز بگذرد و دست پوی
پیدا خد نشود و حقیق او باطل نشود امید خالص باشد لکن کردن کور بماند و از چپ و راست
نکین بر وی دشوار باشد و از پس چهار روز بفسد و حقیقه و غرغره بشیرا خرقه و آب سماق
و افشره کوز و زیت غوره مشغول باید بود و آنرا که پسندد بدین تدبیرها و علاجها بهتر بدید
نمی آید و هار که خواهد شد امید خالص و آنست که حلق او بشکافد رباط که در میان دو قصبه
حلق است بر اثر شکاف پوست بشکافد تا دم نزنند چون از تدبیر مهر و تدبیر آس فارغ شوند باز
بدوزند چنانکه آس به بعضی و وعشا ترسد و اگر دانند که اندر رباطها نیز آس است این علاج
هم نشاید کرد **باب سوم** از خوردن و از کشتار ششم اندر بترها که زدن و
حلق بدید و بخلق این کشادگی را گویند که پیش کردن است و مری که مجری طعام و شراب است
و قصبه شش که مجری دم زدن است اندر وی نهاده است و اندرین هر دو مجری شرا و کرم و سوز

براید و از آن الم باشد علامتها آنچه بزم مری بر آید کدشتن طعام و بر الم نماید خاصه
اگر طعام درشت یا ترش یا بیز خورده شود و آنچه بر خلق و حقیقه بر آید آنکه طعام الم
نیاید لکن از سخن گفتن و از دود و گرد آید باید و از بکردن علاج هر دو آنست که
نخست رک با سلیق و قند یا اکلو و طبع را نرم کند آب میوه ها و خیارشور و با مداد
کشکاب دهند نیم گرم باشکرو روغن بنفشه یا روغن کل و شبانگاه لعاب اسبغول نیم گرم
باشکرو طعام خیرها که اشامیدنی باشد و از طعامها خشک و ترش و قیز و شور پر هین
کند تا زود تر بخت شود و اگر بر ایندک خلط آید علاج بر ایندک خناق کند و چون بخشد
و صبح ریه بیرون آید اندر علاج خناق ککشاده شود یا در کرده آمد بکار دارند و با خنجر
اندکی سرکه باب بخورد و غرغره کند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اگر از ترشی سرکه
آبی رسد روغن کل با لعاب تخم گان بخورند و بدان غرغره کنند و اگر شیره بزرک باشد و دیر
ماند و گوشت حلق را بخورد هر ساعت اندکی موم روغن اندر دهان گیر و فرو می نشاند
و همچنین بهر ساعت اندکی سرم کافوری یا زرده خایه مرغ یا میند و اندر دهان میداند
تا سبکد از دوفرو می برد تا ددی نشاند و شرع حلق دشوار تر باشد از بهر آنکه حلق عضو
و عشا هرگاه که حقیق آن یافته شود که اندر وی آبی است زود به علاج آن مشغول باید شد
فصد و اسحال و شربت که یاد کرده آمد بکار داشتن و علاج آن بغرغره باید کرد و از علاج
خناق بهرین باید کرد و حجت السعال که از شیشه و کثیرا و رب السوس و تخم خیار و خیاباد
زنک و شاسته کرده باشند و بلعاب اسبغول سرشته اندر دهان داشتن **باب چهارم**
سوم اندر علاج طعام که اندک کرم و اندک جیزی که بخلق اندر ماند اگر نرم باشد چون نان
و گوشت و استخوانی که لغزنده باشد دست بر کردن و میان دو کتف می باید زد تا فرو رود
یا نه اگر فرو نرود تدبیری که باید کرد چنانکه ممکن شود و اگر چیزی درشت باشد
چون خار مایه و استخوان درشت و غیر آن بکنند اگر آن خبر را می تواند دید بجهت کند تا

انرا با نیر یا غیر آن دیگر آلتی برآورد و اگر فرو شده باشد پیرقی کند با عابها و خوشوها
 نرم و دهند تا آن را نیز فرو نهند و اگر مدتی در آن موضع بماند و نه فرو شود و برآید هر
 روز یکبار هم تخم سبندان که تناری الحرف گویند کوفته با آب گرم بدهند این تدبیری است
 که از موده است و چیزها را که جبین در حلق مانده است برآورده است و اولتر آنکسی
 از پس آن کند که معده از طعام آشامیدنی پر کرده باشند و انجیر سگری اندر میخندند
 بدان غرغره کنند آن چیزها را از موضع خویش بچینند و اگر انجیری خشک باشد شسته بپزند
 و آن انجیر نیم خائید کنند و فرو برند پس رشته را برکشند از انجینانند و بر آن دوازده یون
 ضامه ها تراشده بزنند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن از موضع خویش جدا کند و
 ضامی که آن را در جو آب نیم گرم و روغن زیت سازند موافق باشد انشا الله تعالی
 باب ۱۲ در جگر از جگر و دوزخ از کفتار ششم اندر دوزخ که بخلق اندر آورند
 و این دوزخ را تناری العلق گویند بسیار آهنا باشد که اندوی دیوچه خرد است و مردم
 بغافل از آن آب بخورند و دیوچه بکام و دهان و حلق اندر آورند و باشد که دوزخ فرو شود
 باشد که معده رسد و بسیار باشد که روز نخست خوردن او بدیناید تا خون بسیار بخورد
 و آنچه دوزخ فرو رفته باشد علامت وی آنست که ماسه و غمی عظم اندان کس بدیداید و
 گاه باشد که خون رقی براند از پی آنکه او را علق باشد علاج آنرا که بتوان دید به منقش
 برچینند چنانکه سر و گردن او بکشد آنالت از بهر برداشتن دیوچه سخت شایسته است
 و اگر پیش از آنکه او را برخواهند داشت نخست بسره کوفته یا بسره کوفته و منقش
 و غرغره ناسنت شود صواب بود و اگر بعضی دوزخ فرو رفته باشد و نتوان دید آنرا
 خربخرا علاج نتوان کرد و سر کوفته و منقش و اگر در دوزخ در روی نیست صفت داروی
 دیگر بکشد خربخرا و دوزخ و بکشد و اندر سر که کل کنند و شونیز بکشد و اندر
 سر که کل کنند نسخ داروی دیگر افستین یک جزو شونیز و دوزخ و بکشد و بسره کل کنند



صفحه

علامات و علاج آن باب نخستین اندر شناختن احوال دم زدن و اسباب
و تغییر آن التهام زدن خنجره است و قصه شش و حجاب سینه و عضلهها سینه و
رکها و شریانها که اندرین اندامهاست و دم زدن بدو حرکت و دو سکون تمام شود که اندر
میان این دو حرکت افتد همچون نبض چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمد لکن حرکت
دم زدن حرکتی است که اختیار مردم را اندر وی بهره است یعنی اگر مردم خواهد کرد
زدن خویش بگرداند و در از تریا که تاه تریا برتر کند تواند و حرکت نبض حرکت طبیعی محض
و مردم آن تصرف که اندر دم زدن کند اندر نبض نتواند کردن و منفعت دم زدن و منفعت
نبض یکی است و اندر باب دوم از کفای رسوم از کتاب دوم یاد کرده آمده است و دم زدن
معتدل طبیعی که مردم را اندر آن هیچ قصدی و تصرفی نباشد چون دم زدن در خواب و
در حال غشی حرکت حجاب تمام شود و آنچه قصدی و تصرفی با وی باشد عضلهها و سینه
اندر آن یاری دهند چنانکه اندر نبض عظیم و صغیر و سریع و بطی و طویل و قصیر و متفاوت
و غیر آن باشد اندر دم زدن نیز هم چنان باشد و اما چگونه دم زدن چنان باشد که چون نسیم
هوای بیرونی بخلق فرو رود شش فراخ باز شود و اندازه بزرگ خویش را باندازه فرسای
جای ماهوار اندرون جای باشد و سینه از آن سبب باوی یا شود تا جای شش تنگ
نباشد و کار بیشتر و تمام تر اندر دم زدن کار شش است و عضلهها و سینه یاری دهند
و مبدی حرکت دم زدن از سوی زدن و حجاب است و از سوی بیرون حلقوم و سبب
تغییر دم زدن از حال طبیعی آفتی باشد که اندر شش و سینه افتد و آفت این هر دو از اجزای
دو بیرون نباشد یا خاصه اندرین دو اندام افتد یا به هم بازی اندامی دیگر افتد و آنچه
خاصه سینه و شش را افتد چهار گونه باشد یکی سوراخ یعنی تنباهی مزاج و دوم آماس
سوم سنده چهارم تفرق الاتصال اما سوراخ مزاج یا ساده باشد یا مآله و سنده چنان باشد
که مزاج سینه و شش که مترازان شود باید یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر یا آنکه مآله اندر وی

گراید و گاه باشد که سوراخ مزاج تر بداند سنده تشنج افتد یعنی تولد کند یا اندر عضلهها و حلقوم
و حلقوم یا عضلهها و بهلول و سینه و اندر عشاها و رباطها این اندامها استرغای بدیداید و گاه
باشد که سوراخ مزاج تر بداند سنده تشنج خشک تولد کند و دم زدن دشوار گردد و مزاج دل
سرد تر است و بقیاس اقبصهها حلقوم که اندر وی برآورده است و بقیاس با فعل و کوه خورشید
گرم است از بهر آنکه فعل او حرکت بر دوام است و غذا و او از دل برآورده چنانکه اندر کتاب
نخستین اندر تشریح شریان و ریه یاد کرده آمده است و مزاج سینه اندر سردی و گرمی
معتدل است لکن گرمی طبعیان با گرمی خلاف گفتند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب
او استخوان و عشا و پی و غضروف است و گرمی دیگر گفتند گرم است از بهر آنکه دل که
معدن حرارت است و مبدی شریانهاست اندر میان او است و اندر وی گوشت عضلهها
بسیار است و مبدی شریانها است و حقیقت آنست که هر گاه که حرارت گوشت عضلهها
و حرارت دل را که اندر میان او است با سردی استخوان و پی و عشا و غضروف که اندر وی
بسیار است برابری میزاجی معتدل بدیداید و لختی میل بخشکی دارد از بهر آنکه استخوان
و پی و عشا و غضروف اندر وی بسیار است و آماس نیز گرم باشد و سرد باشد و سنده کوفه
شدن مجریها باشد و سبب سنده شش و سینه کرد آمدن خلطی باشد اندر قصبهها و شش
و اندر کتادی سینه و آن خلط با بلغم باشد یا بریم یا خون و تفرق الاتصال آن باشد که اندر
شش یا اندر سینه ریشی تولد کند یا یکی بکسلد یا شکافد یا از بیرون جراحتی رسد از این
چهار نوع که یاد کرده آمد هر کدام که بدیداید دم زدن دشوار گردد و هر آفتی که خاصه سینه
و شش را باشد بیرون نباشد اگر چه بیرون باشد از بهر آنکه شش بر سبیل دفع مودی حلقوم
کند و دفع او بیرون نباشد و آفتها که به همتای اندامی دیگر افتد یا به هم بازی دماغ باشد یا
به هم بازی حلق یا به هم بازی دل یا به هم بازی دیگر اجزاء چون معدن و جگر و رحم و غیر آن یا به هم بازی
همه آن اما آنچه به هم بازی دماغ باشد اندر صرع و سکنه باشد و آنچه به هم بازی حلق افتد اندر استریا

و نشخ باشد از بهر آنکه عضله‌ها و جباب بیشتر از جفت چهارم است از عصبهای که از نخاع
آید و باقی از جفت پنجم و ششم و آنچه به مجاری دلافت جان باشد که اندر دل نوعی از انواع سو
المزاج یا آفتی دیگر بدیدید که سوا المزاج دل ممکن است که علاج بدیدد و زایل شود و آنها
دیگر چون آماس و تفرق الاتصال دل علاج بدیر نیست و دم زدن زود باطل کرد و دم زدن
زود و دلافت شود و آنچه به مجاری احشاء دیگر افتد هم سبب سوا المزاج و سبب انواع آماس
و تفرق الاتصال افتد لکن آماس احشای علاج بدیر و مهلت علاج کردن دهد و غیر دم زدن
باز دانه آفت باشد و آنچه به مجاری که تن باشد اندر حال تسکین باشد و گاه باشد که سبب
سینه عضله‌ها سینه دم زدن کرد و این کسانی را باشد که بیماری دراز آهنگ کشیده
باشند و از این بیماری بهتر شده و قوت باز آید و باقی است **دوم** از کفایت هضم اندر
آنکه هر دم زدن که از حال طبعی بگذرد و بکوشد باشد اندر کباب دوم یاد کرده آمده است
که سبب هضم دم زدن سه است فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانی است و آلت خیم است
و خلق و شش و جباب عضله‌ها سینه و عضله‌ها که اندر میان بهلوه‌ها سینه باشد و حاجت
اندر کشیدن نسیم هوا تازه است و بیرون کردن هوای گرم دود نان شده هر گاه که این سه
هر سه بر حال طبیعی باشد نفس معتدل باشد و طبیعی باشد و هر گاه که یک سبب یاد و سبب از
حال طبیعی بگذرد یا عظیم یا صغیر شود یا شدید یا ساهق یا طویل یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر
یا باری یا مختلف یا متعاضف یا عسیر یا صیق یا متین یا مخفی النفس العظیم دم زدن عظیم
جان باشد که سینه و شش فراع می‌شود و تاهوای بسیار اندر کشد و سبب این سرچین باشد
یکی تمامی قوت دوم فرمان برداری آلت سوم بسیاری حاجت و هر گاه که حاجت بیرون کردن
هوای دود نان بیشتر بود و حرکت انقباض قوی تر بود و هر گاه که حاجت باند آوردن هوا
تازه بیشتر بود حرکت انقباض قوی تر باشد و هر گاه که اتفاق افتد که حرکت انقباض ضعیف و
حرکت انقباض قوی بیاید است که حرارت عریزی ضعیف است و حرارت غریبی قوی

النفس الصغیر

النفس الصغیر دم زدن صغیر ضد عظیم و اسباب ضد اسباب آن گاه باشد که سبب الحی
و آفتی التهام زدن حرکت تمام نتواند کرد و دم زدن بدان سبب صغیر شود و گاه اند
میان سبب حاجت قوی با دردی بکوشد و می عظیم زدن و گاه باشد که نفس تنگ باشد و
با تنگی صغیر شود و هر گاه که دم زدن صغیر و متفاوت کرد و بیاید است که حرارت عریزی
باطل شود و اگر با صغیری متفاوت شود اندر التهام ددی باشد النفس الشدید دم زدن
سخت دم زدن باشد عظیم و قوت جگوانی کلفت میکند تاهوای دود نان شده را بسیار
بیرون کند و نسیم هوای تازه بسیار تر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت آید و نشان
آن باشد که حاجت بسیار است و قوت برجای است و اندر التهام آفتی نیست النفس الشاهق
آنرا بسیار سی دم زدن بلند کونیند و نوعی است از دم زدن عظیم و یا عظیم سریع و شدید باشد
و اندرین دم زدن حرکت نیمه فرو سوین باشد از سینه بی حرکت جباب و بی حرکت عضله‌ها
نیمه فرو سوین از سینه و سبب بسیاری حاجت باشد و این نوع اندر تها و بای بیشتر افتد
النفس الطویل دم زدن دراز جان باشد که مدت حرکت انقباض دراز تر باشد تاهوای
بیرونی بیشتر اندر تواند کشید و هر گاه باشد که سبب تنگی نفس یا سبب دردی اندر کشیدن
هوادرشوار کرد و بدان سبب دم زدن دشوار شود اندر درازی مدت نسیم هوای بانداز
حاجت اندر کشیده آید النفس القصیر این برخلاف طویل باشد و هر گاه که دم زدن قصیر
متواتر باشد بیاید است که اندر التهام آفتی است و اگر متفاوت شود بیاید است که حرارت
عریزی باطل شد النفس السریع دم زدن زود از و جان باشد که حرکت انقباض و
انقباض کوتاه شود بی آنکه از در گرفتن هوای بیرونی و بیرون کردن هوای زدن و بی تغییر
باشد و سبب بسیاری حاجت باشد از بهر آنکه طبیعت می شتابد تاهوای دخیانی را زود
تر بیرون کند و هوای تازه زود تر باز آرد و سبب این اسباب اندر سرعت کوشد اندر عظمی
نکوشد و گاه باشد که سبب الحی و آفتی که اندر التهام زدن باشد یا سبب ضعیفی که اندر قوت

باشد از عظمی سرعت باز آید و هرگاه که اندر نفس سیر مع حرکت انقباض قوی تر باشد حالت
به هوای تازه اندر آوردن بیشتر باشد و هرگاه که حرکت انقباض قوی تر باشد حاجت به پر
کردن هوای دود ناک بیشتر باشد **النفس البطی** دم زدن دیر و در سیر مع باشد و اسباب او
ضد اسباب آن و گاه باشد که سبب در نفس بطی شود **النفس المتواتر** این دم زدن چنان
باشد که مدت در میان دم زدن ها کوتاه باشد و سبب آن بسیاری کجاست باشد و این از بهر
آن باشد که حاجت به عظمی و سریعی کفایت نمیشود و طبیعت بدان سبب حرکتها دمام
کند و گاه باشد که سبب تواتر آفتی باشد اندر آنها که از عظمی از دار و طبیعت بدان سبب
بتواتر باز گردد و بقرط میگوید که از دم زدن متواتر شش خشک شود و التهاء دم زدن ماند
کرد **النفس البارد** دم زدن سرد نشان سرد گشتن دل و باطل شدن حرارت غریزی است
خاصه اگر دم زدن نم ناک باشد نشان تحلیل غریزی باشد **النفس المختلف** نفس مختلف همچون
اختلاف نبض باشد و اسباب این همچون اسباب آن **النفس المتعاطف** این از جمله دم زدن
مختلف باشد و مضاعف از بهر آن گویند که حرکت انقباض با حرکت انقباض بدو حرکت علم
شود همچون دم زدن کودکان اندر میان کرستن و سبب این بسیاری کجاست باشد از بهر آنکه
آن قدر هوای تازه که بیک حرکت اندر آید بسته نباشد و از آمدن باید و اندر آنها آفتی
باشد و چندان هوا که بدان حاجت باشد یکبار اندر نتواند کشیدن بدان ماند که اندر میان
آسایش می جوید تا چندان هوای تازه که با آن حاجت است اندر نتواند کشیدن و این نوع پشتری
خداوند آما سبک و سیر و خداوندان تشنج را باشد و اندر چهار علامتهاء بد
باشد **النفس المنحری** المنحری تنازی سوراخ بینی را گویند و این دم زدن باشد که گاه بینی را
بچنانند نشان ضعیفی قوت باشد یا نشان تنگی کدها دم زدن بسبب خنای یا سبب خلطی که
اندر کدها افتاده باشد **النفس المنقز** تنازی المنقز چنری کده را گویند و فرقی میان کده
و میان آن که کبی را بوی دهان ناخوش باشد است که کده نفس کده در حال حرکت انقباض اند

و نشان

و نشان آن باشد که در سینه عفونی است و آنرا که بوی دهان ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش
دهد **النفس العسری** الضیق این چنان باشد که آلتها دم زدن اندر هوای تصرف بشواری
تواند کرد و بدان مانندی که در هوانک است و آنرا که کدها گرفته و تنگ باشد سبب دشواری
دم زدن الی باشد اندر آنها و پشتری چنان باشد که خلط غلیظ اندر کدها افتاده باشد و هوا
بدو باز مانده و گاه باشد که سبب عسری دم زدن خوردن داروی مسهل باشد یا کار داشتن
حقنه نیز که خلط را بچنانند و اسباب آنکه کند و همچنین گاه باشد که اندر ذات الحجب فصد کرده
شود و خون چندانکه بیرون باید که بیرون کرده نشود و اندر تن بچند و بشود و دم زدن
دشواری گردد و نوعی دیگر هست از انواع دم زدن ها ناطبیعی آنرا انقباض الحجاب گویند و الحجب
بنیچی اندک با معلمات آورده است و میگوید که هیچ کس از طبیبان جز از حجاب این را یاد
نکرده است و سبب این نوع سؤال مزاج خشک باشد و از افراط گرمی و خشکی عشا که زدن
سینه و بهلولهای سینه پوشیده است بعلل کند یعنی بهم باز آید و بسوی بالا بر کشیده شود
از بهر آنکه بعلل عشاها و عصبها هر چه بجانب مبداء باشد و مبداء این عشا از سوی بالا
و علامت این نوع آنست که خداوند این علت را تنی لازم باشد و هر حرکتها بروی دشواری
وزبان از دهان بیرون نتوان کرد و چشم بیرون خاسته باشد و نتواند سرفه و اگر سرفه بیرون
کرد و نفس اندر حلق او گیرد و ممکن گردد که عقل شوریده گردد و سخن بهیسانه گوید و سبب آن
مشارکت عشا سینه باشد با عشا و دماغ و نبض صلب باشد علاج تدبیر آن باید کرد که تری
بار آرد و هر امداد کشاکش باید داد که دوی ترو آب خربزه هند و اندرون نخته و اشراب
بنفشه آینه و روغن بادام یا روغن بنفش یا روغن مغز گرد و بر جکانند و اندکی شکر بر افکند
بر سینه و بهلولهای سینه شمار دها بر نهادن از بنفشه ترو مغز گردی ترو اعاب اسغول
و آب خربزه هندی و اگر بنفشه بکوبند و با موم روغن برشند و طی کنند سخت نیک باشد
و اگر تب کسارنده تر شود بنفشه و خطمی و نیلوفر بنند و اندر آن بن کشند و او را اندر آن نشاند

و خنزه هند و آب او آب کدوی بخته آب انار شیرین و با جلاب و اروغن بادام و لعل
اسفول با جلاب و خایه مرغ نیم برشت و آب اسفاناج با کدو و ماش و مقشر بخته با روغن بادام
میدهند و هر نوعی را از انواع دم زدن ها و طبیعی که سبب آن غایت حرارت و بسیاری
خلجت باشد علاج هم ازین نوع باید کرد و هوای خانه و خفتن که خوش و خنک تر باید باشد
و انواع دیگر را که سبب سردی و تری و خلیط غلیظ یا رقیق باشد علاج ضیق النفس باید کرد
اندر جایگاهش باید کرده آید و خداوند مزاج سرد را با ابتدا شیرازه سود دارد و گو ماده
با دانا باشد با ابتدا آب بادان سود دارد و اگر سبب ضعیفی عضله ها و سینه باشد روغن
ترکس و روغن خجری و روغن بان و روغن با سیمین هم باید آید و آنرا که ماده اند عضله ها
افزاده باشد بکیرند و سنج و سداب و افستین از هر یکی جزوی بخوراد و طبع و فایده آن
هر یکی دو جزو هم را بگویند و بسبب خنکی که در جگر و معده و امادی چهار جگر
جگر بخورد و از بس آن سنگین و غصه خورند صفت جگر دیگر بکیرند چندید سترو
شیخ از هر یکی یک جزو و افستین رو می و زیره کرمانی از هر یکی نیم جزو و ایندیک جزو
کنند و هر امداد سه جگر بخورد و سنگین و غصه خورند از بس آن بخورد و لعوق و کرب و
باشد با **سوم** از کثرت هضم اند و رقیق و ضیق النفس و نفس انقباض
رئو بیمار نیست که مردم اسوده دم نتواند زد مگر بشناب چون دم زدن کسی که دیده شد
و دم زدن که بشناب باشد از ابتلازی موثر گویند و سبب آن که فکلی منفذ هوا باشد و این
پماری اگر جوانا افتد و اگر پیر را غلبه باشد و از آن بی عشر تر باشد و زایل نشود از بهر آنکه
ماده علت اندر سینه پیران بحرارت ایشان بخته نشود و بقوت ایشان از قهرش بر کند
و بر انداخته نشود و هو که که خداوند این علت بقیعاً باز خسد و پنج و تنگی زیارت کرد
و سبب عسری این علت است که ماده اندر شش افتد و از سه حال بیرون نباشد یا سخت
باشد یا غلیظ و رنج باشد یا رقیق باشد و اگر بسیار باشد هم از غلیظی و رقیقی بیرون نشود

و آنچه غلیظ و رنج باشد بهر اسبابی از جای کسسته نشود و آنچه رقیق باشد از بهر آنکه آلت
قوت دافع اند بیرون آوردن ماده از شش هوای دم زدن است که با قوت سرفه بیرون
شود و اگر ماده رقیق باشد و زود از قوت سرفه جدا نشود و هوای بیرون آید و ماده انجا
ماند و چون حال ماده غلیظ و رقیق است اگر با غلیظی یا رقیقی بسیار باشد بی شک بیماری عسری
باشد و ضیق النفس یعنی تنگی نفس و دم زدن بیمار نیست که کدر ها دم زدن گرفته و تنگ
شده باشد و هو که دم زدن اندر آید که درینا بد مکر اندک اندک و بد شواری در آید و است
ضیق النفس بیرون اندک در اصل آفرینش افزاده باشد نوع است و آنچه در اصل آفرینش
افتد یکی است و آن است که سینه در اصل آفرینش تنگ باشد و التواء دم زدن را جای خنک
انسان طفران نباشد و اما اسباب نه گانه نخستین آنست که اندر شش و اندر قصبه ها و رگها
و شیرانها و غلیظی باشد رقیق یا غلیظ و دم اندر بعضی احشای چون معده و جگر و غیر آن
آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ باشد چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضا
سینه بخته باشد چنانکه اندر استسقا افتد پنجم آنکه رخی اندر شش بسیار باشد و حرکت
انقباض از بهر بیرون کردن آن متواتر گردد و بسبب غلیظی و بسیاری بخار دم زدن تنگ
و دشوار باشد ششم آنکه بادی سطر اندر سینه و مجریها دم زدن مانده باشد هفتم آنکه
خشکی غالب شود و بدان سبب تخیل شش فرازم آید و اندر حرکت انبساط فرمان برداری کند
هشتم آنکه سرما بالتواء دم زدن رسد از بادی سرد یا از خوردن طعامی و شرابی و دارویی
سرد هم آنکه در بیمار یهائ کرم بنزدیکی بجران بدید آید و علامت آن باشد که مازنها روی
ببالا می نهند و همچنین اندر بیمار یها و آماسها و احشاه که که ماده بجانب بالا میل کند
نفس تنگ شود اگر خاستها و عقل سلامت باشد ماده پیش کوش آید و انجا آماس کند و اگر
عقل شویده شود و خاستها بافت شود آماس اندر دماغ افتد و سر بهام کرم کند و نفس
انقباض نوعی صعب تر است از بی وضیق النفس و خداوند این علت هیچ بهر بیرون نشود

و این اسباب است که در شش

نتواند نهادن و تاوست نشیند و برای ایستاده نباشد و نمیتواند زود بیدار است که
 همه بیمار بیکسان را و اندامها مرکب را افدشش را نیز افد خاصه بیمار بهار
 سده و بیمار بهار او پیشتر از فصل خریف و زمستان باشد و هرگاه که اندر فصل خریف
 بارانها بسیار آید و تابستان خشک یا شامالی بوده باشد اندر زمستان بیمار بهار شش بسیار افد
 و در جلد هوای سرد شش را زیان دارد الا کسی را که در هوای گرم مقام بسیار کرده باشد و رنج
 که با یافته و بسیار باشد که علت ریزش از تیر کرد و بیمار بهار شش نیز بسیار باشد که بیمار
 دیگر باز کرد و چنانکه سوا المزاج سرد یا گرم که اندر جگر افد با مستقلا انجمه علامتها بسیار
 باشد که مزاج شش در اصل گرم تر از طبعی باشد یا سرد تر یا تر یا خشک تر و بسیار باشد
 که مزاج اصلی باشد لکن بسبب از اسباب بگردد و مزاج عارضی بیدار آید یا گرم تر از آن شود
 که بوده باشد یا سرد تر یا تر یا خشک تر و فرق میان مزاج اصلی و عارضی آنست که علامت مزاج
 اصلی همچون مزاج طبعی باشد یعنی همیشه ظاهر باشد و علامت مزاج عارضی در حال تغییر و
 بدیدار جز ترکیب سینه و فراخی و تنگی آن ممکن نیست که از صفت آفرینش برگردانند و خداوند
 مزاج گرم را سینه فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نکند
 بلکه راحت یابد و گاه باشد که تشنه شود یا در خنک تشنگی او را بشاند و اگر بسیار آب خورد
 و گاه باشد که بسبب غلبه گرمی سرد و خداوند مزاج سرد را سینه تنگ و آواز کوچک و آریک
 و دم زدن ضعیف باشد و هوای سرد و آب سرد و یزبان دارد و اندر سینه او بغم بسیار تولد کند
 و علت ریزش و سردی بسیار افد و خداوند مزاج تر را آواز نرم و گرفته و دم زدن با خرخره
 باشد و آواز بلند نتواند کرد اگر چه قوت او ضعیف نباشد و سینه آواز تری منتهی باشد و بک چشم
 او چون آما سیده باشد و این را بتنازی بهیچ گویند و گوشت رخسار او نرم و آویخته باشد و
 این را بتنازی ترها گویند و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد همچون آواز کلنگ
 و اندر سینه او هیچ تری نباشد و باشد که بسبب غلبه خشکی نفس او تنگ شود و بیدار است که

آواز

آواز دم زدن از احوال سینه و شش خبر دهند و تراست و بدین سبب است که اگر اندر عضله
 با سطر افقی باشد و از خفاقی شود و اگر آفت اندر عضله قاضیه افد و از گرفته شود و چنانکه
 بتنازی السخ کویند و گاهی یافتن از گزانی سینه و لیلی خاصه است بر آنکه ماده اندر عضله
 و عشاهاست و بر آمدن بطوبت زودی و آسانی دلیل آنست که ماده اندر قعر شش است
 و در تخطل گوشت اوست و اگر ماده اندر تخطل گوشت او باشد تنها سرفه برادر افد اگر چه
 سخت افد و در و از یعنی سرکشش دلیل آنست که ماده اندر حجاب است که یا بیونانی فرغ گویند
 و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است و آنرا که ماده اندر فضای سینه ریخته
 باشد هرگاه که از بهر بود یکدیگر بکشد و ماده ازین جانب ریزد و او را از آن گاهی باشد و غیر
 کمتر باشد لکن در بیشتر شود و باشد که از بهر آنکه گوشت شش نازک و متخلخل است ماده اندر
 خورده اما سرتولد کند و بیدار است که در آمدن این ماده از شش از سه بیرون باشد
 یا نزل باشد که از سرفه و آید یا بسبب تخطل او از موضعی دیگر ریخته شود یا بسبب آنکه مزاج
 او سرد باشد و طوبتها اندر وی تولد کند و نشان نزل آنست که گاه بیکبار افد و اگر از موضعی
 دیگر بدو ریخته باشد اندک اندک بیدار آید و اگر اندر شش تولد میکند علامتها مزاج سرد
 و تر ظاهر باشد و چشم و دوی بهیچ کند علاج ریزش و ضیق النفس نه نوع است از بهر آنکه اسباب
 آن همه بدین عکس است نوع نخستین و دومین و سومین آنست که ماده اندر قصبهها شش
 باشد یا اندر رگها و شیرانها یا تخطل گوشت او و بدین صواب در علاج این سه نوع آنست
 که گاه کند اگر سبب علت نزل است نزل باز دارد چنانکه اندر علاج زکام و نزل یاد کرده
 و آن ماده را که بسینه فرو آمده است برفق پاک کند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهل
 دهند و در و رگها که اندر مسهل بکار دارند داروهای باید که ماده را لطیف کند و سخت
 گرم کند تا باشد از بهر آنکه اگر ماده گرم شود انجمه لطیف تر باشد از وی تحلیل جدا شود و آنچه
 بماند غلیظ تر شود و عسر گردد و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده حرارتی اندر شش تولد

کند و مصلحت آنست که ماده را از میزیدار و بدار و هاء معتدل می زنند و پیشینگان اند
کار و هاء ربو و اند مجعونها که از بهر این علت ساخته اند افیون و سروج و تخم بلب کار
نداشته اند اسبغول نیز در دود داشته اند از بهر آنکه این داروها نیست که ماده را
بغیر اند و غلیظ کند و آنجا که غرض باز داشتن نزل باشد اگر این داروها بکار در آورند و آب
و کدو و هاء و در آن کنده زیان دارد از بهر آنکه ماده دقیق را بپزد و بیرون آورد و آن غلیظ
باشد بماند و اگر ماده اندر کها و شیرانه شش باشد یا اندر تخیل و نخست را که با سلیق
باید از دست جب بس دیگر تدبیرها کردن اگر این علت کودکی را باشد از هاء با شیر
آمیخته دهند و آب بادیان تر با شیر آمیخته کودک را کفایت باشد و طعام شور بای خورس
بپزاید و آن خمیر آوخته باشد و تخم بادیان اندری سرشته و گوشت کجشک و شوربای و
شوربای بک و در آج و خرکوش و آهو و کوزن و شوربای گوشت رو باه و شش و خاصه
و ماهی طرح کهن سود دارد و آنجا که طرح نباشد ماهی شور کرده بجای آن باشد و گوشت خا
بشت و شش و سود دارد و شش رو باه و شش خار بشت خشک کرده بکوبند و با شکر بپزند
و بدهند اندرین علت بخاصیت سود دارد و در میان طعام خوردن مدتی دراز باید که درین
دو ساعت و نشینی سود دارد و آب اندک اندک باید خورد و سیراب نباید شد و بعضی
آب ماء العسل سود دارد و موافق باشد و از بس طعام خفتن و خواب بسیار خاصه خواب
روان بختان دارد و اگر کسی را ضعف باشد و یا ماندگی رسیده باشد و چون طعام خورد خواب
باز نتوان داشتن اندکی نجسید و کوا باشد و طعام از بس ریاضت باید خورد و بهر آهستگی
آغاز کند پس با خرقی ترکند و اند بیشتر و قهها طبع نرم باید است و ماهی شور پس از طعام
و کبر شور کرده طبع را نرم دارد و شوربای خروین بر و مغز تخم کاکیان اندوی بختند
طبع نرم دارد و اگر بدین نرم شود یک مثقال افیمون کوفته و بخته بایک و قیه مسحه بخورد
یا شربتی کشکاب خورد مقدار نیم دانگ فریون یا کمتر یا بیشتر در وی بخته و حلیه و انجیر

اندر آب بنهند و ببالند و از آب آن ماء العسل سازند و حلیه و میزیدار آب باران
هم چنین بکار در اند قبل الطعام صفت قرصی که طبع را نرم کند و رطوبت از حلق برافکند
اسنان کند بکین در خردل یک مثقال اندک طعام نیم مثقال عصاره قنارینیم مثقال حاضر
نباشد بدل او شحم خطل کند و برشند و هشت قرص کنند شربت یک قرص باشد یک روز
بخورند و یک روز نرم و با ماء العسل خورند اگر کسی شراب خوردن عادت دارد شراب تقی
ریحانی مقداری اندک ماده را بپزد و شراب آنکین سود دارد و مالدن سینه و هله
سینه بدست ها و رو کها در شست مالدن سود دارد و اگر از مالدن مانده شود اندکی روغن
یا سمن یا روغن بخیری و مانند آن مالدن رو با باشد و هرگاه که سینه را بماند اول از نمک
مانند و بلخ نیز و اگر از کشیدک و بلند کردن بتدییج سود دارد و اما در آوردن جان یا
که نخست بهار و هاء مفرد آغاز کنند چون زرداوند کرد هر با مداد چهار دانگ کوفته و بخته با
دوا و قیه بخته و آب گرم بدهند و سبکین از چهار دانگ تا یک درم سنک و یک مثقال
بقدر حاجت اندک آب شاداب بکشد و بدهند و استقیل بریان کرده بسایند و بهر آنکین بشند
و بدهند و قهطور یون اندک آب بخوشانند و ببالند و آن آب با میخچه کرا آنکین بدهند
اگر علت تازه باشد قهطور یون غلیظ و اگر کهن باشد قهطور یون باوریک و اگر هر دو را بکوبند
نرم و با آنکین برشند چون لعوقی بکار در اند صواب بود و سکنکین بزوری و عسلی
و عسلی و وافق باشد ماده غلیظ را بپزد و با سانی بیرون آرد و سینه پاک کند و هرگاه
که بدار و هاء مفرد کفایت نشود بدار و هاء مرکب باز کردند چون مطبوخا و معجونها که
یاد کردیم صفت حبه غاریقون بکین در غاریقون سه درم رب السوس و فراسیون از هر
یکی یک درم سنک تر بدین درم یا راج فیقرا و شحم خطل و غریوت و میز از هر یکی یک درم
نم را بکوبند و با میخچه برشند و حبه کشد شربتی دو درم سنک یا سه درم و اند بعضی
نسخه بعضی مرصراست نسخ و دیگر بکین در غاریقون چهار دانگ و شحم خطل دانگ و نیم

المسوس يك درم سنك اين جلد يك شربت باشد نسخ ديگر بکبرند غار يقون نیم درم تخم
 جمل دودانك بورق دودانك رت سوس و تخم حنظل انجيره و ايرسا از هر کي نیم درم
 اين جلد يك شربت باشد نسخ ديگر از جت کسی که اندر سينه او خراقي باشد يا تب هي کيد
 بنفشه و رت المسوس از هر کي يك درم غار يقون داني و نیم کير نیم داني ج کشف و جلد
 يك شربت باشد و بايد دانست که غار يقون و ايتيمون را اندر ين علت منفعتي نيز کيست
 صفت جت جاوشير بکبرند جاوشير نیم درم اندراب يا ديان حل کنند و نیم درم تخم حنظل
 بدان بسترند و جت کنند و با ماء العسل بدهند و منفعتي جاوشير اندر ين علت بزرگست
 لکن عصبها را سخت زيان دارد و آنرا که جاوشير اندر ين علت بزرگ است لکن عصبها را
 سخت زيان دارد و آنرا که جاوشير دهند بمار عصبها بايد داشت و روغنها کرم و خوش
 بوی مايلدن صفت جتي ديگر بکبرند اشقي بکندم و اندراب يا ديان حل کنند و نیم درم تخم
 بيدستر بدان بسترند و با ماء العسل بدهند نسخ جتي ديگر تخم حنظل دودانك تخم انجيره
 بکدرم ايتيمون نیم درم با انگين بسترند و بدهند و سه ساعت صبر کنند پس سه و نیم ماء
 العسل بدهند و هرگاه که تن را بداد و هاء مسهل پا کرده باشند تي کردن پوسته سودا
 خاصه اکي که در رگ تي خواهد کرد و ترب و ماغي شور خورد و اگر خرق بريد راترب اندر
 نشاند و يك شب از نو بسترند پس خرق از وي جدا کنند و از آن ترب با نان بخورند يا يان
 پس بکند تمامتر باشد و از مضرت خرق ايمن باشد و اگر خرد يك درم و نمک طعام يك درم
 و بوره ارميني نیم درم بطرون داني ممر بکوبند و اندر يك و قيه انگين بسترند و اندر پنج
 سیراب کرم حل کنند و هندی تمام آورد و اگر قوي تر خواهند چهار درم بوره اندر پنج
 ماء العسل بدهند و اما جها و داروها که سينه و کدها که منويان کند از نوع بايد بکند
 عاف و جوا و لک الانباط بکوبند و اندر يك بيزد بسترند و جت کنند و پوسته اندر دهان
 دارند و اگر چين لعوقی سازند و يا باشد صفت لعوقی بکند تخم سنبدان و کجند مقشرا

بکي

هر کي سي درم زوفاء خشك هفت درم بکوبند و به انگين بسترند هر با مداد يك کفحه
 بخورند نسخ داروی ديگر بکبرند شش رويه خشك کرده پنج درم پودنه کوهي و حماما و فلفل
 از هر کي چهار درم تخم کرفس و سادج هندی از هر کي هشت درم تخم فک دودرم ممر را
 بکوبند و بشير نتوجات بسترند و جت کنند و شب اندر دهان ميدارند و هر کي که بکشد
 و بشير پرون ايد يتوع کوبند و بشير درخت انجيره و رماق و سحر از ين شمار است صفت
 لعوق اسقيلا يا بال کند بکبرند اسقيلا و انگين مصفي از هر کي راست راست و هر دورا
 در پائيله بر آتش نرم نهند تا بخت شود و چون لعوقی کرد هر با مداد يك کفحه پيش از طعام بند
 تا بخورد و پس از طعام نيز روا باشد نسخ داروی ديگر بکبرند پودنه کوهي و حاشا و ايرسا و فلفل
 و اينسون ممر را بکوبند و به انگين بسترند و با ماء الحام مقدار فندقي بدهند و او را زان اين
 ممر داروها را راست راست باشد مکرر فلفل که وزن او کمتر بايد بقدر حاجت و بحسب مثلها
 بفرایند و بکاه صفت داروی ديگر بکبرند جوده و سحر ارميني و کما و طوس و جند پيدستن
 و زوفاء کند از هر کي يك مثقال ممر را بکوبند و انگين بسترند اين جلد و شربت باشد نسخ
 ديگر بکبرند پوره چهار درم فلفل سفيد و درم اکدان و اشقي از هر کي دودرم ممر را اندر
 ميخته بسترند شربت جلد اندر باقی اندر ماء العسل صفت ديگر بکبرند جند پيدستر و زوفاء
 کرد و رايح از هر کي يك مثقال فلفل سفيد و عصارة قشالحا از هر کي نیم مثقال شربت نیم
 درم اندر ماء العسل کرم کرده نسخ ديگر بکبرند خردل و پوره از هر کي دودرم پوره جويباري
 و عصارة قشالحا از هر کي درم ممر را بکوبند و بستره غصص بسترند شربت جند يك تخم
 اندر ماء العسل و اگر حراري باشد اين ممر داروها اندر سککين دهند و راسن و آب او
 سودا رود و از جلد داروها قوی که اندر ين علت بآن حاجت افتد زنج زرد است او را
 مار ساج جت کند با اندر يك و پنج اندر ماء العسل بدهند يا اندر زرده خابن مرغ نیم درم
 و اگر داروی معتدل تر خواهند زينه کرمانی را بکوبند و با سکر کمز و ج بدهند و اگر نفس فرو

و خنای شود بکین بدوره چهار درم نیم سبندان دورم بکوبند و اندیخ و قیده ماله الصل
 بدهند در حال بکشد و در اوها نیست که اندیخ علت دو کنند چون کوکد و در نیخ هر دو
 را بکوبند و بایه کرده بشنند و قهرها کنند و دهان بر زیر آن بدارند صفت کاروی
 دیگر بکین در صافی و قسط و سیلخ و زعفران و زرد آینه و بر آکنده دور کنند شود
 دارد نسج را روی دیگر بکین ناسعه تر و پر زو صبر همچون داروها پیشین آینه و بکینه
 دو کنند صفت داروی دیگر نیخ و زرد آینه و بایه کوبند و در دو کنند
 دور و پیوسته هر روزی دو بار نوع سوم آنکه اندیخ بعضی از احشای آماسی باشد و بدان
 سبب حرکت اینها را جای تنگ شود علامت این نوع است که تنگی نفس بر تبع بیماری
 آن عضو بدیدار و علامتها آماسی آن عضو ظاهر شود علاج او علاج آن عضو باشد
 نوع چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضای سینه ریخته باشد و علامت آن یاد کرده آمده
 و علاج او علاج استسقا است نوع پنجم آنکه بخار و خانی اندر شش بسیار باشد علامت وی
 تشنگی است و از هوای خنک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع و اندر سینه کرا
 باشد علاج او اقل از قیقال زدن است از دست جب اگر مانعی نباشد و شراب سبب
 و مفرغ شرب و میوهها تر و خنک و خوش بوی خوردن و بوییدن چون سبب وای
 و امرو چینی و بنفشه و نیلوفر و صندل و کلاب و کافور بوییدن و بر سینه طلی کردن
 و اگر با استفراغی حاجت آید استفراغ بماء الحین کنند و یا راج فیقر و اطراف او می مالند
 و اندر آب گرم نهاده و میسوزند و بهترین اینست که از این هوا که باشد بهوای خنک
 تر شود و اگر این ممکن نکرده خانه را خنک و خوش بوی کند نوع ششم آنکه باری غلیظ اندر
 منفدهای دم زدن مانده باشد و علامت وی آنست که اندر سینه کوای نباشد و اطفا
 باد آنکس در زدیادت کرد و علاج آن شکستن با کاه است و کشادن سده بتدیه ها که اندر
 علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است و آب بادیان و نیم بادیان و یا راج فیقر و جبه

الذین

اندرین باب سخت نافع است و ماییدن بروغن سداب و روغن جتایغ و ضمادها
 از شبت و سر زنگوش و بابونه بر سینه و پهلوها نهادن سود دارد و از مجاریها سحر با
 و امر و ساسنیک باشد و جتهاء سبکیخ و جاشیر و مانندان که اندر علاج نوع نخستین
 یاد کرده آمده است سود دارد و خاصه سبکیخ و اندر آب سداب نوع هفتم آنکه خشکی غالب
 شود و بدان سبب تخیل شش فرازم آید و اندر حرکت اینها طفرمان برداری کند و علا
 وی آنست که اسباب خشکی از پیش افتاده باشد و علامتها خشکی از تشنگی و غیر آن ظاهر بود
 علاج وی آنست تدیه های تری آرنده کند و شیر خرو شیر بز که در حال دوشیده باشند
 و علاجها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندر علاج مصلح الحجاب بکار داشتن
 نوع هشتم آنکه سرمای بآلت دم زدن رسد از باری سرد یا از خوردن طعام و شراب و در
 سرد و علامت این نوع سبب و باشد و علاج او بروغنهای گرم ماییدن و طلیخ حلیه و میون
 و آنچه از این نوع اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است بکار داشتن صفت طلیخ حلیه
 بکین حلیه شسته و میوزدانه میرون کرده از هر یکی بنج سیراب بادیان یک کوزه بنزد
 بامداد حمل درم گرم کنند و بخورند و اگر هم بدین طریق حلیه و انجیر سی بنزد و بپا کنند
 و آنکین بر نهاده و بگوام آورند و هر بامداد یک کفچه بخورند نوع نهم آنکه اندر بیماریها
 گرم و رند بحران بدیدار و علاج این نوع علاج بیماری باشد این را علاج خاصه نشاید
 کرد باب چهارم از کفار هفتم آنکه انواع سرفه و اسباب آن سرفه حرکت
 شش است و حرکت اندامها نیست که با او اندر دم زدن مشار کنند و این حرکت حرکتی
 که طبیعت بدان رنجی از خویشتن دفع میکند و مجنا که عطسه مردمان را حرکتیست
 از جهت دفع رنج سرفه شش را هماست و اسباب سرفه سه نوع است یکی سرفه المزاج
 ساده که با ماده دوم انواع آماسهاست و اگرچه آماس نوعی از سرفه المزاج با ماده است
 لکن فرقت میان هر دو آنست که ماده آماس تخیل و اجزای عضوی بر آکنده و ج

یافته باشد و اجرای عضو را از هم اندر کشیده و بدین سبب آماس را تفرق الاتصال گویند
و اندر سؤال مزاج بر خلاف این باشد سوم آنکه چیزی مؤدی یعنی ناطیعی با کاه با التواء دم
زدن رسد چون باد سرد یا دودی یا غباری یا طعمی ترش یا تین یا غصه خورده شود
یا چیزی بغفلت بحری دم زدن فرو رود چنانکه کسی را افتد که اندر میان طعام خوردن
حدیث گوید و طعام بحری خویش فرو رفته نباشد بغافلثبات کند و چیزی بکشد و اگر
حرکت سرفه حرکت التواء دم زدن است بسیار باشد که این اندامها سلامت باشند
مشارکت نمی تن یا مشارکت یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز و معالین و
بمشارکت نشانهاء سرفه بدید اما آنچه مشارکت نمی تن باشد سرفه باشد که اندر
بدید و آنچه مشارکت دیگر اندامها باشد انواع سؤال مزاج و انواع آماسها بدید
خبین باشد که اکنون یاد کرده شود و باید دانست که هرگاه که اندر قصبه شش یا اندر
گوشت او سؤال مزاج ساده کرم یا سرد یا خشک بدید یا اجرای شش را هوا که حرکت
انقباض اندر کشد ناخوش باشد و قوت طبیعت بر طریق دفع مؤدی پیش آن هوا باز
آید و آنرا بمنفذ هاء دم زدن اندر باز شکند چنانکه دود را و گرد را پیش باز آید و دفع کند
و از دفع او سرفه تولد کند و هرگاه که شش آمانی گیرد یا ماده از سرد و فرو آید منفذ
دم زدن تنگ شود و هوا که اندر کشیده شود اندر وی که نیاید بدان سبب تمددی اندر
اجزاء شش افتد یعنی اجرای او از هم باز کشیده شود و آلیا بد قوت طبیعت بدفع آن
برخی دیوان هوا را که اندر آمده است باز شکند و سرفه تولد کند و ماده که از سرد و
آید اگر بر قصبه حلقوم فرو می لغزد چنانکه چیزی بروی دیواری فرو لغزد یا منفذ هاء
دم زدن و کشادگی هاء شش بر شود از فرو لغزیدن ماده هیچ سرفه نباشد و اگر اندر
میان حلقوم فرو می چکد سرفه انگیزد و هرگاه که جگر کرم شود خون که تولد کند کرم باشد
و غذاء شش که از جگر رفته باشد کرم بغایت باشد که بدور رسد پس آن باشد که ازین خون

اندروی

اندروی شرها بدید و آنرا بتنازی بشرات السعال گویند و ممکن باشد که ازین خون چیزی
تولد کند و اندر آغاز تولد بشرات سرفه بیفتد باشد و گاه باشد که اندر شش سؤال مزاج کرم
باشد و خون که از بهر غلاء او بدو رسد طبیعی باشد و لکن بسبب سؤال مزاج اندروی کرم
و جایگاه نریک تر خواهند و بدین سبب تمدد اندر اجرای شش افتد و اگر آن یافته شود
و قوت طبیعت بدفع آن بچند و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب آماس جگر و دیگر احشا
چنان باشد که اگر امتلا اندر جگر یا اندر حجاب یا اندر فرو سوی و آمانی بدید یا بد معالین
جگر فرو کشیده شود و بسبب پوستکی عشاها و معالین که احشا و اجرای شش و معالین
او فرو کشیده شود و آلیا بدو منفذ هاء دم زدن نیز بسبب فرو کشیدگی اجرای او تنگ
شود و قوت طبیعت هم بدفع او هم بدفع زحمت هوا بچند و سرفه تولد کند و این سرفه باشد
بالم و تمدد و باید دانست که از اینجا که اعتبار انواع سؤال مزاج است و انواع ریشها و
شرها که اندر شش و التواء دم زدن بدید یا سرفه اصل و راستینی شش نوع است یکی
سرفه است که سبب آن سؤال مزاج کرم باشد ساده و دم سرفه که سبب آن سؤال مزاج سرد
ساده باشد و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم آنکه سرفه که سبب آن سؤال مزاج
کرم یا ماده باشد چهارم آنکه سبب آن سؤال مزاج سرد یا ماده باشد و این هر دو نوع را سرفه
ترگویند پنجم آنکه سرفه که سبب آن آماس و ریشها و التواء دم زدن باشد ششم که سبب آن
بشرات السعال باشد که یا در آمده است و سرفهها و دیگر عارضی باشد و بر سه پاری دیگر
تولد کند و آنچه علم بالصواب باب پنجم از کثرت هفتم اندر سرفه خشک که سبب آن
سؤال مزاج کرم باشد ساده هرگاه که اتفاق افتد که اندر هوای کرم مقام بسیار کرده
شود و طعامها و شرابها کرم خورده و بوی داروها و عطرها کرم پیوسته یافته سؤال مزاج
کرم شده تولد کند خامه اندر دماغ و التواء دم زدن را علامتها خشکی حلقوم و سرفه
خشک و تشنگی داریم و اندر سینه هیچ کرانی نرو و ضربت یافتن از حرارت آفتاب و کرم

و نزدیک آتش و راخت از هوای سرد و شربت ها خشک و فرق میان سؤل المزاج کرم و خشک
که اندر شش باشد و آنچه اندر معده باشد آنست که خلد و اندشش کرم از هوای خشک راخت
پشتر از آن یابده از آب سرد و خلد و اند معده کرم از آب سرد راخت پشتر از آن یابده
که از آب سرد و خلد و اند معده کرم از آب سرد راخت پشتر از آن یابده از هوای سرد و خلد
باشد علاج با ممداد و شباهه شربت ها باید دارن خلک چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر
و لعاب سپغول و دیاقود و اساده و چاشنک ککاب سیستان اندوی بخت و صندل
و کافور و خیار بادرنک سرد کرده می شکستن و می بوئید و بنفشه و نیلوفر بوئید و غن
نیلوفر موم روغن کردن و کافور اندوی کردن و بر سینه طلی کردن و از بنفشه و نیلوفر
و برك بید و برك کدوی ترضاد ساختن و بر سینه نهادن و از ککاب کدوی عذاب
و سیستان و بنفشه بخت باشند حقنه ساختن و باروغن بنفش بکار داشتن سخت نافع با
صفت لعوقی که اندرین نوع سود دارد بکیند لعاب سپغول و لعاب دانه آبی شیرین
و لعاب تخم خطیر و آب نار شیرین و آب خیار و خیار بادرنک و آب کدو و آب بر لاف
و آب نیلوفر از هر یکی پست دم صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین بسید کرده و شکر عسکری
از هر یکی پنج سیر تخم خشکاش دو دم شکر نیم انچه کوفتنی است بکوبند و اندین لعاب ها و با
بنزد نامعقود شود و هر ساعت اندک اندک میدهند و می خورد و لعوقی دیگر کثیرا
نیم کوفته یک جزو مغز بادام بسید کرده و دو جزو و کثیرا اندر جلاب حل کرده تا تر شود
و با کشت بمالند و مغز بادام با او بسرشد بقوام لعوق و اگر کبی شیرین تر خواهد شکر
سوده را فکند و بسرشد و پیوسته اندک اندک می خورد صفت حب الشعال بکیرند
نشاسته و صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین و مغز تخم کدوی شیرین و مغز تخم خیار
از هر یکی راست راست ترکیب پال کرده چند وزن ممداد و روغن کند چنانکه
رسم است بر لعاب و اثر آبی را لعاب سپغول پیوسته ازین حبت یکی در دهان میگذارد

و کرم شش

و اگر در شش پیسته و حرارت بر حال خویش بماند و در از آهنک شود صمغ درخت آبی بکیرند
مقدار صد درم جلاب و پنجاه درم لعاب سپغول بنزد تا بقوام آنکین شود و پنجاه درم
دم روغن بادام بر جکانند و بنزد تا آینه شود و پیوسته می خورد و سیستان دانه دانه اند
دهان میگیرد و می خورد و اگر سیستان را بنزد و آب و سیستان و شکر بر نهند تا بقوام صواب
و نافع باشد و طعام از کشتن جو و اسفناج و باقلی و ماش و قشرو کدوی و برك کدو سازند
باب ششم از کفار هفتم اندر سرفه خشک که سبب آن سؤل المزاج سرد سادده باشد
اسباب ضد اسباب آن باشد و علامتها مزاج سرد ظاهر باشد علاج نخت اسباب باید
کنند و سؤل المزاج سرد را که سبب آن رسیدن هوای سرد باشد بالتهاد دم زدن یا مانند
این سببی نفس فرو گرفتن یک زمان تا چند آنکه ممکن باشد و طاقت دارد شش را کرم کند و
سؤل المزاج سرد را بکوبند و اگر کهن کشته باشد صافی و مسعنه تر با آنکین بسرشد و اند
اندک اندک دهان می گیرد و یک درم سکبب و یک درم روغن بلسان بهم بسرشد و بدهند
صفت لعوقی نافع بکیند لعاب حب الرشاد و لعاب تخم گمان از هر یکی پنجاه درم آنکین
صد درم و بقوام آورند و آب نار شیرین یک جزو آنکین یک جزو بایند یک جزو اندر پسته
کنند و بقوام آورند و آب نار شیرین یک جزو آنکین یک جزو بایند یک جزو اندر پسته کنند
و بقوام آرند صفت شراب زوفا بکیند انجیر پستی یا نرزه عدس و میز منقادانه بیرون کند
بسیست عدس پنج سوسن مقشرده درم برسیا و شان پنج درم زوفا خشک سه درم ایرسا
دو درم بنزد چنانکه رسم است و سپالیند و آنکین بر نهند و بقوام آرند این شراب با مثر
بطوس یا دوا المسک یا با مسر یا دهند و پیسته او را بر روغن سوسن و بر روغن نرگس و روغن
خیری و روغن یاسمین و موم زرد می مالند نسخ شرابی نافع بکیند شراب نکوری که کهن
دوست درم قطر اسالیون دو قهر یکی دو درم پنج سوسن و زوفا خشک از هر یکی سه درم
برسیا و شان پنج درم علك الانباط یک درم میز وانه بیرون کرده هفت درم اندرین شراب

بجوشانند و پیا لایند هر روز با مدام پنج درم تا هفت درم با دایکی روغن مصطکی بدهند
 و طعام او خشک و کم و سبوس آب باشد با عسل یا بایند و اندر حشو ها و سبوس آب حلبه
 و خرما و انجیر اندر نرند و روغن آن روغن بسته باشد و روغن حبه الخضر و روغن
 بابر هفتم اندر سرفه تر که سبب آن سوا لری کج کرم با ماده باشد اسباب
 این نوع اسباب زکام و نزل است و علامت او تشنگی است با غلبه اندر حنجره و کراخی
 اندر سینه و رطوبتی که بر فراز کاه باشد کتب آید بنو تهاه مختلف نگاه باید کرد تا
 ماده غلیظ است یا رقیق اگر رقیق باشد با مدام دیا قود باید داد و چاشنکاه کشکاب و
 اندر کشکاب سپستان و عتاب اندر بختن و شبانگاه اسبغول دادن و اندر میان
 روز لعوق کثیر آید اندر باب پنج ازین کفار یا در کرده آمده است و صفت دیا قود اندر
 زکام و نزل یا در کرده آمده و اگر سرفه باشد حجت السعال اندر دهان میدار خاصه
 صفت حجت السعال نشاسته و کثیر اورت السوس از هر یکی پنج درم سنک ایون نیم درم
 اندر بعضی نسخه هایم دانک آورده اند که کند بلعاب سپغول یا بلعاب دانه آبی و اندر بعضی
 نسخه هایم ایون نیست لیکن سرشتن بعصاره برك كوك فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید که
 بعصاره برك كوك را بر سرشند روا باشد و تخم خشکاش با مویزدانه بیرون کرده بگویند
 دار و صفت لعوق بنسخت این ماسویه یکس درم تخم خشکاش یکس درم تخم خشکاش بیه
 ده درم تخم خطیه و کثیر او صمغ و مغز دانه آبی از هر یکی پنج درم پنج سوسن مقشر پست درم اسبغول
 پنج درم موم که فته کند مکر اسبغول را و تخم خشکاش و تخم خیار و پنج سوزن را اندر غدا
 دو من آب باران تر کند یک شب و یک روز و اسبغول را و تخم خطیه را جدا گانه لعاب
 بیرون کنند و نگاه دارند و کثیر او صمغ جدا گانه بمقدار ده سیراب باران حل کنند و نگاه
 دارند و یک روز ازین تخم ها که تر کرده اند بنزد آب بنیمه باز آید و بدست بمالند و بفشا
 و با لایند و لعابها کثیر او صمغ حل کرده با وی بیامیزند و بنشین شکر برافکنند و بقوام آرند

صفت حجت السعال که اندرین نوع سودا درد بنفشه و کثیر اورت السوس از هر یکی یک
 درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و مغز بادام سیید کرده و تخم خشکاش از هر یکی
 دو درم نشاسته یک درم آرد باقی دو درم پوست خشکاش یک درم شکر هفت درم
 نمک را بگویند و لعاب دانه آبی شیرین بر سرشند و جب کنند و اگر ماده غلیظ باشد هر با
 کشکاب با شراب بنفشه دهند و اندر کشکاب چهار درم سنک پنج خطیه و پنج درم پنج
 سوسن و یک درم باقی پوست باز کرده اندر نرند و اگر پنج درم بنفشه پرورده اندر آب
 باقی بدست بمالند و پیا لایند و نیم کرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه اندر شراب
 زودا دهند بهتر باشد نسخه شراب زودا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بیکرند عتاب پست
 عکد سپستان پنجاه عدد مویزدانه بیرون کرده درم کشک یک مشت تخم خشکاش سیید
 هفت درم تخم خطیه و کثیر او دانه آبی از هر یکی پنج درم انجیر بسته ده عدد پنج سوسن مقشر
 ده درم موم را اندر دو من آب بنزد تابیک من باز آید و پیا لایند و بمقدار چهار درم
 کرم کنند و پنج درم بنفشه پرورده اندر وی کدازند و بدهند با سه درم روغن بنفشه روغن
 بادام صفت شراب که سیننه را نرم کند و طبع را بنرم کند عتاب پست عکد سپستان سی
 عکد مویزدانه بیرون کرده درم بنفشه خشک چهار درم پنج سوسن مقشر پنج درم انجیر
 بسته ده عدد موم را اندر یک من و نیم آب بنزد تا بنیم من باز آید و پیا لایند این جلد و شرش
 باشد اندر هر شربتی هفت درم فلوس خیار شیرین ده درم ترکیب بر نهند و بدهند صفت
 شراب بنفشه که سرفه کم را و تب را سودا درد و طبع را نرم کند بیکرند بنفشه ترشین و روغن
 آب کرم کنند و بنفشه را اندر آب نهند و یک شبانروز بگذارند و بنزد تا بنیمه باز آید و
 بدست بمالند و بفشانند و صافی کنند و یک من شکر برافکنند و بقوام جلاب آرند نسخه
 مسهل که خداوند این سرفه را باید داد و بیکرند عتاب سی عدد بنفشه خشک پست درم هر دو
 را اندر یک من و نیم آب بنزد تا بنیم من باز آید و پیا لایند و بمقدار هفتاد درم ازین مطبوخ

بستانند و دردم سنگ فلوس خیار جنب و پست درم ترکیب و دردم شکر دروی
 کدازند و سه درم لسان الثور سوده باوی سیامیند و بدهند این نخت مسهل این ماسیه
 و اگر اندر سینه سوزشی و حرارتی باشد موم روغن سازند از موم مصفی و روغن کدو آب
 خیار و آب کدو آب بر آن خرفه سکه را اندر هاون بمالند و خرفه بدان ترکند و بر سینه
 نهند و موی سر باز گردن و مالدن اندر کرمه ماسام بکشاید و ماده را که از سینه فرو
 می آید تخلیل کند و اگر بوره و اندکی نفس با انجیر نخته بشوند و طلی کنند تا ریش کند و تریها
 بپایند صواب باشد انشا الله **باب هشتم** اندر سرفه که سبب آن شو الخراج
 با ماده باشد سبب این نوع سرفه ناله باشد و اسباب ناله معلوم گشته است و علامتها
 او علامتهای ربو و ضیق النفس است علاج قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد
 کرده آمده است بکار دارند و اگر با استفراغ حاجت آید استفراغ بحت خاریقون کنند و صفت
 آن اندر علاج ربو یاد کرده آمده است و هر امداد این شراب مقدار جمل درم یا پنج درم کلکین
 و دردم روغن بادام هب پدیدار صفت آن یکم از انجیر بستی و مویرانه بیرون کرد
 از هر یکی جمل حلد پنج سو سن و بر سیاه و شان و پنج بادیان از هر یکی پست درم سکه را اندر
 دو من آب بنزد تا نیمه باز آید و سیاه کند و نگاه دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد روغن بادام
 طلح دهند و اگر اندر سینه درشتی و اندک مایه حرارتی باشد مقداری کشکوی اندرین شراب
 بنزد و اگر حرارت و درشتی بیشتر باشد کشکاب همان یک وزن کشک نخود یک درم تخم
 بادیان و چهار درم پنج سو سن متشتر اندر بنزد و کشکاب کسی را دهند که اندر معده او ترش
 نمی شود نسخ شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بکیرند انجیر سگری ده عدد
 مویرانه بیرون کرده دردم حله خسته و تخم بادیان و تخم کرفس و بر سیاه و شان و پنج سو سن
 و زوفا خشک و فرا سیون از هر یکی پنج درم سکه را اندر سه من آب بنزد تا بیک من باز آید
 و سیاه کند و هر امداد سی درم سنگ کرم کنند و دو مثقال ازین معجون دروی کنند و بدهند

tarikhema.org

صفت معجون رب السوس و زوفا خشک و بر سیاه و شان از هر یکی ده درم درم مانا
 و فلفل از هر یکی سه درم مغز بادام طلح و زرد و کدو تخم انجیر از هر یکی پنج درم و بعضی
 نختها ایرنا و حرف از هر یکی پنج درم سنگ آورده اند هر را بکوبند و بپزند و بر انگبین
 مصفی بشنند صفت معجونی که سینه را بالاکند و ماده غلیظ را بر اندازد و فای خشک
 و برونه و پنج سو سن و خردل و قردمانا و فلفل و تخم انجیر و اینسون از هر یکی راست راست
 با انگبین مصفی بشنند چنانکه رسمت شربتی یک کفجه نسخ چه که سینه را از ماده غلیظ
 پاک کنند رب السوس پنج درم فلفل و قردمانا و مغز بادام طلح از هر یکی دو درم انکره
 یک درم باده الصل بشنند و ج کنند و پوسته اندر دهان میدارند صفت چیر دیگر
 السوس و کثیرا و پیروز و مغز بادام شیرین از هر یکی راست راست بخت کنند چنانکه رسم
 نسخ حق دیگر خداوند سر را که شب آرام نیاید سود دارد دیگر درم و میغ تر و کند از
 هر یکی راست راست بخت بخت کند هر یک بوزن دایکی و شب اندر دهان
 نهند صفت لعوقی بکیرند تخم کان بریان کرده و جو و فلفل بکیرند و بکوبند و بر انگبین
 مصفی بشنند و اگر بعضی فلفل بود نه کوی کنند یا تخم ترب رو باشد نسخ لعوقی دیگر
 بکیرند جا و شیر و خردل و مغز بادام طلح راست راست با انگبین بشنند و بکار دارند
 قطران بر انگبین سرشته سود دارد و صبر اسقوطری با انگبین سرشته اندر دهان داشتن
 سود دارد صفت معجونی نسخ عیس صهار بکیرند مویر منقاد اندر بیرون کرده
 صد درم سنگ و بجای نخت یک شبان روز ترکند پس بکوبند و دردم مصطکی کوفه
 و نخته بدو بشنند و هر امداد مقدار سه درم سنگ بپزد و میغ تر از هر یکی همان
 درم زعفران و جا و شیر از هر یکی دو درم با انگبین بشنند صفت لعوقی دیگر هم از نسخ
 او بکیرند بر سیاه و شان چهار درم فلفل ده دانه مغز جلعوز و دو اوقیه روغن نار دین
 یک درم انگبین و روغن کا و چند اندک بدان سرشته شود نسخ لعوقی دیگر بکیرند پیروز

tarikhema.org

حلبه از هر یکی سه درم زعفران یک درم جوشیر و مروغز بادام طلع از هر یکی چهار درم
بر آنکین بر شند صفت لعوق سیر کسینه را پاک کند بکیرند سیر پاک کرده نیم روغن
کاو نیم سیر اندر روغن بنزد و مکرر کند و یک من آنکین بر افکند و بقوام آرد و سحر
حب السعال بکیرد رب السوس و فلفل و بایند از هر یکی راست راست حب کند چنانکه
درم است و استغراق با یالاج و روغن صواب باشد باب **نهم** از کفار هفتم
که سبب آن آماس و ریش باشد اسباب آن شش سه نوع است یکی نزله است که از سیر
بذوق و آید سردی گرم دوم آنکه ذات الحجب یا ذات الریه که در کتب اند جا کاهش یاد
کرده شود سوم امتلائی خونی اندر تن و فرقی غذا که بدو می رسد و از استخوان کوارید
بدان سبب اندر وی فرقی بماند و آماس کند و ماده آماس خون باشد یا بلغم یا سودا لکن
اندر بیشتر جاها خون باشد و بلغم و سودا باشد و صفر خود باشد و بهر آنکه صفر
تیز و کدرنده باشد و گوشت شش مختل باشد و نازک خلط صفرائی اندر وی بماند و آماس
نکند لکن زود ریش کند تا ریکی بطرف اند و خون از کلو بر آمدن کبر علامتها اما علامتها
آماس خونی تب لازم است و کرایه بروسینه و دشواری دم زدن و سرخی رخساره و سرخی
و عطشی نهض و سبب سرخ شدن رخساره آنست که پیوسته بخار هاء بسیار از شش می آید
و از بهر آنکه گوشت رخسار گوشتی است خالص سرخی اندر وی بدید آید و از بهر آنکه مسام
او کشاده است بخار بسیار بدو دیگر اجزای روی سرخ بگردد و از بهر آنکه دیگر اجزای روی
از گوشت بر هفت است و علامت آماس بلغمی آنست که رخسار سخت سرخ نشود و تب نباشد
و اگر تب باشد نرم باشد چون تب هاء بلغمی و آب دهان بسیار باشد و اندر سینه کرایه باشد
سوزش و دم زدن اندر بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشوار باشد و اگر آماس سودائی
باشد علامت وی آنست که تنگی نفس اندک اندک بدید آید و مدت دراز و سرفه همیشه
خشک باشد علاج علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه و ذات الحجب و شوصه

بزرگ

یاد کرده آید بر کجای علاج آماس آنست و الله اعلم باب **دهم** از کفار هفتم
آنکه سرفه کسبب آن بثرات السعال باشد سبب تولد بثرات السعال اندر باب
چهارم از این کفار یاد کرده آمده است و علامت وی آنست که نبض خداوند علت سرفه
باشد و دیر کرم و از هوای گرم و شربت هاء گرم رنج بدید آید و از هوای خنک و شربت خنک
راحت چند علاج علاج این نوع فصد و حجامت است و اسهال صفرائی و طعامها و شربها
نرم دادن چنانکه اندر باب دوم از جزو دوم از کفار ششم اندر علاج بثرها که زدن و ن
خلق بر آید یاد کرده آمده است باب **یازدهم** از کفار هفتم از کلو بر آمدن
خون از کلو یا از جگر و حلقوم و قصبه شش و رگها و او و رگها سینه باشد یا از مری
و معده و جگر باشد و اسباب این سه نوع است ماده است و سابقه و واصله اما اسباب
بادیه اندرین علت هفت است یکی جراحتی باشد و اما دینی و مانند آن دوم سرفه صعبیاتی گردد
الحاح سوم حم و صحری چنانکه در یوگان را افد که از هر سختی و هر چیزی خشم کینند و صحری کنند
چهارم داروی بطعام تیر خوردن پنجم بر زمین بیستر خفتن ششم دیو جانند خلق آویختن
هفتم در هوای گرم مقام داشتن و اسباب واصله دو نوع است یکی کسپتن و کشاده شدن
و طرکیدن ریکی از قوی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگ باشد دوم آنکه از سینه و
شش و معده و جگر ریشی یا آلهی خونی بدید آید و خون بر آمدن کبر و اسباب واصله را
اسباب سابقه اندر پیش افتاده باشد و آن هفت نوع است یکی بری رگها و اندامها از
خون و فرون آمدن از غذا اندامها چنانکه کسی را افد که طعامها قوی خورد و بیاض
کمتر کند و ممکن است که اندامی را از یکی جدا کنند چون دست و پای و جراحت او بسته شود
و نصیب آن اندام از خون که غذا و او کشتی اندر تن بماند و امتلائی خونی بدید آید و رگها پیش
دوم باز ایستادن خونی که استغراق آن عادت رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر
و غیر آن سوم تیزی ماده بدان سبب رگها را بسند و پیرون بر آید چهارم باری که

زندان رکها تو که کند و رک را بطرک اندر نیم اند سردی و خشکی بر التواء دم زدن غالب
 شود و بدان سبب اند حرکت اینها بطریق ششم اندر طوبت غالب شود و رکها بدان
 پست و آغشته گردد و خون از رکها تراشیدن گردد و بقصبه شش اندر آید هفتم اندر حرار
 بد و پیوسته رسیده می باشد چون حرارت آفتاب و کما بر و اش و مانند آن علامتها خون
 که از حنجره و ملازه بر آید رنگ خون آب باشد و بی سرفه بر آید و لکن بنحی بر آید و آنچه از قصبه
 شش بر آید سرفه و بنحی اندک بر آید و آنچه بر آید اندک و کفک ناک و باد و باد باشد و آنچه
 از گوشت شش آید سرفه صعب بر آید و کم رنگ و رقیق و کفک ناک باشد و بی درد آید
 اگر چه سرفه صعب بر آید و هر چند روزی بایستد و باز بر آمدن کیر و رنگ و بی کسیدگی
 کر آید همچون رنگ شش و آنچه از سینه بر آید در از شش خونی اندک و سیاه و غلیظ باشد
 هم چون خونی فربه بسبب دوری راه و از کفک خالی باشد و سرفه صعب بر آید و باد
 سینه باشد و هرگاه که بحسب سرفه زیادت شود و آنچه از رکها شش آید خونی که ممتز و قوام
 تر و بسیار تر و بخون مانده تر باشد و کفک ناک نباشد اما آنچه سبب او کپستن یا شکاف
 ری باشد خواب بسیار باشد و کفک ناک باشد و اگر سبب آن تیزی خون باشد که رسند
 بآب باشد و اسباب نیز کشتن خون از پیش رفته باشد و اگر تیزی خون شش در پیش کرده
 باشد یا ریم بر آید یا بپوست تازه یا حلقه از حلقه یا قصبه که اندر شش پراکنده است که
 با گوشت بر آید از گوشت شش و اگر ریش کرده نباشد اندک اندک آغاز کند پس بکار کشاید
 و بسیار خون بر آید و اگر سبب آن امتلا ی خونی باشد خون آبر و بسیار و بی درد باشد و از
 بر آمدن راحت و سبکی یابد و آنچه از آماش خونی بر آید سخت اندک باشد و علامت ذات
 الریه ظاهر باشد و آنچه از اندامی دیگر بر آید چون معده و جگر و سبب رقیق بر آید بی سرفه
 آنچه سبب آن بدر آویختن دیوچه باشد باغم و تاسه صعب باشد و خون رقیق و رنگین باشد
 و اسباب سرفه و پاره پاره دیگر هیچ نباشد و بایستد اینست که خون از سینه بر آید بدان خطرنا

نیز

نیست که از شش بر آید و اگر بسیار باشد که این موضع که خون از وی بر آید ریش گردد و
 شود و هر یک چند بار دیگر بر آمدن کیر و آنچه از شش از آماش خونی بر آید بدان خطرناکی نباشد
 که از قعر بر آید از بهر دو کار یکی آنکه ماده خونی بد نباشد دیگر آنکه قی بر آید و اندروی باز ما
 نیست و آنرا که ممتز و همه رکها از خون پر باشد طبیعت اندر دفع خون فرو می گوشت نابد
 طریق که آسان تر و زیتر باشد دفع کند چنانکه خون حیض و خون بواسیر و مانند آن و هرگاه که
 رکها قوی باشد و خون بدین جهات دفع نشود مانند بر حال خویش ماند و فصله خون بتجویف
 دل اندر آید و جراحت اندر پیشتر و قهاریش کرد و اگر کسی را خون بر آید و بایستد و باز
 از بس مدتی بر آمدن کیر و نشان آن باشد که ریش کشت و این باردوم از ریش می بر آید خون
 که از شش بر آید از دور روی خطرناکی آنکه اگر افراط کند خطرناک باشد و دوم آنکه اگر ریش کرده
 خطرناک باشد و بسیار باشد که بیماری را خون از کلو بر آید آماش جگر و آماش سپر زدن از زایل شود
 و آنرا که بآب خون از کلو بر آید با خطرناک باشد و بسیار باشد که خون از کلو بر آید خون پنی باشد
 که از کام بحلق فرو رفته باشد و اندرین خطری نباشد و آنچه طریق باز داشتن خون که از کلو
 بر آید از چهار وجه است یکی رنگ زدن اگر مانع نباشد دوم ماده را بسوی زیر و کشیدن
 سوم مزاج عضو را با اعتدال باز آوردن چهارم داروهای باز دارنده دادن تا خون باز
 ایستد و جراحت بسته شود اما رنگ زدن آنرا که مانع نباشد اگر خون از سینه و شش بر آید
 رنگ با سلیق باید زد و اگر کام بر آید رنگ قیغال باید زد و اگر از معده و جگر آید رنگ اخلاط
 زد و هر که این علت بسیار افتد چنان باید که هرگاه که اندرین خویش را بی پند بشناسد و
 زند خاصه کسی را که سینه او تنگ باشد و اولیتر باشد که رنگ صاف زنده تا ماده از بالا فرو
 پس با سلیق زنده تا ماده که اندر سینه و شش باشد کمتر شود و آماش نکند و خون بتغاریق
 بیرون کند تا قوت ضعیف نشود و پس اگر در اینک ماده از سوی بالا بر فرو آوردن
 مایه و بستن اطراف است و شیشهار ساقها نهادن و رنگ صاف و مایه زدن و خنک کردن

و تدبیرها با اعتدال باز آوردن مزاج عضو است که از حرکات و کارها سخت و از سخن گفتن بسیار و آواز بلند کردن و از خشم و خجرت و از شراب بسیار خوردن و از نگاه کردن اندک چیزها سرخ و از مباشرت برهنه کنند و از طعامهای تیز و کشانیده دور باشند چون صبر و کرفس و سداب و کچند و پنیر کهن و خرما و انگبین و جله شیرینها و آنرا که تسکین حرارت حاجت بیشتر باشد طعام او از غوره و سماق و زرشک و نارنگ و ترشی و ترنج و برگ تخم بیدار یا بجزیره اگر تب نباشد و اگر باشد مغز بادام و مسکه و هر بادام شراب ریواج و کلار منی دهند و آنرا که حرارت بس قوی نباشد بنیر نمک ناکرده و شیر تازه جو شاییده و تخمه و روغن که از دوغ کاو بزند یا بجز و خشوها که از کافور و مسکه و کول سازند و زرده خایه مرغ نیم برشت و گوشت تیهوج و دراج و کبک و مانند این موافق باشد و تدبیر با نرم داشتن خون و داروهای باز دارند و در جنان باشد که نیک نگاه کنند تا خون از کلام اندک همی آید و اسباب و علامات آن باز جویند اگر از شش می آید نخست بعلجهای کلی که یاد کرد آمده است مشغول باشند از رنگ زردن و ماده و از بالا فرو سو کشیدن و مزاج را با اعتدال باز آوردن بدان طریقها که نموده آمده است و اگر طبع خشک باشد مسهل نرم دهند یا حقیقه نرم سازند یا مسهل بکیر نه بنفشه خشک ده درم الوی سیاه و عنب از هر یکی سی عدد یا هفتاد عدد خیار شیر یا زرده درم همدار است چنانکه رسم است و جمل درم سنگ شیر خشک دروی که دارند و سبالا بید و بدهند صفت حقیقه بکیر نه بکندر و سوسن کندم و بنفشه و برگ خطیب و کشک جو بزند چنانکه رسم است و بیالایند و چهار درم بون سوره و پانزده درم مسکه سرخ اندوی حل کنند و بکار دارند و هر بادام کشکاب دهند و اندک کشکاب سرطان می برند و اگر تب سخت کرم باشد بجای آب کشکاب جو بدان بزند آب کدوی ترکند یا آب عنب الثعلب که بکلاب دان کوفته باشند بقرق و غذا اقلیه کدو و اسفناج و ملوخیاء و کشک جو دهند و بخور بادام و روغن بادام نایب را یا شود پس از آن داروها که خون را باز دارند و آغاز کنند چون آب

لسان الحمل

لسان الحمل که با کل مختوم و آب برگ خلفه و کلار منی و آب عصی الراعی بهترین هر چیز است اندرین علت و شاد نه عذسی مغسول نیز بهترین دارو نیست از بهر آنکه همچون باز دارند است و هر خشک کننده است ریش را بر روی اندک درم و نیم یا دو درم بلیکه ازین ابها بدهند و آب او که خور و جنان باید که طباشیر و صمغ عربی و کلار منی و شاد نه عذسی اندوی ترکند و بالوده باشد و برگ لسان الحمل و برگ خطیبی و در جو بکیر نه و آب عصا الراعی بهم برزند و بر سینه طلی کنند صفت دارویی که اندرین باب شود دارد بکیر نه طباشیر و کل سرخ از هر یکی پنج درم بسد و که با و میروارید از هر یکی سه درم کلار منی و کل مختوم و شاد نه عذسی از هر یکی پنج درم افیون دو درم تخم خفاش سید سه درم تخم خرفه پنج درم رب سوس و افاقیا و عصاره ملحه النیس از هر یکی سه درم هر را بکوبند و بزند و بیست درم اسپغول با وی بیامیزند شربت می دودم با آب بادیان که با آب اطراف زرد کوفته و فشار ده که با کلاب و اگر حرارت قوی نباشد سه درم کند با این داروها یا بکند از بهر آنکه کند داروها را بشش رسانند و خون باز دارند و ریش خشک کند و گوشت تازه بر ویاند و داروی دیگر بکیر نه کند و کل مختوم از هر یکی پنج درم صمغ عربی هفت درم و بسد و که با از هر یکی سه درم کلار و دو درم هر را بکوبند شربت می دودم با آب لسان الحمل و اگر سبب بر آمدن خون از شش یا از سینه نزله کرم باشد علقه کبکی که یاد کرده آمد پیش آید داشت از رنگ زردن و تخمه کردن و اطراف بستن و از بالا بسوی زیر فرو مالیدن و روغن زیت کرم کرده یا روغن کرم چون روغن از سر و پنی دور باید داشت و اندک کشکاب میوه های قابض اند باید بخت چون حب لاس و آبی و امرو و قدید کشت و زعفر و روکش کوی و بستانی و اقراض که با دادن بارت آبی و اگر بدین تدبیرها کفایت نشود موی سبب باید ستردن اگر هر زن باشد و ضماری که از سر کین بگویند یا از عصاره سازند بر سر نهادن جالینوس میگوید زنی را خون از کلو بر آمدن گرفت بسبب نزله خواستم که او را رنگ زرد مایعی بود که نتوانستم زرد حقیقه تیر کرم و خشو غداوی فرسودم و اندک خشو میوه های قابض دروی تخم و ضماد سر کین بگویند بر سر او

می نهاده و از بهر این ضاماد اوراد ستوری دادم تا بگو ما به شود و تریاق بزرگ نرسیده
 یک باقی دادم تا بکسب فیون خواب یابد و از سرفه برآید و ماده غلیظ شود و سیلان
 نکند روز دیگر هیچ نخبانیدم و بر آنکه اطراف او را بفرمودم مالیدن تا ماده از بالا
 فرو آید و دم و مقدار یک باقی کوچک تریاق تازه دادم و میخواستم که او را بتدبیر
 انکین خوردن اندر آورم تا سینه او را پاک کند و اندک شکایندی که نان ترد کردم تا قوت
 او را نگاه دارد تا روز چهارم بدین ترتیب میداشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم باین
 بسیار تا سینه او پاک کند و پس از آن تدبیر ناکهان کردم و بفرمودم تا ضامادها که اندروی
 تغشا باشد بر سر او می نهند و او را از که ما به باز داشتیم بدین طریق شفایافت خواجہ بوی
 سینا میگوید که ماده بسیار باشد از حب قویا دادن جاره نباشد خاصه پس از آنکه رگ
 زده باشد و اگر سبب برآمدن خون از کلو بسیار خون باشد اندر تن تا بدان سبب رگی
 کشاده شود نخست رگ با سلیق باید زد و خون بفارقی بیرون کردن چنانکه دیگر روز
 سه روز دیگر رگ می کشاید و خون بیرون میکند تا قوت بر جای ماند و غذا آشکاب که
 اندروی عدس مقشر بخت باشد و عتاب و آبی و حب لاس و زعفران و خر قوت شامی
 بخت باشد قناعت کند و بنان که اندر آب سرد ترید کند و اندر مزوره که بفعل قوت سرد
 باشد و عتاب تر سود دارد و بر آن خرفه و خائیدن و آب و فرو بردن سخت سودمند باشد
 و اندر حال خون باز دارد و از بس آنکه رگ زده باشد و سه روز گذشته اگر قوت مساعدت
 کند طبع را نرم باید کردن باب بلبل کوفته و فشارده باشد که یا اگر چهار دم بنفشه خشک
 کوفته در جلاب کند و بدهند و اگر طبع خشک و هیلد دهند نیز روا باشد و پمار باید که رگ
 نشیند و حرکتها کمتر کند و بر بهلو بخشد تا اجزای سینه او بر هم نیفتد و موضع جراحت
 فشرده نشود و سرفه تولد نکند چهره گاه که اگر بر هم افتد و موضع جراحت فشرده شود
 سرفه تولد کند و سخن گفتن بسیار و آواز بلند کردن و خشم و جگر زیان دارد و اگر باین خون



برآمدن

بر آمدن سرفه سخت نباشد بس که و کلاب غره میکند تا خون که اندر شش بسته باشد برآید
 و پاک کند و اگر ازین سرفه و کلاب بخورد و با باشد پس اگر سرفه سخت باشد و سرفه برهن کند
 سرفه به لعابها و لعوقها و جها که اندر جایگاهش یاد کرده آمده است بنشانند و ازوها که
 اندر علاج او بکار آید داروها قاضی باید چون کلار منی و کل مختوم و کل سیامونی که او را
 اطلاق گویند و کهر با و شب بمانی بریان کرده و عصا رطبه الحیه النیس و کلار و ماز و ساق بریان
 کرده و کل سرخ و افاقیا و جفت بلوط و سرون کوزن و شاد نر و تخم لسان الحل از هر یکی ششها
 یا آمیخته یا یکدیگر اگر تب نباشد و اندر شش آما سی نباشد این داروها با شراب انکوری قاضی
 تا زود بموضع رسانند و اگر تب باشد و اندر شش آما سی باشد با شراب آبی و شراب مورد دهند
 یا آب اطراف رزو اگر کل مختوم و صمغ عربی و اندکی کافور و جها سازند و اندر دهان میدارند
 باشد و اگر تب زایل شود و هنوز خون می برآید غذا با بچه بره و خایه مرغ نیم برشته و رشته
 که اندروی عدس و حب لاس بخت باشند و دوع کا و و شیر کا و جوشانیده باید داد و شیر خام
 زیان دارد و مایه تازه خورده و گوشت طبع هوج و گوشت مرغی که او را قضا گویند موافق باشد
 از بهر آنکه ازین گوشتهای خون کمتر تولد کند صفت ضماری که بر سینه نهند بکیند پوست انار
 و کند و ماز و آرد جو و کلار و گرد آسیا و بزرگ مورد و اطراف رزو و خرما و قصبه را بگویند
 و بنزد تاجون عصبیده شود و روغن کلار و روغن مورد بر جکانند و بهم بنهند و بر سینه
 بر نهند و اگر سبب برآمدن خون از کلو تیزی خون باشد تا بدان سبب سر رگها کشاده
 شود نخست علاجهای کلی باید کردن و رگ باید زد و خون اندکی بیرون کردن و ماده را
 با لاف و آمدن و بمالیدن و بستن و اطراف و بختنه نرم و اگر حاجت آید که طبع را بمسحلی نرم
 کنند از بنفشه و خیار خبز و سبستان و ترکیب و انجهدان ماند و بختن و کشاکش باب کنگر
 تر باید بخت یا آب غلب الثعلب و سرطان اندروی بختن چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است
 اندر علاج برآمدن خون که از شش برآید و لعاب اسبغول و جلاب خام دادن و آب لسان الحل

و آب عصا الراعی و آب تخم خرفه و آب خیار با شکر دادن و شراب خنکاش و شراب بنفشه دادن
 و در جلد بی پیری باید کرد تا نیزی خون را پاک کند و نیزی بغیر از این نسخ دارویی که اندر این نوع
 دارد بکینند با شیر و کل سرخ و کل ارمنی و کل مختوم و شاد ناز هر یکی در دم بسند و کهر با
 مروارید از هر یکی در دم بسند و کهر با مروارید از هر یکی پنج درم صمغ و کثیرا از هر یکی شش درم
 تخم خنکاش بسند و تخم خرفه و تخم خیار و سرون کوزن سوخته و برک لسان الحمل از هر یکی
 هشت درم افاقیا و عصاره لحیه النقیس از هر یکی پنج درم رُب السوس سه درم نشاسته پنج
 درم را بکوبند و بسینند و هر بامداد سه درم آب باران بدهند و اگر خون از کشدن سر که
 براید لکن نیزی خون بدان حد باشد که رکهارا بسیند و بخورد این شکل تراست و علاج
 ببرد و جراحت دشوار بسته شود و علاج آن نخت رکن است و خلط نیز را بسند
 خفته نرم از تن پاک کرد و مزاج را به اعتدال باز آوردن و تدبیر هاء نری فرایند کردن
 و سفره را ساکن کردن بلعابها و لعوقها و جها که معلوم است و احوال کوکب اندر این نوع
 دارد و اندر داروها این نوع سندوس و سادج عدسی و دم الاخرین و کهر با و کل ارمنی
 بیشتر یا دیگر در آب کوبند بر آمدن خون شکافه شدن رکهارا بسیند و شش باشد که سر ماء
 با فراط بد و سرد جانین میگوید جای این عارضه فاد من روز نخت و ارارک دم و
 اطراف او بر من و دم مالیدن و بستن جنانکه شرط است و غذا خشوی و آدم و بر سینه او
 تضارب نهادم و سه ساعت بروی بکشد اشتهای بر داشتم تا گرم تر از آنچه می باید نشود و دیگر
 ککاب دارم و اسفید باها بگوشت بطور چون مزاج با اعتدال باز آمده باشد و از آماس
 این شدم تریاق دارم و بندهج بشیر خرد و دیگر علاجها باز آوردم و میگوید کهر با این عارض
 افاد من او را بر روز نختین یا قتم نیک شدن و هر که را روز نختین نیافتم احوال ایشان
 مختلف بود و جمله بن از آن که ما را از آفر آورده باشند و مزاج عضو بداروها معتدل
 که بکیند و در نخت قابض نباشد با اعتدال باز آورده چون بسند و در چن و سیل و سعد

دست

و قسط و کند و زعفران و مروارید و مصطکی داروها قابض با این داروها آمیخته
 و اگر این داروها اندر آب بچشانند و داروها قابض اندر آب دهند صواب باشد و
 داروها قابض کل مختوم است و کل ارمنی و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و کهر با و بسند و
 شب یمانی بریان کرده و کل سرخ و کلار و طباشیر و سرون کوزن سوخته این همه با بعضی
 مقدار و درم کوفته و پخته اندرین آب کیند کرده امید یا اندر آب باران بدهند صفت
 دارویی دیگر بکیند کلار و عصاره لحیه النقیس و جفت بلوط و خاک کند و سیل و بسند
 را بکوبند و بسیند و نشتی سد درم اندر آب باران یا اندر شراب قابض بدهند صفت دارویی
 دیگر بکیند علك الانباط ساح سه درم تخم کان پنج درم سینل سه درم بسند و کل سرخ از هر یکی
 پنج درم کهر با سه درم و نیم چند پستریک درم و نیم افاقیا سه درم شربتی یک درم سنک
 و نیم اندر آب باران یا اندر آب کل ترک ازوی بفشارند بدهند یا اندر بنید قابض و غذا بپاچ
 و نذر و بریان و چکا و ک بریان و اگر با انار و انک و مویر بخته و بدل ان بنید قابض و انجا که
 قابض باشد ملح انکور اندوی بچشانند و موم مصطفی باروغن سوسن بکشد از آب و آب
 تر باوی بیامیزد و بر سینه طلی کند و اگر مورد تر نباشد روغن سوسن باروغن مورد بپا
 و موم اندوی کدازند و خماری از پوست انار و ماز و و گرد آسیا و خاک کدرو کلار و بر
 مورد و خماری قصبه اطراف زرنجه باشند بر سینه می دهند و صفت این ضماد پشته هم
 اندرین باب یاد کرده آمده است و اگر سبب بر آمدن خون طرکیدن یکی باشد بسبب حرکت
 سخت چون جستن از جای یا بجایی و با نکی زدن و زخمی آمدن یا بر سینه افاد نخت
 علاجها کلی باید کرد و داروها قابض چون کل ارمنی و غیر آن با آب باران و شراب مورد
 با آب آبی دادن صفت دارویی قابض بکیند کل مختوم و کهر با از هر یکی سه درم کل ارمنی
 دو درم شب یمانی و زعفران از هر یکی درم سینک و نیم شربتی دو درم سنک این داروها بامداد
 و شبگاه بوقت خواب بدهند و بر لخر خاشیدن و ازوی قلیه ساختن سود دارد و بد

آب آب باران دهند صمغ عربی و کلارینی در افکنده و از سخن گفتن و حرکت باز دارند
ضماد که بیشتر یاد کرده آمده است بر سینه می نهند اگر سبب بر آمدن خون طریقتی در
باشد از باری غلیظ که در دهن رگها بود سخت ماده را از بالا فرو برد باید آوردن بمالیدن
و بستن اطراف پس داروها که با رگها بشکند و طریقتی را بهتر کند می باید آوردن فلان
و سحرها و دهن با و تریاق بزرگ تازه نارسیده و داروها که اندر سگافه شدن رگ
بسبب سحرها یا فراط که بدو رسیده یاد کرده آمده است اندر علاج این نوع بکار آید
اگر سبب آمدن خون کشاده شدن سر رگها باشد بسبب رطوبتها و تنگ که بنزد فرو آید
یا از جای دیگر تبسینه و شش اندرون رگها را افشته و نرم کند تا بدان سبب سر رگها
قوی که بدو رسد کشاده شود پس از آن که ماده از بالا فرو آورده باشند بمالیدن اطراف
و غیر آن داروها قاضی رطوبتها را کم کند مزاج عضو اگر کم گذر بکار باید داشت چون پنخ
از خرو و مصطکی و زیره بریان کرده و بوردنه کوی و چندید ستر و فله پس و زعفران ناوقت
داروها و در موضع رسانند و تریاق و مثر و دیطوس و سحرها و فلو نیاء رومی و پارسی اندک
اندک می داند تا تریاقها را خشک کند و مزاج بگرداند و خون باز دارد و اندر ضما را ازین نوع
از خرو و علك ساج و زیره بریان کرده و افاقیا و عصا رملیة البیس و چندید ستر و فله پس
بکار باید داشت و طعام از گوشت بک و تذرو و دراج و کجشک بریان کرده و مانند آن
و اگر سبب بر آمدن خون آماس شش باشد و خون از وی می نراید سخت دل باید زد
و ماده را از بالا فرو آوردن و حقنه کردن و مسهل دادن و داروی قاضی نشاید داد
از بهر آنکه داروی قاضی آماس را بفشارد و آنها توکد کند لکن ماده را باید برانیدن و
شش را از وی پاک کردن چنانکه اندر علاج ذات الریه یاد کرده شود انشاء الله و اگر سبب
بر آمدن خون زخمی باشد که بر جگر افتد سخت علاجها کلی باید کردن و این سفوف می باید
داد بکیر و دیوند چنی ده درم سنک لک مغسول پنخ درم کلارینی پنخ سنک شربت دی

لسان الثور و دو روم عصانه بزرگ خرفه و شاخه درخت کل انجدر و نازک باشد يك و نیم
 بگویند و نشان دهنده آب بر جگانه و ببالا نهد و هر را بیا میرند و کل مختوم اندوی حل کنند
 و بدهند و آب معدن آهن کرم کرده اندوی کشته باشد بسیار نافع است و اگر ترسند که خون
 اندیشش بفسر از اول که بدید آید سر که منسوج آب بدهند الا کسی را که سرفه سخت باشد
 و اگر جوب انجیر بسوزند و خاکستر او را انداب کنند و آن آب اشنا بدهند خون فسرده را پاک
 کنند و سغتر با عسل اندین آب سودمند است و علاج خون فسرده اندر بای مفید یا کرمه
 انشاء الله باینست در آن دم از کفار هفتم اند ذات الریه ذات الریه اما س
 را گویند و اسباب این سه نوع است یکی آنکه نزله کرم یا سرد از دماغ بدو فرو آید و این نوع پیش
 آید یا افتد و دوم آنکه خنای بکشاید و ماده از شش فرو آید و اینجا با ندو اما س کند سوم
 ذات الجنب ذات الریه گردد است که شش را نیم الحرق است و متخلل است و نازک بدین
 سبب مادتها قابل است و باید دانست که ذات الریه علی غسالت از بهر آنکه با ماده علت
 بخته نشود و شش از وی پاک نشود بهتری بگوید بنیاد و شش عضوی نازک است و منفعت
 بزرگ از وی حاصل است و قوام زندگانی بدان دو منفعت پیوسته است یکی آنست که حرکت
 انبساط نسیم هوای تازه بخوبی همی کشد و از این مزاج خود معتدل میگردد و بدل میرساند
 تا حرارت غریزی بدان فروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت می یابد و حرکت انقباض
 هوا را که بدل اندر آمده باشد و از حرارت دل سوخته و ورنه آن شده از دل بیرون میکند
 تا دل از آن آسایش یابد چنانکه اندر تشریح شران و زیدن یاد کرده آمده است و از بهر این
 دو منفعت بزرگ از حرکت او حاصل میشود و خوبی که غذا او خواهد بود نخست اندر
 دل بخته میشود و تمامی بکنی نزدیک آمده باشد که بدو رسد تا موت برانیدن وی بوی
 سبکتر آید تا اندین منفعت قنوری و خلی نیوفد بس عضوی که می باید که غذای او اندر دل
 و دیگر اندامها بخته شود تا موت بختن غذای خویش بیاید کشید ماده علت را که اندر وی

افتد

افتد بی شک بدشواری تواند برانید و بدشواری از خود دفع تواند کرد و ماده ذات الریه
 اندر پیشتری و فنها بلغم باشد یا خون از بهر آنکه گوشت او نازک است و است مازده صفر
 اندر وی باز ماند و گاه باشد که ذات الریه از جنس حمزه افتد و مهلت علاج کمتر دهد
 از بهر آنکه ماده بس کرم باشد و بدل نزدیک بود و از شربتها خنک منفعت نیابد آن
 بهر آنکه هر عضوی از شربت قوی می ستاند و نصیب میدارد و شربت از هر عضوی حرارتی
 می پذیرد و از هر ماده که در اعضا باشد جزوی با وی آمیخته میشود و از قوت خنکی با وی
 جندان مانده نباشد که با حرارت حمزه را بری کند و خنکی ضایتی با آن حرارت برابری نتواند
 کرد از بهر آنکه قوت همان خنک که از نده نباشد و استخوانها سینه و عظامها و عضله از اینجا
 باشد و گاه باشد که کرم کرد و دریم گاه باشد که هموار و سبید و بخته باشد و گاه باشد که تیره باشد
 همچون ثعلب شراب که اندر وی گویند و گاه باشد که صلب گردد و گاه باشد که خراجی کند و گاه
 باشد که بحباب و عظامها آن فرو آید و ذات الجنب گردد و این نادر باشد و گاه باشد که اندر آید
 و ساعد خداوند علت از جانب انبی تا بر آنکشان خدیدی بدید آید و گاه باشد که ماده بجانب
 دل میل کند و خفقان و غشی آید و گاه باشد که بجانب دماغ میل کند و این نیز کمتر باشد و گاه
 باشد که خداوند ذات الریه را تریهاء آب نازک اندر شش کرد و آید و حال او چون حال مستیسف شود
 و منفعت رعان اندر ذات الریه کمتر از آن باشد که اندر ذات الجنب از بهر آنکه ماده این مختار
 ماده است و طریق جذب از شش دور تر است که از آن حجاب علامتها کلی ذات الریه را در
 چیز است یکی آنکه این طبعی باشد پیوسته لازم از بهر آنکه اما س احشای تب نباشد و این تب
 اندر اول که علت آغاز کند ضعیف باشد و نوبتها آن مختلف و بستر میفراید و قوی تر میشود
 با ندازه فروزن اما س و حرارت ماده و اکما ماده بلغمی باشد تب نرم و اهسته باشد همچون
 تب بلغمی و گاه باشد که بلغم قوی باشد و بسیار نباشد و عذب باشد تب ظاهر نباشد و بخ
 آن بدید نیاید و بر هر حال که باشد اطراف سرد می شود و دم آنکه نفس تنگ باشد سوم آنکه اندر

کراتی و تمدد بود انداز که پیشی ماده چهارم آنکه با این کراتی دردی از قعر سینه استخوانها
سینه و میان هر دو کتف می دهد بجم آنکه ضربانی باشد اندر زیر کتف یا اندر سینه یا اندر تن
یا اندر هر سه جای و گاه باشد که این ضربان پیوسته باشد و گاه باشد که با سرفه بدیداید ششم
خداوند این علت بقا با زخمتن نتواند و اگر خفتد بدین شکل رنج رسد هفتم آنکه همیشه
بربان او رطوبتی باشد غلیظ و لزج و چون کار با خر رسد سیاه گردد هفتم آنکه اندر چشم وی و
روی او تمددی و بهیچ ظاهر شود و رخسار او سرخ گردد خاصه در وقت تب و حرکتهاء
چشم او آهسته ترو کران ترا حرکت عادی کرد و در کما چشم اندر پشتی و قهقهه متلی
نماید این همه از بسیاری بخارها که بر آید نهم آنکه اندر پشتی و قهقهه خاصه اندر وقت تب چون
خواب آلودی باشد هم بسبب بسیاری بخار و هم آنکه بنض موجب نرم باشد از بهر آنکه آماس
عضوی نرم است و ماده آماس رطوبت است و عظیم باشد از بهر آنکه حاجت بسیار باشد از
بهر تب و آلت نرم است و آنرا که قوت قوی باشد حاجت عظیمی کفایت شود و اگر نتواند از آن
و حال دم زدن هم بر قیاس حال بنض باشد و ذات الریه که از جنس حره باشد با تنگی نفس باشد
لکن کراتی کمتر بود و حرارت زدن سینه سخت عظیم باشد و اگر ذات الریه صلب گردد نفس
تنگی زیادت شود و سرفه خشک و متواتر باشد و حرارت کمتر بود و گاه باشد که اندر ذات الریه
صلب سنگ تولد کند و بولس از جالینوس حکایت میکنند که او بدیده است که سرفه سنگها برآمده
همچون زاله و تباری زالدو البر و کوبند و اسکند میگوید یکم که سنگی بزرگ برآمده است
چون سنگهایی که از مثانه بیرون می آید و پس از آن که این سنگ بر آید سرفه ساکن میشود و بولس
میگوید که من دیدم سنگهای خرد و درشت همچون خشک برآمده است بعد در چهار پنج روز
هر یک چند سه قیراط و سرفه صعب برآمد و پس از آن سرفه کمتر شد و ذات الریه پس از آن گشت
و بیمار اندر سینه ها و اندک ماده ذات الریه رطوبتی رفیق باشد نفس تنگ باشد و آبها
بسیار آید و آنچه سرفه بر آید تنگ باشد و رخسار سرخ شود و در سینه حرارت نباشد و گاه باشد

کدر

که در شش رطوبتی آب ناک گردد و حال وی چون حال خداوند است سقا باشد و تنی آهسته دارد
و نفس تنگ باشد و آنرا که آماس و حرارت اندر قصبه شش باشد اندر میان پشت ضربان یابد
و دردی آهسته و تنی ضعیف گیرد و اندام او خارش کند و او از بیگردد و اگر آماس ریش گردد
بوی دهان بگردد و بوی ماهی دهد و سرفه تری اندک بر آید و گاه باشد که بر آید و شش
و علامت وی آنست که نفس تنگ شود و سریع باشد یا متواتر و سینه کراتی کند و زدن
سینه سوزشی و حرارتی عظیم باشد و اگر ماده ذات الریه تجلید دفع خواهد شد علامت وی
آنست که سرفه اندک رطوبت بر آید با سانی و بهتری بدیداید تا بتدریج پاک شود و اگر بیم
خواهد که علامت وی آنست که تب لازم باشد و اندر عالق شش درد و تمدد بدیداید
اگر قوت قوی باشد و بد بخت شود و در وی هموار بر آید با ذات الریه حراج که در روز و بختاید
و بتدریج پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد بخت نشود و عفونت بدیدد و امید خلاص شدن باشد
و اگر آب دهان شیرین شود نشان آن باشد که بیم کرد و بخت شد که در مدت چهل و چهار روز
پاک نشود و پاری دراز خواهد بود و چون دراز گردد پشت پای آماس کند از بهر آنکه قوت غائی
ضعیف باشد و اگر بیم بطریق بولی بیرون آید امید سلامت باشد و اگر بعلت سل باز گردد
و تازی از روی برود و شب اندرتب باشد و پیوسته سر انگشتان گرم باشد و جمله علامتها
سنگ اندر موضع خویش یاد کرده آید ظاهر شود و اگر ذات الریه ذات الجنب گردد تنگی نفس
کمتر گردد و بولس و اخیلدن گیرد و بقرط گوید که خداوند ذات الریه را بنزدیک بستن آنها
و حرارتی آن جراحتها بر آید و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابد و اگر با ساق پای جراحتها
بر آید هم جان علامت سلامت باشد علاج اگر آماس قوی باشد علامتها ان ظاهر شود
نخست قصد باید کرد تا مکرر دزدان تا ماده بکدام جانب است اندر پای که اندر دراز بر آن
بود که صاف بکشایند و این جان باشد که اگر ماده اندر جانب راست باشد از پای راست
بزدند و اگر اندر جانب چپ باشد از پای چپ بزدند و طریق شناختن که ماده اندر کدام جانب

آفت که نگاه کنند تا رخساره اندر تب از که ام جانب سرخ میشود و جس کرانی سینه
از که ام جانب خفته و طوبت پیشتر می براید و از بس که رک صاف زده باشد با سلیق
باید از جانب مخالف و اگر ضعیفی ضعف نیارد رک اکل و رک قیال باید زد و خون
باز از قوت بیرون کردن چنانکه هر سه روزی یکی دیگر زنند و آخر تر رک با سلیق از جا
موافق زنند و گاه باشد که بس از آنکه معلوم شود که ماده کمتر شود حاجت افتد بدان که بر
سینه حکامت کنند تا باقی مایه کمتر شود و بجانب ظاهر بدجائینوس میگوید اگر تب سخت
گرم باشد از مسهل دادن حد باید کرد و رک باید زد از بهر آنکه رک زدن بی خطر نیست
از بهر آنکه باشد که مسهل ماده را بخنبد و اسهال کند و باشد که اسهال اگر کند افراط افتد
و هر که دارد و تمدد اندر شش و معالیه او باشد و جس در نزد یک خبر کردن باید رک
زدن سودمند تر و هر که دارد اندر سر پهلوها باشد که انرا شریف خوانند و روی سپل
باید داد و اگر طبیب مصلحت چنان بیند که هم رک زد و هم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده
باشد و شربت ها که ماده را غلیظ کند چون دیاقود و شربت ها که اندروی قوی باشد چون آب
کشاد و آب سرد شاید دارا اند ذات الریه که از جنس حمره باشد لکن شربت ها زدن
باید از جنس ماء العسل و جلاب و کشکاب و اندر انواع ذات الریه و ذات الصدور ذات
الجنب جهد باید کرد تا سینه از رطوبت ها پاک کنند و آنرا که سبب تبها شربت ها و خلل حاجت
افتد شربت ها خلل هم زدایند و تری فرایند باید داد چون آب خیار و آب خربزه هندی و آب
کدو و سکنبکین که بس ترش نباشد سخت نافع است هم سینه را بر داید و هم حرارت را و
تشنه نشاند و سکنبکین ترش ماده را لطیف کند و بکشد لکن اگر قوت قوی نباشد و پاک
کرد از بهر آنکه ماده را بکشد بر نتواند انداخت و اگر قوت قوی باشد سینه را پاک کند
لکن احتیاط آنست که سکنبکین ترش ندهند تا بر فرق مقصود حاصل شود و اگر سکنبکین
ترش اتفاق افتد اولی تر آنست که باب گرم بیا میرند و اندک اندک دهند و ماء العسل و جلاب

زدایند

زدایند و تری فرایند است و کشکاب همچنین است لکن ماء العسل از جلاب زدایند
تر و کشکاب قوت رایی و دهنده تر و ماء العسل زدایند تر این شربتی است لکن اگر ذات
الریه هنوز خام باشد یاری دهنده تر و ماء العسل زدایند تر این شربتی است لکن اگر ذات
الریه هنوز خام باشد یا اندر لحشای دیگر آماس باشد ماء العسل را با آب بسیار باید آمیخت
چنانکه آب بروی غلبه که در اندرین حال جلاب مزوج و کشکاب رقیق موافق تر و نبید
زدایند است خاصه سبید لکن اندر ذات الریه و ذات الجنب تا ماده بخته نشود و
نشداد و او را که از بنید مزاج گرم شود و تشنگی خیزد و زدن در آن مشغول باید شد و
سکنبکین مزوج و آب خربزه هندی و مانند این دادن و کسی را که اندر جگر و سبزی باشد
نبید شاید دادن و نبید سرخ و شیرین قوت رایی دهد و باقی ماده را لطیف کند و جهد
باید کرد تا معده و امعاء متیل نماند تا با سینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را از
طعام سبک دارند و اگر طبع باندا نه حاجت اجابت نکند پیر آن کند که طبع نرم شود و درای
مسهل و خفنه از آن نوع سازند که اندر علاج بر آمدن خون از کلو یا کرده آمده است خفنه
شرابی که طبع را نرم کند بکینند فلوس خیار خمر و میز دانه بیرون کرده از هر یکی سه سیر و اندک
جوار سکره آب بنزد تا به نیمه باز آید و بیا لایند و یک سکره آب عنب الثعلب با و بیامیزند
اگر قوت قوی باشد این جلد یک شربت کنند و اگر ضعیف باشد دو شربت و بارها را که اندر
معده و امعاء توله کند شکسته دارند از بهر آنکه با دها و بخارها ثقل اندرین علتها زیان دار
و ضار و باطلیه ها برانند نخست از موم و روغن بنفشه سازند پس پیه مرغ و لعاب خطمی
داف کنند و بنزد با چون عسیده شود و اگر ماده خام تر باشد ضماد از کرب بخته و کوفه
سازند و اینجا که ماده بسیار باشد ضمادها و خنک زیان دارد و نکمید تر و خنک نافع است
اما اگر ذات الریه از جنس حمره باشد بر صواب تر و اگر از جنس فلغمونی باشد خنک صواب تر
با آنکه نکمید تر از آنکه سود نکند زیان نکند و خنک آنرا که زیان کند زیان عظیم کند و نکمید تر

باب کرم یاروغن بنفشه کرم باشد در مثانه کاوید و التی که از مس و غیر آن کنند و کمیند
 از زن کرم کرده باشد با سبوس بانگ و آنجا ازین انواع بکار دارند جلد باید که تا بخار آن
 از روی پمار باز دارند تا ناسه و ضیق النفس تولد نکند و آنجا که خشکی غلبه دارد و یا ماده
 علت سخت غلیظ و فربه باشد بخار صمد و کاد تر از راه بینی بشش رسد و سودا رود
 صمد و خردل اندر بنطاهر کشیدن ماده بجای حمامت یافتند و ماده آماس مادام خام
 باشد غذا کشکاب و کدوم آب و اسفناج و سرخ مر و خیار آب و باقی و مائش متشر باید
 و اگر حرارت قوی نباشد کشش موافق است و چند روز سبزی مقد است و چند روز سیب
 جو کدوم کوبیده و این جوی است برهنه با کدمی است بشکل جو خوشه او بخوشه جو ماند و اگر
 اندر سینه درشتی باشد سیستان و عنباب و پنچ سوسن و پنچ خطیم و مغز تخم خیار و صمغ کبک
 و دانه ای اندر کشکاب و کدوم آب می زنند و اگر این اخلاط را بنزد و بهایند و سکر بنهند
 و شرابی بنزد و باشد و چون آماس کشاده شود حشوهای از در باقی و کرسنه و آرد نخود
 روس سازند و بر انگین دهند و با ماء العسل اندرین وقت سخت موافق باشد سینه را پاک
 کند و لعوق کرب و مغز پنبه دانه اندر وی بخته و سرشته زردانیده بود قوی و لعوق کرب و مغز
 پنبه دانه و لعوق اسفیل اشیر خشت نافع است و گاه باشد که با این لعوقها چیزی که خوراکند
 کنند و بی کاهی فرایند که چون پوست خشاکش تخم فک با سره باز دارند و کدوم زرد متواتر
 شود لعاب سپغور رقیق بلعاب جرجر عده میدهند و آب نیم کرم بر سینه و بهلولها میزنند
 تا دم زدن با عتدال را زافند و اگر دردی باشد ساکن شود و هر گاه که آماس ریم کند و کشاده
 خواهد شد نیکی دم زدن و کانی سینه و درد زیادت شود و تب کرم ترکید و آن روز که کشاید
 تنگ بلزاند اندر آن روزی چند که این علامتها بدید آید و اگر تن پاک کرده باشند و تن تب
 علاجها که یاد کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بچیزهای بنزاند و یاری باید داد از کرب و
 کربا کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بچیزهای بنزاند و یاری باید داد از کرب و

بر.

بک بادیان سازند بر نهادن و اگر از آرد جو و علک الانباط و خرما و انجیر خشک همدرا اند
 شراب شیرین سبید بختن تا بخون عصبیده شود و بر نهادن و اگر قوی تر باید سرکن کبوتر و
 بطرون اندرین صمد زیادت کنند مقدار حاجت و این قوت آن روز دهند که امید دارند که
 آنروز بخوارند کشار و پمار را بر مایه باندان بهلول خسبید که آماس است و شربت ماء العسل
 دهند و اگر حرارتی باشد ماء العسل یا کشکاب دهند یا مزوج کرده دهند و اگر حرارتی
 قوی نباشد شراب زوفار دهند که اندر وی زوفار و حاشا و فراسیون و انجیر و پنچ سوسن و انگین
 بخته باشند و اگر این اخلاط اندر کشکاب بنزد صواب باشد و خرما اندرین وقت دارد اندر
 کشکاب یا اندر شراب زوفار بختن صواب باشد صفت قوی پزاند که بکیرند تخم خطیم و پنچ
 و پنچ خیار و تخم خربزه و تخم کدورت السوس و قفاح الا در خوا کلل الملک و بنفشه و کثیرا
 صمد را بکوبند و لعاب خربزه تخم کتان برشند و اقراص کنند و اندر شراب انجیر دهند و اگر آنروز
 کداند که آماس بخته شد مشرو و دیوس دهند تا تریاق ماغزیت را نگاه دارد و صواب باشد
 لکن اندر ذات الی کرم و تب کرم نشاید دارد و خاصه اگر پمار کافر باشد و حب الصنوبر و لعوق
 او بنزاند است نسخ لعوق حب الصنوبر بکیرند جلفوزه پاک کرده درم کثیر و تخم خیار پاک
 کرده و صمغ عربی و مغز بادام طلع سبید کرده و رب السوس و نشاسته و تخم خطیم پاک کرده
 هر یکی سرد درم حلبه شسته و تخم کتان بریان کرده و بر سیاه و شان و مغز بادام شیرین سبید کنند
 و مغز پنبه دانه از هر یکی پنچ درم تخم بادیان و درم خرما پست عدد انگین نیم روغن کاو
 پنچ درم خرما اندر روغن کاو و انگین بنزد تا نرم شود و زار و هاء کوفه بدو برشند و
 اندر بعضی نسخها بیست درم زردان زیادت کرده اند و دیگر جها و لعوقها که اندر علاج
 سرفه یاد کرده آمده است و اندر قراقران یا کرده اید می باید کزیدن و بکار داشتن در وقت
 حاجت و در کشار ذات الریه که تمام بخته باشد نیست و بستی دود کردن و دهان زردان و شستن
 ناز و بکلوفر و شود و پمار را بر کرسی نشاندن و کتفها را نگاه داشتن و کرسی را بچینانیدن

سخت و ماهی شور دادن و یا باج فیکر و شمع خط ج کردن و شب اندر دهان داشتن
و جت قویا هم چنین و انکند اندر شیر حل کرده و آن و خردل اندر ماء العسل دادن و ج
قویا دادن و پس از طعام فی فرمودن لکن اندر قی خطرست از بهر آنکه باشد که پیش از انداز
کشاده شود و ماده را بیکبار بخنند و خاق تولد کند و بیا بدانت که پیشیگان این تدبیرها
بر اندازد و کشانیده که پیش ازین یاد کرده آمد از ماء العسل و شراب زوفا و ضمادها و لعوقها
و معجونها و بزرگ و تریاق بزرگ و مشرود و بطوس پس از هفت روز بکار داشته اند و بوی سبنا
میگوید این طریق نیک است لکن طیب خانق را شاید این طریق سپردن را اگر حالی نو کرد که
تدارک باید کرد و بتواند از خوشستن و اندک تدارک تواند کرد اما طیب که خازق نباشد و غیرا
نشد این طریق سپردن مگر با احتیاط تمام تا حرارت و آماس زیادت نشود و علت بر علت
نیست و ایندو هرگاه که آماس کشاده شود و ریم تمام آمدن کیر و پمار در خود سبکی یا بد جمل باید
"ناریم بالآید و سینه بال شود و تدبیر پاک کردن سینه اندر علاج سرفه و علاج ضیق النفس
یاد کرده آمد و بسیار باشد که آماس پیش از آنکه تمام بخشد و کشاید بسبب از سببها چون شمشق
حرکتی سخت قوی کردن و مانند آن و خون بر آمدن کیر و در حال را باید در علاج بر آمدن
از کلور و کلر و کلر اندر جایگاهش آید کرده آمد و الله اعلم باب سیزدهم از کشاید
هضم اندر زان الصد ذکر کرد آمدن ریم اندر فضای سینه ذات الصد و کونید و اسباب
آن و نوع است یکی آماسی باشد اندر غشای و فضلهای سینه با قرچه و دپید که کشاید و ریم
اندر فضای سینه ریزد و هرگاه که ریم اندر فضای سینه ریخته شود و از کلور بر آمدن آغاز
کند اگر اندک باشد از راه کلور یا خود و اگر بسیار باشد ازین راه پاک نشود و هر چه اندک مدت
جمله روز پاک نشود حال از سبب بیرون نباشد یا علت سبب پاک کردن از بهر آنکه ریم که از راه کلور
بر آید بر شش گذرد و کشتن او شش را بسوزد و ریش کند و اگر ریم اندر ذات الریه کشاده
باشد نخست شش ریش کشته باشد و ریش شش سلاست دوم آنکه ریم آن موضع را گرمی

در

ریخته شده است بسوزد و تباه کند و ریشی از آن نخستین تولد کند سوم آنکه اگر طبیعت
قوی باشد پیش از آنکه اجزای سینه را تباه کند آن ریم را هم بدان راه که غذا بدین موضعی
رسد باز را که با سعال دفع کند و این جنبان باشد که طبیعت ریم را بر کها که دهنهای آن از
بهر غذا سایندن با جرای سینه پیوسته است دفع کند تا اندان رکهها بگذرد و بقیه حکم
آید و از جگر بدان رکهها شود که برودها پیوسته است و با سعال دفع افتد یا بدان منفذ
که کرده پیوسته است و بار در دفع افتد و اندر دفع آن بدن هر دو جانب امید سلامت است
لکن آنچه بار در دفع افتد امید سلامت بیشتر است از بهر آنکه اندان منفذ از جگر
بگرفته پیوسته است قوت جاذبه است که آب را و فوניהا را که با یکدیگر چون سگ از جگر کشد
و برگرد آرد و قوت دفع است که هر فوניהا را بسوی مثانه دفع کند و رکهها که برگرد
پیوسته است از بهر غذا سایندن تنها از جذب و دفع که از منفذ کنایان رکهها نتواند
کرد و بمحنت طبیعت حاجت آید تا ریم با سعال دفع شود و زودی و دیری کشادن ریشها
و اما سعال سینه بحسب قوت طبیعت و مزاج بیمار و عمر او و بحسب قوت و علامتها
علت بحسب فصل سال باشد و هلاک بران اندرین علت بیشتر بسبب ضعیفی دل و احشا
ایشان باشد و هلاک جوانان بیشتر از درد از درد باشد از بهر آنکه جوانان قوی باشد
و بدان سبب که با از درد بیشتر آید علامتها آنچه از کشادن ذات الریه
باشد علامت وی آنست که نخست ازین دو علت یکی بوده باشد و آنچه از کشادن ریش
سینه افتد نخست اندر سینه کرای و تند و بدیداید و پس از دور و دورها تولد کند و تبها
تیز و مختلف آمدن کیر و بسبب درد و بسبب نزدیکی ریش بدل و چون ریش با تنهارسد
تب تیز تر شود و در شواری سرفه و دم زدن زیادت کرد و چون کشاده خواهد شد و ریم
برون خواهد آمد و بی کیر و بلرزه سخت و اندک باز سرفه دم زدن متواتر بدیداید و سرفه
انگشتان گرم باشد و چون ریش کشاده شود و ریم اندر فضای سینه ریخت تب آهسته

شود و بیم آمدن کبر و سخن بشتاب نواز عادت گوید و انددم زدن منفذ بینی فرازم
 آرد و هرگاه که از بهلوی بهلوی کرد و از جای بجای ریخته میشود و او از آن می بر آید اما اگر بیم
 اندر یک نیمه سینه باشد کربانی و تمدد و گرمی و سوزش اندران نیمه بود و اگر اندر هر دو نیمه
 باشد کربانی و گرمی و سوزش اندر هر دو سینه باشد و اگر خرقه بکل سرخ آغشته تر کند و بر سینه
 بیمار بوشد جایگاه بیم زود تر خشک شود و اگر علت دراز آهنگ شود پای آماش کند
 از بهر آنکه حرارت طبیعی و قوت عزیزی ضعیف گشته باشد و پای که از معدن حرارت دور
 بهر حرارت کمتر یا بد قوت ها ضعیف باشد و این علامتی بد است و بیم آن
 کلود شواری بر آید و سبب دشواری با سطریم بیم باشد یا ضعیفی قوت و فرق میان
 بلغ و بیم است که بلغ بر سر آب ایستد و بیم اندر آب نشیند و گندیم چون گند استخوان
 باشد که سوزند و بیم اگر با آتش افند گنده باشد و بلغ گنده نباشد علاج چون علامتها
 که یاد کرده آمد ظاهر شود و ریش سینه کشاده گردد و بیم بر آمدن آغاز کند مجدد باید کرد
 تا سینه از بیم پاک شود و بیشترها قند پر ها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و
 علاج این علاج ذات الریه است بعینه و اینجا پسند که بیم با در اول دفع میشود و آن
 باید داد تا زود تر پاک شود و بدار و هائیکه جگر را و کرده را و مثانه را پاک کند و اینجا کشید
 که با سهال دفع نخواهد شد و داروهای مسهل دادن تا زود تر دفع شود و داروهای مدبر
 و مسهل هر دو در خون مزاج و عمر و فصل سال باید داد **باب چهارم از کفار**
 آنکه ریش شش را سل کوبند و کسائی باشند که اگرچه شش ایشان ریش نباشد حال ایشان
 همچون حال مسلولان باشد و این کسائی باشند که پیوسته رطوبتهای لزج از سر ایشان بشینی
 فرود می آید و کلهاء دم زدن متمیل میشود و تنگی دم زدن و سرفه صعب تولد کند و کلهاء
 بدان رسد که قوت ضعیف شود و تن لاغر شود و کلهاء کبر که در این علت رطوبت و ضعیفی
 است خداوند این علت را مسلول گویند و اسباب سل چهار نوع است یکی آنکه نزل تیز از

میش

سربشش فرود می آید و پیش از آنکه ماده بخته شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند و دم
 آنکه آماش شش که از ذات الریه خوانندیم کند و ریش کند و سوم آنکه ذات الحجب بخته شود
 و ریش کند و آب بیم بسرفه بر آید و ریشش کند و شش را بسوزد و ریش کند چهارم آنکه سببی
 از اسباب زنده روی یا بیرونی بدید آید بدان سبب رگهای شش کشاده شود یا ریکی بکسلد و
 خون از کلهاء بر آمدن کبر و شش ریش کرد و این اسباب اندر باب خون از کلهاء بر آمدن یاد کرد
 آمده است و اندر بیشتر حالات سبب این علت نزل تیز باشد و میان طبیبان خلافت اندک
 ریش شش درست شود یا نه و کوهی گفته اند ممکن نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضوی
 را که جراحت رسد آن عضو را ساکن باید داشت تا جراحت درست شود و شش همیشه
 متحرک است و او را ساکن نیست و جالینوس میگوید حرکت عضوان جراحت را از درست شدن
 باز دارد اگر سببی دیگر جراحت با حرکت یار نباشد و دلیل بر این آنست که حجاب همیشه متحرک
 و خلافت نیست که جراحت او درست میشود و میگوید که هرگاه که سبب جراحت آماش شش
 باشد و تیزی و سودای او و سوزانی خلط نباشد که شش را بخورد و ریش کند لکن ریکی کشاده
 شود یا قیده گردد سببی از سببها بیرونی یا زنده روی که آماش کبر و بیم کند درست شود
 و اگر سبب جراحت و ریش کشادن آماش یا تیزی خلط باشد درست نشود از بهر آنکه تاریش از
 بیم پاک کرده نشود ممکن نیست که درست گردد و پاک شدن جراحت بسرفه باشد و سرفه جراحت
 را بزرگ تر کند و حرکت سرفه در افزایش و مادنهار اینجا کشد اگر داروهای خشک دهند
 تاریش را خشک کند سرفه و دشتی زیادت کند و بیم را خشک کند و از بر آمدن باز دارد و اگر
 داروهای نرم تر دهند ریش را تازه دارد و تاریش تازه می باشد و درست نشود و اگر سبب
 جراحت تیزی خلط باشد مزاج را معتدل باید کرد و تیزی خلط را ایل کردن و مدتی اندرین
 کار شود و اندرین مدت جزیی دیگر درست باشد از شش سوخته شود و ریش فراختر گردد
 و باشد که ناصور گردد و اگر سبب جراحت بختن و ریه کردن و کشادن آماش باشد اینجا یاد

کرده آمده از سببها که ریش رازیان دارد بر جای باشد و سببها دیگر با آن یار گردد و از آن
 که رگهای شش هم فراخ است تا هوای بسیار تواند گرفت و صلبست تا با خلط که اندوخت
 شود و مقاومت تواند کرد و هر سگافی و هر جراحتی که بر خین عضوی افتد و شوار دست
 گردد و آفت دیگر آنست که هر شربت که از بهر علاج این جراحتها دهند تا بجایگاه جراحت
 رسد مسافت بس دور است و هر عضوی از وی بهره برداشته باشند قوی ضعیف گردد
 بدین سبب اثر دارد و ضعیف باشد و اگر داروی سرد داده شود قوت دارد و بجایگاه نتواند
 رسید از بهر آنکه داروی سرد گردد و نه باشد و اگر داروی گرم داده شود حرارت تب زیاده
 شود و اگر داروی خنک داده شود خنکی تبها و قی رازیان دارد و ریش را داروی خنک کننده
 باید تادرست شود و مضرت داروی تر پشت یار کرده آمده است و جراحت که بر قصبه شش
 افتد علاج بدین باشد و از جراحتها که ممکنست که درست گردد جراحتی باشد که در غشایی
 زرد و فی قصبه افتد و بگوشت شش رسد و علت سبب آنکه علی است که علاج کمتر بدین
 مهلت در آن دهد و باشد که انجانی تا که هلت بداند و خواج بو علی سینا میگوید که سر بوی
 دیدم که بیست و سه سال و گسری اندین علت بماند و اندر شهرهای سرد و فصل زمستان
 این علت بسیار افتد و هرگاه که از بی تابستان شمالی خنک خریف جنوبی و بارنده باشد این علت
 بسیار افتد و آنرا که مشکلی گردد که علت سبب است که نه فضل خریف اشکال بر دارد از بهر آنکه
 خریف سخت زیان کار است بدین علت و اندر بیشتر این علت از هر ده سالگی تا بعد
 سی سالگی افتد و مردم سرد مزاج را بسیار افتد و آنچه که در آن افتد از این علت است و این
 تر باشد و علاج بهتر بدین و باید دانست که این علت کسانی بیشتر افتد که بر وسبب ایشان
 تنگ تر باشد و گرنه ایشان در از و میل سوی پیش دارد و خلط قوم بیرون داشته بود و کفها
 ایشان از گوشت برهنه بود و سوی پشت بیرون آمده چون بال مرغان و پیشینگان این کس را
 هیچ خوانند یعنی خداوند پند و اندر سینه و حوالتی آن بارها بسیار افتد از بهر کوچکی

قوت و جون قوت ضعيف شد باوها اندر سينه تولد کند و سرها پهلوي بالا برآيد و شکم
در کار آيد و چون کار باخر تر رسد حلقه ها قصبه شش و بارها رکها باريم آمدن کيس و خطمي
کمي برآيد غلظت تر شود پس باز اينست و همچو برنيايد بسبب ضعف قوت بر نتواند انداخت و چون
حال جنين باشد پيش از چهار روز مهلت ندهد و پيش تري بخناق هلاک شود و بسيار باشد
که باخرها وي سرفه ضعيف بدید آيد و خون آب بر آمدن کيرد و اگر سرفه را علاج کنند و خون
بازدارد خون اندر شش بماند و هلاک کند و اگر باز ندارد خون بر می آید تا هلاک شود و فرق
میان آن خون که باخر برآيد نشان آن باشد که هنوز ريش خام است و آنچه باخر برآيد دليل
موت است و هرگاه که خداوند سلا را بر هر دو فلک و جيزي چند دائره باقلي بدید آيد از بين بخواه
و در روز پير و هرگاه که بسرا نکشت او که ابهام کويند بناري سبزي بدید آيد و بر پيشاني بن
سرخ برآيد و زردی حبيب زوي هيتي برآيد و ز چهارم پيرد و هرگاه که در ميان سرا و جيزي
چند دائره باقلي برآيد و ناله و سياه بود و در نکند و سباتي هيتي باشد تا جمل ساعت کرتا
جمل روز پيرد علاج اندا قل اين باب کشف آمده است که سلا حقيقي ريش شش است و علق
ديگر است که حال پمان اندر زوي همچون حال مسلوکان باشد بدین سبب انرا سلا کويند و سلا
حقيقي از بقی لازم خالي نباشد و آن سلا ديگر ريش شش است و علاج سلا حقيقي مشکل است
از بهر آنکه علاج ريش هر دو ضد یکدیگرند خاصه علاج اين ريش از بهر آنکه علاج اين ريش بخرها
سرد و تر بايد کرد سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاهش تن و علاج ريش خاصه
علاج اين ريش بخرها خشک کننده و گرمی آرنده بايد کرد خشک کننده از بهر آن بايد کرد که
ریش بهتر نشود تا ویر خشک نکند و گرمی آرنده از بهر آن بايد که قوت داروي خشک کننده
تمام بشش برسد مگر که قوتي گرم کننده او را بدزد و کند و بجا بکاهد و بهر آنکه مسافت بس
دور است بدین سبب اگر علاج ريش مشغول شوند تب و خشکی و کاهش زیادت کرد
و اگر علاج تب مشغول شوند ريش تازه بماند بسبب تری علاج و تدبير صواب است که نخت

حرارت تب را بزودي تسکين کنند تا زود تر بصلاح ريش مشغول توان شد يا داروها که
ریش را شاید تا شش تبها و داروها که تسکين تب را شاید بياميزند يا کاهي بصلاح اين مشغول
باشند و کاهي بصلاح آن و اين جان باشد که يك روز علاج تب کنند و يك روز علاج ريش تا
بامداد علاج ريش کنند و شبانهگاه علاج تب ناکند که کدام خيره تراست بصلاح آن مشغول
باشند و اين تدبير کيار کرده آمد علاج کسايي است که روز نخست بسيبي از سببها که خون از
کلور آيد طبيب را بيايد و بحقيقت اين علاج حاره است بجا کي را از بهر آنکه هرگاه که جراحت
شش آماش گرفت و ريش کرد و بکشد و ممکن نبست که درست کرد لکن ممکن است که اگر علاج
صواب کند ريش بر يك حال بایستد و نزديک تر نشود و جزي ديگر را از شش تباه نکند بسبب
علاج را بسيبي اندران ايمد سلامت است آنست که روز نخست که خون از کلور آيد و معلوم
کرد که از شش برآمده است در حال پيش از آنکه آماش کند بصلاح مشغول شوند چنانکه جالينوس
ميگويد آن کسايي که ايشان را خون از کلور برآمد و برآمدن آن از شش بود هرگاه که روز نخست يافتم
و علاج کردم شفا يافت و هرگاه که روز نخست نيافتم احوال مختلف بود و علاج آنست که بمار را
سکون و مایند داشت و از هر حرکتها او را باز دارند و در حال رک با سلیق زنند و اندکی
خون بچند کرت بیرون کنند تا خون از شش و حوا لي آن بیرون آید و کشیده شود و مدد آن
از وي دور کرد و اطراف او بفرا مایند مالیدن و بستن چنانکه معلوم است پس شربت سازند
از سرکه مرز و ج آب بسيار و بدهند تا بخورد و اين سرکه از بهر آن بايد داد تا اگر اند شش
خون که از جراحت جدا شده است گردد آمده باشد و فربه پاک کنند و اگر اندر مدت سه ساعت
سه بار ياد و بار بدهند صواب باشد پس اقراص که بدهند اندر شراب مورد با اقراص بسند
اندر آب باران کر آب خیار و صفت آن اقراص اندر قرا بادین ياد کرده ايد و کشکاب دهند و اند
کشکاب پامچر و جالان و آبي کلويک و سيب کلويک و انار نارسيه اندر نرند و روز نخت
همه طعام ندهند بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوت ضعيف باشد حشوي سازند از آرد

مسحوق

جو وارد باقی و آرد نخود ساخته بروغن بادام و شکر یا عسل یا اندکی نان اندر ماء العسل ترید
 کنند یا خایه مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم اندکی دیگر خون بیرون گیرند
 و غدا تا روز چهارم ازین نوع دهند که یاد کرده آمده است و سینه بیمار بروغن کلچر کنند
 و اگر فصل زمستان باشد بروغن نارین کر بروغن مصطکی چرب کنند و آبی تر کوفته و فشرده و آرد
 خون باز دارد و علاجها دیگر اندر باب خون از کلچر برآمد یاد کرده آمده است از اینجا برکنار
 اسفنج بر کوب آب نیم گرم آمیخته تر کنند و بر آن موضع نهند که الم یافته است صفت ضامی که
 بر آن موضع نهند بیکر نکر و آسیا و گرد و بسبب خایه مرغ برشته و بر سینه نهند نسخ
 ضامی دیگر شب یمانی و افاقیا و پوست نار کوفته و پنجه بر کمر و ج آب برشته صفت ضامی
 دیگر آبی کلچر اندر شراب کلچر بپزند و بکوبند و بر آن موضع نهند این تدبیرها پیش از آن کنند
 که آماس یک روز ازین روز هفتم بشم روپاه بروغن کل و سرکه تر کنند و بر نهند و اگر با روغن مورد
 یا روغن مصطکی یا شراب کلچر بر نهند صواب باشد و کلچر قیاض باشد و اگر طیب بس از آن
 بدو رسد که جراحات آماس گرفته باشد و نیم کرده و تب و سرفه لازم شده از جهت تب کشکاب
 باید داد و اندر کشکاب سرطان ماده اندر بختن و ماده را بدان تواند دانستن که سوزن پشت
 فرو برد و اگر طوبی همچون شیر بر آید ماده باشد اطراف او بکنند و او را به آب نمک و آب اکست
 بشویند تا آن شوخ و رطوبت رنج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد
 کشکاب یا پنجه تره و بزغال بزنند و اگر طبع نرم بود و حاجت باشد بدانکه باز گیرند اندر کشکاب
 مورد دانه بختن و شراب مورد دهند و مورد دانه بختن اندر کشکاب اندر هر وقتها اندر
 علت سودا در تخم کوفته فرمایند بخت و اگر اندر تن بیمار فضا باشد بمطبوخ چار شیر استغفر
 کنند صفت آن بیکر نکر خیار شنبلیله کرده هفت درم بنفشه بختند آن مویر دانه بیرون کرد
 بیت درم عناب ده عدد سبستان بنجاه عدد و این همه را در دو من آب بپزند تا دو بهر برود
 و یک بهر بماند و بپالایند و باز بجوشانند تا به مقدار صد درم باز آید و بدهند تا بخورد نسخ

در نیم صراحت علم و حکمت
 ارجح عمل است تا نظایر آن گفته اند

مسحوق دیگر بیکر نکر خیار شنبلیله کرده بنجاه درم بنفشه خشک ده درم عناب بنجاه عدد
 سبستان صد درم مویر منقار دانه بیرون کرده سی درم همه را اندر دو من نیم آب بپزند
 تا به نیم باز آید و بپالایند و نیم فایند و جمل درم سنگ روغن بادام برافکنند و بجوشانند
 بقوام انگبین باز آید و جمل درم بنفشه خشک کرده کوفته و پنجه بدو برشته و بکار دارند
 و به انداز قوت بیمار دهند و اگر مسهل نخواهند داد و خفیه نرم کنند و اگر دماغ گرم باشد
 و بخارها بکشد و می پذیرد و از آن بخارها رطوبت بشش فرو می کشد نخست در لایق فایز آید
 زرد پس تدبیر مسهل کسد و چون تن پاک کرده باشند دارو هاء پاک کننده و روپا بدهند
 و اشامیدنیها از کشکب و آرد باقی و نشاسته و کثیرا و مغز بادانه آبی سازند و سرطان تازه پاک
 کرده اندر بزنند و روغن مغز کدو و شیرین برافکنند و بدهند یا شکر و پنجه شکر روا باشد و اگر
 اندکی سینه تریها بسیار باشد اشامیدنیها از کرج و آب سوس سازند یا از کورن بنفشه و
 آب سوس و تخم خیار و شکر دهند که انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر باب
 سرفه یاد کرده آمده است برکنار بپزند و بکار دارند و بجای آب باران دهند و اگر پیش از طعام
 بکوبند شونند یا بدو دماغ قوی کنند تا بخارها کمتر پذیرد و زرد باز دارند تدبیرها که در باب
 نزله و زکام یاد کرده آمده است و اگر اندر سینه خفیه باشد و آواز کوفته باشد هر باید از یک وقت
 آب لسان الحلق کوفته و فشار ده و در مشغال روغن بنفشه کور و روغن مغز کدو بدهند و از پس سه
 ساعت کشکاب دهند سرطان اندر وی پنجه یا بنفشه پرورده و روغن بادام وقت و فضا
 اسپغول صمغ عربی و کلچر ارمنی و اگر کلچر ارمنی نباشد یا العاب دانه آبی و آب باران میدهند پنجه
 صواب باشد از بهر آنکه کلچر ارمنی ریشه شش را خشک کند و بر وی اندوه کلچر کسور نباشد
 کار سودا در مکر درم زدن شک شود و چون درم زدن شک شود کلچر نباید خورد و صفت
 لعوقی که خفیه برو سینه را نرم کند بیکر نکر باقی بسبب کرده پانزده درم نشاسته و صمغ
 عربی و کثیرا از هر یکی پنج درم رب السوس ده درم تخم خطیب پانزده درم تخم خشکاش بسبب

درم مغز بادام سبید کوزه پست درم دانه آبی پوست باز کرده پانزده درم تخم خیارق تخم خربزه
 و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی بخورم مویر دانه بیرون کرده پست درم مویر دانه بروغن بنفشه
 یا بروغن بادام بنزد و مغز بادام و دیگر مغزها جدا کنند بکوبند و روها با این مویر بکوبند و
 بسرشدن یا یکی شود پس دانه ها و دیگر دانه بسرشدن بالخی میخته پوسته اند دانه ها میبارند
 و آنرا که دماغ گرم باشد و از دماغ چیزی بشن فرو میچکد این لعوق دهند نسخه وی بکینند تخم
 خشخاش سبید پست درم سنک تخم خشخاش سیاه ده درم تخم سوسن پاک کرده و کوفته و پخته
 درم دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم کثیر ده درم صمغ بنج درم هر یک شبانه روز اند
 آب باران ترکند پس آتش نرم بنزد تا یک نیمه برود و پالایند و یکن میخته و نیمین بایند و ده سیر
 لعاب سپغول اندین آب کنند و تقویم آرند و اند بعضی نسخه ها مستحیمن است و انکین نیمین بایند
 ازین لعوق مقدار ده درم با کشکاب بدهند و شبانه بخورم که شکاب تا آن خط تیز را که از سر
 فرو می آید باز دارد و صفت جی که شبانه دانه ها کینند دانه آبی پوست باز کرده بنج درم کثیرا
 و صمغ عربی از هر یکی سه درم و تخم خیارق و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی هفت درم رب السوسن
 بنج درم هر را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشدن و جدا کنند و اگر ماده اند سینه و شش باشد و
 دشوار بر آید شراب زعفران دهند صفت شراب زعفران سی عدسستان بجاه عدس برسیا
 بنج درم بنج سوسن نیم کوفته ده درم مویر دانه بیرون کرده پست درم انجیر سیاه ده عدس ده
 اند و من و نیم آب بنزد تا بمقدار نیمین باز آید و پالایند این مقدار سه روز بخورند یا بنفشه
 پروده و طعام سبوی آب دهند با فانی و روغن بادام و از افیون و تخم خشخاش و دیاقودا که
 نزل را باز دارد و هر یک از اینها که این چیزها ماده را اند سینه سطر کنند و از بر آمدن باز دارد
 نسخه جی که تریها را از سینه و از تن کمتر کند و ریش را خشک کند کینند صبر اسقوطی و آب
 باران شسته و ترید سبید تراشیده و کوفته و پخته از هر یکی چهار دانگ و رب السوسن نیم درم
 کثیرا و انکی جت کنند چنانکه رسم است و اگر کسی را طبع قوی تر باشد یا ضعیف تر طبیب این دارو

می کاهد

می کاهد و میفراید بحسب حاجت و اگر بار بیخون از کلو برآمد کیند علاج آن از بابی که اند
 انواع خون بر آمدن یاد کرده آمده است بکینند صفت قرصی که اندین وقت شود و از
 بکینند کل محتوم سه درم کل ارمنی و نشاسته و کل سرخ از هر یکی چهار درم کما با وجب الان
 از هر یکی بنج درم تخم خرفه و سرطان نه ری بریان کرده از هر یکی هفت درم بسد و کثیرا ف
 طباشیر و شادانه مغسول از هر یکی بنج درم صمغ عربی هفت درم رب السوسن بنج درم هر را
 بکوبند و بنزد و آب بنفشه تر بسرشدن و قرص کنند هر یکی دو درم هر با مدایک قرص با
 آب خیار دهند و غذا بکند و شاخ خرفه و برگ لسان الحلز بروغن تخم کدو و روغن بادام و
 بجای آب باران یا آب جوی را بنجوشند و صمغ عربی و کل ارمنی و طباشیر در آفکند و آنرا که
 اندین علت خشک بر اندامها مستوی کرد شیر و روغن دارن سخت سودمند بود از بهر آنکه
 شیر سه خواست است و روغن و بنیر قوت آب زداند است ریش را بنزد آید و پاک
 کند و روغن غذا دهند است خشکی را پاک کند و تری باز دارد و اخلاط بدرامعتد کند
 بنیر لرج است لزجت او هم غذا دهد و هم تعریه کند یعنی ریش را همچون سریشم باشد و
 خواجه بوعلی سینا میگوید هر کجا که خشک کردن ریش حاجت کمتر است خداوند این علت را
 شیر دادن سخت نافع است و میگوید بهترین شیرها شیر زنان است و از آن گذشته شیر خرواز
 گذشته شیر بز خاصه که اند شیر بز قبضی است و کسانی را که شیر زن یا بنده از بستان باید بخورد
 و اگر شیر یک زن بسنده نباشد از دو سه زن یا سه زن بخورد و آن زنان که شیر او دهند
 طعامها بسندیده باید که خورد و شیر او پاک و بسندیده باید وزن تن درست و بسیار خون
 و گوشت او باید نرسیده آلوده جانوران دیگر که شیر ایشان خواهند داد علف ایشان برک
 لسان الحلز و کلاب باید و اطراف رز و درختی که انرا بنام زای العوسج گویند و برگ سیب و آبی
 و امرود تا اند شیر ایشان قوت قبض و رویانیدن ریش تمام تر باشد و اگر مقصود زدودن
 ریش باشد علف ایشان حاشا باید و چند قوی و طبع قوی و نباتها که انرا بشکند از وی

شیر اندک بیا بدخواج ابوعلی سینا میگوید اند شیر دادن سه شرطها بجای آید آوردن
و اگر بی بیک شرط خطا افتد و اگر دو شرطها آید که بیمار را تب نباشد و اگر شیر خور
جوان باید و از وقت زادن تا بدین وقت که شیر او دهند چهار ماه یا پنجم ماه گذشته باشد
و قدحی که شیر در وی دوشند بحد کرب آب گرم شستن و بال کردنه با ستقصای تمام و
دیگر آن گفتند که اگر قدح از سیم باشد یا از سبید روی یا از آئینه یا قدحی باشد که رنگ
زاد یا بپشتن زود پاک شود و در آن حال که شیر دوشند خنتر دیک بیمار باید آورد تا در حال که
بدوشند بخور و در آن وقت که شیر می دوشند قدح در میان آب گرم باید که نهاده باشد و این
چنان باید که اندر قدحی یا طغاره بزرگتر آب گرم باشد و این قدح اندر آب نهاده باشند و
روز نخست مقدار نیم سکه شیر پیش نهاده و مقدار آن بوزن پانزده درم سنگ باشد
و روز دوم دو بار چندان دهند و بکنند اگر روز نخست که شیر خورد طبع اجابت کرده
باشد روز دوم شیر با شکر دهند و روز سوم هم بدان مقدار که روز نخست داده اند بیا
کنند مثلاً روز نخست پانزده درم داده اند روز دوم سی درم روز سوم چهل و پنج درم دهند
و برین اندازه میفرمایند و اگر طبع اجابت نکند و در آن نمک هندی و نیم درم شاستیه یک
درم اندر شیر حل کنند و بهند و هر روز شیر می افزایند چنانکه یاد کرده آمد اگر تا روز ششم
طبع نرم نشود سه سکه شیر و مقدار ی شکر و دو دانگ نمک هندی و یک درم شاستیه
و پنج درم سنگ دروغن با رام هم را بیا میزند و بهند اگر افزون از سه مجلس اجابت بر آن
شیر تنها در جلد طبع را بخان باید داشت که در شبان روز اجابت بش از سه مجلس نباشد و هم
از دو مجلس نباشد و شربت شیر بدین سه سکه قرار دهند و است و احمد فرج اند کتاب
خویش آورده است که مقدار وزن شیر نیم باید و او میگوید که هرگاه که بیمار را شیر دهند
تنها دهند و هیچ طعمی دیگر نهند و میگوید این جانوران را که شیر او دهند بگویند اندر
داشت تا گیاه کوچی خورند و آب باران دهند و اگر آب باران نباشد آب چشمه دهند و اگر بیا

نیز

نیز بر کوه باشد صواب تر و کوه آن باید که روی باران کمتر آید تا هوای او خشک تر باشد و هرگاه
که منفعت شیر ظاهر شد سه هفته شیر دهند و شیر بر اصواب آن باشد که آب بیا میزند و
سنگ تاب کنند تا بخت شود و آن آب انوی برود و این سنگ تاب کرده بهتر از آن کوارد که
بخت و اگر سرفه صعب باشد شیر بایک درم کثیر دهند که بالعوقی که پیشتر یاد کرده آمده است
و اگر طبع شکسته باشد و بسیار کوفتن حاجت آید شیر با طراوت دهند و اگر معده ضعیف
باشد باز بر و کوارد دهند و آنرا که تب گرم دارد و دغ بدهند و خداوند اسهال را نیز دغ
آهن تاب کرده سود دارد و بدین ترتیب باید داد و دغ را صاف بیا کیند تا مسکه از وی
جدا شود و بجای معتدل بنهد یک شب بامداد آنرا بچنانند نیک تا آب از وی جدا شده
باشد و بر سر ایستاده با انج غلیظ ترست آینه شود پس بان سمدرار آورده درم سنگ خرد کنند
و سی درم سنگ دغ بدین نان کنند و بنهند تا آغشته شود و بهند تا بخور و روز دوم از نان
یک درم کم کنند و دغ ده درم زیادت کنند همچنین هر روز یک درم نان کم کنند و ده درم دغ
زیادت کنند تا نان مانند بس دست بگرداند و هر روز نان یک درم زیادت می کنند و دغ ده
درم میکانند تا دغ و نان بمقدار روز نخستین باز آید و چون منفعت این بدید آید اگر
یک کرب دیگر بدین ترتیب دهند صواب باشد اگر یک کجی قطران بدهند که با انگبین
سود دارد و اگر اندکی تیرزد دهند چوب خشک باشد و اگر حرارت باشد و از داروهای سرد
نیاید و از داروهای گرم زدا نند و ترسند این لعوق بسیارند و بهند صفت لعوق شش و با
خشک کرده و تخم باریان و پنج سوسن و برسیاوشان بکوبند و بپزند و از شکر جلا پی سازند
بقوام انگبین و داروهای بدان برشند و هر بامداد یک کجی بدهند و خواج ابوعلی سینا میگوید
از چیزها که من و بسیار کس آزمودیم و سودمند یافتیم کلشکر تازه است که اندر آن سال
کرده باشند هر روز چند اندک تونند بخورند و اگر با نان کلشکر خورند هم صواب باشد و میگوید
کوفنی را دیدم که این علت بر او دراز گشته بود و دل از خود برداشته بود و مرگ را ساخته بود

زندونین آنرا شوصه کوبند و اگر اندر عشا باشد که زندون سینه بدن پوشیده است و سینه
 دهم چون بطانیه است یعنی آستری آنرا بر سام کوبند یعنی آما سینه سام اما س است و بر سینه
 و اگر اندر حجاب باشد که میان احشای بر سوین و فرسوین ایستاده است از ذات الجنب کوبند
 و بسیار باشد که اندر جگر آما س کرم کند و معالین او کشیده میشود و در آن بحجاب باز میزد
 و نفس تنک میشود و بیمار و طبیب هر دو پندارند که ذات الجنب است از بهر آنکه هیچگاه اند
 ذات الجنب تب و سرفه و تنگی نفس باشد اندر آما س جگر نیز باشد و آما س جگر ذات الکبد
 و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد از بس یاد کرده آید و اسباب ذات الجنب چهار نوع است
 یکی زلزله که از سر بر کلاه و دایم قوم آب سخت سرد خوردن و اندر هوای سرد مقام داشتن تا بد
 سبب مازتها اندر سینه و حجاب باز ماندن و سبب بسیار خوردن تا بدان سبب خلط
 در حرکت آید و در کاه منتهی شود چهارم طعامهای غلیظ که خون را غلیظ کند چون قبیض و گوشت
 کا و و مانند آن تا بدان سبب ماده غلیظ اندر کاهها ماند و آما س اندر سینهها و پهلوها بد
 آید و ماده این علت اندر پشت حالم صغری خالص باشد یا خون کرم صغری و بدین سبب است
 که مردم بلغی را و کسای که از معده ایشان آروغ ترش بر آید این علت نباشد یا آنکه کاه باشد
 که بلغم شروع کرد و این علت تولد کند و بر ترز آید شود و تب آن چون تب بلغی باشد و کاه
 باشد که سودا اندر تن کرم شود و ذات الجنب از وی تولد کند و این نادر و عسر باشد و این علت
 اندر فصل خریف و اندر زمستان و اندر شهرها سرد و شمالی بیشتر افتد و اندر شهرها گرم
 جنوبی و هوای جنوبی و اندر تابستان کمتر افتد لکن هر کاه که تابستان جنوبی و بارنده باشد
 و فصل خریف همچنان جنوبی و بارنده اندر آخر خریف این علت بسیار افتد و پیراندر ذات
 الجنب کمتر افتد و اگر افتد شوار از وی خلص یابد از بهر آنکه ماده علت بمرارت پیران نخته
 نشود و بقوت ایشان نیز نمیزند و اگر زن استن را این علت افتد هلاک شود و حال این علت
 چون حال آما سها دیگر باشد و حال سینه آما سها از سه حال بیرون نباشد یا بتجلیل یا بشود آری

او او را بکشک علاج کرد شفا یافت و گوشت بدو باز آمد و فر به کشت و میگوید که نتوانم
 که جمیع کشتک بدو داد ترسم که استوار ندارد و طعام با این علاج دراج باید و طبع و
 تذرو و بک و کجشک و قنبره هر بریان کرده تا خشک تر باشد و با پنجه و ماهی بریان کرده بر
 شیر و اگر چیزی آشامیدنی خواهند با عسل خورد و بجای آب باران خورد و اگر درین
 میان تب و حرارتی بدید آید کشکاب دهند و اندر کشکاب سرمان در بند و آشامیدنیها
 از عکس و نشاسته و کشک و کاورس سازند و اگر سبب نباشد هلیون و کرب نخته رو آید
 و ماهی شور کاه کاهی خوردن روا باشد لکن اگر ریش بلید باشد چنین هاد شور زبان دارد آنچه
 یاد کرده آمد از ترتیب شیر دادن و مقدار وزن آن حکایت کشکان است و اولتر است
 که کاه کنند تا جرم مقدار می گوارد اعتماد بر آن کنند و نخست از آنکی بنیاد کند و بتدریج
 افزایند و بدان مقدار کمی گوارد قرار دهند چنانچه در کتابها آمده و یاد کرده اند و نیز انیت
 اعتماد بر مشاهده باید کرد و آنرا که تب همچی آید شیر نشاید داد و اگر دوع دهند روا باشد
 شرطها بجای باید آورد و آنچه از معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمده است در حق هر
 چهاران اعتماد نشاید کرد اعتماد بر قوت باید کرد تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نشود و حاض
 اگر وزن فضل نباشد و اگر اندر میان شیر دادن تب بدید باید قرض کافور باید داد و شیر باز
 باید گرفت و اگر نرمی طبع بی حد شود سفوف الطین و شراب مورد باید داد و صفت سفوف
 الطین جمع عربی و طباشیر و کاه ارمی از هر یکی ده درم کند و بر سیاه و شان از هر یکی پنج درم
 شربتی سرد و سخته قرض کافور تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار بادن و کاه آب پاک
 کرده از هر یکی پنج درم سنگ کل سرخ سه درم صمغ بارام و صندل سفید و کثیر و نشاسته از
 هر یکی دو درم رب السوس و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کسنا یک درم کافور نیم درم بلعاب
 اسپغول آب شند و اقراض کنند با آب پانزدهم از کفتر هفتم اندر ذات الجنب
 و علاج آن ذات الجنب آما سی است کرم و در دناک اندر نواحی سینه آما س اگر آما س اندر عضلهها

یا صلب گردد بدین سبب حال این علت همچنین از سه حال بیرون نباشد لکن نادر باشد
 که صلب شود پیشتر یا تحلیل زایل شود یا ریم کند و آنچه ریم کرد بضرورت باید که بخته شود و
 بکشد تا بال شود و چون کثاره شد از سه حال بیرون نباشد یا بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد
 و پا نشود یا بدن عضو که اندر آید علتی دیگر تولد کند یا بظاهر یا بجاگاه خالی میل کند و اما بی
 جراحتی تولد کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پا نشود از سه طریق پیش نیست
 یا بگذرد و دم زدن بگذرد و بشش اندر آید و از راه پا نشود یا بکاه و یا یک کبر و یا بجز
 بیوسنه بگذرد و با جوف اندر آید و بار را را ببول یا بشود و یا بجانب روده ها میل کند و بر طریق
 اسهال پا نشود و جگونی میل کردن آن بطریقی در راه بول و اسهال بشرح اند باب فانی الصد
 یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیگر آید و اندر آن عضو علتی دیگر تولد کند بدین گونه باشد
 کاه باشد که بجانب رماغ بر آید و بهار بهاء و ماغی و سر سام و اختلاط ذهن تولد کند و کاه باشد
 کذا تدریج تولد کند از بهر آنکه ماده کشش اندر آید و پا نشود و بسبب ضعیفی قوت با
 سببی دیگر و آنچه با اندو اما س کند و کاه باشد که میانی ذات الریه بعلت سلا را کند و کاه باشد
 که سبب بسیاری ماده و بسبب ضعف قوت اندر کاه و دم زدن به اندو خاق کند و کاه باشد
 که سبب بسیاری ماده و بسبب ضعف بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و کاه باشد
 که ماده اندر عضله ها که بدو سوسنه است میل کند و تشنج کند و این زود هلاک کند و آنچه بظاهر
 میل کند و از وی جراحت و اما س تولد کند جان باشد که ماده بجاگاه نرم و خالی میل کند چون پس
 گوش و پیچ و لواء و آنچه جراحتی و اما سی بدید آید و باید دانست که بسیار باشد که ماده علت
 سخت تیز باشد یا بسیار سخت باشد پیش از آنکه بخته شود طبیعت از جطاقی انرا دفع کردن کبر
 و نتواند و بسیار باشد که بسبب این دفع حرکت قوی باشد چون حرکت قی یا حرکت خشم و مانند آن و
 انواع دفع ستوده نباشد که با خطر باشد علامتها ذات الجنب نفس تنگ و صغیر و متواتر و
 زدن درون پهلوها و در غلظت مفاصل بوقت نفس باز کشیدن و تب کرم و نبض صلب

منشأ

منشأری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما سبب تنه اما س است و سبب تنگی نفس فزیدن
 اما س و سبب تمدد بسیار ماده و سبب خیلیدن تیزی ماده و سبب سرفه خشک اما س
 خام و سبب صلبی نبض مشارکت عشا یا حجاب اندر اما س و اگر اندر اول بیماری سرفه رطوبتی
 بر آمدن آغاز کند و با سانی بر آید نشان امید سلامت هست و زود گذشتن بیماری و بر آمدن
 این رطوبت را طبعیان بتنازی نفت گویند خاصه اگر بختی و امید آن اندر بر آمدن وی
 بدید باشد یا رنگ بکزد ایند بود یا چیزی با وی آمیخته بود و از آنکه اندر وی اثر بختی و امید
 آن نباشد و رنگ بکزد ایند بود یا چیزی با وی آمیخته نباشد براق گویند و امید بختی و اثر آن اند
 وی آن باشد که با سانی بر آید و از بر آمدن آن آسایش یابد و آن ماده بیماری باشد که از موضع
 اما س می تر آید و بشش می در آید و نشان آن باشد که ماده زود بخته شود و هم بدین طریق تحلیل
 پاک خواهد شد و اندر ذات الجنب خالص ضراب نباشد از بهر آنکه اندر جایگاه علت شیرانها
 بسیار نیست که تمدد و درد بخبر کردن بر آید و اندر شوضه همین علامتها باشد و علامت
 خاصه او آنست که در دو تمدد و خیلیدن اندر پهلوها و سینه باشد و درد بسوی پشت بر نشانه
 دست باز دهد و در ذات الجنب بشراسیف بر آید و تنگی نفس کمتر از تنگی نفس ذات الریه
 باشد و کاه باشد که اما س شوضه اندر عضله ها بیرونی بود یا اندر عشا یا بیرونی کبر استخوان
 سینه پوشیده است و این اما س که جان باشد که بظاهر نتوان دید لکن در دین و همه اعراض
 کمتر از اعراض بر تمام ذات الجنب باشد و نفت نباشد و کاه باشد که اما س بخته شود و بسوی
 ظاهر سر کند و کاه باشد که طیب را حلت افتد بر ایند و شکافتن آن و بسیار باشد که در
 ذات الجنب اعراض سر سام بدید آید چون خفقان و هکایان و تنگی و توان نفس و تشنج و عشی و
 تاسه و قی و صفرا و سوزانی تب و سحر نیز بکرد و فرق میان ذات الجنب و بر سام آنست که
 اندر ذات الجنب این اعراض بآید و اندر بر سام با و بدید آید و دم زدن از اول علت بآید
 زدن طبعی نزدیک باشد پس متواتر شود و اندر ذات الجنب حواله جتم بسلامت باشد و اندر

و اندر تمام این علامتها باشد
 و علامت خاصه او آنست که

برسام از نخست چشمها سرخ گردد و رگهای او متلی و بر خاسته شود و سیاهی چشمها بالا بر کشید
شود و نبض برسام عظیم باشد و نبض ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه است
که نبض خداوند ذات الریه موجی باشد و در او رگ و تنگی نفس پیش از تنگی نفس ذات الجنب
باشد و علامتها دیگر که اندر باب ذات الریه یاد کرده آمده است ظاهر باشد و فرق میان ذات
الجنب و ذات الکبد آنست که خداوند ذات الکبد زرد روی و بدنش باشد و گاه اندر پهلوی
راست ایمی و گاهی بایر و در او خلیه نباشد و باشد که زبان سیاه گردد و کولی غلیظ باشد چون
بول خداوند استسقا و کرامان اندر جانب بر سون جگر باشد بدست بر نهادن نتوان دانست
و اگر در جانب فرو سون باشد نفس تمام بر کشیدن دشوار باشد و بدان مانده چیزی کران
از پهلوی و یخنه است و ذات الجنب که از جانب جگ باشد بسبب نزدیکی دل به آن گرم تر و تا
ناک خطر آن تر و اعراض او صعب تر باشد لکن هم بسبب نزدیکی بمراتر دلا میدوار باشد
که بخته شود و تحلیل یابد و آنچه از جانب راست باشد بسبب دوری از دل اعراض و تبها
آن ساکن تر باشد لکن بختن و تحلیل او بر تر از چپ است و اگر نبض خداوند ذات الجنب خون باشد کار
او مشکلی بود چون کار خداوند استسقا که آب و بوی بهر آنکه استسقا را علوجها و گرمی خشکی
کنده باید و تب را علوجها سردی و تری کننده همچنین نبض خون را علوج قابض باید و ذات
الجنب را علوج نرم و محلل باید و کول سرخ و ناهموار و تیره دلیل آن باشد که اندر مغز آن
عظیم است و از علامتها بد باشد و تر از کننده و سخت زرد بد باشد و اگر اندک تر گرم و سو
اطراف سرد باشد و در بسوی بشت باز میدهد و اگر بدان جانب کرامان است خستدند
زیادت شود این همه علامت استوده است و اگر اندر آخر ذات الجنب ذات الریه اسهال
بدید آید علامت آن باشد که جگر ضعیف شود و خاصه اگر تنگی نفس و تاسه و تب بدان زایل نشود
چهارم یا بیشتر هلاک شود و اگر اندر اول افتد بیماری اسهال افتد و مندا افتد و اگر اندر
حوالی شراسیف و فرو سویی آن اختلاجی بدید علامت حرکت ماده باشد و اندر پیشتر



حرکت این بسوی بالا باشد و هم سر هام و اختلاط عقل باشد بسبب مشارکت حجاب با دماغ و اگر
آماسی و جراحی که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تن بدید آمده باشد بیکار پیش باز گردد و بیکار نشد
زایل شود و با نفی تنگ و تمام بر آید دلیل آن باشد که ماده پیش باز گشت و هلاک نزدیکی و نفث
خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره و اندک و در برادر سخت بد باشد و اسباب کمی و دیری نفث
چهار نوع است یکی آنکه ماده اندک اندک باشد دوم آنکه ماده اگر چه بسیار باشد خشک و لزج
و عسر باشد سوم آنکه اندک در دند باشد چهارم آنکه قوت ضعیف باشد پس هر گاه که طیب کمی
و دیری نفث اندک پند نامی باید که تا از این اسباب کدام پند اعتماد بران باید کرد و بسیار
باشد که بسبب خشکی و لزجی ماده اندر قصبهها شش سدها تو لکند و دم زدن دشوار گردد
و هوای دود ناک و سوخته بدل و شش اندر باز ماند و تب بدان سبب تیر تر شود و بسبب تیری
تب نفس متواتر شود و بسبب تواتر نفس ماده عسر تر و لزج تر شود و از لزج سده فراید
و از از تواتر نفس لزج میفراید و نوعی از ذات الجنب است که دم زدن آسان باشد و نفث
تیر نیکو بود و آسانی بر آید لکن در سویی میفرود میدهد و این در دشت بدان مانده که
بحوب زده باشند و بول با خون و ریم آمیخته باشد از این نوع خلاصی کمتر باشد و میان روز هفتم و
یستم کشد و اندکی باشد که چهارده روز در دشتی که از هفتم در گذر سلامت باشد و
نوعی دیگر است که میان هر دو کف سرخ شود و کفها گرم شود و خداوند علت تشنه نتواند بود
اگر شکم او گرم شود و اجابت کند و هلاک شود و اگر از روز هفتم بگذرد و بر همدون ستکاري
چنین باشد که نفث بسیار کونا کن بر آید و در سخت روز سوم میرد یا بر همدون نوعی دیگر است
بامدد و در دوی باشد باضربان از جنبر کردن تابناق و دلیل صافی باشد و نفث باشد بزاق باشد
این نوع نیز سخت بد باشد و علامت آن باشد که ماده روی بالا دارد و اعراض برسام بدین نحو
آمدن اگر از روز هفتم در گذر بر همدون باید دانست که ذات الجنب بعضی زود تر بک شود و
بعضی دیگر دیر تر بک شود و هر چه ماده کم تر باشد زود تر بک شود و زود تر بک شود و خاصه

اگر مزاج و قوت و فصل سال و عمر مساعد باشد و اما آنچه سخت زود خواهد بخت و زود پالان
شد از روز نخست رطوبتی یقین خام برآمدن کبر و امید آن بدیداید که روز چهارم بخت
و از آن نشان بخت بدیداید تا هفت روز پالان شود و اگر این رطوبت یاد کرده آمد روز نخست
برآمدن آغاز کند لکن پیش از روز چهارم یا روز چهارم برآمدن آغاز کند امید باشد که در
هفتم اثر بختی بدیداید و از آن روز که اثر بختی بدید آمد تا چهارده روز پالان شود و اگر اندرین
مدت پالان نشود دریم کند و سبک پالان شدن اندرین مدت بسیاری ماده باشد و ضعیف قوت
و اگر تا روز هفتم بخت نشود یا رطوبتی و نفی بدیدیناید و باید دانست که علت دراز شد
مدت دراز باید تا بخت شود و بخت و پالان شدن آن اندر مدت حمل روز یا شصت روز
باشد و قوت چهارچندین روزهای پالان شدن است و پیش از آن ضعیف کرد و پیشتر از آن
چهار هلاک شوند و اگر قوت قوی باشد و شهوت معتدل و خواب دم زدن هم سلا
باشد و دلیل نیز خوب باشد علت دراز کرد و باخیریم کند و هر نفی که از آن روز که برآمد
آغاز کرد اگر بجهل روز پالان نشود دریم کند و هر چه دریم که احوال مان باشد که اندر سل
ذات از پیر یاد کرده آمده است در جلد پالان شدن درین ترین از ذات الجنب سهل یا چاره
روز یا پست روز پالان شدن زودترین از ذات الجنب قوی بجهل روز باشد یا شصت روز
پالان شدن زودترین از ذات الجنب قوی بجهل روز اگر قوتها درین مدت بجای تواند
ماند پس پیشتر ازین مدت هلاک شوند و علامتها دریم کردن آنست که در دست
تر شود و نفس تنگ تر و تب سوزان تر و قوت ضعیف تر و کاهان خشک و زبان درشت
شود و شهوت اطل کرد و روی خراب و پیشان نرگفتن بدیداید و گاهی اندر پهلوی یافته شود
و پس از آن دریم تمام کرد تب و درد ساکی شود و گاهی پهلوی یاد شود و نبض نزدیک شود
عین کرد و تبی سخت کبر و بلز اند و بکشد و گاه باشد که سبک سوزانیدن دریم تب
سوزان باشد و اگر مدت جلد روز پالان نشود باقی قوت ضعیف تر میشود و قوت

کرم

رسیده باشد علاج بیاید است که علاج ذات الجنب خونی و صفرائی بیک دیگر نزدیکند
 لکن اگر خون غالب بود نخست رگ با سلیق باید زد و روز نخست که هنوز ماده اند حرکت باشد
 و قرار گرفته از جانب مخالف باید یعنی ازان دست که بر بر علت باشد تا ماده را ازان سوی
 دیگر بکشد و اگر یک شب از آن گذشته باشد و ماده قرار گرفته ازان دست باید زد که علت سویی باشد
 و اگر قوت بیمار قوی باشد خون چندان بیرون باید زد که در آن خون بکشد از بهر آنکه خون سیاه
 اند و حوالی این آمان باشد و اگر خواهند که قوت را نگاه دارند بدو دفعه که سه دفعه بیرون کنند
 و اگر صفرا غالب بود نخست تدبیر اسهال صفرائی باید کردن بمطبوخ خیار جنب که بخت نرم و
 بعضی طبیبان اهل معرفه گفته اند که اگر چه ماده علت صفرا بود صواب تر آنست که نخست رگ
 زند از بهر آنکه رگ زدن مؤثر تر از مسهل است چه ممکنست که مسهل اجابت نکند و اخلاط
 بجنایند و اضطراب تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد نگاه کنند اگر درد با سخنان سینه
 و جنب کردن می بر آید رگ زدن صواب تر و اگر شریک و اگر اسهال فرمید و مسهل صواب تر از بهر
 رگ با سلیق از این موضع خون اندک میکشد و روز نخست و دوم و سوم یا از استفراغ فارغ
 شدند شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند با آب آمیخته که با جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی
 غالب بود از خرین هندی و سکنجبین که پس ترش باشد با آب آمیخته که با جلاب رقیق دهند
 و اگر تشنگی غالب بود از آب خرین هندی صواب باشد و از پس استفراغ هر بامداد بنفشه
 پرورده اند جلاب رقیق که از زرد و روغن بادام برافکنند و بدهند با کشکاب دهند و
 اندک کشکاب عتاب و سیستان و بنفشه اند بزد و با شکر و روغن بادام دهند صفت شرابی
 که هر بامداد بدهند بکیند بنفشه تازه نیم دانه ای شیرین ده درم سنک کثیر هشت درم
 تخم خطیب یازده درم اسپغول ده درم که را انداخته من آب بر کنند پس آتش نرم بجوشند تا
 بنیمه باز آید و با لایند و بکیند شکر برافکنند و بقوام آرند و نزدیک من اولیتر آنست که این
 اخلاطی کثیر را با اسپغول بزد و با لایند و با شکر و روغن بادام برافکنند و بدهند و اگر تخم ای را و تخم

نیز همین

نیز همین جدا گانه لعاب بیرون کنند پس با وی بیا میزند همچون لعاب اسپغول صواب
 باشد شربت هب را مدام دست درم با چهار درم روغن بادام نسج شرابی دیگر بکیند با لایند
 شیرین یک من آب بی شکر یک من هر دو را بپزند تا نیمه باز آید و بنیم شکر برافکنند و بقوام آرند
 چون شراب دیگر بکار دارند صفت شرابی دیگر بکیند بنفشه خشک سی درم عتاب سی
 عدد سیستان پنجاه عدد مویر منقادانی بیرون کرده سی عدد تخم خطیبی و اسپغول و تخم ای
 و کثیر از هر یکی ده درم فلوین خیار شیرین پاک کرده پست درم شکر نیم من بزد چون شراب دیگر
 شربت پست درم روغن بادام نسج شرابی دیگر بکیند با لایند و بنیم شکر برافکنند و بقوام آرند چون شراب دیگر بکار
 بکیند هر دو را بپزند تا نیمه باز آید و بنیم شکر برافکنند و بقوام آرند چون شراب دیگر بکار
 صفت شرابی دیگر بکیند بنفشه خشک سی درم عتاب سی عدد سیستان پنجاه عدد مویر
 منقادانی بیرون کرده سی عدد تخم خطیبی و اسپغول و تخم ای و کثیر از هر یکی ده درم فلوین
 خیار شیرین پاک کرده پست درم شکر نیم من بزد چون شراب دیگر شربت پست درم روغن بادام
 نسج مطبوخ مسهل عتاب سی عدد سیستان پنجاه عدد بنفشه ده درم سنک فلوین خیار شیرین
 با زده درم ترکیب سی درم من بزد چنانکه رطوبت و بیالایند و بدهند و اگر خواهند که اگر
 که قوی تر باشد سه درم لسان الحل یا پنج درم اندین مطبوخ زیادت کنند و اگر صفرا غلب
 نباشد و درم پنج سوسن مقشر هم اندین مطبوخ زیادت کنند و سه درم تربد تراشیده و نیم کوفه
 و اولیتر آن باشد که پنج سوسن و تربد اند مسهل کنند کس ازان دهند که نفی بدید آمده
 باشد و اگر چهار مسهل را که باشد سه درم لسان الثور کوفه و پنجه اند جلاب کنند و بدهند
 و پس از روز چهارم اگر نفی بدید آمده باشد اندین شرابها که بیشتر باید کرده آمد بر سیاه
 و پنج سوسن مقشر زیادت کنند از هر یکی ده درم و خفته از بنفشه و با بوتر و انجیر سیخ و
 عتاب و سیستان و تخم خطیبی و خشک و شکر سرخ کوفند و از زرد و روغن شیر برافکنند
 و نمک خیمه مقداری و بعضی آب جلاب دهند که شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب آمیخته

و لعوقها و تدبیسها که براننده و پاک کننده است اندر ذات الریه یاد کرده آمده است بکنند
 و اندرین باب بکار داند صفت ضماری که ماده را برانند و در بدنش بکیند بنفشه خطی
 از هر یکی یک جزو پنج سوسن دو جزو آرد باقی از هر یکی یک جزو نیم باو نه یک جزو هر را با هم
 و روغن بنفشه بسازند چنانکه رسم است و اگر تحلیل بیشتر حاجت باشد تخم گان زیادت کند
 و بنفشه بسازند و اگر حرارت کمتر باشد بجای روغن بنفشه روغن سوسن کنند یا روغن کین
 و اگر حرارت قوی باشد بعضی تخم گان و مسجیه بر آن نیلوفر و کل سبید و کدوی تر زیادت کند
 نسخ ضماری دیگر آرد جو و اکلیم ملک و پوست خشخاش و چون عصبه کند و بر موضع در دهند
 در بنسازد و ماده را برانند و با سمند با سفید کرده کنند آب کرم و اگر روغن زیت با آب کرم
 بیا میرند براننده تر و در نشاننده تر باشد و پید بط و پید مرغ و فری کوشش و کوشش و فافا
 تر و در هر که اختلطی کردن سودمند باشد و هرگاه که پیشند که کمید و ضار دند نمی نشانند
 یا زیادت میکند باید دانست که تن مبتلی است و با استفراغ حاجت خاصه بر فصد و هرگاه
 که فصد کرده باشند و مسهل داده اعراض بیماری ساکن تر نشود نباید دانست که آماس بیم
 خواهد کرد و دیگر باره فصد نباید کرد از بهر آنکه اگر دیگر باره فصد کرده شود قوت ضعیف
 گردد و مدد حرکت خون کپسته شود و آماس خام بماند و هیچ نماند و اگر بی فصد کرده
 شود ماده بخت گردد و نفی ملک بدید باید بر آن اندر قوت ضعیفی باشد فصد نباید کرد
 اگر استفراغی حاجت آید حقه صواب تر و اگر قوت بیمار بجای باشد و از بس فصد غشی
 افتد یا نفس تنگ شود نشان آن باشد که بدین فصد ماده علت کمتر شده است تدبیر حقه
 باید کرد و بسیار باشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت می افتد و از فصدی نیاز کند
 و هرگاه که پیشند که ماده بخت شد باید که تا پیش از آنکه بیم گردد و نفث پاک گردد و آب کرم
 و کشکاب رقیق با سکر و مسکه که اگر افشرد و مسکه دادن و بران بهلوی بیماری خفتن یاری
 دهد بر نفث و سپینه و بهلور پاک کند و جالینوس اندر ابتدا این علت و یا قودا فرموده است

تاماده

تاماده را ساکن کنند و برانند و بیمار را خواب آرد و خواجو بوی علی سینا رخته الله میگوید یا قودا
 کشتانی را می باید که خواب نیابد و آنرا که خواب همی آید نشاید داد از بهر آنکه ممکن است که
 ماده را غلیظ گردانند و نفث دشوار شود و نیز ممکن است که شکر با عسل که باوی بخت باشند
 مضرت و باز دارد و اگر ضرورت باشد یا قودا از تخم خشخاش باید ساختن بی ساختن پی
 پوست و از بس استفراغ و از بس آنکه اعراض علت آهسته شود و نفث بسیار بوده باشد غذا
 از کشک و آرد باقی و اسفاناج و ملوچیا باید فرمود باشد و اگر هنوز اضطرابی باشد کشک
 رقیق قناعت باید کرد و اگر ماده ذات الجنب سودا یا بلغمی باشد فصد نباید کرد لکن حقه
 و ضار هاء براننده و تحلیل کند بکار باید داشت و بجای آب ماء العسل باید داد و آب کرم
 جرمه پوسته سودا را که هر امداد یک شربت برین سان بخورد و کشکاب و از کشک و کدوم
 و نخود باید فرمود مقدار یک درم سنک تخم بادیان و پنج درم سنک پنج سوسن اندروی
 بختن و سککین عسلی مزوج غلیظ را لطیف کند اگر امداد یک شربت بدهند صواب
 باشد و طعام بخورد آب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و طلع آمیخته و سوسن آب انگبین
 که با باید و شور یا که اندروی جگند و کرب و شبت و نخود بخت باشد و خشک از طبع شسته
 و آرد باقی ساخته باشند و روغن بادام کرم کرده تجرع کردن سودا را و مسکه با انگبین برانند
 و پاک کننده است و مایه شور یا که ناو شبت بخت پاک کننده است و براننده و اگر ماده بس
 غلیظ و فربه باشد و نفث تنگ شود و نفث باز ایستد و نفث خشک و خردل کوفته اندر ماء
 العسل کرم کرده دهند مقدار سه درم و گاه باشد که تنگی نفس بدان حاجت افتد که وزن یک
 باقی زنگار با انگبین بسازند و دهند و اگر وزن یک باقی زنگار و چند آنکه کسر سه انگشت
 بردارند و طرون بریان کرده نا اندکی روغن زیت و ماء العسل کرم کرده بسازند و بدهند
 سودا را و مقدار یک باقی انگار با سککین عسلی مزوج با آب کرم دادن در درو را نشانند
 و اگر زنگار و غیر آن خلق را و معده را بگردانند و در دهانه مرغ نیم برشت بدهند تا رنج آن باز دارد

باروغن بارام تجرغ فرمایند که روضه از برك كرب و برك باديان بخته سازند يا از باون و اكليل الملك و روغن ياسمين يا سوسن و ناقد را از درد و از باد و از مقام اندر آفتاب از طعنه ها بسيار و از جامع حذر بايد كرد تمام شد كشار هفتم از كتاب ششم از ذخيره خوارز مشايخ محمد و منته و صلواته علي بنيه محمد و الله اجمعين **باب ششم** اندر كچه بماريه و آفتها كشار هشتم اندر احوال دل و بماريه و علاج آن **باب ششم** اندر كچه بماريه و آفتها كشار نهم اندر احوال دل و بماريه و علاج آن **باب ششم** اندر كچه بماريه و آفتها كشار دهم اندر احوال دل و بماريه و علاج آن **باب ششم** اندر كچه بماريه و آفتها كشار يازدهم اندر احوال دل و بماريه و علاج آن **باب ششم** اندر كچه بماريه و آفتها كشار

اندام

اندام نگاه كوي از بهر آنكه اندامها پوزنر با اندامها مردم مانند ميگويد اين پوزنر لاغر شدن كوفت و هر روز لاغر تر ميشد چون او را بگشتم آما س صلب يا فتم اندر غلاف دل و جند و از باقلي دانستم كه سبب آن لاغري او آن آما س بود و تفرق الاتصال است و نوع است يكي تفرق الاتصال كه از لوازم آما س است دوم آنكه از لوازم فقر و بتره است سوم آنكه از جراحت افتد و دل از اين انواع فقر و بتره هيچ احتمال نكند و كفتند كه هرگاه كه بركو هر دل بتره بر آيد و از پني خوي بيا برود بمار هلاک و جراحت كه بتجريف دل بگذرد در ساعت هلاک شود و اگر گذر نكند روز دوم هلاک كند و بماريه كه بشارت اندامها و ديگر افتد بعضي بشارت دماغ باشد بعضي بشارت جگر و بعضي بشارت معده و رحم و امعاء و حجاب و شش و بشارت معده تن اما آنچه بشارت معده تن باشد چنان باشد كه اندر تبها محرقه و غير آن خفقان و غشي بديدايد و آنچه بشارت دماغ افتد چنان باشد كه دملغ ضعيف گردد و دم زدن از حال طبيعي گردد و نيم روز نازد چنانكه بايد بدله نرسد و هوای بود نا ازل دل باله بيرون نشود و بدین سبب سؤل المزاج و خفقان و غشي تولد كند و آنچه بشارت جگر افتد بخ كونه باشد يكي آنكه جگر ضعيف شود و بدان سبب انطعام كه خورده شود غدايي تمام و خون پا كينه حاصل نشود و نصيب كند دل را بايد انداز غدا بدو نرسد و ضعيفي و بي قوتي بديدايد **فصل ششم** اندر جگر خون سودائي تولد كند و بدان سبب غدايي دماغ و ديگر اندامها سودائي تولد كند و از دماغ بطريق شير انها بدله باز آيد و خفقان و انديشه ها بدو عها تولد كند سوم آنكه اندر جگر خون بلغمي تولد كند و هم بدین طريق بدملغ رسد و از دماغ بدله باز آيد و كسلاني و بي نشاطي و فراموشكاري و كند فهمي تولد كند چهارم آنكه جگر خون گرم يا سرد بدله مي فرستد و از آن خون سؤل المزاج تولد ميكند و جم آنكه اندر جگر آما س افتد گرم يا سرد بسبب پوستي كه غشاها احشا بگردد بركو بركي بعشاي دل باز دهد و آنچه بشارت معده افتد سه گونه است يكي آنكه در معده خلط بد بود و بسبب تروكي و مسمايكي رنج آن بدله باز دهد و خفقان و غشي آرد و دوم آنكه بسبب

خفقان طبع دل است
لعل ۱۳

حرکت خلط بد که بقی برآمدن کبر و خفقان و غشی بدید آید سوم آنکه معده در دین خیزد
بسبب همسایگی در بدیل باز دهد و بسیار باشد که بشود و آنچه مشارکت حجاب و شش
و غیر آن تولید کند چنان باشد که ماده ذات الحجب و ذات الیه که از ماده خنق اشغال کند
و بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آید و باشد که روح را خفه کند و بشود و آنچه مشارکت
روها افتد چنان باشد که اندر رو و ها حجب القرح باشد تا کرمان دراز و بخار ایشان بد
و دماغ بر آید و خفقان و ضعف آید و آنچه مشارکت رحم افتد چنان باشد که بسبب مشارکتی
که رحم را با دماغ است بخارها بدماغ بر آید اندیشه های بد و سواس آید و از دماغ بطریق
شرایف بدل باز آید و خفقان و غشی آید و خفقان طبعی دل را کوبد و غشی از
و هرگاه که اسباب خفقان قوی گردد و غشی آید و خفقان طبعی دل را کوبد و غشی از
کوبد که در پیفتد و بی هویت شود و بعضی مردم عام را علت ربور که بسیار است یکی نفس را
کوبد و خفقان کوبد و فرق میان هر دو آنست که در دوم زنی بود پیوسته و کوتاه و بشاب
چنانکه دم زدن کسی دریده باشد و کرم یا ماته و خفقان طبعی دل باشد طبعی که به
اختلاج مانند و اختلاج چپتن اندام باشد و عوام آنرا بر بدن اندام کوبد و بسیار باشد
که سبب خفقان لطافت حر دل باشد و زود بدید و زود ساکن شود و پی سبب قوی بدید
آید و پی علاجی قوی را با شو و گاه باشد که اگر شربت آب سرد خورد و روی اثر کند و خفقان
بدید آید و اسباب غشی و نوع است یکی تحلیل روح دوم خفه شدن روح و اسباب تحلیل
روح سه نوع است یکی استفراغ بسیار بقی یا اسهال یا و قتن خون بسیار از روی یا از جری
یا بوجی دیگر چون طمث و نفاس و کثاده شدن رکها بر و اسیر دوم آنکه شادی یا لذتی
بافرط چون لذت جماع یافته شود و دل بدان سبب باز شود و هرگاه که شادی و لذت بافرط
و ناکاه باشد دل پیش از آن باز شود که عادت است و روح بدان سبب تمدد بدید و دل چنان
باز شده بماند و روح تحلیل بدید و غشی افتد و اندران غشی هلاک شود سوم آنکه در پی

عظیم

معدن روح است و کوه روح کرم است و کرمی و غریزی و اصلی است کرمی غریبی نیست
بسیب شوالیخ غریب تجلیل پذیرد و اندک شود و باشد که بسوزد و دود ناک و تیره شود و با
این همه اگر اندر دانه ها و سر و افراط کرده آید هم باشد که باقی روح فرو میراند پس صواب است
که در وی کرم بدل مخصوص است یاد دانه ها و سر و سیاه میزند و بدین سبب است که پیشینگان
افراط کافور که از بهر شوالیخ و دل ساخته اند بی زعفران ساخته اند و آنچه از بهر استفراغ
ساخته اند بی لسان الثور ساخته اند یا چیزی که مانند آن باشد از بهر آنکه دانسته اند که آفریدگار
تبارک و تعالی طبیعت را مستحق حکمت الهی گردانیده است و بر نگاه داشتن مصالح تن مؤکله
کرده و هرگاه که طبیعت قوی باشد بر مقتضی حکمت پرو و مثل قوت زعفران را که در
کافور باشد جدا کند و آنرا جدا کند و روح رساند به روح باید بدان برافروزد و قوت کبردی
قوت کافور و غیر آن که هر یک رساند تا مزاج کرم او باعتدال باز آید بفرمان حق تعالی و اگر
قوی باشد هیچ علاج سود ندارد و اندک ترکیب فایده دیگر هست و آن است که دانه ها و
سر و کندن نه باشد و قوت آن بدل نتواند رسید بدین سبب حاجت افتاد بداند که اگر اندکی
کرم که بدل خاصیت و اثباتی دارد و میامیزد با قوت آنرا بدقت باشد و بدل رساند و دانه ها
که بدل را سود دارد بسیار است لکن آنچه خاصیت اثباتی دارد اینست که با چایا کرده آید آنچه
باعث دل نریزیست با قوتست سجاده پیروزی زرد سیب لسان الثور و آنچه کرم است درون
و چندان مشک غریب را و از بهر زعفران به همین قریب عود خام باشد و بجزو نیم آن
با دوج تخم او شاه سقر تخم او فلفله تخم او برک تر تخم بوسه او قافله که با سراج
هندی را سق و آنچه سردست مروارید که را بسد کافور صندل طباشیر که مختوم سیب
حاض الا تخرج کشین تر و خنک و الله اعلم و احکم باب دوم اندر ضعیفی و دل
خفقان که از شوالیخ کرم چیزد اسباب شوالیخ کرم که دل را افتد بجز نوع است یکی
اعراض نفسانیت چون تخم و اندیشه بسیار اند که کارها و مهم دوم تنگی نفس و گرفتگی منفذ

نیم

نیم

هر یکی دو درم و نیم صندل سبید سوده سردرم سرطان نهري بریان کرده و رب السوسن
 هر یکی یک درم زعفران و کافور از هر یکی دو دانگ ترکیبین ده درم کشر یک درم و نیم کشر یک
 یک درم و نیم کشر کوفته بلعاب دانه آبی شیرین سرشته قرص کنند نسخه شرابی کشتنی و حرارت
 بنشانند بکیرند آب نازش و آب لوی ترش و آب خرما هندی و آب ترشی ترنج و آب غوره از
 هر یکی راست راست و شکر بر نهند بمقدار آبها و بنهند و بقوام آرد صفت سفوفی کدک
 کرم را سود دارد بکیرند کل سرخ و طباشیر از هر یکی یک درم کشرین خشک دو درم کافور نیم دانگ
 شربتی یک مثقال اندک آب سبب نسخه سفوفی دیگر بکیرند و روایید و کهر با و بسد و لسان الثور
 و شب یمانی و کل مختوم از هر یکی یک مثقال سک نیم مثقال سک طبرزد هفت مثقال شربتی دی
 مثقال اشراب سبب یا شراب انار و اگر بحر فصد با ستغرافی دیگر حالت آید مجموع مطبوخ هله
 دهند و اگر بنیر آب دهند و لبر و اگر حرارت زیادت شود و ترسند که آماسی یا اثره تولد
 کند بدان و کاه خشک تر چون افون و تخم لفا ح علاج کنند بکیرند افون نیم دانگ لفا ح دانگی و
 نیم کافور یک طسوج مسک و زعفران از هر یکی طسوجی ترکیب کنند و بدهند و ترتیب شربتها
 دادن برین گونه باشد بامداد شراب سبب یا شراب ترنج با اقراص کافور دهند و اگر خواهند
 اقراص کافور اندک آب انار یا اندک تخم خرفه یا آب خیار دهند و آب باشد و کشتاب نیز بجای این
 آبها دادن نیک باشد و بوقت خواب شربتی ازین سفوف کدیا کرده آمد با آب انار و لعاب
 اسبغول بدهند و اگر تب نباشد بجای این آبها روغ کافور و سود دارد و طعام ماهی تازه خورد
 بخت و مصوص و افرد و مژده ناردانک و دیولج و غوره دهند و نان یا شراب سبب دانی
 و نان اند شراب ریحان و کلاب آمخته بهم شرب کنند و آب ترشی ترنج و آب لیمو با کلاب آمخته
 و بشکر ترشی آن شکسته و سرد کرده سود دارد و اگر قوت ضعیف باشد و بیم باشد که حرارت
 غریزی یا این شربتها خشک بآبی ندارد اندکی کباب و قافله بوست ترنج و مانندان چیزی
 با آن غذاها و شربتها با میند و لسان الثور و آب او سخت نافع باشد و لیری کردن بدان

نسخه

نیست و تحویل کردن بهوای خنک بهتر علاجیست محمد بن زکریا میگوید اگر خداوند خفقا
 کرم بشهری کرم مقام سازد عمر ایشان کوتاه شود و میگوید هر کرم امن دیدم از خداوند ان
 خفقا کرم همه بکمر از بجه سالکی میروند و هیچ کس را ندیدم که بر پری رسیده باب
 سوم از کفار هشتم اندر ضعیفی دل و خفقا کرم از سوال المزاج سرد و خنک اسباب
 سوال المزاج سرد و اسباب سوال المزاج کرم باشد علامتهای آن که روی خداوند سوال المزاج
 سرد بسیدی و بکودی که از چون رنگ ازین و کسلانی و دیر کاری اندر وی بدید آید و
 تشنگی کمتر باشد و از هوای کرم و بوی عطرها کرم راحت یابد علاج آنرا که عکس محکم نباشد
 شراب صرف ریحانی مقدار آنکه موافق باشد و بوی مشک و عود خام و عنبر سود دارد
 و غالیه بر سینه ملی کردن و روغن نارین مالیدن و میه با اختلاط و دوا المشک را دانه
 خفقا کرم سرد را ساکن کند صفت ضمادی که خفقا کرم سرد را از آله کد بکیرند سعد و قسط
 و سنبل و دارچینی و سک همه را بکوبند و آب مورد تر و شراب ریحانی بر شند و بر دانه
 نسخه میه آبی را پاک کنند از اندون و پیروز و بکوبند و آب او بکشند و یک شب بنهند تا
 صافی شود و دیگر روز بپالیند و ثقل آبی را اند شراب کهن تر کنند یک روز دیگر بپالیند
 و بمالند و بپالیند یک من ازین شراب و یکمن از آن آب آبی بالوده بهم بیا میزند و نیم
 آنکین بر نهند و سنبل و دارچینی و قرفل و مصطکی و قافله و کباب از هر یکی یک درم
 عود هندی نیم درم زعفران شاخ چهار دانگ همه را نیم کوفته اند و خرقه بندند و فراخ و
 اندین شراب ان کنند و می بزنند و هر ساعت می مالند چون شراب تمام بخت شود و بقوام آید
 این خرقه از وی جدا کنند و بفشارند و دانه مشک سوده در وی افکنند و بیا میزند و کوارش عنبر
 که اند علاج معده های آلوده آید و تریاق فاروقی و مشرود و بطوس سود دارد صفت
 سفوفی که خداوند خفقا کرم سرد را سود دارد بکیرند کهر با و چندید ستر از هر یکی یک درم
 بوست ترنج نیم درم تخم فلج شک نیم درم همه را بکوبند و با آنکین بر شند و بدهند صفت

سفوفی دیگر بکشد نفع و کهر با از هر یکی پنج درم بسد و خیر با از هر یکی سه درم قرنفل
 دو درم شربتی دو درم با شراب سیب یا با شراب انگوری یا با میبه و ریاضت باید فرمود
 و طعامها و اجوز طعامها خداوند صداع سرد با داریچنی و این را هاء کرم سازند جو
 زیره و کروی و نانخواه و گوشت کجشک و کبوتر بچه بریان کرده موافق باشد و اگر سوا المزاج
 سرد مازی بود علامت وی آنست که خداوند علت بندار در دل او اندر میان آب نهاده اند
 و خفقان بران سان بود که بوی ترنج اندر آب افتد و ببلبلد و علاج وی آنست که نخست استغاثی
 بخت اصطحیقون مرکب با ایاچ فیکر یا بخت قویا یا و اگر ایاچ فیکر یکین دیک مثقال و
 یک درم افیمون سوده و با سکنجین برشند و بدهند سودا رود و اگر رطوبت بسیار
 باشد ایاچ لوغادیا و تندریطوس موافق باشد و اگر کسی را قی کردن آسان باشد قی باید
 فرمود و از بسی استغراغ دو المسک و خلوص و محو نه و مفرجهاء کرم باید داد و نسخ المسک
 مرکبند افستین رومی و صبر و ریونند از هر یکی شش درم نانخواه و زعفران و تخم کرفس از
 هر یکی چهار درم سنبل و سادج هندی از هر یکی دو درم جندبید ستر و مشک از هر یکی یک
 درم مکر را بکوبند و بسینند و با یکین مصفی برشند شربتی یک مثقال اندر آب لسان الثور
 مقطر صفت دو المسک خلوص و زیناد و دندونج از هر یکی درمی مروارید و کهر را و بسد
 ابریشم خام مقرض از هر یکی درم سنی و نیم بتمین و سادج هندی و سنبل و قافله و قرنفل
 و جندبید ستر و آشنه از هر یکی چهار دانگ زنجبیل و واربل از هر یکی دو دانگ مشک باکی
 و اندر نخت جنین دانی و نیم مکر را بکوبند و با یکین شهاد آتش نارسیه برشند نسخ مقطر
 کرم بکر را و کهر را و بزرگ فلجشک و ابریشم خام مقرض و تخم باد و بخوبیه از هر یکی دو درم لسان
 الثور و کل سرخ از هر یکی چهار درم مروارید هشت درم سادج هندی یک درم و نیم سنبل
 و سیلخ و قافله و خیر با و کل سوسن و کند و عود و هندی و اسطوخودوس و افیمون و زیناد
 و دندونج و داریچنی از هر یکی یک درم آمیج دو درم و نیم کله در بخوبیه دو درم و نیم بتمین از هر

جماد دانگ و نیم قرنفل یک درم عنبر و مشک از هر یکی دو دانگ و نیم یا قوت دو درم حجازی
 مغسول و دو درم زعفران یک درم و نیم کسد سه درم مکر را بکوبند و با یکین برشند شربتی
 دو مثقال صفت انوش داروی بکشد کل سرخ شش درم سعد بنج درم قرنفل و مصطکی و
 سنبل و اسارون از هر یکی سه درم قرنفل و زعفران و بسا سده و قافله و هال و جوبان
 هر یکی دو درم مکر را بکوبند و بسینند و نیم آمله با ک کرده اندر بخت من آب بنزند و بهر یزد
 و یک ماند و بدست بمالند و بسا لایند و یکین آنکین مصفی یا فانید بر افکند و بقوام آرد و در
 کوفه بکاز برشند و نگاه دارند شربتی دو درم این را روی آزموده است در قوت هد
 و دهان خوش بوی کند و رنگ روی را تازه و برافروخته و صفای کند و بوی عرق خوش کند پیش
 از طعام خوردن روا باشد نسخ سفوفی که خداوند خفقان سرد را سودا در بکین نفع
 و کهر با بریان کرده و کسد بریان کرده و شب میانی بریان کرده و سعد از هر یکی سه درم زراو
 مدرج و دندونج از هر یکی نیم درم مشک را یکی سنبل و مروارید از هر یکی یک درم شکرت
 درم شربتی سه درم اندر شراب افستین صفت شراب افستین بکینند افستین رومی
 پنج درم کل سرخ پانزده درم سنبل و دو درم ترب سفید نیم کوفه دو درم مکر را اندر دوش آب
 بنزند تا بنیم باز آید و بسا لایند و هر امداد مقدار پست دو درم کرم کنند و سفوف باوی بند
باب چهارم از گفتار هشتم اندر خفقان که از سوا المزاج خشک خیمه سوا المزاج
 خشک از دویرون باشد یا کرم و خشک باشد و احوال خداوند مزاج کرم و خشک چون احوال
 خداوند قی باشد و علاج او علاج دق است و آمیخته با علاج خفقان که از سوا المزاج کرم
 خیزد چنانکه اندر باب دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علاج دق اندر کتاب پنجم اند
 چنانکه اهل یاد کرده آمده است و احوال خداوند مزاج سرد و خشک چون احوال خداوند مزاج
 سرد و خشک چون احوال خداوند مزاجی باشد که انوارق الشیخوخه کویند و علاج او همان
 باشد بصینه و هم اندر کتاب پنجم یاد کرده آمده است **باب پنجم اندر خفقان که**

از سوالاتی که سودا این چیز را حواله خداوند این علت جزو احوال خداوند ما میگوید باشد
علاج اما اگر تولد سودا از بلغم افتاده باشد نخست مسهل باید داد بدین صفت تربد و اقیمن
و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله کالی از هر یکی یک جزو ششم خطل و حجار منی مغسول از هر
یکی را یکی و نیم سقمونیاد یکی ملح نبطی را یکی خرق سیاه نیم دانک اسطوخودوس و دودانک مثل
دانک حب کند چنانکه رسم است و اگر تولد سودا از صفرا افتاده باشد استفراغ بدین حب کند
صفت حب یکم زرد تربد و اقیمن و سناء مکی و شاهتره از هر یکی یک جزو هلیله زرد یک جزو
دودانک صبر و جزو لا زرد مغسول و دودانک یک جزو کل سرخ و دودانک یک جزو مصطکی
یک جزو و دودانک هم را بکوبند و حب کنند با آب سبب شیرین شربت چهار دم و اگر ماده علت
سودایی محض باشد حب بسیار دهند تا دماغ را و حوالی دل را پاک کنند شربت بسیار بکوبند
کالی و اقیمن از هر یکی یک جزو یا ریح فیکر یک جزو نیم اسطوخودوس و دودانک یک جزو و خرق
سیاه از یک جزو و انکی مصطکی و عود خام و بسفانج از هر یکی نیم جزو حجار منی مغسول و یک جزو
دودانک ششم خطل یک جزو و با آب سبب شیرین بسازند و حب کنند شربت یک دم یا یک
مثقال بوقت خواب این حب بدهند و آمد از غرغره و فمابند با سکنجبین که از سر که بر ساخته
باشد صفت مسهل که ماده سودایی را پاک کند هلیله کالی و هلیله سیاه از هر یکی یک جزو و اقیمن
و قزفل از هر یکی نیم دم و المسک سه دم سنگ مرمر را هم بسازند و سه روز بنهند
تا محض شود پس از شراب ریختن پاک کنند و بدهند و اندک بعضی نخته بجای قزفل و انکی
نیم حجار منی مغسول آورده اند شربت یک جزو یا ریح فیکر و اقیمن و اسطوخودوس از هر یکی
نیم دم حجار منی مغسول و حجار لا زرد مغسول از هر یکی را یکی و نیم عود هندی و مصطکی و نضاع
از هر یکی را یکی ششم خطل و غاریقون و ملح نبطی از هر یکی را یکی و نیم خرق سیاه طسوج سقمونیاد
نیم دانک هم یک شربت است صفت سفوفی هلیله کالی و هلیله سیاه و آمد و نیم فلنج شک
و نیم بادرنجبویه و اسطوخودوس و لسان الثور و اقیمن و کل را منی و عود هندی و سعد و

قزفل

قزفل و کشن خشک از هر یکی سه دم کهر با و بسند و مروارید و بریشم محرق و حجار منی مغسول
از هر یکی دویم و نیم تخم خرفه و مغز انکه و از هر یکی چهار دم مرمر را بکوبند شربت یک مثقال
اندک آب از بنجبویه اگر اندک شراب سبب و شراب لسان الثور اندکین علت سودا در سینه آن لسان
الثور خشک می دم بر بادرنجبویه نیم دم سنبل و ساده هندی از هر یکی دو دم شیر آمک
مقشر چهار دم هم را اندک سه من آب بنزد تا بیک من باز آید و با لایند و یکمن شراب شکر بر افکند
و بقوام آن شربت می دم با کلرب کرباب سبب شیرین صفت دوا المسک که خداوند این علت
را سودا در یکم و مصطکی و داجینی و قزفل و سنبل و کباب و جوز و با و خیر و با و فاقه کبار و
سعد و قشور لا ترج و عود خام و زعفران و دار قزفل و نیم بادرنجبویه و نیم فلنج شک و نیم
مرزنگوش و زنجبیل و کهر با و بسند و بریشم خام سادج هندی و روغن زرباد از هر یکی نیم دم
دو مثقال مرمر را بکوبند و بنزد و نگاه دارند و هلیله کالی مقشر ده سیر اندک یکمن آب ترکند
و یک شبان روز بنهند تا دیگر روز بنزد تا دو بهر و دو یک بهر بماند و با لایند و یکمن و نیم
انکین مصطکی بر افکند و بقوام آورند و بنهند تا نیم گرم شود و دار و با و بسند شربت
یک مثقال با پانزده دم شراب سبب شیرین باب ششم از کفار هشتم اندر غشی و
ضعیف و بی قوتی و اسباب و علامات و علاج آن اندک باب نخستین از بن کفار یاد
کرده آمده است که هرگاه که اسباب خفقان قوی گردد همان اسباب بعینه اسباب غشی باشد
علامتها اینجا که سبب غشی امتلا باشد رکها افشاره بود و نبض قوی بود لکن بسبب
امتلا یا گرانی و دیری بود و اینجا که سبب تحلیل روح باشد نبض ضعیف و بطی باشد و از آنکه
بتدریج افتد نخست نبض و ضعیف شدن کیر و رنک او بگردان بهر آنکه خون از ظاهر نرزد
باز گردد و حرکت چشم ضعیف شود و پیش چشم خال ظلت یا خیال یکی دیگر بدید و اطراف سر
شود و اندک مایه عرق کند سر و باشد که هر تن سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز نتواند
کردن و اگر غشی رنک روی سبز گردد و سر کردن اندک پیش او بیخته شود و سر راست نتواند

کردن هرگاه که سر و گردن او راست کند میرود در جمله بناید اپست که غشی قوی را علاج
و هرگاه که از پس اسحال یا از پس زدن یا از پس دردی و جراحتی از علامتها که یاد کرده آمد
چیزی بدیداید زود بنده ازک و نگاه داشتن قوت مشغول باید شد و آنرا که پیش از غشی
ناسه و منقش کشتن بدیداید بسیار اپست که سبب از معده می برخیزد و امید علاج بدین
است و اگر از اسباب مشارکت اعضا و علامت آن و از اسباب سابقه و باید چیزی ظاهر
نشود باید اپست که سبب از دل خاسته است و زود هلاک کند و اگر کسی را اندر میان
زدن غشی افتد یا خون بسیار بیرون کند و زدن عادت داشته بود هیچ ارغشی نیفتاد
باشد بناید اپست که اندر تن او ماده پمارست و معده او ضعیف است و کسانی باشند
که عادت زدن نداشته باشند و چون زدن آغاز کنند غشی بدیداید از آن غشی نباید
و بناید اپست که سبب آنست که زدن عادت نموده است خاصه اگر اندک معده قویست
و اخلاط تن بدان بدی نیست که از حرکت خون غشی تو لکد علاج آنرا که سبب غشی شوا مزاج
محکم باشد آنرا علاج نیست و آنرا که غشی مشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار باشد که علاج
بذیر و طیب خداوند غشی را در حال غشی باید یا در حالتی که بهوش باز آمده باشد و اگر اندک
حال غشی یا بدیاز داشتن سبب مشغول شود بود بیاری قوت و مدد دارن روح مشغول
باید بود چیزهای بوشیدنی و بچرخها که بحلق اندر جگانه خداوند مزاج کرم صفرائی را کافور
و صندل و خیار و خیابا و زدن سرد کرده با اندکی مشک همی باید بویانید تا مشک حرارت غری
را منکند و کافور و صندل و کلاب حرارت غری را تسکین دهد و کلاب سرد کرده اندک
او جگانه و بر سینه و روی او زنند و آب سرد یا اندکی شراب رقیق با ماء اللیم آمیخته اند
او جگانه صواب باشد و چون بیدار شود پیراهن مصندل پوشانند و طعام موصوف
افرد و روغ سرد کرده دهند و خداوند مزاج سرد را بسوی مشک و غالیه علاج باید کرد و
شراب کرم با ماء المسک با مقدار یک سوسج مشک بحلق اندر جگانه و فم معده او را برون

او باشد علاج

و کلاب و ملاء اللحم اندر خلق و جکانیدن و باید اینست که جلد کردن باقی برافتد اندر پستی از آن
غشی سود دارد لکن اند غشی که سبب آن عرق بسیار باشد زیان دارد و اطراف مالدن و گرم کردن
و غیر معده بروغنه ها و گرم مالدن و بیدار داشتن و از سخی گفتن منع کردن سود دارد و اگر اند
حال غشی سرما یافته باشد یا از شربتها غشک احشای او سرد شود فلا مانده آن دادن شود
باشد و کسانی که اند فصد یا از بس آن غشی افتد سبب آن ضعیفی معده باشد و غلبه صفرا باشد
فصد شربتها که معده را قوت دهد و صفرا را تسکین کند باید از جود شراب نار و ب سبب
و رب آب و لیمو و اگر سبب غشی اختناق رحم باشد بوی عطرا نوبی دور باید داشت و بعد از جهای
دیگر مشغول باید بود و بوی داروها که با معده و مزاج او موافق باشد می باید بویانیدن چون سیر
و اشتر غار و غیر و آنکه در و آنچه بدین ماند تمام شد که شمار هشتم از کتاب ششم از جبر خواهر می
بجدا لله و حسن توفیق و صلواته علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم**
گفتار نهم اندر اخلاص پستان و چهار پها آن باب نخستین اندر شناختن شیر زن
و بدین که شیر زن اندک بود اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگر در و جایگاه
تولد و تغییر صورت هر یک اندامی دیگر است اسباب تولد هر سه یکسان است و اسباب کمی و بیشی
هر سه دو نوع است یکی از جهت ماده است و دیگر از جهت مزاج که مزاج آن اندام که تولد
است اما سبب بسیاری شیر و منی بسیاری خویش آنجه از جهت ماده است دو نوع است
یکی آنکه هرگاه که در خلاف این باشد از روی خون بدو اندک تولد کند مثلاً از طعامی که اندر خشکی
و اندر سردی یا اندر گرمی یا اندر تری یا اندر گرمی و خشکی یا اندر سردی و خشکی یا اندر سردی و تری
از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هرگاه که خون کمتر تولد کند شیر و منی کمتر بود و در
اندر خون بید جانب میل کند و این جان باشد که اندر عضوی اما سخی خوبی بدیداید از جانب
دیگر است فراغ افتد و آنجه از جهت مزاج است جان باشد که مزاج آنکه مزاج پستان
اندر خشکی یا اندر تری از اعتدال بیرون است اگر اندر خشکی نامعتدل باشد ماده را خشک

و اگر اندر تری نامعتدل باشد ماده بسبب افراط تری ازین بیرون شود که شیر تواند گشت
یا از روی شیر بسندیده تولد کند علامتها شیر بسندیده از خون صافی تولد کند و شیر بسندیده
از خون صفرائی تولد کند یا از خون بلغمی از خون سودائی اما شیر صفرائی زرد و رقیق و گرم
باشد و بوی و طعم آن تیره کون باشد و شیر بلغمی آب ناک باشد که با بلغم گرمی غلبه دارد و طعم او
شود باشد و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی ترشی کراید و شیر سودائی بوی طبر باشد و اندک و
گاه باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد و همچون رشته رشته بیرون می آید و آنجه
از خون صافی تولد کند نازق و قوام او معتدل بود و طعم و بوی او خوش و گریز هر چمنی را زیاد
کند شیر را نیز زیادت کند تری بسید و تخم خشکاش و پستان کوسفند و پستان بز و طعامها
که میل گرمی دارد و تری و از روی کمیوس نیک تولد کند و نخت نگاه باید کرد تا بسبب اندکی شیر
سبب بلغمی تنهایی و جیت اگر سبب خوردن طعامها ناموافق باشد از آن باز دارند و
خبرهای موافق دهند و اگر سبب ریخ و ریاضت و کار سخت کردن باشد آسایش فرمایند
و اگر سبب استفرغ خون باشد پس باز داشتن کند و اگر نوعی از انواع سوا مزاج باشد شربتها
و طعامها بداند کند فرمایند و اگر اندرین خلطی بد باشد تن از آن خلط پاک کند اما خداوند مزاج
گرم صفرائی را کشکاب اجلا بایخته و شیر تخم خیار و خیار باد نک و تخم کدو و اجلا بایخته
و مغز سر تره و شیر بز و شیر گاو و اشکر و ماهی تازه خور و گوشت بز غاله و مرغ مسمی و خشک
از کشکج و شیر تازه بز و شوره با گوشت بره که اندر ملوخی استانی و اسفاناج بخته باشند موافق
باشد و خداوند مزاج بلغمی و سودائی را اندر طعام کز و جرجیر و شبت و کوفس و بادیان تره می
کرد و قلیه ترکمین با دارچینی و خشک که از آرد کدوم و شیر تازه و برک بادیان و جله سازند موافق
باشد و آنرا که شیر و ستنه بیرون آید بنفشه و خطمی و کشکج اندر آب بنزد و بر سینه
و پستانها و او چکاند و طعامها که تری آورده فرمایند شربت معتدل که شیر زیادت
کند که ندر آرد و کج و آنرا اندر شراب انکوری بدست بمالند و کج کنند و باید این شراب

و تفعل آنرا ضما و کنند و برستانان و نهند صفت طعامی معتدل بکشد کدوم نیم کوفته
سی درم کشکج نیم کوفته بیست درم نخود مقشر نیم کوفته بیست درم برک اسبست تربست
درم و اگر برک نباشد تخم او درم انجیر خشک ده عدس قو درم ده درم سر را یا میزند
و هر با مدام مقدار بیست درم با چهار عدس انجیر و یک دو شاخ برک بادیان تر اند مقدار
یکمن آب بزنند تا بمقدار پنجاه درم باز آید و صند درم شیر تازه بر سر او کنند و بنزد خانکه
رست و پنج درم روغن بادام و بیست درم سکر سوخته برافکنند و بدهند نسخ شری دیگر
بکشد درم روغن کا و کد اخته با یک قدح شراب انکوری بیا میزند و بدهند و ساق کاله
با کشکج بزند و طبع آن با شکر بدهند و ترب و سوس کدوم اند شراب بزند و با لایند
بدهند و نخود اند شیر تر کنند و یک شب بنهند تا با مدام آن شیر با شکر بدهند صفت
دیگر تخم کدو تخم بیا ز تخم شلغم و تخم اسبست و تخم ترب و تخم کدو تخم بادیان از هر یکی
راست راست آرد و نخود بریان کرده بر سر تخمها هر با مدام درم کوفته و پنجه و پنج شین
شیر تازه بدهند نسخ طعامی دیگر تخم کدو تخم اسبست و تخم ترب و تخم حله و قو درم
و برک بادیان تر از هر یکی مقدار سه درم سر را انداب بزند و با لایند و مقدار سی درم
ده درم روغن کا و اندافکنند و نان اندوی مالند و بدهند و اگر کسی بخواهد بکشد
کند یا شکر کند و آوا باشد صفت ضمای کد شیر تازه بکشد بکشد با قلی ده درم تخم ادرج
بشوند و برستانان نهند باب دوم از کفایر هم اند تدبیر زنی که شیر بسیار
بود بسیار باشد سبب بسیار شیر برستانها در دخیز و آماس کند و پاریها تولد کند و
باشد که زن را بی استی شیر اند برستان بدید یا خاصه که حیض باز کوفته باشد و گاه باشد که
مردم جوان را که بوقت بلوغ رسد شیر اند برستان بدید یا دخیز خاصه در آن وقت که
اند برستان او چون باد ریشه بدید آید علاج آنرا که سبب باز گرفتن حیض باشد تدبیر کشادن
باید کرد و آنرا که سبب بسیاری طعام و شراب باشد از آن باز باید داشت و از چیزها خشک

کداندین

کداندین باب شود دار و طفشیل که از سر که و عدس بزند و کول خورند و ضما کردن و اهاب
اسپغول طلی کردن و برک او ضما و خا و دار و با قلی با روغن کل و سر که ضما کردن و از چیزها
کرم برک سداب خورند و ضما کردن و تخم سداب خاصه سداب کوهی و زیره خورند و با سر
ضما کردن و تخم سداب خاصه و تخم کوب کوفته ضما کردن و اشق شراب حله کوفته طلی کردن و با سر
سوده بروغن طلی کردن و آرد عدس و آرد با قلی و زعفران و لوز کدوم کوفته باب سرشته ضما کردن
و سلطان نهی بریان کرده و سوده بکلاب تر کرده طلی کردن سودا دارد و سرطان بحری تخمین
والله اعلم بالصواب باب سوم اند علاج زنی که شیر اند برستان او چند و بنیر
شود سبب بسته شدن شیر اند برستان از و بیرون نیست یا مزاج کرم بغایت است که تری
سیرا خشک کند یا مزاجی سرد بغایت که آنرا بفیروزند و علامتهاء مزاج سرد و گرم اند بسیار
جایها معلوم شده است علاج خداوند مزاج کرم را پیوسته روغن بنفشه در برستانها
طلی کردن و آب نیم کرم در سینه او و برستانها ریختن و موم روغن که از موم صافی و روغن
بنفشه ساخته باشند با کشین تر اند و ها و ن بمانند تا چون مرهم شود و ضما کنند و کشین
تر و ساق خرفه کوفته و ضمای بیک است و بسر که و روغن کل بهم زده کرم کردن و خرقه
تر کنند و بر برستانها بوشند و برک غلب و برک کاج کوفته ضما کردن سودا دار
و خداوند مزاج سرد موم روغن از موم زرد و روغن خیری و روغن سوسن و روغن قسط
سازند صفت ضمای که مزاج سرد را سودا دارد بکشد پودنه خشک کوفته و آنرا بسینند
چون عسید و با موم روغن اند ها و ن بمانند و نیم کرم کنند و برستان نهند نسخ ضمای
دیگر سر که و روغن بنفشه و حله کوفته و پنجه سر شدند و ضما کنند صفت ضمای دیگر برک
کوب بکوبند و اندکی مس و زعفران با وی بر شدند و ضما کنند نسخ ضمای دیگر نان مید و آرد
جو و جو حله و خطمی و تخم کتان کوفته بزند از هر یکی راست راست و ضما کنند تخم بادیان
و آب بادیان خورند سودا دارد و خراطین سوده طلی کردن صفت ضمای دیگر حله کند

و کدم و اندکی شونین بنزد و ضما کند صفت ضما دی دیگر و بطولیکه سود دارد دیگرند
 مروانیسون و بوزنه و آرد خود و برک غار یقون و نیم کرفس و زیره بنطی و قاقله هر بنزد
 و بر سینه و بستانها میجکانند و اگر بستانها آما سیرد سرکه و آب بهم بیامینند و نیمم
 کنند و خره بدان تر کنند و بر بستان افکنند و پودنه با سرکه و شراب انکوری بختضار کنند
 سود دارد و مارقشیا سوده چون غبار باروغن کل و سبیده خایه مرغ طلی کردن نافع بود
 نسخ بطولیکه باقی آما سیر کند با بون و شفت و مام و حبله و فیسوم و چندید ستر اند
 آب بنزد و بر سینه و بستان میجکانند و الله اعلم بالصواب باب چهارم از کفشار
 نهم اندو علاج شیر بسته شده که اندر بستان عفون شود چکنند بنزد تا مهر شود و ازا
 با مغز نان و آرد باقی بکوبند و روغن کجد بر جکانند و سرشته ضما کنند و آرد کجد و روغن
 کاو و انکبین و آرد باقی و نان خشک را کوفته بهم بر شند و ضما کنند تخم گمان و حبله و خطمی
 و نیموی و بانیزه از هر یکی یک مشت بکوبند و بنزد تا چون عصیده شود و ضما کنند و هر
 روز سه بار این ضماها را بختاختار افتاده کنند تا زود بخت شود و نان گرم نکند میکند
 و اگر اتفاق افتد که گوشت بستان کوفته شود و ماش و دانه موین بکوبند و آب سرد بر شند و
 ضما کنند باب پنجم اندو آما سیر کرم که اندر بستان بدید آید سرکه و آب گرم آمیخته اند
 ممانه کوسفند یا ممانه کا و کنند و بدان تکمید کنند و سکنکین و روغن کا و بیامینند به هم و آرد
 باقی بدان بر شند و ضما کنند و بر کعبه الثعلب بکوبند و روغن کا و جرب کنند و بر آما س
 نهند و از پس سه شبان روز ضماها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند صفت
 ضما دی که اندو اول بکار دارند آرد باقی و اکلیل الملك کوفته و بخت و روغن کجد و آب جوی
 بر شند و بر آما س نهند نسخ ضما دی که بستی بکار دارند بکین دندان خشک آرد و باقی و حبله
 و خطمی و منجه از هر یکی نیم درم و درم زعفران و درم نیمه زردی خایه مرغ بر شند
 و طلی کنند و تخم گمان کوفته بر سر کنند و طلی کنند و هرگاه که بستان درد خیر و نخت رکباید

زرد و صندل

زرد و صندل و اقا قاقلی کردن تا بستران باز نکرد باب ششم از کفشار نهم اند
 اندو آما سیر که اندر بستان بدید آید و علاج آن کرفس بکوبند و بر بستان نهند و با آرد
 کوفته و اندر آب باریان کرب کرفس سرشته بر نهان سود دارد و ضماها که کرم که اندر آبها
 گذشته یاد کرده آمده است هم اندین باب سود دارد باب هفتم اندر سخت شدن
 بستان و غدرها که اندر وی بدید آید و علاج آن نخت بروغن بنفشه و زردی خایه
 مرغ طلی کنند و موم روغن از روغن کل و باز هم کا و بیامینند و طلی کنند و گاه باشد که حاجت
 آید که قطران با وی بیامینند و در سرکه بر سر نهان و برک مانو کوفتن و بر نهان نافع بود
 و غدرها که بتازی سلعه کوبند برک شفا لوی تر و برک سداب ترکوبند و ضما کنند باب
 هشتم اندو علاج دی که بر بستان بدید آید تخم گمان و کجد و نیم سوسن و میعه تر و سرکین
 و سرکین کبوتر و نظرون و در سماج از هر یکی راست است همه را با مالند و بکوبند و روغن کجد
 و مغز ساق کاو و منجه بر شند و ضما کنند باب نهم اندر ریشها و بلند که گوشت
 بستان را بخورد و علاج آن بکین شراب انکوری قابض ده من سماق و پوست کران بازو
 سیزده سیر سلخه ده سیر جوز سر و نیم هر را اندر شراب کنند و پست روز نهند و از پس
 بیست روز از آبش نرم بنزد و بچوب سرو و مجنبا اند چون نیمه باز آید بدست بمالند و پست
 و شراب را آبش باز بنزد و یک جوش دیگر بدهند و نگاه دارند بوقت حاجت و بر ریشها که بر
 اندامها افتد و نرم بر آید چون دهان و زبان و غیر آن طلی کنند باب دهم اندر
 بکین بکاه و داشتن بستان زنان تا نزل نشود بکین داسفیداج و طین و مویا از هر یکی
 دو درم هر دو را بصاره برک بنک کر بطیخ تخم فک بر شند و لختی روغن مصطکی با وی بخت
 و بدو سه روز طلی کنند و پوسته خر قنکان آب بازو تر کرده و سرد کرده بر بستان بوشند و اند
 کر ما که کمتر شود صفت طلی دیگر طین شاموس و اقا قاقلی و اسفیداج از هر یکی راست است
 بکوبند و بصاره فک بر شند و طلی کنند نسخ طلی دیگر بکین بکین یا کینه و بتازی الطین

گویند بیت درم شوکران دودرم بسر کشند و سه روز طلی کند صفت طلی دیگر بکنند
شب میانی سوده و روغن زیت اندر ها و ن سرب بسایند تا لختی سرب باوی سوده شود
و پیوسته طلی میکنند تمام شد که تار نهیم از کاب ششم از ذخیره خوار نه ماهی بحمد الله و
مند و حسن توفیق و صلواته علی محمد و آله الطیبین الطاهرین سبوح و عالیهم و الله الرحمن الرحیم
کفار هم از کاب ششم اندر احوال معده و مری و پمارها و علاج آن شش جزو است جزو
نخستین اندر احوال مری و پمارها و علاج آن باب اول اندر دشواری طعام
برگشتن و سرب کشیدن اسباب این علت یا در نفس مری باشد یا در همسایگی او و آنچه اندر
مر باشد چهار نوع است یکی آنکه آماسی باشد که اندر نفس مری بدید آید دوم نوعی افواج
المزاج سوم ضعیفی قوت خاصه اندر پمارها و غیره و چهارم رطوبتی اندر وی بسبب
حرارت تبخیر آن و آنچه اندر همسایگی او باشد سه نوع است یکی آماسی باشد که اندر
خجسته افتد چنانکه اندر خاق افتد دوم آنکه مهره از مهره ها کردن از جای بیرون شود بی
پیش میل کند سیوم آنکه بسیار دیده آمد که بر مقدمه کز از این علت بدید آمده است و حواله
ابوعلی سینا میکند که از آشنایان یکی را این دشواری فروردن طعام بدید آمد و منفذ طعام
گرفته بود چنانکه اندر خاق بکیر و پس او را بی افتاد و کرمها بزرگ بسیار بر افکند و آن دشواری
زیاد شد و انستم که سبب آن کرمان بودند که منفذ گرفته بودند علامتها آنچه سبب انواع سوائی
باشد اندک اندک بدید آید و طعام اندر منفذ دشواری و پیری گذرد و هیچ علامتی از علا
آماس و غیره آن ظاهر نباشد و آماس کرم از تب خالی نباشد لکن تب سخت قوی نبود و تشنگی غالب
بود و آماس بر تب نباشد و اگر آماس جراحت خواهد گشت در زیادت شود و گاه گاه تب
لذی که کرم و باشد که جراحت بخور شود و بکشد و دریم قوی بر آید و تب زیاد شود و علت قرحه نماید
و علاج نیک شود و آنچه مقدمه کز از باشد نخست اسباب آن بوده باشد و علامتها بدید آید
و اگر سبب از جانی بیفتاد باشد نخست اسباب آن بوده باشد و هر گاه که بر پشت باز پسند



مهر کردن

منقذ

منقذ گفته شود علاج آنچه در آخر پمارها بسبب ضعیفی قوت بدید آید علاج شود
بذیر و نشان نزدیکی مری باشد و تدبیر خزان نباشد که بدان طریق که ممکن کرد قوت را
یاری دهد و مهرها کردن بروغن بنفش و بموم و روغن همی مالند و آنرا که سوائی مزاج
باشد بخین روغن بنفشه و آب کشین تر و آب کوز و مانند آن بر پس کردن تا میان هر دو
کف مالند و روغن ترش و شربتها و خنک جرمه میدهند و آنرا که سوائی مزاج سرد باشد
و بیشتر این نوع افتد پس کردن بروغن نمشک و روغن بلسان همی باید مالید علاج معده
سرد باید کرد چنانکه آن پستی یاد کرده آید و آنرا که سبب استرغای و نیز مری باشد علاج
تری بر سطح دهان و زبان ظاهر بشود نخست معده را باک باید کرد و در وی خوش بوی که اندک
قوت حرارت و قوت قبض باشد بکار داشتن چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سرخ
و سفید و سنبل و ساج هندی و کند و نارین و اک بدار و هاء قابض و راجه و آنچه بدید چنان
که در وی قوت سردی است با آن داروها بکار داشتن روا باشد لکن بدان مقدار که قوت
داروها کرم بروی غالب بود و روغن مصطکی و روغن قسط مالند و حواله ابوعلی سینا میکند
نزدیک من است که انگدان اندرین باب سخت نافع است و آنرا که سبب خشکی بود و بهمن
و پیله بطور غریزاتی که او مشک خورند و مالیدن سود دارد و کشکاب یا روغن بارام و علاج
اسپیجول خورند و عرقه و بدان غرغره کردن و غذا خایه مرغ نیم برشت و قلیه کدو و اسفنا
و آنچه بدین ماند و علاج آماس اندر باب دوم یاد کرده آید و علاج مهره کردن که از جای بیفتد
و بسوی پیش میل کند اندر دست کاری یاد کرده شود انشا الله تعالی باب دوم اندر
آماس مری آماس هاء مری یا از جنس فلفلمونی باشد یا از جنس ماشر اما آماسی بود نرم یا
اما سی و رطوب و علامتها آن اندر باب نخستین یاد کرده آمده است علاج آن بعضی
بداروها و شربتها خورنی باشد و بعضی بداروها که از بیرون بکار دارند اما آنچه از
بیرون بکار دارند و آنچه بخورند داروها معتدل است و علاج این علاج آماس معده است

بعینها و فرق است که آماس معده را داروی درد شکم و فرود سینه بر نهاده آماس می را
سوی پشت بر میان دو کتف نهند و آنچه خوردنی است از جهت آماس معده شربت بیک
بار خوردند و از جهت آماس می شربت جرعه خوردند و بعضی اندک ها می دانند و اندک
اندک فرو می برند و هر دو انواع داروها از خوردنی و بر بهادی نخست داروها باز دارند
باید که بتنازی آنرا رایع گویند خاصه که آماس کرم ماشرانی بوده پس از آن داروها تجلیل کنند با
آن بیامیزند و بآخر داروهای تجلیل کننده سهایی داروها باز دارند کار دانند اما داروها
خوردنی نخست لعوقها باید که از عذس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب سیغول و آب کدوی تر
سازند و بتدریج اندر لعوقها آب بادیان و رب السوسن و تخم گاندا و انجیر و خرما و حلیه و ماشرانی
زیادت میکنند و طعام آشامیدنیها باشد از آرد جو و آرد عذس بریان کرده بشیر و مغز بادام و از
بستر سوسن و بادام و شکر و بآخر اندین سبوسات و غیر آن از آشامیدنیها تخم گاندا
نخود و آرد کر سینه و پنجه سوسن و ایرسا و خردل و اشق و بادام طلع و خرما و انجیر و انگبین زیاد
میکند بتدریج و داروها که از پیرون کار دارند ترکیب و ترتیب آن بدین گونه باید صفت
ضمادی خنک که نخست کار دارند بیکرند آب مورد تر و کلاب و آب آبی و آب سیب و آب برنج
و آب جی العالم از هر یکی راستا است همه را با موم روغنی از موم صافی و روغن کل اندر ها و آن
بمانند با اینخته شود و صندل سفید سوره بدن بر شند و طلی کنند ضماری که از پی آن
بکار دارند بیکرند آرد جو و صندل و آب عنبر الثعلب و آب لسان المحل و تراشه کدو را باید بکوبند
و هر را در ها و آن بمانند و بیامیزند صفت ضمادی برانیده بیکرند آرد جو و خطمی و بانو و
اکلیل الملک همه را با آب کوب و آب عنبر الثعلب و آب کاکج بر شند و طلی کنند و اگر بداروها
قوی تر حاجت آید اشق و مقل و علك الانباط و خردل و تفصیا و سرکین کموتر و بیه و بیه
مزع اندین ضماد زیادت کنند و الله اعلم باب ستم از جزو نخستین اندر قرحه
و بثره می و علاج و علامات آن اندر می قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن

خلطی

ترش و دوزناک بخوابی بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب بود و چون مردم بی خواب ماندند
 بر هضم مشغول نتواند بود و طعام ناگواریده اندر معده بماند و حرارت غریب آنرا گرم کند و سرد
 و آروغ دوزناک شود و سوزم آنکه طعامها لطیف زود تباه شود و طعام غلیظ بهتر نگذارد
 چهارم آنکه از روی طعام کمتر باشد و هضم نیک باشد مگر که سؤال مزاج مغرط شود و هضم
 ضعیف گردد و پنجم آنکه طعامها سرد و آب سرد از روی کند و طعامها گرم را کاره باشد
 علاج دوع کا و اندین باب بهترین چیز است و آب آنا شیرین و بخت جو انداب سردی
 اگر حرارت غلیظ تر باشد دوع با طباشیر دهند و با اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی
 ترنج و شراب ریوج و شراب لیمو موافق باشد و اگر قریح کافور با این شرابها دهند و با آب
 صفت اقراص کافور که اندین باب سود دارد بیکند طباشیر و صندل سفید و تخم کدوی
 و تخم خیار و خیاز با آنکه پالک کرده از هر یکی شش درم کلار می چهار درم مکرر بگویند و باب
 بزرگ خرقه که باب کدو بر شند و اقراص کند هر قریحی یک مثقال شربت یک قرص با آب تخم
 خرفه خوردن سود دارد و بزرگ کدو و ساق او با سرکه دافن و اندر طعامها کشنیز و کدوی
 تر و کدو اندند بختن و بطون کا و برکه و مصوص از گوشت مرغ برکه و با آب غوره و آب
 انار و آنرا آب زرشک و آب سماق کرده سود دارد و مزوره از این نوع باید و اگر معده
 ناگرمی ضعیف باشد سنگین سفر جلی و شراب انار دهند نسخ سکبکین سفر جلی آبی ترش
 ظاهر و باطن او پاک کرده بگویند و آب کشند و یک شب نهند تا صافی شود و یک روز با
 و بر مقدار یک من آبی بخورند و یک شکر برافکنند و بقوام آرد صفت شراب انار بیکند
 آب انار ترش یک جرو بریزد و کفک بردارد و اگر حاجت آید دو سه شاخ بودنه تر اندازد
 بخورند چون تمام شد که جو شید بود بریزد و آرد و بیند از آن نسخ سفوفی بیکند که شرح
 ده درم طباشیر سرد و سماق پاک کرده سه درم کشنیز خشک و دو درم شربتی دو درم بای
 این شرابها که پاک کرده آمده است صفت ضمای دیگر تراشه کدوی تر و بزرگ و ساق خرقه

و بزرگ بید آن مکرر بگویند و صندل سفید سوده با آن بیامیزند و بر معده نهند و حطب بر
 نهاند با صندل و انکی کافور ریخت موافق باشد و اگر آب سرد اندر مثانه کا و کند و بر معده
 می نهند صواب باشد و نگاه باید که تا سردی ضمایر حجاب او جگر سرد نکند و هرگاه که کان
 افتد که سر با جگر و حجاب رسیده است بروغنها گرم نکنند و اگر با سؤال مزاج گرم خشکی
 بدید آید کلاب و روغن بادام و شیر خوش بایند و انداب زن همی بایند تا بدو روغن
 بنفشه مالیدن چنانکه اندر علاج وقیاد کرده آمده است باب دوم اندر سؤال مزاج
 گرم با ماده که اندر معده بدید باید و در وضعی که از آن تولد کند علامتها هر چندند
 باب گذشته یاد کرده آمده است موجود باشد و سبب آنکه اندر معده ماده صفرایی
 باشد که طعامها را و طبیعتها را تباه کند آروغ کاهی بوی ماهی تباه گشته دهد و کاهی بوی
 آبهای که آنرا ابتلازی میانه الحات گویند و کاهی بوی مغزهای تباه گشته دهد چون مغز
 جوز که تباه گردد و غیر آن و کاهی بوی زنگار دهد و آن نشان غایت گرمی باشد و کاهی با
 که سبب آروغها که یاد کرده آمده است طعامها باشد که بوی آن زود ببرد چون ترنج
 و ماهی شور و خایه مرغ بریان کرده و حلوائی سوخته و آزمایش درست آنست که طعام
 دهند که از دوزناک شدن و بوی آن بگردند و در باشد چون نان جوین اگر معده
 او را دوزناک کند باید دانستن که معده نارست و اندر تن خداوند معده گرم چون
 نیک تولد کند لکن خون او اندکی و تیز و ناخوش بوی باشد مخالف مزاج اصلی و
 مخالف تن درستی بدین سبب اندامها و از آن خون غذا نکیرد و پرورده نشود
 و خون اندر کها و او بماند و از بهر این است که مردم محروم و صفرائی لاغر باشند
 و کها و او ظاهر و لاغر بود و بر خون و اندر باب گذشته گفتیم که خداوند معده گرم
 از روی طعام کمتر باشد و هضم قوی تر لکن باید دانست که هرگاه که سؤال مزاج گرم
 باشد قوتها را ضعیف کند و هضم نیز ضعیف گردد و نگاه باشد که معده گرم بغایت

سرد شود و هنوز قوت بر جای باشد بسبب غایت گرمی و ماده کم در هضم و در کما و اندک
را تحلیل و کدازش بیشتر بود و طبیعت آنکه تحلیل افتد بکمال باز طلبد و کسکی غالب شود
و اندران کسکی صبر نباشد و اگر طعام دیر تر یا بد غشی افتد و گاه باشد که سبب حرارت
غریب و کدازنده و تحلیل کننده اندر حال کسکی و بهی احوال از دهان آمدن کبر و
جود طعام خورده بود و لعاب باز ایستد و هر گاه که اندک معده ماده کم صفرانی باشد
غشیان و قی بسیار باشد لکن اگر معده سبک باشد و غشیان و سوزش و تشنگی غالب
بود باید دانست که ماده سخت و دقیق است اگر ماده اندک و قمر معده باشد و طبعها
معده و اخرای و از آن شرب کرده باشد یعنی اندک خورده باشد تا طعام بخورد و
ساعتی دو بگذرد و غشیان بدید نیاید لکن چون طعام خورده شود و ساعتی دو بگذرد
ماده صفرانی با طعام بیامیزد و بصحبت طعام از قمر معده بفرم معده بر آید و غشیان بدید
آید و اگر شربتی زدا شده خورد و چون ماء العسل و سکنبکین و جلاب و بدان فی کد آن
ماده اندکی بدید و اگر طبقه های معده ماده و آن شرب کرده باشد نه اندکی و اندک
بول و نه در روان بدید لکن علامتهای دیگر بران کواهی دهد و سوا مزاج با ماده را علا
درست بر غشیان است اگر معده را ماده تشریب کرده باشد در روی قی و تهوع باشد لکن
هیچ بر نیاید اگر تشریب کرده باشد اندکی و هم اندک بول و بران بدید آید و اگر چه قی باشد
و تهوع ساکن نشود دلیل آن باشد که معده بعضی ماده را تشریب کرده باشد و بعضی را
تشریب ناکرده اند فضای معده ریخته است و اگر تهوع و قی را دوری و نوبتی باشد
باید دانست که ماده از عضوی دیگر اندر معده می ریزد و اگر تهوع و قی پیوسته باشد
دلیل آنست که ماده اندر معده تولد میکند و حال تشنگی بر کیفیت ماده کواهی دهد از بهر
آنکه سبب تشنگی گرمی ماده باشد یا شور و یا آنکه سبب آن گرمی ماده باشد آب سرد
آنرا نباشد و آنچه از ماده شور خیزد آب گرم آنرا نباشد و اگر چه سخت نگاه باید کرد تا ماده

اندر معده تولد میکند یا از عضوی دیگر چون دماغ و سپرز و جگر بدوی آید و همچنین نگاه
باید کرد تا طبقات معده ماده را تشریب کرده است یا ماده اندر فضای معده ریخته است
اگر از عضوی دیگر بدوی آید سخت آنچه اندر آمده است بالک باید کرد بقی با سحاح
در حله بدان طریق که بخداوند انسان تر بود پس علاج و پاک کردن آن عضو مشغول باید
و قمر معده و قوت دادن تا ماده را کد و بهی آید از خود باز دارد و بسیار باشد که معده
بالک باشد و ماده را قبول نکند لکن در حال کسکی زبون گردد و آنچه قبول نمی کرده است
قبول کردن کبر و آن کسانی باشند که اگر کسند شوند و طعام دیر تر یا بد غشی کردنند
ایشان آنست که با ماده شربتی از شراب غریب یا از شراب انار یا شراب لیمو یا شراب ریواج
یا شراب ترشی ترنج و طعامها هم از این نوع سازند و گاه پیش از آنکه معده غذا طلبد
و ماده اندر ریختن آید طعام خوردند بران قوم وند پس کسانی که بوقت خشم و غم و غش
آن معده ایشان ماده را قبول کردن کبر و زردی است و آن قوم دوم تا قی نکند اسوده نشوند
و از پس قی شربتی قوت دهند باید و اگر ماده اندر فضای معده ریخته باشد و قی کرد
بر خداوند علت اسان باشد قی باید فرموده خاصه که ماده میبایست معده دارد و تدریجی
چنان باید که ماهی تازه خورد و قی بشکاب کند یا سکنبکین آمیخته شربتی که صفر است
و بقی کبرند شکاب سی درم آب سمرق بخته بیت درم آبی که بخیزد و بخیزد و اندر
بخته باشد درم یک طعام نیم درم سکنبکین و درم سه را بیامیند و بدهند و آب سمرق
تنها با سکنبکین یا آب ریخته یا سکنبکین هم قی آرد و از پس قی شراب انار ترش بدهند
با سکنبکین سگری یا آب انار ترش آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن عادت ندارد و بروی
دشوار باشد یا ماده اندر قمر معده باشد استفراغ اسهال کند بمطبوخ افستین بدین
صفت افستین دو می بخوردم کل سرخ بیت درم خرما هند و بیت درم سرابا پانصد
درم سنگ آب اندر بزند تا با صد درم باز آید و با لایق و مقداری درم ترکیبند و در هضم

درم ازین مطبوخ کدازند و باز ببالیند و یک درم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند
 اگر بعضی ترکیب شکر کنند روا باشد نسخ مطبوخی دیگر بکشد خرمایند و پست درم آوی
 سیاه پست عدد کل سرخ دو درم تخم کسنه پنج درم پودنه تر و سه شاخ ممد را اندر کلاب
 بنزد و سی درم ترکیب اندوی کدازند و ببالیند و دو نانک ریوند چینی ترکیب کنند
 و بدهند و اگر شخصی باشد که بدین مطبوخها و بر حاجت نیفتد مطبوخ هلیله دهند
 بخواند آب انار را روی نافع است از آنکه درم معد و رطوبتی سوزاننده باشد پست آن
 رطوبت را بخند و آب انار درم معد قوت دهد یا آنرا قبول نکند و صبر مغسول قوت دهد
 تراست و نامغسول پاک کنند و تر و یارچ فیکر او دین باب بود مندر از صبر سار و پست
 از بهر آنکه اندوی داروهاست که صبر را یاری دهد بر پاک کردن و زدودن و یارچ فیکر
 ساده اندر پاک کردن قوی تر است و بر آنکین سرشته اندر اسحال قوی تر است و اگر خدا
 علت را از روی طعنه کمتر باشد و غشیان رنج دارد اندر یارچ بعضی زعفران کل سرخ آید
 کرد تا حقیقت نکرده که سؤال مزاج با ماده است یارچ نباید داد از بهر آنکه اگر اندر معد
 ماده نباشد سؤال مزاج زیادت کند و اگر ماده باشد یارچ فیکر شود مندر ترین چیز است
 خاصه اندر شراب افستین بنفخت جالینوس نسخ آن افستین روی پنج درم کل سرخ پست
 درم اندر یک من آب بنزد تا جحر یک باز آید و ببالیند و بدهند با آنکه شکر و اولیت
 آن باشد که یارچ فیکر با هلیله زرد دهند بدین صفت بکشد یارچ یک درم هلیله
 زرد و درم کثیر نیم درم باب کسنه سرشته و جت کنند نسخ دیگر یارچ فیکر یک درم
 هلیله زرد و کل سرخ از هر یکی نیم درم ممد را آب کسنه جت کنند و صبر اندر سکنجین
 حل کنند و بدهند و اگر آنکی سقمونیای اندر سکنجین حل کنند و بدهند روا باشد و اگر سقمونی
 اندر روغ الود حل کنند و یک ساعت نهند تا نیک آمیخته شود و بدهند و روا باشد
 لیکن نباید دانست که سقمونیای معد را زیان است تا ضرورت نباشد سقمونیای معد را

نشد

و نیم صفت کوارش مسهل تجرید محمد بن زکریا صفرا و رطوبت از معده باز دارد و پاک
 کند بکیر بدین درم سقمونیا و انکی کلسرخ نیم درم و نیم درم کافور یک جند طباشیر
 و انکی عصا ره افشین نیم درم انکین که روی هلیله پرورده باشند هم سنگ سه واکوالت
 غلبه دارد و جلائی که از خرمایند و و شکر بخته باشد بدهند صفت کوارش طباشیر که
 معده را قوت دهد بکیر بدین طباشیر ده درم کل سرخ سه درم سنگ سماق پاک کرده سه
 درم کلنا ریک درم فاقه کلنا ریک درم مصطکی و عود خام از هر یکی نیم درم شربتی سودا
 انداز آب آبی نسوخته دیگر کل سرخ ده درم طباشیر پنج درم کباب ریک درم و نیم کافور نیم درم مصطکی
 و ادخا از هر یکی یک درم نسوخته دیگر یک درم و نیم شکر چند وزن هم دارد و هاشمینی درم
 و اکو طبع نرم باشد و نخواهند که باز دارند این کوارش دهند صفت آن بکیر بدین طباشیر
 بارت ای که باریب بسبب بسند شربتی سه درم و چون دانند که معده پاک شد هم معده
 را قوت دهند تا ماده دیگر قبول نکند بکیر بدین کل سرخ و سنگ کل بسند و انکی کافور و آب
 آبی و آب خوردن و کلاب و آب سیب هم را بیا میند و خرقه بکازان تر کنند و بر معده بپوشند
 و طعام از گوشت جناح و طینه هوج آب غوره و نارنگی کرده و مصصوص و افسر و موافق
 باشند و اگر با صفرا لختی رطوبت امیخته باشد جدا شوند این علت را از روی طعام
 کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منش کشتن آرد نخست قی باید فرمود پس معده را به
 نقیص صبر پاک باید کرد نسوخته حی که اندین آب سودمند باشد بکیر صبر و غار یقون از هر یکی
 یک درم بجلاب بسر شند و بدهند و پس اندر ساعت مجنون خیار شنبه دهند صفت
 حی دیگر هلیله زرد یک درم و نیم سقمونیا مشوی سه طسوج صبر و داند غار یقون
 نیم درم آب عنب الثعلب بسر شند و بدهند نسوخته حی صطیخون سنگ معده را پاک
 کند صبر و سقمونیا و انیسون و نمک هندی از هر یکی پنج درم تربد تراشید و کوفته
 و بخته پست درم شربتی و درم و از پس استفرغ معده را با کاشک و طباشیر و کل خشک

کوفه

کوفه بهم سرشته قوت باید داد باب سوم از خرمایند و نیم درم معده را قوت
 انداز سوال المزاج سردی ماده تولد کند علامتها از روی طعام باشد و هضم کمتر بود
 با دها و قراقرس بسیار و بلند و طبع نرم باشد و اندر بر اکی موس کمتر نباشد آنچه خورده باشد
 تا کوارید و بیرون آید علاج چیزها کرم که تحلیل کند و خشکی آرد نشاید داد چیزها کرم
 تر باید داد چون شیر یا انکین و شراب ریجانی بمزاجی اندک و روغنهای خوش بوی نرم معده
 مایلدن چون روغن سوسن و روغن مصطکی و روغن قسط و روغن بلسان امیخته و
 با انکی موس سرشته بادی تحلیل پذیرد و کوبی تن در دست گوشت الودد گذارد و رفتن تا معده
 را گرم کند و حرارت عزیزی را برافروزد و کوبه سیاه فریزد و آب باشد و احتیاط باید کرد
 عرق کند چه اگر عرق کند زیان دارد و خشکی آرد و باید که شهوت مجنون از بهر آنکه حرکت
 شهوت حرکت قوت غازی را مشوش کند و اندر طعامها زیاده و ناخواه و دار چینی و فلفل
 و انکدان و انکر و سیروکویا می کنند و اگر سوال المزاج مفراط شود طلی زفت کرم کرده نرم معده
 نهادن سود دارد و اندر یک روز و بار یا سه بار بر نهد و پیش از آن که شود بر دارد و هر بار
 کلپکن عسل انداز آب انیسون داند و اندر بخونها و الماشک سر و سحر با و قداد بقون
 و فلا قلی و زنجبیل پرورده و تریاق نزل و مشرو و بیطوس و منه و معجون کند و دادن شود
 دارد و آب شربتها اندر جلابی دهند که انیسون و سنبل و مصطکی و عود و بلسان اندر وی
 بخته باشند صفت فیداد یقون زنجبیل و فلفل سفید از هر یکی پنج درم مصطکی و ناخواه
 از هر یکی چهار درم تخم کرفس و پودنه دشتی هر از هر یکی پنج درم زیره کرمانی و سیلخ و حب
 البلسان و عاقر قرحا از هر یکی دو درم سادج هندی یک درم هم را بکوبند و بسینند و با
 انکین پیامیند باب چهارم اندر ضعف معده که از سوال المزاج سردی
 خیزد علامتها خندا و ندان این علت هر روز لاغر تر میشود و دهان خشک باشد و آب
 کمتر خواهد و آروغ ترش بر آید و طعام بدکار و علاج شربخت و شیرین با انکین می آید

داد و کشاکش اندر روی اندکی فلفل بخت باشد با انگبین داندن و روغن مصطکی و روغن
 نارین بر معده می مالیدند و مرغ خانگی فر به باشور با کدوم بادار چنی و فلفل دادن سودا
 انشاء الله تعالی باب سیم از خور و روم اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد
 تر تولد کند علامتها خندا و این علت را دهان پوسیده از طوبی از جی تر میشود و روغن
 ترش باشد و منقش کشتن رنج دارد و اگر آب دهان بر ترشی طعم دهان غلبه دارد و بیاید از
 کسری مزاج پیش از طوبی است و علامتها دیگر معلوم است هم ظاهر باشد علاج
 نخست قی باید نمود بر مایه شور و بر اثر آن تخم جرجیر و تخم شبت هر یکی راست بکوبند
 نرم و مقدار پنج درم از روی با سنگین برشند و اندر بطیخ شبت و لوبیا و کرب حل کنند و نیم
 گرم بدهند صفت داروی دیگر تخم ترب و تخم سبندان سبید و تخم جرجیر از هر یکی یک
 درم بوره نان و نمک طعام از هر یکی نیم درم با سنگین حبس برشند و اندر بطیخ
 و ترب حل کنند و بدهند و از این قی بر نشی که صبر کند و بشیرت مسده که زنجبیل برود
 که هلیله پرورده که کلنگین بدهند و پس از قی دو روز استفرغ فرمایند بحاجت
 و هر هفته یکبار یا راج فیه بدهند و اگر طوبی بسیار باشد ماء الاصول دهند با
 روغن بادام تلخ و استفرغ یا راج لوغاریا و لیمو و جها و بزرگ فرمایند و از پس استفرغ
 هر بار مدام کلنگین دهند با مصطکی و عود خام و قزفل و فلا فلی و کوفی موافق باشد
 و کوارش عود مسهل سودا در صفت آن بکین در ترب سبید و درم جوز بوا و قزفل
 و زعفران و عود خام از هر یکی دانی و نیم سقمونیا مشوی نیم دانگ همه را با انگبین برشند
 شربتی دو درم اندر آب گرم نسخ یا راج که معده را از اخلاط غلیظ پاک کند بکیرند تخم
 کرفس شش درم افسنین رومی و اینسون و تخم بادیان از هر یکی سه درم فلفل سفید
 و اسارون از هر یکی درم و نیم قسط و سنبل رومی و کاشم از هر یکی دو درم مصطکی و زعفران
 از هر یکی یک درم صبر هشت درم شربتی هر بار مدام یک مثقال و اگر خندا و علت یا راج

در ازوها

و داروها که نتوان خورد و جت الا فایر مسهل خورد صفت آن جت البلسان و عود البلسان
 و سبلنج و دار چینی و سنبل و مصطکی و زعفران و اسارون و سیاس و قزفل و جوز بوا
 از هر یکی یک درم و نیم غاریقون دو مثقال تربیده درم سقمونیا مشوی دو مثقال
 زنجبیل دو درم همه را با آب کرفس برشند و جت کنند شربتی دو درم و نیم نسخ کوفی زیر
 کرمایی اندر سرکه ترکند یک شبانه روز پس بریان کنند و از این زیره صدر درم سداب خشک کرده
 جهل درم فلفل و زنجبیل و بوره ارمی از هر یکی ده درم سنگ مسه را بکوبند و به انگبین مصفی
 برشند و این داروها سخت نرم نباید کوفت و اگر این اخلاط کوفه و پخته و ناسرشته گاه
 دارند و اندر کشاکش و طعامها می کنند کسائی را که حاجت بود و او در صفت فلا فلی
 بکیرند فلفل سفید و سیاه و دار فلفل از هر یکی سه وقیه و اندر بعضی نسخها دو وقیه عود
 بلسان یک وقیه حماما و سنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و سداس المون و سبلنج
 و اسارون و اسن از هر یکی یک درم همه با انگبین مصفی برشند شربتی یک درم نسخ
 قزفل که با کلنگین دهند بکیرند کلسر سدرم عود و سنبل و مصطکی و سبلنج و دار
 و از خروافسنین رومی از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بشراب کهن برشند و قزفلها
 کند هر یکی دو درم هر بار مدام یک قرص با هفت درم کلنگین اندر آب اینسون حل کنند
 و بدهند صفت مسه معده را قوی کند و بارها را بشکند و اسحال کهن باز دارد بکیرند
 آبی شیرین و میان و باک کنند و بکوبند و بنفشازند و آبش بکشند و قزفل او را اندر شراب کهن
 ترکند یک شبانه روز پس بدست بمالند و بسیار باشد از این شراب مقدار سه من و آب ای صافی
 کرده چهار من هر روز با هم بیامیزند و جحان من انگبین مصفی برشند و بنفشازند و قزفل
 آرند و از آتش بردارند پس بکیرند سکن خالص و عود هندی و کوز بوا و قزفل و زعفران
 و دار فلفل و قاقه از هر یکی دو درم همه را بکوبند و اندین شراب کنند و بیامیزند شربتی
 از پنج درم ناده درم نسخ شراب سنبل دو درم معده را و تبها کهن را سودا دارد بکیرند

خوش بوی پست ددم اندر دمن آب بجوشند تا بنیمه باز آید و صافی ببالند پس دمن
انگبین برافکنند و بقوام آرند شربت ده ددم صفت شراب مشک پیران را سود دارد
و معده را و اندامها را قوت دهد و تن را گرم کند بکین دمن آب و دمن انگبین بر
افکنند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و یک ددم مشک و یک ددم زعفران سوده در وی
بمالند و بیامیزند شربت ده ددم تا بنیمه و شراب عنبر هم برین جلد سازند عنبر و زعفران
از هر یکی یک مثقال کنند و شربت عود بکین دمن و صندل و مشک از هر یکی پنج ددم هر دو
را نیم کوفته کنند و سنبل و قزفل و مصطکی و جوز بوا از هر یکی دو ددم نیم کوفته را اندر
خرقه کنند و اندر دمن کلاب بنند تا بنیمه باز آید و خرقة را هر ساعت می مالند پس خرقة از
وی بردارند و یک دمن شکر طبرزد برافکنند و کفک بردارند و بقوام آرند و دمن انگبین مشک
در وی مالند شربت ده ددم صفت شرابی مرکب بکین دمن پوست ترنج ده ددم عود
هفت ددم زنجبیل و سادج هندی و قافله و فلفله خشک و دار فلفل از هر یکی دو مثقال
قزفل و مصطکی و سنبل و جوز بوا از هر یکی دو ددم سمر را نیم کوفته کنند و هر یک را جدا اند
خرقة فراخ بندند و اندر دمن کلاب بنند تا بنیمه باز آید و خرقة ها بمالند و بفشارند و از وی
جدا کنند و دمن انگبین و یک دمن شکر برنهند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و بنهند تا نیم
گرم شود و یک مثقال مشک سوده یک مثقال عنبر سوده در وی بمالند و بیامیزند و کاه دازند
شربت ده ددم تا بنیمه و صفت کواش عود بکین دمن و قزفل و زنجبیل و قافله و سادج
هندی و فلفله خشک و دار فلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یک ددم سمر را بکوبند و انگبین
بسرشد شربت ده ددم صفت عود تری معده را بر د بکین دمن قزفل و کباب از هر یکی پنج
ددم مصطکی و سنبل از هر یکی سه ددم عود خام بیت ددم شکر چند وزن سمر شربت یک
مثقال تا بنیمه و دمن کلنگین صفت کواش عنبر کسری سردی معده را و باها و قویج و قزفل
اندامها را بر د بکین دمن پوست ترنج و عود هندی و کباب و قزفل و قافله و جوز بوا از هر

پنج ددم نارمشک و اینسون و تخم کرفس چند پستروافون و بزر البخ از هر یکی سه ددم
عنبر اشهب یک مثقال عنبر را اندر دمن بلسان حل کنند و هر دو را اندر انگبین
حل کنند و از اوها بدو بسرشد شربت ده ددم نسخ کواش نارمشک بکین دمن زنجبیل
و فلفل و دار فلفل از هر یکی دو ددم نارمشک و سعد و کند و سنبل از هر یکی پنج ددم
سمر را بکوبند و بر دو هم سنگ داروها انگبین مصطفی بسرشد صفت حب صبر سخت
استحی بن چنین معده را باک کند بکین دمن چینی و قصب الذییره و سیلخه و عود و بلسان
و فواح لادخرو بسنانه از هر یکی سه وقیه سمر را نیم کوفته اندر دمن آب بنند تا بنیمه
باز آید و بیامیزند و نیم صبر اسقوطری بدین آب بشویند و اندر آفتاب نهند خاصه آفتاب
نموزی تا خشک شود پس زعفران و مصطکی و سمر از هر یکی سه وقیه بکوبند و بسیند و با این
بیامیزند و حب کنند شربت ده ددم سنک تا سه ددم سنک نسخ سکنکین سخت اسحاق
بن چنین پیران را و خداوندان معده تر را سود دارد و رطوبت لریج را بر د بکین دمن پوست
پنج بادیان دوسیر سرکه ناب نیم من و اگر سرکه عنصل باشد لطیف تر باشد و نیم آب باوی
بیامیزند و پنج بادیان اندین سرکه و آب بنند تا بنیمه باز آید و بیامیزند و برین سرکه بکین
انگبین برافکنند و بقوام آرند شربت ده دمن و وقیه آب امیخته و اگر سه وقیه صبر اسقوطری
مغسول اندین سکنکین بمالند و حل کنند باک کننده تر کرد صفت داروئی که خداوند
آروغ ترش را سود دارد بکین دمن بخار بقون یک مثقال و انگبین بسرشد و بدهند و اندر
طعام کروی یا کاردان زنده نسخ شراب خشت الحدید بکین دمن کرفس و بادیان و اینسون و زبر
و ناخواه و سفت و انکدان و کاشم و کویا و کشیر خشک و فلفل و دار فلفل و دار چینی
کندر و سنبل و قزفل و جوز بوا و زنجبیل و سعد از هر یکی یک مثقال خشت الحدید ده مثقال
سمر را اندر دمن شراب انگوری بنند تا بنیمه باز آید و بیامیزند و هر بامداد سی ددم بد
سه هفته این شراب میدهند و از میوه ها ترشها برهنند و طعام کجشک بریان

و بخور آب و گوشت نزاری بروغن جوز بریان کرده نسخ ضاروی که معده را گرم کند بکینند
 سعد و معاج از غر و سنبل و غر و رامک و کند و مصطکی از هر یکی یک مشت هر را بگویند
 و مسه بسرینند و بعد بر نهند و اگر افستین روی و قصبه اندیزه اندرین ضماد بیا
 و شراب کهن و آب آبی برینند و آب باشد صفت روغن مصطکی معده را قوت دهد
 و گرم کند بکینند روغن زیت بخواه درم مصطکی پانزده درم هر دو را اندر شیشه کنند و
 اندر یکی بر آب بیاورند و آن آب را بجوشانند با مصطکی اندر روغن بکند از زعفران
 باب ششم از خوردن و اندر معده و ناگواریدن طعام که از یادها توله کند
 اسباب تولد یاد اندر معده و شکم و وجع است یکی طعام و شراب که خورده باشد یا شود
 دوم حالها که حرارت غریزی که مانع از طعام و شراب است چنان باشد که با کوه طعام
 شراب با ذائق باشد چون لوبیا و عدس و شراب است شیرین سبزی که با طعام می باشد
 اندر وی رطوبت بسیار باشد چون امرود و سیب و خیار با ذائق و جغرات و انواع تر
 و آنچه از حرارت غریزیست چنان باشد که حرارت ضعیف باشد نتواند آن رطوبتها را
 تمام کواردن و بخارها که از آن خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها با کدرد
 اندر معده و شکم بماند و اگر حرارت قوی باشد آن طعامها را تمام بکوارد و بخارها را تحلیل
 کند و اگر طعام با ذائق و رطوبت ناک باشد حرارت بروی قهر کند و بکوارد و اگر بادی
 کند آنکه باشد و زود تحلیل پذیرد و بکوارد و اگر با ذائق و دها باشد اندر شکم و آواها و
 قراقرید بکند و اگر اندر معده باشد معده را بطر بخاند و اجزای او را از هم باز کند و تحلیل
 باشد که با روغن بر آید و بسیار باشد که طعامی با دوی کمی لطیف کننده خورده شود
 را که اندر معده باشد تحلیل کردن کیند و بخارها و بارها را توله کند و گاه باشد که سبب
 تولد یاد خلی شدن معده باشد از طعام و آن چنان باشد که اندر معده رطوبت غلیظ بود
 و چون معده از طعام خالی شود طبیعت روی بدان رطوبت آرد و از تحلیل کردن کیند و



بخارها

بخارها و هوا که اندر فضای معده و روده ها بود اندر حرکت آید و بارها توله کند و این
 نوع بطعامی که خورده شود ساکن شود و سبب علت مراقی اندر بیشتر حالها سوا المزاج
 گرم باشد که معده را افتد و بخار نکیند و سبب که اندر مغذها و بارها افتد و
 نایافتن او تا از معاف و آید و باز گشتن او بجانب معده تا بعضی آروغ ترش گردد و بعضی
 بسوی دماغ بر آید و گاه باشد که سبب تولد بیماری سپرز و بسیاری سودا باشد علامتها
 تعرف کردن تا مزاج جوهر طعام چه بودست و ترتیب خوردن چگونه رفته است و از پس
 طعام کواریک آب بسیار خوردن و حرکت کردن اتفاق افتاده است که اگر کواهی دهد بر اسباب
 تولد یاد و بر صعیب علت و سهلی آن و فرق میان نفخ سودایی و نفخ که از طعام تری افزای تولد
 کند است که نفخ سودایی غلیظ باشد و طبع باوی خشک باشد و در دایس کواریک طعام اندر
 حوالی سپرز بدید آید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی پوست و اجابت طبع بود و چون دست
 بر شکم مالند قراقرید و لحوال و تدریس ها که داشته بر هر یک کواهی دهد علاج از طعامها
 با را بکیند و از طعامها تری خفزی پرهیز باید کرد و در طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت
 چنانکه در کتاب حفظ الصحة یاد کردیم و اندر طعامها ایزارها و تحلیل کننده می باید چنان
 و زیره و کویا و سقتر و سیر و اکدان و فم معده را و اعضا و شکم را بروغنهای گرم مایلیدن
 و حقه ها و تیر فرمودن و اندر حقه زیره و تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و دو قوا و فطر است
 و کاسم و حب الغار و چند ستر بکار داشتن و اگر تهمت افتد که آما سی هست از دارها
 تیر دست بدارند و داروها نرم کنند چون شبت و ابونزه و سیه مرغ و پیله بط با زردند
 انرا که در معده و شکم بدان صعیب باشد از زدن و کاورس گرم کرده بر نهادن کفایت کند
 و نمک گرم کرده بر نهادن بارها را بشکند و شیشه یا کدوی با نش بر ناف نهد در حال درد
 ساکن کند و اما شربت جلاب کم دهند که در وی انیسون و مصطکی و سقتر و مرزنگوش بخت
 باشند و اگر یل شغال کواریک دهان در او کند و جلاب گرم یا شراب گرم بر سر آن بخورد و سود

دارد و اگر ماده بادی غلیظ باشد شربت کرم بسیار دادن از بهر آنکه هم باشد که ماده را
بجایاند و از یادیت کند اول ماده را بجفته پاک باید کرد و از شرتهای تحلیل کننده و
روغنهای معده و شکم بکاف مالند و روغن بیدارنجیر است و روغن حب الغار و روغن
سُداب و چندید ستر و قطر اسالیون و زیره و سُداب و حب الغار اند و بی چوشانید
و اگر این داروها و مانند این نخت اند شراب بنزد و بسیار لایند و چند سنک و زرد شراب
روغن با این پیامینند و آتش نرم بنزد تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و اگر
نفخ سودایی بود تخم کرفس و سُداب و مرزنگوش و دو قواحت الغار و شبت و بون و جوده
اند سرکه بنزد و بدان سرکه تمکید کنند و سحرها و فساد بقیون و ناخواه بارها را بشکند
از معجونهای بزرگ مژ و دیپوس و تریاق اندین باب نافع است این معجونها و شرتهای
ممه از پس استنفرغ دهند و استنفرغ نخت بجفته کذبس باروها و مسهل و طبع بود
دشتی و خا و لجنان و معجون ابل و کوارش کند و کوارش انگدان سود دارد و استنفرغ نخت
سبکبج کند بعد از خفته صفت جت سبکبج بکشد سبکبج و منقل و غار بقیون از هر یک
راست راست جت کند چنانکه در شمس شربت از و درم تاسه درم اندراب کرم نسجه
معجون جت الغار بارها را بشکند بکشد جت الغار هشت درم سنک بکشد سداب خشک
بج درم ناخواه و زیره و سونبر و سعنتر و کاشم و قطر اسالیون و بادام تلخ و فلفل و دار فلفل
روح و بود نر دشتی از هر یکی سه درم چندید ستر و جاشیر و سبکبج از هر یکی دو درم سه
را با انگبین برشند چنانکه رسم است شربت سه درم صفت معجون ابل ماده سرد را
و بارها را تحلیل کند بکشد ابل و ناخواه و کند و در چینه و وچ از هر یکی راست راست
بکوبند و بپزند و با انگبین برشند شربت یک مثقال شکر کوارش کند بارها را بشکند
فلفل و دار فلفل و جوز کوا از هر یکی پنج درم زنجبیل و خا و لجنان از هر یکی ده درم کند شصت
درم شکر مسکری شصت درم سدر با انگبین برشند شربت سه درم صفت کوارش انگدان

بکشد

بکشد فلفل و دار فلفل از هر یکی پنج درم ایرسا و زنجبیل از هر یکی شش درم اینسون و
تخم باریان از هر یکی دو درم انگدان پانزده درم ناخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درم سه را
بکوبند و بپزند و با انگبین برشند شربت دو درم و کمونی اندین باب نافع است و شراب
کهن سده را بکشد بارها را بشکند و اگر طبع نرم باشد و درم جت الرشا و بریان
کرده نیم کوفته با آب نیم کرم بدهند و اگر طبع خشک باشد درم جت الرشا و تخم کرفس اند
شراب بخوشانند و بدهند و هر بار بمد لختی کند و زیره خائیدن سود دارد و خاصه پیش
از طعام تا معده را گرم کند و آروغ برآرد و بر اثر آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج
اصلی سرد باشد و سوا المزاج غریب و سرد بآن یار کرد و بارها و قراقرق و تشنگی بسیار باشد
و علاج او آست که هر وقت که طعام خواهد خورد مقدار ده درم شراب کهن بخورد
چنانکه کام و دهان تر شود و اند طعام این را بارها کاید کرده آمده است بکار دارد و بسیار
باشد که چیزی خند خط رقیق را و خط شور بلغمی را فرو آرا ماند و از تحلیل باز دارد و بدان
سبکبج بارها ساکن شود و کان افند که مزاج کرم است و خنکی سود میدهد و حال برخلاف
آن باشد و هم چنین بسیار باشد که چیزی کرم بخارها را تحلیل کند و بارها را بشکند و کان افند
که مزاج سرد پست و کرمی سود داشته است و حال برخلاف آن باشد پس بر طبیب واجب است
که علامتها را بگوید و اعتماد کند باب هفتم از خرد و درم اند معده که از خط
سودا خنجر علامتها خداوند این علت را اندر معده سوزشی باشد و چون طعام
خورد آن سوزش باطل شود و بسیار باشد که سبب این سوزش خط صفرایی بود و فرق
میان هر دو بعد علامتها و دیگر توان کرد از علامتها سودا و علامتها صفر که معلوم
و بسیار کسان باشند که هرگاه که طعام خورند پس از دو ساعت معده درد کند و باقی نکند
و چیزی ترش بر نیاید آن فی نیار آمد و آنچه بر انداز ترشی بدان حد باشد که زمین از آن
برجوشد و سبب آن درد خط سودا باشد که اندر معده کرده آمده باشد و هرگاه که طعام

باوی بنامین ماده سودا بسیار گردد و بغم معده برین کوبه برآید و در آغاز کند
علاج نخست قی باید فرمود بر خرق سبید برین کوبه خرق را بر تریب اندر نشانند و یک شب
روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و بسکنکین عسل اندر دهند یک شب یا روز دیگر
و آن سکنکین را باب شبت و لوبیا سبک کرم کنند و بدهند و از آن ترب لختی بدهند
تا بخورد و پس از قی استفراغ دیگر کند بخت اسطیخون و پوسته معجزی بکار دارند
صفت قرصی در معده را که از پس طعام بدیدارید و تا قی نکند نیار آمد را که یک کوبید
ایسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم سنک افشینین رومی ده درم سیلخه پست درم من
قلندر و چند بیدستر و افیون از هر یکی دو درم و نیم ممد را بکوبند و اقراص کنند قرصی یک
شربت یک قرص جو و سوم از کشاردهم اند تغییر احوال شهوت طعام باب
نخستین اندر ضعیفی شهوت طعام و علامات و علاج آن اسباب ضعیفی شهوت
طعام هفت نوع است یکی سوا المزاج کرم است بی ماده و یا ماده دوم استغنائی تن از غذا
سوم آنکه مسام بسته باشد و فصول غذا تحلیل نکند چهارم آنکه جگر کیوس را از معده
کمتر کند پنجم آنکه اندر مجری سودا که از سپرز بعد آید سده افتد و آن قدر سودا که معده
را بخار و شهوت را بچناند بعد اندر نتواند آمد ششم آنکه عصب را که از دماغ بغم
آمده است آفتی رسد هفتم آنکه مردم بهار بکشد و دراز کشد و مرقه ها اندامها را ضعیف
کرد و علامتها آنرا که سبب سوا المزاج کرم باشد بی ماده و یا ماده علامتها اندر باب نخستین
و اندر باب دوم اندر خوردن ازین کشار یاد کرده آمده است و آنرا که سبب استغنائی تن
بود از غذا علامتهای امتلاست و تری که او کوفی اندامها و تدر کشته و ریاضت نا
کردن بران کوفی دهد و آنرا که سبب سیک مسام و تحلیل نایافتن فصول غذا باشد علامت
وی مخی کوشت باشد و بر کرم سیک صبر نتواند کرد و آنرا که سبب آن بود که جگر کیوس از معده
کمتر جذب کند علامت بر روی بیشتر و قهاسنر باشد یا سبیل و آنرا که سبب سده باشد

کمیان

خشك بازده درم صبر و صواب و تخم سر و و ج و شب بمانی از هر یکی هشت درم و غفر
و چندید ستر از هر یکی چهار درم و درم ناشش درم حوض و رماک و سنبل و کنار و
اقاقیا از هر یکی پنج درم مصطکی و شونیز از هر یکی هفت درم و راکون و بوم و روغن
بهرشند و موم روغن از روغن قسط یا روغن نارین سازند و ضماد کنند و آنرا که ضعیفی
شهوت از پس بیماریها دراز بدید یا بد حال باشد نخت تکلفی باید کرد و اگر چیزی
بر نیاید حرکت فی وقت کردن و شهوت را بخند و سکنکین سفر جلی و میسه می باید
داد و ماهیا به شهوت طعام را بخند و فم معده را باک کند و بست جو یا سرکه شهوت
محروم را بخند و تشنگی بنشانند و شراب برونه سود دارد نسخ آن از ترش را با بوی
بکوبند و بنشانند و آبش بکشند و برونه تر را بکوبند و آب بکشند ازین آب انار یک جزو و نیم
جزو آب برونه بسیار و چند وزن هر دو شکر بپاکنند و بقوام آرد شربتی یک کف صفت
سفوفی بکین یک کف سرخ ده درم سماق دو درم قافلیک درم هر را بکوبند و بسیارند شربتی و
درم از روی طعام بدید و تشنگی بنشانند نسخ شراب افستین نخه خواج و ملی سینا
بکین افستین روغی صدد درم و اندر سه من آب بنزند تا بسی سیرا ز آید و دست بمالد
و بسیار بند و آید و خمیر کین و اندر زیر آتش نرم بریان کند و خمیر از روی دور کند و آنرا
بنشانند از آن فشرده او ده سیرا این آب افستین بسیارند و ده سیرا بکین مصطفی و آنرا
سیر سکی ریجانی باوی بسیارند و بر آتش نرم بنزند و بقوام آرد و خداوند این علت را
دارد باب دوم از جزو سوم اندر علتی که آنرا الشهوة الکلیه گویند یعنی
آرزوی گمان این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم را طعام می اندازد آرزو کند
و سیر نکرد و اسباب این علت پنج نوع است یکی بسیاری سودا که از سبز بعد اندر آید
و فم معده را بکند و دوم سؤال مزاج سرکه فم معده را افتد سوم سؤال مزاج کرم که معده را و
همه اندامها را افتد چهارم سؤال مزاج تنه فم معده را بوی آرزوی طعام ضعیف شدی

و از بسیاری

و این بسیاری آرزو بسبب سؤال مزاج همه اندامها آرد و گویند باشد یکی آنکه سؤال مزاج قوت
الما سکه همه اندامها را ضعیف کند و مسامحه تن کشاده کند تا غذا که با اندامها رسد و
تحلیل پذیرد و بشام بیرون شود و حاجت باز خواستن بدل آنجه تحلیل افتاده باشد قوی
گردد و دوم آنکه چون سؤال مزاج همه اندامها مستوی گردد و پوسته آن رطوبت را که اندامها
را از غذا باید خرج میکند و قوت جاذبه که همه اندامها را هست غذا را از اندامی دیگر بد
نزدیکتر است بخویشتن میکشد چون غذا اندامها خرج شود از رگها کشیدن بکین و چون
رگها نمی میشود از معده کشیدن کیر و معده را مله جزا بیرون نیست بدین سبب این
علت بدید و آنچه از پس بسیاری است فراغ بدید و آنچه سبب تحلیل تن و بسیاری
تحلیل بدید که این نوع باشد و سبب چهارم نرله باشد که از دماغ بغم معده فرو آید و این
خان باشد که ماده نرله رطوبتی سرد باشد فم معده را سرد کند و ممکن گردد که بخاری ضعیف گردد
معده را بود ترش گردد و فم معده را بکیر و شهوت کلیه تولد کند و آنچه ترش نباشد و شهوت
کلیه آرد خان باشد که سردی ماده نرله اجزای معده را فراهم کیر و قبضی در وی بدید آید
و معده را بدان سبب نمی گردد و آرزوی طعام بدید و سبب پنجم آنکه اندر رودها
و معده که مانی بزرگ باشند و طعام ناگوارید بخورند و آنچه اندر روده باشد طعامی را که
بروده فرو آید و غذا را شاید و جگر بنفد ها که از روده ها جگر پیوسته است از این چنین
کشد و غذا کرد اندامها فرستند که مان آن را بخورند اندامها بدان سبب که سینه بمانند
و جویان غذا شوند علامتها آنرا که سبب بسیاری سودا باشد که از سپر ز معده اندر آید
علامت وی آنست که ثقل او بسیار باشد و آنچه می خورد ناگوارید بیرون می آید و از طعام
بهره پرورش نیابد و بدین سبب کسر شود و اندامها بعدا حاجتمند باشد و سبب ششمند
غذا و کزیدن ترشی سودا فم معده را پیوسته طعام آرزو کند و اگر ساعتی تاخیر کند فم معده
را افتد این علامتها که یاد کرده آمد همه موجود باشد لکن سوزش فم معده نباشد و آنرا که

سبب سؤالات کرم باشد که معده و همه اندامها را افتد و کثافتی مشامها و تحلیل
غذا علامت وی است که تغل که نثر از طعام باشد و تشنگی نیز غالب شود و تن از طعام
بگیرد و آنرا که سبب نزله باشد سبب آن علامت باشد و آنرا که سبب کرم باشد اندام
و اما علامت متها کرم علامت آن باشد عکاج آنرا که علامت اندام مذکور باشد
بعده ظاهر شود نخست رگ با سلیق زنده یا رگ اسلیم پس بطبیخ اقیمن و مانند آن است
کردن و مجده بر سپر زنهان و خون بیرون ناکردن و معده با طریقت دادن بکوارش
حوری خاصه اگر طبع نرم باشد و ناشتاب کرم دادن و طعام نرم و جرب را درن چون زرد
خا بر مرغ نیم برشت و کود آب ناری اندیز بر مرغ مسمن و کبط فر به نهاده باشد و کلو
از شکر و روغن بادام و نشاسته و لوزینه و ثرید کفک اندر اسفید بای جرب و اگر طبع نرم
نباشد شیرازه و گوشت تره و بزغاله فر به بکیرند و بنزد ناخورد و شبت و زین اندکی
نامهر شود و گوشت از وی بردارند و بدین شور بکوتز بچر مرغ مسمن بنزد تا ماهر شود
و اندکی خا و لجا و ارچنی و عود هندی کوفته در آفکند ازین شور با جندان خواهند
بخورند و اگر شراب زکین که از آنکو کوهی کرده باشند با وی بیامیزند و بخورند معده را کرم
کند و ترشی خلط سودایی از معده باز دارد و هر شراب که خداند این علت بخورند و آنکو
کوهی باید و زکین و صرف باید و اگر مزوج خواهد نیزه کرمانی اندر آب بنزد و بدان
آب مزوج کند و علامت سبز زوداع کردن آن سود دارد و آنرا که علامت سردی مزاج
باشد معده بیداشد و نخست قی فرماید پس یارح فیکر ایداد پس از آنکه معده را بدین
طریق پاک کرده باشد کوهی و تر باقی برزاند و المسک و صندل و روغن بادام و روغن
کک و دراج و نذر و بریان کرده و شور با کپشتر اید کرده آمد بازین و کویا و دراجینی
شراب هم از آن نوع و اگر طبع نرم باشد مجون کند را بدین صفت آن بکیرد و فلفل
و دار فلفل و جوز و او خیر بکویا از هر یکی پنج درم زنجبیل و خا و لجا و از هر یکی ده درم

کندر

کندر پیست درم شکر شصت درم همه را با انگبین برشته شربتی سه درم نشسته
دیگر فلفل و انخواه و اینسون و بودیز و کاشم و سنبل از هر یکی پنج درم کلنارده درم کندی
درم همه را بکوبند چنانکه پس نرم نباشد و با انگبین برشته شربتی سه درم و آنرا که تحلیل
بسیار و تحلیل تن و سؤالات کرم باشد که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت و
ریاضت باز باید داشت و روغن مورد بر همه اندامها طلی کردن و اندر آب سرفشان
و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب یوایج دادن و طعام مصوص و فسد و هلام از
گوشت کوساله و بطون کا و باید فرمود و اگر سبب تحلیل و ریاضت و حرکت و تحلیل
تن باشد سؤالات کرم همه اندامها هر سیه و سر بریان و با بچر و طعامها غلیظ باید
فرمود و از طعامها شور و نیز منع باید کرد و آنرا که سبب نزله باشد علاج نزله و بدین
منع آن باید کرد و یارح فیکر دادن نامعده و درملغ را پاک کند چنانکه اندر علاج نزله
یاد کرده آمده است و آنرا که سبب بسیاری کرم باشد اندر معده و اما اندر پیر بلک کردن
آن باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید انشا الله تعالی باب سوم از
جز و سؤم اندر آفت شهوت که از ابتلائی الجوع البقری گویند یعنی کرسنیک
کا و این علت را بدین نام از بهر این خوانند که این حال کا و را بسیار افتد و اندر پشتری این
علت از بس شهوت کلیت افتد و این کرسنیک سه اندامها را با شدی کرسنیک معده
و این چنان باشد که همه اندامها بخدا حاجت مند باشد و معده از ناخواه جدا
آز روی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یا برود بدان سبب رگها
تیمی کرد و قوت برود و بیمار پهلوش کرد و گاه باشد که سبب سیهوشی و غشی بلعی
که معده را سرد کند و قوت شهوت را بمراند و طعام این برخلاف آن باشد که از وی
شهوت الکلیتیه تولد کند از بهر آنکه آن برش باشد و معده را بکزد و بخار و شهوت
را بجناد و آن نوع دیگر که ترش باشد و معده را فرازم آرد و طعام از وی دفع کند تا فم

معه جویان غذا کرد و این بلغم که سبب بی هوشتی و غشی است بلغمی باشد بی طعم غلیظ و
 لزج همچون آبکینه که اخته فم معده را سنگین کند و مزاج او را تباه و قوت جاذبه را از کار
 دارد و شهوت را بمیراند و باطل کند و بسبب بطلان شهوت اندامها کور شده شود و
 بسبب کسبی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و بیماری طاق شود
 و بهوش کردن و علاج این سخت مشکل است از بهر آنکه استفراغ و باز کردن معده حاجت بود
 و ضعیفی و کسبی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و این علت بیشتر مردمان سرد مزاج
 افتد که اندر سرما سفر کند علاج این علت باز آوردن قوت است و یاری دادن او تا به
 جای بماند و ساقط نشود و در پیران کردن تا شهوت طعام بدید و این جان باشد که طعام
 خوش بوی که آرزوی او را بچنانند و میوه ها و اسفند و عطرها که اندوی قوت قابض بود
 می پوشید تا قوت را جمع کند و نگذارد که تحلیل بدید و اما میوه ها و اسفند و عطرها چون سیب
 و آبی و انزود و مورد و باد و عطرها مشک و عود و زیره و سکنجبین و شراب انکوری و ریجانی که
 در بره اندوی آمیخته باشند و شراب میسون و اکو خرات حادث شود که فور و کلاب و کل
 و از بوی طعمها بوی بر خاله و بزه و مرغ بریان و نان کرم خاکی و نان اند شراب شریک کرده و ما
 اللهم را و نوصفت ماء اللہ اندک آب بخم اندر آب علاج نفی یاد کرده آمده است
 و صفت میسون اندر قرابین یاد کرده آید و اگر غشی افتد او باید که کند و خسار او
 بشکند و بخند و موی صانع او را بکشد و بکشد و حور سفالین از بام فرو اندازند و
 و آب سرد و کلاب بر روی او زنند و عود و مطر بسوزند چون بهوش باز آید ماء اللہ بر
 خلق او بکشد و اگر اندکی میسون با شراب ریجانی که می با ماء اللہ میزند قوت بیشتر
 دهد و بوی میوه ها و طعامها که یاد کرده آمد بدو رسانند و آن قدر که بتوان داد دهند
 خاصه از نان پاکینه که اند شراب کوهی شریک کرده باشند و آب بر او مود و آب سب
 و آب آبی و کلاب با اندکی زعفران و عود و سکنجبین و اسفند و اندامها و او طبعی کردن

سکاج

سکاج که بوی آن خوش بود و قوت را یاری دهد سکاج بزندان گوشت کوساله بخانک
 رستم و این را آن سیر کنند و سداب و کرفس و بود نه و پوست ترنج و زعفران و اندکی
 سنبل و مشک و مطبخ که بوی آن خوش باشد و قوت را یاری دهد کیزد بکبان پاکیزه
 بجان چندان که خواهند و از این برند با نخ در دست و اندکی زیره چون نیم بخته شد مقد
 روغن زیت که از ایت اتفاق گویند بر سر آن کنند و عود خام نیم کوفته و دارچینی و خاوی
 اندوی بپزند تا تمام بخته شود و آب او با اندکی باز آید پس بخداری آبکانه و آب ای ترش
 بر جگانه و بر آتش نرم دو خوش بر آند پس از آتش بردارند و سداب خرد کرده بر سر افکنند
 و بنهند تا سرد شود و بوی آن بدان رسانند و مرق و گوشت آن بدهند و بر سر معده او صا
 بر نهند که از کاون و سکنجبین و مسطکی و عود خام و عنبر و مانند آن ساخته باشند
 و این صناد بر روغن مصطکی و اندکی شراب بپزند پس گرم کنند و بکار دارند و اگر طفل میسون
 حاضر باشد یک جزو از اخطان صناد کنند باب چهارم از جزو سونم اندازند و
 بنه که مردم را بدید و علاج آن تباهی آرزوی از او گویند که مردم خیزه و بد آرزو کنند
 چون کل و نمک و اکشت و جیره ها که آنرا بتازی حریف گویند و این کسانی را افند که اند
 ایشان اخطا بدیده اند و آنرا استن نایز افند خاصه اند ماه دوم و سوم از بهر آنکه حیض
 ایشان باز ایستد از جمت غدا چنین اندین مدت کیدار کرده آمد چنین ضعیف باشد و
 نمکی آن در غذا او نخور نشود و این زنی را افند بیشتر که طعامها نیک و بد بسیار
 ترتیب خوردند و خون ایشان با اخطا بدیده اند و این ماه چهارم این علت را بشود
 از بهر آنکه آن اخطا بعضی بقی بر آمده باشد و بعضی اندین مدت بخته شده باشد و باقی
 بعد ای کوی بکار میشود از بهر آنکه قوی تر شده باشد و غذا بیشتر خواهد علاج اما زن
 آستن را که بی تکلفی تواند کرد و با سیاهی چیزی بر تواند اذخت دستوری باید داد تا کاه
 گاه فی کند و معده او را بکوارش عود و میسه قوت دادن و آنرا که اندر فی کردن قوت بسیار

قی شاید کرد و در وی مسهل نیز نباید خوردن بخوبی و دادن معده مشغول نباید بود
و طعام لطیف زود کوباندا نه معتدل باید فرمود چون گوشت در لایح و مرغ خاکی و
بزغال بریان کرده و بخت و گاه گاه اندر طعام ایشان اندکی سیر و خرد کردن و کسائی دیگر
را که چیزها بد آرند و کنند قی باید فرمود بر ماهی شور و تر و سکنجین و آب شبت و
لویاسرخ و مانند آن و معده را با یارچ فیقر و حب صبراک باید کردن بس معده را قوت
دادن بچونها و داروها که باید کرده آید و اگر زین کرمائی و ناخواه از هر یکی مقداری بخایند
بناشنا و از پس طعام نین سفوف کنند یعنی در دهان افکند و بخورد و صواب باشد و اگر
و ناخواه یا مصطکی خایند بهتر باشد و ناخواه را اندین باب منفعتی بزرگست و اگر گوشت
را قید کند و او را نان خنجر و هیل و قاقله و طباشیر و کوز کندم کند و او باشد صفت
داروی نیک قاقله خورد و بزله و کبابه از هر یکی راست است شکم طبعی و چند وزن هر
داروی شربت مقداری در دم کوفته و بخت نسخ داروی دیگر بکین در جفت بلوط هشت
صبر شانه در دم خشک غاق بیخ از هر چهار درم در دم سرد نیم کوفته اندک
من آب بنزد تابند باز آید و با این جمله شربت باشد که در روز بخورد خداوند
این علت را که معده تنهاده باشد و وی زرد کشته و بعلت استسقا نزدیک رسید
سور در صفت داروی دیگر جفت بلوط در دم این خون سه درم بوی هفت درم
سیاه و بلبل و آمله از هر یکی بیخ درم نیم آهن ملته در دم آن باشد که او را کوفته باشد
و اندر سر که تیز آغشته چند بار و هر بار بریان کرده پس از آنکه از سر بیرون کرده باشد این
مهر را اندر هشت و قیه شراب قایض و هشت و قیه آب بنزد تابند باز آید و با این
و بهفت روز بخورد صفت داروی دیگر بکین در لایح فیقر اشش درم هیل و بلبل
و آمله از هر یکی سه درم کوز کندم بیخ درم مهر را بکوبند و ببینند و با کین مصطفی بشیند
شربت سه درم اندر آب که در وی مصطکی و انیسون و نعنع جوشیده باشد و استخوان

کوت

کوت تر بچ بریان و استخوان در لایح و قند و بچ و مرغ بچ خانگی بریان خایند و آب آن نو
بودن زنان آستن را و دیگران را آرزوی کل خشانند و اگر این استخوان ها بکینند و اندکی نمک
و فلفل سوده در آب کنند و از این آب شور کنند پس بخایند خوشتر بود و گوشت کوساله
و گوشت آهوی قدیم کرده و نمک و ناخواه آرزوی کل بنشانند و کوهی گفته اند بهتر بچ
از بهر باطل کردن شهوت ها آنست که بر رقیق بکوت تر بچ بریان خورد و از پس طعام اندک اندک
تنقل میکنند و بادام طلع نقل کردن سود دارد و کوهی گفته اند اگر سکره روغن شیر بچ
آرزوها بدین بچ و اعتقاد بدین باب بچ بچ باید کرد و آنچه بعضی کل بخورند تا آرزوی کل
بخشند نشانه بریان کرده و شور کرده و طباشیر و بسته شور بریان کرده و کوز کندم و شاه بلوط
و مور منقا و کشمش و الله اعلم باب بیخ از هر دو درم اندر تشنگی و بسیاری
آرزوی آب سبب تشنگی غالب یا سوال المزاج ادای باشد یا سوال المزاج ممتن یا سبب
بیرونی اتفاق افتد اما اندامها که سوال المزاج آن تشنگی آرد می است و معده و روده که
از الامعا الصام کوبند و جگر و کبد و دل و غش و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه
طعام غلیظ و شور خورده باشد چون گوشت قدیم و ماهی شور در دم آنکه آب دریا که آب
کرد از وی کرم تشنگی آرد و خورده باشد و سیوم طعامی بر فعل یا بقوت کرم باشد یا اثری
که قوی خورده باشد و آن تشنگی از این نوع باشد پشتری هلال کند و بهر هیچ شربت و
داروی ساکن نشود بلکه آب میخورد تا هلال شوند چهارم آنکه اندر هوای کرم مقام داشته
و رفتن اتفاق افتاده باشد اما آن تشنگی که از سوال المزاج و دل و سوال المزاج ممتن باشد که
خان باشد که اندک صفرائی و محترقه افتد و از سوال المزاج دیگر اندامها افتد چنان باشد
که اندین اندامها که یاد کرده آمد سوال المزاج خشک باشد یا کرم یا مرکب از کرم و خشک یا
بلغمی شور باشد عفن کشته یا مازده کرم صفرائی یا آماسی کرم علامتها انچه از کرمی معده
و مری باشد با سوزش و طلخی دهان و حلق عظیم باشد و تشنگی عظیم باشد و غالب تر بود

و آنچه از سوا مزاج روده صائم بود سوزش و خیلیدن فرود از مغده باشد و طبع خشک
 بود از بهر آنکه این روده تر بهار آنچه شستن کشد و کیوس خشک بماند و هرگاه که مزاج کبوس
 بگردد اندک تن خارش و خشکی بدید آید و آنچه از رطوبت شور و عفون تولد کند طعم دهان
 شود بود و آنچه از گرمی دل و شش تولد کند از هوای خنک راحت بیش از آن یا بد که از آب
 سرد و آنچه از آماس معده و روده صائم و آماس جگر و کده تولد کند علامت و علاج آن
 بود که اندر جایگاهش یا کده آید و آنچه از اسباب بیرونی افتد سبب هر یک علامت آن
 بود علاج آنرا که سبب گرمی معده و دیگر اندامها بود سبب کبکی یا شکری و آب میوهها و سبب
 ترش و ریوای و اسهال و چینی آید و فرمود و آب سرد و خنک پس از آنکه این شربت ها خورده
 باشد از بهر آنکه تری و خشکی شربت اندر خواب بقدر تن رسد و آنرا که سبب خشکی معده
 و مری باشد کشکاب و آب کدو و آب خیار و لعاب اسفند و روغن بادام یا بد فرمود و
 دانه آبی و لعاب اسفند و آب نار شیرین افکنند یا روغن بنفشه سودا و آنرا که سبب
 سوا مزاج روده صائم باشد نخست رک با سلیق باید زد و بهر مطبوخ هیلد که با الجین و
 مغز تخم کاکان با سه درم هیلد زرد و دانه مک هندی و ده درم شکر و دانه کیمیا
 است فراغ آید فرمود و از پس است فراغ روغن دادن مقدار دو هفته و هر شب لعاب اسفند
 کاردن و طعام از کشکاب جو و ماش و قشیر و اسفناج و کدو و روغن بادام و آنرا که سبب
 دل باشد هوای خانه خنک باید کرد و اسفند و میوهها و خنک پیش او نهادن و بنفشه
 و نیلوفر و کلاب و صندل و بویانین و روغن کا و با اقراص کافور دادن و بوی خیار یا در
 سرد کرده سودا در روغن صندل و کلاب و بر آن خرفه کوفه بر سینه نهادن تسخیر خنک
 بنشاند بکین تخم کدو تخم خیار و خیار یا در رک و تخم کدوی شیرین که با کده از هر یکی
 پنج درم تخم خرفه درم کثیر هفت درم سرد را بگویند و لعاب اسفند و بر شند و جگر
 صفت آبی که تشنگی بنشاند بیک در خربزه دهند و کدوی تازه شیرین و مغز خیار و خیار

مهرامعطر

مهرامعطر کنند چنانکه کلاب کنند و کلاب با وی بیامیزند و اندکی کافور در وی مالند و
 چند آنکه وزن سه باشد آب غوره که آب ترشی ترنج کباب خرمایند و با وی بیامیزند و طباق
 در آن کنند و بجای آب میدهند و اگر کسی شراب خواهد بعوض آب غوره و دیگر آبها شراب
 سبید رقیق از آن خشک بکائید با این آب کدو و آب خربزه دهند و بیامیزند و سرد کنند
 و بجای آب میخورند و بسیار دانست که شراب ممنوع که مزاج او تمام باشد تری کند و مضرت
 آب باز دارد و تشنگی بنشاند و تری کند و خواب آید لکن اگر آب آید نشاید را در او کباب
 خام با شراب بیامیزند و سرد کنند تشنگی بنشاند و تری کند و آنرا که سبب تشنگی هوای گرم
 باشد دست و پای او اندک سرد باید نهاد و روغن کدو و کدو بر سر او نهادن و زرد آل
 و کشته خشک که از آن کند و ترف و خرمایند و اندک دهان داشتن تشنگی بنشاند و تری
 کند و خایه نیم برشت تشنگی بنشاند و تری کند و خایه نیم برشت تشنگی بنشاند و آنرا که سبب
 تشنگی طوبت شور و عفون باشد و تری کند نخست فی باید فرمود پس یا راج فیه قرار دادن تا
 معده بال شود و هر بامداد شربت آب کرم فرمودن تا باقی خلط را بکند از دوا کند و
 آب سرد این نوع تشنگی را زیادت کند صفت شربت تشنگی مخموران و تن در میان بنشاند
 میزبان کدو باشد که از آب کنند و بکند از تابجو شود و زیان کبیر شود و بسیار آید و اگر
 کسی ترشی خواهد آب نارد آنکه با وی بیامیزند و اگر ترش خواهد آب نارد آنکه کمتر کند و
 بدان اندازه کند که در خوش آید و اگر کسی میز ترشها خواهد تنها کدوی سکر و اگر کسی طرب
 باشد و بعضی شکر انگبین کند و نوا باشد و هر که ترش تر خواهد از ابتر خون و سداب و
 بونه و اندکی نمک و سنبل خوش کند و بوی مشک از خوش بوی کند و کسانی که تشنگی
 برده باشند چون آب رسند نشاید که بیکبار سیراب شوند و آب سرد خورند لکن اندک
 اندک مضغه کدو و خرخره و خرخره خورند تا ساکن شوند از بهر آنکه حرارت غریزی
 ضعیف شده باشد از تشنگی و آب سرد و بسیار باقی حرارت را فرو میراند و کسانی که

اندر روزه از تشنگی رنج باشد با قله آب و بخورد آب نباید خورد از بهر آنکه هر دو تشنگی
آرد چند و چهارم از کثرت در هم انداختن احوال حرکتها معده چون آروغ و فواق و
آنچه بدین ماند **باب نخستین** اند فواق و اسباب و علائم آن و آنچه بدین
ماند و علاج آن اسباب فواق شش نوع است یکی آنکه چیزی گرم و تیز معده را ببرد
دوم آنکه ماده سرد و تر اندر معده باشد و معده کوشد که آنرا دفع کند سوم آنکه علاج
معده سرد باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده باشد بخم خشکی و استفراغ بسیار
بقی که با سحلا ششم آما س معده و جگر علائمها اما آنچه سبب آن چیزی گرم یا تیز
باشد که معده را ببرد و جان باشد که چیزی گرم و تیز خورده باشد یا قی کرده باشد و صفت
سبز و زرد و بر آورد باشد یا ماده گرم و تیز از جگر از عضوی دیگر اندر معده ریخته
باشد و قوت معده می کوشد که آنرا دفع کند و این نوع از تشنگی و طبعی دهان و سوزش
معده مخالی نباشد و تندی که در گشته بران کواهی دهد و آنچه سبب آن ماده سرد و تر باشد
اندر معده جان باشد که طعمها غلیظ بسیار خورده باشند و کوارید باشد و ترش گشته
و معده می کوشد که آنرا دفع کند و کوران و این نوع بسیار افتد سبب بسیار خوردن ایشان
و این نوع بیشتر با روع ترش و منش کشتن و بسیاری آب دهان باشد و تندی که در گشته بران
کواهی دهد و آنچه سبب آن بادی غلیظ باشد که اندر معده ماندیم از این نوع باشد از بهر
بادی غلیظ از بلغم غلیظ تولد کند و بلغم غلیظ بسیار کوارید و تولد کند خاصه اگر طعام باز ناک
باشد و تندی که در گشته بران کواهی دهد و آنچه سبب آن سردی مزاج معده باشد که پیران را
و کودکان را و بعضی پیران را افتد اما آنچه پیران را افتد سبب آن نقصان حرارت عریزی
بود و آنچه کودکان را افتد سبب آن فرو گرفته شدن حرارت عریزی باشد از بهر بسیار
خوردن ایشان و آنچه پیران را افتد سبب آن ضعیفی حرارت عریزی باشد از جهت پیران
درا که کشید باشند و آنچه سبب آن خشکی و بهی بود استفراغها بسیار بران کواهی دهد

و آنچه

و آنچه سبب آن آما س معده و جگر باشد موضع جگر را علامتها آن چون تب و تشنگی
و سوزش بران کواهی دهد و علاج نوع نخستین که سبب آن چیزی گرم و تیز باشد که معده
را ببرد و علاج آن آنست که چند کوب آب گرم دهند با روغن بادام جرعه جرعه میدهند و
طعام مسکه فرمایند اگر ساکن نشود قی فرمایند و سککین و طعام خشوها نرم دهند
اگر ساکن نشود یک مثقال یا ربع فیکر اسککین بسر دهند و بدهند صواب باشد و طعام
نان با کوزه باید داد و اندر تر و آب انار شیرین تر کرده و پس از آن که این تدبیرها کرده باشند
کشکاب دهند باب انار شیرین آمیخته آب کدو و کشکاب و روغن بادام و نوع دوم را که
سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده علاج آنست که قی فرمایند با می شور و ترب و سککین
و آب شبت و لوبیا سرخ و تخم جرجیر و بر تشنگی صبر کنند و آنکه ان و چندید ستر می بوبند
و کندر و مصطکی و بود و و اسن می خایند و معده را از بس قی یا ربع فیکر پاک کنند و آنچه
و سعنر و سداب و بود و اندر طعامها کردن و ناشتا مقدار رو درم سفوف کردن سود
دارد و عطسه آوردن ماده غلیظ را بخباند و بکند و نفس باز کشیدن و فرو گرفتن سود و آب
و کوفی و سحر و نایاق الحار و از بعد و تریاق بر دل و فدا و یقون سخت نافع باشد و نیز
تخم سداب تر انداب بنزد و بسیار بکند و سکوره از اناب بایک کفج انگبین بدهند و یک
درم اشارون سوده با انگبین بدهند سرشته اندر آب گرم و انگشتان دست و پای بستن
و ترس و اندوه فواق را کم کند و ساکن کند و کرم با کرم سود دارد و مقدار نیم درم چندید
با کرم کینا میزند و بدهند فواق بلغمی بادی را از پاک کند صفت دارویی که فواق بلغمی را ببرد
را ساکن کند بکین چندید ستر نیم درم قسط طلخ نیم درم و طراسا لون یک درم مکرر
بکوبند و با طلیخ اینسون و بود و و مصطکی و زیره و مانند آن بدهند و علاج نوع سوم و
چهارم که سبب آن باد غلیظ یا مزاج سرد باشد هم از این نوع باید فرمود که یاد کرده آمد
و علاج آن از خشکی و بهی باشد آنست که تری باند اماها و او باز آرد و شیر تازه و آشامند

نرم و کشکاب و آب کدو دهند بشکر و روغن بادام و آب نار شیرین با مقداری کثیر و لغا
اسبغول و لعاب دانه آبی شیرین با روغن بنفشه کر و روغن بادام سودمند باشند و روغن
بنفشه بر پی پی بر کشیدن و مهر هاء پشت و کردن بدان جرب کردن و ضامی از بنفشه و خطمی
و موم روغن بنفشه بر مهر هاء کردن که مبدعصبهاست بر نهادن و طعام ماء اللحم و حایه
مرغ نیم رشت و کشکاب غلیظ باید فرمود و علاج آماس معده و جگر است که با سلیق
باید زد و آب غلبه و آب هند با بخار جبر می دهند و باقی علاج اند باب علاج آماس
معده و جگر طلب باید کرد و الله اعلم باب دوم از جرم چهارم اندر آروغ بسیار
و علاج آن آروغ بادست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و آن بادیا از خلط غلیظ
خیزد یا از ضعیفی معده و ضعیفی معده یا از سوء المزاج ساده باشد یا از سوء المزاج اما که
و ماده بارها یا از خلط بلغمی باشد یا خلط سودائی و علامتها خلط بلغمی و سودائی را اند
بابها که گذشت یاد کرده آمده است و هرگاه که آروغ بسیار که در طعام را با خورشتن بفرم
بر آورد و ناگوارید بماند از بهر آنکه قوت کواردن طعام اند قهر معده است و چون از قهر معده
و چون از قهر معده ببالا بر آید ناگوارید بماند از بهر آنکه هرگاه که آروغ هیچ بر نیاید و اند
معده بماندیم باشد که استسقاء طبعی تولد کند بدین سبب اگر بسیاری آروغ از اندانه بیرون
شوند پیران باید که در آنرا کمتر کنند و نشاند و اگر هیچ بر نیاید و باد اندر معده بماند و
طریخیده بماند پس بر آوردن آروغ باید که علاج اگر سبب آروغ بسیاری خلط بلغمی یا
سودائی باشد معده را بقی باک باید کرد و جتا لا فادیر و جت صبر و مصطکی که اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است دادن و از نس آنکه معده را باک کرده باشد معده را قوت باید داد
مجموع فلا فلی و زنجبیل برورده و کند و خلط غلیظ اندر معده که در نیاید و از طعامها
بدگوار و باد ناله بر هیز باید کرد و اگر سبب آروغ ضعیفی معده باشد و سبب سوء المزاج
باشد مزاج غریب را بصد آن علاج باید کرد و چنانکه اندر بابها سوء المزاج معده یاد کرده

خوردن ساکن شود باید دانست که ماده صفرا نیست و اگر پوسته لعابی اندک در دهان
می آید و تشنگی نباشد باید دانست که ماده بلغمی است و اگر طعم دهان شور باشد و لختی
آرد باید دانست که بلغم رقیق است و اگر با اضطراب و تهوع قی همی افتد باید دانست
که ماده اندر فضای معده است و اگر با سائی قی کند باید دانست که ماده بزغ معده است
و اگر بدشواری کند باید دانست که اندر قعر معده است و اگر قی افتد و اضطراب از
بسی سائی شود و باز بدید باید دانست که ماده صفرا نیست و از عضوی دیگر
بمعده می آید از هضم و بسیار باشد که اضطراب معده علامت بحران بود و اندر تبها
از جمله علامتها بد بود و با قرا علامت ممکن بود و گاه باشد که خداوند رب را اندر تب
تشخیص افتد اصح احالی باشد که بدان ماند و قی افتد و چیزی بزرگ ز کار یا بزرگ بزرگ
علاج اگر ماده صفرائی بود و تو هاء معده از ان شرب کرده باشد قی باید کرد یا فرمود
بسکین و آب گرم و اگر قی نتواند کرد استفراغ با یاج فلفل و انکی سقمونیا باید کرد
و از پس استفراغ کشاکش دادن و آب ناز و شیرین و شراب غوره و سککین و طما
دراج و طیمه و قند و روغن بجز خانی غوره یا بنار و اندک بخت و بر معده ضاری از
صندل و کلبرخ و سنک و لادن و کافور و آب سیب و آب مرود و کلاب بر نهادن و اگر
ماده بلغمی بود قی بسککین عسلی و ترب و طیمه شبت و ماهی شور باید فرمود و انحال باید
قیلر بسککین عسلی برشته و از پس استفراغ میوه و شراب بود و شراب افستین
باید داد و اگر شراب کهن دهند باقی بلغم را بنارند و معده را بنارند و طعام ندر و و کین
و کینشک بریان کرده و مطبخه و مانندان و بر معده ضار دها کم که یاد کرده آمده است
بر نهند و الله اعلم باب چهارم از خروجه هارم اندر قی و اسباب و علما
و علاج آن قی حرکت معده است و دفع کردن او چیزی را بسوی دهان و اسباب قی
بجز نوع است که بحران بیمار باشد دوم تولد صفراست اندر معده و در آمدن آن

از عضوی دیگر سوم بلغمی که اندر فضای معده ایستاده باشد تا تو هاء معده و حمل او او را
تشریب کرده باشد چهارم آنکه طعامی یا بسندید خورده باشد چنانکه اندر باب گذشته یاد کرد
آمده است پنجم خلط سودا که اندر معده گرد آید و کسانی باشند که هر یک جدا ایشان را بسوی
قی افتد و خلط سودا بر آید و از آن سائیش یا بسند و علامتها هر یک اندر بابها گذشته یاد
کرده آمده است علاج اگر قی بحرائی بود و قوت بر جای بود و بیمار می سائیش یا بدان را باز نشاء
داشت و آنچه بحرائی نباشد و سبب آن خلطی بد باشد که اندر معده است طبع نرم باید کرد و
نرم که از بنفشه و بابونر و خند و کشک و سبستان و خطیمه و روغن کیند و شکر سرخ ساخته
باشد تا ماده را فرو و سو آورد و شربت آب خرما هند و آب آلوده ندرش خاصه اگر ماده
صفرائی باشد و اگر طبع خشک نباشد نخت آب گرم و سککین قی باید فرمود تا ماده را کمت
کند پس معده را بر رب غوره و رب انار و رب الوی ساردهی شکر قوت دادن و اگر این
ترشها معده را بکند و رب آبی باید داد و شراب ریواج و شراب ترشی ترنج سودا و آرد
اندر آب که خواهد خورد و طباشیر و کلر دست ناکوفه در آید افکند و بست جواند آب
نار دانه می باید داد و نان خشک بریان کرده باید داد اگر بدی کفایت نشود مجرب بر شکم او
باید نهادن نزدیک ناف بر میان دو کتف و اطراف او بر قی باید مالید و جعد باید کرد تا
نخسند و اگر بر تخی آویخته بخسند و آن تحت را بچنانند تا در خواب شود صواب باشد
صفت جی که قی باز دارد و بخواباند بکیرند بر بالنج یک خرو بر زرد الو و سماق و قسب از
هر یکی چهار خرومه و آب بکوبند و شراب آبی بسر شند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال و
اطراف زر بکیر و ن آمده باشد خائیدن و آب آن خوردن و طعام از ساق و غوره و
نار دانه باید ساخت و اگر این ماده از عضوی دیگر یا از معده می آید تن را بر
مطبوخ هبلدک باید کردن و نفیج صبر دادن و زک با سلیق زدن و حقنه که اندر اول
باب یاد کرده آمده است سخت نافع بود و بر معده ضاری که از آبی بریان کرده و سبب

صندل و كلوآب مورد تر و از آب امرو و سلك و كلك و لادن و عود و كافور و مسكون
 و زعفران كرده باشند بر نهند نسخ شراي كه صفرا و در جگر ساكن كند بكنند آب الوي
 سياه و آب خرما هندی و از هر یکی سه وقید لك مغسول يك دزم زعفران و دوازده لك و
 زعفران را بسایند و اندین آب مالند این جمله يك شربت بود صفت شراي دیگر في راو
 اسكال صفراي را سود داد بكنند آب آبی ترش و آب سیب ترش از هر یکی سه من سماق و
 حب لاس و غیر او ترشی ترنج از هر یکی نیم سه را اند آب آبی و سیب ترش و نیک و سیال
 شربتی دو وقید باین دزم طباشیر سوده نسخ شراي دیگر بكنند آب آبی ترش و سیب ترش و
 امرو و چینی و انار ترش و غوره سمر را بگویند و بفشارند و آب بکشند و سماق و زعفران و سق
 و حب لاس و انار را بر این نیم کوفه اندین آب تركند و دوزن نهند پس بسایند و آب نشین
 بخوشاند تا قوامی گیرد و اگر حاجت بود مقداری بوست میرونی بشته اندین شراب بخوشند
 صفت سفوف نسخ عیسی صهار سخت بکنند عود و طباشیر از هر یکی سه دزم سمرخ و
 بودنه و زرد شک از هر یکی پنج دزم سماق چهار دزم سلك نار دانه ده دزم سمر را بگویند
 یا شراب دیواج که آب خرما هندی و بدهند نسخ سفوفی دیگر بکنند سمرخ و سماق
 هر یکی پنج دزم طباشیر و دزم کل نشا بوری سه دزم سمر را بگویند و نیم دانه كافور باوی
 بسایند شربتی سه دزم آب انار ترش که آب سیب ترش که آب آبی ترش صفت سفوفی
 دیگر بکنند طباشیر پنج دزم کل چهار دزم برد الحاض و برد البقله از هر یکی پنج دزم سماق ده
 دزم اقا قیاس و سلك از هر یکی این مقدار کل نشا بوری ده دزم صمغ عربی سه دزم عود خام سه
 دزم شربتی دو مقدار یا شراب ترشی ترنج و كلك سوده اند و آب سیب ترش یا اندکی شراب
 چند اند مژه شراب بدید نیاید في صفرا باز دارد و قوت را نگاه دارد و اگر في از بلغمی بود
 که اندر معده گرد آمده باشد کاه کاه دیگر که ماده اندر فضای معده است و میل بسوی فم
 معده دارد هم بقي باک باید کرد و بطبع شبت و سنگین و اندکی بود اندرین کار کفایت

انار یا در شراب

و از ترش

و از بس في معده را قوت دادن بکوارش عود و میبه و شراب بودن و در و المثلک می و اکریل
 بسوی قعر معده دارد بخت صبر و مصطکی و یا یارج فیکر و حجاب افادیه معده باک باید کرد
 و از بس آن معده را بکوارش ها قوت دادن و بسایند اینست که هر گاه که سبب في خلطی بود که اند
 معده باشد از باقی باز توان داشت یا باسهال یا سعال یا سعال که سعال را که از خلط بد بود یا باسهال یا از
 توان داشت یا باقی و بقرط از بهر این میگوید القی مینع القی و الاسهال مینع الاسهال و القی مینع
 الاسهال و الاسهال مینع القی و این از بهر آنست که في از خلطی بد بود که اندر معده باشد چون
 آن خلط را از معده بیرون آرند بقي یا باسهال آن في باجا باز ایستد و هم چنین اگر از خلط بد
 باشد چون آن خلط را بیرون آرند باسهال یا باقی آن اسهال باز ایستد و اسباب باز داشتن
 في اسهال را دو است یکی که خلط را بیرون آرند و دیگر آنکه ماده را از فرو سوي برسوکشد و
 و اسباب باز داشتن اسهال في راهم دو است یکی آنکه ماده را بیرون آرند و دیگر آنکه ماده را
 از بالا فرو بسوکشد و اگر تو هاء معده را تشرب کرده باشد سخت في باید فرو سوي بر ماهی شود
 و ترش و خردل و سنگین غصیل و آنچه بدین ماند پس باقی خلط را باک کردن یا یارج فیکر
 و نفیع صبر و آنچه بدین ماند و این همه حال هیچ طعام و شراب و داروی قابض و عطف نشاید
 داد تا آن وقت که ماده برگشته نشود یا یارج فیکر و حجاب صبر و مانند آن نسخ حتی که حمل
 معده را از بلغم لوج باک کند بکنند یا یارج فیکر اشش دزم هیلد سياه و هیلد کابل از هر یکی
 دو دزم قرص کل و نك هندی و بی از هر یکی سه دزم بودن خشک و خیر کوا و اینسون و انخوا
 و مر و محروق و قنط از هر یکی دزم و نیم مصطکی دو دزم تر بد هفت دزم سمر را بگویند و آب بود
 بر شند و حب کنند شربتی يك دزم تایل مقدار اند شراب افستین یا اندر مبه دهند
 صفت شراي که معده را قوت دهد بکنند نار دانه ترش شش دزم مصطکی پنج دزم کلند
 هفت دزم بودن و سیسبز از هر یکی يك دزم سمر را اندر کیم و نیم آب بنزد تا بسوی که از
 و بسا ایستد يك دزم عود خام سوده و يك دزم سلك سوده بر افکنند و اندک اندک میدهند

اسهال

جز بر

نسخه سفوفی که معده را قوت دهد بکند و بوزن خشک و مصطکی و عود و قزغله از هر یکی دو درم سه را بکوبند و برین نشربتی دو درم باده درم کلش که صرفت سفوفی دیگر عود و مصطکی از هر یکی یک جزو سک نیم جزو رویند چینی و بوزن خشک و آنخواه سکه تر کرده و در روز پس خشک کرده از هر یکی دو جزو شربتی یک مثقال اندر آب آبی و اگر علت قوی تر بود اندر آب مورد یا اندر آب طراف زربا بیداد نسخه ضار دی سک و قصب المذیر و سنبل و مصطکی و عود و قزغله و جوز بوا و اندکی زعفران سه را بکوبند و بمیسوسن بشینند و بر معده نهند و اگر قی ز خلط سودا بی باشد که اندر معده گرد آمده بود باز داشتن آن مشغول نباید شد تا ماده کمتر نشود پس بختها که میل تیزی دارد ماده را فرو سوباید آورد و از دادن و اشنة و اکل الملک و برک مورد ضار ساختن شراب قابض و بر معده و سپر زمی نهادن و ایارج فیهرا یا اقیمون ترکیب کردن و بی دادن و چون قی ساکن شود مطبوخ اقیمون باید داد تا قی از قی خود پاک شود و اگر سبب ضعیف باشد یا در قی بود علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید پس معده را بدو الماشک مرودیکر کوا و شهلای گرم باید کرد و قوت دادن و اگر طبیعت خشک باشد چیزها قابض که قی باز دارد نشاید داد لکن بختنه ماده را فرو سوباید آورد و معده را بمسل پاک کردن پس قوت دادن و اطراف مایلیدن و گرم کردن و اندر آب گرم نهادن قی باز دارد و خاصه اگر ماده از ممتن یا از عضوی دیگر معده می آید از بهر آنکه ماده را با طراف کشد و از آنکه قی زود از او باشد و ماده سخت گرم بود اطراف اندر آب سرد نهادن و معده را بطلی خشک سرد کردن سودا در جنانکه جالینوس میگوید بکند که از پس طعام در معده خیزد و قی افتد با سهال تن درست کرد و میگوید من این گروه را مسهلها دادم از کوبیده بعضی که صبر نداشتند خورد صبر اندر آب گسسته و بعضی را با صبر ابر بیل امجون کرده و از آنکه صبر نتوانست خورد و بخار شنبه اندر آب دادم و آب گسسته و آب بادیان و از پس سهال کلنکین دادم باریت انار ترش

و بعضی را

و بعضی را از آب گسسته

خداوندی و

و بعضی را کدو و سماق و زیره دادم و بیاوردانست که خداوند اسهال را که سبب شود و باقی با پوست اندر سرکه کمز و ج بخت و عدس مقشر بخت و آب ازوی ریخته و بوزن سهال و کشیز خشک اندر طعامها سوز دارد و اگر سبب قی طعامها ناموافق باشد قی باید کرد و آب گرم با معده از آن طعام پاک شود اگر طعامی جرب بوده است پس از قی چیزی شور باید خورد و معده را با شراب بوزن قوت دهد و اگر طعامی گرم بوده است پس از قی شراب لیمو شراب نارخورد و در چمد آن بخت موافق مزاج و موافق حال باشد علاج کند و اگر از طعامی خورده باشند منش کشتن خیزد و قی نتواند کرد طعام بیشتر باید خورد تا معده پوشود و قی کردن آسان شود و خلط طعام بر آید و بیشتری منش کشتن از گرمی و خشکی افتد و بضمادها سرکه بر معده نهند و شربت هاء خنک و آب سرد را بکوبند و معده ضعیف در قی که طعام خورد منش کشتن خیزد و بر آنخت که طعام خواهد خورد چیزی نرم لغزنده باید خورد پس چیزی قابض بر اثر آن خوردن و کامی جند بهر آهستگی رفتن تا طعام به قعر معده نرسد و بر آن از بخت ساعت معده را بکوار شها قوت باید داد و حرکت بیشتر باید کرد و بر معده اوضار هاء قابض بر باید نهادن و اقراص کوب دادن اندر شرابی یا جلابی که در قی یک حبه مشک باشد سخت نافع بود و الماشک نیز شاید و صفت اقراص کوب اندر قی بایدین یاد کرده شود باب پنجم از جزو جها گرم اندر قی کردن خون و علاج آن قی کردن خون با سری بود یا از معده یا از جگر و بیرون آمدن خون از این اندامها یا از کفتن رگی بود و یا از ریشی یا از کشادن سرگی و کفتن رگ را سبب یا زدن بود یا از بیرون یا از خمی بود که بدور سید یا از جایی بحد و آنجا از اندون بود یا بسیاری خون بود که اندر رگها گردید و رگها را بکفاند یا پستی و نرمی رگ بود یا سبب ضعیفی بکفد یا خیسگی رگ بود و سبب ریش که بر این اندامها آید یا صفرای تیز بود یا خلطی شود و طعم باده و بدین اندامها بکند و در ریش کند و سبب کشاده شدن سر که حرکت قوت

و سبب حرکت قوت دافعه یا تنزی صفر بود که قوت عضو خواهد که از دفع کند و سر رکها
بکشد تا خون از وی بیرون آید یا ضعیفی قوت ماسکه رکها بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه
یا رطوبتی باشد که سر رکها را سست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری اخلاط باشد اندر رکها
و رکها بر تناب علامتها اگر قوی کردن خون ناکاه افتد و بسیار بر آید باید دانست که یکی از
رکها بسیار گفته شده خاصه که سیبها کفیدن رک از پیش گذشته باشد و اگر اندر مری اندر
معه یا اندر جگر دردی بوده باشد و بقی خون بر آید و پمارها کشیده باشد باید دانست
که درین اندامها ریشی است و باشد که ریم یا خون آمیخته بر آید و اگر اندر مری یا معده یا جگر
خزانی باشد و خون قوی بر آید سخت کرم باشد و علامتها کرمی ظاهر بود باید دانست که
سر رکها سبب تنزی و کرمی خون کشادست و اگر اندر وی علامتها امتلا بدید باید دانست
و خون بسیار بر آید باید دانست که سر رکها سبب بسیاری خون و بسیاری اخلاط که در وی
بود کشاده شدست و اگر خون بسیار نباشد کرمی بر آید و سخت کرم نباشد و خداوند علت
طعامهای تری آنده بسیار خورده باشد باید دانست که سر رکها سبب بسیاری خون
و بسیاری اخلاط که در وی بود کشاده شدست و اگر خون بسیار نباشد کرمی بر آید و سخت
کرم نباشد و خداوند علت طعامهای تری آنده بسیار خورده باشد باید دانست که سر رکها
سبب تری و نرمی کشاده شدست علاج هرگاه که بقی خون بر آید و قوت و فصل سال و عمر
مساعد بود و مانعی نباشد نخست رک باید از بهر آنکه هر سه نوع را که یاد کرده آمد در حال
سودمند تر از رک زدن هیچ نیست لکن مقداری اندک بیرون باید کرد و بخندرت بیرون
باید کرد و اگر سبب قوی کردن خون بسیاری خون بود و خون بسیار بیرون کردن و گاه باشد که
مقدار یک من خون بیرون باید کردن و اگر قوی سخت نباشد و اطراف باید بستن و
کلنا رک از آن صفت آن بکیرند صمغ عربی پانزده درم که با و کشن خشک و طباشیر و کل
سرخ و صاف و کلنا رو عصاره حبه القیس و نشاسته از هر یکی ده درم و سرون کوزن حق

درین

و شسته و افاقا از هر یکی هفت درم شب میانی دو درم ایونیک درم و اندر بعضی نسخهها
ایونیک دو درم سنک است شربت سد درم اندر آب باران یا اندر آب لسان الحل و اگر سبب
کفیدن یکی بود همین تدبیر و همین شربت صواب بود و اگر سبب ریش بود اقراص که با
باید داد نسخ آن بکیرند که دو درم الاخون از هر یکی سه درم که با پنج درم شادنه شسته
و کل مخموم از هر یکی ده درم شب میانی دو درم و نیم کلنا سه درم ایونیک دو درم دارچینی
درم ازین جمله در قرض ما زدن شربت یک قرص اندر آب لسان الحل و آب عصا الراعی و آب درج
و آب برک و ساق خرفه و اقراص الکحل کشادگی و کفنی رکها را سود دارد صفت آن بکیرند
سرمه شادنه شسته و دو درم الاخون از هر یکی سه درم کلنا و ما زدن از هر یکی دو درم سرون
کوزن سوخته و شسته و افاقا از هر یکی یک درم لادن و زعفران از هر یکی نیم درم بر سیا و
یک درم و نیم هم را بکوبند و به بن دو باب لسان الحل برشند و اقراص کنند یک درم
شربت یک قرص اندر یکی از اینها که یاد کرده آمد کلنا ریشی و کل مخموم و طباشیر و آب باران و
رُب جوز و انجدرین مانده سرکه باشد طعام طفیل آب سماق یا آب غوره و معده
را و جگر را ضاها کند خنک و قابض و اگر کشاده شدن رکها از سبب تری و نرمی رکها بود
تری مزاج و بکار داشتن طعامهای تری آنده او را فلوینیاء پاریسی باید داد و سحر نباحمد
زکریا کوید سردی را دیدم که پاره گوشت بر رک ترازی جزوی باقی بر انداخت و بسلا مت ماند
و نمرود کان من است که در معده او ناسوری بود بن آن باریک و بقوت قوی ازین بکست
و بیرون آمد و الله اعلم باب ششم از جروحها درم اندر هیضه و علامات و
علاج آن هیضه بیمار نیست از پماریهائیکه طیبیان از امراض حاده گویند و با خطر
زیروز بر کشاید یعنی هم قوی کردن و هم اسهال و گاه باشد که اسهالی قوی بود و لکن بی منش
کشتن نباشد و اصل این پماری نا کواردین طعام است و اسباب این سه گونه است یکی آنکه
طعام بسیار خورده بود چنانکه معده از آن نتواند کوارد و دوم آنکه طعامی بی ترتیب خورد

شود و آن جان باشد که طعامی که در کوار تر باشد سخت خورده شود و از بس از طعام ناله
وزود کوار باشد که بخورد یا از بس طعام میوه ها تر چون انجیر و زرد الو خربزه خورده شود
تا انچه زود کوار باشد بخورد و بر سر آن طعام ناکواریه بايستد و از تباها کند سوم آنکه کوه
طعام که خورده شود تباها باشد و بعد از آن تباها تر شود و مانند دارو گردد و چون طعام
بعد از آن تباها شد هر چه از وی بخلط صفر از رنگ تر و مانند تر بود همی بر آید و هر چه
بخلط بلغمی مانده تر بود باسهال پیرون آید و این بیماری تا آنکه که هر طعامی که اندر معده
تباها شده است از تن پیرون آید اسان باشد لکن اگر بس از آن اندر معده سوزش بدید آید
و در روده ها نیز کار صعب باشد و استفراغ های افتد صفرائی و اسهالی بدید آید چون
آب تیر و کنده و گاه باشد که اسهال افتد چون آب که گوشت اندوی شسته باشند و ضعف
و کدازش بدید آید و بنض ضعیف و معتبر گردد و صدها و جسم بمغالا فرود و دینی از یک
و بر کشیده شود و رنگ روی همچون رنگ مرغان گردد و دست و پای سرد و لختان بکود گردد
و تشنج اندر عضله ها دست و پای و رانها بدید آید و طبیعت کاین علت را معالجت کند ما
و هوشیار و دلیر باید از ضعفی بیمار تر شد و علاج باز گیر و وضعی بیماری آن بود که هر چه
بیمار را دهد زود بقی بر آید و تشنجی غالب گردد و هر آب که دهند زود بقی باز گردد و باز تشنج
شود و بنض ضعیف گردد و تشنج بدید آید و اندامها سرد شود و بسیار کسان را این حال افتاده
و طبیبان قوت ایشان نگاه داشته اند و از بیماری سلامت میروانده اند بدین سبب طبیب
ماهر باید تا اندر همه علامتها نگاه میکند اگر بنض ضعیف باشد و قوی و تشنج می پند و چون
رنگ روی بجای باشد و دم زدن بنظام پند تر شد و علاج باز گیر و این علت کودکان را
بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان و کار ایشان سلیم تر باشد و انچه بزرگان را و پس از آن
افتد باخطر تر باشد خاصه که قوی تن و فرورنگین و سخت گوشت باشد از بهر آنکه این چنین
کسان مستعد باشند استفراغی صفرائی را یعنی اندر تن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده

اندر حرکت

معدا از کسب افزون
اندر حرکت
بخلط صفر

این آب باقی باز گردد اندکی کهک سوده ماسو و حب الاس اندین آبها کنند تا غلیظ شود
 اندک اندک میدهند و اگر کهک سوده در شراب ترکند و کف بر دوازده بدهند تا بخورد
 بحسب صواب باشد و محروم و رضامندی از صندل و کل و آبی و سیب بریان کرده و بر یک مورد
 و کلاب و اندکی کافور بر شکم نهند و آرد جواند آب مورد بر سرشند و ضام کنند و بآن
 خشک کهن بر که ترکند و ضام کنند و آبی و سیب بر که بخت بکوبند و کلار و کل سرخ و ^{هشتمین}
 و اندکی مصطکی و روغن مورد و بر سرشند و ضام کنند و آبی بر که بخت و شکوفه رز و لویه
 النیس و سماق و اقا قی و کلار و بوست انا و بوست جوهر را آب مورد ترکند و ضام کنند و
 خاکستر نی و خاکستر کز و خاکستر زبر که مزوج ترکند و بر شکم او مالند و اگر خرقه بکار
 سرد ترکند و بر شکم او بوشند و با بود صفت شراب سیوها که فی باز دارد بکسند و ^{قدید}
 و سیب قدید و حب الاس و زرد شک و نار و اندک ترش سمر را نیم کوفته کنند و اندک آب انا و
 ترکند یک شبان روز بنزدن تا قوامی گیرد و از آن آب بکار دارند نسخ ^{اقرص الطین} بگیرند
 کل حاجی نیم من و بکوبند نرم و پنج درم کباب و پنج درم قاقله و سه درم ققاح ^{درم} ادر خرد و درم
 و بکلاب بر سرشند و اقرص کند شربت یک مثقال یا یک و قیه شراب بودند نسخ ^{درم} دیگر بگیرند
 و کل حاجی از هر یکی ده درم کباب و قاقله از هر یکی درم سنجک و نیم کافور و اندکی و نیم مشک و قنفط
 از هر یکی دانه شربت یک مثقال صفت اقرص مورد بگیرند بوست انا و ماز و از هر یکی پنج
 درم حب الاس و سماق و کن ماز و کلار مینی و بلوط و نشاسته بریان کرده و مقل مکی از هر یکی
 ده درم سمر را بکوبند شربت یک مثقال قی و اسهال باز دارد نسخ ^{درم} اقرص راسن بگیرند و قنفط
 ده درم سکن یک درم قرقه و دو درم راسن خشک یک درم و نیم مصطکی و امیون از هر یکی یک
 درم و نیم بکوبند و ده قرص سکن از شربت یک قرص قی باز دارد و بخواباند و اگر کار بدان رسد
 که عرق سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواید بدید اطراف او را اندک آب سرد نهند
 و همی مالند و کلار مینی اندک سر که آب مورد بر بکند و بر بای اطلاق کنند و خرقه تر بر سر آن بوشند

و شل

و هر ساعت آن خرقه تر میکنند و سر میدارند و برای او می بوشند و اگر ضعیف و پهلوش کرد
 عضله او را با مالند و سر و پنی و گوش او را مالند و موی صمدع او میکشند و ماء اللحم و شراب
 مسک اندک خلق او میجکانند و اگر تشنج کند خرقه ها بر روغن کرم کرده جرب همی کنند و بر عضله
 همی نهند و موم روغن سازند از روغن بنفشه و موم صافی و خطمی کوفته و پنجه بدین
 موم روغن بر سرشند و بر بنه کهن ترکند و بنفشه و آن موم روغن بر روی طلی کنند و بر
 بس کردن او که مبداء عصبهاست و بر عضله ها می نهند و اگر اسهال از حد بگذرد و خطاش
 اندک آب بنزدن نشاسته بریان کرده اندین آب حل کنند و بدان حفته کنند و مرطوب را اگر
 اندک مال اگر آن بسیار باشد طعام اندک معده او بنه باشد ماء العسل دهند تا قی کند و معده
 را پاک کنند و از بس قی اقرص عود دهند صفت آن بگیرند قنفط و کباب از هر یکی درم سنجک
 سنبلی و مصطکی از هر یکی نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه داروها شربت
 یک مثقال و صفت شراب مسک اندک آبها کدشته یا کرده آمده است و چون از هیضه
 بیرون آیند طعام مرغ خانگی صوص کرده آب نار و اندک آب سماق و مانند آن و اگر مضمون
 را از کک یا تندی باشد بهتر جز و نیم اندک ضعیفی معده و بدکوارید طعام و
 در معده که از بس طعام خوردن بدیداید و اسباب و علاج آن ^{باب نخستین}
 اندیاد کردن احوال ضعیفی معده و انواع آن هر قوی که ضعیف گردد از قوتها معده
 بدیداید لکن حادث پشتمین مردمان است که ضعیفی معده ضعیفی قوتها حاضر را
 گویند و هر نوعی از انواع سؤالمزاج که در معده بدیداید نوعی از ضعف معده تواند کرد
 و قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کنند و گرمی و خشکی یاری دهد و قوت ماسکد را خشکی
 که میل سردی دارد یاری دهد و قوتها حاضر را گرمی و تری یاری دهد و قوت دافعه را
 تری تری که میل سردی دارد یاری دهد و بدترین ضعیفی که در معده بدیداید آنست که
 تشنج او متعطل شود یعنی آنکه نافت لیغهای او سست شود و انواع سؤالمزاج و اسباب

وعلامات و علاج آن اندر خوردوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علاج قوتها
معدۀ اندرین خرویدار کرده آمده است و علاج قوتها معدۀ اندرین خرویدار کرده آید
انشاء الله و خله باب دوم اندر ضعیفی قوت جاذبه و علاج آن باید دانست که
علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معدۀ دیر فرود نرود و گاهی که گاه باشد
که گازی و تاسه و کوبیدن از پهلو و خفقان و دوار و سبکدیدی و گاه باشد که منش
کشتن و قی بدید آید و سبب آن عارض پیشتری از خلط صفرایی باشد که در فم معدۀ گردد
باشد و علامتها و علاج آن اندر خرویدار ازین گفتار یاد کرده آمده است و آنچه می ماند
و بی خلطی باشد و سبب آن مزاج سرد باشد یا مزاج آن بطعامها لطیف و زود گوارا
گردد چون تذرو و دزاج و کجشد بشور یا بخته و بریان کرده و بوی افراها خوش کرده
چون زیره و کوبیا و در چینی و ناخواه و زعفران و اگر کسی شراب خواهد شراب قابض
و بر فم معدۀ ضار نیهند از کنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و امستین و کل و صبر و لی و بخته
و آب بزرگ مورد تر و بر بهلوی راست خسبند از بهر آنکه خفتن برین شکل آری دهد بر فم
آمدن طعام از فم معدۀ و اطراف مالدن و از بس طعام با هستی حرکت کردن و یارها را که
اندر معدۀ باشد شکستن و علاج این علت است باب سوم اندر ضعیفی قوت
ماسکه و علاج آن آفت قوت ماسکه آنست که معدۀ بر طعام مستعمل نشود و التفات نکند
یعنی گردان اندر نیاید و اگر التفات کند التفاتی ضعیف باشد و گاه باشد که اندر معدۀ
حرکتی خفقی و ارتعاش بدید آید و بسیار باشد که خداوند علت را بخت از ارتعاش
اگاه نباشد و این که ارتعاش غالب شود اندامها با بوی ارتعاش کند و اسباب ضعیفی قوت
ماسکه سه نوع است یکی ماده کرم و سوزانده است که معدۀ را سوزد و قوت او را ضعیف
کند تا طعام دیر در سد نگاه نتواند داشت و گاه باشد که سوز المزاج کرمی ماده قوتها
معدۀ را ضعیف کند لکن این نادر باشد و بیشتر باده باشد و دوم ماده سرد و لغز اندک

کطعام

کرده و پنج درم جت الرشاد بریان کرده و ناخواه و سعت از هر یکی سه درم خشت الحیدر بر
 برورده درم سه با انکین برشند و هم داروها را کوفته برشند مگر جت الرشاد را
 ناکوفته برشند و یکدیگر بکیرند و آنه مویر بریان کرده نیم جت آس پاک کرده سه
 خربوط بطی و کلنا رو کند و روکن ماز و از هر یکی ده درم ناخواه دوازده درم سه را بگویند
 و با انکین برشند شربتی از سه درم تا پنج درم شراب مورد و میبه و اطر فیل کوچک شود
 باشند و ضماد از عود خام و سنک و کلنا روکل و قریض و مانند آن سازند و طعام بکند و نذر
 و دراج و کجش و طبع هوج و خرکوش بریان کرده و سبویا فرارها خوش کرده چون زیره و
 کویا و مانند آن علم و احکم باب چهارم از جروح اند ضعیفی قوت هاضمه
 بیاید است که انواع سؤل المزاج ساده و با ماده و هر طعامی که نه باندازه و نه بوقت و نه بتر
 خورد و هر طعامی که از کیفیتش ناستورده باشد و هم تدریسها و حرکات که نه بوقت و نه باندازه
 باشد و اسباب ناگواریدن است و سؤل المزاج سردا که ساده باشد و اگر با ماده مضرت آن
 اندر هضم قوی تر از مضرت سؤل المزاج گرم است و سؤل المزاج خشک و سؤل المزاج تر که اندر سؤل
 و گرمی مغذی باشد اندر هضم آن مضرت نکند که سؤل المزاج گرم یا سرد کند لکن سؤل المزاج خشک
 بر دوزخا کند و سؤل المزاج تر با استسقاء و قوت هاضمه اندر قعر معده بیشتر است پس هرگاه
 که اندر هضم تقصیر افتد بیاید است که آفت اندر قعر معده است و حال طعام که هضم نیابد
 از دویرون نباشد یا بجهان بحال خویش ماند و ناگوارید و بیرون آید و تن از وی هیچ بهره
 نیابد و غریبی قوت شود یا اندکی مایه از حال بکن دو تباه شود و تن از وی غذا بداید و اگر
 این تقصیر اندر هضم دهم و سوم و چهارم افتد بیمار بهاء بد تولد کند چون بهق و مرض
 و سرطان و استسقاء و کورخارش و غلظ و حمه از بهر آنکه چون غذا اگر در خوئی نختد و مایه
 نباشد و هرگاه که هاضمه اندر طعام اثر نکند و ناگوارید و علت او آنکه یکی زلق الامعاء و یکی
 استسقاء طبعی اما استسقاء آن وقت او کند که هاضمه اندر طعام اثری نکند و آنکه چند آنکه

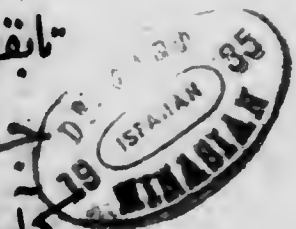
بنا
 بگویند

انکیز اند و سبب آن ضعیفی حرارت غریزی بود و نه پنی که با مداد که هنوز قوت فروغ آفتاب
 ضعیفی باشد از ابدانها و زمینها تر بجای تر بر خیزد و هوا تیره شود و گرم که آنرا ابتای ضنا
 گویند بداید و چون قوت آفتاب قوی گردد و آنرا تحلیل کند و با لکین اگر سبب تقصیر
 هضم سؤل المزاج با ماده باشد علاج آن سهل تر از علاج سؤل المزاج ساده باشد خاصه که محکم
 کشته باشد علامتها هرگاه که طعام هضم شود و از معده دیر بیرون شود و گریانی کند و از
 بوی آن طعام دهد و سر را کند باشد و تن از طعام بهره نیابد و قوت نگیرد و بیمار بهاء بد
 تولد کند چنانکه یاد کرده آمد علاج نخست تعرف اسباب باید کرد و دفع و تدارک آن مشغول
 باید شد و سؤل المزاج را بصد آن علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است
 و اگر سبب بسیاری طعام بوده باشد باید فرمود تا جایگاهی که هوای آن معتدل باشد
 و آن روز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کنند و اطراف او بمالند و اگر دیگر روز بنشاط بر
 خیزد اندر کما به شود و طعام سبکتر و اندک تر خورد و اگر هنوز گریانی طعام و ناگواریدگی
 باشد همین تدبیر کند سه روز تا معده بحال خویش باز آید و خفتن بر دست جب معده را
 گرم کند از بهر آنکه شکل معده بخانست که کیلوس از وی ازین جانب بجهت اندر آید و آنچه علاج
 قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطر فیل بزرگست و اطر فیل کوچک
 و کوارش عود و سحر یا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل و ضمادها گرم بر نهادن و طعام
 گرم و تر و زود کوار دادن و اگر مزاج گرم باشد میبه و سنکین سفر حلی و شراب انار باید داد
 و طعام مصوص و هلام آب ساق و آب غوره و آب نازرش باید فرمود و صفت اطر فیل
 بزرگ یکمیل و نیم کابی و بیلید و آملد و بوزیدان و سفاسه و شیطرح هندی و شش قافله
 از هر یکی یک جزو و در پی سرخ و زرد و لسان العصاره و بهمنین از هر یکی نیم جزو و هر را
 بگویند و بیند و بروغن کاجرب کنند و با انکین مصفی برشند و یکدیگر بکیرند و هلیله
 کابی و بیلید و آملد و تخم کرفس کوبی و شیطرح هندی و ناخواه و سعت از هر یکی یک

وقیه سنبل و حامو اهل و وج از هر یکی سه درم دار چینی چهار درم فلفل سیاه و سبیل
نارمشک و نمک هندی از هر یکی نیم وقیه خشت الحدید برورده سه وقیه خرگه یک و نیم
ونیم نوشادر نیم درم مهر را بگویند و بسینند و بروغن بادام چرب کنند و با انگبین بسرشد
انگبین سه وزن مهر داروها صفت داروی دیگر یکین ذره لیلی کالی و بلبله و آملا از هر
یکی نیم مصطکی دو وقیه و نیم مقلده ستیزعفران دو وقیه زوفا خشک دو وقیه
مقل را انداب گرم حل کنند و با انگبین بیامینزند و داروها کوفته و پیخته بروغن بادام
چرب کرده با انگبین بسرشد صفت کوارش عود یکین ذره سنبل و تخم کرفس و اینسون و مصطکی
از هر یکی یک مثقال عود و همی خام سه مثقال قزفل و هلله کالی از هر یکی دو مثقال خردل
یک مثقال ونیم فلجخشک دو مثقال ونیم قف و سنک هر یکی دو مثقال سر تا جز سه مثقال
کل سرخ و قصب الذریره از هر یکی دو مثقال مهر را بگویند و بمیه بسرشد شربت سه مثقال
نسخت دیگر که با کل سرخ طباشیر هر یکی پنج درم عود خام چهار درم مصطکی کرفس و رماحدر سنک
هر یکی دو درم مشک دانی مهر کوفته بمیه بسرشد و شراب سیب نیما نیم صفت ضماری
یکین ذریه یا سمین و ذریه نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن و پوست تربیع و قشور
الکندر و قزفل و سنک و جوز بوا و ناشاسته و فلجخشک و خیر بو او زعفران و بادرنجبویه
و فاقله و کبابه و قصب الذریره و سنبل و ذریه کل سرخ از هر یکی راستا است مشد جلد
بوی او بدید آید مهر را بگویند و آب من نکوش و آب بر او مورد بسرشد و روغن مصطکی
همی مالند جالینوس ضمان کردست که سنگنبکین سفرجل که بمقداری زنجبیل سوده دری
کرده باشد سه علامت معده را که سخت گرم نباشد سوددار و مقدار آن خان باید که یک
من سنگنبکین یک وقیه زنجبیل را افکنند باب — پنجم از جزو پنجم اندر ضعیفی قوه
دافع و علامات و علاج آن بسیار دانست که بسیار باشد که طعام اندوز و قلتن و دست
دوازده ساعت تا پانزده ساعت بناند و علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یا

شود و هر چند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه بر وی مستوی تر باشد و زود تر از معد
بیرون شود و هر چند غلیظ تر باشد قوت هاضمه را بوی بیشتر باید کوشید و از معد بی
تر بیرون شود و در جلدی بر وی و زودی آن نخست کیفیت طعام و قوت معد باشد و هرگاه
که مدت ماندن طعام اندر شکم کمتر از دو آزره ساعت باشد یا افزون تر از بیست و
دو ساعت باشد تن درستی نباشد و آفت یا از جهت جگر و معد و یا از جهت
طعامی که خورده شود و از ترتیب ناستند و که اتفاق افتد یا افاده باشد علاج قوت
دافع را اندر بیشتر حالها بجزهای تریاری باید کرد که میل بسری دارد چون آب میوه ها
و سکنبکین و بنیر آب فلو سنجابر اندر آب کسنا که داخه و طعم آن و هلیله پرورده سو
باشد طعام از مشو آلودی سیاه و خرما هندی و ماش مقشر و اسفناج و روغن بادام ساز
باب ۷ ششم اندر ضعیفی جرم معد و نخلل تشنج آن از بیماریها که معد را افتد
هیچ بتر از آن نیست که هیچ لیفها را مملول شود یعنی بافت از سست شود علامات علامت
وی آنست که هیچ طعام نکوارد و آنچه خورده شود بر معد که کافی کند و از علامتها انواع سو
المزاج و انواع اما سها هیچ ظاهر نباشد و غذا دینک و ترتیب ستوده هیچ سود ندارد علاج
علاج وی بجزهای قابض باید کرد چون شراب مورد و اطر فیض کوجک و کوارش غود که اندر آب
جھارم ازین جزو یاد کرده آمده است و روغن مصطکی مالدین سود دارد و طعام سخت
لطیف و نازک و اندک باید و دجاج و طیهرج موافق تر بود و زود تر به بیماریها معد را
خاصه این نوع را سود دارد و بوست که زرد و بی سنگ دان مرغ خاکلی بود اندرین باب سود
دارد آنرا که از گوشت جدا کنند و بیاورند تا خشک شود و نیم مثقال از وی با اطر فیض کوجک
مورد که با میبه بسرشد و بدهند و حجریت بر معد آویخته دارند بخاجیت سود دارد
اگر مقدار نیم درم سنگ بپایند و با مجوی بسرشد و بدهند منفعت دارد و بزرگ قوت
سودن بخانست که او را در میان آتش نهند تا سرخ شود و بردارند و در آب سرد افکنند

چند بار تا بطرق دوست شود و سودن و کوفتن آن آسان شود و سودن و کوفتن آن آسان
 شود و صفت شراب مورد بیکرند مورد آنه سیاه تربل من و او را اندر سه من آب بنزد تا
 مهر شود و دست بمالد و تخم از وی جدا کنند و دیگر باره بنزد تا سه من شکم طبرزد
 تا بقوام آید و اگر مورد آنه تر نیاید خشک را نیم کوفته کنند و بنزد جانکه یاد کرده آمد
 و ششم از کشاردهم اندر آما سها و ریشه ها و شره ها و معده باید آید
 که آما سها و معده پشتری خونی باشد یا صفرائی و آما سها و صلب کمتر افتد لکن گاه باشد که
 آما سها خونی و صفرائی با خوصص کرد و آما سها بلغمی نیز کمتر افتد باب نخستین
 اندر آما سها خونی که معده بدید آید هر گاه که اندر معده آما سها خونی بدید آید شهنه طحال
 باطل کند و بهاء گرم کیرد و زبان درشت باشد و سرخ و تبها با آما سها و غشیان بود و هر علامتها
 خون که معلوم است ظاهر شود علاج اگر مانعی نباشد از رگ زدن نخست رگ با سلیق یا
 کشاد و اروی مسهل و داروی قی بهیج حال نشاید داد و قی خطرناک تر بود و بر معده
 روغن آبی می باید مالید و آب بزرگ مورد تر و آب آبی و آب میب و کلاب و صندل با موم
 روغن کدو روغن کل و موم صافی کرده باشند اندر ها و ن کنند و بالند تا آینه شود و قی
 بدان تر میکند و بر معده می پوشند و آبی و میب بریان کرده و تراشه کدوی تر و ساق خر
 و بزرگ و کوفتن و بر معده نهادن سود دارد و شراب نار توش و شیرین و رب میب و رب
 آبی سود دارد و طعام باز باید گرفت و تدبیر لطیف باید نمود و بر کشکاب و آب انار افشار
 باید کرد و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد از هر یکی یک وقیه با چهار درم
 فلوس خیار جنبه و دانه زعفران می باید داد از هر یکی یک وقیه با چهار درم فلوس خیار جنبه
 و دانه زعفران می باید داد اگر این بهاء هر سه حاضر نباشد از آنچه حاضر باشد سه وقیه
 می باید داد اگر این بهاء هر سه حاضر نباشد از آنچه حاضر باشد سه وقیه می باید داد با خیار
 جنبه و زعفران جانکه یاد کرده آمد و اندرین سه روز صفا دارا و رجوع و صندل سید و تراشه



دواوقه پنج خطی دواوقه افسنین روی یک اوقه سنبل نیم خورم پنج سوسن یک اوقه
اکلیل الملک یک و قیه و نیم بیه بط کد اختیاری و قیه موم زرد چهار اوقه روغن کلورون
خیری یا روغن سوسن از هر یکی پنج اوقه و اندر بعضی نسخهها بعضی اکلیل الملک شبت
آورده اند جالبینوس میگوید من عادت دارم که آماس معده را ضاماد از صبر و مصطکی و
موم روغن نارین سازم بدین صفت صبر و مصطکی از هر یکی یک مثقال موم هشت مثقال
روغن نارین یک اوقه روی روغن اندر آن ضاعف بکند از روغن سرد شود صبر و
مصطکی سوده بر روی آفکند و بمال تلحون مرهم شود و گاه باشد که حاجت آید که صبر و مصطکی
از هر یکی یک مثقال نیم کند و اگر قوت ضعیف باشد و شربت و طعام اندر معده قرار نمی
گیرد یک مثقال رب غور و خشک اندرین ضاماد زیاد کند و گاهی عصا افسنین زیاد
کند و هر گاه که دار و هاجها و مثقال شود و دواوقه موم کند و دواوقه روغن صفت
روغن که اندر روغن بکار دارند بکین روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم و قیه
مصطکی و سعد و قسط و اخرو و قصب الذیبه از هر یکی سه درم سدر را بکوبند و با روغن
بیا میرند و اندر آفتاب دهند یک هفته پس بدست بمالند و بفشارند و ثقل از روی جدا کنند
و آن ثقل نیز ضامادی را سودمند باشد و طعام ماضی و قشر و برک جند و ولبلاب و اسفناج
و سلم و کدو باشد و روغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد و روغن خایه مرغ نیم برشت دهند
و اگر تب آهسته بود جزو مرغ خاکی بمال و برک جند و روغن آن نخته رو باشد و لکن
تا بیست روز از بیماری نگذرد و تب آهسته نشود جزو نه شاید در هر گاه که ماده رقیق
بدرد و آنچه غلیظ تر باشد بمالند ضامادها و تجلیل کننده که اندر علاج آماس بلغمی یاد کرده آمد
بکار باید داشت و هر گاه که آماس نخته خواهد شد و مرهم خواهد کرد و بخواد کشار نخت
درد زیاد شود و تب گرم تر شود و هر گاه که نخته شد و روغن آهسته تر کرد و آماس
بر حال خویش ماند یاری باید داد تا کشته شود و طریق یاری دادن و کشادن وی نیست

بسم الله الرحمن الرحیم

که شیر تازه و آب گرم میدهند و دست بر معده می مالند و میخوابانند و اگر کشاده نکرده اند
العسل گرم دهند و آنچه خشن و مویز نقل میفرمایند کرد و اگر در تر کشاده شود مقدار
خردل کوفته بدهند صفت شربت برانده و کشاننده بکیند شراب بخیر و دواوقه لعاب
نیم گان و لعاب حله از هر یکی دو درم گرم کنند و دو دانگ زعفران و دانگی و نیم صبر دروی
کدرند و روی دهند و اگر تب آهسته نباشد یا اگر ترسند که معاودت کند خیر تنها اندر آب
گرم که اخته دهند با خیار جبر صفت داروی دیگر بکیند تخم مرو تخم کان و تخم خطمی از
هر یکی راست است و بکوبند با مداد و شباهه سدر درم با چهار اوقه شیر خراش برین
هر گاه که کشاده شود نشان وی نیست که بیمار را بلرزاند و آماس فرو نشیند و اگر چیزی ترش
و نیز بخورد معده بسوزد و روغن خیار و اندر ثقل طعام ریم و خون بدید آید و در اندام
دو کف باشد یا در زیر ناف یا در معده و علاج وی آنست که اگر حرارت غالب بود جلاب
میدهند و اگر حرارت غالب نباشد ماء العسل دهند تا معده را بشوید و با آن کد و از پس ماء
العسل داروی رویاننده دهند صفت آن بکیند که درم الاخوین از هر یکی بخورم
کلنا و کل سرخ و کبیرا از هر یکی دو درم کلار منی سه درم سدر را بکوبند و بینند و با رب سبب
و آبی میدهند نسخ داروی دیگر بکیند خشخاش دو درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی یک درم
کل سرخ و کلنا و حبت الاس و عصا ملیحیه النیس و اقا قیا و زعفران و کبیرا از هر یکی نیم درم
سدر را بکوبند و بینند و آب سماق برشند و اقرص کنند و بسایه خشک کنند شربتی یک مثقال
باب سرد کردن لعاب اسبغول باب دوم اندر آماس صفراوی و علامات و علائم
آماس صفراوی آنست که رنگ زوی و رنگ زبان بزردهی و کراید و دهان طلع باشد و تب
سخت گرم و سوزان و تشنگی غالب و علاج این بهار هج آماس خوئی نزدیک است الا اندر علاج
این تدبیرهای نری آرند و سرد کنند و ترازان باید و این چنان باشد که کشاب سرطانی دهند
باب انار ترش و شیرین بهم آیمخته و کشاب سرطانی انرا کوبند که سرطان اندر وی بخورند

و آب کدو آب انار آمیخته و آب خیار و آب تخم خرفه و یک درم مغز تخم خیار کوفته با آب
کسنا و اندکی شکر این همه موافق بود و ضاردها که از تراشه کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار با
زنک سازند سود دارد و اگر لسان الحبل و برک و ساق خرفه و خطمی و آرد جو و طبلت سازند
سخت نیک باشد و از بس چهارده روز تدریجی های که اندک بابت گذشته یاد کرده آمد دست
می باید کرد و صفت قرص که اندک این باب بکار آید بکین شکل کشش درم زعفران و سنبل
از هر یکی دو درم پنج سوسن و مغز تخم خیار و ترکیب از هر یکی سه درم کثیرا و صمغ عربی آن
هر یکی سه درم سه را بگویند و آب سرد بپزند و اقراص کنند شربت یک درم و بعضی جها
کنند بر سبب السعال و اندکین زبان دارند باب سوم از جزو ششم اندک آما
بلغی که در معده بدید و علامات او علامت آما س بلغی اند معده آنست که آرزوی
طعام هیچ نباشد و آب از دهان بسیار رود و تب آهسته بود و آما س نرم و تشنگی هیچ
علاج آن بخلاف آما س خونی و صفراوی بود از او که آما س بدید آید هر امداد باب
بادیان و آب کرفس از هر یکی دو قویه با دو درم روغن بادام شیرین می باید داد و از بس هفت
روز مطبوخ اکلیل ملک با روغن بیدانجیر و روغن بادام صفت مطبوخ بکینند و باریا
ده درم این سوسن سه درم قفاح از خر و مصطکی و تخم کرفس از هر یکی دو درم برسیا و شان
پنج درم که این را بنزد جانکد یاد کرده آمد و بیالینده را بامداد چهار و قیه با سه درم روغن
بادام شیرین و دو درم روغن بیدانجیر بدهند و شراب زوفا که اکلیل الملك اندوخت
باشند سودمند بود هم با روغن بیدانجیر و روغن بادام نسج ضاردهای زمره بکینند
و اکلیل الملك و حاماد با بون و سیب از هر یکی ده درم افستین و سنبل از هر یکی هفت
درم صبر هشت درم مصطکی ده درم کند کشش درم پنج خطمی پانزده درم اشق و جاق
و مقل و میعه تر از هر یکی ده درم بید بطوبیه مرغ خانگی از هر یکی ده و قیه موم زردیم
رطل اندک آردی روغن سوسن و روغن نارین از هر یکی نیم رطل مقل و جاق و شیر و اشق یک

دقیقه نیم زعفران شود و اندک شراب حل کنند و داروها دیگر بگویند و بپزند و موم و
بیه اندر روغن بکندارند و داروها بدان بپزند و اندک بعضی نسخها همی آید که بیت
درم کثیرا کوفته و پنجه با این داروها بپزند صفت ضاردهای دیگر بکینند که اکثر
حوب زرو سعد و از خر و سنبل بگویند و بپزند و روغن نارین و سنبل بر
معده می ماند و طعام هلیون و بلبل و کوب و برک بکند و جکند و روغن زیت
و روغن بادام بخت و بجای آب ماء العسل خورد باب چهارم اندک آما س صلب
که در معده بدید و علامات و علاج آن آما س صلب از ابتدا کم افتد و بیشتر آما س
کرم که با خر صلب شود و آما س بلغی نیز در بود که صلب کرد و علامتها علامت وی
آنست که بیماری دراز بوده باشد و حرارت و تب آهسته گشته و معده سخت بود و
کرای کدو تن لاغر شود و اندک شها بدو و سواس بدید آید علاج بیوسته شیرا شتر و
علاجی صوابست و خیار خبز اندر ماء الاصول حل کرده و روغن بیدانجیر بر جکانند و
دارو که ماء الاصول قوی تر باید قفاح از خر و مصطکی و برسیا و شان اندوخت و باریا
کند و اگر با روغن بیدانجیر و دو درم روغن سوسن و دو درم روغن بادام برین ماء
الاصول بر جکانند صواب باشد و اگر این روغنها با ماء الاصول دهند روا باشد اقراص
سنبل سود دارد و صفت اقراص سنبل بکینند قفاح از خر و سنبل و کل سرخ و ریون و جینی
و مقل ازرق و قصب الذیبه و سنبل از هر یکی سه درم زعفران و این سوسن و قسط و
مرواشق و قفل از هر یکی یک درم مصطکی و دو درم اقراص کنند هر یکی یک مثقال
شربتی یک قرص یا مسحوق نسخ ضاردهای که اندک علاج آما س صلب و علاج دیگه سود
بکینند اکلیل الملك و حله و بابونه و حبت الفار و خطمی و افستین از هر یکی یک و خرواشق
و مقل از هر یکی چهار یک خرو و بیدانجیر خشک بیت عددانجیر را اندر شراب شیرین
بپزند و با انگبین بسایند و صمغها اندر شراب حل کنند و داروها کوفته و انجیر سوده

با انکین مکر را با هم بر سرشند و بر آما می نهند صفت ضماری دیگر بکیر تخم کوب و
مغز بادام طلع واشق و مغزل و میعه ترو و سنبل و مصطکی و سعد و آنرا از هر یکی
راستار است و صمغها را بشراب حل کنند و داروها خشک بدو بر سرشند نسخه ضماری
دیگر بنفشه خشک ده درم کل سرخ پنج درم سنبل سه درم قصبه الذریه و سعد
ادخرا هر یکی دو درم مصطکی سه درم آرد حله بیت درم کل با بون و خطیبی بید و آرد
جواز هر یکی ده درم مهر و البعباب تخم کتان بر سرشند و معده را بروغن نارین جرب کنند
و این ضماد بر نهند و هر وقت که طعام خواهند خورد پیش از آن بجمار ساعت بر نهند
و طعام از آن نوع که در باب گذشته یاد کرده آمده است و بجای آب جلاب خورد یا ماء
العسل یا شیر اشتراب
بخم از جرب و ششم اندر دیله که در معده بدید آید و علاج
و علاج آن هرگاه که آما سر کم بدان را کند که تن لاغر شود و چشمها دور اند افتد و اسهال
وقتی بدید آید و تب ساکن گردد و بول اندک کند و معده سخت گردد و چنانکه از قوت انگشت
گیر و نهند فرو نشیند باید دانست که آما دیله کشته است و هرگاه که با این حال معده
در دخیل و اطراف سر شود علامت بد بود علاج هرگاه که علامتهاء آما سر کم بدید آید
باز گردانیدن و کم کردن آید پله کرد و هرگاه که دیله کشت جان نباشد از آنکه او را بساید
بزانند تا بکشاید و الا شود و طریق برانیدن وی است که هر ساعت شیر تازه گرم کرده و
آب گرم همی دهند و نگاه میکنند که آما سر کم تر میشود و انگشت در وی می نشیند
اگر کم تر نمیشود طبع حله و خشک با آب گرم کرده و روغن بادام طلع و روغن بیدانجیر می آید
و اوصفت داروی از موده بکیرند طلع شقوق خشک درم سنبل و نیم تخم مرو حله از هر یکی
یک درم مهر را بکوبند و به بنند و با سه اوقیه شیر خراشیر تازه کرده بدهند نسخه ضماری
که از موده اند بکیرند طلع شقوق خشک یک اوقیه حله دو اوقیه تخم مرو و چهار اوقیه بکوند
و به بنند و با روغن کج جرب کنند و بیشتر آن بر سرشند و کم کنند و بر آما سر نهند و در آب

گرم که گرمی آن تن را خوش آید همی بستند و انجیر خشک و با بون و حله و مقدار این افستین
رومی بنند تا چون عصیده شود و بر آما سر نهند و انجیر و با بون و حله برانند و نرم کنند
اندا فستین قابض است و قوت دهنده و اولتر است بل صواب است که داروها معده
بی داروی قوت دهنده نباشد چون آما سر نرم شود و اثر بخنکی بدید آمد باید فرومود
بستری بغایت نرم بکنند و چهار فرمودن تا بدان بستن خنک چنانکه معده بر بستری
باشد تا فربه نشود و بکشاید و نشان کشاده شدن انداب آما سر خورین یاد کرده آمده
است و تدبیر داروها آن هم اندان باب لخی یاد کرده شده است و هرگاه که بقی و نیم
خون بر آید نشان نو میدی قوی تر از نشان آمید و آری باشد و صبر را آب کسنا که او را
ایا ریح فیقر دادن اندرین وقت صواب باشد تا معده را بشوید و نیم را با اسهال
آرد و اگر بدین علاجها کشاده نشود علاجها که اندر آما سر صلب یاد کرده آمده است
پیش باید گرفت و طعام اندک اول علت زده خایه مرغ نیم برشت باشد یا سوساپ یا
خسوا ز نشاسته و کشکلی اندر آخر وقت شورای مرغ شبت و حله اندر وی بخته یا سر
ششم اندر ریشهها و شرهاء معده و علامات و علاج آن ریشهها و شرهها که اندر معده
بدید آید سبب آن خلطی بود و نیز سوزانده و این خلط یا اندر معده تولد کند از خوردن
گرم نیز از لکه گرم و نیز باشد که از سرفه زاید یا از عضوی دیگر معده آید علامتهاء آن
معده خمار نوع است یکی آنکه آروغ و بوی دهان ناخوش بود دوم آنکه کام و زبان خشک
میشود سوم آنکه بی بسیار افتد چهارم آنکه بوستهها که از سریش بر خیزد بدید آید و گاه باشد
که بر فم معده بود و گاه باشد که اندر قعر معده بود و گاه باشد که بر رودهها بود اما آنچه بر
مری بود در آن بوقت که شستن طعام اندر حلق از پس کردن و میان دو کف بدید آید چنانچه
اگر طعامی در شست تر بود یا طعمی قوی تر دارد و اگر بر فم معده باشد بوقت که شستن طعام
نکند و لکن چون بر فم معده رسد در اندر زیر مفاک سینه بدید آید و باشد که نفس کوچک

شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پوست ریش اندر قی بدید آید و اگر اندر معده باشد
یا طعام اندر معده قرار نگیرد و در دیند و نچیزد و این درد فروتر از مغال سینه باشد تا نزد
ناف و بدان صعب نباشد که درد در معده باشد و پوست ریش اندر نواری بدید آید و اگر اند
امعاب و طعام از معده بیرون نشود و در دیند و نچیزد و جایگاه درد حوالی ناف باشد و
پوست ریش اندر برار بدید آید و این پوست باریکتر بود و هرگاه که این امتحان خواهند
کرد چهار راجی می دهند که در روی سر که و خوردل بود علاج آنرا که ریشها و بشرهای معده
تازه بدید آید نخست فصد باید کرد و خاصه اگر علامت هاء غلبه خون ظاهر بود و دفع ترش
که از شیرک و سیاه گرفته باشد مقدارده استار باید که درم سنک طباشیر و یک درم بز
الحاض سودا در دست شربت سود منده ترکیبند شیرک و ده سیراب ساق و ده سیراب غو
نخ سیر هر سه بیامیزند و سنک تاب کنند تا آبها برود و شیرک بماند این شربت با شراب انار
ترش میدهند و آنرا که ریشها کهن شده باشد و خورده میشود نخست معده را با بایک
شست بجلوب و ماء الصل و نباید گذاشت که قی افتد از بهر آنکه قی معده را بر بخاند و مضر
آن بزرگ تر از منفعت باشد و اگر کهن تر شده باشد و گوشت مرده بدید آورده باشد یا باج
فیق الزباله شده باشد و دفع ترش باریک ترش و رب انار ترش و کشکاب با آب انار ترش
و کشکاب با انار ترش می باید داد و آنرا که صفر غالب باشد و منش کشتن رنج دارد و داشت
آب سرد بسیار دهند و بران قی فرمایند و اگر اشتاقی تواند کرد کشکاب دهند با آب انار
ترش و از بس آن آب سرد دهند بسیار قی کند و از بس قی دفع ترش و طباشیر و کلار منی و
کل سرخ میدهند و اگر استفراغی حاجت آید استفراغ بخار شنب و آب کسنه باید کرد و اگر
اسهال بدید آید فاص طباشیر باید داد و آب میوه ها قاقص سکر با کشکاب که از بست نخسته
باشند و اگر خورده باشد و هاجا که اندر باب خون بر آمدن از کلو یا در کرده آمده است مشغول
باید شد بر معده ضارها از طلب و تراشه کدو تر و خطمی و ساق و مازو و کلنا و رامک

و کل سرخ و آب بر زخفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحل و آب بر زخفه و ترشی
نهار همه انواع برها و ریشها را و فلوینا و شراب فستقین این انواع ریشها و برها را سودا
و اقراص کله را نیز سودا در خاصه اگر خون از کلو بر می افتد و طعام بطون کا و گوشت کوسا
بسکه و گوشت و بطون زبیر که و جوزه که مخصوص بر آب غوره و آب ساق و آب انار ترش و آب
دیواج و آب لیمو و آب ترشی ترنج فرمایند گفتار **باب در هم انداز احوال جگر و بیماریها**
او و اسباب و علامات و علاج آن و این سه جزو است جزو نخستین اندر احوال
جگر و انواع سوا المزاج که اندر وی بدید آید و اسباب و علامتها و علاج آن **باب**
نخستین اندر یاد کردن احوال جگر تسریح جگر اندر کباب نخستین یاد کرده آمده است
و آنچه بدین جایگاه باید کرد اینست که باید دانست که جگر عضوی شریف است و هم خانه
دل محل قوت حیوانی است و دماغ محل قوت نفسانی است جگر محل قوت طبیعی است و غذا
یافتن اندامها و پرورش تن بر اوست از بهر آنکه غذا را استی خون است و کیلوس اندر جگر
خون گردد و قوت ها خیمه کیلوس را خون گردانند و گوشت اوست و قوت جاد بر و مسکه
و دافعه اندر کماست که اندر میان گوشت او بر آکده است و هر اندامی را همچنین قوتها
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است لکن اندر معده و جگر بیشتر و ظاهر تر است و جگر
مردم از جگر حیوانی کتن او باندازه تن مردم بود بزرگتر است و درازی انگشتان و کوتاهی
نشان بزرگی و کوچکی جگر است و سرخی و سبیدی و تازی رنگ روی نشان درستی و قوت
اوست و زردی روی نشان گرمی اوست و تیرگی و رنگی که بزرگ از بزرگ نشان سردی
اوست لکن تیرگی نشان سردی و خشکی بود و فریبی که از گوشت بود نشان گرمی و تری بود
و فریبی که از پیه بود نشان سردی و تری بود و لاخری نشان گرمی و خنکی بود و در کما ظاهر
و سبطی نشان گرمی و بزرگی بود و در کما باریک و پوسیده نشان سردی و کوچکی بود و مگر
که اندر کار دیگر اندامها که فضلها را از وی بخویشتن کشد چون سپرز و کرده و زهره جلی

و تقصیری افتد اندک از جگر نیز غلبه پیدا یابد خون که اندر وی تولد افتد صفائی و پاکیزگی
 نباشد باب دوم اندر سؤ المزاج کرم که اندر جگر پیدا یابد و علامات و علاج
 آن هرگاه که اندک جگر سؤ المزاج کرم پیدا یابد اخلاط که اندر وی تولد کند بسوزد و تبها و
 ریشها و بیماریهای کونا کون پیدا یابد علامات متها سؤ المزاج از دو بیرون نباشد یا اما
 باشد یا بی ماده باشد اگر بی ماده باشد علامت وی آنست که از وی طعام برود و تشنگی
 غلبه کند و هر چند آب خورد و تشنگی زیاده نشود و طبع خشک باشد و زبان درشت و زرد
 روی زرد و بنفش سریع و بول سرخ بود و اخلاط که در ختن کمر دقن لاغر میشود و گاه باشد
 که رووها بسبب کدشتن اخلاط سوزخته و کدخته ریش شود و سحر و اسهال که طبع آن باشد
 بدید آید و اگر سؤ المزاج با ماده بود علامت وی آنست که این علامات قی زرد و سرخ و سینه
 کراتی و اسهال صفرایی بدید آید و اندک جانب راست کراتی باشد و تبها کرم آید و گاه باشد
 که اخلاط بسوزد و سودا تولید کند و علامات متها ما یخواید بدید آید و هرگاه که اسهال عسالی بود
 یعنی همچون آبی بود که گوشت تازه در وی شسته باشند باید دانست که جگر ضعیف شده است
 و هرگاه که اندک جگر آماسی بوده باشد بر از سیاه و غلیظ گردد بسیار دانست که گوشت جگر است
 که بوسیده شده است هرگز از این احوالها بدید آید که یاد کرده آید نشان این احوالها بود
 گاه باشد که بر از سیاه علامت بدیجالی نباشد علاج اگر سؤ المزاج کرم بی ماده باشد که تدبیر
 بگردانیدن مزاج باید کرد بشرتبهاء خنک چون کشکاب و آب خیار و آب کدو و سکنجبین سا
 و آب کسند و آب عنب الثعلب و شراب خوره و شراب ترشی و زنجبیل و اسبغول و با شکر انداخت
 انار ترش و دوغ ترش صفائی کرده و کشکاب آب انار ترش آینه کبی را که حرارت سخت غالب
 باشد سودا دار و آب سرد نیز نشناسود و در خاصه اگر مرد جوان باشد و روزگار کرم
 کشکاب بر طانی و طباشیر اندر آب سرد و آب تخم خرفه با سکنجبین و شراب دیواج و مانند آن
 دادن و اگر سؤ المزاج با ماده باشد نخست استفراغ کند بهر مطبوع هیلید زرد و الوی یا

موانع باشد

و خرمایند

شراب بنفشه دهند نسخ قرص دیگر بکنند کلید و کل نیلوفر از هر یکی ده درم بر یک سرخ
 دوازده درم صندل سرخ و لاک مغسول و فلفل از هر یکی هفت درم زعفران سه درم ریونجی
 پنج درم طین قبری مصطکی برسیا و شان از هر یکی سه درم کافور دو درم سنک و نیم سه را باب
 عنب الثعلب و آب هند با برشند و اقراص کنند و دینار سنک شربت یک قرص اندر آب
 کاکج اگر در آب عنب الثعلب گردد آب کسسه و ضمادها از صندل و آب برک خرف و آب کول
 و آب کدو و آب برک موردوم صافی و روغن کل سازند و اگر طبع نرم باشد داروها قاضی
 اندروی زیادت کنند صفت ضمادها که و صندل و کافور بکباب بسایند و بر جگر نهند و
 برک خرف بکوبند و روغن کل بر جکانند و آنرا چون مرهمی کنند و بر نهند و آب خیار باران و آب
 کدو بکوبند و خطی خشک کوفته بدین آبها برشند و روغن کل بر جکانند و بر نهند و اگر بخت
 جو و بخت عدس بدین آبها برشند و آب شود و سود دارد و اسهول بکباب ترکند و روغن
 بر جکانند و بر نهند و صندل سرخ و صندل سید از هر یکی یک اوقیه و فلفل و بنفشه خشک
 از هر یکی نیم اوقیه کل یک اوقیه و نیم زعفران نیم اوقیه افستین چهار یک اوقیه کافور چند اندک
 بوی او غالب شود و مرهم را بکوبند و موم روغنی سازند از موم صافی و روغن بید و داروها را بدین
 موم برشند و ضماد کنند و این ضمادها با اول علت برشایدنها و اندر میان علت ازین نوع
 بکینند که ده درم صندل پنج درم بنفشه خشک و خطی سید از هر یکی سه درم کافور و زعفران
 از هر یکی دو دانگ موم و روغن کل چندان که کفایت بود و اگر طبع نرم باشد آبی و برک کل بر
 و بکوبند و بر شکم نهند و لقیاط باید که تا ندید پس هاء نری فرایند جگر است که در دوازده
 سببی فرایند و قاضی شده تولد نکند لکن منتهی پس هاء از شربت و ضماد با قوتی زدائیده باید که
 کشاکش بخت موافق است خاصه اگر مقداری تخم کسسه و مقداری زرشک در وی بزنند
 قوت زدائیده که زیادت شود و هم قوت کشادن شده و قبض و قوت دادن جگر اندروی یافته
 کرد و دوازده درم دشتی و بوستانی هم این منفعتهها موجود است اگر آنرا با اندکی کشنیز بزنند

نسخه
 ۲۴۱

نسخه

نخست شباه گاه جی باید از ایا راج فیه و غافت و لك و ریوند و بامداد مطبوخ
 هیلله باید از صفت ترکیب بکیرند ایا راج فیه و غافت و لك و ریوند و بامداد مطبوخ
 مغسول و انکی ریوند چنی دود لك انیسون و انکی مقل و انکی مقل را آب کوفش حل کنند
 و داروهای دیگر که در این یک شربت بود صفت مطبوخ بکیرند هیلله کالی پانزده
 درم مقشر افستین رومی و غافت از هر یکی پنج درم کل سرخ ده درم تربید سید نیم کوفه سه
 سنبل یک درم بوست پنج کرفس بوست پنج بادیان از هر یکی دو درم تخم بادیان و انیسون از
 هر یکی دو درم ایتمون پنج درم بسایج نیم کوفه هفت درم سوزن منق و انیسون کرده
 سی عدد انجیر سی پانزده عدد هر را بنزد جانکدر رسم است و صافی بیالایند و بوست درم
 بایند با سکانی در مقداری صند درم از این مطبوخ که از اندو بدهند و از بس استغفار نما
 الاصول دهند صفت مطبوخ بکیرند بوست پنج کرفس بوست پنج بادیان از هر یکی
 ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم نانخواه و انیسون از هر یکی چهار درم سنبل
 و اخرو و سرخ از هر یکی سه درم باجهل درم باسه درم روغن بادام شیرین نیم نیم است
 دیگر قوی ترکیبند پنجه از هر یک پانزده درم تخمها از هر یکی هفت قطور یون باریک و
 عاقر قرحا و زنجبیل از هر یکی سه درم و نانخواه و قسط و زردلو و طویل از هر یکی چهار درم شونیز
 و تخم سداب و قردمانا و شیطرح از هر یکی پنج درم چند پد ستریک درم همدرا اندر سنبل
 بنزد تابلیک من باز آید و اندر بعضی نسخهها سلینج و اسارون از هر یکی دو درم آورده و مصکی
 و طبله از هر یکی پنج درم نیز آورده اند و روغن و راسن نیز از هر یکی ده درم آورده اند و پنچ
 کبر و پنچ سوسن نیز آورده اند و جان سازند که هر هفته ده بار ایا راج فیه ساده که باجری
 ترکیب کرده باید داد تا ماده پالک شود و آنرا که سردی سخت غالب بود ما الاصول با روغن
 بادام طلح دهند که با روغن بید انجیر و فقیع حله که طبع او با روغن بید انجیر و با روغن بادام
 طلح سود دارد و چون ماده پالک کرده باشند مجوزها و کوارشها و شراب افستین و اقراص

[illegible]

اندر نخت دیگر چهار درم مس چهار درم عود بلسان آورده اند شربت نیم مثقال جگر کزک
خشک کرده و کوفته یک کفجه با ماء العسل که با سبکی بکین تخت سودمند است از بهر آنکه گوشت
جگر کزک بر مزاج معتدل از جگر نه جانور است و او را این خاصیت است که با جگر آدمی
موافق است و بهر بیماری که جگر را سود دارد و شیرا شتر عرابی که علف او شیخ و سنا
می و انداخته اگر سوادیان و مانند این مقدار در درم شکر حلط سود را از جگر اسهال
بیرون آورد و سدها بکشد و صفت حی که بیماریها جگر را و ابتداء استسقا را و بیا
کهن را سود دارد یکیزند افستین رومی و هیلد زر و مصطکی و زعفران و ربون دجی
ولا مغول و اینوس شاهتر خشک و ایا راج فیکر از هر یکی راست راست باب غیب
الثعلب بر شند شربت یک مثقال شب و قه و اگر خداوند علت را از سفر نهج باشد
جذب نم وزن سمدار و هار بوس باوی بکار داند صفت خدیقون بکین در شراب انکوری
کهن باز و ده رطل بیداری انکین پنج رطل بیداری زنجیل قرنفل قالد را دجی زعفران
فلفل از هر یکی دو درم هر را نیک نیم کوفته کند و در خرقه بندند و فراخ و درین شراب انکین
افکند و با آن نرم بنزد او بهر از شراب برود و از آتش بردارد و در او را با نند و بشازد
و از وی جدا کند و در مسکی مسک سوده در وی کشند و بیا میرند شربت یک اوقیه سیخ
ضمادی سودمند یکیزند افستین رومی مصطکی و سنبل و صبر و پنجه و درخ و صندل از هر یکی
چهار درم حبه البلسان و عود خام و میعه و سیخ و قسط و سکن از هر یکی دو درم کلش
درم لادن یک درم سکن نیم هر را بموم صافی و روغن شوسن بر شند چنانکه رسم است
و اگر حاجت بود با نود و اکیلسک زیادت کنند با نونیک درم اکیلسک و درم صفت
ضمادی دیگر بکین در صبر و مصطکی و افستین از هر یکی یک خرد و کل سبزو عود خام و
سک و سنبل از هر یکی دو خرد و زعفران یک خرد و روغن مور و بیا میرند جگر را وقت دهد
و طعام یک و کجشک بریان و نخود آب و روغن بادام تلخ و ماء العسل و شراب کهن آن در وی

ثری کنند و از میوه های خشک فستق و مغز بادام تلخ و شیرین و میز و بانی و حلوا البکین
که بر روغن بادام و روغن زیت سازند و روزی ده داشتن و کم خوردن سود دارد **باب چهارم**
از جگر و نخستین اندر سؤ المزاج خشک ساده که اندر جگر بدید آید و علامات و علاج
آن علامت وی آنست که دهان و زبان خشک باشد تلخ نه و بول رقیق باشد و بعض صلب
و کشیده و لاغری و زبول بدید آید و عضله ها شکم تشنج بدید آید علاج این عسر باشد و تدبیر
تری فرای باید کرد و آب نار شیرین با روغن بادام شیرین و کشکاب و کدوم آب با روغن
بادام و زرد خاخر مرغ نیم برشت و اگر کدو و آب خربزه هندی و آب خیار و لعاب اسفول
می باید داد و اگر چیزی معتدل باید اعیان تخم شاهسفرم باید داد و بنیر آب و بنیر تر
شیر تازه با شکر و گوشت بز غله و علامه ها که اندر **باب پنجم** پیش ازین یاد کرده آمده
سود دارد و آب با جلاب کر آب نار شیرین آمیخته خورد **باب ششم** از جگر و نخستین
اندر سؤ المزاج تر که او که اندر جگر افاد علامت وی آنست که چشم و روی برآمید
باشد و زبان بسید بود تشنجیک نباشد مگر وقتی که اندک مایه بخیار مقام کند یا هر اقلی دیگر
بود و سرد و طوبت بخوشد و تشنجی آرد و بعض نرم و ضعیف باشد و بول رقیق و گوشت
اندامها خفته گوشت شرا سیف نرم و او نیمه شود و اگر این علت دراز کرد باستسقا
اذا که علاج این هم عسر باشد یا صنت و کم خوردن و از آب خوردن باز داشتن جدا اند
تواند سود دارد و علاجها اندر **باب سئو المزاج سرد** یاد کرده آمده است و اندر **باب سئو**
القینه یاد کرده ایم بکنند و آب بجزایق تر بود بکاره او و او سه اطم **باب ششم** از جگر
نخستین اندر سؤ المزاج کرم و تر که اندر جگر بدید آید باید دانست چون مزاج کرم و تر
و تر و تر اندر جگر است از بهر آنکه مزاج جگر بنی کرم و تر است بدین سبب این مزاج
جگر را مزاج غریب نیست لکن اگر افراط کرد و علامته ها خونی که معلوم است بدید آید
و اندر این خاصیت آن جگر که این بدید آید علاج نخست رک با سلیق باید زد و شراب غنا

و سکینین

و سکینین ساده و شراب ربوای دادن و استفرغ بماء الجبن و آب غلب الثعلب و آب
کنده و خیار جنبه را بدید و اگر یک درم یا ربع فقیق را و بازده دم فلو س خیار شنبه را پست
درم اندر آب غلب الثعلب حل کند و بدهد صواب باشد و طعام طفشیل و کول و سماق یا
وزرشک با فرفر مایند **باب هفتم** از جگر و نخستین از کفشار یا زردم اندر مزاج کرم و تر
که اندر جگر بدید آید هر علامتی که اندر سؤ المزاج کرم یاد کرده آمده است از حرارت زائد
و خشکی دهان و زبان و تشنجی و سرعت نبض و تلخی دهان و برار صفرا این همه با فراط باشد
و اگر ماده باشد نخست بماء الجبن استفرغ کنند که آب غلب الثعلب و آب کاکج و آب کسنه
با فلو س خیار جنبه و شربت بس از استفرغ شیر خرو و شکر دهند و کشکاب کدوی تراند و
بخته با روغن بادام و روغن بنفش و روغن نیلوفر و آب کدو و آب انار ترش آمیخته و
آب خربزه هندی و آب خیار و لعاب اسفول با شکر و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و سماق
و کول و اسفاناج و کشکاب و خاخر مرغ نیم برشت زرده و سپیده با روغن بادام و شکر با **باب**
هشتم از جگر و نخستین از کفشار یا زردم اندر مزاج سرد و خشک که اندر جگر بدید آید علامت
وی علامت رق بران و علامت زبول باشد و علامته ها مزاج سرد که یاد کرده آمده است
علاج مرهمها و ضمادها که اندر علاج مزاج سرد یاد کرده آمده است بروغن ترکس و روغن
خیبری و روغن سوسن و روغن یاسمین و موم زرد سازند و ماء الاصول با روغن بادام
شیرین دهند و ماء المسک و مجو نه ها کرم سود دارد و طعام کدوم آب و سوسن آب خاصه
بس از آنکه از کرم مایه بیرون آیند و زرد خاخر مرغ نیم برشت با شکر و در اجینی و ماء اللیم با شکر و
نان پاکین مخور و اندر شراب کهن مرق و ترید کرده و آب باماء العسل که شراب انگوری
کهن خورد **باب نهم** از جگر و نخستین از کفشار یا زردم اندر مزاج سرد و تر که اندر جگر کوجک
باید دانست که کسانی بودند که جگر ایشان کوجک باشد و کیلوس که از معده بدواید در وی
نکند و جای تنگ آید و بر جگر کران گردد و قوتها و از کواریدن و تصرف کردن اندران

عاجز ایند و جای سنگ آید و بر جگر کران کرد و قوتها تن از غذا بهره بمقدار حاجت نیابد
علامتها علامت وی آنست که اگر طعامی لطیف مقداری معتدل خورد گران کند و باها
در شکم افتد و قوتها تن ضعیف باشد و تن لاغر از بهر آنکه حاجت خویش از غذا نیابد و گویا
اکشتان نشان کوچی جگر است علاج طعام او چیزی باید که از اندک غذا بسیار چیزی
زود کوار چون غذاها که اندک آب شوم اند باب چهارم از کفشار شوم یا زکوره آمده
و آنچه بسیار خواهد خورد تنغاری خورد و هر چند روزی شربتی و دارویی کسده بکشد
و جگر را باد را ببول یا بنرم کردن طبع بال کند و الله اعلم باب دهم اندر یاد کردن
کارها و چیزها که جگر را زیان دارد طعام بر طعام خوردن یعنی طعام نخستین ناگوار
طعامی دیگر خوردن جگر را زیان دارد و خوردنیه الوانی ترتیب خوردن زیان داری
ترتیب اندر کباب شوم در باب بیست و چهارم از جزو نخستین از کفشار شوم یا زکوره
و ناشنا و از بس ریاضت و از بس کرم و از بس آب سرد خوردن جگر را سرد کند و باشد
که باستسقا را کند و اگر بضرورت آب باید داد آب را با شراب مزوج باید کرد و سخت
سرد نباید خورد و شربت بیک بار نباید خورد لکن اندک اندک می باید خورد و طعامها
لزوج از بهر آنکه از وی سده تولد کند از بهر دو کاری که جگر بحکم مزاج گرم و توده او را است
شراب شیرین را که ملایم مزاج اولست زود بخویشتن کشد و دوم آنکه شراب زود برکند
و زود بکمر رسد و از قفل او و از چیزی که بصحت او رفته باشد سده تولد کند و نان فطیر و کبج
بشیر و قطایف و سوسپاچه و کوسفند و گوشتها غلیظ و طعامها غلیظ هر زیان دارد با
یا زهم از جزو نخستین از کفشار یا زهم اندر چیزها که جگر را سود دارد هر چه تلخ است
و کشانیده است چون کسنه و هر چه خوش بوی است و اخلاط را از عفونت باز دارد و کشا
است چون دارچینی و قماح و در هر چه در وی قوت زدودن است چون کشکاب و هر چه
در وی قوت برآیندن است و قوت قبض چون زعفران و هر چه طعم او خوش است و شیرین

چون

چون بادام و فسق و فندق و مویز هر جگر را سود دارد و کسنه رشتی و بوستانی جگر گرم
دارد و شراب ریحانی تلخ جگر گرم را سود دارد و جگر کرک و حلزون بخاصیت سود دارد
و کسنه و آب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل یا در دج و دوم از کفشار یا زهم
اندر ضعیفی و سده و درد جگر باب نخستین اندر ضعیفی جگر و علامات و علاج
خداوند جگر ضعیف را بتازی مکیو و کوبید و ضعیفی و درد جگر را اکباد کوبید جالینوس
میکوید مکیو و آنرا کوبید که افعال جگر او باخل باشد یعنی آنکه اندروی آماسی و ریش و دیسه
بیدا شود و اسباب ضعیفی جگر را چهار نوع است یکی انواع سؤ المزاج همه تن با ماده و بی
دوم خللی که اندر کارها اندامها افتد که جگر را با آن مشارکتی است چون زهره و سپر و زرد
و معده و امعاء و رحم و سیسه و اندامها دم زدن سوم آماسها که گرم و سرد و صلب و سطلانی
و نرم و بلغمی چهارم قرح و دیسه و جراثیم و عفونت اما خلل اندر کار زهره جان باشد که جگر
اندر جدا کردن صفر از خون یاری تواند داد و آنرا بخویشتن تواند کشید و از بهر آنکه کار جگر
آنست که کیلوس را از معده بستاند و خون را صافی کند و با اندامها فرستد و فضلا صفر
و سودایی و آبی را که اندامها را بدان حاجت نمایند بدین اندامها فرستد و این اندامها که بشو
جادر که ایشان راستان فضلا را از جگر بخویشتن کشند و از وی قبول کنند و دفع جگر و
جدب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید و مشارکت جگر بدین اندامها بدین معنی است
بسر هرگاه که در کار این اندامها خلل افتد بر اثر آن در کار جگر بدید آید و کار او ضعیف گردد و خلل
اندر کار معده بخان باشد که کیلوس ناگواریده و تمام ناختم یا تباها کشته از وی بکمر رسد و خلل
اندر کار امعاء بخان باشد که در منفذی که میان زهره و امعاءست و صفر از آن منفذ از زهره
بروده آید سده افتد و آنچه نصیب روده است اندر زهره بماند و در مضرت حاصل آید
آنکه بسبب نارسیدن نصیبی از صفر بروده قویج تولد کند چنانکه اندر کباب نخستین یاد کرد
آمده است اندر باب چهارم از کفشار شوم دوم آنکه چون نصیب روده از صفر اندر زهره

زهر منبتی گردد صفرائی دیگر از جگر جلب نتواند کرد و خلل اندک از روح جان باشد که چون
بعضی بسیار بود و از جگر میکشد تا جگر سرد شود و سفت گردد و بعضی از اینست و آن
فضل که بدان دفع افادی اند جگر و اندکی بماند و آنچه بمشارکت سینه و اندامها و دم
بودن جان باشد که اگر اندرین اندامها الی و آماسی بود سبب پیوستگی غشاها بیکدیگر
و پیوستگی رگها که از حد بزرگتر برآمده است بدین اندامها الی جگر باز و ده خاصه کتاب
محدث از بهر آنکه این جانب با اندامها سینه پیوسته تراست و نزدیک تر و بسیار باشد که
بهمه قوتها جگر بیکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعیفی
قوت جادیه و هاضمه از سری و تری بود و ضعیفی قوت ماسکه از تری بود و ضعیفی قوت
دافعه از خشکی بود و علامتها را که روی بکوبی زرد بود و بعضی زردی و سبیدی آنچه
و بعضی را بسبب تری و فستقی و بعضی را به تری و میاه و طبیب ماهر مکتوب دوا و معود را بهی
خداوند در معده و برانک و بول و تر از خضالی نشان آن باشد که کار جگر اندر خون گردانید
کیلو بر خلل و تقصیر است و باید دانست که از خضالی پیوستن بگردا که خداوند علت محو
بود سخت مانند صدیدی کرد و پیوستن خون سوخته بود و پشتی جان باشد که از خضالی
صفرائی بوده باشد و اگر خداوند علت سرد مزاج بود برانک و بعضی هفت بود و اخیرا برانک
و مبرودا الوان مختلف کرد و بزرگ و چه بقوام و مکتوب در بقوت که شش کیلو برانک
و بوقت هضم دوم اند جگر دروی نرم بدید آید و از موضع فایده های خورد رسد که آنرا
بتازی اصلاح الحلف کویند و القصیری نیز کویند و علامتها مزاجها جگر اینها ماده
بود و آنچه ماده بود اندک از مزاج نخستین یاد کرده ام و است و آنچه اندرین موضع
یاد کرده ام آنست که جگر گرم و خلط را که کم کند و با اندامها پیوسته و بدان سبب اندامها گرم
شود و آرزوی طعام برود و باشد که آنرا بول سرخ و زرد باشد و شش کیلو برانک
جگر سرد خلط را غلیظ کند و آرزوی بسیار کند و اول تب باشد و لکن خون روز کا و بر آید

مانند دری شود و پیوسته

خزانه

خون سرد که در روي بماند نسيجه کرد و خوب و کراخی جگر بدید آید و جگر ترا خلط را آب نالکند
و طبع نرم دارد و بکسر و استسقا و ککس و بکسر خشک خلط را به شاکرت زهره است آنست
که رنگ روی بران شود و باشد که کتب شده که میل زهره و روده ها که میان زهره و روده
افزاده بود برآز سبید باشد و اگر بشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که نخست پمار
سپرز بوده باشد و رنگ روی بسیار بی و تیرگی کراید و اگر بشارکت معده ناکوارین طعام
احوال معده بران کواهی دهد و اگر بشارکت روده ها بود آدهاء قرقر و بچون روده ها و
قریخ بران کواهی دهد و اگر بشارکت کرده بود تغییر حال بود و علامتهاست سق القینه بدینا
و اگر بشارکت رحم بود حال حیض علامت آن بود و آنچه سبب آماس و قرقره و دیسه و مانند آن
بود علامتها آن اند جایگاهش یاد کرده آید و علامت ضعیفی قوتها و جگر آنست که اگر قوت
حادیه ضعیف باشد یکلوس را که باقتل برود و هافر بدید از شرع جدا شود و اگر در بونجوشین
تواند کشید تا حاضر از آبکاری و اندامها از آن خدایا بدین سبب لاغری اندر تن
بدید آید و سهراسها که اسهالی تر و سبیدی کرایند و کال این یکلوس و منفعت آن
اندر کتاب نخستین اند و شرح روده ها یاد کرده آمده است و اگر معده با ضعیفی قوت جاذ
جگر قوی باشد ثقل که در روده آید بقوت معده کوارید باشد و اگر معده ضعیف باشد
ثقل که در روده آید کوارید بود و بی ضعیفی جاذبه یاسد باشد که میان جگر و روده افتد
یا آماسی و اگر قوت ضعیف باشد یکلوس و یک جاذبه جذب کرده باشد نگاه تواند داشت
چندانکه قوتها حاضر از آبکاری و علامت وی آنست که طبع نرم باشد و تن لاغر شود و
لکن طبع دیر او بر تر از آن آید که از ضعیفی نازید و رنگ و ثقل بسیار بی کراید و اگر قوت
ها ضعیف باشد علامت وی و نوع باشد یکی آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید
بودم آنکه جگر یکلوس بران کوارید با اندامها فرستد و هیچ بدید آید و استسقاء علمی را که
و اگر قوت رافعه ضعیف باشد ثقل در اندامها افتد و در روده اندک آید و کم رنگ بود

و طبع کمتر و آید و فضلها با خون برانداخته و علامت وی آنست که آن فصد بهر آنکه
 که در شود اما سیاهی پاری تولد کند و اندر منفذها و بند هات عرقی بدید آید و زردی
 بگرد و زشت و تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را قوی تولد کند و بعضی
 را استسقا و بعضی را یرقان زرد و سیاه و بعضی را که خوارش و قویا و مانند این علاج
 نخست تا مل باید کرد تا معلوم گردد که سبب ضعف جگر چیست و دفع آن مشغول باید بود
 چنانکه هر یک اندک جایگاهش یاد کرده آمده است و باید دانست که سبب ضعف جگر اندک
 حال سردی و تری بود و خشکی کمتر بود و این سبب اندک علاج او دار و هاء لطیف گرم
 کننده و براننده و کشاننده بیشتر کار آید و این داروها از داروی خالی نباید که هر یک را
 قوی قابض قوت دهند که عفونت از دار و جگر و عفون از انا ترش و شیرین که آنرا
 بتازی المکریند اندر علاج جگر کار آمده است و هر چه بود و ماندا ز بهر آنکه در وی قوت
 قبض است و تری و رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد و بشیرینی
 رطوبت غلیظ را بریزد و سده را بکشد و برودت ترش را معتدل کند و موثر را که با
 زانینک بخانند از این نوع باشد و آنجا که تحلیل باید کرد اگر آما س است که سده است و دارو
 آن از داروی قابض خالی نباید که باشد پس اگر مزاج غشوان باشد داروی قابض دور باید
 داشت و اگر اندر جگر ماده باشد با سبب مزاج حیات آید تا مل باید کرد که اگر باره خونیت
 ضد کنند و اگر خلیط غلیظ و لزج است با سبب مزاج غشوان بکشد و اگر قوی است و کمی
 میل از با فستین و عصا ره عاف کند با داروها که قوت است و مزاج با اندازه حاجت
 یاری دهد و گاه باشد که اسهالی بدید و طبع بیشتر باشد و از ابدار و هاء قابض از
 دارو و مضرتی عظیم حاصل کند تا مل باید کرد تا اگر اسهال دفع طبیعت است و سبب
 و سبب از آن پاد می شود و مددی که در دوز بال باشد و اگر از ابدار داشت دارو هائی
 خوش بوی و کشاننده و قوت دهند که قوت غشوان و کشاننی با اندازه فسخ داروی

جگر

۱۱

کجگر را با ککند و قوت دهد و لاغ مغسول و ریونند چنی از هر یک سه درم عصا ره عاف
 و تخم بایان و تخم سمرق از هر یک پنج درم افستین رومی شش درم تخم کسسه ده درم تخم
 کثوت هشت درم تخم کرفس چهار درم شربت دو درم سنک صفت معجون کجا لیتون
 حکیم میگوید بیمار بهاء جگر را موافق ترازین دار و نیست بکین رومی و زاندر پیر و ن کرده
 پست و پنج مثقال و اندر بعضی نختها نیم مثقال قصب الذریر و دو مثقال منقل الیهود
 دو مثقال و نیم دار چینی یک مثقال و اندر بعضی نختها دو مثقال سیلیم نیم مثقال اسبل سبه
 مثقال از خر دو مثقال و نیم و چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دار فیشعان دو
 مثقال انکین شانزده مثقال منقل و اندر شراب حل کنند و داروها هم بسر شد چنانکه
 رسم است شربقی یک مثقال جالینوس میگوید این معجون مرکبست از دارو هائی که هر یک
 بخاصیت با جگر موافق است بعضی قابض است کجگر را قوت دهد و بعضی براننده است
 و بعضی صدید را و ماده بدافش کنند و با ککند است و بعضی مزاج را اصلاح از بده
 و بعضی عفونت را با زاندر است و دار چینی و سیلیم ضد عفونت اند و مزاج را اصلاح
 آن در صدد بدار و دفع کنند و دارو هاء زیان کار کوشند و مضرت آن باز دارند و دار
 چنی قوی تر از سیلیم است و هر دو از سنبل و عفون قوی تر از دین باب و زعفران و دار
 لیمشان عفونت بجز دارند و براننده و قبض کننده اند و موثر بکسر راسخ موافق است
 وزن و اندرین معجون بدین مقدار اند که از آن کرد و یا شیرین یا و یا بدیگر داروها شکسته
 باشند و قوت هاء دیگر داده تا موثر تر باشد و منقل نرم کننده است و براننده و تحلیل کنند
 و علك البطم کشاننده است و زاننده اگر حرارتی بیشتر باشد ایون و زرا البج اندرین
 معجون زیادت کنند و صفت آن بسیار باشد و فلونیا از بهر آنکه در وی ایون و زرا البج
 داروی قوی کننده است نافع است انواع ضعف جگر را و جگر را خشن کرده و کوفته
 مقدار یک کف با شراب بدهند بخاصیت جگر که در علاجها واجب کرده باشند

زعفران کشان

شیر اشتقاقی دادن سود دارد و ضمادها که اندر علاج ضعیفی معده یاد کرده آمده است
سود دارد و اگر سبب ضعیفی جگر سوزن المزاج کرده باشد با و سیب شایمی و امرود چینی
انار ترش و شیرین سود دارد و اگر سده نباشد و اگر سده باشد آب کهنه و سنگ کین باید
فرمود و طعام سبک از چرب بود اگر کرده و مصوص مرغ شکم او بکشد و کشین تر کند
با آنکه بود نه و اگر حرارت سخت قوی نباشد اندر سبکاج و مصوص و ارچنی و سنبل در
افکند و اندر ضعیفی قوتها جگر نگاه باید کرد قوتها ضعیف باشد سنبل و سیب
و جوز بزرگ و کدو و صطکی و قصب الذرین و سعد سود دارد اگر قوتها ضعیف
باشد داروها قاضی نداشت کند و از داروها که در کله است که داروها گرم و داروها
قاضی که با آن برابری کند یا در کدو صواب باشد چون کلار و طراک و کل سرخ و اگر قوت
جاذبه ضعیف باشد داروها قاضی کمتر یابد و داروها گرم و غول بوی بران غالب باید
و از بعضی پیش از آن نباید که قوت جگر نگاه دارد و اندکی موضع ضارها و طلیه ماه موافق
تر بود و اندین باب از دیگر کشادن سده خافله نباید بود و اگر قوتها ضعیف باشد
کشادن سده باید کرد و اگر کم کردن و باید دانست که هر انواع سوزن المزاج هم قوتها را
ضعیف کند و اگر ضعیفی قوتها ضعیف و جاذبه بیشتر از قوتها بود باید که سبب ضعیف
سوزن المزاج گرم باشد و چیزی نبرد باید دانست با آنکه اندین سبب هر که قوت ضعیف
یابند سخت نامل این که قاضی آن کدام نوع از انواع سوزن المزاج است آن مزاج را بداند
باید که موافق تربی طعامی بخورد و جگر ضعیف را که قوتها ضعیف و نازک بود و نان
پاکیزه که از کدو نانک نبرد و کشک آب محروم سازد و در کدو و در آب انکین و زرد
خایه مرغ نیم برشته و آنرا با کدو و زرد نانک و نانک در چینی و فلفل سود دارد و باید
دوم اندر سده که در حد جگر افتد و علاج آن باید دانست که سده جگر یا اندر جانب
عصب افتد یا اندر جانب طحال اندر سده که از امتهات بیماریها جگر است

الحاج

اما انچه در جانب محدب افتد سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد و ضعیفی قوت رافعه و انچه
اندر جانب مقعر افتد سبب آن غلیظی و خامی و لکواریدگی کیلوس بود رسیده اندر جانب مقعر
بیشتر افتد و اندر جانب محدب کمتر از بهر آنکه کیلوس از جانب مقعر بجکر اندر آید و انچه غلیظ
تر و خام تر بود انچه نامند و انچه رقیق تر و نضج تر بود بکدر و سبب بزرگ تر اند و تولد سینه تولد
خوردن طعام مهله نرغ و غلیظ است و خوردن کل خاصه اگر از بس طعام ریاضت و حرک کند
یاد کرد مایه شوند یا زود بر اثر آن بنیده ها و کران خوردن بسیار باشد که سبب سده تنگی و
باریکی رکها و جگر باشد که از آفرینش جان آمده است و باشد که سبب آن خوردن خیر
قابلن بود چون آبها معدن شب و غیر آن و باید دانست که تحلیل سده در جانب مقعر بود
با سهال باشد و باردار کمتر باشد و تحلیل است فراخ انچه در جانب محدب بود و باردار بول
باشد و هرگاه که سده کهن کرد یا آماس تولد کند آبها عفونی و بیشتر استسقا دارد و
گاه باشد که بادها و درد ها و صعب تولد کند و گوی گفته اند که ممکن است که بر دهنها و رکها
جگر گوشت فرونی و لولوی بر آید و خواج بوی سینه میکوید که این از تحقیق دود است از بهر
آنکه رکها و اعصابی است و بروی لولول فروید و نر گوشت فرونی و اگر بنا بر نریک و ی
بکیار افتاده باشد هر را بر این قیاس توان کرد علامتها علامتها سده و نوع است یکی
آنکه نعل رقیق و سید و بسیار باشد از بهر آنکه راه کیلوس که باید که بجکر اندر آید و اندر جگر
خون کرد و آب از وی جدا شود و بکرده و مثانه فروید بسته باشد و انچه بهر جگر است
از کیلوس و آب پیستری با نعل انچه بزرگه فروید بدین سبب بر از بسیار و رقیق و سید
باشد و دم آنکه اندر جانب جگر کرای بود از بهر آنکه جگر از آن مقدار کیلوس که بدو اندر آید
سدها مننی کرد و از وی بدشواری دفع شود خاصه اگر سده اندر جانب محدب بود که
پشتر بود و فرق میان سده و آماس آنست که آماس بابت و کرای بود و بار در صعب لکن
کرای سده پشتر از آماس بود و درد نباشد و اگر باشد کمتر از درد آماس بود و تب نباشد و

سده اند خون و بدنك باشد و بسیار باشد که خداوند سده را سبب مشارکت جگر
 باندامها سینه شکی نفس بدید آید علاج کشادن سده که اند جدی جگر باشد باروها اند
 کند و باید که اگر حراقی باشد آب کسند و سکنکین و آب طحشقون با سکنکین و آب
 لسان الحل و برک او و پنج او باید که صفت سکنکین کسند بکشاید و گرم بناشد بکشد پنج
 کسند کوفته و نیم خیار کوفته همه اند و سرکه و کلابی بچشاند و بسیار آید و از آن سرکه سکنکین
 سازند و کثوت بس گرم نیست و کشانید است و بریون چینی نزدیک است و افستین روی
 نیز بهر روز یک است و آب کوفته و آب برک خرفه و آب بقم آخته با سکنکین دادن
 سده بکشاید و حراقی فرقی نهد و از کثوت آب او و طحشقون او دهند و از داروها معتدل
 طحشقون و بارام طح و آب بادیان تر با معتدل نزدیک است و سکنکین بزودی که نفعها
 بسیار روی نباشد معتدل نزدیک است و فاضلترین دارونی که سده را بکشاید و مزاج را نه
 گرم کند و سرد سرخ است و کافورس نیز اند کشادن سده فعلی قوی دارد لکن گرم تر از سر
 خن است بمقداری اندک و اگر آب کسند دهند معتدل تر شود و اگر بچشند گرم تر حاجت
 آید سکنکین سازند و نفعها بیشتر کنند و سکنکین مفصلی و اصل السوس و هلیون سیک
 نزدیک اند و لک هم دهند که بدین نزدیک است اگر سرد تر باید آب کسند و آب کثوت دهند
 و اگر گرم تر باید با سراب دهند و سرکه سیر و سرکه انگدان و سرکه کبر همه کشانید اند و میل کبری
 دارند و داروها گرم و کشانید و اگر از کفده السارون است و سیخ و فطر السالون و زراوند
 مدح و وفوه و ایرسا و غاریقون و اقیتمون و غصلا و جوده و قنطاریون باریک و عصا را
 او و خطیان او و سس و سکنکین عسلی که بقوه سازند و نفعها قوی و انجیر بسته بروغن بادام
 تر کرده و فستق ازین جمله شانند و از داروها مرکب ماء الاصول سخت قوی است نسخ آن
 بکشد پنج کوفته و پنج باریان و پنج کبر و پنج سوسن و پنج ادخرا هر یکی ده درم مططکی انیسون
 ریون چینی قسط و فوه از هر یکی پنج درم جله پانزده درم مویر دانه پرون کرده جله عدل انجیر

و نیم کسند کوفته و نیم خیار کوفته

پوست

نزد

پانزده عدد همه را بنزد جانکدر رسم است شربت سی درم با چهار درم روغن بادام طح
 و شین بنمایم صفت دارویی کسند بکشاید یکین و غاریقون و صبر و قسط و پنج کبر
 از هر یکی راست شربت یک مثقال با سکنکین نسخ دارویی دیگر قفاح ادخرا
 حطیان و غاریقون و دوا الملك و دواء الکرم و اقراص لوز و اقراص افستین و دارویی
 معتدل و جی که اند باب سوم از خروج نخستین از کفشار یا کرده آمده است همه را سوس
 دار و صفت اقراص لک سده بکشاید و جگر را قوت دهند بکشد لک و فوه انیسون و نیم
 کرفس و افستین و السارون و بادام طح و قسط و ریون چینی و زراوند طح و عصا و غاف
 از هر یکی راست شربت یک مثقال با سکنکین و از بس علاجها شیرا شتر دهند
 شتر عری نباشد شتر را بادیان و کرفس و کسند و شیخ و ریون چینی و ازین دهنند و اگر
 اینها نفعها نرساند نیم کرفس و نیم بادیان و شیخ و نیم کسند و بابور خشک و اقحوان خشک
 و ادخرا بر علف او برآمیزند باب سوم از کفشار یا درم اندرسد که در قعر جگر
 افتد و علاج آن کشاده شدن سده که اند قعر جگر باشد باروها و سس باید کرد و
 تدبیر بر اینند و نرم کردن ماده باید کرد و از اول داروها و سس سبک تر باید داد
 ایارج فیکر که بسفاج و غاریقون ترکیب کرده باشند صفت ترکیب آن ایارج فیکر
 یک درم غاریقون و بسفاج از هر یکی دو دانگ انیسون دانگی ج کشانید که رسم است
 و اگر ایارج فیکر با ریون ترکیب صواب باشد نسخ آن ایارج فیکر با ریون درم ریون چینی
 دو دانگ طح فطی دانگی ج کشانید که رسم است و بنقع صبر یا انیسون و روغن بادام
 تلخ سود دارد و مطبوخ خطیان سده را بکشاید و آس صلب را نرم کند صفت آن بکشد
 حطیان و نیم کوفته چهار درم افستین روی هفت درم اکلیل الملك پنج درم مویر دانه
 بیرون کرده جمل درم انجیر بسته پست عدد همه را بنزد جانکدر رسم است و باید که
 شربت جمل درم باروغن بادام نسخ مطبوخ ریون بکشد ریون چینی و درم افستین

نسخ

هفت درم سداب تریک دسته فقاح الاخر هفت درم مویدانه بیرون کرده حمل
 درم انجیر صیت غر و حلبه درم بن دندان کدر سم است شربت چهار اوقیه باروغن
 بادام و حنظل که در روی تخمها کشانیده باشد سخن موافق بود و اگر بمسحلی قوی تر باشد
 افتد طبع اقیقون و لوغایا و بادریطوس و حب اصطیقون اولی تر و اگر مزاج میل
 بسری دارد مجوینها گرم و کشانیده بکار داشتن شود در جوف دواء الملائ و در الک
 که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و تریاق اربعه که اندر باب علاج صرع یاد کرده
 آمده است و فید و یقون که اندر علاج معده کرده آمده است اما ماسی که اندر قرا این یاد
 کرده آید این هم موافق بود و سرخس و کافور و سدر و هر دو جانب را کشانید و گرم نیستند
 و اگر سرخس را با پنج گشته دشتی و زردین در می ترکیب کنند و روی مقلد و کشانیده آن
 صفت ترکیب آن بکیر در سرخس به درم پنج گشته دشتی و زردین در می سه درم افشین
 رومی و درم نیمه را با آبکین مصفی پس شند شربتی از سه درم ناهار درم و اگر گند که من
 باشد که قابض از برای راست بر نند و اما ضاد از کند و اشق و کافور و اینسون
 و تخم کرفس و تخم بادیان و مانند آن باب چهارم از جز و دوم از کشار یازدهم
 اندر سده که از خوردن چیزهای قابض افتد علامت این سده سبب او باشد علاج این
 بجزیها نرم تری فرای باید کرد چون شیرخ و شکر و ککاب و روغن بادام و آب گدو
 و هر چه اندر جز و نخستین اندر علاج سوا المزاج خشک یاد کرده آمده است و اگر که
 جگر از آفرینش تنگ و بار یک باشد علاج او علاج که جگر او کجک باشد یکی است و الله اعلم
 باب پنجم از جز و دوم از کشار یازدهم اندر بادهاشی که اندر جگر تولد کند بسیار
 باشد که زیر عشا جگر بخاری گرداید و کشف شود و بادها تولد کند و سبب آن یا ضعیفی قوی
 ها خمد باشد یا خوردن طعامها یا کمال و کم باشد که با داندیز جگر باشد هرگاه که دست
 بروی مالد فرافکند و گاه باشد که از کمال و کم شود و اگر با داندیز عشا جگر باشد

که اندر باب سم از جز و نخستین از کشار
 یاد کرده آمده و مجوی قوی و ماسی
 و بنیاد و مجوی حنظل و ماسی
 و مجوی الکدک سیه

و مصطی و زعفران و روغن زردین
 و موم صفت سازنده با از از درش
 و حبه و دونه و اینسون

ظرافت

خداوند در داند جگر تمددی یا بدی که بی وی تب بر خلاف آما س و سده که هر دو از کشار
 خالی نباشد و آما س بی تب نباشد علاج آن مجوی علاج سده باشد هم بد از و ها و مجویها
 کشانیده که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و ناشتا اندر کرم بر رفتن و یک قدح
 شراب صرف ناشتا خوردن و آب کم خوردن و در کوها کرم و از زدن و نک کرم کرده بر نهان
 سودا و در بسیار باشد که تکید زیان دارد و بادها را بجنباند اصل باید کرد تا تمدد بکدام
 جانب میل دارد و اگر میل بجانب روده ها دارد نخست داری مسهل دهند و اگر بجانب
 سرها بهلها میل دارد رویا بسوی پشت و کرده می کشد و روها را درار کند و دهندین
 تدبیر شکستن بادها کنند باب ششم از جز و دوم از کشار یازدهم اندر جگر
 و علا آن بیاید دانست که سبب درد و سخت که اندر جگر بدید یا آما سی کم باشد یا بی
 غلیظ و بدین سبب بسیار باشد که خداوند در جگر راتب آید و در دوازده شود از بهر آنکه
 حرارت تب با و غلیظ را تحلیل کند و اندر کجای که حکیم بقراط منسوبست می آید و هرگاه که
 شخصی را در جگر بدید و اندر پس سر او خارش صعب تولد کند و بر قفا او شرع چند
 یک دانه باقی بر آید و هر دو انگشت از هر دو پای او آما س که خداوند علت روز پنجم پیش از
 برآمدن آما س می رسد و میگوید هر که این علت بدید یا در عده و تقطیر بول با آن بود که می
 میگوید این علت اندر کور بقراط منقسم یافته و خواج بوعلی سینا حرافه میگوید بهمانا که
 سبب این درد جگر خارش و تب و آما س انگشتان پای عسرت و تقطیر بول است و ما از بد کوب
 دفع افتد بسبب عسر بول یا طراقت باز کرد و از تری و طلی و طبع بودی آن این خارش و تب
 و آما س و در جگر تولد کند علامتها و انواع سوا المزاج و علاات با و غلیظ می اندر بادها
 گذشته یاد کرده آمده است و علامت آما س اندر جز و سوم یاد کرده آید علاج انواع سوا
 المزاج و علاج آن و طبع باد و علاج سده می اندر بادها که شتر یاد کرده آمده است و
 معلوم شده است و علاج آما سها اندر جز و سوم یاد کرده آید و طبیبان پیشین گانند

جگر بقوی مطلق یاد کرده اند و آنرا علاجها خاصه فرموده و آن علاجها خداوند جگر
 را سود دارد و فایده دهنده صفت دارویی که اندین باب سود دارد بیکر در عصا برک
 نورد و او قیده و اسکنکین بدهند و آنرا در وی دیگر بیکر در طبع برک سود دارد و او قیده
 چینی نیم دم زعفران دودانک و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی را یکی بدهند بکوبند نرم و
 با طبع بدهند صفت دارویی دیگر بیکر در کله چهار دم سبزه و مسطکی از هر یکی دو دم
 عصا غاف و عصا غاف استین و لک مغسول و ریوند چینی و زعفران و فقاخ اخ
 و فوه رنگ زران و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و عود خام از هر یکی یک دم
 عود و لسان نیم دم شربت دو دم با جلاب کر با کشر و اگر آید جگر اسهال بود بیکر در
 بنید بخنه و لک و ریوند و سبزه از هر یکی یک مثقال خبث الحودید صفت دم با دو اوقیه
 آب کشیز تر بدهند چنانکه از دارو که اندین شربت می دودم باشد یا سردم و از آب کشیز
 تر چند اکر نصیب آن قدر آید و از طعامها غلیظ برهنه کند چنانکه سووم از کفار یا از
 انداز اوج اما سها جگر و اسباب و علامات آن باب نخستین اند اما سکر کم
 که اند جگر بد آید و اسباب و علامات و علاج آن اما سکر با در عین جگر باشد
 یا در عضله که بر بالای وی نهاده است یا در میان قیاد و عشا و رکها و جگر و این کمتر
 افتد و یا در عروق جگر و این نیز کمتر افتد و اینها بیکر افتد یا در جانب محذب افتد
 یا در جانب مقعر و ماده اما سکر یا خونی باشد یا صفراوی باشد یا بلیغ باشد یا سود
 و صلب و سراطی یا با در و اما سکر کم یا بلیغ باشد یا صفراوی و ماشرای و اسباب آن
 باشد که خون را و ماده صفراوی را اند جگر از دارو تا الجرای جگر اثر شرب کند و اما سکر
 کبر و کاه باشد که اما سکر کم یا بلیغ باشد یا صفراوی باشد یا بلیغ باشد یا سود
 خورده شود و بکوبن و باده از وی قوی کند و ماده اما سکر که در و سبب قوی تر اند اما سکر
 گرم اند جگر بسیار صفراوی و کثرت صفرا باشد که آن از خون و شرب کردن الجرای جگر از

علامت

علامتها باید و داشت اما سکر خاصه اما سکر جد جگر و علت ذات الجنب بر طیب
 از موده مشتبه کرد از بهر آنکه عرض هر دو مانند یکدیگرند یعنی کتکی نفس و سرفه و درد
 که نا بجنب کردن بر آید ملازم این هر دو علت بود و فرق میان هر دو آنست که خطا و علت را
 بفرمانید تا نفس بر کشد چنانکه تواند پس سنده تا اند فرسوس نیز به لوهایی که از اتاری
 شرا سیف کوبند یا اند با می آن هیچ کرای می باید کرد اگر کسی بایند یا بدانت که اند
 جگر اما سکر است و اگر کسی باید علت ذات الجنب است علامت اما سکر جد است که اما سکر
 ملای بود و کرای می بسوی پشت دارد و بول اندک تر از عاوت آید و باشد که بول باز گیرد
 و نفس تنگ شود و هرگاه که نفس تنگ شود و کشد و روی میان جگر و جنب کردن بدید آید از
 بهر آنکه جگر بحجاب نزدیکست و حجاب را از اما سکر افشارش بر و بدان سبب
 بدید آید و دم زدن تنگ شود و سرفه و نفث بود و هیچ حال اما سکر از تنگ کرم و تشنگی
 نباشد و شهوت طعام ضعیف شود و بسیار باشد که بقی صفراوی بنوعه و سبز و کرای بی
 آید و اطراف سرد شود و زبان نخست سرخ باشد و اندک اندک رنگ میگرداند و آخر سیا
 شود پس رنگ پوست بچلکی گردد و خاصه که اما سکر اند حدیه باشد و تشنگی بی انداز شود
 و تب سخت سوزن کرد و سبب آنکه حدیه جگر بدل از دیگر فقر است و هرگاه که کرای
 و تمیز کمتر بود و تب سوزان تر و زبان سیاه تر و علامتها و صفراوی ظاهر تر باشد و نسبت
 که اما سکر ماشرای است و اگر اما سکر کم اند و فقر جگر باشد نفس از کشیدن آسان بود و سرفه
 کمتر و شهوت طعام اندک تر و تشنگی صحت تر باشد و فرق میان اما سکر جد جگر و اما سکر
 آنست که کرای حدیه بیشتر از کرای اما سکر فقر جگر باشد از بهر آنکه جانب مقعر بر معده نهاده
 و اعتماد کرده کرای کمتر بدید آید و در جگر کردن بر آید و جنب کردن را فرو می کشد کمتر
 بود و خاصه که کرای را که جگر ایشان باها و سخت ملاصق باشد و از اما سکر جانب مقعر
 فواق بسیار افتد و از اما سکر حدیه کمتر افتد از بهر آنکه حدیه از معده دور تر از فقر است

و اما سبب فقر پس کمتر بدیدایم لکن در دانه صعب تر باشد از بهر آنکه سبب آما
من احتی میان معده و جگر بدیدایم و آما من فشارده شود و هرگاه که آما من عظیم گردد
بر هیچ دو بهلو نتواند سخت و بقعا از خستد و اگر عظیم تر شود بقعا نیز نتواند از
و اما سبب فقر جگر اندر بیشتر و قهها با آما من فشارده شود و جگر اندر آما من عظیم بود
مشارکت شود و فواق و غش کشتن و تشنگی بدین سبب بدیدایم و از بهر آنکه صفراء
تیراز جگر فقر معده بر آید و او را بکند و بسوزد فواق بدیدایم و گاهی کشته اند سبب فواق
مشارکت معده است با جگر و این مشارکت بعضی با رگیت که از قمع معده بجگر پیوسته
و گاهی کشته اند سبب فواق بر یکی آما من است از بهر آنکه چون آما من بزرگ شود فشارش
بم معده باز دهد و رای جالینوس است که سبب فواق ماده صفراوی است که از جگر
معه در آید و قمع معده را بسوزد و در جمله اگر چه معده را با جگر مشارکتی است بدین سبب
که یاد کرده آمد لکن این سبب با رگیت و با آما من بزرگ باشد که زحمت و فشارش آن
بضم معده باز دهد فواق تولد نکند و اگر آما من اندر هر دو جانب جگر باشد هر نوع ملا
که یاد کرده آمده است ظاهر شود و بسیار باشد که آما من اندر یک جانب جگر باشد سبب
مشارکت جانب دیگر آما من که در دو سبب علامتها هر دو جانب بدیدایم لکن نخست علامتها
آما من یک جانب بدیدایم و با علامتها و دیگر جانب و اگر آما من در عشاها و رگها
جگر باشد در صعب تر بود و تب و حران تر بود و معده انوار آما من کرم و سرد و غیر استسقا
بار کرد از بهر آنکه آما من نوعی از خنده است و معده را با سبب سده اند و اسار یقا
ماند و سبب استسقاء و فی و سبب کرمی و اگر آما من اندر عضله شکم بود شک آما من
بر شکل عضله بود و در ظاهر کرم و آما من آنجور جانب فقر بود ظاهر نبود مگر مخت
عظیم بود و آما من حدی نیز بود و ظاهر نشود و علامتها که در آما من جگر ظاهر بود
آما من عضله پس چیزی بدیدایم و هرگاه که جگر در عضله شکم باشد و لاغری میشود

وقانون علاج است که اول رادع بکار دارند و اندر میان محلل را رادع بیا میزند و هر چه با
تر میزند محلل زیاده می کند و رادع کمتر تا آخر رادع و قابض باندکی باز دارند و محلل
بسیار و مقصود از قابض آن شناسند که قوت جگر نگاه دارند و این کار با ریست خربط
ماهر جاذق این طریق تواند سپرد از بهر آنکه گوهر جگر کشت نرم است و نازک و زود
کود و زود پست و مهمل شود جالبینوس حکایت می کند از طبعی که بیماری علاج میکرد
و داروهای محلل بکار می داشت و ضلله ها از کدم و روغن زیت می ساخت و طبعاً ام از
جندروس جالبینوس و او وصیت کرد و گفت با داروهای محلل چیزی قابض بیا میزند
او را قبول نکرد و بیمار هلاک شد و از داروهای زانید آنچه در وی تیزی باشد در
و ماء العسل آنچه تیزی ندارد و در دانه نیست جگر و سپردا بکشاید و هم باشد که سده
را زیادت کند از بهر آنکه سده این دو عضو بیشتر از شیرینی افتد و کشاکش زداند
و در وی هیچ تیزی نیست و از وی سده تولد نکند و زدن اندکی او بداروهای دیگر زیادت
توان کرد و طبیعت را نباید که داشت که خشک بماند از بهر آنکه رخ فراید و خطر باشد و
نباید که داشت که اسهال در پیوندد تا قوت ضعیف نشود و شربت های موافق خاصه اند
ابتداء علت آب کسند است و آب غلب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کاج و آب عمیر
الراعی و آب کدو و آب خیار و سپستر آب کشت اینها نخت با سکنجین دهند و
سپستر بخیار سبز خاصه که طبع خشک باشد و اگر با تریکین دهند و با باشد و روغن
با دام بر جکانند و اگر حرارت بدان صعب نباشد که قفس سخت نافع بود و خیار شنبلیله
افسنین که در وی قصبه از بریم نخته باشند و روغن با دام بر جکانده نافع بود
و اقراض انبر بارین با سکنجین که آب کسند و غیر آن سخت نافع بود صفت اقراض
انبر بارین بکیند گوشت انبر بارین با لکه ده در دم کل و طباشیر از هر یکی پنج درم
تخم کدو و تخم خرفه و تخم کسند از هر یکی سه درم تخم بادیان دودرم شربت و دو مثقال سکنجین

و اگر با این

و اگر با این علت سرفه باشد و درم کثیرا و سه درم رب سوسن زیادت کنند و اگر خرا
سخت غالب بود کافور در افرایند و دوانک و آب تخم خرفه دهند و اگر خواهند که
جگر را قوت دهند لک و ریوند چنی زیادت کنند نسخه سفوفی که حرارت بخشد
و سده بکشاید و او را کند بکیند تخم خیار و تخم خربزه از هر یکی پنج درم تخم کسند
و تخم کشت و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کفس و اینسون و تخم بادیان از هر یکی دو
درم عصارة انبر بارین چهار درم ریوند چنی یک مثقال و اندر بعضی نسخه ها دودرم
رب سوسن چهار دانه لک مقصود یک درم و عطران یک درم مصطکی یک درم
افسنین دودانه کافور آورده اند و اگر سرفه باشد صمغ و کثیرا و رب السوسن زیادت
کنند و با خر تر سکنجین بزوری دهند و این اقراض مسفوف با آن دهند و بوزید کوبید
آب کسند و آب تره و دیگر اندین علت سخت نافع است خاصه اگر دو هفته یا سه هفته
پیوسته میدهند و اگر اگر می خشکی باشد ماء الجن سخت موافق باشد و ضمادها در ابتدا
علت از تراشه کدو و آب غلب الثعلب و آب کشین تر و آب کسند و آب اطراف زرق
آب لسان الحمل و صندل سرخ و صندل سبید و صمغ سبید و روغن کل و کافور باید و
از این چهار روز با بون و آرد جو و اکلیل الملک و خطی زیادت کنند و هر روز از وی محلل
زیادت میکنند تا بوقت انقضاء رادع و محلل نیامد کنند و چون در انحطاط محلل زیادت کنند
و رادع کمتر باندازه حاجت و اندر شربت های آب بادیان و آب کفس و آب لسان الثور
و آب بلبل می آمیزند صفت ضمادی دیگر که در مبادی علت سود دارد بکیند آبی
و سرکه و آب بنزد و بکوبند و صندل با وی برشند و روغن کل بمانند و بر جکر دهند
نافع بود و مفید باشد نسخه ضمادی دیگر آبی را اندر طبع افسنین بنزد و ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر آبی را بنزد و با آرد جو و کلاب برشند و هرگاه که تحلیل خواهند
اندرین ضمادها مصطکی و با بون و اکلیل الملک و حلیه و آرد جو زیادت کنند نسخه ضمادی

که وقت آنها شود و او بکین دصندل سبیل و سرخ و کل سرخ از هر یکی پنج درم بایز
 و اکلیل الملک بنفشه و آرد جو از هر یکی چهار درم افستین رومی و فوفل و شیاف و امیشا
 از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم زعفران یک مثقال کافور و در آنک هر
 با موم مصفی و روغن بابونه و روغن بنفشه برشته صفت ضمای دیگر که وقت
 انحطاط سود دارد بکین دصندل سبیل و سرخ و فوفل و بنفشه و نیلوفر از هر یکی سه درم
 کل و بابونه و تخم گان و افستین رومی و اکلیل الملک و برسیا و شان از هر یکی پنج درم سنبل
 و مصطکی و سعد از هر یکی سه درم و زعفران یک درم سنبل و نیم سدر و روغن و بابونه و
 موم زرد برشته چنانکه رسم است و تفریف ضمای تحلیل کننده صبر سه اوقیه مصطکی
 یک اوقیه بابونه و اکلیل الملک از هر یکی چهار اوقیه روغن سوسن چندا که کفایت بود
 اگر آماش اندر جانب فقر بود پس از آن که زده باشند سه قانو فها که اندر آماش جانب
 صمد بیا کرده آمده است نگاه باید داشت و هم بران نسق تدبیر کردن چنانکه اندر این جا
 تدبیر نرم داشتن طبع باید که با اعتدال شربت بهاء نرم کنند و کشانید جرن آب میوه ها و بکین
 و شراب خرماهدی و بنیراب ما اندکی بنفشه و آب عنب الثعلب با آب بلاب و آب
 جکندر آمیخته و اندر روزها جکندر و بلاب و تخم کاکیان که تنازی القرم خواهند
 بخن و از پس روز چهارم تا روز هفتم چهار شنبه اند و آب بلاب که اندراب کوفی را
 و طبع که سخت خشک باشد اندر بکین و دیگر شربت ها اندکی سقمونیای حل باید کرد
 و بدادن و از پس چهارده روز و وقت انحطاط اندر روزها تخم کاکیان و بنیراب و فوفل
 می باید بخت تا طبع را نرم کند و از صبر و غار یقون و ترید و ماندن مسهل ساختن و جای
 باشد که بخنقی سیاه حاجت آید و حقه نرم سخت موافق باشد خاصه آنکه از عصا و حقد
 و آنکین و مقداری نمک و بون و شکم سرخ سازند و با خر تر طبع بسفاح و زوفا و معتد
 و مقداری تخم خنل ترکیب کنند صفت سقمونی کسده و آماش را که کند و طبع را نرم کند

بکین

بکین دصندل زرده درم لایق مغسول و ریوند چنی از هر یکی یک درم سقمونیای نیم
 در مسنک شربت دو درم با بنیراب خرماهدی و بنیراب خرماهدی و بنیراب خرماهدی و بنیراب خرماهدی
 کار هم از بهر آنکه در وی قوت قلع است نرم که ماوه رقیق را بیاورد و غلیظ بماند و صلب
 شود و ضما و هاضما از نوع که بیشتر یا کرده آمده است هم بران ترتیب باب
 اندر آماش جگر که پس دریم کدو و سیله کرد و باید دانست که احوال آماش کرم که اندر
 جگر بدیدار از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد و اعراض آماش زایل شود یا پس دریم
 کدو و سیله کرد و باید دانست که علامت تحلیل آنست که اعراض آماش زایل شود
 و چهارتن در دست شود و علامت صلب شدن آنست که پس توان دانستن که صلب است
 و علامت دریم کردن آنست که تب و دروزیاد است شود و بقفا از خفتن دشوار گردد و
 بر بهلو خود تواند دخت و چون بخت شد و دریم کرد آماش نرم تر شود و آنکست بدو اند
 نشیند و اعراض آماش ساکن تر شود و علامت سر کردن و کشادن آماش آنست که تب بزرگ
 از ایندی سخت و اندر برانیم بیرون آید یا چنی چون دردی شراب و از پس آن نسکین
 بدیدار آید و کانی زایل شود و کشادن بدیده از سه بیرون نباشد یا برود اندر کشاید و
 علامت این آنست که دریم اندر بران بدیدار یا اندر منفذ کرده و مشابه اندر کشاید و
 این آنست که دریم اندر بولد بدیدار یا اندر فضای شکم کشاید و علامت این آنست که دریم
 اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار
 بود و اگر اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار یا اندر بولد بدیدار
 جگر و مشابه اندر کشاید و اندر اندر جانب فقر باشد بیشتر بروده اندر کشاید علاج
 نخست که آماش کرم بدیدار شد از طریق علاج آماش چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
 بجای باید آورد از صند و حجامت و نرم کردن طبع و ضما و هاضما و شربت ها و از این و محلا کما
 داشتن و چون آثار بخت دریم کردن بدیدار بدیدار بدیدار بدیدار بدیدار بدیدار بدیدار بدیدار بدیدار

جاره نباشد از داروها لطیف کنند تا زود تر بخت شود و سر کند و چون بخت شد طبیعت
رایاری باید از ناریم راز و در دفع کند و گاه باید که تا میل ماده بکدام جانب است اگر
برودها فرو می آید در اوها نرم لغز شده و اسهال کنند باید داد در او روی او را کنند
داروی تیر نباید از نامان را نه بخاند در جلد روده و مثانه را از گذشتن ریم گاه باید
داشت تا مضرتی دیگر تولد نکند و چون ریم بالوده شد الحشا را از باقی آن باید شست
بجلاب و ماء العسل و غیر آن پس تدبیر روایند جراحت کردن آب بجلاب و آب گشنه
و خیار شنبک تر کنین کوشش خشت اندوی کد اخته و اگر قوی تر باید صبر کرد افسنتین
ترکیب کرده و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول و میرزا و انجیر و برسیا و شان اند و بخت
و حلیه هم در او بخت و روغن بادام شیرین و قلع و روغن حلیه و روغن خمدک بر جکایند
و اگر قوی تر باید خرما اند و بخت و شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب
با انکین این مریاری رهنده است اندر پزائیدن آماس صفت سفوفی براننده و
بالا کنند بکینه طلقه شقوق خشک یک درم تخم مرویم درم آرد حلیه یک درم این جلد
باید اوقیه شکری و سدا و قیه شیر خر شربت بود و از پس آنکه آماس کشاده شد ماء الاصول
که در روی عاف بخت باشد با چهار درم روغن خمدک اگر در درم سنک روغن زیتون
و نیم اوقیه شکری و نیم اوقیه فلوین خیار شنبک در آن صواب باشد و خواهر افیون میگویند
که هر گاه که آماس کشاده شد و لیتر آنست که ریم را بطریق بول باز گردانند و از بهر این کار
طبخ حاشا و طبخ زوفا و طبخ بودن جری باری و طبخ قنطاریون و فراسیمون فرموده است
و این سفوف طلقه شقوق که پشتر آید کرده آمده است از بهر این کار ستوده است اما
اگر حارقی باشد تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنک و پنچ سوسن و فانید و مقداری کثیر
بخت افغ بود و تدبیر روایند جراحت برین ترتیب باید کرد هر امداء ماء العسل باید
داد با کشکاب که با جلاب شکری با کشکاب و اگر حارقی باشد سکنکین ساده باید داد و از

بسیان

بسیان بدو ساعت داروی روی روایند و دادن نسخ آن مصطکی و تخم کسنه و کل مختوم از
هر یکی یک مثقال کد و دم الاخوین و کل و طباشیر از هر یکی دو مثقال شربتی سه مثقال
با سکنکین که با ماء العسل که با جلاب و اماضاری براننده که نخست بکار در انداخته اما
بخت شود از این جنس باید با بون و اکلیل الملک و پنچ سوسن و پنچ خطمی و بودنه و انجیر
بستی و مویر دانه پرون کرده و خمیر و سیاه بزیان کرده و روغن تخم گان از هر یکی را ستار
ضاد سازند و اگر قوی تر باید راجو و بودنه و سرکین کبوتر و بودنه و علك البطم زفت و
کند از هر یکی به مقدار حاجت بکینند و ضاد سازند جگانه رسم است و چون اثر بختی
بدید آید چهار بار بفرمایند تا بر بهلو خیسند و اگر ممکن بود و قوت دارو بفرمایند تا لختی
برود و ریاضت کنند و اندک مایه شود تا زود تر کشاده شود و طعام پس از آنکه آماس
کشاده باشد ماء العسل بخت که جلاب بخت یا اندک نشاسته و روغن کل و زرده خای مرغ
با روغن کل و شیر جوشانیده و آب او کمتر کرده و طبخ خبازی و چند دوس با روغن بادا
صواب باشد و خباز را بشهر من میکی گویند و خای نیم برشت و اطریر موافق بود و اطریر
بشهر من آرد هاله گویند و اگر خواهند قوت رایاری دهند مایه ناز و جوزه سبک دهند
و بر جلد تدبیر این علت همچون تدبیر لیشهای کرده و روده کنند و بعضی مردمان اطریر
رشته را گویند و اگر آماس اندر فضای شکم کشاید جاره نباشد از آنکه پوست پیغوله را ن
بشکافند و عضله را بخندان پرون کنند که صفای اندرون بدیداید و صفای را به پند
و اثره در روی سازند و بدست فرو مالند تا ریم از روی بیاید چون پاک شده باشد
تدبیر روایند کنند با سوسن از جو و سوسن از گشاد یا زرد هم اندر آماس صلب
که اندر جگر بدیداید آماس صلب که اندر جگر بدیداید علاج کمتر تدبیر خاصه اگر
کهن گردد و اگر زود اندر یابند و از تر از کهن باشد لکن بدشواری و عسری علاج
بذیرد و پشتری با سستقا باز کرد و بعضی باشد که زود تر هاله کشد خاصه اگر اسهال

بدید آید و سبب اسهالی که با این آماس بدید آید است که سر رکها که غذا ازان رکها
 فقر جگر بحدی بر آید بسته باشد و غذا راه نیابد تا بگذرد و باندماها رود و چون
 غذا راه نیابد تا بگذرد باز گردد و برودها فرو آید و اسهال در پیوند و از بهر آنکه غذا
 که در نیابد تا باندماهای رود اندماهای بهر مانند و تن لاغر شود و قوت نماند و رود
 هلاک شود علاج قانون علاج آنست که اگر در تن خلطی بد باشد از اجتهاد معتدل
 و شربت های نرم لغز اند که کم کنند چون لعاب تخم گمان و طینح حلیه که لغز انده است و نیز
 و نرم کنند صفت طینح حلیه یک پخته در ده درم و اندر مقدار ده استار آب بنزداد و
 بهر بود و یک بهر بماند و ببالا بید و سه درم روغن بید انجیر بر افکنند و بدهند
 بوخاسرا صومیکوید طینح موز و عناب و انجیر سخت نافع است نسخ آن بکیرند
 دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک پست عدد عناب بیست عدد بجز کوفش سه درم
 تخم بادیان و انیسون از هر یکی دو درم حلیه و خشک از هر یکی ده درم همه را بنیازند
 رسم است و ببالا بید و سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام شیرین بر افکنند
 و بدین رو سبب شربت می سازند از ایارج فیترا و غاریقون و عصا غاف و نمک هند
 و انیسون با آب عناب و آب کسند بدهند و علك البطم طبع را نرم کنند و بچین
 تخم گمان و لعاب و بنزدانده و نرم کنند است و جلعونه اندرین علت سودمند است
 و سیربط و پید مرغ خانگی و مغز ساق کاه و خوردن و اندر ضما وها بکار داشتن نرم کنند
 و برانده است و مقدار نیم درم قسط یا یک مثقال اندر شراب انکوری بدهند سود
 باشد و روغن نار دین و روغن مصطکی و روغن بلسان از هر یکی مقداری اندر طینح
 سداب و شبت سخت سود دارد یک هفته بدهند و روغن نار دین چهار درم دهند
 و تخم بجز آنکشت یک درم با آب کوفش و آب کسند و غاف یک درم سه با این آبها
 و برک لسان الحلی خشک کرده و بچ او هم با این آبها و آب بادیان سود دارد و حلیه بادام

تلخ بارو

تلخ باروغن او اندر شراب نافع است و بخود آب از خود سیاه نافع تر است و جعد و کما
 و لوف نافع است و لوف را بشهر من سلکوش گویند و از داروهای مرکب اقراض مقل
 و معجون کل و دو الکرم و معجون کل و اما ناسیا نافع است صفت اقراض مقل سخت
 محمد زکریا بکیرند کل سرخ ده درم سنبل ده درم زعفران دو درم سرب یک درم قسط یک درم
 سنک و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یک درم سنک و نیم مقل سه درم سنک مقل
 بشراب حل کنند و داروهای بدان بر شند و اقراض کنند هر یک سه درم شربت یک قرص
 با آب دهند که با آب کوفش که با آب بادیان نسخ معجون کل بکیرند کل چهار درم پنج سوسن
 کوفته و پنجه هفت درم ریوند چینی و لک از هر یکی یک درم سنبل و سیلخ و زعفران از هر
 یکی سه مثقال نیم مثقال مرز و زعفران اندر سر کل کنند و داروهای کوفته و پنجه باوی پیا
 و بانگین بر شند شربت نیم مثقال اندر طینح زوفا و صفت ذوا الکرم و معجون لک و اما
 ناسیا اندر باب سوم از جرو و نخستین ازین که شمار یاد کرده آمده است صفت طینح زوفا
 بکیرند زوفا خشک سه درم برسیا و شان و پنجه سوسن از هر یکی پنج درم حلیه ده درم
 تخم گمان هفت درم تخم خطمی و تخم خازی از هر یکی چهار درم انجیر ده عدد و معجون
 بیرون کرده بیست درم بنیازند که رسم است شربت حلیه درم با یک مثقال روغن
 بادام و یک مثقال روغن بید انجیر و اگر حرارتی باشد ماء الجبن دهند و دو الک
 و اگر با این سفوف دهند و با باشد نسخ سفوف بکیرند هلیله کابل و هلیله سیاه از
 هر یکی یک جز و تخم کوفش و انیسون و تخم بادیان از هر یکی چهار یک جز و شربت سه درم
 با هفت درم شکر و شیر جدا نکند یاد کرده ام و ضما وها ازین نوع بکار دارد حایاء تر
 یا خشک اندر شراب قابض پنجه سنبل فراسیون با مغز قسوق سود دارد و انجیر پنجه
 و آرد حلیه و سداب و اکلیل الملک و بطرون مدو سرشته سودمند باشد صفت
 ضماری و دیگر بکیرند حلیه و تخم گمان از هر یکی ده درم میعه تر و موم مصفی از هر یکی

پنج درم بیه بطوبیه مرغ خاکی از هر یکی هفت درم روغن ناریدن پست درم و اگر کحل
 باشد ضماد ازین کوفه سازند یا مر بر اکیله الملك از هر یکی جز و بنفشه خشک دو جز و طبعه
 و تخم کان از هر یکی نیم جز و مصطکی چهار یک جز و روغن بنفش و موم چند آنکه کفایت
 بود و الله اعلم باب چهارم از جز و سوم از کفشار یا زده اماس عضله
 شکم علاج اماس این عضله ها میخورن علاج اماس جگر است و داروها همان داروهاست
 و ضمادها را در روی اثر بیشتر است و این علاج آسان تر از علاج جگر است از بهر آنکه اندر روی
 خوف آنکه اماس صلب گردد با مسترخی شود نیست باب پنجم از جز و سوم از
 کفشار یا زده اماس که از رخی صدمه افتد بسیار باشد که بر جگر زخمی آید یا آسیبی
 بدورسد و اماسی تولد نکند لکن زاید بزرگ از جای خویش زایل شود علامت وی
 آنست که از پس آسیبی که رسیده باشد از جای چسبیده باشد اندر سر اسیف روی بدیداید
 و علاج وی آنست که راست بایستد و سینه راست بدارند و بر افرازند و خوشیست را بمرز
 تابجای باز آید و در رنج زایل شود علاج اماس آنست که نخست رک زنند و شربت
 رابع دهند و ضماد رابع بکار دارند بر قانونی که اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده
 آمده است و اگر بقی باسهال خونی آمدن آغاز کند داروها قاضی پیشتر بکار دارند
 کل مختوم بالعاب اسپغول و روغن کل سخت نافع بود و اگر حرارت غالب نباشد یک مثقال
 ریوند چینی و یک مثقال فوه کوفه و پنجه اندر شراب انکوری مطبوخ نافع بود بر قول
 جیس و ثابت میگوید ریوند و دار چینی و فوه از هر یکی یک درم شربت یک درم سر رو
 بدهند با شراب انکوری سخن دارویی که در ابتدا اماس شود دارد بکین ریوند چینی
 کلنار درم الاخرین شب یمانی راستا است شربت یک مثقال یا آب آبی حرارت و گرمی اماس
 زایل کند و خون آمدن باز دارد صفت داروی قوت رابع و فوه و قوت تحلیل باشد یک
 کهر باده درم کل سرخ چهار درم اقا قیا چهار درم سنبه هندی زعفران از هر یکی شش

درم مصطکی قشور الکنند از هر یکی چهار درم کل از مینی هفت درم کوز سر و هشت درم
 مهر را بگویند و آب لسان الحل سیرشند و اقراص شربت یک مثقال تعریف داروی دیگر
 بکین درم سطا فلون ده درم لک مغسول هفت درم ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم
 سنک و نیم حاشا چهار درم نخود سیاه هفت درم کل از مینی ده درم مقداری موم میانی
 اندر روغن سوسن کل کنند و داروها بدان روغن جرب کنند و اقراص کنند شربت سرد را
 خواجہ بوعلی سینا رخصه الله میگوید ریوند چینی و کل از مینی با حب الاس میخند از موده ام شود
 ترین داروهاست و اندر آخر علت که حرارت کمتر شده باشد و اماس بر اندکی باز آمده ریوند
 چینی و لک و زنجبیل بگویند و اقراص کنند سودمند باشد و از غود و زعفران و حب الغان
 و مقل و قصب الذریر و مصطکی و موم و روغن سوسن و میسوسن ضماد کنند باب
 ششم از اماس سرد که در جگر ظاهر شود و علامتها و علاج آن علامت این علامتها شولج
 سرد است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است علاج این علت بعلاج سدها حکم
 نزد یکست و نخست استفراغ باید کرد یا ارج فیکرا و غاریقون و مطبوخ هلیله برین ترتیب
 آن روز که مطبوخ خواهد خورد نخست پیش از مطبوخ بکین ارج فیکرا یک درم غار
 یک درم حب کنند چنانکه رسم است اندر شب وقت خواب بخورد و بخسبد و با مدام مطبوخ
 بخورد نسخ مطبوخ بکین هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یکی ده درم بخ کرفس و پنجه بادیان
 از هر یکی سه درم غاف چهار درم افستین رومی پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون دودنا
 بسفای پنج درم سنک و نیم کوفه ریوند چینی نیم مثقال نیم کوفه موز دانه پیرون کرده پست
 درم مهر را برین چنانکه رسم است و بیالایند و پست درم پانید و سی درم ترنکین در رو کلا
 و باز بیالایند و بخورد صفت قرصی نافع بکین دانیسون و تخم کرفس و ناخواه و افستین
 رومی از هر یکی سه درم فوه لک مغسول از هر یکی دو درم ریوند چینی مصطکی سنبه از هر یکی یک
 درم سنک و نیم عافت و زعفران از هر یکی یک درم مهر را بگویند و برینند و برینید کهن

بهرشند و آنگاه شربت از یک درم تا یک مثقال و اگر آماس اندر جانب محذب بود ماء
الاصول دهند باروغن بادام تلخ و شیرینی و اگر در جانب متعبر بود مطبوخ افستین دهند
باروغن بیهانجیر تا طبع نرم کند و باقی علاج از شرتهها وضادها که اندر باب سؤم از جنو
نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است گفتار دوازدهم اندر احوال سپرز و بیماریها
و اسباب و علامات و علاج آن باب نخستین اندر احوال سپرز و انواع سؤ
المزاج و افعال او سپرز اندامی است با منفعت بسیار و خانه سوداست و هرگاه که سپرز
فر به شود جگر و مثمن لاغر شود از بهر آنکه او ضد جگر است و فعل او آنست که سودا را که در
وی خفست از خون جدا کند و بخوشتن جدا کند کشتد و مزه آن بگرداند و ترش کند و غده
خویش از آن بردارد و هر روز از آن سودا جزوی بمعد فرستد و ترشی آن معد را بگرد
و شهوة طعام بدید آید و مزاج او معتدل است منفعت او بسیار باشد از بهر آنکه سودای
معتدل بنیاد همه تن است و قوت اندامها و سختی استخوانها و صبور و مردم بدوست و
مخاکذ از اعتدال مزاج منفعت بسیار است چون از اعتدال بگردد افعال او تباها کرد
و مضرت بسیار و بیماریها بسیار تولد کند و تباها افعال او از ضعیفی قوتها او بود چون
جاد بر و ماسکه و هاضمه و دافع و هرگاه که قوتها او بجال خویش باشد سه ساله تن درست
باشد و از فرونیها سودای بال بود و هرگاه که قوت از قوتها او ضعیف کرد بیماریها
آن قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیفی قوتها و سؤ المزاج باشد سرد یا گرم یا اما
وریشی و جراحتی که بدور سدا اما اگر قوت حاذی به ضعیف کرد در روی خون را که سودا است
بخوشتن کشیدن تواند و سودا بدان سبب با خون بهمه اندامها را کشته شود و بزقا
سیاه و بهق سیاه و کلف بدید آید و نخست رنگ روی از روی شود که بسیار می کر آید
و اگر سبب ضعیفی سؤ المزاج گرم بوده باشد خدام تولد کند و اگر قوت هاضمه ضعیف
باشد سودا اندر سبب رنگ نکوار و از حال بگردد اگر سخت ترش بود بهر معد آید از روی

زرد شود

طعم

طعام زیادت شود و جوع البقر تولد کند و اگر برونها فرو آید و کد شود آماس سودایی
تولد کند و اگر بفر و سوی تن فرو آید آه الفیل و ذوالی بدید آید و بواسیر بدید آید و اگر سبب
ضعیفی قوت سؤ المزاج گرم باشد سودا بسوزد و اگر بمعد و یا برود آید ریش معد
و اسهال و ریش دوره تولد کند و اگر اندر مزاج بر آید مایل نحو لیا تولد کند و اگر قوت ماسکه
ضعیف باشد سودا نکوارید از روی بیرون آید اگر بمعد آید منش کشتن و قی و سودا
بدید آید و اگر برونها فرو آید اسهال سودائی تولد کند و بهر اندامی که آید آماسی و
بیماری سودای تولد کند و اگر قوت دافع ضعیف باشد سودای فرونی از روی دفع شود
و آماس کسید و بزرگ شود و اگر آماس عفن گردد تبها سودائی تولد کند و از روی طعام
بود از بهر آنکه سودا از سبب دفع نشود و بهر معد اندر نیاید و اگر قوت دافع ضعیف
نباشد سودا را اندک دفع می کند و پشتری اندوی ماند و بدان اندازه بزرگی بدیدد
آماس کند و اسهال کند و اسهال بترتیب بدید آید از بهر آنکه دفع شود بزبوقت دفع
شود و بهر بوج خویش و بسیار باشد سبب بیماریها سودای بی بسیار خوردن طعامها
سودائی بود و ضعیفی قوتها سپرز و گاه باشد سبب آماس سپرز بحران بیماری باشد
بباید دانست که اگر مزاج سپرز سرد است اندروی حراقی است و رطوبتی غریزی معتدل
و فعل قوت جاذبه بقوت این حرارت است و فعل قوت هاضمه بدین حرارت و رطوبت است
الا که تمامی فعل قوت جاذبه بحراقی است با خشکی غریزی معتدل و سبب نقصان فعل
قوت دافع و جبر است یکی آنکه رطوبت غریب و دقیق است که بروی غالب شود و او را
مستخرجی کند تا دفع شود و دوم آنکه اندر منفذ بیرون آمدن سودا از روی سدا و سبب
نقصان فعل قوت ماسکه هم رطوبتی غریب است که بر خشکی غریزی غالب شود و قوت ماسکه
را باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سؤ المزاج گرم باشد و سبب سؤ المزاج
گرم نیز خلط سودائی بود که از جگر بر داند آید و سبب نیز خلط سودا سوزد

و تمامی فعل قوت هاضمه بحراقی است با رطوبت
غریزی معتدل

خون بود یا سوخته شدن صفرا اندر جگر و علامت تیزی خلط سودا آن بود که هر آماس که
از وی تولد کند و بهر اندام که در آید ریش بود و سوزان بود **باب دوم اندر ضعیفی**
قوتها سپرز و علامتها و علاج آن اما علامتها ضعیفی قوتها اندر **باب گشته**
یاد کرده آمده است علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد ریاضت و براستور نشستن
و موضع سپرز را بدست مالیدن و جنبانیدن و محجرات آتش و پی آتش بر نهادن و خون
بیرون ناکردن و ضارها که او را قوت دهد بکار داشتن سودا را در و باقی علاج او علاج
یرقان است و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد علاج او علاج قی و اسهال سودا بی است
و علاج قی اندر کف تار و دم که علاج معده است یاد کرده آمده است و علاج اسهال
سپرز اندر جایگاهش یاد کرده آمده و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد بکرند اگر از وی
طعام زیادت شده است و جمع بقری بدید آمده علاج آن اندر علاج معده یاد کرده
آمده است و اگر امراض یا لیا بدید آمده است و اگر قوت دافعه ضعیف باشد علاج
تحلیل **آماس است** چنانکه اندر **باب دیگر** یاد کرده آید و اگر قی با اسهال سودا بی بدید آمده
علاج هر یک از جایگاهش باید جست **باب سوم** از گفتار و آرد هم اندر الحاح
آماسها سپرز و علامتها آن باید دانست که آماس کرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر
بیشتری خونی بود صفرا بی کمتر بود و بلغمی نادر بود و هیچ آماس کرم اندر وی دیر نماند
و صلب گردد از بهر آنکه او خانه سودا است و آماس او پیشتر اندر فرسوی او باشد از
بهراکه ماده او غلیظ است و سستی و بعضی مردمان باشد که با سپرز نرنگ زاده باشند
و همه عریضه که در اندک و کسلی باشند که سپرز ایشان نرنگ شود و بران حال بماند و سلا
باشند و خداوند علت سپرز را بتازی مطلق گویند و سپرز را طحال گویند بقی و اط
میگوید هرگاه که مطلق از درد سپرز شکایت کند امید سلامت باشد از بهر آنکه منو
حسن سپرز بر جای باشد و میگوید که هرگاه مطلق را اسهال خون افتد خیر باشد از بهر آنکه

علاج آن اندر علاج بیمارستانی
یا کرده آمده

اندر

امید آن باشد که ماده علت تحلیل می پذیرد لکن اگر این اسهال در او گردد و بزرگ الامعا
و استسقا او کند و هلاک کند از بهر آنکه مزاج سرد شود و حرارت غریزی نماند و
اندر کما نیست که از نبشتهها کور بقراط ساخته اند در اینجا می آید که هرگاه که خداوند
علت سپرز را شهوت طعام باطل شود و از وی خونی سرخ رود و بر اندام او ریشها و
بشها و سبیدی در بر آید و زردم هلاک شود و بول مطلق هر چه غلیظ تر و رنگین تر
بهتر و آنرا اندر وی ثقیل و رسوی بر آید و پسند سخت نیک بود از بهر آنکه نشان بال باشد
علت بود و اگر اندر بول مطلق کتب دارد خون فرده بیند آماس سپرز را بشود و گاه
باشد که بجران آماس سپرز بر عاف بود و خاصه از سوی جب و گاه باشد که اندر بس کوش آماس
صلب و بدشواری برود و در تحلیل پذیرد از بهر آنکه ماده بس غلیظ باشد و گاه باشد که
آماس جگر بجران انتقال کند و آماس جگر باز آید و آنجا از جگر سپرز باز آید سلیم تر باشد
علامتها همه انواع آماس سپرز با کانی بود و باردی که از سوی جب بحجاب باز دهد
و تابستانه دست و جنب کردن بر آید و اگر آماس قوی باشد دم زدن مضاعف شود چون
دم زدن بجان اندر گریستن از بهر آنکه بحجاب بسبب راحت آماس حرکت خویش تمام
نمواند کرد در میان فرو ایستد و یک حرکت بدو باز تمام کند و دم زدن بدان سبب مضاعف
شود و آماس عظیم نباشد با حجاب این مزاجت نکند از بهر آنکه سپرز را با وی جندان
مشارکت نیست که جگر راست و آماس سپرز بلسن نتوان یافت و بحس و بصیرت نیز توان دید
و خداوند علت سپرز را غر شود و این معنی بیشتر یاد کرده آمده است و خون مطلق
باشد از بهر آنکه سپرز در وی خون را بخوشتن کشیده باشد و گاه باشد که زانو و پای
مطلق کرم باشد از بهر آنکه مفعول را با سپرز مشارکتی است بدان منفذ که سودا از
وی بفرم معده آید و شهوت طعام را بجناند و بسبب این مشارکت مفعول سرد شوی
و حرارت از وی با طاق کینزد قوی تر بود و آنرا کرم کند و اطراف پنی و کوش سرد باشد

از بهر آنکه این هر دو عضو سرمانده اند و ضعیف اند و از همه سببهای سود کننده زود
تو اثر پذیرد و منفعل شوند و فرق میان آماس و بواسیر آنست که بواسیر را نمی کشد و هرگاه که
بماند قراقرز کند و آروغ بر آید و الهزایل شود علامت آماس کرم است که آماس است
و سوزش و تشنگی باشد و اگر آماس صفرائی بود تب کرم تر بود و تشنگی صعب تر و کرم
کمتر و آماس صلب را بلس توان دانست و خداوند علت ترش روی و باغم و اندیشه و
وسواس و اندیشه های بد بود و اخلاط ذهن یعنی آشفتگی عقل کمتر بود از بهر آنکه ماده
غلظت باشد و سنگین بسوی زیر گراید پس اگر ماده سخت باشد و بسیار و آماس عظیم بود
اخلاط ذهن بدیدار از بهر آنکه سپرز را با حجامت مشارکتی است و حجاب را با دماغ و
بسیار باشد که بر ساقها ریشه ها و بر آید و دندان بپزد و کوشش بن دندانها
خورده شود اما آماس و سبب ریشه ها و بر ساقها بر آید میل کردن خون سخته
سودائی بود بدان جانب و سبب خورده شدن کوشش بن دندان بر آمدن بخار بدندان
سوی بالا و گاه باشد که سبب ریشه ها ساق بحران آماس بود و بسیار باشد که بواسیر
همچون بول تن در ستان بود و ریاضتی کرده شود و سودا تحلیل پذیرد و بول سیاه شود
و گاه باشد که قوت سپرز بدو باز آید یا از علاج قوت یابد و قوت دفع او بر ماده آماس
مستولی گردد و نفلی چون در روغن زیت با سهال دفع شود و آماس بلغی بلس
باشد و رنگ روی سبید باشد غلبه ای از سیاهی بروی نشسته و پیشتری مطلقان را
و قی دشوار افتد و طبع خشک باشد در روی قی و مسهل ایشا نرا دهند قوی تر باید که
باشد علاج آماس سپرز به علاج آماس جگر نزدیکست و اندر علاج هر دو احتیاط
باید کرد و آماس صلب نشود از بهر آنکه آماس کرم که اندرین هر دو عضو افتد زود صلب گردد
و داروهای جگر باید و لطیف کننده باید و بالطیف کنندگی سخت کرم نباید اما ماده را نشود
و غلظت تر نکند از بهر آنکه غذا سپرز و ماده که اندر وی است اگر غذا جگر و ماده که اندر وی

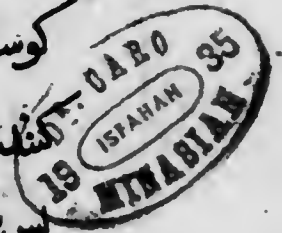
و عسر
اگر غذا جگر و ماده که اندر ویست قیاس کنند این غلیظ تر است از آن بدین سبب داروهای
سپرز تلخ و تیز باید و در روی قابض با وی آمیخته تا قوت او را نگاه دارد و سرکه تیز باید کرد
و نخست که آغاز علاج کنند که با سلیق باید زد از دست جگر اجل الدراع پس اسلیم و آن
پس ضد استفراغ کردن بر مطبوخ هیلد زرد صفت آن بکیند هیلد زرد و هیلد سیاه
از هر یکی هفت درم سنک و نیم شاهره هفت درم کرم مار و و کبر از هر یکی سه درم تخم
کسندر تخم کشوث از هر یکی یک درم سنک و نیم الوسیاه و خرما هندی از هر یکی انداز
حاجت مهر را بریند جنانکه در سم است و ببالا نهد و سحرگاه یک مثقال ایارج فیکرا و یکدرم
غار یقون حب کنند و بدهند و درم سنک با مداد مطبوخ بدهند و درم سنک
غار یقون باده او قیده سنگین سپرز را پاک کند و هر امداد شربت آب غلب الثعلب
و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه با سکر که با سنگین بدهند و آب برك کز و آب برك بید
و آب برك بید که از ابتازای الغریب کوید و آب کشوث ازین هر کدام که حاضر باشد با
سنگین آمیخته میدهند و اقراص ریوند و غار یقون در روی زیارت کنند و بدهند
با آب کسندر و سنگین و اگر تب نباشد باماء الجبن و برك بید خشک کرده اندر سایه
و کوفته و پنجه باد و درم سنک سکر هر امداد نافع و از موده است و برك بید همچنین
بسبب تلخی و قبضی که در وی است سودا در و سبزی که اندر سایه خشک کرده و کوفته
و پنجه با سکر سودا در و بولست پنجه کبر با سنگین و پوزوری ترش سودا در و ماده سودا
را بطریق بول و براز بیرون آرد و سپرز را پاک کند و فوم سودا درم مقدار یک درم سنک
با سنگین سودا در و مبر و در با طلیخانیسون دهند و درم تخم خرفه با سکر بدهند
و بر اخاصیتی است اندر تحلیل سپرز و برك لسان الحمل خشک کرده و کوفته و پنجه مقدار
یک ملعقه سفوف کردن سودا در و اقراص پنجه انکشت و کدو خشک کرده از هر یکی استا
راست مهر را بکوبند نرم شربت دو مثقال با سنگین ترش و کدوی کوچک خشک کرد

اگر غذا جگر

و کوفته دو درم سنک با سکنکین سودا در وضادها ازین گونه سازند بکیرند بسوس کنند
 و بسکه پزند و نمک با اندازه سپرز بکیرند و بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند گرم کرده
 و بسوس آن بر بالای نمده نهند و بپزند و اگر بیمار طاق ضمار ندارد و ابقضا با آن
 خواباند و سرکه ناب گرم کرده و نمک با اندازه آن سپرز بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند
 و اگر حرارت سخت قوی نباشد سداب اندین سرکه پزند قوی تر باشد جدا که طاق
 دارد این نمک بر می نهند و ترمیدارند و گرم میکنند و بازمی بر نهند و اگر این علاج اندر
 کرمها بکند بهتر باشد و خاکستر سرکین کوسفند که خاکستر کلین سرکه تر کرده سود دارد
 و بکند سرکه بخته ضماري معتدلست و پنج خطی هجین و سرکین کا و جرای خشک کرده
 و بسکه بخته ضماري یکست و اگر کوز در دباوی بر شند گرم باشد و قوی وضادها
 و شربت های گرم اندر علاج سپرز موافق نباشد از بهر آنکه هم باشد که صلب کرد و سخت
 بر قانون راست باید رفت و با سلیق و جبل الدراع و اسلیم زدن و شربت های ملطف
 و مقطع معتدل بکار داشتن یا اندکی داروی قابض و سکنکین و سرکه ملطف و مقطع
 خاصه سرکه کبر و سکنکین که از سرکه کبر و شکر سازند با اندکی زعفران ملطف است
 و آب بادیان تر و آب کرفس با سکنکین معتدلست و ملطف و انجیر سرکه فخر کرده ملطف
 و از بس آنکه چند روز ازین نوع شربت ها داده باشند استفرغی کنند به مطبوخ هلیل
 صفت آن بکیرند هلیل سیاه ده درم شاه تره ده درم پنجه اخرو غاف از هر یکی پنج درم
 کرمها زوسه درم اشنه و اینسون و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی سه درم مهر را برنجیانیک
 رسم است و با لایند شربت ده اوقیه بایک درم ایارج فیکر و هلیل زرد و درم غایق
 نسخ جی بکیرند ایارج فیکر و هلیل زرد و تر بلاز هر یکی ده درم غاریقون و برک کرا
 از هر یکی پنج درم اینسون و اشق و مقطر از هر یکی سه درم نمک هندی دو درم شربت رو
 درم و داروها مفرد که خلط غلظ را لطیف کند و سپرز را برقی بالکند قطور یون باریک

و عصاره

اختر کندي بکیر سداب و بوست پنج کبر و افستین و بودنه و سغتر همه را بر سر که آب بنزد
و بر غدی کیند و ضماد کند کرم هرگاه که سر شود بر آرد و دیگری کرم بر نهند تا
بیست و یکبار و پمار باید که اشتا بود تا فایده دهد و سخت ضار دای قوی و مسهل بکیر خرق
سیاه سه اوقیه خرق سبید جمارا اوقیه اشق و بطرون زهر یکی سه اوقیه سقمونیا دو
اوقیه فلفل سی درانه سه رانم بسایند و مقداری بنید تلخ بکیند و جندان ملک البطم در
کلانند که خان شود که داروها روی بتوان سرشت و کرم کرده کار دارند و اشق و سر کین
کوسفند بر سر شسته ضار دای قوی است و آنرا که این علاجها اثر نکند بر سپر و حجامت
کنند و خون بردارند و اگر داغ کنند و موضع داغ را نکند که بندد تا ماده بسیار رساید
بس رویانند صواب باشد و هر وقت که ضار دای بکار خواهند داشت اولیتر آن باشد که پمار
در که مایه شود و اندر آب زن نشیند و ساعتی نیک مقام کند چون اگر که مایه بیرون آید مایه
شور و صفا و خردل و مانند آن چیزی خورد و از بس آن اگر بنیددی خورد تلخ منروج آب
در باوند بر لطیف کند علاجی قوی باشد سه روز این ترقب بر دست دارد روز چهارم
ریاضت فرمایند چنانکه ماندن شود و عرق کذب ضار بر نهند و اگر آماس بلغمی بود بخت
است فراغ بلغم باید کرد و هر چه معند است از آنچه که اندر آماس صلب یا کرده آمده است
بر کزین و بدان علاج کردن و طعام مطحون شور یا بادیوزین با و اندر هر دو کبر و نمخته
و مصوص کرفس و سداب کرده و آن با سکنکین خوردن سود دارد و کرفس و بر لک
و سنبدان با جکندر و زیتون پرورده و حخته الخضر اسیر که پرورده و اطراف رز بکیر که پرورده
و بر لک و ساق او بر سر که پرورده و از کوارشها انچه لطیف تر و سبک تر باشد چون در آج
و تدر و و طیه و ج و کجشک و نعرب نانی که مطحون را سود دارد بکیرند آرد خشکار کین
تخم سنبدان شش یک آرد کوفته و بخته با ارد بر شند و آن نرند و آنرا بر سیبیل نقل می
خورند و اگر با سر که خورد هم روا باشد باب چهارم از کثافت آرد و در



که باید سوم بیماریها عاده و تبها محرق اسباب فزونی تولد صفر این نوع است یکی شق
المرأج کرم است اندر جگر و رگها با خون که اندوی تولد کند و غذا که از وی اندر رگها
بگذرد و باندامها رسد صفرانی بود و رنگ ممتن را بگرداند و زرد کند و دوم طعام و این
که از وی صفر اینشتی تولد کند بسیار خورده آید سوم آنکه مزاج ممتن کرم باشد و خونی که
اندر رگها ممتد اندام و تن بود بدان سبب کرم و صفرانی شود چهارم آنکه مسام بسته باشد
و بشره کثیف و صفر اینجیل دفع نشود و اندر تن بماند و بدین سبب است که علت یزقان بیشتر
اندر زمستان و بوقت آمدن بادها شمالی بود از بهر آنکه مسام بسته شود و صفر که باستانی
و بوقت برآمدن بارها جنوبی بفرق تحلیل افتادی و دفع شدی اندر تن نماند بخانه آنکه جانو
زهره که بگذرد زهر او خون را کرم و صفرانی گرداند و کرم جواره و زنبور بزرگ و قمل و کک
از این نوع باشد اسباب آنکه صفر از جگر و زهره بیرون شود و یا کمتر بیرون شود و نوع
یکی سده است و سده از وی بیرون نباشد یا اندر آن منفذ افتد که صفر از جگر زهره آید
یا اندر آن منفذ افتد که صفر از زهره بروید آید تا بر از دفع کند اگر اندر آن منفذ افتد که
جگر و زهره است صفر بدان سبب اندر جگر بماند و با خون اندر ممتن پراکنده شود و اگر
اندر آن منفذ افتد که میان جگر و روده است صفر از آن منفذ باز گردد و بجگر برآید و اندر
ممتن با خون پراکنده شود و یزقان تولد کند و نوع دوم آماس است و تولد یزقان از آماس
هم برین گونه باشد هر دو منفذ که یاد کرده آمده است آماس گرفته شود و صفر اندر جگر بماند
و با خون اندر ممتن پراکنده شود و گاه باشد که سبب شوال مزاج سرد منفذها منقبض گردد
و صفر دفع نیفتد و اندر جگر بماند و بسیار است که هر گاه که سده افتد و صفر بدان
اندر جگر بماند جگر کرم نمیشود و تولد صفر افرون از آن بودی و گاه باشد که سبب کرم شدن
جگر و بماندن صفر اینست که زهره باشد و این از سه گونه باشد یکی آنکه قوت جاذبه زهره سبب
نوعی از انواع شوال مزاج ضعیف گردد و آن صفر کرمی یا بد که از جگر بخویشتن کشند و تولد

عاصه

خاصه که قوت دفع جگر نیز ضعیف باشد و دوم آنکه قوت جاذبه زهره قوی باشد و صفر
بسیار جذب کند و زرد متملی گردد و ممتد و شور بدین سبب قوت او ساقط شود و دیگر
جذب کند سوم آنکه صفرای بسیار را اندر زهره گرد آید و رهنه منفذ که صفر از وی بروید
آید منطبق شود و لزوجت روده از سخت بگیرد و علت تولد کدی که قوی و دیگر یزقان اما
یزقان که بر طریق بحران بود و گویند باشد یکی آنکه ماده بیماری بخته شود و طبیعت مستولی
گردد و از انبساط هر تن بیرون دهد و بروزی نیک از روزها بحران دوم آنکه طبیعت ضعیف
باشد و ماده بیماری بسیار باشد و بسیاری بر طبیعت مستولی گردد و بنا وقت بیرون آید
بروزی بد از روزها بحران بقراط میگوید من اصابه الیرقان و اصاب کبد و جفا فهوری
و من کاتب بر حسی و ظهر الیرقان فی السابع و التاسع و الی الرابع عشر فدلک خیر
لم بحسب الشر سوف الایمن فان جفا فهوری میگوید که هر گاه که خداوند یزقان را جگر
صلب گردد بد باشد و هر که رات کرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهارم یزقان بدید آید و
شر اسیف و سخت نشود امید سلامت باشد و اگر شر اسیف سخت شود بد باشد ثابت
بن قره میگوید بدید آمدن یزقان اندر تبها و تبش از روز هفتم بد باشد پس اگر طبع با آن نرم
گردد امید بهی باشد و باید دانست که یزقان بیماری مخوف و صعب است و اگر علاج نکند
خداوند علت مغاها را شود و اسباب دوم اندر یزقان زرد که از کرمی جگر و کرمی
رگها خیزد و علاج او علامتها یزقان زرد که از کرمی جگر خیزد و کرمی جگر او تشنگی و تلخی
دهان و زردی چشم و روی و آرزو ناکردن طعام و بول و براز رنگین و کفک بود و هم رنگین
بود و باشد که شب آید و تبها داشته بر آن گواهی دهد و باید دانست که کرمی جگر و یزقان
که از طعامها و شرابها کرم خیزد بروز کار بدید آید علاج اما شر تبها و چون آب انار ترش
و شیرین و آب کسیر و آب کدو و آب خربزه هندو و آب خیل و آب کدو و آب کدو و آب کدو و آب کدو
جلاب کرباسکنیکین و کشکاب که تخم کهنر در وی بخته باشد و صحت جو باشد هر گاه

سود دارد و بخت را نخت چند بار با آب کرم بشویند پس سر دکنند اگر بدین تدبیرها کفایت
نشود قرص کافور دهند و قرص انبر یا ریس که اندر سوا المزاج کرم یاد کرده آمده است صفت
سنگین بزوری که از بهر دوستی ساختن ککسند حاضر نبود ککسند خشک سی درم تخم ککسند
لعل ده درم پنجه ککسند ده درم افستین رومی هفت درم غاف هفت درم ریونجی
سه درم مهر ریاک شب اندر صد درم آب و صد درم سرکه تر کنند و بجوشانند تا نیمه باز آید
و بیالایند و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند و اگر طبع خشک باشد طبع خرمای هندی و بنفشه
و الوسیاه و خیارشیر نرم کنند و ضمادها که از صندل سرخ و سیید و کل سرخ و کافور و کلاب
سازند بر حکمی نهند و اگر ضام از برک خرفه و برک خطمی و اردجو و طلب سازند و کل سرخ
و صندل و کلاب با اندکی سرکه رو باشد و طعام خل و زیت دهند با شکر و اندکی کشنیز
و برک کولک و ککسند با سرکه و فسرده از گوشت بزغاله و جوزه مرغ خاکی با آب غوره مصوص
و مغز خیار و خیار بادرنک با سرکه و برک کولک با نان بخورند باب سوم از جگر و نخستین
از کفار سیزدهم اندر برقان زرد که سبب آن بسیار خوردن طعامها و شرابها
کرم و تولد صفرا باشد و علامات و علاج آن نخت باید دانست که اگر کرمی جگر و
خوردن طعامها و شرابها کرم سبب تولد صفرا بسیار است و از صفرا برقان و بیمار بها
کرم و صفرائی افتد اندر باب جدا گانه یاد کرده آید باستقصاء تمام لیکن نخت این چند
نوع برقان که سدی نیست یاد کرده آید و علامتها و علاج از شرح داده انشاء الله
تعالی علامتها برقان که از بسیاری تولد صفرا بود با منش کشتن و قی و صفرا و قی
دهان بود و بول سرخ و غلیظ باشد و بود کبسیاهی زنده علاج آن که صفرا اندر جگر
سخت بسیار بود هم رنگ باید زد و هم داروی سهل باید داد و وکله اسلیق باید زد
که اسیدم از دست است و حمام کردن و مجسم بر نهان و برف و سوی کف که نزدیک
جگر است و اگر در روستی جگر نهند انجا که فرو سوی بهلوه است و آب باشد و بعضی

کردن باب پنجم اندر یرقان که سبب آن بسته شدن مسام همه تن باشد و علاج آن
این نوع بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن باد شمالی افتد و پوست درشت گردد و گاه با
که اندر سفر و غیر سفر غبار بر پوست نشیند و مسام را بر بندد و سبب یرقان گردد و اندر
پشت حالها سببی زاندر وین چون سده و سوا المزاج با این سبب یا باشد علاج این گاه
و آب زن و داروها تحلیل کننده بخن و اندامها را بسوس و آرد نخود شستن و مالیدن
و اگر علامت سببی دیگر از سببها زاندر وین بدید باید علاج آن جان که اندر علاج انواع
یرقانها یاد کرده آمده است می باید کرد باب ششم اندر یرقان که سبب آن سده جگر
باشد و علامات و علاج آن می باید دانست که سده جگر سبب یرقان باشد سه نوع است
یکی آنکه سده اندر تخطل جگر افتد و اندر که گاه اندر وی پراکنده است و این سده کلی بود
آنکه سده اندر منفذ افتد که صفر از آن راه بر هر آید سوم آنکه سده اندر منفذ افتد که صفر
از آن راه بروده آید علامتها اسباب و علامات سده و یکی اندر باب دوم از جرم و دم از کف
یا زرم یاد کرده آمده است و علاج نیز هم از آن نوع باشد که اینجا یاد کرده آمده است و علامتها
سده که اندر آن منفذ افتد که میان جگر و زهره است و صفر از آن راه بر هر آید آنست که
یرقان زرد بدید و اندر جانب جگر کرای کند و دهان تلخ باشد و بول و غایط زرد بود و بول
از زردی سرخی و سیاهی کراید و قی صفرائی افتد و بول هر چه رنگین تر بود نشان قوت جگر
باشد و دفع کردن صفر و علامتها سده که اندر آن منفذ افتد که صفر از آن راه بروده آید آنست
که بر از سبب که در دس یرقان زرد بدید و طبع خشک باشد و بیشتری از قوی تلخ کند
علاج خداوند سده کلی را هر با مداد آب کرفس و آب بادیان و آب کرفس و آب شبت از
هر یکی دو اوقیه بخوشاند و ببالا نهد و سه درم روغن بادام شیرین و یک درم روغن باد
تلخ و یک درم روغن فستق با این باها و شبانگاه تخم ترب یک درم سنک و یک درم مغز
تخم خربزه و یک درم انیسون و نیم درم تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک اوقیه سکنجبین بد

و قی کردن اندرین علت سخت سود دارد و سدها بقوت قی کشاده شود و ماده پراکنده
خاصه اگر سه درم تخم سمرق بکوبند و با سکنجبین و آب نیم گرم بخورد و بدان قی کند و بسیار
اندر آب بنزد و ببالا نهد و آن آب با سکنجبین میدهند سود دارد و در دم تلخ درشت
با یک دسته بزرگ کسسه هفت روز بخورد و ناشتا جگر را و زهره را بشوید و از ماده عفن
پاک کند و شش درم برنج کندر خشک کرده و کوفته و بپخته با ماء العسل کرباس سکنجبین
سده بکشاید و سود دارد و یک درم فوه اندر یک زرده خایه مرغ نیم برشت سده بکشاید
و یک درم سلیمه با شراب کهن بدهند و بفرمایند و ماده یرقان را با در بول بیرون
آرد و یک درم بوره با دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی بیامیزد و خداوند
علت را اندر این نشانند و اندکی صبر کنند پس این شربت بدو دهند تا اندر این بخورد و حال
زردی از وی فرو و آید این شربت با کافور یا کرده آمده پس از آن دهند که ماده یرقان را نرم
کرده باشند و بنشیند بشرت با این که اندر اول این باب و بدانچه اندر باب دوم از جرم و دم از
کفار یا زرم یاد کرده آمده است و کربا به و آب زن بکار داشتن سود دارد و اگر اندر این
تقاضای بول کند سود دارد و اگر سده اندر آن منفذ افتد که میان جگر و زهره است این شربت
که یاد کرده آمده سود دارد و اقراص افستین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با سکنجبین
بروری سود دارد و صفت اقراص انیسون بکیند انیسون سه درم افستین و اسارون و تخم
کرفس و تخم شبت و مصلی و سنبل و بادام تلخ از هر یکی یک درم غاف سه درم صبر پنج درم غاریقون
دو درم سمرق بکوبند و بطیخ افستین برشند یک بت یک درم سنک نسخه اقراص افستین
و اقراص ریوند اندر باب سوم از جرم و تخمین اگر کفار یا زرم یاد کرده آمده است و قی کردن
پنجم سمرق چنانکه اندر اول این باب گفته آمده است سود دارد و طبع را نرم کردن بحی از ایا
فیقر و افستین و سفاج و غاف و غاریقون سازند و صواب باشد و طعام از سر که کس سازند
و بزرگ ترب بخورده مرغ خانگی بپخته و بزرگ کرب بروغن زیت بپخته سود دارد و آب با سکنجبین

نروزی آمیخته خورد و ضماد از اریان و اکلیم الملک و پنجه خطمی و کرب و شبت و بنفشه
 و افستین و انجیر و صبر و سرسازند کوفته و پنجه بروغن قسطر بر روغن سنبل ترکند
 و بر جگر نهند و انجیر اندر باب علاج سده که در جگر جگر افتد یا کرده آمده است
 علاج اینست آن باب را با این مطالع باید کرد و اگر سده اندر آن منفذ افتاده باشد
 که میان زهره و روده است علاج آن بخفته تیر کشانیده و بدار و هاء مسهل قوی باید
 کرد صفت داروی مسهل یکم زردیله زرد یا زده در هیلله سیاه هفت درم شاهتره
 ده درم عاق و افستین از هر یکی پنجه درم مویردانه پرون کرده بیست درم مصطکی و
 از هر یکی سه درم پنجه سوسن و پنجه باریان و پنجه کمر از هر یکی هفت درم الوسیاه ترید و افستین
 از هر یکی پنجه درم خیار خنجرده درم الوسیاه بیست عدد خرما هندی پانزده درم سدره اند
 سه من آب بنزد تا بیک من باز آید و بسایند شربت هفتاد درم بایم درم غار یقون سود
 و دودانک نمک هندی و دانی مقوی نیا هر پنجه روز یک بار این مسهل بدهند تا سده کشا
 شود و از پس آن ماء الجبن بکار دارند یا این سفوف نسخ سفوف یکم زردیله سیاه ده
 درم افستین یک درم نمک هندی دانی اراج فیکر انیم درم کمتر یا بیشتر با اندازه قوت
 اگر با این علاجها سده تمام نشده نشود شیرا شتر دهند هر روز بنجاه درم تا شصت درم
 باشد درم هیلله زرد یک درم افستین نیم درم ایون و چهار دانک اراج فیکر و غدا
 و جوزه مرغ خانگی بسکه بخته با کرفس و بونه و آب کرفس و آب بول ترب با سکنکین سود
 دارد اگر سکنکین بزوری بود و اگر با سده هله ارقی بود علاج بشرتها و دار و هاء
 و معتدل باید کرد و اما کشادن آن سده کردن منفذ که میان جگر و زهره است شربت
 داروی اندازنده باید چون آب کشوت و آب کسنه با سکنکین که اندروی تخم کسنه
 باشند و آب کسنه با خیار شنبه و آب خرفه و آب بول ترب و آب ترشی ترنج با سکنکین و هم
 این آبها یکبار یعنی آب کشوت و آب کسنه و آب بول ترب و بوی شانند و صافی کنند و بکنند

کرسنه پوست کنده و یک مثقال تخم خرفه پاک کرده مهر را بکنند و با این آبها میزند و
 طعام خشوی دهند از آرد کرسنه و تخم ترب با شکر و بادام شیرین و ترکیب این خشو
 جان باید که آرد کرسنه چهار بهره و تخم ترب یک بهره تخم ترب را بکنند و در آب بنزد
 جنانکه رسم است و شکر و روغن بادام برافکنند و بعوض آب سکنکین خوردند خاصه سکنکین
 که تخم کسنه اندروی بخفته باشند و کشادن سده آن منفذ که میان زهره و روده است
 خفته نرم و داروی مسهل معتدل باید کرد چون پنجه هیلله زرد که با افستین و شربت
 و خرما هندی و و خیار شنبه و پنجه کرفس سازند و آب شاهتره و آب طلحشقوق از هر یکی
 سه او قیده با سه درم سکنکین هیلله زرد و دانی نمک هندی و طعام زیره با پنجه و مویر
 و انجیر در روغن و مزوره مشک کرفس اندرو پنجه باب هفتم از جز و نخستین
 از گفتار سیزدهم اندر برقان بحرانی برقان بحرانی را علاج نباید کرد لکن طبیعت را با آن
 باید از آن تا متر دفع کند و یاری طبیعت جان باشد که بیمار را آب گرم اندر نشانند تا
 مشام کشاده تر گردد و سکنکین نروزی که تخم کسنه بخته باشند یا تخم کشوت و روغن
 کشانیده مالیدن چون روغن بانونه و روغن شبت و روغن سوسن و اگر بحران بد کرده
 باشد علاج آن علاج سوا مزاج جگر باشد که از گرمی بود و علاج تب و علاج برقان که
 از خوردن طعامها و شرابها گرم تولد کند باب هشتم اندر برقان که از اماسی
 جگر و کزیدن جانوران بد تولد کند باید داشت که تولد برقان از کزیدن جانوران بد
 که زهره و اندر تن برآکند شود پس چاره نیست از آنکه درک با سلیق بارک اکل کشانیده تا
 خون بدر از جانب دل باز پس گرداند و از تن کم کند و مطبوخ هیلله زرد دهند و پس آب
 با هیلله زرد سوده و کشکاب سرطانی با آب انار سودا رو با سکنکین و آب غوره سود
 دارد و باقی علاج اندر باب علاج کزیدن جانوران زهرناک یاد کرده آید و علاج اما سوز
 جروسوم از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است باب نهم از جز و نخستین از

کرسنه و زردیله

گفتار سیزدهم اندر برقان سیاه برقان سیاه بیشتر از سپر باشد و از جگر نیز باشد
و بمشاکت هر دو نیز باشد اما اسباب آنکه از سپر باشد و نوع است یکی سده است که اندک
آن منفذ افتد که سپر سودا را از آن راه از جگر بخارج کشد و قوت ضعیفی قوت عازی
سپر را از کشیدن سودا جگر تا بدان سبب سودا اندک جگر مانده و با خون اندر که تن بکشد
و رنگ روی و سینه تن سیاه گردد و سبب ضعیفی قوت روح نیز باشد اسباب مزاج باشد
یا اما سبب که در روی تولد کند و اما سبب نیز از سوء المزاج و از سده خالی نباشد و سبب آنکه از جگر
سوء المزاج کرم باشد اندک جگر و صفرا بدان سبب اندر روی بسوزد و با خون باند اما هر دو
و برقان سیاه تولد کند علامتها برقان که از سپر بود سه علامت است یکی آنکه روی سخت
سیاه باشد دوم آنکه بول سیاه و نیزه باشد و بران نیز سیاهی که اید سوم آنکه اندر سپر
افتی باشد و آنرا که از جگر بود سه علامت است یکی آنکه بول از سیاهی بخرجی که اید و اگر
با آفتاب درازد سرخی نماید که بر روی زرد و اندر بران نیز زردی بیشتر بود سوم آنکه اندک
جگر آفتی بود و سپر زبست است باشد و اگر برقان بمشاکت هر دو بود علامتها افتاء
هر دو بدید آید علاج خداوند برقان سیاه را که از سپر بود نخست رک با سلیق یا اسلم
باید از دست جب زدن پس در روی مسهل دادن صفت در روی مسهل بکیرند هلیله
زرد و پانزده درم هلیله کالی هشت درم پنچ کرفس و پنچ بادیان از هر یکی هفت درم شکوفه
کبریا کبر و اسقو لو قدر یون از هر یکی شش درم خربق سیاه دو درم بسبا ح چهار درم
مویز منقی یعنی دانه بیرون کرده بیست درم الوسیاه بیست عدد خرما هندی و دو درم
افتمون پنچ درم سدر را بنزد جنانکه رسم است و بیالیند شربت هفتاد درم بادری ایچ
قیمت او نیم درم غاریقون و دو درم سبکی تر بدین مسهل چند کت باید داد پس بنیر آب که
بسککین افتمون گرفته باشند بکار دارند و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف
هلیله خورد و نسخ سفوف بکیرند هلیله زرد سه درم هلیله کالی دو درم افتمون یک

دم یارچ

درم یا یارچ فیکر انیم درم نمک هندی و انکی این جمله یک شربت و باندازه حاجت
وقت نماز کاهند و افزایند صفت سککین که اندرین علت سودا را و بکیرند
پنچ کرفس و پنچ بادیان و پنچ ادخرا از هر یکی ده درم انیسون و افتمون و جعد و دانه
کبر و اسقو لو قدر یون و کرم از قوخم کرفس و پنچ بادیان از هر یکی پنچ درم سدر را اندک
سرکه بزنند و بیالیند و از آن سرکه سککین سازند هر بامداد از این سککین یک آب
باید و قیده آب بادیان که یک آب و قیده آب کز که یک آب و قیده آب بکیرند یک آب و قیده
آب بکیرند تر آینه دهند و شیراشتر با هلیله سیاه و افتمون و غاریقون و نمک دهند
باندازه قوت بیمار سودا را و اگر مزاج کرم باشد یا تنبیهی آید آب انکور سک دهند
که تنازی غلبه اشتر بخواهند اگر آب کسسه با سککین و طعام مخصوص فرمایند بکیر
و کرفس و کسسه و فسر از گوشت بز غاله و بکیر سرکه پرورده و ضادی بر نهند از قفاح
ادخرا و حاشا و افستین و قرد مانا و قنطاریون و پنچ کبر از هر یکی ده درم کل سرخ ده درم
سند مقل پنچ درم اشق هفت درم داروها را بکوبند و مقل و اشق را بر سر که حل کنند
و داروها بدان برشند و هر وقت که ضاد بر یکین بدان موضع را بر سر که بشویند و اندر آن
سرکه باید که شبت و سداب و بود نه جوشیده باشد و اگر برقان هم از سپر بود و هم از جگر
نخست رک زرد و مسهل بدین صفت سازند صفت آن بکیرند هلیله زرد ده درم
هلیله سیاه هفت درم افستین رومی پنچ درم مویز منقی پانزده درم پنچ بادیان و پنچ
کبر و پنچ کسسه از هر یکی پنچ درم الوسیاه بیست عدد خرما هندی پانزده درم افتمون
سدر سدر را بنزد جنانکه رسم است و بیالیند و هفت درم فلوس خیار شنبه پاده درم
سند در روی حل کنند و بدهند و یک درم یا یارچ فیکر او نیم درم غاریقون و دانه
سقمونیامشوی و از بس این مسهل شیر آب دهند و آب برک ترب و برک کز از هر
یک آب و قیده و نیم آب غلبه سه و قیده و آب کسسه و آب و قیده آب برک کز یک آب و قیده

این همه را بخوشانند و ببالیند و ده درم فلوس خیارشیر در روی حل کنند و بدهند
 صفت سکنکین که اندرین جایگاه سود دارد بکینند تخم کسسه و تخم کوفس و تخم شوره
 و اینسون و پنج بادیان و پنج کسسه از هر یکی راستا راست اندر سر که بجوشانند و از آن سرکه
 سکنکین سازند و ضمادی دیگر که بر نهند بکینند که نماز و اطراف رزخساز کرده
 از هر یکی ده درم کل سرخ بیست درم صندل سبید بیست درم خطمی پزده درم نفیسه
 ده درم آرزو بیست درم زعفران پنج درم سنبل و جعد و حماما و کافور و از هر یک
 هفت درم مصطکی سه درم قطوریون شش درم مقلده درم انج کوفتی است
 بکوبند و مقل را بر سر کومی بختد حل کنند و لختی موم با روغن بکند از دوا مقل و داروها
 درها و ن بسایند نیک و به بر آید بکند یا بر آید کوب بر مالند و بر نهند و گاه باید کرد تا
 گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر بود علاج سبز باید کردن و اگر گرمی بیشتر بود
 علاجها جگر گرم بیشتر کنند تمام شد جزو اول از کتاب ذخیره و الحمد لله رب العالمین
 جزو دوم از کتار سبز درم اندر استسقا و انواع و اسباب و علامات و علاج
 آن باب نخستین اندر شناختن استسقا و انواع و احوال و اسباب آن
 چنانکه بسبب معده علق بدید آید که آنرا جوع البقر گویند همچنان بسبب ضعیفی جگر
 استسقا بدید آید اما توله جوع بقری از ضعیفی معده چنان باشد که نخست جوع الکلب
 بوده باشد و این علی است که آرزو طعام نمی اندازد باشد و بدین سبب طعامها بسیار
 خورده شود و رطوبتها بدان درم معده گرد آید و معده گران شود و مزاج او تنگ گردد
 و قوت جاذبه او از کار باز ایستد و آرزوی طعام باطل شود و بسبب باطل شدن آرزوی
 رکها تمی گردد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده
 را قوت ساقط شود و الجوع البقری این را گویند همچنین بسبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت
 او از رسانیدن آب باندامها همه تن تشنه شود و از جگر آب خواهد این را استسقا

گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که مردم بخورد جگر ضعیف اندر آن تصرف نتواند کرد
 اندامها نتواند فرستاد بعضی از جگر باز گردد و بشکم اندر گردد و بعضی که جگر اندروی
 هیچ تصرف نکرده باشند بل خون ضعیف که هضم ثانی آنرا تمام بختد نباشد باندامها رسد
 آماش شکم و آماش اندامها بدید آید و این آماش سه گونه باشد یکی را تنازی رقی گویند و
 آن چنان باشد که آب اندر شکم گردد و آید و باشد که دستها و پایها و او بیاماسد و دهم را
 لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن هم چون اندام مرد
 شود آما سید و نرم و سئوم را طبعی گویند و این چنان باشد که با اندر شکم گردد و آید و
 شکم بر آماسد و گاه باشد که با این با آب باشد لکن با غالب بود و سبب قوی تر و تمام
 تر اندر توله انواع این استسقا ضعیفی جگر است و زکام و طوس و کاردیوس و فراسیون
 با آب هتکمان و جته الحضر با سکنکین و غاریقون با سکنکین و حریف و شونیز شربت
 از هر کدام که حاضر بود درم سنک و پنج درم اقیمن کوفته و بختد باید اوقیه سکنکین
 سبز را با لکند خاصه اگر دوسه کمرت بدهند و شبت خشک با بول اشتر نافع است و شیر
 اشتر با بول و نافع است و اشتر باید که علف او کوفس و بادیان و شیخ و غرب و سید باشد
 و ماء الاصول باید درم روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافع است خواجه بو
 علی سینا رحمه الله مگوید آنچه من از مردم برسیا و شان است و تخم پنج انگشت و زوفا
 خشک از هر یکی راستا راست شربت سه درم با سکنکین و اقیمن و پوست پنج کوبنیا
 نیم کوفته و بختد و با کین سرشته شربت پنج مثقال نافع است و تخم ترب دو مثقال و نیم با
 سرکه ناب سود دارد و بر لکوز تر اندر سرکه اسفند بختد سود دارد و بسد سوده پاک
 مثقال با سکنکین بزوی کر اما ماء الاصول سود دارد و اگر قدی سازند از جوب کوف
 خداوند علت سبز طعام و شراب اندروی خورد سپر زوال شود و گفته اند که در مدت
 جمل روز سپر بکند از دوا میوه خشک فستق و بادام و جلعوز و فانید و کوز و انجیر

سود دارد و شراب قوی تلخ سپید را بکد از دوزیتون با سرکه خوردن و فلج شکم بسز که پرو
خوردن و خام سود دارد و آب یاران بهشتین خداند و سپید را و فلج شکم اند
کردن صلابت سپید را بر دوا اندازان زین و کویا و ناخواه و تخم باریان کردن سود
صفت اقراض فوه بکین دفعه دوازده دم پوست پنج کبر و زراوند طویل و ایبرسا از هر
یکی دو درم بگویند و بینند و با سکنکین ترش بر شند شربت یک مثقال اند و طبع
و پوست پنج کبر لخم قرصی دیگر از موده ایبرسا چهار درم ببلد بسید و سنبل و اشق از هر
یکی دو درم اشق را بر کحل کنند و دارو هاب و بر شند شربت دو درم آهن میگوید
آن طبیب که این قرص ساخت من خوی را سه روز این قرص دادم پس او را بکشم سپید
او را اینا فتم صفت اقراض کبر حبا القعد و پوست پنج کبر از هر یکی ده درم زراوند گرد و
سداب و تخم سنبلان و شونیز از هر یکی سه درم اشق چهار درم استقو لو قندیون هفت
درم و این دارو را بتازی لحینه الیس خوانند اشق را بر کحل کنند و دارو هاب و بر شند
شربت دو درم باماء الاصول و با سکنکین نختی دیگر و صف عیسی بن صهار بخت پوست
پنج کبر چهار درم زراوند طویل و استار تخم پنج انگشت و فلج از هر یکی شش استار اشق
چهار استار اقراض کنند چنانکه یاد کرده آمد صفت سفوفی نافع بکین دخت الرشاد
پنج استار اندر سر که ناب ترکند یک شبانه روز سر که جدا کند حبت الرشاد و از در جند
روز یک استار بر یک سداب خشک سوخته باوی بر شند و قرص کنند و بر تنوری نیم گرم
سخت کنند تا بریان شود و بکد او را و کسوز پس بکیند و از آن بکوبند هر روز یک مثقال
با سکنکین بدهند نسف سفوفی دیگر بکیند از وی یک من تخم سنبلان چهل و چهار درم
این تخم بکوبند و با آرد بیامیزند و خمیر کنند و از آن آرد قرصهای کوچکی بزنند و بکوبند و بر
پزند و سر که بر جکانند و بخورند و اگر ناگفته با سرکه بخورند هر بامداد و با شد صفت
سکنکین که اندرین علت سود دارد بکیند پوست پنج کبر و استقو لو قندیون و کرم مار و

دوست

دوست درخت سید و فوه و اسارون و وج سدر انیم کوفته و توان گفت که سبب و اصل
اندرین علت این باشد از بهر آنکه استسقای بیماری جگر نباشد اگر چه بیماریها جگر باشد
بسیار که استسقا با آن نباشد و سببها سابقه چهار نوع باشد یکی انواع سؤالمزاج جگر دوم
سده سؤوم انواع آماها جگر چهارم مشارکت اندامها دیگر اما استسقا که از سؤالمزاج
خیزد اگر چه مزاج گرم باشد استسقا بمیانجی خشکی بدید آید از بهر آنکه خشکی مدد حرارت غیر
را تحلیل کند و غریزت بدان سبب ضعیف گردد و از آنکه غریزت ضعیف شد جگر او غلا
خون نتواند کرد و اسباب خشکی نخت افراط حرارت بود و کد اختن اندامها بدان سبب پس
انواع استسقا غشاء قوی چون ادرار بول و عرق و اسهال و افراط طمث و خون بواسیر و زیا
کارترین استسقا غشی استسقا غشی خون است و اگر مزاج سرد باشد استسقا بمیانجی تریها و قوی
تولد کند و اصل هر دو تحلیل و ضعیفی و نقصان حرارت غریزی است و سببی قوی که حرارت
غریزی را ضعیف کند و فوه و میلا خوردن آب سرد است بناشنا و از پس کرمه و برایش
و از پس طمع و استسقا که از آماها خیزد سبب آن سده باشد از بهر آنکه آماها نوعی از سده
و آب بسبب سده اندر ما ساریقا بماند و سبب استسقا غشی و لخمی کرد و دوا نخت مشارکت
اندامها و دیگر بدید اسباب آن ضعیفی جگر باشد و اسباب ضعیفی جگر اندر آب محبتین
انجرو دوم از کفار یازدهم یاد کرده آمده است و اندامهایی که استسقا مشارکت آن بیشتر
باشد معده است و ما ساریقا و روده صائم و سپید و کوره و سبب انواع آفها که اندر
اندامها بدید آید از آماها سؤالمزاج سرد خیزد که اندر جگر بدید آید یا اندر اندامها
دیگر یاد کرده آمده است و این چنان باشد که سردی سپید بعد از دهنده بدان منفذ
که از سپید به معده پوسته است و سود از وی به معده اندر آید و معده را سرد کند
و از معده بروید اثنا عشر به و بروده صائم فرو آید و ازین روده ها بما ساریقا بکدرد
جگر را سرد کند و سردی از جگر شش و حجاب باز دهد و بایند دانست که بزرگی سپید

از آفرینش بزرگ آمده باشد بر استسقا و اگدا از بهر آنکه خون بسیار از جگر می ستاند و
 قوت او را ضعیف میکند و اگر اتفاق افتد که با بزرگی سپرز جگر کوچک باشد سبب قوی تر
 بود و جگر زود تر ضعیف گردد و بعضی طبیبان گفته اند که بدترین استسقا الحی است از بهر آنکه
 شواجز عام باشد اندک جگر و اندک مهره ها و اندامها و هضم ثالث یکبارگی باطل شود
 و بعضی گفته اند که الحی سهل تر است از رقی خواجی و علی سینا رحمه الله میگوید از هر سه نوع
 رقی بدتر است و تجربت بدید آمده است که الحی سبب قراست از بهر آنکه واجب نیست که
 اندک الحی جگر بدان ضعیفی بود که اندک رقی و طبل و آنرا که سبب استسقا آماس جگر باشد
 طبع خشک باشد و باها آماس گیرد و سرفه بدید آید تب و باخوردن بدید آید و ضعف
 زیادت کرد و آنرا که سبب استسقا که می جگر باشد با تشنگی و با سوزش آب تاخیر باشد
 بسبب تنگی صفرا و بزرگ روی زرد و دهان تلخ و لاغر و خشک باشد و شهوت طعام
 اندک بود و بقی صفرا بر آید و سبب استسقا تحلیل اخلاط و کدازش تن بود و ماده مجری
 طبیعی میل کرده باشد اما تن نهی کاه و کمر کاه آغاز کند و اندک انواع استسقا که سبب
 آن حرارت و بیماریها گرم باشد اما سوزندترین موضع آغاز کند و علامتها صفرا ظاهر بود
 و بول و براز صردی و غسالی بود و بدترین حالها اندر استسقا آنست که خداوند علت
 را مزاج اصلی گرم باشد از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری صند مزاج اصلی سرد
 نکند و هم چنین اگر استسقا تبی و بیماری گرم بدید یا حال بد باشد از بهر آنکه اگر تب را
 علاج کنند جگر ضعیف تر شود و اگر جگر را بخنری گرم قوت دهند حرارت تب زیادت
 کرد و علی بن ابی طالب میگوید از آن بول احمر فالر یا قلیل یعنی اگر اندر علت استسقا
 بول سرخ باشد امیدواری کمتر بود و میگوید از آن بول فحم فهوری یعنی اگر آب کشانید
 و خداوند علت را تب آید بد باشد و حالش مخوف بقراط میگوید استسقا الذي یکن
 من الامراض الحادة روی یعنی هر امراض استسقا که بیماری گرم باشد و آنرا که ماده استسقا

و از آنکه

غالب

غالب شود و تنگی نفس و ربو و شره بدید آید مرگ نزدیک آمده بود هم بقراط میگوید از آنکه
 صاحب الاستسقا سعال فلیس یخلص و كذلك متى عرض اسهال مری هم بقراط میگوید
 ان اصاب المستسقی سعال بلا سبب مثل النزلة و الزکام فذلك شر میگوید هرگاه که خداوند
 استسقا را سرفه که اسهال صفرا بی بدید آید امید خلاص نباشد و نیز میگوید هرگاه که خداوند
 استسقا را سرفه بدید آید بی سببی چون نزله و زکام بد باشد و بقراط ماده استسقا الحی را بلغم
 سبید خواند و میگوید از آنکه بن بر البلم لا یبيض قوی اسهال من ذات الخلة عند مرضه
 میگوید هرگاه که خداوند بلغم سبید را یعنی خداوند استسقا الحی را اسهال قوی بدید آید
 از خود یعنی بی دروی مسهل بیماری او را بشود نباید دانست که استسقا که بسبب آماس
 سپرز و صلابت آن بدید آید با سلامت و امید و از تران بود که از آماس جگر بدید آید و
 بسیار باشد که نزدیک مرگ و کشتن دندانها و زاندر و دهان بسبب بخارها بدیش
 کرد و کاه باشد که بر اندامها و دیگر باره تن بسبب تنهایی خون ریشها بر آید و هرگاه که
 خداوند یا الخلیا را استسقا یا الخلیا را بشود از بهر آنکه مزاج او تر شود و هرگاه که از
 خداوند استسقا چیزی حرن کشت پاره فرو آید هلاک شود و گفته اند کاه باشد که خداوند
 قروح امعاء را روده سوراخ شود و ثقل اندر فضای شکم ریزد و شکم آماس گیرد و همچون شکم
 خداوند استسقا خواجی و علی سینا رحمه الله میگوید نزدیک من این معنی از آن مکان دور است
 از بهر آنکه هرگاه که روده سوراخ شد و در تران که ثقل اندر فضای شکم ریزد هلاک شود
 خاصه اگر قرحه اندر روده های بر سویی بوده باشد باب دوم از خروج روده از کفا
 سیزدهم اندر سؤ القینه و علامتها و اسباب علاج آن هرگاه که مزاج جگر از حال طبیعی
 بگردد و ضعف بروی مستوی شود حالی نزدیک بحال مستسقیان بدید آید طبیبان آنرا
 سؤ القینه گویند و سؤ القینه از این گویند و آن مقدمه استسقا بود علامتها نخست زک
 روی و زک ممتن بگردد و زردی و بسیدی کرایه و هیچ اندر چشم و روی بدید آید

عرض شود

و باشد که اطراف و هر تن هم چون خیر اناشیده شود و طعام هضم نشود و آرزوی طعام زیادت کرد و بول و عرق اندک آید و بارها اندر شکم بسیار افتد و باشد که اندر خایه نیز باد افتد و سستی و کسالتی اندر مردم بدید آید و بسیار باشد که کوشش بن دندانها خاشاک کرد سبب بخارها بدک از تن بر آید و اگر بشه و ریشی بر آید یا جراحی رسد و شوار درست شود بسیار است که بسیار باشد که خداوند ذات الریه را تریه آب ناک اندر شش کرد آید و حال او همچون حال خداوند سوا القیه شود علاج تا قتل آید کرد و اگر اندر تن ماده صفرائی بود یا راج فیه باید داد چند کت و فضیلت ایا راج اندرین علت آنست که ایا راج فضول از تن پاک کند و بار طوبت اصلی بکوشد و اگر خلط غلیظ و راج باشد استفراغ بصبر و شیم خلط و بسفاح و غار یقون و سقمونی با بید کرد و اوزان داروها بقوت پمار و اندازه اخلاط باید کرد و گاه باشد که حاجت آید که داروها را بخرق سیاه قوت دهند و بهر صفت که باشد استفراغها بتغاریق و زود از و باید کرد تا ماده جمع نشود و قی کردن بتغاریق شود دارو خاصه هر وقت که در اندک ماده کرد آمد و در وی سهل را بعد و خام و مصطکی و سنبل و مانند آن خوش باید کرد تا قوت معده را نگاه دارد و پس از آنکه چند استفراغ کرده باشد که مادتها کم کرده باشند داروها کسده بکشاید و در بول کند و سود دارد و اگر اندر تن راج احتیاط و توقف باید کرد مگر آنجا که معلوم کرد که سبب سؤالات راج باز ایستادن خون حیوان یا خون بواسیر و هر وقت که درک زند نخست خون را بهر سهل سبب چون ایا راج فیه قی طبع افستین صافی تر باید کرد پس اندکی خون بیرون کردن و هر امداد شراب افستین سخت نافع بود و معجزهها که از بس استفراغ سود دارد و تریاق است و مشروب بطوس و دوا الکرم و دوا الملک و کلک لانج بزودی و اگر سؤالات راج محکم شود و بیم باشد که استسقا کرد و شیر اشتی عری با بول او سود دارد و خاصه کسانی را که بتن قوی باشد و دوا قیه بول اشتی عری که بول بز یا مقدار و دوا ناک سبب یا نیم درم سنک سود دارد و اگر ماده صفرائی و رقیق باشد

بسیار

هیلد زرد

انرا دفع میکند بصورت روی بدن رگها نهاده که یاد کرده آید از بهر آنکه مجری نخستین آن بوده است و از بهر آنکه منفذ ناف بسته باشد دهنها آن رگها اند و فضای ناف شکم گشاده شود و آب اند روی کرد آید و اسباب سابقه از سه بیرون نباشد یکی آن باشد که قوت دفعه جگر یا قوت جاز به جگر ضعیف باشد یا هر دو ضعیف باشند بسبب سده یا آماسی یا نوعی از انواع سوء المزاج یا غیر آن ابدان سبب آب از جگر دفع نیوفد و کرده اند جذب نکند و تن از اقبول نکند از بهر آنکه قوتها اندامها انرا دفع میکند بصورت میل به فضای شکم کند و استسقاء زقی بدید آید و دم آن باشد که آب سرد بسیار خورده شود و ناگواریده بماند و جگر از هضم آن دفع آن عاجز آید و سبب بسیار خوردن آب غلبه تشنگی باشد و سبب غلبه تشنگی یا سوء المزاج جگر باشد یا سده که بدن سبب آن مقدار آب که جگر را بدان حاجت بود بدو نرسد و تشنگی بدن سبب دائم کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی نایافتن آب سرد و خوش باشد و اگر آب گرم و آب که در روی کیفیت بد باشد تشنگی را زایل نکند سوّم آنکه هضم غذا اندر معده هموار نباشد و جگر و دیگر اندامها بعضی را قبول کنند و بعضی را نه و بدن سبب مجریها غذا نرسد و سده تولد کند و سبب استسقاء کرد و اگر ماده آب ناله بیشتر بود استسقاء زقی بود و اگر ماده غلیظه و ناله بیشتر بود استسقاء طبعی بود و اگر ماده بلغمی بیشتر بود استسقاء لجمی بود بقراط میگوید من کان به بلغم کثیر بین الحجاب والمعدة توجه فانه اذا جری فی العروق الی الممانه اتحدت علیه عنه میگوید هر که اگر اندر حجاب بلغم بسیار بود و معده دند کند هرگاه که بلغم بر کها بگذرد و بمشانه اندر آید علت او را ناله شود جالینوس میگوید فرو آمدن بلغم غلیظه برها را اولیتر از آن که بمشانه و اگر آب بودی ممکن شدی که بتر آیدی و به مشانه آمیدی و بلغم ممکن نیست که بتر آید خواجہ بوعلی سینا میگوید غریب نباشد اگر بلغم تحلیل پذیرد و دقیق شود و نیز ممکنست که طبیعت انرا طریق جوید و بصورت بدن طریق دفع کند و به مشانه فرستد چنانکه کریم را آن

اندر دل

اندر دل اجوف بمشانه فرستد و این دفع از طبیعت عجب تراز آن نیست که کریم را با استخوان سینه بکند از علامتها هر خداوندان استسقاء را رنگ روی بگرد و تنه شود و از آنکه سبب استسقاء بیماری سپرز باشد رنگ روی پسری و سیاهی کمر آید و همه را نفس تنگ و آرزوی طهارت اندک بود و تشنگی غالب بود مگر آنرا که بنا وقت آب سرد بسیار خورده باشد جگر بدن سبب شده باشد و علامتها خاصه استسقاء زقی است که شکم کران و اطراف سرد و پشت چم و روی ماسیده باشد سبب ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم زنند آواز جیکی دهد که بر آب باشد و اگر آن بهلول دیگر بهلول گردد آواز آب آید و پوست شکم روشن و افروخته و کشیده باشد بعضی را مذکر آماس کند و خایه بر آب شود و از آنکه علت محکم شود و سرفه بدید آید از بهر آنکه بسیاری آب با حجاب مزاحمت کند و بدن سبب نفس تنگ شود و سرفه بدید آید و استسقاء که از آماس جگر تولد کند با سرفه بودی نفث و اگر نفث بود اندک بود و سبب سرفه آن باشد که آماس جگر حجاب را باز سوزد و مزاحمت کند با وی و طبع نبین خشک باشد و سبب آن که می آماس جگر باشد و نبض صغیر و متواتر بود و میل بضایه تشنگی دارد و تشنگی بسیار متلا و جگر فضای شکم از آب و کشیدگی غشاها و اندامها از اندک و باخوردن کما تر و آغشته شود و نبض میل بر می دارد و بول اندک باشد و اندر بیشتر وقتها سرخ باشد و سبب سرخی و جیر است یکی آنکه آن لون که اندر بول بسیار بر آید و خواست بود و اندر بول اندک کرد آید و دم آنکه سبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت میز و خون را و صفرا را که طبیعتان انرا احمر آید از آب جدا نتواند کرد بدین سبب است که هرگاه که اندر استسقاء بول سرخ چند حکم نباید کرد که می غالب است و هرگاه که بیماری را سنگ از مشانه بیرون آید و ناگاه علت استسقاء بدید آیدی آنکه اندر جگر و غیر آن بیماری باشد از بیماریها و از آن استسقاء تولد کند باید دانست که مجری که بدن مجری با کرده بمشانه آید شکافه شده است علاج اگر خداوندان این علت را با علت استسقاء جگر گرم باشد یا

علت آماسی کرم باشد اندر جگر مزاج جگر باعتدال باز باید آورد و جالینوس میگوید من دیدم
 کوهی را که ایشان را استسقا از حرارت جگر خواسته بود بدار و هاء سر خلاص یافتند
 میگوید معلوم است که اعتدال سبب تن درستی است و پیرون شدن از اعتدال تا تن درستی
 و پیرون شدن از اعتدال تا تن درستی است پس هرگاه که مزاج را باعتدال باز آورد واجبست
 کفوت اندامها و تن درستی باز آید بدین سبب علاج استسقا که از کرمی خیزد مرکب باید از علاج
 استسقا و علاج جگر کرم و این چنان باشد که گاه کند اگر استسقا از آماس جگر کرم تولد کرد
 باشد نخست علاج بدان داروها کند که اندر آب آماس جگر کرم یاد کرده آمده است و اگر
 از آماس جگر کرم تولد کرده باشد نخست علاج بداروهای آن کند تا آماس بشیند پس بدین
 استسقا آب کند و اگر از سوا مزاج کرم پی ماده تولد کند یا کرده باشد نخست مزاج را بگردان
 اما اگر استسقا از آماس جگر کرم تولد کرده باشد شربت کاهی آب کسند دهند با سکنجین
 آمیخته و کاهی آب با دیان تر دهند با آب کسند و آب غلب الثعلب آمیخته که آب کشیز تر است
 و خیار شنبه حل کرده و کاهی آب غلب الثعلب با آب کالج آمیخته و کاهی مقداری سه استار
 کمتر با هم جلدان آب غلب الثعلب آمیخته و هر سه روز یا هر پنج روزی کردن پیش از طعام با پی
 از طعام سود دارد و اسهال پیوسته اندرین علت زیاده دارد بدین سبب هر ده روزی
 دارویی باید که آب را با اسهال پیرون آورد برفق و مزاج را کرم نکند که زدن همه خلل
 استسقا را زیان دارد مگر اگر اسب استسقا او باز ایستادن خون بواسیر یا خون چش
 باشد اگر قوت و سال و عمر و فصل سال و مزاج مساعد باشد مقداری خون بد کم کردن
 روا بود و طبوس میگوید بخانه هیم ترو بسیار آتش را فرو میراند بسیاری خون سرد
 حرارت غریزی فرو میراند و مصلحت آن باشد که آنرا خلطی که کند تا حرارت برافروزد و
 از بهر آنکه خون بد و ماده بدان در اندامها پراکنده باشد همه انواع استسقا چون ملک زدن
 و ادرا بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن و غیره کردن سود دارد اما داروها

مسحور

میگوید خواجده را که دوست من بود استسقاء زنی افاده بود و قوت او سخت ضعیف بود و
 او را علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان کرده و گوشت بکک و طبع هوج
 و قریص مخصوص و عدسی و نان خشک را میخورد تا قوت او بدین گاه داشته شود و هیچگونه
 دستوری ندادم که چیزی تراوشا میدانی خورد مگر آن روز که داروی خواستی داد و پیش
 از دارو پس از دارو بر با فرمودی بدین سبب تشنگی غالب نمی شد و سر کمصوب و قریص
 و سر عدسی و زیر با سخت ترش نبود و استفرغ بدین دارو کردم و هلیله زرد هفت
 شاهره چهار درم افستین روی و دو درم غاف و دو درم کسنه یک درم سنبل و تخم کسنه
 از هر یکی دو درم بمدا اندیک من و نیم آب بفرمودم بخت تا بنیم باز آمد و سالو درم و سه
 درم شکر روی که اختام و بدادم و هر روزی حتی دادمی ازین نوع شیر شرم را با شکر معقود
 کردم و گاهی شکر آب شیر معقود کردم و شکر میخورد و زن شیر و جها هر یک چند نخوری
 کردم و سبب که در وجب بش از طعام بدادمی و از بس آن رت غوره و رت ریواج دارم و آب
 سرد بر جگر او نهادم و گاهی صماری از صندل بر جگر او نهادم و ضمادی دیگر تحلیل کننده
 بزراف و حوالی بر نهادم و گاهی مازریون اندک آب کفشارده فرغار کردم و از آن آب شراب
 که ساختمی و استفرغ بدان کردم و گاهی شیر شرم اندک شراب که حل کردم و گاهی برک
 مازریون کوفته و پیچته بمسل الخیر بر شتمی و جب کردم و از میوه ها یا خیر خشک و مغز
 و شکر دستوری دادمی و بر تشنگی صبر فرمودی و ضماد پیشتر از کار منی وارد جو آورد
 کا و رس و سرکین کا و سرکین بز و خاکستر بلوط و خاکستر جوی زرد ساختی و بس که سرشتی
 و این جلد قول جالینوس است و باید دانست که برک مازریون و تخم او قوی تری دار و است
 اسهال دوا و او را اندر طعام و شراب بنهان توان کردن و طعم او پوشیده کردن خاصه از
 جهت کسانی که از داروها نفرت نمایند شربت یک درم باماء العسل که با سکنکین و روی
 نیز قوی است و او را هیچ طعم نیست اندر هر چه خواهند بنهان توان کرد خاصه در مغز بنهان



کل سرخ و تخم کسسه و تخم خیار با ک کرده از یک یک درم رب سوسن و درم سدر با تریکین
و خیار خیره شش جلد یا ک کرده آمده است شربت از سه درم با چهار درم با طبع هیلد
صفت حب ریوند نخ محمد زکریا بکیرند ریوند چنی و عصا غاف و تخم کسسه از هر
یکی سه درم غار بقون پنج درم مازیون مدبره درم شربت و درم سنگ و نیم هر هفته
یک شربت بدهند نسخ حب قوی کاب را با سهال یا ریوند مازیون مدبره یک درم در
سوخه بصیرم درم فریون دانی و نیم شکر طبرزد سه بار چند روزها شکر را بکند از دلو
دار و هادان بر شند و حب کنند این جلد یک شربت قوی باشد و اگر این حب را بقرنفل
وزعفران که در چنی خوش بوی کنند و باشد صفت حب قوی تر بکین پنج مازیون
مقشیرم درم مغر بادام شیرین یک درم سنگ و نیم کثیر دانی و نیم شکر چندان کدو را
بدان بر شند این یک شربت تمام باشد کاه باشد از این حب سوزشی اندر معده بدیداید
روغن بادام تلخ کردن آن سوزش را زایل کند و اگر منش کشتن باطل خیزد آبی مزیدن آنرا
زایل کند و چون طبع اجابت کند منش کشتن باطل شود و اگر از این حب یا غیر آن حرارتی
ظاهر شود چند روز آب کسسه و آب انار داند و آب زرشک بایزد و باطبا شیرین
سبک تر نسخ محمد زکریا بکیرند مغر تخم خیار و مغر تخم کدو از هر یکی دو درم کل سرخ سه درم
دودانک مازیون مدبره درم دودانک مصطکی نیم درم کثیر نیم درم بعصاره آبی بر
و حب کنند شربت و درم باد و درم نیم با جلاب کراسکین کراسکین کراسکین و عنب
الثعلب صفت سکین کینی که در ار کند بکیرند تخم خیار و تخم خرزه پاک کرده و تخم کسسه از
هر یکی دو اوقیه تخم کوفس نیم اوقیه تخم خیار تخم خرزه بکوبند و آب بکشند و تخم کسسه را
اندر سرکه تر کنند یک شش انروز دیگر روز بخوشانند تا نیمه باز آید و ببالند و آب تخمها با
این سرکه بنامیزند و شکر برافکنند و بقوام آرند و اندر میان بختن مقدار سه اوقیه آبی خیار
ترش برافکنند و در وی بختن شود صفت سفوفی که از آن کدو حرارت نکند بکیرند تخم

تخم خیار

تخم خیار

کرده دودرم و نیم این جلد در شربت باشد و شربت با سکنکین دهند و آن روز که از این شربت
 مسهل چیزی بدهند اقراص انبر بارین دهند تا قوت را نگاه دارد صفت قرص انبر بارین
 بالک کرده و رب سوس و کل سرخ و تخم خیار و تخم خربزه بالک کرده از هر یکی سه درم مصطکی و
 سنبل و عصا نه غاف از هر یکی دودرم ریوند چنی و قوه و زعفران از هر یکی دودرم تخم کشمش
 و تخم کسنه از هر یکی سه درم طباشیر یک درم و نیم ترکیب بالک کرده شش درم ترکیب بکند
 و دارو هالان برشند و قرص کنند شربت یک مثقال با سکنکین و آب انار با طباشیر و عصا
 انبر بارین قوت ایشان را نگاه دارد و اگر طبع را نرم باشد اقراص طباشیر دهند و اقراص
 انبر بارین با سکنکین سفر چلی دهند و تخم کبکیم و عصا نه انبر بارین یک مغسول
 ریوند چنی و کل سرخ و عصا نه طلحشقوق و تخم کسنه و تخم کشمش از هر یکی راست است
 خواجہ بوعلی سینا میگوید اقراص انبر بارین از بس استفراغ اگر چه جگر را قوت دهد بسیار
 نشاید داد تا طبع را خشک نکند و کل لانه نورک سودمندترین است صفت اندر قرا
 باین یاد کرده آید انشا الله عزوجل و شیر اشتر عرایی کعلف و قافله و کشت و کسنه و کشت
 نر و کفس باشد آب را از تن بیارد و آنچه قوی گفته اند که شیر اشتر اندرین علت زیان کار است
 از بهر آنکه طبع شیر ضد طبع این علت است قوی باطل است از بهر آنکه شیر از روچه اندرین
 علت سود دارد یکی آنکه اندر شیر قوی زداند و شوینده است بدین قوت آب را از تن
 بیارد و دیگر آنکه بخاصیت سودمند است همچون بعضی داروها که اندر علتی بخاصیت
 سود کند و بطبع ضد آن علت باشد چون سقمونیا که بخاصیت اندر بیمارها و صغیر
 سود دارد چون کسنه که بخاصیت مملو جگر را اگر چه بعضی سرد بود سود دارد و منفعت
 شیر اشتر عرایی اندرین علت بدان جایگاه است که اگر بیمار صبر کند و بجای طعام و آب
 آن خورد شفا یابد لکن مردم سخت محروم و سود ندارد و بهترین روز کار شیر دادن
 روز کارها و آب است و بهترین وقتی وقت صبح است آن ساعت بدوشند و اگر بکند

بیمار

بپایند و بدهند و بفرمایند تا اندکی ریاضت کند با هستکی و بعضی اهل تحریرت گفته اند
 که اشتری که گاه خورد شیر او نباید داد تا آب و تری زیادت نکند و اگر ضرورت شود باول
 اشتر باید داد از بهر آنکه بول گرم و خشک است و اگر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض باوی
 بیامیزد صفت دارویی که اندر شیر کنند تا اطلاق بسیار نکند بیکر زنجبیل الحیدر مد
 کوفته و پنجه پست دم قرطوط و طراش نیم کوفته از هر یکی پنج درم تخم کرفس سه درم سدر اند
 شربت شیر کنند و دو ساعت بکند از بدین بپایند و شیر بخورند خواجہ بوعلی سینا رحمه الله
 میگوید که بهترین ترتیبی اندر شیر دادن آنست که من از مودم و منفعت آن گزیده و آنچه
 که پیش از آنکه شیر دهند چند روز طعام فرمایند خورد و اگر ممکن شود که دو شب از هیچ
 نخورد صواب باشد و کمتر بی یازده ساعت و روز سخت دو اوقیه دهند که سوز
 و سه روز کوش باز دارند تا آنچه بار در پیرون آید بمقداری نزدیک آن هست که خورده است
 که نه و گاه باشد که پس از سه روز طبع اطلاق کند و گاه باشد که اطلاق اندک کند و در حال
 دلالت کند یکی آنکه بعضی از شیر غذا میگرد و نشان این آنست که بیمار را قوی و راجح می
 فراید و دم آنکه بعضی اندر معده بنیر میشود و علامت وی آنست که شهوت طعام از او
 شود و بر معده کرای کند و نفس تنگ شود و ناسه کند و مصلحت آن باشد که یا از شیر باز دارد
 و یا هر سه روز چیزی باوی بیامیزد که بقایا شیر را از معده فرود آورد و اطلاق کند و
 اولین آن باشد که زود حفته کند و دست از شیر بردارد و تدبیر ضاردها کنند و اگر آن
 خرق سبید شافی سازند و بردارند آب بسیار فرود آورد و اگر خواهند که استفراغ بماء
 الجبن کنند یک رطل اغیاری ماء الجبن بکند و یک درم نمک اندرانی و پنج درم ترب
 سوده اندر وی بخوشانند و بپایند شربت از جمل درم آغاز کنند اگر بیشتر احتمال کند
 ده درم ده درم مینقرانید آب را به اسهال بیار و وزن را گرم نکند اگر ماء الجبن از شیر
 اشتر کند بهتر بود و اگر حرارت قوی باشد از شیر بن کند یا از شیر خروا اگر بیماری باشد

که بشربت و داروی خوردن فرمان نبرد یا کردک باشد یا روزگار دادنی نباشد و قوت
قوی باشد ند پر آب کشادن باید کرد و آب کشادن را بتنازی نزل گویند و چون نزل کرده
شود آب اندک اندک بیرون باید کرد تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف باشد نزل
نشاید کرد و مصنف کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکایت میکند که وی گفته است
من ندیدم هیچ بیماری را که اندرین علت نزل کردند و بی علت خلاص یافت بخیر بود
و هم میگوید اندر نزل خطری عظیم است و نزل علاج استسقا از قی است خاصه و بر سرور
کردن پوست شکم را و بیرون کردن آب را گویند و تا بیمار قوی نباشد و قوت او بر جای باشد
نزل نشاید کرد جالینوس میگوید من ندیدم یک تن بعلاج نزل ازین علت خلاص یافت مگر یک
تن را و آن شخص بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود و نزل نزل بود و نزل نزل
نزل نشاید کرد مگر چنین شخصی را که یاد کرده آمد و از آنکه نزل نزل شده باشد و ضعیف شد
نزل نشاید کرد و صفت نزل خداوند علت را برای بداند راست یا بنشاند راست و بنظر
تا بهلوهاء و اربسوی زیر و غلظت و احتیاط کند تا صفای نظرد و از فرو سواب سه
انگشت نزل کند و اگر ابتداء استسقا از رودها و از جگر بوده باشد نزل از سوی جگر کند
و اگر از سپرز بوده باشد نزل از سوی راست کند و نخت عضله شکم را که بتنازی سراق
گویند سوراخ کند و آنرا از صفای سلح کند یعنی از وی جدا کند و فرود تر از سوراخ ص
باید که صفای را سوراخ کند سوراخی تنگ تا چون ناله بیرون کین در راه آب بسته شود
بس ناله مسین اندر سازند و آب اندک اندک بیرون کنند چون نخلی آب بیرون کرده با
بهار را بهشت باز خواهند و اندر وقت بیرون کردن آب دست بر نبض او نهاده دارند
تا اگر ضعیفی اندر آرد در حال ناله بیرون کین ندهد و هرگاه که پیشتر بیرون کرده باشند
باقی بدار و دفع شود پس دماغ کند صفت دماغ کردن بیاید است که دماغ بس از آن باید
کرد که بشیر اشتر و ماء الجبن و غیر آن استسقا از آنها کرده باشند و آب کم شده باشد و اما

لا بد

فرو نشسته و سه روز یا بیشتر از استسقا آسایش یافته و چون دماغ خواهند کرد شش
دماغ کنند سه از دراز شکم از نزدیک استخوان سینه که بتنازی القس گویند تا زهار و سه
از پهنا شکم کی فرو سوی ناف و یکی ازین سوی ناف و یکی از آن سوی ناف و از پس دماغ
برگوسنی و تشنگی صبر کنند و اگر بر معده و سپرز و نزل دماغها بی کنند باهنها بار
روا باشد نسخ ضما دها و طبلها این نوع ازین جنس باید ساخت سرکین بر کهن و سرکین
کا و خشک کرده و آرد جو آرد کا و وس ممر را بر سرکین بشنند و طبل کنند محمد زکریا میگوید
سرکین آهوه سود دارد و هم خوش بوی است جالینوس میگوید قوی را بیدم که طین الح
یعنی کلایکزه طبل کردند سود داشت صفت ضما دی دیگر یکیند سرکین کا و خشک
بگویند و مقداری با چهار وزن آن آرد کسند هر دو را بر سرکین بر سرشند و طبل کنند
تعریف ضما دی دیگر آرد حله و آرد جو و سرکین بگویند از هر یکی یک و علان البطم سه جزو
بیه کهن شش جزو علان البطم را بیه بکند و آرد و دیگر جزوها را بدان بشنند و ضما کنند
نسخ ضما دی دیگر یکیند آرد جو و سعد و سرکین کوسفند کهن و بوره و کلار منی از هر یکی
راستار است ممر را بر سرشند و طبل کنند و طعام زیر با فرمایند و زرشک با و خل زیت بر
بادام و کسند از بهر آنکه سرک تشنگی خداوند استسقا را بنشاند و سده بکشد و جالینوس
میگوید سودمندترین چیز است تشنگی خداوند استسقا را از بهر آنکه تشنگی اندرین علت
از حرارت بود و از رطوبت و سر حرارت را بنشاند و رطوبت را نیست کند و قریص و
مصوص آب زرشک و آب نار و اندک و از کوشتهها کوشته مرغان کوهی چون کبک تیغ
و دراج بر زرشک بخت و از میوهها ترانار ترش و شیرین و امرو و چینی تا تشنگی بنشاند
از میوههای خشک مغز بادام و شکر و مویر سبید و انجیر خشک را باشد و بر اثر انجیر
سکنکین فرمایند و هلیون و خرفه و خربزه و خیار از بهر آنکه اندر کنند و بد نباشد
سکنکین بسیار زیان دارد و باب چهارم از خوردن از کشتار سیزدهم اندر استسقا

زنی که با سردی بود و علاج آن اصل اندر علاج این علت است که نخست فضول بدو
تویها از تن کمتر کنند و مزاج جگر باعتدال باز آرند و پیراز آوردن جگر باعتدال اند
یا بهاء کفار یا زرد هم یاد کرده آمده است و تدبیر کم کردن فضول و تریها آنست که طعام
اندک خورد و آب نخورد و بنید و بر تشنگی صبر کند و پیوسته استفراغی میکند به
آهستگی بطریقی اسهال و ادرار بول و کشادن مسام و عرق آوردن و قی کردن و عطسه
آوردن اما ریاضت چندان باید کرد که حرارت غریزی را برافروزد پیش از آنکه تحلیل کند
از آن باز باید ایستاد و وقت را بعطرها و طعامها و خوش بوی نگاه باید داشت و قی هر سه
روزی پنج روزی باید فرمود و عطسه آوردن آب را بجنباند و بخربها طبعی افکند تا بیرون
شود و آب بوردن فشارده سود دارد و روغن بادام و روغن فستق سود دارد و داروها
مسهل چون جازریون و جت سبکیج و جت بهرام و مانند آن باید در صفت جت
سبکیج بکشد صبر و اقیمن از هر یکی پنج درم غاریقون سه درم سبکیج شش درم سقنیا
سه درم مصطکی و انیسون از هر یکی یک درم سه را بگویند و برینند و جت کند شربت رو
درم نسخ دیگر بکشد سبکیج بر لایمازیون و غاریقون و هلیله زرد از هر یکی پنج درم اسه
و زیون دجینی عصاره غاف سنبلی و انیسون از هر یکی دو درم جت کند شربت دو درم و اگر
با انگبین معجون کند شربت سه درم تاجهار درم صفت اقراص شرم بکشد شرم و هلیله
زرد از هر یکی راستا است شربتی از آنکی بتدییج می فرزند یا یک درم هر هفته یک شربت باید
سکنکین حل کنند و بدهند و اگر بامی نخته بر شند و جت کنند و باشد تعریف جت آب
را با سهال پیارد بکشد و ببال مس و بر لایمازیون و انیسون از هر یکی راستا است جت کنند
چنانکه رسم است شربت یک مثقال و اگر قوت ضعیف باشد درمی صفت جت زبک بکشد
عصاره افستین و سنبلی و تر بد و شیر شرم از هر یکی دانی غاریقون و کلسرخ از هر یکی نیم
درم آب غلبه حل کنند نسخ جت دیگر بکشد کامطوس و ببال مس و انیسون از

مکات

هر یکی راستا است اندکی مقلاب کرفس حل کنند و داروها بدان بر شند و جت کنند
از یک درم تا یک مثقال صفت جت مازیون بکشد مازیون مدبر نیم درم روی سوخته
دودانک فریون دانی و نیم مثقال هندی دانی سرکین بکشد و دانی این جلد یک شربت قویست
نسخ جت غاریقون یک درم غاریقون ده درم عصاره غاف و زیون دجینی از هر یکی دو درم
شکر طبر زده درم هر روز یک درم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز کین دوس
از آنکه استفراغها کرده باشند تریاق بزرگ و مشر و دیطوس و اثا ناسیا و معجون لک می
باید در اوقات جگر باز آید و مزاج بکشد و داروها که ادرار بول کنند سخت نرم باید کوفت تا
زود بکشد رسد و داروها ادرار کننده تخم بادیان است و تخم کرفس و ناخواه و سنبلی و تخم و
اسارون و انگدان و بوردن و روغن هلیون و حرشف و مانند آن تعریف دارویی که ادرار
بکشد مصطکی سه درم سنبلی یک درم و نیم فلفل و زنجبیل سعد از هر یکی یک درم شکر و بار
جند شده داروها شربت دو درم تاسه درم و از بس داروهای ادرار کننده شور بای مرغ
فر به خورد و اندر آفتاب و بر روی کرم نشیند و اندک مایه کرم خشک و تنور کرم نشین
عرق آرد سود دارد و خاصه بس از آنکه استفراغها کرده باشند و مسهلها خورده اند
اقاب بخان نشیند که کد با دنا باشد و وقت نیم روز نشیند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد
و اگر بر روی نشیند بخانیکاه را مقدار سه بدست بدست فرو کنند تا شعاع آفتاب در آن
جمع شود و کرم کد بس در آنجا نشیند و یک نرم باید و پنجه باید و سر پوشیده دارد و
زمانی بیک بر یک شکل بنشیند تا قوت آفتاب بقهر تن رسد و رطوبتها را لطیف کرد
و بظاهرتن کشد و اگر کسی باشد که بر او بایستد و یک کرم بروی هبی باشد سخت ضو
بود و اگر بعضی یک نمک سوده باشد بهتر بود و چون عرق کرده باشد خوشیشتن را با
کند و سر و روغن بهم آمیخته بخویشتن اندر مال و گاهی بورد سرخ و نمک سوده اند
مال و گاهی بورد و نمک بار و روغن اندر مال و حقه کردن و شیاف نهادن علاج صواب است

از بهر آنکه بموضع آب نزدیکست و ضامدها هم از آن نوع که اندر باب گذشته یاد کرده اند
 لکن سرکه دور دارد و بعضی سرکه بول اشتر و بول گودکان کنند و آرد جو نیز دور دارند
 صفت ضماری که اندر همه انواع استسقا سود دارد بکیرند حمام و سنبل و قردمانا از
 هر یکی ده درم مقل و اشق سور بخان مس سوخته سعد و زعفران از هر یکی پنج درم
 کنند و رجت البلسان عود هندی لادن از هر یکی پانزده درم سیلخه قسط می عاقر قرحا
 میختر زراوند گود اکیلل الملک ایر ساقا الحار شمع خطا از هر یکی ده درم قرنفل
 مصطکی از هر یکی هفت درم کلسنج سرکین کبوتر از هر یکی پست درم صمغها را بیا
 زعفران اندر شراب کهن حل کنند و داروها بگویند و بروغن بان مالند و لختی موم کلا
 با آن بسرشد و هم را با هم پیامیزد و بر شکم طلی کنند و سرکین بزبول گود که سرشته ضماری
 سودمند است و بطرون و نمک هر دو بریان کرده و سوده نرم بر شکم بر اکندن سود دارد
 و نخست شکم را بروغن نارین کر و روغن قضا الحار جرب کنند پس بطرون و نمک بروی بر
 کنند و بیاید و است که اگر سبب استسقا آما س صلب بوده باشد امتیذ خلص کتیر
 و اگر چه بسیار بار است فراغ کند هر بار معاودت کند و شکم بر آب شود باب پنجم
 از جر و دم از کفتر سینر دم اندر استسقاء طبل و علامتها و علاج آن علامتها
 علامت استسقاء طبل آنست که ناف بیرون آید و شکم کرانی نکند چنانکه اندر ذی کند
 و اگر دست بر شکم زنند آواز طبل دهد و آروغ بر آوردن آرزو کند و اگر آروغی بر آید
 یا بد و نبض طبل ترا نبض طبل دیگر خداوندان استسقا بود و اندر پیشتر و قهقهه سریع
 و متواتر بود و طبل بصلابت دارد و بول سرخ باشد علاج اگر حرارت غالب بود و آب
 کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب خشک و طبلخ با بونه و اکیلل الملک و بر جگر ضامدها آن
 صندل و عود و لادن و سکه بر نهادن و اگر سردی غالب بود ماء الاصول و قنداق و قن
 کر سحر با ایداد و روغن بادام تلخ سود دارد و داروها مسهل و داروهای کادرا کند

جسار

بسیار نباید داد کنند و نیز خائیدن و ناخواه و مجنون و مجنون حب الفار که
 اندر قرابادین یاد کرده آید سود دارد و کاورس و نمک و سبوس کرم بر شکم نهادن
 و حبه آتش بر نهادن سود دارد و بونه و برک سداب خشک با انگبین بسرشد و بنه با
 بدان آلوده کنند و بر دارند و روغن سداب خفته کنند و کل انگبین و مصطکی میدهند
 صفت مجنون که با دها را بشکند بکیرند برک سداب و بونه خشک و سعتی و کروی
 از هر یکی ده درم ناخواه و فلفل و شونیز و ج از هر یکی پنج درم چندید ستر سبکینج
 جاو شیر از هر یکی دو درم مبر را با انگبین بسرشد شربت دو درم اندر لادن اوقیه شراب
 کهن کرم کرده و خندقیون و میبه سود دارد و باخر که استسقا را کرده باشند و باها
 لختی شکسته لختی شیر اشتن باد و درم سبکینج را درن سود دارد و اگر آنجا که شیر اشتن دارد
 مقام سازند و شیر اشتن با بول اشتر آمیخته دهند سخت سود دارد باب ششم
 جر و دم از کفتر سینر دم اندر استسقاء طبل و علامتها و علاج آن سبب سابق استسقاء
 لخمی ناقصان هضم ثانی و ثالث است با بطلان و هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث
 اندر مده رکها تن و بدان سبب کیموس خام اندر تن گرد آید و با اندامها مانده نشود
 کاه باشد که هضم اول نیز ناقص بود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سؤ المزاج سرد
 باشد که بر جگر و بر مده رکها تن مستوی گرد و اسباب سؤ المزاج جگر اندر باب یازدهم
 یاد کرده آمده است و سبب سؤ المزاج رکها تن یکی سؤ المزاج جگر باشد و دم
 سرد سخت که اندر سفر و غیر آن بر دم رسد و کاه باشد که حرارتی بر دم رسد و اخلاط
 کداخته شود و اندر منفذها و رکها سدها باشد و خلط کداخته کلد نباید تا بجز بهاء
 بول و برازی بیرون شود بدین سبب آن ماده اندر مده تن متخیر و بر اکند شود و بماند
 و با اندامها مانده نشود و استسقاء لخمی تولد کند و این علت بمشارکت جگر و سپرز
 التهاب دم زدن و بشاء رجم و کرده و مثانه و سبب باز ایستادن خون و اسیر و خون حین

بسیار افتد علامتها باید دانست که اندرین علت روی و دست و مژگن آماس گیرد
از بهر آنکه سوا المزاج سرد مستولی باشد چنانکه یاد کرده آمد و بدان سبب هیچ اندامی
فصله را تجلیل و دفع نتواند کرد و سخت پای آماس گیرد پس شکم و خایه پس روی و دست
و دیگر جایها و هر یک که انکشت بر نهند فرو نشیند و یک زمان همچنان بماند پس بجای خود
باز شود و اندر طبلی و زنی روی و دست آماس بگیرد و از بهر آنکه دل که معدن حرارت
عزیزی است بدو نزدیکست و اندر زنی پای آماس گیرد از بهر آنکه رطوبت که انید فرسو
گراید و اندر پشت و قهقهه شکم خداوند لایحی نرم و شکسته باشد و نبض عرض و موجی بود
گفته هرگاه که اندر روی و دست جبهه خداوند این علت ترهل بدید آید و بینی خارید یک
روز دوم کسوم میرد و آنچه ازین علت بمشارکت اندامها و دیگر افتد سخت اندام
اندام آفتی و ایلی بوده باشد علاج اگر سبب علت باز ایستادن خون بواسیر و خون
جیض باشد خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و اگر سبب خرابی باشد دل نشاید در آنکه
دل زدن اندرین نوع اولیتر از آنکه اندر زنی و نرم داشتن شکم و استفرغها کردن بقی
داروی مسهل و کشادن مسام اندرین نوع واجب تر لکن اگر باوی تب باشند دل نشاید
زدن و نه مسهل خوردن تا تب زایل نشود و قی کردن و دماغ را بغرغره پاک کردن صواب
باشد و جب ریوند و اقراض شرم که اندر استسقاء زنی یاد کرده آمده است اندرین نوع
سخت نافع است و ایارج فیکر اسود منداست و داروهای کادرا و بول کند سه سود مند
است و اندر علاج زنی یاد کرده آمده است صفت جب سبب که خداوند این علت را ق
در دشت را سود دارد و جیض بسته بکشاید بکین و مصطکی و صبر و تخم هزار اسفند
هیلد زرد از هر یکی دو درم تریب و سبب که از هر یکی هفت درم شربت از دو درم تاسه
درم صفت جب بهرامی بکین و صبر و زرد درم افیمون شش درم سقمونیای چهار درم
سنبیل سیلینز تریب مصطکی از هر یکی دو درم زعفران یک درم غاریقون سه درم حامایم دنا

برکت

جب کنند چنانکه رسم است شربت از دو درم تاسه درم نسخ ج شرم نسخ ثابت بکین
بویت پنج شرم یک جزو و مغز بادام سبید کرده سه جزو پانید سه جزو بکین و لبشند
شربت از یک درم تادو درم تعریف اقراض لک نسخ محمد زکریا این علت را سود دارد و
سده بکشاید و در بار بول کند بکین دلک و ریوند از هر یکی سه درم اسارون و زراوند
خطیان و سنبیل و مصطکی و تخم کرفس و ادخ و انیسون و انخواه و ابهل و مغز بادام تخ
وفوه و افستین رومی و عصا غاف از هر یکی دو درم بیل و زنجبیل از هر یکی یک درم
شربت یکمقال و دو الکرم تالیف محمد زکریا و کلکلا نه تالیف او و کلکلا نه تالیف
عیسی صهار و نخت و یا ارها و بزرگ منم اندرین علت سود دارد و سه اندر فرافادین یاد کرد
آید و اندر آفتاب نشستن و بر یک نشستن چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
سخت سود دارد و ریاضت و حرکت جذا که حرارت را برافروزد سود دارد و رفتن
بر زمین و خاک کرم و یک کرم نرم سود دارد و رفتن بر زمین و خاک کرم و یک کرم نرم
سود دارد و ضد تر بود و اندر آب دریا و آبها معدنها نشستن چون آب کوک و آب
شب و آب زاک سود دارد و چنان باید که سه روز اندر آب دریا نشسته باشد و اگر آب دریا
حاضر نباشد نمک در آب کند و در آفتاب نهند مدتی در آفتاب از آب پس در
آب نشیند صفت ضما دی که با دها را بشکند و مشام را کرم کند نسخ بوخا و سرامون
بکین و نظرون و راتیخ و سپه کا و واشق و کدر سه را بشکند و بر جگر نهند و هم او
میکوید اگر خلزون را بشکافد و بر شکم بندد سخت بکیر و تریبها را بچیند و بر شکم بکند
تا خود بیفتد اندرین نوع و اندر زنی نیز سود دارد نسخ ضما دی دیگر از نسخ بوخا و مشام
بکیر و اشق یا تریب درم میعه ده درم پنج سو سن ده درم صبر بیست درم زعفران ده
درم عاقر قرحا ده درم مقل بیست درم قرمانا ده درم حماما سه درم راتیخ یا تریب ده
درم شب بمانی و بوبره و کند و کبر و بارز و از هر یکی سه درم صفها را و زعفران را اندر

شراب کهن طعم کند و بر جگر نهند و اگر اندر جگر آما سی بود بیه بط و سپه کوسال با این
 اخلاط یا رکنند و سرکین بز با بول کورکان کر با بول اشتیاضی نافع است و طعام نان
 خشکار باید نیم بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و اینسون اندر خیم سرشته و اندر طبعها
 دار چینی و فلفل و زیره و کویا و کندا و نخودی و نرند و گوشت بک و نذر و دواج و تیهو
 باید و بسته و روغن بسته شود و در دین علت کفشار چهارم اندر انواع اسهال و
 سحر و جبر و اسباب و علامات و علاجات اسهال دو نوع است و اندر زیر هر نوعی
 انواع بسیار است یک نوع آنست که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعد
 و روده همی آید و از آنجا اسهال تولد میکند نوع دوم آنست که سبب آن یا اندر معده باشد یا
 اندر روده اما آنچه سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بر معده و روده همی آید
 نوع است یکی دما غیبت دوم مراری است سوم کدی است چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از
 همه تن بر معده و روده همی آید و آنچه سبب آن اندر معده بودش نوع است یکی آنکه اندر
 معده بادها تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه ضعیف باشد سوم آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد
 چهارم سوء المزاج سرد و تر پنجم آنکه قوت داروی سهل اندر سطح معده بماند ششم آنکه بر
 سطح معده شرها بر آید و اسهال محوی یعنی اسهال که سبب آن اندر روده ها باشد یعنی با سحر
 و بعضی بی سحر و حکون که هر یک از این انواع و اسباب و علامات و علاج آن اندر باب جدا گانه
 یاد کرده آید انشا الله و این کفشار سه خروست بحر و نخستین اندر انواع اسهال که سبب
 آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بر معده و روده آید و اسهال تولد کند باب نخستین
 اندر اسهال دماغی اسهال دماغی نزله باشد که از دماغ فرود می آید و این جنان باشد که ماده نزله
 بر منفذ کام فرود آید و اگر بشش اندر افتد ذات الریه و سرفه تولد کند و سبب سرفه و ذات الریه
 فرود آید و بر معده اندر آید و از معده بر روده فرود آید اسهال که در ماده نزله رطوبتی نرم بود
 اسهال بلغمی رطوبتی و اگر گرم و تر باشد روده را انحراف شود و اسهال خون آرد علامتها علامت

خاصه

خاصه این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این جنان باشد که بامداد که از خواب شب
 برخیزد چند مجلس نشاند و دوازده بس ساکن شود و خداوند این علت خداوند نزله باشد
 علاج خداوند این علت را هر بامداد که از خواب برخیزد بی باید فرمود تا خلط که معده
 فرود آمده باشد بر اندازد و اندر خواب به قفا باز نخسید و بالین بست کند و در پیراز
 داشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروها قافضه اسهال باز دارد نشاید داد
 لکن ماده که اندر دم معده باشد برقی آنرا استفراغ باید کرد و آنچه اندر قعر معده باشد
 یا بر روده فرود آمده باشد بجزئی لغز انده دفع باید کرد و در پیراز داشتن نزله بجزها
 بوییدنی بود و بغرغره و سرشانه کردن و پیش سرخاریدن و بخرقه درشت مالیدن و عطسه
 آوردن و ضمادها که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف را مالیدن این همه پس از آنکه
 تن پاک کرده باشند و استفراغی که واجب کند کرده اما بحت صبر و ایارج فیه قرا و جقه قایا
 و مانندان باید کرد و از پس استفراغ غرغره باید فرمود و صفت غرغره بکیر عدس و کل
 سرخ و پنچ سوسن از هر یکی راست است بنزد و با لایند و با سنگین ساده بیامیزد
 و اندکی زعفران اندوی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر سنگین باطن فستقین بیامیزد
 و غرغره بدان کنند صواب باشد و سرکه و کلاب و آب لسان الحل غرغره را سود دارد و
 اگر سنبلیله آب لسان الحل و آب برك خرفه و آب عدس و کلاب بیامیزد و بدان غرغره کنند
 خاصیتی دارد و اندر باز داشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشاش مقدار دو کف
 بوقت خواب دادن نزله باز دارد و اگر اندر شراب خشاش پیش از آنکه از آتش بردارند و با
 و برك سماق و عصا ملحیه الیس و کلنا و کثیر و زعفران اندر یک رطل بغدادی از
 هر یکی چهار دانگ کوفته و پیچته در افکنند و بیامیزد صواب باشد و صفت شراب
 خشاش اندر باب کفشار چهارم اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است نسخا قرص
 خشاش که نزله باز دارد بکیر نکل سرخ صمغ عراقی از هر یکی چهارم نیم تخم خشاش بسید

و تخم خشاش سیاه از هر یکی سه درم رب سوسن و نشاسته و کثیر از هر یکی دو درم رب
 نیم درم شربت رو درم تعریف ضماری که خداوند دماغ کرم سودا را در یکین در صندل
 فلفل اقا قیاش و مایه شاپین و مویا طین ارمینی و عدس منقشر زعفران حضرت از هر یک
 راستا است هر را آب اسان الحلا و آب بر لخره بر سرشند و بوی سر که دماغ را قوت
 دهد و بسیار خوردن ضعیف کند و خداوند دماغ سر در علاج سبات و لیث غس و
 صداع سر باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یا دکرده آمده است و موی سر زود باز کرد
 و مویا بسر که وزهره کا و حل کرده بر سر طلی کردن و بعد از آن بر آب جگند زشارده و
 اندکی نمک شستن سودا را در و کند و قسط و لادن سوختن سودا را در و شونیز بریان
 کرده بوییدن سودا را در و ساقها بر بای از بالا فرو مالیدن و بروغن و نمک مالیدن
 و بطیخ بابونه و اکلیل الملک کرم کرده شستن سودا را در باب دوم از جرح
 از کتار چهاردهم اندر اسهال مراری و علامات و علاج آن اسهال مراری آنرا
 گویند که صفرا از زهره بروده فزون از آن آید که از جهت دفع ثقل کار آید و اسهال
 صفرائی کند علامتها این نوع اسهال از پس تبها غب و تبها محرقه افتد یا از آنکه
 شراب کهن خورده باشند و دهان تلخ باشد و تشنگی غلبه کند و اسهال زرد بود و
 را بسوزد و تپرها گذشت بران کو اهی دهد علاج طریق علاج این دو نوع آنست که
 نگاه کنند اگر ماده صفرائی بسیار بود نخست بطیخ هلیله زرد و خرما دهند و استغفار
 کنند پس تدبیر از داشتن اسهال کنند بکشکاب و سفوف حبه الزمان و اقراص طباشیر
 و روغن سنک تاب کرده یا آهن تاب کرده بکشکاب از است جود مایه بخت و اگر سفوف
 حبه الزمان با کشکاب دهند صواب باشد و اگر چهار یک وزن پست جو تخم خشاش
 سید بکیند و هر دو را آب ترکند و بمالند و آن آب را بکشند و بنزد سخت نافع بود و اگر
 دو جو پست جو یک جو سوختن حبه الزمان بمالند و بنزد اسهال صفرا را در و

کهنک بغدادی سوده چون سهره باد و غ آهن تاب کرده سودا را در و سی درم سنک
 از این کهنک سوده یا کمتر یا بیشتر اندر شبان روزی بر د خرقه شکباج کوشک کا و اطایب
 او کند اسهال کهن صفرائی باز دارد و صفت سفوف حبه الزمان بکیند از آنکه
 بریان کرده صد درم کشنیز خشک کرده یک شبان روز بریان کرده بنجاه درم سماق و
 کلنا را از هر یکی پانزده درم کرم زو و خرقه بطنی از هر یکی ده درم مهر را بکوبند و پیامیزند
 شربت از دو درم تاسه درم سخته اقراص طباشیر بکیند کل سرخ و صمغ عرایی بریان کرده
 و طین ارمینی و جفت بلوط و طباشیر از هر یکی پنج درم بز الحاض هفت درم جگند
 چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربت یک مثقال سخته دیگر کل سرخ هشت درم
 بز الحاض بریان کرده و صمغ عرایی بریان کرده و نشاسته بریان کرده و طباشیر از هر یکی چهار
 درم تخم خیار مقشر بریان کرده سه درم شربت یک مثقال و ضمادها که اندر باب شوال مزاج
 جگر گرم یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام از آنرا درانک و سماق و زرشک و غوره
 فرمایند و آب با شرابی که یا با شراب ریواج دهند صفت ضماری نافع بکیند و صندل
 سرخ و صندل سید و فلفل و کل سرخ و ماز و و بار و و کل ارمینی و اقا قیاش و سنک و رامک
 مهر را بکوبند و کل آب و آب مورد تر یا آب آبی ترکند و بر معده نهند باب سوم
 از جرح و نخستین از کتار چهاردهم اندر اسهال کبدی و علامات و علاج آن اسهال
 کبدی یعنی اسهال که از ضعیفی جگر افتد سه نوع است یکی آنکه قوت جگر بکسر بسبب سده
 یا سبب آماسی ضعیف شود و کیلوس را جذب نکند تا کیلوس از شاخهها و ماسا رقیق
 فرو آید و اسهال کیلوسی تولد کند دوم آنکه قوت ها ضعیف و دافع جگر بسبب ازین اسباب
 که یاد کرده آمده است ضعیف باشد و کیلوس را هضم نتواند کرد و اندر کها که الت
 دفع اوست دفع نتواند کرد تا بدین سبب هرگاه که جگر منبلی گردد و کیلوس از وی بجانب
 طبعی دفع نشود کیلوس شاخهها و ماسا رقیق باز گردد و برودها فرو آید نیم کوارید

بسر کتره

اسهال عسالی تولد کند و اگر باضعیفی هاضمه و رافعه ماسکه نیز ضعیف بود اسهال قوی
بود و سبب ضعیفی قوت هاضمه اندیشتر و قهه اسهال مزاج سرد باشد و سبب ضعیفی ماسکه
اندیشتر و قهه اسهال مزاج سرد و تر باشد یا گرم و تر و اسهال مزاج سرد و تر و ریزه استسقا ادا
کند سوم آنکه اسهال مزاج سرد و تر باشد یا گرم و تر و اسهال مزاج سرد و تر و ریزه استسقا ادا
کند سبب صدمه و سقطه یا غیر آن و آن مادرها بروی فرود آید و اسهال خون و ریم تولد کند
و یا خوسیه و غلیظ شود و همچنین دردی شراب و هرگاه که سبب اسهال مزاج گرم خون بسوزد
و اخلاط یکد از اسهال صدمه می شود و گاه باشد که جگر نیز بسوزد و از پس اخلاط باها
کوشش سیاه فرود آید و سبب صدمه و ترشح آماری و دیسه بوده باشد که اسهال صدمه
با کفک بود و سبب کفک که اختن و خون شدن اخلاط بود و فرق میان اسهال سیاه که
از سوختن اخلاط و از کشادن سده بود و میان اسهال سوداوی که از سپرز بود و آنست که
اخلاط سوخته سخت سیاه نباشد و قوام آن غلیظ تر از قوام سودا بود و خطه سودا سیاه
تر و رقیق تر بود و گاه نباشد و آنرا از سده آید کند باشد از بهر آنکه عفونت بدی رفته باشد
علامتها اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد اسهال کلوپی بود یعنی سبید
و آب نال از بهر آنکه طعام اندمعه هضم یافته باشد و آب نال از بهر آن بود که جگر اند
آب که خورده شود و آن تصرف که باید نتواند کرد و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه
بود کلوپی جگر اندر آید و باز گردد و برده اند و اسهال پس از آن وقت افتد که باید
و بیرون آمدن تغذیه آهسته و در سبک باشد از بهر آنکه بقوت دفع رافعه بیرون شود
لیکن سبب ضعیفی ماسکه بیرون میشود و اگر رافعه ماسکه هر دو ضعیف باشد اسهال
اندک اندک بود و زود از ویران خواست و اگر قوت هاضمه جگر ضعیف باشد اسهال
عسالی بود یعنی همچون آبی بود که کوشش تازه اندوی شسته باشند و اگر قوت هاضمه
نیز ضعیف باشد کلوپی بیرون آید و اگر آید و بیرون آید و اگر ضعیفی این قوتها سده با

یا آماس باشد یا نوعی از انواع اسهال مزاج باشد علامتها این بدید بود چنانکه اندر باها
که گفته یاد کرده آمده است و باید دانست که هرگاه که اسهالی همچون آب بوده باشد پس
همچون مرهمی شود بد باشد و همچنین اگر اسهال همچون آب بوده باشد عساله شود بد
باشد و مرط میگوید هر اسهالی که ناکاه از پس بیماری بدید آید نشان نزوی می باشد
ناکاه یعنی اسهال از بحرانی و هم مرط میگوید هر اسهال همچون آب باشد پس چون مرهم
شود بد باشد و هرگاه که از پس استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس
جگر تولد کرده باشد از بهر آن اسهالی است فراغ نباشد و باز نریزند و بسیار باشد که
قروح الامعا با استسقا ادا کند و هرگاه که اسهال سیاه از سوختن اخلاط بوده باشد
سبز شود باید دانست که طبیعت قوت یافته است و صلاح نریز یکست نخست سبب
که آید پس ریز شود پس بایستد و سلامت باشد علاج طریق علاج اسهال کبدی است
که نام کند تا سبب اسهال و سبب اسهال و سبب ضعیفی جگر چیست امتلاست یا امابن
یاسده است یا نوعی از انواع اسهال مزاج است و در پیر برداشتن سبب مشغول شوند تا
علت زایل شود باز آن الله تعالی و علامتها و اماس و سده و علامتها و اسهال مزاج
و علامتها آن همدان که یاد کرده آمده است و باید دانست که اگر سبب
اسهال آماس باشد با سده باشد داروها قایض دارن خطایی باشد بزرگ از بهر آنکه
داروی قایض منفذها را فراز میگیرد و سده قوی تر شود و آماس صلب گردد و اگر ضعیف
خشک یا قایض بر نهند هم سبب علت را زیارت کنند و هم خوارت عزیزی را فرمایند
و هلاک کند صواب آن بود که یاری دهند تا انجام سده می بالاید تمام دفع شود
داروها کشانیده بکار میدارند تا سده تمام کشاده شود و اگر آماس تحلیل بدید و بسیار
باشد که از جهت کشادن سده بر مسهل قوی حاجت شود تا ماره سده را دفع کند و گاه با
که حاجت بجهت تیر و ماره سده را فرود آید و اگر خداوند سده را قی افند بی حکمت شود

دارد و طعام بتغاریق باید خورد اندک اندک و عرق آوردن و از پس آن معجون کشاید
خوردن چون قودنجی شود و در پیش از طعام بدهند و چون طعام هضم شود نیم درم
بدهند شراب صرف کهن مروق مقداری اندک پس طعام بدهند و قوتی که طعام اند
معدنیم کواریده شده باشد سود دارد و مایلیدن اندامها بجز فها در شستنی
دارد و سبب کفری بیمار از استفراغ خلط غلیظه شده از آن تولد کند نباید ترسید
از بهر آنکه چون سده کشاده شود و قوت از ماده پاک شود غدا بر کها بگذرد و قوت کشت
باز آید و خداوند اسهال غسالی را اندر اول علت مان نشاید خورد از بهر آنکه جگر نان قبول
نکند و هضم نتواند کرد و صواب آن باشد که کشتکاب که از بست جو نیز اقتصا و کنند
هر روز و شربت یا سه شربت میدهند و بیازمایند اگر هضم تواند کرد و کاورس و سینه
کذه با سبب جوی میزند و می بالند و اگر نالوده دهند و در سم بختن این کشتکاب است
که یک بهمانه است با سبب همان آب کشند و می برند تا آب سه بهمانه باز آید و بر الحاض
کوفته و بریان کرده بر جگر بپراکند و کاب کشند سود دارد و بعضی طبیبان گفته اند اسهال
غسالی صعب بمویر منقی زایل شود و هیچ علاجی دیگر خواج بوعلی سینا رحمة الله میگوید
من این معنی از مودم و منفعت آن دیدم آنچه گفته اند از صواب دوز نیست صفت
سفوفی که اندر اسهال کبدی سود دارد بکین شکل شرح شش درم انبرایش لک
مغسول از هر یکی سه درم فوه طباشیر صندل سید شاسته صمغ عربی از هر یکی دو درم
دیوندر چنی یک درم و نیم بر الحاض سه درم زعفران یک درم شربت رودرم باد و این
تاب کرده و اگر علت دراز گردد و هیچ کند از روهای قابض نشاید خورد لکن جیهایی نم
مغری باید داد و آن سفوفی نرم بکین تخم خطمی و تخم خازی هر دو پوست باز کرده از
هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ عربی از هر یکی ده درم همدرا بویان کند و بکوبند نرم و ده
درم کلار می کوفته با وی بیامیزند شربت سه درم با شراب مورد و اگر با صمغ طبع خشک

بکین

بکین تخم خازی و تخم خطمی خام و باک کرده و کوفته اسبغول و تخم مرو و تخم شاهسفر
از هر یکی راستار است خام بریان ناکرده و ناکوفته همدرا بهم بیامیزند و بروغن کلچر
کنند و با آب نیم گرم بدهند شربت سه درم و اگر جگر جنبانند آب حلا کنند و این تخمها
با وی بدهند صواب باشد و گاه باشد که اندر اسهال کبدی خراطه اندک بیرون آید
و طبیب کان برده از روده است و از علاج جگر باز ایستند و بیماری زایل نشود پس نیک
اندر علامتها تأمل باید کرد و از مراعات جگر باز نیاید ایستاد و اسهال را که سبب آن
از ضعیفی قوت جگر باشد علاج بجزرها و کم و کدند باید کرد چون فلا فلی و قود
و اندکی شراب صرف کهن صفت دارویی که قوت جگر بر قوه دهد بکین سلیخه
و سنبل و زعفران از هر یکی سه درم قصب الذریر و عود بلسان و جب بلسان و سعد
و تخم کرفس و از خرا از هر یکی پنج درم کوز بوا پنج عدد قاقله و قرقفل و انیسون و لب ساسه
و کندر از هر یکی دو درم اشنة و لادن از هر یکی دو درم فردماناسه درم سکن چهار درم
دار شیشعان سه درم نالخواه چهار درم موردان بریان کرده سی درم همدرا بکوبند
و بپزند و بمیه معجون کنند شربت چهار درم و طعام چنری لطیف و زود کوارید
بتواند کرد رانده خوش کند چون خردل و جگندروا نکند آن اندر طبع اندر اندک و مانا
آن و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوا المزاج کم باشد علاج اندر کفتار یا زده میارزد
آمده است و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسک باشد و سبب ضعیفی این قوت
اندر بیشتر حالها سوا المزاج سرد و تر بود علاج آن از این نوع کنند بکین شکل سرخ و کلنا
و عصا قرطاز هر یکی پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران و از خرا
هر یکی چهار درم شربت رودرم باری آب سیب و طعام کبک و تیجوج و دراج
و زرد و کجشک بریان کرده سخیضاری نافع بکین درم و کدندر کل تخم کل سنبل
ماز و زعفران از هر یکی راستار است همدرا بکوبند و آب مورد و تر و کلاب و آب

ثبت بشنند و بر جگر نهند باب چهارم از جزو نخستین از گفتار چهارم درم اند
اسهال خونی که از جگر بود و علامت و علاج آن علامت اسهال خون که از جگر آید است
که اندر شکم و روده ها هیچ دردی و آفتی نباشد و علامتها ضعیفی و سوء المزاج جگر
ظاهر باشد و اسهال هر چند روزی دو روز یک روز بایستد و باز آمدن کبر و هر
گاه که علت زیادت شود خلط غلیظ همچون دردی شراب آید علاج کل از مینی و کل غنوم
و کل قبری می آید و در غوف الطین سودا در صفت آن بکیر نکلازمینی و طباط
و صمغ عربی بریان کرده و جت آتش از هر یکی ده درم خون سیاوشان و کنداز هر یکی
دو درم و نیم شربت سه درم با شراب مورد نخورص طباطبیر خداوند اسهال خون را کتب
آید سودا در بکیر ند طباطبیر چهار درم کل سرخ پنج درم نزد الحاض بریان کرده هفت درم
ضمغ بریان کرده و کل از مینی و کل رومی و بلوط از هر یکی پنج درم جت آتش ده درم نشاسته
بریان کرده سه درم شربت یک مثقال باریت آبی و گاه باشد که اسهال خون کبدی همچون
دردی شراب بود و کدر و کفک ناک بود کان افتد که خلط سودا است و برخلاف آن باشد
و این نوع اسهال مردم محرو و لاغرا افتد بسبب کرمای صعب و تشنگی که اندر سفر
و غیر آن کشیده باشند و جگر بدان سبب گرم شود و خشکی غالب شود و خون غلیظ و
سوخته گردد و علاج آن بتدبیرهای سرد کننده باید کرد و بابت نخ ناشتا و بشرب خنک
و کشکاب سرد کرده و آنچه بدین ماند و گاه باشد که تن پمار کدازش کبر و اسهال
زرد آب آید و علامت وی آنست که تن لاغر میشود و می کاهد و اندر جگر آفتی نباشد
و علاج او بر تسکین حرارت و تدبیرهای تری آرد باید و بقصر کافور و بقصر طباطبیر
و کشکاب که اندر علاج ذوق یاد کرده آمده است و صندل و کلاب بر جگر و دل می
نهدان و این اسهال را بیکبار باز ندارد بتدبیرج باز باید داشت صفت قریبی که
اندرین نوع اسهال سودا در بکیر ند کل از مینی طباطبیر شاه بلوط نزد الحاض این بار یک

صمغ بریان کرده و سرطان از هر یکی راستار است و هر را بکوبند و بر آب بشنند شربت سه
درم و طعام مخصوص و هلام و ماهی سرکه بخت و سرد کرده و خشک از میان کحل سازند با
صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان کرده و گاه باشد که سبب اسهال خون امتلا و صمغ تن باشد
و علامتها امتلا ظاهر بود چنانکه معلوم است و علاج وی آنست که نخست را کحل
زنند و طعام سبک تر فرمایند و شکم را بتدبیرج باز گیرند و آب لسان الحل و بر آن خورند
و هر که با اسهال مابقی یا از جراحی یا از بواسیر یا غیر استفرغ خون بسیار افتد طبع او نرم
شود از بهر آنکه جگر ضعیف شود و حرارت غریزی اندک گردد و طعام هضم نشود
هرگاه که خداوند اسهال خون را یا خداوند قی خون ناکاه اطراف سرد شود و روی زرد شکم
بر آید و نبض ساقط بود باید دانست که خون اندر شکم او بسته شده است و علاج آن مشغول
باید بود و محمد بن زکریا میگوید من چری عجب آن نمودم چون سحر همه انواع اسهال کهن را
در ساعت باز گیر و آن بکیر مایه خرگوش است از دانیکی آرد و آنک تا نیم درم بتدبیرج باید
تا قوی کند نخست دانیکی باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز و دانک باید داد اگر کفایت
نشود دیگر روز نیم درم و اگر چنان باشد که روز نخست دانیکی بدهند و کفایت نشود هم آن روز
دانیکی دیگر بدهند اگر کفایت نشود دانیکی دیگر بدهند صواب باشد باب پنجم
از جزو نخستین اندر اسهال که ماده آن از همتن آید اسهال که سبب آن مادتها
بد باشد که اندر رگهای صمغ تن گرد آمده باشد و اندامها از قبول کنند و قوت دفع هر
اندامی از ابر رگهای باز دهد و از رگهای جگر باز آید و از جگر شاخهها ماسا رقیق برود
فرود آید و گاه باشد که اندر اندامها که حوای معده است اخلاط آن اندامها معده آید و
طعام را که اندر معده باشد تنبیه کند و گاه باشد که اگر چه آن اخلاط طعام را تنبیه نکند اند
بعضی اخلاط قوی باشد که معده از کار برد یا مزاج آن یا مزاج معده ناسازنده بود معده
آنرا از خویشتن دفع کند و طعام دیگر که در معده باشد آن دفع شود یا اندر بعضی اخلاط

توقی اسهال کننده باشد یا لغزاننده و هر چه را اندر معده باشد دفع کند و بفرزند
 چنانکه سودا بسیار از سبب معده آید و معده را بکن و چیزی را که در معده باشد
 دفع کند و سبب اسهال سودائی گردد و هر اسهالی که ماده آن از عضوی دیگر از کله
 همتن معده و روده آید از انوبتی بود معلوم و از اسهال الکابین بالادار کونید و این
 علت دراز آهنگ باشد و سبب درازی این علت آشت کطعام و شراب اندر معده
 و جگر هضم تمام نیاید و بدین استفرغها تن از مادتها پاک نشود و خلل و خلل
 هضم و تدبیر استفرغ آن مازتها نکند و هر بار که اسهال باز ایستد پندار بحال تن درستی
 باز آمده است و هر بار که نوبت اسهال آید پندار که اسهال نواست و از طعام و شرابی
 فزونی تولد کرده است علامتها این علت آشت که پوسته ناف می چد و هر بار که شکم
 فزونی آید ماده بسیار آید و هر نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و باز ایستد و حال همچون
 حال تن درستان شود و باشد که یک هفته یا بیشتر بر حال تن درستی بود و بدین پست
 روز بود پس نوبت اسهال باز آید علاج هر طریقی علاج این علت آشت که نخست حال معده و
 جگر و قوتها هر دو بصالح باز آرد و اگر سوزا می باشد از کله و غذاها و نیکو
 و ترتیب نیک فرماید و استفرغی کند و واجب خاصه نیز یکی اسهال و لیساج فیه و طبع
 هلیله و مطبوخ اقیمن و شراب افستین و کوارش سفر جلی و اطریفل نرنگ اندین با
 سودمند باشد و چون تن پاک کرده باشند هر بامداد بنواشتن ریاضت فرمایند و بالش
 و کرمه چنانکه اندک خواب سوم که نگاه داشتن تن درستی است یا کرده آید است جنر
 دوم از کفار چهار دم اندر اسهال معده یعنی اسهال سبب آن از معده باشد
 باب نخستین اندر اسهال معده که سبب آن ضعیفی قوت ها خمر باشد
 اسباب ضعیفی قوت ها خمر چهار نوع است یکی که رطوبتی لزج بر سطح معده پلورده شود
 و آن رطوبت میان معده و طعام حجاب شود و حرارت معده را از طعام باز دارد و قوت

خامنه

ها خمر بدان سبب ضعیف شود و دوم آنکه معده گرم باشد و اندر وی صفرا تولد کند و
 اسهال صفرائی آید و سوم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد چهارم آنکه اندر معده بادها تولد کند
 و طعام بدان سبب تنبیه گردد و اگر بپزد بماند و اسهال تولد کند علامتها از اسهال سبب اسهال
 رطوبتی لزج باشد علامتها رطوبت ظاهر شود و طعام بر معده بر معده کوانی کند و نش
 کشتی آرد ثقل ناگواریده بیرون آید و سبب باشد و تشنگی کمتر بود و ممکن است که رطوب
 لزج آب خواهد بود بدان سبب تشنگی بدید آید همچنانکه کسانی که ماهی باکری خورده
 باشند از خوردن آن تشنگی بدید آید و اسهال با قرا بود و اروج ترش بر آید و اروج ترش
 اندین نوع اسهال و سوزا می است و ستوده داشته اند از بهر آنکه اروج ترش نشان آن بود که
 حرارت کجاری از کار باز مانده نیست و طعام اندر معده در نیک می کند چنانکه ترش کرد
 و دندان کردن غذا اندین علت ستوده باشد و دیگر از بهر آنکه ترشی رطوبت لزج را قطع
 کند و معده را در باخت دهد و درشت کند تاها خمر و ماسکه هر دو قوی گردد و از آنکه قوت
 ها خمر تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خویش بود لکن ثقل ناگواریده و متغیر باشد
 آید و از آنکه معده گرم باشد و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و ثقل زردی
 کوانی دهد و از آنکه صفرا و بلغم آمیخته بود ثقل آمیخته بیرون آید و از آنکه اندر معده بادها
 تولد کند اسهال با قرا بود و علامتها با ظاهر بود و علاج این باب چهار فصل است
 فصل نخستین اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت ها خمر رطوبت لزج باشد از آنکه کلا
 بلغم ظاهر شود قی ای که دو طعام مایه شور و تر و جکند و خوردن دادن و شبست
 اندر آب نختن و با نکتین آمیختن و نمک درافکندن و دادن تافی کند و پس از آنکه قی کرده با
 و فهم معده از آن ماده سبکتر شده قهر معده را بحسب صبر و یا راج فیه را پاک باید کرد
 پس معده را قوت دادن بکوارش جوئی و همچون خشت الحدید و آمروسیا و سحر نیای
 مانند آن صفت کوارش جوئی نسخی محمد زکریا بیکر ندانه مویر که از سر که بیرون کرد

עבדך

اندر علاج آنکه سبب ضعیفی هاضمگی معده و تولد صفرا بود هر بامداد درت مؤثر
ساده با آب انار ترش آمیخته باید داد که یا رب غوره یا رب آبی آمیخته کرب ریواج یا رب
سیب آمیخته و این رتبه با یک مثقال طباشیر باید داد که یک مثقال قرص طباشیر و هر
دو درم اسفغول بریان کرده و یک درم کلارمنی کوفته و نیم درم صمغ عربی بریان کرده
و بر روغن کلارمنی کند با آب سرد که یکی از بویها و اکوتب نباشد و روغن کا و بالوده و سنک
تاب کرده و آهن تاب کرده با طباشیر و تخم کل و تخم حاض می دهند از هر یکی در مسکنی و
بروز با آب باران که با آب سماق بیامیزند و برین آداب برود و شیر باد از آب این رتبه باید
و طعام با ساق بخت فرماید با مسوره از انار دانه بخورادام بریان کرده و کسند
بخت و سر خوش کرده و لسان الحلیم برین کونه ساخته اسهال صفرائی باز دارد و باقی
مسلول با پوست بر سر کجته شود و از روغانی مرغ نیم برشت با ساق و غوره خشک بالاکرد
با اندکی مازو و کلنار و جت آس و انار پوست آنچه حاضر بود مواد تهرار که به معده و روده
آید باز دارد و روغانی مرغ جوشیده اندر اسهال کبدی و معدی زیان دارد و اندر اسهال
مقوی سود دارد و صفت آنکه صمغ عربی یک مثقال طباشیر و ساق از هر یکی نیم درم بر لسان
بریان کرده و درم بر بقل بریان کرده و کلنار از هر یکی سه درم صمغ عربی بریان کرده و هشت
درم شربت از یک مثقال یاد و درم سنک نسخ کوارش طباشیر تشنگی و حرارت را بستاند و
معده را قوت کند بیک مثقال طباشیر و کلرمن و تخم حاض و صمغ بریان کرده از هر یکی ده درم سنک
کلنار و ساق عصا به حیت البیس از هر یکی هفت درم زعفران افیون از هر یکی دو مثقال همه را
بجواب برشتند شربت سه درم اگر درم جت آهنی درین کوارش زیادت کند و برتانی
برشتند قوی تر بود و صفت کوارش ساق بیک مثقال ساق بالاک کرده سی درم سوبق التبق
سویق المصعیر و سویق النعناع و کلک بغدادی و خروب شامی از هر یکی ده درم شکطرب
چند وزن ممدار و هاهم را با آب سماق برشتند شربت نیم درم نسخ داروی قابض بکشد

ساق بالاک کرده و دو درم مازو یک درم نار پوست نیم درم ممدار بکوبند و برت مؤثر باشند
کوبت آبی این یک شربت بود تعریف شرابی که اسهال صفرائی باز دارد بیکند پست جو
مشت تخم خشخاش چند آنکه بر کف دست کنند و پوست خشخاش هجده دان ممدار بنویسند و بالاید
و اگر سوبق جت از همان کرب ساق خوش کنند صواب بود و اگر حرارت سخت عظیم نباشد با یک
درم بنبر کهن بریان کرد و دهند صفت داروی دیگر بکشد و بشیر مایه خرگوش و در آنک افیون
دانی مازو نیم درم کند نیم درم شربت نیم مثقال و بیاید داشت که خیره های بی خبر کننده را
جون افیون و بر لبخ اندین باب منفعت آشت کما دانه را غلیظ کند و خواب آورد و حسن
سوزانیدن صفرا از روده ها باز دارد و باطل کند لکن از خطری خالی نیست تا بتواند هیچ
آن نباید کشت پس اگر ضرورت شود چندید سترو زعفران مانند آن جیزی باوی بیامیزد
خواج بوعلی سینار حیدر الله میگوید من دیدم که افیون شیاف کردند و بیمار هلاک شد
فصل سوم اندر علاج صفرا که با بلغم آمیخته بود بیکند و دهیلند زرد یک جزو جت الشرا
نیم جزو جت آس و ساق و ثمره الطرغاف و سکن از هر یکی سدس یک جزو شربت دو درم صفت
داروی دیگر بکشد تخم لسان الحلیم دو درم اینسون یک درم نار پوست دم الاخوین از هر یکی نیم
درم این یک شربت بود اگر تباید این شربت اندر آب باران دهند یا اندر بعضی رتبه تعریف
نمکی که اسهال صفرائی باز دارد بکشد نمک اندانی و بشکنند و بریان کنند و اندر بریان
چند بار سرکه بروی می باشند پس بکوبند و انار دانه بریان کرده چند بار و ساق بالاک کرده از
هر یکی یک وزن نمک کشیز بریان کرده و انار باریس بالاک کرده چهار یک وزن نمک ممدار
بکوبند و بیامیزند و بکار دارند و خداوند اسهال را صواب آشت که بر یک طعام صبر کند
و اندر شبان روزی یک بار خورد و از پیش طعام چیزی قابض خورد و چون آبی و انار ترش
و مانند آن و از آب صبر کند خاصه اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد و خداوند اسهال بلغمی
صواب آشت که یک بار از آب با نیاید داشت و اسهال صفرائی سلیم تر از دیگر انواع باشد

وزودتر علاج پذیرد و پیشتری بحران بیماریها حاذق و تبها غیب و محقر بود فصل
چهارم اندر علاج بادها که اندر معده باشد اسباب و علامات و علاج آن تولید اها
انکه گفتار دهم اندر علاج معده یاد کرده آمده است آری باب را مطالعه باید کرد و السلام
باب دوم از خرو و نفوذ از گفتار چهارم اندر اسهال معده که سبب آن ضعیف
ماسکه باشد اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوع است یکی رطوبت از پنج بر سطح معده
آلوده شود و طعام را فرو نبرد و نفوذ دهم آنکه بر سطح معده شرها بر آید و معده بدان سبب
طعام را بر نتابد و بر آن التفات نکند و از ماسکه آن بگریزد و قوت ماسکه بدان سبب
از کار خویش باز ماند و نفوذ دهم آنکه قوت ماسکه یکسبب نوعی از انواع سوء المزاج ساده یا با ماده
ضعیف گردد چهارم آنکه قوت را روی سهل در سطح معده مانده باشد و قوت ماسکه
بدان سبب ضعیف گردد و پنجم آنکه از بس طعام مرکتها و عقیق اتفاق افتد و طعام بدان
سبب از معده فرو آید تا کواید و علامتها اما علامت رطوبت که بر سطح معده آلوده
شود اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت شرها که بر سطح زبان نیز هم از آن نوع
شرها بر آید و از معده بخارها بر خیزد و بوی دهان ناخوش گردد و معده از بس طعام بسوزد
و در خیزد در روی خنده و کزنده خاصه اگر چیزی شور یا ترش خورده شود و نفوذ تا کواید
و با صدید بود و تشنگی غالب بود و باشد که اسهال یا تب بود و انواع دیگر را اسباب آن
بر آن کواید و در هر اسهال که بی سحر و بی خون و اندر جگر و حوالتی آن افتی نباشد و علامتها
انکه ماده از دماغ یا از زهر یا از سپید به معده می آید هیچ ظاهر نباشد و علامتها آنکه
ماده بیاید و دانست که اسهال معدیست و معده لغزیده است و علاج این باب پنج فصل است
فصل نخستین اندر علاج معده که رطوبت از پنج بر سطح او آلوده شود و ماسکه را ضعیف
کند علاج این قیاس است و استغفر خدا که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پس معده را
بکوارش خرد و با فراص کلان و مانند آن قوت دادن و کوارش خردی و میخورتها که اندر باب

دفع ترش بالوده و آهن تاب کرده مقدارده استار با پانزده درم کعلک سوده هم چون
 سهره و نان خشک اندر نیمه بریان کرده سود دارد و کج بریان کرده بایه کرده برنج
 دارد و اکو این برها از بس سلق و دق بدید آید از علاج نیست فصل سوم اندر علاج
 آنکه قوت داروی سهیل بر سطح معده بماند و قوت ماسک را ضعیف گرداند و اسهال
 آنرا بسفوف بریان کرده باروغن کل چنانکه اندر فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید
 داد و سفوف لطین دادن و اگر خداوند غلت مرطوب باشد سردم جت الرشد بریان
 و بروغن کل چرب کرده ناکوفته بدهند و اگر بروغن کل چرب کنند و آب سرد بدهند معتدل
 باشد و اگر بروغن اندر بچشانند و بدهند صواب بود و اگر بچ را که علاج آن اندر علاج
 صحیح یاد کرده اند و خفته کردن بروغن کداخته و دم الاخرین اندر وی حل کرده سود دارد فصل
 چهارم اندر علاج سؤل المزاج کقوت ماسک را ضعیف کند اسباب و علامات و علاج
 همه انواع سؤل المزاج اندر گفتار دهم یاد کرده آمده است هر چه مقصود باشد از بابها
 آن گفتار باید جست فصل پنجم اندر علاج اسهال کسبب آن حرکتها عنیف باشد
 انحر در معده تنبیه شود از طعام و ناکواریه اندر معاماند از آب یا ریح فقیرا باک باید کرد
 علاج دیگر خواب است و ساکن بودن و از بس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافر بیت طعام
 آن ساعت باید خورد که به منزل فرود آید چنانکه اندر کتاب ثوم اندر تدبیر مسافران یاد کرده
 آمده است باب ششم از جزو و دم از گفتار چهارم اندر اسهال معدی که
 از بسیار خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامها بد و طعامها جرب افتد
 آنرا که اسهال از بسیار خوردن طعامها افتد علاج او هم چون علاج خداوند هیضه کنند
 و کوسنی فرمایند یک شبان روز و اندک فرمایند خورد و طعامها سبک و زود کوار فرمایند
 و معده را قوت دهند بدوهای که موافق مزاج باشد اگر مزاج گرم بود کلشکر با قراض
 طباشیر سرشته بدهند و سفوف حبل التمران و انحر بدین ماند و هر چه اندر باب نخستین

از این جزو یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام ساق و انار دانک و مانند آن باشد و اگر
 مزاج سرد بود کلشکر با مصطکی فرمایند و خورد خام و کوارش زیره و کوارش عود و ترنج
 پرورده و مصطکی و صلاک شاخ خائیدن سود دارد و طعام کباب و کبوتر بجه و کجشد بریان
 و آنرا که اسهال از طعامها بد افتد علاج وی آنست که از آن نوع هیچ نخورد و آن عادت
 بگرداند و آنرا که اسهال از طعامها جرب افتد روز دیگر کرسنه باید بود و اندک کلشور
 مزیدن و طعام گرم بخوردن و آنرا که اسهال از بی ترتیب خوردن بود آن عادت بیاید
 گردانند و معده را قوت دادن و ضماریه قوت دهند که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده
 بکار داشتن باب هفتم از جزو و دم از گفتار چهارم اندر اسهال
 کسبب بسیار آمدن ماده سودا بود که از سبب معده آید اگر قوت قوی باشد و ما
 سودا بسیار را اسلیم باید و بر مطبوخ افیمون استفرغ کردن و فم معده را قوت دادن
 بسفوف حبل التمران صفت آن بکینند جت الزمان ده درم بهمین سرخ بریان کرده و دودیم
 زرباد بریان کرده یک درم که با تخم سداب و تخم شاهسفرم بریان کرده و کج بریان کرده
 از هر یکی یک درم شربت سرد ده استار و اندک و نیم موی سیاه بگویند و اندر سرکه
 و آب مالند و بسیار بایند و اندکی نمک و سبتر و افکنند و از آن نان خورش کنند صفت سفوفی
 دیگر بکینند که سودا و جوی السرو و سلاک از هر یکی نیم درم کعلک بخنداری یک درم
 این جمله یک شربت بود با شراب کهن دهند و اگر حاجت آید مجسم بر سپر زنده تا ماده
 سودا از معده باز دارد جزو و دم از گفتار چهارم اندر اسهال معوی یعنی
 اسهال که از روده باشد بیاید آنست که انواع اسهال معوی که یاد کرده آمد همان نوع
 بعینه نیز معوی باشد و اسباب همان اسباب باشد بعینه مگر یک نوع که مخصوص است
 به معده و آن اسهال نیست که سبب آن ضعیفی قوت ها ضعیف بود این یک نوع معوی نباشد
 و اسهال معوی بعضی خونی بود و بعضی سبز و بعضی سحج و اکند و بعضی زرد و بعضی بنفشه

اندر اسهال معوي که آنرا زلق الامعاء گویند و این باب فصل است این بیماری است
که معده و روده ها را بسیار افتد و قوت ماسک هر روز ضعیف گردد و آنچه اندک علاج
معدی یا کرده آمده است علاج اینست اما تحت روده ها را باید با صبر و حجب
بالا باید کرد پس شراب افستین و سنگ نیکین و میسب و خندقیون بکار داشتن کوان
خربوب و آب عویم و کوانش سماق یا آب خربوب تر و کوانش خوی با شراب مورد سو
بود و این همه اندک بهاء گذشته یاد کرده آمده است صفت داروی سودمند بیکر نسک
و زامک و سعد و مصطکی و تخم کرفس و زیز کرمانی بیکر نسک کرده و بریان کرده و مورد دانه
و کلنا را از هر یکی پنج درم انار دانه ترش بریان کرده و ده درم هم را بکوبند و به بنفشه شربت
سودم بامیه نسخ صمادی نافع بیکر نسک و کند و مصطکی و اقایا و شب میانی و لادن
و صبر و اقیمون و نور النج از هر یکی چهار درم آرد جو سماق و کلنا و نسک و
عصاره حلیه الیس و ماز و حنظل و ما میثا از هر یکی هشت درم هم را بکوبند و بسک
و آب مورد ترش بشنند و بر شکم طلا کنند و بکند و تا خشک شود و فرویزد این ضماد اگر
تب آید و اگر نیاید سودمند باشد و نیز این ضماد افستین بکار دارند و صفت صمادی
دیگر بیکر نسک و افستین و زیز کرمانی و لادن و شراب قابض تر کنند یک شب و دیگر روز
از وی بپایند و آب بر آن مورد تر آن شراب بپایند و لادن و نسک و لادن و زامک
شراب حل کنند و خرقه بدان تر کنند و عود و مطر اکدمشک و زعفران و عنبر مطر کرده باشند بر
آن خرقه دو کنند و آنرا بر شکم بوشند صفت صمادی دیگر بیکر نسک و زامک و زعفران
از هر یک یک درم مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریر ده درم دانه شش
درم تخم کرفس پنج درم مورد دانه ده درم ماز و ده درم هم را بکوبند و به بنفشه شربت
بوشک نهند و اگر این ضماد برآمد و شبها نگاه دارد و درم بامیه بخورد سود دارد و طعام
بریان و بکند و نند و مطبخ کرده و میان او بریزد و کویا و دارچینی و کشمش خشک و سماق و

انار دانه

انار دانه و کرفس و بود و نسک و سداب اکذه و بست غبیرا و بست بنق و بست انار دانه سود
دارد و شراب میوها که از امر و دوساد و زعفران و بنق و حبت الام و سماق و غبیرا و انار
نزد سود دارد و نافع و مفید بود انشا الله فصل دوم اندر زلق الامعاء که سبب
آن شرها و و میدی روده ها بود و باید دانست که سبب این شرها و و میدی که می خراج
و کدشتن خلط صفر بود و روده ها هم چنان که اگر آب سخت کرم بار و غن کرم بعضوی بر
ریزد و آن عضو را بداند و آله ها بر او ریش کند خلط صفر که بر روده بگذرد و روده ها را
بجنان بداند از بهر آنکه هم کرم باشد و هم تیز و هرگاه که مزاج را باعتدال باز آرد و صفر
از تن بیرون کند و در علاج باز آید از بهر آنکه اسهال صفرایی سلیم تر از دیگر انواع اسهال
بود و در علاج پذیرد و اگر مزاج هم بران کرمی بماند و آن ماده باز نیستد و سحر و قروح
علاج بقصد و حجامت کمرگاه و حقه باید کرد و روی مسهل نباید داد از بهر آنکه دار
مسهل ماده را از بالا فرآورد و رنج زیادت کند و ترتیب علاج برین گونه باید کرد نخست
اگر مانعی نباشد قوت بر جای بود و زلق باسلیق زدن بر کمرگاه حجامت کردن پس حقه
بکار داشتن صفت حقه بیکر نسک و با بونه اکیل الملک از هر یکی یک مشت اطراف
کوب و اطراف بکند از هر یکی یک دسته تخم معصر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلیه سبوی
کند و خطی از هر یکی یک مشت سبستان یک مشت عناب که کافی یک مشت جو نیم کوفته
دو مشت بنفشه بکند و سم است و مقدار هفتاد درم سنگ استا اند و پانزده درم
بنفشه برافکنند و ده درم شکر سیب نیم درم نمک سوده هم را بپایند و هر روزی که
دارند بر رقیق و هر سه روزی فی کنند و از بی فی هیچ طعام و شراب نخورد و جگر کلاب کرم
مقدار پانزده درم و طعام او اسفیدای جرب بود و اسفاناج و ماش و آنچه بدین ماند
و چون روزگار بد از شر و طعام از غوره و سماق و انار دانه و آنچه بدین ماند لکن پس
ترش نباید و از بس استغراغها این سفوف بکار دارند صفت سفوف بیکر نسک و خیار

وخیار بادرنک و تخم خربزه از هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ و کثیر از هر یکی دو درم تخم
 خخاش سیب و بزرالنج سیب از هر یکی دو درم زیت المسوس چهار دانگ تخم خرفه
 درم صمدرا بکوبند و درم بزقطن با وی بیامیزد شربت هر امداد سه درم یا هفت
 درم شراب انجیر و سه درم آب شاه تن مجوشانید و با نروده درم شراب شیرین و اندک سر
 قضیب شاف ایضاً بشیر زن و روغن کلسوره اندک جکانند و بهترین چیزها در آب
 کوکرنشستن است و آن آب خوردن ابو الحسن الترمذی رحمه الله میگوید صریحاً
 این علت بود و در پنج صعب نیکشدا و را بفرمودم تا آب کوکرنه در و اندوی نشینند
 و از آن آب خوردن بوقت و از بس ده روز باز آمد و بعد از پنج اتوی زایل گشته بود و اینجا که
 آب کوکرنه باشد کوکرنه را بسیارند و اندک شراب مجوشانند و از آن شراب اندک اندک
 بخورند و هم ابو الحسن الترمذی میگوید طبیعی و ادیدم که اندین علت آب آنکه گران
 فرمود خورد و کثیرند و از این علت افتاد ابو ما هر طبیب بفرمود تا بنده بر آب کک
 تر میکنند و بر رحم میدارند کثیرند این علاج میگوید و علت زایل شد صفت سفوفی
 سودمند یکین و طباشیر ده درم تخم خرفه سه درم صمغ پاریسی و نشاسته و کثیر از هر یکی
 دو درم ریوندر چنی یک درم انبر یا ریس با ک کوه هفت درم سنگ ما میران چنی یک درم
 کچد سیب بریان کوه پانزده درم کوکرنه درم شکر طبرزد و پست درم مغز تخم خیار و خیار
 بادرنک از هر یکی ده درم شربت سه درم با پنج درم لعاب سیفول و شب وقت خواب دو
 درم با آب سر و اندر کرده و قضیب و زها و حوالی آن روغن کاکرم کرده می مالند و
 روزی اندر که مایه میشود و در آب زن می نشیند صفت حشوی سودمند بکیرند کچد
 بریان کوه ده درم شکر طبرزد پانزده درم نشاسته چهار درم آرد کرسنه سه درم کچد را
 بکوبند و آشامند سازند چنانکه در سم است و روغن بادام بر افکنند و شیر خزانند این علت
 سخت نافع است با فضل سوم اندر بول خون و شکاف شدن رگی اندر کرده اسباب

درم
 صمغ

آمدن

صرف بود و کاهی با بول آمیخته بود و علامتها قرصه و علاج آن اندک با بول جد اکا نیا کرده اند
 علاج بکنزد که مانع نباشد از هر دو دست رک با سلیق بکشایند و اندازه قوت خون پر
 کنند و از طعامهای غلیظ و از شرابها دور کنند و باز دارند و سفوف کاکج دهند صفت
 آن بکنزد که برای یک درم ریوند چینی چهار دانگ ایون مصری را یکی کنند و کل مختوم و
 قهرنی و نشاسته و کفرا و صمغ عربی از هر یکی یک درم و نیم کاکج بهیت عدد صمغ الکاکم دو
 درم این دارو نیست که از زمین آید و زنان از جهت فریبی بکار دارند و این دارو از شیر
 گویند و دفع محرق و بسد و عقیق از هر یکی یک درم و نیم را بگویند یک نیمه از این دارو و آب لسان
 الجمل برشند و دیگر نیمه کوفته گاه دارند هر بمدار از اینج سرشته باشند یک درم با
 مقدار پانزده درم شراب مورد شراب غوره که شراب ریواج بدهند و اینج کوفته است
 مقدار چهار درم وزن آن تخم خیار و خیار بزرگ و تخم خربزه و تخم کدو با کدو بگویند
 و با آن بیا میرند و شبانگاه امعا بدید و امید بهتری نباشد علاج آنج اندک علاج
 معده و اندر علاج ضعیفی قوت هاضمه معده است که سبب آن تولد صفرا بود یا در کوفه
 آمده است هر علاج این علت است و هر با مقدار نیم رطل بغدادی دروغ ترش بالوده با کسر
 و نذر الحاض از هر یکی یک درم کوفته و پیخته می باید داد و دروغ سنک تاب یا آهن تاب که
 باید و شیر بز با سماق آمیخته از هر یکی نیم رطل بغدادی بکنزد و سنک تاب میکند تا نیمه
 باز آید و سه اوقیه آب انار ترش شیرین باوی بیا میرند چند روز نباشتا این شراب بد
 و وقت خواب دو اوقیه آب غوره و یک اوقیه آب انار ترش با آنکی شکر میدهند و اگر
 آب غوره تنهار دهند پی شکر و آب باشد و اگر طباشیر و نذر الحاض و کل سرخ باوی بیا میرند
 همچنانکه باروغ صواب باشد و اگر این ترشها نباشد بمداد سفوف طباشیر دهند یا
 یک اوقیه آب صفت آن بکنزد نذر الحاض بریان کرده و اسبغول بریان کرده و صمغ
 عربی بریان کرده و کل ارمنی و طباشیر از هر یکی راستا و است هر را بگویند مکر اسبغول را

دشکاب

دشکاب که از جو بریان کرده و کاوس پوست کنده بزند باروغن کل و بی روغن شود یا
 و طعام جو به مرغ و با پیچ تره آب حماق یا آب انار و از نخته فرمایند و بجای آب شراب یا از
 ساره دهند یا آب آمیخته و ضمادی سازند از ستری که بر سر آب ایستاده باشد که بتنازی
 ملحب گویند و از کدوی تر و آرد جو و کلندر و کل سرخ و ما زو و صندل و دمنگ و انار پوست
 آب سیب ترش و آب مورد ترش برشند و بر شکم نهند و موم روغن که از روغن کل و موم سید
 سازند و از آب برک لسان الجمل و آب برک خرفه و آب انار ترش و آب غوره بیا میرند و
 بر شکم می مالند و اگر مازده سخت بسیار بود و قی تواند کرد سخت صواب باشد خاصه نشا
 آب گرم و سکنجین و اگر نباشتا قی تواند کرد سخت کشکاب خورد بسیار پس آب گرم و سکنجین
 خورد تا قی تواند کرد و از این قی هر بمداد نیم رطل دروغ بز با سفوف الطین میدهند و سفوف
 الطین بکنزد کل ارمنی و کل مختوم و طباشیر و کسرا و کل سرخ از هر یکی راستا و است شراب
 سه درم فصل سوم اندر زلق امعا که سبب آن باقی قوت داروی مسهل بود که در سطح
 رودها مانند انواع از انواع سوا المزاج باشد علاج این نوع سوا المزاج و علاج باقی قوت
 دارو مسهل که بر سطح رودها مانند سوا المزاج اسهال معده یا در کدو آمده است
 باب دوم از جزو سوم از کسرا چهار درم اندک سحج و علاج آن بیاید و نیست
 که آمدید که رتبار و تعالی رطوبتی لزج آفریده است زاندر و نرودها و سطح روده
 اندوده تا در رشتی تغل و تیزی اخلاط را که بر روی می گذرد از وی باز میدارد و از آنزود
 دفع میکند و می لغزاند و این رطوبت جنینی است چون آهار که از نشاسته بزند و آنرا
 طبیبان صهر و ح الامعا گویند و عسای محلطی نیز گویند و هرگاه که اخلاط تیز برود
 بسیار لکزد آن رطوبت را می تراشد و می یزد تا بس از مدتی سطح روده از آن رطوبت
 برهنه کند و چون سطح روده برهنه شد تیزی اخلاط روده را بکنزد و بر ندد و سحج و
 روده تولد کند اما اگر خلط صفرائی بود اند مدت دو هفته سحج کنند و اگر خلطی شور و

بوری بود اند مدت یک ماه سحج کندی اگر خلط سودانی بود اند مدت یک ماه سحج کند
 و اگر خلط سودانی بود اند مدت چهار روز یا بیشتر سحج کند و اگر کهن کردندش رود
 و بارها بوست بیرون آید و از ابتای خراطه کوبند و فشاره نیز کوبند و حراره نیز
 کوبند و سبب اسهال و خن و یم و زرداب یا آماسی بود با قهر و دیکه اند بعضی
 احشا بود که بالا تر از روده است یا اندر روده بود و بخته شود و بکشاید یا یکی از رکاه
 روده بکشاید یا دهنها روده کشاده شود یا روی مسهل چون شحم خنطی و غیر آن
 روده را بریند و اسهال خون تولد کند و اسهال زرداب معوی کمتر افتد از بهر آنکه
 زردی آب یا از کد از شتن بود یا از آماسی و دیکه تراید که نخواهد بخت لکن چون مدت
 آن دراز گردد با معا باز دهد و اسهال که باریم آمیخته بود بیشتری از کشادن دیکه بود یا
 از بخته شدن آماسی که اندر احشا افتاده باشد و از انجا برود و فرود آید و این نیز معوی و سلیم
 تر باشد لکن اگر این را نیز مدت دراز گردد روده را ریش کند علامت اسهال خون باشد که
 بیکیار بدید یا ناکاه باشد که اندک بدید یا اما انچه ناکاه بیکیار بدید یا بدست آن
 کپسین و طر قیدن یکی از رکاه اگر اندر روده ای نباشد از احشای آید خاصه که طریقی
 از علامت آفتها احشا با آن بدید یا دیکه باشد که از معا بود و هیچ المی نباشد و سبب
 آن کشاده شدن دهنها روده بود و این سلیم تر باشد و اندک بدید یا دیکه اسهال
 صفراوی و از بس سحج افتد و روده در دکن سخت بد باشد خاصه اگر نخست خراطه آمد
 باشد پس خون صرف آید از بهر آنکه علامت آن باشد که آفت بقعر روده فرو رسیده است
 و اسهال که با فشار ده بود بیشتری از قروح معده بود اگر اندر روده ها سحج نباشد و اگر سحج
 باشد از طبقها روده ها بود اگر از روده ها بر سون باشد فشاره باریک بود و خورد بود
 و اگر از روده ها فرو سون بود فشاره بزرگ و غلیظ تر بود و سحج که اندر روده ها باریک افتد
 بتر بود خاصه انچه اندر روده صایم افتد از بهر جهات معنی یکی آنکه این روده ها باریک تر از روده

روده

رودهاست و اندوی رکاه بسیار است دوم آنکه صفرا که از روده برودها آید نخست
 بدین روده آید و صرف باشد هیچ رطوبتی دیگر باوی یا آمیخته و تیزی آن ناشکسته سوم آنکه
 آفتی که بدین روده رسد مضرت آن بجز که باز دهد از بهر آنکه بجز که نزدیکست چهارم آنکه روده
 و نه غذا بدین روده هیچ دراز نکند و صایم از بهر این کوبند و چون دار و دروی دراز نکند
 قوت دار و دروی اثر نکند و منفعت آن بدون رسد و سحج که اندر روده باز بسین افتد بعضی با
 درد باشد و بعضی نه انچه بادر باشد از انچه کوبند سپستر یا کرده آید و کاه باشد که خون
 اندر شکم بندد و چهار اطراف سرد شود و شکم بر آید و یاد گیر و نبض ساقط شود و غشی
 و هرگاه که بیماری را تب صفراوی آید و بول و سبید بود و صدای و آفتی دماغی نباشد و هوش
 بر جای بود هم باشد که سحج کند و آنرا که سحج ماده صفراوی بود نخست اسهال صفراوی بوده باشد
 و خلط صفرا با خرطه آمیخته باشد و آنرا که سبب بلغم شور بوری باشد نخست اسهال بلغمی بوده
 باشد و اندر روده ها با روقرا قریه و آنرا که سبب خلط سودا بود نخست اسهال سودا بوده باشد
 و اسهال صفراوی که بر سبیل ابتدا افتد یعنی اسهال که نخست بدید یا دیکه سیاه و سوداوی بود
 هلاک کند از بهر آنکه نشان آن باشد که آماسی سطانی عفن شده است و سرد کرد دست و انچه اندک
 آخرتها افتد همچنین باشد اگر چه هنوز سحج نکرده باشد خاصه اگر بوی ترشی دهد و زمین
 را بر جوشاند و مکس کرد آن نکرده و اگر چه هنوز قوت بر جای بود یا اگر جد زتن درستی افتد
 همه بد باشد لکن اگر زمین برنج شود فصل سودا بود که دفع میشود و امید خیر باشد علاج
 بیاید دانست که اصل علاج این علت و بیشتری علت ها است که اعضا و رئیس را مراعات
 کنند و اگر فضل باشد از ان پالک کنند و اگر اندرین عضوها ضعیفی بود قوت دهند و
 اگر سوا مزاجی باشد با عدل یا از اندرین علاج عضو بیمار مشغول شوند و نخست احوال
 دماغ را مراعات کنند و از ان فضل که در وی کرده باشد پالک کنند و بجلوها تحلیل کنند
 بکار و از انچه بجز ریه و بیدنی قوت دهند و هرگاه که دماغ را برین جلد مراعات کرده شود دماغ

نظرا که از دملخ دیگر اندامها فرو آید برده گردد و از آفت آن ایمن شود پس احوال در امر آقا
باید که در اصل همه اعلاجهای مراتب قوت دل است و اندر باز داشتن از غذا در هر علت
جذبان استقصا نشاید که قوت ساقط شود لکن هرگاه که بینند که ضعف بدید خواهد
آمد قوت را بجیزی غذائی بر باید بکنند و بدین مقدار و بیکه میباشند و اگر چیزی غلیظ
تمام نباشد و از وی موافق حال مزاج با آن ترکیب کنند از بهر آنکه هرگاه که قوت دل نگاه دارند
قوت غریزی بر تحلیل فضله و دفع مضرت خلطها و بدتوانا تر بود و حال جگر را نیز مراعات باید
کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشتر علتها ضعیفی و سوا المزاج جگر باشد و هرگاه که سق
المزاج جگر باشد و هرگاه که سوا المزاج او را بکشد خلط بد و ماده تیره و کثیفه تولید کند و حال
معدده را نیز مراعات باید کرد چرا که قوتها معدده سلامت بود و هضم تمام کند فضلهای
خلطهای بد اندکین کردنیاید و هرگاه که اندر قوتها و تقصیری بود و هضم تمام نتواند کرد
اندامها و دیگر آن تقصیر را در نتواند یافت اختلط بد کرد و پارهها تولید کند و بهترین
مراعاتی معدده را آنست که او را از طعام فروزی و امتلا و کران باری نگاه دارند و اگر اندک
فصله باشد از انبساطی با استفراغ موافق کم کنند و هرگاه که مراتب احوال این اندامها واجب
کرده شود مدد مایه بیماری گسسته گردد و علاج عضور و مندسه و آسان بود و منفعت
علاج زود بدید و بیاید و آنست که بسیار وقت باشد که در او از بیماری در و داشتن
بدار و علاج تا کردن صواب برین علاج بود و گاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کرد
و در او اندک بود و خاصه اندرین علت از بهر آنکه اصل علاج این طاعت آنست که طبیعت را و
قوتها و روده را سبک باز دارند و قوت غریزی نگاه میدارند بجز غذائی که ماده او اندک
بود و قوت او بسیار چون ماء اللحم و زرده خا نیم برشت و ماء اللحم را اندرین جایگاه
فضیلتی نراند است از بهر آنکه قوت او بسیار است و ماده او لطیف است و از وی چیزی
سخت اندک بوده از بسیار اعلاجهای مستغنی گردد و قوت اندامها بجایی باز آید و ماده بد را از

خود باز دارد و دفع کند نه پنی که بسیار باشد که طعامی یا از وی بخورد و بر وی
کران گردد و ناگوار آید و متغیر باشد از وی جدا گردد پس اولیتر آن باشد که غذا ازین
نوع باشد که یاد کرده آمد لطیف و قوت دهنده و دار و انبساطیست باید کرد تا قوت
او بستاند و جرم دار شوند و هر ساعت اندک اندک میدهند تا برودها کران
نشود و انرا نوجان و این جان باشد که در او را نیم کوفته کنند و اندر صر بنده و اندر
آبی که موافق بود فرغار کنند و بماند و قوت آن اندرین آب بستاند مثلاً اندرین علت
که پچرها و قافض از درشتی خالی نباشد چون کلنا و خربوب و مانند این آن این چیزها
را نیم کوفته اندر صر بنده و اندر آب آبی که آب سیب فرغار کنند و بماند و ببالایند و
لعاب اسبغول و لسان الحل با وی بیامیزند و هر ساعت اندک اندک میدهند و بیاید
که سماع و الحان خوش و حکایتها عجیب و از بهر اطراف و نظاره بوستانها و خوب دیدن
جواهر و عطرها موافق را اندر قوت و نشاط بیمار و مشغول داشتن او تا دل از اندیشه
بیماری باز دارد اثری عظیمست ازین غافل نباید بودن و اندر ابتداء صبح چهار درم صمغ
عربی کوفته اندر آب سرد حل کنند و بدهند کفایت بود و وعصا زه کل تر خوردن و حخته
کردن سود دارد و صفت قرص کل که صمغ را و اسهال خون را زایل کند بکیرند کل سرخ و بن
الحاض بریان کرده از هر یکی سه درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته بریان کرده از هر یکی
یک درم و نیم هم بپا کنند و بلعاب اسبغول بسر شند و اقراص هر یکی یک مثقال
و اگر رودهها درد کند اسبغول و تخم شاهسفر هم و تخم لسان الحل و تخم مرو از هر یکی
راستار است و از جمله مقدار سه درم یا چهار درم اندر آب گرم کنند و بنهند و لعاب
کیر و مقدار دو درم روغن کل بر جکانند و بپزند چینی را اندر اسهال خون خاصیتی
عجب است و اندرین رو دها خاصه که با آب لسان الحل و اندکی شراب کهن دهند
و اقراص بپزند و سوا المزاج جگر را زایل کند نسخ آن بکیرند و بپزند چینی و انبر بارین و تخم

از هر یکی راست است هر را بگویند و بعضا از این بر این و بعضا از آن بر آن
واقراص کنند هر یک دو دم نشیند و یک یک بپزند و بپزند چنانچه و کهر باو کل از مینی و کلنان
از هر یکی راست است شربت یک مثقال یا دو دم باب کسسه و اگر بپزند چنان
بگویند و بروغن که جرب کنند شربت نیم درم نایک درم اند آب سبب ترش بدهند و
اگر تب نباشد اند شراب کهن آهین تاب کرده دهند یا اند و روغن سنک تاب کرده و
شراب آبی و شراب ساو و کشکاب که آبی و حب آبی دروی بخت باشند با کل اوستی
دارد باب سوم از جنس و سوم از کفار چهار دم اندر سحج و ریش روده و سال
خون که میوایی دو سطر یا بگویند باید دانست که اسهال را که از این روده ها بود بلغت
یونان دو سطر یا دو نوع است یکی است که از ریش روده افتد و اما آنچه از ریش
افتد هر دو نوع است یکی اسهال است که از ضعیفی حکما افتد که نتواند کیلوس را خون
کرد اندین و بدان سبب اسهال غصالی تولد کند و این طبعیان دو سطر یا بگویند
دوم آنکه از اندرون روده یکی یا بیشتر بسبب از سببها کشاده شود یا از اندرون روده
سر که کشاده شود و اسهال خون بدید آید از دو سطر یا به موی گویند و این هم چون
آمدن خون از با سوراخ و خون آمدن از با سوراخ بلغت یونان امور بهدوس گویند و این
از کشاده شدن سر که ها متعده بود و دو سطر یا از کشاده شدن سر که ها افتد که
ز اندرون روده بود و سبب ریش روده ثقلی و دشت باشد یا خلطی یا غلیظی یا بادی
تیز که بر روده ها بگذرد و روده را بر ندر یا بر سطح روده در آید و روده را بکشد و دروغ کند
بسی بقوت دفع دفعه یا بقوت ثقلی که بدور سد و دفع کند از این موضع جدا گردد و
موضع مجروح شود یا آماسی بخت شود و کشاید و اگر ریشها و روده همچون دمیدگی
دهان باشد که از ابتلائی قلع گویند و آن ماده که آن ریشها از آن تولد کند پس سینه و روده
فرود می آید یا جارسح را که دو سطر یا اسهال صلبید یا از کد و ریش تن بود یا از آماسی

و دیگر

و دیگر تر آید و بسیار باشد که قرح روده را سوراخ کند و زود بکشد و باشد که ثقل اند
ضای شکم گردد و شکم همچون خداوند استحقاق استسقا است و زود هلاک کند
اند و بیشتر وقتها هرگاه که قرح روده بدان رسد که از گوهر روده چیزی بیرون آید
که از اجمی بود بعفونت ادانند و قوت شهوت طعام ساقط شود بسبب مشارکت معده
یا روده بکشد و کیف اگر روده سوراخ شود حکایت می کنند که مردی را از روده ها و قرح
روده را سوراخ شد پس شکم و عضله های آن برابر آن موضع آماس گرفت و سوراخ شد
و ثقل از هر دو سوراخ بیرون آمدی و مرد می زیست خواج بو علی سینا میگوید اگر چه این
از ممکنات ممکن دورست و گفته اند اگر روده صایم و شکم برابر او سوراخ شود بیمار
همیشه کرسنه باشد و هر چه بخورد اندر معده او در نماند و خداوند علت بی مردی
شکم او میدید شود و غیر علامتها علامت ریش روده است که نخست اسباب آن از
بیش رفته باشد و تبها گرم آمده و اندر شکم درد و کرای و ضربان بوده پس تبی سرد آمده باشد
و بلر زانیده و از پس این نوبت کرای و درد ساکن شده و اسهال با خون و ریم آمیخته شود
هرگاه که طعمی از معده فرو کرد و ثقل انجا رسد که ریش است روده در ذخیره خاصه که
جیزی شور یا ترش خورده شود و شهوت طعام بسبب مشارکت معده ضعیف باشد
و اسهال که با کشاده بود پیشتر از قروح معده بود اگر اندر روده ها سحج باشد از طبقه ها
روده ها باشد و اگر از روده ها به سوسین باشد فاشه باریک و خورد بود و اگر از روده ها
فرو سوسین باشد فاشه غلیظ و بزرگ باشد و اندر کبابی می آید که هرگاه که خداوند دو سطر یا
از پس گوش جیزی سیاه چند نخودی کوچک بدیداید و تشنگی غالب شود بیمار بهتر
نشود و اند مدت بیست روز بجز بقراط میگوید که اسهالی که نخست خون آب باشد
پس چون مرهم شود بدود و هم بقراط میگوید که هر اسهال که ناکاه از پس بیماری بدیداید نشا
نزدیکی مرگ بود ناکاه یعنی اسهالی بحرانی و هرگاه که از پس استسقا اسهال افتد بد باشد

و اندکی زعفران علاج باید کرد و اگر خلطی نیز شود با خلطی سودانی همی کرد و بمطبوخ
 هیلند و رو سیاه و مویر و خیار جبر علاج باید کرد و اگر سح کهن شده باشد و ریش بلند
 کشته از جبر هاء زردانیده چون ماء العسل و جلاب و ایارج فیکر اجاره نباشد از بهر آنکه
 ایارج کوشت مرده را پاک کند و کوشت بایکیزه بر ویاند چند کورت ایارج فیکر باید داد و بالذ
 سنک تاب کرده دادن چنانکه رسم است و اندر باب زلق الا معایا در کرده آمده است
 شیر تازه سنک تاب کرده یا آهن تاب کرده اگر تب نباشد سخت نافع بود و بخشک پیر
 است که بیمار را از طعام باز دارد و روزی سه روز و وقت نگاه می دارد چنانکه اندر باب
 گذشته یاد کرده آمده است و اگر قیاعت نکند چیزی نرم و اندک باید داد و بدین شیر قیاعت
 باید فرمود و از طعامها که اندین علت شاید را وحشی است که از خندروس سازند به
 بیه بطویه مرغ خانگی و سپه زاز بهر آنکه بیه بز بخشکی کو انیده تراست سودمند تر بود
 و از کاردوس پوست کنده و از زن پوست کنده و از کج شسته و نیم کوفته آشامه سازند
 هم چنانکه از خندروس سود دارد و اگر آب که این آشامه بدان نزدای بود که خلطی خفایش
 اندر وی بخت باشد پس بالوده و اندکی نشاسته بریان کرده در افکند صواب باشد
 صفت شامه سودمند بکیزند سماق و اندر آب باران ترکند یک شب از روز پس بایند
 و از زن پوست کنده یا برنج یا سوس اندرین آب سماق ترکند و چهار ساعت بنهند
 پس بدست مالند و ببالند و بایسه بریزند و بچوب پیب همی جنبانند تا سطر شود
 خلطی صمغ بریان کرده و سوده در افکند و اگر تب نباشد آشامه از برنج و پاپیج بریزند
 و صمغ عربی بر افکند و عدس پوست کنده را با آب بجوشانند و آب از وی بریزند و با
 و سپه باریک بر آن عدس را ببارک حاض و بر کج خرفه باب سماق و سپه بریا که بیه بطویه
 مغز بادام بریان کرده بریزند و اگر کوشت حاجت آید یک قیسه و ج و دراج و در و سپه
 و آب اندر آن صواب باشد و زرد و خایه مرغ نیم برشت با سماق پاک کرده سودا

خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند یا کرده باشد از بهر آنکه آن اسهال استسقا
 آب نباشد و باز نریزند و بسیار باشد که سح و قروح امعا با استسقا در کند و هر چه پیرا
 که پیش شکم و کزاز و قی و فواق و اختلاط عقل بدیداید نشان مرگ بود و هرگاه که زمستان
 خشک و شمالی بود و بهار که از پس او آید گرم و باران بود و تابستان نیز باران باشد اسهال
 خون بسیار افتد و همچنین هرگاه که زمستان جنوبی بود و بهار شمالی هم باران بود اسهال
 خون بسیار افتد خاصه زنان را و خداوندان مزاج تر و او هرگاه که زمستان جنوبی بود
 و بهار شمالی و تابستان کوفه و باران و کاه باران بود و ناله افتد بسیار و از آن ناله اسهال
 و سح بسیار افتد و اندر شهرها جنوبی بوقت آنکه باد جنوب و باران بسیار آید اسهال
 بسیار افتد و اگر شخصی را با اسهال یا باد را بر بول یا بنفش ریم همی آید و این شخص را تب باشد
 و عمر او از بی و پنج سال بر گذشته باشد و پیش ازین کارها سخت و باران بچ کرده باشد و از آن
 باز ایستاده باشد و آسایش یافته و بر این بای بودن و امید باید داشتن که اندر مدت حمل
 روز یا پست یا تا سالی پاک شود و خلاص باید علاج طریق علاج این علت آنست که تا ممل کند
 تا اندر احشاک بالایی روده است هیچ آفتی و آماسی و ریشی بوده است و چون از آنجا برود
 فرو می آید یا خود از روده همی آید و از هر یک که همی آید بخت ندر پیش تن و پاک کردن
 آن موضع باید کرد و یاری دادن تا آن ماده پاک پیرون آید پس به علاج ریش مشغول بودن
 و اگر سبب علت ماده تیز است یا شور که از همتن بروده فرو می آید بخت تن را از آن پاک
 پاک باید کرد و اگر که از آن اندامها است به علاجها تب ذق از او باید یافت و اگر سح و
 ریش نواست و اندر رودهها برسوین است از آب شربت نهان نرم و شونیده پاک باید کرد و کرد
 علاج چشم بکار آید چون لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی و لعاب تخم گان و لعاب تخم مرو
 آنچنین مانند با هم از شونید و بلغزانده و در کردن خلط تیر را باطل کند و تیری را از
 باز دارد و اگر صفر و خلطها تیز میگرد و آنجا بخار خنبر و آب کسنه و آب عنب الثعلب

در روغن بادام بریان کرده بابوست روغن سودا در دماغه اگر نخست آنرا در آب ای و
آب انار و آنک ساق ترکند پس خنک کنند و روغن او بکشند و خیزان بر آبی برشند که
خرمای قصب و حب لاس و خربوب و سماق اندوی بخته باشند و با لوده و اگر آب
با پنجه برشند صواب باشد و شراب صیب و شراب آبی و شراب انار و شراب موردی
شراب میوه های قابض که اندک با بهاء گذشته یا کرده آمده است هم سود دارد و
شراب انگوری قابض و صمغ و جگر و آب اندک فتابه آهنین جو شایند بسندیده و
اندک و اگر شراب قابض نباشد حب لاس نیم کوفته یک شبان روز اندوی فرغار کنند و با لایند
و اگر شاه بلوط بعضی آن فرغار کنند و با لایند صفت متعلبا تا بکیرند اسبغول و تخم
و تخم خرفه و لسان الحمل و تخم کل و تخم حماض و تخم خطمی پاک کرده و تخم شاهسفرم از هر
یکی یک اوقیه ممبر بریان کرده و طباشیر هم لایند فتابه بریان کرده از هر یکی دو اوقیه کل
ارمنی پنج اوقیه که بر باد و اوقیه ممبر را بکوبند مکر اسبغول را شربت از سه درم تا
چهار درم با شراب موردی و غیر آن در وقت خواب دو درم اسبغول بریان کرده و روغن
کل جرب کرده با یک درم کل ارمنی بدهند و بنیر خشک که بن ریشه های که بن رسود
دارد لکن تشنگی آورد آنرا نخست بچند آب باید جو شایند تا شوروی برود پس خشک کند
و بریان کردن و بکوفتن و شربت یک درم از هر چنان درین باب یا کرده آمده سودمند
ثابت قره میگوید بعضی طبیبان اندرین علت یک رطل اندای کل ارمنی اندر یک روز
بفرمودی خورد بتفاریق و سودمند بود و درم تخم کندا و درم حب لاس کوفته
و پنجه اسهال که بن را باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و خواجہ بوعلی سینا رحمه
میگوید بعضی طبیبان گفته اند اگر باره بلاس و سودا سیاه شود و بسایند مقدار نیم
درم اسهال که بن باز دارد و میگوید و سستی را خمر که این میاموزد و در دست آمده و هم
خواجہ بوعلی سینا اندک کباب قاندر آورده است که هر یکی یک کجند روز استخوان

دهند

و کند و من از هر یکی یک جزو مده را به عصا رخ خشکاش یا طبع آن بسرشد و طایف کند نسخ
دیگر داروی قوی بکشد و بپزد و مایه خروکوش دود آنک ما زوسنیم درم کدریم درم ستر
نیم مثقال و اگر سحر اندر روئها فروسین باشد پخته با یکد صفت خفته بکشد
کزنج باریسی سه درم کشک جو هشت درم کل سرخ ده درم بیه کرده بزمک ناکرده
بیت درم هر را اندر یکمن و نیم آب بنزد تا بیک رطل باز آید و ببالند و بکار دارند
و اگر و ده اسوزنیم اوقیه روغن کل برافکنند صفت خفته دیگر بکشد کشک جو
بریان کرده کزنج شسته از هر یکی یک اوقیه و حب آس و کلنا و کل سرخ از هر یکی
نیم درم جفت بلوط سه درم بزرگ مورد تر بیت درم هر را اندر یک من و نیم آب بنزد
تا بکشد از نیم باز آید و ببالند و یک اوقیه عصا رخ بزرگ اسبغول و یک اوقیه عصا
برخ خرفه و یک اوقیه روغن کل و یک زرده خایه مرغ بخته و سوده مده را بیا میند
بس بکشد و موله و بسد سوخته و اقا قیا از هر یکی نیم سبیده از زیر و قرطاس سوخته
و سرب سوخته و شسته و عصا رخ طحله النیس و نشاسته بریان کرده و درم الاخوین از
هر یکی نیم درم هر را بسایند و با این مطبوخ بالوده بیا میند و بکار دارند تا بکشد و
بسد بسد را بسایند و بکوزه اندر کنند و سرکوه بکشد و بکشد و بنوری که از آتش آید
باشد اندر نهند یک روز دیگر و بکار دارند صفت خفته دیگر بکشد آب لسان
و آب عصا الراعی و آب برخرفه از هر یکی سه اوقیه روغن کل سه اوقیه و نیم سبیده
نیم خایه مرغ یک عدد و اگر سوزش نباشد بعضی سبیده زرده کند و مده را بیا میند
و یک درم صمغ عربی و یک درم اقا قیا و یک درم دم الاخوین و یک درم قرطاس سوخته
و یک درم کل ارمی هر را بسایند و بیا میند و اگر آب برخرفه تنها با این داروها
بکار دارند و باشد و از بس خفته اطراف مورد تر با ماز و کلنا و اندر آب بیا میند
و بنزد و اسفنجی بدان آب تر کنند و کم کنند بر مفعده بر نهند تا خفته زود باز نکرود

و هرگاه که ریش تباه کرد و در خورده شود باید شتافت و خفته تیز فرمود و نخست بماء
العسل خفته باید کرد و یا بنمک آب تلخ یا بنمک آب کزیتون اندر وی برورده باشد
یا بطبع ماهی شور و اگر چیم و بیدید بسیار آید از اقرص زرنج جاره نباشد مقدار نیم
نیم درم و بیشترین رو درم با یکی از این آنها بکار دارند و اگر بیمار طاقت آن ندارد نخست
داروی جذب کنند و دهند پس این خفته کنند و سوزش خفته را بر روغن کل تدارک کنند
و از بس این خفته که کند کل مختوم را اندر سرکه حمزج آب حل کنند و بدهند پس داروها
قابض کریش را درست کنند و گوشت رویانند و اسهال باز دارند بکار دارند باید داشت
که خفته نرم اگر چه در دهنشان دشوارند همد شفا دار و دهنده کریش را بال کنند و بنزد آید
و قبض کنند پس بر خفته نرم اندین علت اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه ریش را بسو شد و
میان دارو و میان ریش جال شود و مضرت آن بزرگ باشد نسخ اقرص زرنج بکشد
زرنج سرخ و زرد از هر یکی یک رطل بغدادی آهک دو رطل قرطاس سوخته هشت
اوقیه اقا قیا هشت اوقیه مده را بسایند و آب لسان الحل بسرشد و اقرص کند نسخ
دیگر بکشد آهک و اشجار و اقا قیا و ماز و زرنج سرکه برورده مده را بسایند و اقرص
کند صفت دیگر بکشد زرنج زرد و نان حویه و کلغد سوخته از هر یکی پانزده درم
زرنج سرخ بیت درم عصا رخ طحله النیس و سرکوه اسنک از هر یکی سه درم رب غوره و
اسفنداج از هر یکی نیم درم آهک ده درم اقرص کنند چنانکه رسمست و این اقرص را بیک
صفت بکار دارند بکشد کزنج شسته و خشک کرده و از آب امویز بادانه بکوبند و اندر
کنند و بماند بیک و ببالند و مقدار نیم درم بایک درم از این قرص در وی حل کنند و
بکار دارند و اگر اندر آب سماق و آب لسان الحل و آب بزرگ مورد تر بکار دارند و باشد
و اگر ریش روده از بلغم شور افشاره باشد طعام او کند نافه مایند بر بیه نو کوبند
باره بخته و آب تازه کرده هم بر بیه بخته و از گوشتها گوشت خروکوش یا کجشک یا قنبر

برایان کرده و تو با از زیره و کویا و اینسور و آنکندان و قنفل و از شر بنها میبند و
مورد دهند تعریف در وی که اندرین نوع سود دارد بکیرند صمغ عربی بریان کرده
و مصطکی و هیلک کابی بریان کرده و روغن کا و از هر یکی پنج درم تخم کتان بریان کرده و تخم
مرو بریان کرده و نشاسته بریان کرده و تخم کندها بریان کرده و اینسون و ریوند چینی از
هر یکی سه درم همه را بکوبند مگر تخم سنبلدان را شربت سه درم با شراب بود صفت دارو
دیگر تخم سنبلدان بریان کرده و دو درم تخم کرفس بریان کرده و با تخم او بریان کرده و خبث
از هر یکی پنج درم زیره مدبر هفت درم همه را بکوبند و تخم سنبلدان را شربت سه درم و
اگر سبک و سستار یا کشاده شدن یکی باشد که بقوت طبیعت کشاده شود و خون آمدن
کیر و از باز نشاید داشت تا آن وقت که بیمار اندر خوشی ضعیفی نه بیند چون ضعیفی نه
بیند چون ضعیفی بدید آید باز باید داشت و بیشتر آن باشد که خود باز ایستد و مردم بدان
سبب از بسیاری بیماریها صعب علامت یابد و از داشتن آن به اقرص کهر با و اقرص
کلنا و اقرص کسد باید و بکار و ها و جها که اندر باز داشتن خون یاد کرده آمده است
صفت اقرص کهر با و اقرص کلنا را در باب چهارم از گفتار دم اندر علاج فی کردن خون
یا کرده آمده است و اگر سبب اسهال خون کشاده شدند که با و طوبی باشد که سر کها
سست و کشاده که از اثراتی برزد و فلو نیاء و رومی و باری و سحر نیاسود و در انشاء
تعالی باب چهارم از جز و سوم از گفتار چهارم اندر زجر زجر و نوع است
یکی زجر راسینی و دیگری اما زجر راسینی است که مقعد بکشد و زود از زود
برخواستن باشد و هرگاه که زجر زجر اندر جدا شود جدا کند از مرغی جدا شود
و زجر باشد غلیظ و غلیظ و بعضی با خون آمیخته بود و بعضی نه و بعضی با خراطه بود و با
که خراطه با بر از آمیخته بود و با زجر و کویست جدا شود و زجر از زجر این کویست و کویست این
علت با غلیظ نیز صفرائی بود یا غلیظ بلغمی شود که از بالا بروده مستقیم فرود آید و او را می

و زجر

و میگرد و قوت دفع این روده پیوسته اندر دفع میکند یا آماسی بود اندرین روده
و بسبب کرای آماس پیوسته اندر وی برخواستن بدید می آید یا سرمانی بود که بر دم
از باری سرد یا از نشستن بر سنگی و زمینی سرد یا شرف کردن اندر چیزها سردی
و زجر رانه سینی جان بود که نفلی خشد اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده
بود و گاه که بر سبیل عصیر از روده فرود می آید و گاه باشد که بقوت حرکت و درشتی
خونی روده را براند و گمان افتد که زجر است علامتها اما علامت زجر که سبب
آن غلط صفرائی بود آنست که پیش از اسهال صفرائی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب
بود و باد در روده خلیل و سوزش و خراطه و خون بود و سوزش مقعد جان بود که بندارد
که مقعد او بر آهک است و از آب سرد راحت یابد و علامت زجر که سبب آن خلطی شود
و بلغمی بود آنست که خنث است فراغ بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر بود و آنچه بیرون آید
بابا و قراقریون آید و با خراطه خون کمتر بود و علامت زجر سرد که از آب گرم راحت
یابد و علامت آماس آنست که اندر مقعد کرای بیشتر بود و پیش از بدید آمدن علت اسهال
در بوده باشد و با تب بود علاج اما خداوند زجر صفرائی را و همه خداوندان زجر
صواب آنست که یک روز طعام نخورند تا روده ها تهی گردد و ماده آن بزد شود و خداوند
زجر صفرائی را شرا سبغول و روغن کلجرب کرده با شراب آبی صواب باشد و اگر تب باشد
تا اندر شیر سندان تاب کرده ترید کنند و اگر تب باشد شامه که از کشکج بریان کرده سازند
یا از بست جوجان که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و قرص طباشیر باری میبند
صفت سفوفی بکیرند اسبغول بریان کرده در صمغ عربی و صمغ امر و صمغ آبی و
صمغ غیر از هر یکی پنج درم کلارینی و زرد الخاض بریان کرده تخم خطمی از هر یکی پنج درم
کسد و کهر با و روغن سوخته از هر یکی چهار درم همه را بکوبند مگر اسبغول شربت رویدم
اندر شراب آبی صفت جموی سودمند بکیرند زرد خایه مرغ بار و روغن کلجرب و زرد و

سبید مغسول باوی یا رکند و بنیکه بدان ترکند و بردارند نسخ دروی دیگر بکنند
 اقا قیا و کلار و ماز و مراد سنک و اسفیداج و شب بمانی و نشاسته و دم الاخی
 و صمغ عرایی و کلار مینی از هر یکی یک است و هم را بگویند چون سرمد و انرا با خایه
 مرغ زرده و سبید هم زنند و انرا بخرقه نرم بردارند تعریف شیانی بکنند کندی
 زعفران و خض و صمغ از هر یکی یک خروافون چهار دانگ خرویی شیانی کنند
 چنانکه رسم است و استخار آبی کنند که مورد و ماز و کلار و خروب و بلوط اندک
 بخته باشند و اگر کل سرخ و عدس بخته و بروغن کل جرب کرده بر مقعد ضا کنند
 سود دارد و خداوند زجرب زجرب و بلغم شور بود مقلبا ثا دهند
 سود دارد صفت آن بکنند بلیله و آمله از هر یکی یک اوقیه بالا کرده
 هم را اندک آب آبی بخوشانند و بهوا بپزند تا خشک شود پس بریان کنند بروغن کاوه
 کنند و بگویند و تخم کتان بریان کرده و تخم کدنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده
 و مصطکی از هر یکی نیم اوقیه و کلار مینی یک اوقیه شربت سه درم بارت آبی نسخ دیگر
 بکنند هلیله کالی مقشر میت درم و اندر شراب قابض ترکند یک شبان روز پس بهل
 خشک کنند و بکنند تخم کتان بریان کرده و تخم مرو بریان کرده از هر یکی ده درم حب الرشاد
 بریان کرده پنج درم هم را بگویند و بماء العسل بپزند و اقرص کنند و بریان کنند و
 نگاه دارند تا سوزد پس بگویند شربت سه درم با شراب قابض و اگر پوسته نقاضا
 برخواستن باشد و چیزی جدا شود و در بخمیدارد و کوک در آبیه کرده بزن بکنند و
 دو دکنند اندر زیر طغاری کبن او سوراخ کرده باشند و خداوند علت را بر پشت
 طغار نشانند و اگر با بون و قیصوم و بنفشه و کل و اکلیل و مرزنگوش و برک کرنب و
 اندر آب بنزند و مقعد را بروغن کتان جرب کنند و اندر آب نشانند سود دارد این
 میگوید من بیماری را در سیستان این علاج کردم همان روز بهتر شد و اگر سعد و

بخم

و اینسون اندر آب کنند یک شبان روز بپزند و میبه و شراب کهن با این آب بپزند
 بدو میدهند سود دارد صفت سفوفی سودمند بکنند مغز جوز بریان کرده سه درم
 ناخو اه یک درم کندی نیم درم هم را بگویند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
 کندی و مرز و زعفران و تخم شویث از هر یکی بر آب نشانیاف کندی شیانی دیگر بکنند
 زعفران و مرز و جندبیدستر و سبکین و افیون از هر یکی برابر و اگر علت دراز کرد قینه
 باید کرد بنمک آب زیتون مقدار پنج اوقیه پس نکمید باید کرد شراب انکوری کرم کرده
 و آب مورد و روغن نار دین و اگر سبب زحیر سرمای بود که بر دم رسد هر بامداد
 درم حب الرشاد بریان کرده تا کوفته با آب کرم بخورد و مقعد و زهار و پیغولها و
 ران را نکمید کنند بسوس کرم و خرقهها کرم و برکاورس کرم کرده نشانند و بر نمک
 کرم کرده و اندک از آری بسته و شراب کرم و روغن زیت کرم کرده طلی میکنند و اندر
 کرمها بشوند و بر تانه کرم نشینند و اگر سبب آن بود که بر زمین سرد و سنک سرد نشسته
 باشند بروغن شویث کرم کرده و بروغن با بون طلا میکنند و اگر سبب زحیر آماس کرم
 بود اگر مانع نباشد بخت را با سلیق زنند یا بر فرو شو کمرگاه حجامت کنند فی فرماید
 و آب غلب الثعلب و روغن کل طلی میکنند و اگر آماس صفرائی بود بصندل سرخ و
 آب کسنه و کافور ضا کنند صفت ضما دی سودمند بکنند بنفشه و نیلوفر و برک کالج
 و برک غلب الثعلب و برک اسفول هم را با یک جوش بدهند و بگویند بروغن کل و روغن
 نیلوفر پامینند و بر مقعد نهند بوخاسرا مون میگوید اگر ماز و را بگویند و بنزند
 آب و ضما کنند آماسها سرخ را سود دارد و اگر خواهند که قابض تر شود شراب قابض
 بزند و کوهی قملو یا بکنند و در پائیله کنند و آب غلب الثعلب برویی میزند و روغن
 کل و زرده خایه مرغ باوی بپامینند و ضما کنند تعریف ضما دی سودمند بکنند
 سوخته و شسته و مراد سنک برورده و شسته و اسفیداج از زیر زرده خایه مرغ

و روغن کل اندرهاون کنند و بمالند تا چون مرهم شود و اگر بدان رسد که باید برانند
ضماری سازند از حلیله و اکلیل الملك و کوب بخت و بیاز بریان کرده و اندکی مقل و اگر اما
سرد بود بجز هاء کرم نکند باید که در وضادها از حلیله و تخم کتان و تخم خبازی و پنج خطی
سازند و بر کوب بخت و بایه کا و کوفه ضماری کنند و اندر روز دوشنبه و آمارا
تحلیل کنند و کوب بخت و باز درده خایه مرغ و روغن کل سود دارد و زجیرنه راستینی را
علاج معجون شهر یاران و لعوق خیارشبر و شیاف که از خطی و بوبره و تخم خط و سکر
شرح سازند گفتار یازدهم اندر بیماری های معده و شرح چون بیرون آمدن و
باز کردید معده و شقاق و بواسیر و اسباب و علامات و علاج آن باب
نخستین اندر سستی شرح و بیرون آمدن معده و علاج آن کل سرخ و عدس و قش
و نار بوست و جفت بلوط بکینند و بنزد و ببالند و اندان آب هم نشیند و ثقل این پنج
را بکوبند و باروغن کل بمالند تا چون مرهم شود و ضماری کنند و اگر باین علت مزاج سرد بود
بکینند و دای و جفت بلوط و مس و نکوش خشک و ماز و بریان کرده بروغن زیت و آن
پاره کهن زنگار گرفته همه را اندر شراب کهن فرغار کنند یک شبان روز و ببالند و
اندر آن شراب نشیند یک ساعت پس خروشتن را بال کنند و بروغن تخم ترنج یا بروغن مغز
زرد آلو یا بروغن مغز فلفل و جرب کنند و این را در بران جای فرار کنند صفت دار و بکینند
اقماع انا و خشک و ماز و شاه بلوط و صدف سوخته و کاغذ سوخته و وودع سوخته
و خاکستر سفال سرطانی و عصاره صلیبه التیس و جفت بلوط و خاکستر بلای کهن از همه
را ستار است همه را بکوبند و آب بر آن موورد تر بشیند و اقراض کنند و بسایر خشک کنند
وقت حاجت بکوبند و بکار دارند تا عرف داروی دیگر مختصر تر بکینند کلنار و ماز و
اقماع انا و خشک و صدف سوخته و عصاره الحیه التیس و افاقیا و اسفیداج و شبانی
همه را بکوبند چون سرکه و بکار دارند و کام برینند چنانکه رسم است و همین داروها

اندر شراب

اندر شراب قابض بنزد و بدان شراب اندر نشیند و اگر اما سی کرم باشد کل سرخ و
عدس و قش و بر لایع الغلب اندر آب غلب بنزد و باروغن کل بمالند تا مرهم
شود و آن موضع نهند و اگر اما س که بود اندر آب کرم هم نشیند و موم روغن
که از موم زرد و روغن شویث و روغن بابونه سازند طلا میکنند تا آمارا زایل شود
پس بجای علت باز آیند باب دوم اندر علاج سستی که ریش شده باشد
هرگاه که معده بیرون آید و ریش کشته بود از شراب قابض که داروهای قابض اندر
وی بخت باشند می باید شست و این دارو بکار می باید داشت صفت دار و بکینند
سرب سوخته و شسته هشت ددم کل سرخ و سماق از هر یکی چهار ددم مرود دم
همه را بکوبند نرم و بخت بدین شراب که یاد کرده آمد بشویند و این دارو ترکند و
برینند چنانکه رسم است باب سوم اندر علاج سستی شرح که ثقلی براد
بیرون آید اگر سبب سستی شرح آن باشد که کسی از جانی بیفتد و بر پشت افتد یا زنجی
صعب رسد یا بهانه نرسد کرد و از علاج نیست و آنچه از بس علاج بواسیر افتد
یا از زخمی و افتادنی سهل تر علاج وی آنست که بر مهرهای فروسوی از مهره پشت
ضماری که اندر علاج فلج یاد کرده آمده است بر نهند و اندر طبع داروهای قابض
می نشاند و جود السرو و قسط و سنبل یا آن داروهای یاد کنند باب چهارم
اندر شقاق معده و علاج آن شقاق گفتنی بهاء شرح را کوبند و سبب آن اندر پشت
حاله اخنی مزاج بود یا سبب خشکی بفرا گفته شود و گاه باشد که سبب شقاق آماسی
کرم بود و گاه باشد که بواسیر باشد که گفته شود و گاه باشد که کاه معده از خون
ممتلی شود و در هماغه رگها گفته شود علاج آنرا که سبب شقاق آماس بود یا امتلا
رگها بود یا بواسیر بود که شکافه شود و بخت را با سلیق باید زد و در کاف و صاف و با سلیق
سوزند تر و حجامت بر میانگاه هر دو سرین مسود دارد و اگر اما س با حرارت سوز

بود سبیده خایه مرغ و روغن کل اندر هاون سرب بسایند تا سیاه شود و طلا میکنند
 و مرهم کافوری طلا کردن سود دارد صفت آن بکین درموم بسید و درم و نیم روغن
 کل در درم سبیده از زیزه درم مر داسنک پرورده سه درم نشاسته و افیون از هر
 یک درم کافور نیم درم هر را با لختی سبیده خایه مرغ بسایند و بکار دارند نسیم مرهم
 اسفیداج بکین درم اسفیداج از زیزه درم کندر درم و نیم قلمیاسیم و درم هر را
 بکوبند و با روغن کل و آب خیار و آب کسند و آب غلب اندر هاون بمالند تا ایمنه
 شود و طلا کنند و اگر حرارت قوی بود سبیده خایه مرغ و کافور با این اخلاط یا رکنند
 اگر شقاق بدان گرمی و سوزانی نباشد مرهم مقل را بکار دارند صفت آن بکین درموم
 صافی و روغن کچندازه و بیه بط و مغز ساق کاو و کوهان اشتر و مقل از هر یکی استا
 راست مقل را جدا گانه بلعاب تخم گمان کل کنند و دیگر داروها بکند از دهم را با میزند
 و بکار دارند و مغز ساق کاو با خیمه جو بسایند و مرهم کنند و اگر با خیمه و باز در بسایند
 و مرهم کنند مرهم راستا است سود دارد و مغز ساق کوزن و بیه او و مغز ساق کاو
 از هر یکی یک اوقیه و میانی نیم اوقیه روغن کچند و اوقیه نشاسته یک اوقیه کثیر یک
 اوقیه هر را بسایند و مرهم کنند و زوفای تر و مغز ساق کوساله و نشاسته و بیه بط و
 مرغ خانگی و روغن کل مرهم کنند و اگر آماس سرد بود بر لک کوب آب بچوشانند و با بیه
 کاو بکوبند و مرهم کنند و در نشاند و آماس را تحلیل کند و پیوسته اندر آب گرم می
 نشیند و اگر آماس صلب بود بکین درم داسنک پرورده و اسفیداج از زیزه و مومند
 و بیه بط و بیه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم زعفران یک درم و نیم زرد خایه مرغ و بیه
 دو عدد روغن کچند و آنکه کفایت کند مرهم را بسایند و مرهم کنند و روغن کاه اندر
 علت سود دارد خاصه اگر حرارت غالب نباشد و روغن خیری است و روغن سوسن
 و روغن مغز سفال زرد آلو و روغن مغز سفال شقاق خاصه که مقل اندر روی حل کرد

باشد

باشند و مقل را کوهان اشتر سرشته و در کردن سود دارد و اگر طبع خشک باشد
 بخیار شنبه و بنفشه نرم باید کرد و بجهت مقل صفت جت مقل بکین درم هیلد کالی با هیلد
 سیاه و بیلد و آمله از هر یکی ده درم بال کرده مقل چند وزن مقل را با آب کذا
 جوشیده حل کنند و داروها بدان سرشند و بجهت کندر شربت و درم و اگر آماس در
 کند اندر طبع با بونز و اکلیل الملک همی نشیند و اگر اندرین جت بخ درم شیطرح زیاد
 کند منفعت بخوش و غث الحدید از وی یافته شود نسیم معجون که خداوند شقاق
 و بواسیر را طبع نرم دارد بکین درم مقل ده مثقال کثیرا بخ مثقال انجیر بر با مویز سیاه
 دانه پرون کرده و با چند وزن مقل و کثیرا هم را بکوبند و برشند شربت شبانگاه
 یا پیش از طعام بخ درم تعریف کوارش مقل خداوند شقاق و بواسیر را و خداوند در
 مقعد را سود دارد بکین درم هیلد کالی و بیلد و اینسون و مصطکی از هر یکی ده درم
 بکوبند و روغن مغز سفال شقاق و جرب کنند و بیه درم مقل را اندر آب کذا نازل
 کنند و داروها بدان سرشند شربت سه مثقال آب گرم صفت جت مقل از نسیم دیگر
 طبع را نرم دارد بکین درم هیلد کالی ده درم سکینج سه درم تخم سبیدان بسید ده درم
 مقل ازرق پانزده درم مقل را اندر آب کذا نازل کنند و داروها بدان سرشند و بجهت
 کندر شربت و درم و اگر شقاق کهن باشد از آب یا بد خارید تا خون بسیار برود و پس
 بر مرهم با سلیقون علاج کردن و صفت مرهم با سلیقون اندر قرابا دین یا کرده آید
 الله تعالی و خداوند این علت را قلیه کند با زرد خایه مرغ و روغن کاو و کوهان
 شتر و طعاهما آشامیدنی باید خورد و مغز بادام و فندق و مویز و انجیر سود دارد
 و شراب مویز کهن و شراب دوشابی که اندر هر دو داروی بسیار کرده باشند موافق
 باشد باب نسیم از گفتار پانزدهم اندر خارش مقعد سبب خارش مقعد
 یا گرم خورد بود یا مقدّمه با سوراخ از گرم خورد بود علامت وی آنست که گاه گاه

کرم با شغل فروید و آنچه مقدمه با سود بود علامت وی آنست که خارش با سوزش
بود و به هیچ وقت کرم نریند علاج انچه از کرم خورد بود علاج آن اندک جایگاهش
یاد کرده اید و آنچه مقدمه بواسیر بود نخست رک با سلیق باید زد و بر میان دست
جامت کردن و بر مطبوخ افتیمون است فراغ کردن و از طعامها سوادانی بر هر کس
و موضع خارش را بروغن مغز شغالو یا زرد الو تلخ که مقل اندوی حل کرده باشند
جرب می کردن و شب میانی بریان کرده و قطران از هر یکی را ستار است بهم برشند
و مقدار یک درم بمخچه نرم بردارند و حمول سازند صفت داروی دیگر بکبر بزرگ
مورد کوفته دو درم شونیز چهار درم کوز سوخته با پوست دو عدد همراه با انکین بقوم
آرند و برشند و شیاف کنند و بنهند نسخ داروی دیگر بکبر شب میانی بریان کرده و حما
دانک قطران دو دانک هر دو را بر کحل کنند و طلی کنند و خرقه کان بدن ترکند و بر مقعد
می نهند و اگر آب بودند با صبر و زهره کا و آب سداب با روغن بید انجیر بکار دارند و
دارد تریف داروی دیگر صبر بکجوز و زوفا خشک و جوهر باروغن کل و سرکه و آب اند
ترش بسایند و بکار دارند با مدا و شبانگاه بر می نهند باب ششم اندوی سوزش
و اسباب و علاج آن بواسیر بقسمت اول دو نوعست یکی انواع فرونیهاست که بر لب
و کوراک و زاندر و بیرون او بدید آید دوم باری غلیظه اندیت می که و کجالی کر
و کمرگاه و زهار و مقعد میگرد و تولد آن با اندر کرده و حوالی آن بود از بار با سود
گویند اما انواع فرونیها بعضی مردمان را اندر پنی بدید آید و بعضی زنان را اندر رحم
بدید آید و آنچه بر مقعد باشد دو گونه باشد بعضی بدان مانند نظر سوزی بالا دارد و بعضی
نظر بر بیرون دارد و بعضی کوز بود یعنی ناسفته بود و چیزی بیاید از وی و بار در بود
و باشد که مدد کمتر باید همچنانکه با بیهوشی بر بخاند و درد کند و باشد که متملی گردد و سخت
درد کند و بدان حاجت آید که او را بکشد تا چیزی بیاید و درد بشیند و بعضی سفته باشد

دازوی

و از وی خون و در داب می نیاید و کم و زیاد باشد و باشد که هیچ درد نکند و باشد که جان
سفته بود که با دوفل از وی بیرون آید و هرگاه که چشم او بسته گردد و متملی شود در
کند و هرگاه که او را نیز کشاید می گردد و درد بشیند و این هر دو نوع بر هفت شکل باشد
یکی همچون دبه ماهی بود بزرگ و تنی و این بی درد باشد دوم آنکه شاخها و پنجهها بسیار
دارد و این را نحلی گویند یعنی همچون درخت خرما سوزم گردد و در وین و این را تنی گویند
یعنی همچون انجیر چهارم گرد بود بر سان انک و این را عینی گویند پنجم خورد بود و سخت
هم چون عدس و نخود و این را ثلوی گویند ششم آنکه این نوع ثلوی دراز باشد هم چون دانه
خرما هفتم آنکه ثلوی نرم بود همچون قوت نیم بخته و این را قوی گویند و بدترین همه نحلی
بود پس تنی از بهر آنکه پنج آن رشوار توان برید و او را رشوار بتوان گرفت و بدار و بر دانی
مشکل بود و در پنج عظیم نماید و در روز کار دراز خواهد دیگر انچه زاندر و ن باشد و نظر
بالا دارد از بهر آنکه او را نتوان دید و دارو بدو رشوار توان رسانید و آنچه بدار و رسانند
چنانکه باید بروی قرار گیر و این همه که یاد کرده آمد باشد که بزرگ جانب بود از لب مقعد
و باشد که سوزی پیش بود و باشد که سوزی پس بود و آنچه از سوزی پیش بود بدتر از هر یکی
از بهر آنکه مسایه مجری بول است آماس او مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و
بعضی را این با سود سه چهار تا شش عدد در روزی روده مستقیم بر آید از نزدیکی کرده
تالب شرح عقده عقده بدید آید و این بدتر از همه بود و سبب این علت خون سوزانی
و این خون سوزانی دو گونه بود یکی خونی بود سوخته و تیره شده از خوردن طعامها
و شرابها و داروها کرم یا از صفرا یا تیر سوخته که با خون بیامیزد و او را کرم کند
دوم خونی بود غلیظه که از خوردن طعامها سوزانی خیزد چون کرب و عدس و باتنگا
و گوشت قدید و گوشت صید و انچه بدین مانند و این خون که از این طعامها خیزد سخت کم
ناشد خاصه که گوشت او نعلت بسیار خوار و حریص بود و طعام خوردن و آنچه خورد

دقت

نخاید این جمله اسباب تولد خون غلیظ سودا بی بود و بسیار نشستن بر سر جاده طهارت
جای زیان دارد خاصه بر سر جاده که خداوند این علت می نشیند مردم بی علت را این علت است
قسط این نوع اسباب بسیار خوردن روغن سید انجیر بواسیر آورد و سیر خوردن
کاین علت را زیان دارد و اندک مای گرم و سرمای سرد سیر خوردن سوزش معده دارد
و گاه او را کشاید و این علت اندر شهرهایی که هوای او تر و غفن باشد و طعام ایشان
شیر و خرما و ماهی و میوه بسیار باشد علامت آنها علامت انجیر از خون گرم
صفرا بی بود آنت که با خیلدن و سوزش سخت بود و در بسیار و انجیر از خون غلیظ بود
علامت وی آنت که سوزش و خیلدن کمتر بود و لکن گرای پشست بود و علامت باد است
آنت که بادی غلیظ باقی اقراند ناف بدیداید و گاهی بسوی زهار و قصب و خایه فرود
آید و گاهی چیر کند و گاهی بسوی بالا سیننه و سر هاء بهلوه ها و بگردن و کت و پشت
پای براید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی شکم باور کرد و در دست قرار بدیداید و کسیر اندامها
و در دز انو و مفاصل با آن بود و هنگام نشستن و برخاستن از بند کشادها و آوازی
هی آید بتازی از افرعه کوبند و قوت جماع ضعیف گردد و از ان لذت نیابد چنانکه باید
و از بس جماع سخت منجیف شود و هر وقت که از خواب بیدار شود اندامها و او گران تر از
دیگر اندامها بود و طعام بد کوار و ولون ای کرد و بعضی را نزدی کوار و بعضی را بسوی
بعضی را بسوی و بعضی را بر صافی و نخاسی و رنگ موی بگرد و بعضی اخر شود و بعضی
را ناخوش رنگ تر شود و بی موی روی خارش گیرد و باشد که خداوند علت موی روی بکشد
گیرد و سبب این خارش و تغییر رنگ روی موی بخارهایی بود که از ناف بر آید و گاه باشد
کشت کوری و سرکشتن و صدام آرد علاج نخستین علامتی آنت که از طعامها غلیظ
و نیز از هر جنون را سودا بی کشد و از سر غان آب و سیر و سایر و خردل و از سستی
شراب خاصه از شراب صلب صوف و از موم و ریاضت و مالیدن و اندر کوبان

رفتن و اسب زدن نگاه دارند تا فضول اندر تن جمع نشود و هوارت غریزی را بر طرف
بس بکنند اگر خون گرم و سوخته بود و صفرا بی بود نخست رنگ با سلیق بزنند پس تن را
بر مطبوخ هلیله و بلیله و آمله و سیستان و الو و خیار شنبه و انجیر بدین ماند با ک کشد پس
اطریفل کوجک بکار دارند که انرا اطریفل مقلی کوبند صفت آن بکینند هلیله کالی
و بلیله و آمله از هر یکی ده دوم مقلی از زنی بی دیم همه را با بکین بسر شدند چنانکه در
شرت چهار درم و اگر آما بس زد کنند این ضماد بر نهند تعریف ضماد بکینند اکلیل الملک
و ابونزه از هر یکی پانزده درم هر دو را بکوبند و برینند و یک درم زعفران و دو درم
افیون و یک استار تخم کان و یک استار حلیله و یک استار خطی ممد را بکوبند و میزند
بس سه درم سنک مقلی در می بختند و از روها کوفته با وی بسایند تا چون
مرهم شود پس یکی زرده خایه مرغ با وی بسایند دیگر باره آنرا بر کرباس باره طلی کنند
و روی او را بر روغن جرب کشند و نیم گرم کند و بران موضع نهند نسخ مرهمی دیگر آما بس
را و در در انبساط بکینند موم سبیل و اسفنداج و بیه بطور روغن کا و همه را بکند و از
و اسفنداج همان بسر شدند صفت ضمادی دیگر بکینند کدنا و ناشسته و باره باره کنند
و اندر بانیله کنند و سر بانیله بسوینند و بر آتش نرم نهند تا تیزی و بخار خویش برسد پس
روغن کا و بر افکنند یا روغن کوز و بریان کنند و اندر ها و آن بسایند تا مرهم شود و ضماد
و بیا ز بخته با روغن کا و در ها و آن مالند و ضماد کنند در نشاند تعریف ضمادی دیگر
سکینج و مقلی از هر یکی دو درم میعه تریک درم افیون نیم درم روغن مغرزد الو
یک اوقیه و نیم جد پد ستر نیم درم صمغها را اندر روغن حل کنند و مرهم را بسایند و
مرهم کند صفت ضمادی دیگر بر خطی و اکلیل الملک زرده خایه و روغن کل بسر
و ضماد کنند و اگر مرهم داخلون با روغن کل و اندکی زعفران و افیون و می بختند بر نهند
سودا در نسخ ضمادی دیگر با بون و اکلیل الملک و اندکی زعفران و بلعات تخم کان

بسرشدن اگر حاجت آید که بشایند تا چیزی با ایندند و های کشانیده هم اندرین باب
 سپستر باید کرده آید و هرگاه که داروهای کشانیده بکار خواهند داشت نخست باید که
 بیمار را انداب گرم نمی نشاند و روغن مغز را زرد را و روغن مغز را شفا و
 و روغن کوهان اشتر و کوزن می مالند تا با سوزنم لعل و برآرد کشان کردن و درک
 صاف و مابض فرمایند و جگر بسیار باشد که این را که برزند با سوزنی علاجی دیگر کشاده
 شود و اگر با سوزن بدان کمی نباشد هم نخست را که با سلیق باید زد تا خون بد کمتر شود پس
 تن را به مطبوخ هیلد و افیتون و موزین را که کرده و هیلد برورده بکار داشتن و هیلد
 کابی را که کرده و بروغن کاو بریان کرده و کوفته و پیخته و با انگبین سرشته شود دارد
 و آب کند افشارده مقدار دو اوقیه با دو درم روغن کوز سودا دارد و اگر با سوزن سفته
 بود و از وی خون رود اگر این خون رفتن بیوست بود و سیاه بود باز نباید داشت آنکه
 که سستی نیارد و روی زرد نشود و ساقها ضعیف نکند و چون این حالها بد آمدن
 تدبیر باز داشتن باید که بر روی و داروهای کخون باز دارد سپستر باید کرده آید و اگر
 با سوزن بخان بود که از وی اندک مایه زرد آب ترابد و جگر این ترایدن رنجی نباشد علاج آن
 بداروهای باید که که از اخشن و لاغر کند تا مدتی بگذرد که هیچ نترابد و هرگاه که تراید
 معاودت کند بهمان داروهای علاج می باید کرد تا مدت عمر سلامت بگذرد و داروها
 که اندرین باب بکار آید سپستر باید کرده آید انشا الله صفت داروهای کبا سوزن را که
 منبتی کرد و در دکان کشاید و در دکان کشاند نخست اینچ پیشتر باید کرده آمده است از
 بد پس نرم کردن با سوزن و برآورده آن کرد ایندک کشاده شود بجای باید آورد از مالیدن
 رگها بروغنها و روغن مابض زدن و در آب گرم نشستن پس آب باز تراید
 بکیند و لشم پاره بدان ترکند و بردارند و بران صبر کنند و اگر بجای آن زهره کاو کشند و
 بخور ترنج بخان باشد و زود بکشاید تعریف شیانی بکشد ششم خطله سه درم مغز بادام

خارج

ودع سوخته و سه درم که با او مقل بیشتر کنند صواب باشد تعریف حتی دیگر بگیرند
 هلیله کالی بر آن کرده بروغن زیت پنج درم ببلد و آمله و سیاد او را از که با از هر یکی
 چهار درم داری شش درم و دوع سوخته پنج درم ماز و سه درم مقل یا توره درم حب
 کنند آب کنند با آنکه رسم است شربت از دو درم تاسه درم آب کنند نصف حبه مقل
 از بهر این کار بگیرند هلیله کالی بر آن کرده بروغن کاسی درم که با ده درم مقل چند
 وزن هر دو حبه کنند با آنکه رسم است آب کنند شربت دو درم صفت سفوفی بگیرند
 نیم آهن کوبنازی خشت الحیدر کوبند و بزرگ کرده پنج درم تخم کنند و ناخواه از هر یکی دو
 درم تخم کبر خشت چهار درم سدر را بکوبند و بریزند شربت یک درم بایک اوقیه آب کنند
 کوباد و اوقیه آب گرم نسخ اقرص که با یکین بدل و دود درم که با و صمغ عرابی از هر یکی
 یک درم کثیرا و نشاسته و کل مختوم از هر یکی نیم درم اقرص کنند با آب لسان الحمل شربت دو
 درم نسخ دیگر وصف محمد زکریا بگیرند که با و صمغ کوز و لک و کلنا و عصا و حلیه اللیس
 از هر یکی پنج درم کنند و اوقیه افیون سه درم بلعاب اسبغول قرص کنند شربت روغن
 بایک اوقیه آب سماق و اکو صمغ کوز نباشد سندوس بدل آن کنند و یک من آنست کافور
 دو درم می باید و کنند سه درم و آنچه در نسخ است خطای نسخ است تعریف همچون
 بگیرند خشت الحیدر مدبر یا توره درم سنبلا و اخرو و سعد و زنجبیل و بلبل و کند از هر یکی
 ده درم سدر را بکوبند و ببلد و آمله و اگر غسل آمله بنیانند آمله را در آب بنزد و بدست بمالد
 و بپا کنند و عمل بر این آب نهند و بقوام آورند شربت مقدار یک کوز بزرگ صفت
 معجون مقل یکین دوع سوخته و که با و هلیله سیاه و هلیله زرد و بلیله و آمله و ماز
 و ناسفته شکسته و اندر سر که فرغ کرده و بلوط و قزفل و کلنا و ناخواه و فوفل از هر یکی پنج
 درم بسند و مصطکی از هر یکی سه درم مقل بیست درم بانگین بسر شند با آنکه رسم است
 شربت از دو درم پنج درم نسخ و از روی دیگر بگیرند که با نیم خرد کنند یک خرد کوفته و

عنه

و پنجه با مو بزخرا سیلی شربت چند کوزی بزرگ صفت زروری بگیرند صبر و کند رو
 دم الاخرین شیاف مامیشا و کلنا و سدر را بکوبند چون غبار و خانه عنکوت بار بر خرویش
 بسیده خایه مرغ ترکند و با این درو را آلوده کنند و بر آن موضع بندند و اگر قلع طاروما
 و اقا قیا بکوبند و د کنند که با این درو را کوبد کرده آمدا را کنند قوی باشد و اگر بدین هیچ
 باز نماند بروغن زیت بجوشانند و بنه بدان روغن گرم ترکند و بدان داغ کنند پس این
 درو را بکوبند و بندند لکن هم باشد که از این داغ تشنج افتد صفت طینی که پمار اندر
 نشیند بگیرند بزرگ مورد و کلنا و ماز و خروب و بلوط و شب یمانی و انار پوست سه
 را بریزند با آنکه رسم است تعریف شربای کخون آمدن باز دارد بگیرند قشرا و لکنند و حبه
 الآس و خشت الحیدر مدبر و اندر میزهر را اندر شراب کنند یکشان روز بنهند و با بایند
 شربت با این شراب دهند و اگر کسی خواهد که از این شراب خورد سود دارد و طعام سماق
 با و غوره با و آنچه آب ناردانک و سماق پنجه صفت دار و ها که بواسیر را خشک
 کند و لاغر و سوکند اطریفل مقلی که اندا و این علاج یاد کرده آمده است و حبه مقل
 و کوارش مقل و معجونی دیگر که اندرین علاج شفاق یاد کرده آمده است و هلیله برورد
 سماندین جای نافع است نسخ کوارشی که خداوند بواسیر را سود دارد و بر باده یاری
 دهد بگیرند تودری سبید و پوست خایه مرغ و شیطرح هندی و تخم کنند از هر یکی سه
 خرد نوشاد نیم خرد و خشت الحیدر مدبر چند هم دار و ها سدر را بروغن کاج و جرب کنند
 و به انگین بسر شند شربت از دو درم تا حجام درم تعریف کوارشی دیگر بواسیر را
 لاغر کند و دماغ را پاک کند و از روی طعام باز آرد بگیرند هلیله زرد و مقل و اوقیه
 بلیله و مصطکی و دار فلفل و تربد و شونیز از هر یکی یک اوقیه اندر بعضی نسخه ها است
 دارچینی و سارون از هر یکی نیم اوقیه بکوبند و برینند و شش اوقیه روغن کاه و دو در
 رطل بغدادی انگین بجوشانند و دار و ها بدان بسر شند شربت چند یک کوز صفت

معمولی که معروفست به معجون بر مکی بکیرند هیلله کالی بیست درم برونک کالی
 بیست درم باینده چند وزن سمداروها باینده را بکند از د و بقوام آرد و داروها
 بدان بسرشد شربت از چهار درم تاد و از ده درم بامویر آب بواسیر و اسهال و ضیق
 النفس را و با دهای با سوز و آرد و کلور اسود دارد نسخی است سدر و س بواسیر
 خشک کند و طعام بکوار و خون باز دارد بکیرند شیطان و تخم کند از هر یکی یک جز
 نوشاد و نیم جز و و خشت الحیدر مدبر چهار جز و مقل چند آنکه داروها بدان ج توان
 کرد شربت هرامداد شش جت که هفت جت صفت معجونی مختصر خداوند علت الیها
 را و بقی سیاه را که پوست باز میکند اسود دارد بکیرند ایتمون تازه بکوبند و به بین
 و با گوشت مورب سبید بکوبند و بسرشد شربت چند کوزه بزرگ بر اسفید با جرجی
 و از بس که ما به مدتی اگر کار دارند پیوسته تن را از ماده سودا پاک کند تعریف درو
 که با سوز و خشک کند شست معقد را بشراب قابض بشویند و کوز سرو و جفت لبوط
 و شحم خنجر بسوزند از هر یکی راستار است و خاکستر آن بروی باشد صفت غسول
 که شقاق را و بواسیر را و شستی معقد را اسود دارد بکیرند انار پوست و کوز سرو و جفت
 بلوط از هر یکی راستار است هر را نیم کوفته اندر شراب قابض بنهند با مدام و شبانگاه
 بدین شراب می شویند نسخی دروینی که بواسیر بیرون آمده را سیاه کند و بیفکند
 بکیرند فلفل و بوره زرگران راستار است هر دو را بسایند و روغن مغر زرد را و تلخ
 جرب کند و طلا کند و به لکام به بندند صفت دروینی تر بکیرند سکن و دم الاخین
 بسایند چون غبار و آن موضع را بدین غسول که یاد کرده آمد تر کنند و این دارو پر کنند
 ناسیاه شود پس هر اسفیداج طلی میکنند با سیوفند نسخی هر اسفیداج انزوت و
 دم الاخین از هر یکی راستار است موم روغن زرد و لوجند که کفایت کند شش روز
 این هر هم کافوری طلی کند تعریف شیاف کبواسیر را بیفکند بکیرند کند و کلنا و ما زو

دگر

و سرمد و اقا قاشب یا باقی از هر یکی راستار است شیاف کند چنانکه رسم است صفت
 دهنه سوز و بکیرند کوزه سوز و سوخته با پوست مغر زرد و الو مقشر بریان کرده بزایه
 هر دو را بکوبند و روغن کوهان اشتر بسایند تا چون سر هم شود و طلی میکنند پس بکیرند
 ما زوین و در شست کوفته و با کوهان اشتر بکوبند و بسرشد و در دکن چنانکه رسم است
 اگر پیوسته بکار دارند با سوز و خشک کند نسخی دروینی که با میکوبد علاج باهن کردن بهتر
 و با سلامت تر باشد علاج دروینی نیز از هر یک که دروینی تیر بکار داشتن از درد
 و آماس خالی نباشد و هر که کوار و خواهند کرد یا باهن علاج خواهند کرد و سخت را
 با سلیق باید زدن علاج کردن نسخی دروینی ثابت قره در داسوز و انباشت و خون
 باز دارد و اگر پیوسته بکار دارند خشک کند و بیفکند و اندر با سوز و آرد و بکیرند
 میعه تر و کند و قطره پوست بکیرند و بیفکند و اسفند از یکی یک جز و خورده و کوز
 زرد از هر یکی نیم جز و سمداروها بکوبند و بر هر ده درم از روغن کچد و روغن زیت و روغن زیتون
 جلدی درم از هر یکی راستار است شست کند و کوز کرد در اندرین روغن حل کنند پس دارو
 باوی یار کنند و اندر شده کنند و بکار دارند صفت دروینی نیز نسخی ثابت قره
 بکیرند زنج زرد و زنج سرخ و نوشاد و فلاج و روغن اس از هر یکی راستار است که را
 آب شاد بسایند و قوی کنند و بسایند خشک کند و بوقت حاجت بسایند و بر سبیل آرد
 بکار دارند تعریف دروینی نیز نسخی ثابت قره بکیرند خربق سیاه و زنج زرد
 و زنج سرخ و آهک و شاد و درایج و میوینج و فلاج و نوشاد و راستار است
 هر را آب شاد بسرشد و اقراض کنند و اگر خواهند کوفی تر باشد هر را بسر کوطران
 بسرشد و اگر خواهند که نرم تر باشد به سید کا و بسرشد و اگر بول کوز کان بسرشد قوی
 تر بود صفت دروینی دیگر هم نسخی ثابت قره بکیرند مارا فعی از جایگاهی که از آب
 دور باشد و سر و دم او بکوبند از هر جانی مقدار چهار انگشت و باقی را انداخته است

بالاید و جگر از آن بالایی ندارد پس از آن پالاید و اندن و اندن جگر باید و روزگار
 اما سبب پالیده اند و جگر باید و مزاج او بد شود و استسقا تواند کرد و گاه باشد
 کتن از آن خون منتهی کرد و مقدار بیشترا خون بجانب شش ریخته شود و یکی اند
 شکافه کرد و بکند و اگر بخارهای سوداوی بد ملخ بر آید یا لخوا تواند کرد و اگر
 خون سوداوی بعضوی دیگر میزند اما سبب سحرانی و مانند آن بیماری تواند کرد اما
 بریدن باهن جان باشد که اگر با سوز ظاهر باشد آنرا بکشد باقی که آنرا قالب گویند پس
 پسند و جگر کند اگر گوشت در دست که بدو پیوسته باشد بریده و از ده نشود و اگر خرد
 پنج با سوز چتری بریده شود آفتاب بزرگ و در دست و آب سبب تواند کرد و هرگاه که بریده
 باشد خون را باز ندارد و خود با او ایستد پس اگر بکشد و در دست ضعیف باشد باز دارند
 اگر خون سخت اندک رود و یک با سبب زنده و اگر از پنج نتوان برید و حتی بماند از نیمه
 توان برید یا دیگر برید شود و با او باشد و فایده بریدن آن بود که قوت دار و به پنج او شد
 و باقی زود خشک شود و پیوسته و اگر از پس بریدن دو چیز و اما سبب کند و کند و ضمار
 بیا که یاد کرده آمده است برمی نهد و مقل و کوهان اشتی هم سرشته و دو می کنند و آن
 بکیزه و زنده خایه مرغ و اندکی ایمن و خما و کند و اندر بنیدد و آوی و طبع خطی و تخم او
 و تخم کان و بزرگ کرب و شستن و در دست و طبع را نرم باید داشت و اگر بخار عارض آید
 نخواهد صواب آن بود که آنرا برایشیم یا بر پیمان کتان یا بمری اسب بدینند و دارو کنند
 تا پیوسته و اگر با سوز ظاهر نباشد آنرا بچرخ و خما و کند و اگر زود بانجای شود بچرخ
 بکند و تا اما سبب برید و بزرگ ماند پس اما سبب را علاج کند و طعام خداوند با سوز چتری
 باید که غذا نیک دهد و زود و کوار چون شود با و زین با گوشت تره و مرغ فربه و زنده
 خایه مرغ نیم برشت و کند و آب و فخر آب و بروغن شیر و تخم و ایند و کوز هند و و روغن
 کوز و روغن بادام و روغن کوز هند و و روغن مغز و زنده و کوهان اشتی و بیه بطاس

دارو

دارد و عجز از کندن و زنده خایه مرغ و اندکی بیاز سودا دارد و از تو با کرم چون فلفل
 و سیپر برهنه باید کرد و از آن طعامها که از آن سودا تواند کرد چون عدس و باسکان و کرب
 و گوشت قدید و گوشت کاه و وین و خشک دور باید بود صفت داروهای بی که باد
 با سوز را بشکند خداوند باد با سوز را هم بدین گونه برهنه باید کرد و از میوهها و بادا که
 دور باید بود و داروهای باد شکن بکار باید داشت تعریف حبه که باد با سوز را آورد
 کرده و تخی که و در دیند کشادها را سود دارد بکین صبرشش درم تخم هزار اسفند
 و جابو شیر و اشق و غار یقون و عصانه غاف و حب النیل از هر یکی پنج درم سبب
 درم تخم خطل سه درم مقل و درم حب کنند کنند شربت از درم و درم و درم و درم و درم و درم
 کرم شربت دیگر با سوز باطن را و اودهای کوه را سود دارد بکین درم و درم و درم و درم و درم و درم
 و هیلد سیاه و بیلد و شیطرح هندی و عافه و ترا و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کند
 و مقل راست است هم را بگویند و بمویز آب حب کنند شربت از درم و درم و درم و درم و درم و درم
 کند و صفت حبه که باد با سوز را و سوزی کوه را و کیمی را که آرزوی کل خوردن کند
 و خداوند جدام را سود دارد و طعام بکوار و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 بکین درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 می کنند پس خشک شود و تخم سبب از هر یکی یک جز و تخم یک جز و تخم کرفس و تخم
 ترب و تخم کز و تخم بیا و حله از هر یکی چهار جز و مقل یک جز و حب کنند آب کند با بر شکل
 نخود شربت بیست و یک جزه هر هفته یک بار یا دو بار این حب بخورد صفت سفوفی
 ادهای با سوز را بشکند بکین درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 بکین درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 و خیر که چشم را و باد با سوز را سود دارد و قوت باه را زیادت کند بکین درم و درم و درم و درم و درم و درم
 دار چینی و حب البلسان و فلفل سبب و دار فلفل و اسارون و سیلخ و قصب الذری

2

وسعد و حب لآس و زنجبیل و قرفه و قاقا قدر استار است همدرا بکوند و به انکبین مصفی
بسترشند شربت و دو دم ناد و مشقال صفت حقنه باد با سور را بشکند بکیرند آب شویش
تر کوفه و فشارده شصت و دم آب کدنا کوفه و فشارده سی و دم انکبین و روغن
شیرتخت و روغن جنة الخضر از هر یکی نیم شکره پائید بیت و دم تاسی و دم سدر را بجو
و حقنه کنند هرگاه که بوزانوی خداوند با سور بترها بسیار و سیاه بدیداید مدت
بیت و روزنده بماند نسخ داروها که آماس و سوزش حرا ج مقعد را سوز دارد
هرگاه که بر مقعد آماس کم بدیداید نخست رک با سلیق باید زد و سبیل خای مرغی
روغن کل اندر ها و ن بمالیدن تا سیاه شود و طی کردن یا بکیرند مر دانسک بخ و دم نشا
هشت و دم اسفیداج دو دم موم سه اوقیه روغن کا و دو اوقیه بیه بطین اوقیه
روغن شیرتخت جدا آنکه کفایت بود مرهم سازند و طلا کنند و آن پاکیزه اندر آب بنزند
و باز رده خایه و روغن کل بمالند و ضماد کنند یا بکیرند آن بختیک رطل بخدای و روغن
پاک اوقیه امونیک اوقیه بامخته بمالند و ضماد کنند و هرگاه که آماس ریم خواهد کردیم باشد
که اگر بزرگشاده شود ناصور کرد و پیش از آنکه بخت شود باید شکاف و علاج باید کرد
و اگر پندد که سخت میشود مرهم داخلین را روغن کل بر باید نهاد با مرهم با سلیقون با
زده خایه مرغ نیم برشت صفت ضمادی که در درخرا ج که بر مقعد بود بنشانند بکیرند رک
جکند و بکوند و باروغن کا و بنزند و آرد حله باوی بسترشند و ضماد کنند نافع بود با
هفتم از کشار پانزدهم اندر ناصور و علامات آن اما ناصوری که داره را علاج بداروها
تیز خشک کننده باید کرد چون اقراص فلند بقون و شیا ف غرب که بر ناصور گوشه چشم کار
دازند و این علاج بدین گونه کنند نخست ناصور را بفشارند تا ریم و بلیدی از وی بیرون آید
و باره بنبه که بر سر میلی باریک و ترکند و بدار و اندر گردانند و بدان قعر ناصور فرو
و میل ترکند و بنبه را بادار و در وی بگذارند و اگر خواهند بلیته کنند و ترکند و همچنین

انرا شاید آنست که صورت کرم و مکس و مانند آن بخشد و شد نیست که این صورت
 مر این ماده را بهتر از آنست که بر حال عفونت بماند و این صورت بنیاد خاصه که از تولد
 این حیوانات عالم را منفعتی نبرد است از بهر آنکه عفونتها که در عالم بر آکنده است
 مشاکل این حیوانات است غذای ایشان و مدد ماده ایشان کرد و بهر ایدان سبب از
 عفونتها که شور و صافی گردد اما سبب تولد کرم حرارتی ضعیف که رطوبت غلیظ را
 تحلیل نمواند کرد و نتواند بر آید لکن اندر وی اثری ضعیف کند و آنرا از حال خویش
 بگرداند و تپاه کند و تولد او جز از جنین رطوبتی و جنین حرارتی نباشد از بهر آنکه از
 تولد بود و نه از سودا و نه از خون و اگر چنانچه آنت است که از وی حیوان تولد کند لکن
 خون برود و هافر و نیاید و طبیعت بدن سخت بخیل است و اندامها مردم بدن حاجتمند
 و او خود کوهر است که شایسته آنست که صورت و هیات اندامها مردم بدیر طبیعت
 از اراضای نمائند از وی کرم تولد کند و اگر وقتی سببی از سببها که معلوم است نطفی خون
 برود و هافر و آید از اجزای بدن نمائند که متغیر شود و نطفی حیوانی تولد کند لکن زود بگذرد
 و با سهال بیرون آید و صغر اخلطی است کرم و خشک و تیز و آن قدر که برود و فرود آید
 از بهر آن آید که تاروده را از بلغم غلیظ بشوید و آنرا با ثقل دفع کند از وی حیوانی که شد
 مزاج او باشد تولد نتواند کرد و سر و اخلطی است سرد و خشک و از مزاج حیوانی دور است
 و لون این کرم آن کوهری میدهند بر آنکه ماده ایشان بلغمی است و اسباب تولد بلغم و تولد
 کرم بسیار خوردن طعامها غلیظ است و نا کواریدن آن و کدوم خام و کوشه و نیم بخت
 و میوهها خام و شیر و جغرات بسیار خوردن و بر امتلا و جاع کردن و اندر کرم ماب شدن
 این همه اسباب تولد ایشان است و انواع کرم که اندر روده ها تولد افتد چهار نوع است یکی از
 اینست و اندر روده ها بر سوسن بود که آنرا الامه الدقاق گویند و هم آنکه کرد بود و کوته و سوسن
 یعنی بود و کوته و آنرا که دانه گویند و نیز از جفت القرع گویند این هر دو نوع بیشتر اندر روده

اغور

اغور و روده قولون افتد چهارم خورد است اندر روده مستقیم افتد نزدیک مقعد
 و همه انواع کرم خاصه کرم خورد اندر کدکان تولد بیشتر افتد سبب بسیاری رطوبت
 که اندر روده های ایشانست بسبب بسیاری خوردن ایشان و نا کواریدن طعام و اندر
 روده کسانی که صغرا اند تن ایشان کمتر بود و از بهر آنکه این کرم خورد پیوسته با
 ثقل بیرون آید مردم ایشان را همیشه خورد پهنند و اگر بعضی بماند و خورد تر شود
 رنج و مضرت آن عظیم بود از بهر آنکه ماده ایشان عفن تر و تپاه تر بود و کرم دراز بر
 که از این تپاه زیات کوبند یعنی ماران و بعد یکی بود یا دو یا سه و بیش از این نبود از بهر
 آنکه تولد ایشان اندر روده ها بر سوسن بود و اینجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب
 یکی آنکه هر چه بدین روده ها فرود آید زود فرو گذرد و روده تهی کرد و سخت شاخه
 ما ریتا اینجا غذا را شاید از آن جدا کند و بخویشتن کشد و بجز آرد بدین سبب زود
 تهی کرد لکن اینجا تولد کند بیش از آن تولد کند که قوت جذب ماسا ریتا آنرا از هم
 بکشد و اینجا غذا را شاید از وی جدا کند و اجزای آن از این روده بدین سبب اینجا
 رطوبت غلیظ کمتر باشد و کرم کمتر تولد کند چهارم آنکه این روده ها بمنج از کمتی از روده
 دیگر اندر رطوبتی که اندر این روده ها بود قبول صورت کرمی کمتر کند و سبب درازی
 این کرم آن دو چیز است یکی آنست که رطوبتها که بدین روده ها فرود آید اجزای آن بپوشی
 بود چنانکه یاد کرده آمد و دوم آنکه این روده ها تنگ تر و باریک ترند پس بسبب تنگی جا
 و پیوستگی اجزای ماده اینجا اندر این روده ها تولد کند دراز بود و اینجا از رطوبتی تولد کند
 که قوت جذب ماسا ریتا و بجز اجزای آنرا از هم اندر کیستنه باشد کوتاه و کرد بود و کرم
 که دانه بعد بسیار بود و وسط بود از بهر آنکه جای او فراخ تر است و ماده تپاه بیشتر
 و بیکدیگر پیوسته باشند از بهر آنکه طبیعت نکدر در کبر آکنده شوند تا انبوهی و رحمت
 ایشان کمتر بود و ایشان را از اجزای است چون خریده کرد ایشان در آمده و این غشا از کوه

غشای رنج است که از اندرون رودها بدن آید و دست از اغشای مخاطی گویند هرگاه
که جزوی از این غشای مخاطی عفونت بدید و غشای ایشان گردد و گوشتها دراز قوی تر
باشد و در پیرون آید از بهر آنکه جای ایشان تنگ تر است و چیزی از جای تنگ خواب
تر پیرون آید و از جهت آنکه قوی تر اند و پیرون تر باشند و طبیعت ایشان را بدان اسباب
رفع نتواند کرد و دیگرها را لکن علاج و دارو بدیشان زود تر رسد و کدو دانه و کرم
خورد ضعیف تراند و زود تر پیرون افتند از بهر سببهای که ضد این سببهاست که یاد
کرده آمد و این همه علاج ایشان دشوار تر بود از بهر آنکه دارو در بدن ایشان رسد قوت
دارو ضعیف شده باشد و اگر کسی را که در روده ایشان کرم بود تب آید منکر بود از بهر آنکه
پیمای سبب تب از غذا خوردن باز ماند و حرارت تب آن رطوبت را که اندر روده غذایی
گرمان خواهد شد بکند از دو خشک کند و کمان بدن سبب اند حرکت آیند و روده ها را
مزید کین کند و بخارها را ایشان بدماغ برآید و از حرارت تب و صفرا بپزد و بر می
همی بخند و روده ها از بچیدن ایشان رنجور شود و منشی کشتن خیر و چیزی تر نیاید و بیمار
پی رام کرد و حکایت میکنند که دیده اند که کرم شکم را سوراخ کرد و پیرون آمد و خواب و علی
سینا رحمه الله میگوید این سخن نزدیک من بر آن است یعنی این معنی مراد است نمی آید
و گاه باشد که بخار عفونت ایشان سبب تب آمدن گردد و مضرتهای ایشان بسیار است
یکی آنست که هر غذا که مردم بخار برد ایشان از او برآیند و بخورند و قوت مردم بدین سبب
ضعیف شود و تن از غذا بهره نیابد و جوع الکلب بدید آید و رنگ روی زرد و تیره شود
و بسیار باشد که سبب ایشان قریح و صرع و خفقان بدید آید و تولد کرم اندر روده ها
در فصل خریف بیشتر شود و سبب میوه های بسیار که اندر تابستان خورده باشند و
سبب نقصان هضم و اندر تابستان بود و مضرتهای ایشان شبانگاه و هنگام خواب بیشتر
بود و صعب تر باشد و رنج و ریاضت قوی ایشان با سهال دفع کند و اگر از بهاری اندک

شکری

تیری که می پیرون آید زدن بد نباشد و نشان آن باشد که قوت طبیعت از او دفع میکند
خاصه اگر اندر انحطاط بیماری بود و موده تر بود و اگر نه اندک تب پیرون آید و با خون
بود هم بد بود از بهر آنکه دلیل آن باشد که اندر روده ها آفتی است و برآمدن کرم بقی اند
هر حال که باشد دلیل آن باشد که اندر معده انحطاط بد بسیار است و علامتهای کلی که
دلائل کذب بر آنکه کرم تولد کرد آنست که خداوند علت را شکم فرو دنیا بد و آنچه فرو آید
سبب باشد و منشی کشتن و بچیدن ناف و خلیج روده ها بدید آید خاصه بوقت کسینگی
از بهر آنکه کرم آن از جهت طلب غذا و روده ها را بکند و میزند و بنض ضعیف گردد و
اطراف و اندامها از پیرون سرد شود و دندانها در خواب بیکدیگر می خاید و می جرائد و
اعاب از دهان می رود و لبها بروز خشک بود از بهر آنکه بروز حرارت منتشر شود و رطوبت
او بی تحلیل پذیرد و غذا که کمان کیم کند و ایشان تریها از معده بکشند و سطح دهان
از بهر آنکه سطح معده پیوسته است خشک شود بدین سبب پیوسته لبها را زبان
میکشند و شوی شوند و خجرت کنند و از هر سخنی خشم گیرند و باشد که سبب برآمدن
بخارها بر دماغ هر آن گویند همچون خداوندان سرنام و گاه باشد که آواز منقطع شود
و گاه باشد که تشنگی غلبه کند چنانکه از آب سیری نیاید و هر گاه که علت صعب شود تشنج
و بچیدن عصبها بر سان مصر و طان بدید آید باب دوم از گفتار شانزدهم
اندر کرم مان دراز و حباله و علامتهای خاصه هر یک و علاج ایشان علامتهای
خاصه کرم مان دراز آنست که خداوند این علت طعام را کاره باشد و شهوت آن باشد
و چیزی بکلوف و برودن دشوار آید و بدان ماند که معده او را رعد می کند و می شود
و روده های بچد و گاه باشد که رنج و حرکت ایشان بدل باز دهد و بیش باز دهد
و آسیب زند و خفقان و سرگرد بدید و خواب و بیداری ترتیب نباشد و کسلا
باشد و چشم کشان و دشمن دارد و بیشتر چنان باشد که خواهد چشم بر هم نهاده دارد

و چشمهای او کاهی سرخ شود و گاه باشد که شکم بر آید همچون شکم خداوند است و گاه
 باشد که بقی یا اسهال یکی بیرون آید علامتها علامتها خاصه جبر القرح است که هر
 وقت یک یک از مردم جدا میشود و فرو می آید اگر مردم بقضا حاجت نشینند که
 وسبب فرو آمدن آن بهر وقتی است که هر یکی را که جان بن اندازد یا در یک زمان جدا
 گردد و علامت دیگر آنست که شهوت طعام بسیار بود و قوت ضعیف از بهر آنکه سحر
 اندر رودها باشد بخورد و چون کرسنه شوند در حرکت آیند و رودها را می پزند بپزند
 و قوت مردم را ضعیف کنند و اگر بدین علامتها درست نکرد بیمار را اندر کرمها ببرد
 و صبر کند تا اندامها او کرم شود و نشانه کرم در پس بازه پنج بر شکم او نهند و بالند اگر
 بالا نماند و بر رگ و بلند تر شود و حرکتی بدید یا بد کرم دراز بود و اگر فرو سویی ناف بلند
 شود و حرکتی بدید یا بد جبر القرح بود علاج اصل علاج این علت آنست که اسباب تولد
 ماده که تولد کرمها دراز از آن باشد باز دارند و آن اسباب اندر باب گذشته یاد کرده
 آمده است پس رودها را از ماده که از آن جنس باشد پاک کنند و کرمها را که تولد کرده باشند
 بداروهای کبخاصیت زهر ایشان است بکشند و آن داروهای تلخ است بعضی کرم است
 و بعضی سرد است و سپستر باید کرده آید و آنچه کرم است هم بکرمی ضد مزاج ایشان است
 و هم بطعم ضد شهوت مزاج ایشان از بهر آنکه ایشان بر طعامها شیرین و جرب حریص
 تر باشند و از داروهای کرم آنچه در کرمی بدیج سوم است نافع تر از بهر آنکه با طبع ایشان
 مانده تر بود و از مزاج ایشان دور تر که اگر با آن تب بود یا آماسی کرم علاج بداروهای
 دیگر باید کرده آید و چون ایشان را بداروهای کشته باشند اگر طبیعت از دفع نکند بدارو
 دفع باید کرد از بهر آنکه اگر اندر شکم مرده بماند و مضرت بخار ایشان بیشتر از مضرت زندگی
 ایشان است و از داروهای مفرد آنچه کرم است اینست قرصیون قرصیون قرصیون قرصیون
 بود در عصا و او منع قسط ایتیمون قنبیل من کا مطنین قنطاریون مسکطرا مشیخ نیم آید

سمنافستین با دام تلخ و پنج انگدان بسکه پرورده تخم کرب بوست درخت بده کشتا
 الغرب کویند و زیره بریان کرده و قیصوم و انیسون تخم کرفس و شونیز و خرف و پنج را آن
 خشک مقدار سه او قیده و سپین اندرین باب منفعتی بر آن است تا بدان جای که جبر
 القرح را این بکشد و تخم سمرق بکشد و اسهال بیرون آرد و بلبلاب و سباج و جبر
 النیل هم چنین بکشد و اسهال بیرون آرد و این داروهای بعضی با آنکین خوردند و بعضی
 با آبکامه و بعضی با سکنکین چنانکه خوشتر آید و آنچه کرم مرده را با اسهال بیرون آرد
 صبر است و روغن زیت چنانکه بتوان خورد بسیار خورد خاصه آنچه بتازی زیت الاغ
 کویند و اگر مبلغی تمام بیکار نتواند خورد بتغاریق خورد هم بقوت تلخی کرم را بکشد یا پست
 کند و هم بقوت لغز ایندن با اسهال بیرون آرد و داروهای سرد و آنچه سخت کرم نیست
 اینست کشن خشکیت سه روز هر روز با مدار و درم کوفته تاسه درم با می بخت به میامین
 و بخورند و اگر حرارت قوی بود یا تب می آید با سکنکین دهند و تخم کرفس با سکنکین
 کرباد و بخورند و سکنکین بزوری که از تخم با دیان و تخم کرفس و پنج اوسانند سودمند
 و برک شفتالو و عصا برک او بوست پنج درخت قوت و طبع بوست درخت از ترش
 و طبع بوست او نافعت بوست درخت یا بوست پنج او را یک روز اندر آب فرغار کنند
 و شب اندر تنور ناخته نهند تا همه شب می برد با مدار بسیار آید و جند آنکه تواند بخورد
 و اگر این آبها و عصا برک شفتالو با سکنکین خوردند که باروغ روا باشد و اگر خداوند
 علت را تب آید آب کسنه و آب طلح شقوق و آب کرفس دهند با سکنکین و کرفس بسکه پر
 ورده سود دارد و خوب بسیار خوردن سود دارد و تخم خرفه اگر بسیار خوردند بخاصیت
 سود دارد و کول تلخ نیز سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود برک لسان الحمل و آب
 او خشک کرده سود دارد و کرمها را ضعیف کند و بکشد و در آن اسهال می باشد بیرون آید
 و سماق را بدست بماند در آب و بسیار آید و بخورد کرم را بکشد و رودها را قوت د

وطرائث وکل مختوم اندر شراب انکوری سود مندی عجبت وکل سرخ که بتاری المهر
کویندهم عجبت گفته اند که خربزه کرم را بکشد و با سهال بیرون آرد و خشک بدین داروها
نزدیکست و بیایدانست که داروها که از جنت حب القرع سازند قوی تر از داروهای
کرمان دراز باید از جنت انکه جنت القرع از معده دور تر است و دارو بدوید تر رسد
جنت القرع با رطوبتها که دارو را از وی باز دارد آمیخته است بدین سبب قوت دارد که
اثر دشوار کند و ماده عفن تر است و مزاج او تنه ترو بهیمیت مانده تر تا و از وی سخت
قوی نباشد اندر وی اثر نکند تعریف انکه داروها که از بهر این علت خوردن بکنند خوردن
که مقصود از ان کشتن و اسهال کردن کرمان بود برتری شکم و کسکی باید خورد و اولتر آن
بود که نخست دو روز شیر تازه خوردن و بدان قناعت کنند و اگر ان با سیر خورد و صواب بود
روز سوم آن ساعت که دارو خواهند خورد کبابی و بپزند تا کرمان سبوی آن بچند و طلب
غذا کنند پس دارو با شیر پامینند و بخورند تا کرمان در طلب غذا باشند که دارو با شیر
و اثر دارو قوی تر بود و اگر پیش از دارو خوردن کاری کند با رنج چون چیزی که ان فرار بارها
یا زنده بستن و کشادن تا خفتی ریاضت قوی کرد و از پس آن کباب بخورد و از پس کباب دارو
خوردن مقصود تمام تر حاصل شود و چون دارو خورده باشند اولتر آن بود که پنی فرو گیرند
و نفس آهسته ترو کم تر و زنده بهتر آن بود که بوی دارو با نفس آمیخته نکند و اگر چهار روز
خوردن را کار بود بدین حقه باید کرد و هرگاه که خفته کنند نخست معده را مراعات باید
و ضماری ساختن از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود و بر معده نهادن
تا معده را قوت دهد و این داروها ساق باشد و طرائث و اقا قیله را بشراب ترکند و
بر معده نهند و کل مختوم و با شراب بر نهادن سخت نافع بود و اگر خفته را این کاره بود علاج
بنما درها باید که در صفت داروها مرکب که از بهر این علت خوردن بهترین درها
تر یا ق تر است از بهر انکه در وی هر منفعت است و هیچ مضرت نیست اگر بخورند

و اگر طبعی

و اگر طبعی کند کرم را بکشد و مزاج را بدل کند صفت تدبیری صواب و داروی سودمند اما
تدبیر صواب آنست که هر بامداد ناشتا خرمایا انجیر خشک دانه چند بخورند پس این دارو
بخورند تعریف دارو بکیزد افستین رومی و هلیله کالی و شیخ ترکی و قسط تلخ و بزرگ کالی
و هلیله سیاه و آملا از هر یکی سه مثقال ترمس و نخورسیاه از هر یکی یک مثقال تریب سید
سه درم غاف شش درم سرخس چهار درم مشنک طرامشیع سه درم مهر را کوفته و بچند
به انکین برشند شربت چند کوزی معتدل و از پس شربت چند انکه تواند بر کسکی صبر کند
و هر وقت که طعام خورد سخت بسیار بخورند نسخ داروی دیگر کرم را بکشد و با سهال بیرون
آرد بکیزد اراج فیکر و شیخ و افستین رومی از هر یکی یک درم و دو دانگ شحم خنظل و انکی
نیم مثقال هندی و انکی این یک شربت بود صفت داروی دیگر بکیزد زیره و نظرون از هر
یکی یک مثقال و این یک شربت بکند تعریف دارویی که کرمان دراز و جنت القرع را بکشد
بیرون آرد بکیزد خیر بود ارجی دارو فلفل زنجبیل و فلفل و سعد و بزرگ کالی از هر یکی چهار
درم تریب سید و چهار درم فانیل چند وزن مهر داروها شربت چند یک کوز نسخ داروی
دیگر کرم دراز و جنت القرع را بکشد بکیزد تریب فنیل فلفل سرخس از هر یکی ده درم مثقال
هندی هفت درم ترمس هشت درم قسط تلخ ده درم پوست درخت قوت ده درم قودمانا
هشت درم مهر را بکوبند و بپزند شربت سه درم آب شیخ کرباب آب نخود کرباسر که کهن ک
باشی تازه صفت شربتی که کرمان دراز را و جنت القرع را فرو دارد بکیزد پنج راسن تریب سید
و بفشارند سه اوقیه آب آن بخورند تعریف داروی دیگر بکیزد بزرگ کالی مقش و خوا
دانه بیرون کرده و کوز مغز از هر یکی ده درم مهر را بکوبند و بپزند و وقت خواب بخورند و نسخ
داروی قوی و سبک بکیزد شحم خنظل و بوره از هر یکی دو دانگ مازیون و نوشادر
از هر یکی دانگی هر این هر که کابو برشند این یک شربت بود و پنج انکه ان با انکین بخورند
کرم دراز را بکشد و پوست پنج قوت مجین و اگر کسی انکین نخواهد با اب کامه خورد و

و تخم کرب با انکین سود دارد و شونین با انکین ماده ایشان نیست که تعریف حقها
که محو و را شاید بکیرد پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش و بیزند جانکدهم
انکین باب پشتر یاد کرده آمده است و این طبع را با آب برک شفتا و پامیزند و حقنه
کند صفت حقنه دیگر مرطوب را شاید بکیرد تخم خطا سه درم قنطور یون باریک ده
درم افستین رومی ده درم مهر اندر یکمن و نیم آب بیزند تا بمقدار ده استار باز آید
و با لایند و جمل درم نمک آب که زیتون دروی بخته باشند و سی درم آبکامه باوی پامیزند
و حقنه کنند سه حقنه در یکسند قنطور یون باریک و تر نیم کوفته و قسط تلخ از هر یکی
ده درم شیخ و تخم کرفس و تخم کرب از هر یکی پنج درم تخم خطا دو مثقال صبر و درم قنطور
الحار یک مثقال مهر را بیزند جانکده رسمت و با لایند و درم قنطور دروی حل کنند
وده استار نطفه سیاه باوی پامیزند و حقنه کنند تعریف حقنه در یکسند شونین کوفته
و تر مس و با بون از هر یکی پانزده درم افستین رومی ده درم مهر را بیزند و با لایند با آبکامه
و آب زیتون که با نطفه سیاه و قنطوران پامیزند و حقنه کنند صفت ضمادها از تریاق بزرگ
را در طبع شیخ یا در طبع قسط تلخ یا در طبع مشک طرا مشیع کنند و بر شکم طلا کنند و اگر
شیخ و قسط و مشک طرا مشیع بیک جایند و تریاق اندین طبع حل کنند سخت قوی بود
و اگر قنطور با تریاق یا کزکد بهتر بود و اگر تریاق حاضر نباشد بجای آن بکار دارند و با
تعریف ضماد در کمرمان را بکشند و با سهال بیرون آرد بکیرد شونین و بکوبند و با آب تخم
خطا یعنی با طبع او پامیزند و بزاف ضماد کنند از جهت کمرمان دراز بر بالای ناف نهند
و اگر جفت القرح بود و در ناف نهند سه ضماد در یکسند صبر و افستین و تخم خطا
و قنطور و زهره کا و بهم پامیزند ضماد کنند صفت ضماد در یکسند زهره کا و صبر و
زیر با انکین و مغز ساق کا و با مغز کون کرسه او بسترشند و ضماد کنند و اگر قنطور و
تر مس و سغتر این داروها را کنند صواب باشند و شونین بر کزکد و برک شفتا و کوفته هر

باز

نیکت باب تخم از کشارشان درم اندر یکمن خور و علامت و علاج آن
علامت کرم خورد است که اندر مقعد خارش بود و با غلظت بیرون می آید علاج داروها که
انکین باب بکار آید پشتر بخفند و شیاف و بلیتها باید کرد و این داروها بقون داروها
دیگر نباشد شاید و این کرم خورد که در کانرا پشتر افتد و اندر شکنها و اسحج شرح بسیار
افتد از آب که توان کرد و شپشین بال باید داشت و روغن مغز زرد الو و روغن مغز قنطور
مالیدن و بلیت زهره کا و بزرگ کوبنط سیاه که قطران آلوده کردن و برداشتن و آب
بودن و آب برک شفتا و طبع تخم خطا سه درم انکین باب نافع است اگر بلیت بردارند و اگر
حقنه کنند و اگر شونین و تر مس و با بون از هر یک یک مثقال پامیزند و با لایند و با آب حقنه کنند
نیک باشد و تر مس و تخم خطا و شونین کوفته و قنطوران و نطفه سیاه با بید بچوشانند و با لایند
و بدان آب حقنه کنند و شونین و آب زیتون و آبکامه با نطفه سیاه آمیخته حقنه کنند نیک است
و صبر بر کربسایند و بلیت بدان آلوده کنند و بردارند و از نطفه و تخم خطا و شونین شیاف
کنند و کزکد را کز دهند و بوسیده بدهند تا بخورد و سود دارد و شیخ ارمنی باخ و مالک
و بدهند و درم بزرگ را اگر این علت محکم شود و شوار بال شود از سخت کبد بداید و بوی
علاج باید کرد که چهار هفت درم اندر انواع قویج و اسباب و علامات و علاج آن باب
خستین اندر پشتر ناف و در شکم این پشتر ناف و در شکم کز آید و مردم را بر خاند
یا از خطی تیز بود که در دوا را بکیرد و بخورد یا از خطی غلیظ و لزج بود که آنرا طبیعت دفع
کرد یا از امایی بود که اندر رودهها افتاده بود علامتها علامت باد است که در دوا جای
بجایی میگرد و با قریب بود و هرگاه که باوی بیرون آید راجتی یابند و اندر شکم هیچ کربانی
نباشد و این باد را از خطی خام تولد کند یا از طعامها و میوهها سرد و بانک و بدکار
علامت تیزی خطا است که در شکم با سوزش و با خلیدن بود و تشنگی غالب بود و غلظت
که فرود آید در دوا و سوزان و تپیرهای آن که گذشته بران کواهی دهد یعنی از پیش آن

طعامها گرم خورده باشند چون انگبین و سیب و بلبل و سبیلان و غیر آن و علامت خلط
 لزج است که در شکم بر یک جلی لازم بود و نعل که فرو آید با رطوبت غلیظ آمیخته بود و اگر
 دست بر شکم نهند جایگاه درد سرد بود و تپرها که شسته بر آن کواهی دهد علاج اگر سبک
 این درد باد بود تا مگر باید کرد که اندر روده ها خلطی خلم بود سخت روده ها را از آن خلط باید
 کرد علامت آنکه باین بار خلطی است است که علامت باد را که از پی بود و حجت سبکی و ایاچ
 فیکر او مانند آن روده را از خلط پاک کند و از این آنکه روده ها را پاک کرده باشند کوارش
 و کوارش زیره بکار دارند تا خلط با ناله تولد نکند و اگر تخم بادیان و زیره و ناخواه اندر آب
 بجوشانند و از آن آب با شراب ریجانی بخورند بارها را بشکند و هر چه اندر علاج بارهای
 یاد کرده آمده است و هر چه اندر علاج قولنج یاد کرده آید همه اندر این باب نافع بود و اگر سبک
 تولد بارها ضعیفی روده باشد و ضعیفی حرارت آن سحر یا و حرما و معجون حب المغار
 بکار داند و تخم سداب و زیره و ناخواه و حجت الفار و اینسون و تخم کرفس همه را بکوبند و
 با آب بپزند هر بار بمد مقدار یک کوزه بخورند و طعام نخورند و روغن کوز و زیره
 و سقش و خندقیون و شراب که من سود دارد و حرارت عزیزی را برافروزد و از این طعام
 حرکت نکند و تا دو ساعت نکند آنکه آب بخورد و بسیار باشد که مزاج روده ها سرد باشد
 و در مخرج گرم بود این داروها بر نباید نهاد علاج بختنه باید که در صفت خفنه بکیند بسیار
 و قطور لون باریک و زیره و شویب و سداب خشک و حبه و تخم کرفس از هر یکی ده درم
 همه را بنزد و صد درم از آن آب بستانند و سبکی و مقل از هر یکی یک درم دروی حل
 کنند و ده درم روغن سداب و ده درم انگبین با وی بیامیزند و حقه کنند و اگر سبک
 خلطی نیز و صفرا بی بود و روده ها را از ماده صفرا پاک کنند خیارشبر که اندر آب حب الخلب
 یا اندر آب الوحله کرده باشند و آنکی سقمونی یا اندر آب الویا اندر جلاب حل کنند و بدهند
 و اگر طبع بنفشه و خوماهند و خیارشبر دهند با شیر خشت صواب باشد و از این است

استغفر

استغفر بر روغن کلجرب کرده با جلاب سرد بخورد و اگر طبع سخت بود آب انار شیرین با شکر
 و روغن بادام سود دارد و زو کشکاب با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام زیر با شکر شیرین
 کرده و جگند را ندوی بخت و مزونه نشو و آنچه بدین ماند و شراب الوهر با مداری خورند
 و اگر شکم نرم بود شراب انار و شراب غوره و شراب ریواج صواب بود و اگر سبب خلط
 غلیظ و بلغلج بود و روده ها را از وی پاک کنند یا ارج فیکر در آب گرم که اینسون و تخم بادیان
 در وی بخت باشند و در حقه کواکرده آمده است درم ابکامه و یک درم بوز زیاد
 کنند و بکار داند پس معجون فلا فلی و سحر نیابکار دارند و حجت الافادیه اندر آب سودمند
 صفت حجت الافادیه بیک درم صطیک و زنجبیل و قرفل و دارچینی و فلفل و دار فلفل و زنجبیل
 راستا است از همه ده درم سقمونیاده درم شکرده درم جها کنند چند نخود یک حبت
 یک مجلس اجابت کنند یا دوجت بر سیری یا کرسینی هر وقت که خواهند طبع فرو دارد و بکار
 داشتن رو ابو طعام بکوار و روغ بکوار و بارها را بشکند و شهورت طعام بدید آید و
 طعام شور با خروس پر شور یا بخشان فلفل و قرفل و زیره و دارچینی در آفکنده و خار
 بشت بریان کرده سود دارد و در شکم بادی و بلغی با امداد و شباهه یک درم حجت البلسان
 و حجت البان بهم بکوبند و در آب گرم بخورند در شکم بادی و بلغی را سود دارد و تعریف بار
 در بکیر حجت البلسان و درم ناخواه یک درم و نیم حجت البلسان بکوبند و با ناخواه
 و بخورند در آب گرم و اگر رطوبت شور باشد بختنه که از سفاج و تربید و سبستان و نشه
 و تخم بادیان بخت باشند استغفر کنند و یا ارج فیکر و آب انار شیرین و ترش و تربد و
 شیر خشت ترکیب کرده و طعام شور با منغ فریب و کوشیت تره فریب خوردن نیک باشد
 انشا الله باب دوم اندر قولنج و انواع و احوال آن قولنج چهار بجاست کردن
 امعا غلیظ افتد خاصه اندر قولون و نام قولنج ازین نام روده شکافته اند و بدین سبب
 قولنج راستین است اگر کوبند که درین روده افتد و سبب قولنج اندر بیشتر جاهها سوال مزاج سرد

از بهر آنکه مزاج روده ها کفر و سوزی ناف است سرد تر از مزاج روده های بار یکست که ناف
ناف است بدین سبب است که بواسطه این روده ها فرو سوزین بید بسیارست و بر ظاهر یکی
روده هائست و این قولنج را که سبب بیماری روده های باریک بودام خاصه بزبان یونانی
ایلاوس است لکن از بهر آنکه در هر دو نوع شکم بسته باشد و روده ها در کندان یلاوس را
نیز قولنج گویند و اسباب و علامات و علاج آن سببست باید که درود نشاء الله تعالی اما قولنج
راستین نوع است یکی آنکه ثقل اندر روده ها خشک گردد و نفاذ شود برسان بشک اشتر
و دیگر جانوران که بشک ایشان را نتوانی بعم کویند و بسیار باشد که شک شود هم چون شک
کرده و مثانه دوم آنکه بلغم غلیظ و لزج اندر روده اعور و قولون گردد و این قولنج را سدی
یعنی قولنجی که از بسته شدن راه ثقل باشد سوم آنکه بلوی و بخاری غلیظ هم چون ابری تیره
بر روده ها اندر ماند یا در میان طبقات و لیفها آن ممکن شود و حرارت ضعیف از تحلیل
تواند کرد و این نوع را نیز قولنج ریجی گویند چهارم آنکه اندر بن روده ها یا در حوالی آن آمای
بود غلیظ و منفذ ثقل بدان سبب تنگ شود و آماس گردد و حوالی کرده افتد یا اندر جگر افتد
یا اندر سپری یا اندر کوره یا اندر مثانه و رحم بنج آنکه روده از نهادر خویش بگریزد یا از جای
برود و این جنان باشد که روده پیچیده شود بسبب باری که در وی افتد و او را نماند و این
قولنج الموائی گویند یا علت فقی افتد و روده بسوزان فقی بیرون آید و این را قولنج فقی
گویند و بسیار است که در روده همچون درد قولنج بود و مشکل کرد و بسیار باشد که درد
کرده و سوز مزاج فعل روده را اندر وضع ثقل ضعیف کند بسبب مشاکت و همسایگی
احساس بدیداید و قولنج ادا کند و فرق میان درد کرده و قولنج آنست که مشارکت کرده
بودند اندر یکی گاه لازم بود باشد که احساس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت
را در کرده و مثانه سنگ و ریک بوده باشد و درد قولنج اندر هم شکم بود و درد از سوزی
آغاز کند از فرو نافت و اندر تپه گاه بگرود و سوزی بآید و گاه باشد که درد از سوزی چپ

آغاز کند

فرو سوين از بهر آنکه مزاج رود ها بالاين كرم و تراست و باند امهائ كرم نرديك تراند
 و صفر اكر از زهره بروده آيد نخست بدین رود ها گذرد با دها را تحلیل کند و حالي رود
 فرو سوين برخلاف اينست بدین سبب بارها اندر روده فرو سوين غنچه كرده و مضرت
 آن بدید اید و اگر چه با د قوليخ از ماده تولد کند قوليخ را بدان ماده باز خوانند و لکن بدین
 با د باز بخوانند از بهر آنکه ماده روده را متملكي کند و از هم باز کشد و راه تغل را به بند آید
 قوليخ بلغمي كويند يا قوليخ تغل نر قوليخ بادي و هر قوليخ كسبب آن بلغمي غليظ بود يا تغلي
 خشك نخست روده اعور متملكي كرده پس املا بر روده قوليخ باز دهد و تا روده اعور
 نكند قوليخ و دد آن را با نشو و نشان آنكه روده اعور با ك نشود است آنست كه چون
 علاج كنند اطلاق باشد و آسایش بدید مي آید و ديگر باره در دي خيزد و قوليخ معاود
 ميكند و بسيار باشد كه ماده قوليخ از بالا فرو مي آید و هرگاه كه حقه كند يا جيزي كرم بر
 شك نهند ماده پشت فرود آید و درزيادت شود و سببها كه روده را مستعد قوليخ كند
 خاصه قوليخ ريحي شراب مزوج است با آب سرد خاصه اگر مزاج بسيار كند و تر هاي
 سرد چون كوك و كشنيزه و كدو و خيار با درنك و ميوه هاي تر چون امرود و انكور خاصه
 اگر از بن آب سرد خورد و حرکت نكند و جماع كند و بارها كه در شكم بچند باز دارند و
 طعامها با را كنيزيان دارند و سببهاي كرده را مستعد قوليخ تغلي كرده اند بسيار خورد
 خايز مرغ بخته و بريان كرده است و آب و امرود و كاورس و كنج و بست و نان خشك و براب
 بسيار و ادرا عرق و ادرا بول و تقاضای حاجت را دفع كردن و بوقت بر ناخواستن و آن
 بن طعام جماع كردن و سببها كه روده را مستعد سگ كند و قوليخ بلغمي كرده اند نان فطر
 و گوشت ماهي بزرگ و گوشت گاو و گوشت بز و طمايف و جغرات و ترف و تماچ و
 ميوه هاي تر چون امرود و ساورش و خيار با درنك و انجريدین ماند و تخمها متواتر
 و گاه باشد كه سبب قوليخ حراري باشد كه رطوبتها را نشف كند و تغل را خشك كند و

باید

باید دانست كه تب خداوند بلغمي و ريحي را سود دارد لکن ريحي را سود تر دارد و بسيار
 باشد كه قوليخ را بجران كند و انتقال دهد و بفعال باز كردد و اين چنان باشد كه ماده قوليخ
 تر شود و اطراف زير و عضلهها از خورد و گاه باشد كه با وجاع مفصل باز كردد و
 گاه باشد كه بدد بشت بلغمي آید و بشت دموي باز كردد و اين در بشت دموي چنان
 باشد كه حرارت از در تولد كند و حرارت دارد و ماده خام را به زو كرم كند و فصد
 اندرین جاي سود دارد و گاه باشد كه قوليخ بوسواس و مایه لولیا باز كردد و بصريح باز كردد
 اين بد باشد و سبب اين آن بود كه روده قوت كيرد و ماده قوليخ قوت كند و گاه باشد
 كه با سقسقا باز كردد و اين چنان باشد كه نخست سوا لنز اج حكمر بدید آید پس با سقسقا
 باز كردد و گاه باشد كه از بس استفراغ بداد و يا از بس اسهال كه بخوري خود افتد قوليخ بدید
 آید از بهر آنكه ماده لطيف خرج شود و ماده غليظ بماند و هرگاه كه با در داند امهائ و بند
 كشادها و غير آن و دد قوليخ بدید آید از روده صعب تر شود از بهر سه كار يكي آنكه هر
 دو در بود انچه صعب تر بود در برابر انچه قوي تر بود بدید نياید دوم آنكه ما زنهاري
 بجانب در قوي تر بود بدید نياید دوم آنكه ما زنهاري بجانب در قوي تر نهد و از
 جا كه ديكرد و دها در شود سوم آنكه خداوند قوليخ از طعام خوردن باز ماند و از قوت
 در خواب نياید و طعامي وي خوابي و در دما دتها را تحليل كند و هرگاه كه مدت اخيا
 دراز كردد و شك با و كيرد و بلند شود و اميد خلاص نماند و هرگاه كه نوبت بر خاستن بخان
 باز سين جي افتد و تغل خشك باشد و كتر فرود آید و شهوت طعام ضعيف شود يا باطل
 شود از طعام شيرين و جرب بگيرد و جيزه ها ترش و زير و شور خواهد و آنچه خورد
 كمتر كوار ديا هيج نكوار و آرزوي قی بدید آید و هر ساعت شكم می چد و آب بسيار
 و در بشت و در ساقها پای بدید آید و اندك اندك اين اعراض قوي تر ميشود اين همه
 نشان است كه قوليخ خواهد بود و هرگاه كه از بس اين اعراض احتباس بدید آید و تغل و باد

و هیچ نیاید بیرون و باشد که آروغ تیز بر نیاید و بچیدن شکم صعب گردد و جان شود
 که گوشتی روده را بپا هم می سبند و احوالی دوری اندر روده ایستاده است و می خلد و از
 رنج آن نیارند چندی و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشوند این هم نشان آن بود که قولنج حکم
 شد و سبب این تشنگی آن بود که در دهانها ماسا رقیقا بسته بود و تری آب بجز نرسد و گاه
 باشد که با این اعراض فراشای به پشت بر آید بی سببی ظاهر و اگر علاج اطلاق افتد بعضی
 رطوبت غلیظ بود و بعضی سادق و گاه باشد که نفلی بود و دیده جانکه بر سراب ایستد
 قی صفرا بی و بلغمی متواتر شود و سخت بلغم بر آید پس صفرا و گاه باشد که خلط سبز کرای
 و زکری بر آید و گاه باشد که سودا بر آید از بهر آنکه اخلاط بسبب سردی و خوی و در او گاه
 کرم بسوزد و سبب قی اندیشتر حالها مشارکت معده بود یا روده و بسیاری اخلاط و بسته
 شدن راه فرود آمدن نفلی و بسته شدن کلدی که صفرا دوری از زهره برده آید و آنگذ
 شدن و باز گشتن صفرا بسوی بالا و بول سرخ گردد از بهر دو کار یکی آنکه صفرا پیشتر بی جان
 کرده میل کند دوم آنکه بی طعمی و درد بول سرخ کند و گاه باشد که اندک اول علت بول همین خود
 آب بود یا هم چون بنیر آب و نشانی عجب یاد کرده آید و آن است که هر گاه که خداوند در شکم
 را برابر و نشانی یا شورید بدید آید چندی داننه با قلی و ریش کرد و در و بماند و در اول علت سبب
 و خراب بسیار بوده باشد هلا شود و اگر چه دم زدن باعث ازال باشد بران اعتماد نباشد و قی
 متواتر و عرق سرد صبحی در سرد شدن اطراف و زنک دوری رفتن و آنگذارن قولنج و بدید
 آمدن کزان و اختلاط دهن و فراق نشان نزدیکی حرکت باب سوم اندر قولنج که سبب
 آن خشک شدن نفلی بود و علامات و علاج آن قولنج نفلی هفت نوع است و بر نوعی را
 سببی جدا گانه است نوع نخستین آنست که سبب آن بکار داشتن طعامها خشک بود چون
 ارزن و کاورس و برنج و بسته و آن خشک و غیر آن نوع دوم آنکه سبب آن ادرار بول بود
 سوم آنکه سبب آن رنج و ریاضت و عرق آمدن بسیار بود نوع چهارم آنکه سبب سوء المزاج

کرم یا

کرم یا سوء المزاج خشک بود اندر معده و جگر و روده ها نوع پنجم آنکه سبب آن تخیل
 گوشت اندامها و کشاو کی مسام مهم تن بود نوع ششم آنکه کرم کدو را نه تولد کند اندر روده
 و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب نفلی اندک بماند و خشک شود نوع هفتم آنکه منفذ
 صفرا که از زهره برده آید بسته شود و صفرا بر روده اندر نتواند آمدن و نفلی اندک
 روده ها بماند و رطوبتها پیشتر ادرار بول دفع شود یا بعرق و نفلی خشک گردد و بماند
 علامتها اما علامت نخستین آنست که طعامها خشک و درشت بکار داشته باشند
 و در بزرگ جای ایستاده بود و نفلی که بیرون آید رطوبتی رنج بود و بنا بر قولنج خشک
 نوع دوم آنست که سخت ادرار بول بوده باشد و اوها و طعامها ادرار کننده بکار
 داشته باشند و علامت نوع سوم آنست که حرکت و ریاضت و اینها اتفاق افتاده باشد
 و عرق بسیار افتد و علامت نوع چهارم آنست که تن بیمار کرم و لاغر بود و تشنگی غلبه کند
 و عضلهها شکم خشک و لاغر بود و تشنگی غلبه کند و سببهای دیگر که یاد کرده آمد هیچ اتفاق
 نیوقاده باشد و علامت نوع پنجم آنست که اندر روزه کار تن درستی نفلی ادرار خشک
 بوده باشد و زود کرسنه شود و علامت نوع ششم آنست که گاه کرم پند که بیرون آید
 و علامت نوع هفتم آنست که نفلی بسید بود و تقاضا بر خواستن بجا جت نباشد و شکم
 بر آید و علامت برقان ظاهر شود علاج اما علاج نوع نخست آنست که شکر سرخ و فایند
 مقدار ده استار کمتر یا بیشتر اندر روغن شیره تازه حل کنند و بدهند روغن چند آنکه
 بتواند خورد و انجیر بستی و مویردانه بیرون کرده و سپستان بنزد و بپایند و فلو بر خیار
 شنبه اندوی حل کنند و با روغن بید انجیر بدهند یا به ایا راج فیترا و دو مثقال صبرایک
 اوقیه انکبین و دو اوقیه شیر سودمند بود و طبعی لبلاب با خیار جنبه سودمند بود و
 شراب انجیر و طبعی انجیر و میخچه سودمند بود و دو نیم کان و حلبه و جت المرشار بچوبانند
 و لعاب آن بکیر ندر روز و بار بدهند با ترنکبین و روغن کجده هر بار از لعاب دوا

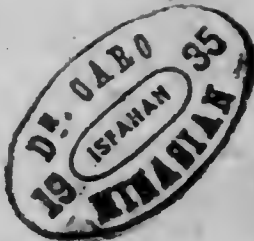
و تزکیه سه اوقیه و روغن دوا و قیه در دق و قلیج بنشانند و ثعلب را بلغزانند و خفته نرم
 که از حله و تخم کتان و خطیم و بابونه و انجیر و سیستان و سبوس کدم ساخته باشند با روغن
 کچند و نمک هندی و انکبین و زهره کا و بیا میزند و بکار دارند و شیاف که از ثعلب اندانی
 و نوره و شکر سازند و سودا در دق و طعام اسفید با جرب دهند و سبوس آب با شکر و روغن
 با رام و شور با بنوس و اسفناج و بخواب و اشامه که از تخم کاکیان سازند کندن با بنی
 در روی بخته و هر بامداد دوا و قیه آب بکنند بخته با نیم درم بوزن بخورند و از معاودت
 احساس ترسند ماء اللیم دهند با تو با نان خشک را اندر شراب ترد کرده و شراب بنفشه
 و شراب انجیر و جلاب سودا در آب با یکی ازین شرابها بخورند و انجیر اندماء آغشته
 هر بامداد پیش از طعام پانزده عدد بخورند و اگر مزاج گرم باشد آلو اندر جلاب آغشته خورند
 و اگر پیش از طعام خایه مرغ نیم برشت بیا شامند سه عدد یا چهار عدد طبع را نرم دارد
 شراب سیوه طبع را نرم دارد بکیزد در دق و گوشت و مویز سیاه و دانه پرمک کرده از هر یکی
 یکمن شفا لکشته و الوسیاه و عتاب از هر یکی نیم بنیشو و انجیر سستی و مویز منقی دانه پرمک
 کرده و کشمش از هر یکی ده استار سیستان پنج استار سمره را صبح کند و یکشب بنهند و اندان
 فغان کنند و آنکشت آب بر سر آیدند و دیگر روز بخورند و با لایند صافی و یکمن شکر
 بر افکنند و بخورند در صبح بشته در افکنند و بقوام آرند شربت بیت درم و علاج
 نوع دوم که سبک آن در ربول باشد است که اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه و شراب
 کافیر و جلاب اسبغول دهند و طعام مسکه و شکر و اسفناج و ماش و مانند آن و اگر
 حرارت غالب نباشد شراب انجیر و طبع آن دهند و شکر سرخ اندر روغن شیر بخت تاز
 حل کرده و میخند با روغن شیر بخت و طعامها جرب و برب بکنند و روغن بادام و حلوا
 نرم دهند و علاج نوع سوم که سبک آن در رخ و ریاضت و عرق بسیار کردن بود است که آسایش
 گوینند و هوای خانه خوش و خنک کنند و اندراب سرد نشیند و تدریجاً باز داشتن عرق کنند

دغزا

و هرگاه که خفته کرده باشد و طوبت از رخ و بنا و قد فرو آمده باشد دیگراره خفته باید
 که زانو و دها از ماده قوی با شود و آنرا که قوی نباشد تا معراض آید می آید قیاید
 فرمود از بهر آنکه قیاید قوی را بکند و آنگاه که قیاید با فراط باشد یا شود شراب بود
 باز باید داشت و اندرین شراب انار دانک و سماق و زیره بخته باشد صفت شیاها
 بکیزد بوزنه نان و نمک و بانی در بر کف آهین بر آتش داوند تا نرم شود و این بود قیاید
 نمک بدان بر شند چند آنکه بخورد و شیاها کند و در از شیاها چهار انگشت برم باز
 و بعضی گفته اند شش انگشت باید شیاها در کیزد ششم خط و بوزنه انار و زوت و بانی
 شیاها کند همچنان شیاها در کیزد بوزنه ده درم ششم خط و بوزنه ده درم و درم
 نیم شکر سرخ که بانی پانزده درم شیاها در کیزد و در دشت را و قوی بلغمی را و در دشت
 بکیزد سبکین مقل و شیر اشق و صابون بود ششم خط ایند ستمو نیا ز بچیل شش
 نمک هندی برک سداب خشک تخم سداب هزار اسفند هر راستار است شیاها کند
 رسمت و صابون بغدادی بر شند بر شیان شیاها و بنهند سوزد و در و جوب طیف
 بحرط کنند بر شیان و بنهند و ترب را بر شند بر انداز شیاها و بمسل آلوده کنند
 بنهند شیاها در کیزد ششم خط و مقل راستار است بکوبند و شیاها کند صفت خفته ها
 بکیزد بوزنه و تخم کتان و حلیه و مغز تخم کاکیان از هر یکی یک اوقیه انجیر سی و ده عدد سداب
 و شوی و بوزنه یک عدد و بوزنه یک عدد از هر یکی یک دسته سبوس کدم دو اوقیه بادام تلخ
 نیم اوقیه بوزنه خطی در رخ بسترده ده درم عناب پست عدد سبستان پست عدد بچیل
 یک اوقیه بوزنه یک عدد از هر یک اوقیه ده درم انار شش من آب بنزد تا بمقدار دو من باز آید و بانی
 و مقدار هفتاد درم بستاند و یک مثقال سبک و یک مثقال مقل و یک درم اشق و
 یک درم جاو شیر نیم درم جدید ستر و دوانک نمک بنطی و دوازده درم پانی دروی
 که از دوازده درم روغن کلان و هفت درم آب کامه و دوازده درم انکین و یک اوقیه

روغن

روغن بیه بط و بیه مرغ باوی بیامیزد و نیم گرم خفته کنند بداند که ششم خط اند خفته
 بکار داشتن خط است یازده و یکشاید و آما سی تولد کند از وی بدین سبب تا ضرورت
 نباشد بر بکار نباید داشت خفته و بکیزد بوزنه یک عدد از هر یکی یک دسته خطی
 سبوس یک اوقیه سبوس یک اوقیه انجیر سی و ده عدد سبوس را اندر دو من آب بنزد تا بمقدار
 نیم باز آید چهار درم از این مطبوخ بستاند و ده درم روغن کچال باوی بیامیزد و ده شفا
 بود و روی حک کند و بکار دارد خفته قوی تر بکیزد حلیه و تخم کتان از هر یکی یک اوقیه تخم
 مید انجیر سی و ده عدد مغز تخم کاکیان سی درم سداب بوزنه یک دسته زبیر یک اوقیه
 سبوس یک اوقیه مغز بادام یک اوقیه سبستان پنجاه عدد سبوس و پنج خطی از هر
 یکی یک اوقیه و نیم بچیل و اطراف کوب از هر یکی بوزنه مقدار پنجاه درم سدر را بنزد
 چاک کند رسمت و بانی اند و مقدار شصت درم از وی بستاند و اگر حرارت غالب نباشد
 دو درم مقل و چهار درم سبکین دروی که از دوازده اوقیه روغن نار درین و یک اوقیه
 انکین و یک اوقیه بیه که بوزنه یک عدد از هر یکی یک دسته خطی و یک عدد
 و ماده بلغمی را و صغرا نی را بچیل اند بکیزد حلیه و اکلیل الملک و شوی و با بوزنه بود
 از هر یکی ده درم سدر را در کیم و نیم آب بنزد تا به نیم باز آید و بانی اند و ده درم سبوس
 و ده درم بیه کوزنه ده درم عصا سه خط و تخم کاکیان از هر یکی یک دسته سبوس کدم دو اوقیه بادام تلخ
 و بوقت ضرورت بکار دارد خفته و بکیزد بوزنه یک عدد از هر یکی یک دسته خطی و یک عدد
 بند البیض الا بیض یک اوقیه با بوزنه نیم اوقیه زعفران شاخ چهار یک اوقیه این هر را در
 آب بچیلانند و بانی اند و مقدار چهار درم روغن بان باین بیامیزد و بچیلانند تا
 برود و روغن بماند و بدان خفته کند و بوقت ضرورت بکار دارد و اگر بزرگ باشد
 کچال نیمایم بیامیزد و روغن بکشد و بکار دارد بچیلانند و در دشت صفت خفته
 قوی بلغمی و ریخی و قلی را بکشد بکیزد تخم باریان و تخم کرفس و اینسون از هر یکی



درم سهراب بنزد و با لایند و هفت درم بورد و ده درم بایند که شکر سرخ دروی کدازند
 و ده درم روغن کنجد که روغن کاکایان برافکنند و اگر ده درم میوه تر اند و پست درم روغن
 زیت بکدازند و بدان حقه کنند و در روغن کوبیده مقدار هفت درم تازه درم سیاه
 و ده درم روغن زیت حل کنند و روغن ریوی و بلغمی را در حال یکشاید جلد هشتاد درم بایند
 باشد و اگر بجای بورد نمک بود و با باشد آنجا کوبیده ده درم کند نمک بجای آن پانزده درم
 بایند و اگر دو اوقیه با کامه حقه کنند و طوبت از آن کوبیده ده درم بورد و در آب گرم حل
 کنند و حقه کنند و زود بکشاید مقدار سی درم و در اوقیه عصاره برنج بکند و در دهم
 بورد و نیم اوقیه روغن کنجد حقه کشاید و معتدل است صفت حقه کرم قیر خربزه
 ضرورت بکار نشاید داشت بکیر در طینایک اوقیه بخوریم نیم اوقیه شمع خطل
 دو درم اندر و من آب بنزد تا بمقدار نیم باز آید و با لایند و سه اوقیه از این مخلوط
 و در اوقیه نوشاد دروی حل کنند و در دهم روغن بر جکانند و حقه کنند و تا در حد
 طعمی باشد حقه نشاید کرد و بسیار باشد حقه کنند اطلاق نیفتد و صداع تو کند
 پس هرگاه که حقه تیز کند و مانع را مراعات بایند که و از بلا این چیزی مسهل سبک دادن
 تا حقه را یاری دهد تعریف دار و هاء مسهل پس از آنکه حقه کرده باشند و در آب
 و بنادق کشاده و در دهم ایارج فیکر اعطی اسه درم بایند دادن و از پس آن ماء الاصول
 می بایند و در روغن پند انجیر و اگر حلیب تخم معصفر اما ماء الاصول بیا میندازد از هر یکی
 اوقیه و سه درم روغن پند انجیر برافکنند و ده درم بایند صواب باشد و از جها که زود
 کند و قولنج غلیظ و بلغمی و ریوی را بکشاید این جاست صفت حقه بکیر در سقمونیایک جز
 و شمع خطل دو جز و مصطکی نیم جز و جت کنند شربت از نیم درم تا یک درم سبکینج ده درم
 آب سداب حل کنند شربت یکم شغال حتی دیگر سقمونیایک جز و شمع خطل دو جز و صبر
 جز و شربت از یک درم تا یکم شغال و بایند دانست که آنجا که حاجت زود اطلاق افتد صبر

نقال

نتوان داشت از بهر آنکه اطلاق او بر باشد لکن او را اندر باز داشتن قولنج منفعتی برکت
 و ایارج فیکر هم چنین قولنج باز دارد و در دشتان لکن اگر منش کشتن رنج دارد و زعفران
 دو و بایند داشت و بجای زعفران اندر ایارج کل سرخ بایند که صفت شربت کدیر نشاید
 و روها سرد نکند و شکم باز نکیر و بکیر در پنج لفاخ و انکی و زهر البج و دو دانک زنجبیل و انکی
 از هر یکی و انکی و نیم سقمونیایک دانک این جلد یک شربت بود و شربت حتی که زود اطلاق کند
 بکیر در شیر شربم یک جز و سقمونیایک نیم جز و شمع خطل یک جز و سبکینج سه جز و مقل یک جز
 شربت از یک درم تا یکم شغال و تا در دهم حتی دیگر که زود اطلاق کند و از اطبعی خوش
 نباشد بکیر در شیر شربم و انکی و نیم شکر نیم درم کثیرا و انکی این یک شربت باشد صفت حتی قی
 کدیر و با یک کد و اطلاق آرد بکیر در شیر شربم و انکی و نیم سقمونیایک و نیم شمع خطل
 نیم درم کثیرا و انکی این جلد یک شربت باشد تعریف حتی دیگر که در حال درد قولنج نشاید
 و پس از چند ساعت اطلاق کند و با و اها را بشکند بکیر در صبر یکم شغال سبکینج نیم شغال
 حقه کند هرگاه که خداوند قولنج را اندر نمی گاه دردی بدید یا بدین جت بخورد منفعتی
 تمام بایند و در حال در بنشیند شربت کدیرا که اهیست نباشد پوست شربم بسیارند جو
 سرمد و در خواهر شربم و شیر شربم که سقمونیایک اندر آب بخورد آب یا در شربم آب حل
 کند و بدین طعم ناخوشن دارد و زود اطلاق کند صفت حتی که چنین انراجب اللولوا
 کرده است و ثابت میگوید که بهتر است جها اندرین علت اینست بکیر در شربم و سبکینج را سنا
 راست سبکینج را آب گرم حل کنند و شربم و انکی زعفران با و ی بر شند و جت شربت
 از یک درم تا نیم درم و کدیر را در دشتان که در شربت سبکینج در دقتی را و در دهم
 و نقرس را سودا و بکیر در صبر و هلیله و زود و سبکینج از هر یکی سی درم شمع خطل و انکی
 از هر یکی پانزده درم و در دهم ترید صدد درم و اندر بعضی نختها تخم کرفس نیم درم و در دهم زود اند
 شربت ده درم و نیم و اگر با در دقتی و منش کشتن بود جت الا فایده که اندر پیش ناف

مفت

صفت مجرب که خواب آرد و درد بستاند بکیرند بلبل ناخواه سداب خشک بود نه خشک
جندید سترزین که مایه جاب الغار از هر کیسه درم افیون و بذر البخیر و بوج از هر کی
یک درم سقمونیایک درم بانگین مصفی بسرشد شربت یک مثقال تعریف مجرب
بکیرند فلفل دار فلفل زنجبیل زیره سداب خا و لجنان قرفه راستار است از مرده درم
سقمونیاده درم انکبین مصفی جمل درم بسرشد جنانکه رسمست شربت اندر حال صحت
از نیم درم نایلند درم اندر حال بیماری از یک مثقال تاده درم یا بیشتر صفت کوارش
هندی قویج و او درد بشت را و درد بند کشاد را بر دیگرند سقمونیاده درم قافله
کار و دار چینی و قرفه و نارمش و قرفه و فلفل از هر کی پنج درم شکر صد درم مبردا
به انکبین بسرشد شربت از پنج درم تاده درم و مجون ترب لاسه و شهر باران و قمری
و سفر جلی مسهل و غیر آن اندر قرا برین یاد کرده آید تعریف صناد ها ضا د نهادن
و نکید کردن بکیرند علك البطم شش درم ترب سه درم سنک و نیم عاقر قرحا مرزنگوش
و جاب الغار بذر الانجیر و قوس خشک شش خط از هر کی یک درم سنک و نیم سقمونی
جمار درم سنک مبردا بکوبند و روغن جاب الغار جوب کنند و بزهره کا و ترکند و قوی
ناف و تنهی کاه را بدان طلی کنند و قویج بستاند و اطلاق کند نسخ دیگر بکیرند خربق
نیم انجیر و افستین از هر کی یک جزو موم و زهره کا و از هر کی نیم جزو بید بطسه جزو مبردا
بیامینند جنانکه رسمست و از ناف تا قضیب و تنهی کاه طلی میکنند و اگر ماه و بدانه
و نوبال مس اندوی زیادت کنند صواب باشد و مغز تخم کایان سه جزو شش خط از هر
جزو زهره کا و جند که کفایت بود ضا دی قوی است و از زن گرم کرده با تخم کرفس
ناخواه و بطله آمیخته در خریده و بر ناف نهند در و بستاند و تحلیل کند و روغن شق
و روغن قشال الحار و روغن خردل مالیدن سودا بد خاصه اگر بفرفون و جندید ستر
قوت داده باشند و اما از بی این علاج ها که یاد کرده آمدند پیر ها باید کرد که قویج را از دار

و بهترین چیزی که از بس استفراغها بکار دارند تا قولنج را از معاودت باز دارد روغن
 بید انجیر است باماء الاصول و ترتیب بکار داشتن آن چنین باشد روز نخست دو مثقال
 بر ماء الاصول افکنند و نیک بیامیزند و بخورند و هر روز نیم مثقال زیادت می کنند تا
 هفت روز پس هر روز نیم مثقال بی کاهند تا بدو مثقال باز آید و اگر خواهند که از بس یک
 هفته سه روز یا بیشتر هم آن مبلغ و قرار بر آن افتاده باشد میدهند و روا باشد و هر روز
 که این شربت خوردند آنها را مراعات باید کرد و بنمک بریان کرده بمالد پس روغن
 کل مالند و از بس این شربت تا شش ساعت نکند و یا بیشتر طعام نخورد و چنانچه جان بد
 که اگر آروغی بر آید بوی آن شربت ندهد پس طعام خورد در جلد جان باید که اسهال
 خورد و اگر ترشی آرزو بود بر بخورد و آب ماء العسل خورد و خداوند قولنج سرور اند
 طعامها فلفل و زیره و کروی و انگدان میکند و الله اعلم صفت شربی هر چند بکند
 پوست درخت بده که بوره نان از وی خیزد و زنجبیل و سداب راست است و هر چند
 و ببالا بید هر بامداد مقدار دو اوقیه از آن آب بخورد و قولنج را باز دارد و صفت شربی
 دیگر بکند مغز تخم معصر نیم درم سنک و نیک بکوبند و بسایند و ده درم سنک زیره
 اندر چهار اوقیه آب بجوشانند تا نیمه باز آید و ببالا بید و این تخم معصر باید اوقیه
 فانید اندر این آب حل کنند و بخورند طبع نرم کند و قولنج بکشد و اگر در دم روغن بادام
 برین شربت افکنند بهتر بود چند روز این شربت می باید خورد و شراب انجیر سخت موافق
 بود شربت آن بکشد انجیر فر به بکین و از اند چهار من آب پسند تا نیمه باز آید و ببالا بید
 و بفشارند و بنمک ببالا بید درین آب بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندر جوشانیدن نیک
 درم دارچینی و یک درم خاویشان و یک درم زنجبیل سوده اندر صرسته در وی افکنند
 و هر ساعت بمالد و بفشارند و جو خرم و انجیر و جو هندی و فانید سود دارد و
 اگر بدین تدبیر باز نشود یا ارجات بزرگ باید داد تا مادتها غلیظه را که اندر و درها

کفر

کوفته بود باک کند و اگر که هر یک چند قولنج معاودت کند همیشه پیش از آنکه طعام
 خورد نخست چیزهایی باید خورد که طبع را نرم کند چون انجیر که بکار آرد باشد
 در ماء العسل و جلاب فرغار کرده و الوسیاه بکار دارد و در جلاب فرغار کرده و خایه
 مرغ نیم برشت آشامیدن خاصه اگر فانید کوفته در افکنند باشند و کامه کبر و ابکامه
 و انکین و روغن کاه و بکند که سخت بخت نباشد و خشوی که در وی شیره مغز تخم
 معصر و فانید کرده باشند و اندر طعام آب کند بیشتر کنند و اگر سخت لختی جو و بادام
 با انکین و فانید بخورند سود دارد با بسیم اندر قولنج که سبب آن بادهای
 غلیظه بود علامتها قولنج و بی اخت که پیش از قولنج کرد و اندر شکم قراقر و بارها آورده باشد
 و اکنون فرغ کوفته بود و قراقر کرد و بر باد پیرون آید و کراخی نکند و در رضع بود بدان ماند
 کرده را از هم باز میدند یا می سفند یا خورد و ری اندر روده ایستاده است و این نوع
 قولنج اندر نوع قولنج بلغمی نیز باشد لکن در وی بی صعب تر بود و گاه باشد که طبع نرم شود
 و در ساکن نشود از بهر آنکه با اند میان طبقات روده مانده بود و اندر بیشتر وقتها
 ثقل سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و نکید سود دارد و گاه باشد
 که سود ندارد و این نشان آن باشد که ماده رقیق اندر روده است و هر گاه که نکید کنند
 و بخار زیادت کند و اگر در دواز جای بجای میگردد سهل تر بود و اگر یک جای مانده بود
 و شکم جریبلی بر آید و سخت گردد بدو علاج قانون علاج اندر باب گذشته یاد کرده
 آمده است نگاه باید داشت نخست تدبیر خفنه و شیاف باید کرد صفت خفنه بادا
 را بشکند بکینند حاشا و زو فای خشک و سداب خشک و سه تر و وج و تخم سداب و تخم بجز
 انکشت و تخم خروع نیم کوفته و ابون و خشک و قشویون و شویث و تخم کرفس و تخم ادیان
 و انخواه و انگدان و قطرهایون راست است و هر را اندر عصا مره سداب با در عصا مره
 بود و نیز از سیلابی اندکی باز آید و ببالا بید پس روغن زیت بکیند و همین وزن

روغن رو با ازین عصاره بخور و با لوبی بیا میرند و بنزد اعصابه برود و روغن
بماند چند آنکه حقیقه را با یاد ازین روغن بکینند و مقداری بیه بطکد اخته با وی بمانند
و در درم سبکینج و یک درم جاوشیر در وی حل کنند و بکار دارند و چندید ستر و آنکند
اندر حقیقه که این نوع سود دارد این حقیقه که با کوره آمده با دها را بشکند و روده را کم
کند و مزاج او بکند و اندر عرق حقیقه دیگر بکینند و روغن زیت را با این من سداب ترکان
درشته سداب را برک کنند و اندر روغن بچوشانند و با اندک بچوشانند و با لوبی و آنکه
سداب عصاره او کنند چنانکه در حقیقه اول یاد کرده آمد صواب تر و قوی تر بود عصاره
را با روغن بچوشانند تا عصاره برود و روغن بماند پس ازین روغن مقدار سی درم بکینند
و یک درم چندید ستر و یک درم جاوشیر و یک درم سبکینج در وی حل کنند و بکار دارند
و اگر در رصع باشد پنج درم بزرابنج اندر سی درم ازین روغن سداب بچوشانند و با
حقیقه که با بعضی بزرابنج رود اندک چندید ستر و و دانه افیون کنند و اگر در درم
تر یا سی درم ازین روغن بکار دارند سود دارد و و شیافها که اندک باب کشته یاد کرده آمد
است سود دارد و نسخ شیاف سودمند بکینند بزرابنج سداب تر و زیره و انجوا و بوره نان
راستار است و در اندک بکینند و با لوبی بکینند و بزرابنج حقیقه طلی کنند و به
اندرون ترشانند و رشتند بیرون بکارند تا بدین رشتند بیرون آنرا چند بار این خرقه
بکار دارند سود دارد و صفت داروی دیگر بکینند چندید ستر و زعفران و سبکینج
و افیون راستار است و شیاف سازند و بنهند در بنشانند و بخوراند و ماده علت را
در خواب بنهند و ضماد و نکیند هم بران طریق که اندک باب کشته یاد کرده آمده است
بکار دارند و حقیقه آتش اندرین باب سخت نافع است در حال درد بنشانند و اگر با دانه اندک
بود تحلیل شود و اگر ماده باشد چند آنکه دیگر باره از ماده بخار جمع شود و در ساکن بود
و باز معاودت کند و این را فایده باشد بزرابنج و این است که طیب بتدبیر لطیف کرد

باد را بشکند و تشنگی بسیار در وی و هیچ دارویی دیگر را این خاصیت نیست پس خداوند این علت را بهترین تدبیری آفرید که سیر بسیار خوردن لکن اندر طعامها باید بخت از بهر آنکه خام بخام بر سر و هضم و معده و جسم از آن دارد و نوبت بقیه بکار دارد و بهترین طعام او شوربای کجشک است یا شوربای خروس کهن کجشک را یا خروس را بکشد و شکم را بکشد و با انیسون و تخم بادیان و شویت و نمک و سداب و کویا و کندنا و فلفل و سیرین کنند و بنزد و از آن شوربا خورد و بجای آب شراب کهن و اگر طبع اطلاق میکند و در حال خویش باشد و اشتا شراب کهن گرم کند و مقداره استار بتغاریق بخورد اندک اندک پس ماء اللیم یا شامه یا انکیک نان خشک را در وی بریزد کند و بخورد این تدبیر خواب آرد و ماده را بنزد و نخل کند و در روز از آن کند صفت ناف خردشی که باور باشد بکند بکین تدبیر یک اوقیه و بکوبد و در آب کند و بدست بمالد و بلیف بمالند و پنج دانه سیرین بکوبد و در جوز درین آب حل کنند نان بدان فرو برد و بخورد و غایله و لخته مشکین اندک ناف نهاده در آب ششم از کفتر هفدهم اندر قویج که سبب آن آماس بود آماس روده سبب تشنگی منقد ثقل شود و باز نیز بیرون نیاید از بهر آنکه قوت و دفعه سبب آماس قوت مزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم بود حرارت آن ثقل را و رطوبتها را خشک کند اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بسیار باشد که در عضوی که همسایه روده است چون بکمر و سپرد و کمره و مثانه و رحم آماسی افتد و منقد ثقل سبب مسایکی و مشارکت تنگ شود و گاه باشد که آماس روده نیز بکمر و بول نیز نالک کمر و علامتها علامت آماسها اند که همسایه روده است هر یکی اندر جایگاهش یا در کمره آمده است و از علاج این برداخته و علامت روده آنست که از علامتها آماس اندامها و دیگر هیچ نباشد و در دانه روده بود و اگر آماسی گرم بود از تب و تشنگی و ضربان و حرقت خالی نباشد و در دانه اندک اندک آید و احساس بی اندک افتد و در مدت چند روز قویج گردد و هم چنانکه سبب مشارکت

بیم اوقیه روغن شیر و ده درم شکر و درم بونه باوی بیامیزند و اگر ماده صغیر
بسیار بود اندکی سقونیای در آب کسند و بخار شیرین حل کنند و بدهند و سپس اگر کما
آید این شربت را بنویسند و اندک حقیقه ها نیز تخم کتان و بانونه و شویب و کرب و اندکی
حلبه کار دارند و از ضمادها سخت خرقه کتان بیک و کلاب سرد کرده تر کنند و بر موضع
در نهند و هرگاه که کم شود بیکری بر نهند تعریف ضمادی نرم بکین درک بنفشه تر
و برک خطمی تر و برک غلبه و برک کافور و بکونید و بنفشه خشک و خطمی خشک
کوفته و بچینه و آرد و بخواهد که با بونه و اکلیل الملک باوی بیامیزند و بر سرشند و بر آن موضع
نهند تعریف ضمادی دیگر بکین موم پنج جز و روغن بانونه و روغن بنفشه از هر یکی پنج
جز و آرد باقی دو جز و زده خایه بریان کرده و جوهر لاجورد تخم کتان چند اندک کفایت
بود زده خایه بر آن کرده و بر جوهر لاجورد تخم کتان چند اندک با آرد باقی لاجورد تخم کتان بکین
و موم را با روغن بکین از ده هر یک بر سرشند و ضمادی کنند صفت ضمادی دیگر بکین
با بونه و آرد و جوهر خطمی بسید و بنفشه و بکونید و آب و روغن بر سرشند و ضماد کنند
و مزوره از بنفشه و آرد و اسفناج و مانند آن سازند و هر امداد الوسیاه تر کرده اند
جلاب آغشته شده ده دانه تا پست دانه بخورند و از آن جلاب نیز جوهر و با غر علی این
شریت سودا در بکین دانه چیرستی پنج عدد و مویر دانه بیرون کرده پست درم بنفشه
ده درم ممد را اندر دمن آب بنزد تا بلیه باز آید و بیالیند هر امداد جمارا و قیده با سه
درم فلوس خیار شیر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند مدت دو هفته ازین شربت
بکار دارند صفت لعوق بنفشه بنفشه خشک ده درم فلوس خیار شیرین پنج درم مویر
دانه بیرون کرده پست درم عناب ده عدد سیستان می عدد ممد را بنزد و بیالیند
و بمن شکر طبرزد بر افکند و هفت استار روغن بادام و بنزد تا بقوام بلند شود و غلیظ
بس هفت استار بنفشه خشک سوده بر افکند و بر سرشند تا هموار شود و بکار دارند طبع

نور

نرم دارد شربت از پنج درم تا هفت درم و اگر آماس سرد بود حقیقه ها و ضمادها و شربت
تحلیل کننده بکار دارند باب هفتم از کفایت همد هم اندر قولنج فقی و التوی
و علامات و علاج آن علامت قولنج فقی فقی است و فرود آمدن روده بیکسره خایه
و علامت قولنج التوی این است که خداوند برداشتن علت قوی کرده باشد یا چیزی برداشته
و حویشتن دندان برداشتن سحبه یا از جانی بجهت یا کشتی بکرفته و باز یها کرده و در قولنج
بر اثر آن بدید آید و پیش از آن این کس را قولنج عادت نبوده باشد علاج اما خداوند قولنج
فقی را سخت علاج فقی باید کرد و روده را بجای باز برون و تدبیر بجای باز بردن آن است
که بیمار بپشت باز خسبد و دست بر موضع فقی نهد و قوت کند اگر بدین قدر باز جای
شود بها و نغمه و اگر باز نشود بچار تن چهار دست و پای او بکیند و بردارد تا بپشت او
دو تاه شود و شکم در قعر افتد و او را بدین شکل از هر جانی بجائی بچنانند و دست بر جای
فقی فشارند تا بجای باز شود و بر بندند محکم و بر شکلی خرا باند که بپشت هم جان دوتا باشد
و شکم در شده و بیاید است که خداوند فقی را هرگاه که روده نهی باشد که فرود آید آسان
باز جای شود و اگر بر باشد شوار باز جای شود و صواب آن باشد که نخست شافی تیر بنهند
تا روده تهی گردد و با دواها بروین تدبیر بجای باز برون کنند و اگر نخست قی فرمایند پس
شیاف نهد روده زودتر تهی گردد و آسان تر بجائی باز شود و اگر ممد تن بر باشد ممد نخست
قی فرمایند پس شیاف نهند و اگر با این ممد تدبیرها شوار بجای باز میشود بیمار را اند
کر ما بر بند و آب گرم بسیار بریزند پس بچار کس بردارند چنانکه یاد کرده آمد و بچنانند
و دست بر موضع فقی فشارند تا بجائی باز شود و بر بندند و او را بر بستری خوابانند
که بالین او بلند بود و بالشی در زیر سرین او نهند تا بپشت او همچنان دو تو باشد و بر آن
شکر صبر کنند پس اگر روده بجای باز برده باشد هنوز در قولنج و اعراض بر حال خو
بود پس قولنج و علاج آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریجی و ثعلبی چنانکه یاد کرده آمده است

و شکم بر آید و در زکند و چیزهای خورده باشند یا از بیرون خمداد کرده
علاج وی آنست که نخست استفراغ کند یا با نج فیه را و غایب شود و طوس اس همان
طبیخ سیلخه که اندک بکشد یا در کشته یا در کوزه آمده است بکار در آید و سحر شیا و انا ناسیا برو
بیدار بخیر کند و بر شکم و تهی گاه می مالند و طعام شود یا کج شکم بکوبد و با قادی
و شراب کهن لطیف و خند یقون بود یا بـ **دوم** از کفار هضم اندر ایالات
و علامات و علاج آن ایالات نوعی از قولنج است لیکن اندر و دردها با لایقین افتد
و تفسیر ایالات نازی رت از هم است یا رت رحمت کن و این علت را بدین نام از بهر
این خوانند که از وی خلاص کم تر بود از بهر آنکه مزاج معده و مزاج روده ها تباها کشته
بود و روده های خرد و بی قوت و شیا ف و حقه که بیکاه علت نرسد جالبیوس
میگوید من جماعتی را دیدم که این علت افتاد یک تن را دیدم که خلاص یافت و اسباب
این علت یا سؤ المزاج کرم و خشک بود و یا سؤ المزاج سرد و خشک یا با ذره بود یا بی
ماده یا اما می بود که منفذ ثقل را تنگ کند یا باری بود که اندک بقیه روده ها مانده باشد
یا سبب حرکت نامهور روده بر هم میخورد و روده ثقل و بار بسته شود و بسیار
که اندکی صفر اند و روده ها فرو آید و ثقل را خشن کند و دفع نتواند کرد و سبب این
علت کرد و در خوردن طعامها خشک و قابض بسیار افتد و بسیاری باشد که در
ناموافق که کرم بغایت بود یا سبب بغایت که طبع زهر دار خورده شود و این تولد کند
علامتها علامت ایالاتی است که در دانه های لای یافت بود و هر چه بخورد قوی کند تا بد
حد که ثقل نیز بقیه روده ها بپایند و است که معده تا بحال طبیعی بود طعام را از بالا
فرو کشد و هضم کند پس از روده ها فرو کشد بقوت زاف که او را هست و روده ها نیز
تا بحال طبیعی باشد هر چه از معده بایشان رسد آنرا قوی کند و بسوی زیر دفع کشد و بر
افکند و چون از حال طبیعی بگذرد و سببی از سببها که یاد کرده آمد بدید آید و سبب

و باقی علاج متق اندر جا بجا هشاد کرده اند و اما قولنج التوائی را نخست خداوند علت
را نیکو بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت او را برقی می مالند و راست می کنند تا روده
بجای باز برزد و اگر بدین بجای باز نشود او را بر بستر نرم بخوابانند و هر دو پای او را بالا
بر آرند و او را بچنانند نیک چنانکه روده ها او بچند بجای باز شود و در نشیند پس
آشامیدنی جرب خورد و اگر در در حال خواب بود هیچ نخورد و در اوقیه سیماب زنده
و نخست سیماب را بشویند و چهار را حشوی جرب فرماید و پس سیماب دهند و اگر سیماب
از بس در وی سهل دهند یا با آن بیامینند و بدهند و با شد پس او را بر آید و دفع نماید
رفت کامی چند و بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت او را دیگر باره برقی بمالند و راست
میکنند و میخسارند تا سیماب زیر فرو آید معلوم کرد که روده بجای خود باز آید پس اگر
نیاید چهار بار در آید و شکم او را نکوسار کنند تا سیماب زوی بر آید و اگر زیر بر نیاید
می فرمایند رفت تا سویی زیر فرو آید و از بس آن اسفید بای جرب دهند و چند روز
بر ماء اللیم و جری شامیدنی جرب قضا کنند یا بـ **هشتم** اندر قولنج که سبب
آن ضعیف قوت دفع قولون بود و علامات و علاج علامت وی آنست که اگر بجای
نباشد و اطلاق می باشد لیکن هر وقت بداری و شیا فی و حقه حاجت بود تا اطلاق افتد
علاج وی در روده ها قوت دهنده است چون بجرنا و دجرنا و مشرود و بطوس و سادر و
و ایارج فیه و طبیخ سیلخه و دارچینی و بسباسه و خیر و او سنبل و اشنه و تخم کرفس و باغن
با دام تلخ و ایارج فیه اگر با روغن بیدار نیم و روغن نار دین با روغن سوسن کرم کرده
افادیه اندروی افکند بر شکم و تهی گاه مالیدن و از بس طعام شراب ریجانی اندکی بکار
بردن و طعام اسفیداج جرب و نرم خوردن و از ترشها و طعامها قاض و آب سرکه
کردن تا راحت یابد باز و الله تعالی باب **نهم** اندر قولنج که سبب آن باطل شدن
حس قولون باشد علامت و علاج آن علامت وی آنست که هر چند روزی شکم باز آید

نمواند که بسوی بالا دفع کند و معده آنرا بضرورت دفع نکند و بقی دفع کند باشد
 نیز که اگر حقنه با نبر و ترکند و معده خالی بود آن حقنه بمعده برآید و از معده بقی بر
 آید و از هائی نیز که اندک شکم بود بم بسوی بالا با روغ برآید و علامتها بداند بر علت
 است که تغل بقی برآید و نفس و آروغ و عرق همه کند و بوقه باشد که بوی سمن کند شود
 و آنرا که سبب این علت آماس صفر بود یا خرن اگر صفر بود تب سوزان و تشنگی و
 قی صفر و تلخی دهان بران گواهی دهد و اگر خون بود تب خونی و امتلا و رکها و شیرینی
 طعم دهان و ضایع در بران گواهی دهد و آنرا که سبب این علت آماس سرد بود
 سوزش و تشنگی نبود و دهان تر بود و اگر ماده بلغمی بود در دهان یا شود یا هیچ
 ندهد یا مزه ناخوش دهد و بقی بلغم برآید و اگر ماده سودا بود مزه دهان ترش بود و
 و اگرانی کمتر بود لکن آماس در اندرین روده ها کمتر افتد و آنرا که سبب این علت سوزش
 گرم و خشک بود تشنگی و سوزش صعب بود و تشنه ها گرم آمده بود و آنرا که سبب این علت
 اندکی صفر بوده باشد که بروده فروید و تغل را خشک کند و پیرودن دفع شود و در
 درد و خیلدن و سوزش و صعب تر از قویها و دیگر بود و آب بود و تشنگی و تلخی دهان
 بود و آنرا که سبب این علت خوردن طعامها خشک و قابض بود و باشد و در شکم او درد
 بود گرفته و در پرهائی گذشته بران گواهی دهد و آنرا که سبب این علت بطونتها نزج بود
 اندر شکم او باوها بسیار افتد و آروغ ترش برآید و باشد که عرق سرد آید و در پرها گذشته
 و اگرانی در نهان بران گواهی دهد و آنرا که سبب این علت خوردن داروی ناموافق بوده
 باشد علامت وی آنست که علت از بس و از خوردن افتد و آنرا که سبب این علت برسم
 بچیدن روده بود علامت وی آنست که علت بس از باورها و کشتی کوفتن و معالجات چنین
 و مانند آن افتد بفرط میگوید که با تقطیر بول ایلاوس بدید آید بیمار روز هفتم
 هلاک شود مگر بپا را تب آید گرم و عرق بسیار برود علاج اما اگر نشانهای آماس گرم

ظاهر شود علاج آماس صفر اوی یکی بود آنرا که اگر قوت بیمار قوی بود و علامتها
 خون ظاهر تر بود نخست رگ باید زد و با سلیق باید کشاد بس ضما و هائی نهادن اگر برك
 عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و ابونه و اکلیل الملک کوفته و پیخته و با روغن بنفشه
 و می پخته سرشته و شربت آب عنب الثعلب و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب
 کهنه از هر یکی دو اوقیه بگیرد باده درم خیارشبر را که کرده و درودرم روغن بادام و دره درم
 شکر و بدهند نخست آبهار را بجوشانند و کفک بردارند و صافی ببالایند پس خیارشبر درو
 که از درو روغن و شکر برافکنند صفت شربت پیگیرند آب کاکیج و آب لبلاب بجوشانند
 و ببالایند و هم چنین با روغن بادام و خیارشبر بدهند تعریف شربت پیگیرند بنفشه
 خشک و اکلیل الملک و خطمی و پنچ سوسن و ابونه همه را بنزد و ببالایند چهار اوقیه
 ازین مطبوخ باد و اوقیه آب خیار و دو اوقیه آب لبلاب و آب عنب الثعلب بیا میزند
 و دره درم فلوس خیارشبر را که کرده درو می گذارند و دره درم روغن بنفشه و دره درم
 شکر برافکنند و بدهند و طعام اسفاناچ و برك چکند و انجیر بدین ماند و روغن بادام
 و شکر و بجای آب جلاب دهند خداوند آماس سرد را علاج بحب سبکیخ یا بحب صبر
 یا بحب منتن کنند و شیافها و حقنها که در بابها گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند
 و بازه محقنه درین حلت دراز تر از باید و سوراخ در سرنایزه باید نه در بهلقا و دارو بود
 بالایی رسد و پوسته ماء الاصول دهند با روغن بیدانجیر و ایارج فیکرا و اگر قی بسیار
 کرد و هیچ در معده نیاید زیره که مانی با سماق بیا یک کوفت و می دادن با شراب بوده
 مقدار و هائی که اندر علاج هیضه و قی یاد کرده آمده است بکار باید داشت و علاج
 آماس سودائی بدین نزدیک باشد صفت عجونی که قی باز دارد و قولنج را بکشاید و اندر
 علت موافق بود بیکرند مصطکی قرنفل و زنجبیل فلفل دار فلفل جوز بوا از هر یکی راستا
 راست همه را بگویند و بسینند از جمله درم ستمو نیاره درم مهر را بجای دی که از شکر

آب آبی شیرین کرده باشند بر شربت از یک شقال تادودرم و اگر سبب علت سؤ
ال مزاج کرم و خشک بوده باشد یا فرو آمدن صفر بوده باشد برده و ثعلب را خشک
کردن سخت خفته نرم باید کرد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کان و سیستان و کشک
جو و سوسن کدم باروغن کچد بسیار و دروغن بنفش و انیسون اندکی نمک هندی
و چهار اندرین آن زن نشانند و انداب آن بابونه و اکلیل الملک و کرب و شویب و
بنفشه و سوسن و پنج خطمی و پنج سوسن جو شایند باشند و دروغن بنفش باروغن
بابونه و موم مصفی موم روغن کنند و بر شکم او می مالند و سیستری خنکها قوی کنند
خیار شنب و عتاب و مویرد از برون کرده و سیستان و پنج سوسن و پنج خطمی در آب
بجو شایند و بنا لابند و چهار درم روغن بادام و درودرم روغن بیدارنج و یک درم یار
قیقراق ترکیب کنند و بدهند و گاه گاه شافی نهند تا طبیعت را می خنایند و ماده را فرود
میکشد و طعام زیاده دهند و اسفناج بروغن بادام نخته باروغن کچد سبید کرده
و بجای آب جلاب دهند و اگر مویرد و عتاب و سیستان بجوشانند و با لابند و شکری
آب کنند و سرد می کنند و با باشد و علاج قولنج ثقیلی علاج این باشد و اگر سبب علت
خوردن داروها ناموافق باشد آب کرم باید داد و باروغن کچد آمیخته با شیر خراپا
و بقی برانند پس تدبیر شکم فرود آمدن باید کرد علاج این اندر علاج زهرها یاد کرده اند
انشاء الله اگر سبب علت برهم بچیده شدن روده باشد علاج آن انداب کدشتی یاد کرده
آمده است گفتار همدرد هم اندر احوال کرده و متشانه و چهار بهاء آن و علامات و
علاج و این گفتار چهار جزو است جزو نخستین اندر سوا المزاج کرده و اما سوا
و ریشها و صغی و لاغری آن باب نخستین اندر سوا المزاج کرم می ماده که اندر
کرده بدید آید سبب سوا المزاج کرم رنج و ریاضت بود و طعامها و شرابها و داروهای
کرم خوردن و برجامه کرم خفتن علامتها بول سرخ بود یا زرد و عفرائی و کدنه بود و

غلبه کند و بول را بسیار نگاه نتوان داشت و اندر مجری کرمی کدر و کرمی آن اگر می دهد
و باشد که بسوزاند و شهوت جماع بدید آید و مینی کرم بود و باشد که بر سر بول چون روغنی
بدید یا در بهر آنکه کرمی مزاج کرده آن بیه را که بر حوائی کرده بود بکدازد و باشد که نیز نباید
علاج اگر سوا المزاج رنج و ریاضت بوده باشد راحت و آسایش جویند و روغن کل و
اندکی سرکه و کلاب طلی میکنند و شربت از تخم خرفه و سکنجین و آب خیار و روغن ترهندی
طعام از غوره و نیش و کشک جو دهند و طفشیل از عدس و آب غوره و روغن کل و کلاب
سود دارد و آب خیار و آب برنج خرفه و آب عنب الثعلب و روغن کل خفته کنند صواب
باشد و منفعت پیش کنند و اگر طعامها و شرابها کرم بوده باشد دست از آن نوع بدارند
و همان تدبیر که یاد کرده آمد بدست گیرند و اگر بعلت و یا بیطش باز کردد علاج آن اندر پای
جد کان از جزو دوم یاد کرده آمدست آن باب بخوابانند باب دوم از جزو نخستین
از گفتار همدرد هم اندر سوا المزاج سردی ماده باشد و علامت و علاج سوا المزاج سرد
آب سرد خوردن بسیار باشد خاصه بر اشتا و از بس که ما بر ریاضت و بر زمین سرد و بر
کان خفتن و طعام و شرابها و داروها سرد خوردن علامتها زان روی سبید بود
شهوت جماع برود و اگر خداوند علت سرد بود یا زرد بود جماع زیان دارد و بشت ضعیف
شود و مجنون بشت بیزان و تشنگی باشد علاج کوارش زیره که اخلاط او نیک سوره باشند
سود دارد و خفته کردن بشور باء ستره و کونتر ستره باروغن جوز که روغن بادام کدنه
فشق که روغن حبه الخضر که روغن دینه که یکی از این روغنها خاصه روغن دینه نیم کرم
خفته کنند تا سود دارد از بهر آنکه ویرا اثری خویست اندر کرم کردن کرده و قوت دانی
وی و روغن فرقیون مالیدن سود دارد و طعام شور باء نخور و کونتر ستره بازیره و دارچی
و قلیه خندان و کشک بریان باب دوم از جزو نخستین اندر سوا المزاج کرم
کرم با ماده و علامات و علاج آن اگر ماده خوئی بود علامتها خون ظاهر بود و اگر ماده

صفرا بود سوزش و خیلیدن و زردی آب تا ختن و تب و تشنگی علامت آن علاج آنرا که علامت
خون ظاهر بود رنگ باسلیق باید زد و نخت و اگر ماده صفرائی نخت بطبیع بنفشه و سیسما
و عناب و الوغیا و شنبه و شیر خشک استغراغ کنند با حقه های نرم کردن تا صفرا کم شود
رنگ باید زد و آب انار و آب کسسه و آب خیار و خیار بارنگ با شکردادن و کشکاب با روغن
یادام دادن و ضمادها که از اسپغول و آرد جو و آب کشین و سرکه سرشته باشند بر جایگاه
کرده می نمایند و اگر حرارت سخت قوی بود اندین خماد سیسما خایه مرغ و روغن کل و آب خیار
و آب عصا الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیادت کنند و شربت سراب بنفشه و شراب الی
باید و و طعام از آن نوع که اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است باب چهارم
اندر سوا المزاج کرده سرد با ماده علامت سوا المزاج سرد با ماده علامتهای بلغم است
و چند جای دیگر یاد کرده آمده است علاج نخت قی باید فرمود تا بلغم نختی کمتر شود و چنانچه
و حقه ها که در علاج قوی بلغمی یاد کرده آمده است بکار داشتن و روغن فرفیون ماییدن و
و ماییدن بجا کرم که از بهر زیادت باه در موضعش یاد کرده آید اندین باب سودا در ورم
کف خشک بریان و قلی خشک و نخود آب با در چینی و زیره صواب تر است باب پنجم از جزو
نختین از گفتار هفتم اندر لاغری کرده و علامات و علاج آن سبب لاغری که
بسیاری جماع بود و بسیار خوردن داروها که در اول کند و سوا المزاج کرم و خشک و سرد
و خشک علامتهای علامت لاغری کرده است که شهوت جماع نباشد و پشت ضعیف طاقت
هیچ رنج ندارد و آب تا ختن بسیار آید و بول سبید بود و باشد که تن لاغر بود کندی میگوید
هرگاه که در لاغری شود و پدید آمده اندکی شود پنهانی چشم ضعیف کرد و و صدام بدید آید
بول باز نتواند داشت و کمی گاه سرد باشد علاج مغزها چون مغز بادام و مغز فستق و مغز
خجسته الخضر و کوزه نندی و فندق و تخم خشکاش همه با شکردادن و روغن خود و با قلی
و لوبیا انداخته باهاخته خوردند و پدید بطوبه مرغ خاکی و پدید کرده بر سودا در ورم

بیه آکنده که در وی تخم بادیان و اندکی زنجبیل و مغزها که یاد کرده آمد و لکه مغسول در
سرشته باشند و نان بخته سخت نیک باشد زنجبیل حرارت و قوت این تخمها را بچنانند
و تخم بادیان را بجا بیکاه رساند و لکه و تخمها که هر کرده را قوت دهند و اگر کسی لکه نخود
بر مغزها اقتصار کنند و اگر گوشت کرده را بکوبند و با پیه مرغ و پیه بطوبه و پیه بپزند
و آنرا بکشین خشک و تخم بادیان و زنجبیل خوش کنند سودا در و حقه که از طبیع سرکه و
گوشت کبوتر و روغن دینه سازند سودا در و پیه کرده که اخته حقه کردن کرده را کرم
کند و فربه کند و طعام هر سیه و یا بجز و خایه مرغ نیم برشت و حلوها که تخم خشکاش و مغز
تخم کدو و مغز تخم خیار و خیار بارنگ در وی کرده باشند سودا در و در جلد از جمت
فربه می کرده طعامهایی باید که میل بخنکی دارد باب ششم از جزو نخستین از
اشاره هفتم اندر ضعیفی کرده و علاج هر پارگی که کرده یا افتد از سوا المزاج
آماس و تولد سنگ و ریک همه ضعف آرند چنین هر رنجی که رسد از رنجی و آیسید باید
رفتن و اسب را نیک فزون از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و جماع بسیار میگوید
راضیف کند لکن طبیبان ضعیفی کرده آنرا کوبند که کرده از فعل خویش بگرد و باز آید
و فعل کرده است که آب را که اندکی خون رقیق از جگر بدو آید پیشتر از آن بکوار و پنهان
و بعد از خویش بکار برد و باقی آن خون را با آب بمشانه فرستند تا مشانه آن باقی خون را
بکوار و بعد از خویش بکار برد و باقی آن آب را به پرون دفع کند و هرگاه که ضعیف
شود آن خون را نتواند کوارید و غذای خویش نتواند کرد و آید آب بمشانه بدو آمده باشد
اجون از وی جدا کرد و هیچ در نکند و اگر باشد ضعیف در وی بود و سبب این ضعف
آن باشد که گوهر گوشت اوست و متخلخل شود و آن کند که گوشت او باطل شود و سبب
بسیاری جماع یا سبب بسیار خوردن داروها و از آنکه پاسبان رنجهای دیگر
کیا در کرده آمد علامت این علت آنست که بول خسالی بود یعنی هم چون آبی که گوشت

نازه دروي شسته باشند و بي درد بود و اگر در دي اندك بود و آرزوي جماع نباشد
و گاه باشد كه با اين بول رطوبتي غليظ آميخته باشد و اگر يك ساعت بنهند رسوب كند
و بر سر بول چيزي همچون كفك دريا بديد آيد و اين علامت آن بود كه رگها كه اتر او رز
گويند قويت و اندك مجاري آفتي نيست و اگر آورده مجاري ضعيف باشند همچو رسوب
نكند و هر بولي كه پيش از آن اندكي طعام اندر معده هضم شود هم خون آب بود و آنچه
از پس هضم آيد غسالي بود از بهر آنكه حكما اندر غذا تصرف كرده باشد و خون كرده اند
و نصيب كرده از خون بد و فرستاده و كرده بسبب ضعف و عجز در آن هضم تصرف نكند
و همچو نصيب بزرگ در بدن سبب بول غسالي بود و گاه باشد كه سبب اين بول غسالي دفع
طبيعت بود بر سبيل بحران و فرق آنست كه آنچه سبب آن دفع طبيعت بود بهمار از پس
آن راحت يابد و لاغر نشود و باشد كه آنرا نوبتي بود معلوم و اگر از ضعف كرده بود بهمار
راحت نيايد و سست و لاغر شود و نوبتي معلوم نباشد و بر تبع ضعيفي چشم و در دست
آيد علاج طريقي صواب اندك علاج اين علت آنست كه پيش از آنكه اين علت محكم شود
علاج كنند چه اگر تاخير كنند عسر گردد و گاه باشد كه با اين علت اندك مجاري بول ريش و رنج
باشد و علاج آن اندك باب جدا گانه ياد كرده آيد اما علاج خاصه اين علت آنست كه اگر مايني
نباشد سخت يك با سليق زنند و با اندازه قوت مقداري خون بيرون كنند و داروي
مستهل و آب تخمها بدهند البته از بهر آنكه اين هر دو فضا ديگر مجاري بول آرد و رنج
و علت زيادت شود و از جماع و از كرمها و از رياضت بايد داشت و آسايش بايد نمود
و تدبير آن بايد كرد كه گوشت كرده آنگاه نشود و در پيرايين شربت بود و بعد از او بنمايد
اقتا شربت رب السوس بايد دادن و رب آبي و شراب ريواج و شراب ليمو كه تر شي طاب
بود و بست جو و بست كنند و قرص طباشير و شراب مورد و غذا عذسي باب سماق بخته
و آب غوره و با پخته و سر تره و ترشي و گوشت بكن و در و دراج و نيه و هج بصو

دانه

و افسرد باب سماق و آب غوره و آب غوره و آب ناردار و گوشت كوساله فرو كرده
هم بدین آبها و كلك با كينه و سبه آنگاه كه بمغزها يك سازند في تخم با ديان خاصه كه آنرا
بسماق خوش كنند و اگر بپار ضعيف بود زرده خاينيم برشت خورد سماق برافكنند تا
سود دارد و از فربهي گوشت اسفيداها برهين كنند و از ميوه ها زعفران و خرمایي نصب
موافق بود صفت قرص طباشير بكن يك سرخ و سماق با كرده و طباشير و صمغ عربي
و كل مختوم و كل ارمني و قير سري و صندل سبيد از هر يك يك درم و نیم نشاسته بريان كرده
و تخم حماض و كلنا را از هر يك دو درم تخم خرفه بريان كرده سه درم حب الاس و بلوط هر دو
بريان كرده از هر يك سه درم افاقا دو درم سمر را بكونند و بينند و آب سيب و آبي ترش كنند
و اقراص كنند هر قرص يك مثقال شربت يك قرص با يكی از اين شرابها كيايد كرده آمده آ
آمرغيت قرص ديگر بكنند شب يمايني و درم الاخوين و كلنا و صمغ از هر يك يك درم كشي
دو درم اقراص كنند هر يك دو درم شربت يك قرص با شراب غوره و كرا شراب مورد و سنج
ضماد يكي كه بر پشت نهند بكنند كل سرخ و طباشير و برك سماق و صندل سفيد و عصا
لحيه النيس و كل مختوم از هر يك دو درم كلك بغداد يسه درم قصب خشك هفت
درم خرنوب بطي و برك مورد خشك از هر يك دو درم بست جوسه درم سمر را بكونند و
آب مورد تر و آب سيب ترش برشند و بر خرقه طلا كنند و بر پشت نهند يا بر كرده و خرقه
آب برك مورد تر و آب سيب ترش تركش ميكند و بر پيچولها ران و زهار و قضيب مي
نهند و اگر لحيه النيس و خرنوب بطي و انار بوست و كل سرخ و پنجه غوسج اندر آب بنزند
و اندر آب نشينند صواب بود و آن آب برهارد و كرمگاه و ترشي كاه او همچو كاند صواب
بود و آنرا كه اين علاج اش كنند او را اندر آبها كه معدن شب و زاكها بود و مي بايد نشاند
و از آن آب بايد داد و اندك اندك از بهر آنكه اين آبها مجاري را نيك كند و او ممكن بود
كه او را بهوايي سرد بزند صواب بود و في كردن اندر سمر بهمار بپا كرده سودمند است

و باشد که بیکار زایل شود ابو الحسن الطبري التبری میگوید بعضی طبیبان از اهل
مصر از بهار این علت ضما جلزون فرموده اند بشراب سفر جلی سرشته و خرمای قصب
خوردن و آبها قایض بر پشت و کمرگاه و ممتن مالیدن و بن برین کارها اندرین علت
رنج است و حرکت و بهتری بن سایش است و چون علت باخر رسید و بهتری بدید می آید
شیرا شتر میدهند باداروها که خون را باز دارند چون فلونیا بارسی و روی و اقراض
کوکب و اقراض کلان را ترقوی کردن از چیزها شور و پیرو قلع برهنه کنند و اگر سبب بولد
غشایی دفع طبیعت بود آنرا باز نیاید داشت و یاری باید داد تا نالت شود و اگر
بسیار گردد و از حد بگذرد و وضع خواهد آورد و این عللها باید کرد که یاد کرده آمد
و اگر این علت بنوعی معلوم بود پیش از نوبت رگ باید زد و این عللها بر دست گرفتن و اگر
این علت دراز گردد آما س اندر اطراف و ممتن بدید آید علاج استسقاء لجمی باید کرد
مخدر کبریا میگوید اطراف بنند و طبع آنرا اندکی نمک برافکنند و نه روز بخورند و همچنان
کرده را باز کند و ببرد انشاء الله تعالی باب هفتم اندر یاد کرده و حوالی
آن باشد و علاج بسیار باشد که اندر کرده و حوالی آن یاد غلیظ در افتد و از آن یاد
کرده و تمدد اندر پشت بدید آید علامتها علامت وی است که در داند حوالی کمرگاه
میگرد و بر تر و تر و تر می آید و هیچ کرای نکند علاج وی است که از خوردن نهاده باز ناک
پرهیز کنند و اروهای محلل بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب و زیره با ماء الصل
یا با جلاب و از بابونه و زیره و تخم سداب و تخم بادیان و هر چه بدین ماند و هر چه باره ها
بشکند و نمک از نمک بر کمرگاه می نهند و روغن قسط همی مالند و اگر حاجت آید
حقنه محلل بکار دارند باب هشتم از گفتار هر دهم اندر آما س گرم کردن
کرده بدید آید و علاج ماده آما س گرم یا خونی بود یا صفرائی نیز بود و حال آما س از سه
بیرون نباشد یا تحلیل بدید یا بریم کدی یا صلب گردد و گاه باشد که آما س اندر هر دو کرده

و گاه باشد که آما س میل بجانب تجویف کرده دارد و گاه باشد که میل بجانب آن منفذ دارد که آن
اندر روی از جگر برگرفته آید و گاه باشد که میل بجانب مجر بهاء بول دارد و گاه باشد که میل
بجانب غشاء دارد که در روی پوشیده است بسوی پشت و گاه باشد که با این آما س میل بسوی
اندر و ن دارد و اسباب آما س کرده چهار نوع است یکی آنکه اندر کرده سنگی تولد کرده باشد
و از اینجا بجنبه و گوشت او بخراشد و مسج کند و نرم آنکه زخمی و آسیب و سقطه افتد سوم
آنکه چیزی کران چون میانی و غیر آن بر میان بسته باشند چهارم آنکه بولد باز داشته باشند
علامتها علامتها آما س گرم تبی است اندر پشت جالها لازم بود و گاهی فراتر می
بر آید و گاهی حرارت قوی میگرد و اندر کرده کرای و تمدد می باشد و اندر اول این تبی
صغیر نشود چنانکه اندر اول تبهای دیگر لکن اطراف سرد و گاه تب آهسته میشود
باز می برافروزد و این آهسته شدن و برافروختن بی نظام بود و گاه باشد که بدان مایل
تب ربع خواهد بود و در اروهای او درار کنند و خوردن نهاده شور و ترش زیان دارد
و اگر آما س اندر گوشت کرده باشد و در او آرمیده باشد و اگر اندر غشایی بود خاصه
معالقی کرده در غلیظ باشد و پشت راست نتواند کرد و نتواند سرفه و توان عطسه
و از همه سگها که بخسبند بقفا باز خفتن از همه آسان تر بود و بسیار باشد که بسبب صعی
آما س اختلاط عقل بدید آید از جهة مشارکت غشای دماغ و درو بچشم و روی فرو آید
و فی صفر بسیار افتد بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باز گیرد بسبب مزاجت
آما س که رود ها را نشت کند و فشار در بول سخت بسبب بود پس زرد ناری شود پس
سرخ گردد و اگر مدتی بسبب بماند علامت آن بود که آما س یا صلب خواهد شد یا دبیل
خواهد گشت و بیم خواهد کرد در جلد بسبب و غلیظ اندرین علت علامتی بدیاست و
اگر سوزنی نیکو کند علامت آن باشد که نخواهد سخت و سلامت خواهد بود و هر گاه
که این آما س سخت کران کرد چنانکه چهار بندار و کجی کران در شکم و کرده او نهاده آ

یا او بخت است و اندر جایهای تنی بارها بدید آید و بر بجهاد صعب تر کرد علامت آن
 بود که آماس دسپله گشت و هرگاه کتب سرماهی لرزاند و حرارت تب آهسته کرد و بول
 غلیظ کرد و در سوب نیکو بدید آید علامت آن بود که آماس بخت شد و هرگاه که سرمانیک
 بلرزانند و تب سرد و گرم بجا آید شود علامت آن بود که آماس سرد و هرگاه که بیمار را
 بر بملور است خفتن اسان تر بود علامت آن بود که آماس اندر کرده راست از بملور
 اگر بر بملور است خفتن اسان تر بود علامت آن بود که آماس تابد و در دین بکبر
 بر آید علامت آن بود که آماس در کرده راست بر آید علامت آن بود که آماس
 جیاست و بیکر نزدیک است و اگر در دین بکبر علامت آن بود که آماس
 کرده جیاست و اگر در دین بکبر علامت آن بود که آماس اندر کرده راست
 و علامتهای آماس خونی نیست که انجانب که آماس در دین بکبر علامت آن بود که آماس
 نه سخت سوزان و در دین بکبر علامت آن بود که آماس در دین بکبر علامت آن بود که آماس
 تبهای خونی بود و صعبی و آهستگی در دین بکبر علامت آن بود که آماس در دین بکبر
 حاجت بسیار بود و علامتهای آماس صفرائی نیست که تب تیز بود و آماس کرای کمتر کند
 و سوزش و تشنگی غلبه دارد و همه علامتهای صفرائی که معلوم است ظاهر بود و چون
 علت آن تر سرد بول غلیظ تر شود و سویی اندین بیشه بدید آید همچون سحله زرد انجا
 که خون و صفرا مرکب بود و خون غالب بود آماس از جنس حمره بود و انجا که صفرا غالب
 بود آماس از جنس بلب بود و بول اندک اندک آید و زود از دین بکبر و نبض سریع و متواتر بود
 و علاج هر دو بیکدیگر نزدیک بود و طبیب با اندازه علامتهای ترکیب مادیها بشناسد و اندک
 ترکیب آن تدبیرها مرکب می فراید بفرط میگوید و از اکال ببول و سراسر معالج خروج دل
 علی ان الحار است غالبه علی الکلیتین فیه تدبیر شحمی یعنی هرگاه که بول چرب بود و در
 زود بیرون آید علامت آن بود که حرارت بر کرده غالب بود و بیه اومی که از در بفرط

میگوید من کان بوله زیتا و حار و علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هرگاه که بول برون
 زیت ما بدین معنی چرب بود و ناکاه بیرون آید علامت آن بود که در کرده بیماری گرم است
 و هرگاه که آماس کشاده شد اگر کشانه اندر کشاید و بیم سبید و سوار بود و کشنده نبود
 سلامت بود و اگر خون و بیم آمیخته بود تیرا شد و اگر طبیعت ریه را بجانب روده دفع کند
 بد باشد و این از دو گونه باشد یکی که طبیعت هم چنانکه ماده ذات الحجب را با سخی آنها
 بهلولها دفع کند و بطاهر افکند این ماده را سحمان بجانب روده دفع کند و دوم آنکه از در
 بیکر از آید و از بیکر قیاس شود و از آماس ریه قیاس روده شود و هرگاه که ماده اندر
 فضای شکم دفع شود و این هم بد بود و بیکر قیاس حاجت آید و هرگاه که آماس بخت کرد
 و کشاده نشود این واهم بیکر قیاس علاج باید کرد و بد بود و اختلاط زهن اندین تبها که
 تبع آماس سخت بود و خاصه اگر کشانه بد بود که با آن ظاهر شود بفرط میگوید و از
 طهرت علی البول تفاوت فی الکلیتین و لی علی وجه فی الکلیتین و ان المرض سیطولی یعنی
 هرگاه که بر سبول قیاس با علامت علامت آن بود که در کرده در دین است و روزگار بیمار
 در از خواهد بود و علاج این علت نیست که باول علت هیچ دارد که او را بول را شایسته
 دهند چون آب تمه و غیر آن خاصه اگر کشانه بد بود که در دین بکبر علامت آن بود که آماس
 ادرا کنند اختلاط بدرا از همه اندین بکبر علامت آن بود که در دین بکبر علامت آن بود که آماس
 و سبب ضعیفی و زوئی موضع پیشری اجزاء اند و سبب زیادت علت کرد تا از آب
 نیز باز دارند تا بختند و اندر حرارت تب و آماس تیزی و خنکی ان لکن از بهر آنکه خنک
 آب تلخین برانیکر اند و اندر قیاس آمدن بدین موضع چیزهای باخورد و فرود آمدن مضر
 او از منفعت اندر کند بدین سبب از آب نیز باز دارند تا بختند و اندر قیاس آمدن بدین موضع
 صافی و از صفالی نیز بکبر اند و اندر قیاس آمدن بدین موضع چیزهای باخورد و فرود آمدن مضر
 صلب کند و از بختن باز دارند و در دین بکبر علامت آن بود که در دین بکبر علامت آن بود که آماس

سبب که اخلاط را از بالا فرود آورند و در دهان که مسایره کرده است بگردانند و بعضی
بگردانند و صواب تر آن بود که قوام ماده را بشربت های معتدل گردانند پس اسهال
کند بختنه از بهر آنکه بموضع علت رسد و قوت دارد و بحال خویش باشد و از بالای
تن چیزی فرو نیارد چنانکه در وی مسهل که خورده شود فرو آید و خفته نیز نرم
چون لعاب تخم خطمی و لعاب تخم خبازی و تخم کتان با کشکاب و روغن کل و خیار شنب
اند علاج کرده سخت نافع است چنانچه در حقن و در مسهل از بهر آنکه استفراغ او بی
خفت بود و اگر ماده رقیق بود یا قوام رسد و بیرون آید و اگر غلیظ بود نیز می تواند
علاج الجبن بهترین مسهل است مازنه را بجانب روده ها در و رگها در و رگها را بشربت
و مزاج گرم را بکل کند و در بیش و بال کند و خداوند آما س کرده و اگر به نشاید تا حلت
اند اخلاط بنفشه و شربت و ضماد و خفته سه سخت را به با لیس چیری برانده و
تخلیل کننده به اندازه حاجت با آن می آمیزند و می زنند و با خرمه و عسل و گلاب و اندکی
هیچ در وی سوزانده اند و آما س گرم بکار نشاید داشت و اگر بضرورت بخیری شود
حاجت آید چیزی نرم با وی بسایزند تا سوزانند از آن باز دارند و چون آید و بول نشان
خکی بدید آید در و های او را زنده بکار باید داشت چون ماء البر و روغن بلاق البر و
و غیر آن و ضمادها با روغن بلاق و با قلی و خطمی و صندل و شیاف و مایه
و تراشه کدوی نو و روغن کل و آب غلب الثعلب سازند و گاه باشد که بسبب غصه
اند ضماد لختی پوست خنک را در آفکند با فلو نی و اگر آما س صفرائی بود ضماد از موم
سبیل و روغن کل و روغن بنفشه و آب کهنه و آب کشیده تر و آب تر و خرمه و کلج و
اندکی بر کسانند و این چنان باشد که این همه را با میزند چنانکه در سم است و خرقه بدان تر کنند
و بر موضع کرده نهند و با خرمه و با بونه و با فلو نی و آرد جو بکارند و روغن شیره
کنند یا روغن کایان چون آخ رسد با روغن خطمی و قیصرم اند و روغن زیتون بنزد

بدست بمالند و ببالا بید و باز زده درم فلوس خیار شیر تازه در روی بمالند و ببالا بید
 سه طسوج انطای مشوی در روی حل کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت آید در مدت
 روز و بار یا سه بار بدهند و سکنکین ساده و کشکاب بیدهند و آب خیار با شکر
 آب تخم خرفه با سکنکین و غذا مزوره از آب غوره و مانند آن و اگر کشکاب با شراب بنفشه
 دهند صواب بود و اگر شب وقت خواب شراب بنفشه با عاب اسپغول و شکر با آب تخم خرفه
 خورد در صواب بود و اگر معده احتمال کند شربت بر کشکاب جوشند تا بدید آمدن کاما
 طریق بخنق گرفت بس خمدادی سازند از جو خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کان و بنفشه
 و شویث با طبع انجیر بپزند و بروغن بنفشه جرب کنند و ضماد کنند بر موضع آماس طبع
 بر خطمی و بنفشه و شویث و حلبه بر میچکانند نیم گرم و هرگاه که معلوم کرد و دریم
 اندرین ضماد آرد و سینه و سر کین کبوتر و کداسیا زیادت کد و هرگاه که در بول ریم بدید
 آید از بنادق المزور جان نباشد صفت بنادق المزور بکیرند مغز تخم خربزه درم
 مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه و تخم خطمی و مغز بادام و کثیر و نشاسته و رب السوس
 تخم خشخاش سبیلک از منی و تخم کرفس و زرد انجیر از هر یکی دو درم و در بعضی نسخها از انجیر
 یک درم و مدرا یکو بند شربت سرد درم با شراب بنفشه در جلد علاج قروح آلات بول کنند
 نسخ منصفی که دریم و با آن کد بکیرند تخم خیار و خیار بارونک و تخم کان از هر یکی سه درم
 نشاسته و کل ارمی از هر یکی دو درم تخم خشخاش چهار درم شربت و درم با شراب بنفشه
 تعریف قرحی که کرده و او مانند را با آن کد بکیرند مغز تخم خرفه و خیار و خیار بارونک
 و کد از هر یکی پنج درم نشاسته و مغز بادام و شهد انجیر از هر یکی چهار درم رب سوسن شش
 درم تخم خطمی و تخم خازی تخم خرفه و مغز جلعوز و مغز بادام و تخم حبیب الله که در و زرد
 الحماض و مغز بادام طبع معر بادام و کثیر از هر یکی سه درم سکنکین تخم بادام و درم سکنک
 زعفران یک درم سکنک تخم کرفس و هر یکی دو درم شربت و درم با آب تخم خرفه و بنفشه و بنفشه

که سبب خام ماندن و در بختن آماس غایت گرمی و سوزانی بود و هرگاه که مزاج با اعتدال
 باز آید چنانکه تری مایل شود زود بخندد و در طریق آنست که کشکاب دهند و باروغن
 بادام و جلاب و شراب بنفشه و شراب یلوفر و آب کدو و اگر تب نباشد شیر خروشکری
 طعام اسفناج و ملوخیاق و قطف و کول بروغن بادام و روغن شیر بخت تازه و چون مزاج
 با اعتدال باز آید استفراغ کنند بطبع انجیری و عتاب و سبستان و پنچ بادبان و پنچ کرفس
 خیار شیر و اگر آب طبع بر سبیل شربت خورد هر روز مقدار سی درم با پنچ درم خیار شیر
 صواب بود ثابت قره میکوید آماس کرده را پنچ های نرم باید داشت و کشکاب و روغن
 شیر حقه نرم است و اگر بلعاب تخم حلبه و لعاب تخم کان و روغن شیر بخت تازه به هم
 بیامیزند و حقه کنند نافع بود و هرگاه که ماده سخت بد نباشد لکن بسیار باشد سکنکین
 دارن صواب بود و هرگاه که اندک باشد لکن سخت تر باشد ماء العسل دور باید داشت
 و آب نیم گرم همی باید و در شربت ماء و ماده را نرم کند و تری آن را بکند و اندک
 صفر با خون درع لامتها تا ملایم گردد تا کدام غالب تراست علاج در برابر آن امیخته باید
 کرد این ماسوی که بخداوند آماس کرده را و مانند را اندک مایه نشاید رفت تا آماس از نیم
 بال نشود با سبب تخم اندر آماس سرد بلغمی که اندک کرده بدید آید و علامت و علاج
 بیاید دانست که اندر بیشتر وقتها اگر آماس گرم را علاج صواب بود و صلب کرد از بهر
 آنکه کرده عضوی که هر ماده که اندر روی روزی چند مانده سکنک شود و بدین سبب است که
 دروی سکنک و ریک تولد کند و هرگاه که آماس صلب گردد استسقا ادا کند و سبب صلبی آماس
 یا ماده باشد غلیظ و سوداوی یا آماس بلغمی یا آماس گرم سبب آنکه انچه لطیفتر باشد تحلیل
 پذیرد و انچه غلیظ باشد صلب شود یا سوا المزاج گرم یا سرد با فراط بود و ماده آماس سبب فراط
 گرمی خشن و صلب شود یا سبب فراط سردی بفسر از بهر آنکه نضج آن وقت باشد که حرارت
 معتدل باشد و سوا المزاج که مفرط مغز بود از نضج باز دارد و گرم بود و سبب علامتها

اما علامت آما سر بلغمي آنست که گران باشد و کرده فرومي کشد و همچو اندر چشم و روي
و همه اندامها و تن بدیدار و حاجت بر خاستن بول و برادر بود و لون او لون بران سیدلوی
و قوام بول غلیظ بود همچون کل که در آب بیند و از آب گرم و هوای گرم راحت یابد و بشت را
نشود و نتواند داشت و بنفشه بطی و متواخی بود و مینی رقیق و سرد بود و علاج آما خداوند آما
سر بلغمي را چندانکه ممکن بود قی باید فرمود و کلنکین عسلی پیوسته بکار داشت و شربت
التین سود دارد و صفت آن یکین را بنجیر سکنی چندانکه خواهند و اثر این در درسه
وزن او آب نود و نه بر و دو بیک بهر آب از وی بیایند و چندی آن انگبین بن
افکنند و بنام آورند و اگر خواهند طبع را نرم کنند بیک من از این شرب مقدار دو درم شیر
انجیر را افکنند و بیامیزند و لعوق خیارشیر نیز نیک باشد و عریف آن یکین را عسل خیارشیر
بهر جزو عسل انجیر یا جزو هر دو را بیامیزند و شمس کنند تا غلیظ شود و شربت بیک کجور
اگر انجیر را جدا گانه در آب بن دندان و با لایند و آن آب را بجوشانند و آنها که با اندکی
انگبین بن با عسل خیارشیر یا بن دندان بکار دارند طبع را نرم کنند و آما سر را بن دندان و تحلیل
کنند و خداوند خاق را و خداوند آما سر معده را سود دارد و هر روز آن را بن دندان می باید
نشست و اندان آب با بونه و اکلیل الملک و سیسوس کندم و کشتل جو نیم کوفته بخته باشند
صفت حقنه نافع یکین را بونه و اکلیل الملک شنبه شویث بول سداب بول کرم حنظل
اطراف کرب اطراف و اطراف بکنند از هر یکی یک دسته حنظل و شنبه شویث و سیسوس
یک مشت تخم حبه و تخم کتان و سیسوس کندم و خطیبی از هر یکی یک مشت انجیر سی عدس
یک مشت بذر را بن دندان و با لایند و مقدار هفتاد درم از این مطبوخ بستانند و درم
روغن شیر شربت و بنج درم روغن سید انجیر و چهار دانگ بونه نان و نیم درم نمک هر روز
هاون بمالند تا آمیخته گردد هر روز از این حقنه یکبار بکار دارند آما سر را بن دندان و نیم
بالا کنند که هنوز بول غلیظ باشد و صافی شود و شرب وقت خواب چهار دانگ ایام حقنه

بدهند و شربت آب گرم از بس آن جیعه جرحه بخورد و اگر بدین طریق کرانی را ازل شد و درم
شد و الا این جت بکار دارند و صفت آن زیره و انجیر و از هر یکی یک درم سنگ مصطکی
یک درم صبر سقوطی دو بار چند سه دار و هاشم را یکو بند و بر بن دندان و بول بک ترنج
بسر شدند و اگر بک ترنج نیابد آب با در بنجو بر سر شدند و جب کنند و زن هر جی چهار دانگ
هر روز یک جب بخورد پیش از طعام و پس از طعام اولیتر زن را از رطوبتها پاک کنند
مدر ماده آما سر بکسله تعریف ضماری نافع یکین را سنبل و دو دانگ مصطکی نیم درم صبر
سقوطی یک درم مس چهار دانگ سه را بسایند و موم روغنی کنند از موم زرد و دارو
بدان بر سر شدند و بکار دارند باب دوم از جزو نخستین از کشتار هر دو درم آما سر
صلب سوداوی آما سر صلب که در کرده افتد از دو خالی نباشد با ماده آن خلط سودا
باشد یا آما سر کرم یا سر بسبب علاج ناصواب صلب کشته باشد و اندرین باب سخن اندر
آما سر سوداوی است علامتها که اگرانی بشت کمتر از کرانی آما سر بلغمی بود و بول ستر و رقیق و اند
بود و سبب اندکی و رقیقی ستر بود و در کرده بدان صعبی نباشد لکن باشد که بشت مجرب
کمان شود و راست نتوان کرد و سرینها و رانها لاغر و ضعیف گردد در جمله اندامها فرو
سویین ضعیف و لاغر شوند و باشد که بسبب ستر و ضعیفی قوتها کرده آب که با یکلون بک
اندراید از خون جدا نگردد و با خون اندر که با یکر رود و اندامها رسد و با سقسقا باز گردد
و هرگاه که سودا با خون آمیخته بود در نیک بول رنگی بود گرفته و بنایزی انرا که مد کوبید و هر
که صفر آیمخته بود با خون بول سرخ و در نشان بود و بنایزی مشرق کوبید و علاج نخست
قانون کلی اندرین باب گذاشته یا کرده آمده است پیش باید گرفت و بران طریق رفت
و استفراغ بمطبوخ اقیتمون باید کرد و اگر قوت ضعیف و علت عسر بود ماء الجبن که
بسکنکین و اقیتمون کرده باشد می باید از خانه اندر کتاب بیوم یاد کرده آمده است
و اگر بغیر از یک نیز بکار داشت سودا دارد و از غذا نیز به با اقتصار باید کرد تا آن وقت

که اندر بول اندک مایه زنجی بدید آید پس رک با سلیق باید کشاد و خفنها که اندر باب کشته
 یاد کرده آمده است بکار داشتن و این ضماد بر نهادن صفت ضمادی که ابو الحسن التری
 میگوید با ماهر الطیب اندین آماس بکار داشتی بکیند تراشه کدو تراشه خیار و
 شکوفه بید و برک خجازی و ممر را بکوبند و آب بکشند و اندک ها و ن اسرب کنند و بیساک
 بسایند تا کبود شود و چیزی از سرب جدا کنند با آن بیا میند و روغن بنفش مقدار
 بر جکانند و باز بسایند تا مایه یک چیز دیگر درین لختی بر کرده طلی کند و خرقة کان بدان باقی
 ترکند و بر موضع کرده بوشند و هر وقت که خشک شود باز تر کنند این ضماد است که
 آماسهای صلب سودانی را تحلیل کند ابو الحسن التری میگوید من اندرین ضماد آب کسنه
 و آب کشنیز تر زیادت کردم و اندر علاج بوی قصب بکار داشتم سخت نافع بود و آنکه
 خداوند علت بقصد و قی و پرهیز فرمان می برد اندر مدت حمل روز علت زایل شد و میگوید
 مقصود من ازین باز گفتن این قصه است که معلوم کرد که اثر این ضماد اندر تحلیل اخلاط
 غلیظه خوب است باب یازدهم از خروج نخستین از کتار هر دم اندر آماس صلب
 که از آماس کرم یا سرد بخت ناصوابی علاج صلب کشته باشد علامت این علت است
 که نخست آماس سرد یا کرم بوده باشد پس صلب کشته اما اگر آماس خونی بوده باشد چون
 کرد از دردی اندک خالی نباشد و علامتهای خون ظاهر بود و اگر صفرائی بوده باشد آن
 سوزش و تشنگی و علامتهای صفرائی خالی نباشد و اگر بلغمی بوده باشد در دو سوزش باشد
 و اگرانی کند و اگر سودانی بوده باشد نخست خود صلب بوده باشد و اکنون صلب تراشیده
 انواع بود و در بد باشد و در حسن و این عسر تر باشد علاج بیاید است که علاج آماس صلب
 در کرده اند دشوار است و اگر در بد علاج مشغول نشوند عسر کرد و و باشد که دریم کند و
 بول دریم و زرد آب همی آید و حال از روی برون نباشد یا بطریق بول پاک شود و بهترین بدید
 آید یا تن کدازش بکیر و هلاک شود و هر چه دریم سبید تر و هموار تر امیدوار تر بود و هر

رنگ آن تیره تر و بوی آن ناخوش تر و قوام ناهموار تر علاج آن دشوار تر بود و علاج آماس
 آنت که اگر مانعی نباشد رک با سلیق باید زد و کشاکش با شراب انجیر که با شراب بنفشه
 دهند و این خفنه بکار دارند صفت آن بکیند خشک یک مشت بزرگ اطراف بکیند و
 اطراف کوب از هر یکی یک مشت انجیر سیبی عدد در سیاه و شان یک مشت بزرگ تخم خیار
 و تخم بادنک و تخم خربزه از هر یکی یک مشت نیم کوفته سمر را بزنند و بسایند و مقدار نیم
 رطل بغدادی بکیند و سه زرده خایه مرغ خام برافکنند و مقدار پانزده درم تابست
 درم روغن شیر بخت باوی بیا میند و چنانکه هر یک چنین کرد و بکار دارند سه بار این خفنه
 بکار دارند و موضع کرده را بیه بط و سیه مرغ و مغز ساق کاه و جرب کنند و این ضماد بر
 نهند و عریف آن بکیند تخم کان و حلبه و تخم خجازی از هر یکی پنج درم شوین و با بویخ
 و خطمی از هر یکی چهار درم سنگ منقل و اشق و علك البطم از هر یکی سه درم سنگ منقل
 را و اشق را در آب حل کنند و در او را بادن بسینند و ضماد کنند و این ضماد را اندر نرم کردن
 آماسهای صلب اثری خوب است و هر چه اندر علاج آماس جگر که صلب گردید و کرده آمده
 اندرین باب بکار دارند از شرتهای داروها و غدا سبوس آب با آنکین و روغن بادام
 فربانند و مزوره ماش مقشر و خجازی که اسفناج دروی بخته و زیره باشیرین کرده بکین
 کر بشکرو اندر آماس کرده از جماع پرهیز باید کرد و اگر جماع کرده شود علت علاج باید شود
 و هر که که آماس دریم کند و در بول آمدن کیر و نخست اگر مانعی نباشد رک با سلیق بزنند و
 کشاکش دهند با شراب خنک که شراب بنفشه که با شراب انجیر و اگر حار تر نباشد تخم خیار
 و خیار بادنک و تخم کدو و پالک کرده بکوبند و هر سه روز مقدار پنج درم سنگ بدهند و
 اگر بول دریم باز ایستد هر روز سبوس آب بدهند یا شکر و روغن بادام و اگر حار تر غالب
 نباشد سکه و آنکین دهند با ماء العسل تا دریم باز آید و هر که که دریم باز ایستد بدان قاعه
 نشاید کرد و مکرر در و گرای با آن زایل شود و قاروره صافی شود و مدتی بر آن حال بماند تا



بر آن اعتماد شاید پس اگر هنوز کفانی باشد شراب انجیری باید داد و شش خرابا که سودا
و بسیار باشد که آب چهاریم را با آن کند صفت سفوفی که دریم باز گرفته را بکشاید و آن کند
بکند فطر اسالیون سه درم را من خشک کرده یک درم و نیم تخم هلیون و تخم خرشف
از هر یکی یک درم سنک و نیم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و انیسون از هر یکی یک درم سنک
هم را بکوبند شربت دو درم سنک با مقدار دو درم سنک شبانگاه با شراب انجیر تصفیه
ضمادی که دریم باز گرفته را بکشاید بکند تخم کرفس و پوست بخیج او و تخم بادیان و پوست بخیج
او و فطر اسالیون و صمغ البطم و قصب الذریر و بول علق و راس خشک از هر یکی راس
راحت ضماد سازند یا سوم و روغن خیری و کو ما بر آب نیم گرم بر موضع کرده و ریختن سو
و در خاصه نشا نشا بنام بر نهادن و شربت ها که یاد کرده آمد دادن نسخ شری که کرده
را با آن کند بکند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و فو و فطر اسالیون و خشک جلی و تخم
هلیون را من خشک غصص مشوی هم را ستار است همه را در سو که بزند تا ممتد شود و بپزد
و برین آیین بر یک لیوان آب بکین بر نهاند و بقوام آید شربت پست درم سنک و کرده را برین
جرب باید داشت و اگر دریم آسانی همی آید این شراب نشاید که صفت قمر که بکند
کل سرخ و طباشیر و تخم خرف و نشاسته و صمغ عربی و کثیر او کل ارمنی و کل قریبی از هر یکی دو درم
و تخم خیار و خیار بادرنک از هر یکی سه درم که با یک درم سنک و نیم ریوند چنی یک درم سنک
بسد و سر و از این از هر یکی دو درم سنک کا که سی عدد همه را بکوبند و با آب سبغول بپزند
و اوقاص که هر یکی یک درم سنک هر روز یک قرص با چهار درم سنک شیر بدهند و سه
ساعت صبر کنند پس اشامه سبوس آب بدهند و از کوشته ها که کشت بکند و بهوج سودمند
باشد صفت سفوفی که او را مجموع کوبند بکند کل سرخ و طباشیر و آرد غنیمت و آرد عدس
و کا که بزرگ سماق و بست بنق و بست سیب و بست آبی و بوزیدان و تودری و تخم خشک
سبیل و تخم خشک شنبلیله و بوزیدان و پوست افاح از هر یکی یک درم سنک و نیم ریوند چنی

و کل ارمنی و کل قریبی و قیولی و حب لقلب و جلعونه و تخم کرفس از هر یکی یک درم تخم
و خیار بادرنک و تخم کدو و تخم خرف و تخم انگشت از هر یکی دو درم دانه مویر و خرنوب
شامی از هر یکی سه درم سنک همه را بکوبند و بپزند شربت هر با مقدار سه درم سنک
شیر خراز بس و بی یک قدح خورد و هنگام خواب دو درم با آب سرد این سفوف
آن وقت باید داد که خواهند که جراحت درست شود و نیم باز ایستد و ضماد نیز این
کوبه باید تعریف ضماد بکینند آفتاب و حوض از هر یکی یک درم سنک را منک دور آنک
آرد کسند و دو درم کک بریان کرده سه درم سنک کل سرخ و کلنا ووشیان و ما میثا
از هر یکی یک درم و اگر مزاج بیمار احتمال کند یک درم کند در دانه مویر و هر را بسایند
و آب برک مورد تر بپزند و ضماد کنند و خربوقت طعام خوردن بزدارند و آب مورد
تنها برونه ان سودا در باب رواندهم اندر شربت کرده و جمله آلات بول
اگر شربت اندر کرده باشد تنها و علامت وی آنست که در دو سوزش لازم بود اندر کرد
و حرا قی و سوزشی عظیم بود و باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجربهای
بول و اندر قضیب باشد در دو سوزش در گذشتن بول بود پس از یک ساعت ساکن شو
و سوزش اندر پیغولها و ران و اندر قضیب بود و این را اگر زود علاج کنند زود بهتر
شود و زایل گردد و اگر تفاقل کند قرص شود و مشکل گردد و علامت جرب کرده آنست
که خارش اندر کرده باشد و اندر بول لعاب غلیظ همچون کل که اندر آب کدازند پیرون
و اگر جرب اندر مجربها و اندر قضیب بود خارش اندر قضیب بود و اندر پیغولها و ران
بوقت گذشتن بول دغدغه کند و خایه نیز بشارکت بخارش آید و اگر اندر مثانه بود خا
لازم باشد و هرگاه که جرب محکم شود و اندر بول رسوبی شاری بدید آید علاج این
را وقت خواب دو درم سنک با شراب مورد کربایت آبی بدهند و اگر تب و تشنگی و جرب
غالب بود این معجون و سفوف با کشکاب دهند و از پس سه ساعت سکینین سفر جلی

و تا مکنند اگر این خون که همی آید سیاه و غلیظ باشد باز نداشتن آن وقت پسند که رقیق
 شد پس از داند ابو الحسن الترمذی رحمه الله میگوید چیزی نادر شنیدم اندر علاج خون
 آمدن از کرده و آن است که گوشت ماهی که انرا بتازی السمک لها زاکونید و بیاری سی ما
 ماهی گویند بسوزند تا سیاه گردد و بکوبند و یک جزو از آن و یک جزو کل مخموم و یک جزو سعد
 مهر را بکوبند و پیامیند شربت یک درم سنک با پانزده درم سنک شراب مورد کر شراب
 غوره و شراب ربوای صفت سفوفی که حور حسن بکار داشته است بکیند اطفال
 الطیب و زانک و اقا قیا و کند و بلوط راستا راست مهر را بسایند شربت را یک و نیم باب
 سرد تعریف اقرص کبریا از بهر این علت بکیند که با پنج درم سنک صمغ کوزنج درم
 سنک کلنا و عصاره لحیه التیس از هر یکی دو درم سنک و نیم کند و درم تخم کرفس یک
 درم افیون دو درم قرص کند از یک مثقال یک مثقال شربت یک قرص بانقیع سماق
 صفت اقرص شدت بکیند شب میانی یک درم کثیرا و درم صمغ نیم درم دم الاغ و
 کلنا از هر یکی یک درم مهر را آب بول خرفه بسوزند و قرص کنند شربت قرصی دیگر بکیند
 کثیرا و تخم خشخاش و کل ارمی و عصاره لحیه التیس و صمغ آو سیاه و کبریا مهر را ستارا
 با آب لسان الحل قرص کنند و عصاره مورد تر و عصاره کل تر و لسان سفول و عصاره
 لسان الحل با اندکی کلنا و سرون کوزن سوخته و عصاره لحیه التیس بر قضیب اندک
 سود دارد و اندک ابها قایض بر نهان صفت آبرن قایض بکیند بول مورد تر و کلنا
 و ما زو و کوز سرو و نار بوست و کل سرخ مهر را بنزد و بالابند و اندروی نشانند
 قرصی دیگر بکیند عدس مقشر و آبی کوهی قایض و سبب کوهی قایض و حب الاس و تخم خشخاش
 و بوست خشخاش مهر را بکوبند و عصاره بول مورد تر بسوزند و بر موضع کرده نهند و اگر
 اقا قیا و کلنا و سماق درین نماد زیادت کنند صواب بود و از هر حرکتها و از جماع باز نماند
 و طعام سماق با غوره با و اندک با و باج و با لوده بشاست و روغن بادام فرماید و از آنکه

حاجت

حاجت اقتد بر طعناهای حرب و شیرین فرمایند و کشکاب و هیچ داروی تیز ندهند از بهر
 و هم ابو الحسن الترمذی میگوید اندین باب علاجهاء غریب بسیار شنیده ام که اندر کابها
 نیست و آن است که از معتمدی شنیدم که مقدار یک جبه نوشا در بایک درم سنک کل
 مخموم سوخته بیاز بود همان روز خون باز ایستاد و میگوید بصره میرزان این علت را
 علاج کردند بخانه اشتر مرغ از آن عجم میگردند و بر آن شراب قایض همی دادند و
 یکی را این حکایت بکردم و بنیاز مودم همان روز خون باز ایستاد و عسر البول بدید آمد
 تا عسر را علاج کردم و میگوید همانا این خاصیت خایه شتر مرغ راست و هم او میگوید
 بیغدار سردی اصفهانی را این علت بود و در بخهارید و لاغر شد پس از مدتی او را دیدم
 بحال سلامت باز آمده از وی پرسیدم که آن علت را یل شدست که گفت اتفاق افتاد
 که بر سپل هرل خیار بریان کرده خوردم و علت را یل شد من ویرا گفتم که ها ناماده را یل شده
 بود و این اتفاق بیوقاد تو کان بر دی که خیار سود داشت مرد سو کند خورد که بر بسیار
 کس از مودم و مهر را سود داشت و باز بسین قایم کر ما به است هندی و که او را این پیامم ختم
 و بخورد علت را یل شد باذن الله تعالی عز وجل و اگر سبب علت سوا المزاج سرد و خشک
 بود خفنها که از پنج سرب و گوشت کبوتر بچ و روغن و نبه سازند سود دارد و بیه
 کند که با مغزها کرده باشند یا اندکی تخم بادیان سود دارد و اندر طعناهای بیه و بیه
 مرغ خانی می باید کرد و هر سینه و باج و خایه مرغ نیم برشت و حلوا بایند با تخم خشخاش
 دارد و روغن یا سمن و روغن سوسن مالیدن در موضع کرده سود دارد و اگر سبب علت
 زخمی آسبی بود نخست را با بایند و طعناهای سبک باید فرمود و خمد از کل ارمی و
 و حوض اقا قیا و سر باید فرمود بکر و کلاب سرشته و قی سخت نافع بود و اگر باسهال حاجت
 آید اسهال بجهت نرم باید کرد و اگر سبب علت تری بود نخست قی باید فرمود و علاج
 سوا المزاج ترک کردن چنانکه اندر موضعش یاد کرده آمده است و اگر سبب علت خوردن

داروی نیز بود بهترین کاری آن بود که در حال قی کند و پس شیر تازه می خوردند صفت
 خشوی که بدان قی نمایند بکیرند شیرین صد درم سنک شیرکاو سی درم سحر را بخوشانند
 چند آنکه روغن کا و بکند پس پنج درم آرد سیم در افکنند و بجانند تا هموار شود
 و بدهند نیم گرم پس بر اثر آن آب نیم گرم دهند شربت تمام قی کنند و اگر این خواص بهر غذا
 و علاج دهند روغن کا و ده درم کند و شیر را با آرد بهتر بخوشانند و اندک شکر در آن
 و اندکی روغن بادام بر جانند و در سه انواع این علت سود دارد باب سیم
 اندر بسته شدن خون اندر مجرای بول و کرده هرگاه که بطریق بول خون می آید و بی علاج
 صواب باز ایستد بول بدستخوری بیرون آید و اندر کرده و مجاری بول گاهی و تمدید
 آید باید دانست که اندر کرده یا اندر مجاری بول خون بسته شده است علاج از دارو
 مفرد که خون بسته را بکشاید است و فرما نا و عود فلو نی و حب البکسان و اطفا
 الطیب و بنین مایه خرگوش و غاریقون و زرا و ندط و اتمایم یک شقال با سه اوقیه آب
 کرفس باید در کسکنین نوری که با سکنجین ساد و فرما نا و عود فلو نی و حب البکسان و اطفا
 آب کرفس که با آب گرم و عود فلو نی و درم سنک با آب گرم و اطفا الطیب و درم با
 آب گرم و حب البکسان هم و درم با آب گرم و بنین مایه یک درم باید مثقال اندر بخواب
 و غاریقون یک درم هم اندر بخواب و زرا و ندط و اتمایم یک مثقال اندر بخواب یا اندر آب گرم
 یا اندر شراب مخمر و یا اندر سکنجین و اکوشویث و اسوزند و خاکستر و مقداری باید
 با بنین مایه خرگوش یا بنین مایه و یا بنین مایه و سداب اندر آب بنین مایه و یا بنین مایه
 چند روز پیوسته خون بسته را بکشاید و سکنجین پیوسته خوردن مجربها را بالا کرد
 باذن الله تعالی باب چهارم از گفتار هر درم اندر قرحه و هم التها بول
 و علامت و علاج آن باید دانست که التها بول کرده است و مثانه و مجریهای کمیان
 هر دو است و این مجریها را طبیبان بتازی برای کویند و تفسیر برای آن اهل خراسان

موری است و اسباب ریش کرده و مثانه و مجریها همه یکسانست و علاج نیز همه یکدیگر
 نزدیکست لکن علامتها هر یک دیگر سان است اما اسباب قرحه سه نوع است یکی سببی
 از اسباب تفرق الاتصال چون کدشتن خلطی تیز کبرین التها بکند و آنرا بسوزد و بخراشد
 و چون کدشتن سبکی از سنگها که در کرده تو کد کند و از آن موضع جدا کرد و اندر مجاری
 بکند و در آنرا بخراشد و ریش کند پس باشد که اندر اندامی دیگر که بالای کرده است ریشی بود
 و بخت کرد و دریم کند از وی فروید و بر التها بول بکند و آنرا بسوزد و ریش کند و درم
 آنکه آتاس کرده بخت شود و دیگر کرد و سر کند سوم آنکه ریشی بطریق یا بکشد و بخون بر آید
 یک درم علاج صواب نرود با شتر که بول بکند و اندر عود فلو نی و حب البکسان و اطفا
 و موضع ریش در سبب ریش کرد و علامتها اگر قرحه اندر کرده باشد علامتهای خاص
 او آنست که در اندام که گاه باشد و بجانب پهلوها و کجک که آنرا اضلاع الخلف گویند
 همی رسد و از بالا گاه باشد تا کتف بر آید و تشنگی غالب بود و از تشنگی و عسر البول خالی
 نباشد و اگر قرحه اندر گوشت کرده باشد گاه اندر بول بارهای گوشت بیرون آید و اگر اندر
 عسای کرده باشد دردی بقرار بود و آب و اسوزند صعب بود و بنین صلب بود و اگر قرحه
 اندر مجریها و راج بود و در اندر ناف و قرحه و پیوسته های ران بود و بول اندک اندک و
 بدشواری آید و بوقت بول آمدن درد سخت تر شود و اندر بول پوست بارها رقیق و کجک
 بیرون آید همچون بشیر مایه خور و علقه و گوشت پاره نباشد و دریم سخت اندک آید و اطراف
 سرد میشود و باشد که ستم تر سرد شود و بدان مانیک تپ سرما گرفت و انگشتان پای هیچ کم
 نشود و اگر اندر مثانه باشد در اندر زها و بن قنطیر و پیوسته های ران باز میدهد و
 هیچ بول بخون دریم نباشد و بخون اورق باشد و اندک و اگر اندر کرده تنها یا اندر مثانه
 تنها یا اندر مجریها تنها بود علامتها خاصه هر یک جدا گانه باشد و اگر مجریها و مثانه نیز باشد
 همه علامتها که یاد کرده آمدیم باشد و صعبی علت و سهلی آن از صعبی و سهلی اعراض

علامتها معلوم کرد و علاج اما اگر قرچه اند کرده باشد و علامتها خاصه آن ظاهر شود
 سخت نگاه باید کرد تا در داند جانب راست است یا در جانب چپ اگر در جانب راست
 از دست راست زک با سلیق باید زد اگر مانعی نباشد و اگر در جانب چپ باشد از دست
 چپ باید زد و اگر اند هر دو جانب باشد زک از هر دو دست باید زد از بهر آنکه علامت
 آن بود که قرچه اند هر دو کرده است و اگر قرچه اند مجربها بول بود زک صاف زدن اولی
 بود پس ندان کردن که قرچه را بشویند و بیم از وی و بجاری بال کند پس تدبیر روپا
 جراحت کند اما اگر تب نمی آید و مزاج گرم نباشد قرچه را بدین طبع و مانند آن بالا کند
 بکیرند تخم کرفس و پنج بادیان و از هر سه را بپزند و با ماء العسل بپا میزند و
 میدهد صفت سفوفی که بر ریا بال کند بکیرند فطر اسالیون و تخم کرفس و انیسون و فوف
 کزور اسن خشک و منقر تخم خیار و باد زک و منقر تخم خربزه هر را بکوبند شربت
 یک درم سنک باماء العسل نغریف سفوفی دیگر بکیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون
 و فطر اسالیون و زوفاء خشک از هر یکی دو درم کنند سه درم شربت و درم بایست بپا
 سنک ماء العسل و طعام گوشت بکک و تیهوج و کنجشک و مانند آن فرمایند و اگر تب
 هپی آید یا مزاج گرم بود قرچه را و مجربها را باب تخم خربزه و تخم خیار و باد زک با جلا
 باماء العسل آمیخته شویند و اگر احتمال کند مغز این تخمها با تخم کان بکوبند و با می بخند
 با جلاب بپوشند و منقر جلفوزه کوفته و اندکی تخم کرفس باماء العسل کرده را و مانند آن
 از بیم بال کند و شیر با آب تخمها و با شکر اندین علت سخت نافع است و طعام میزود
 فرمایند از غوره و سماق و انار و آنک لکن سخت ترش نسازند و اگر قرچه پالک نباشد و بیم بان
 ایستد پمار را اندر این هپی باید نشاند و اند آب آن خشک و بر سیاوشان و سبوس کند
 و بر نجاسب و اندکی سرکن کبوتر بختن و موضع کرده را و پیغولهای ران را و زها
 بروغن حرب داشتن و اگر آمدن خون و بیم باد و صعب بود اندر سفوفها که یاد کرده

لزال

بزرا البج و قشو اللفاح و پنج او ایون بانمان حاجت زیارت کند و اندر آب این بپوش
 خنخاش اندر بند و شیان ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده آمده است اندر شیر زنان
 سوده و کد اخته بروغن پامیزند و اندر قضیب بکشانند بزرافه را و مثانه را بروغن کل
 جرب دارند پوسته صفت حفته که در دیشاند بکیرند کشکج و سبوس کندم و برک
 عصا الراعی و برک لسان الحمل صمد را بپزند هم چون کشکاب و با لایند و روغن کل
 بکیرند با سه هم سنک بروغن آب عصا الراعی که باب لسان الحمل پامیزند و با
 نرم بخوشاند تا آب برو و روغن بماند و درم با جمل درم ازین کشکاب بپامیزند و
 گرم بکار دارند نغریف سفوفی که در دیشاند بکیرند بزرا البج و انکی ایون نیم دانک
 منقر تخم خیار و درم تخم کولیک درم تخم خرفه یک درم این جمل یک شربت بود و در حال
 در دیشاند و شراب بنفشه و شراب خنخاش و شیر خرد در دیشاند و اقراص کا کچ در د
 بشاند و قرچه را بر ویاند نسخ آن بکیرند تخم خیار و درم کلار منی و صمغ عربی و کنند
 درم الاخرین راستا راست از جمله درم از هر یکی دو درم و نیم باشد تخم خنخاش
 سبید و منقر بادام شیرین و روت سوس و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم تخم کرفس
 دو درم ایون یک درم کا کچ خشک کرده شش درم شربت سه درم سنک باشد انبیشه
 نسخ دیگر و صف عیسی صهار بخت بکیرند بزرا البج و تخم کرفس از هر یکی شش درم تخم
 باران دو درم زعفران و بزرا الحماض و منقر جلفوزه و ایون و منقر بادام تلخ از هر یکی سه
 درم کا کچ بدست و پنج عدد تخم خیار بال کرده و دوازده درم شهد انق شش درم هر را
 بکوبند شربت سه درم با می خنده و در بعضی نسخها کا کچ بنجاه عدد است و کند راست مقدار
 دو درم و پس از آنکه ریز بال شده باشد و خون صافی بریم تدبیر روپا بپا بپا بپا
 باید کرد و اقراص خنخاش اندین باب سخت نافع است صفت آن بکیرند تخم خنخاش
 سبید و سیاه از هر یکی دو درم بزرا البج چهار دانک کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و کلار منی

وقبري وکل مختوم وکثیرا و نشاسته و صمغ باری و تخم خرفه و طباشیر از هر یکی دو درم
 سنک تخم کرفس و اینسوز و زعفران خشک و دم الاخوین و کهر با از هر یکی یک درم سنک
 ریوند چنی یک درم و نیم مهر را بکوبند شربت می درم سنک با شراب ریواج و مانند
 آن و صمغ باری که اندین سفوف می آید صمغ آلوست صفت قرص بالکند و در
 بکیرند صمغ باری و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و تخم خرفه و طباشیر و کل مختوم و مغز تخم
 و خیار با درنک راستا است مهر را با آب لسان الحمل قرص کنند شربت می از دو درم سنک بای
 بخت کر با شراب شیرین و اگر مزاج گرم بود آب لسان الحمل که بالعباس بگوید که بکیرند
 صفت قرصی که بکیرند سفیداج از زیر شسته و خشک کرده چندین بار نیم درم سنک
 قرطاس سوخته و دم الاخوین و جت آس از هر یکی یک درم سنک و نیم صمغ عربی و کثیرا
 و نشاسته از هر یکی یک درم سنک صمغ البطم یک درم سنک مهر را بکوبند و بشراب شیر
 برشند شربت می یک درم سنک با شراب موردی بارت آبی و سیب و غیر آن تعریف
 اقراص شب بکیرند سرون کوزن سوخته و کثیرا و شب میانی و کل ارمني مغسول و
 کلنا و تخم خرفه راستا است مهر را بکوبند و آب بر لای خرفه برشند شربت می دو درم سنک
 لیس و بکیرند شب میانی و دم الاخوین و کلنا از هر یکی سه درم کثیرا شش درم سنک
 صمغ عربی دو درم سنک اقراص کنند و آب بر لای خرفه شربت می دو درم با شراب موردی
 اقراص کهر با بکیرند کهر با و کثیرا و نشاسته و صمغ و مغز تخم خیار و خیار با درنک از
 هر یکی سه درم سنک کلنا دو درم سنک آقا قیام یک درم و نیم و اندر بعضی نختها که بایک
 درم سنک است مهر را بکوبند و آب بر لای لسان الحمل اقراص کنند شربت می دو درم با آب
 سماق و اگر با استفراغ خلط آید خربقی و حصه نرم و شیا ف نرم علاج نشاید کرد و
 قی اندر سه علتها کرده و مشابه نزر است اگر طبع نرم باشد و کز هر پنج روزی قی کرد
 سودمند باشد ماده را بالکند و انچه روی بدن جانب دارد باز کرد اندر تعریف حقه تر

وقبري وکل مختوم وکل سرخ و کلنا و سماق از هر یکی یک درم سنک طباشیر و کهر با از هر یکی
 یک درم و نیم درم ریوند چنی دو درنک مهر را بکوبند و سیزند و آب لسان الحمل برشند
 و اقراص کنند شربت می یکمقال ناد و درم سنک تا پانزده درم سنک سنگ کین سفر جلی
 کو با کشکاب و اگر اندین قرص دم الاخوین و جت آس و قرطاس محرق زیارت کند قوی
 تر و رو باشد تر بود و اگر قرحه اندر مشابه بود اندر سفوفها جت القلب و درم محرق و
 بسد و مر و اید خورد زیارت کند و روغن کل اندر جکاند با عصا لخته الیس باید
 جوشانید تا قوت آن کبر و از بهر آنکه مشابه عصا پی است و قرحه در تر درست شود و جت
 دشوار تر و بدو بر موضع کرده و تهی که ضامی قابض بر می نهند صفت ضامی بکیرند
 آرد جو و کحل بغدادی بریان کرده و کل و کلنا و حصض و شیا ف مامیثا و بر لای سماق و خرم
 قصب مهر را بکوبند و آب بر لای لسان الحمل برشند تعریف ضامی دگر بکیرند کل سرخ و
 کلنا و شیا ف کنند و بر لای مورد و گوشت سیب و آبی ترش راستا است مهر را بکوبند و آب
 بر لای مورد تر برشند یا آب آبی و اگر بر لای مورد تر و بر لای عوسج و غروب بنطی و انار پوست
 اندر آب بنزد و خرقه بدان تو میکشد و بر موضع کرده می نهند و بر تهی که و پیغولها را
 می نهند و بر زهار می نهند سخت سودمند باشد و اگر خرقه اندر مجریهای بول بود ضام
 کاه کاه باید نهاد و پوسته نباید نهاد صفت معجونی پزانده و رو باشد بکیرند مقل
 و صمغ البطم و کل ارمني و کل مختوم راستا است مهر را برشند شربت می یکمقال با شراب شیرین
 صفت سفوفی رو باشد بکیرند کل مختوم و قبري و قیولیا و مغسول از هر یکی دو درم سنک
 طباشیر و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی یک درم سنک شربت می یک درم تخم لسان
 سه درم سنک لیس و کهر با و سروي کوزن سوخته از هر یکی یک درم سنک شربت می یک درم
 سنک و نیم و با شراب خنجر بارت سیب و مانند آن تعریف سفوفی دیگر رو باشد
 و بالکند بکیرند تخم خیار و خیار با درنک و تخم خرفه از هر یکی تخم درم سنک کل ارمني

بکیند جو و سبوس کندم و خشک و برک بکند و بر سیاوشان و خطمی هر را بنزد و با آن
 و روغن کچر بر افکند و با ماء العسل پیامیزد و بکار دارد و طبع را نرم کند و دریم را که
 بجانب روده میل دارد یا کرده باشد بیرون آورد و باید دانست که بسیار باشد که قرخ کرده
 کشاده شود و دریم بنفش اندر روده افتد و بنفشه نرم از علاج نشاید که در صفت حقنه
 در نرم بکیند که بکیند و برک خطمی و سبوس کندم و برک بکند و برک کوب و لعاب تخم کتان و تخم
 معصفر نیم کوفته و بر این دو با لایند و روغن بنفش بر جانکند و شکر سبید در وی حل
 کنند و بکار دارند و بسیار باشد که قرخ کرده عسر کرد و دو حبات آید بدانچه از آب کافور آید
 الحسن الترنجی رحمه الله میگوید ابو ماهر الطیب از بهرام بن علت مجوفی ساخته است و
 از اثر یاق نام کرده نسخه آن بکیند که مخلوط تخم درم کل از می غسول ده درم و روغن محرق
 و سرون کوزن محرق و بسد و صر و اید خود از هر یکی یک درم و نیم عصا نه لجه التلس حار
 درم تخم خطمی و تخم خبازی و تخم خرفه از هر یکی یک درم و نیم صمغ بارانی صمغ الو نشاسته و کنیا
 از هر یکی هفت درم سماق پاک کرده و غوره خشک کرده و کل باری از هر یکی سه درم حب القند
 و قضیم و ریش و مغز جلفوز و مغز بادام سبید کرده از هر یکی هفت درم ریوند چینی سداب
 تخم خیار و خیار بارزک و تخم خربزه و تخم کدو شیرین پاک کرده از هر یکی یک درم رامل سداب
 کاکچ بزک حمار عدد فطر سالیون و زوفا خشک و سعفر و تخم کرفس و اینها را از هر یکی یک
 درم مطلق سه درم افیون دو درم تخم خنثا ش سبید و سیاه و بز البنج از هر یکی سه درم رب
 السوس و درم درم الاخوین یک درم سدر را بکوبند و بسینند و بر انگین بسرشدند و اول
 علت از حمت پاک کردن نیم شربت یکم تقال با سه اوقیه شیر خرو هفت درم ماء العسل
 و اگر مزاج گرم بود شربتی نیم مثقال با شراب آبی و رب غوره و مانند آن و اندر میان علت
 شربتی ازین مجون سه درم با هفت درم آب برک لسان الحمل جو شاییده و صافی کرده و
 یک درم ماء العسل و اندر آخر علت کریم پاک شده باشد و خون صافی همی آید شربت یکم تقال

و دانی

و دانی و نیم یاده درم شراب مولد یا رب غوره و مانند آن و طعام کباب و در راج و پیچ
 و باید دانست که منفعت شیر خرو و دیگر شیرها اندرین علت برک است اما در اول علت
 که قرخ را پاک کند و نکند از نکره بر کوبش پاکین را بسوزد و قرصه بهن باز شود شیر
 خرو دهند هر با مداجما اوقیه بار و درم ازین مجون یک با سفوف و قرصه کپشتی پاک کرده
 آمده است و در میان علت شیرین دهند کاهی یا این مجون و سفوفها و قرصها و کاهی باشد
 و با آخر علت که تن لا غر شده باشد شیر کاه دهند باشد که با جسل کر یا کجی ازین داروها کباب
 کرده آمده است تن را فرب کند و تری بدو باز آرد و طبیعت را قوت دهند تا بجا راحت آید
 و اگر بیمار سخت لا غر شده باشد و اندامها اصلی کرم کشته بود شیر زنان فرمایند خاصه که از
 بستان خورند و چون شیر کوا ریده باشد کشکاب سرطانی فرمایند و طعام مزونها بمغز و با
 بزه نافع باشد الله تعالی و تقدس جز و درم از کفار هر درم اندر پماریهای مثانه
 باب نخستین از جز و درم از کفار هر درم اندر آماس کرم که اندر مثانه افتد علامت و
 علاج آن آماس کرم خونی و صفراوی و آماس مرکب از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد
 بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و بسبب سنگی از سنگها که در کرده تولد کند و بروی بکند و در آنرا
 بر بخاند و بسجواند علامتها علامت این آماس در وی بود لازم و خنده و تب و سوزان با
 تشنگی و هدیایان و سیاهی زبان و بی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و روی و اگر
 آماس نرک بود بول و براز هر دو باز گیرد و زها و قیهای کاه هر دو منغوخ شود و بر آید
 آماس سخت برک نباشد بول قطره قطره بدشخواری آید و بر بهلو خفته هیچ نیاید است
 نشسته آسان تر آید و خامی بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دپله شود و اگر در بول رسد
 نیکو بد آید امیدوار تر بود و علامت دپله این عضو مجون علامتهای دپله کرده
 بود و اگر دپله اندر یک هفته بکشاده نشود یا علامتهای سختی بدید نیاید اندر هفته دیگر
 هلاک شود علاج سخت رگ با سلیق زنند و بر اندازه قوت خون بیرون کنند و اگر آماس از

ابتداء در گذشته باشد که مابین زنده و اگر آماس صفرانی بود تخت ضمادی رادع
 نهند و زود بضمادها نرم کنند باز گردانند تا صلب شود و اگر آلم صعب نباشد نخست
 ضماد نرم کننده بر نهاده و رو باشد از بهر عضو عصبانی و بدین سبب است که از تکیه
 باب گرم و روغنهای لطیف راحت یابند و این تکیه جان باشد که مثانه کا و پر آب گرم
 کنند و بر آن موضع می نهند و شربت آب عنب الثعلب با اندکی خیار خنجر و طبع را بختنها
 نرم فرو آرند چون خفته که از خطمی و حلیه و تخم کتان و سبوس و روغن بنفش و مانند آن
 سازند و جمد باید کرد تا بر حق اندکی لعاب اسبغول و شیر زنان بحر قنبر اندکجا
 که اندکی کشکاب باشیر زنان و پیست خیار و شیرین هم بشیر زنان و هم این لعاب و ککک
 و خیار شیرین خفته کردن شود و رو آماس گرم را نرم کند و به پزند و در رو بنشانند و پخته
 مثانه را بر روغن بنفش با اندکی روغن بابونه آمیخته دارند و از پس سه روز روغن بابونه
 تنها کار دارند و ضماد نیز از مغز نان سبب و کجند پوست کده و کوفته و شیر و روغن
 بنفش و روغن بابونه سازند و شلغم بخت ضماد گردند و پیست بخت هم چنین سود دارد و
 از پس این خفته که در رساکن شدن باشد و رو زکا و ابتدای علت گذشته ضماد از باقلا و تخم
 کتان و بابونه و می بخت سازند و چون علت در اخطاط افتاد که صافن زدن صواب باشد
 و ضمادهای محلل بکار داشتند چنانکه اندر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است و گاهی از
 پس ضمادهای رادع حاجت افتد ضمادی از جند بیدستر و زوفای خشک با موم روغن
 سرشته و آنرا سخت سود دارد و خاصه که در آن آب حلیه و تخم کتان و بابونه و از خنجر
 و بسیار باشد که اندک آب سعد و سبیل و جمانا و قرمانا باید بخت و هم چنین شلغم و
 و بر آن کرب اندازند و بختن در رو بنشانند و آماس را تحلیل کنند و اگر دید شود علاج از جلا
 قرحه و وسیله کرده است و اگر در آماس پنهان شود از جیری که حس را خدر کند چاره نایاب
 بکیرد ایون و آنکی نیم و زعفران و آنکی یکم شمرند و روغن بنفش حک کنند یا خرقه بپزند

آغشته کنند و حول سازند یعنی بحری بسین بردارند و شرتهای و علاجهای دیگر همچون
 علاج سرسام کنند باب دوم از جرقم از کفشار هر دو هم اندر آماس سرکه اندر
 مثانه بدید علامتهای بول و برازد شخار بیرون آید و گاهی اندر مثانه بدید آید و مسا
 خلد شود و ضعیف گردد و علامتهای آماس کرده ظاهر شود و فرق این باشد که گاهی اندر
 مثانه بود علاج این علاج آماس صلب است که در کرده افتد از روغنهای گرم و تحلیل کنند و ما
 و ضمادهای تکیه ها که اندرین باب یاد کرده آمده است بکار داشتن و شرتهای و ادرا
 کنند با آنکین و خیار شیرین بکار داشتن و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنهای
 و داروهای محلل بحری قضیب اند می چکانند بزاف و الله اعلم باب سیوم از جرقم
 از کفشار هر دو هم اندر قرحه مثانه اسباب قروح مثانه اسباب قروح کرده است بعضیها
 و علامتهای نیز بدان نزدیکست و فرق میان هر دو اند باب قروح کرده یاد کرده آمده است
 و هر که بول نیز کرد و مدتی بر آن حال بماند مثانه او قرحه شود و آن تر باشد و هر که امثانه
 سولاح شود اندر بیشتر حالها هلاک شود مگر که سولاح بر جرقم و لخمی افتد و باز برود علاج
 خوردنیهای تیز و شور و از ترشکها سخت ترش بود و از شیرینها که سخت شیرین بودین
 باید کرد و ریاضتها و حرکتهای قوی که تن را گرم کند و اخلاط را بخیباند نشاید کرد و طعمها
 و شرتهای نرم و اسفیدناها و ترشکها معتدل باید خورد و گاه باشد که ریاضتهای معتدل
 فضلا را تحلیل کنند و اندامها را قوت دهد اندک اندک می باید از مود و ترتیب علاج
 هم بر آن گونه باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و علاج کرده شیر اسباب است
 و اندر صحرایها و آلات بول نافع است خواجیه بوعلی سینا رحمه الله میگوید اندک کتاب
 قانون و عبارت او بتاری است بنظر فیمار منمن شرب الالبان فانه اعلى شرط الذکر
 نافع لقروح مجاری البول خصوصاً البان الخیل و طریق صواب اندر علاج این علت
 آنست که نخست مثانه را بشویند و از بیم بالکنند بماء الصعل و جلاب که در وی دان

ادرا کنند بخته باشند بخوردن و هم بزاقه اندر مجری بول جکانیدن علاج مشابه
بزاقه باشد اگریم بسیار می آید خاکستر درخت انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر
شیخ کپاسی در مننه میگویند اندر آب کنند و نیک بشوراند و یکشان روز بگذرانند تا
صافی شود و آب قوت خاکستر کبر بدان آب در می جکانند تا بال شود و هرگاه که بسوزد
شیر زنان و روغن کل اندر جکانند اما شربت اسبغول بدهند با روغن کل و شیر خروشی
بزرگتر است نیز نیک باشد پیوسته باید دیشترین سه اوقیه تا با سانی بکوارد و اندر
علف این جانوران چیزهایی قابض و خنک همی آمیزد چون ارزن و کشمش خشک و بلوط
و برگ کل و برگ سیب و امرو و برگ آبی و اقراص خنک و اقراص کاکج که اندر علاج
قرح کرده یا زکریه آمده است هر بامداد یک مثقال می باید دارد و با شیر کبر اشراف کرد
خوردن مزاج باشد کاهی شراب بنفشه کاهی با شراب انجیر و کاهی با شراب مورد و کاهی
بارت غوره و کاهی با کشکاب و کاهی با آب سرد صفت خماری نافع بکیرند پیوسته نیک
درم سید بطیسه درم باجمار درم موم سفید و دوازده درم روغن بنفش چند آنکه کفایت
بود تعریف خماری دیگر بگذارد که قرحه بهن باز شود و بکیرند خرمای و موز و مالوا و افایا
و شب بمانی و طرائث و بکیرند و برزها را نهند اگر در غما در زوفا و میوه زیادت کنند
صواب بود صفت داروی که بزاقه اندر جکانند بکیرند از زروت مدبر و نشاپسته
و اسفیداج مد را بیا میزند و بشیر حل کنند و اندر جکانند و اگر کنند از اندان دارو زیادت
کنند قوی تر بود اگر از این داروها خفته سازند صواب بود و در آن حال حقیقت کند خدا و
علت بزاقه خفته باشد با سبب چهارم از جرد و دم از کفشان هر دم اندر بسته
شدن خون اندر مجری که اول و ثانی علامتها الجالینوس که بداند که با علل الاعضا
المباطه که هرگاه که خون اندر مثانه یا در معده سینه بسته شود و علقه گردد
و زنک روی رود و بنفشه ضعیف شود و متواتر شود و اطراف سر شود و غشی

افتد و عرق سرد آید و منش کشتن خیزد و باشد که تب سرد بگذراند و درستی این نشانهها
آست که سخت بول خون بوده باشد یا زخمی و آسیب رسیده باشد یا از جایگاهی بلند آمده
باشد علاج داروهای کسک مثانه را بریزند اندر بن علت با سکنکین سودا را
خاصه با سکنکین عنصلی که با نیکین کرده باشند و بنیر مایه خرگوش مقدار دو دانگ
یا نیم درم اندر طبع شبت و با بون خوردن یا اندر خود آب بخورد سیاه یا در آب خنک
یا در آب خاکستر جوب زیاده در طبع سداب و قیسوم سودا دارد و مقدار یک مثقال
بنیر مایه اندر طبع با بون و شخ و اطراف کوب واد خرو سرکین کبوتر حل کنند و اسفنج
بدان ترمین کنند و برزها را می نهند و پیوسته بجای آب سکنکین دهند با آب آمیخته
لکن از این طعام آب ساده دهند و اگر انفع را در آب خاکستر جوب زد و انجیر و بلوط یا
در طبع ماء الاصول حل کنند و مجری بول اندر جکانند صواب بود و اگر این آب خاکستر
تنها جکانند سودا را در جگر خور و هر سلفاه را که اهل خراسان کشف گویند خاصیتی
اندین باب هم چون خاصیت بنیر مایه خرگوش صفت داروی که خون بسته را وریم
از مثانه پاک کند بکیرند فود و موفوه و قرحه مانا و ابله و اشق و حلیث راست است همه
را بر شند و جت کنند و اما الاصول بخورند و مثانه اندر جکانند شربت یک مثقال
و سیریا درین باب سخت نافع است و روغن پید انجیر اما الاصول خوردن نافع است
صفت داروی که در خون بسته را بکشد بکیرند بنیر مایه خرگوش یک جز و حلیث
خمس یک جز و قویم جز و بودن خشک نیم جز و شربت یک مثقال در یک روز سه بار باجمار
بار دهند با سکنکین و سرکه ترش بیا شامند و اندر طبع بون نشاند و اندر مجری
اندر جکانند و طعام نخورند از نخور سیاه و شبت و در چنی دروی بخته و باقی علاج
از باب سیزدهم از جرد و نخستین ازین گفتار بچیند و آن آب بسته شدن خونیت
اندر مجری بول باب پنجم از جرد و دم از کفشان هر دم اندر جوب مثانه و علا

علامت این علت خارجی بود اندر مثانه دایم و کول با سوزش بیرون آید و دردی صعب
 گردد و سوزی بخالی باشد اندرین شبیه و گاه باشد که رطوبتی مجاری را بپوشاند و گاه
 باشد که خون آید علاج این هم چون علاج جرب کرده است تحت شربت ها و دارو ها
 زدائیده بکار باید داشت که سوزاننده نباشد چون جلاب و ماء القسطن و کسکاب با انکین
 و دارو ها که اندک بآب جرب کرده یاد کرده آمده است می باید داد و غیره تا در مجرای کول
 میگذراند و هر چند که ای استغراغی کردن بقی و شیر خور و شیر بر اندرین باب نیست
 بسیار ترست و عصبانیه آبی و اسهول باشد که روغن بادام بس از آنکه مثانه را بشربت ها
 ندائیده بالک کرده باشند سود دارد و طبع حلیه با انکین و آب تخم خیار و تخم خربزه با می
 بخند زداخته است و طعام با بچه تره و اسفید با ها و جرب و هر سه بگوشت مرغ و فلفل
 و آب معدن کور و خوردن و دروی نشستن سود دارد و شیر زنان بخرمها بولاند و بکافور
 تنها و بالعباس سود دارد با سبب ششم از جردوم از کفتار هر دهم اندر یاد کرد
 مثانه افتد اسباب این علت خوردن طعامها و میوه ها با و الی بود و گاه آمدن رطوبت
 اندر مثانه وضعیفی آن حرارت از نجات رطوبت اندر مثانه وضعیفی آن حرارت از نجات
 رطوبت و تحلیل آن با علامتها علامت این علت تمدد است بی کانی و دردی که بر ترق
 فروز هی آید و میشود و فراق میکند علاج روغن سید انجیر اما الاصول باید خورد
 از طعامها و میوه های با ذالک برهیز باید کرد و بر زهار روغن یاسمن و روغن سوسن
 و روغن بان با چند بیدستر نما و کردن و شبانی از تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سقز
 و فلفل و سبکیج و باید بکار داشتن و مجربها که اندر علاج فوایج ریجی وصف کرده اند
 است همه اندرین باب نافع است و طعام هم از آن نوع باشد که اینجا یاد کرده آمده است
 باب هفتم از جردوم از کفتار هر دهم اندر در مثانه و اسباب و علاج آن
 سبب در مثانه یا سوا المزاج مختلف باشد یا سنگ که دروی تولد کند یا ریش و جرب که

اندروی بدید آید یا آماسی یا بادی یا نشان بحران که بطریق بول خواهد بود و علامتها
 هر یک علاج آن یاد کرده آمده است و باید دانست که در در مثانه اندر زستان و بوقت
 آمدن بارها شمالي بیشتر بود و گفته اند هرگاه که خداوند در در مثانه را اندر بغل جایی
 بدید آید چند سببی بزرگ با مهتر و تا هفت روز بداد و مدت پانزده روز بکشد
 خاصه اگر اسباب بدید آمده باشد باب هشتم از جردوم از کفتار هر دهم اندر در
 مثانه و بیرون شدن آن از جای خویش اسباب استر خای دیگر اندامها یکسانست سبب
 بیرون شدن آن از جای خویش باری غلیظ باشد که انرا از جای خویش بیرون سوزد یا ز
 بود که بر کرم گاه افتد یا از جای بیوفتد و بر پشت افتد و گاه باشد که سبب استر خای مثانه
 و بیرون شدن آن از جای خویش عسر البول بدید آید و گاه باشد که سلس البول بدید آید
 اگر عضله بر مثانه بفراخا باز کشیده شود سلس البول تولد کند و اگر از دراز کشیده شود
 عسر البول تولد کند علاج انچه از زخمی و آسیب و از جای بیوفتادن بود علاجش دشوار
 بود بجای باز باید بردن و دارو های گرم کننده که یاد کرده آمده و علاج خداوندان فالج
 کردن و اگر بول پیرا آید علاج سلس البول باید کرد چنانکه در جردوم یاد کرده آید
 از این کفتار در جمل اندرین حال دارو های مرغی یعنی سست کنند مقداری با دارو ها
 تحلیل و تقطیع کنند باید آموخت و تحلیل کنند بیشتر باید و انچه از باد افتاده باشد
 علاج آن اندر باب ششم از جردوم یاد کرده آمده است و اندر همه انواع تریاق بزرگ و
 مشر و بطوس و سحرینیا و امروسیا و قوی و دوا الکرم سود دارد و سعد و کبند و شکوفه
 افخوان بهم آمیخته و نا آمیخته سود دارد و تخم سداب تر و شکوفه او در آب سداب بخند
 و بالود خوردن و بجری بولاند و چکانیدن سود دارد و انرا که بول بدشخواری آید
 بوست خربزه خشک کرده و کوفته با شراب ریجانی و خنجر خورس سوزانید و سوبه
 با آب نیم گرم تا شتا خوردن بخاصیت سود دارد و روغن سداب و روغن قسطرود

حب الغار وروغن ناردين با جند بيدستر و حلیث و بازرد و جاشیرد و بجانیدن
و بزهار مالیدن و فرو زانف مالیدن سود دارد و ضماد کردن از داروهای خوش بوی
و گرم که در روی قضی بود چون سعد و سنبل و سیاسه و مقل و بابونه و انکبین سود
دارد و حقیقه که در روی قنطور یون و منطل و خروع باشد سود دارد و در آب دریا
و کوکمر نشستن سود دارد و جگر و سوسم از کفنا هر دو هم که در فعل مثانه بدیداید
چون تقطیر البول و حرقه البول و عسر البول و سلس البول و زیابطس با بختین
اندر تقطیر البول که بسیار سیجیدن کمین خوانند اسباب تقطیر بول سه نوع است
یکی آنکه در بول بود دوم آنکه در مثانه بود سوم آنکه مثانه را با عضوی دیگر اندر حلی
مشارکتی افتد اما آنچه در بول بود و در مثانه است یکی تیزی بول است دوم بسیاری بول
و هرگاه که بول تیز بود مثانه را بکند و بسوزاند و بدان سبب مثانه را نکند و نتواند داشت
تا جلد شود و با اختیار بیرون آید لکن اندک اندک را که بدو میرسد زود از دفع میکند
و سبب تیزی بول یا طعنه ها و شرابه ها و داروهای گرم و تیز بود یا ریخ و ریاضت یا جماع یا
کرمی مزاج اندامی دیگر چون کرده و جگر و غیر آن و هرگاه که بول بسیار آید مثانه زود پر شود
و گران گردد و چون گران شد اگر اختیار باشد و اگر نه تقاضای دفع و بیرون کردن آن بدید
آید و سبب بسیاری بول بسیاری تریهای دقیق بود و تیز و بسیاری خوردن میوه های
طعامها و شرابه های تری آرنده و آنچه در مثانه بود هم دو نوع است یکی آنکه آن عضو را که در
کرمی بیرون آمدن بول نهاد است و بول را در مثانه قوت ماسکه او نگاه دارد و آن قوت
و قوت ماسکه او ضعیف گردد و آن افت یا استرخای مغرب بود با هم استرخای بود و هم باطل
شدن حس و خدر کشتن چنانکه عضله مقعد را افتد که فعل را نگاه نتواند داشت یا ایامی
یا سؤال مزاج که قوت این عضله را ضعیف کند و چون او ضعیف شد بول را باز نتواند
و نه بقوت دفع تواند کرد و این تقطیری بود با عسر آمیخته و اندر بیشتر حالها سؤال مزاج که

قوت این عضله را ضعیف کند سرد بودن بنی که هرگز اسرا زده باشد تقطیر بول ریخ دارد
آنکه که هر مثانه و قوت او بسبب سؤال مزاج یا بسبب جرب و فرجه و شره ضعیف بود و هر
گاه که قوت او ضعیف شد او نیز بول را نگاه نتواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد و خطا
اگر عضله شکم که مثانه را بر فشاردن بود دفع بول یاری دهند اند و سؤال مزاج و ضعف
شریک باشند و تقطیر که جرب و شره و فرجه بود سبب آن درد و سوزانیدن بود و آنچه
از آماس بود سبب آن سده و تنگی منفذ و ضعف قوت بود و سنگ و ریک را که در مثانه
و منفذ بول بود از نوع سده شمارند و آنچه بمشارکت مثانه بود یا عضوی دیگر هم دو نوع
یکی آنکه در اندامی که بر بالای مثانه است قرحه بود و دوم از وی بطریق بول هیم بالا بدو تیزی
ریم مثانه را میبکند و دوم آنکه در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماسی بود و مجری
بول را تنگ کند و تقطیر باشد که با درد و سوزش بود و باشد که بی درد و سوزش بود علامتها
علامت سؤال مزاج گرم و تیزی بول و زردی رنگ و تیزی بوی و گرمی و سوزانیدن آن
مثانه را و تقطیر مداوم بود و تپشها و کدشته بران کواهی دهد و علامت سؤال مزاج
سرد است که بول سبید و بی سوزش بود و اگر سؤال مزاج سرد و تیز بود بول بسیار آید
باشد که بی کواهی بدو را بید تپشها و احوال کدشته بران کواهی دهد و علامتها شره
و جرب و فرجه اندر با بول کدشته یا کرده آمده است علاج اما علاج آنچه که از تیزی
بول بود و علاج آنچه بمشارکت مثانه بود یا عضوی دیگر بجزهای باید کردن که تیزی
باز دارد و مزاج را معتدل باز آید و اگر بمشارکت عضود کرد بود آن مادر که مثانه فرود
می آید از مثانه دفع کند چون کشکاب یا روغن کل و آب کسنه و آب کدو و باطبا شیر و سکر
و اسبغول بروغن کل جرب کرده با جلاب و شراب خنکاش یا شراب غوره آمیخته که با شراب
ریواج بود سود دارد اگر هر چند روزی یا هر دو روزی بنادق البرزور دهند با جلاب
آن ماده را که مثانه فرود آمده باشد یا که کد صواب باشد و کر مایه کباب آن خوش بود و عرق

آوردن دروي سودا را در از بهر آنکه ماده تيز برفق بيرون شود و طعام اسفناج و
 ماش مقش و کدو و کوك و كنگ و جوفه مايند بروغن بادام و از ترشها نيشو و غيره و انان
 دانك و سماق و خرما هند و صمغ بروغن بادام ساخته و بجزه مرغ خاكي و ان با سکنکين
 کرا با جلاب خوردن سودا را در و اگر سبب تقطير سوا المزاج سرد بود ترياق نزل و مشروط
 و سحر نيا سودا را در و اطريفل کوجک با سحر نيا و اندک بلوط و علك شاخ بهم برشته و بند
 و حب الاس و بلوط و سا و علك شاخ و زيزه کرماني را ستا راست بگویند هر امداد سد
 سنك سفوف کنند و با ارج جالينوس و اطريفل نزل و صمغ داروها که در قوت باه زيادت
 کنند اندرين علت سودا را در و صفت شربتي که تقطير بول و خون آمدن با بول باز دارد
 بکين ندرک مورد خشك و برک سيب و برک خا و صمغ و کند و کلان و بلوط را ستا راست
 صمغ را اندر شراب انگوري بچشانند و با لاند هر امداد يك اوقيه بدهند تعريف سفوف
 بکين ندر بلوط بس که تر کنند يك شبان روز بس بریان کنند و بگویند ده دم از اين بلوط و هليله
 کابلي و هليله پال کرده و بریان کرده از هر کي هفت دم علك شاخ پنج دم راسن خشك
 کرده ده دم صمغ را بگویند و برين شربت سه دم با آب اهنکران صفت سفوف
 ديگر بکين ندر بلوط و کند از هر کي ده دم تخم حبل و صمغ قرقه و خا و لجان و راسن خشك
 و وج و کهر با از هر کي يك دم هم را بگویند و برين شربت سه دم با شراب کهن که
 با می نخته و اين سفوف را اما سنك البول کويند تعريف حتي بکين ندر و جديديست
 قسط تلخ خاشا عاقر قرحا جفت بلوط از هر کي را ستا راست صمغ را بگویند و برين شربت
 مورد تر برشته و حب کنند هر شب بوقت خواب دم سنكي امشقال بخورند و جالينوس
 و سحر سودا را در از بهر آنکه بول بلغمي را با در بال کنند و عادت طبيعي را از دست بکشند
 بکين ندر هليله کابلي بریان کرده ده دم بهمن سرخ پنج دم بودنه خشك و حب الاس و سنك
 و صمغ و کند و سواد شاسته از هر کي سه دم و در دانك راسن خشك و حب الحلب از

هر کي پست درم قنعل پنج درم صمغ را بگویند و با کين آمله برشته و قوي تر بود شربت
 سه درم سنك صفت مجوي در کين ندر هليله سياه و هليله کابلي و سنك از هر کي پنج
 درم و جديديست از هر کي يك درم و نیم کهر با و سعاد از هر کي دو درم و نیم کنند
 و حب الحلب از هر کي ده درم صمغ را بگویند برشته و شربت يك امشقال تعريف
 مجوي در کين ندر هليله کابلي و هليله و آمله بریان کرده از هر کي هفت دم قنار
 الکنند پنج درم حب الاس ده درم هم را با آب اهنکران تر می کنند و خشك میکنند و جديديست
 با و بر شراب مورد برشته و صفت مجوي در کين ندر حب الاس يك جزو کدرن حصار
 يك جزو خرما هندی و جزو هم را معجون کنند با یکدیگر شربت شش امشقال و اگر هر امداد
 يك امشقال قافله سفوف کنند سودا را در و با نجير خشك در روغن زيت آغشته شود
 دارد و سفوف کنند و را ستا راست هم را بگویند هر امداد يك امشقال سفوف کنند
 و شونيز و تخم سداب را ستا راست سودا را در شربت يك درم و روغن بيدنج خورند
 و مالیدن سودا را در و موميائي در روغن زیتق کداخته مجوي قضيب اندر جکانند
 و مجوي بسين بردارند سودا را در و بر کاه داشتن بول صبور گردانند با آب نهم ان
 جزو سوم از کف نار همدم اندر عسر البول يعني باز گرفتن بول و بد شخواري
 بيرون آمدن اسباب عسر البول یا آماسي بود در مثانه یا در عضلهها مثانه یا بادي
 غليظ بود که مثانه اندر مانده یا ريشي بود اندر مثانه یا رير بود که اندر مثانه یا ريم بود که
 اندر مثانه بود که رايديا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که رسته
 شود یا کوشي فروني براید یا باز داشتن بول بسبي از سببها و بر شدن مثانه از آب
 و منطبق شدن دهانه او و ضعيف شدن قوت رافعه و اين را موت القوقع ^{انند} میگویند
 یا سوا المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بدان سبب یا سوا المزاج گرم جاکند در تها
 محرقه بود یا تنك شدن مجوي بول بسبب آنکه خايه بر بالا شود یا آماسي اندر روده ^{مستند}

در جم یا غلی خشک و رطوبتی زنج و باری غلیظ اندر دوده مستقیم یا زخمی که بر پشت آید
بر زهار علامتها اما علامتها سوا المزاج و علامتها آماس و قرحه و جرب و علامت
بسته شدن خون است که بنف و نفس صغیر و متواتر شود و روی زرد شود و منشی کشتن
خیر و تب سرد بلرزد و علامت باد که بمشانه اندامند و علامت رطوبت هاهمه اند
بابها که گشته یاد کرده آمده است و علامت رطوبت هاهمه اند بابها که گشته یاد کرده
آمده است و علامت سنگ که اندر مشانه تولد کند سپستر یاد کرده آید و علامت کوش
فرونی است که نخست قرحه بوده باشد و ریم آمده و پس باز ایستاده بر عقب آن عسر البول
بدید آمده و علامت موت القوه است که بعد از بول باز داشته باشد و عسر البول از
پس آن بدیده باشد و سوزش نباشد یا اندکی بود و اگر درست بر مشانه نهد بول بیرون
همی آید بقطیر و عسر البول که سبب آن زخمی و اسیدی بود سبب آن علامت بود و علاج
اما اگر سبب آماس کم بود که با سلیق باید زد و مشانه را بر روغن بنفش جرب داشتن و
باقی علاج اندر باب نخستین از خوردن کم ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب آماس
سرد بود علاج آن باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و آنچه علاج مشانه است
خاصه است که روغنهای محله بحری قضیب اندر جکانند و ضمادها و محله بر زهاری
نهند و اگر سبب بادی غلیظ بود که بمشانه اندامند روغن بیدانجیر با ماء المولی می باید زد
بدین صفت بکیرند تخم کرفس و تخم بادیان و سیح کرفس و پنچ بادیان و کویا و زیره و آنچه
از هر یکی یک مشت سنبل و کلسخ و وج و فوه و ریوند چنی از هر یکی سه درم موین منقی
بیست درم پنخ سوسن سه درم انجیر بستی پنخ عله دمه را اندر سه من آب بنهند تا نیمه از
آید و بنا کنند و هر آمدار چهار درم باروغن بیدانجیر بخورند و روغن چهار درم و اگر با
سحر نیا دهند سخت سودمند باشد و روغن نارین کرد و روغن یاسمین کرد و روغن سداب
یا چند بیدستر بحری قضیب اندر جکانند و باقی علاج اندر باب ششم از خوردن کم ازین

گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب ریش مشانه بود علاج آن در باب سیم از خوردن کم
ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب کرم آمدن ریم بود در مشانه را روها کشانند
و اندر کشته دهند بشرط آنکه معلوم باشد که درین ماده نیست که فرو آید و رنج زیادت
کند و طریق صواب آنست که نخست فی فرمایند پس خفته نرم که از تخم خطیبی و تخم خجاری
و تخم گمان و کشک جو و سوسن کندم و خیار شنبه و روغن بابونه و روغن شبت ساخته
باشند بکار در اند و سپستر اندین خفته بانیند و اندکی بوره زیادت کنند و روغن
بابونه تنها حقنه کردن سود دارد و ریم که در مشانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند
یا بار را بر پرون آید و ضمادها که از اطراف کرب و اطراف جکند و حلیه و اکلیل الملک
و بابونه و بیاز بخته و آرد باقی و آرد جو و آرد نخود و اندکی سرکین بکوتور و روغن زیت
سازند بر زهاری نهند و سوسن سه باب شیر کرم باروغن بابونه و روغن شبت بکینند
میکنند پس داروی او را کشته دهند و آب ترب اندین باب سخت نافع است و اگر نا
خوش از آن سازند صواب بود و بنادق البر و وسفوف و قوط که اندر آخر علاج آماس
کرم کرده یاد کرده آمده است بکار دارند صفت کار و روغن او را کشته که مشانه را
از همه اخلاط پاک کند بکیرند باهل و اسارون و حماما ناخواه قطر سالیون و تخم کرفس
فوه و بادام تلخ سنبل از هر یکی پست درم تخم خربزه پاک کرده ده درم در آن کج کبرهاوس
او دور کرده باشند یک درم اشق پنخ درم باب کرفس حل کنند و در او را با بدن بسرشد و ج
کند شربت از دو درم تاسه درم و اگر در مشانه قرحه نباشد و ریم از عضوی دیگر بدیده آمده
باشد داروها که سنگ و ریک از مشانه پاک کنند سود دارد چون کرم سوخته و سنگ اسفنج
و آبکینه سوخته و سوختن کرم و آبکینه اندر علاج سنگ مشانه یاد کرده آید و
مشانه را سوکی بنازی ابن عربس کوبند و خشک بکنند و بکوبند مقدار سه درم با شراب
ریحانی اندین باب بخاصیت سود دارد و بزرگان را و شرته هاهمه با آب ترب دهند

که آب بخورد سیاه که آب خشک که آب کرفس که آب بادیان و تریاق و مشروب و بطور
و امروسیا و واکرکم و سکنبکین و عنصلی سخت سود دارد و کورکان را شرب و شیر
مادر دهند و اگر سبب عسر البول بسته شدن خون بود در مثانه را و ها که اندرین
باب چهارم از بخور و دودم ازین گفتار یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر آن داروها
در آب ترب برشند و صما کنند قوی تر بود و نطو لها که از هراستند و مشرب طرا
مشبع و بوره و عاقر قرحا و خردل سرکین که بوتر سازند بر زهار میجکانند صفت خمدانی
نافع بکیر زجت الفار و شب یمانی و حماما و اکلیل الملک و آرد نخود سیاه و بابوناز هر
یکی ده درم دو قوط و تخم ترب و تخم کرفس بوستانی و کوهی از هر یکی هفت درم سه را بکوبند
و بطیخ کرب برشند و بروغن بلسان گروغن سوسن بر جکانند و بزهار دهند
تعریف خمدانی در بکیر زجت سبکیخ متعاجا و شیر و وچ راستا است سه را حل کنند
و بطیخ کرب و بایه بطوموم زرد و روغن سوسن برشند و شراب شب یمانی سخت
نافع است بکیر زجت شب یمانی مقدار دو درم و در سرکه تر کنند یک شان روز و ببالایند
و از آن سرکه سکنبکین سازند و تمامت علاج هم از آب چهارم که نشان داده آمد بخوانند
و اگر سبب عسر البول قرحه بود که جراحت آن رسته شده باشد و مجری تنگ کرده یا کوشش
قوی یا قولی برآمده باشد در آب زنه های نرم کنده می باید نشانند و صما ها و روغن ها
نرم کنند بکار داشتن و از طعامها و شرابهای ترش و قابض پرهیز کردن و باید دانست
که علاج این نوع عسر بود و اگر مجری یکبارگی بسته شود و در پرخان نباشد که محله را در
آماس نشان میگوید که هرگاه که آماس عظیم بود و مجری بول بدان سبب گرفته شود و فائز
بکار نتوان داشت از ججت آماس و پمار برف هلاک شود مثانه را باید شکافت و آن
موضع که از ججت سنگ بیرون کردن شکافتند و نایزه در شکاف نهادن تا آب بیرون
آید لکن این شکافتن تنگ و باریک باید چند آنکه آب بیرون آید و میگوید که خطرات این

شکافتن پیش از آن نیست که جراحت بسته شود و این اولیتر از آنکه بیمار را بمرکب بسیار
و فائز طیرانی است که بول را از مثانه بیرون کند و صفت آن سببتر یاد کرده آید
و اگر سبب عسر بطونتی لزج باشد سرکین که بوتر دشتی که سرکین موش یا مومیا نی در بطیخ
شبت یا دود بول کورکان بسایند و مجری قضیب اندر جکانند و اگر نیم درم سنگ سرکین
که بوتر یا سرکین موش یا به مثقال هم در بطیخ شبت بخورند سود دارد و آنچه بخاصیت شو
دارد سنگ دان مرغی که از ابتازی از زخمه کوبید خشک کرده بکوبند و بایک درم سنگ
نمک هندی در آب گرم بدهند و دود آنک سنگ حلایت باشی خریدند که در
غلظه را از نه تنه بکند بکیر زجت استقبال بریان کرده بخاه درم شب یمانی دو درم هر دو را در
سرکه بنزد تا اسقیل مملع شود و دست بمالد و شکر برافکند و اگر انگبین و بقوام آورند و
ضمادی که در بسته شدن خون در مثانه یاد کرده آمده است درین نیز سود دارد و آب کرفس
و آب ترب با روغن بادام دانه سود دارد خلاصه اگر در آب زن نشسته خورند و اگر سبب
عسر سنگ مثانه باشد علاج آن اندر جزو چهارم ازین گفتار یاد کرده آید و اگر سبب
عسر از داشتن بود و وضعیفی قوت که از اموت القوه خوانند علاج وی آنست که
فائز طیران بکار دارند و بول بیرون آرند و اندر آب معدن کورک نشانند و صما های نرم
کنند بر می دهند و روغن شبت همی مالند و طعام جیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار
بود و بسیار بزکان بدین علت گرفتار شده اند و صواب آن بود که مردم خویشین را از
مجلسی و کاری که باز داشتن بول حجت آید باز نس میدارند و جحد میکنند تا بدارند و ابتلا
نشوند صفت فائز طیران نخست نایزه سازند و ملس از سیم یا از مس یا غیر از آنجا که مجری
قضیب فرو شود و سر وین او کشاده و کشادگی سر او چند آنکه بول بدو فرو آید و سر این
نایزه را که در کشند بسا لقی ذکر سازند بشکل گرد بهلوهای او راست و هموار هم چون مور
پی بزرگی این موری بزرگتر از آن که همگی بول بدوی بکشد مثلاً یکبار و نیم جلدان و بر سر

آن موری طبقه بجام برساند و در میان کاه این طبقه سولاجی باندازه بن این نایره و این
نایره بران سولاج بندند و اندام و برین این موری بهیمنی ساخته باندام چنانکه کاه
بهین بدون این موری نشینند باندام تا هرگاه که نهین بر روی نهند هوا را
منفدی بنامد که بیرون آید یا در شود و میا کاه این نهین سولاجی کرده چند آنکی
بدان بگذرد و اندکی فراختر و درازای میل چند یکبار و نیم درازای موری و از سرین میل
چندانی سوهان بنشیند باندازه نایره که بر سر موری نشیند است تا باندام بنایره اند
نشیند و طبقه دیگر برین میل بگذراند و آنجا که بر میل بنایره اند نشیند و حدی بند
آید میان سر میل که سوزده اند و میان بن او آن جای کاه نشان کنند و این طبقه را بران جایگاه
نشان کنند و این طبقه را بران جایگاه بجام استوار کنند و بهیمنی طبقه باندازه فراخی بود
بود باندام و چند آنکه بالای موری است ازین میل معلوم کنند و بر نیمه آن نشانی کنند و طبقه
دیگر هم چند طبقه نخستین بدین میل بگذراند و بر نیمه که نشانی کرده اند استوار کنند و بر میان
این هر دو طبقه ریسمانهای بشمین بر چند سخت چند آنکه میان هر دو طبقه بر شود
موری را بران کنند تا هوا در حین این ریسمانهای بشمین کج بماند و این میل را برین صفت
درین موری بگذراند و نهین را در موری راست بدارند و آن جایگاه را نشان کنند و بر
سخت کنند و باقی میل بیرون باشند و وقت حلت بیمار را بر کرسی نشانند و درانهای او را آن
هم باز کینند و اگر بر کرسی و آن سکه نشیند که بوقت آب تاختن نشینند صواب بود و آنجا
شکم بر دفع کول یاری دهد و لعاب اسهول بزیاده آلت طلی و نایره آلت اند قضایب باشد
و باز لختی بالا بر آرد و باز فرو آرد تا سرازیر به دهانه نشاند و رسد و دهانه نشاند بدین تدبیر
کشاده شود پس میل را بجنبانند و یکبار برین میل فرو کشد و موری را بر جای خوش نگاهدار
و نایره را نیز اندر قضیب نگاه دارند تا آب از دهانه بضرورت خلا بدین موری فرو
آید از بهر آنکه آن موضع که از ریسمان بشم بر بود خالی شود و هوا از منفدی نیست که اینجا

رسد جای بدید آید اگر سولاج سرد و باطل شدن حس نشاند بود نخست کار متدلی باشد
قوی نمایند پس تریاق بزرگ یا مشرود و یطوس یا سحر نیادهند و ماء الاصول یا روغن بسید
انجیر سود دارد و روغنهای گرم بر زهار اند می مالند چون روغن فرفیون و مانند آن و
سولاج گرم بود چنانکه اندر تنها محرقه افتد آب گرم بر نشاند می باید بخت خاصه اگر با
و نفشه و خطی بدین آب بخشد باشند و روغن نفش کر و روغن شبت کر و روغن بابونه
آمیخته گرم کرده می مالند و اگر اندر طبع با بونه خشک و بخ خطی نشانند صواب بود
و روغن خشک مالیدن صواب بود و روغن خشک مالیدن صواب بود و اگر سبب ربالا
شدن خایه بود علاج آن اندر جایگاه هشاد کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیب بود بیرون
شدن مهره از مهرهای که کاه از جای خویش یا آفتی بخاع رسیده بود خلاص از وی کمتر
بود خاصه اگر حس را نهاده حس نشاند باطل شده باشد علاج آن مشغول نشاید بود مگر
پس از آنکه اولیای او را بگویند که چهار بر خط است و اگر آفت بدین حد نباشد نخست رگ
باصلیق بیاید و تریاق بزرگ و مشرود و یطوس داون و قانا طیر کج را داشتن و آب گرم و
طبع با بونه و نفشه و اکلیل الملک و پودنه جو بیاری و شنج و قیسوم و سیوس بر زهار
میجکانیدن و موضع زخم را و مهره بشت را علاج کردن چنانکه در سمت ابو الحسن
الترنجی رحمه الله میگوید مردی را این علت افتاد بر روزگار شه نشاء و نه بول هیچی آمد
و نه بر از طبیب شه نشاء او را حقنه فرمود کردن و آب تخمها را در و ماره دیگر بمشاند آورد
و مرد همان روز فرمان یافت من طبیب را گفتم که آب تخمها نمی بایست داد که تن او متلی
بود و ماره دیگر بمشاند آمد و وقت دافعه ضعیف بود در روزیارت کشت و مرد بدان هلاک
شد سخن من در وی اثر نکرد تا وقتی طبیب را این آفت و حس را نهاده باطل شد و مشاند متلی
کشت و طبیب شه نشاء حاضر آمد من ویرا گفتم این همانست که آن دیگر را افتاد اگر حق
کزوریم و آب تخمها فرمای پس من گفتم تدبیر است که بول بقا طایس بیرون میکنند و

باز بجهنه و شیف اگر این تدبیر میکنند جمل روز زنده باشد و اگر آب تخمه هار دهند هم امر
 هلاک شود و جان آمد کم من کفتم بر از جمل روز قوت بهار ساقط شد و بر و هم ترجیحی
 میگوید یکی را دیدم که از این آفت خلاص یافت لکن بای او پیست کشت و سلس البول بدید آمد
 بی خواست او همی رفت و در آن علت فرمان یافت و اگر سبب آماسی بود در روده مستقیم یا
 در رحم یا ثقبی خشک بود در روده یا رطوبتی غلیظ یا باری غلیظ علاج هر یک را اندر جایگاهش
 یاد کرده آمده است و اگر سبب استرخی باشد بر آن شکل که آب ناخن کنند بیاید
 نشاند و دست بر زهار مالیدن تا آب بیرون آید و اگر آب بیرون نیاید تا طبرکات را
 داشت و سحر نیا و امر و سیاه و تریاق بزرگ و مترو و بطرس ران و دار چینی و سعد و
 سنبل و سیلخ و قرنفل و سیاه سیم کوفته در آب بنزد و در آن آب میدهند و اگر از آن
 آب ماء العسل بنزد و بجای ماء العسل دهند و هم بدین آب تکمید میکنند و هم این اخلاط
 را بگویند و یا نکین بر ششند هر امداد میدهند و روغنهای گرم کننده همی مانند و تخمه
 میکنند و عسل البول که کورکان را افتد تخم خیار و خیار بارنگ و تخم خربزه با ک کرده و بوش
 خربزه خشک کرده بگویند و با شکر بر ششند و میدهند و اگر پوست خربزه شهاد دهند
 با شکر صواب بود و علاجهای دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت کورکان را و بر رکان را
 سود دارد یکی آنست که از عفران ناسوره یک شاخ بجزی قضیب اندر دهند و شش کور
 جامه افتد زنده اند بجزی قضیب نهند قوت دافعه را بجنباند و بول بیارد و اگر این
 شش را با جاتوری را که انفراد کوبند بکشند و با سیر که با خازن بماند در مالند بول بیارد
 و اگر مانند کوسفند کشن بسوزند و بسایند و با شراب شیرین بدهند سود دارد و در
 درم سنان سرطان بحری بر آن کرده و کوفته با نکین که با شکر بدهند سود دارد و اگر کوب
 بجد را بکشند و خون او را بر زهار بکافند و او را بگری سینه بشکافند و بر زهار نهند
 قوت مانند را بجنباند تا بول دفع کند اگر ملک طبر زدن تراشد و شیف کند بول بیارد

و شکم بزرگ و در آرد چند بیدستر و مشک سوره بار و غن سداب اندر بکافند قوت مثانه
 را و عزیت او را ممد کند تا بول را دفع کند و زهره هر کدام حیوانی که باشد در بکافند قوت
 دفعه را بیدار کند و بوزنه ارمنی که ملک بحری بول اندر نهادن همین بکند و اسباب
 اندکی بول بخ است یکی آب که خوردن روم کشاده شدن مسام هم تن و تحلیل بسیار
 بودن و عرق بسیار آمدن سیم اسهال بسیار بودن چهارم ضعیفی قوت جگر از آنکه آب
 را از خون جدا کند و بکوره فرستد پنجم ضعیفی کوره از آنکه آب را از جگر بخوشتن کشد
 و ازین هر دو استسقا قوت کند و خداوند این علت را ترشی زبان دارد و جماع در علت
 بنفشه اید و علاج ضعیف جگر و کوره و علاج اسهال و تدبیر بازداشتن هر یک بجایگاهش
 یاد کرده آمده است باب سوم از جرو سوم از گفتار هفتم اندر سوزش
 آب ناخن و تنازی جرقة البول گویند و اسباب علامات و علاج آنست
 سوزانیدن بول سه است یکی آنکه در مثانه با در مجاری حرج و ثیر و مانند این آفتی باشد
 و علامتها و علاجهای آن در جایگاهش یاد کرده آمده است دوم آنکه رطوبتی زج کرد
 مجربها بول است و صهر و ج آنست نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار
 خوردن طعامها تیز و شور و تلخ و زدا نیده تا آن رطوبت را بزداید و مجاری برهنه
 ماند سوم آنکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان بود و ماده تیز بول همی آید
 اما علامت تیزی و گرمی بول آنست که بول برنگ زرد بود یا سرخ و تشنگی غلبه کند و سببها
 گرم کننده از پیش رفته باشد و علامت برهنگی مثانه و مجاری بسیاری جماع بود و سببها
 آن از پیش اتفاق افتاده باشد و علاج هر دو بیکدیگر نزدیک است علاج اگر نشان آن باشد
 که ماده تیز بول می آید نخست قی فرمایند بر کشکاب و ماهی تیز و فقاخ گرم و مانند
 آن بس رنگ با سلیق فرمایند زرد و اگر مافی باشد بر پهنه که تنازی قطن گویند حجامت
 فرمایند کرد و هر امداد بنادق البر و در آن با شراب بنفشه که با شراب خشکاش که

با کشکاب و روغن بادام و شبنامگاه اسبغول و شکر با روغن کل مقدار دو درم سبک
و شراب کاکج نیز سخت نافعست هر امدادی دارد و اگر معده اسبغول و شراب بنفشه
و روغن احتمال نکند بجای اسبغول تخم شاهسیر غم فرماید بجای شراب بنفشه
جلاب بخته و کشکاب بی روغن و من از حنظل کسان که معده ایشان ضعیف بود و پیوسته
از درد معده شکایت کردند و ایشان را بسبب سوزش آب تاختن شراب بنفشه
حاجت بود شرابی ساختم بدین صفت یک رقم بودنه خشک ده درم سبک پنج درم هر
دو اندر آب به بخت تا آب طعم آن گرفت و شحین شد پس بیت درم بنفشه خشک در
افکندم تا آب قوت بنفشه نیز بگرفت پس با لودم و مقدار پست درم تخم خشکاش کوفته
نرم با لودم و شیوه آن بستدم بدین آب پالوده و شکر پافکندم و بقوام آوردم و منفعت
آن بزرگ بود و معده را هیچ مضرت نکرد و باطعامهای نیز و شور و تلخ و زردانیده و پریز
فرماید کرد و از جماع بیکاری که از دارد و طعامها نرم فرماید چون اسفناج و پاپچه و
کوداب نان که بر بیه مرغ فریده کرده باشند و ترشیهایی که سخت ترش باشد چون میوه
و طفشیل و مانند آن سود دارد و خواب مرغ نیم برشت و شیاف ایضاً بشیر خربزه را بشیر
زنان که با سبب خوابیدن در چکانیدن سود دارد و سبب خوابیدن آنها سود دارد و تعریف نماید
التر و بکیرند تخم خیار و خیار بزرگ و تخم کدو شیرین پالوده و تخم خرمه و تخم خشکاش سبک
از هر یکی ده درم نشاسته و کثیرا و رب سوسن از هر یکی سه درم و بزرگ البخ ایضاً دو درم
تخم خربزه پالوده می درم شربت سه درم نسج دیگر خداوند سوزش آب تاختن و خداوند
ریش مثانه را سود دارد بکیرند تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو پالوده از هر یکی پست
درم کند و صمغ و دم الاخرین از هر یکی ده درم افیون سه درم تخم کرفس یک درم اقراص
کند شربت و دو درم نسج دیگر بکیرند تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو پالوده مغز بادام
شیرین و کثیرا و رب السوس و نشاسته و کلار مینی و تخم خشکاش سبب را ستار است

اگر سوزش

اگر سوزش صعب باشد اندکین قرص پوست خشکاش در افزاید به مقدار حاجت و اندک
آب نیم گرم نشستن سود دارد و صفت شیاف که اندک جکاند بکیرند پوست خشکاش
و نشاسته و رب سوسن را ستار است شیاف کنند و بنمایند و اندک جکاند و اگر حاجت
آید اندکی افیون که بزرگ البخ در افکند درین شیاف و شیاف ایضاً در علاج زردی یاد کرد
آمده است باب چهارم از خرمه و سوسن و هم اندر او را بول و زیابیطس
اسباب او را بول چهار نوع است یکی ضعیفی کرده است و عاجزی آن نگاه داشتن آب
که از جگر بدید و از بر ایندک آن درم فراخی دهندهای رکهای مجاری بول تا بدان سبب
آب را در وی هیچ درنگ نباشد و باخته زرد بیرون آید سوسن سؤال المزاج سر و کمر بر سوزش
یا بر جگر یا بر کوره مستوی که در سبب آب سر خوردن بنشیند یا بسبب غیر آن چهارم جگر
بود غریب و بر افراط برگرفته مستوی شود و کرده بدان سبب تری از جگر میکشد و فزون از آنکه
در وی کجند و فزون از آنکه بتواند بزانند و با پراکنده دفع میکند و جگر از ما زیا میکشد
و ما ساریقا از معده میکشد و معده طلب آب میکند و تشنگی بدان سبب غالب میشود
و این کشیدن آب را که اندامها از یکدیگر میکشند و زوری دفع بول را و زوری نشسته
را و آب خواستن را بدو لای مانده کرده اند و این علت را بلفت یونان زیابیطس گویند
و معنی آن بتنازی دو لای است و نسبت این علت با کرده همچون نسبت زلق الامعاء است
باروده و بدین سبب این علت را زلق الکلیه نیز گویند و هرگاه که این علت زیابیطس مستقر
کرد بدلق و کاهش تن و کداز تن و طوینها را و کدو علامتها سؤال المزاج کرم و سباده و سوسن
بسیاری جای یاد کرده آمده است و معلوم شدست علاج اما اگر خداوند علت زیابیطس
را قوت قوی باشد و مانعی دیگر نباشد نخست زلق با سلیق باید زد پس تدبیرهای سردی
و تری آورده باید کرد کشکاب غلیظ سر کرده و روغن کل بر جکانده باید داد و اسبغول
و شکر در آب خیار ترش یا آب انار ترش و آب تخم خرمه هم با آب انار ترش دادن و آب کدو

برای کرده و رت بی و رت ربواج و حاض ترنج و رت غوره و دوع کا و سخت سود دارد
و در آب سرد نشاندن چند اندک سرمایک اثر کند تشنگی بنشاند و کرده کم را با اعتدال
باز آرد و بهر ای سر و تر شدن علاجی بزرگست و بنفشه تر و کافور و نیلوفر بوییدن
سود دارد و اگر آب سرد بسیار میدهند و فی میفرمایند صواب بود تا کرده بر اعتدال
باز آید و آب از کرده باز گردد و اگر علت در ابتدا باشد و تن آید از آن باشد و قوت برجا
عرق آوردن صواب بود و طبع نرم باید داشت و اگر بجهت خلط آید خفته معتدل
باید کرد و فقا که از آب دوع ترش چکانیده و آرد جو کنند سود دارد و قرص طباشیر
سود دارد و صفت قرص طباشیر بکیزد طباشیر درم تخم کولک و تخم خرفه از هر یکی پانز
درم کشتین خشن سه شبان روز بسر تر کنند و بریان کرده بنج درم کل سرخ بنج درم کلنار
بنج درم کل ارمنی بنج درم کافور نیم درم صندل سبید و صمغ عربی و افاقیا از هر یکی دو
درم شربت سرد درم آب انار و رت مودساده سخت سودمند است و انار دانک و
سماق و تر و خرمه نهدی و در دهان داشتن تشنگی بنشاند تعریف اقراص کلنار بکیزد
افاقیا دو درم کل سرخ سه درم کلنار چهار درم صمغ یک درم کثیر نیم درم شربت دو
دانک بالهاب اسبقول که باب کدو سرد کرده و خرقها باب نخ سرد کرده بر کرده گاه می
نهند که بکلاب و طبخ و بست جو سرد کرده و روغن کل و اطراف سید و سماق و برک خرفه
و حی العالم و اطراف رزو آبی کوفه نیم بیامیزند بر کیم گاه و بیغولها و ران می نهند
و آرد عدس و کلاب بسرشد ضمادی آزموده است و اگر احتمال کنند افاقیا در آب حل
کنند و آن آب را سرد کنند و خرقه بدان تری کنند و بر کرده می نهند سود دارد هر گاه که کم
شود بدل میکنند نسخه ضمادی قوی بکیزند عصاره الحیه التیس و لادن و رامک از
هر یکی دو درم افاقیا چهار درم ماز و یک درم مهر را بکوبند و آب مودس تر بسرشد
کار دارند و خفته که از عصاره خرفه و لسان الحمل و سبیده خایه مرغ سازند حرارت

کرده را تسکین کند و با اعتدال باز آرد و اگر اندرین حقنه دوغ ترش بالوده زیاد کند صواب
بود طعام خشو چند روس و کشکج و قلیه کدو و اسفند با هاء جرب مرغان فریب و با چغ
وماهی تازه ترشی بخت و پی ترشی و قلیه از سماق کواک و ترید قرص اندر دوغ ترش و مصل
بآب غوره و مانند آن فرماید انچه یاد کرده آمد علاج دیاسطس است و علاج کرمی و پی
بول و آمدن ماده بول و علاج فراخ شدن دهنهای رکهای جریهها بول طیب را بغیر
باید کرد و پی و زدن انرا باید فرمود که ماده بیشتر است و تدریهای سردی و فزی اند
خداوند یاسطس را فرمودن و داروها قابض انرا فرمودن که دهنها رکها فراخ شد
و علاج او را ببول که از سردی بود اکنون یاد کرده آید و اگر ماده باشد نخست پی فرماید
بس مجونهای گرم و ماسک البول فرماید علی بن زین میگوید که هر که خواهد بولی او باز
ایستد سه جوز بریان کند و با نکیس بخورد و مجون قلاقلی سودمند است و شراب انچه
کرده را گرم کند و اگر کوز بریان کرده خودند بزکاه داشتن بولی یاری دهد و روغنهای
گرم مالدن در کرم کاه و در زهار و در آب کوکردن شستن سود دارد و دروهای که در قوت
یاه یاری دهد در قوت نگاه داشتن بولی نیز یاری کند و صفت ماسک البول اندر علاج
سلس البول یاد کرده آید ان شاء الله تعالی باب پنجم از جرب و سیوم از کفار هر دهم
اندر سلس البول و در بستر میزدن سلس البول علتی است که بولی خواست خدا
علت می رود و اسباب این علت پنج نوع است یکی سوا المزاج سوز با فراط و سستی عضلهها
مثانه در دم بسیار خوردن و دروهای ادرار کننده و شراب رقیق مزوج سیم آنکه مهره
بشت از جای بشود و آفت به مبداء عضله مثانه رسد چهارم آنکه در احشای سبیه باشد که
مثانه را زحمت کند و بفشارد چنانکه زنان آستان را و کسایی را که در احشاک بالای مثانه
آماسی بود و علامتها هر یک معلوم است علاج این علت مجون علاج قطب البول
و ماسک البول گرم سخت نافع بود و صفت آن بکیرند تخم حلب سعد مروحا و تخان و قه

روح و راست است شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه سفوف کند نشسته
 دیگر بکیند بلوط بجاه درم کند سی درم کشن خشک بسره کرده و بریان کرده و کلار مینی
 وضع عراپی از هر یکی ده درم شربت سه درم بامداد و شبانگاه و اکوسری سخت غالب
 بود تریاق بزرگ و مشرودیطوس و سحر نیا و انقربا اند شراب کهن یا در ماء الغسل
 سود دارد و اطراف مورد تریا خشک و شب بمانی و کند و کلار و بلوط راست است
 اند شراب شیرین بنزد و ببالا بید هر بامداد یک اوقیه بدهند بایک درم روغن مورد
 تعریف جوی اللوب کبسیاری بول باز دارد بکیند مغز بامداد شیرین بسید کرده
 نیم مغز دانه زرد آلتی ده ستین سم را بکیند و بسر شند و هفت بخش کند و هفت
 روز بخورد نشسته در روی دیگر بکیند و بشویند و آنخواه و کند و پانید و کند بسید
 کرده راست است بکیند و بیامیند هر بامداد یک کف بخورد و شراب مورد سخت
 نافع است صفت سفوف کهر بکیند کهر با و کلار مینی و هیلله سیاه و مغز بلوط
 و عدس مقشر از هر یکی دو درم کشن خشک بسره کرده و بریان کرده یک درم شربت
 سه درم این سفوف و شراب مورد کسایی را اکوسری و تری غالب نباشد موافق بود
 صفت داروی معتدل بکیند بلوط بسره کرده و بریان کرده ده درم هیلله کالی
 و لیلله و آمله مقشر هر سه را در آب آبی بجوشانند و پس بر تابه بریان کنند و سه را بکیند
 و بنزد شربت سه درم سنک بامداد و سه درم شبانگاه و آنچه بخاصیت سود دارد
 و کرده خروش خشک کرده بکیند یک خرو تخم شبت یک خرو عاقر قرحا و تخم کرفس از هر یکی
 نیم خرو شربت دو درم و نیم بایک اوقیه آب سرد و مغز خروش بریان کرده با شراب سود
 دارد و قی کردن یا در آب کو کرد یا آب دریا نشستن سود دارد و باقی علاج این علاج فالج
 و کمونی که اخلاط او را نرم کوفته باشند و پنجه خداوند مزاج سرد و تر را سود دارد
 خوردن و طلی کردن و چهار درم کند سوره بیکبار سفوف کند کرده درم تخم محلب سلس

البول را باز دارد و روغن فرقیون با مسک و آنکند طلا کردن سود دارد و صفت خنده
 بکیند خشک یک رطل بغدادی و سعدیست درم تخم محلب ده درم سم را نیم کوفته
 چهار رطل آب ترکند یک شب از روز پس بنزد تا دو بهر پرورد و یک بهر بماند و ببالا بید
 نیم رطل روغن کیند بر آکند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند این روغن خفته کند
 و کجبت البان و جبت الغار و فندق و فستق و جبت الخضر و تخم محلب بکیند و سه درم را
 از پوست پاک کند از هر یکی راست است باک کرده بکیند و روغن بکشد و یک خرو از آن
 که وصف کرده آمد و یک خرو از این روغن و اندکی مشک بیامیند و خفته کند سخت
 سودمند باشد و آنرا که این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر کم بود و از داروهای گرم
 مضری می باشد قرض طبا شکر کند و علت دریا پیس یا کرده آمده است بکار داند علاج
 کسایی که در بستر میزند و بجزن علاج سلس البول و علاج استرخای مثانه است و آب کمتی خور
 و بوقت حاجت خویشین فارغ کردن و شب طعام ناخوردن تا خواب ایشان سبک تر بود
 تدبیری صواب است و از خداوندان تجریت معتمدی یاد کرده است که یکی را از آن علت بود
 یک سیر تخم شاهسفر غم و یک دانه مازوی خام یعنی سبز بدام پس از آن او را این کار سفقا
 و هر چه اندین باب یاد کرده آمده است همه علاج اینست صفت داروی سودمند
 بکیند تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خلیل هفت درم هیلله کالی بریان کرده ده درم شربت
 بریان کرده سه درم هر را بکیند و بریند و بهر آنکین بسر شند و شربت سه درم هر بامداد
 نشسته در روی دیگر بکیند و بریزد و کمانی و کند و مورد دانه راست است و بکیند و بسیند
 و هر بامداد دو درم سنک بخورند باب ششم از خرو سیوم از کفشار هر درم
 اند بول خون صرف و بول غسالی بول چون صرف از کرده بود یا از مثانه یا از اندامی که
 بالا تراست جو جگر یا از همه تن آید و آنچه از کرده و مثانه آید و حوالی آن و آنچه از اندامی که
 تر آید اسباب و علامات و علاج آن در باب دوازدهم از خرو نخستین ازین کفشار یاد کرد

آمده است و آنچه از ممتن آید سبب آن یا امتلاي خون بود یا غایت گرمی مزاج و کثافت
شدن دهنها و رگها بسبب قوت حرارت و بکار داشتن داروهای گرم و من ممتن می
دیدم که مزاج او گرم شده بود بسبب سوا مزاج گرم ضعیفی حاصل میشد و در قوت با تقصیر
می بود این ممتن ضعف بخار حرارت نمیدانست و همه شکایت از این میکرد و طبیب
او را معجون ساخت گرم و هر بامداد و دو درم دار چینی باز در ده غایب مرغ میداد و هر روز
آن تقصیر زیادت می شد و این علاج زیادت میرفت بنیکیار دهنها و رگها و کثافت
شد و بول و خون صرف شد زیادت از جمل روز بر آن حال بود و خون صرف میشد و آخر
که خون اندک شد تشنج خشک تولد کرد و بدان گذشته شد و از ممتن می شنیدم که فرزند
مهری را اسهال خون بود و تشنج غالب بود و طبیب او را چنانکه آب با طباشیر و شیو
نمیداد بهتر نمیشد و طبیبی غریب او را دستور داد تا بخنداند که او را بایست آب نخ بفت
سری بخورد و نیک شد و سبب آن هم این بود که جگرهای گرم خورده بود و دهنهای رگها
او کثافت شده بود علامتها علامت کثافت شدن دهنهای رگها آنست که بول و براز
صرف باشند و اندامها هیچ الی و آفتی نباشد و از مثانه خون بسیار بیاید از بهر
دروغی رگهای بزرگ نیست و بدو خونی اندک اندکی بغذای او بکار شود و از کده بسیار
ترا بداند بهر آنکه خون بدو پیشتر آید بعضی از حقه غذای او و بعضی از حقه آنکه تا از وی بگذرد
و با اندامها و دیگر شود علاج اگر سبب امتلا بود نخست رگ باید زد اگر مانعی نباشد و رگ
صافن اولیتر از رگ با سلیق بود و طعام سبک و مزو نه پیش و غوره و مانند این فرمود
بر مغز بادام و کونک و اندکی کشنیر و شربت شراب عناب ساده و شراب خخاش و شراب
دیو لاج و شراب کاکج و بول و بادی هیچ شربت و هیچ مزو نه قابض نشاید فرمود از بهر آنکه
جگرها و قابض خون بر بندد و علقه شود و رنج عظیم بود و باشد که منفذهای رگها شک
کند و ماده را باز گرداند و روی ببالا کند یا در عضوی مخفی شود و خطر آن بزرگ باشد

و هرگاه که فصد کرده شده باشد و ماده کمتر کشته شربتها و این قابض بکار داشتن
نسخه شربتی قابض بیکرند شب بمانی و کلار و دم الاخوین از هر یکی یک درم کثیرا و دو درم
صمغ نیم درم شربت یک درم نایلک مثقال اندر شراب آبی یا در عصا ریه برک و ساق خرفه
صفت شربتی دیگر بیکرند تخم خخاش و کل محتوم و عصا ریه الحیه البیس و صمغ باریسی و
کهرار استار استا شربت دو درم تاسد درم تعریف شربتی دیگر بیکرند سر و کوزن سو
و کثیرا استار استا و بکوبند شربت دو درم بارت مورد و در آن زنبهای عدس و قشروانار
بوست و ما ز و برک مورد و خربوب و مانند این می برند و اگر از این شربتها قابض لختی
بسیارند و با عصا ریه خرفه و مانند آن اندر مجری قضیب جکانند و زرافه صواب بود و
باشد که حاجت آید که بزنی گاه شیشها بزنند و بر زهار و حوالی آن و خون را باز دارند تا
علقه شود پس تدبیر کثافت علقه کنند چنانکه در جایگاهش یا کرده آمده است و اگر
سبب تیزی خون کثافت شده شدن دهنها و رگها بود علاج و یا پطرس علاج آنست و اگر خون
صرف از اندامی که بالا تر از کرده است تا میل کنند تا هیچ الی و سوزشی و در غده در هیچ
اندامی هست اگر باشد باید دانست که خون از آن اندام می آید یا از آن موضع مجبه
بر آید یا نه و خون بیرون آگدن تا خون از آن موضع باز گردد و دهنهای قابض بن
نهان تا آن موضع ماده را قبول نکند و آنچه تدبیر باز داشتن ماده است پیش بکشد
طبیبان صواب آن دیده اند که آنجا که ریش کشند و شکافند تا ماده از آن جا بیاید
آید و از مثانه باز گردد پس جراحت ریش را علاج کنند ابو الحسن الترنجی رحمه الله میگوید
من تا این غایت هیچکس را ندیدم که این علاج کرد و میگوید ابو ماهر الطیب این علاج است
می دیدم که تجمعا که ماده صمغی از بای بر آید آن موضع را ریش کنیم تا ماده از آن موضع
بیاید و دماغ سلامت بماند این موضع را هم جان ریش کنیم تا مثانه سلامت بماند
و ماده از وی باز گردد باب هفتم از خبر و سیوم از کفایت هر درم اندر بولها

بولهای غریب پنج نوع است یکی بول غسالی است و سبب آن ضعیفی هاضمه و میته کرده
بود یا ضعیفی جگر و دم بول که با خلط غلیظ پیوسته و آمیخته بود بعضی را سبب ضعیفی
هم کرده بود و بر بعضی بر سبب بجران و دفع خلط بود و سیم بول شعری بود و این بولی
بود که چیزی چون ریمان باریک در دیه بدید و گاه باشد که در ازی آن مقدار در
بدست بود و باشد که بسید باشد و باشد که سرخ باشد و بدین شکل از بهر آن بود که در
میان رکها بول بوده باشد و تولد آن از غذا های غلیظ بوده باشد و در آن خطری نباشد
و چهارم بول ریوی بود و سبب این رسید بود که اندازد امعاء دم زدن و غیر آن کثرت شود
یا آمای و ریشی اندازد التواء بول ریوی کند و بکشد و نیم بول زیتی بود یعنی بول جرب و
آن که از شپه بود و بول سیاه مقدمه سنگ تولد کردن علامتها اگر دم بول آمیخته
باشد باید دانست که از عضوی همی آید که بالاتر است و الا آن موضع بر آن گواهی دهد
و اگر آمیخته نباشد از التواء بول می آید و اگر سخت و بر آید ازین قضیب و از مثانه می
آید و اگر سخت بول آید پس ریز آید از عضوی فوق تر همی آید و بول غسالی آنچه سبب
آن ضعیفی قوت کرده بود میل بسیدی دارد و غلیظ بود و آنچه سبب آن ضعیفی جگر
باشد میل سرخی دارد و بخون مانده تر بود و بول غلیظ یا نشان ضعیفی هضم و بسیار
اخلط بود یا نشان بال شدن تن بود بطریق بجران و خفتی یافته شود و بول جرب نشان
که اخن بید بود چنانکه بقراط میگوید از کان البول در کما نیر مع الخروج دل علی الموارث
التي غلبت الکلی و تدبب شها و هم بقراط میگوید من کان بوله زتی و طواء نقشه دل علی
مرض حاد فی الکلتین و بول سیاه نشان تولد سنگ بود از تن در ستان چنانکه در متن میگوید
من بالی و لا سود بلا مرض مع وجع کان او بغیر وجع مستبول فی کلا محطاه بعد
سیر و خاصه ان کان شحا و بسیار باشد که مردم تن در دست را بطریق بول خون بیرون
آید و از آن بکی بود و متقدمان گفته اند من بال دم فی الدرة بلحمی و لا جمع فلا باس
طوله

و بول شعری نشان ماره غلیظ بود که میل بخشکی دارد و علاج هر نوعی ازین بولها کدیا
کرده آمد اندر بابی جدا گانه یاد کرده آمده است جز و چهارم از گفتار هفتم
اندر احوال سنگ و ریک که اندر کرده و مثانه تولد کند و علاج آن باب
نخستین اندر آنکه سنگ و ریک اندر کرده و مثانه چگونه کسائی تولد کند این علت
پشتری کودکان را اقتدا و از طفلی تا بزرگ بالغ شدن افتد و مردمان فرید را نیز
بسیاری و مردمان لاغر را کمتر افتد و کودکان را پشتری اندر مثانه افتد و بزرگان را
اندر کرده افتد و مردم بالغ و بزرگ و لاغر را اندر مثانه پشتر افتد از بهر آنکه رکها
و منفدهای ایشان سنگ پر شود و از بهر آنکه رکها و منفدهای ایشان فراختر بود
بر خلاف مردم فریده که ایشان را اندر کرده پشتر افتد و محذری که میگوید من این معنی
نگاه کردم همچنین یافتیم و میگوید بنا و اندر مثانه زنان نیز افتد و ایشان را بانگشت
بتواند یافت و سبب آنکه زنان را سنگ در مثانه بنا و افتد آنست که کردن مثانه
ایشان کوتاهست و دهانه مثانه ایشان کشاده تر از دهانه مثانه مردانست و نزدیکست
به بیرون بدین سببها هر غلیظی که مثانه ایشان فرود آید زود بیرون آید و از آنکه این علت
افتد در کودکی زنان بزرگ را بنا و افتد و اسباب آنکه کودکان را اندر مثانه پشتر
افتد سه است یکی آنست که قوت دفعه ایشان قوی تر بود و فضلها را از بالا بزر بر دفع
کند و از کرده نیز دفع کند و مثانه فرستد و دم هر بولی که تیز تر و غلیظ تر بود سنگ از آن
پشتر تولد کند و بول کودکان تیر بود از بهر آنکه ایشان طعام بسیار و پی ترتیب خورد
و دهانه مثانه ایشان تنگ تر باشد و تیرگی بول را بسیار تر از آن دارد و مثانه ایشان
کم تر باشد آن تیرگی را ببندد سیم آنکه هر بولی را که یک روز بنهند نمک اندروی
بدید آید و بول کودکان نمک پشتر بود و نمک نوعی از سنگست و هر سکی که در عالم
هست تولد آن از طبیعتی غلیظ است که خراقی در وی اثر کند و آن را خشک کند چنانکه

اندرین افناها که تولد کند و بر بدن سفال تولد کند و تولد نمک از اجزای ارضی است
که حرارت افنا شده باشد و با آب آمیخته و هم حرارت افناست آنرا تحلیل نمک
کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان نه آنست که اجزای ارضی اندر بول ایشان
بسیار تراست بلکه آنست که حرارت اندر بول ایشان بسیار تراست و اجزای ارضی که اند
انست جمله بدن حرارت سوخته شود بدین سبب واجب کند که تولد نمک در بول
ایشان بیشتر بود و باید دانست که این علت کوکی را بیشتر افتد که معده و جگر و کرم
بود و جگر آب را بخیشتن میکشد و نقل او بدین سبب خشک بود و بول او بیشتر بود
از بهر آنکه جگر آب را و تریه را که بخیشتن میکشد بکمرده و مثانه میفرستد و اگر اندر کمر
و مثانه نیز حرارتی باشد و در هر تری که در بول باشد به بند و سنگ شود و در جمله سبب
تولد سنگ امتلاست و رطوبتها از جگر از طعامها و غلیظ تولد کند چون گوشت کاه
و گوشت اشتر و ماهی بزرگ و مرغان آبی بزرگ و گوشتها برشته و شیر و شیر و خایه
مرغ بریان کرده و نان فطیر و نان سمید و تمام و رشته و برنج بشیر و هر سیه و سرپا
و باغچه و قطایف و بالوده لرح و میوهها خام و ترنج و امر و آب تیره و شراب غلیظ
خاصه اگر قوت هاضمه معده و جگر ضعیف بود و کرم بود و طعام بی ترتیب خورد
و بسیاری مینی و باز داشتن شهوت جماع خاصه که شهوت صادق بود و سخن آن رفته
باشد و مینی حرکت کرده و کار تمام نشده از آن مینی که حرکت کرده باشد و در خایه و آماس
آن و سنگ تولد کند و بدین شیر و باده در جمله اسباب این علت انداید از دو وجه یکی آنکه
اگر شیر صفرائی بود احشای کودک را که مکرر کند و غلیظی بول او را زود تر سنگ کند و اگر
شیر بلغمی بود بول کودک را غلیظ تر کند و حرارت مثانه او را ببرد و سبب تولد سنگ
از آب تیره و شراب غلیظ آنست که اجزای ارضی که با آن بود با غذا آمیخته شود و نخته
و لزوجت پذیرد و اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود باین دویم از جزو جوامد

از کفشار هر دو هم اندر آنکه سنگ اندر کدام اندام تولد کند پیشتر سنگ در کمره
و مثانه تولد کند و در روده قولون بسیار تولد کند و محمد زکریا میگوید میزاد و پستی
بود و در بول او سنگ ریزه بسیار بودی و یکبار سنگ بزرگ در بر او پیرون آمد
و میزد و فریاد بود و خداوند در دیندها اندامها سنگ و محمد زکریا میگوید من اندر حوایی
کردن که جایگاه چهارمین است و در سلعه سنگها سخت دیده ام و فوکی از جالینوس
حکایت میکند که او دیده است که در علت ذات الریه سرفه سنگها برآمده است همچون
زاله و اسکندر میگوید من دیده ام که سنگی بزرگ برآمد همچون سنگها که از مثانه بیرون
آرد باین سیم از جزو جوامد از کفشار هر دو هم اندر علامتها و علاج کرده و مثانه
که سنگ بدید آمده باشد هرگاه که بول غلیظ و صافی شود این نشاید بود از آنکه ماده
اند کرده بازمی ماند و سنگ تولد میکند و بول سیاه کپی در روی و گاهی در پشت بدید
آید و همچون خیلند جوال روزی بخند بسیار دانست که اندک کرده سنگ تولد کرده است
هرگاه که در دبر پیچیده را ن فرو آید باید دانست که سنگ در مجرای بول مانده است و
هرگاه که آن در دساک شود علامت آن بود که آن در دبر مثانه فرو آید و بیک زرد و رخ
از کرده فرو آید و اندر کمره همیشه گرانی باشد و هرگاه که طعام بیشتر خورده شود کرده
بدرد آید خاصه بوقت آنکه تغذیه و روده فرو آید و کرده فشارده شود و چون روده از نقل
تهی گردد آن در دساک شود و خداوند سنگ کرده را هرگاه که در دساک آید باید بدید خایه که
از آن جاست که سنگ در روی است و در دساک باشد که ران او که بر آن کرده است
خدر شود و اعراض قولنج بدید آید و باشد که در بول او رسوبی باشد همچون رسوب خدای
پماری جگر و فرق میان قولنج و این علت آنست که در دساک رسوبی ناف و پیش شکم دارد
و بر تر آید و فرو تر شود و در کمره بیک جای لازم بود و در جایگاه کرده بود و ران
که بر آن کرده باشد خدش شود و در دساک رسوبی را این عارض نباشد و هرگاه که سنگ در

بود بول و رسوب و سبید بود و باشد که خاکستر کون بود و در دو خارش و گرانی درین
قضیب بود و زهار و خداوندان علت بیوسته دست به قضیب خویش می برد
بول دشوار بیرون آید و این در آخر بول کردن بود و سنگ مثانه بزرگ و درشت بود
از بهر آنکه جای او فراخ است ماده دیگر بروی سخت تواند شد تا بدان سبب درشت کرد
و سنگ کرده کوچک بود از بهر آنکه جای او تنگ است و سنگ مثانه در درون میگردان
وقت که در دهانه مثانه افتد بول را باز دارد و هر وقت که بیاده رونیدار بخوبی رسوب
خدر شود و ممکن بود که اندر مثانه دو سنگ باشد یا بیشتر و در حرکت مردم بر یکدیگر
سایند و سوده شوند و سولیش آن ریک باشد که درین شیشه بدید آید و باشد که باین
ریک رسوبی بخالی بود از بهر آنکه درشتی سنگهای مثانه را بر نند و گاه باشد که سنگ
مثانه بزرگ و کمان بود و وقت طهارت با مقعد حرکت کند و آنرا بیرون آورد و باز گرداند
خاصه اگر شرح ضعیف بود و هر گاه که خداوند سنگ مثانه را عسر البول بسیار بخرد
باید دانست که سنگ بزرگ نیست و بدان سبب در دهانه مثانه میفتد و اتفاقاً در بول را
باز داشتن و بسیاری ریک اندر بول دلیل سستی و ریزانی سنگ بود و آمدن ریک
دلیل سختی سنگ بود و هر گاه که خداوند بیاده زور حرکت کند بن قضیب و بدو آید و
هر گاه که ساکن شود و باز غلط در دوساکن گردد و باید دانست که سنگ از مثانه آزاد است
و بروی سخت کشته نیست علاج نخست اسباب تولد آن باز باید داشت و ماده آن کسیند
کردن تدبیر کستن و ریزانیدن سنگ باید کرد و تدبیر بیرون آوردن آن کردن اما تدبیر
کستن ماده آنست که تن را از این ماده پاک کنند و از طعامهایی که غذای آن ماده سنگ
شود باز دارند و از تدبیرها و حرکتها که اسباب تولد آن گردند بهرین فرمایند و اگر وقت نگاه
می باید داشت طعامها زود و کوار فرمایند چون گوشت طبع هرج و مرج و زجاج و قند و روغن
سنگ اندام فریب و گوشت بزغال را بزیره با واسفید باها و خایه مرغ نیم برشت و آن خاک

کنجی

٥٩

چون فلانی و دانه چینی و دارویی در او کهنه نیز بیاید آمیزد چون و تخم و دو قو و فرو
و اسار و دانه خواه و کاشمش و سیسالیوس و از خر و قردمانا و تخم بنج انگشت تاسنک را
زود تر با بول بیرون آید و یا خرد و اگر دو مثانه در دري بود در او هائی درو نشانند با
آن بیامیزد چون تخم کتان و لعاب آن و چون چلغوزه و فندق و تخم خطمی و صمغ سفید
و صمغ کون از بهر آنکه این داروها هم در دندانها در هم با کو هر کرده سازگارند و هم دارو
دیگر را در کرده و حوائی آن چنان نگاه دارند که داروها فعل خویش بکند و اگر قوت کرده
و مثانه ضعیف شده باشد در او هائی قوت دهند با آن بیامیزد چون بهمن و زنباد
و کل سوسن خشک و تخم فلج شمشک و کل سرخ و صندل و کلنار و رب میوه ها چون رب سیب
و رب سیب و رب آبی تا همه احشاز قوت دهند و اگر از جفت ضعیفی در دجیری خد
کنده با آن بیامیزد اما ترکیب داروها بدین ترتیب باید کرد تا مزاج کرده و مثانه نرم بود
داروها گرم کنند که مکرر بکار باید داشت صفت دارویی که با سوا المزاج گرم سودا
بگیرند و تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یکی یک خربزه و تخم
بادیان نیم خرمه و آب کوبند بیک شربت سه درم با سکنجبین و با کلاب آمیخته صفت
دارویی دیگر بکینند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو با ک کرده از هر یکی
بنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنک اسفنج و آب کینه سوخته و سوده از هر یکی سه
درم همه را بکوبند و بیامیزد شربت سه درم با سکنجبین و طبع را با قراض بنفشه که بخیار
جنبر و توبه و آب بادیان نرم کنند و در آن می نشانند و حرف آب زن بکینند خشک
و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس و کریم و شبت و برک خطمی و برسیا و شاک
داستار است سه درم این دو در آن آب می نشانند و چون از آبن برون آید شربت آبی
خیار و خیار بادرنگ با نیم شغال چمر الیه و نیم درم حمر اسفنج سوده دهند و گاه
آن مطبوخ میدهند صفت آن بکینند پنج سوسن و برسیا و شان از هر یکی پنج درم سکن

تخم خطمی و تخم جازی از هر یکی سه درم تخم کرفس و تخم بادیان و تخم غنک از هر یکی دو درم
 انجیر سیاه عدد سیستان سی عدد و این را در گلاب که در سبزه و سیاه لاله شربت
 چهار اوقیه بایک اوقیه و نیم سکنجین تخم طبعی بیک غلیظ و یک غلیظ و شش و نیم
 با انجین و روغن کاه و بیاض مقدار یک پیمانه بپزند و در سبزه و سیاه لاله و تخم جازی و تخم غنک
 و ابوالبیرون آرد و خیار و جگر و ابابور و این را بپزند و با روغن بادام بدهند و روغن
 گرم کنند با روغنهای قوت دهند و این تخم می ماند و چون روغن شست و روغن خشک
 با روغن سوسن و روغن خیری هم قوت دهند است و هم تخم کند و روغن است کردن
 و بر آب نشستن خرد کام و بر زردان بر آید و روغن بادام و روغن سبزه و روغن سوسن
 و جگر و ابوالبیرون آرد و چون بمشانه فرو نهد باقی بماند و اکلیل الملک و خطمی و سوسن
 آب بپزند و بمشانه انداخته بپزند و روغنهای گرم هم می ماند و چون روغن سبزه و روغن سوسن
 و روغن غنک و تخم جازی و تخم کرفس انداخته بپزند و بمشانه انداخته بپزند و روغن سبزه و روغن سوسن
 را بشکنند و بریزند و طبع سداب و سر زکونش با روغن بلبان و روغن نارین و نعل
 سبیل انداخته بپزند و سودا را در خاصه اگر حرارت غالب نباشد و مثانه وز نکند و اگر
 در مثانه و کرده آماسی بود علاجهای آسان اند جایگاهش را در کرده آمده است کار دارد
 و اگر شکم خشک باشد بمشانه و شیان طبع نرم کند و حقه سبک کند و مثانه را نرم کند
 و زخم کند و شیان اولیتر بود از حقه و مسهل را در صواب نباشد از بهر آنکه
 مسهلها دانهها را از بالا فرو برد و قوی کردن سودا و دانه را کمتر کند و از آن موقع
 که روی بدان دارد باز کرد و اندک نهد و اندک وقت در باید کرد از بهر آنکه باشد که سبک
 را بچنانند و سیاه لاله بپزند و در روغن بادام بپزند و اگر بدین تدبیرها در روغن بادام نشود از قوت
 و مانند آن جاره نباشد و بقیه نماند و سبزه و روغن سبزه و روغن سوسن و روغن غنک و روغن
 نان باشد و در بپزند و روغنهای دیگر بعضی سبک را بشکنند و بعضی سبک زین باد

بیرون آرد محمد زکریا میگوید بسیار از سودم که از بس زدن در سبزه و سبک
 با سانی بیرون آمد و اگر سبک کرده بپکای بایستد و در علاج آن داروها و دارو کننده قوی
 و روغنهای محلول کننده قوی بکار نشاید داشت لکن آب تخمها و طبع بر سیاوشان و مانند
 آن باید داد و سوسن و از زدن تکمید میگردن و اگر از جای بجای میشود در آن زدن که
 بیشتر باید کرد آمد می باید نشاند و آب گرم و روغن زیت به هم آمیخته تکمید کردن بی
 بیاید داشت که داروهای شانه کمتر از داروهای گرم سخت گرم نشاید از بهر آنکه داروی
 گرم ماده را بر بندد و سبب زیادت علت کرد را تخم یاد کرده آمد علاج کسانی است که
 حرارت بر ایشان غالب بود و علاج کسانی که حرارت ایشان کمتر باشد یا سردی برایشان
 غالب بود اینست که اکنون یاد کرده شود اما اگر باسهال حاجت آید داروهای دهند
 که بلغم غلیظ را دفع کند صفت جی که بلغم غلیظ را دفع کند بکیرند و تر بدسبید بکشتا
 حب البیلجاء را در آنک حب البلسان نیم درم تخم خطمی را یکی و نیم ملح نعلی دو دانگ این
 جملدیک شربت بود آفرین دارویی که سبک از کرده بیرون آرد بکیرند تخم خربزه باک
 کرده و زیره و انجور و تخم کرفس و سعد و تخم ترب و بادام تلخ را ستا راست شربت
 یا درم با طبع بر سیاوشان سبک دارویی که سبک کرده و مثانه را بشکند و بریزند
 و همچون کل بیرون بکیرند خاکستر کربنطی و خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از روی
 بیرون آمده باشد و جگر الیه و در ستا راست شربت یک ملعقه با آب خشک که باشد بر
 کهن صفت دارویی که بکیرند حب البلسان و حب البان و حب القلب و سبک
 اسفنج و مغز تخم خربزه را ستا راست همه را بکوبند شربت یک ملعقه بود با شراب میزد
 حب القلب ما شندی است صفت دارویی که بکیرند مغز تخم خیار و تخم
 کرفس و ابیسون و تخم کرفس کوهی و سبیل و در چینی و حب القلب از هر یکی یک جزو
 عاقر قرحا و چندید سبزه و فریون از هر یکی چهار دانگ جزو شربت یکمقال با سکنجین

و آب نخود سیاه تعریف داروی دیگر بکینند و قو و تخم کرفس و تر و مغز تخم خیار
از هر یکی شش درم سیلخه و دارچینی و سنبل از هر یکی چهار درم همه را بکوبند شربت جند
یک دانته تر مس با حجار اوقیه آب خنک سی روز این دارو بخورند سنک را بریزند و
بالکند و این دارو را خاصیتی عجبت و این آنست که هر کس این دارو کو بد در دست او
اکثرترین آهنین بناید که باشد و بر میان او کار د نباید و بر کفش او میخ نباید به هیچ وجهی
آهن بناید که با وی باشد و این خاصیت مرا آزموده نیست لکن بخانک در کتاب استادان
دیدم حکایت کردم و در اختیارات کندی می آید آب ترب هر با مداد یک اوقیه بخورد
مهر سنکها را بریزند و بالکند و جانور میت در میان قره بسیار باشد بشت او چون
کیندی کرد ورنک او سرخ و نقطه های سیاه در میان سرخی از آن جانور سه عدد بخورد
درست سنک را بریزند و بالکند و گرمی است که بشبهای تاریک و روشنائی دهد سر
و اطراف او را بگشند و تن او در چیزی مسین خشک کند با قلاب هر روز از آن یک
گرم باد و از ده درم سنک نفع آنکز سه روز بدهند و بعضی گفته اند یک گرم سه
روز بایند و این نیز آزموده من نیست در اختیارات چنین می آید سر کین بکو تر با م
سنک او شکر طبرزد در آب سرد بخورند کرده و مثانه را از سنک و ریاک بالکند و
از ماده آن نیز بالکند کد کدوک را نیم درم دهند و بوزل را یک درم گفته اند علف
این بکو تر تخم گان باید که و می گفته اند سر کین این بکو تر و فلفل و نمک بکینند راستا
راست هر روز یک درم دهند با مشط را مسیح نسخ داروی دیگر بکینند تخم
و حب القلب و آبکینه سوخته و دو قور استار است همه را بکوبند نرم شربت یک
درم با آب ترب که با آب خنک و گرم سوخته هر با مداد دو قیراط باخته بقون بد
مدتی مثانه را بالکند و بعضی طبعان کژم از نیم دانک تا دو دانک باد و اوقیه آب
را سن ترک از وی بفشانند فرموده اند یا در طبع بر سیا و شان جالینوس میگوید بری

مرجاء و شغال و صدف و انار و شیرین بسترشند و جتها کنند چند نخ و هر بامداد سه حب
بخورند در کرمه یا پس از آن که از کرمه بیرون آیند در مدت چهل روز مثانه را پاک کنند
صفت روغن کرم بکین در زراوند مدح و خطیبا و نوسعد و پوست پنبه کبر از هر یکی
یک اوقیه هر را نیم گرفته کنند و یک رطل بغدادی روغن بادام تلخ بکینند و این
دارو ها درین روغن کنند و در آفتاب نهند یک روز پس از آن بفشارند و بمالند و
از روی جدا کنند و ده گرم زنده درین روغن افکنند در آن حال که بکینند و ده هفته در
آفتاب نهند پس ببالند و بکار دارند تا عریف خشک کردن خون تیش بچار ساله را
در آن وقت که انکور را رنگ و بافت بمل کنند و خون او که اول برود تلخی بریزند و آخر او
نیز بریزند میان آن نگاه دارند و دیدگی سنگین بکیند که کند و بنهند تا بفسرد پس از آن بکیند
و بر جیزی مشبک نهند یا بر غریلی یا کوزه یا بر سفالی نهند و سر آن بمر بپوشند تا کرد
بدوراه نیابد و در آفتاب نهند تا خشک شود از نم و از تریها نگاه دارند و بوقت حاجت
ببایند و بکار دارند چنانکه یاد کرده آمده است صفت سوختن عقر ب شیشه محکم
بکیند و گرم را در روی کنند و آنرا در کل حکمت بکیند و در تنوری نهند کرم و شش
ساعت بگذارند پس بردارند و بنهند تلسی و شود و سر شیشه باز کنند اگر بریان شده باشد
چنانکه بتوان سود نگاه دارند و اگر نه دیگر باره سر شیشه استوار کنند و دو ساعت یا سه
ساعت دیگر اندر تنور کرم نهند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته نباشد که قوت او نرود
خام نباشد که نتوان سود صفت سوختن آبکینه و کوزه آبکینه کار ناکرده که آبکینه شای
سبید یا کینه در کفکری آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب بخار
افکنند بسیار بار آتش سرخ میکنند و در آب بخار می افکنند تا بطرقه و جان شود که
توان سود باب چهارم از جز و چهارم از گفتار هشتم اندر علاج آنکه سنگ
کدر مجاری بول بگذرد و آنرا برند و جراحت کند یا بجری اندر ماند اگر سنگ مثانه را

یا مجری را برند و جراحت کند علامت وی آنست که از پس آنکه بیرون آید بول یا خون
آمیخته بود یا خون آب بود اگر بول یا خون نیک آمیخته باشد باید دانست که جراحت در کدر
افتاده است و در مجریها کفر و کدره است و اگر سخت خون بر آید پس بول آید باید دانست
که جراحت در مثانه یا در مجری قضیب افتاده است و موضع درد بران گواهی دهد
علاج هرگاه که جراحت افتاد در حال رک با سلیق باید زد تا از آماش این شوند پس
جراحت را علاج کردن صفت دارویی که جراحت را بر ویاند بکیند کلار مینی و کند و
دم الاخوین از هر یکی یک جزو اقا قیامغسول سدس یک جزو تخم خربزه پاک کرده چند
سمه دارو ها سه را بکوبند و باب لسان الحمل بسترشند و قمر صها کنند از یک شغال بامداد
یک قرص در آب سرد دهند که باب لسان الحمل و مانند آن و از پس طعام بده ساعت
یک قرص بدهند تا عریف داروی دیگر بکیند اسفیداج از زیر و کل مخموم و کند و دم
الاخوین را ستار است ایون عشرین جزو همه را شیا ف کنند و بوقت حاجت باب لسان الحمل
یا کلاب بسایند و بجری قضیب اندر بجانند نیمه دارویی که خون را از مثانه و مقعد بگذرد
و از هر یک آید باز در او بکیند که هر با و کلار مینی و کلنار و اقا قیام و کند و در ستار است ایون
ربع یک جزو شربت بکشتال یا آب سماق و باقی علاج خون و بول یاد کرده آمده است و
اگر خون اندر مجری بول بسته شود علاج آن در باب از جزو دم یاد کرده آمده است و
گاه باشد که خون اندر مثانه و مجری بول بسته شود و حاجت آید بر آنکه بشکافند هم چنانکه
از بهر سنگ بشکافند و اگر سنگ مجری اندر ماند علامت وی آنست که درین قضیب
درد و کوانی بود و بول بدشخواری بیرون آید و علاج وی آنست که خداوند علت
را بقفا باز خوا باشد و هر دو بای او با لبر دارند و نیک بچنانند و او را از شکل
بشکل می گردانند تا بفضای مثانه باز شود و تدریجاً آن باید کرد که باز شود و باشد که
بعد از آن راست بیرون آید و اگر بدین طریق بجای باز نشود تدریجاً آن باید کرد که سر

قانا طبر مجری قضیب فرو کنند تا سنک را با زبیر برود و قضیب را مالیدن روغنهای
تخلیل کننده چون روغن شبت و بابونه و انداختن نشانند و آبها و تخلیل کننده بر مشانه
و قضیب جکایند و آب بسیار و شربتها و درار کننده تا بسیار بول بر دفع سنک باری
دهد باب — بیخ از جزو حارم از گفتار هر دم اندر احوال شکافتن مشانه و سنک
بیرون کردن اگر سنک صلب بود و بزرگ بود و بدین تدبیرها کایا کرده آمد شکسته نشود
تدبیر چنان نباشد که شکافند و بیرون کشند لکن شکافتن کار با خطر است و مادرین
روز کار نشنیدیم و ندیدیم و هیچ کتاب یاد نکرده اند که طبیبی این علاج فرمود یا چاری
بدین علاج سلامت یافت پس این علاج نشاید کرد اما سنک مشانه بیرون کردن آسان
تر و کم خطر تر است و طبیبی را که این کار کند در سه حال تا قتل باید کرد یکی در عمر خداوند
علت دوم در کوچکی و بزرگی و شکل سنک سیم در حال دروها که خداوند علت می کشد
و فایده شناختن عمر خداوند علت است که اگر کودک بود و در حده سالی بود یا کهل
و بر اجراحت کردن آسان تر بود از بهر آنکه اگر کودک بود و در حده سالی بود یا کهل
و اگر در حده سالی بود هم طاق جراحی دارد و هم جراحی او زود بسته شود و کهل را
اگر جراحی کند آماش فلغیونی کمتر بود و مرد جوان را و پس جراحی کردن عمر جوان
بهر آنکه جوان را هم آماش فلغیونی بود و علاج آن با علاج جراحی دشوار بود و خاصه بدین
موضع و بر اجراحت بسته نشود و فایده شناختن احوال و اشکال سنک است که اگر سنک
کوچک بود از زیر انگشت بیرون می شود و از ابدست آوردن و دفع کردن دشوار بود
خداوند علت را عذاب کردن بود لکن جو پیاوند آسان بیرون آید و اگر سخت بزرگ بود
جراحی بزرگ باید کرد و پیوسته نشود و اگر در کوچکی و بزرگی مشانه بود و کد بود
آسان بیرون آید و اگر سنک دراز بود و جلد باید کرد تا از اشکال راستی بداند بر اجراحت
تا آسان بیرون آید و فایده شناختن دروها که خداوند علت می کشد است که معلوم کرد

کسنک درشت است و هر چند سنک درشت تر در صعب تر و چون خداوند علت دروها
کشیده باشد باید بخوبی کرده بود و در جراحی تواند کشید و از جرحه امتداد خلاص تر جراحی
اندر دهد و دلیر تر باشد و اگر در صعب کشیده نباشد نه طاق جراحی دارد نه تن در
دهد بدان سخت ترسان بود گفت از نوزدهم اندر بسیار بیماری که مخصوص
بمردان و این گفتار سه جزو است نخستین اندر آماشها و ریشها و
خارش قضیب و خایه و دیگر بیماریها که آنرا افتد باب — نخستین از جزو
نخستین اندر آماش کرم که اندر قضیب و خایه افتد سبب آماش کرم که اندر قضیب
و خایه افتد ماده خونی و صفراوی بود و آماش سبب آماش خایه اندر پشت و قفها آن بود که
شهرت جماع بوده باشد و اسباب آن حاصل شده و سخن آن با کسی که از وی رز و بود
و از آن کار بسببی بازمانده و منی حرکت کرده باشد و بسبب بر نآمدن و یا فتن برادر در
جای خویش بمانده و آماش خایه که سبب آن حرم بود یا در بوسه خایه بود یا در نفس خایه
اندر در نفس خایه بود و ماده آن کرم بود و پیشتر تب آن از بهر آنکه عضو شریف است
و بدلی پوسته است و انچه در بوسه خایه بود بسیار باشد که بی تب بود و فرق میان آنکه
در بوسه خایه بود و آنکه در نفس خایه بود و آنکه در نفس خایه بود بلس توان دانست و بسیار
باشد که آماش خایه بمران انتقال کند و ماده بسینه بر آید و بسفر زایل شود علاج اما علا
انچه از حرکت منی و یا یافتن مراد افتد که در آن حال که گری در خایه بدیداید آن مراد با کسی
بر آید تا او عینه منی فارغ گردد در حال ساکن شود و آماش نکند و اما چون آماش کرد یا خود از
ماده آست نه از حرکت منی سخت رگ صافی زنند یا بوسه جحامت باید کرد بر روی آن
و من مری را که این حال افتاده بود بر مهنه که بتازی القطن کوبند جحامت فرمودم آماش
و در بیک روز زایل شد و دیگر مراد این جحامت فرمودم آن کس جحامت بر کمره کرد
بر این کرده هم سود داشت و بی کردن آماش را از آن جانب باز دارد و اگر آماش در بیک

خا به بود رک و حامت هم از آن جانب باید کرد که باشد و اگر در هر دو خایه باشد رک از هر
 جانب باید زد و حامت نیز از هر دو جانب باید کرد و طبع نرم کردن بشافی که ماده را جانب
 متعده باز آرد و دفع کند صواب باشد و تندی لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز باید کرد
 و از طیلهای و خماها سخت خرقه ببرد و کلاب کر بصره کسند و کشین تر و عنب الثعلب
 و عصاره فی تر کنند و بر آن موضع کنند صفت داروی سودمند بیکر عصاره کشین
 تر و آرد جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن کل بهم بگویند و بسترشند و ضماد کنند
 صفتی دیگر بیکر بزرگ کاج و آرد عدس و زرد خایه مرغ و روغن کل تعریف دیگر
 بیکر بزرگ کاج و آرد باقلی و بنفشه سوره و لعاب خطمی چون عصاره کنند و بر نهند
 صفتی دیگر طین قهولیا و عنب الثعلب و اندکی زعفران بسترشند و ضماد کنند و دیگر
 آب کشین تر و آرد جو و خطمی بسپند و آرد و اگر زرد خایه مرغ و اندکی سرکه و روغن
 کل و اندکی سرهم یا رکنند نیک بود اگر در وضو و صبران همی افزاید از اندکی برک خطاش و برک
 کول و مانند آن جان باشد خطمی ازین نوع با این خماها بسپارند آمیخت و هرگاه که در وضو
 ساکن شود و از حد ابتداء گذرد و آرد و هائی تجلیل کنند بکار باید داشت چون آرد باقلی
 و خطمی بسپند و با بونر و لعاب تخم کتان و میخه سرشته و آرد جو و اماء العسل سرشته و
 برک کرنب بخته با آرد جو و زرد خایه مرغ و روغن کل و هرگاه که باختر رسد و آرد هائی
 قوی تر و محل بکار باید داشت چون مویر دانه پروک کرده و زرد خایه مرغ و کمانی کوفته و بسترشند
 کمانی اماء العسل صفتی دیگر که بعضی چون عصاره کرده و چون برک کرنب و حله بکاف کوفته و
 بخته و آرد باقلی و مویر دانه پروک کرده و زرد خایه مرغ و بسترشند و خاکستر دانه خرما
 و خطمی را ستار است بستر سرشته و خاکستر کرنب خطمی از زرد خایه سرشته و بسترشند
 کوفته و بخته و بسترشند اماء العسل صفتی دیگر که در وضو و صبران همی افزاید از اندکی برک خطاش و برک
 محلات قوی تر بکار باید داشت چون مقل و اشق و سیه بطویه کوساله جانکه اندک بای

دیگر

دیگر باید کرد و باید با سبب از هم از جزو نخستین از کفالت و زرد خایه مرغ و اماء
 سر و اماء صفتی دیگر که بعضی از علامت آماست سرد است که ضرابان نکند و برک
 بسپند و بسترشند و زرد خایه مرغ و اماء صفتی دیگر که بعضی از علامت آماست سرد است که ضرابان نکند و برک
 نکند صفتی دیگر که بعضی از علامت آماست سرد است که ضرابان نکند و برک
 محض کرده و زرد خایه مرغ و آرد کدوم هم خان با سوسن بهم بسترشند و آرد باقلی
 در شراب کلن محض کنند و مویر دانه پروک کرده و اندکی زرد خایه مرغ و روغن کل بهم بگویند
 بر نهند و از باقونر و اکلیل الملک و سیه کوه و از نخود سیاه و باقلی و مویر دانه پروک کرده و زرد
 مرهمی که از زرد خایه مرغ و سبکی و از زرد خایه مرغ و سبکی و از زرد خایه مرغ و سبکی و از زرد خایه مرغ و سبکی
 بروغن بسترشند و بسترشند و بسترشند و بسترشند و بسترشند و بسترشند و بسترشند و بسترشند و بسترشند
 حاجت بود و نخستین فی فرمایند و خمنها و شیافها و معتدله بکار دارند و تندی لطیف
 کنند و اماء صفتی دیگر که بعضی از علامت آماست سرد است که ضرابان نکند و برک
 کشین خشک از هر یکی دم مقل بچ و دم سردی بخته کمانی اماء العسل عصاره کنند و بسترشند
 بیکر بزرگ آرد جو و آرد باقلی از هر یکی دم مقل بچ و دم سردی بخته کمانی اماء العسل عصاره کنند و بسترشند
 سیه بطویه کوساله از هر یکی بکاف کوفته و روغن زیت یکا و قیده روغن سوسن بسترشند و بسترشند
 سیه بطویه کوساله از هر یکی بکاف کوفته و روغن زیت یکا و قیده روغن سوسن بسترشند و بسترشند
 و با بونر و سیه مرغ با آن یا رکنند قوی تر بود بای بیکر بزرگ خطاش و سیه بطویه کوساله از هر یکی بکاف
 جزو برک و بونر و برک سر و اشق از هر یکی نیم جزو و سیه مرغ با اماء العسل و روغن کاف
 محض کنند با مقل و اشق و اندکی آرد باقلی اماء العسل کر بمطبوخ مثلک حل کنند با سوسن
 کدوم بگویند و سبب بسترشند بیکر بزرگ خطاش و سیه بطویه کوساله از هر یکی بکاف کوفته و روغن زیت یکا
 جملگی سوسن کوفته و بخته شود و اشق را بسککنین حل کنند و این سوسن را بسترشند و بسترشند
 و نیم گرم کنند و بر نهند و چون سرد میشود بر میدارند و دیگر بر می نهند سیه اماء صفتی دیگر

در آنم کند و بسیار باشد که بپوست خایه علت دوائی بدیداید و بیشتر در سوزنی
 افتد از بهر آنکه در آن جانب رگی زیادت است بدو بیشتر اید و علاج آماش
 صلب است با ماس سونم از جزو نخستین از کشتار نو و نو و هم اندر بزرگ
 شدن آماش در خایه بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سیل آماش لکن بر سیل
 فروبی و فروبی هم چون بستان زمان علاج این علاج بستان نور سید کانت
 تا بزرگ و او بخت نشود و آن طلی کند بود و بصار و ورق البیخ و شوکران و بجرها
 که قوت جاذبه و قوت غاذیه را ضعیف کند و سرب را آب کشین بر جکانند و سرب
 پاره و دیگر بروی ساینند تا از هر دو چیزی سوده شود و طلی کند شود و از و سنک
 آسیا و سنک شان که کار بروی تیر کنند بر یکدیگر سوزند و آب کشین که با کلا
 طلی کردن همین نوع منفعت کند صفت خماری خلیل کنی یکی دو مویرانه بر
 کرده و بید مریخ با پیله و موم زرد از هر یکی ده درم زرد خایه مریخ کی مصلکی نو
 پنج درم بید را و موم را با روغن کچد بکداند و زرد خایه با وی بیامیزد اندر هاون
 بسایند پس مصلکی بر افکنند و مویرانه پروک کنند و نیک بگویند و جگر را بر
 تا آنم شود و بگویند و جمله را بر شند و بکار دارند با ماس چهارم از جزو
 نخستین از کشتار نو و هم اندر علاج خایه که برها را آید بسیار باشد که خایه مردم
 برها بر آید و ناپیدا شود و باشد که بدان سبب حسر الهی بدیداید و بوقت بول کردن
 در دکن از بهر آنکه مجریها بول را زحمت کند و تنگ گرداند و بسبب آن سوا المزاج
 بود و ضعف قوت و این علت چهاران در آخر چهار بیهاده حاده افتد و در شتان را نیز
 افتد اما آنچه چهاران افتد شتان سوا المزاج سرد بود علاج علاج وی که با است
 و آب زرد و روغنهای گرم مالیدن و ضمادهای گرم کننده و قوت دهند بر نهادن چنانکه
 در جزو دوم از کشتار و در علاج نقصان باه یاد کرده اند و خواجہ بر علی سینا رحمة الله

نخستین از جزیو سیم از کفنا رنج از این کتاب معالجات است یاد کرده آمده است علاج
اگر ریش تازه بود هیچ دارویی به از صبر نیست و مرد است و توتیا و قلیما مغسول شراب
سخت نیست و مروارید خوردن نزدیکیست و کدو خشک سوخته سخت نافع است
خاکستر شبت و توتیا در وری نیست و اگر کهن باشد ویری بسیار داروهای قوی باید
چون روی سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و اگر بدان حاجت افتد که گوشت
برویند کدرا این داروها بنامند صفت دارویی مرکب بکشد توتیا و صبر و انار و
و کدو و سادج و کلنا و افاقیا و پوست درخت پد که بتازی الغرب گویند سوخته و
شب یمانی و زاج سوخته و ماز و راستا است ز کاه یک خرد نیم اقماع انار و توتیا و
مرهم سازند بروغن کل نسخت دیگر بکشد جث الحديد و مردار سنگ و دم الاخوين و
قرطاس محرق مرهم سازند بروغن کل و اگر ریش کهن باشد کدو صبر این داروها بنامند
صفت دارویی دیگر که ریش خورده را و بواسیر اسود را در دیگرند مس سوخته و کدو
و شب یمانی از هر یکی چهار درم پوستهای باریک که در میان انار ترش بود و زراوند و قلیما
از هر یکی هشت درم مرهم را بگویند و شراب مشک بسازند و اقراص کنند و بسیار خشک کنند
و بوقت حاجت بنامند و بکار دارند صفت دارویی دیگر که بکشد توتیا و مس از هر یکی ده درم
درم مس سوخته و مرو و نوشادر و صبر و شب یمانی و سما له مس و کدو از هر یکی هشت درم
مرهم را بگویند و بکار دارند و اقراص کنند و بسیار خشک کنند و در وری دیگر
ریشه های بلید و خورنده را اسود را در دیگرند قرطاس محرق بی و دو درم سنگ آهک
آب ناریس و زرنیخ زرد از هر یکی یک اوقیه مرهم را بنامند و بصاره بر آب سفید یا بر
بسر کنند و اقراص کنند تعریف دارویی دیگر که ریشه های خورنده را اسود را در دیگرند و کدو
موی مردم انکدان و عدس چلی راستا است مرهم را بگویند و در وری کدو یا بر آب
از جزیو نخستین از کفنا رنج از جزیو و کدو و گوشت فزونی که بر قضیب زهار

لا مقعد

و مقعد بدید آید علاج بکشد بوره سوخته و خاکستر خوب ز آب بسایند و طلی کنند
بدین زایل نشود از آب باید برید و ز کاه و زاج بر کردن و اگر سخت بد باشد داغ باید کردن
باب هشتم از جزیو نخستین از کفنا رنج از جزیو و کدو و گوشت فزونی که بر قضیب
روغن تر کس و روغن سوسن و سپه مرغ و پد بط و مغز هاق کاه و کوزن و موم و سناج
بهم بر شند و سرشته هر یک جدا سی مالد در کرمه باب نهم از جزیو نخستین
از کفنا رنج از جزیو و کدو و گوشت فزونی که بر قضیب بد باشد داغ باید کردن
قضیب بود و مقعد او عیبه من بسبب آماسی کرم که در او عیبه باشد و این علت مر و از
وزان را افتد و هر دو را نادر باشد و زنان را نادره تر بود و این علتی است که اگر علاج صبر
نکند او عیبه منی یا مسترخی شود و یا تشنج کند و هلاک کند و سخت شکم بیاماسد و عرق
سرد آمدن کرم پس هلاک شوند علاج نخست رگ با سلیق زنند و بر پهنه حجامت
کنند و پس طبع را نرم کنند بمس هلات لطیف چون آب لبلاب و خیار شنبه کرم آب جکند
و آب غب الثعلب و خیار شنبه و مانندان و بختها نرم و طلی هاء خشک بر نهند پس
قضیب و خایه جانکه اندر علاج آماس کرم که در قضیب و خایه بود یاد کرده آمده است
و نیلوفر خوردن و بوییدن و طلی کردن سخت سود دارد و طعام مزوره و اسفناج و
نیشو و آلو و انجیر بدین ماند باب دهم اندر خارش قضیب و خایه و علاج آن
کردن سبب آن ماده بود که بدینجا فرو آید و کاه باشد که تری تر آید و این تر باشد علاج
نخست استغراق باید کردن بقصد و اسهال و حجامت بر پهنه کردن و بر روی ران سخت
سود دارد صفت دارویی که طلا کنند بکشد افاقیا و مامیشا از هر یکی نیم درم نوشادر
دانکی صبر و یکی زعفران نیم دانگ نشان چند وزن هر دارو را بگویند و بر پهنه
بروغن زیتق بر شند و بکار دارند و مس و روغن کاه و اندکی مویزج با آن بنامند و چون
از کرمه پیرون آیند سپید خایه مرغ با یکین سرشته طلی کنند و بوجیه را فکند بر

روی ران و بر بینه شود و در جگر و دهم از گفتار نوزدهم اندر وقت و قبله
که اهل خراسان بگویند و شهر من در بخایه گویند باب نخستین اندر یاد کرد
اسباب فتق و انواع آن و فرق میان فتق و قبله باید دانست که پوشش شکم بوی فتق
و عضله است و در وجابت یکی زاندر و یکی است و ماس معده و روده است و از این
المطیف با الامعا گویند و دیگر بیرون تراست و از این لغت یونان باریطون گویند و تبار
ممتد گویند از بهر آنکه این رانده تر از است و منفعت هر دو آنست که کافت ایشان
بگذارند که حرارت اخشا متلاشی شود تا همیشه احشاکرم بود و حرارت هریک کارهای
خوش تمام می کنند و عضله ها و پوست بیرون و جریو که بر جابه او دلدان یاری کنند
و حرارت را مدد دهند و این حجاب باریطون را منفعتی دیگر است خاصه و آن آنست
که روده ها را بر بهادر خویش نگاه دارد تا فراتر نرود و بجایهای خالی فرو نیفتد و
این منفعت او از آنست که رانده تر و کشیده تر است و باریطون تا تهی گاه و پیوسته
ران میامد است و از آخر او و منفعت ساخته شدست چون دومی را از هر سویی یکی
فرو آمد دست تا نزد یک هر دو خایه هر گاه که مردم از جای بجمد یا او را بر نخ سخت رسد
یا آواز بلند کند یا باری کران برگیرد یا مانند این قوتی بدو رسد از صعبی قوت این
حجاب باریطون بشکافد و سوراخ شود اگر این سوراخ برابر ناف افتد یا بر تر یا فرود تر
روده و ترب بدین سوراخ بیرون آید و آن جایگاه بیرون خیزد و اثر انبساطی فتق
البطن گویند یعنی فتق پوست شکم و اگر این منفعت که از آخر باریطون ساخته شده است
شکاف شود ترب و روده انجا فرو آید و این شکاف کوچک باشد و بزرگ باشد اگر کوچک
باشد روده از بیغول ران فرو نرود و نباید از انبساطی فتق الاریتیب گویند یعنی فتق
پیغول ران و اگر بزرگ باشد روده با آن حجاب مطیف بیکسره خایه فرو آید از انبساطی
قبله الامعا گویند یعنی فرو آمدن روده بیکسره خایه شکافی تن باریطون نباشد لکن

رطوبتی باشد که انجا که آید و از این منفعتها یا هر دو است و آغشته شوند و باندک
مایه قوتی فراخ باز شود و روده بدین منفعتها فرو آید و فتق الاریتیب یا قبله الامعا
تولد کند و این قبله سه گونه بود یکی این که یاد کرده آمد و دوم آنکه باریتیب فرو آید و کسبه
خایه چون دیر شود و این را بنامی قبله الریح گویند و سیم آنکه آب فرو آید و این را بنام
قبله الماء گویند و فتق مراق البطن و فتق الاریتیب زان را نیز بود باب دوم
از جزو دوم از گفتار نوزدهم اندر فتق مراق البطن و فتق الاریتیب و قبله الامعا
و علامتها و علاج آن علامتها اما علامت فتق مراق البطن آنست که هر گاه که خدا
علت بشت باز خسید و بیرون آمده باشد باز بجای شود و هر گاه که راست بنشیند
بیرون آید و هر گاه که دست بروی فشارد بجای باز شود و هر گاه که دست برادر بیرون
آید و علامت فتق الاریتیب هم اینست و علامت قبله الامعا آنست که قراقرند خایه
انده هر گاه که طعمی او بگیرد یا بدو خورد یا بیره رود و گاه باشد که فرو آید و بجای
باز نشود و خایه سخت شود چون سنگ و رنج بسیار رسد تا بجای باز شود علاج علاج هر
نوع یکی است اما هر گاه که روده یا ترب فرو آید بکم بدن جای می ریزند تا نرم گردد
یا بهار را در آن نشانند و روغن یا بونه گرم کرده همی مالند و در شبت بر آن جای می دهند
تا بجای باز شود پس از این بر فاده هموار بر بندند تا فرو نیاید و از طعامهای باریک
چون باقلی و لوبیا و عدس و از امرود و سیب و خیار باریک و از جماعت و از باریک
کردن و بر سیر خوردن بپایه و رفتن و بر ستور نشستن و از کاری باریک کردن پرهیز
باید کرد و خوشبختی را از سفر نگاه باید داشت و پیوسته کوارش زیره و معجون
حت الثمار و کار باید داشت و اگر آن جایگاه را غنکند تا سوراخ را نشکند و اگر صواب
باشد و داروهای قابض اینست اقا قیا و صبر و عصا و لجه التیس و مر و انز و
و مصطکی و کند و انار و پوست و اقحاع انار ترش و ما زو سبر و سماق و باغان و کلندر

و بر آن مورد و شب یمانی و صمغ و طرائث و سریشیم ماهی و سریش کشکران و آنجیزها
را کمتر کند با این دروهایا میزند چون جوز سر و برک او و چیزها که با دروهایا میزند
بیا میزند چون ابله و زیره و چیزهای که کم کننده که قوت دهنده بود بیا میزند چون زفت
و علك البطم و راتینج و مقل صفت ضماری سو و مند بکیر اشق و کند و صبر و تی
از هر یکی سه درم مقل و درم اقا قیا و انزروت از هر یکی یک درم مهر را بکوبند و بس که
تر کنند از شبانگاه تا با مداد درها و ن بسایند و خلتی ابله کوفته برافکنند و بیا میزند
بر آن جای نهند و بپزند تا عرف ضماری دیگر بکیرند مصطکی و کند و ما میاشا و کنار
و درم الاخوین و مژ و سریشیم ماهی را ستار است مهر را بکوبند و سریشیم را آب غب الثعلب
یکدازند و دارو هابد و بسر شدند نسخ ضماری دیگر بکیرند اقا قیا و کوز سر و صبر و انار
بوست را ستار است مهر را بکوبند و آب صمغ بسر شدند صفت ضماری دیگر بکیرند
سر و مژ و سعد و مژ نکوش و مازوی خام و اقا قیا و کند و صمغ را ستار است صمغ
را بشرب حل کنند و دارو هابد و بسر شدند و کودکان را مقل شراب حل کنند خاصه شیرانی
قابض و بر آن جای نهند و روغن یا سمن و چند بید ستری می اندازند تا عرف ضماری کوبند
را بکیرند سمار و روغن خشک و بکوبند و بپزند و با سریشیم ماهی که اخته سر شدند و بر آن جای
ضماری دیگر هم کودکان را بکیرند معصفرو زعفران از هر یکی و درم نقل موز کفنه
سوخند چهار درم مهر را بکوبند و بر زرد مغایر غنیم بخته بسر شدند و بر آن جای نهند
باب — سیم از جز و درم از گفتار نوزدهم اندر قبله ریجی و علاج آن علامتها
علامت قبله ریجی آنست که قراقر و بسیار بود و بدست سبک بود و کیسه خایر چون
به شود و این آسان تر بجای باز شود از قبله الامعا علاج از طعامها و میوههای بادناک
پرهیز باید کرد و کوارش زین و میو حبت الفار بکار داشتن صفت قطوری که بجزی
ضیب اندر بکیرند روغن زیتون او قیه مشک یا مشقال چند بید ستری

۱۰

مثقال میزند و اندوختن و جاکند و غالبه بروغن بان حل کنند و اندوختن جاکند و روغن یا سمن
چندید ستر و هرقون در وی حل کنند و بی مالند و بجزینا و داروها که در باب علاج استسقا
طبی یاد کرده آمده است دین باب سودمند بود تعریف حتی که بارها بشکند بکشد نیم کفش
و انیسون و هزار اسفند و مصطکی و زعفران از هر یکی یک درم هیکل کالی و بیلید و آمده از هر
یکی دو درم سکنج و مقل از هر یکی یک درم و نیم و رنج و فطر اسالیون و از خر و قسط و زرباد
و درونج و اسارون از هر یکی نیم درم شربت یک مثقال از هر یک بامداد بخورد و ضمادها که در باب
گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و از همه حرکتها و هیئت کند خاصه بر سینه خوردگی و
از جماع و اگر حاجت باشد بدان تا معده و شکم از طعام سبک نشود جماع نکند و نخست
بندی که از آن باشد بر نهند و خوشین بر بند پس جماع و دیگر حرکتها کند باب حمام
از خوردن و از کفار و نوزوم اندر قبله الما علامت وی آنت کبوست خایه روشن
بود و فراق نکند و بدست کران بود و کیسه خایه بر روز کاری سخت بزرگ شود و جوی منجایی
آواز آید علاج آب کمتر خورد و مجون کند بکار دارند و ضمادها که در علاج استسقاء
زنی یاد کرده آمده است بر می نهند صفت ضماری بکشد آرد جو و سعد و کلار می و
زیره و مورد و بشک کو سفند را ستار است هر یک بگویند و آب بود و تر و سر که تر کنند و بر نهند
تعریف ضمادی دیگر بکشد آرد و جلد و آرد جو و سر کین بکشد از هر یکی یک جز و سر کین
کار و جو و علك النطم سه جز و پیه کهن شش جز و علك را با پیه بکشد از نوز و لختی روغن
زیت بر او کنند و داروها بدان برشند و خاکستر دخت بلوط و خاکستر بچ کران یا روغن
زیت سرشته طلای کنند و سودا را در آب بسیار خورد و صواب آنت که نزل کند پس روغن
کنند و نزل بمضع کنند بر یکجانب در دو آب بدو سه روز بپرون کنند تا غشی بگذرد
وقت نگاه میدارند جز و سیم از کفار و نوز و هم اندر احوال جماع و منفعت
مضر آن و علاج نقصیری که در آن کار افتد باب نخستین از کفار و نوز

اندیشان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی در آن که مردم از جماع لذتی بفرمایند
چون سبک بقای جانوران تولید و ناسل بود آفریدگار تبارک و تعالی لذتی بفرمایند
در جماعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پیش از یافتن آن لذت شهوت آن
در همه جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت از زانی داشته است که کارها و اوقات
و تدبیر و پیش و پس کارها دیدن و شناختن بود مستخر آن لذت کرد و در حالت طلب
آن لذت شرم را که خاصیت مردی است مغلوب قوت بهیمی کرد و فراشی بروی
مسلط کرد تا در آن حال از تدبیر و پیش و پس کارها اندیشیدن غافل شود و تا غفلت
که بدو وارد عاقل از بهر فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و از بهر
آنکه تا حال این فرزند در خور حال بدو وارد بود و گرنه و ایشان را از این فرزند نکوای
بود یا زشت نامی همه فراشت کنند و بسیار مردمان باشند که کال عقل و سروت و شرم
و خوشی و داری ایشان بدان جای بود که هرگز نام آن عضو که آلت این کارست بزبان
نگویند و نخواهند که پیش دیگران ساعد دست خود برهنه کنند لکن در آن حال جناب
مغلوب قوت بهیمی شوند که هم چون بهیمة عورت برهنه کنند و باشند که عورت مغلوب
را نیز برهنه کند و خواهند که عورت را و راهی بیند و خواهند که ساقی دراز تر
کار باشند این همه از بهر آنکه تناسل مردم باقی ماند چنانکه آفریدگار تبارک و تعالی تدبیر
کرده است و اگر نه آنست که این فراشت کاری بدید می آید و قوت بهیمی غالب می شود
هر که کدام عاقل این کار کردی و این همه ای فرزندان که یاد کرده آمد بخوبین کشیدی
هر که این معنی فهمید که کمال حکمت و قدت آفریدگار تبارک و تعالی قرار دهد و
بخلایق بگوید و آنکه تقدیر را عزیر العلیم باب سیم دوم از جزو سیم از کتاب
اندر آنکه علاج اعضا و تناسل واجبست و مردم را درین باب بطب حاجت پیش است
بدانکه باید دانست که طب کاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری

از بهار

از بهاران تا تن درستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چنانکه ممکن کرد و حفظ نوع
بزرگتر از حفظ شخص است و علاج اعضا و تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از
بهرا آنکه حفظ نوع تناسل حاصل نشود مگر آن وقت که نر و ماده در لذت جماع و در آن
موافق باشند اگر نر و ماده درین هر دو معنی موافق باشند هم فرزند بدیدند و هم
میان ایشان الفت بود اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود
یا در اثر تقدیمی و تأخیری بود نر فرزند تولد کند و نر میان ایشان الفت بود و بسیار
باشد که مثانه مرد ضعیف بود و آب جنده نباشد نر فرزند تولد کند و نر از مرد
یابد تمام و باشد که آب مرد کم و نیز بود و زود از آن لذت و شهوت بجنید و باشد و نر
صحبت مرد چویم کشته مرد از وی جدا شود حاجت او تمام نشده اگر زنی باشد که شرم
و حفاظ او کمتر باشد هم باشد که در آن حال هر که را یا بد حاجت خویش از وی روا کند
و تدبیر آن لذت هر دو از یکدیگر تمام حاصل شود و تدبیر آن لذت هر دو موافق
افتد بی تقدیر و تأخیر در علم طب است و بدست طبیب است و اگر مزاج آب
مردم با مزاج آب زن نامعقل است و از ایشان فرزند نمی آید یا آب هر دو یا آب یکی از
دو کانه اندک است تدبیر به اعتدال از آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت
و دانه باندازه یک دیگر نیست و بدان سبب ایشان از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان الفت
نیست تدبیر آن باید و تدبیر آن هم در علم طب است بدین سبب علاج اعضا و تناسل
مردم را درین باب بدین علم حاجت بیشتر است و از بهر آنکه طبیب اندر علاج این اعراض
سبب الفت و تناسل و بقای نوع است اگر گویند طبیب خلیفای است از خلیفان خدای
در میان خلقت در دست باشد باب سیم از جزو سیم از کتاب و نود و هم از فقه
جماع که بوقت باشد باید دانست که جماع استغفری طبیعی است نه اضطراری بوقت حاجت
و بر شهوت صادق اتفاق افتد و فصلها از تن بدن دفع شود و تن سبکی یابد و مستعد

قبول زیارت غذا کرد و دوم جان بود که گویی چری بفسب از هضم ثالث سنده است
و طبیعت از جهت طلب عوض آن در حرکت آمده است و بدان سبب شهوت طعام و هم
زیادت کرد و اندامها غذا بهتر قبول کند و قوت تن بدان سبب زیادت شود و قوت
غضبانی بر اعتدال باز آید و مردم هوشیار تر و مردم خوی تر شود و در خان می که محقق
شده باشد و بجانب دل و دماغ می بر آید دفع شود و بدان سبب خیرگی چشم و صداع
و بقار و اندیشه های بد و اعراض بالحوایا زیاده شود و در کرده امتلائی و ماده آما سها
و بر و ریشها قصب و خایه و آما سها پیغوله ران و در دست و کمر که و حوالی آن همه بدان
دفع شود و کسانی را که حرارت غریزی ایشان قوی باشد پماریه های بلغمی از ایشان بدان دفع
شود و بسیار باشد که از جماع باز ایستند یا نه باند می در او عید محقق و سچل کرد و در آنجا
آن بدماغ و دل بر آید پماریه های که زنان را افتاد و از التئاق رحم گویند مرد را مانند آن
بدید آید سخت کسلافی و گاهی اندامها بدید آید و تن سرد شود پس با عرض اختناق رحم
اذا کند باجماع چهارم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندام ضربه های جماع که
نه بوقت و نه بر شهوت صادق اتفاق افتاد فرط کردن در جماع و الحاح کردن بر دخول
سخت زیاده دارد از بهر آنکه هرگاه که او عید می دفع شود و هر جماع که بر از آن کند غذای
خصیه از وی بسته باشد نه پنی که هرگاه که الحاح کند بجای آب می خورد پرون آید و
هرگاه که غذای خصیه بسته شود قوت جاذبه او از کرده غذا طلبد و عوض آن جماع
از وی بسته باشد از کرده بسته اند و هرگاه که خصیه غذای کرده بسته اند کرده پیران
جگر بسته اند و عوض آن از جگر بسته شود و جگر عوض آن از معده طلب کند و غذای خام
ناکواریده از معده بخیرش کشد و از غذا های خام آفته ها را که کندی نخستین سده و
آما سها جگر پس بر بر تال و استسقا ادا کند و خون که از غذا اقل کند هم خام بود و خام
باندامها رود از بهر آنکه کار جگر آنست که کیلوس بخت را خون گرداند و کیلوس خام را

تمام نموده اند

تمام نتواند بخت و آنچه از آن خون بدماغ شود سخت در سر آرد با خبر صرع و سکنه و
نسیان و فالج و رعشه و ضعیفی عصبها ادا کند و آنچه بدید و بطوبی فاسد از وی در
غلاف دل جمع شود و خفقان تولد کند و آنچه بیش رود از وی ز ماد ما و ضیق النفس و
سرفه و سیر تولد کند و آنچه بحجاب رود از وی ذات الجنب تولد کند و آنچه پس از رود از وی
سده تولد کند و آما سها صلب و آنچه بر مفاصل رود از وی اوجاع مفاصل و نفوس و عرق
النساء تولد کند و هم چنین که جماع بر امتلا افتد اتفاقا همین علتها تولد کند و اگر بر
کرستی اتفاق افتد مضرت آن بزرگتر بود از بهر آنکه رطوبت غریزی خرج شود و تن
سرد و خشک شود و قوت خاستها ضعیف و ساقط شود و ساقها پایست کرد
و رونق و رنگ روی برود و موی سر ضعیف شود و سبب خشکی دماغ اصلع شوند
و در دست و زانو و دگر کرده و مثانه خود نقد بود و دهان و گوشت دهان و گوشت پنی
دندانها کندی شود و هر که در تن او خلطی بد بود در حال جماع فراشی بر پشت او بر آید و اندام
او ناخوش بوی شود و هر که از بن جماع سر مایا بد و نفس او تنک شود و خفقان بدید آید
و چشم دور در شود و شهوت طعام ضعیف شود و پیرانشاید که جماع کند و از بسیاری
جماع دوار و وطنین تولد کند و پیشتری باشد که حرارت غریب مستولی شود و تبهای
محرقة تولد کند و پیشتری را رعشه و ضعف و بی خوابی و قولنج ریجی تولد کند خاصه کسانی
که در سر بهلوه های ایشان باری همی گردد و بسیار کس باشد که مزاج وی بد بود اگر از جماع
باز ایستد سروتن وی کران گردد و وضعی دل تنک شود و اختلام بسیار افتد و اگر جماع
کند معده و مثانه قوتها اندامها او ضعیف گردد و این را جز مدارا و صبر و پیرا بر آن کار
کردن و باندکی خورسند بودن و معده را مراعات کردن علاجی دیگر نیست بانب
از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندام که مضرت جماع بیکونه کسانی پیش رسد
بباید دانست که مردم را غر و خشک اندام را از افراط جماع پیم باشد و پیم قبول باشد

و از دو بیرون نباشد یا بطوبی اصلی بخارج شود و حرارت غریب را به باید و بر اندامها
مستوی کرد و بدق او آید یا حرارت غریبی نماید و به قبول و دق الشیخ خدا را
کرد و مردم فریه و گوشت آلود از دق دور باشد لکن به بیمار بهاء دیگر که در باب گذشته
یاد کرده آمده است نزدیک باشد از بهر آنکه در تن ایشان فضولی بسیار بود و در
لاغر و طایفه اندکی آنکه لون ایشان سبید بود و پوست ایشان نرم بود و تن ایشان
موی کم بود و رگهای ایشان نازک بود و خون اندک بود و سبیدی لون ایشان بر صافی
که با سبیری یا سخت سبید بود و این همه علامتهای سردی و خشکی اصلی است و این
طایفه را منی اندک بود و غلیظ بود و مضرت جماع اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم
بسیار چیده کی کرانید یا سرخی و سمرت و رگهای ایشان فراخ بود و خون بقیاس با دیگر
اندرک بود و بند کشاد های ایشان قوی و پدید بود و عصبهای غلیظ و موی بر تن ایشان
بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت بود و این علامتهای مزاج گرم و خشک است این
طایفه را نیز منی اندک بود و غلیظ بود و شهوت جماع بسیار بود و در آن کار قوی باشند
لکن زود از کار باز مانده و مضرت افراط در خوردن کمی و پیشی خون بود و مردم فریه نیز
دو طایفه اند از یکی آنکه فریه از بهیه بود و پوست ایشان نرم و جوی بود و بند کشاد
های ایشان بگوشت پوشیده بود و رگها باریک بود و خون اندک و لون ایشان سبید
بود این همه علامتهای مزاج سرد و تر است این طایفه را منی بسیار و رقیق بود و شهوت
جماع اندک بود و از مضرت فوجا این باشند لکن مضرت های دیگر چون درد پشت
و درد زانو و غیر آن بسیار افتد و طایفه دوم آنکه فریه بی ایشان از گوشت بود و
لون ایشان سرخی و سمرت کراید و رگهای ایشان فراخ بود و خون بسیار بود و این همه
علامتهای مزاج گرم و تر است و این طایفه را منی بسیار بود و قوام آن معتدل بود و در
بر تن ایشان موی بسیار بود و از روی جماع قوی بود و مضرت آن اندک بود و اگر جماع

باز ایستاد

و دروا المشك و معجونهای باه که در جایگاهش یاد کرده آید و سقوط قوت و غشی او را
هم بماء اللحم و شراب کهن و توانا که در اندام باید کرد و طعام او کباب و برانی و قلیه خند
باشد بنوا که کرم چون فلفل و زنجبیل و دارچینی و بجای آب ماء العسل خورد و شراب
کهن و شراب انگبین سود دارد و خداوند مزاج کرم را تدبیرها تری فرماید باید کرد
و نگاه داشتن لاجرات غریب بر فروز و زودند پیر این که از رنجی و ریاضتی که تن را کرم
کند و از طعامها و توانا برهنه کند و آسایش طلبند و طعام از کدوی تر و اسفناج
و ماش و شکر و کشک و جو و روغن تازه و بره و برغاله و مرغ فرماید و غایب مرغ نیم برشت
و ماهی آن سخت موافق باشد و از میوهها آنکور سید و امر و جینی سود دارد و
در آب کرم و شراب سود دارد و روغن بنفشه و روغن یاسمن آمیخته بکارداشته شود
دارد و از شراب و شیر و تر بکین چنانکه در جایگاهش یاد کرده آید سخت موافق
بود و شیرازه و شکر به هم جوشانیده و نان سمید ترید کرده سخت موافق بود و شیراز
و شکر به هم جوشانیده و نان سمید ترید کرده سخت سود دارد و مزاج کرم و تر و اجماع
کمتر زیان دارد و بعضی باشند که از ناکردن سواس و خیر که چشم و دیگر اعراض بدیدند
و اگر افراط کند خفقان و غشی و ضعفی معده بدیدند و قوت ساقط شود و سبب
این آنست که ایشان مختلف مزاج باشند و مزاج آنها ناسل کرم و تر بود و می بسیار
تولد کند و مزاج معده و دل و دماغ ضعیف بود و علاج ایشان پخته های باید کرد که می
را خست کند و کمتر تولد کند چنانکه سبتر اندر بای جدا کانه یاد کرده آید و اگر این علاج بی
و خواهند که از لذت جماع بهره می یابند و دل و دماغ و معده را تقویت بکند و بهر مزاج
قوی کنند چون دوا المشك و شر و دیطوس و شلیشا و طعام و شراب معتدل فرمودن
و اگر دل و دماغ نیز کرم بود و این معجزهها احتمال نکند مفرح معتدل و طریقی بر دل باید
فرمود و دل و دماغ بوی کل و مسندل و سبب و آبی و شراب ریجانی قوت داند و ضادها

کرازی

که ازین نوع باشد بر نهادن و بعضی مردمان باشند که ایشان را پس از جماع اندامها بلرزید
آید بر سبیل قاصد لیکن بر سبیل رسته ایشان را چند روز پوسسته از نیم دم جاوشیر
تا یک دم در یک و قیده آب مرز و کوش باید داد و نخست استفراغ کنند بدو و هائی که رطوبت
لج از تن بیرون آرد چون شحم خصل و قضا الحار و قطور یون باریک و بزرگ و لاخره صواب
بود و دماغ را بمشک و زعفران و عنبر و روغن بان قوت دهند و عصبها را بروغن
قسط و روغن نارین و روغن سوسن و مشک و عنبر و سعد و ابله دروی حل کرده
مالند و بعضی را از پس جماع درد سر خیزد و چشم خیره شود و سبب این آن بود که در تن
ایشان خلطی بد بود و حرکت جماعی بخار آن بد ملغ بر آید و بعضی را سبب آن بود که جماع کند
و شراب صرف قوی خورده باشند علاج ایشان آنست که اگر در تن خلطی بود و نخست استفراغ
کنند به اراج فیکر و حجت قویا یا پس بقوت دادن دل مشغول بپوش و روغن کل و کلاب
و آب غوره و اندکی سرکه بر سر می نهند و طعام از سماق و غوره و انار و انک و مانند آن
بسانند و کثیرا از طعام کردن سود دارد و کافور و کلاب و مسندل و بیدن و اگر احتمال
کند اندکی کافور و روغن بر پنی بر کشیدن سود دارد و روغن لاله از بر سبب و آبی و امر و
و کل و اندکی بابونه و اکلیل الملک ساخته بکارداشته شود و بعضی را از پس جماع
ماندگی بدید آید علاج ایشان آنست که خویشتن را کرم بهوشند و بخسیند و چون
بیدار شوند ماء اللحم کر زده خایر نیم برشت با اندکی شکر بخورند و باز بخسیند و زمانه
پشتی پس در کرم بهوشند و طعامها و شرابهای لطیف خورند باب هفتم از
سیم از گفتار نوزدهم اندر علاج کسانی که ایشان را شهوت جماع بسیار بود و خواهند
که شهوت بشکند باید دانست که بسیاری شهوت جماع که در جوانی باشد و مزاج
نیک و تن درستی بود و توانایی آن باشد که ضعیفی نیارد آن شهوت را نباید شکست
از بهر آنکه شکستن آن شکستن قوت مزاج بود لکن اگر سبب بسیاری شهوت زیادت

تري بود اگر استغراق کند و آن شهوت را ساکن گرداند و با باشد و استغراق
اولیتر و طعامهای سبک باید خورد و شرابها منحل بکارد داشتن چون شراب نیلوفر
و شراب لیمو و آب نیلوفر با شکر و آب تخم خرفه و عصاره فی ترود و تخم ترش و اندر طعام
کشیدن تر و خشک و تخم کرم کردن و طعام چون غوره با و سماق با و ریواج با و آنان
بای ترش و سبب ترش و آبی ترش و برنج و چیزهای سرد و تر چون کدو و کوک و اسفناج
و برک و ساق خرفه و کسنه و غلب الثعلب و چیزهای سرد و خشک چون بست حبیب
عدس و بست کاورین و عدس بخته باشاه دانه و خما کردن از طبل و برک خرفه و کشیدن
تر و اسفغول و نمایه و مقعد را طلی می کردن و باشد که برک شوکران و برک بنگ با این چیزها
یار کنند و گوشت خربزه و اسفیداج شسته و سرد اسنک و قهولیا و سرکه ضار می گویند
و آنرا که تری زیادت بود و حرارت با اندازه بود کوفی سودا و دومی را خشک کند
نکند و کد بسیار تولد کند و اگر صراحتی باشد کوفی با سرکه کرا با سکنبکین خوردند صفت
داروی که مینی را خشک کند بکند تخم کدو و تخم خرفه از هر یکی را ستار است شربت
درم کوفته با عدس بخته سودا و دانه دیگر بکند تخم سداب و چند بیدستر و بید
را ستار است شربت یک درم با شراب مزوج که آب سرد و مریم دیگر بکند تخم
انیسون از هر یکی یک درم چند بیدستر و بید را بخی از هر یکی دو درم کل سرخ و کلان را
هر یکی سه درم شربت دو درم با آب سرد که با دانه ترش صفتی دیگر بکند تخم سداب
درم و نیم تخم کدو یک درم شربت دو درم با سکنبکین و اگر کسی چند روز پسته هر امده
دو درم تخم کدو با آب تخم خرفه بخورد و جماع از وی بریده شود و اگر سبب بسیاری شهوت
کرمی و نیری مینی بود و علامت وی آنست که مینی زود بیرون آید و در مجرای حرارتی و
حرکتی و حقیقی باشد و از جماع ضعیفی بدیداید علاج او شستن تنها و ضمادها و خشک
کردن و کرده آمد و نیلوفر و طبل در ضمادهای او سخت نافع است و عصاره فی ترش و اندکی

کافور

کافور خوردن و طلی کردن سخت سودا و در بر بستر کان خفتن و تخم سرب بر دست
بستن بر او کرده سودا دارد و اگر سبب بسیاری باد و بسیاری سودا بود علامتها آن
معلوم است داروها که با دارها را تحلیل کند و داروها که استغراق سودا کند و بدین
اصحاب مایه لیا بکار باید داشت **باب هشتم** از جز و سیوم از کفنا و نوزدهم
اندر ترقیب و علاج این علتی است که قصبه بی شهوت جماع برخاسته باشد
و سبب نزدیکتر اندرین علت بسیاری بارهای غلیظ بود اندر آلتها و تناسل و در خوا
آن و ماده این بارها را طوبی بود غلیظ و برانگیزانده با حرارتی باشد ضعیف و گاه با
که سبب این علت تکاثف پوست و بسته شدن مسام قصبه و حوالی آن بود و فضلهای
بدان سبب درین اندامها ماند و تحلیلهای خراج نشود و باشد نیز که رهنهها را که بدین
اندامها پیوسته است قراج کرد و دو ماده غلیظ بدان بگذرد و دو ماده این علت شود
و اسباب دورتر خوردن طعامهای غلیظ و بارانیکر بود و اگر و نخورد و لوبیا و زرده
خایه مرغ و دیگر و شراب نواز آن جلد است و عادت مستلحق خفتن یعنی بخت با زخفتن
بخت را که کم کند و ماده را بجنباند و بخواه آنکند و این علتی است که اگر زود علاج آن نکند
او عید مینی تمام شود و آماش کم تولد کند و بکشد و این علت را باغت یوان و فرسوس
گویند از بهر آنکه بروم بازی کران صورتی سازند که جوی قصبه او را بکشد و برزاق
بدان بازی کنند نام این علت از نام این صورت شکافته اند و خداوند این علت را بدان
مانند کرده علامتها این علت سه نوع است یکی آنکه ماده او طوبی باشد غلیظ و
علامت آن علامتها امتداد بلغمی است و تپیرهای گذشته که سبب تولد بلغم بود بر آن
کواهی دهد دوم آنکه ماده او خون بود و علامتها آن امتداد خونی است بلغم کم و بلون
سرخ باشد و تپیرهای گذشته بر آن کواهی دهد سیم آنکه اگر بزودی این علت را علاج
نکنند قصبه بزرگتر می شود و اختلاج میکند و ایستاده و مانده باشد و او عید مینی تمامد

شود و اما س که بدید آید و زود بکشد و نخت شکم باد کیر و حرق سرد کند پس نکشد و نانی
را که باشو هر خوی کرده باشند بنها مانند این علت افتد لیکن نادر بود و مردان را هم
بنادر افتد لیکن بزبان را در بر بود علاج اما علاج نوع نخستین که ماده آن بلغم است
آنست که چند بار قی متواتر فرمایند و در آن مبالغت کنند تا ماده که شود و باقی از جای
برگستند آید و اندامهای بر سون را همی فرمایند مالمید و باضت آن بکار داشتن و
این چنان بود که بططاب بازی کنند تا ماده میل بسوی بالا کنند و از آنجا تحلیل دفع شود
و طعام اندک و لطیف خورند تا بدان بجای باز نشود و در اوها که با دها را بشکند و
مینی را که کند خوردن و بر قضیب و حوای آن ضمار کردن سود دارد و از جماع و از اندیشد
آن و از اسباب آن بر همین باید که مکش و روت کرد و ترسند که مضرتی دیگر از مضرتها نکند
جماع بدید آید و علاج نوع دوم آنست که نخت رک زند و از پس رک زند چند گرت قی کند
تا ماده بسوی بالا باز کرد و از جای گاه علت برگستند شود و شراب نیلوفر و پنجه او قی
پنجه آنکشت میدهند تا تولد مینی کمتر بود و سرکه و کلاب و عصاره برک خرقه و عصاره کوک
و طبع عدس منقشر بر قضیب و کمر گاه و زها رو خایه طلی میکند و تخم کون و آب سرد
و آب تخم خرقه میدهند و تدبیر لطیف کند و طعام از آن نوع دهند که در باب گذشته
یا کرده آمده است جالبینوس در کتاب حیل البر و میگوید جوانی را این علت افتاد و او را رک
زدم و قی و طلی از روغن کل و موم صافی با آب سرد طلی میفرمودم بدان شفا یافت و دیگر
را هم این علت افتاد فصد کردم و پنجه بیک و تخم پنجه آنکشت میدادم و ضما و از بابونه تر
می نهادم شفا یافت و چون به آخر علت رسید سداب و تخم او دادن سود دارد و قی
طبیعی آن معروف گفته اند جماع کردن اندین نوع صواب باشد و آن باد و آن مایه
بدان دفع شود و بر بستن کان و برک کل و برک بید خفتن و نخت سرب بر پشت و کمر گاه است
و نطو ها تحلیل کننده بکار داشتن سود دارد و علاج نوع سیم آنست که رک اکل و صاف

نزد

زنند و قی فرمایند و اگر طبع نرم باید که به بنفشه خشک در جلاب و آب لبلاب آب
عنب الثعلب و طبع پر سیا و شان و خیار شنبه نرم کنند و خفته کردن بشکاب کردی
سبستان و خطمی و الوسیاه نخت باشند با روغن بنفش و شکر سود دارد و ضما دارد
جو و خطمی و آب کشنیزه و آب برک عنب الثعلب سود دارد و مردان سنگ و اسفند
و قی و لیا و کل از مینی با سرکه و کلاب طلی کردن سود دارد و شربت کشکاب انار و شراب
بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عنب دهند و بر قطن حمامت کنند و دیوچه برافکنند
اگر خداوند علت جوان باشد یک طسوج بایم دانک کافور بدهند و منوره ها بروغن ادم
سازند با سیم از خرو سیم از گفتار نوزدهم اندر سرعت انزال یعنی
زود بیرون جستن آب و اندر بسیاری مزی و وزی و اخلاص باید دانست که آب مرد
را که بوقت جماعت بیرون آید سبب تولد فرزند آنست مینی کویند و آب نشاط را که بوقت
بازی بیرون آید و بوقت سخن گفتن و نگاه کردن در کسی که از وی آرزو بود بیرون آمدن
مزی کویند و آب رقیق و لرج را که از پس تولد بیرون آید و زی کویند و اسباب سرعت انزال
و اسباب بسیاری مزی و وزی چهار نوع است یکی بسیاری مینی است که از بسیاری
خون تولد کند و بعد عهدهی جماع اندران یاری دهد و دوم رقیق و خامی مینی سیم کری
و تیزی مینی چهارم ضعیفی التهاء تناسل و ضعیفی قوت ماسکدان علامتها اما علامتی
انچه سبب آن بسیاری خون و بسیاری مینی بود آنست که التهاء تناسل قوی بود و در مباد
آن هیچ اندامی دیگر ضعیفی نباشد و مینی بسیار بود و رنگ و قوام آن معتدل بود و علا
خون ظاهر بود و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و انچه سبب آن رقیق و خامی مینی
بود علامت آن در قوام و رنگ مینی بدید بود و زی از پس بول بسیار بود و انچه سبب
آن گرمی و تیزی مینی بود علامت وی آنست که مینی زرد بود و بوقت بیرون آمدن مجری
را بسوزد و سخت زود بیرون بدهد و انچه سبب آن ضعیفی التهاء تناسل و ضعیفی التهاء

تناسل و ضعیفی قوت ماسک بود علامت وی آنست که منی بی نعوظ بیرون آید و نعوظ نیز
 برخاستن قضیب را کویند و بسیار باشد که او عیبه منی و آلات تناسل مستری شوند و منی
 بی نعوظ بیرون آید و باشد نیز که او عیبه منی تشنج کند و منی بی نعوظ بیرون آید و این تشنج
 با تشنج عضله مقعد قیاس می توان کرد از بهر آنکه عضله مقعد از بهر نگاه داشتن ثقل
 آفریدست و او عیبه منی از بهر دفع و گاه باشد که بسبب شریک جماع یا بسبب بسیاری
 جماع پنه کرده بگوید و رطوبتی از مجرای بیرون آید و منی در مجرای سبب ضعیفی و لاغر شود علاج
 اما علاج نوع نخستین که سبب آن بسیاری خون باشد و بسیاری منی و عیبه عیبه بود جماع
 آنست که نخست روزه و غذا را باندک تری باز آرد و از شراب دور باشد و هر چه با مقدار
 آب غوره و آب ناروسکنکین و مانند آن خوردند صفت دارویی که منی کمتر کند بکشد و تخم
 کوبد و تخم خرفه از هر یکی به درم اسبقول و کشنیز خشک از هر یکی به درم کلنا و نیلوفر از
 هر یکی به درم کافور و انکی و نیم شربت سرد درم سنک یک هفت این شربت بکار دارند و
 آنچه سبب آن رقیقی و خالی منی بود علاج وی آنست که داروها گرم و قابض بخورد و
 بکار دارند و طعام گوشتها بریان و مطبوخ و قلیه خشک خوردن با دارچینی و زیره و
 و مانند آن و شهد ایچ که پارس کبک دانک کویند بریان کرده با انگبین که با سکنکین شود
 دار و مزی و وزی باز آرد و صفت دارویی که مزی و وزی مردان و زنان را باز
 آرد بکشد و تخم سداب و تخم بجز آنکشت و کلنا را است شربت سرد درم با سکنکین
 و در درم قره مانا کوفته با سرکه بخورد و سودا در درم تخم شنبه زنانه را خاصه باز آرد
 و سودا در درماری که از قسط و قفاح از خرقه و قصب الذریره و افاقا و لادن سازند و
 را و لادن را در روغن یا سمن یا غیر آن حل کنند و از روها بدان سر کنند و اندک طعام بنهند
 و سمن و سداب و زیره بکار دارند و آنچه سبب آن گرمی و تیزی منی بود علاج وی آنست
 که بشربتها و غذاهای طعامها خشک تیزی آن بستانند و با اعتدال باز آرد و تخم خرفه

و تخم کوبد با سکنکین سودمند است و دارو که در علاج نوع نخستین اندین باب یاد کرد
 آمده است سود دارد و صندل و کلاب و کافور بوشیدن و نیلوفر خاصه و جالینوس میگوید
 نیلوفر خوردن و بوشیدن و روغن مالیدن قوت منی بستاند و اسبقول نیز و هر طعامها
 ترش اندین باب سودمند است و در آب سرد و در طبع عویج و مورد و کل و کلنا و تهاق
 و حلیه التیس و ثمره الطرفا نشستن سود دارد و ضمادها خشک بر کمر گاه نهاده ان سود
 دارد و آنچه سبب آن ضعیفی قوت ماسک و التها تناسل بود اگر مزاج گرم بود علاج وی
 اینست که اکنون یاد کرده آمد و اگر مزاج سرد تر بود و این بیشتر بود علاج وی با ستراغ
 رطوبت باید کرد بقی متواتر پس داروها مسهل چون جت شیطرح و جت من و جت
 اصطحقون و طعام گوشتها بریان و قلیه خشک و حلوا انگبین خوردن و روغن
 ترکس با مشک طلی کردن و روغن مورد و باروغن ترکس آمیخته و روغن قسط و مانند آن طلی
 کردن و اندر طبعی مورد و سرنگوش و انار بوست و جفت بلوط و سعد نشستن و از این
 آن قسط و فرقیون و سنبل و افاقا و رامک در روغن ترکس و روغن مورد آمیخته طلی
 کردن سود دارد و عصاره مورد و عصاره مرزنگوش از هر یکی به اوقیه بکشد و افاقا
 و رامک و قسط و سعد و میعه تر و عصاره الحیة التیس و فرقیون از هر یکی به درم روغن
 بلسان نیم درم روغن ترکس یک اوقیه بهم بیامیزد و طلی کند و اطریفیل بزرگ که بخت الحیة
 کرده باشند و محسوس درین باب و در علاج همه اندامها عصبانی سودمند بود و از
 اختلام بسیار افند و بستر گان و کبرک و بزرگ بید خفتن و صحنه از اسرب تنک کرده
 بر کمر گاه بستن سود دارد با این علاجها که یاد کرده آمد باب دوم از جرمیم
 از گفتار نوزدهم اندر آنکه اسباب ضعیفی قوت جماعت چند است و علامت
 و علاج هر یک چیست بیاید و آنست که جماعت کاری طبیعی است همه انواع جانور
 را از جهت بقای نوع و بدین سبب قضیب را و او عیبه منی را از جمله اعضا و ریشته شمارند

و اعصاب رئيسه چهار است مغز سر و دل و جگر و چهارم او عینه منی و قضیب و جنانک بقای
 نوع تعلق بقوت این چهارم دارد بقای شخص و سلامت آن سه دارد و بدین سبب است
 که کار جماعت تمام نکرد مگر بقوت سه گانه و هرگاه که این سه گانه کم یکی از آن ضعیف
 شود کار جماعت ضعیف و ناقص بود و ضعیفی این اندامها بدین علامتها توان دانست
 که اکنون یاد کرده آید علامتها آنکه اگر مغز ضعیف بود جماع آرزو نکند و اگر جماع نکند
 لذت نیابد و قضیب مست بود و اگر عصب ضعیف بود حال همین بود و حسن و خیر
 ضعیف بود و گاه باشد که سبب ضعیفی عصبها آفتی باشد که جماع رسیده باشد و چون
 زخمی و افتادنی بر پشت یا بوقت بریدن با سوز عصبی از عصبها که بقضیب پوسته آید
 بریده شده باشد یا بر زمین سر بسیار تشسته باشند و اگر سبب ضعیفی مغز و عصبها
 سرری بود و خداوند علت بسرها و در هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزهایی سرد زیان
 دارد و اگر سبب ضعیف تری بود خداوند علت در آب و در کرما به و در مستی جماع نتوان
 کردن و آن ساعت که از کرما به بر آید هم نتواند و آب خوردن و چیزهای تری آرنده
 خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعیف گرمی بود خداوند علت اندر زمستان قادر
 تر بود و چیزهای گرم و پرازیان دارد و ضعیف زیادت کند و اگر سبب خشکی بود علامتها
 سوزالمزاج خشک ظاهر بود و چیزهای تری آرنده سوز دارد و جماع کردن سوز دارد
 و آنرا که معده و عصبها ضعیف نباشد حال برضد این بود از جماع لذت تمام یابد
 و آرزوی جماع بود و قضیب سخت بود و سرما و گرما و مستی و هشیاری و کرما به و
 بیرون کرما به یکی باشد و اگر دل ضعیف بود جماع کمتر آرزو کند و نشاط آن کمتر بود
 و قضیب در سخت شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و ترس و اندیشه از آن کار
 باز دارد و اگر شریانها ضعیف بود حال هم این بود و اگر سبب آن ضعیفی سرری بود
 یا تری یا گرمی یا خشکی چیزهای سرد و تر و گرم و خشک زیان دارد و جنانکه در ضعیفی

مغز یاد کرده آمد و آنرا که دل و شریانها قوی بود و سرما و احوال وی بضد این بود شوخ بود
 و جلد شرم و ترس او را از آن کار باز ندارد و در مستی و هشیاری و سرما و گرما یکسان
 بود و اگر جگر ضعیف باشد من و آرزوی جماع اندک بود و قوت بسیاری جماع نباشد
 و ضعف آرد و علامتها ضعیفی جگر و علامتها انواع سوزالمزاج که در جایگاهش
 یاد کرده آمده است ظاهر بود و آنرا که جگر قوی بود منی بسیار باشد و جماع بسیار تواند
 کردن لکن قوت جگرها کفایت نباشد معده و کرده هر دو باید که قوی باشند از بهر آنکه
 هر دو خدمت او میکنند معده طعام را بنزد و کیلوس کند و جگر از خون تواند کرد آید
 و کرده آب را از خون جدا کند و بخوبی شستن کشد تا خون که در وی تولد کند پسندید
 باشد و قوی بود و اگر معده و کرده ضعیف باشند کار هر دو با نقصیر بود و بدان سبب
 قوت جگر بر حال منی مانند و پمارها تولد کند جنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است
 و اگر عینه منی ضعیف بود جماع کردن باخلل بسیار بود و اگر جگر و کباب نخستین در آخر
 گفتار دوم در مزاج خسیه و او عینه منی ضعیف گفته آمد است اینجا شرح تر یاد کرده آید
 بیاورد است که اگر مزاج او عینه منی کم افزوده باشد علامت وی آنست که خستیدن
 بزرگ بود و بر قضیب رگها بزرگ بود و عین کم بود و خلافت این مزاج بحاج
 قوی بود و حریر بود و منی او را بسیار بود و عینه بالغ شود و زود بر ها را و موی بسیار
 بر آید و فرزند از پیشتر زینده باشند و اگر مزاج افزوده باشد منی اندک بود و فربه بود
 و قضیب و خایه کوچک بود و در جماع ضعیف و جقوت بود و در همه حالها بصیرت
 مزاج کم بود و اگر مزاج او عینه منی افزوده باشد منی او بسیار بود و دقیق باشد و عود
 او ضعیف باشد و رگها قضیب را و نرم بود و بلیس مست بود و جماع او باخلل بود
 و اگر مزاج آن تشنگی افزوده باشد منی اندک بود و غلیظ بود و نه قطره بر اینرا افتد لیکن
 چون افتاد در کار قوی باشد و اگر مزاج او عینه منی کم افزوده باشد از گرمی و خشکی

ناصر

مینی اندک و غلیظ بود و زرد بود و بر زهار موی بسیار بود تا مناف بر آید و بر آن مافزود آید
و در شست بود و زرد بالغ شوند و بر جماع حریص باشند لکن بسیار نتوانند که دو بسیار
کردن زیان دارد و اگر کم و تر افاده بود مینی بسیار بود و بقوام معتدل بود و بر نک سید
بود و بر زهار موی کمتر و نرم تر بود از آن که خد و ندر اراج کرم و خشک را بود و از روی
جماع معتدل باشد و بسیار تواند کرد و مضرت بسیار کردن بر موی کمتر بدید آید و باشد
که اگر خوشتر از جماع از زیان دارد و اگر سرد و تر افاده بود بر زهار موی کمتر
بود و بر تر از هم گمان بر آید و از روی جماع نیز کمتر بود و بر زهار موی کمتر بود و
مینی رفیق بود و کبود فام و قضیب پست بود و جماع بالقصیر بود و اگر با این مزاج
ضعیف شود حرکت و حرق قضیب اندک و ضعیف بود و قضیب لاغر شود و بیشتر
را مینی بنحو ظرایف و تنازی عین این را که می دانیم که جماع نتواند کرد اگر این مزاج و این
ضعیف باد و رادی بود و عین راستی این باشد و اگر عارض بود و قضیب لاغر شده باشد
علاج سود ندارد ثابت فرم میگوید که این طریقی از جنس فالج بود و قضیب از آب
سرد هم از نیاید علاج را بدان را می باشد و طبع مزید باید کرد و اگر هم از آید باید
دانست که از جنس فالج نیست و علاج توان کرد و اگر این مزاج و دیگر یاد کرده آمد و این
باشد و در حالتی در مینی همیشه نماند و در این عالمی باشد و گاهی باشد و گاهی از این
جمله معلوم شد که جماع باقی در از تن و قوی تر آن باشد که مزاج بوجه مینی او کرم و
تر بود و این موی و تنی با اعتدال باید از بعضی آنکه هر مزاجی که از اعتدال بگرد و وضع افاده
و باشد که جماعی قوت مجامعت نداشتن سبب افاده و گاهی که از اعتدال بگرد و سبب آن بان
ایستادن بود و از جماع چنانکه بعضی از ایشان گفتند با مردمان عرب که خیال ندارند
و خوشتر نگاه دارند تا چنان گردند که اگر خوش آمد که جماع کنند خوشتر ضعیف و
عاجز اند و باشد که اعتدال و سبب است و بر مزاج حاد رست و سبب تدبیر هاک

ضعیفی قضیب و ضعیفی و غیره می نماید که در نگاه باید کرد که ضعیفی از جنس فالج باشد
از علاج نتوان کرد و اگر قضیب سست بودی علت فالج نخست قی باید کرد پس داروها
مسهل که عصبها را از خلط غلیظ رنج پاک کند خوردن چون قطور یون باریک و شحم
خطل و قش الحار و حنظل و غیره کردن پس حنظل گرم کند و داروها و روغنهای گرم
مالیدن و اگر سبب سستی قضیب سوا المزاج سرد بود چندید ستر و قیون و فلفل و
شطح در طلاها بکار باید داشت و اگر سوا المزاج تر بود ابل و سجد و دار فلفل و وج
بکار باید داشت و اگر اعضاء رئیس و مزاجها آن سلامت بود و سبب ضعیفی قوت
جماعت نقصان آب بود یا نقصان باد یا نقصان هر دو علاج بطعام و شراب باید
کرد و باید دانست که سبب بسیاری از حرارتی بود که رطوبت را کشاید و از وی بخاری
بر آید اگر حرارت قوی بود بخار را تخفیف کند و اگر ضعیف بود بخار را تشدید
و مقصود حاصل نشود تا مل باید کرد اگر تعویذ و وقت گرمی و تری معده و از بس یافت
قوی تر بود و داروها گرم خوردن و مالیدن سود دارد و باید دانست که سبب ضعیفی
نقصان حرارت است و باید که تر است و اگر در وقت امتلا معده قوی تر بود باید دانست
که رطوبت کمتر است و علاج هر یک در خوردن باید که بخار را با بهاء گذشته یا کرده
و در آئینه یاد کرده آید یا بسیم یا زده از جز و سیم از گفتار نوزدهم اند
طعامها که قوت جماع را زیاد کند باید دانست که اصل اندر علاج ضعیفی قوت
جماعت نیست که تدبیر زیادت آب و بار کنند از بهر آنکه هرگاه که آب و بار زیادت
شوند و اوجیه می از آن پر شود شهوت بیرون کردن و دفع آن بحد قوت جماعت
بدید آید مگر در آلت افنی باشد که اگر آب و بار زیادت بود و از وی جماع خوا
بود آلت مساعدت نکند و آلت سستی بود و بعضی از آن علاج در باب گذشته
یا کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده شود و در بار قی آب و بار از طعامی بود

داز

که از وی خونی خیزد قوی و لریج و گرم و تر تا گرمی و تری و از آن بخاری و باری بر آید
و هرگاه که خون قوی و لریج باشد باری که از وی خیزد زود تحلیل یابد و لکن قوت آن
در هضم ثانی و ثالث بماند و قوت جماعت و قوت قضیب ازین باد بود و بدین است
کطعامها که از بهر این کار کرده اند طعامها نیست که در وی سه معنی است و باید که این
سه معنی دو باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه بارانیکر در سیوم آنکه میل بکرمی
دارد اگر این هر سه معنی در یک چیز باشد بر آن چیزی خرید نباشد اگر نباشد و چیزی باشد
چیز ترکیب کنند تا هر سه معنی حاصل شود اما آنچه در وی هر سه معنی حاصل است بخور است
و لوبیا و گز و شلغم و آنچه بدین ماند و اما باقی غذا بسیار دهد و در وی رطوبت قوت نیست
کند که از وی بارها تولد لکن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت بخاری و باری بر آید
و پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک و ضد مزاج می نباشد با وی ترکیب کند چون اندکی
زنجبیل و دار فلفل و شقاق هر سه معنی از وی حاصل آید و بسیار گرم و تر و بارانیکر است لکن
اندک غذاست لیکن او را چون با گوشت بخت یک ساله ترکیب کنند هر سه معنی حاصل
آید و آب و بار زیادت کند و زرده خایه مرغ نیم برشت و مغز سر بره و مغز مرغ و مغز
استخوانها و مغز کجشک غذا دهند و تری از ده است اگر چه مغزها سرد است در مغز
استخوان و مغز کجشک بخیزد حرارت است اگر با نعنع کر با اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند
هر سه معنی حاصل آید خاصه از نعنع که در وی قوی که آلهاء تناسل را بر فعل خویش پاری
دهد و گز و شلغم و جرجیر هر سه بیکدیگر نزدیک اند و هر سه حرارت معتدل و
غذا دادن و رطوبت فرو می است لیکن جرجیر که غذا تراست و حرارت و از حرارت
شلغم و گز بیشتر است و کند نا گرم و تراست و غذا دهند است و اگر باز زرده خایه مرغ
شود غذای شایسته باشد و انکور شیر بسیار غذا و تری دهند است و بارانیکر است
قوت و از قوت شلغم و گز و آنچه یاد کرده آمد بیشتر است و هلیون که باریسی مار جوبه

میش

گویند و خشف کبیری گنگه گویند و جوز و بادام شیرین و فستق و فندق و کونز
بج و بط و خایه کجشک و خایه خفاش و جگر مرغ و انگبین و روغن کاه و کباب و برنج
و انجیر و موز و هندین باب سودمند است و جوز هندی و حبث الزم و شیر تازه و حلبه
سودمند است و جوز هندی و جیرهانی کرم لطیف کننده و چون سحر و انجیر بدین ماند
زیان دارد از بهر آنکه باوها را تحلیل کند اما آنکه با قوت کرمی و در روی با دانی است بدین
معنی سودمند است و بسیار است که اولیتر است که اعتماد بدین باب بر غذا کنند بر
دار و از بهر آنکه زیادتی قوت جماع از زیادتی آب و بار بود و این غذاها که با دانه آمده
ماده آب و هم فاعل بود و در اوها اگر بعضی زیادت کنند آب اندین زیادتی از
ماده تواند بود و ماده غذا است پس غذای که هم ماده آب بود و هم فاعل با اعتماد بر
پیشتر از آن بود که بر دار و دیگر آنکه اگر بعضی دار و هاز زیادت کنند آب اندک از بعضی
است که آب را کرم کند و بچنانند تا شهوت جماع بدید آید و بی شک سخت تولد آب آید
تا بر دار و از آنجا بچنانند که غذاها با هم آب را بغیر آید و هم با در او شهوت را بچنانند
اولیتر آن باشد که اعتماد بر آن غذاها کنیم بر دار و هاز دیگر آنکه مقدار دار و اندک باشد
و قوت او قوی تر از قوت طبیعی باشد و آنچه بر چنین باشد در دار و باشد و طبیعت از چیزی
که مقدار آن اندک بود و قوت آن قوی تر از قوت او بود و هر تمام نتواند یافت و در آن صفت
سودمند تر تواند کرد و یا شد که بروی و بال کرد و بی اگر از اجی سرد باشد و مینی بسیار سرد
باشد ممکنست که دار و از آنجا بچنانند و در آنجا را کرمی بدید آید و در چنین مزاج
دار و اعتماد کردن خطا بود و من دیدم که محروم از طبیعتی مجویها و دار و هاز میفرمود تا قوت
جماع زیادت شود هر روز ضعف زیادت میشد و با آخر حرارت جندان غلبه کرد که همه
سرها را که او کشاد شد و بول او خون صرف گشت و به هیچ تدبیر از آن دار و نتوانست که
و خون او به بطریقی بول گرفت و تشنج خنک بدید آمد و در هلاک شد و نخوردند زیادت

کردن قوت بجماعت قوی تر و نافع تر از همه غذاها است از بهر آنکه کرمی است معتدل
و غذا دهنده است و در روی و طبیعتی فرو نیست که ماده با دانی باشد و اگر او را در آب
کنند تا آغشته کرد و در هر امداد از آن یک مشت بخورند خام قوی عظیم کند و در روی
هیچ مضرت نیست و اگر در دم سرد مزاج او را با اندکی زنجبیل خورد صواب بود و قوی را
میگوید اگر کسی از دختر خانه عاجز آید بدین خود خام مقصود رسد و اگر نخورد و قوت
آغشته کند قوی تر باشد و قلیه ترکی که در روی کرمی گوشت و کند و انجیر و باقی بود
باز زنجبیل آمیخته بود و زرده خایه مرغ بر آنکه در بهترین غذا است و اگر انگبین در قلیه
کند قوی تر باشد و حکایتها شنیدم و بخواندن کتابها که درین باب تصنیف کرده اند
چون کتاب الفی فایده تمام است و مایه ناز به بریان کرده و بکرمی بسیار از خام خوردن سود
دارد و غذا و در مزاج سرد را از زنجبیل و قلیه و خا و لجن و دار فلفل و مانند آن باید
خورد و صفت طعاجی که نافع بود و بکرمی و هلیون و آب برین روغن کاه و بریان
کنند و در مزاج سرد را بکند و در چنین اندک بر سر آن کنند طعاجی که بکرمی و در مزاج
مرغ خایه فر به سه عدد یکم و یکم یک عدد و یکم یکم مقدار کرمی که از سه کونتر
آمده باشد هر را اندام یکد کند و با نخود و باقی و لوبیا و پیاز بسیار بنزد و اندکی
توالی را فکند و نمک و نمک مستقیم و کند یا نمکی که با زنجبیل آمیخته بود و در مزاج
طعاجی که بکرمی و گوشت اشترچان و در مزاج سرد یا ز سیدیک و در مزاج سرد
و آب کام خوش کند و عود کوفته و در چنین در آنکه طعاجی که بکرمی و مایه ناز
بریان کنند چنانکه رسم است و زرده خایه مرغ بر آنکه در مزاج سرد و در چنین و در فلفل
و زنجبیل کند سود دارد و در مزاجی که بکرمی و در مزاج سرد و بویست سیاه او بر داشته
خورد بر اشند و آن مایه و در شیر یا این جوز هندی تراشیده بر آنکه در مزاج سرد و
بطفره بر بر آن میا و بنزدان که در آب سخت نافع بود طعاجی که بکرمی و در مزاج سرد و شیرین مقشر

و مغز قسنتق و مغز قسنتق و مغز جوز هند و تراشیده و تخم خشکاش و شش قاقلا و انجیر
 خشک سبید با شتر است سمر را بگویند و کحل خشک کرده چند سه وزن سمر هر
 بامداد سه اوقیه در شیر تازه بخوشانند و بخورند تن را فریاد و قوت جماع زیادت
 کند و کوی تر بجز و جوز مرغ خانگی که علف ایشان نخورده باشد و مغز بنه دانه و باقلا و
 لوبیا و تخم معصفه سود دارد و هم چنین کجشک و کوی تر بجز که در شکم او تخم جرجیر
 و توری کرده باشد و در کاغذ زکره چیده و در زیر آتش کرده سود دارد و گفته اند
 که کوی کبی سبیده گوشت کجشک خورد و بجای آب شیر خورد و پیوسته قضیه او سخت
 باشد و آب لوبیا را و بیا از بروغن کاه و بیا که در و زرده خایه مرغ بر روی شکسته و
 کرب و اول فیه و در یک جزوی و گوشت میش جوان با سبزه بخورند و در کباب بود
 دارد و کباب و در دوزخ و در محروم خشک از اج با ماهی تازه بریان کرده و بخورند و معده
 و بیا از تر و شیر تازه با تر کین بر لاشه و گوشت بز خاله و گوشت بز با کول و کدو
 و خیار بخت و آب تخم خرفه و سلطان نهري و مغز سر تر و بزرگاله و مرغ سوسن دارد
 آب دوازدهم از جرم سیم از کفتل و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ
 طعام ها سازند صفت دارویی که آب و باز زیادت که بکشد و در دوزخ و در دوزخ
 جرجیر کند در سبزه خشک کند و باز هم در پی آب تر کنند و باز خشک کند تا سه کت
 تر میکند و باز خشک می کنند پس از آن با هم چندان که وزن آن باشد بیا بکشد و بر
 حبه الحضر یا روغن قسنتق یا بروغن جوز هندی یا بروغن بنه دانه برشند بامداد
 و شبانگاه چند جزوی بر یک بخورند و پس از آن سه اوقیه بنه بخورند صفت دارد
 و دیگر بکشد و بخورند با ک کرده و شیر تازه تر کنند تا بزرگ شود پس بروغن کاه و بیا که
 بخاک نسوزد و چند وزن آن حبه الصنوبر یا الصغار یا آن بکشد و بکشد و بکشد
 و آنکی دار چینی و مصطکی برافکند چند کوز بزرگ هر بامداد و شبانگاه بخورند و تعریف

با
 بزرگ

و نگاه دارند تا سوزد و اندکی دار فلفل و دار چینی برافکنند و انگبین بر سر آن کنند
و بقوام آرند و اگر درین حلو اگر دوششتن قافله در افکنند روا باشد و اگر کسی این تخمهها
نخورد بدل آن حبه الحضره کند و اندکی مشک در افکنند روا باشد و اگر کج در بیان کرده
و تخم خخاش بر بیان کرده و تخم گمان بر بیان کرده با انگبین خورند سود دارد و صفت داد
که مردم محروم را شاید بکشد شیر تازه از گاو جوانه دور طله بدهد و دو کف ترنگین
طبرزد بال کرده برافکنند و بجوشانند و بقوام آرند شربت یکه و قیبه بر نشا تعریف
داروی که مردم سرد مزاج را شاید بکشد و اگر چنی سوده ده درم سنک و انزادریک طل
شیر تازه بکشد و بیک بچا بنده تا آمیخته کرد و نشا بیک قند بخورند و از بس طعام بجای آب
این شیر خورند و آب نخورند و طعام کباب و قلیه و ترکی خورند بیک هفته برین تدبیر
بگذرانند و هیچ جماع نکنند قوتی عظیم بداید لیکن اگر در تن خلطی یا حاراتی باشد
این تدبیر نشاید کرد و اگر آن بک بود اگر در میانه این تدبیر حاراتی یا بدازان یا بداینا
و فسد کردن و کشکاب و شرتهها و خنک بکار داشتن نسخه داروی دیگر بکشد باید
و شیر تازه و عصا و بیاز را ستا راست و بنزد تا بقوام آید هر بامداد یک و قیبه بخورند
این دارو و معده تراز است و تو گداز و از وی بیشتر بود صفت دیگر بکشد عصا و بیاز
یک جز و انگبین دو جز و هر دو را بنزد تا بقوام آید و بیاز برو و انگبین بماند شربت مقد
دو کف و قوت خواب باز آرد و آب کرم نسخه دیگر بکشد آب بیاز یک جز و شیر تازه دو
پانصد یک جز و بنزد تا بقوام آید شربت یک و قیبه این معتدل تر از دیگر است تعریف
که از وی دیگر بکشد بیاز سبیل عدد و پالا کند و در پانزده سنکین کند و شیر
تازه بر سر او افکند و جدا بکشد بر سر او بایستد و بنزد تا مهر شود و از آتش
بردارند و بنهند تا سرد شود و همسنگ وزن بیاز و روغن گاو در افکنند و بجوشانند
و همسنگ وزن روغن انگبین برافکنند و بنزد تا بقوام آید و بکشد شش قافله و خا

از هر یکی

از هر یکی پست درم کوفته بدان برشند صفت داروی دیگر بکشد حبه الحضره و بکشد
جدا بکشد و با شراب انگوری بنزد جانکه مهر شود و بیالاید از آن شراب یک
رطل باد و اوقیه روغن بادام شیرین آمیخته در هفت روز بخورند نسخه داروی دیگر
بکشد تخم شلغم در روغن تخم چمر و تخم خربزه را ستا راست همه را بکوبند هر بامداد سه
درم با شیر تازه بخورند تعریف نمکی بکشد زنجبیل و دار فلفل و تودری سرخ و نعنع و
شش قافله از همه را ستا راست همه را بکوبند باد و همسنگ همه نمک سفید و بیامیزند
و اگر زنجبیلها با نمک ساده بیامیزند و در طعامها آن بکار دارند و قوت آن قوی باشد
باب سیزدهم از جویسم از گفتار نوزدهم اندر شرابها و قوت
جماعت را و مینی را زیادت کنند صفت شراب جویسم بکشد شلغم و جویسم و انجیر
خنک را ستا راست همه را در آب بنزد تا آب قوت آن بکشد و بفشارند و صافی کنند
و بیالایند و مویرانه پیرون کرده باندازد آن آب هم در آن آب بنزد و بفشارند و صافی
کنند و مقداری بایند که طعم آن شیرین تر کنند در آب کنند تا بجوشد و شراب کرد و صفت
شراب انجیر بکشد انجیر خنک فریج من حلیه سه درم تحت انجیر را بشوید تا خاک
و غبار از وی برو و پاک شود و در آب کند جدا بکشد آب بر سر آن بایستد اندکی بیشتر اگر
زمستان بود سه شبان روز جای کرم بنهند و اگر تابستان بود یک شبان روز و اگر بهار
یا خزان بود و شبان روز تا آب قوت انجیر بنشانند پس جوشی بدهند و در کبابی یا کبک
بفشارند و بیالایند و این آب را در یک سکنین کنند و همسنگ آن انگبین با آن
بیامیزند و بعضی انگبین نیم وزن آن کنند و تخم هلیون و تودری سرخ و سبیل از
هر یکی دو درم زنجبیل سه درم دار چینی و جویسم و او بسبیل سه و خیر و از هر یکی یک
درم همه را بکوبند و در صرغ گمان بندند فراخ و درین دیک افکنند و بجوشانند تا
بقوام آید هر ساعت این صرغ را همی مالند تا قوت آن در آن شراب شود پس صرغ را

بشارند و بیرون کنند و از آن شراب مقدار دو واقعه می خورد تعریف شراب کونیک
 کوزه من و پاکیزه بشویند و بن سبز از وی بیفکند و از آن درم پنجاه و درم یک
 سنگین کند و سه درم سنگ جله و دو من آب در وی کیند و سرد یک پیوشند و بک
 بکیند تا بخار پیرون نشود و بر آتش نرم نهند و بنزد جند که داند که بخت شد و از آن
 آتش بر کیند و نهند تا آهسته شود پس سرد یک بکشایند و آن آب از وی ببالایند و کز
 را بشارند و در کرباسی پاکیزه آب او بشارند و همسنگ آن آب انگین بر نهند و تا
 دار و در شراب دیگر یاد کرده آمد در صره کرده آفکند و بمجان بنزد و بعضی مردمان
 همسنگ آن کز شراب انگوری با وی بیامیزند تا بقوام آید نسخ شرابی دیگر بخورد سیاه
 پنج من بشویند تا خاک از وی بشود و از آن درم من آب نرکند و سه روز نهند پس بجوشانند
 تا آب قوت نخورد تمام بشارند و ببالایند و همسنگ آن انگین با وی بیامیزند و صره دار
 هم بدان سان در وی آفکند و بنزد و بقوام آید و اگر با این آب و انگین مقدار بی شراب
 انگوری بیامیزند قوی تر بود و اگر نخورد و در آب جرجر نرکند یا در آب شلغم سخت قوی و
 صفت شرابی دیگر کیند عصیر انگور و در هر ده من عصیر سبزه استار داروی کوفه
 و در صره بسته در آفکند و بکارد تا بجوشد و شراب شود و در او انیس تم شلغم و تخم
 جرجر و بوزیدن و بهمن سرخ و بهمن سبزه تخم هلیون و لسان العصاره و جالغله
 و لجه بر بری و تخم کز در استار است همه را بکوبند و در صره بندند و در عصیر آفکند هر
 روزی آن صره را بجوشانند و بشارند و چون شراب رسیده شود صره از وی بردارند و آب
 معدن آهن و آبی که در آهینه بخت باشد سود دارد باب چهارم درم از جرجر
 سیم از کفتار نوزدهم اندر دوا و هاء مرکب و معجونها بهترین معجونها از این
 کار مشهور و بیطوس است و دوا المشک خاصه کمی را که سبب تقصیر اندین کار ضعیفی را
 بود صفت معجون کیند هلیون و شش قاق و زنجبیل از هر یکی پنج درم هر دو نودری

و هر دو من از هر یکی سه درم تخم سبزه که بتاری الفت کوبند و تخم شلغم و تخم کز و تخم
 ترب تخم جرجر و تخم انجیر از هر یکی دو درم اسفیل مشوی و ستره متفقور از هر یکی سه
 درم حب الرشاد پنج درم لسان العصاره پنج درم بایند چهار درم بسترشند خاندرست
 تعریف معجون دیگر شش قاق و زنجبیل و دار چینی از هر یکی یک خرومه را با انگین بشند
 و کوفه و بخت و شربت یک کف با آب گرم کربا شراب مزوج نسخ معجون قوی بکیند عسل
 بلادرو انگین و روغن کاه و استار است هر سه را در هم بجوشانند و نگاه دارند تا
 از یک درم تا دو درم با شراب مزوج صفت داروی دیگر کیند خرمای و جله سخت جله
 تنها بجوشانند و ببالایند و درین آب جله نرکند پس آن خرمای را در پیرون کنند و بک
 و با انگین بشند شربت از یک درم تا دو درم با آب گرم کربا شراب مزوج تعریف جی
 قوی دیگر کیند بیا ز سفید و شش قاق و مغز کجشک و لقاح الفل یعنی کشن خرمای و کند
 از هر یکی استار است همه را بکوبند و با مغز کجشک خشک کرده با آب نیم گرم بشند و
 جها کنند هر یک چند نخودی بوقت حاجت هفت جت در شراب حل کنند و بخورند و
 این لقاح الفل هم چون آردی است سبید درین کاب این جی یاد کرده است می گوید
 از هفت جت زیاد تر خشاید خورد که هیچ کس طاقت نکند این جی خورده باشد ندارد صفت
 معجون اللعوب بکیند مغز بادام و مغز فندق و مغز فستق و مغز جوز هندی و مغز طبع
 و مغز جت القلق و جت الزهر و مغز جت الخضار استار است نارمشک و دار فلفل و زنجبیل
 از هر یکی عشر یک خرومه را بکوبند و با بایند بسترشند شربت جند جوزی بزرگ صفت
 داروی دیگر کیند کربا صند و تخم کرفس کوهی و زهره کوزن کشن و علك الانباط
 استار است همه را با انگین بشند شربت یکم شقال صفت داروی دیگر کیند شش قاق
 و تخم جرجر هر دو نودری و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی یک درم مغز کجشک دو درم همه را
 بکوبند و روغن جوز هندی و با انگین بشند تعریف داروی دیگر خداوند

سرد را شاید چون سردی سخت غالب بود بکین درجا و شیر به درم و در یک لوقه آب بکوش
 که کند و سه روز بخورد و نسخ را روی دیگر و صفت خواجہ بوعلی سینا رحمه الله بکین
 حلیت و تخم کزوفاقله و تخم جوی لسان العصاره کرم دانه از هر یکی یک جزو بوزیان
 و فلفل از هر یکی سه جزو و مشکان سدس یک جزو و سراب و غن جت صنوبر صغار با لند
 و یا بکین بر شند صفت داروی معتدل و قوی خایه خروس خشک کرده و نمک
 از هر یکی دانستار است همه را بکوبند شربت هر بامداد و دو درم تعریف داروی دیگر
 بکین در مغز بنده دانه و مغز بنده الحضر و مغز جت الصنوبر الصغار و الکبار و مغز فستق
 و تخم هلیون و مغز کز هندی و مغز جت القلقل و مغز جوی لسان است شش قافله
 و زنجبیل و حب الزم و لسان العصاره از هر یکی نیم جزو و همه را بکوبند و یا بکین بر شند
 چند یک کوز اگر مغز خشک یک جزو و فلفل اندک درین مجون زیادت کند
 روا بود نسخ داروی دیگر بکین در جت القلقل و حب الزم و حب الرشاد و کبکد متشکل
 هر یکی پست درم زنجبیل و دار فلفل از هر یکی پنج درم و صفت الشعل و تخم هلیون
 و تخم کزوفاقله و تخم شلغم و تخم ترب و تخم سیاه و تخم کدنا و لسان العصاره
 سفنقوری از هر یکی ده درم تخم انجیر شش درم شش قافله با نره درم سدس و ج و هر دو
 بهمن و هر دو درم از هر یکی هشت درم سدس همه را بکوبند و بر روغن بادام شیرین مالند
 و یا بکین بر شند شربت یک شقال وقت با آب سرد و صفت داروها که منفعات آن عجبت
 یکی قضیب کا و جوانه است خشک کند و بکوبند و جدید ستر نیم دینار و سدس نر و خایه
 مرغ نیم بر شت افکند و بخورد و اگر نیم مایه اش خشک کند و مقدار یک نخود در آب
 افکند و بخورد پیش از وقت حاجت مقدار ده ساعت قوی عظیم کند و اگر بخورد در آب
 سرد غسل کند و خایه کور و بیه شیر میگوید قوی عظیم کند و من بشهر و جویانی سرد
 مزاج را در و درم از هیچ علاج آن شک نکرد که از قضیب کا و کرد تعریف داروی کخدا



مخ

زیادت کند صفت حقنه کرده را فرجه کند و شهوت جماع بخشد بکند سر کو سفند
 فرجه و خایه او و پاره دینه او و یک کف نخود و یک کف کدو و یک کف تخم شلغم و تخم
 هلیون از هر یکی پنج درم و درم و یک کف کدو و یک کف تخم شلغم و تخم
 بایستد و سر دین بپوشد و یک کف کدو و یک کف تخم شلغم و تخم
 یک اوقیه بکند و روغن او یک اوقیه و روغن جوز نیم اوقیه بوقت خفتن بدان حقنه
 کند و بعضی طبیبان سر کو سفند را بفرمایند کوفت و خایه و هرگاه که این حقنه خواهند
 کرد نخست بجاخت بر خراسته باشند و خویشتن پاک کرده و فارغ کرده و پیشتر حقنه دیگر
 باشند و روده از وطوبت فرونی پاک کرده و این حقنه نخستین از خطمی آب جگند و
 بوره و اندکی آنکین سازند و اگر بی آنکین سازند و او در صفت حقنه دیگر بکند سر کو
 سفند و خایه بر هر دور آنیک بکوبند و بپست درم کشک کشک نیم کوفته و بپست درم
 و شفت و جرجیر و نعنع و بر آن جگند از هر یکی یک دسته کوجک شلغم باره کرده بپست
 درم سنک جوز پاک کرده از هر دو پوست ده عدد تخم معصفه نیم کوفته بپست درم
 تخم نیاز و تخم هلیون از هر یکی ده درم سنک هر را در چهار من آب بنزد تا بیک من
 باز آید و ببالاید و اگر بجای آب بنید شیرین کند قوی تر بود از این مطبوخ بایم اوقیه رو
 بان و نیم اوقیه روغن سوسن و نیم دانگ مشک حقنه کنند سه شب از اول ماه و سه شب
 از میان ماه و سه شب از آخر ماه این حقنه بکار دارند تا تعریف حقنه دیگر بکند سر کو
 و به بط پست درم بیه کونترجه بپست درم نخود و کدو و حله از هر یکی یک کف نیم
 کوفته انجیر کوفته خشک ده عدد و موز و انز پرون کرده بپست درم سنک هر را بپزند و بجا
 رسم است و ده استار از این مطبوخ بایم اوقیه روغن خیری بپزند و قویب و خایه بر
 بان جن بکند نسخ حقنه دیگر بکند سر کو سفند یک عدد و خایه بکند سر کو سفند چهار جفت
 نخود نیم کوفته بی درم سنک هر را در تنور بپزند و از آن آب و جرجیر و این مطبوخ چهار درم

نیم

بایم اوقیه روغن حبه الخضر و درم سنک بیه سفند و کپسید سوسمار غلک اگر کرده حقنه
 کند صفت حقنه دیگر بکند سر کو سفند یک عدد و کونترجه فرجه بیه عدد نخود یک کف
 مغاث و بوز بدان و شش قاف از هر یکی ده درم سنک نیم کوفته و درم را بپزند و در تنور بپزند
 چهار درم سنک از این مطبوخ باره درم سنک شیر تازه و نیم اوقیه روغن حبل و نیم
 اوقیه روغن جوز دهند و بیه سفند و کپسید سوسمار از یک درم سنک تار و درم سنک
 تار و درم سنک نیم بپایزند و حقنه کنند حقنه دیگر که درم سرد مزاج را شاید بکند
 تخم کان و حله از هر یکی سه اوقیه تخم تربیک اوقیه تخم جرجیر نیم اوقیه انجیر خشک و
 خرما از هر یکی پست درم سنک مغر تخم معصفه یک اوقیه و نیم من زکوش یک اوقیه تخم
 انجیر دو اوقیه کدو حسل و نیم کوفته از هر یکی چهار اوقیه و درم را در دانه رطل بپزداری
 آب بنزد تا در دانه برود و ببالاید و استار از این مطبوخ بایم اوقیه روغن سوسن و
 یک اوقیه روغن زکوش و یک اوقیه و نیم آنکین بپایزند و حقنه کنند حقنه دیگر بکند
 روغن جوز نیم خشک نیم من شیر کاف و تازه یکمن و نیم و یک اوقیه زنجبیل نیم کوفته و یک
 اوقیه بپایند هر را با شش نرم بپوشانند و ببالاید و اوقیه از این مطبوخ بایم اوقیه رو
 سوسن و نیم اوقیه روغن بان حقنه کنند حقنه دیگر بکند مغر حبه الخضر نیم اوقیه و
 کد اختر نیم اوقیه ارد کدو و ارد نخود از هر یکی دو کف ارد را در آب کدو بدست بمالند
 و ببالاید و بپشتانند و آن آب را بپوشانند تا بپخته شود و باز ببالاید و بپشتانند و در
 دانه جند بیدستر سوره روی بمالند و بپایزند و بدان حقنه کنند صفت حقنه
 دیگر کرده را گرم کنند و خلائد با سورا سودا در یکسند روغن شیره و روغن
 حبه الخضر و آب کدو از هر یکی یک سوره و بپایزند و نیم گرم کنند و بدان حقنه کنند
 تعریف حقنه دیگر بکند سر کو سفند و کدو و بپایزند و خایه او هر را بپشتانند و با شش
 بکوبند و دو کف نخود و دو کف حله و تخم نیاز و تخم کدو و تخم شلغم و تخم پست از هر یکی

يك كفاين هم را نيم كوفته كند و با اين سر و گردن و با پنج بن دندان و جري و اوي پيدا
 و بگيرد آب خنك ترك طبع خنك خنك ده استار و روغن شيره ده استار با ان جري و پايان
 و بسنه بار و سه روز خفته كنند نيم گرم كرده نسخ خفته ديگر كه خداوند مزاج گرم را سوز
 دارد و بگيرد سر كوسفند ميش و گردن و بهلوي راست او و بخار كدو و نروكدم و جوينم
 كوفته و هليون تر و سبه بط و سبه مرغ خاكي از هر يك با اندازه كبايد و بنزد و پالايد
 و ده استار از اين مطبوخ بگيرد و يك اوقيه روغن بيه مرغ بياميزد و نيم گرم كند و
 خفته كند سه روز با مداد و شبانگاه و هرگاه كه يكي از اين خفته ها بگارد و از دوازده
 روز جماع نبايد كرد و همچ كار بار خنك نيز نبايد كرد و آب كمترايد خورد و سايش بايد
 كرد و طعامها از ان نوع بايد خورد كه ياد كرده آمده است صفت شيايفي كه نرسد به
 بط و منجنبه دانه و عاقر قرحا هر سه را بگويند و بشنند و بروغن كوز هندی جرب
 كند و بنهند شيايف ديگر بكنند قطور يون بار يك و زفت رومي و موم كداحه بروغن
 سوسن زفت و قطور يون باوي بياميزد و شيايف كند شيايف ديگر لعنه بر بري انفر
 بنه دانه سرشته شيايف كند و بنهند و بيه خر شيايف گردن قوت تمام دارد و سبه بط
 با منجنبه دانه سرشته شيايف سودمند است و بيه اسقنقور با نيز دسرسند و اول
 شب بنهند انفاطلي كند عظيم باب هفدهم از جروسيم از كفتار نوزدهم اندر
 ياز كردن طعامها و داروها كتن را سرد كند و ميني را بفسداند و كارها كوت مجامعت
 را ببرد اما داروها نزل نزل نيلو فاست و بنج او و بولك پد و برك و بزر قطونا و
 نور البنج و كافور و از طعامها هر چه ترش و قابض است چون سماق و ريوايح و انار ترش و
 سرکه و ترشي ترنج و آبي خاصه ترش و زرد الو خام و ترش و غوره و انجريدن ماند و از
 كول و خرفه و اسفناج و سمرق و كدو و حاض و كسته و كشوت و عنب الثعلب و
 خيار و خيار بادرنگ و خربزه زمستاني و از كارها صحبت زن حايض و نابالغ و زنان

كه بعيد عهد باشند از جماع باب هفدهم از جروسيم از كفتار نوزدهم اندر
 علت برده كبتا زي امله كويد محمد زكن يا ميگويدهرگاه كه آب سرد بر آب زن غالب بود
 فرزند نرينه بود و هرگاه كه آب زن بر مرد غالب بود فرزند مادينه ايد و هرگاه كه اتفاق
 افتد كه آب سرد بر آب زن سخت غالب ايد فرزند نرينه ايد و در نرينكي تمام و در و قوي
 تن باشد و مرد خوي بود و آلت نرينكي او تمام بود و هرگاه كه اتفاق برخلاف اين افتد
 مادينه ايد و در مادينيكي تمام بود يعني زن بود و عادت و خوي زنان دارد و هرگاه كه اتفاق
 افتد كه هيچ دواب بريد بگيرد سخت غالب نباشد ليكن يكي از دو كانه باندك مايه قوي تر بود
 اگر نرينه بود در نرينكي سخت تمام نبود و اگر مادينه بود در مادينيكي تمام باشد و بدین سبب
 است كه بعضي زنان باشند كه طبع و خوي مردان دارند و سخن مردانه كويند و كارها مردانه
 كند و باشد كه بعضي را حيض نباشد يا كمتر بود و باشد كه موي روي بر آرد و بعضي مردی
 باشند كه طبع و خوي زنان دارند و سخن زن و آركويند و كارهای زن و آركند و گاه باشد
 كه قوت زن و مرد برابر باشد فرزند خنك ايد و اين مردی بود كه آلت زن و مردان هر دو
 دارد و باشد نيز كه فرزند نرينه بود و قضيب و خاينه او كوچك و پرون نا آمده بود و او
 ميني و مجاري آن ميل ياندون دارد و چون خاينه او عيده آب زنان و آنكه بدین صفت بود
 هرگاه كه ميني او بسيار گردد و گرم شود و شهوت جماع دروي بچند رغبت و حرکت
 شهوت بجانب روده مستقيم افتد از بهر آنكه او عيه ميني و مجاري آن ميل بدان جانب است
 و بدین سبب است كه نادر بود كه خداوند اين علت را آلت نرينكي بزرگ بود و هرگاه كه
 اين شخص را كه بدین صفت بود حيت و شرم كمتر بود و ديگر را نمكين كند تا موضع
 او را بچناند و بر ماسد و از ان بر ماسيدن لذتي يابد چنانكه كسي را كوش يا پني خار و
 باشد كه در ان لذت و پرا انزال افتد و بدان خوي كند و علت مستولي كردن و خواجه
 بوعلي سينا رحمه الله ميگويد كه اگر چه سبب نري و مادكي قوت مناج و غلبه آب مرد است

وزن این علت مزاج شخص نیست از بهر آنکه بسیار مردان ضعیف قوت و ضعیف مزاج
و در کار جماع ضعیف هستند و ایشان را این علت و این شهوت نیست لیکن بیشتر
این علت و این شهوت نیست لیکن بیشتر این علت کسی را افتد که بگوید خوی کرده باشد
که با او آن معامله رفته باشد چون بالغ شود اندیشه مجامعت و شهوت بر او غالب
شود و منی او بسیار باشد و در او ضعیف بود و قضیب او در اصل ضعیف بوده باشد
یا در یکی پس از سببها ضعیف گردد از روی جماعش و توانایی آن تمام نباشد قوت
جماع او را بآن دارد که خواهد که چنانکه یکی دیگری را می کند و باشد که افراط شهوت او بدان
رسد که خواهد که آن کار را او کند و این علتی است که تعلق بحیث و شرم و مروت و مردانگی
دارد و اگر با کم حقیقی و بی مروتی مزاج نیز ضعیف بود عجب صعب تر باشد و میگوید جاهل
ترین کسی بود که این علت را علاج اندیشد از بهر آنکه این علت و همی است نه طبیعی و نه
مزاجی و اگر علاج سود خواهد داشت بهترین علاج ها اسبابی است که شهوت را بشکند
و نشاط را برود چون غم و اندیشه کارها مهم و کوشش و آنچه بدین ماند و محمد زکریا میگوید
بر زمین سرد و بر بستر سرد و چون کان و برک کل و برک بید خفتن و بر کمر بکوبن و آب نخ سرد
کرده باشند خفتن و کمرگاه و بهمه را خنک کردن و کمری از صیفه سرب بر میان بستن
سود دارد و میگوید که من مردی را دیدم که هرگاه که بر جامه خواب بختی این شهوت
در وی بختیدی علاج کردم و فرمودم تا از هیچ شیا فی تراشید و بنهادم آن شب ساکن
بخت و مستغنی شد و میگوید در جلد دارد و روها که منی را کم کند و شهوت جماع برود
سود دارد و جماع کردن و انزال افتادن سود دارد و جماع نکردن سخت زیان دارد
صفت دارویی که شهوت جماع باطل کند و منی را کمتر کند بکینند و بخیل و فرخ خشک کند
ده درم سنک کل سرخ پنج درم سنک صندل سبید دو درم سنک و نیم کافور پنج
دانک این ده شربت بود و اگر کسی کافور نخواهد بکینند کل سرخ پنج درم سنک بر قطره

ده درم سنک تخم کولک و تخم کسنه و تخم خرفه از هر یکی سه درم سنک کشنیر خشک دو درم
و نیم شربت سه درم سنک با نیم اوقید سرکه با آب ایخته و اگر کسی سرکه نخواهد با آب سرد
خورد که با کلاب و خفنه کردن بشربانگوری است کنده سود دارد و محمد زکریا میگوید
این آزموده است باب — نوزدهم از جزو سؤم از گفتار نوزدهم اندر عذیو
مردی که در مجامعت حاجت بسین از وی جدا شود او را بنازی عذیو ط کوبند و سبب
این علت یکی بسیاری لذت بود که از جماع یابند و دوم افراط شهوت و سیم سستی شرح
و بیشتری مرد مفر به و نرم گوشت را افتد علاج روغن ها و ضمادها چون روغن نارنج
و روغن ابله و روغن سر و سودا و روغن صفی صماری بکینند که با واقایا و سوسین
خشک و حنظل را بسایند و روغن آبی و روغن خا بسرشد و بمقد بر نهند و بوق
جماع شیا فی از رامک و مان و و کند و کلنار سازند که بکینند و طعامها را قابض
خورند و دل و دماغ ایشان را قوت دهند و بعد از این که در جایگاهش یاد کرده اند
است باب — بیستم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر عذیو بزرگ کردن قضیب
بیکر خراطین و این گرمی است بزرگ مقدار چهار انگشت یا بیشتر و باریک و سرخ در میان
زمین تر و در زیر سبوها آب بدید آید آنرا خشک کند و بروغن کیند بسیارند و بر قضیب
طلی کند و هرگاه که چیزی طلی خواهد کرد و بخت قضیب را بماند تا سرخ شود پس دارو
طلی کند و در وجه کتاری لعلق کوبند و در کوزه دهند و کباب او در میان بود را بکشند
و بنهند تا خشک شود بسیارند و بنهند و طلی کنند و هرگاه که بماند و بیاگاه بخورند و بخت
بماند تا سرخ شود و شیر آن طلی کنند خاصه شیر کوسفند و بکند از تار و بوی خشک شود پس
زفت رومی طلی کنند تا ماده را بجا کشد و بکند از آن که تحلیل پذیرد و نگاه دارند تا غلظت
و بزرگ شود و روغن ها که کم و آب با دروج مالیدن سود دارد باب — بیست و یکم
از گفتار نوزدهم اندر عذیو پیرزاد که لذت زنان و مردان عسل زنجبیل برورد

پیش از وقت جماعت آب دهان زریق کنند و بر قصبه مانند تاختن شود پس
جماعت کنند و کباب و عاقر قرحا بخانند یا اگر در دهان گیرند یک زمان پس آب دهان زریق
قصبه مانند و بگذارند تا خشک شود لذت زیاده کرد و هر زنی که با این مرد که این تپیر
کرده باشد خوی کند جز او را نخواهد و صحت بخواند بر صفت داروی مرکب بگیرند
عاقر قرحا و زنجبیل و دارچینی را ستار است و بگویند و با اندکی انگبین برشند و جها کنند
و نگاه دارند و پیش از وقت حاجت یک ساعت یک حبت در دهان گیرند و آب دهان زریق
قصبه مانند و بگذارند تا بر وی خشک شود باب بیست و دوم اندر تپیر کرم
کردنی و رحم باید دانست که اگر این باب بعد از چنان مخصوص است و درین جایگاه
لایق است بدین سبب درین گفتار یاد کرده آمده است و باب بیست و سیم هم بعد از چنان
مخصوص است لکن بدین جایگاه لایق است تعریف داروی از موده بکین دسک و غیره
و مشک هم درادر شراب دجانی بخوشانند و خرقه بدان ترکند و بخوبی شستن بردارند چنانکه
رسم است و اندکی کرم و آنرا بگویند و بجز برین ندو و اندکی روغن زیتون بخوبی شستن بردارند
و ازین دارو بسیار نیز بکار بندند تا سخت کرم نکند باب بیست و سیم اندر تپیر
تپیک قرح و خشکی آن بکین دعود و سعد و رامک و راسن و اقا قیاق و قرحه و اندک
هم را بپایند و بشم باره می سوسن ترکند و بدین دارو الود که کنند و بخوبی شستن بردارند
صفت داروی دیگر بکین دما و دوا و خام و قرحا از خمر را ستار است بگویند و بنشینند
بجز تپیک و شراب ترکند و خرقه نرم بدان الود که کنند و بردارند و هر ساعت تان می کنند
بحال و شترکی نزدیک از ارد و تعریف داروی دیگر پوست صنوبر کوفته در شراب
قایض بن ندو و هر ساعت خرقه بدان ترکند و بخوبی شستن بردارند و صمغ سوسن برین
نافع است باب بیست و چهارم اندر آنکه جماعت کی صواب تر و بکدام شکل
اولین بهترین وقتی اندرین کار است که طعام از معده فرو گذشته باشد و هضم اول



زین برینترنم باز خفته باشد بهشت و مرد بر بالای او بود و سرین او برداشته چند اند
تواند و سر او بر بالشی بلند بود تا هم نطفه بجاگاه رسد و هم لذت بیشتر یابد و برین سکها
آشت کردن بر بالای سر باشد از بهر آنکه آب مرد بفرج او بیرون نشود و هم باشد چیزی
از آن آب جری قضیب مرد فرو آید و باز گرفتن مینی در وقت جماعت سخت زیان دارد
آماس او عین مینی و قرضه مجری و سنگ انداختن از مجاری زن تولد کند خاصه اگر آن آب که
حرکت کرده باشد از آن مینو قد و سر از آن پاک نشود و بای جمیع کردن در زنان و در کجا
آرد و بر بهل آب بر کوفه نشود و در کرده و آماس قضیب تولد کند و آماس بخولر آن
بیداشد و الله اعلم باب بیست و پنجم از جزی و سیم از گفتار نو زده اند آنکه
مدت میان جماع چند باید و مضرت جماعت غلامان چیست که وی گفته اند میان هر
جماعت سه روز باید که جماع نکند و از بهر آنکه غدا نه کمتر ازین مدت منی نشود و لحوال
دین باب یکسان نیست اعتماد بر شهوة صادق و امتلائی و عیو و بر علامتهای آن باید کرد
چنانکه جنس دغدغه و حرکت مینی بیابند و آموده باشند که هرگاه که از پس این شهوت جماعت
کنند خفته و آسایش یابند این اختیار کسی راست که در نگاه داشتن تن درستی و نگاه داشتن
قوت کوشند و اما کسی که بران کار حریص تر باشد اختیار وی آنست که هرگاه که در اندک از جماع
طبیعت دل و سستی اندامها و قوتها تولد نکند و دم زدن از حال طبیعی بکند و در آنال دیرتر
از عادت طبیعی هراری نباشد و در اولش جوید و هرگاه که در اندک ازین اعراض چیزی بدید
خواهد آمد از آن پرهیز کند و کوشیدن با غلام بعد از آنکه در شریعت حرام است و هم
خلاف طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل است و هم نزدیک به مکان زفت است
و زیان کار است از بهر آنکه محل آن کار نیست و در وی قوت جادیه منی نیست بدین سبب
خوشن لحاح باید کرد و حرکت بسیار کردن تا مرد حاصل آید و هر جماع که به لحاح و حرکت
بسیار کنی آن زیان دارد و از آن وجه که او محل جماعت نیست و در وی قوت جادیه منی نیست

بر شهوت صادق و بسیاری منی این اتفاق افتد زیان کمتر دارد چنانکه الحاح و حرکت
بسیار نباید کرد گفتار بیستم اندر احوال زنان و بیماریهای ایشان و این چهار جزو
خو و نخستین اندر احوال کی حیض و بسیاری آن باب نخستین اندر احوال حیض
حیض معتدل که در مدت و در کیفیت و کمیت معتدل باشد سبب تن درستی و صلاح و
پارسانی زیانست و حیض معتدل آنست که در هر ماه یکبار باشد و آنرا از پس یکماه باشد یا روزی
چند دور تر از ماه افتد یا از پس ده روز یا از پس شانزده روز و هفده روز باشد معتدل
و طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی زیادت شود و
زیادت از عادت هراری بود و زن رگ روی و سحره و جهره ببرد و علتها که در باب طشت
یاد کرده اند تولد کند و اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت
آید یا بیکبار حیض از یکبار دو هیچ نیاید علتها و افتها که در باب احتیاط طشت یاد کرده اند
تولد کند ثابت قره میگوید اول وقت بدید آمدن حیض از پس ده سالگی بود و آخر آن از پس چهار
سالگی و اول باز ایستادن حیض از پس سی و پنج سالگی بود و آخر آن از پس شصت سالگی و کمترین
ایام حیض دو روز است و بیشترین هفت روز از پس سید بقول علماء شرع باید گرفت و اعتما
بر نماز کردن و ناگردن بر قول ایشان باید گفت و نیز در اصحاب ابو حنیفه رحمه الله علیه مجتنب
و این ابی عمران از مجی بن احم حکایت میکند که وی گفت روز کار باکی کمترین نوزده روز است
از بهر آنکه خدای تعالی در قرآن مدت حیض و باکی زبانی که ایشان از حیض نباشد یکماه نهاده
و عادت جناب رفته است که روز کار حیض کمتر از روز کار باکی بود پس اولیتر آنست که مدت
حیض ده روز گیریم و مدت باکی نوزده روز از بهر آنکه ماه نیست و نه روز بود و الله اعلم و
احکم بالصواب باب دوم از جزو نخستین از گفتار بیستم اندر افراط طشت
یعنی بسیاری حیض افراط طشت یا دفع طبیعت است که فضلهای بدان تن دفع شود
و آن ستوده باشد اگر از حد بیرون شود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب آن بجز بر سبیل بیماری

یا در رحم بود یا در خون اما اسباب آنکه در رحم بود شش نوع است یکی ضعیفی رحم و ضعیفی
رگها و او بسبب نوعی از انواع سوا المزاج دوم قرحه بود در رحم سیم بواسیر چهارم خارش
پنجم شقاق ششم کشاده شدن سر رگها یا کسستن رگی یا طر قدن رگی بسبب اسباب
اندرونی یا بسبب اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی چون سوا المزاج کرم و خشک بود
یا سوا المزاج سرد و خشک یا سوا المزاجی که رگها بدان سبب نرم و آغشته و ترانیده و نازک
شود یا رخیاری زادن و اسباب بیرونی چون زخمی و آسیب و افتادنی و ماندن آن بود و بسبب
که در خون بود و دو گونه است یکی بسیاری و قوت خون است و این هم دو گونه است یکی آنکه هم
تن قوی بود و هم خون بسیار و قوت طبعست فرونی را دفع کند دوم آنکه اگر خون در
و کیفیت از اعتدال بیرون نباشد لکن تن ضعیف بود و آن خون بقیاس با آن تن بسیار آید
و از غذای و فرون آید و ضعیفی رگها تن را نرسد و بسبب دیگر تنکی خون بود و این هم
دو گونه است یکی آنکه خون گرم و تیز و تنگ بود و دوم آنکه بسبب بناکی و تری بسیار تنگ و
ترانیده بود و بیا بداند که هر خونی که سیلان کند سخت اندک و دقیق باشد از بهر آنکه
منفذ او تنگ و باریک باشد پس اندکی کشاده ترکود و خون پشتر و غلیظ تر آید و بچند بران
بایستد پس کمتر و دقیق تر شود از بهر آنکه باز منفذ تنگ و باریک شود پس سبب خشکی که از
بسیار رفتن خون تولد کند و نیز چون بسیار غلظت و آغشته تولد میکند اندک و ضعیف باشد
و بیا بداند که از افراط طبعت بماریه و آفته بسیار تولد کند چون اگر ایدر طعام
و آرزو نا کردن و خون نکرد بدن و جهره و رنگ روی و تهیج اطراف باشد که با استفا
اذا کند و سده دیگر آنکه هرگاه که خون خرج شود صفر غالب شود و تبها صفرائی تولد کند
از بهر آنکه تری خون همیشه قوت صفر را معتدل میکند پس هرگاه که خون کمتر شود
صفر غالب میکند و بدان سبب قشره تولد کند و بسبب آن تب شهور طعام بکباری
باطل شود و دردی در پشت بدید آید پس خشکی و کشیدگی عصبها آن موضع و هرگاه که

بارانها بسیار آید زان و خون حیض بسیار آید و بچند سبب این اندر باب
نهم از کفایت نخستین از کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است علامتها آنچ دفع طبع
بود از آن هیچ مضرتی بدید نیاید در تن و نه در قوتها بلکه تن آسوده و سبک بار شود و این
بیشتری اهل تنم را افتد که غذای نیک خورند و کاری باریج نکنند و ریاضت نیز نکنند
و خون فرونی در تن ایشان گردد آید و علامتها و غلبه خون که معلوم است ظاهر بود و که
باشد که این علت با دردد بود و گاه باشد که در و گاه باشد که خلطی با خون آمیخته بود و
هرگاه که خواهند بداند که کدام خلط است خرقه پاکیزه یک شب با خویق دارند و آمد
آن خرقه را بسایه خشک کنند و بگردانند اگر رنگ آن زرد بود خلط صفراوی بود و اگر آبی
بود و میل بسپیدی دارد خلط بلغمی بود و اگر سبزی و سیاهی و بنفشگی که آید خلط سودا
بود و سحر و جهرم و تدبیرها گذشته بر هر یک گواهی دهند و آن سبب آن حرقت بود
باریم آمیخته بود و با دردد بود و علامتها قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن باشد و بسبب
تیری خون خورده کشته بود چیزی اندک با آید و این خورد در رحم بود سیاهی خون
که تر بود و انکشت بد و رسد و آن سبب آن بواسیر بود با شقاق یا خارشها علامتها
بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق از پیش بوده باشد و قدیر کشته بر هر یک گواهی دهد
و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی باشد جز از نوبت حیض و بعضی
را نوبت نباشد هرگاه که تن مبتلی گردد خون آمدن گیرد و خون بواسیر از صداع و گرانی
سرور در اجشا و در جگر و سپر زجالی نباشد و هرگاه که خون کشاده گردد و در زائل
شود و آن سبب آن کشاده شدن رگها و ضعیفی رحم بود خون صافی آید و پی در پی
بود لکن از منقش کشتن و صداع خالی نباشد بسبب مشارکت رحم با معده و دماغ و خون
که از آورده آید سیاه تر بود و آنچ از شران آید سرخ تر و کم تر بود و در فشان تر بود و
اگر سبب سکاقتن و طر قدن رگها بود سوا المزاج سرد خشک بود علامتها و اسباب

علامت آن بود و انچه سبب آن را

آن ظاهر بود و آنچه سبب آن زخم و آسیب و دشواری زاون بود اسباب آن گرمی و تیزی
خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و سحنه و جمره و تپیرها که گشته و از کوهی
دهد و آنچه سبب آن رقیق و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ خون و قوام آن بدید بود و گاه
باشد که خداوند علت هم چون زنی آستن شود و گاه باشد که دردی همچون درد زادن بدید
آید و طوبتی نوع از وی جدا شود و گاه باشد که گوشت خداوند این علت و بخت بود علاج
آنچه از دفع طبیعت یا از ضعیفی رکها بود که خون را بر نیندازد یا بناید داشت مگر که از حد
بیرون شود و زانو ها است که در روزی زرد شود و باشد که بقصد کفایت شود
از بهر آنکه امتداد کم تر شود و ماده از آن جانب باز گردد و بهر حاجتی دیگر نباشد و اگر
علت گرمی و تیزی خون بود نخست استسراع صفرا باید کرد به مطبوخ هیلله زرد و شاهتر
از بهر آنکه با قوت اسهال در در و قوت قبض است پس تپیر تسکین حرارت و تپیر بکاز
داشتن خون کردن بعضی طبعیان گفته اند از این استسراع اما ناسیا که بجز کرک ساختن باشد
باید داد و فلونیا یا برون مورد تر باخوشتن بردارند و اگر اندرا حشا الی باشد اما ناسیا که
بجز کرک باشد باید داد و فلونیا یا برون مورد تر باخوشتن بردارند و اگر اندرا حشا الی
باشد اما ناسیا که بجز کرک باشد باید داد و ثابت قره میگوید سه روز هر امدار نیم درم تا
چهار دانگ بزالبخ گرفته باشکرمی باید داد و خنین میگوید که عصاره بزالبخ و عصاره
بزلسان الحمل باید داد با کلنار و کلارینی که سرون کوفتن سوخته باید داد با سرکه منروج بار
و تخم خشخاش سیاه کوفته با شراب که تخم کل با سرکه منروج سود دارد و همچون بسد و اقراص
که با و اقراص شب میانی سود دارد و صفت همچون بسد بکینه بسد سود و مغل و کباب
و شب میانی و ساد پنج عدد سی مغل و دم الاخوین و کلارینی و کلر ختم و کلنار و ساد
راست مهر را بر آب میسر شد شربت از دو درم سنک تا پنج درم با آب سماق که عصاره
بر که خرفه و در طبع دار و هاء قابض نشانند و ضماد هاء قابض و شیاف هاء قابض سود

تعریف شیاف سوودند بکیزند سده و کلزار و جفت بلوط مه را بکوبند و آب یرک
مورد تر بپزند و شیاف کنند شیاف دیگر بکیزند سگ و ماز و اقا قیا و کندر و سوعد
و فلفل استار است همه را بکوبند آب مورد تر بپزند و شیاف کنند شیاف دیگر بکیزند
سگ و ماز و اقا قیا و کندر و سوعد و فلفل استار است همه را بکوبند آب مورد تر بپزند
و شیاف کنند و هم بدان طلی کنند و مجمر بنهاردن برفروته و بستانها و خون پیرون ناکردن
بس از استفراغ سوود دارد از زنی حکایت میکنند که در سه روز سه استار که را با بخور حص
اویسکار یکی باز ایستاده اند و راه سرد و قابض چون کل خسل و عدس و مورد و عنب الثعلب
و لسان الحمل و سماق و عصا الراعی و کلزار و جفت بلوط و ماز و انار و پوست و اقا قیا و
عصاره لحیه الیتس خوردن و در آب جوشانیدن در آن آب نشستن و ازین دار و هاضما
و طلی کردن اندین باب و اندانکه از ضعیفی تن وضعیفی رکها بود از بس قصد سوود داد
و اگر طبع خسل بود بشراب کل و شراب نیلوفر نرم باید کرد و اگر نرم بود اقراص طباشیر
دار و طعمها اندین علت همه آن باید داد که خون را غلیظ کند و در وی قبضی باشد چون
غوره و سماق و زرشک و عدسی و درمائی و الوده بنشاسته و لوزینه و قطایف و کلج
و کوشک بک و در راج و تهوج و تذر و واه و از میوه های ترش و انار ترش و زعفر
و غیره سوود دارد و اگر سبب خون با خلطی آمیخته باشد نخست استفراغ آن خلط باید کرد
و اگر خلط بلغمی باشد استفراغ بخت سبکیج و جت منقن باید کرد یا بقی و داروها که
رطوبت رنج و بالاکند و اگر خلط سوداوی بود استفراغ بخت اصطیقون و
مطبوح ایتمون باید کرد در جمیع تن از آن خلط بالاکند پس در پیرهای دیگر کردن
و اگر سبب افراط طبع قرحه با عفونت رحم یا خوره باشد علاج بدار و هائی مرکب
باید کرد که از داروهای قابض و مغری و محذرت ترکیب کرده باشند نخست بکار باید
داشت اگر قرحه شوخ کن و رطوبت ناک باشد بماء العسل باید کرد به محققه و زرد

بس داروها کدریش را با لکند و خشک و بر ویاند بکار داشتن چون صبر و کدروم
 الاخوین و کهر با و بسد و مروز عفرا و شیاف با میا و نشاسته و سبیل از زیر و خض
 و مروز اسنک و زالسرخ و غر روت و توتیا و قلیما و سیم و الجبدین ملایم و دار
 خشک کنده اینها بخت بدان بیشتر باشد بسایند و هم کنند و شیاف سازند و بر
 و اگر داروهای خشک کنده تر باید قرطاس سوخته و سرون کردن سوخته و مازو
 سوخته اند و سرکه اغشته با این داروهای میزند صفت هر یکی که ریش را خشک
 کنده و گوشت بر آرد بکشد و مروز اسنک و سبیل از زیر و غر روت و است و است و سبیل
 و با موم روغن کل میزند و بکار دارند و اگر ریش شوخ کن باشد اندکی زنگار درین
 زیادت کنند و هرگاه که ریش خشک شدن بکشد و گوشت بر آوردن آواز کند این موم
 بکار دارند بکشد و توتیا مغسول و دیگر و قلیما و سیم و سبیل از زیر و غر روت
 از هر یکی اینها موم روغن کل میزند و بکار دارند و اگر ریش شوخ کن باشد
 و غر روت و موم الاخوین را است و است و سبیل از زیر و غر روت و است و است و سبیل
 کند و بر آرد و اگر روغن از جای دور تر همی آید خفته که در باب ریش روها یا در
 آمده است و در تخم بکار دارند و هم این شیافها که در باب ریش کرده و ممانند کرده
 آمده است بکار دارند و اگر آلتی خفیدن و بیخوار و موم کافوری در آب سرد سوخته
 حل کنند و خفته بدان کنند و اگر سبب از طوطی است و اسیر باشد علاج آن سخت صبر
 باشد از بهر آنکه در قهر رخم باشد و آنرا که بر فم و رحم و گردن باشد و آنرا که عضله
 باشد و آنرا که بعضی پیوسته باشد علاج آن که در کاه باشد که با سوز استخوان
 را بشاه کند و پیوسته باشد و از بهر آنکه در ریه ها را است و سوزهای که بکشد و بیدار
 سبب علاج این علت هر دو بسیار باشد که سبب آنکه رحم از عصب است و مشا که
 دماغ است اگر علاج قوی کند که از او اختلاط عقل را بکشد و باشد که او از سخن گفتن باطل

شود و علاجی بر فق که از وی آتی تولد نکند آیت که در ک با سلیق می زنند و بر بهند و مکر
 و بر روی زان بجامت می کنند و تا زمازه سودا پاک میکنند و کاهی اقرص کهر با و کاهی
 حبث مقل را اند و عصانه کنند تا بخت حل میکنند و بدان خفته میکنند و بر روغن کنند و بر روغن
 زرد الو که مقل در وی بخت باشد خفته میکنند و سر روغن کنند تا بکشد عصانه کنند
 خام مقداری که خواهند و چند چهار یک وزن آن روغن کنند با آن میامیند و
 با آتش نرم بجوشانند تا آب کند و بر روغن بماند این روغن خوردن و طلی کردن
 و خفته کردن مخرجها و اندان با سوز اسود دارد صفت روغن مقل بکشد مقل چند
 خواهند و اندر شراب انکوری حل کنند و روغن بر آفکند با اندازه آن و با آتش نرم بجوشانند
 تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب مویزی بود که مد او کرده باشند بهتر
 و اگر سبب فرط طمث شقاق باشد شقاق بیشتری از سوا المزاج خشک افتد یا از
 بس دشواری زادن یا از بس اندک و شیر کی بستانند و از آن درد صعب و خون آمدن
 پیوسته تولد کند خاصه اگر که ها و غشای دوشیر کی ضعیف بود و آلت مرد بزرگ بود
 اما از آنکه دوشیر کی سته باشند هنوز تازه بود و او را در شراب قابض و در آبها
 قابض که در وی داروهای قابض بخت باشند و در روغن زیت می باید نشاند و یا خرقه
 بدان تر میکنند و بخوبی شستن بر میدارند و بشم پاره نرم بکشد و بر اندازه بچند و با اندازه
 بر همی رویانده الوده کنند و بنهند و بفرمایند تا ساکن شود تا دوشیر کی معاودت
 نکند و رگها باز نروید و آنرا که شقاق از بس زادن یا از بس سوا المزاج خشک افتاده
 باشد و کهن کشته حال از دو پیرون نباشد یا زان درون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون
 باشد اما اینها زان درون باشد علاج آن بر همهها توان کرد و این چنان باشد که از دروا
 موم شیان سازند و شیافها که در علاج شقاق مفید یا کرده آمده است سود دارد
 و کاه با بهاء قابض خفته می باید کرد و اینها ظاهر بود توتیا مغسول باز رده تخم مرغ

و مرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط طمث خارش بود نخت بسیار
 داشت که این خارش از خلطی کرم صفرایی یا خلطی شور افتد که قوت بوره دارد و
 که از خلطی سوداچی گرفته افتد و از این بزرگ و کوچی پاکیزه که شب باخوشتن داشته باشد
 بتوان دانست و بسیار باشد که سبب آن کرمی آب زن بود و خداوند این علت از
 جماعت منوشود باشد که علت فرسیمیوس که در باب هفتم از جزو سیم از گفتار نور
 یاد کرده آمده است بدید آید و از این طبعیان بتنازی متوالی می شود و هرگاه که جماعت
 باید بر می شود و علاج وی یافت که در آن خلط و صاف زنند و قوت آب او بکشند و
 که از روی جماعت را که تر کند و افاقیا و عصا لجنه القیس و کل و صندل و شیا ف
 نامیشا و بوش در بندگی با سرکه و روغن کل سرشته بر فرج طلی میکنند و اگر این داروها
 با عصا بر آن خور طلی کنند و با ما شد تعریف داروی سودمند بکیرند بزرگ بوده
 و عذس مقشره و راد شراب قابض بنزد و بدان شراب حقنه کنند و تغزل آن بگویند
 و شیا ف کنند و ضماد کنند صفت داروی دیگر بکیرند زعفران و کافور از هر یکی باکی
 مرد اسنک و دودانک حب الغار نیم درم سه دانم بسایند و بر روغن کل و سبیل
 خایه و قطره شراب برشند و بخوشتن بردارند و حضض و مغر دانه ترنج سوختن
 و دود آن بقمع بموضع رسانیدن سود دارد و شب یمانی و قطران را ستا راست هم
 برشند و بخوشتن بردارند و حضض و مغر دانه ترنج سوختن و دود آن خارش فرج
 و خارش مقعد را نشانند و هر چه اندر جرب التها بول یاد کرده آمده است اندرین
 باب سود دارد و اگر سبب افراط طمث کشاده شدن سرکه ها و رحم بود نخت با عصا
 الراعی که آبی که در روی ماز و خام و ناز بوست و کل و جوز سر و کلنا و جوشیده باشند
 حقنه کنند چند بار و افاقیا و عصا لجنه القیس و سنبل خورده و علك شاخ ماز
 خام یعنی سبز و شب یمانی بکیرند و شیا ف کنند و خرما خشک و آبی ترش و ناز بوست

و بلوط و بزرگ زرشک و بزرگ درخت مصطکی و کلنا و جفت بلوط و افاقیا و عصا
 لجنه القیس و کلان و مورد و دانه بکیرند و سه دانم را آب مورد برشند که آب آبی و شکم
 و زهار و بشت او نهند و اگر سبب طر قیدن رگی باشد بکیرند صمغ عربی و کل و نخرم و
 طین از مینی و کمره بکیرند و مورد اسنک و شب یمانی و افاقیا و درم الاخوین سه دانم را
 بسایند و آب لسان الحمل برشند و شیا ف کنند و هم از آن ضماد کنند و هم از آن حقنه
 کنند و بخوشتن بردارند و اگر سبب افراط طمث ضعیفی رحم باشد نخت بسیار
 که هر بیماری و سوا المزاج که در رحم افتد همه سبب ضعیفی آن بود لکن اصطلاح طبعیان
 آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که خون مستحاضه شود و چون کرای که زنان را بجای مینی بود
 می نراند و آبست نشوند و این علت ایشان را از این آن افتد که بیماریها بسیار می کشند
 باشند و تشنج رحم متعادل شده باشد و علتی دیگر آنست که هم چنین پوسته با آن آب
 که ایشان را بجای مینی است یا بطوبی پوسته از ایشان می پاید و این علت را سیلان
 رحم گویند و سبب این علت ضعیفی قوت هاضمه و رکها و رحم و پوشیده شدن ماده
 حیض باشد اندرگاه و کیفیت آن ماده از بزرگ خرقه کشب باخوشتن داشته باشند
 بتوان دانست و سبب بالودن مینی همچون سبب بالودن مینی مردان باشد اگر بی
 شهوت جماع بالاید و سبب آن ضعیفی رحم و استرخای وجهه مینی باشد و اگر با شهوت
 جماع بالاید سبب آن بسیاری و گرمی مینی بود و گاه باشد که سبب آن خارش رحم بود
 و لذت خارش و غمزه آرد و از آن افتد و خداوند آن سیلان رحم را درم زدن و شوا
 بود و شهوت را با طهر و زک روی بکرد و نهیج اندر بشت چشم بدیداید و بعضی را
 با در و چشم بود و بعضی را با نه اما علاج ضعیفی رحم آنست که سوا المزاج بگردانند و
 با اعتدال با آنرا که گویند که ماده بود نخت تن از آن ماده پاک کنند پس داروها
 قابض که یاد کرده اند است بکار دارند و از این داروها قابض داروهای خوشبوی



بیا میرند چون سنبلی و مانند آن وسیلان رحم را که سبب عفونت ماده حیض بود نخت
معهده و جگر را با ابارج فیه و شراب افستین بالکند و رنگ آن خرقه که شب باخوشین
داشته باشند بکنند و تن را از آن خلط که آن رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را
بمخون خشت الحدید و شراب بودنه بشکری پرورده قوت دهند و طعامها خشک کنند
و زود کوار دهند چون تیهوج و دراج و نند و کبک بریان کرده و بشور با نخت با نخت
و در چینی و اگر حاجت آید مثانه را ببا، الاصول و روحی با و ام طبع پاک کنند و اگر خورانی
باشد آب تخمها پاک کنند پس خفنها و شیافها و ضمادها و قاضی بکار دارند و اگر سبک
سبک آن رحم همچون سبب سیلان مینی مردان بود علاج نیز هم چون علاج مردان بود
چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب افراط طبع و رفیق و آب ناکافی
بود نخت تن را از رطوبت رفیق پاک باید کرد و کل شکر مشهل و زین باب نافعت
بکند و کل شکر هفت درم بود یک وینا رسنک زنجبیل با نخت درم سنک اطریفل که یک
بسر شد سخت نافع بود که جای ازین گونه مسهل میدهد و گاهی تدبیر دارد و بول میکند
و گاهی قی می بیند و گاهی ریاضت و کرم مبر و عرق آوردن و طعامها خشک و زود
کوار خوردن سود دارد و از بس استنفاغ خفنها و ضمادها و قاضی بکار دارند و بخت
را بخرقه ها درشت مالیدن و ضمادها خوردن استنفاغ خفنها و بخت سود دارد
و اگر سبب افراط طبع زخمی و آسیب و افتادنی بود نخت دکه با سلیم باید زد و
تدبیرهایی که از نخت زخم و افتادن کنند کردن بس قرص که با و لون و خفنها و ضمادها
و شیافها و قاضی بکار داشتن صفت جمله داروها که سبب افراط طبع است ازین
عصاره لسان الحمل خوردن و خفنه کردن نخت نافعت است و اگر سبب افراط طبع زخمی و
این علت بود و او را بسیار علاج کردم که نایت نشد تا به معصیان و معانی آنها خشک کنم
کفایت شد شیر تازه که خشت الحدید در وی بجته باشند و پس از آن آب کوبیده را

سدا و قیه با قرص طباشیر که در وی کافور بود سود دارد و رب ترشی ترنج سود دارد و مرغ
عربی و کثیرا و تخم کان در آب کرم خوردن سود دارد و تعریف دارویی نافع بکند کل
مختوم و کل ارمنی و شب یمانی و دم الاخرین راستا است از همه دو دم سنک کافور
جبه سنک دایکی در یک و قیه شراب بدهند صفت شرابی که خون باز دارد و رنگ رو
باز آرد و معده را قوت دهد بکند خشت الحدید مدبر و قشار الکندر و سک راستا است
همه را در شراب قابض نباشد از موی بکوبند و در شراب ترکند و بیالیند صفت
دارویی دیگر بکند اقا قیا و کلنا و کما ز و سماق پاک کرده و کنند و افیون راستا است
همه را بکوبند و بزنند و بکوبند و در شراب نیم درم سنک تعریف دارویی دیگر شیاف
بکند زک کفشکران و جفت بلوط و کند و افیون همه را حب کنند شربت یک درم سنک
و در سوخته دو درم سنک در آب سماق کوبد آب آبی بدهند سخت نافع باشد شیاف دیگر
بکند قرطاس سوخته و اقا قیا و کلنا و کما ز و عصاره لجه التیس و کل سرخ و حضض
و گردان سوخته راستا است همه را بکوبند و آب مورد ترسبشند و شیاف کنند شیاف
دیگر بکند جفت بلوط و سرمه و کلنا و زک زکران راستا است مورد تر کوفته دو
هم سنک همه را آب مورد تنک کنند و بشی بدان الوده کنند و بر دارند شیاف دیگر بکند
مردان سنک زک کلنا کل مختوم کل ارمنی سرمه راستا است آب برك مورد ترسبشند
شیاف دیگر بکند کما ز و سبک کلنا نشاسته و افیون و شب یمانی و ریوند چینی و کل سرخ
حب الاس غوره یعنی تمام نار سیده سماق عصاره لجه التیس و در آن غوره قرطاس
سوخته و صندل بسید و کند و کل مختوم اقماغ انار سادخ عدسی سفال نوکشین
خشک همه را نرم بسایند بشم سبک آب برك مورد تر کنند و چهار درم سنک ازین
دارو بدان بشم بکند و بنجوشین بر دارند شب همه شب نگاه دارند شیاف دیگر بکند
کلنا و شوح بلسک کبتازی السعور کوبند و قرطاس سوخته و شب یمانی و زک وزین

شیافات

بسرکه تر کرده کل از مینی واقایا هر را در آب بید و آب کشن تر بر شند و بر در اندوه
شب نگاه دارند حقنه بکنند قلقلطار واقایا و قشار الکدر از هر یک مثقال کل از مینی و
صمغ عربی و کبریا از هر یک یک مثقال هر را نرم بسایند و در دو اوقیه آب لسان الحمل
یا در آب برک مورد یا در آب سرد حل کنند و حقنه کنند یا به سیم از خرو و نحسین
از کفتر بپنجم اندر باز ایستادن جیض اسباب احتباس طمط بسیار است و سببی
که بدان مخصوص تر است سده است و اسباب سده هفت نوع است یکی فریبی افراط
و فریبی دو نوع است یکی آنست که بیه بسیار تر باشد و بسیاری آن کد ها را و رک ها را
بطریق صرامت بفشارد و بر بندد یک فریبی از گوشت بود و بیه کمتر بود و هر خون
که تولد کند در گوشت هضم شود و سبب دوم لاغری با فرط و سبب لاغری با فرط و
سبب لاغری سوا المزاج است سرد سده یا سرد و خشک یا گرم سده یا گرم و خشک اما
سوا المزاج سده ماده را بفساد و سده کند و سرد و خشک و گرم و خشک کد ها را
و رک ها را خشک و باریک و خشک و بسته کند و سوا المزاج گرم سده خون را بسوزد و
تری را تحلیل خارج کند و باقی غلیظ بماند و سبب سده شود و سبب سیم آنکه اگر چنان
لاغر نباشد سوا المزاج سرد مستولی شود و ماده طمط را بفساد و بسیار باشد که
سبب این سوا المزاج بسیار خوردن آب سرد بود و این سببی است که آستان شدن نیز
باز دارد از بهر آنکه مینی را و آب را که زنان را بجای مینی است بفساد و بسیار باشد
که سبب این سوا المزاج بسیار خوردن آب سرد بود و این سببی است که آستان شدن نیز باز
دارد از بهر آنکه مینی را و آب را که زنان را بجای مینی است بفساد و سبب چهارم آنکه
ماده سودا یا بلغمی در تن گردد یا بدبب خوردن طعام هاء غلیظ یا بسبب نفع
آسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و بر کد ها فرو آید و سرهای رک ها طمط را بر بندد
و سبب پنجم فرو نیست که از مینی فرجه کدوره باشد و برید یا خود را از آغاز بر و بد چون تولد

دوا سیر که از وی چیزی بالا یو سبب ششم آنکه انواع اما سها و سبب هفتم آنکه زنجی
افشاری و آسبی اتفاق افتد و رک ها گفته و بسته شود و اسباب دیگر پنج نوع است
یکی انقلاب الرحم دوم رتق و خداوند این علت را رتقا گویند شرح این در جایگاهش
یاد کرده آید سیم استفراغ بسیار و این دو گونه باشد یکی دار و خوردن و رک زدن
و حجامت کردن بسیار و خون پنی و خون غیر آن آمدن و دیگر ریاضت بسیار و کارهای
بارنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد چهارم یکی خون و اسباب یکی خون آنست که
طعامی ضروری چنانکه مسافران را و غیر ایشان را پیش آید که طعام بخورند یا نیابند
یا اختیاری چنانکه زاهدان کنند دیگر آنکه جگر ضعیف باشد و خون کمتر تولد کند پنجم آنکه اگر
جگر سلامت باشد و کم طعامی باشد لکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیک هضم
و غذا گردد و فضل از خون بطمط نرسد و آن فضل که باشد بشوخی و عرق خرج شود
و ماده موی گردد و بر ریاضت تحلیل پذیرد و با بطریق خرج فضل مردان خرج شود و این
زانی را بود که عصبهای ایشان قوی بود و گوشت عضلهها سخت و پهنی سرین ایشان
کمتر از پهنی سیف بود و بر ساق و ساعد ایشان موی بود و بیاید دانست که رسیدگی و
جیض طبیعی بر از جهاده سالکی بود و بعضی را باندگی بیشتر یا کمتر بود اما آنرا که جیض
بسیاری بیشتر آید پوسته ضعیف و لاغر بود و بسیار عمر نباشد از بهر آنکه مزاج او گرم بود
و کد ها و رک ها طمط بسبب گرمی مزاج فراخ بود و مثال او همچون کلبی بود که زود پیش
از وقت شکند و همچون میوه که زود پیش از وقت رسد از باقی نباشد و آنرا که به
بسیاری از بستر آید هم پوسته کسلان و ناتوان باشد از بهر آنکه مزاج او سرد باشد خشک
و رک ها و او تنک و باریک باشد و خون جیض او کمتر بود و غلیظ بود و آنجا باشد که در بر
او دشواری آید و بدین سبب از کد های طمط باز گردد و در تن بر آکده شود و سبب ششم
و ناتوانی گردد و مثال ایشان همچون میوه بود که دیر تر رسد و خام بماند و سبب آنکه جیض

طبیعی از بس چهارده سالگی آید آنست که پیش از آنکه خون ایشان تمام و منتهی و رسیده
 نباشد و از بروردن و بالیدن ایشان فرون نیاید و مثال ایشان همچون درختی باشد
 که هنوز بوقت میوه بیرون آوردن نرسیده باشد و از بس چهل سال حیض باز ایستد
 از بهر آنکه مزاج ایشان بگردد و سردی گراید و جگر خون کمتر تولد کند و آنچه تولد کند هم
 سردی میل دارد و هنگام آبستنی حیض نباشد از بهر آنکه ماده طمث غذای بچه گردد و
 در حال شیر دادن نیز نباشد از بهر آنکه ماده آن بر بستانها برآید و شیر گردد و هم از بهر آنکه
 بچه علامتها آنجسب آن ظاهر بود چون آماس و دتق و ثولول و گوشت فرونی و زخم
 و آسیب و کم طعمی و فری و لاغری و علامتها آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انوع
 سوا مزاج باشد علامتها آن از علامتها سوا مزاج باید جست چنانکه معلوم است و آنچه
 سبب آن ضعیفی جگر باشد علامت آن در علامتها بیماری جگر یاد کرده آمده است
 و آنچه سبب آن ماده غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا علامت آن بسیار جای یاد کرده آمده
 است اما نباید دانست که از اجناس طمث بیماریها کونا کون تولد کند بخت رنگ روی و مجرای
 و سخته گردد و بیماریها سر بسیار تر افتد چون تاسه و پی را می و کرانی و صداع سر و
 کرانی زبان و باشد که کرانی زبان بجائی رسد که سخن گفتن نتواند و سبب این همه برآمدن
 بخارها بد باشد بدماغ و سبب دشواری سخن گفتن متلی کشتن عضلهها زبان بود
 و بسیار باشد که بصرع یا بعالج آید و بعضی را بیماریها معده بدید آید و قوتها
 باطل شود و آرزوی طعام باطل گردد و جیرهائی بدارزد و کند چون تلخی و شوری و تری
 و کرا و انگشت و مانند آن و قی و منش کشتن بدید آید و قی و منش کشتن کبود و تشنگی
 غالب شود و بعضی را سرمه و ضیق النفس بدید آید و بعضی را غصه البول بدید آید و بعضی
 را کرانی اندامها و زرد پشت و کمرگاه و درد کردن بدید آید و بعضی را تهها و محرقه و تشنگی
 بدید آید و بعضی را بیماریها جگر بدید آید و باستفا آید و بعضی را سبب استفا آید

صدید بود که از خون جدا می شود و در شکم گردد و می آید و باشد که صدید با خون همه اندامها
 رود و منتهی بیاماسد علاج آنرا که سبب باز ایستادن و کم آمدن حیض فربهی با فراط
 بود که غلیظی خون و سردی و مزاج سخت از ماده غلیظ بالا باید کرد بقی و بدار و هوا
 مسهل و بدار و هائی کشانیده و گرم کننده و تگمید کردن خون را بکدرها طمث کشیدن
 و طریق این از بس تگمید کشادن رنگ صافی و مابض است و حجامت بر ساق خاصه مردم
 فربه را و حجامت یک روز بیک ساق کند و در روز دیگر ساق و کاه باشد که رنگ صافی
 کر مابض دوم بار از پای دیگر باید کشاد و از این ران تا باشتان یک هر روز می بستن بعضا بها
 و نوارها لطیف خاصه مردم فربه را و حجامت یک روز در آن هفته که وقت عادت حیض
 آمدن بوده باشد و در او روا کشانیده و لطیف کننده و گرم کننده اینست قرمانا نیم کرفش
 اینسون خرف خردل شونیز سبز حاشا زراوند خلث حقی اسارون دو قو و خ جاوین
 سبکبخ اشق چندید ستر فربون کوز سداب بلبل زیره سعد فوه سیلخه دارچینی
 میخ خشک انیسون فطر اسایون اصل اللوف فقاخ الاخر سنبل از این
 مشکطرا مشیغ مرا که این جمل در اوها جمع کنند یا بعضی که حاضر بود بگویند و بریزند
 و از یکدیگر سبک تا دو دینار و در ماء العسل که طبع فوه و رنگ رزان بدهند حیض بسته
 و انگشت و طبع ابل با عسل و طبع بود چون باری با عسل و حقی نه می این بود و جو
 پیاری را بگویند و برون خشک سوره با عسل و طبع مثل طرا مشیغ با عسل و طبع لوبیا
 و نخود سیاه و طبع اشنان و طبع راسن و اشتر غار و طبع او و تخم مرزنگوش با عسل هم
 کشانیده است و در اینچنین سوره چون سر سده دیشم باره که بشراب کوری تر کرده باشند
 بر داند حیض پیاز لکن اگر خداوند علت را صداع باشد هیچ از این نوع بکار نشاید داشت
 و با بون و از خر و مرزنگوش و سیلخه و قطره کلل الملک و کرب و کراث و سداب و بود
 و شونیز و تخم کرفش و سقنچ و حاشا و قرمانا نیم بجمکی یا بعضی در آفتاب بریزند و خداوند

علت بر نشیند و قهچ کر نایزه در سر آفتاب سازند و نایزه قهچ بخویشتن بردارند تا نایزه
بدورسد و جدا کند که تواند صبر کند سود دارد و اگر نخواهد که درین آب نشیند و آب
و اگر اسفنجی یا بینه یا بن آب تر میکند و آنرا بر خویشتن می نهند سود دارد و ایا رج فیکر
دادن سود دارد صفت داروی مرکب بکین در مس سه درم سنک سداب خشک پنج درم
بودن مشکطرا مشیغ و فوه و یک رزان و حلیث و سبکینج و جاشیر از هر یکی دو درم
سنک قراض کند هر یک دو درم شربت یک قرص در طبع ابله ایدر طبع لویا سبک
تعریف داروی دیگر بکین دلوپا سبک و حلیث از هر یکی یک کف اینسون پنج درم سداب
خشک سه درم فوه پنج درم سداب سه درم سداب سه درم سداب سه درم سداب سه درم
بجاء درم بدهند صفت داروی دیگر بکین دلوپا سبک و حلیث از هر یکی دو درم سداب
هزار اسفنج پنج درم کرفس کوهی هفت درم سنک سه درم سداب سه درم سداب سه درم
آید و ببالند و یک درم سنک و حمور ناکر بمرینا دروی حل کنند و بدهند تعریف داروی
دیگر بکین دلوپا و فوه و همد و رابیند و یک سبک طبع آن با هم درم سنک آب سداب
بیا میند و پنج درم سنک و روغن زیتون بر افکنند و بدهند سبک داروی دیگر بکین دلوپا
و فرفیون و غاریقون و دوق و اینسون و فلفل و تخم کرفس کوهی راست است سه درم
و بپزند نرم و دو درم با شراب مخمر بدهند و کون و سداب هر دو با هم بکوبند و پنج درم
با شراب صرف بدهند و یک درم حلیث با ماء الصلی بدهند پس از آنکه از کوبیده جدا شود
بوی کوهی سوده و دو درم سنک با شراب مخمر بدهند پس از آنکه از کوبیده جدا شود
و فطر السالیون راست است کوفته و بپخته از نیم درم سنک تا یک درم سنک در طبع سداب
بدهند و سبک و قطر راست است کوفته و بپخته و دو درم سنک در شراب اکوری بدهند
و بپزند و بپخته و بدهند و بپخته و بدهند و بپخته و بدهند و بپخته و بدهند و بپخته و بدهند
یکی پنج درم سنک تخم کرفس کوهی هفت درم سنک نایزه سه درم سنک هر را برین دو طبع آن

مقداری ده استار با انگبین بدهند و لویا سبک و کجند سیاه و نخود سیاه و فوه و سبک
و فرفه شرب در آب ترکند و بامداد آب آن بدهند از کین مقدار باریشت و از فوه و سبک
و فرفه از هر یکی سه درم سنک و یک رطل بغدادی خرما و سه کف حلیث و یک کف فوه بپزند
و ببالند سه اوقیه از بن مطبوخ و یک اوقیه و نیم آب سداب تر بیا میند و بدهند و تخم
خطل تنها دو گردن هم چنین در حال حیض بیار و جاشیر و سبکینج و فرفه و حلیث
هر یک تنها دو گردن هم چنین در حال حیض بیار و فرفه و یک من تخم خطل صواب تر
از بمر آنکه او را بوی نیست که صدام آرد و فرفه و سوده بر بنده کنند و بردارند و زمانی
آنکه نگاه دارند و مریز و برونه و شتی از هر یکی چهار درم سنک ابله هشت درم سنک
سداب خشک کرده درم سنک مریز و برونه کرده بیست درم مریز و برونه و برونه و برونه
کا و بپزند و شیا فها کنند و بردارند تا بخت قره میکوبد زنی را هفت سال بود که حیض
او از ایستاده بود بدین شیاف کثاده شد و ایشان باریسی و عاقره قره جاشیر و سبک
ترو فرفیون راست است بیا میند و برونه و بپزند و شیا فها کنند و برونه و برونه
بروغن بان بپزند و بپزند و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه
راست است بکوبند و برونه و بپزند و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه
بدان بپزند و برونه و بپزند و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه
درم سنک شونیز یک درم سنک مریز و برونه و بپزند و برونه و برونه و برونه
درم سنک مریز و برونه و بپزند و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه
و خشکی و تنگی و باریکی رکها بود بکیند اگر جراحی باشد سبکینج ساده و کشکاب و روغن
بادام فرمایند و بپزند و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه و برونه
و روغن بادام می مالند چنانکه معلوم است و طعامها از مرغ فربوسه و بط و اسفنج
و ماهی تازه فرمایند و ازین را تا بخت معلوم است و طعامها از

آید و از حرکت ایشان و از حرارت رحم باوها در نطفه بدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت
 رحم و حرکت قوتها باوها کفک تولد کند و بسبب حرکت قوتها است که هر یک بفر
 آورده کار تبارک و تعالی میل بجانب معدن خویش کند و بدین سبب باوها که در میان
 کفک بود نخست بر میانگاه رطوبت میل کند تا جایگاه دل ساخته گردد و نصیب دل
 از رطوبت نطفه بدان جای ایستد پس بعضی از آن باوها همچون دو شاخ از موضع
 دل شکافته شود و یکی بسوی بالا بر آید و دیگر بسوی راست شود و نصیبی از آن رطوبت
 باهر شاخ برود و آنجا بالا بر آید موضع دماغ ساخته کند و رطوبت که باوی برآمده باشد
 مایه دماغ گردد و آنجا بجانب راست آمده باشد موضع جگر ساخته کند و آن رطوبت که
 باوی آمده باشد مایه جگر شود و باقی رطوبت هنوز کفک ناک باشد و باو که در روی
 بود از موضع دل و دماغ و جگر ختی بظاهر رطوبت میل کند و از آن ایستد موضع ناف
 بدید تا از آن طریق مدد یابد و اگر چه نخست موضع دل و دماغ و جگر ساخته شود
 و مایه هر یک بخار سرد صورت و هیئت هر یک بسازد بدید آمدن ناف ناقص شود
 از هر یک غذا از آن طریق یا بدو طرفی ازین معنی اند باب دوم از خوردن و از گفتار
 از کتاب دوم یاد کرده آمده است و در میان این حرکات و ساخته شدن این اندامها
 که یاد کرده آمد از نطفه زن عشاء آفریده شود و بر هر دو نطفه پوشیده کرد و نطفه از
 رحم از او که در خراشک بیوندها بدید آید که از این نهاد خویش نگاه دارد و مدد غذا
 بدو میرساند و این کار در مدت شش روز تمام شود یا هفت روز درین مدت
 از رحم هیچ غذا و مدد بدو نرسد و بدان حاجت نباشد و ازین مدت اندر سه روز
 دیگر قوت اندامها و خطها و نطفه بدید آید جمله نه روز بود و بعضی را یک روز
 بیشتر بود یا کمتر و ازین شش روز دیگر ماده خوئی اندر رگها بگذرد و صورت علف
 بدید آید جمله پانزده روز بود و بعضی را یک روز یا دو روز بیشتر یا کمتر افتد

مرغ فربه و هر چه در باب کبی شیر یاد کرده آمده است درین باب بکار آید و اگر لاغری و
 خشکی مزاج سرد بود نخست مزاج او با اعتدال باز آید بعد از آن که در کتاب بجم و علاج
 دق پیرایه یاد کرده آمده است و بایستی که ازین زمان تا بقدم و از شیاها که یاد کرده
 آمد آنجا که لایق تر بود بکار باید داشت و از آن که ریاضت و رنج بود آسایش و خواب فرمایند
 و در پیرایه معده کنند و از آن که سبب ضعیفی جگر و کمی خون بود علاج آن از علاج پیرایه
 جگر برگزیند و از آن که سبب کم خونی کبی طعام بود او را اندر پنج بطعامها که زود کوارد
 از وی خون خیزد باز آید و زنده نماید مرغ نیم برشت و ماء الله و اسفند باهای کوفه و غل
 فربه و از شیرینی و مانند این دهند و اگر سبب کم خونی پیرایه بود که از پیش آن بوده باشد
 تدبیر او تدبیر اقهار کنند چنانکه اندک کتاب بجم یاد کرده آمده است و از آن که سبب نا آمدن
 حیض کوشش فرونی بود و ریخته شدن جراحی ریشی بود صواب تر آنست که تن را از
 بدار و مسهل و زدن بال میکند و ریاضت بوقت و اندازه بکار دارند و طعامهای
 معتدل خورند و از آن که سبب انقلاب الرحم بود یا اختناق بود علاج آن سپسر ازین گفتار یاد
 کرده آید انشا الله تعالی جزو دوم از گفتار بیستم اندر احوال آستین باب
 نخستین اندر آنکه بچه اندر شکم مادر چه مدت تمام شود و چگونه پرورده شود و از
 او چگونه پرورده شود و کسبانی که نشیخ اندامها و مردمان عنایت داشته اند و بچه
 که پیش از وقت زادن بسیم از سببها تها شده باشد و بیوفاده و از مادر جدا شده
 را می دید اندر حال هر یک و مدت بودن ایشان هر یک در رحم می پرسیده اند و میدانسته
 و آنجا از مشاهده و تجربت ایشان معلوم شده است آنست که هرگاه که نطفه در رحم افتاد
 و قرار گرفت و رحم او را قبول کرد و بران مشتمل شد نطفه همچون کفک شود و سبب آن کفک
 قوت مصوره و روح نفسانی و طبیعی و حیوانیت که آفریده کار تبارک و تعالی در نطفه
 آفریده است و ازین آن قوتها رحم مادر آید تا حال که نطفه در رحم آید و ازین قوتها در حرکت

از پس دوازده روز دیگر علقه گوشت کور و دودل و دماغ و جگر هر یک میخورند و روز
 شصت کشته شود و این حال نیز بعضی را دو روز یا سه روز بیشتر یا کمتر افتد و از پس
 سه روز دیگر سر از سفت بیدارید و دستها از بهلونها و شکم بیدارید و متمیز شود
 سی و شش روز بود و بعضی در مدت چهل روز بدین جای رسد و بنادر بعضی در چهل
 و پنج روز بدین جای رسد و گفته اند اگر چنین پس از چهل روز از مادر جدا شود غشا
 از وی بکافند و او را در آب سرد نهند اطراف او هر یک یک جلد نری و مادری بیدارید و خواجه
 بوعلی سینا رحمه الله میگوید بدان می ماند که مدت کمترین زان او را شش ماه است
 گویی گفته اند مدت کمترین صورت تمام شدن سی و پنج روز است و هرگاه که این مدت
 مضاعف شود بچاند شکم مادر بچند و این هفتاد روز باشد بچند و ولایت و ده روز
 بود و این هفت ماه باشد بقیاس آنکه صورت او در مدت چهل و پنج روز تمام شود از پس
 نود روز بچند و از پس دو ولایت و هشتاد روز زاید و این نه ماه باشد و اندین هم تفاوت
 بسیار افتد و این معنی اندیکاب دوم و باب سوم از جزو دوم از کثرت آنم یاد کرده اند
 و نخستین اندامی که آفریده شود دلا است اگر چه از بقراط حکایت میکنند که وی گفته است
 نخست دماغ و جنم آفریده شود از بهر آنکه جوهر مرغ را چنین یافته است و درست است
 که نخست دلا آفریده میشود لکن آفریده شدن آن در جوهر حیوانی نخست ظاهر نباشد
 و خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید فصولی بدیده آمدن است و میگوید صواب است که
 گویم نخست جگر آفریده شود از بهر آنکه نخستین فعلی از حیوان غذا پذیرفتن است
 و از آن پرورده شدن و این فعلی بجز مخصوص است بدان ماند که این کار صواب بد
 اوست و این قول هم بطریق تخریب و هم از طریق قیاس باطل است اما از طریق تخریب
 آنست که بزرگان که بدین عنایت داشته اند تخریب خلاف این یافته اند و از طریق قیاس
 آنست که هیچ عضوی که قوت حیوانی و حرارت غریزی بر وی بتابد قوت حساسه ند

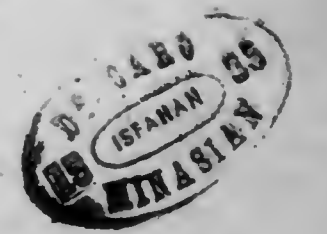
بیدارید و هیچ اندامی نه غذا جذب تواند کرد و نه از غذا بهره پرورش تواند یافت پس
 معلوم شد که نخست حلت اندامها حیوانی با فریدن اندامی است که قوت حیوانی و حرارت
 غریزی از وی چیز در اندامی که غذا دادن از وی چیز دور دیگر آنکه نطفه را در حال تصور
 بقوت غذا دهند و حلت نیست حاجت او بقوت حیوانی و حرارت غریزی است نخست
 قوام زندگانی بیدارید پس بعد حاجت آید اگر سالی گوید قوت حیوانی و حرارت غریزی
 که قوام زندگانی است در نطفه بدر حاصل است و بر آن گویند بی مبداء که قوتها در نطفه
 لکن هم بقوت است جز قوت حیوانی که بفعل است و واجب آنست که نخست قرارگاه و
 معدن او بدیدارید تا پس از وی دیگر اندامها بر تابد چنانکه معلوم است و صورت بند
 که این قوت را که قوام زندگانی بدوست بی کار بگذارند و نخست قرارگاه آنچیز بقوت است
 بسازند خاصه که در حال بدان حلت نیست از بهر آنکه حاجت بقا پس از آن بود که تحلیل
 و مضرت آن محسوس گردد و بسا آوردن بکدام آنچیز تحلیل افتاد است حاجت آید و در حال
 تصویر هنوز معدن بدیده نیست پس درست شد که حاجت بدست نه بجز و آنچیز
 مرامی افتد در رستی آنکه دل نخست آفریده شود آنست که غذا طلیسین و جذب کند
 در حال تصویر ممکن نیست از بهر آنکه هنوز رکها که در محل جایز است هم نیست و تا
 حرارت غریزی از دل بر دیگر اندامها نثارید رکها کشته و نکر و دوا اندامها را تجاوز
 بیدارید و ممکن که دل بدیده آمده و تجویف اندامها و تجویف رکها ناکشاده
 قوت غذا دهند بکار آید و چنین راسه غشا است یکی مشیمه است و دوم غشای است
 که از ابتزای اللغایفی گویند و سیم غشای رقیق است و مماس است اما مشیمه دو
 باشد و هر دو رقیق باشد و رکها آورده و شرابین اندر میان هر دو مشیمه تنیده شود
 و بعضی را جان نموده است که این رکها از رحم رسته است و هر یک شاخه از است
 و اندر مشیمه بگذشته و اندر جان بجنس خویش پیوسته آورده و آورده شرابین شرابین

و بعض را بخان نموده است که آورده از جگر چین روید و بجانب ناف آید و با جگر
شود و اندام میسر برود و شاخ از دود و دهنه رگها و رحم پیوند و درست اینست
و شرا این هم برین قیاس و این رگها اینجا که سرهای آن بر رحم پیوند و باریک تر باشد لکن
از بهر آنکه غذا از رحم ستاندا از سرخ کشتن رگها ازین سر بود بدین سبب بدان ماند
که از رستن آن ازین جای است و از بهر آنکه دهنه های رگها اینجا باریک تر باشد
اینجا که از ناف چین و از جگر او بر آید فراخ تر بدان ماند که از رستن از اینجا است و اولتر
آنست که اعتبار از منفذ کبر و از فراخی آن از بهر آنکه بنیاد رگ فراختر از نهایت باشد
بس حقیقت آنست که هر رگها از چین بر خم آید و بدو سوختن غذا جذب کند منفعت
میشد نیست که یاد کرده آمد و منفعت غشای لفافیه آنست که از ناف چین منفذی
بدین غشای پیوسته باشد و بول آن بدان طریق درین غشا ریخته شود از بهر آنکه منفذ بول
او تنگ و باریک بود و از اعضا باشد که بقوت اختیاری دفع کند و چین را هنوز
آن قوت تمام نباشد و اندر منفذ بول بهار بخت خاصه اندر منفذ بول بر بنگان
آمدن بول درین حال بقوت او دشوار بود و این منفذ ناف فراختر باشد و راست
نهاده باشد پی بهار بخت بول آسانی بدو دفع شود و این غشا از بهر بول است از بهر آنکه
اندام او از آن بود و بول تیز بود اندام او تیزی از این غشا بدو منفعت غشای سیم است
که عرق چین در روی بالاید از بهر آنکه او را جز بول و عرق فضل نباشد از حجت راز
دیگر حاجت نیست از بهر آنکه غذای و چیزی رقیق است و از آن پیش از بول و عرق
چیزی حاصل نشود و خون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یکی قسم غذای چین
که دو قسم دوم بستانها شود و شیر گردد و قسم سیم از هر دو فرون آید بماند و وقت
نقاس از آن بال شود و باید دانست که تولد فرزند از آب بدر و مادر است لکن
بنیاد اندامها فرزند پیشتر از آب مادر است و قوت مغیره و مصوره پیشتر

نمونه از رگهای
چین و رگهای
سینه که از ناف
چین و از جگر
او بر آید فراخ
تر بدان ماند
که از رستن از
اینجا است و اولتر
آنست که اعتبار
از منفذ کبر و از
فراخی آن از بهر
آنکه بنیاد رگ
فراختر از نهایت
باشد

از آب بدست و کونی که غایت آب بدادن قوتهای اندامها پیشتر است و مثال آب بدر
مجموع پیرومایه که بتنازی ایمنه کوید هرگاه که آب بدر آمیخته شود و اندامهای فرزند
و صورت آن بدیدم که کبر و بفرمان افرید کار بتبارک و تعالی و از بهر آنکه بنیاد اندامها
فرزند پیشتر از آب مادر است فرزند آن پیشتر مادر و برادران مادر ماند و صاحب
شریعت صلی الله علیه و سلم از بهر این فرمودست اختار و النطفه فان اکثر ما یسبه
الولد اخواله میفرماید از بهر نطفه خویش جای بهتر که فرزند پیشتر برادران
مادر ماند و این آنست که پیشتر چین اند و اصل اندر آنکه برادران مادر قوت آنست
که تا کلام قوی تر بود فرزند بدان ماند که آب او قوی تر بود حکما گفته اند اگر پدر و مادر
در طلب فرزند در حال جدا شدن آب صورت شخصی که ایشان را آرزو بود که فرزند ایشان
بدان ماند و در هم آرند و از وی اندیشند ممکن بود که فرزند بجمهر یا بخوی بدان شخص
و باید دانست که تولد آب مرد از فرقی هفتم رابع است و احوال و انواع هضمها در آب
ششم از هفتار سیم از کتاب تخمین یاد کرده آمده است و این فرقی هضم چهارم غذاهای
اندامها اصلی بود که تخمین هر یک بدو رسیده باشد و نزدیک آمده بدانکه بدو مانده شود
و قوت مغیره را در وی تصرف بسیار نباید کرد تا آنرا بگوهر اندامها مانده کند و بدان پیوسته
و بدین سبب است که از آبی که بصورت یکسانست اصل و ماده اندامها اصل کونا کون
چون دل و دماغ و جگر و استخوان و عروق و او رده و شرا این حاصل آید پس غذا
پرورده شود و بقراط میگوید اصل مینی از دماغ می آید و منفذ آن دور است که از
بس کوشش است و بدین سبب است که هر که را این رگ نرسند فرزند نباید از وی و نیل
او بریده شود و خون که از آن رگ پیرون آید کونی که خونی بود که با شیر آمیخته است آن
ماده از دماغ بخاع فرود پس بکرده آید و از کرده با وعید مینی و جالینوس میگوید که
معلوم نمی گردد که ازین رگ بس کوشش زدن نسل بریده میگردد که نه خواج و بوعلی سینا

کونی که خونی بود که با شیر آمیخته است آن ماده از دماغ بخاع فرود پس بکرده آید و از کرده با وعید مینی و جالینوس میگوید که معلوم نمی گردد که ازین رگ بس کوشش زدن نسل بریده میگردد که نه خواج و بوعلی سینا



رحم الله میگوید مرا جان نماید که ماده منی تنها از دماغ نیست و بیشتر از اعضاء
می آید چون دل و دماغ و جگر و از اعضاء دیگر مددی بر سبیل ترشح بدوی می پندد
تا جلد شود و در او عینه منی گرد آید و نخته شود و بدین سبب است که پماریه ها و آفتا
که در اندام بدو ماده بود بمیراث فرزند آید و الله اعلم باین **دوم** از جنود
از گفتار پستم اندر بارنا که فتن زنان اسباب بارنا که فتن زنان یا در ماده یا در
مباری و آنچه در آلت بود سه گونه است یکی آنکه قضیب کوتاه بود نطفه را بجایگاه نتوان
رساند **دوم** آنکه قضیب کوثر و سرنگون و پشت برآمده باشد و منی در برابر جانی که در
تولد شود نرسد سیم سنک از خایه بیرون کرده باشد و عصب را آفتی رسیده باشد
و او عینه منی ضعیف شده بود و آنچه در آلت زن بود هفت گونه است یکی آنکه زن تقا
ی عقل بود و معنی هر دو سپستر اندر بای جملگان به یاد کرده آید **دوم** آنکه در رحم کشت
فروری بود یا با سوری یا ریشی که من بود سیم انواع آما سها در رحم چهارم بارهای غلیظ
اندر رحم بخایت فریبی و بسیاری بید ششم آنکه رحم از جلی خویش بیک سومیل کرده باشد
و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیدون کند و باز کرد هفتم انواع سولج
کرم و سرد و خشک و نرم و مرکت ساده و با ماده اما سولمزاج سرد هم رحم را
ورکهای آن را و او عینه نطفه را که تولد فرزند در وی بود و از هم اردو تنگ کند و
نطفه بدان سبب بقعر رحم و او عینه آن نرسد و اگر رسد یا اگر رسیده باشد چون این
مزاج بدید غذا ی آن چند آنکه باید بدو نرسد بسبب تنگی رکها و آستینه تمام کرد
و سبب این مزاج پیشتری بسیار خوردن آب سرد بود و طعامهای ترش باشد و
که سردی مزاج رحم منی را بغیر اند و تنباه کند و سولمزاج سرد و تر منی را تنباه کند
همچون زمینی ترانیده و بسیار آب که تخم را تنباه کند و باشد که بطونقی مزاج باشد که
قوت ماسک رحم را ضعیف کند و منی را بغیر اند و قوت جاذبه را نیز ضعیف کند

میز

منی را جاذب کند و سولمزاج کرم منی را بسوزد همچون تخی که در زمین نونا کاشته و زمین
رین ناک آنکه در دماغ و آنچه در ماده بود پیشتری است که ممکن است که هم از رحم مرد بود
و هم از جنت زن و آن است که مرد بان نارسیده بود یا بسیار جماع بود یا مست بود
یا بیمار بود یا خداوند تخمه و ناک او را بدین طعام بود یا خداوند تشنج بود یا انزال هر دو
موافق نباشد یکی از دو پیشتر یا بستر افتد و منی این گروه از مرد و زن تخم را نشاید
باشد که مزاج منی مرد یا مزاج آب زن موافق نیاید یا منی مرد آب زن را تنباه کند و اگر
هر دو بدل یا بنده از هر دو فرزند آید و آنچه از جنت زن بود تنها آنست که بسیار نزدیک
بود و بعضی او باز ایستاده باشد و یا مستحاضه بود و آنچه از جنت مرد بود تنها آنست
که درک بس کوش او زده باشد و چنانکه بقراط میگوید یا مرد را تنباه نوعی از انواع سولج
بود و زن بسلاست بود و آنچه در مباری بود ضعیفی بود دماغ و معده و دل و جگر
و در سردی هم و غم این همه سببهای باز نا که فتن و تنباهی ماده است و سببهای تنباه شدن
و بیوفتادن بچاست و هر چند از آنچه یاد کرده آمد سببهای دیگر هست که اتفاق
افتد چون غمادنی و زخمی و آسیمی که بزین رسد یا از بس جماع بدو رسد و از جانی بحد
یا سداب خوردن یا مانند آن چیزی اتفاق افتد و آستینه باطل شود علامتها کوشی و
کوتاهی قضیب و رنگ زدن بس کوش ظاهر بود و علامتها رتق و عقل و کوشت فروری
سپس یاد کرده آید و علامتها ی آماس و ریش اندر باب آماس و ریش ممانه یاد کرده آمد
و علامتها ی بارهای ممانه در باب بارهای یاد کرده آمده است و آنچه اینجا یاد باید کرد
آنست که رحم در مجامعت آوازی میدهد هم چون آوازی که از باد سوری بس آید و
علامت با سوراخ اندر باب فراط طمث یاد کرده آمده است و علامت آنکه رحم بجانب
میل کرده باشد آنست که در مجامعت رحم درد کند و منی سیلان کند و علامتها منی
ماده و آلت از جهر و بخود نبض و از بسیاری و اندکی موی و از تدریجهای گذشته

و از قوام منی و از قوام طمث و از گرمی و سردی و از پستی و کمی و از زن و بوی آن معلوم
 کرد اما اگر مزاج گرم بود منی گرم و سوزان بود و مجری قضیب را بسوزاند و اگر سرد
 بود و اگر مزاج سرد بود منی سرد و کبود و غلیظ باشد و اگر مزاج خشک بود منی غلیظ
 و اگر مزاج رطوبت و حرارت بود و اگر مزاج سرد و تر بود منی بسیار و سبید و رقیق
 بود منی سرد و اندک و غلیظ و کده بود و اگر مزاج سرد و تر بود منی بسیار و سبید و رقیق
 و سرد بود و اگر مزاج گرم بود در حال جماعت گرم و سوزان بود و خون حیض که بوقت
 خویش آید گرم بود و لون آن زرد یا سیاه بود و اگر سرد بود در حال جماعت گرم و سوزان
 داسر یا بدجور حیض سرد بود و اگر خشک بود خون حیض اندک بود و سرد و در رحم خشک
 یا بد و اگر سرد و تر بود پیوسته گرم را تر بود و خون حیض سرد و بسیار و گرم رنگ بود
 هرگاه که زن از پس بایک حیض گرم را تر یا بد یا بد داشت که در رحم او لغز انداخت و خمر زن
 از حال رحم نشانی دهد و نه هیچ جسم و تیرگی رنگ آن از رطوبت غلیظ نشانی دهد و طبعیان
 تدبیرها فرموده اند که بدان تدبیر بتوان دانست که سبب باز ناکر رفتن از جانب مرد است یا
 از جانب زن یکی آنست که آب مرد و زن هر یک جدا جدا با یکدیگر که آب او بر سر آب آید و تقصیر
 از جهت او باشد و گفته اند بول مرد و زن هر یک جدا جدا درخت کدو یا دیج کولک ریزند
 هر که اثر خشک کند تقصیر از جهت او باشد بر سر آب آمدن از خای بود و خشک کردن از گرمی
 و سوزانی بود و گفته اند هفت دانگندم و هفت دانگ جو و هفت دانگ باقی در سفال
 نون کنند و هم چنین در سفالی دیگر کنند و هر یک را بفرمایند تا بر آن تخمها بول کنند و سفال هر یک
 جدا جدا در هفت روز بنهند آب هر یک را بر روی آن تقصیر از جهت او نبود و خواجیه
 علی سینا رحمه الله میگوید در پستی این نشانهها را حقیقه نیست و درست آنست که بخوری
 خوش بقمع در زیر سوزند چنانکه دود بوی هیچ بیرون نشود و نگاه کنند که بوی بد
 و پنی او بر آید سبب تقصیر از جهت او نباشد و اگر بر نیاید بداند که در کجاء او شده است

و سبب باز ناکر رفتن آن شده است که غلبه یخ را باز میدارد و زیر گفته اند سیرد سبب
 باز ناکر رفتن است که غلبه یخ را باز میدارد و زیر گفته اند سیرد سبب
 بر نیاید شده است علاج اگر سبب کوتاهی قضیب بود زن کوتاه باید کرد و در حال جماع
 سرین او بر بالشی نهاده باید تا برداشته تر باشد و در حال جدا شدن آب و بر اندک بخوابد
 اندک کشند و آنرا که سبب کوتاهی قضیب بود علاج جز آنکه اگر ممکن کرد آن سپوند که فرو سوزی
 سر قضیب است اندکی برین دو سر هم طلی کند و قضیب را بر چرخ راست کند و بر بندد تا
 راست بر وی آید اگر برین آن سپوند ممکن نشود موم روغن همی مالند و بر تخته راست بسته
 دارند تا راست گردد و اگر سبب آن بود که رحم از جای خویش بیک سو میل کرده باشد در
 صاف تر کنند و بر هر دو ساق حمایت کنند پس اگر حاجت آید در آن اکل تر کنند و از این اشعار
 چون جت سبکین و جتهاد هند که استغفار غلبه کند و ماء الاصول بار و درم سبک روغن
 بید بخور برین کوبه سازند بکمر نه خمر تخم بید بخور و بکوبند و روغن آن بستانند و بلبینه روغن
 بان تر میکنند و نیم گرم بر میدارند و از مرون رحم ضمادی از کرب و حله کوفته بر می نهند
 صفت حقنه بکمر شبت و با بونه و مرن و کوش و حله و بید بخور خشک هر را بنزد و بنالیند
 و یک سکه روغن کچد برافکنند و بکار دارند و در آن زن که در وی حله و مرن و کوش و با بونه
 و شبت بخنه باشند می نشاندند و اگر مزاج سرد بغایت بود بلبینه بنفشه سبید یا روغن ناز
 آلوده بردارند و علاج ریش و آماس و علاج با سور هر یک اندک جایگاهش یا کوه آمده
 و اگر با دهای غلیظ بود ماء الاصول و روغن بید بخور و ضماد آب زن که اکنون با کوه
 آمده است بکار دارند و از طعامها با خنانک و از میوهها برهنه کنند و باقی علاج اندر
 علاج با دهای مثانه یاد کرده آمده است و اگر سبب غایت قریبی بود تدبیر لاغری کردن
 کنند تا با اعتدال باز آید چنانکه در کتاب زینت یاد آید و اگر سبب ضعیفی میباید بود
 چون دل و دماغ و جگر و کوره و علامتهای ضعیفی آن پیدا بود و علاج هر یک اندر

جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی مزاج آلت و ماده فرد بود علاج آن اندر
 گفتار گذشته یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی آلت و ماده زن بود اگر در تن امتداد
 بود نخست تن پاک باید کرد پس علاج را به معجونهای بزرگ بدل کردن و شیانها بر زهار
 بکار داشتن صفت تدبیری که رحم را گرم کند بکیرند عود هندی خام که مطرا و بقمع
 رحم را درود کنند چنانکه بوی و دود بیرون نشود و به بینی او نرسد و هر بوی خوش از بینی
 او درود دارد پس قمع که تازه آن دراز بود بر خاکستر گرم بر نهند و زن بر بالشی نشیند
 و تازه قمع بخوبی بشستن بر دارد و هم بر آن شکل صبر کند چنانکه تواند و اگر ممکن کرد که بانای
 از خوشبختی دور کند صفت دارویی که رحم را گرم کند و نرم کند بکیرند زعفران و حاما
 و سنبل و اکلیل الملک از هر یکی سه درم سنک و نیم ساج هندی و قردمانا از هر یکی
 یک اوقیه سه را بگویند و به بن دندان بکیرند به بطوبیه مرغ و به مرغ خاکی و سید بروم و صافی
 از هر یکی دو اوقیه روغن نارین سه اوقیه سه را با آتش بگذارند و بهاون در آفتند
 و یکی زرده خایه مرغ جو شایند و در وی بمالند و دانه های سوده بدان برشند و
 بسایند تا مرهم شود و نگاه دارند هرگاه که زن از حیض فارغ شود سه روز بپوسته
 بشم پاره آسمان کون بدین مرهم آلوده میکنند و بخوبی بشستن بر میدارند صفت دارویی
 بکیرند مشک و زعفران و سنبل و مصطکی و میختر از هر یکی دو درم سنک ساج
 و قردمانا از هر یکی یک اوقیه سه به بطوبیه مرغ و به بن آن هر یکی دو اوقیه روغن نارین
 سه اوقیه زرده خایه یک عدد چنانکه دیگر دارو میهم کنند و همچنان بکار دارند تا تعریف
 دارویی که خداوند رحم سرد و تن را سودا را بکیرند شب بمانی دو درم سنک ساق پاک
 کرده و سر و زعفران و عود از هر یکی یک درم سنک سه را بگویند و بانگین برشند
 و از پس باکی از حیض سه روز بکار دارند و سحر دارویی که بکیرند زهره شیراز هر که
 یازهره خرگوش یازهره خرگوش که ام که حاضر باشد و دانه با روغن نارین بسایند و

بسر از حیض بخوبی بشستن بر دارند و پوسته فرج خویش با آب شحم حنظل جو شایند و می شیند
 صفت دارویی که درود کنند بکیرند دار ششعان و بشم خرگوش و سد اب خشک بگویند
 و در موم روغن که لخته برشند و قرحها کنند و پس از باکی درود کنند چنانکه پیشتر یاد
 کرده آمده است تعریف دارویی دیگر که درود کنند بکیرند زنجبیل سرخ و تخم سر و میخ
 تر و مروارید و حبه الفار راستا راست میخ را و باز در آب شرب حل کنند و در او
 بدان برشند و اقراض کنند صفت حقنه که خداوند رحم سرد و تن را سودا را بکیرند
 علك شاخ و نیم اوقیه سه عدد نیم کوفته سی درم سنک هر را در سه رطل بغدادی آب
 بنزد نایبک رطل بازاید و بسایند و سه روز ازین آب حقنه کنند کرم کرده و بول بیل
 را درین باب منفعته عجیب است و تخم سسالیوس از موده است سه جانوران ماده را بد
 زود بار گیرند و روغن بلسان و روغن سوسن و غلط سیاه بر شمش آسمان کون بر داشتن
 سودا در و سرکین و خول کردن و زهره آهو کشن با انگبین و حول سازند با آب
 سیم از جردوم از گفتار پستم اندر نشانهای استنبی نشانهای استنبی سه نوع است
 یکی است که زن از حال خویش بداند و از وی باید پرسید دوم آنست که مرد از احوال وی
 بداند و سیم آنست که طبیب و زنان قاطب تواند دانست اما آنچه که زن از احوال خویش اند
 آنست که پس از آنکه بار گرفته باشد و پیرامعت آرزو نکند و اگر جماعت یابد در رحم و
 در وی آهسته بدیداید و بناف براید و از بهر آنکه هرگاه که بار گرفته باشد فم رحم فراز
 هم آید چنانکه میل در وی گذر نیابد هر جماعت که کنند مینی از وی باز کرد و آنچه مرد از
 احوال وی بداند آنست که فرج او تنگ تر و فم رحم او فراز هم گرفته تر یابد و فرج او را
 خشک یابد و در آن حال که رحم آب مرد را قبول کند فتوری در زن بدیداید یعنی سستی
 که مرد بداند و سر قنیب را خشک تر و پاکیزه تر از هر باری یابد و آنچه طبیب و زنان
 قاطب بدانند آنست که هرگاه که چنین توان کنند که در بی سبیدی چشم او زرد فام یا کبود فام شود

وزنک روی اندک تیره گردد و کف پی بدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد یا کمتر آید و ماده
آن خنثی ببالد و در وقت بستانها کمبود تر و سرستان سیاه تر و بزرگ تر شود از بهر آنکه
خون حیض بعضی اینجا رود و منش کشتن و خیرهای بد آرزو کردن بدید آید پس از چهار
ماه این منش کشتن و غیر آن زایل شود از بهر آنکه سبب این همه خون حیض باشد که در
تن بماند و پس از چهار ماه چنین بزرگ تر شود و آن فرونها در خدای او بکار شود و بفر
میکوید هرگاه که تمت افتد که زن بار گرفت یا نه شبانگاه که بخواد خفت او را ماء
العسل آید داد اگر شب از بچیدن ناف شکایت کند باید دانست که بار برگرفت
از بهر آنکه حرارت و تحلیل ماء العسل یا وی تولد کند خاصه که شبانگاه بر امتلا خورد
باشد و آن بارها سبب آستنی آسان کردنیاید بچیدن ناف تولد کند و این ماء العسل
خام باید چنانکه عسل را با آب بیامیزند یا در آب نیم گرم حل کنند و سرد کرده و سرد بود
تا باد تولد کند و از مودی دیگر است که بفرمایند تا یک روز نخورد یا روزه دارد و شبانگاه
پیش از آنکه طعام خورد عود یا چیزی خوش بوی دود کنند بر او بقمع چنانکه معلوم است
و اگر بوی او بدمان و بپنی بر آید باز نکر فست و اگر بر نیاید نشان آنست که بار گرفت و
اگر هم چنین پس از روزه سیری درست بردارد از بر آمدن بوی بالاب و بر آمدن حال بار
گرفتن و ناکرفتن معلوم گردد و بول زنی که بار دارد و هنوز مدت دراز نکشته از رقی کوه
باشد و در میان شیشه چون بنه زده چیزی باشد و در آخر بر سرخی کر آید و اگر شیشه خنثی
تیره شود و اگر تیره نشود هنوز اول بار گرفتن بود و گاه باشد که بول ایشان صافی باشد
بقوام و همچون صافی بر سر آن بدید بود و در میان آب چیزی چون دانه بید بود و اگر خنثی
بر آید و فرو آید باب چهارم از خوردنم از گفتار بیستم اندر شناختن بوی
و مادی چنین نخت باید دانست که چنانکه معلوم شد است که از فرید کار بارک و نفا
عادت جان را ندست که فرزند از آب مادر و بول آفریدیم چنان تجربت معلوم شد است که

هرگاه که آب مرد قوی تر و کم تر از آب زن بود فرزند تیره آید خاصه اگر جماع پس از پاکتی
اتفاق افتد و شهرهای سرد و فصل زمستان و روزی که باد شمال آید فرزند همه تیره تولد
کند از بهر آنکه حرارت میل بر اندون دارد و رحم بدان سبب کمتر بود و در شهرهای گرم
و در فصل تابستان و روزی که باد جنوب آید بصدای او بود و گفته اند هرگاه که آب مرد از سویی
راست او پیشتر آید و در رحم بجانب راست افتد فرزند تیره آید و اگر از سویی چپ مرد آید
و در رحم بجانب چپ افتد فرزند مادینه آید و اگر از سویی چپ مرد در رحم بجانب راست
افتد فرزند مادینه آید لکن مرد خوی بود و اگر از سویی راست مرد در رحم بجانب چپ افتد
فرزند تیره آید لکن محض بود و نیز گفته اند اگر جماع آن روز اتفاق افتد که زن از حیض
عسل کرده باشد فرزند تیره آید و تا پنج روز بگذرد هم تیره آید و از پس پنج روز تا هفت
روز مادینه آید و از پس هشت روز تا یازده روز تیره آید و از پس آن خنثی آید و باید دانست
که هر زنی که آستنی او بفرزند مادینه باشد و آرزو هاء و منش کشتن و هه اعراض بدکمتی
بود و تیره در سویی راست چنانکه از بهر آن معنی که پیشتر یاد کرده آمد است و نخست نشان
آستنی در نشان راست بدید آید و شیر او بقوام تر باشد و اگر قطره شیر او بر اینه افتد یا
بر جکاند و با قباب بردارد هم چون قطره سیماب یا دانه سروارید نماید و لون سرستان
بسرخی کر آید و بسیاری و نبض دست راست او مبتلی تر و متواتر تر بود و هرگاه که ایستاد
باشد و حرکت خواهد کرد نخست بای راست چنانکه هرگاه که بر خواهد خواست اعتماد
بر دست راست کند و حرکتها چشم راست او رود تر بود و تیره از پس سه ماه چندان
مادینه از پس چهار ماه در جملد احوال زنی که بمادینه آستنی باشد همه بر خلاف آن باشد
که بنیه آستنی بود لکن اگر تیره بنیه ضعیف و بد حال بود احوال مادر همچون احوال
آن بود که بمادینه آستنی بود و بدتر و از جمله علتها که بدان معلوم توان کرد که بجز در شکم بزرگ
یا مادینه آنست که زراوند را بکوبند و به انگبین برشند و بر پشم پاره سبز بخوبی شستن بردارند

بامداد ناشنا و تا وقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ خوردن اگر آب دهان و شیرین شود
 بجز نرینه باشد و اگر تلخ شود مادینه باشد و اگر طبعی بدیدنیاد نشان آن بود که آبستن
 نیست خواجده ابوعلی سیدنا رحمة الله میگوید درین سخن نظر است و این را تجربت حاجت
 و مدت نفاس از پس فرزند نرینه پست و پنج روز بود تا سی روز و از پس مالدینه سی و
 پنج روز بود تا چهل روز بایستد پنج از جز و دوم از گفتار پستم اندر بگردانید
 و علاج آوردن مزاج آب مردوزن تا فرزند نرینه آید اول بر سخن انها گفته اند که
 آب زن ضعیف باید تا فرزند نرینه آید اعتماد نشاید که از نرینه آنکه تا آب زن نیک نباشد
 و قوی بدیرانی صورت نرینی را نشاید لکن آب مرد از آب زن قوی تر باید و ندر آنکه
 هر دو آب قوی گردد است که عطرها خوش بکار دارند چون مثلث که از مشک و زعفران
 و عود خام سازند یا از مشک و عنبر و عود و قندی زعفران و بوی کافور و در دارند و
 طعامها موافق خوردن چون اسفند باها کوفته و قلیله ترکیبی و زرده خایه مرغ نیم پخت
 و برنج بشیر و هر سبزه و بزرگان فرب و حلو و اشکروا بنج بدین ماند و طعامها دیگر و شرابها
 و معجونها که در جایگاهش یاد کرده آمدست بکار دارند و در فصل سرما مشروب طوی
 و دروالمشک و مانند آن دوسه شربت بخورند و از تخم و نا کواریدن طعام پرهیز کنند
 و از ترشیهها و از مستی دور باشند و آب سرد بسیار نخورند اندک اندک بمقدار خا
 خورند و هر دو یک چند خوشی را نگاه دارند چند آنکه مینی گرد آید و شهوت صاف شود
 و آب خویش را بیا ز ماید و نیک و قوام آن بنگرد تا معتدل هست پس از آنکه معتدل
 هست مینی دوسه روز صبر کند تا قوی تر شود و چندان خوشی را از جماع باز دارد که مینی
 او بسوزد و تباه شود و مردوزن نشاط و خوشدلی جویند و مای و خواجگاه جایگاهی
 خوشتر و پاکیزه تر و خوش بوی تر کنند و در خانه عطرها سوزانند و جماع وقتی کنند
 که شادمانه تر باشند و در حال جدا شدن آب و جماع از فرزند نرینه اندیشند هر دو از

مردوزن

صورت مردی مردانه و قوی و تن در دست یاد آرند و پیش از جماع نخست خلطی باز کنند
 تا حریص گردد و در حال جماع مریخی نسیمین زن را بلند تر دارد چنانکه پشت او در نشیب
 افتد و مرد در وقت جدا شدن آب زن را نیک بخویشتن اندر کشد و او را
 یک زمان کچله می بوی و چون جدا شود آنکه حرکتها فسم رحم او ساکن شود و پس از آن نیز
 اندکی همچنانست و نگاه دارد و پس از وی دور شود و زن را انها فر از هم گیرد
 و هم بران شکل ساعتی صبر کند و هرگاه که این شرطها بجای آرند امیدوار
 باشند که فرزند نرینه آید انشاء الله تعالی باب ششم از جز و دوم از گفتار
 پستم اندر نشانها مردان و زنان که زود فرزند زنند و نرینه زاینند باید
 دانست که مرد را که فرزند بسیار آید و زود فرزند آرد بتازی العقیس گویند و زن را
 اللقوه گویند و این مرد قوی اندام و در فریبی و لاغری معتدل بود و گوشت آلود بود
 و گوشت او اندک سختی و نرمی معتدل بود و میل اندکی بخیر دارد و خایهها و بزرگتر از
 دیگران بود و در کباب روی ظاهر بود و بر جماع حریص بود و از آن کار بزرودی مست کند
 و زود تر از دیگران بالغ شده باشد و بزرگها را و موی بسیار بود و در کودکی خایه را است
 او مستغنی شده باشد و بعضی چهار پای دارند و بوقت کشتن دادن اگر خواهند که از آن
 بچه ماده آید خایه راست او بپزند تا آب از خایه جیب او رود و اگر خواهند که بچه نریند
 خایه جیب او بپزند تا آب از خایه راست او رود و از پنجه معلوم میشود که هرگاه که کودکی
 را که بالغ خواهد شد نخت خایه راست او مستغنی شود مزاج او قوی است و از وی
 فرزند نرینه خواهد آمد و زن او نیز معتدل اندام و معتدل گوشت بود و سخن و جهر
 و لون او همه معتدل بود و حیض او بوقت و تمام بود و مدت آن معتدل بود و مدت پاک
 او پست و یک روز یا پست و دو روز بود و خون حیض او سخت غلیظ و سیاه و سخت
 رقیق و آب ناک نباشد و معده او قوی بود و طعام نیکو وارد و کسلان و مست نباشد

باب ششم از جز و دوم از گفتار پستم

و جلد و با نشاط بود و حاستها او درست بود و رسیدن او به هنگام بود و باید که زود
تراز دیگران بود و در کهای او سخت باید نباشد و الله اعلم بالصواب باب
هفتم از خوردن و از گفتار و پستم اندر نشانهها و نوزاد و یکم آمدن وقت زادن
هرگاه که زن آستان را فرو سویی ناف و پشت کرانی کند و موی و بغیر و لهای ران
در ری بدید آید و رحم او متعش شود و تری می تراید هنگام زادن و در یک
آمده باشد و هرگاه که سر نهایی و سست شود و بغیر و لهای ران و موی
آماسی بدید شود و باید که در هنگام زادن بود با باب هفتم از خوردن و
از گفتار و پستم اندر نشانهها و ضعیفی و بدجالی بچه در شکم مادر بود یا پرورش
یابد یا زود هلاک شود نشانههای ضعیفی بچه اندر شکم مادر پروری مادر و استفراغ
بود که افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنیانی باشند که ایشان را در آستانه حیض آید
سبب آن بسیاری خون بود و زنی را که این عادت نباشد مگر باشد از انداز عادت زیاد
شود نشان ضعیفی بچه و غذا نایافتن او بود و هم چنین هرگاه که در اوقالی استینه یا زود تر از آن
که عادت رفتن شیر او اندر بستان بدید آید هم نشان ضعیفی و غذا نایافتن بچه بود
و ماده غذا او باز میگرد و بسیار بر می آید و ناجنیدن بچه در شکم بوقی که عادت است
که بچکان بجنبد و جنیدن پی وقت هم نشان ضعیفی و بدجالی بچه بود و آنکه چون از
مادر جدا شود ناف او بکشد و عده سه نهد و آوازی نهد و نازمانی بجنبد نشان
بیماری و ضعیفی بچه بود و زود هلاک شود با باب نهم از خوردن و
پستم اندر نشانههای زادن اسباب دشواری زادن بچه نوع است یکی احوال مادر و
احوال بچه سیم احوال رحم و میثم چهارم احوال اندامها که حوالی رحم است و مشارک او است
بچه اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر بود بچه است یکی آنست که ماده بیماریها
کشیده باشد و ضعیف شده و قوت ترنج ندارد و عضلهها او را قوت دفع ضعیف

دوم بچه

دوم آنکه زادن نخستین بود و ترسان تر بود و در پیشتر باید سیم آنکه سخت فربه و بسیار به
بود چهارم آنکه اهل تنعم و نازک بود و در و هاضما بر نباشد بچه آنکه حرکت بسیار کند
و از شکلی بشکلی میگرد و بچه بدان سبب از آن شکل که آسان برون تواند آمدن بگردد
سببها که از رحم و میثم بود هم بچه است یکی آنکه تنگ و کوچک بود و بچه در روی دشوار
تر تواند گذشت دوم آنکه رحم خشک بود و در طوبی بچه را بلغزانند نباشد سیم آنکه آفتی
و آماسی در رحم بدید آید باشد چهارم آنکه میثم غلیظ بود و بقوت بچه شکافته نشود و
تریهها سخت ببالاید و ماده لغزاننده غلبه را بفرزند و سببها که از احوال مادر
بود که حوالی رحم است دو نوع است یکی آنکه در روده مستقیم یا در مثانه آماسی بود دوم آنکه
بول باز گرفته بود و مثانه پر شده و بجای بچه بروی تنگ کرده و حرکت بروی دشوار گشته
یا طبع خشک بود و طفل در روده مستقیم گرد آمده باشد و بچه را زحمت کند و سببها که
از احوال بچه بود هفت نوع است یکی آنست که بچه بزرگ بود یا سر و بزرگ بود دوم آنکه
بچه سخت کوچک بود و بغیر و آمدن کرانی نکند سیم آنکه بچه مادینه بود و زادن مادینه
در جلد دشوار تر از زنی بود و حرکتها او ضعیف تر بود چهارم آنکه بچه یکی پیش بود
و هر یک را مجال حرکت نباشد و زحمت افتد و بسیار بود که زنی بچه بیکبار زادت
و گاه پیش از بچه بود و بعد از بسیار اندر یک کیسه باشند بچه آنکه بچه با ضعیف بود یا مرده
بود و از وی حرکت و طلب بیرون آمدن نباشد ششم آنکه نه بر شکل طبیعی افتاده باشد
و بدان سبب دشوار بیرون آید چنانکه سخت بای بیرون آید یا بر بهل و افتاده باشد
یا بزرگ و آمده هفتم آنکه بچه از وقت قصد بیرون آمدن کرده باشد و اگر قوی باشد
بقیاس با آن وقت هنوز تمام قوت نباشد و سببهای بیرونی چهار نوع است یکی سرمای
سخت و باد شمالی که رحم را و هم منقبذها را فرازم فشارد و باشد که این سبب سخت قوی
بود و بدان رسد که رحم بطرقه و پوست و عضلهها شکم شکافته گردد و دوم صعبی که ماک

قوتها را ضعیف کند سیم اندوهی یا غمی بدو رسد و روح قوتها بدان سبب زانندون
 گزیند و هرگاه که قوتها زانندون گزیند قوت را ضعیف کرد چهارم آنکه عطر بسیار
 بکار دارند و پیوسته ریح بدان سبب بسوی بالا کشیده میشود بسبب فشار کثرت ریح
 دماغ و بدین سبب در وقت زادن عطرها دور باید داشت مگر که غشی افتد و بضرورت
 قوت را بدان نگاه باید داشت و بسیار باشد که بسبب در دوزخ زادن در سینه و شش
 ریگ بسته گردد و خون از کلوب آمدن و سرفه و بیماری سل تولد کند و باشد که بادی در عصبها
 رسد یا عصبی بسته شود و بکار از آنکه علاج کلی دشواری را هر سببی که باشد آنست که
 در طبع حله و غازی و لعاب تخم کان و روغن کچنیم کرم بر پشت و زهار و پیغولها را زان
 میکانند و روغن شبت و روغن بابونه و شبت و قوی که او بدین روغنهای حرب میکند
 و فرو می مالند و در طبع کرب و حله و تخم کان و شبت نشانند چنانکه تا ناف درین طبع
 و بفرمایند تا کامی جذب برود و پس بر سردی نشیند و بیک بار بر خیزد و سبکبار چنین بر خیزد
 و نشیند و نفس خویش فریاد و فرو شود قوت کند چنانکه کسی را طبع خشک باشد قوت کند
 تا نقل بیرون شود و این قوت را طبیبان ترخه گویند و در روهای عطسه آرنده چون نقل
 و کدس و عرطنیثا و غیر آن بویانند تا عطسه آید و لعاب تخم کان در رحم بماند و موم روغن
 از بیه بطریقه مرغ دهند تا بیاشامد و چهار مثقال پوست خیارشور کوفته و پنجه اجلا
 کربا شور یا مرغ فربه بدهند در حال فرواید و در اینچنین و حلیث و جدید است و مشکلا
 مشیع هر کدام با مزاج مادر موافق تر بود بدهند آسان تر یزاید و طبع حله دوزن باروغن
 بارام خاصه که با خرمایخته باشد بکرات تخم کان آسان کند صفت حی که اندرین باب است
 و از بهر این کار ساخته اند بکری در اینچنین و ابهل از هر یکی ده درم سبب هفت درم قرق
 مروز و زانند که در وقت طلوع از هر یکی نیم درم میوه و افیون از هر یکی دو درم مشک دانکی و
 نیم هر را بکوبند و جت کنند چنانکه در سم است شربت سه مثقال باد و اوقیه شکران کهن

خود

خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید نزدیک من صواب آنست که اندرین جت افیون یک درم کنند
 صفت جت دیگر بکری در ابهل ده درم سنک سداب خشک نیم درم سنک تخم هزار سفید
 چهار درم سنک حلیث و اشق و فوه از هر یکی سه درم جت کنند چنانکه رسمت شربت سه
 درم در طبع ابهل و مشک طرا مشیع و فوه یا در طبع لوبیا عسریخ یا در عصاره سداب تر
 تعریف جت دیگر بکری در ابهل دو درم حلیث نیم درم اشق نیم درم فوه نیم درم این جمله یک
 شربت بود صفت جت دیگر بکری در نقل ازرق و قمر و ابهل را ستار است و جت کنند شربت
 سه درم سنک نیم درم رابرون آرد و زان آسان کند نسخی محلی که طبیبان دعوی
 کرده اند که هیچ دارو بر این نیست بکری در قمر و جدید است و میوه از هر یکی یک مثقال
 در اینچنین مثقال ابهل نیم مثقال نیم را بکوبند و با یکین بسر شربت دو مثقال با ماء
 العسل که با شراب کهن صفت مجروح دیگر بکری در یک سداب خشک پست درم فوه و قمر با
 و مشک طرا مشیع از هر یکی دو درم سنک هر را بکوبند و بسینند و بشیره انجیر تر بسر شربت
 اگر انجیر تر باشد انجیر خشک بسته بخوشانند و بفشارند و بسالیند و آب او را بقوام
 و داروها بدان بسر شربت جدید یک کوز با مدار و شبانگاه صفت خمادی بکری در تخم
 کان و بکوبند و در ماء العسل و روغن کچنیم بچوشانند و بر زهار و نه می گاه او نهند و طبع
 شمع خنظل و عصاره سداب تر و مقداری مس سوه بهم بیامیزند و بر زهار و ناف او طبعی
 کنند و پیشم باره بعصاره سداب و طبع شمع خنظل ترکند و بردارند و زان و دوطیاسود
 بر نفسم باره بردارند صفت شیبانی بکری در خرق سیاه و جاشی و زهره کاه و راستا است
 شیان کنند بچرخنده و مرده را بیرون آرد تعریف جت دیگر بکری در زرد و مر و ج
 و بار زرد و زهره کاه و بسر شربت دو درم و زان و زرد کردن و جاشی و زهره کاه و بسر کین بازو
 سر کین کون زهره کاه و زان و زرد کردن بچرا بیرون آرد و پوست مار بچرا بیرون آرد و
 لکن باشد که بچرا بکشد و جین هائی که بخاصیت سود دارد سنک متقنا طبیبان اند و شربت

جب کبر زادن آسان شود و کسد بران راست بندد سود دارد و اگر اصطکاف برقی
بر زان بندد در زادن نیناشد و خاکستر سم خرطلی کردن و سم خرد کردن و سم اسپ
دود کردن و چشم مایه شور دود کردن سود دارد و بچه را بیرون آورد و اگر زعفران بپایند
و بر ششند و مهره سنانند و بروی بندند مشیمه را بیرون آورد و علاج خاصه هر نوعی است
که اگر سبب ضعیفه مادر و پنهانی مادر بوقت ماوراء البیضاء و ماء اللحم و زردۀ خاکی نیم
و شور بای مرغ فرنگه داند و روغنهای کباب کرده آمد می ماند و هر چه بداند حاجت آید
از علاج های کلی نگاه میدارند و اگر می ترسند زادن نخستین روزان دیگر و دلد خوشی
دهند و موم روغن می ماند چنانکه رسم زنان قابل است و بفرمانند تا تخری میکند و اگر
سبب دشواری و فربهی مادر بود او را بروی انداخته و با نند و شکم و سینه او را بر بالشت
و زانوهای و رانها او را از هم آوند تا چون بچه بکشد بر او بر فرم رحم آید پس فرم رحم را
بموم روغن جرب کنند و در وی عطسه آرند و بویانند تا بچه بقوت عطسه از جای خویزند
و بیرون آید و اگر سبب آن بود که مادر نازک و اهل تغذیه بود و پستانها زدن نخستین بود
یکی بود و اگر سبب آن بود که در رحم افتی و آماسی بود علاج آن چنانکه در جایگاهش یاد کرد
آمده است می کنند و از علاجهای کلی یاد کرده آمده است آنچه ممکن کرد بکار میدارند و
اگر سبب تنگی و کوچکی رحم یا خشکی رحم بود موم روغن و بیه بط و بیه مرغ خاکی و روغن
شبه و آب زن در وی طبع شدت و جلد و کرب و تخم کان بخت باشند بکار دارند و
تدریج عطسه آوردن کنند و اگر سبب غلیظی مشیمه بودند پستانها که قابل مشیمه را بچوب و
انگشت های دست چنانکه یکبار و نگاه دارد و روغن کجند بالعباب تخم کان بر رحم اندر
آکنند و بپاشن دست راست یا با آلتی آهین مشیمه را بشکافند و اگر سبب رقیق مشیمه
باشد که زود شکافته شده باشد و نریها بیرون آمده و علاج او علاج خشکی رحم که یاد
کرده آمد یکی است و اگر آماس مثانه و روده مشیمه بود و زحمت آن علاج باشد چنانکه

جایگاهش

جایگاهش یاد کرده آمدست می باید کرد و روغنهای و لعابها لغزاند بکار باید داشت
و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجهای کلی می کردن و اگر سبب باز کردن بول خشکی طبع
بود طبع را بختنها نرم باید کشاد و شور بای خروس که در وی تخم و شبت و تخم باد یازد
بسفنج نیم کوفته و مغر تخم معصفه بخته باشد میدهند و طبع جلد و خرما و روغن بادام
میدهند و باز کردن بول را روغن شبت و زرها می باید مالید و داروها در ران کنند
می دادن تا مثانه تنی شود و اگر سبب آن بود که بر شکلی طبیعی افتاده باشد بچه را جلد باید
کرد تا او را بشکلی طبیعی باز آرند و این چنان باشد که بچه را پیش از بیرون آوردن و میکشند
برمدار مثلا اگر بپای بیرون آمده باشد تا باز پس برند و ساقها او را برافرازند چنانکه در
نشانند و مادر را بروی انداخته و چنانکه زن فر براناسر بچه فرو در آید و اگر این جلیها
ممکن نکرد چنانچه خزان باشد که هم چنانکه بچه سرده را اندامها جدا کنند و بیرون آرند و
اگر سبب بزرگی و فربهی بچه بود هم طعامها و روغنهای و عطسه آوردن و بطبع خرما
و جلد و روغن بادام علاج آن تواند کرد و اگر بزرگی از اندازه بیرون بود یا سر بچه دو بود
یا خلیف عیب بود از علاج نیست خرد عا و صدقه و چنانکه اندامها بچه جدا کنند بیک یک اندام
بیرون آرند و پستانها که پیش از وقت زادن باید که زادن آسان تر بود و در آن کمتر
که پیش بیک ماه بکرمایه میشود و در آن می نشیند و آن پستانها که مایه باید تا سینه نیارد
و بشت و زنی که و پیغوها ران بروغن شبت و روغن بایونه و روغن خیری جرب میکنند
و بدین روغنهای او را می مالند و اندامها و رگها او را جرب میکنند طبعها نرم و لعابها
و موم روغن از بیه بط و بیه مرغ و روغن کجند نیم گرم نزدیک رحم میرسانند و هر باید
لعاب دانه آبی و لعاب تخم کان آمیخته میدهند و اسفید باها نرم و چرب و مرغان فریو
اسفناج و مانند آن خورد و از همه طعامها قابض پرهیز کنند و عطرها مسکین بجمع
زیر آورد و کنند چنانکه چند جای یاد کرده آمدست و چون در زادن آغاز کند طعامی جرب

واندک بخورد و یک ساعت راست بنشیند پس بقیه با زنجیر بس بیکار بر خیزد و به نردبانی
بر آید و فرو و آید و قوی بخویشتن بر آرد تا فرح و کثاده شود و دهان باز میکند و هوا را
بدن اندر می کشد و نفس فرو می برد و ترخ میکند و عطسه می آرد تا بخورد و دفع شود
الله عز و جل و اگر پس از آنکه بخورده آمده باشد میمید شخوار بیرون آید باشد که عطسه
کفایت شود و باشد که کد شود و در رحم بماند قابل از آب نکشت بتواند گرفت و بمدار بیرون
کردن و باشد که خلی بدید آید و باقی هنوز از رحم جدا گشته نباشد قابل از آب بکشد و بمدار
بجانب اندازد هر سویی و در جلا نیند و کشیدن آن هیچ فوت نشاید کرد خراشک بیا ز مایند تا
باسانی بیرون توان کرد که از بهر آنکه پیچ باشد که انقلاب الرحم تولد کند و اگر جدا نشود
بر آن باز بندند و عطسه آرند و بسیار باشد که میمید در رحم بماند و زود عفن گردد و کند
شود و بیاید لکن بخار آن بدل و دماغ بر آید و در نخهای عظیم تولد کند و دیر آن بود که
عطر هادری بر او در می کنند بقمع و میسوس و دوا المشک و مفرجه امید دهند و بر معده
و دل طلیه ها خوش بوی و قوت دهنده بکار میدانند و اگر بدین تدبیرها کفایت نشود و حمل
و شیاف و ضماد که از بهر شخواری زادن یاد کرده آمدست بکار دارند باب دهم از
خز و دوم از کفشار پیستم اندر علاج منش کشتن و آرزوی کل خوردن و آرزوی خیره ها
تیز و شور خوردن و حالهای دیگر که ایشان را افتد اما علاج منش کشتن و آرزوی
طعام نابودن و علاج آرزوهای بد آنست که در آن حال منش کشتن خیره طبعی شبت تنها
با انگبین مضمعه آمیخته کرم بدهند تا قی کند و خط از معده بالا شود و ریاضت معتدل بکار
دارد و شربت ترنج پرورده و آبی بریان کرده خاصه که مارهای عود هندی بشکافه باشند
و در وی نشانده و کوارش عود و کلشکرا اندکی مصطکی و عود سودا دارد و خداوند مزاج
کرم را شربت ترنج و شراب لیمو و شراب غوره و شراب انار موافق بود و طعامها سبک
خوردن و گوشت نذاج و مرغ خاکی و بزغال و نان پاکیزه و کاه کاه در طعام اندکی بنیان

بسرکه پرورده و اندکی خردل بکار دارند چند آنکه شهوت را بخشایند و از سبزیها کسنه و
کوک و اندکی خردل بکار دارند و اندکی کنکر و آب باشد و از میوه های آبی و امرود و سیب شیرین
و انار ترش و شیرین خوردن و بر معده ضما دی از سنبل و کک و قصب الذریره و اینسون و
خرمای قصب و آبی و شراب ریجانی که ن بر می نهند و ضمادها که در علاج جگر و معده
ضعیف یاد کرده آمدست اندرین باب نافع بود صفت شربت که منش کشتن باز دارد که بر
قرنفل و قسط شیرین و مصطکی و جوز بواوسک و قاقله و عود و کبابه راستا راست شربت
یکمقال آب آبی و آب سیب و اگر خفقان رنج دارد سبب آن خلیلی بدید باشد اندر فرم
آب کرم تجرع کردن و ریاضت معتدل از آن یاد کنند و اگر در معده و رودها و اوبار رنج
دارد این کوارش بکار دارند بکیزد زیره کومانی بسرکه آغشته و بریان کرده و کند و سخته بازی
از هر یکی یک جزو چند پدیدست ثلث یک جزو سه را بگویند شربت از نیم مقال تا یکمقال
سفوف کنند یاد و همسنگ از آن بکسر سوده تعریف داروی دیگر بکیزد زرباد و درونج
از هر یکی دو درم سنگ بر و اریو بسد و کبریا و ابریشم خام از هر یکی دو درم سبکی چند پدیدست
در مسکه و نیم اشنه و سنبل از هر یکی نیم درم سنگ بسیار و زعفران و قرنفل از هر یکی یک
مهر را بگویند و بیزند و با انگبین مصغی بسرشد شربت یکمقال و اگر شبت بای ایشان بیامان
سرکه و روغن طلی کند و قیولیا و نمک بسرکه سوده طلی کند و بک کرب بخنه ضما کنند و
شراب با سرکه آمیخته طلی کند و خضض آب کرب سوره طلا کنند و صبر و صندل و فلفل
باب غب الثعلب سوره طلا کنند و خاکستر دوح که بتازی البروی کوبند بسرکه ترکند و طلی
کنند و اگر زیانی را که در استنجه حیض دیدن عادت نرفته باشد و حیض بدید آید علاج ایشان
آنست که عدس و انار پوست و کلنا و انجیر خشک بسرکه بیزند و بر زهار ضما کنند سودا دارد
و اگر بدین کفایت نباشد اقراص کبریا و هر چه اندر علاج باز داشتن افراط طمث یاد کرده
آمدست بکار دارند و اگر تب آید و بقصد یا بمسهل حاجت افتد پیش از چهار ماه و پس از

هفت ماه نشاید درین میان نیز احتیاط باید کرد و از چیزها که طبع دانه کمند جز خیارشیر
و ترنگین و شیرخشت و شراب الو نشاید دادن باب — یازدهم از خروج و دم از کف
بیشتر اندر احوال نفاس باید داشت که زنان را از پس زادن مدتی خون رود و آن باقی خون
حیض باشد که در آستانه باز گرفته باشد و بعضی زنان غذا بجهت خوردن و بعضی بیایند و در
بستان شیر گرد و باقی در ایام نفاس بیایند و آن خون را که درین ایام رود نفاس گویند و
زن را نفاس گویند و مدت نفاس از پس فرزند زنده بیت و پنج روز بود ناسی روز و از پس
فرزند ماریه سی و پنج روز بود تا حمل روز پس هرگاه که فرزند جدا کرد و هیچ نفاس نباشد یا
اندکی باشد تا پس آن باید کرد که نفاس بیاید از بهر آنکه پیم باشد که از علتها احتباس طمث
جیزی تولد کند احتباس نفاس چشم ماهی شور و سم اسب رود کنند درین باب سود دارد و
هرچند در باب احتباس طمث یاد کرده آمدست علاج اینست و طعام شور بای کبر و بخورد که
شبت و در آن چنی در وی بخت باشد سود دارد و لکن اگر زن نحیف و ضعیف و اندک
خون بود اگر نفاس او کمتر آید مضرت آن بسیار نباشد و اگر نفاس بسیار آید علاج افراط طمث
باید که باب — یازدهم از خروج و دم از کف تا و بیشتر اندر علاج زنی که بجهت تمام
نایز و زده از وی بیفتد و آنرا با نایز استقراط گویند و بسیار سی افکانه گویند سببها
استقراط رحم در اصل سه نوع است یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از سوی پدر بود سه
دیگر سببها بیرونی بود اما آنچه از سوی مادر بود هفت نوع است یکی آنکه در رحم رادی قفا
باشد و بجهت راه رفتن بختباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بجهت رانی قفا
سیم سردی رحم جانکه بدان سبب پرورده نشود و چهارم است فراغ خون با سهال یا
بجیض یا بقصد یا غیر آن بجهت قفا و پاره های رحم چون قرصه و بواسیر و آماس و غیر آن
ششم پاره های کونا کون و پاره های رحم و زوایا و انواع اسهال صفرائی و بلغمی هفتم آنکه مایه
لاغر بود و هر غذا که حاصل آید تن مادر بدان محتاج تر از بجهت بود و بجهت بیانی تر شود آنچه

از سوی

از سوی پدر بود آنست که مینی رقیق بود و از وی مشیمه قوی که بجهت را نگاه دارد تولد نکند و سببها
ضعیف شکافه گردد و بجهت بیفتد و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه سرمای عظیم
بر رحم رسد و رحم را و منفذ های غذا بجهت رافرازم فشارد و بجهت غذا نیابد و ضعیف گردد
و زادن و بیرون آمدن بجهت دشوار گردد دوم آنکه گرمای سخت بدورسد و قوتها و او را ضعیف
کند و بجهت راه هوای خنک حاجت آید و مقام بسیار را در کرمایه ازین قبیل بودم قوتها مادی
را و هم قوت بجهت اضعیف کند و بجهت راه هوای خنک حاجت آید و ترس کرمایه معالقی و با
مشیمه راست کند و بجهت را بلغزاند سیم آنکه حرکتی قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن
از جای بلند و آسیب و زخمی رسیدن و آوازی بلند کردن و چیزی که آن برداشتن چهارم آن
نفاسی چون خشمی صعب و اندوهی و ترس عظیم که ناگاه بدورسد و هرگاه که زمستان خوبی
کرم بوده باشد و بهار سردی از پس او آید استقراط بسیار افتد و در رنج استقراط پیش از
در در رنج زادن بود از بهر آنکه زادن کاری طبیعی است و استقراط نا طبیعی است و استقراط
پشتی از ماه نخستین و ماه دوم و ماه سیم باشد و اندر ماههای دیگر نیز باشد و آنچه
اندرین سه ماه افتد که یاد کرده آمده است از کرم آمدن بارها بود اندر رحم و از بهر
آنچه اندرین ماهها کوجکتر و ضعیف تر باشد و سبب تر بود با نگاه او را دفع زود تر کند و آنچه
اندر ماههای دیگر افتد سبب آن سؤال مزاج سردی که آمدن رطوبتی فرونی بود اندر رحم
و از بهر آنکه بجهت اندرین ماهها نزدیک تر بود رطوبتها و او آسان تر تواند لغزاند علامتها
علامت استقراط آنست که بستان مادر را غرض شدن کبر و باشد که شیر بستان بالودن کبر و آن نشان
ضعیفی بجهت غذا نایافتن آن بود و در رحم و سرخ گشتن چشم و روی و کرانی و ماندگی بی
ظاهر و کونی که زاندرین چشم دردی کند این همه نشانهای استقراط است خاصه اگر این نشانها
در تب بدیدار و تب سرما بلز زاندرین استقراط کند و سخت خون حیض آید پس استقراط بود
علامت باد که در رحم گرد آید و علامتهای انواع سؤال مزاج و علامتهای قرصه و بواسیر هر یک

اندر جایگاهش یاد کرده آمدست و علامتها مردن بخت آنست که بچه اندر شکم سخت گران
 گردد و هرگاه که مادر از بهلولی بدیگر پهلوی کرد بداند که سبکی در شکم او از یکجا بدیگر
 جانب دیگر درون افتاد و سرد شود و پیش از آن کرم بوده باشد و بستانها را غرور می کرد
 از رحم زرد آبی کنده تر باید یک کبر و سبیدی چشم تیره شود و باشد که سر بینی و گوش سید
 گردد و لبها سبز بود. **باید دانست که حال بچه اندر رحم هم چون حال میوه است**
 بر درخت و همچنانکه از درخت شکوفه میوه که باقل می بندد پیشتر افتد و باختر کند
 تمامی و بختی رسیده آسپه و باری هیی افتد بخت نیز باقل سخت نازک بود و آخر گران کشته
 باشد درین دو وقت یکی در اول آستنی و یکی در آخر آن از سببها استسقاط کیا کرده آمده
 بهیتر باید کردن و بدین سبب است که پیش از ماه چهارم و پس از ماه هفتم نرک شاید زود
 نه دار و شاید خورد و اگر اندرین میان کم آفت تر بود احتیاط باید کرد و ساخت ضرورت نبود
 بدار و خوردن و نرک زدن دلیری نباید کرد و ضرورت آن وقت باشد که در تن و رگها
 مادر را خلط بد بسیار شود و خون او تباه شده باشد و بیم باشد که زحمت و بوی خلط بد
 و تباهی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت شود خلط بد کم کردن لکن بمدا و تدبیر
 و شیرتها لطیف کننده و بتفاریق باید کرد و بهترین مسهل که بدان دلیری توان کرد خیار
 شیر است و تدبیرهای پاکیزه و غذا های پاکیزه مزاج را بگردانیدن و باعث دل باز آوردن
 و باید دانست که سبب قوی تری و بیشتر استسقاط اندر رطوبتها و فزونی است که بچه را بغیر
 و صواب آن بود که پیش از آستنی استسقاغها کند بدار و های مسهل که رطوبت را کم کند
 چون بخت منتن و بخت سبکی و بخت شیطرح و بدار و هاء ادرار کننده نیز رحم را نیز پاک کند
 چون ماء الاصول با روغن بیدار بچه و روغن بادام و حقه های تیز اندرین باب سودمند
 صفت حقه بیکرند سعفر پارسی و ابله و فانیخ و کاشمش و شبت و بابونه و سداب خشک
 و جلد راست است و هم دارد بکن و نیم آب بن دندانیه باز آید و با لایند و بر مقدار هفت

درم

درم سنک از وی یک سکره روغن کنجد و یک سکره روغن سوسن برافکنند و بدان حقه
 صفت حقه دیگر که از بس استسقاغها و حقه های دیگر رحم را بدان حقه کنند بیکرند خط
 درست و سرش را چون قواری بردارند و تخم او بیرون کنند و روغن سوسن با روغن قسط
 در وی کنند و یک شب آن روز نکند و از بس بر خاکستر کرم نهند تا اینک بخوشد و بدان روغن
 حقه کنند تا رحم پاک شود و از بس آن روغنهای خوش بوی می مالند و پشم باره بدان خوب
 میکنند و بر حرم میرسانند و هر هفته دو بار در المسک و مفرج سحر بنا و در خمر ناوکا سبکی
 بکاری دارند و مقل و علک الانباط و اشق و شونیز ترکیب کرده یا هر یک جدا بس از استسقاغ
 دو کون بقمع سود دارد و سنبل و زعفران و مصطکی و سگ و مقل و جندبید
 بروغن یاسمین یا بروغن نار دین یا بر سیه بط بخوشیدن بردارند هر چند روزی و بنار
 خرگوش پیش از هجامت بخوشیدن برداشتن سخت نیکوست و در حال آستنی مفرج دو
 المسک و مشرود بطوس مرطوب را سود دارد و شیافها که از روغن بلسان و سعتر و
 ناخو اه سازند پیش از آستنی سود دارد و روغن بلسان تنها و فقط سیاه سود دارد
 بشم باره بدان تر کنند و بخوشیدن بردارند صفت داروی سودمند بیکرند روغن بلسان
 دو درم و نیم تریاق بزرگ درم سبکی و نیم بچه درخت جاوشیریک درم سنک زربا و درم
 از هر یکی دو درم سنک خرمیان دو درم سنک و نیم مشک دو دانک و فای تر و درم
 سنک روغن که با طفا را الطیب کنند و درم سنک که را بر شند خنانکدر رسمست
 هر بچه روزی نیم درم بخورند و گاه گاه پشم باره بدو لوده کنند و بخوشیدن بردارند
 و از بس استسقاط مقل و هرا را سفند و سعتر و خردل سبید و علک الانباط دو درم
 سود دارد و طمشت را که در رحم مانده باشد بیارد و در دوزا پاک کند و الله اعلم بالصواب
 باب سیزدهم از جزو درم از کفتار پیستم اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر
 استسقاغ بچه وقتی کردن که سال او اندک بود و ترسند که از در دزدان هلاک شود یا در

رحم آفتد و مصلحت آن بود که بچه پیش از آنکه بزرگ شود از وی جدا کرد هرگاه
 که دشواری زادن چهار روز بعد و بچه جدا نشود باید دانست که بچه مرده است
 تدبیر خلاصه مادر باید کرد و بعد از آنکه بچه را از شکم جدا کرد و آمدن آن
 شیافها و بخورهای قوی تر مشغول شدن و پیرون زدن داروها که بچه را بکشند و بفرانند
 بکار داشتن و بر مرغی که شاخ خوب نشان تراشیده و نرم کرده که عطرینش تراشیده بمقدار
 بر مرغی و نرم کرده که شاخ سداب که بلیته از کاغذ گرفته بضم رحم رسانند بچه در وقت
 بیوقته خاصه اگر بقطران یا آب خط و طبع او آلوده کنند و تخم هزار اسفند خوردن و
 بخورینش بر داشتن و روغن بلسان بر داشتن بچه را بکند و انگزد و بارزد و بخور میوه
 باب سخت قوی اند و گفته اند اگر زنی بای بر بخور میوه نهیم باشد که بچه را بکند و عصا
 عظیمی هم چنین و اگر سه درم سنک نشان باری سوده بخورند بچه را بکند و عصا
 خط و حقه کردن و بر ششم باره بخورینش بر داشتن و تخم خر و سرکین او در کردن و هر دو تخم
 ماهی شور و در کردن بچه مرده را و زنده را بکند صفت داروی مرکب بکین با کز دیم نیم
 سداب خشک سه درم سنک مر یک دوم سنک این جمله یک شربت باشد با مقدار و ششگاه
 با طبع ابله بدهند بچه را بکند و عرق داروی دیگر بکین در زدن و در طویل و حطیایا
 و حب الفار و تر و قسط مجری و سیله سیاه و فوه رنگ زرد و عصا افستین و قر و دمانا
 ناز و نیز و فلفل و مشک طرا مشبع را ستار است همه را بکوبند و به پزند و هر با مقدار و ششگاه
 با انکین بر شش و بخورند و روز پیوسته و تریاق را بعد از آنکه بای قوی است و از داروها
 که بخورند را شاید افستین است و شاهتره جدر و پیوسته بخورند بچه را بکند و آب سرد
 نیم بایک اوقیه خطی سوده بخورند بچه را بکند و بلغزانده صفت داروی دیگر بکین در زدن
 و قر و دمانا و ابله از هر یکی ده درم مس بخورم شربت هر سه روز سه درم سنک شربت داروی دیگر
 بکین و طبع حلیه که با انجیر نخته باشند سه اوقیه آب سداب تر سه اوقیه سیعتر با سی سه درم

نوا

سنک هم بیامیزند و بدهند بچه زنده و مرده را بلغزانده صفت شیاف قوی بکین در زدن
 سوده ده درم سنک اشق سه درم سنک اشق را حل کنند و نوشاد در بدن بر شش و شیافها
 کنند و بنهند همه شب نگاه دارند و بر شکم باشند که رانها فراشته باشند و بر بالشی نهاده
 تعریف شیاف دیگر بکین در خرق سیاه و مویرج و زرد و کز و بخور میوه و حب الما زردیون
 و تخم خط و مرابکوبند و اشق را بر زهره کا و حل کنند و داروها بدان بر شش و شیاف کنند
 صفت خماری بکین در تخم خط و قسط و برک سداب از هر یکی سه خروتریک جزو هر را بر
 کا و بر شش و بر ناف و بر زهره کا و بکین در زنده مرده را و میوه را بکند باب چهارم
 از جرد دوم از کفزار بیستم اندر باز داشتن استینه هرگاه که زنی اندک سال بود یا میا
 اضعیف بود و میوه باشد که بچه زادن آفتد بدید آید چون سلس البول و شقاق رحم و غیر
 آن مصلحت آن دید که اندک جملتها کنند تا آبش نشود و جملت است که مرد در حال جماعت
 و انزال زن را اینک بخورینش اندر نکند و رانها او باند بر نیارد و زود از وی جدا شود و
 جمده که انزال هر دو در یک زمان نباشد و چون از وی جدا شد بفرماید تا هفت کینه بار
 بجمده نیک و اندین بر جستن پس از جهده نامی از وی جدا شود و عطسه آرد و اگر مرده
 جماعت سر قضیب بروغن کچر بکند میوه در نیاید و بر دلو بفرود و اگر بروغن بلسان یا
 بقطران آلوده کند یا با سفیداج استینه باز دارد صفت شیاف بکین در خط و هر ارجش
 و حب الحدید و کوکرو و سقمونیاق تخم کرب را ستار است بکوبند و بقطران بر شش و شیاف
 کنند و بوی از جاع بخورینش بر دارند استینه باز دارد باب پنجم از جرد
 دوم از کفزار بیستم اندر در جارباج علی است که زنان را بدید آید و حال ایشان در عین
 چون حال استنسان باشد و کان شود که استینه است و نباشد لکن شکم بزرگ شود و شش
 طعام باطل شود و فرم هم فرزند آید و بستانها بزرگ شود و باشد که بیاماسد و اندر شکم
 حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست بر نهند و بمالند و بفشارند و باشد که چهار سال و پنج

سال درین علت باشد و باشد بخیر می چون گوشت پاره نرانیه باشد که باری باشد و
کشاده گردد و باشد که حیض کشاده شود و خون بسیار برود و خلاص یابد و باشد که هیچ
علاج نپذیرد و تا آخر عمر درین علت باشد و باشد که باستسقا باز گردد و اسباب این علت
سه نوع باشد یکی آنکه سده اندر که رحم تولد کند و بدان سبب حیض باز گیرد دوم آنکه
بادی غلیظ اندر رحم افتد سیم آنکه آب زن اندر رحم ریخته باشد یا شود و از خون حیض
مدد یابد و قوت صورت در مری مردست نباشد از صورت دهد بخیری چون گوشت پاره
تولد کند علامتها و فرقی میان این علت و میان آنست که شکم سخت تر از شکم ایشان بود
و دستها و پاهای آنها منزه نشود همچون دست و پای خداوند سوا القیه و باشد که علامتها
آماس رحم بدیداید و باشد که اعراض و درد قولنج بدیداید و باشد که بسبب زخم از گوشت
پاره که تولد کرده باشد و از علامتها آنست که در جایگاهش یاد کرده آمده است هیچ
ظاهر نباشد و حرکت آنچه در شکم بود بوقت حرکتی که در شکم نباشد علاج از جنس منبت و
سبکینج شربت های متواتر و از سودا و اراج لوغاد یا سودا و روماء الاصول با روغن
بیدانجیر سودا و در و چون دجور یا و تر یا قی اربعه و دریا لکرم سودا و در و ضماد و
نرم کنند و تجلیل کننده بکار دارند و هر چه احتیاس طمث یاد کرده آمده است علاج این علت
و طعام نخوراد و در چینی باشد و سیم از کفتار پیستم اندر اطفال رحم
و بیماریه باب نخستین اندر یاد کردن حواله گاه آنچه در کفتارها و بیماریه
گذشته یاد کرده آمده از علاج بعضی بیماریه ها رحم بیماریه ها رحم چهار نوع است
یکی انواع سوا المزاج است دوم آماسها و احشای رحم سیم قرحه و ثمره و غاوش و شقاق
و بواسیر چهارم بیماریه ها که از جلد عیسا بوی چون رتق و انقلاب رحم و عقل و نظریه از
اما علاج انواع سوا المزاج آنست که اصول آن در علاج سوا المزاج کرده و مشابه یاد کرده آمده
و بعضی که تعلق بر رحم دارد هم از علاج سوا المزاج در علاج افراط طمث یاد کرده آمده است و بعضی

در علاج

در علاج باز گرفتن زنان یاد کرده آمده است و علاج شقاق و بواسیر علاج آن و اصول آن
در کفتار پانزدهم یاد کرده آمده است و آنچه تعلق بر رحم دارد در علاج افراط طمث یاد کرده
آمده است و بعضی هم در علاج افراط طمث یاد کرده آمده است باب دوم از
خروسیم از کفتار پیستم اندر آماس رحم اندر رحم و در پله که از آماس خون تولد
کند اسباب آماس رحم اندر رحم پنج نوع است یکی آنکه زخمی و آسیب بدور رسد دوم دشواری
زادن یا دشواری اسقاط سیم تهور قالمه در وقت زادن چهارم احتیاس طمث و اشتلا
رکها پنج بسیاری جماع علامتها علامتها آماس رحم آنست که معده بسبب مشارکت در
خیزد و منش کشتن و ناسد و فواق بدیداید و شهوت طعام و هضم هر دو ضعیف گردد
بسبب مشارکت سرد در خیزد و قرحه خیم نبرد و کند و در کردن بدیداید و باشد که درد
منقشر شود و باطراف بانگشتان دست و پای رسد و ساقها و بند و کشا و هاینز در کند و
پشت و کمر گاه و پیغولها ران در کند و مسخ شود و جرم آن کند و نیم تن کران کرد و و عسر
البول بدیداید و باشد که باریز کرد و نیا بدو بنض صغیر و ضعف و متواتر شود و از تب
و فراشاد سیاه شدن رقان خالی نباشد و اطراف عرق کردن بگرد و باشد که لون منقطع گردد
و بغثی و بر تشنج و اکند و باشد که آماس در جملگی رحم بود و باشد که در یک جانب بود و اما
اگر در آن جانب بود که سویی شست است درد و ضربان بکمر گاه باز دهد و اگر در سویی شش
بود درد و ضربان اندر زها بود و اگر اندر قعر رحم بود درد و ضربان بناف بر دهد و اگر
اندر قعر رحم عصبانی است و اگر در جیب یا راست رحم بود درد و ضربان بنیهای گاه باز میدهد
و در هر جایی که باشد بیمار بر جانب مخالف آن نتواند خفت و بر خاستن و نشستن و رفتن و
باشد و یکی بدیداید و باشد که آماس در پله کرد و علامتها آن بدیداید چنانکه معلوم است
و اندر علامتها و پله کرده یاد کرده آمده است و آماس قعر رحم علاج دشواری پذیرد و
فرم سهل تر باشد و او بدو توان رسانید علاج رک زدن و فی کردن و فرمودن غذا

بسم الله الرحمن الرحیم یا ارحم الراحمین

نخل

با اندکی آوردن هر سه از امتهات علاجست لغارک با سلیق زدن اگر چه سود دارد خون را بسوی بالا کشد و حیض کثاده نشود و منفعت رک صافی بیشتر است و صوت آنت که سخت با سلیق زنند تا خون را از میل کردن بدن جانب باز دارد پس رک صافی زنند تا ماده را از آن جانب از آن موضع جذب کند و با سلیق را بخان زنند که بیمار بر پهلوی باشد و سرین و رانها برایش نهاده تا جذب بهتر کند و اگر در میان رک با سلیق رک صافی زدن قی کند سخت صواب بوده منفعت هر دو رک تمام تر آید و در اول علت غذا با زکین نیا با اندکی باز آرد چند آنکه قوت را نگاه دارد و از آب خوردن باز دارند چند آنکه ممکن باشد تا ماده بصحت بول بدن جانب میل نکند و اگر حاجت آید که ماده غلیظ تر کم کرده شود بنفشه و سبستان و عناب بنزد و ترکیبن بر افکند و بیالیند و فلوس خیار شنبدر روی کدازند و روغن بادام بر افکند و بدهند و اگر خیار شنبدر آب کسسه و آب عناب الثعلب دهند و روغن بادام بر جکانند صواب باشد در جمیع علاج این علت بعلاج سرسام نزدیکست و سخت ضما دها و فطولها را دایع بکار دارند و اندان افراط نکند تا آما س صلب نشود و داروها را دایع ازین گونه باید عدس و مقشر و لسان الحمل و عصاره او و کسسه و عصا الراعی و عناب الثعلب و برک او و عصاره او و اسبغول و برک خرفه و عصا او و طبخ تراشه کدو تر و آرد جو و روغن کل ازین همه انجا حاضر بود بکوبند و روغن کل را بر کنند یا زیت انفاق و نیم گرم کرده بر زهار و حوالی آن می نهند و بعصاره لسان الحمل و غبار باروغن کل آمیخته و نیم گرم کرده اندر رحم خفته کنند یا بشم باره بدن تر میکنند و بنجوشین بر میدارند و آب خوش نیم گرم کرده باروغن کل آمیخته فطولی سخت نیست و در وی نشستن سخت سودمند بود و خفاس نخته و مهر آکرده و کوفته باروغن کل را زیت انفاق ضمادی سودمندست و از بس این ضما د بزودی داروهای نرم کننده بکار دارند و جزی های تحلیل کننده بار دایع همی آمیزند و بنید و باروغن کل آمیخته و نیم گرم کرده فطول کنند و خطی نیم گرم

و خشک و تخم هر از اسفند در آب بنزد و طلیخ او با عصا و لسان الحمل و غیر آن همی آمیزند و بشم باره بدن تر میکنند و بنجوشین بر میدارند و فطولی آن بکوبند و بارک خرفه و لسان الحمل و غیر آن ضما د کنند و سپستر ضما د از اکل الملک نخته و مهر آکرده و کوفته با زرده خایه مرغ و روغن نارین و روغن زعفران بسازند و بآخر همه داروها تحلیل کنند بکار دارند چون شبت و جلد و اکل الملک و تخم کان و با بون و روغن شبت و روغن با بون و روغن خیزی و ما اندان و اشق و منقل و میعه تر و باز در و مرو ملک الانباط و مغر ساق کا و و پیه بط و پیه مرغ و روغن سوسن و روغن سداب در آخر علت که حرارت آما س زایل شده باشد بکار داشتن روا باشد و اگر بدن کفایت نشود و پسند خواهد گشت و علامتها عریم کردن بدید آید لعاب تخم کان و لعاب تخم حله و لعاب خطمی نیم گرم کنند و بدن خفته کنند اندر رحم و عطبه و آرد کدوم با ن نخته اندر سبستان بنزد و اندکی سرکین بکوبند و بر افکند و از بیرون ضما د کنند و پیوسته شیا فها که از علك البطم و زوفا و باز در و روغن کا و کهن کرده باشند بر رحم بر میدارند تا پند و سرکد و نگاه باید کرد اگر نیم از سوسنی شان بیرون می آید یا بول بیمار را شیر تازه باید داد یا اسبغول و حلا با تخم خربزه کوفته و نخته و صادق المنزور و اگر از سوسنی روده همی آید یا براز آمیخته خفها نرم باید کرد و علاج قروح الامعا در جای کما هوش یا د کرده آمد دست کردن و اگر نیم رحم همی آید و سبید و آملس بود و روغن با سلیق فون را باروغن کا و کدازند و خفته کنند اندر رحم و اگر نیم کدو بود علاجهای قروح رحم بکار دارند چنانکه در علاج قروح طمث یاد کرده آمد دست و اگر خواهند که زود تر نخته شود و ضمادی بر نهند از انجیر و خردل و سرکین بکوبند یا از حله و آرد جو و انجیر و تخم کان و اکل الملک هر باید داد و دانک صبر دانکی زعفران ج کنند و بدهند چون دپله نخته شود و سرکد که پند و شیر پنج درم سنک تخم مروید درم سنک تخم خطمی و تخم خازی از هر یکی چهار درم سنک

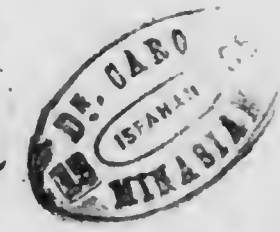
صمغ و کثیر او نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یکی سدرم سنک کل از مین ده درم سه
 بکوبند مکرر استغول را و تخم کس را و بیا میزند با جلاب خام شربت سه درم سنک
 و روغن کل را فکند با مقدار و شبانگاه و اگر با شیر خردند روا باشد صفت دار
 که بر ششم باره بخوشتن بود از آن سوی پیش آماش کرم بنشانند بکینند و مرهم داخلین
 و باروغن کل بیا میزند و لختی عصاره لسان الحل یا عصاره کسته یا عصاره غب
 الثعلب یا شیر زان با وی بیا میزند و بکار برند و گاه باشد که بعضی این عصاره کرب
 بکار دارند صفت داروی دیگر بکینند بیه بطور با و روغن بکند و لختی رت سوس
 در وی حل کنند و بکار دارند صفت داروی که در و بنشانند بکینند تخم خشخاش کوفته
 و با شیر تازه بنهند و از بهتر بکوبند تا چون مرهمی شود و کل سرخ سوده و زعفران از
 هر یکی مقدار ی بوی برافکند و موم مصغ باروغن کل بکند و ده درم در هاون مالند
 تا چون یک چیز گردد و بکار دارند تعریف داروی بنامه بکینند کل خعلک چهار درم تخم
 کان و نشاسته از هر یکی درم زعفران دو درم سه درم را بکوبند و بیه بنهند و بوی بخند
 و روغن کل و شیر خرد این همه را و و ها که بکوبند آید به ششم باره بخوشتن بر دار
 صفت خماری که آماش سخت را نرم کند و خواب آرد و در و بنشانند بکینند تخم خشخاش بر
 و تازه پنج عدد و نیم کوفته کنند و در می بختند یک شبانروز پس بنامه را شود
 و با لایند و بکینند و بکند و اغول از هر یکی یک درم سیلخ کوفته و خخته سه درم سنک
 مغز کوزن و سه درم آبی از هر یکی چهار درم سنک روغن کل یک اوقیه بارو ها
 خشک را بکوبند و بیه بنهند و بیه بنهند برافکند و در هاون بسایند و به ششم باره
 بخوشتن بر دارند و با آماش رخ جری شاید در که حیض آرد و سخت آماش را فرو
 نشاند و با حیض فرود آوردن باب سیم از کشتار بیستم اندر آماش بلغمی
 اندر در جسم فرقی میان آماش کرم و بلغمی است که بلغمی اگرانی بود و در کمتر کند و

و حوالی

و حوالی آن و عضلهاء شکم هر سست و منزهل بود و علامتها بلغم معلوم است
 ظاهر بود تختی باید فرمود تا ماده بلغم کمتر شود و هر چه اندر آماش کرم و مثانه
 یاد کرده آمده است علاج اینست باب چهارم از جزو سیم از کشتار بیستم
 اندر آماش صلب و سرطان آماش صلب را بلغم توان دانست و علامتهای دیگر است
 که مجری بول و براز باز گرفته بود و هر دو دشوار بیرون آید و درد اندک و تا سرطان نکرد
 درد صعب تولد کند و درد سرطان با صعب خلطه بود و درد زهار و پیغولها را ز به
 بند کشار سرین باز دهد و باشد که بحجاب سینه بر آید و باشد که در صد غها بدید آید
 بیمار را غر و ضعیف شود خاصه ساقها او و پشت بای آماش کند و باشد که شکم بزرگ شود
 همچون شکم خداوند استسقا و باشد که استسقا را استیج بدید آید و آماش سرطان صلب
 و ناهموار بود و رگهای همچون علت دوائی برخاسته بود و رنگ آماش تیره باشد و سبزی
 کراید یا رنگ از زین باشد یا رنگ دردی شراب دار و باشد که خداوند این علت را تپا هسته
 کبر و خند که در سخت تر میشود و اگر سرطان ریش کرد و در می شوخا و ناهموار بیرون آید
 و باشد که صید بی سبز و کنده می آید و باشد که خورده شود و خون صرف بالابد و
 کان افتد که حیض است و نباشد و سبب ریش کشتن آن بود که ماده آماش سودانی
 طبیعی بود و از سوختن اخلاط تولد کرده باشد با خلطی نیر با وی آمیخته باشد و گاه با
 کجیری بالوده شود و تب ساکن گردد اما علاج آماش صلب است که در کایا سلیق
 بزنند و با اندازه قوت خون بیرون کنند پس استغول سورا می کنند برفق و مرهم داخلین
 و با سلیقون بانه بط و مغز بکوبی و مسکه کوسفند بکند از ند و مقل حل کرده با از بکینند
 بیا میزند و روغن ترکس بر جکانند و بر شند و ضماد کنند و به ششم باره بخوشتن بر دارند
 و اگر روغن ترکس حاضر نباشد روغن سوسن و روغن شبت و روغن اخوان و روغن
 بابونر و روغن حلیه و روغن بید انجیر و بیه خراهی و خرو حنی و روغن کان بکار دارند

و اگر خواهند که ضامد کرم تر و قوی تر باشد چند بیدستر و صبر و بنیر مایه خرگوش و زعفران
 و القوان و علك الانباط و صمغ بادام زیادت کنند و اگر در صعب بود خطمی تازه و برك
 خرفه در ماء العسل بنزند و بروغن کرب کنند و ضامد کنند و آب نیم کرم باروغن کل
 شیر زنان و آب کشنیز و آب برك خرفه خفته کنند و خواجہ بوعلی سینا رحمه الله میگوید بر
 کبر و بنیر بماء العسل سوده ضامد کردن سود دارد و آزموده است و میگوید برك
 من است که برك کرب و شکوفه او اندرین علت ضامد کردن موافق بود و اندر بنیر من است
 هست می بندارم که این از تصحیف ناسخ افتاده است و بوجید بورجانی اندر ترجمه قانون
 هم بنیر میگوید و هم تصحیفست الخبر الجبن خوانده اند و اندر کتاب دیگران همی ایدان
 نمک ناکرده و اگر نباشد خیر نمک ناکرده و نیک ناکسته بماء العسل سیانید برك کبر
 مرهم با سلیقون و این لایقست و اگر در قانون الجبن الرطب غیر المملح آورده بودی قبول
 توانستی کرد از بهر آنکه داروها که اندرین علت بکار دارند بنیر می همچون داروی چشم باید
 و بنیر تر نمک ناکرده بر چشم دردمند نهادن سود دارد اما چون آماس سرطان کرد درک
 با سلیق می باید زد و گاه گاه رطافت زدن و استفرغ سودا می کردن برفق و تند پس
 تری آرنده مشغول شدن و آب کشنیز برك آب کشفه در میان فیه و صلابه سرب بیابند
 چند آنکه کودی کبر و بدن خفته کنند اندر رحم هر گاه که در صعب شود بشیر زنان و روغن
 نیم کرم خفته کنند و مرهم رسرا اندرین علت خاصیتی عجیب است و نخت داروها
 کرم که در بدنشان و موم روغن که از موم زرد و دروی روغن زیت کنند و این روغن دو
 سه روزی اندر جایگاهی مسین داشته باشند تا آنکه قوت زکار گرفته باشد از پیر
 طلی کند و از داروها سرد خشک و کشنیز و عنف الثعلب و روغن کل و سبیده خایه است
 بر تخته سرب سوده ضامد کردن و از آن خون آمدن کبر و عصا رة لجة الیتس و کار می
 و سبیده از زیر با عصا رة لسان الحمل خفته کنند با بـ بنجم از خیر و سیم از گفتار

پستم اندر اختناق رحم اختناق رحم علی است مانده صرع و غشی و مبداء آن رحم
 بود و رحم عصبانیست بادل و و ماغ و حجاب سینه مشارکت و سبب این علت اندر شیب
 و قها باز گرفتن حیض و نایافتن جماع بود خاصه انهارا که باشوهر پوره باشند و عادت
 کرده و از ان عادت بسببی از سببها باز مانده و زنانی دو سینه نور سیده را که حیض ایشان
 تمام نروید این علت بسیار افتد از بهر آنکه هر گاه که حیض کمتر آید یا باز ایستد رکها رحم
 مستحکم کرد و غلیظ شود و رحم هم باز نشیند و تشنجی در وی بدیداید و باشد که یک جنب
 میل کند و المی تولد کند و باشد که ماده از رکها در رحم بکستد و آماسی تولد کند و
 ماده حیضها و دیگر بدو میرسد و کدر نیاید بعضی هم اندر رحم و رکها او و حوالی
 او بماند و مختن شود و مستحکم کرد اگر مزاج اصلی سرد باشد استحالتش بسردی و غلیظی
 بود و اگر مزاج اصلی گرم بود استحالتش بسوختگی و عفونت بود و این کمتر بود و از بخار
 که از ماده غلیظ و از ماده سوخته بالا بر آید انواع صرع و غشی و دل تنگی و ضحی تولد
 کند از بهر آنکه باطلهای رحم بحجاب پیوسته است دم زدن از حال طبیعی ببرد و دمادما
 ضیق النفس و خفقان بدیداید و باشد که نفس فرو گیرد و همچون مرد میوقد و باشد
 که بیکاری نفس منقطع شود و ناکاه بمیرد و افتها که از باز گرفتن حیض افتد سلیم تر
 از آن باشد که از نایافتن جماع و احتباس منی باشد و اگر چه تولد منی از خون بود و منی
 استحالت را قابل تر از خونیست هم چون شیر که تولد او از خونیست و استحالت را قابل تر
 از وی است و آنچه از ماده حیضها و دیگر بر رحم میرسد و کدر نیاید و باز میگرد و در زن
 پراکنده میشود از وی تبها و آماسها و درد اندامها و صداع و دوار و سدد و سیواس
 تولد کند و از بهر آنکه این علت صعبتر از غشی ماده است نخست اندرین علت غشی بدید
 بر بصیرت و نبات و سکت اد اکنده و باشد که نوبتها حرکت این علت دیر بود و باشد
 که زود از وی بود و متواتر شود و آنچه متواتر شود از وی حلاص نباشد علامتها هر گاه که



نوبت این علت نزدیک شود سخت اندیشه‌های بد و تپندهای ناصواب بخاطر می‌آید
و درد سر و خفقان و خیرگی چشم و دوار و طنین بدیدار و نفس از حال طبیعی بگرد و زدن
روی از حال بحال میشود و اندر لب و دهان و بینی و رخسار حرکت‌های بی‌مراد و ناهموار
آید و دندانها بر هم می‌زند و می‌خراشد و آواز نتواند داد و آنچه با وی گویند دشوار فهم
کند و حس آن همی‌آید که چیزی از خوابی رحم او بی‌آید و از درد بشت خالی باشد
و علامت آنکه ماده این علت خلطی غلیظ است آنست که خداوند این علت پیوسته کسلان
و خواب بر وی غلبه دارد و فراموش کار بود و در حال حرکت علت چون خفته باشد چشمها فراز
کرده و باشد که چشمها و دهان باز کرده بود و هوش با او نباشد و عرقی اندک و ناهموار
بر تن او بدیدار باشد که قی کند و بغم بر اندازد و راحت یابد و بهوش باز آید و علامت آنکه
ماده خلطی سوخته است آنست که تشنگی بر وی غلبه دارد و در حال حرکت علت چشم بر وی
سرخ شود و از تب و درد چشم خالی نباشد و علامت آنکه سبب بار گرفتن حیض است آنست
که حیض نباشد و اندر بستانها شیر بدیدار و علامت آنکه سبب علت اختباس منی است آنست
که گاه باشد که حرکت علت بطوری از رحم فرو آید و از آن رنج یابد و باشد که قابل
دست بر رحم او برود و غده‌ها را زوی جدا شود و از آن خلاص یابد و فرقی میان
این علت و صرع راستین آنست که خداوند صرع راستین زیان خاید و کهنک اندازد و آواز
قوی از وی برآید و اندین علت این هیچ نباشد چرا که تشنگی کند و زدن و نفس او بگرد و
از خواب غافل شود و اگر کفکی برآید در حال ساکن شود و هرگاه که بهوش باز آید از حال غشی
و از آنچه شنیده باشد بعضی حکایت تواند کرد و مصرع تواند کرد و فرقی میان این علت
و سکنه آنست که حس خداوند سکنه باطل شود و حس خداوند این علت بعضی بر جای بود
و غلبیدن که خداوند سکنه را بود و بر نباشد و فرقی میان این علت و لیث غش آنست که رنگ
خداوند لیث غش بر لب و حال بود و زدن خداوند این علت از حال حال میکرد و در بعضی غش

ممنوع

ممنوع و موی بود و نبض این علت ممتد و متفاوت بود و چون قوت ساقط شود متواتر
و بی‌نظم گردد علاج اگر سبب علت باز ایستادن حیض بود علاج آن چنانکه در باب اختباس
طمث یاد کرده آمدست می‌باید کرد و نگاه باید کرد اگر علامتها خوبی ظاهر بود که با سبب
صاف می‌باید کشاد و بر روی ران و بر ساق حجامت کردن و اندر طبع با بون و بنفشه و اکلیل ^{الملک}
و مرزنگوش و بلبل می‌نشیند و روغن بنفش و روغن سوسن بهم آمیخته بر زهار و جوی آن
می‌مالند و بر شش باره بخوبی نشتن بر میدارند و بویهای ناخوش بر بینی داشتن و رحم بخور خوش
بقمع و در کردن چنانکه معلوم است و آب تخمها و چیزها در آن راننده دادن و اگر سبب علت
خلط غلیظ و نایافتن جماع بود نیز لطیف باید که تا طبیعت ماده را هضم کند و اندامها
فرو سوزد و مالیدن و بستن و اطراف را بطبع با بون و شبت و اکلیل ^{الملک} و غیر آن نشستن
در حال حرکت این علت ازین دان تا بقدم بر بستن و قدمها را در آب گرم نهادن و بنمک
و خردل مالیدن و محج بر روی ران و ساقها می‌نهادن تا ماده فرو کشد و بوی ناخوش
بر بینی داشتن چون قطران و جندبید ستر و جاشیر و سبکدین و باز در دو جاع کشته
و بخورهای ناخوش بر بینی داشتن چون مقل و تخم کدنا و ستم اسب و گوگرد و بشم و آنچه
بدین ماند و اندر طبع آنکه آن و قیسوم و حله و کرب و هزار اسفند و شبت و اکلیل ^{الملک}
و تخم کرفس و سعد و مجذ و قسط و برك غار و با بون و از خر و سداب و ناخواه و عاقر قرحا
و سیلخ و پودنه جوپاری و مانند آن نشانند و بدان تکمیل کردن و زن قابل را فرمودن
تا شیا فی از کرم دانه و فلفل و غیر آن بروغن جت الغار یا روغن سوسن جرب کند و
خوبش نیز جرب کند و بضم رحم رساند و در غده کند بسیار تا باشد که بطوری سرد از وی
فرو آید و خلاص یابد و اگر جان در غده از آلی خالی نباشد لذتی دهد که از آن لذت
خلاص باشد و فرقیون اندرین باب سخت قوی است در حال بطوری فرو آید و غالب را نیز
درین باب منفعتی است و بجز این مقدار یک بندق بروغن جت الغار که بروغن سوسن

بهم رحم رسانیدن سود دارد و اندر حال سیلامت بایارج فیکر اسم و بایارج رو فوس
بنادر بطوس و جت شیطرح و جت منتق و جت اصطیقون و بایارج لوغاد یا استغفر
باید کرد چند بار و همچون بخاج پوسته بکار داشتن و از بس استغفر اعما سحر نیا و در حیا
و فلا فلی و کونی و کاسکیخ اندر طبع اینسون یا اندر طبع لوسیا سرخ اندر آب سرد
تر یا اندر طبع پنج انگشت سود دارد و غاریقون اندر شراب آنکوری یا در ماء العسل
و جذبه ستر اندر ماء العسل سود دارد و سرکه عنصل ترش و سکنجبین عنصل ترش
دارد و در دم سنک داری اندر شراب قوی سود دارد و در آن کردن که اورا بشهر سپارد
سخت صواب بود صفت شیاف بکین ند میغه ترسه اوقیه فلفل و کنداز هر یکی یک اوقیه
بیه بطحار اوقیه انچه چهار مثقال شیافها سازند چنانکه رسم است و خفنها و گرم
که رطوبت را فرو آورده و باد را تحلیل کند سود دارد باب ششم از خروسیم
از گفتار بیستم اندر که آمدن آب در رحم علامتها علامت کرد آمدن در رحم است
که حیض باز ایستد و در شکم قراقرید بیداید خاصه بوقت حرکت و اندر فرو سویی شکم آبی
نرم و حالی همچون حال خداوندان استسقاء بیداید و باشد که کان افتد که استن است
و گاه که رطوبتی از رحم هبی لاید علاج این علت بدار و های حیض کشانیده و اگر
کنده بید کرد و اندر طبع این دار و هاشانند سود دارد و خفنها و شیافها که حیض
بکشاید و آب تا ختنار و سود دارد و خرقه بید بخوبی نشستن برداشتن سود دارد باب
هفتم از خروسیم از گفتار بیستم اندر بادها غلیظ که اندر رحم افتد و در آید سبب
این علت یا زخمی و آسپه بود یا دشواری زادن که آن مزاج رحم را ضعیف کند یا سرمای
سخت بدو رسد و سوا المزاج سرد غالب شود و رحم را سرد کند و ماده بارها را اندر فضا
رحم یا اندر اویمهای آن بماند یا اندر میان لیفهای آن بگستر و این عسر تر بود پس آنکه
اندر اویمهای رحم بود و باشد که این بارها جان غلبه کند که تمددان بزهار و روان و پیغولها

دان

ران باز دهد و بحجاب و بر معده بر آید و حالی همچون استسقاء طلی بیداید و باشد که از جای
بجای میگردد و قراقرید و ضربان کند و هر گاه که چیزی تکمید کند ساکن شود و باز معاود
کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند و علاج تنبذ بر دعالج سخت بایارج فیکر او یار
لوغاد یا بایارج ارکا غایب استغفر اعما باید کرد و از بس استغفر اعما سحر نیا اندر طبع اصول
و بزور دادن و روغن سداب و روغن شبت گرم کردن و مالیدن و بدین روغنهای تکمید
کردن و اندر طبع سداب و تخم پنج انگشت و قنطاریون و زیره و برنجاسف و مرزنگوش
و اینسون و بودنه ریشته و تخم کرفس و انچه و سیلخ و مانند آن نشانند و ثفل این طبع
ضما کردن با روغن سداب و هر چه اندر علاج باوها که اندر کرده و مثانه یا در کرده آمدن
اندرین باب سودمندست و گفته اند منی بوقت مردگی رحم بران مشتمل گردد و از آن قول کند
این بارها را بشکند و هم اندر علاج باوهای رحم آورده اند هر بار یک درم سنک و
نیم درم خون را و در دم سنک مقل یک درم سنک زیره و در آنکی مصطکی بکار داشتن سود
باب هشتم از خروسیم از گفتار بیستم اندر انقلاب رحم سبب این علت دو نوع است
یکی آنکه قوتی عظیم بر رحم رسد چون دشواری زادن و تهور قابل یا باکی عظیم کردن یا چیزی
کران برداشتن یا از جای بلند سیوفادن و جستن یا زخمی و آسپه رسیدن یا ناکاه خیری
دیدن یا آوازی عظیم شنیدن که از آن برسد چنانکه مثلاً در پیش خویش ناکاه ماری بیند
یا یواری بشکند و یا بر پوفتد و هم آنکه رطوبتی غلبه کند و رباطهای رحم سست گردد
و فرو لغزاید یا قرحه بوده باشد و رباطها را خرد و تپاه گردد و بسیار باشد که بجهلکی رحم
بیرون افتد این علت را بنانهی انقلاب رحم گویند و عقل نیز گویند و خداوندان علت
عقل نیز گویند و بسیار باشد که رحم بزرگ شود و همچنانکه در اخیر بزرگ شود و اهل
لغت از این عقل گویند و قرن نیز گویند و خداوند علت را عقل و قرا گویند علامتها
علامت انقلاب رحم آنست که اندر هار و معده و پشت و حوای آن در عظیم بود و

که با این درد هاست آید و باشد که کثر از ورشسته تولد کند و نرسد و بیاید بی سبی
و حسن آن همی باید که چیزی که در شده اند زهار او نهاد دست و قابل و خداوند علت آنرا
با نکشت تواند یافت و هرگاه که تمام تر کرد و باطن رحم ظاهر تر شود و منفذ آنرا نتوان
یافت و هرگاه که مسترخی شده باشد و فرو بریده و بر شکل خویش مانده منفذ آن بدید
بود و گاه باشد که بول و براز از کبر و سبب آنکه رحم منفذ های بول و براز را بفشارد و خست
کند علاج این علت اگر نوباشد و خداوند علت جوان باشد امید توان داشت که علاج بدین
و چون کهن گشت و شخار کرد و علاج وی آنست که نخست خفته کند تا روده ها را آن
ثقل پاک کند و زحمت آن دور کرد و هرگاه که یکبار منفذ برداشته شد منفذ دیگر کشاده
کرد و بول با سانی بیرون آید و چون روده و مثانه برداشته شد زحمت هر دو در کشت
رحم را با سانی بجای باز توان برد و طریقی بجای باقی بود و آن آنست که خداوند علت مسئله
بخسبید یعنی بر پشت باز خسید و رانها از هم باز کرد و بشم باره مرغی پاکین نرم
بر چند بستان بلینة هموار و آنرا بخوشتن بردارد و رحم را بدان بلینة بجای باز بردارد
بشیم باره و دیگر بشم باره و آب ترکند و برفج و زهار نهند و بر پهلوی بخوابانند و رانها
هم باز نهند و آن بشم باره را نگاه دارد و محجرف و فرو سویی ناف نهند و بنزد و خنجر
نکند و عطری خوش بویانند تا از رحم میل سیاه کند و از بوی ناخوش نگاه دارند تا از رحم
از آن کزین بخوبی و فرو سومیل نکند و در روز هم بوی مشک بماند و روز سیم آن بشم باره را بد
کند و بدلی را در سر آبی که در برک مو و در کافیا و ناروست و غیر آن جو شایند
باشند ترکند و آنرا بشم کرم بخوشتن بردارد و هم بر آن سان و همچنان بشمی دیگر بدین خنجر
تر کرده برفج و زهار می نهد و همچنان شیشه محجرف نهند و هم بر آن شکل بخسبند
تواند پس او را اندرین شراب که یاد کرده آمد و اندر شرابها قاضی می نشاند و نطرها
قاضی کار میدارند و ضارها قاضی بر می نهند و اندر طبعی سرد و کلا و در خرمی نشاند

باز نهم

باب سیم از خروسیم از گفتار بیستم اندر علت رتقا و علاج آن رتقا فی
کوبید که بر فرج او غشای رسته باشد چنانکه مرد آن سبب با وی صحبت نتواند کرد و باشد
که گوشت فرونی بود همچون عضله باشد که قرحه بوده باشد و جراحت آن رسته باشد چنانکه
هیچ منفذ نباشد که خون حیض بدان بیرون آید هنگام بلوغ که هنگام حیض آمدن بوده باشد
حیض بخار رسد و منفذ ها نیاید باز کرد و اندر تن پراکنده شود و از آن بلاها و بپا
صعب تولد کند و هلاک شود و علاج این علت خنجر آهن و بدست کاری نیست و آن چنان باشد
که از اعضا بدید بود و هر دو لب فرج را بهر دو انگشت که از ابهام کوبید از هم باز کرد و بپا
ابهام از هم باز کشد چنانکه اگر غشای رقیق بود بدرد و اگر غشای غلیظ بود میاگاه آن
بمضغ بشکافند و اگر غشادور فر و باشد بصفا را یکبار برفق و نگاه دارند و بشکافند و در
نگاه داشتن آن غشا بصفا ره هیچ قوت نکند تا انقلاب الرحم نیفتد و اگر گوشت فرونی
بود بمضغ اثر آید و بردارد و پاکیزه کند چنانکه از وی هیچ نگذارند و از لب فرج هیچ
نبرد پس بشم باره برفج و زیت و شراب قابض ترکند و در میان هر دو لب رحم نهند
نیم گرم و سه روز بگذرانند و اگر حاجت آید بماء العسل می شویند پس سر همها رویانند
بکار دارند و احتیاط کنند تا چون جراحت درست شود فرج هم دیگر باره بسته نشود
و چون جراحت درست بشود جماع فرمایند و آنرا که این علاج کند و خواهد کرد راست
بشاند بلینت بر مسندی باز نهاده و زانو ها را فراشته و ساقها بخوشتن باز گرفته و
رانها بشم از نهاده و هر دو دست بر زانو ها و زانو ها را آورده او را بدین شکل بر بندند
بنوارهای نرم و محکم بر این علاج کند باب سیم از خروسیم از گفتار بیستم اندر
علاج درازی بطریقی است که زنان را بر فرج فرونی است آنرا خفته کنند آن فرونی
را بر نبتانی از انظر کوبید و زو خفته نکرده رابط را کوبید و زو نانی و اکخته ناکوب
بمانند و بطریقی است که دراز کرد و چیزی همچون قضیب بدید اید و مجامعت را نشاید و بخا

کثیري را که بدین صفت باشد گویند استخوان دارد و آنرا بن بطر باشد که هم جو قیصری بدید
آمده باشد و این بطر بر مستان کوتاه کرد و جان بهم باز نشیند که نباید کرد و بنایست
در از شود و بهتر بدید آید بدین سبب این علت بر مستان پوشیده تر باشد و بعضی زبان
باشد که بدین بطر باز نان دیگر حتی مانند مجامعت تواند کرد اگر حجامت و جالینوس بدین
کواهی میدهند و آنند فلس این را منکر است علاج هم باهن و دست کاری توان کرد
انرا از اصل بر باید داشت چه اگر تلخی بماند خون بسیار برود و وقت ساقط شود و الله اعلم
و احکم کفتار سیت و یکم اندر در پشت و تری کاه و کشادن مهر ها که بر اج
الافر سخاوته و در اندامها و بند کشادها و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و داء
و مانند آن باب نخستین اندر در پشت و تری کاه و اسباب و علامات
و علاج آن اسباب در پشت هفت نوع است یکی سوا المزاج سرد ساده دوم ماده غلیظ
و خام اندر عضلهها و تریهای اندرونی و بیرونی که در مهرها پشت اندر آمده است سیم
رنج و مانندی چهارم بسیاری جماع نیم امتلائی آن را که در پشت است ششم
ضعیفی و لاغری کرده هفتم مشارکت رحم چنانکه بعضی زنان را بوقت حیض باشد و اسباب
در تری کاه اندر پشت حالها باری غلیظ بود یا بلغم خام علامتها اما علامتها ماده خام
آنت که بجزکت و ریاضت ساکن شود و اندک اندک آید بدید یا بدید شخوار تر بر توان خا
و در دبا گری بود و باشد که حس سرماهی یا دبا اندر جایگاه درد و علامتها بیار آنت
که در دخلند باشد و گریانی باشد و طعامها باریک زین دارد و علامتها سوا المزاج
سرد ساده آنت که حس سرماهی یا دبا گریانی نباشد و لاغری کرده که بدور سدر راجع
یابد و آنرا از مانندی و رنج و از بسیاری جماع بود اسباب آن بود از بیش زفه باشد و آنرا
از ضعیفی و لاغری کرده بود علامتها که در باب ضعیفی کرده و لاغری آن یاد کرده آمده است
و نقصان قوت مجامعت بر آن کواهی دهد و آنرا مشارکت رحم بود احوال رحم از آن خبر

و

و آنرا از امتلائی را که بزرگ بود دردی بود با حرارت و ضربان اندر درازی پشت و اگر
بجایگاه درد میرسد علامت آن باشد که ماده اندر عضلهها و تریهای اندرونی است
علاج اما اگر سبب ماده خام بود علاج وی برانیدن ماده باشد بماء الاصول و روغن
بید انجیر و استفرغ کردن بقی و دار و مسهل چون جبه منق و جبه سبکینج و یا ریح فقیر
مرکب با شحم خنظل و تریاق اربعه را درین جایگاه خاصینی خوبست و بخورد سیاه هر شب
کردن و بامداد آب آن با و ج و روغن کاه و انکبین خوردن سود دارد خاصه اگر دو هفته
میخورد و ج را نیم کوفه کند و شبانگاه با نخود تر کند و بامداد جوشی بدهند و ببالانند
و انکبین و روغن کاه و برافکنند صواب باشد و طعام نخود آب باشد و هلیون پیوسته
خوردن سود دارد و روغن فرقیون و روغن سوسن و روغن قسط و روغن سداب مالیدن
سود دارد و نخست پشت را بکمر راستی درشت بمالند پس روغن کرم کرده دروی مالند و مواد
کرم که از مقل و اشق کرده باشند و جاشیر و سبکینج و جندید ستر و فرقیون و روغن جبه
الغار و روغن سداب سود دارد و ضماد خرنبره در پشت کهن را سود دارد و اگر سید
باده بود بماء الاصول و روغن بید انجیر سود دارد و جبه سبکینج سود دارد بدین صفت
بکیند جله و جبه الرشاد و تخم کرفس و ناخواه و زنجبیل از هر یکی راستا راست سبکینج
هم سنک هم را بکوبند و بر شند چنانکه رسم است شربت هرامداد و در دم سنک و
سوا المزاج سرد ساده باشد مزج را بدل باید کرد و بجزنیایا و تریاق بزرگ و مشر و دیطوس سخت
نافع بود و اگر سبب رنج مانندی باشد اسایش باید از نخست و طعامهای سبک و لطیف
خوردن و کرمابه و روغن شبت و روغن بابونه بکار داشتن و اگر سبب بسیاری جماع
یا ضعیفی و لاغری کرده بود علاجها که اندر جایگاه آن یاد کرده آمده است بکار باید
داشت و اگر سبب امتلائی را که بزرگ بود که در پشت است را که با سلیق و راک ما بضر باید
زد و روغن کاه مالیدن و طعام سبکت خوردن باب دوم از کفتار سیت و یکم

اندر علاج کوزیشت و بیرون مهر از جای خویش مهره که از جای خویش برود باشد
که بیرون آید بتازی از حد برکوبند و باشد که زدن شود آنرا النفس کوبند و باشد که
بیک جانب رود آنرا التواکوبند و اسباب آن اندر پشت خالها رطوبتی باشد روان
همچون رطوبتی که از آن فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ هم چون رطوبتی که از آن بلغمی
تشیخ خیزد یا بادی غلیظ که مهر را بکشد یا آماسی بود زانندون که ماده آن غشازانند
را که صفاق کوبند و مهر را از جای برود و هر کوی که مهرهای سینه او کشاده شود
از جانی برود دم زدن و باطبیعی کرد از بهر آنکه اندامهای دم زدن و از نهاد طبیعی شود
و بقرط میگوید من اصابتی حدی من دیو و سعال قبل از آن یلغ بهلک هر کوی که او را سرف
یا ضیق النفس باشد پس مهره سینه او از جای برود و حدی بدیداید پیش از آنکه بالغ شود
هلاک شود این از بهر آن باشد که ماده سرف و ضیق النفس انتقال کرده باشد و جانی
عظیم و مزمن تولد کرده باشد و این جراحت مزمن از بهر آن باشد که ماده او غلیظ باشد و
اگر غلیظ نبودی مهر را از جای بریدی و حدی بکری و سبب آنکه کورکان را مهر کشا
کرد و حدی تولد کند آنست که ایشان را طعام دهند هنوز بوقت طعام دارن نرسیده
تایدان سبب خلط ایشان غلیظ گردد و سینه و پشت میل کند و مهر را از جای برود و خط
حدی را ساقها باریک شود از بهر آنکه چون مهر از جای برود بعضی منفذها که غذا اند
بکدر و اندامها فرو سوین آید تنگ تر شود و نصیب آن از غذا جدا نکند اید انجا رسد
و بسیار باشد که سبب تولد حدی زخمی و آسیب و سقط باشد علامتها اما علامتها می
ماده غلیظ آنست که تدبیرهای گذشته هر تری فرایند کرده باشند و سحر و لمس بر آن کوا
دهد و اگر روغنی در وی ماند از انشف نکند یعنی در بخورد و علامت آماس آنست که زرد
خلده باشد و تنها مختلف آید و این سبب آن زخمی و آسیب بود علت آن از بس بدیداید
اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است نخست استغفار اعمایا بگوید

بدار و علی

در رطوبتها و بارها را تحلیل کند بکشد باهل و سیخ و جوز سرو و برك مورد و عاقر قراچا و
 مرزنگوس و اكليل الملك و قردمانا و از خرو سيلخه هر را در آب بنزد و ببالايند و روغن
 سداب برين آب بر افكند و روغن چهاريك وزن آب و باقش نرم بجوشانند تا آب بپزد
 و روغن بماند پس چند بيدستر و فريون و اهل سوده دروي حلكند و غرغره خماري
 بكنند و اسن و وچ و نيم كوفه كنند و هر دور در آب ستر و بنزد و ضماد كنند صفت ضماد
 ديگر بكنند اسن و اهل و وچ نيم كوفه و اندر شراب بنزد تا ماهر شود و مقل را دروي
 حلكند و ممر را چون مريهي سازند و بكار درازند و آنرا كين علاج اثر نكند و اذغ كنند و اگر
 سبب جديبر آماسي بود علاج آن علاج آماسهاي صلب است و آنجه سبب آن زخمي و آسيبي
 علاج در جا كاهش ياد كرده آيد و السلام باب سيم از گفتار پيست و بكم اندر
 و جمع المفاصل و عرق النسا و اسباب و علامات آن و علاج آنجه از كرمي بود سبب
 اين دردها مادتهاي فريوني بود كه اندر پيوندها كمر ديد و اين علت را على العموم اوجع
 مفاصل گويند لکن آنجه در پيوندهاي انگشتان پاي بود از انفرس كويند و آنجه در سرن
 و حقه ران بود و اندكي بران فرو ديد آنرا اوجع الورك گويند يعني در سرن و آنجه از
 سرن به ران فرو ديد آنرا عرق النسا گويند و نسا نام آن رك است كه از سرن پاشاكند
 خورد كه فرو آمد دست و از بهر آنكه ماده اندرين رك افتاده باشد در اندر و رازي
 آن ميرود و عرق النسا از بهر آن كويند تا عاميان بدانند و آنجه در پيوندهاي دست و
 زانو بود آنرا اوجع المفاصل گويند و سبب كرد آمدن مادتهاي فريوني اندر پيوندها و
 نوع است يكي سببها نيست اصلي و ديگر عارض اما سببها اصلي سه نوع است يكي آنكه
 افريديكار تبلك و تعالي پيوندها حقه آن حركتها آفريده است تا جانوران حركتها كونا
 كون توانند كرد و از بهر آنكه تا حركتها آسان بود جا بجا پيوندها و فراخت و اندر هر
 رطوبتي نرم نهاد دست تا حركتها تير مي بود و استخوانها نرم سوده نشود چنانكه در

درم سوده

بر هم سوده مي شود و تا سبب حرارتي كه از حركتها تولد كند و ترها و رباطها كپوندها را
 نگاه ميدارد خشك نكرد و حيوان از آن حركت باز نماند و بدین سبب است كه هرگاه كه
 مردم حركت بسيار كنند و از آن رطوبت پشتري خرج شود تجليل پيوندها كرم شود
 و ماندي بديد آيد و سبب ماندي اين خرج رطوبت است و كرم شدن پيوندها و طبيعت
 پيوندها آتش كه پوسته رطوبتي را بخويشتن ميكشد و از آن حقه نرم داشتن پيوندها
 و ترو داشتن و ترها و رباطها برآورده مي دارد هم چنانكه كردن كشان و خراسيا با نان كوش
 جوب كردن را و ميل خراس را بروغن جرب كنند تا حركت آن نرم مي بود و از حرارت
 كردن آن آتش نخيزد و سوده كران هم بدین سبب مهرها و سنگها را كرمي سايند بآب
 سايند تا از حرارت سوزن و كردن سازها آتش بجهد پس از آنكه پيوندها از بهر حركت
 و طبيعت حركت است كه ماده را اندر پيوندها افكند بدو سبب يكي آنكه حركت ماده را
 بجنبانند و ماده در جانش آيد ميل بدان جانب كند كه حركت از وي آمده باشد نه پيني كه
 كشتي يا نان كشتي را در آبها ساكن بحراف رانند و آن چنان باشد كه آب را بحراف بجنبانند
 و اگر آييني بديد آيد نفوت كرايش آب كشتي برود از بهر آنكه آب بسبب حركت بحراف كرايش
 بسوي كشتي كند و سبب دوم آنكه از حركت حرارتي تولد كند و طبيعت حرارت كشيدن
 رطوبتها را بخويشتن ميكشد نه پيني كه حرارت سوختن بليتة چراغ روغن را چگونه
 بخويشتن ميكشد و ميسوزد و از فراخي جا بجا پيوندها در قبول ماده ماري بسيار است
 و سبب سيم آنكه پيوندها را قوت هاضمه نيست چنانكه ديگر اندامها را هست بدین سبب
 هر خلط فريوني كه در پيوني افتد دروي بماند و هضم نشود و هر چه در ديگر اندامها
 افتد اگر مددي بدون پيوند قوت هاضمه آن عضو از هم هضم كند و باشد كه بعضي را دفع
 كند و هيچ پيوند عضله را دفع نكند و سبب آنكه در پيوندها هيچ هضم نشود آنست كه قوت
 هاضمه را ياري از حرارت و رطوبت بود و حرارت و رطوبت اندر كوشت پيشتراست و

گوشت از پیوندها دور است و گوهر پیوندها عضو و فست و استخوان و وتر و مزاج این
همه سرد و خشک است بدین سبب هر فضله که در پیوندی افتد در وی هضم نشود و
سبب آنکه پیوند فضله را دفع نتواند کرد و چیز است یکی آنکه طبیعت او قبول ماده است
و دیگر آنکه جای ماده فراخست هر فضله که اینجا افتد در وی بماند سببهای اصلی اینست
کیا کرده آمده سببهای عارضی هفت است یکی ریاضت کردن است دوم ضعیفی
معد که طعامها را نتواند کوارید سیم طعام از بی خوردن و چیزها ناموافق و بی ترتیب
خوردن چهارم مستی متواتر خیم شراب خوردن ناشناختن اعضا و پیوندها بدان سبب
ضعیف و آفت شود ششم از بس طعام در کمر مایه رفتن هفتم زکام و نزله که از بالا فرو آید
و در پیوندها باز ایستادن استغراقی بود که عادت بوده باشد چون قی و اسهال و خون
بواسیر و حیض خولج بوعلی سینا رحمه الله در قانون میگوید یکی از سببهای این علت آنست
که قولنج را علاج کنند بر وجهی که قوت رود ها قوی کرد و در خلطها فرونی قبول نکند و از خوشتی
باز دارد و باطراف و پیوندها افکند و بسیار باشد که خشی عظیم بر آید و اندران خشم حرکتی
ناهموار کنند و بحرار خشم فرونیها که در تن بود بکارد و بحرکت ناهموار در پیوندها افتد
و من در شهر مرو روی خورد مندر آیدم که او را در در سرن رنج داشتی مرا حکایت کرد که وی
روزی وضو کرد تا نماز کند کسی از خدمتکاران او چیزی نباه کرده بود او را از آن خشم آمد و
در آن خشم حرکتی کرد و در حال این درد بدید آمد و بروی بماند و اما سبب آنکه طعامهای
ناموافق و سببها متواتر و طعام خوردن و بی ترتیب خوردن زیان دارد و این علت
از آنست که فرونیها ناکوارنده در تن گرد آید و بر کجا بکارد و سببهای اصلی که یاد کرده
آمده اند در پیوندی بماند و سبب آنکه مجامعت و ریاضت از بس طعام خوردن
زیان دارد آنست که در مجامعت کردن پیوندها را حرکت بسیار افتد و اندر ریاضت بیشتر
افتد و پیوند بدان سبب کرم شود و فرونیهای ناکوارنده را که در تن گرد آمده باشد بخوشتن

کند

افتد و تقریب از جلد پماریهائی است که از بدن به میراث در فرزند بدید و بسیار
 باشد که تقریب را و اوجاع مفاصل را بدار و هائی قوت دهنده علاج کنند تا مفاصل فاضله
 را که بدواید قبول کند و از خویشتن باز گردان علاج سبب هلاک باشد از بهر آنکه آن
 فضل که بمفاصل می آمدی باز گردد و باندامهائ رئیس شود و هلاک کند و این خلل
 تقریب صفرائی را بیشتر باشد خاصه که داروهای سرد بسیار بکار دارند و اوجاع مفاصل
 بیشتری در فصل بهار بدید آید از بهر آنکه وقت زیادت شدن و حرکت کردن اخلاط است
 و حرکت و در فصل خزان نیز بسیار باشد از بهر آنکه وقت زیادت شدن و حرکت کردن سبب
 میوه های بسیار خوردن خلط ها بداند تن که آید و طعام نیک هضم نشود و بکرماء نیم روز
 مسامحه تن و کدر هاء اخلاط فراخ شود و بسرمای شب نیک شود و اخلاط اندرین مفاصل
 مفاصل فرو آید و جمع میشود و هرگاه که خداوند اوجاع مفاصل و تقریب را داء الفیل و
 دوائی بدید آید از علت نخستین خلاص یابند و هرگاه که خداوند عرق الشار اسهالی افتد
 در آن به مدت سه روز و بسیار باشد که در عرق الشار و در سرین را استخراج
 و حقه را آن بلغر و برون شود و گفته اند هرگاه که خداوند در سرین را سرخی بران
 بدید آید چند سه انگشت و خارش سخت در آن جای تولد کند و در سرین ساکن شود و بیشتر
 که بتنازی بقول گویند از روز یکد روز بپست و بجم هلاک شود و عرق الشار و تقریب را که
 علاج صواب کنند و تن از ماده ان پاک کنند باند که مایه خلطی که افزون شود معاودت کند
 و در دیوهای دیگر برتر معاودت کند و ماده عرق الشار بیشتر اند بندگان بود و بعب
 دان فرود آید و در آن صعب و دلغ کردن سود دارد و از ان بمن گرداند و در تقریب بعضی
 را از پای آغاز کند خاصه از انگشت بزرگ که بتنازی بهام گویند و بعضی را از کف پای و بعضی
 را از پاشنه آغاز کند و بعضی را از بهلو پای و بعضی را همه پای در دخیل و در بران بر آید
 و خداوند تقریب را خریطه خایه دراز شود و مردم خصی را تقریب نباشد و اصلع نشود و در

علاج
 از به

را تقریب نباشد مگر که پیش از هنگام حیض باز آیند و غذا های ناموافق و پی ترتیب خود
 تا تقریب بدید آید از بهر آنکه تن ایشان بحیض از ماده های بد باک شود و چون پیش از هنگام
 باز آیند ماده های بد اندر تن بماند عجب نباشد که تقریب تولد و این معنی تمام تر اندر کتاب
 یازدهم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است علامتها مقصود از طلب علامت
 این علت آنست که بدانند که ماده علت کدام خلط است و ترکیب آن و جندی و چگونه
 معلوم کنند و این از زبان جایگاه در ورنک آماس و از ضربان و تمدد و کرائی و خیلدن و کی
 و کرمی و سرپی آماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و از فصل سال و از تدبیر های گذشته
 اما اگر بلیس کرم باشد چنانکه دپست بروی نهادن خوش آید و سخت سوزان نباشد ورنک
 جایگاه سرخ بود و با ضربان و تمدد و کرائی بود و مزاج بیمار کرم و تر بود و از جنیه های خنک
 بر نهادن آسایش یابد باید دانست که ماده خونت و عمر بیمار و فصل سال و تدبیر های
 گذشته بران کواهی دهد و اگر بلیس سخت کرم و سوزان بود و سرخی کرائی و ضربان و تمدد
 کمتر بود و درد سخت تر و سوزان تر بود و خنده بود و از جنیه های خنک آسایش یابد و آماس
 بدان بزرگی نباشد باید دانست که ماده صفر است و مزاج بیمار و فصل سال و تدبیر های
 گذشته بران کواهی دهد و اگر رنک آماس هم رنگ تن بود و بلیس کرم نباشد و دردی ضربان
 و بی خیلدن بود لیکن کرائی بیشتر کند و مزاج بیمار سرد تر بود و از ضما های کرم و معتدل
 آسایش یابد باید دانست که ماده بلغم است و عمر بیمار و فصل سال و تدبیر های گذشته
 بران کواهی دهد و اگر آماس کوجان بود و در داند و در رنک آماس بسیری کراید که بکوبی
 کرم بسیار بی زنده بلیس سرد بود باید دانست که ماده علت سود است و مزاج بیمار و فصل
 سال و عمر و تدبیر های گذشته بران کواهی دهد و اگر ماده علت مرکب بود مثلاً خونی بود
 با صفر آمیخته کوب با بلغم آمیخته یا صفرائی بود با بلغم آمیخته یا بلغمی بود با سود آمیخته
 علامتهای تیس مرکب آمیخته باشد و شناختن آن بر طبیب آسان بود و علامتی درست که از ماده

مربک نشانی دهد آنست که ضماهای کرم و سرد یکسان بود یعنی کرم با سرد نا آمیخته و سرد با کرم
کرم آمیخته سود ندارد یا جان باشد که گاهی سود دارد و گاهی نه و این آن وقت باشد که یک
ماده بر دیگری غلبه کند یا جان باشد که گاهی چیزی کرم سود دارد و گاهی چیزی سرد و این نهاد
آمیخته بیشتر کسانی را افتد که مزاج اصلی ایشان کرم بود و طعماهای سرد و ترو میوه‌های تر
و فقاغ و مانند آن بسیار خورد و بر امتلا حرکت ها کنند و طعماهایی تر تیب خوردند و بسیار
باشد که ماده علت ماده باشد تباه گشته همچون ربی که بتنازی المده کویند و علامت وی
انست که در آن باخارش صعب و باسوزش بود و از جیره‌ها کرم و از جیره یلجامه که
بروی بوشند سخت رنجور شود و از هوای خنک و داروهای خنک راحت و لذت یابد
و بعضی را ماده بارناک بود و علامت وی آنست که در آن جای بجای کرد و هیچ کرانی
نبود و خداوند علت میوه‌ها و طعماهای بارناک بسیار خورده باشد و بسیار باشد که ماده این
علت از کرمی و تیزی بدان اندازه بود که اندر استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه بکند و بشکند
و این علت را طبیبان بتنازی ریح الشوک کویند و فرقی میان او جلع مفاصل و نفرس و میان
ریح الشوک که اندر نفرس ماده اندر کشت و اندر فضله بندگاه بود و اندر ریح الشوک اندر
استخوان بود اگر علامتهای خونی ظاهر شود و سخت رک باید زد و از بهر پیوندها
دست رک لکل باید زد و از بهر انکشاف و پیوندهای پای رک باسلیق باید زد و از جانب
مخالف باید زد لکن خلاف اندر محاذات باید نراند و قطر و این جان باشد که اگر در اندر
پیوندهای دست راست باشد از دست چپ رک زنند و اگر اندر پیوندهای بای راست
بود از دست راست رک زنند تا خلاف اندر محاذات بود یعنی اندر برابر جایگاه و اگر اندر
پیوندهای پای چپ بود از دست چپ باید زد و اگر اندر هر دو پای یا اندر هر دو دست بود
که از هر دو دست زنند و یکبار زنند و خون با اندازه قوت بیرون کنند و چون از رک
زدن بیا ساید و سه روز برآید و روزی فرماید که خاصه اگر در اندر پای بود از بهر آنکه

اندر دریا

اندر دروهای فرو سویی تن سودمند تر از سهال بود پس اگر کفایت نشود پس از تنی که در ناز
سهال باید داد و سخت نطوها و داروهای آرام دهند و بکار باید داشت و اگر به سهال
دارن دفع توان کرد یا اندر دلیل اثر بخنکی بدید باید دفع باید کرد و بر جایگاه در دواب سرد و کرم
ریختن و روزهای بجران نگاه باید داشت تا سهال از پس آن دهند و روزهای بجران روز
چهارم بود و هفتم و یازدهم و روز بجران بهترین روز چهارم و اندر سهال را در
مدافعت آن وقت توان کرد که حرکت ماده سخت قوی و دردی قرار نبود و باید دانست که
ضما کرم اندر آغاز علت و ضماها حد کنند هر روز یان دارد از بهر انکه ضماهای کرم
ماده دیگر را بجایگاه در رکشد و ضما حد کنند ماده را اندر پیوندها باز دارد و آماس
صلب کرد اندر خاصه اگر ماده غلیظ باشد و اگر ماده رقیق کند و کار در رک زد و آب کرم بسیار
بکار داشت پیوندها را نرم و تر و زبون کند و سخت نگاه باید کرد تا ماده اندر پیوندها
ریخته شود و از حرکت فرو ایستاد کند اگر هنوز در حرکت باشد و حرکت و قوی باشد و در پی
باز دارند که سخت قوی باشد بکار نباید داشت از بهر دو کار یکی آنکه ماده را از حرکت حق
باز دارد و در زیادت شود از بهر آنکه رکها و پیوندها را بفشارد دوم آنکه ماده بجانب
اعضاء رئیس باز کرد و اندر آن خطر بزرگ باشد پس اگر خطا کرده شود و در زیادت
کرد و اعراض آنکه ماده باعضاء رئیس می پیوندید باید زد و دروهای نرم کند باز
باید داشت تا انچه فرو آمدن است از ماده فرو آید و آب کرم و فائز اندرین حال سود دارد
خاصه اگر با بون و نبغشه اندر وی بنجه باشند و آنجا که ماده اندک بود و حرکت او آهسته
بود و از داروهای باز دارند پس بایک نباشد مگر اندر عرق الشاکه داروهای باز دارند
ماده را اندر قعر پیوندها افکنند و آنجا باز دارد و صواب آن باشد که هرگاه که ماده بسیار
باشد و هنوز اندر حرکت باشد و حرکت لغوی باشد و رو باستغراغی مشغول شوند و
اگر علامتهای صفر ظاهر شود و سخت قوی فرماید پس هرگاه که اثر بخنکی بیند استغراغی کنند

به سهل قوی و اندک علاج علت صفرائی اسهال بجزرها سرد و تر باید کرد و اندک علاج
 علت خونی میل سردی سنگین ترش موافق نباشد از بهر دو کار یکی آنکه سرکه عصبها
 ضعیف کند و دوم آنکه تری مزاج را کم نماید باشد لطیف کند و بچنانکه ماده علت
 بپایند و اندر که بکند و بچایگاه در آرد و سنگین بر روی که از تخمهای گرم
 کند چون تخم بادیان و تخم کرفس و غیر آن هم زیان دارد از بهر آنکه ماده علت را بسوزاند
 و تری و راحش کند و باقی سنگ شود و مسهل ضعیف نیز اندر اول علت زیان دارد
 از بهر آنکه اسهالی که علت بدان کمتر شود و ماده را امید و بچنانکه بچایگاه در
 آرد اما در اول جمع مفاصل و نفوس چون سخت است فرغ به مطبوخ هیلله زرد و هیلله
 کابل و افستین و شاهنره و خرما هند و الوی سیاه کند و موثر و مانند آن این مطبوخ
 مبلغی تمام باید داد چنانکه استفراغی تمام کند و اگر با این دردها تب بود آب غلبه
 و آب کاکج و آب کسنه جوشانیده و صافی کرده با آنکه فلوس خیارشبر باید داد با آب
 بلبل یا بنفشه خشک و شکر و اگر حرارت کمتر بوده درم لعاب سفول با وی بپایند
 و دهند و آب باشد و از این که تب زایل شود آب غلبه کرب کسنه با آب آبی و
 آب کرفس بپایند و کمقالا یا ریح فیکر در وی ترکند یک شبان روز پس بپایند و
 بدهند و آنرا که مزاج سلامت بود استفراغ به مطبوخ سورنجان و بوزیدان و کب
 سورنجان باید کرد و از پس در وی مسهل داروهای که در اول کند سخت سود دارد
 از بهر آنکه ماده این علت فضله هضم ثانی است و ثالث هضم ثانی اندک باشد و هضم
 ثالث اندر که او را در اول از آب که کند و بسیار کسان باشند که ایشان را از در وی مسهل
 خوردن و خفته کردن منفعت نباشد و علت ایشان با در اول زایل شود و بسیار کسان
 باشند که ایشان را از اسهال بسیار باید کرد و در اول از بهر آنکه تری از ایشان و در این
 خرج او فتد و مزاج ایشان گرم شود و بسوزد و در علت های دیگر افتد با این مردمان قفا

نگاه داشتن و اجست و اگر ماده علت صفرائی بود قی باید فرمود چون استفراغ مطبوخ
 هیلله زرد و خرما هند و عناب و الوی سیاه و شاهنره و تخم کشوت کردن و از آب صبر
 و سقمونیاقوت دادن صفت آن حتی که خداوند نفس خوبی و صفرائی را سود دارد
 بکیند صبر و هیلله زرد یک درم سنک و نیم ترد و سورنجان از هر یکی یک درم سخم
 خظل چهار دانگ سقمونیا دانگی و نیم زعفران دانگی شربت سرد درم و اگر طبیعت
 باشد استفراغ بکوارش سفر جلی کند و عریف آن بکیند بچ آبی معتدل اندر فیهی و
 بزرگی و تخم آن بیرون کند یک و فیه سقمونیا بچایگاه تخمها باز کند و آبی را هم بان
 نهند و خمیر بروی بوشند و اندک تور معتدل بریان کنند تا خمیر سرخ شود و بنهند تا
 سرد شود و خمیر از وی بکند و از او هاون سنگین کند و آنکین مصفیه برشند
 شبت چند آنکه اندک در وی دانگی سقمونیا است و دیگر آنکه اگر ماده علت مرکب بود
 از صفرا و بلغم استفراغ بحت سورنجان باید ساخت آن بکیند صبر یک درم سورنجان
 دانگ هیلله زرد چهار دانگ سقمونیا دانگی کل سرخ و مصطکی از هر یکی دانگی جمل یک
 شربت بود و اگر بعضی صبر یا ریح فیکر باشد صواب بود صفت حتی که بکیند هیلله
 و ترد از هر یکی یک جز و مقل نیم خروشم خظل و سقمونیا از هر یکی یک جز و کثیر اغشیر
 شربت سرد درم صفت حتی که بکیند هیلله زرد یک درم سنک صبر چهار دانگ
 زهره و بوزیدان از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی این جمل یک شربت بود و عریف مطبوخ
 سورنجان بکیند هیلله زرد مقشر شربت درم بنفشه خشک و کل سرخ از هر یکی یک
 تخم کسنه سرد درم سنک سورنجان نیم کوفته دو درم سنک بود و ترشانی چند و اگر بود
 نباشد یک درم سنک مصطکی در افکند و در سه رطل آب بنند بر طبل بغدادی و بنالای
 شربت مقدار دو بهار یک رطل آید و اوقیه شکر سوده و ضماد از این نوع بکار دارند
 بکیند خض صبر و صندل شیا ف ما میث از عفران از هر یکی دو درم مرکب درم سنک

کرب سونخته چهار درم سنگ هر را باب غلبه الشلب و آب کسبه بسایند و بکار و از
 صفت خمادی که در دشتان بکشد اسفید لاج سرب و آنرا به شیره زنه بسایند و طلی کند
 و کول را بکوبند و ضماد کنند و چون کرم هشی شود بر میدارند و دیگر بر می نههند و
 سنبری که بر سر آب استاده باشد سود دارد بر نهادن این سنبری را بتازی طلی کند
 و کشیز تر و آب او سود دارد و زعفران و ایون و استار است بشیر کا و بسایند بسایم
 روغن که از روغن کل کرده باشند بیا مینزد و طلی کند در دشتان تعریف خمادیست
 که آما س را تحلیل کند بکشد و بویا و بیند و بکوبند و ضماد کنند نافع بود ضمادی قابض
 که با قل علت بکار دارند بکشد و اقا قی و خضض و صبر و صندل سرخ و بوش در بندی
 و شیاف مامیشا و کلارینی هر را باب غلبه الشلب بسایند و طلی کند صفت خمادی
 دیگر که بکشد و بکوبند و اندکی کافور با وی بیا مینزد و بسایند و آب کشیزش
 بسرشد و طلی کند ضمادی دیگر که بکشد و بکوبند و بویا و استار است بشیر کا و بسایند بسایم
 و بسایند بسایم و آنرا در جو وحی العالم بکشد و بویا و استار است بشیر کا و بسایند بسایم
 ضمادها اندر تابستان سرد کرده بکار دارند و اندر زمستان نیم گرم کرده بکار دارند ضماد
 دیگر که با خمر بکار دارند بکشد و بکوبند و در آب بنزد و بکوبند و یکی زرده خای مرغ
 خام و اندکی در وی سرکه و مقداری آر جو با آن بیا مینزد و روغن کل بر جکانند و سرکه را
 هم بسرشد و طلی کند باب چهارم از کفتر نیست و یکم اندر علاج وجع المفاصل
 و فقره که از سردی بود اگر علامتهای بلغم و خلط خام بدید آید نخست از آب باید بزدانند
 و طریقی بزنند آنست که هر بامداد کلنگین عسل دهند آب بادیان تر که آب پی که
 در وی زیره کر تخم بادیان جوشانند باشند و طعام بخورند و آب دهند اگر بس از چهار روز اندر
 دلیل اثر بخنکی بدید نیاید روزی چند ماء الاصول دهند بارو غن پیدانجیر بس طبع کا
 بیا از ج فقر او تری بد بختانند بکشد یا از ج فقر اید مثقال تری بد بختانند هر دو بختان

کرب

بسرشد و بد دهند سه روز دیگر ماء الاصول دهند روز چهارم کلنگین دهند و ماء الاصول
 و دیگر روز استفرغی کنند بخت سور بخان یا بخت منن یا بخت شیطرح بس از آن باقی ماده
 را تحلیل بخرهای درار کنند و ماء الاصول بال کنند و اگر فصل تابستان بود و از پی
 کردن مانعی نباشد نخست از هندی پیر کردن فی مشغول شوند و اگر بمسهل حاجت آید
 بس از آن مسهل دهند برین ترتیب که یاد کرده آمد و اگر ماده علت مرکب بود حتی صفرا
 با بلغم آمیخته بود و پیشتری چنین باشد مسهل سخت کرم نشاید در او هیچ مسهل از او
 که اسهال صفر کند خالی نباید که باشد از بهر آنکه اگر جداست فرغ بلغم در حال راحتی دهد
 زود باشد که دیگر باره بلغم جمع شود و بقوت صفر در تن روان شود و بجایگاه در د باز
 آید باید دانست که از جمله داروها که اندرین علت بکار دارند سور بخان را خاصیت و
 منفعت بیکوست و آن است که داروهای دیگر منفدها و مادها بکشانند و فراخ کنند
 تا ماده علت بدو بکشد و دفع شود لکن کشاده بماند و هر فضله که در تن باشد دیگر باره بد
 منفدها فرو آید و سور بخان بس از استفرغ منفدها را قوت دهد و فراز هم زیاید
 و خلط فرونی را و خلط رقیق را از سیلان باز دارد لکن با این خاصیت در وی دوش
 یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنکه عضلهها پیوندها را صلب کند و بدین سبب
 مصلحت آنست که او را بازیره و زنجیل و فلفل بیا مینزد تا مضرت او از معده باز دارند
 و بصبر و سقمونیاقوت اسهال او زیادت کند تا خلط رقیق را بیشتر دفع کند و خورد و
 تر دفع شود و از بس استفرغ بداروهای نرم کنند مجون پیه بط و بیه مرغ بر عضلهها
 طلی میکنند و بعضی طبیبان کوه سور بخان را بکار دارند بلکه نبات او را بکار دارند
 بازیره و مانند آن بنزد و استفرغ بطبخ او کنند صفت جی مسهل بکشد سور بخان
 یک درم و زیره کرمایی و زنجیل از هر یکی یک درم سنگ صبر و درم و نیم جت کنند
 و با طبع شبت بد دهند در حال آسایش دهد صفت مسهل دیگر بکشد سور بخان

و میگوید اینجمن درین باب آزموده ام سورنجان است و شکر طبرزد از هر یکی سه درم
 سنک از بس استغراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و همچنین اگر هر بامداد
 سه درم سنک کشن کوفته با سه درم سنک شکر سفوف کند سود دارد و تخم خشک است
 کوفته سه درم شکر سود دارد صفت سفوفی بکشد بلوط در سرکه آغشته و خشک کند
 و عدس پوست کنده و کشن خشک و سورنجان را ستار است بکوبند و بپزند و شیریند شربت
 سه درم سنک با سه درم سنک شکر تعریف خمدارها بکشد حضض و اشق را ستار است
 و اندر شراب کهن حل کنند و روزیت بر افکنند و بپایند خمدادی که خلط غلیظ را نرم
 کند بکشد و در آن پدید آید اگر کرده و سوده سه اوقیه روغن کاه و انگین از هر یکی یک اوقیه
 بپایند و بر شربت تاجون مرهمی شود و بعضی مردمان یک اوقیه سرکه با این بپایند
 دیگر بکشد حله جدا کنند و در یک سنکین یا سفالین بپزند با سرکه و آب آمیخته تا
 مهر شود پس انگین بر افکنند و بسایند همچون غلیه و طلی کنند و در روز یکبار دانه و مهر
 کخشد میشود بر روغن کلجرب میکنند ممانا که اینجاروغن سوسن و مانندان در مورد
 تر بود خمداد بکشد بکشد و تخم کتان و حله سه درم بکوبند و بادیه کوفته بر شند خمداد
 که بجای شربت استخوان سوخته و مانندان باشد بکشد با بهل و جوز سیر و استخوان سوخته
 از هر یکی یک جزو شب یمانی و زاج از هر یکی سدن جزو هم را بکوبند نرم و بر سر شیم ماهی
 بر شند و بر جای کاه در دهنند و از بس استغراغ بکار دارند چنانکه در استخوان سوخته
 و دیگر شربت یار کرده آمدست و اندر طبع کفار و طبع روبا نشانند سود دارد صفت این
 نخت باید دانست که بنای کفار را صبح کوبند و ماده را صبح کوبند و لند و لند
 اعرج کوبند و ماه و اعرج کوبند و این کفار که اندرین طبع کارد باید و از الضیق
 العرج کوبند از بهر آنکه چون کفار بر شود لند شود بر شود و طبع او برین کوبند سازند بکشد
 کفاری بر و از آن بکشند و اندر منجلی آب جوشانند بکشد پس این کفار را درین منجلی بکشند

در سر

درست پوست باز نکرده و شکم ناشکافته و شبت و نمک در افکنند و بپزند تا مهر شود
 و این آب را ببالند و در آب زن کنند چون فانی شود چنانکه دست در روی توان داشت
 پس چهار سه روز در روی می نشاند هر روز دو بار بامداد و شبگاه و هر بار دو ساعت
 در روی صبر کنند و چون از آن بیرون آید و آب کرم بشویند و بپوشند و هوای
 سرد از وی باز دارند که مثلاً این علاج باق ماه کرده باشد اندر میان ماه دیگر یا این
 طبع تازه کنند سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار دارند و همچنین اندر آخر ماه دیگر
 باره این طبع تازه کنند سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار دارند و اگر گفتار بدست نیاید
 بر و یا که گوشت خرومش بجای آن بود و خداوندان نفرس و عرق النساء را شراب شاید
 را از آن علت را بپاشند و با چهار فصل سال بر ایشان نکند در هم نشاید خورد کسی که عادت
 کرده باشند و مزاج ایشان بران راست است استاده باشد بدین معراج از آن باز باید استیاد
 و داروها و در آن کفند بکار می باید داشت باب ————— بخم از کفار پست و یکم
 اندر علاج عرق النساء و در سرین سببها علت عرق النساء و در سرین همانست که
 در باب گذشته یاد کرده آمدست و عللها نیز یکسانست لکن از بهر آنکه این پیوندها
 متفاوت است و در میان گوشت بسیار و ماده علت را اندرون پوست علاج این هر دو
 اندر بابی جدا گانه یاد کرده می آید و علل آنها نیز همانست که در باب گذشته یاد کرده
 آمدست و علامت خاصه که عرق النساء مخصوص است است که اندر برار خداوند
 علت عرق النساء طبعی مخاطی بود و قوامت بدشواری و است تواند کرد و از سببها
 خاصه در سرین یکی آنست که خداوند علت بر ریش سخت خون نشیند و شواری
 بسیار کند و گاه باشد که در درج کهن گردد و بدد سرین باز گردد علاج اگر علامتها
 خونی ظاهر بود نخست رک با سلیق باید زد و از جانب کادی چنانکه در باب گذشته
 یاد کرده آمدست پس رک بای باید زد و نخست از گوشت رک با سلیق نزنند از بای رک

نشانید و اولیتر آن باشد که در روز و زده داند پس رک پای نشند و نگاه باید کرد اگر
در دانه جانب و خشی فرو می آید از رکهای پای عرق النساء بدین و اگر بجانب
السدی فرو می آید رک صاف و مابض سودمند تر آید و یک س عرق النساء و پس از آن
رک تشریق زنند که میان خضر و بنصر است و بعضی طیبیان گفته اند این رک با سلیق زن
اند عرق النساء سودمند تر از رک عرق النساء است همچنانکه رک با سلیق و اسلیم زدن
اند علقها جگر و سپرز سودمند تر از رک با سلیق است و اگر از پس این رک رک با سلیق
زنند صواب باشد و جالبینوس میگوید رک صاف و مابض زدن سودمند تر از رک عرق النساء
است و مابض سودمند تر است از صاف از بهر آنکه ماده این علت زایل ترست داروهای
دافع و قابض دور آید داشت از بهر آنکه ماده دارو را در معده دارد و قهر پیوند باز دارد و
چون ماده اندر پیوند ها ماند و بسیار گردد که باشد که استخوانها پیوند از هم بفرانند
و اگر در چیز رجهها نرم کنند بکار آید داشت و اندر خانه از میان کرمها شدن و اند
آنرا معتدل نشین و روغن شیر تازه نیم گرم و روغن زیت و مانند آن مالدن شود
دارد در نشاند و باید دانست که علاج این علت اندرس ما و شهرهای سرد است
باشد خاصه اگر خداوند علت فربه بود و بلغمی بود و علت اندر جانب جب بود و اما اگر
علامتها بلغم ظاهرست قی باید فرو و پس اگر حاجت آید اسهال کردن بحسب متن و بحسب
شیطرح و مانند آن و حقه نیز که در وی فطوریون باریک و شحم خطل و بوره و شبت و
اکامه و مانند این بود سود دارد و اگر حقه قوی تر باید سود بخان و بوزیدان و ماهی هر
و مازیون و عاقر قرحا در افرا نید و سخت خنهای نرم تر کنند پس نیز تر و که باشد
که اندر علت بلغمی بر کهای پای زدن حاجت آید و از پس فی کردن دارو مسهل خوردن
و داروهای ادرار کننده باید داد صفت داروی ادرار کننده بکین یکا در بوس خطانا از
هر یک یک اوقیه زراوند و اوقیه تخم سداب یک رطل بغدادی بکین بند و برین در شربت

سد درم سنگ با سه درم سنگ شکر سفوف کنند و از بیرون نطوهای تحلیل کنند بکا
داشتن و محجر آتش نهادن و اندر آب معدن کوک در نشین و ضماد های ریش کنند
بر نهادن تا ماده را از روی ببالاید سخت سودمند باشد و بسیار باشد که محجر بر نهادن
و خون بسیار بیرون کردن سود دارد و ماده را از قهر پیوند ها بر کنند و خداوند در دیرین
را دماغ کردن صواب باشد و دماغ آن دانه های باشد که در مهره و ختنه ران در کنند
صفت ضمادها سخت ضمادهای نرم باید نهادن بدین صفت بکین در کرب بنطیخته
و بکیند و باز زده خایه و اندکی زعفران برشند و بکار دارند نیم گرم ضماد دیگر بکینند
بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حله از هر یک پست درم سنگ مقل و اشق و جا و شیر از هر یک
ده درم سنگ بیه کرده و بویه مرغ و مغر ساق کا و وانکین و روغن کا و از هر یک ده درم
موم در مسنکی سر کسی درم سنگ داروهای خشک را بکیند و بر کنند و صمغها را
حل کنند و موم را با بویه و روغن بکازند و موم را برشند چنانکه در سمت و هرگاه که ضامی
بر دارند آب گرم یا طینخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سحتر و بنج کرفس بشویند و اگر با بویه
باب باران یا بر کینند و طلی کنند سود دارد و صفت ضمادی ریش کنند بکینند و خردند
و سر کین بکوتر استار است و بکینند نرم و بطینخ انجیر کوشیرا انجیر برشند و ضماد کنند
تاریش کرد و صدید با لایند چند روز بکازند تا ماده پاک شود تعریف ضمادی که ماده
را بظاهر کشد و تحلیل کند بکینند تخم سداب دشتی و حب الغار آنکه از نظرون شیخ ارمنی فرد
شحم خطل ناخواه از هر یک چهار مثقال سداب ترنج استار زفت رویی پنج استار موم
بنج استار اشق پنج استار باز زرشق مثقال جا و شیر حیا و مثقال کوک در چهار مثقال
مرهم سازند چنانکه در سمت و سر کین بکینند و بکینند و طلی کنند سخت سود دارد و ضمادی
دیگر بکیند کوک در زفت راستار است کوک در با ساینند نرم و باز فک برشند و طلی کنند
جایگاه درد و کاعدی بروی نهند و بکازند ماحون پیوند و خرد و مانسیا بهم بکینند

وطبی کند و مویرج و در ریح ریش کند اندک آنسیا با موم روغن و سداب سرشته و هم
 چنین بوره و فرغین و عاقر قرحا با موم روغن سداب سرشته ماده را بظاهر کشند و ریش
 کنند اندک این سرامون میگوید که بیمار احتمال کند صواب است که در روز و در ماه حقیقت کند
 پس رک زنده قسطان لوقا میگوید یکین در عصا قفا الحمار و خرو روغن زیت که من
 یک خرو بچو شانند تا روغن باز آید هر کجا دردی و باری عسر در افتاده باشد طلی کند
 اما سیرینیک شود محمد زکریا میگوید که قفا الحمار نیانند خطی بدل آن باشد و بسیار
 باشد که خداوند عرق الشا و در سرین را اسهال خون و سحج افتد و سود را در و علت
 بدان آید شود و بدین سبب داروها که و سحج کند سود را در خون طلیخ قفا الحمار
 و طلیخ خطی و زهره کا و عاقر قرحا و قطریون و خرف و شیطرح و فقه هر را بنزد و نیاید
 و بدان آب خفته کنند و نقل آن ضار کند بر جایگاه درد سود را در صفت شیا فی کذا و ند
 درد سرین را و در پشت را سود را در بکیر ندسکینج و جا و شیر و مقل و اشق و زنجیل و
 عن روت برکت سداب اینسون تخم بادیان بوره و فانیه را ستار است و بعضی طبیبان میگویند
 و اهل و اهل زیارت کنند و ابرج هر من سخت سود میخواست بر آن ترتیب که در باب گذشته
 یاد کرده آمد دست و اندر طلیخ کفتار و طلیخ رو یا نه نشستن سود را در و آنرا که هیچ علاج سود
 ندارد بضرورت نقطه سید دهند از دم سبکی امتحالی سر و ز با شراب میدهند یا
 ششم از کفتار نیست و یکم اندر داء الفیل و دوائی دوائی علی است که در کها و ساقا
 بزرگ شود و سطر و چون که که بر آن رکها بدید و این علت پیشتر بیگان و حلال و
 بیاده روان را افتد و کسانی را که پیش ملوک بیای اینستند بیوقد ماده این علت یا خونی
 و لغمی بود یا خونی غلیظ بود یا سودای طبیعی میخورد و جلد خون وی عفونت بود و اگر کها
 سوختی و ریش کشیده و بسیار باشد که این علت از بیماریهای حاده و از بس بیماری سپر زانند
 از هر آنکه ماده بیماری اشغال کند و بدین رکها فروزد آید خاصه کسانی را که مستعد این علت باشند



از طبقة

از این طبقة که یاد کرده آمد و بعضی دست کاران علت را علاج دست کاری کنند و آن رک
 را بر بند و ساقا بدان سبب ضعیف و لاغر شود از هر آنکه غذا نیاید و این علت چون محکم شد
 علاج دشوار بدید و بعضی را ماده علت بسبب گرمی مزاج یا بسبب خراش عارضی ماده علت
 اندر رکها عفونت پذیرد و ریش کرد و علت داء الفیل علی است که بای مردم سطر شود هم
 بسبب فراخ شدن رکها و فرو آمدن ماده بسبب از بسببهای نفوس و ماده این علت هم
 خون بلغی بود و سودائی و بدین سبب است که این ماده غذا اگر در ساق و قدم جلد سطر شود
 چنانکه بای پل مانده داء الفیل بدین سبب گویند و نخت که این علت بدیداید بای سرخ بود
 پس رنگ بگردان و تیره شود علامتها علامت ماده بلغی اندر علت داء الفیل است که رنگ
 بای بسیدی که یاد نرم باشد و علامت ماده سودائی است که رنگ پای تیره باشد و بسیری
 و کبودی و سیاهی که یاد در دست کرد و طر قیدن کیر و باشد که ریش کرد و علاج داء الفیل
 تا سرخ باشد علاج وی آسان باشد و هرگاه که رنگ بگردان و در دست کرد و علاج کمتر پذیرد
 و علاج آن قی کردن متواتر باشد با روها و قوی که بلغم غلیظ را و سودا را از جای بر کند و
 اگر برکت زرد خلج آید که با سلیق زدن صواب باشد و آسایش جستن و نارفتن و بای
 بر بالشی نهاده داشتن و آنرا که بضرورت بر باید خواست و بای باید رفت عضلهها بر سجد
 از قدم تا بن ران چنانکه آغاز سجدن از قدم و شتالنگ کنند و کام آهسته نهند و هر هفته
 شرقی ابرج فیهراجر مینا باوی ترکیب کرده بخورد و پوسته ماء الجبن که بسککین اقیتمونی
 کرده باشند خوردن و اندکی اقیتمون و نمک فطی باوی و هرگاه که بر باید خواست و بای
 رفت نخت داروها و قابض بر قدم و بر ساق طلی کنند سببها بر سجد و از بس آنکه بسیاران
 قی کرده باشند و داروها خورده خاکستر کرب بروغن زیت که از راست اتفاق گویند
 بیامیزند و ثمره الطرفا و سرکین کبوتر و آرد حلیه و تخم ترب و تخم جیر کوفته و پنجه با آن
 بسرشد و طلی میکنند و ترمس نخته طلی کردن و بطلیخ آن شستن و نطول کردن نخت سود

باشند و بسیار باشد که سلهها بدید آید و بای همچون بای داء الفیل شود و طبیب را باخذ
 علت را کما افتد که علت داء الفیل است نیکو تا مل با یکد و سله را علاج باهن کنند
 در کتاب هفتم یاد کرده اید انشا الله و علاج دوائی انچه بشریت و تدبیر تعلق دارد همین
 نخست تن پاک باید کرد و عایت رفتن و بعضی را بوست بشکافند و آن رک را که سطر شده
 باشد از دراز انشکافند و ماده خلط که در وی باشد از وی بیرون کنند بعضی را رکها
 جدا کنند بیرون تو اندکشید بیرون کشند و بنزد و این را بتازی سلخاوند و این سل را
 جنان باید که آن رک را بجمکلی بنزد و الا زود معاودت کند و داغ کردن صواب تر از سل
 بود و تا تن پاک نکند دست کاری نشاید کرد از بهر آنکه حرکت درست نشود و پوسته ماده
 بدو فرو می آید و پیش تاز میگردد باب هفتم از کفشار نیست و یکم که از انباتی
 البطم کوبند این بشرهائی است که بر ساق بای بر آید و شکل آن همچون ثمره الطرفا و حبه
 الخضر را بتازی البطم کوبند بدین سبب طبیبان این بشره را البطم نام کردند و علاج
 از بهر آنکه ماده آن ماده دوائی است علاج دوائی باشد باب هشتم از
 درد پاشنه اسباب درد پاشنه دو نوع باشد یکی آنکه زخمی و آسیب رسد یا موزه بفشارد
 دوم آنکه ماده از بالا فرو می آید و بر می آید علاج آنرا که سبب زخمی و آسیب بود ما میثا
 و کلار می هر یک جدا گانه حل کنند باب و طلی کنند و آنرا که سبب فشاردن موزه بود آب
 سرد بسیار بروی می ریزند و ما میثا و کلار می طلی کنند و آنرا که سبب فرو آمدن ماده
 بود قوی فرمایند و بروغن کل همی الما نافع بود باب نهم از درد و ناخنهای
 کوفته شدن آن بر که مورد و بر که سرو تر کوفته ضما دردن سود دارد و انا تمام ناریس
 اندر شراب تخمه هم سود دارد و اگر کوفتی قوی بود در بره و نمک و جوز مغز کوفته با آن
 بیامیزد صواب باشد و جوز سرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز فستق بخته و کوفته
 سود دارد و بیه مرغ و بیه بط که پیسه کرده بر با سر کین بز کوفته و سرشته که با سر کین کاو

ضما

ضما کردن سود دارد و اگر کوبیده شده باشد و خون در وی مرده آرد کدم بازفت بر شند
 و نه از کفشار نیست و یکم اندر مرده شدن ناخن
 و خارش که در وی بدید باید پوسته باب در می باید نشست و آب می باید نشست و انجیر
 بخته و زفت روی هر یک جدا گانه و بهم سرشته نیز سود دارد و بطیخ عدس
 و طبیخ کرسنه ضما در بر نهادن نیز سود دارد و الله اعلم بالصواب تمام حین
 شد کتاب معالجات از ذخیره خوارزمشاهی مجد الله و منه و
 حسن توفیق نیست و هفتم شوال ختم بالبر والاقبال
 من شهر سنه پست و خمسين و تسع مائیدله
 تتر حرسه عن الافات والحد
 لمن يشفي السقيم بكم
 العليم



اعمال از این کتاب

[illegible]

Loose material follows

۲۲
عبدالله بن محمد بن علی
بن عبد الله بن محمد بن علی
بن عبد الله بن محمد بن علی

[illegible]

Perman 4
P. 279

محمدا در این شب غم می خورم
و شادمانند

Persian 4
P. 283

مختصر

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive script and some marginalia.

سَدْرُ الْحَيَالِ وَقَطَعَتْ بِهِ الْأَرْضَ وَكَلَّمَ بِهِ الْمُرْتَضَى بِاللهِ الْأَمْرَ جَمِيعًا آمِينَ

Text on spine follows



Handwritten text in a script, possibly Arabic or Persian, on a dark background. The text is written in a cursive style and is somewhat difficult to read due to the high contrast and the dark background.



END OF REEL
PLEASE REWIND

⊕ UCLA Reprographic Service ⊕

